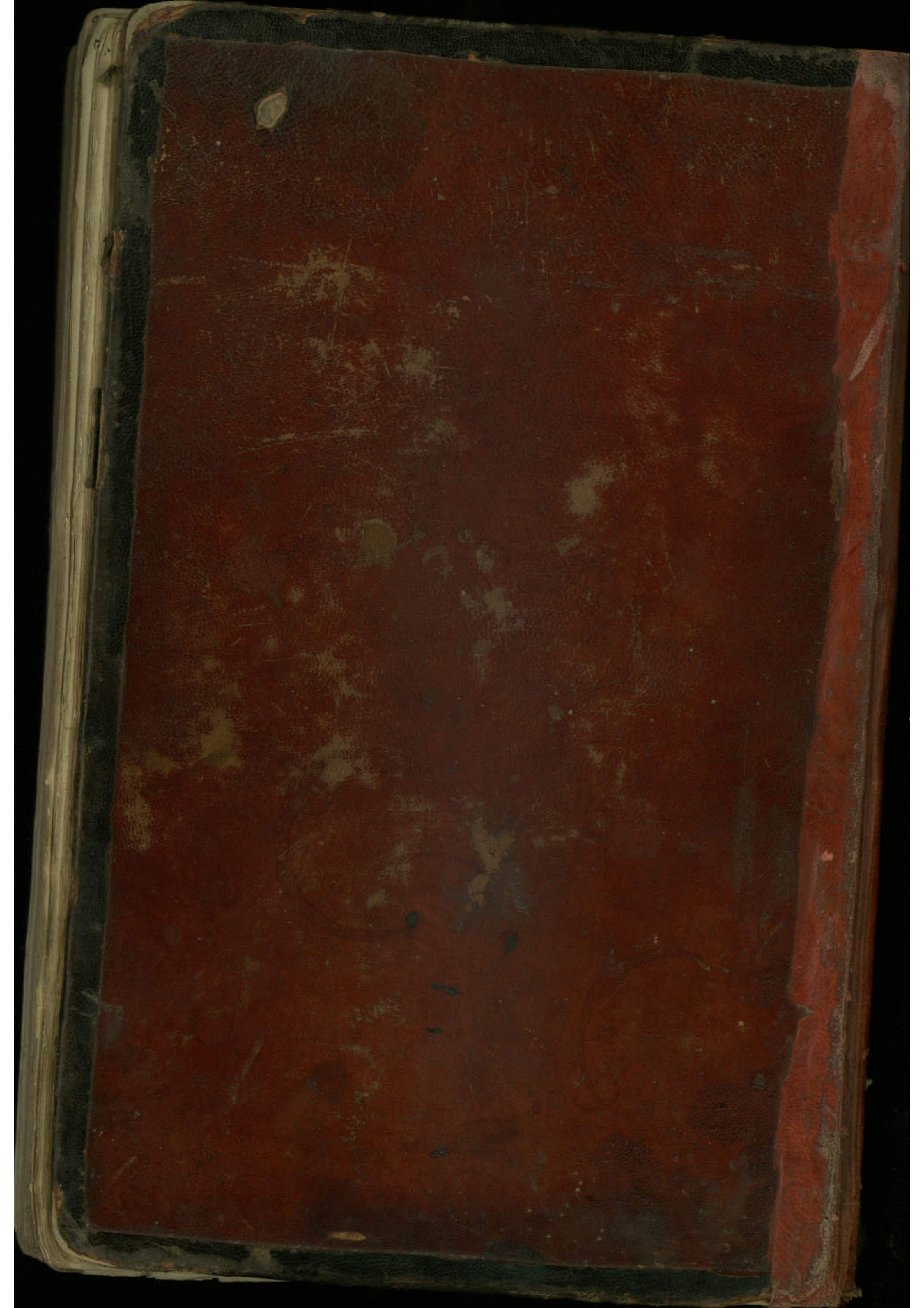
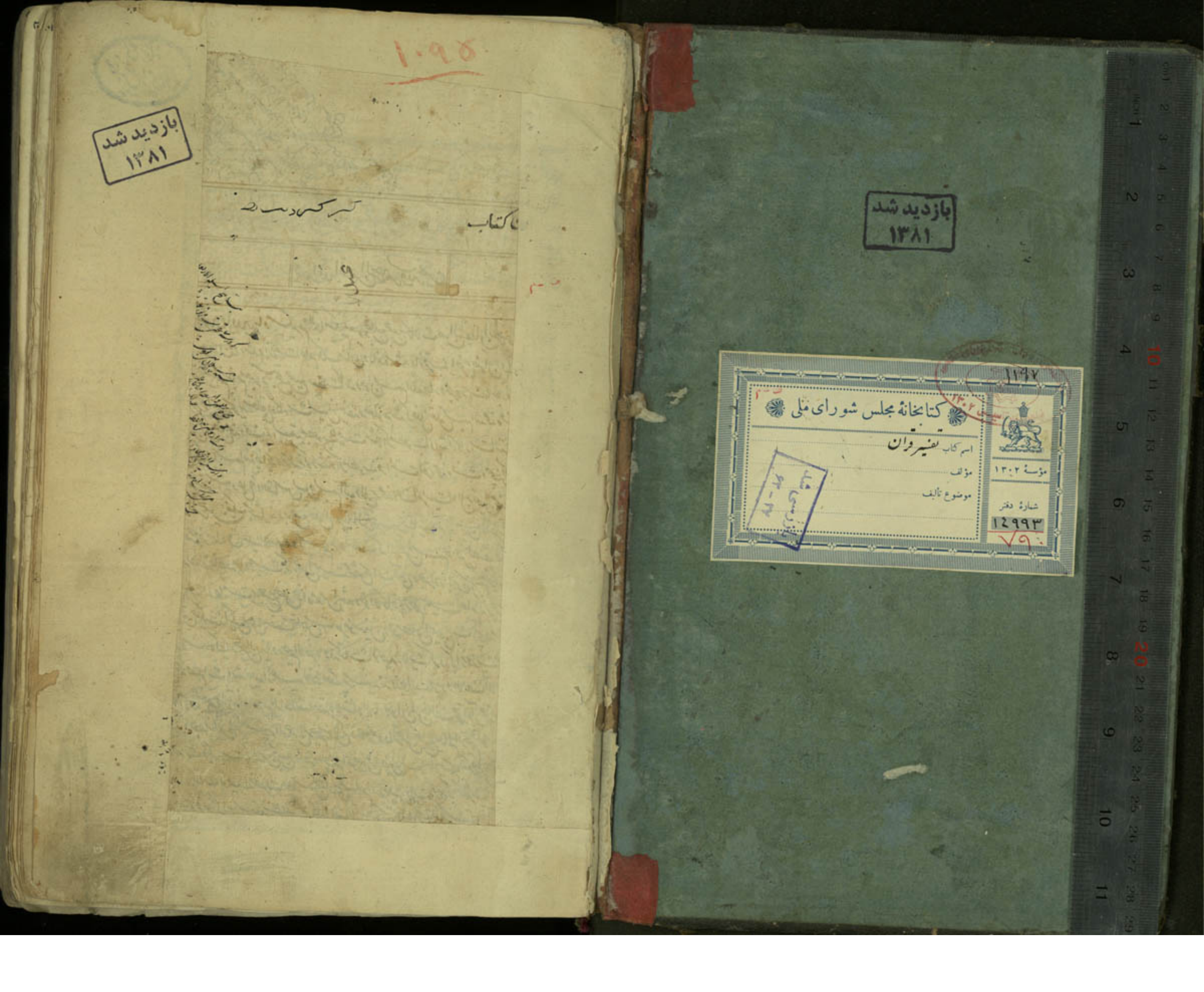



بازدید شد
۱۳۸۱
کتابخانهٔ مجلس شورای ملی
اسم کتاب تفسیر قران
مؤلف
موضوع تألیف
مؤسسة ۱۳۰۲
شمارهٔ دفتر
۱۲۹۹۳



سورة فاتحة الكتاب وهي سبع آيات

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين

أعوذ بالله پناه میگیرم والتجا میکنم بمعبود جامع جمیع کمالات من الشیطان الرجیم از شر دیو
شیطان دور شده و از رحمت عام ملک منان و رانده شده و از قرب ریاض رضوان بسم الله الرحمن الرحیم
ابتدا میکنم بنام معبود مستجمع جمیع صفات کامله و چون بسم الله جار و مجرور است جار و مجرور را
بنابر قوانین نحویه متعلق در کار است پس از اینمقدمه معلوم شد که فعل متعلق بسم الله محذوفست لیکن
تعیین این فعل محذوف وابسته بمطلوب قایلست مثلا اگر مطلوب ابتدا در کار است ابتدا محذوفست
ای أبتدء باسم الله چنانچه در ترجمه مذکور شد و اگر مطلوب قرائتست اقرء محذوفست و همچنین اگر قیام
اقوم مقدر است و علی هذا القیاس پس بسم الله دال بر محذوف فامر ست و دال بر تعیین محذوف
دیگر الرحمن بیک بخشاینده بر جمیع خلق در دنیا الرحیم بخشاینده بر مومنین در آخرت از حضرت
امام جعفر صادق علیه الصلوة والسلام مرویست که الرحمن اسم خاص بصفة عامة الرحیم
عام بصفة خاصه مراد اینست که رحمن اسمیست مخصوص بجناب الهی و غیر او را باین اسم نمیخوانند لیکن
رحمانیت او عامست بر جمیع خلق خواه مومن باشد و خواه کافر و رحیم اسمیست عام که بر غیر حق تعالی نیز
اطلاق میکنند لیکن این صفت خاص است مر مؤمنین را و مطابق اینمعنی است آنچه در مقام دعا
وارد شده که یا رحمن الدنیا و رحیم الاخره و در کتاب توحید روایت کرده که از حضرت صادق
آل محمد صلوات الله علیه از تفسیر لفظ الله پرسیدند در جواب فرمود الالف آلاء الله علی
خلقه من النعیم بولایتنا واللام الزام الله خلقه ولایتنا والها هوان لمن خالف محمدا وآل محمد صلوات الله
علیهم و بعد از این از تفسیر الرحمن الرحیم سؤال کردند فرمود الرحمن بجمیع العالم الرحیم بالمؤمنین خاصة
و در حدیث دیگر است که الرحمن بجمیع خلقه والرحیم بالمؤمنین و درین باب احادیث متکثر وارد است
وایضا در کتاب توحید از حضرت امام حسن عسکری سلام الله علیه روایت کرده که آنحضرت در معنی
بسم الله فرمود که ای استعین علی اموری کلها بالله الذی لا تحق العبادة الا له یعنی استعانت میجویم

... جویم در جمیع کارهای خود بمعبودی که سزاوار عبادت نیست مگر او جل جلاله و عم نواله و همچنین از آنحضرت روایت کرده
... قال امیر المومنین صلوات الله علیه ان بسم الله الرحمن الرحیم آیة من فاتحة الکتاب وهی سبع آیات
تمامها ببسم الله الرحمن الرحیم مخفی نماند که یکی از اسماء سوره مبارکه فاتحة الکتاب سبع المثانیست
و گفته اند این سوره را سبع المثانی از آنجهت گویند که هفت آیت است و مکرر نازل شده چنانچه
در سوره مبارکه حجر با تحقیقات دیگر خواهد آمد و اتفاق امتست درینکه فاتحه هفت آیتست لیکن چون
اصحاب ما رضوان الله علیهم بنابر احادیث اهل بیت صلوات الله وسلامه علیهم بسمله را اول آیه این سوره
میدانند صراط الذین انعمت علیهم را تا آخر آخر این آیات سبع شمرده اند و جمعی که جمله را مبدا این آیات
میدانند و بسمله را خارج ازین سوره اخذ کرده اند غیر المغضوب علیهم ولا الضالین را منتهای
آیات سبع گرفته اند الحمد لله یعنی جمیع محامد و همه ثناها از ازل تا ابد آنچه معلوم و موجود بوده
است و خواهد بود مر ذات مستجمع جمیع صفات کامله راست که رب العالمین
پرورنده و تربیت کننده جمیع مخلوقاتست از ملائکه و جن و انس و وحوش و طیور و سباع بری
و بحری و غیر آن الرحمن الرحیم عن امیر المومنین علیه السلم الرحمن الذی یرحم ببسط الرزق
علینا الرحیم بنا فی ادیاننا و دنیانا و آخرتنا خفف علینا الدین وجعله سهلا خفیفا وهو یرحمنا بتمیزنا
من اعدآئنا مالک یوم الدین خداوند روز جزا و متصرف در آن روز است
هرچه خواهد و بنابر قرائت ملک یوم الدین ترجمه اش چنین است که پادشاه روز جزاست که
پادشاهی در آن روز او را باشد چنانچه فرموده لمن الملک الیوم لله الواحد القهار محمد بن مسعود عیاشی
رضی الله عنه که از جمله اعاظم اهل حدیث و تفسیر است از محمد بن علی حلبی روایت کرده از
حضرت صادق علیه السلم مالک یوم الدین قرائت میکردند و از داود بن فرقد روایت کرده که او گفت من
قرائت مراتب بیشتی که احصا آن نتوان کرد از آنحضرت شنیدم که ملک یوم الدین قرائت میکردند
پس بهر دو وجه قرائت توان کرد چون صاحب امانت مقالیه ابواب حمد الهی بمسکام فتح و بسط
ابواب تحمیه پرورندهٔ عالم و آدم خود را در مرتبه قرب و اریکه عزت متمکن می یابد بنابراین در آن هنگام
... غیبت بقرب خطاب آمده میگوید ایاک نعبد ترا عبادت میکنیم و بس نه غیر ترا
مستحق عبادت نمیدانیم عن ابی الحسن الرضا علیه السلم لیس العبادة کثرة الصوم والصلوة
انما العبادة التفکر فی امر الله عزوجل و چون عبادت الهی کما ینبغی بدون اعانت باری جل شانه
... میسر نیست بنابراین در تلو ایاک نعبد گفت وایاک نستعین یعنی و خاص از تو

یاری میخواهیم در ادای عبادات و انجاح سایر حوایج و مهمات دیگر از او واسطه رسانیدن فیض تو میدهیم و بعضی گفته اند که تقدیم عبادت بواسطه محافظت و رعایت فواصل کلامست و تکرار لفظ ایاک بجهت التذاذ در خطابست و بعضی ایراد صیغه متکلم مع الغیر در عبادت و استعانت میتواند که اشارت باشد بر اینکه عبد باید که در مقام عبودیت و استعانت غیر خود مثل انبیا و اوصیا سلام الله علیهم را با خود سهیم و شریک گرداند تا بوسیله ایشان عبادت و استعانت او مقبول درگاه احدیت گردد و او احسن با قیل ع صد خار را ز بهر گلی آب میدهند در احکام شرعی مقررست که هر که متاعی چند در یک عقد بخرد و بعضی از آن معیب برآید همه را رد باید کرد یا همه را نگاه باید داشت و بعیب راضی شد و مشتری را نمیرسد که معیب را رد کند و بی عیب را نگاه دارد پس هرگاه بنده عبادت خلص اولیا را با عبادت خود ضم کند و ملائکه بحکم آلهی متحمل آن گردند حق تعالی کریمتر از آنست که عبادت بی عیب را بشآمت عبادت معیب رد نماید یا بی عیب را قبول کند و معیب را مردود گرداند پس بیقین عبادت معیب را بطفیل بی عیب قبول کند در کتاب حدایق الانوار فخر رازی مذکورست که اگر کسی گوید که نجاست در فاتحه که ترک کنند که اشد باعتقاد موجب کفر باشد جواب گوییم آنجا که میفرماید ایاک نعبد و ایاک نستعین اگر ایاک را مشدد نخوانند کفر بود زیرا که ایاک مخفف بمعنی شعاع بود پس معنی چنان بود که شعاع آفتاب را می پرستیم و این کفر بود

اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ بنما ما را راهی راست در اقوال و افعال و اخلاق که آن راه متوسط بود میان افراط و تفریط یا ثابت دار ما را در آن راه که آن راه محمد و ائمه معصومین است صلوات الله علیه و علیهم اجمعین و در بعضی روایات آمده که اهدنا الصراط المستقیم یعنی ادم لنا توفیقک الذی اطعناک به فی ماضی ایامنا حتی نطیعک کذلک فی مستقبل اعمارنا و در روایت دیگر چنین وارد شده که مراد از صراط مستقیم علی بن ابی طالب و معرفت اوست سلام الله علیه و از امام جعفر صادق منقولست که الصراط المستقیم هی الطریق الی معرفة الله و هما صراطان صراط فی الدنیا و صراط فی الآخرة فاما الصراط الذی فی الدنیا فهو الامام المفترض الطاعة من عرفه فی الدنیا و اقتدی بهداه مر علی الصراط الذی هو جسر جهنم فی الآخرة و من لم یعرفه فی الدنیا زلت قدمه علی الصراط فی الآخرة فتردی فی نار جهنم و در حدیث نبوی وارد شده من مات و لم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة یعنی کسی که بمرد و نشناخت امام زمان خود را بمرد مردن جاهلیت یعنی بی ایمان بمرد علی بن ابراهیم رحمه الله تعالی باسناد خود از حضرت صادق آل محمد صلوات الله علیه روایت کرده که آنحضرت میفرمودند و الله نحن الصراط المستقیم

بنابراین احادیث معنی آیه اینست که بشناسان بما امام حق را تا متابعت او کنیم و در آخرت با او محشور شویم و یا ثابت دار ما را بر معرفت و متابعت امام علیه السلام صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ راه آنان که بفضل خود انعام کرده بر ایشان باطلاع بر اسرار حقیقت در معانی الاخبار از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله روایت کرده که مراد از الذین انعمت علیهم شیعیان امیر المؤمنین علیه السلامست که بنعمت ولایت آنحضرت اختصاص یافته اند طوبی لهم و حسن مآب غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ غیر راه آن کسانی که خشم کرده بر ایشان و فی الحدیث هم الیهود قال الله فیهم من لعنه الله و غضب علیه وَلَا الضَّالِّينَ و نه راه کسانیکه گمراه شده اند و فی الحدیث هم النصاری الذین قال الله فیهم قد ضلوا من قبل و اضلوا کثیرا علی بن ابراهیم رضی الله عنه از حریز بن عبد الله روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام ایه اهدنا الصراط المستقیم را تا آخر چنین قراءت کردند که اهدنا الصراط المستقیم صراط من انعمت علیهم غیر المغضوب علیهم و غیر الضالین و بعد از این فرمودند المغضوب علیهم النصاب و الضالین الیهود و النصاری

و در حدیث دیگر فرمودند الضالین اهل الشکوک الذین لا یعرفون الامام

سورة البقرة مدنية وهي مائتان و ست و ثمانون آيات

صاحب مجمع البیان گفته که جمیع آیات این سوره مدنیست مگر آیه و اتقوا یوما ترجعون فیه الی الله ثم توفی کل نفس ما کسبت و هم لا یظلمون که این آیه در حجة الوداع در وقتی که آنحضرت در منی بود نازل شده و این کلام مبنی بر آنست که مدنی آن آیات باشند که در مدینه نازل شده باشند و مکی آنکه در مکه نازل شده باشند اعم از آنکه قبل از هجرت باشد یا بعد از هجرت و بعضی درین باب اصطلاح دیگر قرار داده اند و گفته اند که مکی آنست که قبل از هجرت نازل شده باشد و مدنی آنست که بعد از هجرت نازل شده باشد هر چند نزول آن در مکه باشد بنابرین این آیه مدنیست و جمیع آیات سوره بقره مدنی خواهد بود

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الم اختلاف بسیار در حروف مقطعات قرآنی کرده اند و هر کس موافق رای و خواهش خود ما دلی اراده کرده اند و از احادیث اهل البیت سلام الله علیهم مستفاد میشود که این حروف از اسرار مخفیه آلهیه است که حق تعالی بعلم کامل خود اختیار آن در اوایل سور کرده تا سری باشد میان او و حبیب او و بغیر از اسخین در علم که ذریت طیبین آنحضرتند احدی راه بتحقیق آنها نبرده و نمیبرند پس درین مقام اعتماد بکلام معجز نظام

ایشان باید کرد و اختلافی که درین باب از احادیث ایشان دیده شود از ارجوع بعلم تام ایشان باید نمود
فاضل نیشابوری مجموع این حروف را بعد از حذف مکررات درین کلام جمع کرده صراط علی حق نمسکه
و این حروف را حروف نورانی نام کرده اند و گفته اند که این حروف را آثار خواص بسیار است
در معانی الاخبار از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده که معنی الم در سوره بقره انا الله الملک است
و علی بن ابراهیم روایت کرده الم حرفیست از حروف اسم الله الاعظم که در اوایل سور متفرق و پاره
پاره مذکور شده هرگاه نبی یا امام علیهما السلم خواهند آنرا تالیف کنند و بآن هر دعائی که کنند مستجاب گردد
و از آن خبر بمغیبات دهند و از دعا امام زین العابدین علیه السلم که در فصل چهل و ششم کفعمی مذکور است
مستفاد میگردد که جمیع حروف مقطعات قرآنی در اوایل سور که مفسران بلفظ کتاب و قرآن باشند
نام نامی حضرت رسالت پناه محمدیست صلی الله علیه و آله که حق تعالی قسم بآن میخورد بنا برین معنی
الم خبریست که قسم به پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله **ذلک** آن کتاب موعود که بمثل آن
انبیا را وعده داده بودیم که بعد از این برای رسول عربی نازل خواهیم کرد **الکتاب**
این قرآنست از حضرت صادق علیه السلم مرویست که مراد از کتاب علی بن ابی طالبست علیه السلم
چنانچه مؤید این از آنحضرت مرویست که میفرمودند انا کتاب الله الناطق بنا برین معنی آیت چنین خواهد
بود که آن وصی رسول الله عربی که در کتب انبیا سابق ثبت شده اینست که علی بن ابی طالب
علیه السلم **لا ریب فیه** نیست هیچ شکی در آن یعنی سزاوار نیست که عقلا بعد از تفکر و تدبر
شک کنند در اینکه قرآن وحی و نازل از جانب الله است یا شک کنند در اینکه علی بن ابی طالب
وصی رسول الله است و فی کتاب تاویل الآیات الظاهرة فی فضایل عترة الطاهرة عن جابر عن ابی جعفر
علیه السلم قال قلت قوله ذلک الکتاب لا ریب فیه قال الکتاب امیر المؤمنین لا شک فیه انه امام و فی تفسیر
محمد بن مسعود العیاشی قال الصادق علیه السلم الم ذلک الکتاب لا ریب فیه یعنی کتاب علی لا ریب فیه
اضافه کتاب بعلی علیه السلم بنا بر حدیث سابق اضافه بیانیست و احتمال اضافه لامی نیز دارد
هدی للمتقین راه نماینده است یعنی ثابت دارنده است مر پرهیزکاران را
در راه حق اگرچه هدایت قرآن مجید عامست چنانچه حق تعالی فرموده هدی للناس اما تخصیص هدایت
بمتقین بواسطه انتفاع ایشانست مخفی نماناد که ذلک مبتداست الکتاب خبر اول آن و لا ریب
فیه خبر ثانی و هدی للمتقین خبر ثالث **الذین** آن پرهیزکارانی که **یؤمنون بالغیب**
ای یؤمنون بما غاب عنهم یعنی ایمان می آورند بآنچه غایبست از نظر ایشان مثل صانع عالم و صفات

کامله

کامله او و احوال قیامت و اهوال آن و میتواند که از جمله ما غاب عنهم امامت قایم آل محمد صلوات الله علیه و خروج آنحضرت
در آخر الزمان باشد عن جابر عن ابی جعفر علیه السلم الغیب هو البعث و النشور و قیام القایم علیه السلم و از این
حدیث معلوم میشود که مراد از غیب اعم از کل واحد این امورست و فی کمال الدین و تمام النعمة عن الصادق علیه السلم
المتقون شیعة علی علیه السلم و الغیب هو الحجة الغایب **و یقیمون الصلوة** و بجای
می آرند نمازهای واجبی را **و مما رزقناهم ینفقون** و از آنچه ما روزی دادیم
ایشان را نفقه میکنند و صرف مینمایند در راه رضای خدای تعالی بر مستحقان بعضی گفته اند که بقرینه یقیمون الصلوة
مراد از مما رزقناهم ینفقون زکوة مفروضه است و چون این آیه در مقام مدحست و ظاهر است در انفاق
حرام مدحی مترتب نمیگردد بنا برین باید که مراد از مما رزقناهم مال حلال باشد در تعریف رزق تا حرام بیرون رود و چنین گفته اند
الرزق ما یصح الانتفاع به و لم یمنع منه مانع و اشاعره درین مسئله خلاف کرده اند و حرام را نیز داخل رزق
گرفته اند بنا بر دلیل مدخول چنانچه در کتب کلامیه بتفصیل مذکور است محمد بن مسلم از حضرت امام جعفر صادق
علیه السلم روایت کرده که مما رزقناهم ینفقون معناه و مما علمناهم یبثون یعنی مراد از رزق علم است و معنی آیه آنست
که از آن علمی که ما تعلیم کرده ایم آنرا منتشر میسازند و تعلیم دیگران میکنند بنا بر شرافت علم وجه تخصیص آن
مذکور شده **و الذین یؤمنون بما انزل الیک** و راه مینماید آنانرا که تصدیق
میکنند آنچه را که فرو فرستاده شده بسوی تو یعنی تصدیق بقرآن مینمایند **و ما انزل
من قبلک** و تصدیق مینمایند آنچه را که نازل شده پیش از تو از برای انبیا ما تقدم که مراد از آن
کتب سماویه است از توریة و انجیل و زبور و صحف **و بالآخرة هم یوقنون**
و بدار آخرت و بوقوع قیامت و ثواب و عقاب آن علم یقینی دارند که اصلا تشکیک مشکک
زایل نگردد و اگر مراد از یؤمنون بالغیب خصوص احوال قیامت و اهوال آن باشد تکرار آن باین آیت عبث یا
تاکید و اهتمامست بشان ایمان بقیامت و اگر مراد از غیب عام باشد یا مخصوص باشد بقایم آل محمد
صلوات الله علیه پس این آیت تاسیس خواهد بود نه تاکید **اولئک** آن متقیان و متصفان بصفات
مذکوره **علی هدی من ربهم** بر راه راستند از جانب پروردگار ایشان زیرا که ایشانرا
عقل داده و برای ایشان انبیا و اوصیا فرستاده و انزال کتب کرده **و اولئک هم
المفلحون** و آن موصوفین بصفات مذکوره ایشانند اهل فلاح یعنی ایشانند که فایز بتمام مطالب
خود در عقبی تکرار اسم اشاره اشارتست بآنکه کل واحد از هدایت و فلاح کافی اند در امتیاز ایشان
از غیر و جمله اولئک علی هدی آخر میتواند جمله مستانفه باشد **ان الذین کفروا** بر سبیله

آنانکه پوشیده‌اند نور ایمان را در فطرت اصلیهٔ خود باقی نمانده سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ
تُنْذِرْهُمْ یکسانست بر ایشان خواه آنکه بترسانی تو ایشان را از نکال و عقوبت عذاب آخرت
یا آنکه نترسانی تو ایشان را لَا يُؤْمِنُونَ ایمان نمی‌آورند و نظر بآیات و معجزات تو نمیکنند
لا یؤمنون خبر ان است ای ان الذین کفروا لا یؤمنون و جمله سواء علیهم أأنذرتهم تا آخر جمله معترضه است و عدم
عطف ان الذین کفروا بما قبل بواسطه تحقق مباینه تامه است میان سابق و لاحق که متقیان و کافران معانداند
و در عطف مناسبت فی الجمله ضرورست پوشیده نماند که علم حق تعالی و اخبار او جل ثناؤه بر اینکه کفار
ایمان نمی‌آرند باعث آن نمیشود که ایشان مجبور باشند بر بقاء بر کفر و تکلیف ایشان بایمان تکلیف بامر
محال باشد زیرا که علم تابع معلوم است و خبر تابع مخبر عنه و چون حق تعالی بعلم کامل خود میدانست که این گروه
معاندین باختیار خود اختیار کفر میکنند از انجهت پیغمبر خود را مخبر بآن گردانید و این از جمله اخبار بغیب است
و فایده انذار با علم تابع بعدم ایمان ایشان الزام حجت است بر ایشان و تحصیل ثواب است بر ابلاغ ایمان
و بجهت نظر نکردن این کفار معاند بر معجزات ظاهره و دلائل باهره خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ
نشانه گذاشته است خدای تعالی بر دلهای ایشان وَعَلَى سَمْعِهِمْ ای و علی اسماعهم یعنی
و بر گوشهای ایشان تا آنکه ملائکه ایشان را بآن نشان بشناسند و بدانند که این گروه از معاندین کفره‌اند و در تفسیر
کتاب الاحتجاج عن ابی محمد العسکری علیه السلام ختم الله علی قلوبهم ای وسمها بسمة تعرفها من یشاء من ملائکته
اذا نظروا الیها بانهم الذین لا یؤمنون بنا بر این ختم بمعنی وسم و علامت خواهد بود و در تفاسیر عامه
این توجیه مذکور است وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ و بر دیدهای ایشان پوشیست
از پرده غیر از پردهای متعارف وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ و مر ایشانراست
عذابی بزرگ هم در دنیا و هم در عقبی اما در دنیا کشتن و اسیر کردن و مستاصل نمودن اما در عقبی مخلد
داشتن ایشان در دوزخ مراد از سمع چنانچه مذکور شد اسماع جمعست بقرینه قلوب و ابصار لیکن افراد سمع
اشارت بافراد مدرکات آنست که آن صوتست بخلاف قلب و بصر که مدرکات آنها مختلف‌اند
و تکرار لفظ جار در علی قلوبهم و علی سمعهم اشارتست باستقلال کل واحد از اینها بحکم ختم وَمِنَ
النَّاسِ و بعضی از آدمیان مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ جمعی هستند که میگویند
که میگویند ایمان آورده‌ایم بخدای تعالی وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ و بروز آخر قیامت یعنی
ایمان بمبدا و معاد آورده‌ایم وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ و حال آنکه نیستند
ایشان ایمان آورندگان بآنچه گفتند ظاهر این بود که در مقابل آمنا بالله و ما آمنوا گفته شود

لیکن

لیکن چون اخراج ذوات ایشان از عداد مومنین بطریق دوام و ثبات ابلغ است از نفی ایمان ایشان در زمان ماضی بنا بر آن
و ما هم بمومنین گفته‌اند که جمله اسمیه دلالت بر دوام کند يُخَادِعُونَ اللَّهَ فریب میدهند بزعم
باطل خود خدای تعالی را و بعضی گفته‌اند که مضاف در اینجا محذوفست ای یخادعون رسول الله یعنی خدعه میکنند
و فریب میدهند رسول خدای تعالی را وَالَّذِينَ آمَنُوا و جمعی را که ایمان آورده‌اند وَمَا يَخْدَعُونَ
إِلَّا أَنْفُسَهُمْ و خدعه نمیکنند مگر نفسهای خود را زیرا که وبال آن خدعه و شآمت آن راجع بر ایشانست
وَمَا يَشْعُرُونَ و ادراک نمیکنند ایشان این معنی ظاهر را فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ
در دلهای ایشان بیماری نفاقست فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا پس زیادت کرد
خدای تعالی بیماری نفاق را بسبب بلند ساختن درجات پیغمبر آخر الزمان صلوات الله علیه و آله و بعضی گفته‌اند
که جمله فزادهم الله مرضا جمله انشائیه و دعائیه باشد یعنی پس خود باشد زیاده کند خدای تعالی مرض نفاق ایشان را
در حدیث از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام وارد شده که چون اول و ثانی و ثالث در حضور حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه و آله قبول ولایت و خلافت حضرت امیر المومنین علیه السلام کردند و با آنحضرت بیعت نمودند
و گفتند و ثقاته خول الجنة والنجاة من النار الا بهذه البیعة لیکن در واقع آن بیعت نبود بلکه خدعه و فریب
بود که با حضرت کردند لهذا حق تعالی فرمود یخادعون الله ای یخادعون رسول الله و چون پیغمبر بحکم جبرئیل علی
مرتضی را با سایر اصحاب بصحرا برد تا زیادتی رتبه و بلندی درجه علی مرتضی را با ایشان نماید رو باصحاب کرده
و فرمودند که سعادت شما در اطاعت علیست و شقاوت شما بمخالفت علی و بعد از این متوجه جانب
علی علیه السلام شده فرمودند که سؤال کن از خدای تعالی بجاه محمد و آل محمد که این جبال را بهر چه خواهی منقلب گرداند پس
حضرت مرتضی علی علیه السلام دعا کرد جبال همه نقره گردیدند و بزبان فصیح همه گفتند یا علی ما را مهیا گردانیده
تا آنکه برای فرمان تو باشیم اگر خواهی ما را انفاق کن که حاضریم و بعد از این منقلب بطلا و یواقیت و مشک و عنبر
شدند و گفتند آنچه که قبل از این گفته بودند پس حضرت رسالت پناه رو باصحاب خود کردند و فرمودند
که چه نوع خدای تعالی مرتضی را مستغنی از شما ساخته پس خطاب بمرتضی علی کرده گفتند که بهمان دعا
اشجار را بفرما تا برای تو مردان تمام سلاح گردند و سنگها شیران و افاعی شوند پس علی مرتضی بجاه محمد و آل او
درختان و سنگها منقلب بمردان جنگی و شیران و افاعی گردیدند و گفتند یا علی حق سبحانه و تعالی ما را محکوم
حکم تو گردانیده هر کرا خواهی بفرما تا بقتل آریم و چون اصحاب نفاق دیدند این قرب و مرتبه را از حضرت امیر المومنین
برای العین مشاهده کردند مرض کفر و نفاق ایشان زیادتی پذیرفت حق سبحانه و تعالی فرمود فزادهم الله مرضا
یعنی پس زیاد کرد حق سبحانه و تعالی از نمودن درجات عالیه امیر المومنین بیماری نفاق را وَلَهُمْ عَذَابٌ

أَلِيمٌ و مر ایشان راست در آخرت عذابی دردناک بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ بسبب جزای
کذب ایشان در دعوی ایمان بنا بر این کلمه با برای سببیت است و کلمه ما مصدریه مدخول را بمصدر میبرد
و تقدیر کلام چنین است که و لهم عذاب الیم بسبب جزاء کذبهم وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ
و چون گفته شود مر اهل نفاق را و در حدیث آمده مر ناکثین بیعت روز غدیر را لَا تُفْسِدُوا فِي
الْأَرْضِ فساد مکنید در زمین باظهار نفاق و نکث بیعت امیر المومنین علیه السلم قَالُوا گویند بر سبیل خدعه
یا از جهت آنکه فساد را اصلاح دانسته اند إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ بجز این نیست که ما
باصلاح آرنده کارهاییم و شان ما اصلاح امور است نه غیر آن حق تعالی در رد کلام ایشان میفرماید أَلَا
بدانید إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ بدرستیکه منافقان ایشانند فساد کنندگان و فتنه
انگیزان وَلَٰكِنْ لَا يَشْعُرُونَ ولیکن نمیدانند ایشان که اهل فساد و فتنه اند
یا آنکه نمیدانند ایشان که ما میدانیم که ایشان مفسد و فتنه انگیزند وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا
و چون گفته شود مر ایشان را یعنی منافقین و ناکثین بیعت امیر المومنین را که ایمان بیارید ایمان قلبی برسالت
نبی و ولایت علی خالی از نفاق كَمَا آمَنَ النَّاسُ همچنانکه ایمان آورنده اند آدمیان مانند مقداد
و سلمان و ابوذر و عمار بنا بر این الف لام الناس الف لام عهد خواهد بود قَالُوا گویند بر سبیل انکار در
نفسهای خود یا در میان جماعت خود یا در میان جمعی از مسلمین که ایشان را حافظ اسرار خود میدانند أَنُؤْمِنُ
كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ آیا ایمان آوریم ما چنانچه ایمان آورده اند بیخردان هرگز ما این کار نخواهیم کرد و فی
کتاب تاویل الآیات قال موسی بن جعفر علیه السلم و اذا قیل لهولاء الناکثین للبیعة آمنوا بهذا النبی و
سلموا لهذا الامام فی ظاهر الامر و باطنه کما آمن الناس المومنون کسلمان و ابی ذر و مقداد و عمار قالوا فی الجواب
لاصحابهم المنافقین لهم لا للمومنین انومن کما آمن السفهاء یعنون سلمان و اصحابه فرد الله علیهم فقال
أَلَا بدانید إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ بدرستیکه این اهل نفاق ایشانند بیخردان
خفیف العقل وَلَٰكِنْ لَا يَعْلَمُونَ ولیکن نمیدانند ایشان خفت عقل و
بیخردی خود را وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا و چون ملاقات کنند این اهل نفاق
کسانی را که ایمان آورده اند مانند ارکان اربعه قَالُوا آمَنَّا گویند از روی نفاق ما نیز ایمان
آورده ایم مثل شما وَإِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ و چون خلوت کنند بسوی مهتران
و یاران خود که مراد از آنها عظمای اهل نفاق اند قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ
گویند از روی اعتقاد و خلوص نیت بدرستیکه ما با شماییم و بر دین و آیین شماییم در نکث بیعت امیر المومنین در مقام خطاب

بالمو

بالمومنین قالوا آمنا گفت بجمله فعلیه بدون تاکید با آنکه مخاطب در این مقام یا منکر است یا شاک و در چنین مقام تاکید
ضرور است و در خطاب با شیاطین انا معکم گفت هم بقصد بیان که موضوع برای تاکید است و هم بجمله اسمیه دلالت بر
دوام و ثبات دارد و این نیز تاکید دیگر است با آنکه در این مقام نه انکار متصور است و نه شک ظاهرا وجه ترک تاکید
اولی این معنی باشد که ایشان منکر را غیر منکر انگاشته گویا مدعی آنند که اتصاف ما با ایمان امریست محقق که انکار
و شک را اصلا در آن راهی نیست بنا بر این حاجت بتاکید نبوده و ایراد جمله ثانیه موکده اشارتست بر ثبات
و دوام ایشان در کفر و نفاق إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِئُونَ بجز این نیست که ما در ادعای
ایمان خود استهزا و سخریه کنندگانیم با اهل ایمان اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ
خدای تعالی جزای استهزای ایشان میدهد بعذاب ابد و نکال سرمد چنانچه علی بن ابراهیم روایت کرده که الاستهزاء
من الله العذاب و فی عیون اخبار الرضا عنه علیه السلم ان الله تعالی لا یسخر و لا یستهزئ و لا یمکر و لا یخادع و لکنه
تعالی یجازیهم جزاء السخریة و جزاء المکر و الخدیعة و در بعضی روایات آمده که در آخرت استهزاء این گروه چنین شود که
که ایشان در جهنم معذب باشند دری از بهشت برای ایشان وا میکنند و آن نعمت عظمی را دیده چون
خواهند که خود را بسرعت تمام بآن در برسانند در را می بندند و برگردانند از اینست که خدای تعالی فرموده فالیوم
الذین آمنوا من الکفار یضحکون و از این حدیث نیز معلوم شد که ضحک و استهزا از نظر مومنین است و اما حق سبحانه
و تعالی این گونه ایشان را معذب میسازد وَيَمُدُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ ای یمهلهم و یملی لهم
برفق چنانچه در حدیث وارد شده یعنی مهلت میدهد خدای تعالی برفق و مدارا خود ایشان را در طغیان و سرکشی
ایشان و فی روایة علی بن ابراهیم یمدهم فی طغیانهم ای یدعهم فی طغیانهم یعنی وا میگذارد خدای تعالی ایشان را در طغیان
ایشان بسبب سلب لطف و توفیق خود از ایشان يَعْمَهُونَ حالکه ایشان متحیر باشند
و دیده بصیرت ایشان مفقود باشد که عمه در بصیرت مستعمل میشود چنانچه عمی مستعمل در بصر است أُولَٰئِكَ
الَّذِينَ اشْتَرَوُا الضَّلَالَةَ بِالْهُدَىٰ این گروه اهل نفاق آنجماعتند که خریدند
گمراهی و کفر را بهدایت و ایمان یعنی بدل کردند فطرت ایمانی را و اختیار کفر نمودند فَمَا رَبِحَتْ
تِجَارَتُهُمْ پس سود نکرد تجارت ایشان در آخرت وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ
و نبودند ایشان راه یابندگان بسوی حق و صواب زیرا که راس الایمان که نور فطرت ایمانست داده
بظلمت عذاب مبتلا شدند و تحصیل سودی و نفعی که آن حاجت عالیه اخرویست نکردند پس الله تعالی کشف
حال ایشان بضرب المثل نموده مَثَلُهُمْ حال این منافقان در اضاعت نور حق فطرت و وقوع در ظلمات
كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَارًا ای کمثل الذی اوقد نارا یعنی مانند حال کسیست که

برافروزد بجهت دیدن اطراف خود آتشی **فلمّا اضاءت ما حوله** پس هنگامی
که روشن گردانید آن آتش اماکنی را که در اطراف اوست **ذهب الله بنورهم**
ببرد خدای تعالی روشنی ایشان را بارسال بادی یا بانزال بارانی که آن آتش را فرو نشاند
وترکهم فی ظلمات لا یبصرون و ترک کند و واگذارد
خدای تعالی ایشان را در تاریکیهای کفر و نفاق حالگونیکه نه بینند اطراف و حوالی خود را چون مراد از الذی
در الذی استوقد نارا الذین جمعیت بنابرین ضمایر راجع بر آن را ضمایر جمع آورده مثل بنورهم و ترکهم و غیر ذلک
و ایراد مفرد در استوقد و در ما حوله بجهة لفظ الذی است که مفرد است پس ایراد ضمایر جمع باعتبار معنی و مفرد
باعتبار لفظست و مراد از ذهب الله بنورهم و ترکهم فی ظلمات اینست که حق تعالی منع لطف و توفیق
خود از ایشان کند و ایشان را باختیار خودشان واگذارد چنانچه در کتاب عیون اخبار الرضا از آنحضرت روایت
کرده که ان الله لا یوصف بالترک کما یوصف خلقه ولکنه متی علم انهم لا یرجعون عن الکفر و الضلالة منعهم المعاونة
و اللطف و خلا بینهم و بین اختیارهم و فی روضة الکافی عن ابی جعفر علیه السلام قوله عز و جل ذهب الله بنورهم و ترکهم
فی ظلمات لا یبصرون یعنی قبض الله محمداً صلی الله علیه و آله و ظهرت الظلمة فلم یبصروا فضل اهل بیته
یعنی حضرت امام علیه السلام در تاویل ذهاب نور فرموده‌اند که مراد از آن قبض روح مقدس حضرت رسالت پناهست
صلی الله علیه و آله و معنی آیه اینست که چون حق تعالی قبض روح حضرت نماید و ظاهر شود و شیوع یابد ظلمت
کفر و نفاق پس مشاهده نکنند این منافقان فضیلت اهل بیت رسالت را تا بدین وسیله مطلع حق [illegible]
کردند و بعضی وجه تمثیل و مشابهت را چنین بیان کرده‌اند که چون منافقان اظهار کلمه اسلام نمایند در شب
تیره ضلالت تا آنکه از خوف شمشیر مسلمانان ایمن شوند حق تعالی در وقت مرگ نور ظاهر ایمان ایشان را بدل
بتاریکی کند بجهت کفر باطن ایشان پس ایشان در ظلمت عقاب و عذاب بمانند و جماعتی که حال ایشان باین مثل
ظاهر میشود **صمٌّ بکمٌ عمیٌ** ای کصم و کبکم و کعمی یعنی گویا که این
منافقان باین مستوقدین کر و گنگ و کورند که ادراک هیچ خبر نمیکنند **فهم**
لا یرجعون پس ایشان باز نگردند از کفر بایمان و از ضلالت بهدایت زیرا که این رجوع
موقوف بادراکست و ادراک در ایشان مفقود الاثر است **او کصیّب من السماء**
معطوفست بر الذی استوقد نارا و کاف زایده است و تقدیر کلام چنین است که و مثلهم کمثل
ذوی صیب من السماء یعنی یا حال ایشان مانند حال خداوندان باران (?) قطره است که بزیر آید
از آسمان **فیه ظلمات** که باشد در آن باران تاریکیهای تکاثف قطرات باران و [illegible]

ابر و تاریکی شب **ورعدٌ و برقٌ** که باشد در آن آواز رعد و روشنی برق **یجعلون**
در می آورند آن خداوندان باران **اصابعهم فی آذانهم** انگشتان خود را در گوشهای خود
من الصواعق بواسطه آواز مهیب صاعقها **حذر الموت** از خوف
مرگ و در حدیث وارد شده که می آیند ناکثین بیعت امیر المؤمنین علیه السلام در حین استماع وعید و لعن بر خلفای غاصبین
خودشان انگشتان خود را در گوشهای خود در می آیند تا انهار (?) را نشنوند و وجه مشابهت را چنین بر گفته‌اند که هرگاه نازل
شود قرآنی که مشتمل باشد بر ذکر کفر که ظلمات اشاره بآنست و وعید که رعد ایما بر آنست و دلایل ظاهره که مشابه
برقست در ظهور در یوقت این منافقین گوشهای خود را بگیرند که تا آن آیات قرآنی را نشنوند و میل و رغبت
بایمان نکنند و ترک کیش خود ننمایند که این بمنزله مرگ ایشانست **والله محیط بالکافرین**
و خدای تعالی عالمست باحوال کافران و علم کامل الهی محیط بر ایشانست و احدی از ایشان از آنجهت از عذاب خلاص
نخواهد شد و در شان حق تعالی احاطه غیر احاطه علمی صحیح نیست **یکاد البرق** جمله معترضه است گویا
سائلی گوید که حال ایشان با این برق چون خواهد بود حق تعالی فرمود نزدیک باشد که روشنایی برق **یخطف**
ابصارهم برباید بینائیهای خداوندان باران بزرگ قطره را **کلّما**
اضاء لهم هرگاه بدرخشد و روشنی دهد آن برق بر ایشان **مشوا فیه**
بروند ایشان در آن ضوء و روشنی بنابرین ترجمه اضاء لازمست و ضمیر فیه راجعست بضوئی که از اضاء
ماخوذ میگردد و میتوانند که اضاء متعدی باشد بنابرین معنی چنین است که هرگاه روشن کند برق برای
ایشان راه را بروند در آن راه **واذا اظلم علیهم** و چون نور برق بر طرف شود و تاریک
شود راه بر ایشان **قاموا** ای وقفوا یعنی همانجا توقف کنند مانند متحیرین بنابرین قاموا
در قاموا ماخوذ است از قام الماء یعنی آب ایستاد و حاصل معنی آیه را چنین بیان کرده‌اند که هرگاه
برق غنیمت اموال ایشان درخشان شود در دین مبین اسلام آرام یابند و چون تاریکی آفت نفس و مال و
محنت جنگ و جدال بمیان آید در کفر متوقف شوند **ولو شاء الله** و اگر خواستی خدای تعالی
که اسماع و ابصار ایشان را ببرد **لذهب بسمعهم** ای باسماعهم
و ابصارهم هر آینه ببرد شنواییهای ایشان را بآواز رعد و بیناییهای
ایشان را بدرخشندگی برق **ان الله علی کل شیء قدیر**
بدرستیکه خدای تعالی بر همه چیز قادر و تواناست و هر چه در تحت قدرت الهی در آید بالاتر
از آن نیز در تحت قدرت او در خواهد آمد از اینست که گفته‌اند که این آیه دلالت دارد بر آنکه مقدور [illegible]

خدا تعالی غیر متناهیست یا أیها الناس اعبدوا ربکم الذی
خلقکم ای مردمان عبادت کنید پروردگار خود را آنچنان پروردگاری که بیافرید
شما را والذین من قبلکم و بیافرید آن کسانی را که بودند پیش از شما یا رب الذین
معطوفست بر ضمیر مفعول خلقکم ای خلق الذین من قبلکم لعلکم تتقون
ای لکی تتقوا یعنی تا آنکه شما از محارم پرهیز کنید و مامورات بفعل بیارید بنا بر آن لعل بمعنی کی است
چنانچه ابن الانباری و جمعی از اهل لغت و نحویان قایل شده اند پس ورود لعل بمعنی کی ثابت است
نزد بعضی از اهل لغت هر چند قلیل الوقوع باشد و کلام قاضی ناصر الدین بیضاوی که گفته و هو ضعیف
اذ لم یثبت فی اللغة ضعیف و از درجه اعتبار ساقط است الذی جعل لکم
الارض فراشا عبادت کنید آن پروردگاری را که گردانید برای انتفاع شما زمین را بساطی گسترده
و باین آیه استدلال کرده اند که ارض کروی نمی باید باشد و پوشیده نیست بر صاحبان ارصاد و علم ریاضی
که فرش بودن زمین را منافاتی با کرویت آن نیست والسماء بناء و گردانید آسمان را سقفی برافراشته
وانزل من السماء ماء و فرو فرستاد از طرف آسمان آب باران را و در حدیث نبوی
صلوات الله علیه و آله وارد شده که ینزل مع کل قطرة ملک یضعها فی موضعها الذی امره به تبارک و تعالی
فاخرج به پس بیرون آورد بسبب آن آب باران من الثمرات بعضی از میوه ها
رزقا لکم تا آنکه باشد روزی ساخته و پرداخته برای شما فلا تجعلوا لله اندادا
انداد جمع ند بمعنی مثل است و مراد در اینجا اصنام است یعنی پس مگردانید برای خدا تعالی اصنام را شریک
او در عبادت وانتم تعلمون حالست از ضمیر فلا تجعلوا و مفعول تعلمون مقدر است
یعنی حال آنکه شما میدانید بعد از تامل که او را شریک و سهیمی نیست یا حال آنکه میدانید شما که این نعمتها ساخته و پرداخته
غیر خدا تعالی نیست و فی عیون اخبار الرضا علیه السلم عن علی بن الحسین علیهما السلم فلا تجعلوا لله اندادا
ای اشباها و امثالا من الاصنام التی لا تعقل و لا تسمع و لا تبصر و لا تقدر علی شیء وانتم تعلمون انها لا تقدر علی
شیء من هذه النعم الجلیلة التی انعمها علیکم ربکم تبارک و تعالی مخفی نماناد که آیه کریمه جعل لکم الارض فراشا و آیه فاخرج
من الثمرات رزقا لکم و همچنین آیه دیگر که عن قریب می آید که خلق لکم ما فی الارض جمیعا و امثال آن دلالت دارند بر اینکه
افعال الله معلل بغرض و مصالحند و اشعریین درین مسئله با اهل حق خلاف کرده اند و افعال الله را معلل
بغرض نمیدانند و اعتقاد کرده اند که غرض از ارسال رسل و انزال کتب و اظهار معجزات بر دست انبیا
هدایت عباد نیست و غرض از خلق جنت و نار ایصال ثواب بر مطیع و عقاب بر عاصی نیست و همچنین

مطلب از اوامر و نواهی شرعیه اتیان مکلفین بمامورات و اجتناب ایشان از منهیات نیست بلکه این امور عظیمه
مترتب بر این افعالست بدون آنکه غرض فاعل تعلق بآن گرفته باشد چنانچه غرس شجره که غرض از آن استظلال نباشد
استظلال بر آن مترتب گردد و بر لبیب پوشیده نیست که ترتب مصالح بر افعال بدون آنکه فاعل قصد غرضی
از آن کند آن فعل را از عبث بیرون نمی برد چنانچه شخصی تردد کند در راهی و از آن قصد غرضی و فایده نداشته باشد
پس عقلا فعل او را عبث و او را عابث میشمرند هر چند بر آن مصالح چند مترتب شود که او قصد نکرده باشد
مثل هضم طعام و ریاضت بدن و مانند آن و ملا سعد الدین که از محققین اشاعره است قدم بجاده انصاف
گذاشته و در شرح مقاصد گفته که الحق ان تعلیل بعض الافعال لا سیما الاحکام الشرعیة بالحکم والمصالح ظاهر
کایجاب الحدود والکفارات و تحریم المسکرات و ما اشبه ذلک و استدلال اشعریین با آنچه سخیف است
در کتب کلامیه اصحاب بشرح و بسط مذکور است وان کنتم فی ریب
و اگر باشید شما در ریب و شکی مما نزلنا علی عبدنا از قرآنی که بتدریج فرو فرستاده ایم
برای بنده ما که محمد است صلوات الله علیه و آله در کتاب کافی از حضرت امام محمد باقر علیه السلم روایت کرده
که جبرئیل علیه السلم این آیت را چنین بر پیغمبر نازل ساخته که ان کنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا فی علی و فی
مصباح الشریعة قال الصادق علیه السلم حروف العبد ثلثة العین والباء والدال فالعین علمه بالله تعالی
والباء بونه عما سواه والدال دنوه من الله بلا کیف و حجاب یعنی حروف عبد هر کدام کنایه از چیزیست
عین کنایه از علم بنده است بخدا تعالی و با اشاره است به بون و دوری بنده از غیر خدا تعالی و دال رمزیست
بر دنو و نزدیکی بنده با خدا تعالی بدون کیفیتی و حجابی چنانچه معتبر است در دنو اجسام فاتوا
بسورة من مثله پس بیارید سوره را که موصوف باشد باینکه مانند ما نزلنا است
وادعوا شهداءکم و بخوانید حاضران مجلس خود را من دون الله
بجز خدای حق و معبود مطلق تا معاونت شما کنند در آوردن مثل این قرآن
ان کنتم صادقین اگر باشید شما راست گوینده در اینکه قرآن
کلام بشر است نه کلام خدا تعالی فان لم تفعلوا پس اگر معارضه نکردید
ولن تفعلوا و حال آنکه هرگز نتوانید که معارضه کنید این جمله معترضه است میان
شرط و جزا فاتقوا النار التی وقودها الناس والحجارة
پس پرهیز کنید از آتش دوزخ بتوبه و انابت آن آتش دوزخ را که هیمه و افروزنده آن مردمان
یعنی کافران و سنگهای کبریتیست چنانچه حق تعالی در آیه دیگر فرموده انکم و ما تعبدون من دون الله

حصب جهنم أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ (٢٤) حالکونیکه تحقیق آن آتش آماده کرده شده برای کافران
بنابراین اعدت للکافرین حالست از النار باضمار قد و میتواند که صله دیگر باشد برای التی موصول الهی
فاتقوا النار التی اعدت للکافرین یعنی بپرهیزید آتش دوزخ را آنچنان آتش دوزخ را که آماده شده
برای کافران پوشیده نماند که اعداد نار برای کفره مقتضی آن نیست که فساق مومنین داخل دران نشوند
چنانکه اعداد خانه برای شخصی لازم ندارد عدم دخول غیر را دران خانه با آنکه مجانین و ولدان داخل جنت میشوند
حق تعالی درباب جنت فرموده اعدت للمتقین پس استدلال بآیه اعدت للکافرین بر عدم دخول
اهل ایمان در نار صحیح نخواهد بود وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا و بشارت ده آنکسانی را که ایمان آوردند
وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند کارهای نیکوی پسندیده ظاهر عطف عمل صالح
بر ایمان دلالت کند بر اینکه عمل صالح داخل در اصل ایمان نیست بلکه اصل ایمان همان تصدیق
قلبیست و بس و اگر بعضی احادیث دلالت بر دخول عمل صالح در ایمان کند مراد از ایمان ایمان کامل خواهد بود
أَنَّ لَهُمْ ای بان لهم یعنی بشارت ده ایشانرا باینکه مر ایشانراست بسبب ایمان و
عمل صالح زیرا که مقرر است که ترتب حکم بر وصف مشعر بعلیت و سببیت آنست جَنَّاتٍ
تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ بهشتهائی که میرود از زیر درختان آن بهشت یا
از زیر قصور و غرفهای آن جوبهای آب كُلَّمَا رُزِقُوا مِنْهَا هر وقتیکه روزی
داده شوند اهل جنات از آن جنات مِنْ ثَمَرَةٍ بتقدیر من ثمرة الجنات بدل منهاست و مراد
اینست که هرگاه روزی داده شوند از جنات یعنی از میوه جنات رِزْقًا روزی دادنی بنا برین رزقا
مفعول مطلق رزقوا است قَالُوا گویند اهل جنات هَٰذَا الَّذِي رُزِقْنَا مِنْ
قَبْلُ این آن میوه ایست که روزی داده شده بودیم ما پیش ازین زیرا که چون بنده مومن در
بهشت میوه از درخت بچیند فی الحال حق تعالی مانند آن بجای آن خلق فرماید بحیثیتی که هرگاه از آن اشباه مره
کنند گویند هذا الذی رزقنا من قبل وَأُتُوا بِهِ و آورده شود نزد مومنان رزق که آن ثمرات
بهشت است مُتَشَابِهًا حالکونیکه شبیه و مانند یکدیگر باشند علی بن ابراهیم رحمه الله روایت
کرده که یاتون من فاکهة واحدة علی الوان متشابهة وَلَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ
و مر مومنانراست دران جنات زنان پاکیزه از جمیع اقذار و ادناس بشری و بعد از بشارت
مومنین بجنات و اکل لذات آن ازاله میکند خوف فقدان آنرا و میفرماید وَهُمْ
فِيهَا خَالِدُونَ (٢٥) و مومنان دران جنات جاوید مانند کانند در اصول کافی وجه

خلود

خلود اهل ایمان در بهشت و کفار را در دوزخ اینچنین از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که چون نیت
اهل ایمان و قصد ایشان این بود که اگر ابد الاباد در دنیا باشند اطاعت بجا آورند بنابرین ابد الاباد مستحق
بهشت شدند و چون قصد کفار این بود که اگر همیشه در دنیا باشند عصیان ورزند لهذا مستوجب خلود
دوزخ گشتند پس مدار خلود در جنت و دوزخ به نیات قلبیست و این حدیث بعد ازین خواهد آمد مرویست که
یهود چون در قرآن ذکر مگس و عنکبوت و مانند آن شنیدند چنانچه در قرآنست که کمثل العنکبوت و همچنین در
قرآنست که و ان یسلبهم الذباب زبان بطعن و استهزا گشودند و گفتند این از نزد خدا تعالی
نازل نشده و امثال بکلام الهی و حیانی نمیماند و در رد ایشان این آیت آمد إِنَّ اللَّهَ
لَا يَسْتَحْيِي بدرستیکه خدای تعالی باز نمی ایستد أَنْ يَضْرِبَ ای من
ان یضرب مَثَلًا مَا یعنی از اینکه بزند بواسطه تبیین حق مثلی
از مثلها بَعُوضَةً که آن مثل پشه باشد فَمَا فَوْقَهَا پس آنچه
بزرگتر از آن باشد مانند مگس و عنکبوت یا ما فوق آن باشد در صغر بنا برین ترجمه بعوضه
عطف بیان مثلا ماست فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا پس آنکسانیکه ایمان آوردند فَيَعْلَمُونَ
أَنَّهُ الْحَقُّ پس میدانند که آن مثل حقیقت مِنْ رَبِّهِمْ حالکونیکه این مثل نازل است از جانب
پروردگار ایشان و در حدیث حضرت صادق علیه السلام وارد شده که مراد از بعوضه حضرت امیر المومنین
و از ما فوق حضرت رسالت پناهی صلوات الله علیه و آله و ضمیر انه الحق راجع بامیر المومنین است لیکن
در تفسیر صاحب العسکر علیه الصلوة و السلم مرویست که شخصی بحضرت امام محمد باقر علیه السلم گفت که بعضی
از جماعت که خود را بمحبت شما نسبت میدهند گمان کرده اند که مراد از بعوضه درین آیت امیر المومنین
علی بن ابی طالبست و مراد از ما فوق که ذباب باشد پیغمبر صلوات الله علیه و آله حضرت امام فرمود که روزی
پیغمبر با مرتضی علی در جائی نشسته بودند درین وقت شنیدند که قایلی میگوید که ماشاء الله و ماشاء محمد و قایلی دیگر
میگوید که ماشاء الله و ماشاء علی پس حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرمود که در مقام مشیت و اراده
محمد و علی را قرین حق سبحانه و تعالی مسازید که مشیت حق تعالی غالب و قاهر است و سایر مشیتها در جنب آن
مغلوب و مقهور نیست محمد در جنب قدرت خدای تعالی مگر مانند مگسی که طیران کند درین مملکت وسیع
و نیست علی مگر مانند پشه از جمله مخلوقات این ملک فسیح و بعد ازین حضرت امام محمد باقر علوم الاولین
و الآخرین علیه السلم فرمودند که آنچه پیغمبر درباب ذباب و بعوضه گفت اینست که بیان کردم و آنرا دخلی
درین مواخذه ایتعالی که فرموده ان الله لا یستحیی ان یضرب مثلا ما بعوضة فما فوقها نیست وَأَمَّا الَّذِينَ

كَفَرُوا و اما آنکه کافر شده اند چون نمیدانند حقیقت آنرا فَيَقُولُونَ پس میگویند
مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَٰذَا مَثَلًا چه چیز خواسته است خدا تعالی باینکلام از روی
مثل زدن يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا ای کثیرا من الناس یعنی گمراه میسازد بسبب آن
بسیاری از مردمانرا وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا و راه مینماید بآن گروه
بسیاری از اهل هدایت یا نظر بنفس خود شانست یا باعتبار فضل و شرف ایشانست و الا
مهتدین نظر بضالین در غایت قلت اند حق تعالی در رد کلام ایشان میفرماید وَمَا يُضِلُّ بِهِ
إِلَّا الْفَاسِقِينَ و گمراه نمیسازد بآن ضرب المثل مگر بیرون روندگان از حد ایمان را
و چون اضلال فعل قبیح است و حق تعالی از قبایح منزه و مبراست پس مراد از اضلال خذلان خواهد بود یعنی
که حق تعالی این فساق را بواسطه رسوخ ایشان در فسق و معصیت باختیار خودشان وامیگذارد و منع لطف
و توفیق از ایشان میکند پس فسق ایشان ایشانرا در ضلالت انداخته بنابرین یضل به کثیرا و یهدی به کثیرا
از جمله کلام کفار است چنانچه حدیث علی بن ابراهیم موید اینست زیرا که از حضرت صادق علیه السلم
روایت کرده که چون جمعی گمان کردند که حق سبحانه و تعالی خود اضلال عباد میکند و باز ای ضلالت ایشانرا
معذب میسازد بنابرین حق تعالی در رد ایشان فرمود که و ما یضل به الا الفاسقین و چون حق تعالی در مقام
رد این آیت را نازل گردانیده باید که عدم اضلال خدا تعالی مگر فاسقین را یا بمعنی خذلان باشد چنانچه مذکور شد
و یا آنکه یضل ماخوذ است از اضلال که همزه آن برای تعدیت نباشد بلکه بمعنی وجدان باشد بنابرین و ما یضل
به الا الفاسقین بمعنی خواهد بود که نمی یابد خدا تعالی گمراه بآن مثل مگر فاسقانرا و میتواند که یضل به کثیرا تا آخر
کلام الهی باشد و حق تعالی از جانب خود خبر دهد و ابتدا کلام باشد یعنی حق تعالی جمعی کثیر را بواسطه عدم تامل
و تفکر در حقیقت این مثل بگمراهی وامیگذارد و جمعی را که در آن تامل نمایند راه راست نماید و بگمراهی خود باقی نماند
مگر فاسقان الَّذِينَ آن فاسقانیکه يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ میشکنند
پیمان خدا تعالی را و فی الحدیث ای عهد الله الماخوذ علیهم لله بالربوبیة و لمحمد بالنبوة و لعلی بالامامة
و لشیعتهما بالمحبة و الکرامة مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ پس استواری و استحکام آن
پیمان علی بن ابراهیم روایت کرده که آیت اینچنین نازل شده که الذین ینقضون عهد الله
من بعد میثاقه فی علی وَيَقْطَعُونَ و می برند این ناقضین عهد مَا
أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ آنچیزی را که امر کرده خدا تعالی بآن و آن است
که صله رحم بجا آورند بنابرین ترجمه ان یوصل بدل از ضمیر به است و در حدیث آمده که مراد از صله

رحم حضرت امیر المومنین و ائمه معصومین است و ایضا در حدیث وارد شده که افضل رحم و اوجبهم حقا
رحم محمد وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ و فساد میکنند در زمین و در حدیث
اهل بیت سلام الله علیهم وارد شده که و یفسدون فی الارض بسبب قطع ما فی وصله نظام العالم و صلاحه
أُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ آنقوم ایشانند زیانکاران زیرا که خود بسبب ارتکاب
افعال منهیه محروم از خوان احسان کردند و خطاب بآن جماعت کرده میفرماید که كَيْفَ تَكْفُرُونَ
بِاللَّهِ چگونه کافر میشوید بخدا تعالی و انکار ربوبیت او مینمایید وَكُنْتُمْ أَمْوَاتًا
فَأَحْيَاكُمْ و حال آنکه بودید شما نطفهای در ارحام امهات و اصلاب آبا یا بودید اخلاط و جماد
بدون حیات پس حیات بخشید شما را بنفخ روح در اجساد شما ثُمَّ يُمِيتُكُمْ پس بعد از احیا
بمیراند شما را بعد از انقضای آجال ثُمَّ يُحْيِيكُمْ پس دیگر باره زنده گرداند در قبور
بعد از اماته شما در دنیا ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ پس بعد از اماته در قبر بسوی او بازگردانیده شوید
یعنی در قیامت باز زنده شوید و اگر مراد از ثم یحییکم احیاء در قیامت باشد پس مراد از رجوع بحق تعالی رجوع
بسوی جزای خدا تعالی است هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ
اوست آن خدائی که بیافرید برای انتفاع شما آنچیزی را که در زمین است از نباتات و حیوانات و معادن
جَمِيعًا حالکونیکه مجتمع باشند آن ما فی الارض قبل ازین گذشت که این آیت دلالت دارد
بر اینکه افعال الهی معلل بغرضهاست و اگر اینچنین نباشد باید که حق تعالی عابث و فعل او عبث باشد
تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ پس بعد از خلق جمیع ما
فی الارض قصد کرد بسوی آفریدن اجرام عالیه سماویه فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ
پس خلق کرد بطریق اعتدال بدون قصور و اعوجاج اجرام سماویه را هفت آسمان چون مراد از سماء اجرام
سماویه است بنابرین ضمیر فسویهن راجع بسما شده و این آیت نص صریح است بر اینکه باید افلاک
هفت باشد چنانچه ریاضیین تخمین کرده اند که افلاک نه است و تا این زمان دلیل عقلی بر آن اقامت
نشده و بعضی خواسته اند که اثبات نه فلک بدلیل سمعی کنند پس عرش و کرسی را دو فلک غیر
از هفت فلک قرار داده اند و گفته اند که هفت فلک در این آیت مذکور است و دو فلک دیگر که عرش
و کرسی است در آیات دیگر مخفی نماند که خلق ما فی الارض بدون ارض متصور نیست پس حق تعالی فرموده باشد
که خلق لکم الارض و ما فی الارض و از ایراد لفظ ثم که دلالت بر تعقیب دارد در ثم استوی الی السماء چنین
فهمیده میشود که خلق سموات بعد از خلق ارض تحقق یافته و گفته اند که این منافی است با آنچه در سوره نازعات

بعد از ذکر خلق السموات فرموده والارض بعد ذلک دحیها و در مجمع البیان گفته که ممکن است که دحو ارض
موخر باشد از خلق سموات و خلق اصل ارض مقدم باشد بر خلق سموات لیکن آیه کریمه در اینجا ناطق است بر تقدیم
خلق جمیع ما فی الارض و خلق جمیع فی الارض موخر از دحو ارض خواهد بود پس از اینجا لازم می آید که دحو ارض
نیز مانند ما فی الارض مقدم باشد بر خلق سموات و میتوان که الفاظی که مفید تعقیب و تراخی اند در امثال این موضع
منسلخ باشند از ترتیب و تعقیب و مراد ذکر خلق ارض و ما فی الارض و ذکر اجرام سماویه باشد بدون آنکه تعقیبی
و ترتیبی از آن ملحوظ باشد چنانچه شایع است که کافر نعمتی را در مقام توبیخ گویند که اعطیتک کذا ثم
کسوتک کذا و ملکتک ضیعة کذا او میسراید که تملیک ضیعه قبل از کسوت باشد و حقیقت این سخن
در آیه عبس بعد ذلک زنیم مذکور میشود **وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ** و اوست بهمه چیز دانا زیرا که
افعال محکم متقنه مشتمله بر عجایب صنایع مثل خلق آسمان و زمین دلالت ظاهر دارد بر علم کامل صانع
و جاعل آنها **وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ** و یاد کن ای محمد چون گفت
پروردگار تو مر فرشتگان زمین را چنانچه در حدیث وارد شده و اذ قال ربک للملائکة ای الذین کانوا
فی الارض **إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً** بدرستی که من گرداننده و آفریننده ام
در جمیع زمین شخصی را نایب و حجت خود تا آنکه در زمین ترویج حق و تضییع باطل نماید و باقی میدارم امر کلام
و وصایات را در نسل او با وجود آنکه از ذریت او فساد و سفک دما ناشی خواهد شد القای این قول
بر ملائکه قبل از وجود آن خلیفه بواسطه تعظیم شان و اظهار فضل اوست **قَالُوا** گفتند آن ملائکه از روی
تعجب و طلب علم مصلحت و حکمت خلیفه گردانیدن بلکه ایجاد کردن چنین شخصی نه از روی اعتراض و انکار
أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا آیا ایجاد میکنی در زمین و خلیفه میکردانی
کسی را که فساد کند در زمین **وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ** و بریزد خونهای امثال
خود را یعنی یا باخبار حق تعالی بر ایشان ظاهر شد چنانچه در ضمن ترجمه انی جاعل فی الارض
خلیفة اشاره بدین رفت و یا آنکه از لوح المحفوظ این معنی را معلوم کردند **وَنَحْنُ نُسَبِّحُ
بِحَمْدِكَ** و حال آنکه منزه میسازیم ترا از نقایص در حالتیکه متلبس باشیم بحمد و ثنای تو
وَنُقَدِّسُ لَكَ و فی الحدیث ای نطهر ارضک ممن یعصیک فاجعل ذلک الخلیفة
منا و بعضی معنی و نقدس لک را چنین گفته اند که ای و نطهر انفسنا عن الذنوب لاجلک یعنی و
پاک میسازیم نفوس خود را از گناهان بواسطه تو پس ما معصوم و منزهیم از ذنوب باید که ما احق
بخلافت باشیم نه دیگری که محفوف بذنوب است **قَالَ** گفت خدای تعالی مر آن ملائکه را **إِنِّي**

أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ بدرستیکه من داناترم از حکمت آفرینش این خلیفه آنچه را که شما نمیدانید
و پی بحکمت آن نمی برید **وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا**
و تعلیم کرد حق تعالی آدم را اسماء اشیا همه را فی تفسیر علی بن ابراهیم قوله و علم آدم الاسماء کلها قال
الامام علیه السلم اسماء الجبال و البحار و الاودیة و النبات و الحیوان و فی روایة اخری اسماء انبیاء الله و اولیاء
و عتاة اعدائه در وجه توفیق میان این دو حدیث چنین میتوان گفت که مراد از اسما فی الحقیقه اسماء حسنی
الهیست که بسبب این اسما اشیا خلعت وجود پوشیدند چنانچه در ادعیه اهل بیت سلام الله علیهم
مکرر الورود است که و بالاسم الذی خلقت به العرش و بالاسم الذی خلقت به الکرسی و بالاسم
الذی خلقت به الارواح و وجه اختصاص هر مخلوقی باسمی از جهت غلبه ظهور صفتیست در و که آن اسم
دلالت بران صفت دارد و در حدیث قدسی وارد شده که یا آدم هذا محمد و انا الحمید المحمود فی فعالی
شققت له اسما من اسمی و هذا علی و انا العلی العظیم شققت له اسما من اسمی بنابرین مقدمه تفسیر
اسما بمطلق اسما مخلوقات چنانچه در حدیث اولست بجهت آنست که آنها مظاهر صفات آن
اسماء حسنی اند بطریق تفرقه که در هر مخلوقی صفتی از آن اسما ظهور کرده و تعبیر ان باسما اولیا و اعدا
چنانچه در حدیث دویمست بجهت آنست که کل واحد از اولیا و اعدا مظهر صفات آن اسماء اند بطریق
اجتماع که همه اولیا مظهر صفت لطف اند و جمیع اعدا مظهر صفت قهر و مراد از تعلیم اسما مر آدم
علیه السلم را مخلوق ساختن اوست از اجزاء مختلفه و قوتهای متباینه از شهوانیه و عقلانیه و الهام
کردن اوست مر معرفت ذوات اشیا و خواص اشیا و اصول علوم و قوانین صناعت و تمیز میان اولیا
و اعدا تا بدین جهات مستعد ادراک انواع مدرکات مختلفه گردد و مرتبه مظهریت تمام اسماء حسنی را
دریافت و بدرجه علیای خلافت رسد **ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ**
پس عرض کرد اشباح مخلوقات و مسمیات آنها را که دالند بران اسما بر فرشتگانی که طالب حکمت
آفرینش آدم و خلیفه گردانیدن او بودند **فَقَالَ** پس گفت حق تعالی مر آن فرشتگان را
أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ خبر دهید مرا بنامهای این اشباح و مسمیات آن
إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ۵ اگر هستید شما راست گوینده درین قول که شما
احق و اولی بخلافتید چنانچه از نحن نسبح بحمدک و نقدس لک مستفاد میگردد و چون فرشتگان
پی بآن اسماء مختلفه نبردند زیرا که در جبلت ایشان خلط و ترکیب نیست که تا بسبب آن پی بامور
مختلفه توانند برد و بنابر اینست که از هر صنف ملائکه یک کار می آید پس بعضی را گفته که ابد الاباد مشغول

برکوعند و بعضی ابد الآباد مشغول بسجودند و بعضی همیشه قائمند چنانچه حق تعالی حکایت از قول ایشان میکند که وما منا
الا له مقام معلوم ازین جهت بطریق اعتذار **قالوا سبحانک** گفتند منزه میکردانیم ترا
از جمیع نقایص تنزیهی که لایق بشان تو باشد **لا علم لنا الا ما علمتنا**
نیست هیچ دانشی ما را مگر آنچه تو آموختی و الهام کردی **انک انت العلیم** بدرستیکه
توئی دانا بجمیع اشیا و بقابلیت و استعداد هر کسی برای هر کاری **الحکیم** راست
گفتار درست کردار که هر چه کنی و گوئی بر وجه مصلحت و حکمت کنی و گوئی و چون سفینه جبروت ملایکه
در بحر عجز شکست و مستغرق بحر عجز شدند و تفویض علم و حکمت بجناب مقدس الهی نمودند پس حق تعالی
بواسطه اظهار شرافت آدم و استعداد او در امور مختلفه متباینه **قال** گفت **یا آدم انبئهم باسمائهم**
ای آدم خبر ده فرشتگان را بنامهای آن اشباح و مسمیات تا جامعیت تو معلوم ملائکه گردد
فلما انبأهم باسمائهم چون آدم خبر داد ملائکه را بنامهای آن اشباح
قال گفت خدای تعالی مر ملائکه را بر وجه تنبیه **الم اقل لکم** آیا نگفتم مر شما را که **انی اعلم**
غیب السموات والارض بدرستیکه من میدانم آنچه را که پوشیده است بر خلایق
از حکم و مصالح آسمانها و زمین **و اعلم ما تبدون** و میدانم آنچه را که ظاهر میکردید
شما بقول خود که اتجعل فیها من یفسد فیها **وما کنتم تکتمون**
و آنچه را که بودید که پنهان میکردید از احقیت شما بمرتبه خلافت و از عدم وجدان شخصی که افضل
از شما باشد **و اذ قلنا** و یاد کن ای محمد آن حادثه را که گفتیم **للملائکة**
اسجدوا لآدم مر جمیع فرشتگان را که سجده تعظیم و تکریم کنید مر آدم علیه السلم را
که از بدیع فطرت ما سپرده در صلب او است نور پیغمبر آخر الزمان و اهل بیت معصومین او صلوات الله
علیه و علیهم اجمعین **فسجدوا** و این سجده تعظیم کردند ملائکه مر آدم را فی کتاب عیون اخبار الرضا
عنه علیه السلم کان سجودهم لله عبودیة ولآدم اکراما و طاعة لکوننا فی صلبه علامه حلی طاب ثراه در کتاب
منتهی المطلب گفته که سجود غیر خدای تعالی از روی عبودیت حرامست و اما سجود غیر بجهة تعظیم و
تکریم خدای تعالی جایز است مثل سجده آدم و یوسف و ابن میثم بحرانی رضی الله عنه گفته که اجماع مسلمین است
که سجود ملائکه مر آدم را سجود عبادت نبود زیرا که عبادت غیر خدای تعالی کفر و ضلالت است اما اختلاف در اینست
که آیا سجود آدم سجود خدای تعالی بود و آدم بمثابه قبله بود یا آنکه سجود مر آدم را بوده از روی تحیت و تعظیم و این جایز است
الا ابلیس ابی و استکبر مگر ابلیس پر تلبیس که ابا کرد از سجده آدم و تکبر ورزید

فی کتاب معانی الاخبار عن ابی الحسن الرضا علیه السلم انه قال اسم ابلیس الحارث وانما سمی ابلیس لانه ابلس من رحمة الله
ابلاس یعنی نومید شدنست و از آنجهت ابلیس گوینه که نومید است از رحمت عامه الهی مخفی نماند که ظاهر در الا ابلیس آنست
که استثنای متصل باشد و استثنای متصل مقتضی آنست که ابلیس از جمله ملائکه باشد و حال آنکه احادیث
اهل بیت علیهم السلم متکرر الورود است که ابلیس از جمله ملائکه نبوده قال الشیخ الجلیل محمد بن النعمان المفید قدس الله
روحه قد وردت اخبار متواترة عن ائمة اهل البیت سلام الله علیهم انه لم یکن منهم وانما کان من الجن و یؤیده قوله تعالی
حکایة عنه کان من الجن ففسق عن امر ربه وان الملائکة معصومون لا یعصون الله ما امرهم ویفعلون ما یؤمرون وانهم
خلقوا من النور لا من النار وقد قال ابلیس خلقتنی من نار وایضا الملائکة لا یتناسلون وابلیس ذو نسل کما قال سبحانه
افتتخذونه وذریته اولیاء من دونی و درینمقام میتوان گفت که چون ابلیس در سموات مانند ملائکه اقرار بملکوت
حق سبحانه و تعالی داشت و ملائکه او را از غایت عبادت از جنس خود میدانستند بنابراین حق تعالی نیز او را داخل
در ملائکه گردانید و امر بسجده آدم علیه السلم نمود علی بن ابراهیم علیه الرحمة از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده
انه کان من الملائکة یعبد الله فی السماء وکانت تظن انه منهم فلما استکبر علمت انه لم یکن منهم وانما دخل فی الامر
لکونه منهم بالولاء ولم یکن من جنسهم شیخ صدوق ابن بابویه رضی الله عنه در کتاب النبوة بسند صحیح از جمیل ابن
دراج روایت کرده که او گفت پرسیدم از حضرت صادق علیه السلم که ابلیس آیا از ملائکه بود یا آنکه
در سموات متولی کاری بوده حضرت در جواب فرمودند که نه او از ملائکه بود و نه در سموات متولی کاری او از جن بود
و در سموات با ملائکه بسر میبرد وکانت الملائکة تری انه منها وکان الله سبحانه یعلم انه لیس منها و از ابن عباس
منقولست که ملائکه با قبایل جن مقاتله میکردند ابلیس را در صغر سن از میان جنیان بغارت آوردند و او در میان
ملائکه عبادت معبود حقیقی میکرد تا آنکه بکبر سن رسیده با ملائکه مامور بسجده آدم شد و در احادیث ائمه هدی علیهم السلم
چنین وارد شده که ان الجن کانوا یفسدون فی الارض فبعث الله الیهم الملائکة فقتلوهم واسروا ابلیس من
بینهم وکان حاکما فیهم و بعضی از مفسرین گفته اند که ممکنست که طایفه از جن نیز با ملائکه مامور بتواضع و خضوع
شخصی شده باشند اما اصاغر که جنیانند بطریق اولی مامور بآن خواهند بود والله اعلم بحقایق الامور **و**
کان من الکافرین و بود ابلیس در علم خدای تعالی از جمله ناگرویدگان و فی الحدیث انه
اول من کفر وانشأ الکفر و حکم بکفر او نه بواسطه مجرد مخالفت امر است بلکه بواسطه آنست که او اعتقاد کرد که حق تعالی
امر بقبیح کرده که آن سجود اعلی مر ادنی راست کما قال انا خیر منه خلقتنی من نار وخلقته من طین و در کافی
از حضرت امام موسی الکاظم علیه السلم روایت کرده که چون پیغمبر صلوات الله علیه و آله تیم و عدی و بنو امیه را در خواب
دید که بر بالای منبر آنحضرت آمدند اینمعنی باعث اضطراب خاطر مبارک آنحضرت گردید حق تعالی بجهت تسلیه خاطر

سجده کردن آدم علیه السلم شده باشند و ابلیس از جمله
آنها نباشد لیکن حق تعالی ذکر آن طایفه نکرده بواسطه
آنکه هر گاه اکابر که ملائکه اند مامور [illegible]

مبارک او آیه کریمه واذ قلنا للملائکة اسجدوا لآدم را تا آخر نازل گردانید و وحی کرد که من امر کردم و اطاعت من نکردند
پس اگر اصحاب ابلیس قطع کنند ولایت و وصایت علی مرتضی قبول نکنند و بجبر و تعدی بر بالای منبر تو در آیند
مقام جزع و اضطراب نیست و عبارت الحدیث هکذا عن علی بن جعفر قال سمعت ابا الحسن علیه السلم یقول
رای رسول الله صلی الله علیه و آله تیما و عدیا و بنی امیه یرکبون منبره افظعه فانزل الله تبارک و تعالی قرانا یتاسی
به و اذ قلنا للملائکة اسجدوا لآدم فسجدوا الا ابلیس ثم اوحی الیه یا محمد انی امرت فلم اطع فلا تجزع اذا امرت
فلم تطع فی وصیتک و بعد از اعطای علم بر آدم و تکبر ابلیس و ملعون شدن او حق سبحانه و تعالی حکم بر آدم کرد
که بهشت برود و از لذات بهشت تمتع یابد چنانچه میفرماید **وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ**
أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ و گفتیم ما مر آدم را ای آدم ساکن شو تو و زن تو
در بهشت و چون عطف اسم ظاهر بر ضمیر متصل مستتر بدون تاکید بضمیر منفصل صحیح نیست بنابرین
انت را تاکید ضمیر مستتر در اسکن آورد تا عطف و زوجک بر آن صحیح باشد و چون مقصود بالذات
درین حکم آدم بود و زوجه بالتبع لهذا هر دو را بیک خطاب مخاطب نگردانید مخفی نماناد که بعضی تفسیر
جنت را بدار خلد و دار ثواب کرده اند و بعضی گفته اند که مراد از آن بستانیست از بساتین دنیا و شیخ صدوق
رضی الله عنه این معنی را نسبت باصحاب داده چنانچه در حدیث اهل بیت سلام الله علیهم وارد شد که الجنة جنة
من جنات الدنیا تطلع فیه الشمس و القمر و لو کانت من جنات الخلد لم یدخلها ابلیس و ما خرج منها آدم ابدا و این
حدیث در کتاب کافی مذکور است یعنی مراد ازین جنت جنتیست از جنات دنیا که طلوع کند در آن آفتاب
و ماه و اگر مراد جنت خلد که جنت آخرتست میبود می بایست که ابلیس داخل در آن جنت نتواند شد
و آدم از آنجا هرگز بیرون نیاید چه آن جنت دار الخلود است نه دار خروج جنت **وَكُلَا مِنْهَا**
رَغَدًا ای کلا منها اکلا رغدا یعنی و بخورید از آن بهشت و از میوه های آن خوردنی بسیار و وافی
حَيْثُ شِئْتُمَا از هر جا و هر وقتی که خواهید زیرا که حیث هم زمانیست و هم مکانی
وَلَا تَقْرَبَا هَٰذِهِ الشَّجَرَةَ و نزدیک مشوید این درخت را تا باکل میوه
آن چه رسد زیرا که این قرب خلاف اولیست و از انبیا خلاف اولی باید سر نزند و در تفسیر عسکری
علیه السلم مرویست که شجره ممنوعه درختی بود که اجناس میوه بار میداد و لهذا بعضی درخت گندم و بعضی
درخت انجیر و برخی درخت انگور و غیر ذلک گفته اند و در عیون اخبار الرضا علیه السلم از آنحضرت
روایت کرده که چون شجره جنت متحمل انواع اثمار است بنابراین اختلاف در میان مردم واقع شده
و شجره منهیه درخت گندم بود که بانگور نیز بارور میشد و مانند درخت دنیا نبود که یک نوع میوه بار آورد

الی که

و این حدیث بحسب ظاهر منافات دارد با آنچه مصنف عیون اخبار الرضا شیخ صدوق رضی الله عنه
باصحاب ما نسبت داده و حدیث نیز بر طبق آن مرویست که مراد از جنت جنت دنیاست نه جنت
آخرت مگر آنکه این حدیث را تاویل کنند که مراد اینست که اشجار آن جنت که آدم را حکم بسکونت آن شد
مانند اشجار سایر بساتین دنیا نبود که همین یک میوه بار ور گردد و در بعضی روایات وارد شده که مراد از شجره
شجره علم محمد و آل محمد است که حق تعالی ایشان را از میان خلایق برگزید و عدم تقرب بآن التماس نمودن آن مرتبه است
زیرا که غیر ایشان از آن شجره تناول نمیتوانند کرد و فی روایة اراه اسمائهم من العرش و قال هولاء من ذریتک
و هم خیر منک و من جمیع خلقی و لولاهم لما خلقتک و لما خلقت الجنة و النار و لا السماء و لا الارض فایاک
ان تنظر الیهم بعین الحسد و تمنی منزلتهم فتسلط علیه الشیطان حتی اکل من الشجرة التی نهی عنها و تسلط علی حواء
فنظرت الی فاطمة بعین الحسد حتی اکلت من الشجرة کما اکل آدم یعنی نمود حق تعالی اسمای پیغمبر و اهل بیت طیبین
او را بر آدم و حوا از ساق عرش و گفت اینها از جمله ذریت تواند و ایشان بهترند از تو و جمیع مخلوقات من و اگر
ایشان نمی بودند ترا خلق نمیکردم و همچنین خلق نمیکردم جنت و نار و آسمان و زمین را پس بر حذر باش که بچشم
حسد نظر کنی ایشان را و آرزوی مرتبه و منزلت ایشان کنی پس شیطان مسلط شد بر آدم و او نظر کرد بمحمد و آل
بچشم حسد تا آنکه اکل شجره منهیه نمود و مسلط شد بر حوا تا آنکه او حسد بفاطمه زهرا علیها السلم برد و مانند آدم
اکل شجره منهیه نمود **فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ** ای وان تقربا هذه الشجرة فتکونا من الظالمین
بنابرین فتکونا مجزومست تا جواب شرط محذوف باشد یعنی و اگر شما نزدیک باین شجره شوید پس باشید
بسبب ارتکاب این خلاف اولی از جمله ستم کنندگان بر نفس خود یعنی از آنجاعتی که نصیب خود را از ثواب
ناقص گردانیده باشند **فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا** محتملست که ضمیر عنها راجع بشجره شود
و درینصورت کلمه عن برای سببیت است ای فازلهما الشیطان بسبب الشجرة یعنی پس بلغزانید قدم
آدم و حوا را ابلیس بسبب شجره و قرب آن و میتواند که ضمیر عنها راجع بجنت شود بنابرین فازلهما بمعنی فازالهما
چنانچه حمزه قرائت کرده یعنی بیرون کرد آدم و حوا را شیطان از بهشت **فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا**
كَانَا فِيهِ پس اخراج کرد ابلیس ایشان را از آنچه بودند آدم و حوا در آن یعنی که شیطان سبب حرمان ایشان
شد هم از جنت و هم از نعمت و راحت که در جنت داشتند **وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ**
لِبَعْضٍ عَدُوٌّ و گفتیم ما که فرود آئید ازین جنت عالی مرتبه و سایر بقاع زمین مسکن و مادی جوئید
حال آنکه بعضی از شما دشمن باشند مر بعضی دیگر را در عیون اخبار الرضا از حضرت امیر المومنین علیه السلم روایت
کرده که سراندیب بهترین وادیهاست که آدم در آنجا فرود آمد خطاب اهبطوا میتواند که مخصوص بآدم و حوا باشد

زیرا که ابلیس بعد از امتناع از سجود از بهشت اخراج شده بود چنانچه حق تعالی فرموده اخرج منها فانک رجیم
و چون مخاطبه اثنین بضمیر جمع شایع و ذایع است بنابرین در مخاطبه آدم و حوا ضمیر جمع آورد و حق تعالی در باب داود
و سلیمان فرموده وکنا لحکمهم شاهدین و ضمیر جمع راجع به او و سلیمان است و میتواند که خطاب با آدم و حوا
و ابلیس و حیه باشد چنانچه در تفسیر و قلنا اهبطوا در حدیث وارد شده که ای یا آدم و یا حوا و یا ابلیس و یا حیه اهبطوا
و گفته اند که ابلیس بعد از بیرون شدن از بهشت خود را در دهن مار جا داده بواسطه وسوسه آدم و حوا بطریق دزدی
داخل بهشت گردید و در حدیث آمده که کانت الحیة من احسن دواب ابلیس و در تفسیر
صاحب العسکری صلوات الله علیه و آله چنین مرویست که و اهبط ابلیس من جوالی الجنة فانه کان
محرما علیه دخول الجنة و میتوان رفع منافی باین طرز کرد که حرام بودن دخول ابلیس در بهشت آشکارا بوده بحیثیتی
که همه کس او را ببینند و بشناسند بدون واسطه و اما دخول بطریق خفیه و دزدی در دهن مار جایز بوده و آنچه
در حدیث جنت مذکور شد که لو کانت من جنان الخلد لم یدخلها پس تفاوت اینست که ابلیس در جنت خلد
اصلا راه ندارد خواه جهرا و خواه سرا بخلاف جنت دنیا که آدم و حوا مامور به دخول در آن شده دخول ابلیس
در آن سرا جایز است و جهرا حرام والله اعلم محمد بن مسعود عیاشی رحمة الله علیه از حضرت صادق علیه السلم
روایت کرده که قال الله لهما اهبطا من سمواتی الی الارض فانکما لا یجاورنی فی جنتی عاص ولا فی سمواتی و از این حدیث
دو امر مستنبط میگردد یکی آنکه ضمیر اهبطوا جمع راجع با آدم و حوا است و مراد اهبطاست دویم آنکه جنت آدم
در سموات بوده نه در زمین و از حدیثی که عیاشی رضی الله عنه از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده مستفاد
میگردد که خلق آدم و حوا و امر سکونت ایشان در بهشت و نهی از اکل شجره و اخراج ایشان از بهشت مجموع در
شش ساعت روز در وقت غروب آفتاب بوقوع آمده **و لکم فی الارض مستقر** و مر شما را و ذریت
شما راست در زمین استقرار و آرام یا موضع استقرار و آرام **و متاع**
و مر شما راست در زمین برخورداری و منفعت **الی حین** تا وقت مرگ چنانچه در بعضی احادیث
که الی حین ای حین الموت و در روایت دیگر تفسیر الی حین ای الی یوم القیمة شده و حدیث
شریف من مات فقد قامت قیامته رفع منافی میان این دو حدیث میکند **فتلقی**
آدم من ربه کلمات پس فرا گرفت آدم از پروردگار خود سخنی چند را
فتاب علیه پس چون آدم پناه با آن کلمات آورد قبول کرد حق تعالی توبه او را اصل توبه
بمعنی رجوعست و اگر توبه را صفت عبد کردانند بعضی بمعنی رجوعست از معصیت بسوی طاعت و اگر
صفت حق تعالی کردانند بمعنی رجوع از عقوبت بسوی مغفرتست توبه خوانده کوش شد بواسطه

آنکه او تابع آدم بود در جمیع احکام **انه هو التواب الرحیم** بدرستیکه خدای تعالی اوست
قبول کننده توبه و رجوع کننده از عقوبت بسوی مغفرت و توبه انبیا و اهل عصمت رجوع از ترک
اولیست که آن نظر بحال ایشان معصیتست از آنجهت گفته اند که حسنات الابرار سیئات المقربین
اختلاف کرده اند در کلماتی که آدم بوسیله آن مقبول التوبه گردید و بیان کلمات در احادیث اهل بیت سلام الله
علیهم چنین است که اللهم بجاه محمد و علی و فاطمة و الحسن و الحسین و الطیبین من آلهم لما تفضلت علی بقبول
توبتی و غفران زلتی و اعادتی من کرامتک الی مرتبتی و فی کتاب الخصال عن ابن عباس قال سألت النبی صلی الله علیه و آله
عن الکلمات التی تلقاها آدم من ربه فتاب علیه قال سأله بحق محمد و علی و فاطمة و الحسن و الحسین الا تبت علی فتاب
علیه و در بعضی روایات آمده که کلمات اینست که لا اله الا انت سبحانک اللهم و بحمدک عملت سوءا و ظلمت
نفسی فاغفر لی و ارحمنی انک ارحم الراحمین لا اله الا انت سبحانک اللهم و بحمدک عملت سوءا و ظلمت نفسی
فتب علی انک انت التواب الرحیم و بعضی تفسیر آن کلمات را بتسبیحات اربع کرده اند و بعضی گفته اند
که کلمات ربنا ظلمنا انفسنا تا آخر آیه است **قلنا اهبطوا منها جمیعا**
گفتیم بار دیگر از جهت تاکید فرود آیید و بروید ازین جنت ببقاع دیگر حال گونیکه مجتمع باشید و در روایت آمده
که امر اولا بالهبوط و ثانیا بان لا یتقدم احدهم الاخرین بنابرین روایت امر بهبوط در مرتبه دویم برای تاکید
اول نیست بلکه کلام مبنی بر تاسیس است و مقصود مختلف و بعضی از مفسرین در بیان اختلاف مقصود
چنین گفته اند که مراد از امر بهبوط اول اصل هبوطست و از ثانی برای تکلیف **فاما یاتینکم**
مصدر فان ما یاتینکم است که مرکب باشد از ان شرطیه و ما زایده ای فان یاتینکم یعنی اگر بیاید شما را در
شما **منی هدی** از جانب من دلالتی بر راه راست بارسال رسل و انزال کتب **فمن**
تبع هدای پس هر کس که متابعت کند هدایت و دلالت مرا وجه تکریر هدایت صریحا با آنکه
مقام مقام اضمار بود بواسطه آنست که تا هدایت را در مرتبه دویم اضافه بذات مقدس خود که از اینجا مردم
پی بعظمت و شرف آن هدایت برند و تابع آن شوند که اگر تابع آن شوند **فلا خوف علیهم**
پس ترسی نیست ایشان را از مکروهی که توقع داشته باشند وقوع آنرا **و لا هم یحزنون** و نه ایشان
ایشان که محزون اند و غمناک شوند از مکروهی که واقع شده باشد فلا خوف علیهم تا آخر جواب شرط ما
که فمن تبع هدای باشد و مجموع این شرط و جزا جزا شرط اولست که فان یاتینکم باشد **و**
الذین کفروا و کذبوا بایاتنا و آن کسانیکه کافر شدند
و تکذیب آیات ما کردند یعنی و آن کسانیکه تبعیت هدایت من نکردند زیرا که و الذین کفروا معطوفست بر من تبع

برای و تقدیر کلام چنین است که فمن تبع برای فلا خوف علیهم و من لم یتبع **أُولَئِكَ أَصْحَابُ**
النَّارِ ایشانند اهل آتش دوزخ **هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ** ایشان در آن آتش
جاوید مانند نه غیر ایشان بعد از مخاطبه عامه خطاب بخصوص بنی اسرائیل میکند و میفرماید
يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ
ای فرزندان یعقوب زیرا که اسرائیل نام یعقوب است و در کتاب علل الشرایع عن ابی عبد الله علیه السلام
یعقوب هو اسرائیل و معنی اسرائیل عبد الله لان اسرا هو العبد و ایل هو الله عز و جل و در حدیث دیگر وارد شده
که اسرا بمعنی قوتست و ایل نام خدایتعالی پس معنی اسرائیل قوت الله خواهد بود و خطاب با بنی اسرائیل که یهودان
مدینه و حوالی مدینه است و خطاب بایشان میکند که یاد کنید نعمتهای مرا آن نعمتهایی را که انعام کردم بر شما
مانند بعثت محمد مصطفی صلوات الله علیه و آله و ایضاح علامات نبوت و دلائل صدق او بحیثیتی که شبهه در آن
اصلا نماند **وَأَوْفُوا بِعَهْدِي** و وفا کنید بعهد و پیمانی که اخذ کرده بودم آن عهد و پیمان را
بر اسلاف شما بزبان انبیا ایشان و امر کرده بودم بر اسلاف شما که آن عهد را بفرزندان خود بطنا بعد
بطن برسانند تا آنکه ایمان بمحمد عربی که مؤید بمعجزاتست بیارند تفسیر اوفوا بعهدی چنانچه مذکور شد مطابق
حدیث اهل بیت سلام الله علیهم است زیرا که در بیان اوفوا بعهدی فرموده اند الذی اخذته علی
اسلافکم بلسان انبیائهم و امرتهم ان یؤدوه الی اخلافهم لیؤمنن بمحمد العربی المؤید بالمعجزات
أُوفِ بِعَهْدِكُمْ تا من نیز وفا کنم بعهد شما که آن دادن شماست مر نعیم ابد را در دار کرامت و
در کتاب معانی الاخبار از ابن عباس نقل کرده که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله بعد از نزول
آیت اوفوا بعهدی فرمود بخدا قسم که هر آینه آدم از دنیا برفت و قوم او وفا بآن عهد نکردند و عهدی
که در باب شیث فرزند خود از ایشان گرفته بود و قوم نوح عهد کردند که سام را وصی او دانند و چون نوح از دنیا
برفت وفا بآن عهد نکردند و قوم ابراهیم بعد از رحلت او از دنیا وفا ننمودند بعهدی را که در باب اسمعیل
کرده بود و قوم عیسی بعد از رفع او بآسمان عهدی که در باب قبول وصایت شمعون بن حمون الصفا بسته
بودند وفا بآن نکردند و نزدیک رسیده مفارقت من از شما و امت من موافق امم سابقه خلاف عهد خود
در باب وصایت و ولایت علی بن ابی طالب خواهند کرد و من تجدید آن عهد میکنم و بعد از آن فرمود یا ایها الناس
ان علیا امامکم من بعدی و خلیفتی علیکم و هو وصیی و وزیری ایها الناس اوفوا بعهد الله فی علی یوف لکم بالجنة
یوم القیمة **وَإِيَّايَ فَارْهَبُونِ** ایای منصوب بفعل مقدر است که فارهبون مفسر
آنست ای وارهبون ایای فارهبون یعنی و بترسید مرا در نقض عهد و مخالفت با پیغمبر پس بترسید مرا

در این کلام زیادتی تأکید است که بر عارف باسالیب کلام پوشیده نیست **وَآمِنُوا بِمَا أَنْزَلْتُ**
و ایمان بیارید بآنچه نازل کرده ام برای محمد **مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ** حال گونیکه آن بانزال الله
علی محمد تصدیق کننده است مر آنچیز را که با شماست و برای شما فرو آمده یعنی بعضی قرآن تصدیق کننده است
مر توریه را زیرا که در آنجا نیز مانند قصص و مواعید قرآن مثبت و مذکور است با وجود دخول ایمان در عهد
سابق ذکر آن نوبت دیگر مستقلا اشارتست بر اینکه عمده در وفاء عهد ایمانست **وَلَا تَكُونُوا**
أَوَّلَ كَافِرٍ بِهِ و مباشید ای یهودان اول کسانیکه منکر و بیدین باشند بآنچه برای پیغمبر
آخر الزمان نازل شده **وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا** و بدل مکنید
آیات مرا که در کتاب شما در باب صفات پیغمبر و بشارت بر وجود اوست بثمن قلیل که آن لذات دنیای
فانیه است و چون احبار یهود دانسته که اگر تحریف توریه نمایند همه تصدیق نبوت پیغمبر آخر الزمان
مطابق فرموده توریه خواهند کرد پس نفعی که از زیر دستان بما میرسید آن برطرف خواهد شد بنابر این
شروع بتحریف توریه کردند و هر جا که صفت پیغمبر آخر الزمان و بشارت بر وجود با وجود او بود تغییر دادند
تا باموال دوروزه دنیا متمتع و برخوردار گردند از اینست که حق تعالی فرموده که ولا تشتروا بآیاتی ثمنا قلیلا
وَإِيَّايَ فَاتَّقُونِ و مرا بترسید در بدل نمودن مطالب کتاب بامانی و حیانی بحطام دنیای فانی
و فی الحدیث و ایای فاتقون فی کتمان امر محمد و امر وصیه و در تفسیر صاحب العسکر علیه الصلوة و السلام است
که جمعی از یهود میگفتند که ما میدانیم که محمد پیغمبر و علی وصی اوست از توریه بکرات و مرات بلکه از سایر کتب سماویه
ایضا یعنی را دانسته ایم اما این محمد و علی موجود در این زمان آن محمد و علی موعود نیستند بلکه ایشان بعد از پانصد سال
دیگر خواهند آمد پس حق تعالی در رد ایشان میفرماید **وَلَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ** و مخلوط
مسازید سخن حق را بسخن باطل که شما بمحض انتفاع خود از زخارف دنیوی اختراع میکنید
وَتَكْتُمُوا الْحَقَّ ای و لا تکتموا الحق یعنی و مپوشید حق را که نبوت محمد و امامت
علی مرتضی است چنانچه در حدیث آمده که یکتموا الحق من نبوة محمد و امامة هذا **وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ**
و حال آنکه شما میدانید که این محمد موجود همان پیغمبر موعود در توریه است و این علی همان وصی معهود است
وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ الف و لام در الصلوة و الزکوة الف و لام عهد است
یعنی بپای دارید نمازی را که مسلمانان بجا می آرند و بدهید زکوة مال را چنانچه مسلمانان میدهند و فی تهذیب
الاحکام عن اسحق بن المبارک قال سألت ابا ابراهیم علیه السلم عن صدقة الفطرة اهی مما قال الله اقیموا
الصلوة و آتوا الزکوة فقال نعم و فی روایة اخری هی الفطرة التی افترض الله علی المؤمنین و ظاهر آیت

کہ زکوۃ اعم باشد از زکوۃ مال و زکوۃ فطر **وَارْكَعُوا مَعَ الرَّاكِعِينَ** و رکوع کنید با رکوع
کنندگان تخصیص رکوع بذکر در میان ارکان نماز بجهت آنست کہ در نماز بنی اسرائیل رکوع نبوده و بعضی
گفته اند کہ وارکعوا مع الراکعین ایمعنی دارد کہ صلوا فی الجماعة و در تفسیر صاحب العسکری علیه السلم وارکعوا
مع الراکعین ای تواضعوا مع المتواضعین لعظمة الله فی الانقیاد لاولیاء الله **أَتَأْمُرُونَ**
النَّاسَ بِالْبِرِّ آیا امر میکنید شما مردمانرا بنیکوئی کہ آن دادن صدقات و اداء امانات است
وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ و فراموش میکنید نفسهای خودرا **وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ**
الْكِتَابَ و حال آنکہ شما میخوانید کتاب توریة را کہ در آن وعید است مر کسانی را کہ قول
ایشان مخالف عمل ایشان باشد **أَفَلَا تَعْقِلُونَ** آیا پس در نمی یابید کہ این کار شما
بس قبیح و موجب عذابست بروایت علی بن ابراهیم این آیه درباب خطیبان و قصه خوانان نازل شده
و فی روایة نزلت فی علماء الیهود و رؤسائهم **وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ** و استعانت
جوئید و یاری طلبید بوسیله صبر از حرام بر اداء امانات و بواسطه صبر از ریاسات باطله بر اعتراف
کردن بحق و این ترجمه موافق مضمون حدیثست و احادیث و اشارتست بر آنچه از خلفاء جور سرزد کہ آن دنکردن
اماث خلافت است بر خلیفه بر حق و اعتراف نمودن بحقیت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلم بجهت ریاست
باطله و در بعضی از روایات آمده کہ مراد از صبر روزه داشتن است کہ آن باعث انطفاء سورت هوای
نفس است و فی الکافی عن ابی عبد الله علیه السلم اذا نزلت بالرجل النازلة الشدیدة فلیصم فان الله عز و جل
یقول و استعینوا بالصبر یعنی بالصیام و فی تفسیر العیاشی عن عبد الله بن طلحة قال ابو عبد الله علیه السلم الصبر
هو الصوم **وَالصَّلَاةِ** و استعانت جوئید بنماز و فی الحدیث الصلوة الخمس و الصلوة علی محمد و آل محمد
و فی مجمع البیان عن الامام ابی عبد الله جعفر الصادق علیه السلم انه قال ما یمنع احدکم اذا دخل علیه غم من
غموم الدنیا ان یتوضا ثم یدخل المسجد فیرکع رکعتین یدعوا الله فیهما اما سمعت الله یقول و استعینوا
بالصبر و الصلوة و در بعضی روایات آمده کہ چون حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و حضرت
امیرالمؤمنین را کاری صعب روی میداد متوجه بنماز میشدند و این آیت را میخواندند و از احادیث
معلوم میشود کہ مراد از صلوة در این آیه اعم از نماز پنجگاه است و شامل آن و غیر آنست **وَإِنَّهَا**
و بدرستیکه صلوة چنانچه روایت علی بن ابراهیم صریح بر آنست یا بدرستیکه استعانت
بصبر و صلوه **لَكَبِيرَةٌ** هر آینه بزرگ و دشوار است بر جمیع مکلفین **إِلَّا عَلَى**
الْخَاشِعِينَ مگر بر خائفین از عذاب الله را کہ بر ایشان موجب راحتست حضرت

الذين

رسالت پناه صلی الله علیه و آله وقتیکه اداء نماز نزدیک میشد میفرمود ارحنا یا بلال و همچنین آنحضرت میفرمود کہ جعلت
قرة عینی فی الصلوة **الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُو رَبِّهِمْ** آن خاشعین
کہ بیقین میدانند کہ ایشان ملاقات کننده اند مر ثواب پروردگار خود را و فی کتاب التوحید عن علی علیه السلم
الذین یظنون انهم ملاقوا ربهم یعنی انهم یوقنون انهم یبعثون و یحشرون و یحاسبون و یجزون بالثواب و العقاب
و الظن ههنا الیقین علی بن ابراهیم روایت کرده کہ ظن در کتاب خدایتعالی بر دو وجه است ظن یقین و ظن شک
و مراد در این موضع ظن یقین است و در مصحف عبد الله بن مسعود بدل یظنون یعلمون است و از حدیث کتاب
توحید معلوم شد کہ مراد از ملاقات رب ملاقات ثواب اخرویست و جمعی از اشاعره باین نوع آیات
استدلال برؤیت خدایتعالی در آخرت کرده اند و این آیت چنانچه مذکور شد دلالت بر مطلب نمیدارد
و حق تعالی در وصف منافقین فرموده فاعقبهم نفاقا فی قلوبهم الی یوم یلقونه و مخفی نیست کہ منافقان از رؤیت
الهی محروم اند و اعتقاد اشاعره نیز اینست کہ مرتبه رؤیت را نمی یابد مگر خواص مؤمنین **وَأَنَّهُمْ**
إِلَيْهِ رَاجِعُونَ و اینکه ایشان بسوی پروردگار خود رجوع کننده گانند یعنی بسوی کرامات
و نعیم جنات باز خواهند گشت و بجهت تأکید و مبالغه بار دیگر میفرماید **يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ**
اذْكُرُوا ای فرزندان یعقوب یاد کنید **نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ**
عَلَيْكُمْ نعمت مرا کہ انعام کردم بر شما و فی الحدیث ان بعثت موسی و هرون الی اسلافکم بالنبوة
فهدیاهم الی نبوة محمد و وصیة علی و امامة عترته علیهم السلم و اخذا علیهم بذلک العهود ان وفوا بها کانوا ملوکا
فی الجنان یعنی نعمتی کہ انعام کردیم بر شما اینست کہ مبعوث گردانیدیم موسی و هرون را بر اسلاف شما بنبوت
تا هدایت ایشان کنند پس موسی و هرون دلالت نمودند اسلاف شما را بسوی نبوت محمد و وصایت علی و امامت
یازده فرزند او و فرا گرفتند موسی و هرون در این باب از اسلاف شما عهد و پیمانی کہ اگر ایشان وفا بآن عهد کنند
در مملکت وسیع جنان ملوک باشند **وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ** و این را نیز یاد کنید کہ زیادتی دادم
شما را یعنی اسلاف شما را در دین بقبول ولایت محمد و آل اطهار او و در دنیا بتظلیل غمامه و انزال من و سلوی
و آب دادن ایشان از سنگ و شکافتن دریا کہ باعث نجات ایشان و غرق اعداء ایشان گردید
عَلَى الْعَالَمِينَ بر عالمیان زمان ایشان و الا امت پیغمبر ما افضل از همه امتها اند
چنانچه حق تعالی فرموده کنتم خیر امة اخرجت للناس و چون انعام آباء همان انعام ابناست بنا بر این حق سبحانه
و تعالی تعداد نعم اسلاف بر اخلاف میکند **وَاتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي**
نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا جمله لا تجزی نفس عن نفس شیئا صفت یومست

وهرگاه جمله صفت واقع شود عایده ضرورست عایده دراینجا محذوفست ای واتقوا یوما لاتجزی نفس عن نفس فیه شیئا
یعنی وبترسید از روزی که موصوفست باین صفت است که دفع نکند هیچ نفسی از نفس دیگر در آن روز چیزی از عذابرا
که مستحق آن شده باشند وفی الحدیث لاتجزی نفس عن نفس شیئا ای لاتدفع عذابا قد استحقه **ولا یقبل
منها شفاعة** قبول کرده نشود در آن روز شفاعت شافعی بعضی از مفسرین گفته اند که چون یهود
میگفتند که پدران ما که انبیا اند در روز جزا شفیعان ما خواهند بود حق تعالی در رد ایشان این آیت را نازل
گردانید وبیان کرد که پدران ایشان در آن روز شفیعان ایشان نخواهند بود پس مراد نفی مطلق شفاعت نیست
بلکه نفی شفاعت مخصوص است بقرینه سیاق کلام وعلی بن ابراهیم روایت کرده که این آیت در شان نواصب
ومبغضین وغاصبین حق آل محمد صلوات الله علیهم وعن الصادق علیه السلم والله لو ان کل ملک مقرب وکل نبی
مرسل شفعوا فی ناصب لما شفعوا ودر تفسیر عسکری علیه السلم از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده که مراد
از یوم در آیت واتقوا یوما روز نزع وموتست زیرا که مرگ را شفاعت شافعین برطرف نمیکند واما در روز قیامت
ما شفیع شیعیان خود خواهیم بود تا آنکه ایشان بجزا وثواب خود برسند وعبارت الحدیث هکذا هذا یوم الموت
فان الشفاعة والفداء لایغنی عنه واما فی القیامة فانا واهلنا نجزی عن شیعتنا کل جزاء **ولا یؤخذ
منها عدل** وفی الحدیث ای فداء یعنی واخذ کرده نشود از آن نفس فدائی برای رفع عذاب یا برای
دفع موت زیرا که فدا باعث رفع موت نمیگردد چنانچه از حدیث قبل ازین معلوم شد **ولاهم
ینصرون** ونه ایشان یاری کرده شوند در برطرف کردن عذاب یا موت چون نفس در لاتجزی
نفس نکره در سیاق نفی است ونکره در سیاق نفی افاده عموم میکند بنابرین ضمیر راجع بر آن نفس را ضمیر جمع آورد
وفرموده ولاهم ینصرون وانچه در آیه یا بنی اسرائیل اذکروا نعمتی التی انعمت علیکم بطریق اجمال گفته بود در مقام
تفصیل بعضی از آن میفرماید **واذ نجیناکم من آل فرعون** ویاد کنید
ای فرزندان یعقوب وقتی را که نجات دادیم اجداد واسلاف شما را از اقربا واتباع فرعون گفته اند که فرعون
لقب پادشاهان عمالقه است چنانچه کسری وقیصر لقب سلاطین فرس وروم است **یسومونکم**
ای یعذبونکم **سوء العذاب** حالکونیکه عذاب میکردند شما را عذابی شدید وآن
عذاب این بود که **یذبحون ابناءکم** میکشتند پسران شما را در حین
طفولیت بسبب آنکه کهنه بفرعون گفته بودند که درین ایام در بنی اسرائیل فرزندی متولد خواهد شد
که هلاک تو وتبدیل دین تو از دست او باشد **ویستحیون نساءکم**
وباقی میگذاشتند دختران شما را برای خدمت زنان خود وچون یذبحون درین سوره بدون حرف عطف

مذکور شده بنابرین این جمله بیان یسومونکم واقع شده چنانچه در سوره اعراف است ودر سوره ابراهیم چون مصدر بواو
عطف شده بیان یسومونکم نخواهد بود انشاء الله تعالی در آن سوره مذکور خواهد شد **وفی ذلکم
بلاء من ربکم عظیم** بلا را درین آیت بمعنی محنت میتوان گفت که باشد وبمعنی نعمت
نیز زیرا که اصل بلا اختبار است واختبار الهی گاهی بمحنت است وگاهی بنعمت بنابر اول ذلکم اشارتست
بذبح اولاد یعنی درین ذبح اولاد شما محنتیست مر شما را از جانب پروردگار شما که آن محنت این صفت دارد
که بزرگست وبنابر ثانی ذلکم اشاره بنجات ایشانست از آل فرعون یعنی درین نجات شما نعمتیست مر شما را از
جانب پروردگار شما نعمتی بزرگ پس در اول لازم صبر است ودر ثانی شکر **واذ فرقنا بکم
البحر** ویاد کنید آنرا نیز که بشکافتیم بواسطه نجات شما دریای نیل را وقتیکه از فرعون و
فرعونیان میگریختید وآن دریا در پیش شما آمد **فانجیناکم** پس نجات دادیم شما را
بگفتن اللهم بجاه محمد وآل محمد جوزنا علی متن الماء **واغرقنا آل فرعون** وغرق کردیم
در آن دریا اتباع فرعون وفرعون را عدم ذکر فرعون بجهت آنست که بر همه ظاهر است که او بطریق اولی مستحق
این غرق بود **وانتم تنظرون** وحال آنکه شما میدیدید که ایشان چگونه غرق میشدند **واذ
واعدنا موسی اربعین لیلة** ونیز یاد کنید وقتی را که وعده داده بودیم
موسی را که بعد از انقضاء چهل شبانه روز در کوه طور توریه را برای او نازل گردانیم چون اول ماهها از شب
معلوم میشود لهذا اربعین لیلة فرمودند ودر حدیث وارد شده که وعده الله ان یعطیه التوریة
بعد هلاک فرعون وضرب له میقاتا ثلثین یوما فاتاه بعد مضی ثلثین فذهب طیب فمه فاتمه بعشر
ومعنی این حدیث در سوره اعراف بتفصیل خواهد آمد **ثم اتخذتم العجل من بعده**
پس اخذ کردید شما یعنی اسلاف شما گوساله را که سامری ساخته بود بجهت خدائی بعد از
رفتن موسی بکوه طور **وانتم ظالمون** وشما یعنی اسلاف شما ستم کنندگانید بر نفس خود
باختیار شریک برای خدای تعالی التفصیل این مجمل در سوره مبارکه اعراف وغیر آن خواهد آمد **ثم عفونا
عنکم** پس عفو کردیم ودر گذشتیم از گناه شما یعنی از گناه اسلاف شما بعد از آنکه توبه وانابت
کردند **من بعد ذلک** از پس فرا گرفتن گوساله را بخدائی **لعلکم
تشکرون** تا آنکه شما واسلاف شما شکر گوئید خدای تعالی را بر نعمت عفو **واذ آتینا
موسی الکتاب والفرقان** وآنرا نیز یاد کنید که دادیم ما موسی را دو چیز کتاب توریه
ومعجزات فارقه میان حق وباطل ومیتوان که معنی آیت چنین باشد که یاد کنید وقتی را که دادیم ما موسی التوریة که جامع

صفت کتابت و فارقیت میان حق و باطلست لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ
تا آنکه شما بوسیله آن راه راست یابید وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ و یاد کنید آنوقت را
که گفت موسی مر قوم خود را که عابدین عجل بودند يَا قَوْمِ إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ
أَنفُسَكُم ای قوم من بدرستیکه شما ستم کردید بر نفسهای خود بِاتِّخَاذِكُمُ
الْعِجْلَ فَتُوبُوا إِلَىٰ بَارِئِكُمْ فَاقْتُلُوا أَنفُسَكُمْ اگر مراد
از توبه بنی اسرائیل قتل النفس ایشان باشد پس معنی آیه چنین است که پس عزم توبه و بازگشت کنید بسوی
پروردگار خود باینقسم که پس بکشید نفسهای خود را و اگر مراد از توبه غیر قتل النفس باشد معنی چنین است
که پس توبه و بازگشت کنید بسوی پروردگار خود و تمام کنید آن توبه را باینکه پس بکشید نفسهای خود را
و میتوانند که فاقتلوا انفسکم خطاب باشد با آنانیکه گوساله نپرستیده اند باینکه بقتل آرید جمعی را که گوساله پرستیده اند
و ایراد انفسکم اشارتست بر اینکه اینها همه در حکم نفس واحده اند و در تفسیر فاقتلوا انفسکم مرویست که
یقتل بعضکم بعضا یقتل من لم یعبد العجل من عبده و این حدیث مؤید احتمال مذکور است و بعضی گفته اند
که خطاب بر گوساله پرستانست که بعضی از ایشان بعضی دیگر را بکشند و بعضی گفته اند که مامور
شده بودند هر کدام از بنی اسرائیل که خود را بکشند و ظاهر عبارت آیه در اینست ذَٰلِكُمْ
خَيْرٌ لَّكُمْ عِندَ بَارِئِكُمْ آنچه امر کردیم با شما را بهتر است مر شما را
زیرا که آن واسطه حیات ابد و وسیله نعیم سرمد است و فی الحدیث لان کفارتکم خیر من ان تعیشوا فی الدنیا
ثم تکونوا فی النار خالدین و بعد از آن عبده عجل بصحرا رفتند و مطابق حدیث اهل بیت علیهم السلم
هارون با دوازده هزار کس شمشیرها کشیده ده هزار کس را کشتند چنانچه علی بن ابراهیم آورده و بعضی
مقتولین را هفتاد هزار کس گفته اند فَتَابَ عَلَيْكُمْ پس قبول کرد خدا تعالی توبه شما را
قبل از آنکه همه عبده عجل کشته شوند إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ بدرستیکه خدا تعالی
اوست قبول کننده توبه از گناهان عظیمه الرَّحِيمُ شدید الرحمت بر گناهکاران مرویست که
چون موسی بعد از آوردن توریه بقوم خود گفت که من بدون وسیله و واسطه با خدا تعالی مکالمه مینمایم قوم او
هفتاد کس از احبار را همراه موسی کردند که در کوه طور رفته استماع مکالمه موسی کنند و بعد از استماع مکالمه
گفتند ما قبول نمیکنیم که این مکالمه با خدا تعالی است تا آنکه ببینیم خدا را آشکارا که با تو مکالمه میکند پس
از بی ادبی صاعقه ایشانرا فرو گرفت چنانچه حق تعالی میفرماید که وَإِذْ قُلْتُمْ و یاد کنید
آنوقتی را که گفتید شما یعنی گفتند احبار و اسلاف شما که يَا مُوسَىٰ لَن نُّؤْمِنَ لَكَ

ای موسی ایمان نمی آریم با نبوت و بتوریه و بمکالمه تو با خدا تعالی حَتَّىٰ نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً
تا آنکه ببینیم بچشم سر خدا را آشکارا فَأَخَذَتْكُمُ الصَّاعِقَةُ پس فرا گرفت شما را
یعنی احبار شما هفتاد کس را آتشی نازل از جانب آسمان و همه را بسوخت و بعضی گفته اند که مراد از صاعقه صیحه عظیمه است
یعنی فرا گرفت ایشانرا فریادی عظیم تا آنکه همه بمردند و گفته اند که در یک شبانه روز مرده افتاده بودند وَ
أَنتُمْ تَنظُرُونَ و حال آنکه شما یعنی احبار و اسلاف شما در آن حال نظر بیکدیگر میکردند ثُمَّ
بَعَثْنَاكُم مِّن بَعْدِ مَوْتِكُمْ پس زنده گردانیدیم شما را یعنی اسلاف
شما را از پس مرگ اسلاف شما بنا بر آنکه موسی گفت بارخدایا اگر ایشانرا خلعت وجود نبوشانی
بنی اسرائیل قومی لجوج اند و مرا متهم بهلاک ایشان میسازند لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ
تا آنکه شکر گویید یعنی احبار شما هفتاد کس شکر گویند بر نعمت احیا و غیر آن از حضرت امام ابوالحسن الرضا
علیه السلم مرویست که فرموده انهم لما احیاهم الله بعد الصاعقة قالوا لموسی لو سألت الله ان تنظر انت الیه
لاجابک الی ذلک ثم تخبرنا کیف هو فقال یا قوم ان الله لا یری بالابصار و انما تعرف بآیاته فقالوا لن نؤمن
لک حتی تسأله ذلک فقال یا رب قد سمعت مقالة بنی اسرائیل فاوحی الیه سلنی ما سألوک فعند ذلک
سأل الرؤیة بقوله رب ارنی انظر الیک و از این حدیث چنین ظاهر میشود که آن هفتاد کس اول طلب
رویت الهی برای خود کردند و بعد از رسیدن صاعقه بایشان و زنده شدن نوبت دیگر حضرت
موسی را برین داشتند که سوال رویت برای خود کند و هرچند موسی ایشانرا ازین گفتگو منع کرد و فرمود که
هرگز خدا را بچشم نتوان دید فایده بران مترتب نگردید پس موسی باجازت الهی طالب رویت ممتنع
شد و گفت رب ارنی انظر الیک تا باعث اسکات قوم او گردد و از آیه کریمه معلوم میشود که آن هفتاد
کس سوال امر ممتنع کردند که بجزای آن گرفتار صاعقه شده از حیات بی بهره گردیدند و همانا اگر سوال امر ممکن
کرده بودند بازای آن عقاب معقول نبود چنانچه بنی اسرائیل سوال از نقل قوتی بقوتی دیگر کردند و گفتند لن نصبر علی
طعام واحد مع هذا مستحق عقاب و سلب حیات نشدند و از روایت علی بن ابراهیم چنین معلوم میشود
که سوال از رویت آن هفتاد کس کردند چنانچه حدیث حضرت ابی الحسن الرضا نیز دلالت بر اینست و اینمعنی منافات
دارد با آنچه علی بن ابراهیم درینمقام روایت کرده که آن هفتاد کس انبیا مبعوث شدند زیرا که انبیا قبل از
بعثت و بعد از بعثت باید که معصوم باشند مگر آنکه گفته شود که سوال رویت آن هفتاد کس چه از برای خود و چه از
برای موسی باغوای قوم ایشان بوده نه از جهت خواهش نفسانی چون موسی با بنی اسرائیل عبور از دریای مصر کردند
که دریای نیل است و فرعون و فرعونیان هلاک شدند امر شد بنی اسرائیل را که داخل ارض مقدسه شوند بنی اسرائیل

حکم الهی را نشنیدند تا در بین صحرای تیه خالی از آب و دانه افتادند پس حق تعالی بطریق امتنان بر ایشان میفرماید
که وَظَلَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْغَمَامَ و سایه بان ساختیم بر سر شما ابر را در صحرای تیه تا
از حرارت آفتاب محفوظ مانید وَأَنْزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّ
و فرو فرستادیم بر شما ترنجبین را و فی الحدیث المن الترنجبین یسقط علی شجرهم فیجتنونه و عن الامام
جعفر الصادق علیه السلام ان المن کان ینزل علیهم من طلوع الفجر الی طلوع الشمس فمن نام فی ذلک
الوقت لم ینزل نصیبه وَالسَّلْوَىٰ و نازل کردیم مرغ بریشته را که گوشت آن اطیب
گوشتها بود و از آسمانی نیز گویند و فی روایة ینزل علیهم باللیل المن فیاکلونه و بالعشی تجیء طایر مشوی فیقع
علی موائدهم فاذا اکلوا و شبعوا طار عنهم یعنی ترنجبین در شب نازل میشد و مرغ بریشته در وقت عشا
طیران کرده بر سر مائده ایشان حاضر میشد پس چون ایشان از ان مرغ میخوردند و سیر میشدند آن
مرغ پرواز کرده میرفت و باز در وقت موعود بر سر مائده ایشان حاضر میشد احسن الله حال و
رزق را روزی ایشان میرسید کُلُوا ای قلنا کلوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ
یعنی گفتیم بخورید از پاکیزه های آنچه روزی کردیم شما را وَمَا ظَلَمُونَا ای فظلموا بان کفروا النعمة و ما ظلمونا
یعنی پس ستم کردند ایشان بسبب آنکه کفران نعمت الهی کردند و ستم نکردند بر ما وَلَٰكِنْ
كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ و لیکن بودند ایشان که از روی جهالت بر نفسهای
خود ستم کردند نه بر غیری وَإِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هَٰذِهِ الْقَرْيَةَ و یاد
کن وقتی را که گفتیم بنی اسرائیل را بعد از بیرون آمدن از تیه داخل شوید درین قریه شیخ ابو علی طبرسی
رضی الله عنه در مجمع البیان گفته که اجماع مفسرین بر آنست که مراد از قریه بیت المقدس است
و فی تفسیر العسکری سلام الله علیه هی اریحا من بلاد الشام و ذلک حین خرجوا من التیه فَكُلُوا
مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا ای فکلوا منها حیث شئتم اکلا رغدا یعنی بخورید
ازین قریه و از نعمتهای این قریه هرچه خواهید خوردنی وافی و میتواند که رغدا حال باشد یعنی بخورید از نعمتهای
قریه هرچه خواهید حالکونیکه بس باشد شما را وَادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا و در آیید از
در قریه حالکونیکه سجده کننده باشید مر خدای تعالی را وَقُولُوا حِطَّةٌ و فی الحدیث
ای قولوا سجودنا لله حطة لذنوبنا و محو لسیئاتنا بنابراین حطة خبر مبتدا محذوف است یعنی بگویید
سجود ما مر خدای تعالی را محو کننده است مر ذنوب و سیئات ما را و فی روایة اهل البیت علیهم السلام
ایضا و قولوا حطة ای قولوا سجودنا لله تعظیما لمثال محمد و علی و اعتقادنا بولایتهما حطة لذنوبنا و ازاحة

امام محمد باقر علیه السلام مرویست که بشیعیان خود میفرمود نحن باب حطتکم نَغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ
جواب امر است یعنی بگویید این کلمه را تا بیامرزیم مر شما را گناهان شما را وَسَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ
و زود باشد که زیاده کنیم ثواب نیکوکاران را یعنی این قول گناه کاران را توبه است که باعث آمرزش ایشان میگردد
و نیکوکاران را باعث زیادتی ثواب میشود و اخراج سَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ از صورت جواب امر اشارت بر آنست
که اگرچه محسنین در ضمن این امر نباشند و مامور بان نباشند که استحقاق زیادتی ثواب دارند چه جای آنکه مامور
بان شوند و امر را بجای آرند فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا پس بدل کردند قول حطه را آنانکه ستم کردند
قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ بقولی که این صفت دارد که غیر آن قولیست که گفته شده
بود مر ایشان را که آنرا بگویند علی بن ابراهیم روایت کرده که بجای حطه از روی تجاهل و استهزا حنطه
گفتند و بعضی گفته اند که بجای حطه بزبان عبرانی حطا سمقاثا گفتند یعنی گندم سرخ فَأَنْزَلْنَا
عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ پس فرو فرستادیم بر آنانکه
ستم کردند بر نفسهای خود عذابی را از آسمان تکرار لفظ ظلموا با آنکه مقام مقام اضمار بود بواسطه آنست که تا
اشعار باشد بر اینکه علت نزول رجز ظلم ایشانست بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ کلمه با برای سببیت است
و ما مصدری خواه خود را بمصدریت فرود می آید و تقدیر کلام چنین است که بسبب فسقهم یعنی انزال عذاب
بسبب بیرون رفتن ایشان بود از دایره حکم الهی و فی الحدیث الرجز الذی اصابهم انه مات بالطاعون منهم
فی بعض یوم مائة و عشرون الفا و هم الذین فی علم الله انهم لا یومنون و لا یخرج من صلبهم ذریة طیبة
یعنی مراد از رجز طاعونی بود که در بعضی روز یکصد و بیست هزار کس از ایشان بان مرض مردند و ایشان جماعتی بودند
که در علم الهی مقرر شده بود که هرگز ایمان نیارند و از صلب ایشان نیز اولاد متصف بصفت ایمان بیرون نیایند
و فی اصول الکافی عن ابی جعفر علیه السلام نزل جبرئیل بهذه الآیة علی محمد صلی الله علیه و آله هکذا فبدل الذین ظلموا
آل محمد حقهم قولا غیر الذی قیل لهم فانزلنا علی الذین ظلموا آل محمد حقهم رجزا من السماء بما کانوا یفسقون متوانی
بود که مراد از نزول این آیه چنین معنی باشد که جبرئیل تفسیر و تاویل این آیت را بپیغمبر صلی الله علیه و آله چنین نازل
گردانید پس این تفسیر مصداقی باشد از مصداقات این آیه کریمه حاصل کلام آنست که ظالمان حق آل محمد صلوات الله علیهم
مانند این یهود اند که آیه بحسب ظاهر نازل برای ایشان شده و در باطن برای آنها وَإِذِ اسْتَسْقَىٰ
مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ و یاد کنید آن وقتی را که آب خواست موسی در صحرای تیه برای قوم خود
چون عطش و تشنگی بر ایشان مستولی شده بود باین دعا که الهی بحق محمد سید الانبیا و بحق علی سید
الاوصیا و بحق فاطمه سیدة النساء بحق حسن سید الاولیا و بحق الحسین افضل الشهدا و بحق عترتهم و خلفائهم

سادة الاذکیا رلما سقیت عباد ک هولاء الماء **فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ** پس
گفتیم موسی را که بزن بعصای خود این سنگ را گویند که این عصا از آس جنت بود که آدم علیه السلم
از آنجا با خود آورده بود و بطریق توارث از انبیا بحضرت شعیب رسیده و از و بموسی منتقل گردید و این
عصا همان عصاییست که مار میشد و بحر نیل را شکافت و از در دریای مکارم و مفاخر امام محمد باقر علیه السلم
مرویست که این حجر که موسی عصا بران زد و حجر الاسود و مقام ابراهیم از بهشت نازل شده اند و فرمود
که این سنگ با قائم آل محمد خواهد بود و هر جا که نزول کنند ازان سنگ چشمهای آب و شیر روان شود که گرسنه
ازان سیر و تشنه سیراب گردد و آن سنگ مقدار یک شتر بار است **فَانْفَجَرَتْ**
ای فضرب موسی فانفجرت **مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا** یعنی پس موسی عصا بران
سنگ زد و بعد از آن شکافته شد ازان سنگ دوازده چشمه بعدد دوازده سبط بنی اسرائیل و شده مخفی نماند
که حذف ضرب موسی درین آیه اشارت است بر مبالغه در سرعت انفجار که گویا عقیب امر منفجر گردیده بدون
تحقق ضرب **قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَشْرَبَهُمْ** بتحقیق دانسته شد هر یک ازان
دوازده سبط آبخور خود را که تا سبطی مزاحم سبط دیگر نگردند **كُلُوا وَاشْرَبُوا**
مِنْ رِزْقِ اللَّهِ و گفتیم ایشان را که بخورید و بیاشامید از روزی خدایتعالی یعنی بخورید
از من و سلوی و بیاشامید آب از دوازده چشمه **وَلَا تَعْثَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ**
و از حد در مگذرید در زمین حالکونیکه فساد کننده باشید **وَإِذْ قُلْتُمْ** و نیز یاد آرید
آن وقتی را که گفتند یعنی گفتند اسلاف شما مر موسی را که **يَا مُوسَىٰ لَنْ نَصْبِرَ**
عَلَىٰ طَعَامٍ وَاحِدٍ ای موسی هرگز صبر نتوانیم کرد بر طعام واحد غیر متبدل
که آن من و سلوی است **فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ** پس بخوان از برای ما پروردگار
خود را **يُخْرِجْ لَنَا** جواب امر است یعنی تا بیرون آرد برای ما **مِمَّا تُنْبِتُ**
الْأَرْضُ یعنی ازان چیزی که میرویاند آنرا زمین اسناد مجازیست و رویاننده خدایتعالی است
مِنْ بَقْلِهَا حالکونیکه آن بعض تره‌ای زمین باشد **وَقِثَّائِهَا** و از خیار آن باشد
وَفُومِهَا و از گندم آن باشد چنانچه در حدیث حضرت امام محمد باقر علیه السلم وارد شده که
الفوم الحنطة و قاضی ناصر الدین بیضاوی گفته که الفوم الحنطة و قیل الثوم **وَعَدَسِهَا**
وَبَصَلِهَا و از عدس آن باشد و پیاز آن گفته‌اند که چون انجماعت اکثری از اهل فلاحت
بوده‌اند مشتاق شدند بر آنچیزی که در به و حال بران تربیت یافته بودند **قَالَ** گفت خدایتعالی

یا گفت موسی **أَتَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي هُوَ أَدْنَىٰ** ایا بدل میکنید شما آنچیز را که مرتبه آن فروتر
و زبون‌تر است **بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ** بآنچیزی که آن بهتر و مرتبه آن بالاتر است یعنی طعام
خوب را میگذارید و بدل آن طعام بد میخواهید **اهْبِطُوا مِصْرًا** برویید از تیه بشهری از
شهرها اگر توانید **فَإِنَّ لَكُمْ مَا سَأَلْتُمْ** پس هر آینه که دران شهر نه در بیابان تیه مر شماراست
آنچه خواستید **وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ وَالْمَسْكَنَةُ** و بجهت رضا بکافر
نعمتی اسلاف زده شد و یعنی لازم گشت بر یهودان این زمان خواری جزیه و مسکنت و درویشی هر چند که توانگر
باشند زیرا که از خوف افزونی جزیه خود را درویش و محتاج وامینمایند **وَبَاءُوا بِغَضَبٍ مِنَ**
اللَّهِ و بازگشتند بغضبی و لعنتی از جانب خدایتعالی و مستحق و متحمل لعنت الهی شدند **ذَٰلِكَ**
این خواری و امثال آن **بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ**
بسبب آن شد که بودند ایشان که انکار میکردند آیتهای خدایتعالی را که در توریه در نعت پیغمبر
آخر الزمان صلی الله علیه و آله نازل شده بود **وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ الْحَقِّ**
و میکشتند پیغمبران از بدون آنکه باعتقاد ایشان مستحق قتل شده باشند و چون اخلاف راضی بافعال
اسلاف خود میباشند بنابرین دلیل جزیه یهودان این زمان را انکار آیات و قتل انبیا گردانید و در مقام
اعتراض کرده‌اند که آیه ولننصرن رسلنا را منافاتست باین آیت که فرمود و یقتلون النبیین چه جهت
چه هرگاه نصرت الهی شامل حال رسل باشد قتل مفقود است جواب گفته‌اند که مراد از نصرت رسل
نصرت دین ایشان و ابقای دین ایشانست نه ابقای رسل تا قتل ایشان ممکن نباشد و ایضا گفته‌اند که
درین آیه انبیا مذکور است و دران آیه رسل و فرق میان انبیا و رسل ظاهر است در کافی از حضرت
صادق علیه السلم روایت کرده که آنحضرت فرمود که قسم بخدایتعالی که نکشتند بنی اسرائیل انبیا را
بدستهای خود و نزدند آنها را بشمشیرهای خود لیکن شنیدند سخنان ایشان را و افشای آن سخنان کردند
و جمعی که آن سخنان را شنیدند چون موافق دین و آیین ایشان نبود انبیا را کشتند چنانچه بعضی از اصحاب
ائمه هدی علیهم السلم اسرار ایشان را می شنیدند و منتشر میساختند و از انجهت غاصبین حق ایشان
در مقام اذیت و قتل ایشان میشدند و مؤید اینست حدیث سابق که لم یکن فی بنی اسرائیل شیء الا و فی
امتی مثله و در کشاف آورده که قرا علی رضی الله عنه و یقتلون بالتشدید و در یقتلون مبالغه در قتل است
ذَٰلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ ای ذلک بسبب عصیانهم
و بسبب کونهم معتدین ذلک اشارتست بمذکور هر چند آن مذکور متعدد باشد و کلمه با برای سببیت

است و ما مصدری یعنی آنچه مذکور شد از کفر و قتل بسبب عصیان و نافرمانی ایشانست و بسبب بودن ایشان درگذرنده از حد و آلهی **إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا** بدرستیکه آنانکه ایمان آوردند ایمان زبانی نه قلبی **وَالَّذِينَ هَادُوا** و آنانکه دین یهودیت اختیار کردند **وَالنَّصَارَىٰ** و ترسایان و عیسویان نصاری جمع نصرانست مثل سکران و سکاری تسمیه این گروه بنصاری در احادیث مختلف بنظر آمده و فی روایة النصاری الذین زعموا انهم فی دین الله متناصرون یعنی نصاری آن جماعتند که بزعم خود نصرت دین خدایتعالی میکنند و فی روایة الذین هم من قریة یقال لها ناصره من بلاد الشام **وَالصَّابِئِينَ** صابی بدون همزه بمعنی میلست از دین که در حدیث وارد شده که الصابئین الذین زعموا انهم صبوا الی الوا الی دین الله وهم کاذبون و با همزه بمعنی خروجست بنابرین الصابئین آن جماعتند که بیرون رفتند از دین الله و علی بن ابرهیم روایت کرده که انهم لیسوا من اهل الکتاب ولکنهم یعبدون الکواکب و النجوم و چون صابئین از اهل کتاب نیستند بنابرین نزد اصحاب ما جزیه از ایشان گرفتن جایز نیست و فقهای اهل سنت تجویز اخذ جزیه از ایشان کرده اند لهذا جمعی از اهل سنت گفته اند که هم طائفة من اهل الکتاب **مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ** هر کدام از انجماعه که ایمان قلبی آوردند بخدایتعالی و بروز قیامت **وَعَمِلَ صَالِحًا** و کردند کارهای نیکو **فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ** پس مر ایشانراست مزد نیکوکاری ایشان از جانب پروردگار ایشان **وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ** و نیست ترسی بر ایشان وقتیکه کفار از عقاب میترسند **وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ** و نه ایشان که غمگین شوند بر تضییع عمر و تنقیص ثواب چنانچه مقصرین مغموم خواهند بود **وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ** و یاد کنید آن وقت را که فرا گرفتیم عهد و پیمان شما را که آن عمل کردن شماست بآنچه در کلام آلهی است که برای موسی نازل شده از اقرار بنبوت محمد و اعتقاد بوصایت علی و اهل بیت او و در رسانیدن آن باولاد خود بطنا بعد بطن چنانچه در تفسیر اهل بیت علیهم السلم وارد شده که و اذ اخذنا میثاقکم عهودکم ان تعملوا بما فی التورية الذی اعطیته موسی و تقروا بما فیه من نبوة محمد و وصیه علی و الطیبین من ذریتهما و ان تودوا الی اخلافکم قرنا بعد قرن فابیتم قبول ذلک و استکبرتموه و فی روایة اخری قال الله عز و جل لهم و اذکروا اذ اخذنا میثاقکم و عهودکم ان تعملوا بما فی التورية من ذکر محمد و علی و الطیبین من آلهما انهم افضل الخلق و القوامون بالحق **وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ** و برداشتیم ما بر بالای سر شما کوه را باینطریق که امر جبرئیل کردیم که قطعه از کوه فلسطین جدا کند و بر بالای سر معسکر ایشان که یک فرسخ در یک فرسخ بود نگاه دارد که اگر

ایشان

ایشان خلاف حکم آلهی کنند آن قطعه کوه را بر سر ایشان فرود آورد و بنابرین مراد از طور مطلق کوه خواهد بود نه کوه معین مشهور بطور سینا چنانچه در حدیث در تفسیر این آیه وارد شده که الطور الجبل امرنا جبرئیل ان یقلع من جبل فلسطین قطعة علی قدر معسکر اسلافکم فرسخا فی فرسخ فقطعها و جاء بها فرفعها فوق رؤسهم و علی بن ابرهیم روایت کرده که فرفع الله جبل طور سینا علیهم **خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ** ای فقلنا خذوا ما آتیناکم یعنی گفتیم بعد از رفع جبل فرا گیرید آنچه را که داده ایم شما را در توریة که از جمله آن ذکر محمد و طیبین از اولاد اوست **بِقُوَّةٍ** بجد و جهد تمام و الا این کوه بر سر شما فرود خواهد آمد و در زیر آن هلاک خواهید شد منافقین از ترس قبول کردند پس منافق و موافق همه جبهه نیاز بخاک خضوع و مذلت سودند سئل الصادق علیه السلم هل المراد بقوة بدنية او قلبية فقال علیه السلم بهما جمیعا **وَاذْكُرُوا مَا فِيهِ** و بخوانید آنچه را که در کتاب توریة مثبت است و عن الصادق علیه السلم و اذکروا ما فیه ای ما فی ترکه من العقوبة یعنی و بیاد بیارید آنچه را که در ترک آنست از عقوبت و عذاب **لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ** تا آنکه شما پرهیز کنید از معاصی و از موجبات عذاب **ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ مِنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ** پس روی بگردانیدید شما یعنی روی بگردانیدند اسلاف شما پس از اخذ عهد و پیمان از وفا بآن عهد **فَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ** پس اگر نه فضل خدایتعالی و رحمت او جل شانه بودی بر اسلاف شما بتوفیق توبه و بر شما بارسال پیغمبر آخر الزمان صلوات الله علیه و آله که تا شما را دعوت بحق کند **لَكُنْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ** هر آینه میبودید شما و اسلاف شما از جمله زیانکاران **وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذِينَ اعْتَدَوْا مِنْكُمْ فِي السَّبْتِ** و بخدا قسم که بتحقیق دانستید شما آنانرا که از حد فرمان و فرق آلهی درگذشتند بصید نمودن ماهی ممنوع از قوم شما در روز شنبه **فَقُلْنَا لَهُمْ** پس گفتیم ما مر ایشانرا بواسطه تجاوز از حد آلهی **كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ** باشید شما جامع صورت میمون و وصف ذلیلی و خواری و مراد از قول جعل است یعنی گردانیدیم ایشانرا میمون و ذلیل و خوار **فَجَعَلْنَاهَا** پس گردانیدیم آن عقوبت مسخ را **نَكَالًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهَا وَمَا خَلْفَهَا** فضیحتی برای کسانیکه پیش ایشان حاضر بودند و کسانیکه از عقب ایشان آیند و از حضرت امام محمد باقر علیه السلم مرویست که آنحضرت میفرموده که ضمیر فجعلناها راجع بجماعت مسوخه است که آن جماعت از اهل ایله شام بودند یعنی پس گردانیدیم آن جماعت مسوخه را عبرتی از برای حاضرین و برای غائبین **وَمَوْعِظَةً لِلْمُتَّقِينَ** و گردانیدیم آنرا پندی برای اهل تقوی و پرهیزکاری تخصیص اهل تقوی بذکر بجهت انتفاع ایشانست از آن موعظه بخلاف غیر ایشان که هرگز از آن موعظه انتفاع نمیبرند و قصه آن جماعت اسود

اعراف خواهد آمد **وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ** و نیز یاد کن آن وقتی را که گفت موسی مر قوم خود را
در وقتیکه عامیل را در میان بنی اسرائیل کشته یافته بودند و سؤال تعیین قاتل از موسی میکردند مجمل این حکایت
چنانچه مرویست اینچنین است که شخصی عامیل نام زنی از زنان احبار بنی اسرائیل را خطبه و خواستگاری کرد
و آن زن قبول نمود پس از آن پسر عم عامیل خطبه همان زن کرد و مقبول نیفتاد بنابرین آتش حسد در کانون دل او
شعله ور شد و عامیل را بکشت و خود جسد او را پیش حضرت موسی آورد و گفت که پسر عم مرا کشته اند
و چون قتل در بنی اسرائیل از امور عظیمه بود این معنی بر حضرت موسی دشوار آمد و بنابرین بنی اسرائیل جمعیت
جمعیت کردند موسی مطابق وحی ایشان گفت که حق تعالی شما را درین باب بذبح بقره مامور ساخته چنانچه میفرماید
که **إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبَحُوا بَقَرَةً** بدرستیکه خدای تعالی امر
میکند شما را که ذبح کنید گاوی را **قَالُوا أَتَتَّخِذُنَا هُزُوًا** گفتند قوم موسی آیا
فرا میگیری ما را از اهل سخریه و ریشخند زیرا که ما از قاتل عامیل سؤال میکنیم و تو میگویی که شما
مامور بذبح گاوید **قَالَ أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ**
ای من اکون من الجاهلین یعنی گفت موسی پناه میگیرم بخدای تعالی از اینکه باشم از نادانان یعنی از
آن جماعتی که نسبت دهند بخدای تعالی امری را که او نگفته باشد و چون بنی اسرائیل دانستند که این معنی
با رتبه نبوت منافات دارد هرگز از موسی این نوع امری سر نزده بخطای خود قایل شده
قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ گفتند بخوان از برای ما
پروردگار خود را که تا بیان کند برای ما که چیست این گاو و چه مقدار باشد بنابرین بتقدیر ما هی ما سنّها
بتقدیر مضاف بقرینه جوابی که بعد از این می آید و در مصحف ابن مسعود بدل ادع لنا سل لنا است
یعنی گفتند قوم موسی سؤال کن برای ما پروردگار خود را و بهر تقدیر یبین لنا جواب امر است
قَالَ گفت موسی علیه السلم بعد از مناجات و نزول وحی **إِنَّهُ يَقُولُ** بدرستیکه خدای تعالی
میگوید **إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَا فَارِضٌ وَلَا بِكْرٌ** بدرستیکه آن بقره گاویست نه پیر و نه
کوچک نارسیده **عَوَانٌ بَيْنَ ذَٰلِكَ** واسطه است میان آنچه ذکر کردیم
از پیری و کوچکی عوان در لغت بمعنی میان سالست **فَافْعَلُوا مَا تُؤْمَرُونَ**
پس بجا بیارید آنچه را که شما مامور بآنید که آن ذبح است **قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ**
گفتند بار دیگر بخوان از برای ما پروردگار خود را **يُبَيِّنْ لَنَا مَا لَوْنُهَا** تا ظاهر کند
برای که چیست رنگ آن گاو **قَالَ** گفت موسی بعد از رسیدن وحی **إِنَّهُ يَقُولُ**

بدرستیکه پروردگار ما و شما میگوید **إِنَّهَا بَقَرَةٌ صَفْرَاءُ** بحقیقت آن گاویست زرد رنگ **فَاقِعٌ لَوْنُهَا**
در غایت زردی باشد رنگ آن که **تَسُرُّ النَّاظِرِينَ** شاد گرداند از آن رنگ خود نظر کننده گان را
قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ باز گفتند بنی اسرائیل مر موسی را که بخوان برای ما پروردگار خود را **يُبَيِّنْ لَنَا**
مَا هِيَ تا بیان کند برای ما که آن از چه صنف بقره است معلوفه است یا سائمه چنانچه از جواب معلوم
میشود **إِنَّ الْبَقَرَ تَشَابَهَ عَلَيْنَا** بدرستیکه نوع گاوان متشابه اند بر ما بجهت کثرت آنها و چون
هر جمعی که در واحد آن کلمه ها باشد مثل بقره و تمره فعل آنها را هم تذکیر توان کرد هم تانیث لیکن تذکیر اغلبست
بنابرین تشابه گفت نه تشابهت **وَإِنَّا إِنْ شَاءَ اللَّهُ لَمُهْتَدُونَ** و بدرستیکه ما
اگر خواهد خدای تعالی هر آینه از جمله راه یافتگان باشیم بسوی آنچه بر ما مخفی و پوشیده است و در حدیث
نبوی صلی الله علیه و آله آمده که دایم الله لو لم یستثنوا ما بینت لهم الی آخر الابد یعنی قسم بخدای تعالی که اگر ایشان
ان شاء الله نمیگفتند ظاهر نمیشد امر بقره مر ایشان را هرگز و اشاعره باین آیه استدلال کرده اند که وجود حوادث
باسرها بارادهٔ خدای تعالی است و در واقع چنین است چه در احادیث اهل البیت علیهم السلم متکرر الورود است
که با خصال سبعه آلهی که از انجمله مشیت آلهی است تعلق بچادثی و فعلی نگیرد موجود نخواهد شد و در سورهٔ مبارکه
هل اتی بتفصیل خواهد آمد اما بعضی از اصحاب ما بواسطه آنکه قبایح متعلق ارادهٔ خدای تعالی نمیتوانند که باشند
مضایقه درین سخن کرده اند و در جواب اشاعره گفته اند که میتوانند که تعلق بمشیت بواسطه تبرک باشد
و قطع نظر ازین گفته اند این کلام یهود است و کلام یهود حجت نمیشاید **قَالَ** گفت موسی **إِنَّهُ**
يَقُولُ بدرستیکه پروردگار من میگوید **إِنَّهَا بَقَرَةٌ** بدرستیکه آن گاو گاویست
لَا ذَلُولٌ ای غیر ذلول یعنی غیر رام شده بعمل که **تُثِيرُ الْأَرْضَ** بشکافد زمین را برای زراعت
وَلَا تَسْقِي الْحَرْثَ و نه آب دهد کشت زار را جمله تثیر الارض و لا تسقی الحرث بزیادتی لا در لا تسقی
الحرث که بواسطه تاکید نفی در لا ذلول آورده شده وصف ذلول واقع شده اند و تقدیر کلام
چنین است که لا ذلول مثیره و ساقیه یعنی آن گاو غیر رام شده است که رام شدن او باین صفت باشد
که بشکافد زمین برای زراعت و آب دهنده زراعت باشد پس معلوم شد که مراد از آن گاو سائمه است
که در صحرا چرا میکرده باشد نه معلوفه که در خانه او را بواسطه زراعت و سقی آب نگاه داشته باشند
و علف بدست میداده باشند **مُسَلَّمَةٌ** پاک کرده شده باشد از جمیع عیبها **لَا شِيَةَ**
فِيهَا مخلوط نباشد غیر رنگ زرد در رنگ آن بقره یعنی رنگ آن همین رنگ زرد باشد
و بس **قَالُوا الْآنَ جِئْتَ بِالْحَقِّ** گفتند بنی اسرائیل مر موسی که اکنون آوردی

حقیقت وصف بقره را بجیثیتی که تحقیق شد حال آن و اشتباهی نماند **فذبحوها** ای فحصلوا البقره فذبحوها
یعنی پس تحصیل کردند بقره مذکوره را پس ذبح کردند آنرا **وما کادوا یفعلون** و نزدیک نبود
که باختیار خود ذبح کنند آنرا بسبب گرانی قیمت آن که یکپوست گاو زر مقرر شده بود عن الرضا علیه السلم
انهم طلبوا تلک البقره الموصوفة بتلک الصفات فوجدوها عند فتی من بنی اسرائیل فقال لا ابیعها الا بملی مسکها ذهبا فاشتروها
بذلک و ایضا فی الحدیث وما کادوا یفعلون من عظم ثمن البقره و عن ابی الحسن الرضا علیه السلم لو عمدوا الی
ای بقره اجزاتهم ولکن شددوا فشدد الله علیهم یعنی اگر بنی اسرائیل بعد از امر بذبح بقره قصد میکردند
ذبح هر بقره را که میخواستند ذبح آن جایز میبود بر ایشان لیکن چون ایشان بر خود سخت گرفتند پس حق تعالی
نیز بر ایشان سخت گرفت تا کار بجایی رسید که از گرانی قیمت آن نمیخواستند ذبح آن کنند و از تفسیر عسکری
علیه السلم معلوم میشود که چون صاحب گاو در رویا صالحه اقرار بنبوت محمد و ولایت اهل بیت طیبین او و علیهم السلم
کرده بود حق تعالی او را در دنیا بوسیله این بقره مستغنی گردانید و علی بن ابراهیم از حضرت صادق علیه السلم روایت
کرده که چون صاحب گاو رعایت حق پدر خود میمود حق سبحانه و تعالی بواسطه این رعایت قیمت گاو او را باعث
وسعت حال او گردانید عن الرضا علیه السلم ان بعض الصحابة سالوا النبی صلی الله علیه و آله عن شانها فقال
صلی الله علیه و آله ان فتی من بنی اسرائیل کان بارا بابیه وانه اشتری سلعة فجاء الی ابیه لایفاء ثمنها فوجده
نائما والاقلید تحت راسه فکره ان یوقظه فترک شراها فاستیقظ ابوه فاخبره فقال احسنت خذ هذه البقره
فهی لک عوض عما فاتک ثم قال النبی صلی الله علیه و آله انظروا الی البر ما بلغ باهله یعنی بعضی از صحاب از
حال آن بقره از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله سوال کردند حضرت فرمود در بنی اسرائیل جوانی بود که رعایت
جانب پدر خود بسیار میکرد و با پدر نیکویی مینمود روزی متاعی میخواست بخرد چون کلید خزانه او در دست
پدر بود نزد پدر آمد تا وجه قیمت آن بگیرد پدر را در خواب دید کلید در زیر سر او بود مکروه داشت که پدر را
بیدار کند و از بیع و شرا آن متاع و از نفع آن در گذشت و چون پدر از خواب برخواست و او را
از حقیقت مخبر گردانید پدر گفت آنچه کردی خوب کردی بگیر این بقره را که این عوض آن نفعی است که از خریدن آن
متاع از تو فوت شده پس حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرمود نظر کنید بسوی نیکویی که آنچه میرساند
اهل خود را زیرا که آن بقره را بمبلغی عظیم فروخت چنانچه مذکور شده گفته اند که نکته در امر بکشتن گاو
توبیخ گوساله پرستانست که معبود شما لایق ذبحست نه سزاوار عبودیت و پرستیدن **واذ قتلتم
نفسا** و یاد کنید آنرا که کشتید نفسی را یعنی در میان شما شخصی شخصی دیگر را بناحق کشت **فادّارأتم
فیها** پس مخاصمه و مخالفت کردید در نفس مقتول با یکدیگر که هر کدام گناه قتل را بدیگری می انداختید

ادارأتم

ادّارأتم در اصل تدارأتم بود تا را بدال ادغام کردند و همزه وصل آوردند ادّارأتم شد **والله مخرج
ما کنتم تکتمون** و خدایتعالی بیرون آورنده و ظاهر کننده است آنچه را که بودید شما
که می پوشانیدید آنرا از قتل ناحق **فقلنا اضربوه ببعضها** پس گفتیم بزنید آن شخص
کشته شده را ببعض بقره اگرچه ضمیر اضربوه راجع بنفس است اما تذکیر باعتبار تاویل نفس بشخص است و بعضی
تاویل بقتیل نیز کرده اند فقلنا اضربوه معطوفست بر فادّارأتم و ما بین جمله معترضه است در حدیث وارد
شده که حق تعالی بنی اسرائیل را گفت بزنید بعض آن گاو را بشخص مرده و بگویید اللهم بجاه محمد و آله الطیبین لما احییت
هذا المیت وانطقته لیخبرنا عن قاتله پس ایشان بعد از خواندن این دعا دم گاو را بر مرده زدند آن مرده زنده شد
و نام قاتل خود را که پسر عم او بود گفت و بوسیله توسل بمحمد و آل اطهار او صلوات الله علیه و آله هفتاد سال دیگر
زندگانی کرد و موسی علی نبینا و علیه السلم قاتل او را بقصاص رسانید **کذلک یحیی الله الموتی**
باین تقدیر است که فضربوا فحیی کذلک یحیی الله الموتی یعنی پس بعد از امر بضرب زدند ایشان بعض بقره را یعنی دم آن را
بآن مرده و او زنده شد اینچنین بملاقات چیزی بچیزی دیگر زنده میکرداند خدایتعالی قادر مردگان را هم در دنیا
و هم در آخرت اما در دنیا بملاقات منی مرد و زن در اصلاب آبا و ارحام امهات و اما در آخرت حق تعالی ما بین
نفخه اولی و ثانیه از دریایی که نزدیک آسمان دنیاست و آنرا بحر مسجور گویند می باراند آبی مانند منی تا
میرسد آن منی باموات پوسیده شده و میرویند آن اموات از زمین و زنده میشوند در حدیث چنین
وارد شده و عبارت حدیث اینست کذلک یحیی الله الموتی قال فی الدنیا والآخرة کما احیی المیت الذی اخرا مالاقی
فتلاقی ماء الرجل ماء المرأة فیحیی الله الذی کان فی الاصلاب و فی الارحام حیا واما فی الآخرة فینزل بین نفختی الصور
من دون السماء من البحر المسجور منیا کمنی الرجال فیمطر ذلک علی الارض فیلقی الاموات البالیة فینبتون
من الارض ویحیون **ویریکم آیاته** و مینماید بشما دلایل قدرت خود را **لعلکم تعقلون**
تا آنکه شما تعقل کنید و دریابید که هرگاه خدایتعالی قادر بر اعاده یک معدوم باشد قادر بر اعاده جمیع نفوس
معدومه خواهد بود و دیگر دریابید که امر بذبح بقره بدون حکمت تامه و مصلحت کامله نبوده **ثم قست
قلوبکم** پس سخت گشت دلهای شما **من بعد ذلک** از پس احیای قتیل
و غیر آن از دلایل و معجزاتی که در دست موسی ظاهر شد **فهی کالحجارة** پس آن دلهای
شما مانند سنگست در خشکی و سختی که از آنجا رطوبت ترشح نماید **او اشد قسوة**
یا سخت تر است از حجاره و کلمه او برای ابهام بر سامعست چنانچه قایلی گوید اکلت خبزا او لحما و مطلب او
ازین تردید آن نیست که اعلام کند من نمیدانم که چه خورده ام بلکه مطلب ابهام سامع است تا نداند که او چه خورده

چنانچه در کتاب جرایح وجرایح از حضرت امام حسن علیه السلم روایت کرده که ابهم علی السامع تلبیسا لهم کما یقول القایل کلت
خبزا او لحما وهو لا یدری انه لا ادری ما اکلت بل یرید ان یبهم علی السامع حتی لا یعلم ما اکل و مبهم کردانید حق تعالی مقدمه
قلوب ایشانرا تا مردم مختار باشند در تشبیه قلوب ایشان بسنک یا بسخت تر از سنک و در خصوص
کلمه او تخییری خواهد بود و بعضی گفته اند که تردیدیست که مردد است میان این دو امر بطریق منع خلو و بعضی گفته اند بمعنی
بل گرفته اند در تفسیر عسکری علیه السلم رد آن نموده و گفته که لیس معناه بل اشد قوة لان هذا استدراک
غلط وهو عز وجل یرتفع عن ان یغلط فی خبر ثم یستدرک علی نفسه الغلط لانه العالم بما کان و ما یکون و ما لا یکون
ان لو کان کیف کان ویکون از این حدیث معلوم میشود که جمعی از احتمالات کلمه او را بمعنی بل اضرابی استدراکی
گرفته بوده اند که حضرت نفی آن کرده بنابرین احتمال بل ترقی بحال خود است وَإِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ
و بدرستیکه بعضی از سنکها لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ هر آینه سنکیست که
روان میکردد از ان جویهای آب بزرک وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَشَّقَّقُ و بدرستیکه بعضی
دیکر از ان سنکها آن سنکیست که پاره میشود فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ پس بیرون می آید از ان آب
خورد مانند چشمها چنانچه در حدیث وارد شده که فیخرج منه الماء وهو ما یقطر منه الماء وهو دون الانهار
وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ و بدرستیکه بعضی از ان سنکیست
که هر آینه فرود آید از بلندی از ترس خدای تعالی وقتیکه آن سنک را قسم دهند بخدای تعالی و بنامهای
اولیای او کما فی الحدیث لما یهبط من خشیة الله اذا اقسم علیها باسم الله و باسماء اولیائه پس
معلوم شد سنک از امتثال امر الهی متاثر میشود و دل شما متاثر نمیکردد بنابرین و ان من الحجارة تا آخر دلیل
او اشد قسوة است وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ و نیست خدای تعالی غافل
و بیخبر از آنچه بعمل می آورید آنرا و از ینجهت شما را منکوب و مخذول خواهد کردانید أَفَتَطْمَعُونَ
أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ آیا پس طمع میدارید شما ای پیغمبر و ای مؤمنین اینکه ایمان آرند این یهودان
منافق مر شما را و قبول دعوت شما کنند وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَسْمَعُونَ
كَلَامَ اللَّهِ وحال آنکه بتحقیق بودند کروهی ازین یهودان که می شنیدند سخن خدای تعالی را
در توریه ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ پس تحریف میکردند کلام الهی را که در صفت پیغمبر آخر الزمان
صلوات الله علیه و آله گفته بود مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ از پس آنکه دانسته بودند حقیقت آنرا
وَهُمْ يَعْلَمُونَ وحال آنکه ایشان میدانستند که از اهل افترا اند و در تفسیر
اهل بیت علیهم السلام چنین است که بتحقیق بودند کروهی از ایشان یعنی از اسلاف ایشان که کلام

نصف الجزو

خدای تعالی را در اصل جبل طور سینا می شنیدند و آنرا چنانچه شنیده بودند بدیکران نمیرسانیدند
و تغییر میدادند آنرا بعد از آنکه آنرا چنانچه باید فهمیده بودند حال آنکه ایشان میدانستند که در کفتکوی خود
کاذب و دروغ کویند حاصل کلام آنکه هرکاه حال علمای بنی اسرائیل و احبار ایشان اینچنین باشد
پس طمع شما بجهال و سفلای ایشان معقول نیست وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا و چون ملاقات
کنند یهودان آن جماعتی را که ایمان آورده اند از اصحاب رسول قَالُوا آمَنَّا
کویند ایمان آورده ایم باینکه رسول شما بر حقست وَإِذَا خَلَا بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ
و چون خلوت کنند بعضی که صفات پیغمبر را چنانچه در توریه دیده بودند نزد مسلمانان ظاهر میکردند
بسوی بعضی که آنها اظهار آن نمیکردند قَالُوا أَتُحَدِّثُونَهُمْ کویند آیا حدیث میکنید
و خبر میدهید مر اصحاب پیغمبر را بِمَا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ بآنچه کشاده است خدای تعالی
بر شما از ابواب نبوت محمد و فی الحدیث بما فتح الله علیکم من دلائل محمد و امامة علی اکر فاعل قالوا
منافقین یهودند پس ایشان مظهرین صفات پیغمبر میکویند که آیا خبر میدهید مسلمانانرا از صفات پیغمبر
لِيُحَاجُّوكُمْ بِهِ عِنْدَ رَبِّكُمْ تا حجت کیرند بر شما بآن خبر دادن نزد پروردکار
خود یا بقسم که کویند هرکاه شما حقیت نبوت پیغمبر را میدانستید و خبر از ان میدادید چرا خود
متابعت آن نکردید بنابرین همزه استفهام برای انکار است یعنی نمیباید که اینچنین خبر را اعلام
بدهید و اکر فاعل قالوا غیر منافقین باشند همزه برای تعجب و سرزنش خواهد بود چه غیر منافقین یهود نظر بوجهان
بمنافقین یهود میکویند که آیا شما تحدیث میکنید بامری که آن باعث حجت باشد بر شما أَفَلَا تَعْقِلُونَ
آیا نمیدانید شما که آنچه میکویند آن حجت ظاهر است نزد خدای تعالی بر شما أَوَلَا يَعْلَمُونَ آیا نمیدانند این
منافقین أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ این را که خدای تعالی میداند آنچه را که ایشان پنهان
میدارند از کفر و نفاق وَمَا يُعْلِنُونَ و آنچه را که آشکارا میکنند از ایمان ظاهری و تحریف کلام ربانی
وَمِنْهُمْ أُمِّيُّونَ و بعضی از یهود ناخوانده و نانویسنده اند بحیثیتی که کویا الحال از شکم مادر بر آمده
بام [illegible] اند لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ نمیدانند کتاب الهی را إِلَّا أَمَانِيَّ لیکن
میدانند آنچه را که کسی آرزوی خود با ایشان بخواند و بکوید این کلام الهیست یا آنکه میدانند آن کاذبی را که از روی
تقلید از محرفین اخذ کرده باشند و بهر تقدیر کلمه الا برای استثنای منقطعست وَإِنْ هُمْ إِلَّا
يَظُنُّونَ ای و ما هم الا یظنون یعنی و نیستند ایشان مکر آنکه کمانی میکنند و علم بچیزی ندارند
فَوَيْلٌ پس حسرت و ندامت یا عذاب شدید در بدترین بقاع جهنم لِلَّذِينَ يَكْتُبُونَ

الکتاب بایدیهم مراد جاحت راست که مینویسند کتاب تحریف کرده شده را بدستهای خود ایراد ایدیهم بجهت تاکید است ثم یقولون هذا من عند الله پس میگویند که این کتاب محرف نازل از جانب الله است و آن کتابی بود که صفات پیغمبر آخر الزمان را چنانچه در تورات مثبت بود تغییر و تحریف کرده بودند و موافق خواهش خود صفاتی چند نوشته و بمستضعفین میگفتند این صفات پیغمبریست که در آخر الزمان بعد از پانصد سال مبعوث خواهد شد لیشتروا به ثمنا قلیلا تا آنکه تحصیل کنند بسبب آن کتاب محرف متاع قلیل دنیوی فویل لهم پس حسرت و ندامت یا عذاب شدید باد مر ایشان را مما کتبت ایدیهم از آنچه نوشته و تغییر داده دستهای ایشان صفات حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله بصفات دیگر وویل لهم مما یکسبون و ویلست بر ایشان از آنچیزی که کسب میکنند از رشوه و مالی که از عوام خود میگیرند وقالوا و گفتند بنی اسرائیل لن تمسنا النار هرگز مس نکند ما را آتش دوزخ الا ایاما معدودة مگر روزهای شمرده شده یعنی مگر روزهای کم که آن چهل شبانه روز است بعدد ایام عبادت عجل و بعد از انقضای این ایام در بهشت متنعم خواهیم بود قل اتخذتم عند الله عهدا بگو ای محمد صلی الله علیه و آله ایشان را که آیا فرا گرفته اید شما نزد خدایتعالی وعدی که عذاب شما در ایام قلیله محصور شود فلن یخلف الله عهده جواب شرط محذوفست ای ان اتخذتم عند الله عهدا فلن یخلف الله عهده یعنی اگر شما اخذ کرده باشید بالفرض از خدایتعالی درین باب عهدی و وعدی پس هرگز خلاف نکند خدایتعالی وعده خود را زیرا که خلاف وعد الهی محالست ام تقولون علی الله ما لا تعلمون یا آیا میگوئید و افترا میکنید بر خدایتعالی چیزی را که نمیدانید بلی اثبات عدم مس نار است یعنی آری مس خواهد کرد آتش دوزخ ایشان را در جمیع اوقات من کسب سیئة هر کس که کسب کند بدی را واحاطت به خطیئته و احاطه کند او را گناه او و فی اصول الکافی عن ابی عبد الله علیه السلام فی قول الله عز و جل بلی من کسب سیئة واحاطت به خطیئته قال اذا جحد امامة امیر المؤمنین و فی حدیث آخر السیئة المحیطة هی الشرک بالله والکفر به و بنبوة محمد صلی الله علیه و آله و ولایة علی و خلفائه علیهم السلام فاولئک اصحاب النار پس آن گروه اهل آتش جهنم اند هم فیها خالدون ایشان در آن آتش جاوید ماندگانند و هرگز عذاب جهنم از ایشان منقطع نگردد و مخفی نماند که ضمایر مفرد

مثل ضمیر

مثل ضمیر واحاطت به و ضمیر خطیئته باعتبار لفظ من در من کسب است زیرا که لفظ آن مفرد است و ضمایر جمع مانند اولئک و هم باعتبار معنی من است که افاده جمعیت میکنه و چون عادت الله جاری شده که وعد و وعید مرادف هم باشند تا آنکه امید و بیم عباد بر یک وتیره باشد پس بعد از وعید در مقام وعد میفرماید که والذین آمنوا وعملوا الصالحات و آنانکه ایمان بخدا و رسول آوردند و کردند کارهای پسندیده و نیکو اولئک اصحاب الجنة ایشانند اهل بهشت هم فیها خالدون ایشان در بهشت جاوید ماندگانند واذ اخذنا میثاق بنی اسرائیل و یاد کنید آنزا که فرا گرفتیم عهد بنی اسرائیل را بطنا بعد بطن تا بقسم که اسلاف ایشان را آن بر اخلاف کنند لا تعبدون الا الله نفی بمعنی نهی است با تقدیر قول ای قلنا لا تعبدوا الا الله یعنی گفتیم مر بنی اسرائیل را که عبادت نکنید مگر معبود برحق را و مؤید اینست قرائت ابن مسعود که او لا تعبدوا بصیغه نهی خوانده وبالوالدین احسانا ای وقلنا احسنوا بالوالدین احسانا یعنی و گفتیم احسان و نیکوئی کنید بپدر و مادر نیکوئی کردنی و در حدیث وارد شده که مخفی است بپدر و مادر محمد و علی که ایشان پدران این امت اند و حق ایشان عظیمتر است از حق پدران لانهما ینقذانهم من النار ان اطاعوهما یعنی بواسطه آنکه ایشان نگاه میدارند این امت را از دخول در آتش جهنم اگر اطاعت ایشان کنند وذی القربی و احسان کنید بصاحبان قرابت خود و در حدیث وارد شده که مخفی است بذی القربی صاحب قرابت محمد و علی و حق خویشان ایشان اعظمست از خویشان پدر و مادری بقدر زیادتی فضل محمد و علی صلوات الله علیهما و علی آلهما والیتامی یتامی جمع یتیم است چنانچه ندامی جمع ندیمست یعنی احسان کنید بیتیمان که پدران ایشان در طفولیت مفقود شده باشند در حدیث آمده که شدید تر از یتیم آن یتیمیست که امام از او مفقود شده باشد و بدست جهالی چند گرفتار شده پس اگر علمای شیعه هدایت این نوع یتیمان کنند با ائمه هدی در مراتب عالیه جنت محشور خواهند بود والمساکین و نیکوئی کنید با فقیران و محتاجان مساکین جمع مسکین بر وزن مفعیل است مشتق از سکون گویا که فقر او را در گوشه ساکن گردانیده و قوت حرکت از و نگذاشته وقولوا للناس حسنا ای وقلنا قولوا للناس قولا حسنا بنا بر این حسنا صفت مفعول مطلق محذوفست یعنی و گفتیم مر بنی اسرائیل را که بگوئید مر مردمان را گفتن نیکو خواه موافق باشند و خواه مخالف چنانچه در حدیث تصریح شده و اما با موافق بواسطه آنکه منبسط و خوشحال گردیده و اما با مخالف

تا آنکه از شر ایشان برکنار باشید و در روایات اهل بیت سلام الله علیهم در تفسیر و قولوا للناس حسنا
چنین واقع شده که قولوا للناس احسن ما تحبون ان یقال لکم یعنی بگویید مر مردمان را بهتر از آنچه دوست دارید که بشما
گویند و فی کتاب الخصال عن الصادق علیه السلام هذه الآیة نزلت فی اهل الذمة ثم نسخها قوله تعالی قاتلوا الذین لا یؤمنون
بالله و علی بن ابراهیم روایت کرده که و قولوا للناس حسنا نزلت فی الیهود ثم نسخت بقوله اقتلوا المشرکین حیث
وجدتموهم مخفی نماند که این حدیث منافات با گفتگوی سابق ندارد چه جایز است که حکم این آیت در حق مأمورین بقتال
منسوخ شده باشد و باقی باشد در حق غیر ایشان و در کتاب تهذیب الاحکام روایت کرده که شخصی از حضرت
صادق علیه السلام سؤال کرد و گفت قرابت شوم مراد از ناس در قولوا للناس جمیع مردم اند حضرت تبسم کرد و
فرمودند فی نکته مراد اینست که قولوا محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و علی اهل بیته علیهم السلام **وَأَقِيمُوا
الصَّلَوٰةَ وَآتُوا الزَّكَوٰةَ** و بپای دارید نماز را و بدهید زکوة را چنانچه مأمور شده اید پس قبول میثاق
بتفصیل مذکور نمودید **ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ** پس روی بگردانیدید و شکستید آن عهد و پیمان را **إِلَّا
قَلِيلًا مِنْكُمْ** مگر اندکی از شما **وَأَنْتُمْ مُعْرِضُونَ** حال آنکه شما اعراض کنندگانید
از حکم توریه و عادت شما اعراض از وفا و طاعت است و خطاب بموجودین زمان حضرت و بر سابقین این خطاب بطریق
تغلیب بنابرین همه را مخاطب ساختند **وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ** و یاد کنید آن جا را
که فرا گرفتیم پیمان اسلاف شما را که ایشان با خلاف رسانند بطنا بعد بطن **لَا تَسْفِكُونَ
دِمَاءَكُمْ** که مریزید خونهای یکدیگر را **وَلَا تُخْرِجُونَ أَنْفُسَكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ**
و بیرون مکنید یاران خود را از شهرها و خانهای ایشان چون ایشان موافق یکدیگر بودند در نسب و در دین
گویا که نفس یکدیگر بودند لهذا حق تعالی فرمود لا تسفکون دماءکم و لا تخرجون انفسکم **ثُمَّ أَقْرَرْتُمْ**
پس شما اقرار کردید بمیثاق مذکور و اعتراف نمودید بلزوم آن **وَأَنْتُمْ تَشْهَدُونَ**
حال آنکه شما شهادت میدهید بر نفس خود باخذ میثاق یا آنکه شهادت میدهید که اسلاف شما اقرار
باخذ عهد و قبول آن کردند **ثُمَّ أَنْتُمْ هَٰؤُلَاءِ** پس شما آنگروهید که پیمان را شکستید بنابرین انتم مبتداست
و هؤلاء خبر **تَقْتُلُونَ أَنْفُسَكُمْ** حال آنکه میکشید نفسهای خود را و میتواند که انتم
هؤلاء بتقدیر باشد که ثم انتم یا هؤلاء تقتلون انفسکم یعنی پس شما ای جماعت یهود میکشید نفسهای خود را
وَتُخْرِجُونَ فَرِيقًا مِنْكُمْ مِنْ دِيَارِهِمْ
و بیرون میکنید گروهی از قوم خود را از شهرها و منزلهای ایشان **تَظَاهَرُونَ عَلَيْهِمْ**
حال آنکه معاونت میکنید یکدیگر را بر اضرار فریقی از قوم خود **بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ**

بدی و ستم بسیار **وَإِنْ يَأْتُوكُمْ أُسَارَىٰ** و اگر بیایند پیش شما آنانکه شما اخراج ایشان کرده اید اسیران
که اعدا و کفار بواسطه عدم معاونت ایشان را اسیر کرده باشند **تُفَادُوهُمْ** فدیه میدهید و باز میخرید
آنها را از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله مرویست که با بوذر گفتند که هذه الآیة نزلت فیک و فی خصمک
و فی روایة انزل الله فیک و فی عثمان هذه الآیة و چون در علم الهی مندرج بود که عثمان ابوذر را از مدینه اخراج خواهد نمود
و بربذه خواهد فرستاد حق تعالی این آیت را در شان ایشان نازل گردانید چنانچه عثمان اعتراف کرد که اگر ابوذر را اسیر کنند
اسیر کنند جمیع مال خود را بازخرد **وَهُوَ مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ إِخْرَاجُهُمْ**
ضمیر هو ضمیر شانست و مرجع ندارد و معنی کلام اینچنین است که بیرون میکنید شما جمعی از قوم خود را و شان اینست
که حرام کرده شده است بر شما اخراج ایشان بنابرین و هو محرم علیکم اخراجهم متعلقست بقول خدای تعالی
که فرموده و تخرجون فریقا منکم من دیارهم و ما بین جمله معترضه است و بعضی از مفسرین گفته اند که ضمیر هو ضمیر
مبهم است و مفسر آن اخراجهم است یعنی بیرون میکنید بعضی از اقوام خود را حال آنکه این بیرون کردن حرام کرده
شده است بر شما و فی تفسیر العسکری علیه السلام اعاد قوله عز و جل اخراجهم و لم یقتصر علی ان یقول و هو محرم علیکم لانه
لو قال ذلک لرؤی ان المحرم انما هو مفاداتهم لیس کذلک یعنی با وجود ضمیر هو که راجع باخراجست حق تعالی
اعاده لفظ اخراجهم در آخر کرد و اقتصار ننمود بر اینکه بگوید و هو محرم علیکم بدون لفظ اخراجهم زیرا که اگر اینچنین میفرمود
هر آینه بعضی چنین میفهمیدند که ضمیر هو راجع بفدا است که از تفادوهم مأخوذ میگردد بنابرین حاصل کلام چنین
میشد که فدیه میدهید شما حال آنکه این فدا حرام کرده شده است بر شما و در واقع حکم اینچنین نیست زیرا
که حرام اخراجست نه فدا و این تفسیر و فحوی است که ضمیر هو ضمیر شان باشد چنانچه قبل ازین مذکور شد و همچنین در
تفسیر عسکری علیه السلام است که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله بعد از نزول این آیه با اصحاب گفت که آیا خواهید
خبر دهم شما را بجمعی از یهودان این امت که مشابه آن یهودان باشند گفتند آری حضرت فرمود جمعی هستند که خود را
منسوب بامت من میسازند و مع هذا تبدیل سنن و شریعت من میکنند و افاضل ذریت و بهترین اولاد من
که حسنین علیهما السلام اند میکشند چنانچه اسلاف ایشان باعث قتل یحیی و زکریا گشتند **أَفَتُؤْمِنُونَ
بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ** آیا پس ایمان می آرید
ببعضی از احکام توریة که آن فدیه است و کفران می ورزید ببعضی که آن قتل و اخراجست از ابو العالیه منقولست
که گفته اخذ علیهم ایضا المیثاق بانه ان اسر بعضهم بعضا تفادوهم **فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ
ذَٰلِكَ مِنْكُمْ** پس نیست مکافات آنکس که میکند این عهدشکنی را از شما **إِلَّا خِزْيٌ
فِي الْحَيَوٰةِ الدُّنْيَا** مگر خواری جزیه در زندگانی دنیا **وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ**

إِلَى أَشَدِّ الْعَذَابِ و در روز قیامت بازگردانیده شوند از صحرای محشر بسوی سخت
ترین عذاب فی کتاب علل الشرایع از سئل عبد الله بن زید بن سلام رسول الله صلی الله علیه و آله
فقال اخبرنی عن القیامة لم سمیت القیامة قال ان فیها قیام الخلق للحساب وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ
عَمَّا تَعْمَلُونَ و نیست خدای تعالی غافل از آنچه میکنید شما مانند نقض عهد و غیر آن پس نقض
شما را جزای خود خواهد رسانید أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرَوُا الْحَيَوٰةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ
آن ناقضین عهد جماعتی اند که از بیخردی اختیار کردند زندگانی محقر دنیا را بنعیم عظیم آخرت
فَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذَابُ پس تخفیف داده نشود از ایشان
عذاب دنیوی بنقص جزیه و عذاب اخروی باخراج ایشان از آتش جهنم وَلَا هُمْ يُنْصَرُونَ
و نیستند ایشان که معاونت کرده شوند بدفع جزیه و یاری کرده شوند بدفع عذاب بلکه ابد الآباد با کره و صغار جزیه اند
و یا گرفتار عذاب وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ و هر آینه بتحقیق دادیم موسی را
کتاب و فی الحدیث الکتاب التوریة المشتمل علی الاحکام و نبوة محمد و امامة علی و خلفائه وَقَفَّيْنَا
و از پی در آوردیم او را مِنْ بَعْدِهِ بِالرُّسُلِ از پس موسی رسولان یعنی فرستادیم رسولی بعد از
رسولی وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ و دادیم عیسی
پسر مریم را معجزات هویدا مانند احیاء موتی و بینا گردانیدن کور مادرزاد و خبر دادن مردم بآنچه میخورند و ذخیره
میکردند وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ و قوت دادیم او را بروح پاکیزه که آن جبرئیل
علیه السلام است چنانچه در حدیث تصریح بآن شده و بعضی گفته اند که میتواند که مراد از روح القدس روح
حضرت عیسی باشد که منزه است از مساس شیطان أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ
آیا پس هرگاه بیاید بشما فرستاده از نزد ما بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُكُمُ باحکامی که نخواهد آنرا نفسهای
شما اسْتَكْبَرْتُمْ سرکشی میکنید و قبول آن احکام نمی نمایید همزه استفهام در افکلما متعلق باستکبرتم
است و استکبرتم موضع استفهام است باین تقدیر که افاستکبرتم کلما جاءکم رسول بما لا تهوی انفسکم و بعضی
استفهام متعلق بما بعد بجهت توبیخ این گروه و تعجیب حال ایشانست اول مرتبه فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ
پس گروهی از پیغمبران و رسولان را تکذیب کردید چون موسی و عیسی وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ و جمعی را
کشتید یعنی باعث قتل آنها شدید مانند زکریا و یحیی ایراد فعل مضارع در حکایت حال ماضی میتواند که
بجهت استحضار آن فعل قبیح شنیع باشد در خاطرها و میتواند که منظور رعایت فواصل آیات باشد
و در کافی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که قد جاءکم بما لا تهوی انفسکم بموالاة علی فاستکبرتم

ففریقا من آل محمد کذبتم و فریقا تقتلون محمد بن مسعود عیاشی نیز این حدیث شریف را از آنحضرت روایت کرده و
در آخر این روایت چنین است که فذلک تفسیرها فی الباطن پوشیده نماند که ظاهر این حدیث دلالت دارد بر آنکه
جمیع ائمه هدی علیهم السلام شهید شده اند و ابن بابویه علیه الرحمه بر خلاف این اعتقاد دارد وَقَالُوا قُلُوبُنَا
غُلْفٌ در تفسیر صاحب العسکری سلام الله علیه مرویست که غلف بضم لام و بسکون لام هر دو قرائت
حقست و یهود بهر دو قرائت وجه میخوانده اند اگر بضم لام است جمع غلاف خواهد بود و معنی آیت چنین است که گفتند
یهود ان دلهای ما غلافهای چند اند یعنی ما ظرف علوم و خزائن شده و احاطه کرده اند بر علوم و مع هذا
فضل ترا ای محمد نه در کتابی دیده ام و نه از زبان پیغمبری شنیده و اگر بسکون لام است چنانچه قرائت
مشهوره است جمع اغلف خواهد بود و عرب شمشیر خود را اغلف میگویند وقتیکه در غلاف باشد پس
معنی چنین است که گفتند یهود که دلهای ما در غلافها اند یعنی حجابها و پردها آنها را فرو گرفته از جهت ادراک
فضل تو نمیتوانیم کرد و حدیث ترا نمی فهمیم چنانچه حق تعالی در آیه دیگر فرموده و قالوا قلوبنا فی اکنة مما تدعونا
الیه پس حق تعالی رد قول ایشان کرده فرمود که نه چنانست که ایشان میگویند که قلوب ما وعاء خیر و علم است
و نه چنانست که میگویند که ما ادراک حق نمیتوانیم کرد زیرا که دلهای ایشان بر فطرت اسلام آفریده شده
بَلْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ بلکه خدای تعالی دور کرده ایشان را بسبب کفر و عناد ایشان از خیرات
و مبرات و سلب لطف و توفیق خود از ایشان نموده و این آیت دلیلست بر آنکه کفر فعل بنده است
زیرا که اگر کفر فعل خدای تعالی میبود بفعل خدای تعالی مستحق لعن نمیشدند فَقَلِيلًا مَا يُؤْمِنُونَ
پس اندکی از ما انزل الله ایمان می آرند و با کثری اعراض میکنند چنانچه در تفسیر صاحب العسکری سلام الله علیه
فرموده انما هم یؤمنون ببعض ما انزل الله ویکفرون ببعض فاذا کذبوا محمدا فی سایر ما یقول فقد صار ما کذبوا به اکثر
و ما صدقوا به اقل یعنی ایشان قبل از پیغمبر با ایمان ببعض ما انزل الله داشتند و انکار بعضی مینمودند و بعد از بعثت
آنحضرت همه احکام آنحضرت را تکذیب کردند پس تکذیب ایشان متعلق باکثر ما انزل الله گرفته و تصدیق کمتر
آن و صاحب مجمع البیان گفته الذی یلیق بمذهبنا ان یکون المراد به انه لا ایمان لهم اصلا پس آن ایمان
بقلیل در حکم عدم خواهد بود وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ
و آنهنگام که آمد بایشان کتابی از نزد خدای تعالی یعنی قرآن مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ
تصدیق کننده مر کتابی را که با ایشانست جزاء لما محذوفست ای ولما جاءهم کتاب من عند
الله مصدق لما معهم کفروا به بقرینه جزاء فلما جاءهم که بعد از این می آید یعنی چون آمد بایشان قرآن که تصدیق
کننده است مر توریة را که کتاب ایشانست انکار کردند وَكَانُوا مِنْ قَبْلُ و بودند از

بودند یهود پیش از ظهور پیغمبر آخر الزمان و نزول قرآن **یستفتحون علی الذین**
کفروا طلب فتح و نصرت میکردند بوسیله آن پیغمبر بر آنها که کافر شدند و با ایشان
عداوت میکردند و میگفتند که اللهم انصرنا بالنبی المبعوث فی آخر الزمان الذی نجد نعته فی التوریة و آبائه الطیبین
فلما جاءهم ما عرفوا پس وقتیکه آمد ایشان آنچه را که شناخته بودند و دانسته بودند
حقیت آنرا از تورات که آن بعثت پیغمبر آخر الزمانست **کفروا به** انکار کردند یهودان آنچه
که شناخته بودند یعنی انکار کردند رسالت پیغمبر آخر الزمان را و نزول قرآن را بر آنحضرت که بیقین این امور را دانسته بودند
فلعنة الله علی الکافرین پس دوری از رحمت عامه خدایتعالی ثابتست از برای کافران
و منکران حق ظاهر این بود که گفته شود فلعنة الله علیهم که تا ضمیر راجع شود بجماعت ماسبق لیکن وضع ظاهر موضع ضمیر اشارتست
بآنکه علت لعنت و دوری از رحمت کفر ایشانست در روضه کافی از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده که جمعی
از یهود در کتب خود خوانده بودند که مدینه محل هجرت پیغمبر آخر الزمان خواهد بود بنابرین ایشان در مدینه آمده سکونت
اختیار کردند و مال بسیار از برکت آن زمین بهم رسانیدند تبع پادشاه یمن از احوال و اموال ایشان اطلاع بهم رسانیده
بر سر ایشان لشکر کشید و ایشان بقلاع خود تحصن جستند و بعد از یافتن امان از قلاع خود بیرون آمده
ملازمت تبع نمودند تبع گفت این شهر بهترین بلاد است خواهش من اینست که در اینجا اقامت نمایم یهودان
گفتند که این شهر محل هجرت پیغمبر آخر الزمانست نه شما را اقامت در اینجا میسر است و نه غیر شما را پس تبع
گفت من جمعی از امرا خود را درین بلاد میگذارم تا آنکه بعد از ظهور آنحضرت بنصرت و اعانت او نمایند
تبع اوس و خزرج را در مدینه گذاشت و بعد از آنکه این دو قبیله بسیار شدند دست بغارت اموال
یهودان دراز کردند یهودان میگفتند که عنقریب پیغمبر آخر الزمان مبعوث خواهد شد و داد ما را از شما
کافران خواهد خواست و شما را ازین بلاد بیرون خواهد کرد پس چون آن حضرت مبعوث شد اوس و خزرج
ایمان آورده در مقام نصرت حضرت در آمدند و یهودان بتصدیق آنحضرت ننموده کافر شدند اینست
که حق تعالی فرموده و کانوا من قبل یستفتحون علی الذین کفروا فلما جاءهم ما عرفوا کفروا به در تفسیر
محمد بن مسعود عیاشی از حضرت امام محمد باقر علیه السلم روایت کرده که آنحضرت فرمودند که تفسیر باطنی
این آیت چنین است که فلما جاءهم ما عرفوا فی علی کفروا به و بعد ازین فرمودند که مراد از کافرین در فلعنة الله
علی الکافرین بحسب باطن قرآن بنی امیه اند پس ظاهر آیت در شان پیغمبر است و باطن آن در شان علی
و وصی او امیر المؤمنین و موافق این حدیث است آنچه در کلام اولیا مذکور است که ولایت باطن نبوت است
و بعد ازین حق تعالی در مذمت اختیار یهود دنیا را بر دین میفرماید که **بئسما اشتروا به**

انفسهم

انفسهم بد است آنچیزی که فروختند بآن نفسهای خود را و آن چیز **ان یکفروا بما**
انزل الله آنست که کافر میشوند بآنچه فرو فرستاده خدایتعالی برای موسی که نبوت محمد حق و صدقست
تصدیق آنها میکرد و انکار آن مینمایند و ظن باطل ایشان اینست که کفر بما انزل الله باعث خلاصی نفوس ایشانست
از عقاب و فی الکافی و ایضا فی تفسیر العیاشی عن ابی جعفر علیه السلم نزلت هذه الآیة علی رسول الله صلی الله علیه و آله
هکذا ان یکفروا بما انزل الله فی علی **بغیا** بغی بمعنی حسد علت ان یکفروست یعنی این کفر و انکار از
جهت حسد و رشک بردنست **ان ینزل الله** ای علی ان ینزل الله یعنی بر اینکه نازل
میکند خدایتعالی **من فضله** از فضل و کرم خود **علی من یشاء من**
عباده بر آن کس که خواهد از بندگان خود چنانچه نازل کرد قرآن را بر محمد که از آن ظاهر شود نبوت او و فضل
اهل بیت او صلوات الله علیه و علیهم **فباؤ بغضب علی غضب** پس برگشتند
و مستحق شدند بواسطه کفر و حسد غضبی را بر بالای غضبی غضب اول گردانیدن ایشانست بصورت
قرده بواسطه تکذیب حضرت عیسی و غضب دیگر تسلط مسلمانانست بر ایشان و جزیه قرار دادن بجهت
تکذیبی که پیغمبر آخر الزمان را کردند **و للکافرین عذاب مهین** و مر کافران و منکران
حق است عذاب خوار کننده یعنی مراد از عذاب کفار اذلال و خواری ایشانست بخلاف عذاب
عصاة مؤمنین که مراد از آن پاک کردن ایشانست از چرک ذنوب نه اذلال و اهانت ایشان **و اذا**
قیل لهم و هرگاه گویند مر یهود را که **آمنوا بما انزل الله** ایمان بیارید بآنچه فرو
فرستاده خدایتعالی برای پیغمبر خود **قالوا نؤمن بما انزل علینا** گویند که ایمان می
آریم بآنچه نازل شده برای ما یعنی ایمان می آریم بتوریه **و یکفرون بما وراءه**
و انکار میکنند بآنچیزها که غیر فرستاده شده برای ایشانست که مراد از آن قرآنست **و هو**
الحق مصدقا لما معهم حال آنکه آن یا و را حق است حالکونیکه تصدیق کننده است
مر آنچیز را که با ایشانست و از اینجا کفر ایشان بتوریه لازم می آید زیرا که کفر بموافق چیزی کفر بآن چیز است
گفته اند که تعریف خبر که الحق است افاده حصر میکند و حصر درین مقام با قید حالیت که مصدقا است صحیح است
و بدون آن صحیح نیست زیرا که کتب سابقه نیز موصوف بحقیت اند لیکن حقیت با مصدقیت ما معهم مخصوص
قرآنست **قل** بگو ای محمد در جواب این یهود که میگویند که ما ایمان بما انزل الله داریم **فلم**
تقتلون انبیاء الله من قبل پس چرا میکشتید پیغمبران
خدایتعالی را پیش ازین یعنی میکشتند پیغمبران را اسلاف شما و شما بآن فعل راضی و خورسندید

إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ اگر باشید ایمان آورنده بتوریه زیرا که در توریه تحریم قتل انبیا و امر
بایمان و تصدیق محمد و قرآن مسطور است پس معلوم شد که شما ایمان بما انزل الله ندارید وَلَقَدْ
جَاءَكُمْ مُوسَى بِالْبَيِّنَاتِ و هر آینه بتحقیق آمد بسوی شما موسی بمعجزات هویدا
ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ پس فرا گرفتید شما گوساله را بخدائی مِنْ بَعْدِهِ
از پس رفتن موسی بطور وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ حالکونیکه شما درین اخذ عجل ستم کننده بودید
بنفس خود و میتواند که وانتم ظالمون جمله معترضه باشد نه جمله حالیه و حقیقة خطاب با شد بیهودان زمان حضرت
حاصل معنی چنین باشد که شما قومی هستید که عادت شما ظلم و ستم است و ظلم تو شما با پیغمبر آخر الزمان همان طریقه
اسلاف شماست با موسی و پیغمبران سابق وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ و یاد کنید وقتی را
که فرا گرفتیم عهد و پیمان از شما که تابع موسی باشید وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ
و برداشتیم بر بالای سر شما قطعه فلسطین را یا کوه طور را که محل مکالمه پروردگار عالمیانست با موسی
که اگر تابع موسی نشوید بر سر شما فرو می آریم خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ ای قلنا خذوا ما آتیناکم
بِقُوَّةٍ یعنی و گفتیم فرا گیرید آنچه را که بشما دادیم از احکام توریه بجد و جهد تمام وَاسْمَعُوا و بشنوید
و فرمان برید آنرا قَالُوا گفتند آن یهودان بزبان مقال یا بزبان حال سَمِعْنَا شنیدیم
این قول را وَعَصَيْنَا و عصیان ورزیدیم امر را در مجمع البیان گفته که فایده در تکریر این کلام
تاکید و الزام حجت است بر ایشان وَأُشْرِبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ بِكُفْرِهِمْ
و در آورده شد این یهودان در دلهای خود محبت گوساله را چنانچه شراب در اعماق بدن داخل میشود در
تفسیر صاحب العسکر علیه السلم مرویست که چون حضرت موسی مامور شد که عبده عجل را بقتل آرند و اکثری
از خوف انکار عبودیت عجل کردند درینصورت محق از مبطل مشتبه گشته پس موسی فرمود که آن عجل را
ریزه ریزه کنند و بسوزانند و خاکستر آنرا در دریا اندازند و آب آنرا بخورند از عبده عجل هر کس که سفید
چهره بود از آشامیدن آن آب لب و بینی آنها سیاه میشد و هر کس که سیاه بود سفید میکردید
بنابرین اشربوا بمعنی حقیقی خود است یعنی و آشامیده شد آبی را که در آن خاکستر عجل بود بحیثیتی که فرو رفت
در دلهای ایشان بسبب کفر ایشان و فی تفسیر العیاشی عن ابی بصیر عن ابی جعفر علیه السلم
فی قول الله و اشربوا فی قلوبهم العجل قال ان موسی احرق العجل بالنار فذراه فی الیم فکان احدهم لیقع فی
الماء و ما به من حاجة فیتعرض لذلک الرماد فیشربه قُلْ بگو ای محمد مر یهود را بِئْسَمَا
يَأْمُرُكُمْ بِهِ إِيمَانُكُمْ بد چیزیست که امر میکند شما را بآن چیز یعنی بانکار محمد و قرآن

نازل بر و تصدیق شما بتوریه إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ اگر باشید شما ایمان آورنده بتوریه یعنی
ایمان شما بتوریه شما را مامور باین امور شنیعه قبیحه نمیسازد بلکه ایمان بتوریه شما را هدایت میکند و براه راست که تصدیق
بنبوت محمد است و امیدارد قُلْ بگو ای محمد مر جماعت یهود را که میگویند بهشت خاصه ماست و تر او اصل
ترا مجال دخول در آن نیست إِنْ كَانَتْ لَكُمُ الدَّارُ الْآخِرَةُ
عِنْدَ اللَّهِ اگر باشد مر شما را سرای آخرت که بهشت است از نزد خدای تعالی و بحکم او خَالِصَةً
حالکونیکه خالص است برای شما مِنْ دُونِ النَّاسِ بدون آنکه غیر را بهره از آن باشد
فَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ پس آرزو کنید و بطلبید از خدای تعالی موت را تا آنکه در بهشت آسوده گردید
إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ شرطیت که جزای آن محذوفست بقرینه جزای شرط سابق ای
ان کنتم صادقین فتطلبوا الموت یعنی اگر شما درین قول راست گو باشید پس بطلبید مرگ را وَلَنْ
يَتَمَنَّوْهُ أَبَدًا و آرزو نکنند این یهودان مرگ را هرگز بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ
بسبب آنچه پیش فرستاده دستهای ایشان از موجبات عذاب و فی تفسیر صاحب العسکری علیه السلم قوله تعالی
ولن یتمنوه ابدا بما قدمت ایدیهم یعنی الیهود لن یتمنوا الموت بما قدمت ایدیهم من الکفر بالله و بمحمد رسول الله و بعلی
اخی نبیه و بالطاهرین من الائمة المنتجبین وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ و خدای تعالی دانا است
بکردار و گفتار ستم کنندگان و این تهدید است ایشان را و تنبیه است بر اینکه ایشان درین دعوی ظالمند
وَلَتَجِدَنَّهُمْ و هر آینه می یابی تو ای محمد یهود را أَحْرَصَ النَّاسِ عَلَى حَيَاةٍ
حریص ترین و راغب ترین مردمان بر زندگانی دنیا بواسطه یاس و حرمان ایشان از نعیم آخرت
وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا ای و احرص من الذین اشرکوا یعنی و حریص ترند از آن جماعت که شریک به خدای تعالی
آورده و بغیر از حیات دنیوی و نعیم فانیه آن بحیاتی و نعیمی دیگر اعتقاد ندارند افعل تفضیل را وقتی اضافه میکنند
که مفضل داخل در مفضل علیه باشد چنانچه احرص در احرص الناس که مراد از آن یهود است چون داخل در ناسند بنا
برین احرص اضافه بناس شده بخلاف احرص من المشرکین چون یهود داخل در مشرکین نیستند بنا برین اضافه احرص
بمشرکین نشده بلکه بکلمه من ایراد یافته يَوَدُّ أَحَدُهُمْ آرزو میکند و دوست میدارد یکی از
این جماعت یعنی از یهود لَوْ يُعَمَّرُ أَلْفَ سَنَةٍ کاش عمر داده شود هزار سال و عن
ابن عباس هو قول احدهم لمن عطس هزار سال بزی وَمَا هُوَ بِمُزَحْزِحِهِ مِنَ
الْعَذَابِ أَنْ يُعَمَّرَ و نیست یکی از ایشان اینچنین کسی که دور کننده باشد او را از عذاب
الهی عمر دراز او زیرا که هر چند عمر دراز کند که آخر بعذاب الهی گرفتار خواهد شد بنا برین ترجمه ضمیر هو راجعست

بعد هم وان یعمّر کلمهٔ ان مصدریست و مدخول خود را بمصدریت فروز آورده که ان یعمّر بتقدیر تعمیر باشد و آن فاعل مزحزحه است ای وما احد هم من یزحزحه تعمیره من النار و در تفسیر صاحب العسکر علیه السّلم ضمیر هو را هو راجع بعمر الف سنه کرده یعنی و نیست عمر هزار سال دور کننده یکی از ایشان از عذاب و ذکر ان یعمّر در آخر بجهت بیّنت از ضمیر است و تفسیر مرجع ضمیر است و وجه تکرار تعمیر بواسطه آنست که اگر تکرار نمیکرد توهم آن میشد که ضمیر هو راجع بتمنّی هزار سالست و معنی چنین میشد که تمنّی عمر هزار سال رهاننده از عذاب نیست اما شایه اصل عمر دراز رهاننده باشد بهر تقدیر خواه تفسیر اصحاب رای و خواه تفسیر امام علیه السّلم معنی آیت اینست که عمر دراز دور کننده کسی از عذاب نیست وَاللّٰهُ بَصِیرٌ بِمَا یَعْمَلُونَ و خدا تعالی بیناست بدانچه یهودان بعمل می آرند و موافق آن جزا خواهد داد و مرویست که یهود بحضرت رسالت پناه صلّی الله علیه و آله میگفتند که اگر فرشته که بر تو نازل میشود میکائیل میبود هر آینه ما بتو ایمان می آوردیم بواسطه آنکه میکائیل فرشته رحمت و صدیق ماست بخلاف جبرئیل علیه السّلم که او فرشته عذابست و او عدوّ ماست بنابرین حق تعالی این آیت را نازل کردانید قُلْ بگو ای محمّد مر این جماعت را که مَنْ کَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِیلَ هر کس که باشد دشمن مر جبرئیل را این دشمنی بیوجه است زیرا که او هر چه میکند بامر حق تعالی میکند چنانچه حق تعالی میفرماید که فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَیٰ قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللّٰهِ بدرستیکه جبرئیل فروز آورده قرآن را بر دل تو بامر خدا تعالی اگرچه قبل ازین قرآن مذکور نشده که تا ضمیر نزّله راجع بآن شود ولیکن بزرگی شان و فرط شهرت آن در ارجاع ضمیر کافیست مُصَدِّقًا لِمَا بَیْنَ یَدَیْهِ حالکونیکه تصدیق کننده است قرآن مر آن کتابهای آلهی را که پیش از او نازل شده وَهُدًی وَبُشْرَیٰ لِلْمُؤْمِنِینَ و حالکونیکه راه راست نماینده و مژده دهنده است مر مؤمنین را و فی کتاب الاحتجاج عن ابی محمّد علیه السّلم وبشری للمؤمنین ای بنبوة محمّد و ولایة علیّ و من بعده من الائمة و فی روایة اخری وبشری للمؤمنین ای شیعة محمّد و علیّ مَنْ کَانَ عَدُوًّا لِلّٰهِ وَمَلَائِکَتِهِ وَرُسُلِهِ وَجِبْرِیلَ وَمِیکَالَ هر کس که باشد دشمن مر خدا تعالی و فرشتگان او را و رسول او را جبرئیل و میکائیل را که این دو فرشته مقرّب اند فَإِنَّ اللّٰهَ عَدُوٌّ لِلْکَافِرِینَ پس بدرستیکه خدا تعالی دشمنست مر کافران را ظاهر این بود که فان الله عدوّ لهم کفته شود که تا ضمیر راجع بجماعت مذکوره شود ولیکن وضع ظاهر موضع ضمیر اشارتست بانکه خدا تعالی دشمن ذوات آن جماعت نیست چه مخلوق اوایشان کفر را بایمان مبدّل کردانند بلکه عداوت حق تعالی با ایشان بواسطه کفر

ایشانست

ایشانست و فی کتاب الاحتجاج عن ابی محمّد علیه السّلم ذلک قول من قال من النصّاب لمّا قال النبیّ فی علیّ جبرئیل عن یمینه و میکائیل عن یساره و اسرافیل من خلفه و ملک الموت امامه والله تعالی من فوق عرشه ناظر بالرضوان الیه ناصره قال بعض النصّاب انا ابرأ من الله و جبرئیل و میکائیل و الملائکة الذین حالهم مع علیّ ما قاله محمّد فقال الله من کان عدوّا لهؤلاء تعصّبا علی علیّ فانّ الله یفعل بهم ما یفعل العدوّ بالعدوّ یعنی این آیت بیان قول کسی است که کفت از ناصبیان و دشمنان ائمه هدی علیهم السّلم در آنوقت که حضرت رسالت پناه صلّی الله علیه و آله در شان علی مرتضی فرمود که جبرئیل علیه السّلم از دست راست اوست و میکائیل از دست چپ او و اسرافیل در عقب او و ملک الموت پیش روی او و حق تعالی از بالای عرش نظر کننده است باو برضای خود و نصرت کننده اوست پس بعضی از ناصبیان کفتند که من بیزارم از خدا و از جبرئیل و میکائیل و فرشتگانی که حال ایشان با مرتضی علی چنین باشد که محمّد کفت بنابرین حق تعالی این آیت را نازل کردانید که من کان عدوّا لله تا آخر یعنی کسی که عداوت کند با حق تعالی و با کروه مذکوره بواسطه تعصّب بر مرتضی علی پس حق تعالی این آیت را نازل کردانید که من کان عدوّا لله تا آخر یعنی کسی که عداوت کند با حق تعالی و با کروه مذکوره بواسطه تعصّب بر مرتضی علی پس حق تعالی نیز عداوت میکند با او باینمعنی که میکند حق تعالی با ایشان آنچه دشمنی بدشمنی دیگر میکند وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَیْكَ آیَاتٍ بَیِّنَاتٍ هر آینه بتحقیق فرو فرستادیم بسوی تو آیتهای ظاهره و معجزهای باهره و فی الحدیث آیات بیّنات دالّات علی صدقک فی نبوّتک و امامة اخیک علیّ وَمَا یَکْفُرُ بِهَا و کافر نمیشوند بآن آیات و انکار آن نمیکنند إِلَّا الْفَاسِقُونَ و فی الحدیث ای الخارجون عن دین الله و طاعته من الیهود و النواصب یعنی مگر آن جماعتی که بیرون رونده اند از دین خدا تعالی و از طاعت او از یهود و دشمنان ائمه هدی أَوَکُلَّمَا عَاهَدُوا عَهْدًا چون مقرّر است که همزه استفهام طلب صدارت کلام میکند بنابرین کفته اند که واو کلّما با وجود همزه استفهام نمیتواند که معطوف بر جمله سابقه باشد زیرا که اگر این جمله معطوف بر جمله سابقه باشد از جمله معطوف علیه جدا و مربوط خواهد بود بجمله سابقه پس صدارت کلام بر هم میخورد از اینجهت باید که مدخول همزه مقدّر باشد و کلّما عاهدوا عهدا معطوف باشد بران مقدّر ای اکفروا بالآیات و کلّما عاهدوا عهدا بنابرین همزه بر صدارت خود باقی خواهد بود یعنی آیا کافر شدند و انکار کردند ایشان آیات و معجزات پیغمبر را و همزه استفهام درینمقام استفهام انکاریست باینمعنی که ایشان انکار آن آیات کردند و از اینجهت معذّب خواهند بود و هرگاه عهد کنند عهد کردنی نَبَذَهُ فَرِیقٌ مِنْهُمْ بشکنند آن عهد را کروهی از ایشان و عادت ایشان نقض عهد است بَلْ أَکْثَرُهُمْ لَا یُؤْمِنُونَ

روست بر انجماعت که توهم کرده اند که ناقضین عهد جمعی قلیلند حق تعالی میفرماید بلکه بسیاری از ایشان ایمان
نمی آرند و نقض عهد میکنند وَلَمَّا جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ
وفی تفسیر العسکری علیه السلم رسول من عند الله ای کتاب من عند الله وهو القرآن یعنی هرگاه آمد بایشان
رسولی یعنی کتابی که آن قرآنست از نزد خدایتعالی مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ تصدیق کننده
مر آنچیزی را که با ایشانست از کتب منزله دیگر نَبَذَ فَرِيقٌ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا
الْكِتَابَ انداختند گروهی از آنانکه داده شده اند کتاب كِتَابَ
اللَّهِ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ کتاب خدایتعالی را که قرآنست پس پشت
خود که اصلا ملتفت آن نشدند و عمل باحکام آن نکردند كَأَنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ
گویا که ایشان نمیدانند که این کتاب نازل از جانب الله است و اهل رای رسول را پیغمبر تقریر کرده اند
بمعنی که هرگاه آمد بایشان پیغمبری از نزد خدایتعالی مانند عیسی و محمد که این پیغمبران تصدیق کننده بودند
مر کتب ایشانرا انداختند کتاب الهی را که قرآنست پس پشت خود و عمل بآن نمیکردند
وَاتَّبَعُوا مَا تَتْلُو الشَّيَاطِينُ معطوفست بر نبذ فریق کتاب الله و اتبعوا
ما تتلوا الشیاطین و تتلوا فعل مضارع بمعنی ماضی است چنانچه سیبویه تصریح نموده که قد یقع یفعل
فی موضع فعل یعنی چون آمد رسول خدایتعالی انداختند گروهی کتاب الهی را بر ظهور خود و تابع شدند
جمعی آنچه را که میخواندند کفره و شیاطین از سحره و نیرنجات عَلَى مُلْكِ سُلَيْمَانَ
ای علی عهد سلیمان یعنی در عهد و زمان سلیمان و از وسوسه شیاطین چنین گمان کردند که سلیمان کافر
و ساحر بوده و در علم سحر مهارت تمام داشته بنابرین دست تسلط او بر عالمیان دراز گردیده و
عظمی رسیده پس ما نیز بوسیله سحر اظهار امور غریبه می نمائیم تا مردم محکوم و منقاد ما گردند حق تعالی در رد ایشان
میفرماید که وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ و کافر نشد سلیمان باستعمال سحر و آلات سحر
چنانچه ظن باطل این کافرانست وَلَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا
ولیکن شیاطین باستعمال سحر کافر شدند يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ
در حالتیکه می آموختند مردمانرا فنون سحر وَمَا أُنْزِلَ معطوفست بر السحر ای یعلمون الناس السحر
و یعلمون الناس ما انزل یعنی می آموختند مردمانرا آنچه فرو فرستاده شده بود عَلَى الْمَلَكَيْنِ
بِبَابِلَ هَارُوتَ وَمَارُوتَ بر دو فرشته در شهر بابل که نام آن دو فرشته
هاروت و ماروت بودند بابل شهری بود از توابع کوفه و هاروت و ماروت عطف بیان ملکین اند

میتواند

میتواند که سحر و ما انزل علی الملکین متحد باشند و عطف بمحض تغایر اعتباری باشد و میتواند حقیقة متغایر باشند
باعتبار قوت و ضعف و سبب انزال ملکین چنانچه در احادیث اهل بیت علیهم السلم ایراد یافته آنست
که چون فنون سحر و نیرنجات بعد از زمان نوح علیه السلم شیوع یافت بحیثیتی که اکثر اهل آن زمان ساحر بودند
پس حق تعالی این دو فرشته را نزد پیغمبر آن زمان فرستاد تا آنکه ایشان نزد آن پیغمبر الزمان ذکر سحر کنند و ظاهر
کنند که چه نوع ابطال آن باید کرد و از کید ساحران چه قسم باید خلاص شد و آن پیغمبر امر کرد که آن دو فرشته
بصورت بشر بر مردم ظاهر شوند و تعلیم کنند مردم را آنچه حق تعالی ایشانرا تعلیم کرده و آن دو فرشته بموده پیغمبر
بصورت انسان شروع بتعلیم سحر و رفع غائله آن نمودند وَمَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ
و تعلیم سحر و ابطال آن نمیدادند این دو فرشته هیچکس را حَتَّى يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ تا
آنکه قبل از تعلیم بطریق نصیحت میگفتند که جز این نیست که ما بجهت آزمایش خلایق از جانب الله فرو
آمده ایم تا ظاهر شود که متعلم سحر تعلم سحر بجهت ابطال سحر دیگری میکند یا آنکه میخواهد که عمل بسحر کند و بدین وسیله
کافر شود فَلَا تَكْفُرْ پس کافر مشو ای متعلم باستعمال سحر و باعتقاد آنکه عمل سحر گناهی و عذابی
نیست فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا پس آموختند طالبین سحر از آن دو فرشته
و یا آموختند از دو صنف سحر که یکی ما کتب الشیاطین علی ملک سلیمان است که مراد از آن نیرنجات است
و دیگری ما انزل علی الملکین است بنابر اول ضمیر منهما راجع بر دو فرشته است و بنابر ثانی بر دو صنف سحر
چنانچه در کتاب عیون اخبار الرضا علیه السلم روایت کرده که فیتعلمون یعنی طالبی السحر منهما یعنی ما کتب
الشیاطین علی ملک سلیمان من النیرنجات و ما انزل علی الملکین ببابل هاروت و ماروت یتعلمون
من هذین الصنفین مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ
آن سحر را که جدائی افکنند بآن میان مرد و زن او وَمَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ
مِنْ أَحَدٍ و نیستند ایشان ضرر رساننده بسحر هیچ کسی را إِلَّا بِإِذْنِ
اللَّهِ مگر بترک حفظ حق تعالی مر آنکس را در احادیث متکرر الورود است که هر شخصی را چند
ملک موکل است که حفظ او میکنند پس اذن الهی بمعنی وارد که امر شود که ترک حفظ کنند
وفی روایة الا باذن الله ای الا بتخلیة الله و علمه فانه لو شاء لمنعهم بالجبر و القهر وَيَتَعَلَّمُونَ
مَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ و می آموختند ایشان چیزی را که بعد از
عمل آن ضرر آن رسد در دین ایشان و نفع نکند در دین وَلَقَدْ عَلِمُوا ای والله
لقد علموا یعنی بخدا قسم که بتحقیق دانستند یهود متعلمان سحر لَمَنِ اشْتَرَاهُ اینکه

هر که بخرد کتاب سحر را یعنی بدل کند کتاب خدای تعالی را که قرآنست بکتاب سحر و عمل بسحر کند **ما له**
فی الآخرة من خلاق نیست او را در قیامت هیچ نصیبی از نعمتهای بهشت
و لبئس ما شروا به انفسهم و هر آینه بد چیزیست که فروختند
بدان چیز نفسهای خود را و نفوس خود را مرهون عذاب الهی گردانیدند **لو کانوا**
یعلمون ای لو کانوا یعلمون ما یترتب علی هذا الشراء لامتنعوا منه بنابرین لو کانوا یعلمون
شرطیست که جواب آن محذوفست یعنی اگر بودند متعلمین سحر که میدانستند آن عذابی را که
مترتب است باین بیع و شرا هر آینه از ان امتناع میکردند **و لو انهم آمنوا و**
اتقوا و اگر اینجماعت ایمان آورده بودند و پرهیز کرده بودند از معاصی و اتباع سحر
لمثوبة من عند الله خیر ای لاثیبوا مثوبة من عند الله خیر
مما شروا به انفسهم یعنی هر آینه ثواب می یافتند ثواب یافتنی از نزد خدای تعالی که آن بهتر
بود از آنچه فروختند نفسهای خود را پس اثیبوا را که جمله فعلیه است انداختند و باقی را که جمله اسمیه
آوردند تا دلالت بر دوام و ثبات ثواب کند **لو کانوا یعلمون**
ای لو کانوا یعلمون ان ثواب الله خیر لآمنوا و اتقوا یعنی اگر میدانستند ایشان که ثواب
خدای تعالی بهتر است هر آینه ایمان و تقوی را شعار خود میساختند بنابرین جزای این شرط نیز
مثل جزای شرط سابق مقدر و محذوفست آنچه در تفسیر این آیات و مقدمه هاروت و ماروت
مذکور شد موافق احادیث اهل بیت علیهم السلم است چنانچه تفسیر امام حسن عسکری علیه السلم
شاهد برآنست و نیز در ان تفسیر مرویست که ابو یعقوب بخدمت آنحضرت ظاهر نمود که هاروت و ماروت
دو فرشته بودند که حق تعالی ایشانرا بزمین فرستاد و ایشان عاشق زنی زهره نام شدند و بفرموده او قتل
نفس بیگناه کردند و خمر آشامیدند و در شهر بابل مردم را سحر و نیرنجات آموختند بنابرین حق تعالی آن دو
فرشته را معذب ساخت و آن زن را بکوکب زهره مسخ کرد حضرت فرمودند معاذ الله من ذلک
ان ملائکة الله معصومون محفوظون من الکفر و القبایح بالطاف الله تعالی فقال الله فیهم لا یعصون
الله ما امرهم و یفعلون ما یؤمرون بنابرین آنچه علی بن ابراهیم موافق گفته ابو یعقوب از حضرت امام
محمد باقر علیه السلم روایت کرده یا بتقیه حمل باید کرد یا طرح آن باید نمود مرویست که مسلمانان حضرت
پیغمبر را در مقام طلب رعایت راعنا میگفتند ای راع احوالنا و چون این لفظ در لغت یهود نفرین
بمعنی اسمع لا سمعت است یهود گفتند که اگر ما قبل ازین در پنهانی شتم میکردیم محمد را صلوات الله علیه و آله

الحال

الحال خوب شد که بحسب ظاهر نیز مرتکب آن میتوانیم شد پس بخدمت حضرت آمده میگفتند راعنا یا محمد
سعد بن معاذ رضی الله عنه از مکر ایشان مطلع شده تهدید نمود ایشانرا که اگر دیگر باین لفظ متکلم شوید سرهای
شما را از بدن جدا خواهیم کرد بنابرین این آیت نازل گردید که **یا ایها الذین آمنوا لا تقولوا**
راعنا ای ای کسانیکه ایمان آورده اید مگوئید در حین مخاطبه با پیغمبر لفظ راعنا را که این لفظ نزد یهود
نفرین است و چون شما این لفظ را بگوئید ایشان نیز خواهند گفت قال الباقر علیه السلم هذه الکلمة سب
بالعبرانیة **و قولوا انظرنا** و بگوئید بازای آن کلمه انظرنا ای انظر الینا یعنی بنگر بسوی ما و مراعات
احوال ما باش **و اسمعوا** و بشنوید امر الهی را و اطاعت آن کنید نه مانند یهود که گفتند سمعنا
و عصینا **و للکافرین عذاب الیم** مر کافران را یعنی یهود را که باین کلمه
سب پیغمبر میکردند عذابیست دردناک غیر منقطع **ما یود الذین کفروا**
من اهل الکتاب و لا المشرکین دوست ندارند آنانکه
کافر شدند از اهل توریة و انجیل یعنی یهود و نصاری و نه مشرکین **ان**
ینزل علیکم من خیر من ربکم اینکه فرو فرستاده شود بر شما
هیچ گونه نیکوئی که ابتدای آن از جانب پروردگار شما باشد ان ینزل مفعول یود است و کلمه
من در من خیر زایده است و افاده استغراق میکند و در من ربکم ابتدائیه است بعضی گفته اند که مراد
از خیر مخصوص وحی است یعنی که نمیخواهند اهل کتاب و مشرکین از روی حسد اینکه نازل کرده شود بتو
وحی اصلا و حمل معنی اعم بهتر است و قاضی ناصر الدین بیضاوی گفته لعل المراد به ما یعم ذلک لیکن در احادیث
اهل البیت علیهم السلم در تفسیر خیر چنین مذکور است که ای آیة بینة و حجة معجزة لنبوته و شرفه و شرف
اهل بیته و عن علی بن موسی الرضا علیهما السلم ما یود الذین کفروا من اهل الکتاب الیهود و النصاری و لا
المشرکین هم النواصب یغتاظون لذکر الله و ذکر محمد و فضایل علی علیهما السلم یعنی مراد از اهل کتاب
یهود و نصاری اند و مراد از مشرکین ناصبانند که بخشم می آیند از ذکر خدای تعالی و ذکر محمد صلوات الله علیه و آله
و از ذکر فضایل علی علیه السلم **و الله یختص برحمته من یشاء** و خدای تعالی
مختص میسازد برحمت خود یعنی بنبوة خود هر کس را که خواهد چنانچه در مجمع البیان گفته روی عن امیر المؤمنین
و عن ابی جعفر علیهما السلم المراد برحمته هنا النبوة و فی تفسیر العسکری علیه السلم برحمته ای توفیقه لدین
الاسلام و موالاة محمد و علی **و الله ذو الفضل العظیم** و خدای تعالی خداوند
فضل عظیمست که نبوت را بنابر مصلحت و حکمت بهر که خواهد عطا میکند و چون یهود که پی بمصالح

الّتی نبرده اند میگفتند که مفاد نسخ پشیمانیست و آن بر خدا یتعالی جایز نیست پس حق تعالی در رد ایشان میفرماید که **مَا نَنسَخْ مِنْ آيَةٍ** کلمهٔ ما شرطیه است و جازم ننسخ است ای کلما ننسخ من آیه یعنی هرگاه رفع کنیم حکمی را از آیتی **أَوْ نُنسِهَا** یا ترک نوشتن و تلاوت کردن آن آیت بفرمائیم **نَأْتِ بِخَيْرٍ مِّنْهَا** می آریم بهتر از آن در نفع و ثواب **أَوْ مِثْلِهَا** یا مانند آن در ثواب و فی تفسیر العسکری علیه السلم نات بخیر منها ای بما هو اعظم لثوابکم و اجل لصلاحکم او مثلها ای فی الصلاح لکم ای لاننسخ ولا نبدل الا و غرضنا فی ذلک مصالحکم و ذلک لان المصالح یختلف باختلاف الاعصار و الاشخاص فان النافع فی عصر بالنسبة الی شخص قد یضر فی غیر ذلک و فی حق غیر ذلک الشخص و از تفسیر علی بن ابراهیم معلوم میشود که او مثلها در قران نبوده محرفین زیاد کرده اند و از تفسیر عیاشی ظاهر میشود که همین کلمهٔ او در او مثلها زاید است نه مجموع کلمهٔ او مثلها و مراد از نسخ آیه در باطن قران موت امامیست و آوردن امامی دیگر و عبارت حدیثی که در تفسیر عیاشی مذکور است اینست عن عمر بن یزید قال سالت ابا عبد الله علیه السلم عن قول الله عز و جل ما ننسخ من آیة او ننسها نات بخیر منها او مثلها فقال کذبوا ما هکذا هی اذا کان ینسخها و یات بمثلها لم ینسخها قلت هکذا قال الله قال لیس هکذا قال الله تبارک و تعالی قلت و کیف قال قال لیس فیها الف ولا واو قال ما ننسخ من آیه او ننسها نات بخیر منها او مثلها یقول ما نمیت من امام او ننسه ذکره نات بخیر منه من صلبه مثله یعنی عمر بن یزید گفت سوال کردم از حضرت صادق علیه السلم از تفسیر آیت ما ننسخ من آیه او ننسها نات بخیر منها او مثلها حضرت فرمود کسانی که آیت را چنین قرائت کرده اند دروغ گفته اند این آیت اینچنین نازل نشده زیرا که هرگاه آیتی را نسخ کند و بیارد مثل آن در جمیع جهات چنانچه ظاهر از مثلها است پس آن آیت را نسخ نکرده باشد عمر بن یزید گفت اینچنین که آیت را خواندم گفته است خدا یتعالی حضرت فرمود اینچنین نگفته خدا یتعالی گفتم چه عبارت گفته حضرت فرمود در این آیت الف و واو او مثلها زاید است و حق تعالی آیت را اینچنین گفته که ما ننسخ من آیة او ننسها نات بخیر منها مثلها و میگوید خدا تعالی بحسب باطن قران که هرگاه بمیرانیم امامی را بمیرانیم امامی را بموت یا فراموش گردانیم ذکر او را بغیر موت یعنی بشهادت می آریم امامی بهتر از او برای اهل عصر از صلب او که مثل آن امام باشد در عصمت و در شرایط امامت و فی اصول الکافی قال الصادق علیه السلم لعیسی بن عبد الله القمی اما انک یا عیسی لا یکون مؤمنا حتی تعرف الناسخ من المنسوخ قال قلت جعلت فداک ما معرفة الناسخ من المنسوخ قال فقال الیس تکون مع الامام موطنا نفسک علی حسن النیة فی طاعته فیمضی ذلک الامام و یاتی امام آخر فتوطن نفسک علی حسن النیة فی طاعته قال نعم قال م هذا معرفة الناسخ من المنسوخ **أَلَمْ تَعْلَمْ** آیا نمیدانی تو ای منکر

نسخ **أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ** اینکه خدا یتعالی بر همه چیزی از نسخ و غیر آن توانا است و بر وفق مصلحت و حکمت کار میکند **أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ** آیا نمیدانی تو اینکه خدا یتعالی مر او راست سلطنت آسمانها و زمین الم تعلم مانند دلیل است بر اینکه خدا یتعالی قادر بر همه چیز است و نسخ جایز است بنابر این ترک حرف عطف کرد **وَمَا لَكُم مِّن دُونِ اللَّهِ مِن وَلِيٍّ** و نیست مر شما را بغیر از خدا یتعالی هیچ دوستی که نفع بشما تواند رسانید **وَلَا نَصِيرٍ** و نه یاری که دفع ضرر از شما تواند کرد و فرق میان ولی و نصیر آنست که مراد از ولی اقاربست و از نصیر اجنبی **أَمْ تُرِيدُونَ أَن تَسْأَلُوا رَسُولَكُمْ** کلمهٔ ام معادل همزهٔ الم تعلم است ای الم تعلموا ان الله مالک الامور ام تعلمونا و تریدون ان تسالوا رسولکم یعنی آیا نمیدانید شما اینکه خدا یتعالی مالک جمیع امور است یا میدانید و میخواهید سوال کنید بطریق اقتراح بدون ملاحظه صلاح و فساد آن پیغمبر خود را انچه تمنا کنید و ام معادل ام متصله است و بعضی تجویز نکرده اند که بعد از ام متصله جمله واقع شود چنانچه در اینجا واقع شده بنابرین کلمهٔ ام را در این آیت ام منفصله بمعنی بل گرفته اند یعنی شما میدانید که خدا یتعالی که مالک سموات و ارض است لهذا از آن سوال نمیکنید بلکه اراده دارید که از روی تعصب سوال کنید از پیغمبر خود **كَمَا سُئِلَ مُوسَىٰ مِن قَبْلُ** چنانچه سوال کرده شده بود موسی پیش ازین به ارنا الله جهرة و همه بصاعقه سوختند **وَمَن يَتَبَدَّلِ الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ** و هر که اختیار کند کفر را بایمان و اعتماد بآیات بینات نکند و از روی عناد سوال بطریق اقتراح نماید **فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ** پس بتحقیق گم کرده میان راه را که آن سالک را بمطلب میرساند گویند که جمعی از یهود با عمار بن یاسر و حذیفة الیمان در روز احد میگفتند که اگر دین پیغمبر شما برحق میبود اینچنین شکستی بر او واقع نمیشد پس از آن دین برگردید حق تعالی از آن خبر میدهد که **وَدَّ كَثِيرٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُم مِّن بَعْدِ إِيمَانِكُمْ** ای ان یردونکم کلمهٔ لو بمعنی ان باشد یعنی آرزو میکنند بسیاری از اهل کتاب که یهود باشند اینکه برگردانند شما را با یراد شبهات باطله پس از ایمان شما یعنی آرزو دارند که شما را از ایمان برگردانند **كُفَّارًا** حال گونید که شما مرتد باشید و از دین خود برگردیده باشید **حَسَدًا** از جهت حسد که علت و سبب آرزوی ایشان شده **مِّنْ عِندِ أَنفُسِهِم** و این آرزو از نزد نفسهای ایشانست یعنی بمقتضای طبع و هوای نفس است نه از جهت تدین و دین داری اینمعنی بعد

که من عند متعلق بود باشد واگر متعلق بحسد ابوده باشد معنی چنین میشود که از جهت حسدی ناشی بحد کمال که از اصل
نفوس ایشان برخاسته مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ بعد از این که
ظاهر شده باشد مر ایشان را حق که صدق پیغمبر آخر الزمانست بسبب معجزات و صفاتی که در توریت مذکورست
فَاعْفُوا پس در گذرید ای مؤمنان از عقوبت ایشان حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ تا آنکه بیارد
خدایتعالی امر خود را که آن اذن بر قتال و ضرب جزیاست برایشان از ابن عباس منقولست که این آیه منسوخ است
بآیه سیف و از حضرت امام محمد باقر علیه السلم مرویست که پیغمبر و مومنین مامور بقتال نبودند تا آنکه آیه کریمه اذن
للذین یقاتلون بانهم ظلموا که در سوره مبارکه حج است نازل گردید و بعد از نزول آن پیغمبر صلوات الله علیه وآله شمشیر
بست إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ بدرستیکه خدایتعالی بر همه چیز تواناست
وشما را بر ایشان مسلط خواهد ساخت بعد از امر بقتال وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ
و بپای دارید نماز را و این معطوفست بر واعفوا یعنی از عقوبت ایشان درگذرید و صبر نمائید و التجا
برید بخدایتعالی بعبادت که بهترین آن نماز است وَآتُوا الزَّكَاةَ و بدهید زکوة مال خود را
وَمَا تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ و آنچه از پیش میفرستید از پیش
برای نفسهای خود از اعمال نیکو مثل نماز و زکوة تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ می یابید
ثواب آنرا نزد خدایتعالی إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ بدرستیکه خدایتعالی
بآنچه شما میکنید بینا و داناست و بر وفق آن جزا میدهد وَقَالُوا معطوفست
بر جمله وَدَّ كَثِيرٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ یعنی خواستند جمعی کثیر از یهود و نصاری که مومنین از ایمان خود
برگردند و گفتند لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ هرگز در نیاید در بهشت إِلَّا
مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارَى مگر کسیکه باشد یهود و ترسا یعنی یهود دخول
بهشت را برای خود قرار دادند و نصاری برای خود تِلْكَ أَمَانِيُّهُمْ این آرزوهای
یهود و نصاری آرزوی ایشانست بدون حجتی و برهانی بلکه بمحض خواهش خود حرفی میگویند
قُلْ بگو ای محمد مر ایشان را هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ بیارید حجت و دلیل خود را بر این گفتگو
إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر باشید شما راست گو در دعوای خود چنین نیست
که ایشان دعوی میکنند و اختصاص میدهند خود را بدخول جنت بَلَى مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ
لِلَّهِ آری اگر کسی خالص سازد ذات خود را برای طاعت خدایتعالی وَهُوَ مُحْسِنٌ
حالکونیکه او نیکوکار باشد در عمل خود فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ پس

وَاصْفَحُوا

مر او راست مزد او نزد پروردگار او و داخل بهشت خواهد شد و چون من اسلم متضمن معنی شرطست چنانچه
از ترجمه معلوم شد بنابرین فاء جزا که جواب آنست مصدر بکلمه فا گردید وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ
و نیست ترسی بر ایشان وقتیکه کفار میترسند از مشاهده عذاب اخروی وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ
و نه ایشان که اندوهگین شوند در وقت موت زیرا که در آن وقت بشارت روضه رضوان بایشان
میرسد. فی کتاب الاحتجاج عن رسول الله صلی الله علیه وآله قوله تعالی و لا خوف علیهم ای حین یخاف الکافرون
بما یشاهدون من العقاب و لا هم یحزنون عند الموت لان البشارة بالجنان تأتیهم وَقَالَتِ الْيَهُودُ
و گفتند یهود و اهتموا ابطال دین نصاری لَيْسَتِ النَّصَارَى عَلَى شَيْءٍ نیستند ترسایان
بر چیزی از دین بلکه دین ایشان باطلست وَقَالَتِ النَّصَارَى لَيْسَتِ
الْيَهُودُ عَلَى شَيْءٍ و گفتند ترسایان در ابطال دین یهود نیستند یهود بر چیزی از
دین وَهُمْ يَتْلُونَ الْكِتَابَ و حال آنکه میخوانند کتاب الهی
را و از اهل کتابند و تامل در آن نمی نمایند كَذَلِكَ قَالَ
الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ مِثْلَ قَوْلِهِمْ مثل قولهم عطف بیان کذلک است
حاصل کلام اینست که مثل قولهم قال الذین لا یعلمون یعنی مانند قول اهل کتاب گفتند جماعتی از مشرکین
که هیچ نمیدانند و از اهل کتاب نیستند و این غایت توبیخ است مر اهل کتاب را که شما خود را شبیه گردانیده اید
بجمعی از جهال مشرک که از جانب الله برای ایشان کتابی نازل نگردیده با آنکه اهل کتاب قبل از نسخ همه بر دین
حق بوده اند فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ پس خدایتعالی
حکم کند میان این فریقین در روز قیامت فِيمَا كَانُوا فِيهِ
يَخْتَلِفُونَ در آن چیزی که بودند در آن چیز اختلاف میکردند یعنی در آخرت حقتعالی
تکذیب ایشان میکند و هر فریقی را بعذابی لایق معذب میگرداند صاحب مجمع البیان از حضرت
صادق علیه السلم روایت کرده که چون کفار قریش یوم الحدیبیه که سال ششم از هجرت بود منع دخول
رسول الله صلی الله علیه وآله و اصحاب او از مکه و مسجد الحرام کردند حقتعالی فرمود وَمَنْ أَظْلَمُ
و کیست ستمکارتر استفهام انکاریست یعنی نیست هیچکس ستمکارتر مِمَّنْ مَنَعَ
مَسَاجِدَ اللَّهِ ای من الذی منع مساجد الله یعنی از آنکسی که منع کند
و باز دارد مسجدهای خدایتعالی را أَنْ يُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ ای عن ان یذکر
فیها اسمه یعنی از اینکه یاد کرده شود در آن مساجد نام خدایتعالی بعضی گفته اند منع در لغت بدو معنی

مستعمل گردد یکی بمعنی باز داشتن از کاری و دیگری بمعنی باز دادن چیزی چنانکه عطا بمعنی دادن آن چیز است و بهر دو معنی
بدو مفعول متعدی شود لیکن بمعنی ثانی بهر دو مفعول متعدی بنفس شود چنانچه گویند منعت زیدا درهما بمعنی اول
بمفعول اول متعدی بنفس شود و بمفعول ثانی بحرف جر چنانچه گویند منعت زیدا عن السفر و ظاهر اینست که اینجا
مراد معنی اول باشد بنابراین باید که در مفعول ثانی منع است بتقدیر عن ان یذکر خواهد بود که حرف جر محذوف باشد
و حذف حرف جر از ان قیاسی است **وَسَعَىٰ فِي خَرَابِهَا** و سعی کرد در خرابی آن مساجد بهدم
آن مساجد یا بعدم عبادت در ان **أُولَٰئِكَ** آن گروه مانعین **مَا كَانَ لَهُمْ**
أَنْ يَدْخُلُوهَا إِلَّا خَائِفِينَ نبوده است ایشان را توانائی اینکه در آیند در آن مساجد مگر آنکه
ترسناک باشند از مؤمنین چه جای آنکه منع توانند کرد مؤمنین را از دخول در ان مساجد چنانچه در سال
فتح مکه بظهور رسید چون کلمه من در متضمن منع بمعنی الذی است چنانچه از ترجمه ظاهر شد و الذی بحسب لفظ
مفرد و بحسب معنی افاده جمعیت میکند بنابرین ضمیر راجع بآن را در سعی مفرد آورد نظر بلفظ آن و در اولئک
تا آخر بلفظ جمع آورد بحسب معنی آن مخفی نماند که مساجد الله جمع مضاف بمعرفه است و جمع مضاف بمعرفه افاده
عموم میکند چنانچه در کتب اصول مبرهن است پس حکم این آیه عام خواهد بود و خصوصیت بمسجدی دون مسجدی ندارد
هر چند نزول آیت بنابر سبب نزول مخصوص باشد بمسجد الحرام و فی تفسیر العسکری علیه السلام ای مساجد
خیار المؤمنین بمکة لما منعوهم من التعبد فیها بان الجأوا رسول الله صلی الله علیه و آله الی الخروج عن مکة و در
بعضی روایات آمده که مراد از مساجد مساجد جمیع دنیا است و منع از مساجد و سعی در خرابی آن قصد قتل نبی
و وصی اوست **لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ** مر ایشان راست در دنیا رسوائی و خواری
وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ و مر ایشان راست در
آخرت عذابی بزرگ **وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ** و مر خدا راست
مواضع طلوع و غروب آفتاب یعنی همه عالم از خدا تعالی است **فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا**
ای فاینما تولوا وجوهکم یعنی پس هر جا و هر طرف که میگردانید روهای خود را **فَثَمَّ**
وَجْهُ اللَّهِ پس آنجاست قبله پسندیده خدا تعالی بنابرین مراد از وجه الله قبله است
مختار اکثر علماء امامیه بنابر روایات ائمه هدی علیهم السلام اینست که این آیت در باب نماز
نافله در سفر نازل شده باین معنی که مر خدا راست مشرق و مغرب عالم پس در نماز نافله سفر در پشت
مرکب بهر جانب که روی بگردانید که آن مقصد شما باشد در ان سفر پس آنجاست قبله مرضیه الهی
و صحیح است آن نماز نافله بخلاف نماز فریضه که در آن توجه بخانه کعبه واجب است چنانچه حق تعالی فرموده

فول وجهک شطر المسجد الحرام قال فی مجمع البیان قیل نزلت فی صلوة التطوع علی الراحلة تصلیها حیث ما توجهت اذا کنت فی سفر و هذا هو المروی
عن ائمتنا علیهم السلام و در بعضی روایات آمده که این آیت در باب قبله متحیرین است در صلوة مفروضه و فی من لا یحضره الفقیه
عن الصادق علیه السلام نزلت هذه الآیة فی قبلة المتحیرین و بعضی گفته اند که این آیت نازل شده است جهت رد اعتراض یهود
بر پیغمبر صلوات الله علیه و آله در توجه آنحضرت بسوی کعبه و حاصل کلام اینست که کعبه و بیت المقدس هم قبله مرضیه الهی
بهر طرف که مصلی وقتی باشد حکم توجه بآن طرف میفرماید و بعضی گفته اند نازل شده در باب دعا و سایر اذکار که توجه بقبله در آنها
شرط نیست لیکن حق آنست که ائمه علیهم السلام تصریح بآن کرده اند و باقی تفسیر برای است و من فسر القرآن برایه فلیتبوأ مقعده
من النار یعنی هر که قرآن را برای خود تفسیر کند پس بگو آماده سازد جای خود را از آتش دوزخ **إِنَّ اللَّهَ** بدرستیکه
خدا تعالی **وَاسِعٌ** فراخ مغفرتست که در سفر و در وقت تحیر که مقام تعب و سرگردانیست امر باستقبال قبله نکرده
و از امت عفو داشته **عَلِيمٌ** داناست بمصالح عباد تفسیر آیه فثم وجه الله چنانچه مذکور شد بنابر ظاهر قرآنست
و اما باطن آن در کتاب احتجاج از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که مراد از وجه الله در آیه فاینما تولوا فثم وجه الله
ائمه معصومین اند علیهم السلام و در مناقب ابن شهرآشوب از حضرت امام رضا علیه التحیة و الثنا روایت کرده که مراد از
وجه الله درین آیت علی بن ابی طالب است علیه السلام و چون یهود گفتند که عزیر پسر خدا تعالی است و نصاری گفتند که
مسیح پسر خدا تعالی است و مشرکین عرب گفتند که ملائکه بنات الله اند ازین خبر میدهد و میفرماید **وَقَالُوا**
اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا و این معطوفست بر منع ای من اظلم ممن منع مساجد الله و ممن قالوا اتخذ الله ولدا یعنی کیست
ستمکارتر از جماعتی که گفتند فرا گرفت خدا تعالی برای خود عزیر و مسیح و ملائکه را فرزند **سُبْحَانَهُ** منزهست
جناب او از نسبت بفرزند و از سایر نقایص **بَلْ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ**
بلکه مر او راست آنچه در آسمانها و زمین است یعنی اینها همه مخلوق اویند نه فرزند او **كُلٌّ لَهُ قَانِتُونَ**
تنوین کل تنوین عوض از مضاف الیه است ای کل ما فی السموات والارض له قانتون یعنی همه آنچه در سموات
و ارض اند بلکه سموات و ارض نیز مر او را فرمان بردارند و از جنس آفرینش نیستند تعبیر آیه سبحانه بل له ما فی السموات
والارض بکلمه ما که موضوع برای غیر ذوی العقول است و تعبیر آیه کل له قانتون بجمع واو و نون که مستعمل در ذوی العقول
است میتواند که اشارت باشد براینکه چون اول مقام کبریای الهیست که عقلهای پاکان در ان وادی
متحیر و در حجاب عجز غنوده اند و ملائکه اولی اجنحه در ان ساحت مطهر بی بهره و پر نگشوده اند پس باید
که جمیع عقلا درین مقام مانند جمادات بری و عاری از عقل باشند و ثانی چون مقام انقیاد و عبودیت
است باید که جمادات نیز بمنزله عقلا باشند تا حق انقیاد و عبادت معبود خود را بجا بیارند
و بعضی گفته اند که در آیه بل له ما فی السموات والارض تغلیب غیر ذوی العقول است بر ذوی العقول که اشارت بر تحقیر شأن

ذوی العقول باشد تا ظاهر شود که انحصار امر تبه ولدیت خدایتعالی نیست تعالی الله عن ذلک
علوا کبیرا بدیع السموات والارض از نو پدید آورندهٔ
آسمانها و زمین است بنابرین بدیع بمعنی مبتدع اسم فاعل است و فی اصول الکافی قال ابو جعفر
علیه السلم ان الله عز و جل ابتدع الاشیاء کلها بعلمه علی غیر مثال کان قبله فابتدع السموات و
الارض ولم یکن قبلهن سموات ولا ارضون واذا قضی امرا و چون اراده کند ایجاد چیزی را
فانما یقول له کن فیکون پس جز این نیست که گوید مر آن چیز را
که باش پس میباشد در ینمقام ذکر قول مجاز است و مراد آنست که هرچه را حکم الهی تعلق بوجود آن گیرد آن موجود
میشود بدون تراخی حضرت امیر المؤمنین علیه السلم در نهج البلاغه فرموده اند انما کلامه سبحانه فعل منه و از این
آیت نیز معلوم میشود که حق تعالی منزه از ولد است زیرا که اتخاذ ولد بدون مهلت و تراخی متصور نیست و افعال
حق تعالی منزه و مبرا از تراخی است وقال الذین لا یعلمون و گفتند آنانکه نمیدانند
و کتابی ندارند از مشرکین و گفتند آنانکه میدانند و کتابی دارند لیکن عمل بدانش خود نمیکنند
لولا یکلمنا الله چرا سخن نمیکند خدایتعالی با ما و نمیگوید که تو پیغمبری
او تأتینا آیة و چرا نمی آید بما حجتی و دلیلی موافق خواهش ما بر صدق قول تو
کذلک قال الذین من قبلهم مثل
قولهم مثل قول ایشان گفتند جماعتی که پیش از ایشان بودند زیرا که گفتند ارنا الله جهرة
و از ینجهت معاقب گردیدند تشابهت قلوبهم و دلها بیکدیگر مشابهت دارند
دلهای کافران کتابی و غیر کتابی و سابقین ایشان و لاحقین ایشان در عناد و در عدم نصرت
قد بینا الآیات لقوم یوقنون بتحقیق روشن گردانیدیم
آیات داله بر توحید و نبوت را برای گروهی که طالب یقین اند انا
ارسلناک بالحق براستی که فرستادیم ترا ای محمد براستی بشیرا
ونذیرا ای للبشارة والنذارة یعنی برای مژده دادن و بیم کردن ولا
تسئل عن اصحاب الجحیم و پرسیده نخواهی شد در روز قیامت
از ایمان نیاوردن اهل دوزخ بنابرین و لا تسئل نفی بصیغه مجهول است و از حضرت امام محمد باقر
علیه السلم روایت شده که و لا تسئل نهی بصیغه معلوم است چنانچه نافع قرائت کرده یعنی ما ترا بجهت
آن فرستاده ایم که بشیر و نذیر خلایق باشی باید که ترا کاری باحوال دوزخیان نباشد و از احوال

دوزخیان سؤال مکن که از عظمت عقوبت و عذاب ایشان احدی را تاب استماع آن نیست
ولن ترضی عنک الیهود ولا النصاری و هرگز راضی و
خشنود نشوند از تو یهود و نه نصاری حتی تتبع ملتهم تا آنکه پیروی کنی ملت
ایشان را قل بگو ای محمد ان هدی الله هو الهدی
براستیکه هدایت خدایتعالی که دین اسلامست آنست هدایت نه آنچه شما را بتبعیت آن میخوانید
ولئن اتبعت اهواءهم و اگر پیروی نمایی تو ای محمد بطریق فرض محال
آرزوهای ایشان را که آن ملت ایشانست یا اگر پیروی نماید امت تو خواهشهای ایشان را
که تا این از قبیل ایاک اعنی و اسمعی یا جاره باشد بعد الذی جاءک
پس از آن چیزی که آمده است ترا من العلم بیان الذی جاءک است یعنی آنچیزی که آمده
بتو آن علمست که مراد از آن وحی است یا دین قویم اسلام ما لک من الله
من ولی ولا نصیر جواب و لئن اتبعت است یعنی اگر تبعیت کنی آرزوهای
ایشان را یا امت تو تبعیت کنند نیست ترا یا امت ترا از عذاب خدایتعالی هیچ دوستی و نه یاری که تا
ترا از آن عذاب رهایی بخشند الذین آتیناهم الکتاب آنانی که دادیم ایشان را
کتاب که قرآنست یتلونه حق تلاوته میخوانند آن کتاب را
چنانچه حق خواندن آنست باینمعنی که در وقت قرائت آیات جنت و دوزخ توقف کنند و در آیه بهشت
سؤال از بهشت نمایند و در آیه دوزخ استعاذه از آن کنند و فی مجمع البیان روی عن ابی عبد الله علیه السلم
ان حق تلاوته هی الوقوف عند ذکر الجنة والنار یسئل فی الاولی و یستعیذ فی الاخری اولئک
یؤمنون به آن گروه ایمان می آورند بآن کتاب و فی اصول الکافی عن ابی ولاد قال
سالت ابا عبد الله علیه السلم عن قول الله الذین آتیناهم الکتاب یتلونه حق تلاوته اولئک یؤمنون به
فقال هم الائمة علیهم السلم ومن یکفر به فاولئک هم الخاسرون
و هر کس کافر شود بآن کتاب پس آن گروه ایشانند زیان کاران یا
بنی اسرائیل اذکروا نعمتی التی انعمت علیکم
ای فرزندان یعقوب یاد کنید نعمت مرا آن نعمتی را که انعام کردم بر شما و بر اسلاف
شما وانی فضلتکم علی العالمین و براستیکه من تفضیل دادم
اسلاف شما را بر عالمیان زمان ایشان واتقوا یوما و بترسید از عذاب روزیکه

لا تجزی نفس عن نفس شیئا کفایت نکند و دفع نشود هیچ شخصی از شخصی دیگر چیزی از عذاب را **و لا یقبل منها عدل** و قبول کرده نشود از هیچ نفسی فریضه و نه فدائی بواسطه رفع عذاب **و لا تنفعها شفاعة** و نفع نرساند ایشانرا شفاعت کننده **و لا هم ینصرون** و نه ایشان در آنروز یاری کرده شوند بدفع موت و برفع عذاب آیه یا بنی اسرائیل اذکروا تا آخر قبل ازین باندک تغییری با تفسیر آن گذشت و وجه تکریر تاکید در ذکر نعمت و تفضیل این گروه است تا ایشان نیز شکر آن نعمتها را مکرر گردانند **و اذ ابتلی ابراهیم ربه بکلمات** و یاد کن ای محمد وقتی را که تکلیف کرد ابراهیم را پروردگار او بکلمه چند **فاتمهن** پس تمام کرد ابراهیم آن کلمات را بعضی گفته اند که مراد از کلمات اوامر و نواهی شرعیه است و مراد از اتمام قیام بر آن امور است و بعضی گفته اند که مراد از آن کلمات سنن حنفیه است که مجموع آن ده چیز است پنج از آن متعلق است بسر و پنج از آن تعلق است بباقی بدن آنچه متعلق بسر است فرق است یعنی کسی که موی سر بگذارد باید که آن مو را از یکدیگر جدا کند و مضمضه است و استنشاق و گرفتن موی شارب و مسواک کردنست و اما آنچه تعلق بباقی بدن دارد آن ناخن گرفتن و زایل کردن موی زیر بغل و استنجا باب و ختنه کردن و زایل کردن موی زهار است علی بن ابراهیم روایت کرده که ابتلاء ابراهیم بکلمات اخبار ابراهیم است در نوم بذبح ولد و مراد از فاتمهن عزم ابراهیم و انقیاد او دران کار و فی کتاب الخصال عن المفضل بن عمر عن الصادق جعفر بن محمد علیهما السلم قال سالته عن قول الله تعالی و اذ ابتلی ابراهیم ربه بکلمات ما هذه الکلمات قال هی الکلمات التی تلقاها آدم من ربه فتاب علیه و هو انه قال یا رب اسئلک بحق محمد و علی و فاطمة و الحسن و الحسین الا تبت علی فتاب علیه انه هو التواب الرحیم فقلت له یا ابن رسول الله فما یعنی بقوله عز و جل فاتمهن قال یعنی اتمهن الی القائم اثنی عشر اماما تسعة من ولد الحسین و چون حق تعالی میخواست که بازای اتمام ابراهیم کلمات را در دنیا جزای نیکو باو بدهد **قال انی جاعلک للناس اماما** گفت بدرستیکه من گردانیده توام بعد از مرتبه نبوت برای مردمان پیشوا جمله قال انی جاعلک جمله مستانفه است گویا سائلی سؤال کرده که بعد از اتمام کلمات حق تعالی با ابراهیم چه گفت در جواب فرمود قال انی جاعلک للناس اماما مراد از امام انسانیست که ریاست عامه خلایق در دنیا و در دین باو تعلق داشته باشد بمعنی که هر مشکلی که از وی پرسند جواب گوید و هر نبی که بمرتبه امامت فایز گردد او از اولوا العزم خواهد بود

فی اصول الکافی قال ابو عبد الله علیه السلم و قد کان ابراهیم علیه السلم نبیا و لیس باماما حتی قال الله انی جاعلک للناس اماما **قال و من ذریتی** بعضی گفته اند که و من ذریتی معطوف بر امر مقدر است ای قال ابراهیم تجعلنی اماما و اجعل بعض ذریتی ایضا اماما یعنی گفت ابراهیم که گردانیدی مرا امام و مقتدای خلایق و بگردان بعضی از فرزندان مرا نیز امام خلایق و صاحب کشاف گفته که و من ذریتی معطوف بر کاف جاعلک است و مولانا احمد اردبیلی رضی الله عنه در تفسیر آیات الاحکام این عطف را پسند نکرده و فرموده که صحت این عطف بر من ظاهر نیست از انجهت که هرگاه و من ذریتی معطوف بر کاف جاعلک باشد پس و من ذریتی مفعول اول جعل و از تتمه کلام الهی خواهد بود و ازینجا لازم می آید که حق تعالی خبر داده باشد که ذریت ابراهیم را نیز مانند ابراهیم امام خلایق گردانیده ام و حال آنکه و من ذریتی کلام ابراهیم است و تتمه کلام الهی نیست خاصه اضافه ذریت بیا متکلم صحیح نیست مخفی نماناد که مقصود صاحب کشاف از تجویز عطف و من ذریتی بر کاف جاعلک اشارت بر اینست که حق تعالی تعلیم و تلقین ابراهیم علیه السلم میکند که او سؤال کند که حق تعالی ذریت او را نیز مانند او مفعول جعل گرداند تا ایشان نیز بمرتبه امامت فایز گردند و این عطف را در اصطلاح نحاة عطف تلقینی گویند و فی الحقیقه باین معنی بر میگردد که و اجعل من ذریتی اماما **قال** گفت خدا تعالی در جواب ابراهیم **لا ینال عهدی الظالمین** نرسد عهد من که امامت است ستمکاران را و فی مجمع البیان قال المجاهد العهد الامامة و هو المروی عن الباقر و ابی عبد الله علیهما السلم و فی اصول الکافی عن ابی عبد الله علیه السلم قال الله لا ینال عهدی الظالمین من عبد صنما او وثنا لا یکون اماما و فی کتاب عیون اخبار الرضا علیه السلم قال الله عز و جل لا ینال عهدی الظالمین فابطلت هذه الآیه امامة کل ظالم الی یوم القیمه و صارت فی الصفوة در کتاب احتجاج از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه روایت کرده که چون ابراهیم دانست که عابدین اصنام لیاقت امامت ندارند مضمون و اجنبنی و بنی ان نعبد الاصنام که در سوره ابراهیم است بر زبان راند و از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله مرویست که حق تعالی دعای حضرت ابراهیم را در شان من و در شان علی بن ابی طالب اجابت فرمود فاتخذنی نبیا و اتخذ علیا وصیا مخفی نماناد که چون امامت امانت الهیست و صاحب امانت الهی باید کسی باشد که اصلا از وظلمی و فسقی سر نزده باشد و سر نزند تا اعتماد آن امانت را شاید و توان مقالید حل و عقد امور بنی آدم را که امامت و امارت عبارت از نیست بکف کفایت او گذاشت و هرگاه از شخصی وقتی از اوقات ظلمی و فسقی سر زده باشد هر چند بالفعل ظالم و فاسق نباشد اما از انجهت امان از و برخیزد زیرا که بواسطه عدم مانع میشاید که بعد ازین مرتکب قبایح گردد پس الحیان حقیق

اینچنین امامی نخواهد بود چنانچه صریح آیه لا ینال عهدی الظالمین دلالت برین معنی دارد چه این آیت اصلا موقت بوقتی نشده بنابر اینست که حق تعالی سخن حق را بر زبان قاضی ناصر الدین بیضاوی که متصلب در تسنن است انداخته با آنکه مخالف مذهب اوست گفته لان الامامة امانة من الله وعهده والظالم لا یصلح لها وانما ینالها البررة الاتقیاء منهم وفیه دلیل علی عصمة الانبیاء من الکبایر قبل البعثة وان الفاسق لا یصلح للامامة

وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ و نیز یاد کن آن حادثه را که واقع شد در آن زمان که گردانیدیم ما خانه کعبه را **مَثَابَةً لِلنَّاسِ** ای مرجعا للناس یعنی جای بازگشت برای مردم که هر سال اهل حاج بآن رجوع کنند یا آنکه گردانیدیم کعبه را موضع ثواب برای ایشان **وَأَمْنًا** و موضع ایمنی چنانچه از حضرت صادق علیه السلم مرویست که شخصی که پناه بمسجد الحرام آورد ایمن از عذاب الهیست و نیز وحش و طیر که داخل آنجا گردند از آزار مردم و غیر ایشان محفوظند تا آنکه از آنجا بیرون آیند **وَاتَّخِذُوا** ای وقلنا اتخذوا یعنی و گفتیم ما مردمان را که فرا گیرید **مِنْ مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى** از مقام ابراهیم محل نماز کردن را مراد از محل ابراهیم سنگیست که اثر پای مبارک آنحضرت در آن نقش بسته و مراد از نماز دو رکعت نماز طواف است که آن واجبست **وَعَهِدْنَا إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ** و چون عهد متعدی بکلمه الی شده مراد از آن وحی است یعنی وحی فرستادیم بسوی ابراهیم و اسمعیل **أَنْ طَهِّرَا بَيْتِيَ** اینکه پاک سازید از پلیدیها و نجاسات خانه مرا کافی الحدیث ینبغی ان لا یدخل الا و هو طاهر قد غسل عنه العرق والاذی وعلی بن ابراهیم از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده که مراد از تطهیر بیت منع کردن کفارست از دخول خانه و میتواند که مراد اعم از مذکورات باشد **لِلطَّائِفِينَ** برای طواف کنندگان **وَالْعَاكِفِينَ** و برای اعتکاف نشینندگان **وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ** و برای رکوع کنندگان و سجود کنندگان یعنی برای نماز گذارندگان رکع جمع راکع و سجود جمع ساجد است **وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ** و یاد کن آنچه حادث شد در زمانی که گفت ابراهیم **رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا** پروردگار من بگردان این مکان را شهری ایمن از قحط و غلا **وَارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ** و روزی ده اهل این بلد را از انواع میوها **مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ** بدل بعض است از اهله و تخصیص دعا بمؤمن جهت محبت او

بمؤمن و بغض و بکافر است یعنی و روزی ده اهل آن شهر را یعنی کسی از اهل شهر که ایمان آورده باشند بخدا تعالی و بروز قیامت مرویست که چون ابراهیم این دعا کرد امر کرد خدا تعالی قطعه از زمین اردن را که با باغستان و اشجار پر میوه بزمین کعبه انتقال کند آن قطعه با درختان میوه دار بطرف کعبه آمده بعد از طواف مامور شد که در زمینی که اینزمان طایفش میگویند قرار گیرد و وجه تسمیه آن بطایف بواسطه طوافیست که خانه کعبه را کرده و میتواند که مراد از ثمرات میوه دلها باشد که آن دوست گردانیدن مردمست اهل این شهر چنانچه در سوره ابراهیم خواهد آمد که واجعل افئدة من الناس تهوی الیهم و فی تفسیر علی بن ابراهیم عن ابی عبد الله علیه السلم وارزق اهله من الثمرات قال من ثمرات القلوب ای حببهم الی الناس لیأتوا الیهم ویعودوا الیهم **قَالَ وَمَنْ كَفَرَ فَأُمَتِّعُهُ قَلِيلًا** جمله و من کفر معطوفست بر جمله مقدره محذوفه بقرینه دعای ابراهیم ای قال من آمن فارزقه کثیرا و من کفر فامتعه قلیلا و قلیلا صفت مفعول مطلق محذوفست ای فامتعه تمتیعا قلیلا و چون و من کفر مبتدا ایست که متضمن معنی شرطست بنابرین در فامتعه که خبر آنست فا داخل شده و یعنی گفت خدا تعالی بعد از دعای ابراهیم کسی که ایمان آورده باشد پس روزی میدهم او را روزی بسیار هم در دنیا و هم در آخرت و کسی که کافر شده باشد پس متمتع میسازم او را تمتعی اندک که آن روزی دنیاست و حاصل کلام اینست که حق تعالی با براهیم گفت که هر چند تو روزی برای مؤمنین تنها طلب کرده اما چون رزق و روزی دنیوی رحمتیست عام مؤمن و کافر را اگر منع آن از احدی لایق نیست بنابرین در دنیا هم مؤمن روزی میدهم هم بکافر اما تفرقه میان ایشان اینست که مؤمنان را روزی بسیار میدهم که آن روزی دنیوی و اخرویست و کافر را از روزی کم میدهم که آن روزی دنیویست و از روزی آخرت و ثواب آنجهان بهره ندارند چنانچه میفرماید که **ثُمَّ أَضْطَرُّهُ إِلَى عَذَابِ النَّارِ** پس مضطر میسازم او را یعنی برانم او را بجبر بسوی عذاب آتش دوزخ **وَبِئْسَ الْمَصِيرُ** و بد محل بازگشتست دوزخ فی تفسیر العیاشی عن علی بن الحسین علیه السلم فی قول ابراهیم رب اجعل هذا البلد آمنا وارزق اهله من الثمرات من آمن منهم بالله والیوم الآخر ایانا عنی بذلک و اولیاءه و شیعته و شیعة وصیه قال و من کفر فامتعه قلیلا ثم اضطره الی عذاب النار عنی بذلک من جحد وصیه ولم یتبعه من امته کذلک والله هذه الامة یعنی محمد بن مسعود عیاشی در تفسیر خود از حضرت امام زین العابدین علیه السلم روایت کرده که آنحضرت فرمودند که ما ائمه معصومین را خواسته است ابراهیم از من آمن و دوستان خود و شیعیان و پیروان وصی خود را او خواسته است از من کفر جاحدین حق وصی خود را و کسی را که تابع وصی او نشده باشد از امت او و بعد ازین امام علیه السلم فرمودند که اینچنین است بخدا قسم حال امت پیغمبر

آخر الزمان صلوات الله علیه و آله که پسر از ایشان انکار حق وصی او کند و تابع وصی او نشود در آخرت بعذاب
جهنم معذب خواهد بود وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ
و نیز یاد کن آن حادثه را که واقع شد در آن وقت که بلند میکرد ابراهیم دیوارها از خانه کعبه جلال الدین سیوطی گفته
که من البیت متعلق است به یرفع بنابرین تقدیر کلام چنین است که و اذ یرفع من البیت ابراهیم القواعد
یعنی یاد کن وقتی را که بلند میکرد از خانه کعبه ابراهیم دیوارها را وَإِسْمَاعِيلُ معطوفست
بر ابراهیم یعنی اسمعیل نیز بلند میکرد دیوارهای خانه کعبه را یا اصالة بمعنی که اسمعیل نیز رفع قواعد بیت میکرد
یا بطریق مدخلیت که مدد ابراهیم میداده در آوردن سنگ و گل چنانچه علی بن ابراهیم از حضرت صادق
علیه السلم روایت کرده که فبنی ابراهیم البیت و نقل اسمعیل الحجر من ذی طوی لیکن بعضی از احادیث
دلالت دارد بر اینکه ابراهیم و اسمعیل هر دو بانی کعبه بودند و ظاهر آیت دلالت برین دارد چنانچه در کافی
از حضرت صادق علیه السلم در ضمن حدیث طویلی روایت کرده که فکان ابراهیم و اسمعیل یصنعان الحجارة
والملائکة یناولهما حتی تمت اثنی عشر ذراعا و ایضا از احدهما علیه السلم روایت کرده که فبنی ابراهیم و اسمعیل
البیت کل یوم سافا حتی انتهی الی موضع الحجر الاسود و میتواند که اختلاف احادیث باعتبار اختلاف
اوقات باشد که در بعضی اوقات حضرت ابراهیم بانی بوده و بعضی اوقات هر دو بنا کرده اند الله اعلم
و فی کتاب علل الشرایع عن ابی عبد الله علیه السلم کان البیت درة بیضاء فرفعه الله الی السماء و بقی اسه
فهو بحیال هذا البیت یدخله کل یوم سبعون الف ملک لا یرجعون الیه ابدا فامر الله ابراهیم و اسمعیل ببنیان
البیت علی القواعد یعنی بود خانه کعبه یک دری سفید پس حق تعالی آنرا باسمان برد و اصل بنیان آن
در زمین باقی ماند و آن خانه که در آسمانست برابر خانه ایست که بالفعل در زمین بنا شده داخل
میشوند در آن خانه هر روز هفتاد هزار فرشته که آنها دیگر هرگز رجوع نمیکنند پس امر کرد خدای تعالی ابراهیم
و اسمعیل را که بنا کنند این خانه را بر دیوارها رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا ای یقولان ربنا تقبل
منا و بعضی از قاریان اینچنین قرارت کرده اند یعنی حالکونیکه میگفتند که ای پروردگار ما قبول
کن این کار را از ما إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ بدرستیکه تویی شنوای دعای
ما را و تویی دانا بخلوص نیت ما رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمَيْنِ لَكَ
ای پروردگار ما و بگردان ما هر دو را ثابت قدم بر انقیاد احکام تو وَمِنْ
ذُرِّيَّتِنَا ای واجعل بعض ذریتنا یعنی و بگردان بعضی از فرزندان ما را أُمَّةً
مُسْلِمَةً لَكَ گروهی منقاد فرمان بردار مر ترا تخصیص ذریت بدعا بواسطه آنست

که ایشان

که ایشان احق بشفقت اولی بتوجه خاطر بودند و اما تخصیص بعض ذریت بجهت آنست که از لا ینال عهدی الظالمین
دانسته بود که در میان فرزندان او ظلمه می باشند و دیگر آنکه دانسته بود که اتفاق تام در خلاص و انقیاد و توجه
کلی بجناب ربوبیت در بنی آدم مفقود است بنابرین گفته اند که لولا الحمقی لخربت الدنیا از حضرت صادق علیه السلم
مرویست که مراد ازین بعض ذریت بنی هاشم اند و ایضا مرویست که هم اهل البیت الذین اذهب الله
عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا وَأَرِنَا مَنَاسِكَنَا و بنما ما را و شناسا گردان ما را
مواضع اعمال حج ما را یا اعمال حج ما را وَتُبْ عَلَيْنَا ای و تب علی ذریتنا یعنی و قبول
توبه کن برای فرزندان گناه کار ما و در تفسیر جلالین مذکور است که سألاه التوبة مع عصمتهما تعلیما لذریتهما و میتواند
که مراد قبول توبه از خلاف اولی باشد بنابر جواز ارتکاب خلاف اولی از انبیا إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ
الرَّحِيمُ بدرستیکه تویی بسیار قبول کننده توبه مهربان بر تائبان رَبَّنَا
وَابْعَثْ فِيهِمْ ای پروردگار ما برانگیز در میان ذریت من رَسُولًا
مِنْهُمْ پیغمبری از میان ایشان و مراد ازین رسول پیغمبر ماست صلوات الله علیه و آله
زیرا که آنحضرت فرموده انا دعوة ابی ابراهیم یعنی منم اثر دعوت پدر خود ابراهیم و غیر از آنحضرت پیغمبری
از ذریت ابراهیم و اسمعیل مبعوث نشد چه انبیاء بنی اسرائیل همه از نسل یعقوب بودند
يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ ای لیتلوا علیهم آیاتک یعنی رسولی بفرست تا آنکه بخواند آن
رسول بر امت خود دلایل وحدت و ربوبیت ترا وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ
و تا بیاموزاند بایشان قران را وَالْحِكْمَةَ و معارف و احکام را که سبب
تکمیل نفوس ایشانست وَيُزَكِّيهِمْ و تا پاکیزه گرداند ایشانرا از لوث شرک و معاصی
إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ بدرستیکه تویی غالب نیکو
کار و گفته اند که چون عبد الله بن سلام برادرزادهای خود سلمه و مهاجر را بدین اسلام دعوت
کرد سلمه سلامتی دنیا و آخرت را یافته مسلمان گردید و مهاجر هجرت از دین حق نموده ابا و امتناع ورزید
بنابراین حق تعالی از روی استبعاد و انکار میفرماید که وَمَنْ يَرْغَبُ عَنْ
مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ ای لا یرغب احد عن ملة ابراهیم رغبت نمیکند و روی
نمیگرداند هیچ احدی از ملت مستقیم ابراهیم إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ
مگر کسی که ذلیل و خوار گرداند نفس خود را بنابرین نصب نفسه بر مفعولیت است چنانچه بعضی از
نحات گفته اند که سفه بکسر فا متعدی و بضم لازمست و جمعی که سفه را مطلقا لازم میدانند نفسه را

منصوب بنزع خافض گرفته اند ای الا من سفه فی نفسه یعنی مگر کسی که ذلیل و خوار باشد در ذات خود
و در حدیث اهل بیت علیهم السلام آمده که بر ملت ابراهیم نیست احدی غیر ما و شیعیان ما و سایر ناس
از ملت ابراهیم عاری و بری اند **و لقد اصطفیناه فی الدنیا**
و هر آینه بتحقیق برگزیده ایم ما ابراهیم را در دنیا بمرتبه بلند پیغمبری و خلت
و انه فی الآخرة لمن الصالحین و هر آینه
او در آخرت از جمله هر آینه از جمله نیکوکاران است که مر ایشان راست درجات عالیه و مراتب سامیه
و کسی که از اینچنین پیغمبری برگردد یقین از سفها خواهد بود و لقد اصطفیناه دلیلست بر قول خدای تعالی که در رد
و من یرغب عن ملة ابراهیم الا من سفه نفسه **اذ قال له ربه** ظرف اصطفیناه
و متعلق بر آنست یعنی هر آینه برگزیدیم ما او را وقتی که گفت مر او را پروردگار او و میتواند که متعلق
باذکر مقدر باشد ای اذکر اذ قال له ربه یعنی یاد کن ای محمد آن حادثه را که گفت مر ابراهیم را پروردگار او
اسلم ثابت باش بر دین اسلام و خالص گردان دین خود را بر توحید **قال اسلمت**
گفت ابراهیم ثابت شدم بر دین حق و خالص گردانیدم دین خود را **لرب العالمین**
برای رضا و خوشنودی پروردگار عالمیان **و وصی بها ابراهیم بنیه**
و وصیت کرد بملت حنیف یا بکلمه اسلمت لرب العالمین ابراهیم پسران خود را **و**
یعقوب معطوفست بر ابراهیم ای و وصی بها یعقوب بنیه یعنی و وصیت
کرد بآن یعقوب پسران خود را و گفت **یا بنی** ای پسران من **ان الله**
اصطفی لکم الدین بدرستیکه برگزید برای شما دین اسلام را **فلا**
تموتن الا و انتم مسلمون پس باید که نمیرید شما مگر
در حالتی که باشید شما همه در دین اسلام مراد ازین آیت نهی از موت بر خلاف حال اسلام
زیرا که موت اصلا اختیاری کسی نیست بلکه مراد امر است مر ایشان را بر ثبات در دین اسلام
تا رسیدن موت و چون اهل کتاب میگفتند که یعقوب در حین موت پسران خود را وصیت
کرد بر دین یهود حق تعالی بر سبیل انکار خطاب بایشان میکند و میفرماید که **ام کنتم شهداء**
آیا شما حاضر بودید **اذ حضر یعقوب الموت** وقتیکه آمد
یعقوب را مرگ استفهام درین آیت انکاریست یا بمعنی که شما حاضر نبودید در وقت فوت
یعقوب که اگر حاضر میبودید دعوی اینچنین وصیتی میکردید و پدران شما که حاضر بودند و علم شما منتهی باخبار

انهاست

آنهاست می شنیدند که یعقوب پسران خود را به دین ابراهیم دعوت میکرد چنانچه حق سبحانه و تعالی اشارت بمعنی
کرده میفرماید که **اذ قال لبنیه** یعنی حضور موت مر یعقوب را وقتی بود که گفت مر پسران خود را
ما تعبدون من بعدی چه چیز را عبادت خواهید کرد بعد از من کلمه اذ
در اذ حضر یعقوب الموت ظرف کنتم شهداء و متعلق بر آنست و اذ قال لبنیه ظرف حضر یعقوب الموت
و متعلق بر آنست چنانچه قفال که یکی از رؤسا علما است تصریح کرده و بعضی گفته اند که اذ قال لبنیه بدلست از اذ حضر
یعقوب الموت **قالوا** گفتند پسران یعقوب در جواب پدر خود **نعبد الهک**
عبادت خواهیم کرد معبود ترا **و اله آبائک ابراهیم و اسمعیل**
و اسحق و معبود پدران ترا که ابراهیم و اسمعیل و اسحق اند و اسمعیل را که عم یعقوبست پدر
خواند زیرا که عرب اطلاق پدر بر عم میکنند چنانچه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرموده ردوا علی
ابی یعنی برگردانید برای من پدر مرا یعنی عباس را و عباس عم آنحضرت بود و میتواند که این اطلاق بطریق
تغلیب باشد **الها واحدا** بدل اله آبائک است یعنی اله آبای تو معبود یگانه است و
میتواند که منصوب بمدح باشد یا بر تقدیر که اعنی الها واحدا یعنی میخواهم من از اله آبای تو اله واحد را و چون ذکر اله
مکرر مذکور شد بجهت رفع توهم تعدد الها واحدا آورد و یا منصوب بمدح گردانند **و نحن**
له مسلمون حالکونیکه ما مر این معبود یگانه را فرمان برندگانیم **تلک امة**
قد خلت آن ابراهیم و اولاد او جماعتی بودند که بتحقیق درگذشته تلک مبتدا است
و امة خبر آن و تانیث تلک بواسطه تانیث خبر است که امة باشد و امت در اصل بمعنی مقصود است
چون درگاه ابراهیم و اولاد او مقصود فرق انام بود بنابرین اطلاق امت بر ابراهیم و اولاد او کرد **لها**
ما کسبت مر ایشانراست آنچه کسب کردند تانیث ضمیر لها نیز باعتبار امت است
و لکم ما کسبتم و مر شماراست ای یهود آنچه کسب کردید و این
جمله مستانفه است و حاصل کلام اینست که نسبت دادن شما خود را باین انبیا نفعی برای شما ندارد بلکه
نفع هر کس باتباع این انبیا باعمال نیک خودش است **و لا تسئلون عما**
کانوا یعملون و پرسیده نشوید شما از آنچه بودند ایشان که میکردند
و این جمله موکد جمله ماسبق است **و قالوا کونوا هودا او**
نصاری و گفتند یهود مر مؤمنین را که باشید مانند ما یهود و نصاری گفتند
که باشید مثل ما نصاری **تهتدوا** ای تهتدوا یعنی تا آنکه راه حق بیابید شما

قُلْ بگو ای محمد در جواب این گروه ضال مضل بَلْ مِلَّةَ اِبْرٰهِیمَ ای بل نتبع ملة ابراهیم
یعنی بلکه ما تابع میشویم ملت ابراهیم را حَنِیفًا حالکونیکه آن ابراهیم مایل است از ادیان باطله
بسوی دین حق وَمَا کَانَ مِنَ الْمُشْرِکِینَ و نبود ابراهیم
از شرک آرندگان این آیت کنایه بر اهل کتابست که با وجود شرک خود را تابع ابراهیم میدانستند
قُولُوا بگوئید ای مومنان و در اصول کافی از حضرت امام محمد باقر علیه السلم روایت کرده عنی بالخطاب
علیا و فاطمة والحسن والحسین وجرت بعدهم فی الائمة آمَنَّا بِاللّٰهِ ایمان آورده ایم بخدایتعالی
وَمَا اُنْزِلَ اِلَیْنَا و بآنچه نازل شده است بما یعنی بقرآن وَمَا اُنْزِلَ
اِلٰی اِبْرٰهِیمَ وَاِسْمٰعِیلَ وَاِسْحٰقَ وَیَعْقُوبَ وَ
الْاَسْبَاطِ و بصحفی که نازل شده بسوی ابراهیم و فرزندان او که اسمعیل و اسحق اند
و نبیرهٔ او یعقوب و فرزندان یعقوب اگرچه صحف بابراهیم نازل شده و نه بدیگری اما چون ایشان
عمل بصحف ابراهیم میکردند گویا که بایشان نیز نازل شده وَمَا اُوتِیَ مُوسٰی
وَعِیسٰی و بآنچه داده شده است [موسی و عیسی را از تورات و انجیل] ان مذکور و غیر مذکور از کتب و معجزات
نزد پروردگار ایشان وَمَا اُوتِیَ النَّبِیُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ
و آنچه داده شده اند پیغمبران مذکور و غیر مذکور از کتب و معجزات نزد پروردگار ایشان
لَا نُفَرِّقُ بَیْنَ اَحَدٍ مِنْهُمْ تفرقه نمیکنیم میان یکی از ایشان
بلکه بهمه ایمان داریم نه مانند یهود که ببعضی ایمان دارند و ببعضی ایمان ندارند وَنَحْنُ
لَهُ مُسْلِمُونَ و ما مر خدایتعالی را فرمان برداریم فَاِنْ آمَنُوا بِمِثْلِ
مَا آمَنْتُمْ بِهِ کلمه با در بمثل ما آمنتم به زایده است و ما مصدریست که قول
خود را بمصدریت فرو می آرد و تقدیر کلام اینچنین است که فان آمنوا بالله ایمانا مثل ایمانکم یعنی
پس اگر ایمان بیارند مردمان بخدایتعالی ایمانی مانند ایمان آوردن شما بخدایتعالی فَقَدِ
اهْتَدَوْا پس بتحقیق راه راست یافته باشند وَاِنْ تَوَلَّوْا
و اگر اعراض نمایند از ایمان بخدایتعالی فَاِنَّمَا هُمْ فِی شِقَاقٍ پس نیستند
ایشان مگر در مقام مخالفت با شما و مخالفت با حق در مجمع البیان گفته روی عن الصادق
علیه السلم فی شقاق یعنی فی کفر پس بجهت تسلیهٔ مومنین میفرماید که فَسَیَکْفِیکَهُمُ
اللّٰهُ پس زود باشد که حق تعالی باز دارد از تو ای محمد و امامت تو شر شقاق و کفر ایشان را

وَهُوَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ و اوست شنوا و دانا باقوال و اعمال عباد و چون نصاری اطفال خود را
بآب زرد غوطه میدادند و میگفتند که این آب پاک کننده مولود است از غیر دین مسیح حق تعالی بطریق مشاکله میفرماید
صِبْغَةَ اللّٰهِ ای قولوا اصبغنا الله صبغة بنابرین صبغة الله مفعول مطلق فعل
محذوفست و داخل در مقول قولوست و تاکید آمنا بالله میکند یعنی بگوئید که ایمان آوردیم بخدای تعالی و متوکل ایمان
ماست اینکه محلی ساخت ما را خدایتعالی بحلیه ایمان دین خود که آن دین پس اسلامست و اثر آن در ما ظاهر است
چنانچه اثر رنگ در ثوب ظاهر و نمایانست تفسیر صبغة الله بدین اسلام مرویست از حضرت صادق علیه السلم
و حاصل این روایت کتاب کافی و معانی الاخبار است و در کافی نیز از آنحضرت روایت کرده که مراد از صبغة الله
زینت دادن خدایتعالی است مر مومنان را بنور تصدیق بولایت ائمه هدی علیهم السلم در روز میثاق
وَمَنْ اَحْسَنُ مِنَ اللّٰهِ صِبْغَةً ای و لا احد من الله احسن صبغة یعنی
و نیست احدی نیکوتر از خدایتعالی از روی دین و حاصل کلام لا صبغة احسن من صبغته یعنی و نیست
هیچ دینی بهتر از دین او جل جلاله وَنَحْنُ لَهُ عَابِدُونَ معطوف بر آمنا بالله
ای و قولوا نحن له عابدون یعنی و بگوئید که ما مر خدایتعالی را عبادت کننده کانیم نه غیر او را مانند یهود و نصاری
شریک برای خدایتعالی ثابت میکنیم و چون اهل کتاب میگفتند که ارسال رسل و انزال کتب اولی
باشد و انبیا همه از قبیله ما بوده اند نه از عرب پس اگر محمد نبی میبود بایستی که از قبیله ما باشد حق
تعالی در رد این گروه میفرماید که قُلْ بگو ای محمد مر این مدعیان را اَتُحَاجُّونَنَا
فِی اللّٰهِ آیا مجادله و مخاصمه میکنید با ما در شان خدایتعالی و در برگزیدن او از بهترین
قبایل عرب پیغمبر را وَهُوَ رَبُّنَا وَرَبُّکُمْ و حال آنکه او پروردگار ما و پروردگار
شماست و اختصاص نیست او را بقومی دون قومی هر کرا که خواهد از هر قبیله که باشد بشرف اصطفا
ممتاز میسازد وَلَنَا اَعْمَالُنَا و ما راست فایده اعمال ما وَلَکُمْ اَعْمَالُکُمْ
و مر شما راست نتیجه اعمال شما حاصل کلام آنست که نبوت یا بتفضل الهیست و یا بمواظبت اعمال نیکو
اگر بتفضلست تفضل الهی شامل حال همه است و تخصیص بعضی دون بعض ندارد فیض روح القدس ار باز مدد فرماید
دیگران هم بکنند آنچه مسیحا میکرد و اگر بمواظبت اعمالست چنانچه ما را اعمالست [ما را نیز اعمالست] پس دور نیست که اکرام
کند خدایتعالی ما را بوسیله آن اعمال چنانچه شما را اکرام کرده وَنَحْنُ لَهُ مُخْلِصُونَ
و ما او را پاک کننده کانیم از شرک نه شما اَمْ تَقُولُونَ معادل همزه اتحاجوننا
ست یعنی بکدام ازین دو امر مجادله میکنید یا در مهیا ساختن خدایتعالی شخصی از بهترین

ترک را در پیغمبری و یا در اینکه میگویید إنّ ابراهیم واسمعیل
واسحق بدرستیکه ابراهیم و فرزندان او اسمعیل واسحق ویعقوب
ونبیرهٔ او یعقوب والاسباط وتبارای این پیغمبران کانوا
هودا او نصاری بودند یهود بزعم یهود و نصاری بزعم نصاری
قل بگو ای محمد بایشان بطریق توبیخ و سرزنش ءانتم اعلم ام الله
آیا شما داناترید بظاهر و باطن این پیغمبران و پیغمبرزادگان یا خدایتعالی که خالق و مرسل ایشانست
وخدایتعالی نفی یهودیت و نصرانیت از ابراهیم کرده فرموده است ما کان ابراهیم یهودیا ولا نصرانیا
وحجت آورده بقول خود که فرموده که وما انزلت التوریة والانجیل الا من بعده و پیغمبرانی که معطوف
برابراهیمند همه بر دین ابراهیم بودند و هرگاه ابراهیم از دین یهودیت و نصرانیت معرا و مبرا باشد
آنها نیز معرا و مبرا خواهند بود ومن اظلم وکیست ستمکارتر بر خود ممن کتم
از آن کس که بپوشد شهادة عنده من الله گواهیرا که نزد او
باشد از جانب خدایتعالی وآن شهادتست برای ابراهیم بر دین حنیفیه و برائت از دین یهودیت
و نصرانیت و مراد اینست که احدی ستمکارتر از اهل کتاب نیست که پنهان کنند شهادتی را که داشتند و پوشیدند
وابراهیم را بدین یهودیت و نصرانیت منسوب ساختند وما الله بغافل
عما تعملون و نیست خدایتعالی بیخبر از آنچه شما میکنید از کتمان شهادت
واین وعید و تهدید است ایشان را تلك امة این ابراهیم و اولاد او جمعی بودند که
قد خلت بتحقیق رفتند لها ما کسبت مر ایشانراست آنچه
کسب کردند ولکم ما کسبتم و مر شماراست آنچه کسب کرده اید
ولا تسئلون عما کانوا یعملون
و پرسیده نخواهید شد شما از آنچیزی که بودند آنها که میکردند تکرار این آیت بجهة تقریر و تاکید
ما سبق است و در رد زعم آنها که در طبایع ایشان افتخار باعمال آبا و اجداد قرار گرفته و بعضی گفته اند
که این آیت تاسیس است نه تاکید زیرا که مراد از امت سابقه انبیا بودند که ابراهیم و اولاد
آنحضرت شد و مراد از امت در این آیت اسلاف یهود و نصاری اند باین معنی که این اسلاف یهود
و نصاری قومی بودند که بتحقیق رفتند مر ایشانراست اعمال ایشان
و مر شماراست اعمال شما و احدی از عمل دیگری پرسیده نمیشود

سیقول السفهاء من الناس و چون در علم الهی تحویل قبله
مندرج بود و پیش از تحویل میفرماید که زود باشد که بگویند بیعقلان و جاهلان از مردم که مراد یهود و مشرکین اند
ما ولیهم ای ای شیء صرف النبی والمؤمنین یعنی چه چیز برگردانید پیغمبر و اصحاب
او را عن قبلتهم التی کانوا علیها
از قبله ایشان که بودند بران قبله یعنی بیت المقدس و علی بن ابراهیم رحمه الله تعالی آورده که آیه
سیقول السفهاء بعد از قد نری تقلب وجهك فی السماء که بعد از این می آید نازل شده بنابرین احتیاج
بتاویل مذکور نیست و در کتاب احتجاج از ابو محمد علیه السلم روایت کرده که جمعی از یهود بخدمت حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه وآله آمده گفتند که بیت المقدس در مدت چهارده سال قبله تو بود و در روایتی من اکثر الفقهاء
است که حضرت سیزده سال و به بیت المقدس نماز میکردند و این زمان ترک آن قبله کردی آیا آن حق بود
یا باطل اگر حق بود اعراض از آن معقول نیست و اگر باطل بود پس باید که تو درین مدت مدید متوجه امر باطل شده باشی
حضرت در جواب ایشان فرمودند که هم توجه به بیت المقدس حق بود و هم توجه بکعبه چنانچه حق تعالی میفرماید
که قل لله المشرق بگو ای محمد در جواب یهود که مر خدایتعالی راست جهت مشرق که
کعبه در آنطرف است والمغرب و جهت مغرب که بیت المقدس در آن جهت است
یعنی خدایتعالی مالک جمیع جهاتست و هر طرف را که بمقتضای وقت مصلحت داند آنرا قبله میگرداند
یهدی من یشاء راه مینماید خدایتعالی بمقتضای حکمت و مصلحت هر
کسی را که خواهد الی صراط مستقیم بسوی راه راست که آن امر
بنماز است گاهی بطرف بیت المقدس و وقتی بجانب کعبه معظمه و امر میکند عباد خود را در هر وقتی
آنچه مقتضای آنوقت باشد و مصلحت تقاضای آن کند هر چند کسی مطلع بر آن نباشد
وکذلك و همچنانچه هدایت کردیم شما را براه راست یا همچنانچه برگزیدیم قبله
شما را جعلناکم امة وسطا گردانیدیم شمارا
ای امت محمد امتی میانه گزین غیر مایل بطرف افراط و تفریط از حضرت صادق علیه السلم مرویست
که آیت وکذلك جعلناکم امة وسطا مخاطبه با ائمه معصومین است زیرا که آنحضرت در تفسیر امة
وسطا فرموده اند که ای ائمه عدلا و واسطه بین الرسول والناس بلکه موافق روایت علی بن ابراهیم
آیه اینچنین نازل شده که وجعلناکم ائمة وسطا لتکونوا شهداء علی
الناس تا آنکه باشید شما گواهان بر مردمان در روز قیامت ویکون

الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا و تا باشد رسول خدا یتعالی بر شما گواه دران روز و در حدیث صادق علیه السلام آمده که مراد ازین امت جمیع اهل قبله نیستند زیرا که در میان ایشان جمعی هستند که در دنیا بواسطه یک صاع خرما شهادت آنها مقبول نیست پس چه سان شهادت ایشان در قیامت برای اعمال خلایق مقبول افتد بلکه مراد ازین امت مایم از ائمه برگزیده که در شان ماست کنتم خیر امة اخرجت للناس نحن الائمة الوسط و نحن شهداء الله تبارک و تعالی علی خلقه و حججه فی ارضه و سمائه و فی مناقب ابن شهرآشوب عن ابی جعفر علیه السلام قال لا یکون شهداء علی الناس الا الائمة علیهم السلام و الرسل فاما الامة فغیر جایز ان یستشهدها الله و فیهم من لا یجوز شهادته فی الدنیا علی حزمة بقل یعنی نمیباشند گواهان مردم در قیامت مگر ائمه و رسل اما امت پس جایز نیست که طلب شهادت کند خدای عز و جل از آنها حال آنکه در میان آنها کسی هست که جایز نیست گواهی او در دنیا برای یک دسته تره و فی بصایر الدرجات عن الصادق علیه السلام نحن الشهداء علی الناس بما عندهم من الحلال و الحرام و بما ضیعوا منه **وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا** و نگردانیدیم ما قبله را که بودی تو ای محمد بران قبله یعنی نگردانیدیم بیت المقدس را قبله تو چنانچه احادیث اهل بیت علیهم السلام ناطقست برانکه مراد از قبله درین آیت بیت المقدس است و فی تهذیب الاحکام عن ابی بصیر قلت لاحدهما علیهما السلام ان الله امره ان یصلی الی بیت المقدس قال نعم الا تری ان الله یقول و ما جعلنا القبلة التی کنت علیها **إِلَّا لِنَعْلَمَ** مگر برای آنکه ممتاز گردانیم بعد از تحویل آن قبله **مَنْ يَتَّبِعُ الرَّسُولَ** آن کس را که پیروی رسول کند **مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلَىٰ عَقِبَيْهِ** از آن کس که برگردد بر عقب خود و پیروی رسول نکند بنابرین ترجمه لنعلم بمعنی لنمیز است و در کتاب احتجاج در تفسیر الا لنعلم تا آخر ایچنین روایت کرده که ای الا لنعلم ذلک منه وجودا بعد ان علمناه سیوجد یعنی مگر برای آنکه تا بدانیم وجود این تبعیت و انقلاب را از آنکس بعد از آنکه دانسته بودیم که موجود خواهد شد حاصل کلام اینست که علم بعد الوجود متحقق شود چنانچه علم قبل از وجود متحقق شده بود بنابرین لنعلم بمعنی حقیقی خود است مخفی نماند که در من یتبع الرسول التفات از خطاب بغیبت است و ظاهر این بود که من یتبعک گفته شود مطابق آیت سابقه و وجه التفات اشارتست بر آنکه متابعت رسول خدا یتعالی واجب از جهت صفت رسالتست نه از جهت ذات بذاته **وَإِنْ كَانَتْ لَكَبِيرَةً** کلمه ان مخففه از مثقله است بقرینه لام لکبیرة ای و انها کانت لکبیرة

یعنی هر آینه این قبله بیت المقدس بود هر آینه شاق و گران بر اکثر اهل مکه که پیوسته اراده توجه بسوی کعبه داشتند **إِلَّا عَلَى الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ** مگر بر آنانکه راه راست نموده است خدا یتعالی آنها را که فرمان برداری حق تعالی اصلا بر ایشان شاق نیست و بهر طرف که حکم کند خواه بیت المقدس و خواه کعبه متوجه میشوند و چون مسلمین بعد از تحویل قبله گفتند یا رسول الله آیا نمازها که قبل ازین بطرف بیت المقدس میکردیم ضایع شد حق تعالی فرمود که **وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِيعَ إِيمَانَكُمْ** و نیست اینکه خدا یتعالی ضایع گرداند ایمان شما را یعنی نماز شما را که پیش از حکم بتحویل قبله و به بیت المقدس گذارده اید و فی من لا یحضره الفقیه قال المسلمون صلوتنا الی بیت المقدس تضیع یا رسول الله فانزل الله عز و جل و ما کان الله لیضیع ایمانکم یعنی صلوتکم الی بیت المقدس و در اصول کافی از حضرت صادق علیه السلام در تفسیر این آیه روایت کرده که آنحضرت فرمودند که سمی الصلوة ایمانا **إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرَءُوفٌ رَحِيمٌ** هر آینه خدا یتعالی بمردمان هر آینه مهربان بخشاینده است و اعمال نیک ایشان را ضایع نمیکرداند و بازای آن ثواب میدهد گویند که یهود قبل از تحویل قبله تعییر پیغمبر میکردند که او تابع قبله ماست و دین ما را قبول ندارد حضرت از روی کمال ادب بدون سوال در نصف شب بطرف آسمان مینگریست و منتظر وحی میبود در باب تغییر قبله که تا از تعییر یهود خلاص شود و در صبح آن شب بعد از ادای دو رکعت از نماز ظهر جبرئیل نازل شده این آیت را آورد که **قَدْ نَرَىٰ** بتحقیق دیدیم ما **تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ** ای الی السماء یعنی گردانیدن روی ترا بسوی آسمان برای انتظار وحی تحویل قبله **فَلَنُوَلِّيَنَّكَ** پس هر آینه میگردانیم روی ترا **قِبْلَةً تَرْضَاهَا** بسوی قبله که بخواهی تو آنرا **فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ** پس بگردان روی خود را یعنی همه بدن خود را از بیت المقدس بجانب مسجد الحرام که مراد از آن کعبه است و بعد از این بجهت تعمیم میفرماید که **وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ** و هر جا که باشید شما ای اهل ایمان **فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ** پس بگردانید روها و ابدان خود را **شَطْرَهُ** بجانب مسجد الحرام اول امر به پیغمبر بود و ثانی بجمیع امت مرحومه **وَإِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ** و بدرستیکه آنانکه داده شده اند کتاب توریة و انجیل یعنی یهود و نصاری **لَيَعْلَمُونَ**

انه الحق هر آینه بیقین خواهند دانست آنرا که تحویل قبله از بیت المقدس بسوی کعبه معظمه حق و ثابت است من ربهم از نزد پروردگار ایشان وما الله بغافل عما یعملون و نیست خدای تعالی غافل و بیخبر از آن چیزی که میکنند اهل کتاب از انکار تحویل قبله و ایشانرا بر طبق اعمال ایشان بجزا و سزا خواهد رسانید و اگر تعملون بتاء فوقانی بخوانند خطاب بمؤمنین است باینمعنی که خدای تعالی بیخبر نیست از آنچه بجا می آرید شما ای مؤمنین از امتثال امر الهی و تبعیت رسول عربی صلوات الله و سلامه علیه و آله آورده اند که یهود گفتند که اگر محمد معجزه در باب تحویل قبله و توجه بکعبه بیاورد ما نیز مانند مسلمانان رو بطرف کعبه می آریم و تابع او میشویم حق تعالی در رد ایشان میفرماید که ولئن اتیت الذین اوتوا الکتاب بخدا قسم که اگر بیاری تو ای محمد به آنانکه داده شده اند کتاب توریه و انجیل یعنی اگر بیاری تو برای علماء یهود و نصاری بکل آیة هر آیتی و معجزه را که از تو خواهند در باب حقیت توجه بکعبه ما تبعوا قبلتک متابعت نکنند قبله ترا که کعبه است زیرا که معاند را دلیل و معجزه نفعی نمیکند ما تبعوا الخ ظاهر جواب قسم است از اینجهت فاء جزائیه بران داخل نشده و بحسب معنی ساد مسد جزاء شرط نیز هست وما انت بتابع قبلتهم و تو نیز متابعت نمیکنی قبله ایشانرا پس طمع در این امور طمع در امر محالست وما بعضهم بتابع قبلة بعض و نیستند بعضی از اهل کتاب متابعت کننده قبله دیگری را زیرا که هر کدام در مذهب خود متصلب اند بیت المقدس قبله یهود است و مطلع شمس قبله نصاری است و نیست که هیچکدام از ایشان تابع قبله دیگری گردند ولئن اتبعت اهواءهم و اگر تبعیت کنی تو ای محمد فرضا و تقدیرا آرزوهای ایشانرا که ترا بآن میخوانند من بعد ما جاءک من العلم پس از آنکه آمده ترا دانش آن از وحی الهی انک اذا لمن الظالمین بدرستیکه باشی تو بعد از متابعت ایشان از جمله ستمکاران بر خود و میتواند که این خطاب بحسب ظاهر بر پیغمبر و در باطن بر امت آنحضرت باشد از قبیل ایاک اعنی و اسمعی یا جاره و در بیان عناد اهل کتاب میفرماید که الذین اتیناهم الکتاب آنانکه داده ایم ایشانرا کتاب یعرفونه می شناسند پیغمبر را

و ولایت اهل بیت او را در توریة و انجیل هرچند پیغمبر و ولایت اهل بیت او قبل از این مذکور نشده اما شهرت و علم متکلم بر آن کافیست کما یعرفون ابناءهم چنانچه می شناسند پسران خود را در منازل خود و فی اصول الکافی عن امیر المؤمنین علیه السلام فی حدیث طویل یقول الله عز و جل الذین آتیناهم الکتاب یعرفونه کما یعرفون ابناءهم یعرفون محمدا والولایة فی التوریة والانجیل کما یعرفون ابناءهم فی منازلهم وان فریقا منهم لیکتمون الحق و بدرستیکه گروهی از ایشان هر آینه می پوشند حق را که نبوت پیغمبر و ولایت اهل بیت اوست سلام الله علیهم اجمعین وهم یعلمون و حال آنکه ایشان میدانند که حق را می پوشند پس خطاب بحضرت کرده میفرماید الحق من ربک یعنی آن حقی که تو ای محمد بران می باشی از جانب پروردگار تست الف لام الحق الف لام عهد است و الحق مبتدا است و من ربک خبر و این جمله مستانفه است فلا تکونن پس مباش تو ای محمد یعنی مباشید ای امت محمد من الممترین از جمله شک کنندگان در حق و نیز در باب قبله میفرماید که ولکل وجهة ای و لکل امة قبلة بنابراین تنوین و لکل عوض از مضاف الیه است که امة باشد یعنی و هر امتی را قبله ایست هو مولیها ای هو مولیها وجهه بنابرین مفعول دوم مولیها محذوفست که وجه باشد و ضمیر هو میتواند که راجع بکل امة شود و میتواند که راجع بخدای تعالی باشد بنابر اول معنی چنین است که هر امتی گرداننده اند بسوی آن قبله روی خود را و بنابر ثانی معنی چنین است که خدای تعالی گرداننده است بسوی آن قبله روی هر امتی را فاستبقوا الخیرات پس مبادرت نمائید بسوی طاعات و اعمال نیکو خواه آن توجه بکعبه باشد و یا غیر آن فی روضة الکافی عن ابی جعفر علیه السلام فی قول الله فاستبقوا الخیرات قال الخیرات الولایة و همچنین علی بن ابراهیم روایت کرده که مراد در باطن قرآن از خیرات قبول ولایت ائمه معصومین است اینما تکونوا هر جا که باشید بهر جا که قبض روح شده باشد ای اهل اسلام و ای اهل کتاب یأت بکم الله جمیعا بیارد خدای تعالی همه شما را و جمع کند در روز قیامت برای امتیاز حق از باطل و برای ثواب مطیعین و عذاب منکرین و در کتاب کمال الدین و تمام النعمة از عبد العظیم ابن عبد الله الحسنی روایت کرده که او گفت حضرت جواد امام محمد تقی علیه السلام فرمودند که مراد از این مخاطبین اصحاب حضرت صاحب الامر اند در آخر الزمان که آنها بعدد اصحاب بدر سیصد و سیزده تن اند



تعالی عنه و ترکه واشکروا لی ولا تکفرون شکر
کنید بر نعمتهای من و کفران نعمت من مکنید و نعمتهای مرا مپوشید و اما بنعمة ربک فحدث
وفی کتاب الخصال عن علی بن الحسین علیهما السلام من قال الحمد لله فقد ادی شکر کل نعمة الله تعالی
یا ایها الذین آمنوا استعینوا بالصبر ای اناکه ایمان
آورده اید استعانت جوئید در قیام نمودن بحقوق الهی بصبر و شکیبائی که آن کلید نجاتست
والصلوة و بنماز که اصل عبادات و معراج مومنست ان الله مع الصابرین
بدرستیکه خدای تعالی با صابرانست بحفظ و حمایت و توفیق در طاعت و بعضی گفته اند که مراد
از صبر صومست بحسن مقابله با صلوة که آن متضمن شکیبائیست بر جوع و تشنگی و نزد بعضی مراد از آن جهاد
و حق تعالی در ثنای مجاهدین میفرماید ولا تقولوا لمن یقتل فی
سبیل الله اموات و مگوئید مر آنکسانیرا که کشته شوند در راه رضای حق
تعالی مردگان یعنی مگوئید که ایشان مرده اند بل احیاء بلکه ایشان زنده جاوید اند
یا بابدان اصلی یا بابدان مثالی چنانچه از حضرت صادق علیه السلم مرویست که المومن اذا قبضه الله صیر
روحه فی قالب کقالبه فی الدنیا و تمام این حدیث با تحقیق عالم مثال در رساله مثالیه کاتب الحروف مشروحا
مذکور است و ظاهر آنست که بهمان ابدان اصلیه عنصریه زنده باشند و اگر احیانا در قبور اجساد ظاهره
ایشان یافت نشود بجهت آن خواهد بود که بحکم الهی نقل ابدان ایشان بملکوت اعلی نموده اند چنانچه
در آیت دیگر فرموده بل احیاء عند ربهم و بعضی گفته اند که مراد احیاء ایشانست با رواح خود یا با بدان
مثالیه با قرب الهی و با مزید بهجت و کرامت ولکن لا تشعرون
و لیکن شما نمیدانید کیفیت آن حیاترا بدون دلایل سمعیه و جانب
ولنبلونکم بشیء من الخوف و هر آینه
می آزمائیم ما شما را ای مومنین بچیزی از خوف دشمنان والجوع
و بچیزی از گرسنگی و قحط ونقص من الاموال و بچیزی از نقصان
مالها والانفس و بچیزی از نقصان نفسها بقتل و موت و امراض
والثمرات و نقصان میوه و محصولات یعنی ما شما را باین امور آزمایش
میکنیم که آیا شما بعد از این صبر و شکیبائی میورزید و یا جزع و فزع مینمائید وبشر
الصابرین و مژده ده ای محمد صبر کنندگان در بلا را بدخول جنت چنانچه در مصباح

الشریعه از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده که قال الله وبشر الصابرین ای بالجنة و در کتاب کمال الدین و
تمام النعمة از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده که این آیت در باب علامات ظهور قایم آل محمد صلوات الله علیه
و آله نازل شده و مراد از بشر الصابرین اینست که بشارت ده صابرین را بعد از وقوع این امور بتعجیل خروج
قایم علیه السلم پس مبشر به در اینجا مقدر است بنابر حدیث مصباح الشریعه مبشر به جنت است و بنابر این حدیث
مبشر به تعجیل ظهور قایم علیه السلم لیکن تفسیر اول تفسیر ظاهریست و ثانی تفسیر باطنی بنابرین محمد بن مسلم که
راوی اینحدیث است گفته که چون حضرت این آیت را تفسیر بخروج قایم آل محمد صلوات الله علیه کرد فرمود
یا محمد هذا تاویله ان الله عز و جل یقول و ما یعلم تاویله الا الله والراسخون فی العلم الذین یعنی آن صابران
آنچنان جماعتی اند اذا اصابتهم مصیبة چون برسد ایشانرا مصیبتی
قالوا گویند انا لله بدرستیکه ما از آن خداوند مستجمع جمیع صفات کمالیم
و او مالک ماست وانا الیه راجعون و بدرستیکه ما
بسوی جزای او رجوع کننده گانیم در نهج البلاغه الکریم مذکور است که انا لله اقرار علی انفسنا بالملک
وانا الیه راجعون اقرار علی انفسنا بالهلاک اولئک آن صابران قائلین کلمه استرجاع
علیهم صلوات من ربهم بر ایشانست ثناهای جمیل از نزد
پروردگار ایشان ورحمة یعنی نعمت دنیوی و اخروی واولئک
و ایشان هم المهتدون ایشانند راه یافتگان از حضرت صادق علیه السلم مرویست
که این آیه وافی هدایه در شان امیر المومنین علیه السلم نازل شده بعد از آنکه استماع شهادت برادرش جعفر طیار
سلام الله علیه در حرب موته نموده بود از کلمه استرجاع گشود و قبل از این بکلمه استرجاع احدی گویا نشده بود
بعد از بیان ابتلای عباد با مور شاقه ذکر احکام حج که آن متضمن مشاق بسیار است میکند و میفرماید
ان الصفا والمروة بدرستیکه صفا و مروه که دو کوهند در مکه معظمه من
شعائر الله از جمله علامات مناسک خدای تعالی است که در حج تعیین نموده شعایر جمع شعیره
است و شعیره بمعنی علامتست فمن حج البیت پس کسی که قصد خانه کعبه کند بجهت
طواف آن او اعتمر یا بجهت طواف عمره فلا جناح علیه
ان یطوف بهما پس گناهی نیست او را اینکه طواف کند صفا و مروه را و سعی
کند میان ایشان علی ابن ابراهیم روایت کرده که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله بعد از صلح
حدیبیه در سال بعد از آن بواسطه قضا عمره بمکه تشریف بردند و مقرر نمودند که سه روز بتأخیر اگر کفار قریش بت ها از صفا

ومروه نصب کرده‌اند از آنجا دور کنند تا حضرت سعی خود را بجا بیارد و چون حضرت سعی کرد آورد بار قریش
آن بتان را بجای خود آوردند و شخصی از اهل اسلام در حین سعی حضرت حاضر نبود و بعد از آنکه بسی بسیار خود را بسعی
رسانید بتان را در مابین صفا و مروه منصوب دید و این سعی را مستلزم اثم و گناه دانسته سعی بجا نیاورد
و این خبر بسمع مبارک حضرت رسید پس حق تعالی آیت فلا جناح علیه ان یطوف بهما را نازل گردانید
حاصل معنی آنکه با وجود نصب اصنام مابین صفا و مروه در سعی احدی را گناهی نیست و در کافی نیز آورده
که حضرت صادق علیه السلم سؤال از سعی مابین صفا و مروه کردند که آیا این سعی فرض است یا سنت حضرت
در جواب فرمود که سعی فرض است سائل گفت که حق تعالی در باب سعی فلا جناح فرموده و عدم جناح مفید
جواز است نه فرض در جواب حضرت فرمود که این آیت در باب قضاء عمره حدیبیه نازل شده و تتمه حدیث
موافق حدیث علی بن ابراهیم است بنابرین دو حدیث این آیت در باب مورد خاص فرود آمده و فلا جناح
بمعنی ظاهری مستعمل نیست که آن جواز و عدم ترتب گناه است و ابن عباس و احمد بن حنبل و جمعی دیگر از
اکابر اهل سنت که عالم بسبب نزول این آیه کریمه نبوده‌اند قایل باستحباب سعی مابین صفا و مروه شده‌اند
و استدلال از لفظ فلا جناح کرده‌اند با آنکه در کنز العرفان گفته که نفی الجناح لا ینافی الوجوب فانه قد استعمل
فی الوجوب و در آیه تقصیر صلوة در سفر که حق تعالی فرموده فلیس علیکم جناح ان تقصروا من الصلوة حدیثی
از کتاب من لا یحضره الفقیه مذکور میشود که دلالت دارد بر اینکه عدم جناح تحقق در ضمن وجوب دارد
و در کافی در ضمن حدیثی طویل از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده که در صدر اسلام اهل ایمان را
گمان این بود که سعی میان صفا و مروه از مبتدعات اهل شرکست لهذا حق تعالی این آیه را نازل
گردانید **وَمَن تَطَوَّعَ خَيْرًا** و کسی که بطریق سنت بجا بیارد عمل
خیر را که آن حج سنتی و عمره سنتی است **فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ**
پس مر بستی که خدا یتعالی جزا دهنده شکر گوینده کانست در آن عمل **عَلِيمٌ** داناست
بقدر جزاء آن و فی الکافی عن عبید بن زراره قال قال الصادق علیه السلم السعی سنة من رسول الله
صلی الله علیه و آله قلت الیس الله یقول ان الصفا والمروة من شعائر الله قال بلی ولکن قد قال فیهما ومن تطوع
خیرا فان الله شاکر علیم فلو کان السعی فریضة لم یقل ومن تطوع خیرا و چون نصوص احادیث دلالت بر وجوب
دارد باید که این حدیث را بتقیه حمل کرد زیرا که چنانچه مذکور شد جمعی از روسای عامه قایل باستحباب آن
شده‌اند و بنابرین مراد از من تطوع خیرا حج سنتی و عمره سنتی خواهد بود چنانچه در ترجمه گذشت و بعد از
بیان شطری از احکام حج امر باظهار حق میفرماید که **إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ**

بدرستیکه آنانکه از روی حسد و عناد می‌پوشند **مَا أَنزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ**
آنچه را که فرو فرستاده‌ایم از آیات ظاهره و دلایل ساطعه بر اثبات نبوت پیغمبر آخر الزمان صلوات الله
علیه **وَالْهُدَىٰ** ای وما یهدی الی وجوب اتباعه والایمان به یعنی آنچه را که راه نماید بسوی متابعت
آنحضرت و ایمان آوردن باو **مِن بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي**
الْكِتَابِ از پس آنچه بیان کرده‌ایم آنرا برای مردم در کتاب توریه از نعت پیغمبر و حلیه او
أُولَٰئِكَ این جماعتی که کتمان حق میکنند **يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ** دور میکند ایشان را
خدا یتعالی از رحمت عامه شامله خود **وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ** و لعنت
میکنند ایشان را لعنت کنندگان از ملائکه و مؤمنین بلکه ایشان نیز خود را لعنت میکنند هنگامی که میگویند
لعنة الله علی الظالمین و فی الحدیث ان الذین یکتمون کاحبار الیهود والکاتمین للآیات الشاهدة علی امر محمد و علی
علیهما السلم ونعتهما وحلیتهما وکالنواصب الکاتمین لما نزل فی علی و فی تفسیر العیاشی عن ابی عبد الله علیه السلم
ان الذین یکتمون ما انزلنا من البینات والهدی فی علی و عن ابی جعفر علیه السلم ما انزلنا من البینات والهدی
یعنی بذلک نحن والله المستعان **إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا** مگر آنانکه رجوع کردند از کتمان حق و بحب
اقرار نمودند **وَأَصْلَحُوا** و بصلاح آوردند اعمال و نیات خود را **وَبَيَّنُوا** و بیان کردند
و اظهار نمودند آنچه را که پوشیده بودند از نعت نبی و وصی **فَأُولَٰئِكَ أَتُوبُ عَلَيْهِمْ**
پس ایشان از جهت توبه نصوح قبول کردم توبه ایشان را **وَأَنَا التَّوَّابُ** و منم
بسیار قبول کننده توبه **الرَّحِيمُ** مهربان بر تائبان و بعد از این بیان میکند مآل حال
جمعی را که بدون توبه مردند و میفرماید که **إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا** بدرستیکه
آنانکه کافر شدند **وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارٌ** و مردند حالگونیکه کافر بودند و
از کفر رجوع ننمودند **أُولَٰئِكَ** آن گروه **عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ**
وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ بر ایشانست
لعنت خدا یتعالی و لعنت فرشتگان و لعنت مردمان همه ایشان **خَالِدِينَ**
فِيهَا حالگونیکه جاوید مانندگانند در لعنت یا در نار هر چند ذکر نار قبل از این مذکور
نشده اما لعنت دلالت بران دارد **لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذَابُ**
تخفیف داده نشود از این گروه عذاب **وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ**
و نباشند ایشان که مهلت داده شوند در عذاب و چون کفار قریش به پیغمبر صلوات الله

علیه و آله گفتند که توصیف کن برای ما خدای خود را این آیه نازل شد وَإِلَٰهُكُمْ إِلَٰهٌ وَاحِدٌ
و معبود و مستحق عبادت از شما معبودیست یگانه و یکتا پس تقریر وحدانیت میکند و میفرماید
لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ یعنی نیست هیچ معبودی مگر او الرَّحْمَٰنُ الرَّحِيمُ
ای هو الرحمن الرحیم یعنی آن معبود یگانه بخشاینده و مهربانست بنابرین او مستحق عبادتست و بنا بر این ترجمه
بر آنست که الرحمن الرحیم خبر مبتدای محذوف باشند که آن ضمیر هو است و میتواند که این هر دو خبر دیگر
باشند از الهکم تا حذفی در کار نباشد و بعد از ذکر توحید بیان دلائل قدرت کامله الهی میکند که
إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بدرستیکه در آفریدن آسمانها
و زمین هر چند طبقات ارض مثل طبقات آسمان متعدد است اما چون اختلاف سموات بنا بر اختلاف
آثار و حرکات ظاهر و بین اند بنا برین سموات را جمع و ارض را مفرد آورد و تقدیم سموات بجهة علو مکانی و شرافت
آنهاست وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ و در آمدن شب و روز و عجایبی
که حق تعالی در شب و روز احداث میکند وَالْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ
و در کشتیهائی که میروند در دریا بدون آنکه از شما آب و دانه خواهند بِمَا
يَنفَعُ النَّاسَ بجهت نفع رسانیدن مردمان وَمَا أَنزَلَ اللَّهُ مِنَ
السَّمَاءِ مِن مَّاءٍ و در آنچه فرو فرستاده خدایتعالی از جانب آسمان از آب
باران فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ پس زنده ساخت و تازه گردانید
بآن آب نباتات زمین را بَعْدَ مَوْتِهَا پس از خشکی و پژمردگی آن
وَبَثَّ فِيهَا مِن كُلِّ دَابَّةٍ معطوفست بر انزل الله و تقدیر کلام
چنین است که ان فی ما انزل الله و فیما بث فیها یعنی و در آنچه پراکنده کرده و خلق نموده
در زمین من کل دابة از هر جنبنده وَتَصْرِيفِ الرِّيَاحِ و در گردانیدن
بادها شمالا و جنوبا که باعث رسانیدن میوهاست وَالسَّحَابِ
الْمُسَخَّرِ و در ابر رام شده گردانیده مر امر خدایتعالی را که ایستاده است
بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ میان آسمان و زمین تا حمل باران کند
و بهر جا که خدایتعالی بفرماید بباراند و فی الحدیث والسحاب المسخر ای السحاب المذلل الواقف
بین السماء والارض یحمل امطارها و یجری باذن الله و یصبها حیث یؤمر لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ
يَعْقِلُونَ هر آینه درین امور علامتهاست بر قدرت تامه خدایتعالی برای

گروهی که تفکر کنند درین امور صاحب مجمع البیان این آیه را حجت و دلیل بر قدرت خدایتعالی گرفته بنا بر آنکه
فاحیا به الارض دلیلی علیحده باشد و بعضی هفت دلیل گرفته اند باعتبار آنکه فاحیا به الارض از تتمه و ما انزل الله باشد
سوای این احتمال ثانی اقرب است وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ
اللَّهِ أَندَادًا و بعضی مردمان هستند که فرا میگیرند غیر از معبود بر حق امثال و شرکا
برای او يُحِبُّونَهُمْ دوست میدارند این انداد و شرکا را كَحُبِّ
اللَّهِ مانند دوست داشتن مؤمنان خدایتعالی را از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مرویست
که مراد از ناس در و من الناس جمعی اند که فلان و فلان را امام خود اخذ کرده اند و منصوص من جانب الله را
معزول دانسته و فی اصول الکافی عن جابر قال سألت ابا جعفر علیه السلام عن قول الله عز و جل و من الناس
من یتخذ من دون الله اندادا یحبونهم کحب الله قال هم و الله اولیاء فلان و فلان اتخذوهم
ائمة دون الامام الذی جعله الله للناس اماما بنا بر این تقدیر آیه چنین خواهد بود که و من الناس من یتخذ من
دون ولی الله اندادا یحبونهم کحب ولی الله و در حدیث دیگر آمده که الانداد هم ائمة الظلم و اشیاعهم
وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه ایمان آورده اند و ربوبیت و قدرت خدایتعالی را بافکار مستقیم دریافته اند
أَشَدُّ حُبًّا لِّلَّهِ قوی و خالص ترند از روی دوستی مر خدایتعالی را و دوستی ایشان هرگز
منقطع نمیگردد و در حدیث صادق علیه السلام است که مراد از الذین امنوا آل محمد صلی الله علیه و آله چنانچه
مراد از آیه اولی ظالمان ایشانند و فی تفسیر العیاشی عن الصادقین علیهما السلام فی قوله والذین امنوا اشد
حبا لله قال هم آل محمد صلی الله علیه و آله وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا و اگر رؤیت
در اینجا بمعنی علم است یعنی اگر بدانند آنانکه ستم کردند باتخاذ انداد برای خدایتعالی و امثال و اشباه برای
محمد و علی علیهما السلام إِذْ يَرَوْنَ الْعَذَابَ وقتی که مشاهده کنند عذاب را
أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا مفعول یریست ای لو یعلموا هؤلاء ان القوة لله جمیعا یعنی اگر
بدانند ستمکاران اینمعنی را که همه قوت و قدرت مر خدایتعالی راست وَأَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ
الْعَذَابِ و اینمعنی را که خدایتعالی سخت عذابست هر آینه نادم شوند از اعمال خود نادم شدنی شدید
بنا برین جواب لو محذوفست و تقدیر کلام چنین است که و لو یعلمون ان القوة لله جمیعا و ان الله شدید
العذاب لندموا اشد الندم و بعضی گفته اند که مفعول لو یری محذوفست و ان القوة لله جمیعا متعلق
جواب شرطست باین تقدیر که لو یری الذین ظلموا ان اندادهم لا ینفع اذا عاینوا العذاب لعلموا ان
القوة لله جمیعا یعنی اگر بدانند ستمکاران آنکه انداد و اصنام را نفعی نیست وقتی که معاینه کنند عذاب را

هر آینه میدانند همه قوت و غلبه مر خدای تعالی راست إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتُّبِعُوا یعنی گشته اند که
او تبرا الذین اتبعوا بدل از یرون العذاب است و میتواند که مقدر باذکر باشد یعنی یاد کن آن حادثه را که بیزار شوند امامانی که پیروی کرده
شده اند یعنی رؤسای کفار و منافقین مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا از اتباعی که پیروی کرده اند ایشان را از رعایا
و سفله وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ معطوفست بر تبرا و بهم بمعنی عنهم است
یعنی و هنگامی که بریده شود از ایشان اسباب و وصلتها از صله رحم و دوستی که با هم در دنیا
داشتند وَقَالَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا و گویند اتباعی که تابع شده بودند مر رئیسان
خود را در شرک لَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً ای لیت لنا کره که کلمه لو از برای تمنی باشد
یعنی کاشکی بودی ما را رجوعی و بازگشتی بدنیا فَنَتَبَرَّأَ مِنْهُمْ تا ما نیز بیزار
گردیم از ایشان در دنیا كَمَا تَبَرَّءُوا مِنَّا چنانچه بیزار شدند ایشان
از ما در آخرت و در حدیث وارد شده که این در شان امامان ظالم و تابعان ایشان نازل شده
كَذَٰلِكَ چنانچه این قوم دیدند عذاب و تبری یکدیگر را يُرِيهِمُ اللَّهُ
بنماید خدای تعالی أَعْمَالَهُمْ عملهای ایشان را که کسب مال کردند و در خیرات
صرف ننمودند و اولاد ایشان موفق بصرف آن مال در خیرات گشتند حَسَرَاتٍ
عَلَيْهِمْ حالکونی که آن عملها و مالها حسرتها و پشیمانیها باشد بر ایشان و حسرت
برند که چرا ثواب انفاق آن مالها در میزان اعمال غیری سنجیده شود و با آنکه ما در
تحصیل آن تعبها و محنتها کشیده ایم مخفی نماند که حسرات علیهم وقتی
حالست که رؤیت در یریهم الله رؤیت بصری باشد زیرا که درینصورت
یری دو مفعول میخواهد که یکی ضمیر هم است و دوم اعمالهم و اما اگر بمعنی رؤیت قلبی و
علم باشد درینصورت سه مفعول میخواهد که حسرات مفعول ثالث آنست یا بمعنی که بشناساند ایشان را
خدای تعالی عملهای ایشان را حسرات بر ایشان روی اصحابنا عن ابی جعفر علیه السلام انه قال هو الرجل یکسب المال و
لا یعمل فیه خیرا فیرثه من یعمل فیه عملا صالحا فیری الاول ما کسبه حسرة فی میزان غیره و فی نهج البلاغة الکرام قال
علیه السلام ان اعظم الحسرات یوم القیمة حسرة رجل کسب مالا فی غیر طاعة الله فورثه رجلا فانفقه فی طاعة الله
سبحانه و دخل به الجنة و دخل به الاول النار وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ و نیستند
ایجماعت بیرون روندگان از آتش دوزخ فی اصول الکافی قال ابو جعفر علیه السلام مخاطبا لجابر هم والله
یا جابر ائمة الظلمة و اشیاعهم و فی تفسیر العیاشی عن منصور بن حازم قال قلت

وَرَأَوُا الْعَذَابَ حالکونی که بتحقیق مشاهده کنند عذاب را بنا برین و راوا العذاب حال بتقدیر کلمه قد است

لابی عبد الله علیه السلام وما هم بخارجین من النار قال علیه السلام اعداء علی علیه السلام هم المخلدون فی النار ابد الآبدین
و دهر الداهرین چون بعضی مردم طعامهای لذیذ را بر خود حرام کرده بودند حق تعالی در منع آن میفرماید که
يَا أَيُّهَا النَّاسُ ای گروه مردمان كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ بخورید بعضی از آنچه را
که در زمین است حَلَالًا طَيِّبًا حالکونیکه حلال پاکست بهتر آنست که طیب را بمعنی لذید
بگیرند تا افاده تاسیس کند نه تاکید چه تاسیس اولی از تاکید است وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ
الشَّيْطَانِ و پیروی مکنید وسوسهای شیطان را در حرام گردانیدن حلال و فی مجمع البیان
روی فی الشواذ عن علی علیه السلام خطوات الشیطان بضمتین و همزه إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ
مُبِينٌ بواسطه آنکه شیطان مر شما راست دشمنی آشکارا إِنَّمَا يَأْمُرُكُمْ
بِالسُّوءِ وَالْفَحْشَاءِ بدرستیکه امر میکند شیطان شما را بدیهای صغیره و کبیره
یا بدیهای عقلی که عقل انکار آن کند و بمنهیات شرعی که بحسب شرع قبیح باشد و از ابن عباس منقولست که
مراد از سوء مالا حد فیه و از فحشاء ما حد فیه وَأَنْ تَقُولُوا و امر میکند شما را باینکه بگویند و افترا کنید
عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ بر خدای تعالی چیزی را که نمیدانید شما مثل اتخاذ
انداد و تحلیل محرمات و تحریم طیبات قاضی ناصر الدین بیضاوی گفته که درین آیت منع از اتباع ظن است
و باید که مانع حلم شوند و اما اتباع مجتهد چون مستند آن مدرک شرعیست پس وجوب آن قطعیست و در حدیث
وارد شده که ایاک و خصلتین ففیهما هلک من هلک ایاک ان تفتی الناس برایک او تدین بما لا تعلم
وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ و چون گفته شود مر کفار را
که پیروی کنید آنچه را که فرو فرستاده خدای تعالی از قرآن و معالم دین قَالُوا گویند که تابع نمیشویم ما آنچه را که
خدای تعالی فرو فرستاده بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا بلکه تابع میشویم ما
آنچه را که یافته ایم بر آن پدران خود را أَوَلَوْ كَانَ
آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ
در تفسیر جلالین او لو کان آباؤهم را اینچنین تقدیر کرده که ایتبعون آباءهم و لو کان آباؤهم لا یعقلون
شیئا و لا یهتدون یعنی آیا متابعت میکنند ایشان پدران خود را اگرچه باشند پدران ایشان
که تعقل نمیکرده باشند چیزی را و راه راست نمی یافته باشند بنابرین کلمه لو وصلی است نه شرطی
که تا محتاج بحذف جزا باشد و جمعی از مفسرین کلمه لو را شرطی گرفته اند و گفته اند که همزه او لو کان
برای انکار است و واو واو الحال و جزاء لو محذوف است ای و لو کان آباؤهم لا یعقلون شیئا و لا یهتدون

لا یتبعون یعنی آیا حالکونیکه اگر باشند پدران ایشان که فهم نکنند چیزی را و راه راست نیافته باشند هر آینه
درین حال نیز متابعت میکنند و بعد از این مثلی می آرد در باب ترک اجابت کفار امر حق را و میفرماید که
و مثل الذین کفروا مضاف درین آیت محذوفست ای و مثل داعی الذین
کفروا الی الایمان یعنی مثل خواننده آنانی که کافر شدند بسوی ایمان **کمثل الذی**
ینعق مانند مثل کسیست که بانگ میزند و میخواند حیوانی را **بما لا یسمع** بچیزی که
نشنود **الا دعاء و نداء** مگر خواندنی و آوازی را و هیچ از آن فهم نکنند و اجابت
ناعق اصلا ننماید یعنی مثل خواننده کفار بسوی ایمان کفاری که فرو رفته اند در تقلید آبا و اجداد و اعراض
مینمایند از قبول حق مانند مثل کسیست که بخواند جانوری را بسوی چیزی که اصلا فهم آن نکنند
صم ای هم صم یعنی ایشان در عدم استماع حق گویا که کرانند **بکم** گویا که گنگ‌اند از گفتن سخن راست
عمی گویا که کورند از دیدن راه راست **فهم لا یعقلون** پس ایشان
تعقل نمیکنند و درنمی یابند مواعظ اهل ایمان را و قبول ایمان نمیکنند و بعد از تمثیل حال کفار خطاب
بمؤمنین میکند و میفرماید که **یا ایها الذین آمنوا** ای آنکسانیکه ایمان آورده اید
کلوا من طیبات ما رزقناکم بخورید از لذیذهای
آنچه روزی داده ایم شما را **و اشکروا لله** و شکر گویید مر خدای تعالی را
در دادن طیبات و اعتقاد کنید که جمیع نعمتها از جانب الله است **ان کنتم**
ایاه تعبدون اگر باشید شما که او را عبادت کنید نه غیر او را باید که او را
شکر گویید بنابراین جزا شرط محذوفست و اگر قایل بجواز تقدیم جزا بر شرط شویم احتیاج بحذف
جزا نیست و بعد از ذکر اباحت طیبات در بیان تحریم محرمات میفرماید که **انما حرم**
علیکم المیتة جز این نیست که حرام گردانیده خدای تعالی اکل مرده را
از اینجا لازم می آید که میته نجس العین باشد و نماز در جلد آن صحیح نباشد و چون مراد از میته
حیوانیست که حیات از آن زایل شده باشد بدون ذبح شرعی از آنجهت استثنا کرده اند
از میته چیزها را که حیات در آن حلول نکرده باشد مثل پشم و سم و ناخن و مو و پر و شاخ و دندان
باعتقاد بعضی که درین مذکور نماز میتوان کرد **و الدم** و حرام گردانیده اکل خون را
و لحم الخنزیر و اکل گوشت خوک را اگر خوردن آن عادت اهل جاهلیت
بود و الا همه چیز خوک حرامست **و ما اهل به** و حرام گردانیده اکل حیوانی را



که آواز

که آواز بلند کرده باشد در ذبح آن یا بسبب ذبح آن **لغیر الله** از برای بتان یا غیر خدای تعالی از بتان و غیر آن
بنابرین با بمعنی فیه است و ممکنست که با برای سببیت است مخفی نماند که حلیت و حرمت متعلق بافعال مکلفین است
پس اسناد تحریم بذوات این امور بحذف مضاف خواهد بود و بنابر آیه سابقه که آن کلوا من طیبات ما رزقنا کم
است در ترجمه اکل را تقدیر کردیم و حق آنست که فعلی را درینمقام تقدیر کنند که عام باشد مر جمیع افعال محتمله را
و آن انتفاع است ای انما حرم علیکم انتفاع هذه الامور **فمن اضطر** پس هر که مضطر شود
و ملجا سازد ضرورت او را باکل و یا انتفاع از این محرمات **غیر باغ** در حالتیکه ساعی نباشد
بر غیر طاعت خدای تعالی **و لا عاد** و نباشد از جمله کسانیکه زیادتی کنند بر مردمان و قطع طریق نمایند
فلا اثم علیه پس در اکل و انتفاع این محرمات گناهی نیست بر او و معنی باغی و عادی
چنانچه مذکور شد ماخوذ از تفسیر علی بن ابراهیم علیه الرحمه است و در معانی الاخبار از حضرت صادق
علیه السلم روایت کرده که باغی کسیست که خروج بر امام زمان کند و عادی آنکه راه زند و بر این دو کس انتفاع
ازین امور حلال نیست و در کافی از حضرت صادق و در من لا یحضره الفقیه از جواد علیه السلم روایت کرده اند
که باغی کسیست که طلب شکار کند از برای فرح و شادی و یا از جهت لهو و بازی نه از برای آنکه از او سد رمق
اهل و عیال خود سازد و عادی کسی که دزدی کند پس اگر صاحبه مذکور و سارق مضطر شوند در اکل و انتفاع
ازین امور جایز نیست و نیست اینها را تقصیر کردن در روزه و نماز و در من لا یحضره الفقیه در حدیث مرفوع
روایت کرده که زنی نزد عمر آمده گفت ای امیر مؤمنان از من فجور و زنا سر زده حد شرعی را بر من اقامت
کن عمر امر برجم او کرد و حضرت امیر المؤمنین علیه الصلوه و السلم در آن مجلس حاضر بود بعمر گفت که از وی بپرس که فجور تو
بچه کیفیت بوده و چون این معنی را از آن زن پرسیدند گفت روزی در صحرایی میرفتم عطش شدید عارض من
شد از دور سیاه خیمه بنظرم در آمد و چون بنزدیک آن خیمه رسیدم اعرابی را در آن خیمه نشسته دیدم و از او
جرعه آبی طلبیدم تا بیاشامم گفت وقتی من ترا آب میدهم که تو راضی بموافقه من شوی و من قبول این فاحشه
نکرده و از او گردانیدم و تشنگی چنان بر من غلبه کرد که چشمهای من از نور بینایی عاری گردید و از حرف زدن
باز ماندم چون حفظ نفس واجب بود لا علاج تن بگفته اعرابی در دادم و او جرعه آبی بمن داد و با من دخول کرد
حضرت امیر المؤمنین علیه السلم فرمودند که بنابر آیه فمن اضطر غیر باغ و لا عاد این عورت مضطره غیر باغیه و غیر
عادیه است و بر او اثمی و گناهی نیست و اقامت حد بر او لازم نیست پس او را بدون اجرای حد رها کردند
و عمر گفت لولا علی لهلک عمر **ان الله غفور** بدرستیکه خدای تعالی پوشاننده
عیبهاست **رحیم** مهربانست بر عباد در رخصت دادن مضطرین از انتفاع امور محرمه

إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتَابِ بدرستیکه آنانکه میپوشند آنچه نازل کرده خدای تعالی از کتاب توریه که دران نعت پیغمبر و احوال او مکتوب و مثبت است **وَيَشْتَرُونَ بِهِ** و بدل میگیرند بآن کتمان **ثَمَنًا قَلِيلًا** متاع اندک دنیای فانی را یعنی صفات پیغمبر را میپوشند تا آنکه از سفله و جاهلان کسب مال دنیوی که فی الحقیقه قلیل و حقیر است کنند از خوف آنکه مبادا اگر اظهار آن صفات نمایند مردم ایمان بآنحضرت آورند و بعد از این بایشان چیزی ندهند **أُولَٰئِكَ** این گروه **مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ** نمیخورند در شکمهای خود مگر آتش را یعنی پر نمیسازند شکمهای خود را از اکل رشوت مگر باتش دوزخ **وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ** و سخن نگوید با ایشان خدای تعالی از نهایت غضب و خشم **يَوْمَ الْقِيَامَةِ** در روز قیامت **وَلَا يُزَكِّيهِمْ** و پاک نگرداند ایشانرا از ذنوب یا آنکه مدح و ثنای ایشان نکند و این دو نفی اشارتست بغضب خدای تعالی بر ایشان و تعریض است بحرمان ایشان از قرب الهی **وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ** و مر ایشانراست عذابی الم رساننده **أُولَٰئِكَ الَّذِينَ اشْتَرَوُا الضَّلَالَةَ** این گروه آنانند که بدل کرده اند گمراهی را **بِالْهُدَىٰ** براه راست یعنی بدل هدی ضلالت را اختیار کردند در دنیا **وَالْعَذَابَ بِالْمَغْفِرَةِ** و بدل مغفرت اختیار عذاب نمودند در آخرت زیرا که کتمان حق کردند بجهة اغراض دور روزه دنیا **فَمَا أَصْبَرَهُمْ عَلَى النَّارِ** و فی اصول الکافی عن ابی عبد الله علیه السلم فی قول الله عز و جل فما اصبرهم علی النار قال ما اصبرهم علی فعل ما یعلمون انه یصیرهم الی النار یعنی حضرت صادق علیه السلم در تفسیر فما اصبرهم علی النار فرموده که چه چیز صابر گردانید ایشانرا بر کردن چیزی که میدانند که آنچیز میگرداند ایشانرا بسوی آتش دوزخ یعنی میدانند که از فعل آن باتش دوزخ میروند علی بن ابراهیم از آنحضرت علیه السلم روایت کرده که فما اجراهم علی النار یعنی چه چیز ایشانرا صاحب جرات و جسارت گردانید بر دخول نار و در مجمع البیان از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده که در تفسیر این آیه فرمودند ای فما اعلمهم باعمال اهل النار یعنی چه چیز دانا گردانید ایشانرا باعمال و افعال اهل دوزخ **ذَٰلِكَ** این عذاب **بِأَنَّ اللَّهَ** بسبب آنست که خدای تعالی **نَزَّلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ** نازل کرد کتاب توریه را براستی و ایشان بعضی احکام آنرا قبول کردند و بعضی را

پوشانیده

پوشانیده و بمعرض قبول در نیاوردند **وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِي الْكِتَابِ** بدرستیکه آنانکه اختلاف کردند در کتاب الهی که قرآنست بعضی گفتند که قرآن سحر است و بعضی گفتند کهانتست و بعضی گفتند شعر است **لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ** هر آینه ایشان در مخالفت دور از حق اند و چون اهل کتاب بعد از تحویل قبله خوض در امر قبله کردند یهود گفتند که نیکویی منحصر در توجه بسوی مغربست که قبله ایشان در آنطرف واقع شده و نصاری گفتند که نیکویی تمام توجه بطرف مشرقست که قبله ایشان آنطرف است پس حق تعالی در رد ایشان میفرماید **لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ** در لیس البر دو قراءتست یکی برفع تا آنکه اسم لیس باشد و جمله ان تولوا خبر آن و قراءت دیگر بنصب بر است چنانچه قراءت حفص است تا آنکه خبر لیس باشد که مقدم شده بر اسم لیس که آنجا ان تولوا وجوهکم است و چون کلمه ان در ان تولوا مصدریست و بدخول خود در ان مصدریت فرو زمی آورد و مصدر در حکم مفردات صحیح است که اسم لیس واقع شود و تقدیر کلام چنین است که لیس البر تولیتکم وجوهکم قبل المشرق و المغرب یعنی نیست نیکویی بر گردانیدن روهای خود بسوی مشرق و مغرب زیرا که قبله بودن مشرق و مغرب منسوخ شده و چون شیخ مقداد علیه الرحمه متذکر این مقدمه نموده که هرگاه جمله بتاویل مصدر باشد تواند که اسم لیس واقع شود در کنز العرفان گفته قرا حمزه و حفص عن عاصم لیس البر بالنصب علی انه خبر لیس تقدم علی اسمها و هو ضعیف لجعل الاسم جملة **وَلَٰكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ** ای و لکن البر الذی ینبغی ان یهتم به بر من آمن بالله یعنی و لیکن نیکویی که سزاوار است که اهتمام بشان آن داشته باشند و توجه بقبله و صلوة موقوف بر آنست نیکویی کسیست که ایمان بخدای تعالی آورده و بعضی گفته اند و لکن البر بتقدیر و لکن ذا البر است یعنی و لیکن صاحب نیکویی آنکس است که ایمان آورد بخدای تعالی و بعضی گفته اند که بر بمعنی بار است و لکن البار من آمن بالله اما توجیه اول اوفق بسیاق آیت و سبب نزولست **وَالْيَوْمِ الْآخِرِ** و لیکن نیکویی آنکس است که ایمان آورد بروز قیامت **وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ** و بفرشتگان و بکتاب آسمانی و به پیغمبران و چون الف لام الکتاب برای استغراق است مراد مطلق کتاب آسمانی خواهد بود از توریه و انجیل و صحف و فرقان و میتواند که الف لام برای عهد خارجی باشد و اشارت باشد بقرآن و گفته اند که اختیار صیغه جمع در ملائکه و در نبیین و صیغه مفرد در کتاب اشارتست بقلت کتابت نظر بملائکه و انبیا **وَآتَى الْمَالَ** و نیکویی سزاوار آنکس است که بدهد مال را **عَلَىٰ حُبِّهِ** ای مع حبه

حزب

يعني با وجود خواهش و دوستي آن مال بايد كه مال را بر حب خدا تعالی يعني خالصا لوجه الله **ذوي القربي**
بصاحبان قرابت خود كه محتاج باشند از روي تصدق و بصاحبان قرابت پيغمبر صلوات الله عليه و آله
از روي هديه نه از روي صدقه **واليتامي** و بيتيمان محتاج خود از روي تصدق و بيتيمان سادات
از روي هديه چنانچه از حضرت صادق عليه السلم مرويست **والمساكين**
و بدرويشان و في الحديث اي مساكين الناس **وابن السبيل** و بمسافري كه نفقه او مفقود شده باشد
چنانچه در حديث آمده كه ابن السبيل المحتاج الذي لا نفقة معه **والسائلين** و بدرويشاني
كه فقر ايشانرا مضطر ساخته باشد بسؤال **وفي الرقاب** اي و في فك الرقاب و تخليصها يعني و
بجهت خلاص كردن بندگان از قيد بندگي **واقام الصلوة** اي ولكن البر من
اقام الصلوة يعني وليكن نيكويي نيكويي كسي است كه بپاي دارد نماز را با شرايط در اوقات معينه
واتي الزكوة و بدهد زكوة واجبه را اهل تفسير اتفاق كرده اند كه مراد از زكوة زكوة مفروضه است
و اما ايتاء مال احتمال دارد كه غير زكوة واجبه باشد و مقصود در مرتبه اول بيان مصارف آن باشد و در مرتبه ثاني
بيان نفس اداء او و تحريص و ترغيب بران باشد تا تكرار لازم نيايد و احتمال دارد كه مراد از ايتاء مال عامتر باشد از واجبه
و مندوبه و بعضي گفته اند انسب آنست كه مراد ايتاء مال بتصدقات مندوبه باشد و برين تقدير ذكر
مصارف مذكوره بنابر افضليت تصدق است بايشان **والموفون بعهدهم**
معطوفست بر من آمن كه خبر لكن است يعني وليكن نيكويي نيكويي كسي است كه وفا كنند بعهد خود
اذا عاهدوا هرگاه عهد كنند و مراد از عهد عامتر است از عهد و نذر و يمين
والصابرين منصوب بمدحست و مانند والموفون معطوف بر من آمن نيست
و اين تغيير اسلوب اشارت بر زيادتي فضل صبر است بر ساير اعمال و تقدير كلام چنين است كه
اعني الصابرين يعني ميخواهيم از بعض ديگر كه كار نيك ايشان بهتر از همه نيكيهاست صابران **في
الباساء** در شدتهاي مالي كه آن تلف مال و عوض فقر و فاقه است **والضراء** و در شدتهاي
بدني مثل جراحتها و مرضها **وحين الباس** و در حين شدت مقاتله جهاد
و در بعضي از روايات آمده كه مراد از باسا محاربه با اعداست اعم از آنكه از آدميان و شيطان باشد يا نفس
آدمي و مراد از ضرا شدت فقر و فاقه است علي بن ابراهيم روايت كرده كه قوله والصابرين في الباساء
اي في الجوع والخوف والضراء اي في العطش والمرض وحين الباس عند القتل **اولئك
الذين صدقوا** اين جمله مستانفه و متعلق است بجميع اقوام مذكوره يعني جماعت

آنانند كه راست گفتند در اتباع حق و هرچه گويند راست گويند **واولئك هم المتقون**
و آنگروه ايشانند پرهيزكاران كامل از غير مامور به و روي من عمل بهذه الآية فقد استكمل الايمان و بعد از بيان
احكام مالي در احكام نفسي شروع مي نمايد كه **يا ايها الذين آمنوا** اي كسانيكه ايمان آورده ايد
كتب عليكم القصاص واجب گردانيده شد بر شما
قصاص كردن **في القتلي** قتلي جمع قتيل بمعني مقتول است يعني در حق كشته شدگان بناحق گفته اند
كه قصاص در اصل لغت بمعني مقاصه است يعني گرفتن چيزي در بدل چيزي و در شرع قتل نفس است در مقابل
قتل نفس يا قطع عضو است در برابر قطع عضوي و نيز گفته اند كه قصاص ماخوذ از قص الاثر بمعني تابع بودن اثر است
و مناسبت ميانه لغوي و شرعي متحقق است زيرا كه ولي در قصاص تابع اثر قاتلست و بجاي آورد انچه را كه او
بعمل آورده و در سبب نزول اين آيه چنين مذكور است كه ميان دو قبيله در زمان جاهليت خونها واقع ميشده و قبيله
كه غالب ميشدند قسم ياد ميكردند كه بكشند از ان ديگري آزاد را بجاي بنده و مرد را بعوض زن و دو مرد را بجاي يك مرد
و چون اسلام ظاهر شد اين آيه نازل گرديد و حكم جزم آمد كه در قصاص بايد كه مساوات مرعي دارند
الحر بالحر عطف بيان قصاص است بتقدير مضاف اي قتل الحر بالحر يعني مراد از قصاص كشتن مرد
آزاد است بسبب كشتن مرد آزادي **والعبد بالعبد** و كشتن بنده است
بسبب كشتن بنده **والانثي بالانثي** و كشتن زنست بسبب كشتن زن تخصيص
حر بحر و عبد بعبد و انثي بانثي بواسطه سبب نزولست نه بجهت تخصيص حكم زيرا كه جايز است باتفاق
قتل عبد بسبب قتل حر و قتل انثي بسبب قتل رجل بطريق اولي ليكن جايز نيست نزد اصحاب قتل
حر بسبب قتل عبد و جايز است قتل رجل بسبب قتل انثي بارد فاضل ديت يعني كه اوليای زن
قاتل را بكشند و نصف ديت را بدهند في تفسير العياشي عن الصادق عليه السلم قال لا يقتل حر بعبد
ولكن يضرب ضربا شديدا و يغرم دية العبد وان قتل رجل امراة فاراد اولياء المقتول ان يقتلوا ادوا نصف
ديته الي اهل الرجل و گفته اند كه اين آيه ناسخ آيه النفس بالنفس است و نميتوانند كه النفس بالنفس ناسخ آيه ما نحن فيه
باشد زيرا كه آيه النفس بالنفس حكايت ما في التوريه است و ما في التوريه نسخ احكام قران نميتواند كه بكند
و نميتوانند كه هيچيك ناسخ ديگري نباشند چنانچه در سوره مائده مذكور خواهد شد **فمن عفي
له من اخيه شيء** پس هر جاني كه عفو كرده شود و بخشيده شود مر او را
از جانب برادر ديني او كه ولي مقتول است چيزي از جنس عفو بنابرين مراد از شيء شيء من جنس العفو است
از قبيل اسناد فعل بمصدر و مراد از شيء من جنس الجنايه نيست كه اگر مراد اين معني مي بود بايستي كه عن شيء گفته شود

اي و معني في تفسير العياشي عن الصادق عليه السلام [illegible]

زیرا که هرگاه عفو در یک کلام هم متعدی بجانی و هم متعدی بجنایت شود باید که بجانی متعدی بلام و بجنایت متعدی بکلمه عن شود چنانچه میگویند عفوت له عن جنایته پس اگر مراد شیء من الجنایه میبود صحیح عن شیء بود تا عفی متعدی بجنایت بکلمه عن شود چنانچه بجانی متعدی بلام شده در مضورت مفعول ثانی عفی درین آیه مقدرست ای فمن عفی له عن جنایته من جهة اخیه شیء من العفو یعنی پس هر جنایت کننده که بخشیده شود مر او را از جنایت او از جانب برادر دینی او چیزی از جنس بخشیدن **فاتباع بالمعروف** پس بر عافیست یعنی واجبست بر عفو کننده پیروی کردن به نیکویی و در مطالبه شدت ننمودن و زیاده طلبی نکردن مخفی نماند که عفو ولی مقتول از قاتل عامترست از آنکه مطلق باشد بدون عوضی یا بشرط عوضی که آن دیتست و درینجا مراد قسم ثانیست بقرینه فاتباع بالمعروف چه اگر مراد قسم اول میبود در جانی درمضورت چیزی لازم نیست که با حکم عافی نظر بجانی اتباع بمعروف باشد **وادآء الیه باحسان** و واجب بر جانی و قاتل بعد از عفو رسانیدن دیتست بسوی ولی مقتول که او عافیست بزودی بدون اهمال و بدون خشونت و درشتی بلکه بملایمت و شکرگذاری از عفو بنابراین ترجمه اتباع بمعروف بیان حکم عافیست و ادآء الیه باحسان بیان حکم جانی و بعضی هر دو را نسبت بجانی داده بیان حکم او گرفته اند اتباع بمعروف باینمعنی که بر جانیست دادن دیت بدون نقصان و اشطار و ادآء الیه باحسان باینمعنی که بر جانی لازم دادن دیتست بدون خشونت و احتمال اول موافق حدیث کافیست زیرا که در کافی گفته عن الحلبی عن ابی عبد الله علیه السلم قال سالته عن قول الله عز و جل فمن عفی له من اخیه شیء فاتباع بالمعروف و ادآء الیه باحسان قال ینبغی للذی له الحق ان لا یعسر اخاه اذا کان قد صالحه علی دیة و ینبغی للذی علیه الحق ان لا یمطل اخاه اذا قدر علی ما یعطیه و یؤدی الیه باحسان **ذلک** این ترک قصاص بسبب عفو و اخذ دیت **تخفیف من ربکم** سبک کردنیست از پروردگار شما **و رحمة** و مهربانیست از و نسبت بایشان و وجه آنکه این حکم تخفیفست مر این امت را آنست که بر امت موسی علیه السلم قصاص واجب بوده است و بس و بر امت عیسی علیه السلم عفو واجب بوده است و بس و این امت مرحومه مخیر شدند میان امور ثلثه که قصاص و عفو یا دیتست تا افراط و تفریط نباشد از آنجهت دین حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله باعدل ادیان مسمی شده و دور که تخفیف نسبت بدین موسی باشد و رحمت نسبت بدین عیسی و منافات نیست میان وجوب قصاص که در صدر آیت مذکور است و تخفیف و تخییر که آخر آیت مذکور است زیرا که قصاص واجب شده اولا و بعد از آن عفو و دیت مسقط آن شده اند و میتواند که مراد از کتب وجوب تخییری باشد نه وجوب

عینی و وجوب تخییری موکد بتخییر بلکه موقوف بر آنست **فمن اعتدی** پس کسی که ستم کند و بکشد قاتل را یا آنکه مثله کند و گوش و بینی او را ببرد **بعد ذلک** بعد از عفو و صلاح بدیت **فله عذاب الیم** پس مر او راست عذابی دردناک و در کافی از سماعة بن مهران روایت کرده که من از حضرت صادق علیه السلم از فمن اعتدی بعد ذلک فله عذاب الیم سؤال کردم حضرت فرمود هو الرجل یقبل الدیة او یعفو او یصالح ثم یجیء بعد فیمثل او یقتل فوعده الله عذابا الیما **و لکم فی القصاص حیوة** و مر شماراست در وجوب قصاص بقا و زندگانی **یا اولی الالباب** ای صاحبان عقلها **لعلکم تتقون** تا آنکه از خون ناحق پرهیز کنید زیرا که اگر قصاص نمیبود قتل ناحق بسیار بفعل می آمد و ریشه حیات جمعی در هر آنی از بیخ برکنده میشد و هرگاه دانند که در عوض قتل قتلست دست از آن باز میدارند و بعد از جان حکم بدنی باز بر سر حکم مالی میرود و میفرماید **کتب علیکم** نوشته شده بر شما و مندوب گردیده شده است بر شما ای مومنان **اذا حضر احدکم الموت** وقتی که حاضر شود یکی از شما را مرگ یعنی علامات و امارات مرگ تقدیم مفعول احدکم است بر فاعلش که الموت است از جهت مجرد اهتمام بشان مفعولست **ان ترک خیرا** اگر بگذارد واحدی از شما مال بسیار را اراده مال بسیار از خیر مفاد احادیثست چنانچه مرویست که حضرت امیر المومنین علیه السلم منع کرد از وصیت شخصی که نزد او مال بسیار نبود و این آیت را تلاوت کردند زیاده کردن لفظ احد با آنکه ظاهر آن بود که گفته شود اذا حضرکم الموت ان ترکتم خیرا شبه بر آنست که مراد از کتب علیکم حکم بر آحادست نه بر مجموع **الوصیة للوالدین و الاقربین** فاعل کتب است ای کتب علیکم الوصیة للوالدین و الاقربین یعنی نوشته شده بر شما وصیت کردن برای پدر و مادر و برای خویشاوندان **بالمعروف** بطریق عدل و راستی که اصلا حیف و میلی در آن نباشد مقررست که فعل را باعتبار فاعل مذکر و تانیث کنند و در اینجا الوصیة که فاعل کتب است مونث واقع شده و مع هذا فعلش را که کتب است مذکر آورده یا از جهت آنکه وصیت مونث غیر حقیقی است و یا از جهت وقوع فاصله میان فعل و فاعل و قاعده توافق میان فعل و فاعل در تذکیر و تانیث وقتی است که فاعل مونث حقیقی باشد نه غیر حقیقی و فاصله میان فعل و فاعل یافت نشود و درینمقام هر دو معنی مفقود است و یا آنکه وصیت بمعنی الایصا مصدرست و بنابر اینست که ضمیر فمن بدله را که بعد از این می آید و راجع بوصیت است مذکر آورده مخفی نماند که اذا حضر ظرف متعلق بمابعدش که الوصیة مصدرست با آنکه گفته اند که تقدیم معمول مصدر بر مصدر جایز نیست سیما وقتی که معرف

بالف لام باشد و وجه تقدیم در ینمقام آنست که این قاعده در غیر ظرف جاری نیست و در ظرف تقدیم جایز است و توسط
شرط که آن ترک خیرات در میان جزا که کتب است و معمول آن که الوصیة است بواسطه مزید اهتمام بشأن جزا
حقا علی المتقین مفعول مطلق فعل محذوفست که بجهت تأکید مضمون جمله سابقه
ایراد یافته ای حق ذلک حقا یعنی ثابتست این حکم وصیت بر پرهیزکاران ثابت بودنی و تقیید بمتقیان اشارتست
بآنکه کتب بمعنی ندبست نه بمعنی فرض علی بن ابراهیم روایت کرده که آیه کتب علیکم منسوخست بآیه میراث
که حق تعالی فرموده یوصیکم الله فی اولادکم للذکر مثل حظ الانثیین و فی تفسیر العیاشی عن ابی بصیر عن احدهما علیهما السلم
قوله کتب علیکم اذا حضر احدکم الموت قال هی منسوخة نسختها آیة الفرائض التی فی المواریث و این نسخ و تحقیق است
که کتب بمعنی فرض و واجب باشد که آیه میراث نسخ وجوب وصیت کند و اگر مراد از کتب ترغیب بطریق
استحسان و ندب باشد نسخ غیر محتملست و از حضرت امام محمد باقر علیه السلم مرویست که شخصی از او پرسید که
آیا وصیت برای وارث جایز است حضرت فرمود آری و آیه کتب علیکم را تلاوت نمود چنانچه در مجمع البیان
گفته روی اصحابنا عن ابی جعفر علیه السلم انه سئل هل تجوز الوصیة للوارث فقال نعم و تلا هذه الآیة و فی الکافی
عن محمد بن مسلم قال سألت اباجعفر علیه السلم عن الوصیة للوارث فقال تجوز ثم تلا هذه الآیة بنا بر این کتب علیکم
بمعنی جاز علیکم خواهد بود و چون حدیث علی بن ابراهیم و محمد بن مسعود عیاشی موافق مذهب اکثر عامه است و
مخالف این احادیث است که مذکور شد و غیر آن باید که حمل آن بر تقیه کنند و حدیث نبوی
که روایت کرده اند که فرموده ان الله اعطی کل ذی حق حقه الا لا وصیة لوارث یعنی بدرستیکه خدا تعالی
داده است بهر صاحب حقی حق او را بدان و آگاه باش که نیست هیچ وصیت از برای وارث نسخ حکم
این آیت نمیکند زیرا که مراد ازین حدیث نفی وجوب وصیت است و مراد از مضمون آیه اثبات
استحباب آن و نفی وجوب منافات با استحباب و جواز ندارد تا نسخ آن کند با آنکه نسخ متواتر بخبر آحاد
نزد اهل تحقیق جایز نیست و گفته اند که مراد از نفی وصیت در حدیث نفی وصیت زیاده از ثلث مال باشد
و تخصیص کتاب بسنت بهتر است از نسخ کتاب بسنت و مخفی نماند که نسخ وجوب اگر قائل آن شویم منافات
با بقاء جواز ندارد و در الحدیث من لم یوص عند موته لذوی قرابته ممن لا یرث فقد ختم عمله بمعصیة
فمن بدله پس هر کس که تغییر دهد این وصیت را یعنی اگر وصی تغییر آن وصیت دهد
یا شاهد یا وارث بعد ما سمعه بعد از آنکه شنیده باشد آنرا که معلوم او
شده باشد فانما اثمه پس جز این نیست که گناه آن تغییر علی الذین
یبدلونه بر آن کسانیست که تبدیل و تغییر میدهند آنرا فی الکافی عن محمد بن مسلم قال سألت

اباعبدالله علیه السلم عن رجل اوصی بماله فی سبیل الله فقال اعطه لمن اوصی به له و ان کان یهودیا او نصرانیا ان الله تعالی یقول فمن
بدله بعد ما سمعه الآیة و از اینجا معلوم میشود که بر وصیت کننده گناهی بسبب تبدیل وصیت نیست بلکه گناه بر وصی
و غیر اوست که مرتکب آن شده اند عاید میشوند ان الله سمیع علیم بدرستیکه
خدا تعالی شنواست مر کلام ایشانرا و داناست بمطلب و مرام ایشان و این تهدید و وعید است مر
کسانیرا که تبدیل وصیت کنند فمن خاف پس هر وصی که بداند زیرا که خاف بمعنی علم نیز آمده
من موص جنفا از وصیت کننده میلی را از حق بباطل از روی خطا و سهو او
اثما یا گناهی را بطریق عمد چنانچه از حضرت امام محمد باقر علیه السلم مرویست و علی بن ابراهیم روایت
کرده که جنف میل کردن ببعض وارث و وصیت نمودن برای اوست و محروم ساختن دیگران و اثم وصیت
کردن بتعمیر آتش خانها و اخذ مسکراتست و فی روایة اذا اعتدی فی الوصیة او زاد علی الثلث فاصلح بینهم
پس آن وصی اصلاح کند و تغییر نماید وصایای وصیت کننده را باجرای آن بر نهج شریعت غرا
و ملت بیضا فلا اثم علیه پس نیست گناهی مر او را از اصلاح و تغییر ان الله
غفور رحیم بدرستیکه خدا تعالی آمرزنده مهربانست مر آن مصلح را در کافی
از حضرت امام محمد باقر علیه السلم روایت کرده که آیت فمن خاف من موص جنفا او اثما ناسخ آیت قبل از آنست
که فرموده که فمن بدله بعد ما سمعه و بعد از ذکر وصیت بیان حکم دیگر میکند و میفرماید که یا ایها الذین
آمنوا ای آنجماعتی که ایمان آورده اید و فی الحدیث لذة النداء ازال تعب العبادة و العناء
کتب علیکم الصیام فرض کرده شده است بر شما روزه داشتن کما کتب علی الذین من
قبلکم چنانچه فرض کرده شده بر آن کسانیکه پیش از شما بوده اند و فی الحدیث من قبلکم
ای من الانبیاء و الامم اولهم آدم مراد اینست که صوم عبادتیست قدیم که حق تعالی هیچ امتی را از وجوب
آن خالی نگذاشته و این معنی ترغیب است بر صوم و در من لا یحضره الفقیه از حفص بن غیاث روایت کرده
که او گفت که من از حضرت صادق علیه السلم شنیدم که میگفت صوم شهر رمضان بر هیچ امتی قبل از ما واجب
نشده بود پس من گفتم چه میفرمائی در قول خدا تعالی که میفرماید یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم الصیام کما کتب
علی الذین من قبلکم حضرت در جواب فرمود که صوم شهر رمضان پیش از ما همین بر انبیا و رسل واجب بوده
پس نه بر امم و حق تعالی این امت را بسبب این فضیلت بخشیده صوم شهر رمضان را هم بر پیغمبر و هم بر امت
او واجب گردانید بنا بر این حدیث مراد از من قبلکم انبیا خواهند بود و علی بن ابراهیم روایت کرده که بر انبیا سابق

ودر امم پیشین بسیار صوم شهر رمضان فرض نبود بلکه آنها چند روزی از غیر ماه رمضان روزه فرض بود
لعلکم تتقون تا آنکه شما بوسیله روزه پرهیز کنید از معاصی زیرا که اعظم اسباب معصیت
قوت شهوانیست و روزه سورت آن قوت را میشکند و ضعیف میگرداند **ایاما معدودات**
نصب ایاما باضمار صوموا است ای صوموا ایاما معدودات یعنی روزه دارید چند روز شمرده شده را که آن
روزه یکماه رمضانست چنانچه بعد ازین تصریح بران میشود و در تفسیر جلالین مذکور است که نصب ایاما بلفظ
الصیام است در کتب علیکم الصیام یعنی واجب شده بر شما روزه داشتن چند روز معدود چنانچه صاحب کشاف
نیز تصریح برین کرده یا بتقدیر یصوموا است ای یصوموا ایاما معدودات و قاضی ناصر الدین بیضاوی گفته و نصبها
لیس بالصیام لوقوع الفصل بینهما بل باضمار صوموا لدلالة الصیام علیه و قطع نظر از وقوع فاصله باجنبی بسیار
میان عامل و معمول گفته اند که عمل مصدر معرف بلام قلیل الوقوع است و در کلام فصحا نزد جمهور نحات و نزد بعضی
اصلا جایز نیست مگر در ظرف زیرا که در ظرف توسعه است که در غیر آن نیست بنا بر آنکه در ایشان ادنی رائحه فعل
رائحه کافیست بنابرین تقدیم معمول مصدر بر مصدر جایز نیست اگر معمول غیر ظرف باشد و جایز است اگر ظرف
باشد چنانچه قبل ازین مذکور شد **فمن کان منکم مریضا**
پس هر که باشد از شما بیمار و نتواند که روزه بدارد **او علی سفر** یا باشد
بر سفر **فعدة من ایام اخر** ای فوقت صیامه عدة من ایام
اخر یعنی پس وقت روزه داشتن او شمرده شده از روزهای دیگر است و یا تقدیر کلام
چنین است که فعلیه صوم عدة من ایام اخر یعنی پس واجب است بر و صوم شمرده شده از روزهای دیگر
بهر تقدیر ظاهر آیه دلالت دارد بر وجوب افطار بر مریض و مسافر و عوض آن روزه گرفتن چنانچه
متون احادیث اهل بیت علیهم السلم مشحون بر آنست و در حدیث وارد شده که الصائم فی شهر رمضان
فی السفر کالمفطر فیه من الحضر و علیه القضاء و فی کتاب الخصال عن جعفر بن محمد عن ابیه علیهما السلم قال قال
رسول الله صلی الله علیه و آله ان الله تبارک و تعالی اهدی الی والی امتی هدیة لم یهدها الی احد من الامم کرامة من الله
لنا قالوا و ما ذلک یا رسول الله قال الافطار فی السفر والتقصیر فی الصلوة فمن لم یفعل ذلک فقد رد علی الله
هدیته و جمعی از اهل سنت که بتخییر قایل شده اند میان صوم و افطار بر مسافر گفته اند که شرط در این آیه مقدر است
ای فعدة من ایام اخر ان افطر **وعلی الذین یطیقونه** دلالت بر
آنچه انانکه طاقت روزه گرفتن داشته و بعد از آن رسید ایشانرا کبر سن یا مرض عطاش که
عبارتست از استمرار تشنگی مفرط یا مانند این دو حالت **فدیة طعام**

مسکین

مسکین فدیه دادن خورش یک مسکین است که آن یک مد است و روزه را خوردن چنانچه
حضرت صادق علیه السلم در تفسیر این آیت فرموده که معناه و علی الذین کانوا یطیقون الصوم ثم اصابهم کبر او
عطاش او شبه ذلک فدیة لکل یوم مد من الطعام و بعضی گفته اند که مراد آنست که روزه داشتن غایت طاقت
ایشان باشد که بمشقت تمام روزه دارند مثل صاحب عطاش و کبیر السن و مانند آن و مؤید این توجیه است قرائت
ابن عباس که یطوقونه خوانده و یطوقونه بمعنی یتکلفونه است یعنی و بر آنانکه بتکلف تمام روزه دارند و بر ایشان شاق
باشد باید که فدیه بدهند و بر هر تقدیر آیت مذکور دلالت میکند بر وجوب افطار بر کسی که عاجز باشد از روزه داشتن و حق (?)
فدیه مخفی نماند که ظاهر آیه و علی الذین یطیقونه فدیة طعام مسکین اینست و بر آنانکه طاقت روزه دارند و عذری
ندارند که سبب افطار شود اگر افطار کنند لازمست عوض از برای هر روزی که افطار نموده بمقدار خوردنی یک مسکین
و بعضی گفته اند که این بود که حکم روزه ماه رمضان در اول اسلام بنا بر آنکه روزه ماه رمضان در اول اسلام عادت
مردم نبود پس مخیر شدند میان روزه و افطار و بعد از این این آیت بآیت فمن شهد منکم الشهر فلیصمه منسوخ گردید
و بعضی گفته اند که کلمه لا مقدر است یعنی و علی الذین لا یطیقونه فدیة طعام مسکین و هرگاه از اهل بیت عصمت تفسیر این
مروی باشد حمل بر آن واجبست نه بر غیر آن **فمن تطوع خیرا** پس اگر کسی زیاده کند
نیکویی را بر آن مقدار فدیه که آن زیاده از یک مد است و یا آنکه ادامی و نان خورشی بر آن اضافه نماید
فهو خیر له پس آن تطوع بهتر است مر او را از روی ثواب **وان تصوموا
خیر لکم** وان تصوموا مبتدا است و خیر لکم خبر آن و کلمه ان مصدری و
مدخول جو در المصدریت فرو می آرد ای وصیامکم خیر لکم یعنی و روزه داشتن شما با وجود این عذرها مثل
عطش و کبر سن اگر بهلاک نیندازد بهتر است مر شما را از اینکه روزه را بخورید و فدیه بدهید بنابراین ظاهر آیه
عدم وجوب افطار است بر صاحبان اعذار مذکوره و افضلیت صومست بر افطار و فدیه دادن
ان کنتم تعلمون اگر باشید شما که میدانسته باشید فضیلت روزه
و کثرت ثواب آنرا هر آینه اختیار صوم بر افطار خواهید کرد **شهر رمضان
الذی انزل فیه القران** ماه رمضان آنچنان ماهیست که فرو فرستاده شده
دران ماه قران شهر رمضان مبتدا است و الذی انزل فیه القران خبر و شهر مشتق از شهرتست و تسمیه
ماه بشهر از جهت شهرت آنست میان خاص و عام و اضافه شهر رمضان اضافه عام بخاص است و اصل تحقیق آنست
که مجموع مضاف و مضاف الیه علم ماه رمضانست و در احادیث متکرر الورود است که لا تقولوا رمضان ولکن
قولوا شهر رمضان و در بعضی احادیث وارد شده که رمضان اسمیست از اسماء الهی پس نتوان گفت که آمد رمضان (?)

وجاء رمضان وذهب رمضان وغیر ذلک ملکه لابد است تقیید آن بشهر و در تسمیه برمضان وجوه مختلف گفته اند
و ابن بابویه رحمه الله چنین گفته که رمضان مشتق از رمض بمعنی گدازش حرارتست در میان دو سنگ هموار
تا آنچه در میان است نرم و هموار گردد و صایم طبیعت خود را در میان دو سنگ جوع و عطش میگدازد تا بهر طرف که خواهد
از امیل فرماید و نرم و هموار گردد و فی الکافی باب فضل القرآن عن حفص بن غیاث عن ابی عبد الله علیه السلم
قال سالته عن قول الله عز و جل شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن و انما انزل فی عشرین سنة بین اوله و آخره
فقال ابو عبد الله علیه السلم نزل القرآن جملة واحدة فی شهر رمضان الی البیت المعمور ثم نزل فی طول عشرین
سنة یعنی حفص بن غیاث گفت که من از حضرت صادق علیه السلم پرسیدم که ازین آیت معلوم میشود
که قرآن در ماه رمضان نازل شده و حال آنکه بیست سال میان اول نزول و آخر نزول بود و درین مدت بر حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و آله نازل گردیده امام علیه السلم جواب داد که مراد ازین نزول نزول بسوی بیت المعمور است
که در آسمان چهارمست که قرآن یکبار در ماه رمضان بسوی بیت المعمور نازل گردیده و از آنجا بجا بجا و پاره پاره
در مدت بیست سال بر پیغمبر نازل شده و صدوق رضی الله عنه در اعتقادات خود بیست و چهار سال گفته و
و بعضی از عرفاء عصر گفته الذی انزل فیه القرآن یعنی انزل بیانه و تاویله فی لیلة القدر منه و اما تنزیله فکان من
ابتداء بعثة الی اوان وفاته صلی الله علیه و آله کذا استفاده مما ورد و شطری از کلام در سوره مبارکه
قدر خواهد آمد **هُدًى لِلنَّاسِ** حالکونیکه آن قرآن راه نماینده است مردم را
وَبَيِّنَاتٍ مِنَ الْهُدَى وَالْفُرْقَانِ و حالکونیکه
علامات واضحه است از جمله چیزهائی که راه راست مینماید و فرق میکند میان حق و باطل
فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ پس هر که حاضر شود از شما ماه رمضان را
فَلْيَصُمْهُ پس باید که روزه دارد درین ماه بنابرین ترجمه الشهر مفعول به شهد بمعنی حضر متعدیست و ضمیر
فلیصمه راجع بشهر است مفعول فیه فلیصمه است بتقدیر فلیصم فیه زیرا که صوم لازمست و فعل لازم مفعول به
نمیخواهد و این حکم مخصص است بآنچه قبل ازین مذکور شده و بعد ازین می آید که **وَمَنْ كَانَ**
مَرِيضًا هر که باشد از شما بیمار **أَوْ عَلَى سَفَرٍ** یا باشد بر حالت سفر و مسافر
باشد **فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ** پس واجبست بر او افطار و روزه داشتن
چند روز دیگر بعد از ماه رمضان که بیمار و مسافر نباشد بعدد آنچه از ماه رمضان بیمار یا مسافر بوده و ذکر این
حکم با وجود سبق ذکر بجهت تاکید و مبالغه است و اشارتست باینکه افطار درین اوقات عزیمتست و ترک
افطار جایز نیست چنانچه مختار اصحاب ماست نه رخصت چنانچه فقهاء عامه گفته اند که هر گاه رخصت باشد خلاف

دراینکه

در اینکه صوم افضلست یا افطار **يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ** میخواهد خدای تعالی
بشما درین حکم آسانیرا **وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ** و نمیخواهد
بشما دشواریرا فی تفسیر العیاشی عن ابی جعفر علیه السلم فی قول الله یرید الله بکم الیسر و لا یرید بکم العسر قال
الیسر علی و العسر فلان و فلان فمن کان من ولد آدم لم یدخل فی ولایة فلان و فلان یعنی چون قبول صوم بل قبول جمیع
عبادات موقوفست باقرار ولایت امیر المؤمنین علیه السلم و تبری از غاصبین حق او ست بنابرین امام علیه السلم
در تاویل این آیه میفرماید که خواسته خدای تعالی بعد از حکم بصوم اقرار بولایت امیر المؤمنین علیه السلم را
نه تابعیت ائمه ظلم و جور را که درینصورت جمیع عبادات باطل و بیفایده است
وَلِتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ متعلق بعامل مقدر است ای و یامرکم بذلک لتکملوا العدة
یعنی حکم میکند خدای تعالی شما را بآنچه مذکور شد تا تمام کنید شما عدد ایام فطر را از ماه رمضان بسبب مرض یا
سفر در وقت قضای آن و از حدیث حضرت صادق علیه السلم مستفاد میشود که مراد از و لتکملوا العدة آنست
که حق تعالی شما را امر بصوم کرده تا آنکه شما کامل گردانید عدد ماه رمضان را بروزه داشتن سی روز بدون
نقصان چنانچه شیخ طایفه امین الاسلام در کافی از آنحضرت روایت کرده که شعبان لا یتم ابدا و رمضان
لا ینقص و الله ابدا و لا یکون فریضة ناقصة ان الله عز و جل یقول و لتکملوا العدة و اشکال این حدیث ظاهر است
چه تجربه مخالف آنست بنابرین در کتاب استبصار فرموده انه خبر واحد لا یوجب علما و لا عملا و در توجیه این حدیث علما را اقوالست بعضی گفته اند که مراد از عدم نقصان ماه رمضان عدم نقصان ثواب آنست هر چند ماه رمضان بیست و نه روز باشد هم
وَلِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَى مَا هَدَاكُمْ و تا بزرگی یاد کنید خدای تعالی
را بخیری که هدایت کرده و راه راست نموده شما را بنابرین ترجمه ما در علی ما هدیکم بمعنی الذی است و ممکن است
که مصدری باشد ای و لتکبروا الله علی هدایتکم یعنی و تا آنکه تعظیم کنید حق تعالی را بر هدایت و راه راست
نمودن شما و فی روایة التکبیر عقیب الصلوات الاربع فی العید یعنی مراد از تکبیر تکبیرات مندوبه است بعد از
چهار نماز در شب عید و روز عید یعنی در شب عید بعد از نماز شام و خفتن و در روز عید بعد از نماز
صبح و نماز عید و در بعضی روایات آمده که مراد تکبیرات نماز عید است و در محاسن برقی روایت
کرده که مراد از و لتکبروا الله تعظیم و تمجید خدای تعالی است و از هدایت در علی ما هدیکم ولایت ائمه
معصومین علیهم السلم است **وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ** و تا آنکه شما
شکر گوئید خدای تعالی را بر تسهیل امر شما و در تتمه حدیث محاسن است که مراد از شکر معرفت ائمه علیهم السلم است
یعنی و تا آنکه شما بشناسید امام مفترض الطاعة را گویند که در روایت آمده که اعرابی از حضرت رسول الله پرسید که
پروردگار ما آیا با ما نزدیکست تا با او راز گوئیم یا دور است تا او را بآواز بلند بخوانیم این آیت آمد که

وَاِذَا سَاَلَكَ عِبَادِي عَنِّي و چون پرسند از تو بندهای من از حال من که نزدیکم یا دورم از ایشان پس در جواب بگو **فَاِنِّي قَرِيبٌ** پس مرا بگو من نزدیکم با ایشان بحسب احاطه علمی و چون دعا و اجابت دعا لازم روزه است چنانکه در حدیث وارد شده که دعوة الصائم لا ترد یعنی دعای روزه دار رد کرده نمیشود بنابرین حق تعالی بعد از ذکر حکم روزه این آیات را نازل گردانید **اُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ اِذَا دَعَانِ** اجابت میکنم دعای دعا کننده را وقتیکه دعا کنند مرا با خلاص تمام و در آن دعا طلب چیزی کنند که صلاح حال ایشان در آن باشد و فی الحدیث لم یجد الاجابة فقد اخل بشرط الدعاء و فی نهج البلاغة الکرام قال علیه السلام اذا کانت لک الی الله تعالی حاجة فابدء بمسئلة الصلوة علی النبی صلی الله علیه و آله ثم اسئل حاجتک فان الله اکرم من ان یسئل حاجتین فیقضی احدهما و یمنع الاخری یعنی هرگاه شما را حاجتی بسوی خدای تعالی باشد باید اول صلوات بر پیغمبر و آل اظهار را از حق تعالی بخواهید و بعد از آن اظهار مطلب خود نمایید زیرا که سوال در باب صلوة یقین مستجاب میگردد خدای تعالی کریمتر از آنست که دو حاجت از و بخواهند یکی را قبول کند و دیگری را رد نماید پس آن مطلب دیگر نیز مقرون باجابت میگردد و شطری از کلام در سورهٔ مبارکه مومن خواهد آمد **فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي** پس باید که ایشان نیز اجابت کنند مرا یعنی قبول طاعات و احکام من نمایند چنانچه من اجابت دعوات ایشان می نمایم **وَلْيُؤْمِنُوا بِي** و باید که ایمان بیارند ایشان بمن یعنی بتحقیق بدانند که من قادرم بر اعطاء آنچه خواهند ایشان و فی مجمع البیان روی عن ابی عبد الله علیه السلام انه قال و لیؤمنوا بی ای و لیتحققوا انی قادر علی اعطائهم ما سألوه و بعضی امر بایمان را بامر بمداومت ایمان تفسیر کرده اند ای ولیدوموا علی الایمان زیرا که اگر اصل ایمان متحقق نباشد اصل اجابت دعا متحقق نیست **لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ** حال از ضمیر جمع در ولیؤمنوا است ای راجین رشدهم و هو اصابة الحق یعنی حالکه ایشان امیدوار باشند رشد خود را یعنی رسیدن بحق از حضرت صادق علیه السلام مرویست که در صدر اسلام مسلمانان را بعد از خفتن در شب ماه رمضان اکل و شرب جایز نبود و حرام بود جماع مر ایشان را چه در شب و چه در روز و جمعی جوانان از روی خیانت در شب جماع میکردند و خوات بن جبیر از اصحاب حضرت که مردی مسن ضعیف البنیه بود شبی از شبهای ماه رمضان که در روز حفر خندق میکرد بواسطه وقوع حرب خندق در آن ایام بجهت دیر رسیدن طعام بخواب رفت و بعد از انتباه چیزی نخورد و صبح آن روز بحفر خندق مشغول گردید و از غایت ضعف گرسنگی بیهوش شد و حضرت را بر حال او رحم آمد پس حقتعالی نسخ آن مراتب نموده فرمود **اُحِلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيَامِ**

الرَّفَثُ اِلَى نِسَائِكُمْ یعنی حلال گردانیده شده برای شما در شب روزه ماه رمضان مجامعت کردن و نزدیکی کردن با زنان خود **هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ وَ اَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ** این جمله مستانفه است که در باب علت احلال رفث و جماع آورده یعنی زنان شما بمنزله جامه اند مر شما را و شما نیز بمنزله جامه اید مر ایشان را از اینکه ابدان شما بیکدیگر چسپیده و صبر بر شما مشکلست بنابرین جماع در شب ماه رمضان بر شما حلال شده **عَلِمَ اللّٰهُ اَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَخْتَانُونَ اَنْفُسَكُمْ** دانسته است خدای تعالی اینکه شما بودید که خیانت میکردید با نفسهای خود بسبب عدم مراعات شرایط روزه **فَتَابَ عَلَيْكُمْ** پس قبول کرد خدای تعالی توبه شما را چون توبه کردید **وَعَفَا عَنْكُمْ** و درگذشت از گناهان شما **فَالْاٰنَ بَاشِرُوهُنَّ** متفرع بر احلال جماعست یعنی پس اکنون که حکم اول منسوخ شده و حلال شد جماع مجامعت کنید با زنان خود در لیالی صوم و مباشرت در اصل لغت رسانیدن بشره را ببشره کسی و مراد در اینجا فرد کامل آنست که جماعست و مراد از صیغه امر اباحت است نه وجوب **وَابْتَغُوا مَا كَتَبَ اللّٰهُ لَكُمْ** و طلب کنید از مجامعت آنچه را که نوشته است خدای تعالی و مقدر کرده برای شما از فرزندان ذکور و اناث **وَكُلُوا وَاشْرَبُوا** و بخورید و بیاشامید در شبهای روزه **حَتّٰى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْاَبْيَضُ** تا آن زمان که متمیز شود مر شما را رشته سفید **مِنَ الْخَيْطِ الْاَسْوَدِ** از رشته سیاه **مِنَ الْفَجْرِ** بیان خیط ابیض است یعنی مراد از خیط ابیض روشنی صبح است که عرض افق بآن سفید شود که آنرا صبح صادق گویند و اگر طول افق سفید شود آنرا صبح کاذب گویند بنابراین مراد از خیط اسود تاریکی شب خواهد بود که بمقابله معلوم میشود مخفی نماند که از آیه حتی یتبین لکم استدلال کرده اند بر صحت صوم با جنابت زیرا که کلمه حتی دلالت دارد بر جواز مباشرت تا طلوع صبح پس ناچار غسل را بعد از طلوع صبح باید کرد و این مذهب بعضی از اصحاب ماست و گفته اند که حدیث صحیح صریح بر آنست زیرا که از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که کان رسول الله صلی الله علیه و آله یصلی صلوة اللیل فی شهر رمضان ثم یجنب ثم یوخر الغسل متعمدا حتی یطلع الفجر و آیه وقتی دلیل میشود که حتی یتبین متعلق بجمیع جمل ما تقدم باشد نه بجمله اخیره که آن اکل و شربست و اصولیین را در همین مقام اختلافست که هرگاه غایتی بعد از چند جمله واقع شود آیا غایت مجموع جمل ما تقدمست یا غایت جمله اخیره است **ثُمَّ اَتِمُّوا الصِّيَامَ اِلَى اللَّيْلِ** پس تمام کنید روزه را تا شب یعنی

ازاول صبح تا وقت دخول شب روزه بدارید و چون صوم در اعتکاف شرط است بنا براین بعد از احکام صوم ذکر اعتکاف میکند که
وَلَا تُبَاشِرُوهُنَّ وَأَنتُمْ عَاكِفُونَ یعنی و مباشرت مکنید با زنان خود در حالتیکه شما معتکف باشید **فِي الْمَسَاجِدِ** در مسجدها اعتکاف بحسب شرع حبس نفس است
در مسجد جامع برای عبادت و از حضرت صادق علیه السلم مرویست که اعتکاف در مسجدی باید که امام معصوم علیه السلم
در آنجا نماز گذارده باشد و آن چهار مسجد است مسجد مکه معظمه و مسجد مدینه مشرفه که پیغمبر و امیر المؤمنین علیهما السلم در
آنجا نماز جمعه و نماز جماعت گذارده اند و مسجد کوفه و بصره که امیر المؤمنین علیه السلم در آنجا نماز جمعه و جماعت گذارده
قال فی مجمع البیان الاعتکاف عندنا لا یصح الا فی المساجد الاربعة المسجد الحرام و مسجد النبی صلی الله علیه و آله و
مسجد الکوفة و مسجد البصرة و بعضی مسجد مداین را که امام حسن علیه السلم در آنجا نماز جماعت گذارده ملحق باین چهار
مسجد کرده اند و علی بن بابویه بعوض مسجد بصره مسجد مداین را ذکر کرده و بنا بر روایات معتبره چنانچه در اعتکاف
جماع حرامست مقدمات جماع از لمس و تقبیل نیز حرامست **تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ**
آنچه مذکور شد حدها و منعهای خدای تعالی است **فَلَا تَقْرَبُوهَا** پس نزدیک مشوید آنها را
در حدیث وارد شده که لکل ملک حمی و ان حمی الله محارمه یعنی هر پادشاهی را قرقی هست و قرق خدای تعالی
آن چیزهاییست که آنها را حرام گردانیده **كَذَلِكَ** چنانچه بیان کرد الله تعالی این احکام را
يُبَيِّنُ اللَّهُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ بیان میکند حق تعالی آیات خود را
یعنی اوامر و نواهی و وعد و وعید را برای مردمان **لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ**
تا آنکه ایشان پرهیزکاری نمایند از ارتکاب معاصی و از حدهای الهی در گذرند
وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ
و مخورید مالهای خود را در میان یکدیگر بنا مشروع و فی الحدیث کالقمار و کالیمین الکاذبة و الدین الذی
لیس له ما یؤدیه یعنی خوردن بباطل قمار است و بقسم دروغ و بقرض گرفتن آنچه را که نتوانند ادا آن کردن
وَتُدْلُوا بِهَا معطوف بر تأکلوا ای و لا تدلوا بها یعنی فرو مگذارید بآن مالها یعنی فرو مگذارید حکومت
آنرا **إِلَى الْحُكَّامِ** بسوی حاکمان ظالم چنانچه علی بن ابراهیم روایت کرده که قال العالم علیه السلم
قد علم الله انه یکون حکام یحکمون بغیر الحق فنهی ان یتحاکم الیهم لانهم لا یحکمون بالحق فیبطل الاموال و فی الکافی
قال الصادق علیه السلم لابی بصیر یا ابا بصیر ان الله قد علم ان فی الامة حکاما یجورون اما انه لم یعن حکام اهل
العدل و لکن عنی حکام اهل الجور **لِتَأْكُلُوا** تا بخورید بآن تحاکم **فَرِيقًا مِّنْ أَمْوَالِ**
النَّاسِ پاره از اموال مردم را **بِالْإِثْمِ** بسبب چیزی که مستلزم اثم و گناه باشد

مثل اقامه شهادت کاذبه و قسم دروغ و غیر آن **وَأَنتُمْ تَعْلَمُونَ** حال آنکه شما میدانسته
باشید که بر باطلید و پوشیده نیست که ارتکاب قبیح با علم بر آن اقبح است از ارتکاب آن بی علم **يَسْأَلُونَكَ**
عَنِ الْأَهِلَّةِ سؤال میکنند ترا ای محمد صلوات الله علیه و آله از ماههای نو که گاهی هلال و گاهی
بدر است **قُلْ** بگو در جواب ایشان که **هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ** آن
هلالها وقتهاست برای مردمان که بآن اوقات کسب و عده زنان و عده دیون و غیر آنرا میدانند که اگر ماه
همیشه مانند آفتاب قرص میبود این امور معلوم نمیشد **وَالْحَجِّ** معطوف بر ناس است و تقدیر کلام
چنین است که هی مواقیت للحج یعنی آن هلالها وقتهاست مر حج را که دانستن موسم حج بآن منوط و وابسته است
آورده اند که در زمان جاهلیت هر کس که احرام حج یا عمره گرفتی تردد از در خانه نمیکردی بلکه در پشت خانه خود
نقبی زدی و از آن راه آمد شد مینمودی حق تعالی در رد ایشان فرموده **وَلَيْسَ الْبِرُّ بِأَن**
تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِن ظُهُورِهَا و نیست نیکویی با آنکه در آیید بخانهها
از نقبی که در پشتهای خانهها میکنید یعنی نیکویی آن نیست که در آیید بخانهها از راههای غیر مقرر و معهود
وَلَٰكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَىٰ یعنی و لکن البر من اتقی المحارم یعنی و لیکن نیکویی نیکویی کسی است
که پرهیز کند از چیزهای حرام **وَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا**
و در آیید بخانهها از درهای آن مخفی نماند که اگر چه ظاهر این آیت در باب در آمدن بخانهاست از راه مقرر اما باطن آن در باب
اخذ احکامست از عالم بآن احکام در کتاب احتجاج از اصبغ بن نباته روایت کرده که من در خدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السلم
نشسته بودم که عبد الله بن کوا بخدمت حضرت آمد و از تفسیر آیه و لیس البر بان تأتوا البیوت من ظهورها تا آخر سؤال کرد
حضرت فرمود نحن البیوت التی امر الله ان یؤتی من ابوابها نحن باب الله و بیوته التی یؤتی منه فمن تابعنا و اقر بولایتنا
فقد اتی البیوت من ابوابها و من خالفنا و فضل علینا غیرنا فقد اتی البیوت من ظهورها و نیز از آنحضرت روایت
کرده اند که فرموده قد جعل الله للعلم اهلا و فرض علی العباد طاعتهم بقوله و أتوا البیوت من ابوابها و البیوت هی بیوت
العلم الذی استودعه الانبیاء و ابوابها اوصیاؤهم پس حاصل معنی آیه اینست که نیکویی آن نیست که کسب معارف الهی
از جمعی جاهل بی سعادت نمایند و بخسران ازل و ابد گرفتار شوند بلکه نیکویی آنست که اخذ احکام دین و شرایع حضرت سید
المرسلین از اوصیاء آن حضرت نمایند مانند امیر المؤمنین و اولاد طیبین آنحضرت زیرا که ایشان ابواب شهر علم پیغمبرند
چنانچه پیغمبر در شان امیر المؤمنین که فی الحقیقه در شان جمیع ائمه معصومین است فرموده انا مدینة العلم و علی بابها
و لا یؤتی المدینة الا من بابها و محدثین عامه این حدیث را بر این چنین روایت کرده اند که انا مدینة العلم و علی بابها فمن اراد العلم فلیأت
الباب **وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ** و بترسید از خدای تعالی

را از تغییر این احکام تا آنکه فیروزی یابید وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ
الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ و بکشید در راه رضای خدای تعالی آنانرا که مقاتله میکنند با شما
یعنی آنانرا که صلاحیت قتال دارند از مردان جوان بخلاف پیران و کودکان و زنان و اهل ذمه و عهد
وَلَا تَعْتَدُوا و از حد در مگذرید و از آن جماعت که اهلیت قتال ندارند ابتدا بقتال مکنید
إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ بدرستیکه خدای تعالی دوست
نمیدارد از حد درگذرندگان را از ائمه علیهم السلم مرویست که این آیه ناسخ آیه کفوا ایدیکم است که در سوره نسا
خواهد آمد و فی مجمع البیان روی عن ائمتنا علیهم السلم ان قوله تعالی وقاتلوا فی سبیل الله ناسخة لقوله کفوا ایدیکم
و بعضی گفته اند که قید قتال بالذین یقاتلونکم ایمعنی دارد که اگر کافران با شما در مقام مقاتله درآیند شما نیز با ایشان در مقام
مقاتله درآیید و اگر ایشان با شما در صدد قتال نباشند شما نیز در صدد قتال نباشید و گفته اند که این آیه
منسوخست بآیه اقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم و بآیه که بعد از این می آید اقتلوهم حیث ثقفتموهم و چون ناسخیت
این آیه مروی از ائمه هدی علیهم السلم است حمل آن بآیه کردن بر منسوخیت وَاقْتُلُوهُمْ
و بکشید ای مؤمنان کافرانرا حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ هر جا که بیابید ایشانرا در حل
یا حرم و در مجمع البیان گفته که از ائمه علیهم السلم مرویست که آیه و اقتلوهم حیث ثقفتموهم ناسخ آیه ایست که
در سوره احزاب می آید که و لا تطع الکافرین و المنافقین و دع اذاهم ناسخ بودن این دو آیه دلالت دارد بر اینکه ترتیب
نزولی غیر ترتیب عثمانیست زیرا که ناسخ باید که بعد از منسوخ باشد نه قبل از آن وَأَخْرِجُوهُمْ
و بیرون کنید ایشانرا بعد از طلب امان از شما مِنْ حَيْثُ أَخْرَجُوكُمْ
از آنجا که شما را بیرون کرده اند یعنی از مکه معظمه پس حاصل آیه اینست که بکشید کفار و منافقین را هر جا که بیابید
اگر از شما طلب امان نکنند و اگر طلب امان کنند بکشید ایشانرا لیکن اخراج نمایید ایشانرا از وطن ایشان پس نا[ریب]
منافات میان حکم بقتل و اخراج نیست وَالْفِتْنَةُ و بیرون کردن شما ایشانرا از مکه
أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ سخت تر است از کشتن شما ایشانرا بواسطه دوام تعب و الم ایشان
و بعضی گفته اند که مراد از فتنه شرک آوردن ایشانست بخدای تعالی در حرم یعنی شرک آوردن ایشان شدید
تر است از قتل شما ایشانرا پس شما را کی از کشتن ایشان هراسید و بکشید ایشانرا وَلَا تُقَاتِلُوهُمْ
عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ و جنگ مکنید با کفار نزدیک مسجد الحرام یعنی
در حرم با ایشان جنگ مکنید زیرا که ایمعنی باعث هتک حرمت آن مکان شریف است
حَتَّى يُقَاتِلُوكُمْ فِيهِ تا وقتی که جنگ کنند ایشان با شما

فَإِنْ قَاتَلُوكُمْ پس اگر ایشان ابتدا بقتال کنند با شما و حرمت مسجد الحرام را نگاه ندارند
فَاقْتُلُوهُمْ پس بکشید ایشانرا بواسطه آنکه هتک حرمت از ایشان ناشی شده
كَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ اینست جزای کافران در دار دنیا
فَإِنِ انْتَهَوْا پس اگر باز ایستند ایشان از شرک فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ
رَحِيمٌ پس بدرستیکه خدای تعالی آمرزنده شرک سابق ایشانست مهربانست برکت اینکه از شرک باز ایستند
وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ و مقاتله کنید با مشرکان تا
آنزمان که نباشد فتنه و شرکی وَيَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ
و باشد عبادت خالص مر خدای تعالی را فَإِنِ انْتَهَوْا پس اگر باز ایستند کافران از
شرک فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ پس نیست هیچ قتلی و عقوبتی مگر
بر ستمکاران تسمیه جزاء ظلم بعدوان از روی مشاکلتست چنانچه حق تعالی فرموده و جزاء سیئة سیئة مثلها
کلمه فا در فان انتهوا برای تعقیب است و در فلا عدوان فاء جزائیه است و فی تفسیر العیاشی عن احدهما علیهما السلم فی
قوله فلا عدوان الا علی الظالمین قال الا علی ذریة قتلة الحسین علیه السلم و ایضا عن احدهما علیهما السلم لا یعتدی الله علی
احد الا علی نسل ولد قتلة الحسین علیه السلم مرویست که چون حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله در ماه ذی القعده که
یکی از اشهر حرم است جهت ادای عمره احرام بسته متوجه مکه شدند و در حدیبیه نزول اجلال فرمودند کفار مکه رعایت
حرمت آن ماه ننمودند و با آنحضرت در مقام مقاتله درآمدند و مانع شدند که حضرت داخل مکه گردد حضرت از آنسال
مراجعت بمدینه کردند و در سال دیگر در همان ماه بواسطه قضای عمره سال گذشته اراده مکه نمودند و مکروه داشتند قتال
کفار را بواسطه رعایت حرمت آنماه حق تعالی پیغمبر خود را اجازت مقاتله با کفار در آنماه داد اگر کفار در مقام مقاتله
درآیند و فرمود الشَّهْرُ الْحَرَامُ بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ یعنی ماه حرام مقابلست بماه
حرام چنانچه کفار هتک حرمت ماه حرام کردند و با شما در مقام جنگ و جدال درآمدند شما نیز بعوض آن
رعایت حرمت آن مکنید و با ایشان جنگ کنید وَالْحُرُمَاتُ قِصَاصٌ و
هر حرمتی را که مراعات آن لازمست جاریست در آن قصاص زیرا که قصاص و مکافات شرعی مخصوص
بنفس آدمی و اعضای او نیست بلکه جاریست در همه حرمتها پس قصاص و مکافات داخل شدن شما
در مکه در ماه ذوالقعده سال گذشته دخول شماست امسال در همین ماه بمکه و جنگ شما در این ماه در مقابل
قصاص و مکافات جنگ ایشانست در همین ماه در سال گذشته فَمَنِ اعْتَدَى
عَلَيْكُمْ پس هر کس تعدی و ظلم کند بر شما فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ

پس تعدی و ظلم کنید شما نیز بر او **بمثل ما اعتدی علیکم** بمانند آنچه بر شما تعدی
کرده اند بر شما و این تأکید ما سبق است که اگر جزای ظلم و تعدی اعتدا نیست اما از جهت رعایت مشاکله از او اعتدا
گفت از قبیل اطلاق عدوان بر جزای ظالمان چنانکه سبق ذکر یافت **واتقوا الله** و بترسید خدایتعالی را
و پرهیز کنید از عذاب او در تعدی بر ظلم **واعلموا ان الله مع المتقین**
و بدانید که بتحقیق خدایتعالی با پرهیزکارانست در محافظت نمودن ایشان و نصرت دادن مر ایشان را بر ظالمان
و بعد از حکم بجهاد امر بانفاق میکند خواه در جهاد و خواه در غیر آن **وانفقوا فی سبیل
الله** و بذل کنید مال خود را در راه خدایتعالی که از جمله آن جهاد است و امساک مکنید در صرف مال
خود در راه خدایتعالی **ولا تلقوا بایدیکم** کلمه با در بایدیکم زاید است و مراد از ایدی
انفس است ای ولا تلقوا انفسکم **الی التهلکة** یعنی و میفکنید نفسهای خود را بسوی هلاکت
بسبب اسراف و تضییع وجه معاش و در حدیث وارد شده که معصیت سلطان نیز داخل درین آیت است
و فی امالی الصدوق رحمه الله باسناده الی النبی صلی الله علیه و آله قال طاعة السلطان واجبة و من ترک طاعة السلطان
فقد ترک طاعة الله و دخل فی نهیه ان الله عز و جل یقول و لا تلقوا بایدیکم الی التهلکة و در عیون اخبار الرضا علیه السلام
روایت کرده که وقتی که مامون حضرت امام رضا علیه السلام را بقبول ولایت عهد خود تهدید نمود حضرت در مقام
قبول ولایت عهد او در آمده فرمود قد نهانی الله عز و جل ان القی بیدی الی التهلکة از اینجا معلوم شد که ترک اطاعت
سلطان مطلقا خواه عادل و خواه جایر جایز نیست و حق آنست که هر چه مودی بهلاکت نفس باشد داخل در این آیه
کریمه است **واحسنوا** و نیکوئی کنید و اقتصاد و اعتدال مرعی دارید در نفقه و در غیر آن
ان الله یحب المحسنین ای المقتصدین چنانچه در حدیث وارد
شده یعنی هر آینه خدایتعالی دوست میدارد اعتدال مرعی دارندگان را **واتموا الحج
والعمرة لله** و ادا کنید مناسک حج و اعمال عمره را با ارکان و شرایط خالص از برای
رضای خدایتعالی و فی روایة ای اقیموهما الی آخر ما فیهما یعنی مراد از اتمام حج و عمره اقامت آنهاست تا آخر آنچه در
اینها در کار است و در حدیث آمده که مراد از اتمام حج ملازمت امام زمان و زیارت اوست و فی عیون
اخبار الرضا علیه السلام عن الصادق علیه السلام قال اذا حج احدکم فلیختم حجه بزیارتنا لان ذلک تمام الحج و
فی الکافی عن ابی جعفر علیه السلام قال تمام الحج لقاء الامام **فان احصرتم** پس اگر
ممنوع شوید بعد از احرام از تمام کردن اعمال حج و عمره بسبب مرض یا بسبب خوف چنانچه در حدیث وارد
شده که فان احصرتم ای منعکم خوف او مرض بعد ما احرمتم لکن شیخ بهاء الدین محمد عاملی عامله الله بلطفه الخفی و الجلی

در تفسیر

در تفسیر عین الحیوة گفته الحصر المنع بالمرض و الحصر بالعدو و المراد هنا عند اصحابنا الاول و عند الشافعی الثانی و عند ابی حنیفة الاعم
فما استیسر من الهدی ای فابعثوا ما استیسر من الهدی یعنی پس اگر خواهید که محل شوید
واجب است که بفرستید آنچه میسر شود و دوستان شوه باشد [illegible] همراه قربانیهای رفقا و فی عیون اخبار الرضا علیه السلام
قال الله فما استیسر من الهدی یعنی الشاة لیسع القوی و الضعیف هدی گفته اند که یا جمع هدیه است و آن جاریست
که واجبست در حج ذبح آن از شتر و گاو و گوسفند یا مفرد از هدیه بمعنی فرستادنست **ولا تحلقوا
رؤسکم** و متراشید سرهای خود را و محل مشوید **حتی یبلغ
الهدی محله** تا آن زمان که برسد آن هدی بموضع ذبح آن و ایمعنی معلوم شما گردد و محل
اسم مکانست از حل یحل بکسر حاء حلالا بمعنی مکان حلال شدن یعنی مکانی که ذبح هدی اینجا حلال باشد و آن موضع مکه است اگر
احصار در احرام بعمره باشد و منا است اگر در احرام حج باشد و گفته اند که این وقتی است که مراد از حصر حصر بجهت مرض باشد
که در این صورت هدی را باید بار رفقا فرستاد و قرار داد که در فلان روز ذبح نماید پس در آن روز محل شود از همه چیز مگر از زنان تا آنکه
خود حج کند در سال دیگر اگر حج او واجب باشد یا نیابت او طواف نساء کند اگر حج سنت باشد و اگر حصر از جهت خوف از عدو باشد
مکان ذبح گفته اند که مکان حصر است نزد اصحاب و شافعی و چون در همان موضع ذبح کنند حلال شود بر او همه چیز
فمن کان منکم مریضا پس هر که باشد از شما مریض که محتاج بتراشیدن
سر شود **او به اذی من رأسه** یا باشد او را زخمی از جهت سر او مثلا جراحتی
در سر او باشد و یا شپش در سر او افتاده باشد که تراشیدن سر او ضرور شود قبل از وقت معهود
ففدیة ای فعلیه فدیة اذا حلق یعنی پس واجب است بر وی فدا دادن وقتی که سر تراشید تا این فدا جبر
نقصان آن کند **من صیام** از روزه داشتن **او صدقة** یا تصدق
کردن **او نسک** یا ذبح کردن و در روایات اهل البیت علیهم السلام وارد شده که مراد از صیام
روزه داشتن سه روزه است و از صدقه اطعام شش مسکین هر مسکینی را نصف صاع یا دو مد و مراد
از نسک ذبح یک گوسفند است که گوشت او را بفقرا بدهند فی الکافی عن الصادق علیه السلام الصوم ثلثة ایام
والصدقة علی ستة مساکین نصف صاع لکل مسکین والنسک شاة و فی حدیث آخر عنه علیه السلام امر رسول الله
صلی الله علیه و آله الصدقة علی ستة مساکین بنصف الصاع لکل مسکین والنسک شاة و فی حدیث آخر عنه
علیه السلام امر رسول الله الصدقة علی ستة مساکین لکل مسکین مدین و عامه از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
روایت کرده اند که مراد از صدقه سه صاع است که آن را بر شش مسکین قسمت کنند **فاذا امنتم**
پس هر گاه در امن باشید **فمن تمتع بالعمرة** پس هر که تمتع شود و منتفع گردد از محظورات

احرام بعد از تحلیل از عمره **الی الحج** ای الی ان یحرم بالحج یعنی تا آنکه احرام بندد بحج و حاصل معنی اینست که هر
بعد از تحلیل از عمره نیت حج کند و احرام حج بندد **فما استیسر من الهدی**
ای فعلیه ما استیسر من الهدی یعنی پس واجبست بروی از برای حج آنچه میسر شود و آسان باشد او را از قربانی که آن شتر یا گاو یا
گوسفند است **فمن لم یجد** پس کسی که نیابد قربانی واجب خود را و قادر بران نباشد
فصیام ثلثة ایام فی الحج پس واجبست برو در عوض آن قربانی روزه
داشتن سه روز در ایام حج و در حین اشتغال بحج که آن روز هفتم و هشتم و نهم ذی الحجه است
فی الکافی عن معویة بن عمار قال سالت الصادق علیه السلم عن متمتع لم یجد هدیا قال یصوم ثلثة ایام فی الحج یوم
قبل الترویه و یوم الترویه و یوم عرفه روز هشتم ذی الحجه را یوم الترویه گویند از جهت آنکه در آن وقت در عرفات
آب نبود و مردم در ین روز خود را سیراب کرده از مکه بعرفات میرفتند و چون بیکدیگر میرسیدند می پرسیدند
ترویتم خود را یعنی خود را سیراب گردید و ری در لغت عرب بمعنی سیراب شدنست **و**
سبعة اذا رجعتم و روزه داشتن هفت روز دیگر بست وقتی که برگردید
از حج بوطن خود برسید اصحاب ما را در توالی آن خلافست **تلک عشرة کاملة**
این ایام مذکوره روزه ده روز کاملست و در استجلاب ثواب کمتر از ثواب هدی نیست چنانچه در حدیث آمده
که لاتنقص عن الاضحیه الکامله و چون توهم آن میشد که کلمه واو در و سبعة بمعنی او باشد و مراد روزه مردد باشد
میان سه روز و هفت روز بنابرین برای تاکید تلک عشرة کاملة فرمود تا کسی این توهم نکند و در حدیث
آمده که اگر کسی قادر بر قربانی نیست اقامت در مکه ضرور شود باید که ملاحظه کند در کدام وقت اهل بلد او داخل بلد
میشوند از همان وقت شروع صوم کند **ذلک** این حج تمتع **لمن لم یکن اهله**
حاضری المسجد الحرام کسی را لازمست که نباشد اهل او از متوطنان
مکه که اگر از متوطنین بمکه باشد حج تمتع برو واجب نیست بلکه براو یا حج قرانست یا حج افراد و اکثر اصحاب ما
بران رفته اند که حاضر مسجد الحرام کسیست که میان منزل او و میان مسجد مکه کمتر از چهل و هشت میل باشد
یعنی کمتر از شانزده فرسخ باشد از هر جانب مکه و بعضی دوازده میل گفته اند از هر جانب و در مجمع البیان
گفته غیر حاضر کسیست که میان منزل او و میان مسجد الحرام اکثر از دوازده میل باشد از هر طرف و در حدیث
وارد شده که من لم یکن اهله حاضر المسجد الحرام ای من کان منزله علی ازید من ثمانیة عشر میلا منه بدانکه فرق میان
حج تمتع و میان حج قران و افراد بچند وجه است یکی آنکه در حج تمتع عمره مقدمست بر حج اسلام و در آن دو قسم
موخر دیگر آنکه در حج تمتع هدی واجبست چنانچه آیت مذکوره دال برانست و در آن دو قسم مستحب دیگر آنکه در عمره

تمتع

تمتع طواف نساء واجب نیست بخلاف عمره افراد و قران بلکه طواف نساء در حج تمتع واجبست و وجوب حج تمتع مخصوص
مذهب فرقه ناجیه اثنی عشریه است و اینست یکی از دو متعه که خلیفه ثانی منع آن نموده و بجهت تاکید احکام مذکوره
و تهدید بر مخالفت آن میفرماید **واتقوا الله** و بترسید از خدا تعالی در مخالفت اوامر و نواهی او
واعلموا ان الله شدید العقاب و بدانید اینکه
خدا تعالی سخت عقوبتست مر مخالفین را **الحج اشهر معلومات** یعنی
وقت احرام حج و مناسک آن چند ماه معلومست و آن شوال و ذو القعده و ذو الحجه است زیرا که بعد از وقوع بعضی
مناسک حج در ین ماهها صحیح است مثل رمی و ذبح هر چند در تاخیر انها اثم و گناهست و فی الحدیث لیس لاحد ان یحج فیما سواهن
و من احرم بالحج فی غیرها فلا حج له یعنی جایز نیست مر احدی را که احرام حج بندد در غیر این سه ماه و کسی که احرام حج بندد در غیر این
ماهها پس حج او از درجه اعتبار ساقط است **فمن فرض فیهن الحج** پس هر کس واجب
گرداند بر خود در ین ماهها حج را بتلبیه یا باشعار یا بتقلید چنانچه در حدیث وارد شده که فمن فرض فیهن الحج
بان لبی او اشعر او قلد **فلا رفث** پس باید که جماع نکند **ولا فسوق** و دروغ
نگوید و دشنام ندهد **ولا جدال** و لا والله و بلی والله نگوید خواه راست و خواه دروغ
فی الحج در اثنای حج و در ایام آن که اگر رفث بوقوع آید حجش باطلست و در فسوق فدیه یک گاو است و در
جدال [illegible] گوسفند اسم لا در هر سه موضع مفتوحست و جمله خبریه بمعنی انشاست یعنی باید که جماع و کذب
و جدال در حج واقع نشود و فی الکافی عن الصادق علیه السلم الرفث الجماع و الفسوق الکذب و السباب و الجدال
قول الرجل لا والله و بلی والله سباب جمع سب بمعنی دشنامست و فی الکافی ایضا عن سلمان بن خالد قال
سمعت ابا عبد الله علیه السلم یقول فی الجدال شاة و فی الفسوق بقرة و فی الرفث فساد الحج **وما تفعلوا**
من خیر و آنچه میکنید شما ای مومنان از نیکویی **یعلمه الله** میداند انرا خدا تعالی
و بازای آن ثواب میدهد **وتزودوا** و زاد سفر آخرت بردارید **فان**
خیر الزاد التقوی پس بدرستیکه بهترین زادهای سفر آخرت پرهیزکاریست از
مناهی و قبایح و یا معنی اینست که زاد سفر حج با خود بردارید و بجهت قوت خود آزار مردم مرسید زیرا که بهترین
زاد اجتناب از طمع است **واتقون** و بترسید مرا از موجبات عذاب من پرهیز کنید
یا اولی الالباب ای صاحبان عقلها **لیس علیکم جناح**
نیست بر شما گناهی **ان تبتغوا فضلا من ربکم** ای
فی ان تبتغوا یعنی در اینکه طلب کنید در راه حج و در موسم حج **فاذا افضتم**

مِنْ عَرَفَاتٍ پس هرگاه برگردید شما از عرفات و خواهید که بمشعر روید **فَاذْكُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ** پس یاد کنید خدای تعالی را بدعا و ثنا یا بنماز مغرب و عشا نزد مشعر الحرام و قید بحرام اشارت بحرمت و تعظیم آنست **وَاذْكُرُوهُ كَمَا هَدَاكُمْ** و یاد کنید خدای تعالی را چنانچه راه راست نموده شما را بمناسک عظیمه یعنی بازای هدایتی که خدای تعالی شما را کرده شما ذکر خدای تعالی را بسیار یاد او غافل مباشید **وَإِنْ كُنْتُمْ** ای و انه کنتم زیرا که کلمه ان مخففه از مثقله است بواسطه لام لمن الضالین که فارقست میان ان مخففه از مثقله و میان غیر آن یعنی بدرستیکه شان اینست که بودید شما **مِنْ قَبْلِهِ** پیش از هدایت خدای تعالی **لَمِنَ الضَّالِّينَ** هر آینه از جمله گمراهان و جاهلان و در حدیث آمده که قریش میگفتند که ما اهل حرم خداییم و از حرم قدم بیرون نمیگذاریم بنابرین وقوف عرفات را بعمل نمی آوردند و افاضه از آنجا نمینمودند حق تعالی در رد قول ایشان میفرماید که **ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ** پس بازگردید ای قریش از آنجا که باز میگردند همه مردمان یعنی از مکه بعرفات بروید و از آنجا بعد از وقوف بمشعر الحرام برگردید بنابرین باید که ثم افیضوا و افیضوا بدون لفظ ثم مناسب بود زیرا که کلمه ثم افاده ترتیب و تعقیب میکند و در اینمقام مدخول ثم را ترتیبی با قبل آن نیست بنابرین علی بن ابراهیم رحمه الله روایت کرده که ثم افیضوا مقدمست بر واذا افضتم و نزول آیه قرآن این چنین است که لیس علیکم جناح ان تبتغوا فضلا من ربکم ثم افیضوا من حیث افاض الناس فاذا افضتم من عرفات تا آخر آیه بنابرین کلمه ثم بمعنی خود مستعملست و بعضی گفته اند که مراد از افاضه در ثم افیضوا افاضه از مشعر الحرام است بمنی چنانچه اول افاضه از عرفاتست بمشعر و اینمعنی متبادر از لفظ ثم است و نیز مروی از حضرت صادق علیه السلام است و در اینصورت این امر عامست مخصوص بقریش نیست و بعضی گفته اند که کلمه ثم بواسطه ترتیب لفظی نیست بلکه بواسطه ترتیب رتبی است باینمعنی که کلمه ثم افاده آن میکند که رتبه افاضه از عرفات بمشعر بالاتر است از افاضه از مکه بعرفات **وَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ** و طلب آمرزش کنید از خدای تعالی **إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ** بدرستیکه خدای تعالی آمرزنده مهربانست از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مرویست که عادت عرب آن بود که چون از مناسک حج فارغ میشدند جمعیت نموده یاد پدران خود میکردند و بمحامد آنها تفاخر مینمودند حق تعالی در رد ایشان میفرماید که بعد از ادای مناسک حج یاد خدای تعالی کنید **فَإِذَا قَضَيْتُمْ مَنَاسِكَكُمْ** پس چون بجای آورید مناسک جمع منسک مصدر میمی بمعنی عبادتست یعنی هرگاه بجای آرید عبادات خود را در حج **فَاذْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ** پس یاد کنید خدای تعالی را مانند یاد کردن شما پدران خود را

اذکرنا

أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا در تفسیر جلالین مذکور است که اشد منصوبست تا حال باشد از ذکرا که بعد از ان مذکورست و آن معمول اذکروا است ای او فاذکروا الله ذکرا اشد من ذکرکم آباءکم یعنی یا یاد کنید خدای تعالی را یاد کردنی که سخت تر باشد از یاد کردن شما پدران خود را و اگر اشد مؤخر از ذکرا میبود صفت آن میبود نه حال و بعضی گفته اند که اشد بنصب معطوفست بر آباءکم یعنی یا ذکر کنید خدای تعالی مثل ذکر کردن شما جمعی را که بیشتر باشد مذکور بودن ایشان از مذکور بودن پدران شما بنابرین ذکرا مصدر مبنی للمفعولست مخفی نماند که مقصود از تشبیه ذکر خدای تعالی بذکر پدران الحاق ناقص بکامل نیست تا لازم آید که مشبه به که ذکر آباست اشد و اقوی باشد بلکه مقصود ازین تشبیه اظهار حال مشبه است و درین تشبیه شرط آنست که مشبه به اظهر باشد نه اقوی و شبهه نیست که حال ذکر پدران نزد مخاطبین اظهر است از حال ذکر خدای تعالی **فَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ** پس بعضی از مردم کسیست که میگوید **رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا** ای پروردگار ما بده ما را نصیبی در دنیا **وَمَا لَهُ** و نیست اینکس را که نصیب دنیا طلبد و یاد نصیب آخرت نکند **فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَاقٍ** در آخرت هیچ نصیبی **وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ** و بعضی دیگر از مردم کسیست که میگوید **رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً** ای پروردگار ما بده ما را در دنیا نیکوئی و نعمت **وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً** و در آخرت نیز نیکوئی و نعمت **وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ** و نگاه دار ما را بوسیله عفو و مغفرت از عذاب آتش دوزخ و عن الصادق علیه السلم حسنة الدنیا السعة فی الرزق و المعاش و حسن الخلق و حسنة الآخرة رضوان الله و الجنة و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلم مرویست که عذاب نار را بزن بد تفسیر کرده اند و این بطریق تمثیل است نه تخصیص **أُولَئِكَ** این گروه که حسنه دنیا و آخرت طلب میکنند **لَهُمْ نَصِيبٌ مِمَّا كَسَبُوا** مر ایشانراست بهره و ثوابی از آنچه کسب کرده اند از اعمال نیکو چون کلمه من در من یقول بحسب لفظ مفرد است و بحسب معنی جمع بنابرین جمع بعضی ضمایر آنرا مفرد آورد و فرموده ما له فی الآخرة من خلاق و بعضی را جمع آورد و فرموده اولئک لهم نصیب مما کسبوا **وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ** و خدای تعالی زود حسابست و بمقدار لمحه حساب اعمال خلایق را میکند و فی مجمع البیان ورد فی الخبر انه سبحانه یحاسب الخلایق کلهم فی مقدار لمح البصر و روی عن امیر المؤمنین علیه السلم انه قال معناه انه یحاسب الخلق دفعة و وجه این آنست که حق تعالی را کاری مشغول از کار دیگر نمیگرداند و محاسبه بعضی از محاسبه دیگری مانع نیست **وَاذْكُرُوا اللَّهَ فِي أَيَّامٍ مَعْدُودَاتٍ** و یاد کنید خدای تعالی را در ایام معینه شمرده شده و مراد از ذکر در ایام معدودات نزد اصحاب ما بنا بر روایات اصحاب عصمت سلام الله علیهم تکبیرات مقرره است در عقب پانزده نماز کسی را که در منی باشد و اول آنها نماز

نصف الجزو

پیشین روز عید قربانست تا آخر نماز صبح روز سیوم از ایام تشریق و کیفیت تکبیرات بنابر مشهور چنین است که
الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله والله اکبر الله اکبر و الحمد لله علی ما هدینا وله الشکر علی ما اولانا ورزقنا
من بهیمة الانعام اکثر اصحاب امر واذکروا الله را امر استحبابی میدانند و سید مرتضی و ابن جنید حمل
بر وجوب کرده اند **فمن تعجل** پس هر که تعجیل کند رفتن مکه را از منا **فی**
یومین در دو روز بعد از روز نحر که آن روز یازدهم و دوازدهم است یعنی کسی که از منی بمکه برود در روز
دویم ایام تشریق بعد از انکه رمی جمرات درین دو روز کرده باشد و توقف نکند برای رمی جمرات در روز
سیم و علامه طاب ثراه در کتاب منتهی المطلب گفته که رمی جمرات روز سیوم ازو ساقطست و درین خلافی
نیست لیکن مستحب است که سنگ ریزهای روز سیم را در زمین منی دفن کنند و دلیلی برای این احتجاب
نیاورده **فلا اثم علیه** پس نیست گناهی درین تعجیل براو **ومن تاخر**
وکسی که تاخیر کند رفتن را از منی بمکه و هر سه شب در منی بماند **فلا اثم علیه** پس نیست
گناهی براو و فی الحدیث یرجع مغفورا له لا اثم علیه ولا ذنب له و نفی اثم در صورت تاخیر بسبیل مشاکلت
مرویست که اعتقاد بعضی عرب در ایام جاهلیت چنین بود که تعجیل موجب اثم است و تاخیر مینمودند
و بعضی از ایشان تاخیر را موجب اثم میدانستند و تعجیل میکردند بنابرین نفی اثم در حین تاخیر با اعتقاد
اینجماعت خواهد بود حق تعالی درین آیه رد اعتقاد هر دو گروه فرموده که نه در تعجیل اثمیست و نه در تاخیر جرمی
لمن اتقی خبر مبتدا محذوفست ای هذا التخییر لمن اتقی یعنی این تخییر مر کسی راست که اجتناب
کرده باشد در اثنای احرام خود از آنچه حرام کرده خدایتعالی بر او و فی من لا یحضره الفقیه عن الصادق علیه السلم
لمن اتقی ما حرم الله علیه فی احرامه و اگر اینچنین نباشد در روز سیوم توقف واجبست و احادیث در باب اتقا
مختلف است و در بعضی احادیث چنانچه گذشت اتقا از ما حرم الله فی الاحرامست و در تفسیر محمد بن
مسعود عیاشی مذکورست که عن حماد عن ابی عبد الله علیه السلم فی قوله لمن اتقی ای لمن اتقی الصید
فان ابتلی بشیء من الصید ففداه فلیس له ان ینفر فی یومین و مختار اصحاب اتقا از صید و از مباشرت زنانست
و در کافی از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده که لمن اتقی ای لمن اتقی الکبایر بنابرین علی بن ابراهیم
لمن اتقی را اتقا از مطلق کبایر گرفته و تخصیص صید را نسبت بعامه داده و ایضا در کافی از آنحضرت
روایت کرده که مراد از فمن تعجل و من تاخر کسیست که قبل از اتمام حج یا بعد از اتمام حج بمیرد و محترز باشد از کبایر
حج او مقبولست و عیاشی از حضرت امام محمد باقر علیه السلم روایت کرده که مراد از لمن اتقی شیعیان امیر المومنین
علیه السلم اند زیرا که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرموده لا یثبت علی ولایة علی الا المتقون

و مؤید اینست آنچه در کتاب کافی از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده که مراد از اتقا احتراز از کبایرست و در ... ذکر فرموده
و هو ان یحمل الحج و یطعن علی اهله **واتقوا الله** و بترسید از عذاب خدایتعالی در جمیع احوال
واعلموا انکم الیه تحشرون و بدانید اینکه شما بسوی جزای خدایتعالی
جمع کرده خواهید شد در روز قیامت و در صفت منافقین میفرماید **ومن الناس من یعجبک**
قوله و از مردمان کسی هست که تعجب می آورد ترا گفتگوی او یعنی نیکو میدانی کلام او را و موقع میدانی
آنرا عظیم میگردانی او را در خود **فی الحیوة الدنیا** متعلق است بقول یعنی قول او را که در باب مصالح زندگانی
دنیا و اسباب معاش ان گوید عظیم میشماری **ویشهد الله علی ما فی**
قلبه و گواهی می آورد خدایتعالی را بر آنچیزی که در دل اوست یعنی سوگند میخورد که آنچه من میگویم
دل و زبان من باهم موافقند و محبت با شما دارم و نفاق ندارم که زبان حرفی گوید و دل را از ان اطلاعی نباشد
وهو الد الخصام و حال آنکه او شدید الخصومت است با مسلمانان **واذا تولی**
و هرگاه برگردد از مجلس و یا آنکه والی امر شود و حاکم گردد **سعی فی الارض لیفسد**
فیها سعی کند در زمین تا فساد کند در زمین **ویهلک الحرث والنسل**
و نابود گرداند زراعت و مواشی را فی مجمع البیان روی عن الصادق علیه السلم ان الحرث فی هذا الموضع
الدین و النسل الناس یعنی و تا هلاک کند و نابود گرداند دین حق را و مردمان را و در تفسیر علی بن ابراهیم مذکور است
که نزلت هذه الآیة فی الثانی و یقال فی معویة و فی تفسیر العیاشی عن الحسین بن بشار قال سالت ابا الحسن علیه السلم عن
قول الله عز وجل ومن الناس من یعجبک قوله فی الحیوة الدنیا قال فلان و فلان و یهلک الحرث والنسل النسل هم
الذریة والحرث الزرع بنابرین اذا تولی بمعنی والی امر شدنست **والله لا یحب الفساد**
و خدایتعالی دوست ندارد فساد را یعنی راضی نیست بر فساد و بر اعمال و افعال اهل فساد
واذا قیل له اتق الله و چون گفته شود بطریق نصیحت و موعظت مر آن منافق مفسد را
که بترس از خدایتعالی و پرهیز کن از موجبات عذاب او **اخذته العزة بالاثم**
بگیرد او را عزت یعنی وا دارد او را غیرت و حمیت جاهلیت بکردن آن کار که مامور بنکردن آن شده بود
فحسبه جهنم پس کافیست او را آتش دوزخ **ولبئس المهاد**
و هر آینه بد آرامگاهیست جهنم بعد از ذکر منافقین بیان خلص مومنین میکند و میفرماید که
ومن الناس و بعضی از مردم **من یشری نفسه ابتغاء**
مرضات الله کسی هست که میفروشد یعنی بذل میکند جان خود را بجهت طلب رضای خدایتعالی

چنانچه علی بن ابراهیم روایت کرده که معنی یشتری نفسه یبذلها است و در روایات عامه و خاصه وارد شده
که این آیت در شان حضرت امیرالمؤمنین نازل شده وقتیکه در فراش حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
خوابید و آنحضرت بطرف غار رفتند و فی روایة علی بن ابراهیم ذلک امیرالمؤمنین علیه السلم و فی امالی الشیخ
عن علی بن الحسین صلوات الله علیهما فی قول الله عز و جل و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله
قال نزلت فی علی علیه السلم حین بات علی فراش رسول الله صلی الله علیه و آله و فی مجمع البیان و روی انه
لما نام علی فراشه قام جبرئیل عند رأسه و میکائیل عند رجلیه و جبرئیل ینادی بخ بخ من مثلک یا علی بن ابی
طالب یباهی الله تعالی بک الملائکة و آنچه از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلم مرویست که مراد از و من الناس
شخصی است که بر سر امر معروف و نهی از منکر کشته شود و مقصود آنست که اگرچه این آیت نازل در شان شخص
واحد است اما مضمون آن عامست **وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ** و خدایتعالی
مهربانست به بندگان خود **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** ای آن کسانیکه ایمان آورده‌اید **ادْخُلُوا
فِي السِّلْمِ كَافَّةً** داخل شوید یعنی ثابت قدم باشید در دین اسلام حالگونکه در این باب
جمعیت کنید سلم بکسر سین و بفتح آن بمعنی اسلامست و بعضی گفته‌اند که سلم بمعنی استسلام و انقیاد و طاعت
یعنی داخل شوید در طاعت خدایتعالی همه شما از حضرت ابی جعفر الباقر علیه السلم مرویست که قوله تعالی
ادخلوا فی السلم ای ادخلوا فی ولایتنا و در حدیث دیگر است که ای امروا بالمعرفتنا یعنی مراد از امر بدخول در
سلم امینست که امر کنید مردم را بآنکه معرفت ائمه معصومین حاصل کنند و حدیث مجمع علیه است
که من مات و لم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة **وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ
الشَّيْطَانِ** و پیروی مکنید وساوس شیطان را فی تفسیر العیاشی عن ابی بصیر قال سمعت
ابا عبد الله علیه السلم یقول یا ایها الذین امنوا ادخلوا فی السلم کافة و لا تتبعوا خطوات الشیطان
قال اتدری ما السلم قال قلت لا اعلم قال و لایة علی و الائمة الاوصیاء من بعده قال خطوات الشیطان
و الله و لایة فلان و فلان **إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ** بدرستیکه شیطان
مر شما راست دشمنی آشکار **فَإِنْ زَلَلْتُمْ** پس اگر بلغزید شما از دخول در سلم و داخل
در آن نشوید **مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْكُمُ الْبَيِّنَاتُ**
از پس آنچه آمد بشما دلایل ظاهره **فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ**
پس بدانید این معنی را که خدایتعالی غالبست و عاجز از انتقام کشیدن شما نیست
حَكِيمٌ محکم کار است و انتقام شما را خواهد کشید **هَلْ يَنْظُرُونَ**

استفهام انکاریست بنابرین کلمه هل بمعنی ما نافیه است و ینظرون بمعنی منتظرونست یعنی انتظار نمیکشند آنانکه
از جاده اسلام لغزیدند و قبول آن نکردند **إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ** ای الا ان یأتیهم عذاب
الله یعنی مگر آنرا که بیاید بدیشان عذاب خدایتعالی عز اسمه **فِي ظُلَلٍ مِنَ
الْغَمَامِ** در سایه بانها از ابر سفید چنانچه از برای اهلاک قوم شعیب آمده بود و ایشان بحسب ظاهر آن
ابر سفید مظنه باران رحمت بردند اما در واقع آن عذابی بود که همه را مستاصل گردانید ظلل جمع ظله بمعنی سایه بان
مانند قلل که جمع قله است و مراد از غمام ابر سفید است که مظنه رحمت است و هرگاه آن مبدل بعذاب گردد اصعب
و اشد خواهد بود **وَالْمَلَائِكَةُ** ای و یأتیهم الملائکة یعنی و انتظار نمیکشند که بیاید بدیشان ملائکه
عذاب در کتاب عیون اخبار الرضا از آنحضرت روایت کرده که این آیه اینچنین نازل شده که الا ان یأتیهم الله بالملائکة
فی ظلل من الغمام یعنی مگر آنرا که بیارد خدایتعالی فرشتگان عذاب را برای عذاب ایشان در سایه بانهای از ابر سفید
و از حدیث عیاشی که از حضرت امام محمد باقر علیه السلم روایت کرده مستفاد میشود که مراد از الا ان یأتیهم الله فی ظلل
من الغمام رجعت و خروج قائم آل محمد است صلوات الله علیه در ظهر کوفه که آن نجف اشرف است و قال علیه السلم فی ظلل
من الغمام ای ینزل فی سبع قباب من نور یعنی نازل میشود در میان هفت قبهای از نور بنابرین الا ان یأتیهم الله بتقدیر
الا ان یأتیهم آیة الله خواهد بود باینمعنی که مگر آنکه بیاید آیتی از آیات خدایتعالی که آن صاحب الامر علیه السلم است در تفسیر
ظاهری الا ان یأتیهم الله بتقدیر الا ان یأتیهم عذاب الله بود و بتفسیر باطن بتقدیر الا ان یأتیهم رحمة الله خواهد بود
وَقُضِيَ الْأَمْرُ و گذارده شود امر یعنی تمام شود امر هلاکت ایشان و هر کس بجزای خود برسند و عیاشی
از حضرت امام محمد باقر علیه السلم روایت کرده که قضاء الامر الوسم علی خرطوم الکافرین یعنی مراد از قضاء امر نشان کردن
بر بینیهای کافران **وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ** و بسوی خدایتعالی و جزای او بازگردانیده
شود همه کارها **سَلْ بَنِي إِسْرَائِيلَ** بپرس ای محمد پسران یعقوب یعنی یهودان
مدینه را **كَمْ آتَيْنَاهُمْ مِنْ آيَةٍ بَيِّنَةٍ** چند داده‌ایم مر ایشان را
از معجزه ظاهره مانند شکافتن دریا و انزال من و سلوی و ایشان تبدیل آن بکفر کردند **وَمَنْ
يُبَدِّلْ نِعْمَةَ اللَّهِ** و هر کس که از روی عناد بدل کند نعمت خدایتعالی را یعنی بدل
کند آن آیاتی را که خدایتعالی انعام کرده بکفر و انکار **مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُ** از پس
آنکه آمد آن نعمت بوی **فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ** پس بدرستیکه
خدایتعالی سخت عقوبتست و مبدلین نعمت و آیت را بسخت‌ترین عذابی معذب خواهد گردانید
و در روضه کافی از ابی بصیر روایت کرده که حضرت صادق علیه السلم این آیت را اینچنین قرائت کرد

کرسل بنی اسرائیل کم آتیناهم من آیة بینة فمنهم من اقر ومنهم من بدل ومن یبدل نعمة الله من بعد ما جاءته فان
الله شدید العقاب **زُیِّنَ لِلَّذِینَ کَفَرُوا الْحَیٰوةُ الدُّنْیَا**
زینت داده شده برای آنانکه کافر شدند زندگانی دنیا یعنی شیطان زندگانی دنیا و مستلذات
آنرا در نظر کافران زینت و آرایش داد تا بدین فریفته شوند **وَیَسْخَرُونَ** و سخریت و استهزا
میکنند **مِنَ الَّذِینَ آمَنُوا** مر آنانرا که ایمان آورده و نصیبی و بهره از اموال دنیا و مستلذات
آن ندارند کلمه من در من الذین آمنوا من ابتدائیست با همین معنی که این کافران ابتدا سخریت و استهزا بمؤمنین
میکنند **وَالَّذِینَ اتَّقَوْا** و آنانکه اجتناب کردند از کفر **فَوْقَهُمْ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ**
بالای کافران و استهزا کنندگانند در روز قیامت زیرا که اهل تقوی در اعلی علیین باشند و کافران در
اسفل السافلین **وَاللّٰهُ یَرْزُقُ مَنْ یَشَاءُ بِغَیْرِ حِسَابٍ**
و خدای تعالی روزی میدهد هر کرا خواهد بی شمار و بی نهایت
کَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً بودند مردمان ما بین آدم و ادریس یا ما بین
آدم و نوح گروهی بر یک طریقه یعنی همه بر طریقه حق بودند و بعد از آن اختلاف کردند بعضی بر طریقه حق ماندند و بعضی
انکار حق کردند **فَبَعَثَ اللّٰهُ النَّبِیِّینَ** پس برانگیخت خدای تعالی پیغمبرانرا
مُبَشِّرِینَ حالکونیکه مژده دهندگان بودند اهل حق را بثواب اخروی **وَمُنْذِرِینَ**
و بیم کنندگان بودند منکرین حق را بعذاب دائمی و در مجمع البیان از حضرت امام محمد باقر علیه السلم
روایت کرده که آنحضرت در تفسیر این آیه فرمودند کانوا قبل نوح امة واحدة علی فطرة الله لا مهتدین و لا ضلالا
فبعث الله النبیین و بنابرین معنی آیه اینست که مردمان پیش از زمان نوح علیه السلم جمعی بودند بر فطرت
اسلام که در روز الست بربکم از ایشان آن عهد و میثاق گرفته بودند و متعبد بودند بانچه در عقلهای ایشان
رسوخ یافته بود و مهتدی بشریعتی نبودند و چون عبادت خدای تعالی میکردند گمراه نبودند پس خدای تعالی پیغمبرانرا
فرستاد تا ایشانرا هدایت بشریعت کنند از کعب الاحبار منقولست که از عدد انبیا آنچه من علم آن
بهم رسانیده ام یکصد و بیست و چهار هزار پیغمبرند و مرسل در میان ایشان سیصد و سیزده کس اند
و آنچه در قران باسم و نام مذکورند بیست و هشت پیغمبرند **وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْکِتَابَ**
بِالْحَقِّ و نازل گردانید خدای تعالی با جنس این انبیا کتابرا حالکونیکه متلبس بود آن کتاب بحق و
مراد آن نیست که نازل کرده با کل واحد از انبیا کتابرا زیرا که جمعی از انبیا بعد عمل بکتاب انبیا ما قبل میکردند
لِیَحْکُمَ بَیْنَ النَّاسِ فِیمَا اخْتَلَفُوا فِیهِ تا حکم کند

الحکم

آن پیغمبر مبعوث میان مردمان در آنچیزی یعنی در آن دینی که اختلاف کرده اند در آن **وَمَا اخْتَلَفَ**
فِیهِ و اختلاف نکردند در دین **إِلَّا الَّذِینَ أُوتُوهُ** مگر آنانکه داده شده بودند
کتاب یعنی کتابی را که حق تعالی بجهت ازاله اختلاف در دین بحق نازل کرده ایشانرا آن سبب اختلاف کردند
مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ الْبَیِّنَاتُ از پس آنکه آمد بدیشان دلائل
ظاهره و براهین باهره **بَغْیًا بَیْنَهُمْ** از جهت سرکشی و حسدی که شایع بود در میان
ایشان **فَهَدَی اللّٰهُ الَّذِینَ آمَنُوا** پس هدایت کرد خدای تعالی آنانرا که
ایمان آوردند **لِمَا اخْتَلَفُوا فِیهِ مِنَ الْحَقِّ** من الحق بیان ما اختلفوا فیه است
یعنی راه نمود خدای تعالی مؤمنین را بدان حقی که اهل خلاف در آن اختلاف کردند و حاصل کلام اینست
که حق تعالی اهل ایمانرا راه بحق نمود **بِإِذْنِهِ** باراده و لطف خود **وَاللّٰهُ یَهْدِی مَنْ**
یَشَاءُ إِلَی صِرَاطٍ مُسْتَقِیمٍ و خدای تعالی راه مینماید هر کس را که خواهد و مصلحت
داند بسوی راه راست بعد از ذکر اختلاف امم سابقه حکم میکند مؤمنین را بصبر و شکیبائی در حین
انکار منکرین و میفرماید که **أَمْ حَسِبْتُمْ** آیا گمان کردید شما ای مؤمنین **أَنْ تَدْخُلُوا**
الْجَنَّةَ اینکه داخل بهشت میشوید **وَلَمَّا یَأْتِکُمْ** کلمه لما مرکب از لم یافته و ما زائد
ای و لم یأتکم یعنی و حال آنکه نیامده باشد شما را و عارض نشده باشد شما را حالتی **مَثَلُ**
الَّذِینَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِکُمْ مانند حالت کسانیکه بودند پیش از شما در نهایت شدت
و سختی و بر آن حالت صبر کردند همزه ام حسبتم برای انکار است یعنی گمان مکنید و مپندارید ای اهل ایمان
اینکه شما داخل بهشت شوید با آنکه مانند امم سابقه مبتلا به بلاها نگردید و صبر و ثبات بر آن شیوه خود
ننمائید و حق تعالی خبر از شدت حال امم سابقه میدهد و میفرماید که **مَسَّتْهُمُ**
الْبَأْسَاءُ وَالضَّرَّاءُ رسید آنها را شدت فقر و فاقه و بیماری **وَزُلْزِلُوا**
و مضطرب گشتند از رسیدن شداید جمله مستهم الباساء جمله مستانفه است در بیان حال امم
سابقه گویا سائلی سؤال کرده که حال آنها چه نوع بود و حق تعالی در جواب فرمود مستهم الباساء والضراء و زلزلوا
حَتَّی یَقُولَ الرَّسُولُ تا آنکه میگفت فرستاده خدای تعالی **وَالَّذِینَ آمَنُوا**
مَعَهُ و آنانکه ایمان آورده بودند با آن رسول از جهت شدت بلاها و محنتها
مَتَی نَصْرُ اللّٰهِ کی باشد نصرت خدای تعالی تا از این محنتها رهائی یابیم پس جواب داده شود
از جانب خدای تعالی بایشان **أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللّٰهِ قَرِیبٌ** بدانید بدرستیکه

نصرت خدای تعالی نزدیکست وازین بشارت ایشان صبر کرده تا بمطلب خود فایز شدند **يَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ** می پرسند از تو ای محمد جمعی از صاحبان مال چه چیز نفقه کنیم و بر کدام کس نفقه کنیم تا آن موجب رضای الهی باشد **قُلْ** بگو ای محمد در جواب ایشان که **مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ خَيْرٍ** آنچه نفقه میکنید از مال نیکوی حلال **فَلِلْوَالِدَيْنِ** پس مر پدر و مادر راست **وَالْأَقْرَبِينَ** و مر خویشان راست اقربین جمع اقربست یعنی صاحب قرابت یعنی خویشاوندان بسبب رحم **وَالْيَتَامَى** و مر یتیمان را **وَالْمَسَاكِينِ** و مر درویشان بی چیز را **وَابْنِ السَّبِيلِ** و مر مسافران و راه گذران محتاج را مخفی نماند که در این آیت بحسب ظاهر سؤال از مالی کرده اند که نفقه کنند نه از بیان مصارف و حق تعالی در بیان مال اقتصار کرده بقول خود که فرموده و ما انفقتم من خیر و بعد از آن بیان مصارف نموده و بعضی گفته اند که چون در آیت سؤال از مصارف مقدر است بنا بر این بیان مصارف نمود چنانچه در سبب نزول گفته اند که عمرو بن جموح انصاری مال بسیاری داشت نزد پیغمبر آمده گفت یا رسول الله کدام مال خود را تصدق کنم و بر کدام کس تصدق کنم پس این آیت نازل شد و در ترجمه اشارتی برین رفت و بعضی گفته اند که چون اهتمام بشان مصارف بود بنا برین ذکر مصارف نمود زیرا که نفقه وقتی اعتبار دارد که بموقع خود شود مخفی نیست که تخصیص این مصارف بذکر درین مقام بظاهر منافی آیت مصارف زکاتست زیرا که والدین از جمله مصارف زکات نیستند چون واجب النفقه بودن ایشان مانع از عطاء مال زکوة است بر ایشان لهذا بعضی مفسرین گفته اند که این آیت منسوخ بآیت زکواتست و بعضی گفته اند که چون نسخ خلاف اصل است بهتر آنست که مراد از انفاق درین آیت عام تر باشد از زکواة واجبه و تصدقات مندوبه و مراد از ذکر مصارف مذکوره حصر نباشد و در کنز العرفان گفته که جایز است که حمل این آیت بر صدقه واجبه کنند بانیقسم که مراد از والدین والدین فقیر محتاج باشند که اعطاء مال بایشان از جهت فقر ایشان باشد نه از جهت نفقه **وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ** کلمه ما در و ما تفعلوا متضمن معنی شرطست بنا بر این جزاء آن مقدر بکیر فاکر دیدای فان تفعلوا من خیر فان الله به علیم یعنی اگر بکنید شما از هر گونه نیکویی پس مر آینه که خدای تعالی بآن کار نیکو داناست و ثواب آن از فراخور آن میدهد **كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ** فرض گردانیده بر شما جهاد با کفار و این فرض کفایست که هر کس در مقام جهاد با کفار در آمد از گردن دیگران ساقط میشود و گاهی بسبب تعیین معصوم عینی نیز میشود **وَهُوَ كُرْهٌ لَكُمْ** حال آنکه آن قتال و جهاد مکروهست بحسب طبع مر شما را هر چند شما بآن

راضی باشید کره بضم کاف و فتح آن مصدر بمعنی کراهتست و اینجا بمعنی مکروه اسم مفعولست **وَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا** و نزدیکست اینکه شما مکروه دارید چیزی را **وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ** حال آنکه آن چیز نیکو باشد مر شما را **وَعَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا** و نزدیکست آنکه دوست دارید چیزی را **وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ** و حال آنکه آن چیز بد باشد مر شما را **وَاللَّهُ يَعْلَمُ** و خدای تعالی میداند نیکی و بدی هر چیزی را **وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ** و شما نمیدانید پس هر چه خدای تعالی بفرماید باید آن را بعمل بیارید که حق تعالی امر بخیر و تقبیح میکند گویند که مسلمانان در ماه رجب که از ماههای حرامست کافری را بگمان آنکه ماه جمادی الآخراست کشتند قریش زبان طعن دراز گردانیده گفتند که محمد قتال در ماه حرام را حلال گردانیده و از جمعی از حضرت سؤال کردند این آیه آمد که **يَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ** سؤال میکنند از تو قریش از روی تشنیع از ماه حرام **قِتَالٍ فِيهِ** حکم مقاتله در آن چیست قتال فیه بدل اشتمالست از شهر حرام یعنی مراد از پرسیدن از شهر حرام پرسیدن از صحت و فساد در مقاتله کردنست در آن شهر **قُلْ** بگو در جواب ایشان **قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ** ای قتال فیه ذنب کبیر یعنی جنگ کردن در آن شهر با علم بآنکه آن شهر حرامست گناه بزرگست قتال فیه نکره مخصصه است که مبتدا واقع شده و کبیر مقدر بر ذنب کبیر خبر آنست تا اینجا جواب تمام شد و بعد از این ابتدا الکلام دیگر میکند و میفرماید **وَصَدٌّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ** و باز داشتن مردمان از طاعت خدای تعالی **وَكُفْرٌ بِهِ** و ناگرویدن بخدای تعالی **وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ** مضاف در اینجا محذوفست و مضاف الیه باقی مانده بر حرای و صد المسجد الحرام یعنی باز داشتن مسجد الحرام یعنی مکه از دخول مردم **وَإِخْرَاجُ أَهْلِهِ مِنْهُ** و بیرون کردن اهل مسجد الحرام از آنجا **أَكْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ** بزرگتر است از روی گناه نزد خدای تعالی از قتل مشرکی در اشهر حرم بطریق خطا بنا برین تفسیر و صد عن سبیل الله با معطوفات مبتدا و اکبر عند الله خبر و صیغه افعل را بر واحد و متعدد اطلاق میکنند و حاصل کلام اینست اگر چه مقاتله در اشهر حرم گناه بزرگست لیکن هر یک از کبایری که از قریش صادر شده مثل منع کردن پیغمبر و اصحاب او از طاعت خدای تعالی و کافر شدن و نگرویدن بخدای تعالی و منع مردم از مکه و اخراج پیغمبر و مؤمنین از مکه بزرگتر است از روی وزر و گناه نزد خدای تعالی از مقاتله کردن در اشهر حرم بگمان آنکه آن ماه حرام نیست **وَالْفِتْنَةُ** و کفر و سایر اعمال قبیحه قریش **أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ** بزرگتر است از قتل نمودن ایشان در شهر حرام و بعد از این اخبار میکند از دوام عداوت کفار با مؤمنین

ومیفرماید که **وَلَا یَزَالُونَ یُقَاتِلُونَکُمْ** معطوفست بر و یسالونک یعنی و همیشه آن مشرکان مقاتله میکنند با شما ای مؤمنان **حَتَّىٰ یَرُدُّوکُمْ عَنْ دِینِکُمْ** تا آنکه برگردانند شما را از دین شما **إِنِ اسْتَطَاعُوا** اگر استطاعت و توانائی بر گردانیدن داشته باشند اما هرگز این استطاعت ندارند پس ان استطاعوا اشارتست بعدم حصول غرض مذکور **وَمَنْ یَرْتَدِدْ مِنْکُمْ عَنْ دِینِهِ** و آنکسی که برگردد از میان شما از دین خود **فَیَمُتْ وَهُوَ کَافِرٌ** پس بمیرد حالانکه کافر و مرتد باشد **فَأُولَٰئِکَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِی الدُّنْیَا وَالْآخِرَةِ** پس آن جماعت مرتدین ضایع و باطل باشد عملهای ایشان در دنیا و آخرت افراد ضمایر مفرد باعتبار لفظ من در و من یرتدد منکم است و ایراد ضمایر جمع باعتبار معنی آن **وَأُولَٰئِکَ أَصْحَابُ النَّارِ** و آن جماعت اهل آتش دوزخند **هُمْ فِیهَا خَالِدُونَ** ایشان در آن آتش دوزخ جاوید مانده کانند هم فیها خالدون خبر بعد از خبر است از اولئک ثانی **إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا** بدرستیکه آنانکه ایمان آورده اند **وَالَّذِینَ هَاجَرُوا** و آنانکه مهاجرت کردند اختیار از اوطان خود بمحض رضای الهی **وَجَاهَدُوا فِی سَبِیلِ اللَّهِ** و جهاد کردند در راه خدایتعالی در قوام دین او **أُولَٰئِکَ یَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ** آن گروه امیدمیدارند رحمت خدایتعالی را **وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِیمٌ** و خدایتعالی آمرزنده گناهان مؤمنین و مجاهدین است و مهربان است با ایشان **یَسْأَلُونَکَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَیْسِرِ** می پرسند ترا ای محمد از حکم شراب و قمار در تفسیر عیاشی روایت کرده که مراد از میسر کل ما قومر به است و از علی بن الحسین روایت کرده که الخمر من ستة اشیاء التمر والزبیب والحنطة والشعیر والعسل والذرة **قُلْ فِیهِمَا إِثْمٌ کَبِیرٌ** بگو در جواب ایشان که درین هر دو گناهی بزرگست و استعمال آنها حرامست **وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ** و منفعتهاست مر مردمان را از جهت طرب و اکتساب اموال و مجالست امرا و سلاطین **وَإِثْمُهُمَا أَکْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا** و گناه شراب و قمار و فسادهائی که برین دو امر مترتب میشود بزرگتر است از نفع آنها و هرچه مفاسد آن راجح بر منافع آن باشد بیقین واجب الاجتناب است و این اول آیه است که درباب تحریم خمر نازل شده و چهار آیه دیگر که بعد از این نازل شده هر متاخری

ازین آیات اغلظ واشد بود در تحریم از آیه ما قبل و در حدیثست که الخمر راس کل اثم و مفتاح کل شر **وَیَسْأَلُونَکَ مَاذَا یُنْفِقُونَ** و می پرسند از تو ای محمد چه مقدار از مال انفاق کنند **قُلِ الْعَفْوَ** بگو که حد وسط را چنانچه در کافی از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده که العفو الوسط و ایضا مرویست که الصدقة عن ظهر غنی یعنی صدقه چنان باید کرد که غنی باقی بماند و چون عفو نقیض جهد است پس مراد آنست که نفقه کنید آنچه را که میسر و آسان باشد و آسان باشد بذل آن در مجمع البیان گفته که از حضرت امام محمد باقر علیه السلم مرویست که مراد از عفو زاید بر قوت سنه است و این آیه منسوخست بآیه زکوة **کَذَٰلِکَ یُبَیِّنُ اللَّهُ لَکُمُ الْآیَاتِ** چنانچه بیان کرد که عفو و میانه روی در نفقه و تصدق بهتر است بیان میکند خدایتعالی برای شما آیات احکام را **لَعَلَّکُمْ تَتَفَکَّرُونَ فِی الدُّنْیَا وَالْآخِرَةِ** تا آنکه شما فکر کنید در امور دنیوی و اخروی و آنچه اصلح و انفع است آنرا اختیار کنید از حضرت صادق علیه السلم مرویست که چون آیه کریمه ان الذین یاکلون اموال الیتامی ظلما و آیه و آتوا الیتامی اموالهم نازل گردید و مردم مکروه داشتند مخالطت با یتیمان را در این باب از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله سؤال کردند این آیه نازل گردید که **وَیَسْأَلُونَکَ عَنِ الْیَتَامَىٰ** و سؤال میکنند از تو در باب مخالطه با یتیمان و از قیام بامور ایشان **قُلْ إِصْلَاحٌ لَهُمْ خَیْرٌ** بگو در جواب که اصلاح نمودن مر حال و مال ایشان را بهتر است از دوری جستن از ایشان و اعانت ننمودن ایشان **وَإِنْ تُخَالِطُوهُمْ** و اگر مخالطت کنید با ایشان **فَإِخْوَانُکُمْ** پس ایشان برادران شمااند و از جمله حقوق اخوت اعانت و اختلاطست **وَاللَّهُ یَعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ الْمُصْلِحِ** و خدایتعالی میداند ضایع کننده مال ایتام را از اصلاح دهنده مال ایشان و بر طبق آن ثواب میدهد و عذاب میکند و این آیه وعده و وعید است مر آنانرا که مخالطه با یتیمان میکنند بجهت افساد یا اصلاح **وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَعْنَتَکُمْ** و اگر خواستی خدایتعالی بمشقت می انداخت شما را و تجویز مخالطت با ایتام نمینمود **إِنَّ اللَّهَ عَزِیزٌ** بدرستیکه خدایتعالی غالبست بر همه چیز **حَکِیمٌ** داناست بمصالح انام و آنچه مصلحت بتقاضای آن میکند بعمل می آورد **وَلَا تَنْکِحُوا الْمُشْرِکَاتِ حَتَّىٰ یُؤْمِنَّ** و نکاح مکنید ای مؤمنان زنان مشرکه را خواه کتابی باشند و خواه غیر کتابی تا آن زمان که بحلیه ایمان محلی گردند و این مذهب امین الاسلام شیخ ابو علی طبرسی است چنانچه در مجمع البیان گفته و هو مذهبنا و جا

که اینچنین بگوییم مراد او مذهب خود است نه مذهب جمیع اصحاب و اکثری کلام او را موافق فهمیده یا نفهمیده اند
و برو بحث کرده اند که این موافق جمیع اصحاب نیست خلافست در اینکه اسم مشرک در عرف شرع مخصوص
بکافران حربیست یا عامتر است از کافران حربی و کتابی آیه کریمه لم یکن الذین کفروا من اهل الکتاب والمشرکین
دلیل معنی اولست زیرا که عطف مشرک بر اهل کتاب افاده مغایرت میکند میان معطوف و معطوف علیه و آیه
کریمه قالت الیهود عزیر ابن الله و قالت النصاری المسیح ابن الله تا قول خدای تعالی که فرموده سبحانه و تعالی عما یشرکون
مؤید معنی ثانیست زیرا که ظاهر است که ضمیر یشرکون راجع باشد بر یهود و نصاری و ایضا آیه کریمه هو الذی ارسل
رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله ولو کره المشرکون نیز ملایم این معنیست زیرا که کراهت رسالت پیغمبر
صلوات الله علیه و آله مشترکست میان کافران حربی و کتابی و این مؤید مذهب شیخ امین الدین طبرسی است که از آیه
ولا تنکحوا المشرکات استدلال کرده که نکاح زنان حربیه و کتابیه حرام است و همه را مشرک دانسته و شیخ بهاء الدین
محمد عاملی عامله الله بلطفه الخفی والجلی در علی الحیوة گفته که وقد اجمع اصحابنا علی تحریم نکاح من عدا الکتابیات دواما
و متعة واختلفوا فی نکاحهن متعة والاشهر جوازه **ولامة مؤمنة خیر
من مشرکة** و هر آینه کنیزک مؤمنه بهتر است از زن کافر آزاد **ولو
اعجبتکم** و اگر چه بعجب آورد شما را جمال و مال آن زن مشرکه آزاد و خواهش آن
داشته باشید **ولا تنکحوا المشرکین** و نکاح مکنید زن مؤمنه را
بمردان کافر خواه کتابی باشند و خواه غیر کتابی **حتی یؤمنوا** تا آن زمان
که آن مشرکین ایمان آورند **ولعبد مؤمن خیر من مشرک**
و هر آینه بنده مؤمن بهتر است از مشرک آزاد **ولو اعجبکم** و اگر چه بعجب آرد
شما را مال و جمال آن مشرک **اولئک یدعون الی النار** آن مردان و زنان
مشرک میخوانند مردم را بسوی آتش دوزخ پس ایشان لیاقت مناکحه و مواصله ندارند **والله
یدعوا** مضاف در اینجا محذوفست ای و اولیاء الله یدعوا یعنی اولیاء خدای تعالی که اهل ایمان اند
میخوانند مردم را **الی الجنة والمغفرة** بسوی بهشت و آمرزش
باذنه بتوفیق خدای تعالی **ویبین آیاته للناس** و بیان
میکند آیات احکام خود را برای مردمان **لعلهم یتذکرون** ۞ تا باشد
که ایشان پند گیرند علی بن ابراهیم علیه الرحمه روایت کرده که آیه ولا تنکحوا المشرکات حتی یؤمن
بآیه سوره مائده که میفرماید والمحصنات من الذین اوتوا الکتاب من قبلکم و آیه ولا تنکحوا المشرکین حتی یؤمنوا

بحال

بحال خود است و منسوخ نشده پس نصف اول آیه منسوخست و نصف آخر غیر منسوخ و صاحب مجمع البیان آیه اولی
نه منسوخست و نه مخصوص و نسخ از ابن عباس و مجاهد و حسن بصری نسبت داده با آنکه در روایت ائمه هدی علیهم السلام
نسخ آن آمده و در بعضی روایات آمده که آیه سوره مائده که والمحصنات من الذین اوتوا الکتاب منسوخست بآیه ولا تنکحوا
المشرکات و این منافیست با آنچه از پیغمبر صلوات الله علیه و آله مرویست که سوره مائده آخرین سوره قرآنیست از روی
نزول حلال دانید حلال آنرا و حرام دانید حرام آنرا مگر آنکه گفته شود که بر تقدیر صحت روایت مذکوره آن مبنی بر اغلب و اکثر است
ویسئلونک عن المحیض و میپرسند از تو ای محمد از حکم خون حیض که اقل آن سه
روز است و اکثر آن ده شبانه روز مخفی نماند که از آیه یسئلونک ماذا ینفقون قل ما انفقتم من خیر تا اینجا شش سوال
مذکور شده و سه سوال بدون تصدیر بواو عطفست و سه سوال با تصدیر بواو عطف و میتواند که وجهش این باشد که چون سه سوال
اول در اوقات متفرقه واقع شده اند و سوال ثالث با باقی در وقت واحد بنابراین در آن سوالات حرف عطف
که دلالت بر جمعیت کند نیاورده و در این سوالات حرف عطف که دلالت بر جمعیت میکند آورده **قل
هو اذی** بگو در جواب ایشان که خون حیض پلید است که ایذا رساننده است مر کسی را که اجتناب از آن ننماید
بنابرین اذی مصدر بمعنی اسم فاعلست و میتواند که حمل بطریق مبالغه باشد مثل زید عدل **فاعتزلوا
النساء فی المحیض** پس اجتناب کنید از مجامعت زنان در زمان حیض چون محیض اول
بمعنی خون حیض است و محیض ثانی اسم زمان که مراد از آن زمان حیض است بنابرین بجای محیض دویم
ضمیر نیاورد که راجع بمحیض اول نشود **ولا تقربوهن** و نزدیکی مکنید با ایشان بجماع مراد از
اعتزال مامور به و قرب منهی عنه اجتناب از جماع زنانست در حال حیض و نزدیکی ننمودنست با ایشان
بجماع و مراد نهی از مطلق نزدیکی نیست **حتی یطهرن** تا آنکه پاک شوند و خون ایشان منقطع شود
بنابر قرات تخفیف طا یا تا آنکه غسل کنند بنابر تشدید طا و اصحاب ما رضوان الله علیهم هر دو معنی را مذهب
ساخته اند لیکن جماع بعد از انقطاع دم و قبل از غسل را مکروه میدانند چنانچه حدیث علی بن یقطین از حضرت
امام موسی الکاظم علیه السلام صریح بر این معنی است **فاذا تطهرن** پس چون غسل کنند
فأتوهن من حیث امرکم الله پس وطی کنید بطریق اباحت
با ایشان بدون کراهت از جهتی که امر کرده شما را خدای تعالی بدان جهت و حلال گردانیده آنرا برای شما
نه از جهتی که آنرا حرام گردانیده بر شما مثل وطی آن زنان در حینی که صایم و محرم باشند و در حدیث وارد شده
که [illegible] من حیث امرکم الله این معنی دارد که فاطلبوا الولد من حیث امرکم الله بعضی گفته اند که یطهرن مشدد
بمعنی یطهرن بتخفیف است زیرا که تفعل مزید گاهی بمعنی فعل مجرد می آید بنابراین معنی آیه چنین است که جماع مکنید با حایض

تا آنکه حیض منقطع شود پس چون حیض منقطع شود وطی کنید من حیث امرکم الله و صاحب مجمع البیان حتی یطهرن بتشدید طا
بوضو نیز تفسیر کرده اند یعنی تقرب مجوئید با حایض تا آنکه بعد از طهر و انقطاع دم وضو کنند و فرموده و هو مذهب طاوس و تفسیر
فاذا تطهرن گفته ای اغتسلن و قیل توضأن او غسلن الفرج بعد انقطاع الدم غسل فرج در صحیحه محمد بن مسلم از حضرت
امام محمد باقر علیه السلم وارد شده اما وضو در کلام اصحاب اثری نیافته شده و او متفرد باین مذهب است پس مراد از
و هو مذهب طاوس مذهب خود خواهد بود **ان الله یحب التوابین** هر آینه خدا تعالی دوست
دارد توبه کنندگان از گناهان را **ویحب المتطهرین** و دوست میدارد پاک
کنندگان خود را از نجاستها سوق آیت دلالت دارد بر آنکه مراد از متطهرین مجتنبین از جماع در حال حیض باشد
بنابرین این آیت از قبیل تخصیص بعد از تعمیم خواهد بود از جهت زیادتی اهتمام و در کافی از حضرت صادق علیه السلم
روایت کرده که بعضی از مردم اول استنجا به پنبه و سنگ میکردند و بعد از آن استنجا بآب مینمودند و چون این
خلق کریم بود حق تعالی این آیه را نازل گردانید که ان الله یحب التوابین و یحب المتطهرین یعنی دوست میدارد
خدا تعالی اهل توبه را و دوست میدارد آنانرا که پاک میسازند خود را از خبث بآب بعد از آنکه پاک ساختند خود را
به پنبه و احجار **نساؤکم حرث لکم فاتوا حرثکم**
جمله مستانفه است یعنی زنان شما کشتزار شمااند پس بیائید کشتزار خود را
انی شئتم صاحب مجمع البیان کلمه انی را بمعنی این که موضوع برای مکانست گرفته یعنی از
هر مکانی که خواهید خواه از قبل و خواه از دبر و مؤید اینست صحیحه عبد الله بن ابی یعفور از حضرت صادق
علیه السلم که فرموده باکی نیست در وطی زوج در دبر زوجه خود را و بعضی کلمه انی را بمعنی متی زمانی گرفته اند یعنی
بیائید کشتزار خود را در هر ساعتی و در هر زمانی که اراده کنید اما در فرج نه در دبر و مطابق اینمعنی است حدیث
محمد بن مسعود عیاشی که از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده که ایاکم محاش النساء و قال انما معنی انی شئتم ای ساعة
شئتم محاش بشین معجمه بمعنی دبر است و بسین مهمله نیز بمعنی دبر آمده و همچنین علی بن ابراهیم از آنحضرت روایت
کرده که انی شئتم ای متی شئتم فی الفرج بنابرین آنچه صاحب مجمع البیان گفته که ضحاک انی را بمعنی متی دانسته
و این در لغت خطاست چه در لغت انی بمعنی این است نه بمعنی متی خطا محض و محض خطاست و فی تفسیر العیاشی
عن معمر بن خلاد عن ابی الحسن الرضا علیه السلم قال ان الیهود کانت تقول اذا اتی الرجل من خلفها خرج الولد احول فانزل الله
نساؤکم حرث لکم فاتوا حرثکم انی شئتم یعنی من خلف و قدام خلافا لقول الیهود و لم یعن فی ادبارهن یعنی یهود
میگفتند که اگر کسی وطی فرج زن خود را از طرف پشت کند فرزند او احول متولد خواهد شد پس خدا تعالی این آیت را
نازل گردانید بر خلاف قول یهود که وطی فرج زن خواه از پیش و خواه از پس باعث احولیت فرزند نمیشود و مراد از این

آیت

آیت وطی زنان از دبر نیست و همچنین از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده که انی شئتم اینمعنی دارد که من قدامها و
من خلفها فی القبل و بازای اختلاف احادیث اصحاب ما نیز اختلاف کرده اند در جواز وطی در دبر زوجه و عدم جواز آن
و محققان اصحاب حکم بکراهیت شدیده کرده اند تا جمع میان احادیث مختلفه ایشان شود و الله اعلم بحقایق الامور
وقدموا لانفسکم و پیش بفرستید از برای ذخیره نفسهای خود عملهای صالح را که از
جمله آن تقدیم تسمیه است بر جماع و تقدیم طلب ولد صالح است که آن بهترین وسایل آثار دنیا و آخرت
واتقوا الله و بترسید از خدا تعالی و اجتناب نمایید از موجبات عقاب او **واعلموا
انکم ملاقوه** و بدانید اینکه شما ملاقات خواهید کرد جزای خدا تعالی را
که آن فرا خور اعمال شماست **وبشر المؤمنین** و بشارت ده ای محمد
مؤمنین را بدخول جنت **ولا تجعلوا الله عرضة لایمانکم**
و مگردانید خدا تعالی را محل سوگندهای خود بر نحوی که نامهای او را در زبان آورید و بهر چیزی از چیزهای بزرگ و خورد و راست و دروغ
سوگند خورید بنابرین حق تعالی کثیر الحلف را در آیه ولا تطع کل حلاف مهین مذمت کرده و از حضرت صادق علیه السلم
مرویست که لا تحلفوا بالله صادقین ولا کاذبین فانه یقول سبحانه ولا تجعلوا الله عرضة لایمانکم **ان تبروا
وتتقوا وتصلحوا بین الناس** ان تبروا مقدر بارادة ان تبروا علت نهی مذکورست
و کلمه ان مصدریست و مدخول خود را بمصدریت فرو می‌آرد ای انهاکم عنه ارادة برکم و تقویکم و اصلاحکم بین الناس یعنی
نهی کرده خدا تعالی شما را از قسم بسیار بواسطه اراده نیکویی شما و پرهیزکاری شما و بصلاح آوردن شما امور مردم را زیرا
که کسی سوگند بسیار خورد دلیر باشد بر خدا تعالی پس لاجرم نیکوکار و متقی نباشد و مردم اصلاح او را قبول نکنند بنابرین
ترجمه عرضه فعله است بمعنی مفعول یعنی معرض و محل عرض چیزی گردانیده شده و میتواند که عرضه مشتق باشد از عرضت العود
علی الاناء یعنی بر پهنا نهادم چوب را بر سر کوزه تا مانع افتادن چیزی در آن کوزه شود بنابرین معنی عرضه حایل و مانع
گردانیده شده باشد و مراد از ایمان چیزهائی که سوگند بر ترک آن خورند نه اصل سوگند از قبیل تسمیه شیء باسم ملابس آن
چنانچه در حدیث نبوی صلوات الله علیه و آله واقع شده که اذا حلفت علی الیمین یعنی هرگاه قسم خوری بر یمین یعنی بر آن
چیزی که قسم بر آن خورند ان تبروا و تتقوا و تصلحوا عطف بیان ایمان یعنی محلوف علیه اند پس معنی آیه چنین است
که مگردانید خدا تعالی را مانع عبادتهائی که سوگند بر ترک آن خورید از نیکویی با مردم و تقوی و اصلاح ذات البین بوجهی
که ترک کنید آن عبادتها را که ما سوگند بر ترک آن خورده ایم تا سوگند خود را راست کنید و فی اصول الکافی عن ابی عبد الله
علیه السلم فی قول الله ولا تجعلوا الله عرضة لایمانکم قال اذا دعیت لتصلح بین اثنین فلا تقل علی یمین ان لا افعل یعنی حضرت
در معنی این آیت فرمودند که هرگاه خوانده شوی تو تا صلح میان دو کس کنی پس مگو که بر من است قسم یعنی قسم خورده‌ام

که این کار خیر است و مضمون این حدیث منافی با مضمون حدیث سابق نیست چه محتملست که آیه را دو محل باشد که امام علیه السلام بهر دو
تفسیر کرده باشد **والله سمیع علیم** و خدای تعالی شنواست ایمان شما را و داناست بقصدهای شما
لا یؤاخذکم الله باللغو فی ایمانکم
نمیگیرد شما را بگناه خدای تعالی بسبب سوگند بی قصد و اختیار در میان سوگندهای شما یعنی نمیگیرد
شما را خدای تعالی بعقوبت در آخرت و نه بکفارت و تعزیر در دنیا بسوگندهائی که در زبان جاری شود بدون نیت قلبی اگرچه
خلاف واقع باشد **ولکن یؤاخذکم** و لیکن میگیرد شما را بگناه **بما کسبت**
قلوبکم بسبب سوگندهائی که حاصل کرده از ارادهای شما یعنی مؤاخذه میکند
شما را بقسمهای دروغ که بقصد و اختیار بجا آورید **والله غفور** و خدای تعالی آمرزنده است سوگندهای
بی قصد شما را **حلیم** بردبار است که تعجیل در مؤاخذه نمیکند چون ایلا قسمی از اقسام ایمانست و در شرع قسم
خوردنست بر ترک وطی زوجه بنابرین بعد از حکم ایمان حکم ایلا را ذکر میسازد و میفرماید **للذین**
یؤلون من نسائهم ایلا در اصل متعدی بعلی میشود و چون در اینجا متضمن
معنی بعد است متعدی بکلمه من شده و تقدیر آیه چنین است که للذین یؤلون بعداً من نسائهم یعنی مر آنانرا
که قسم میخورند بر ترک وطی زنان خود در حالتی که دوری میجویند از زنان خود بجهت رسانیدن مضرت بایشان
تربص اربعة اشهر انتظار کشیدن چهار ماه بدون آنکه در بند مطالبه
ایشان برجوع کنند یا بطلاق تربص اربعة اشهر مبتدا است و للذین یؤلون خبر مقدم بران و حاصل معنی
اینست که انتظار چهار ماهست مر ایلا کننده را و حق او میشد و توقف درین چهار ماهست بدون
مطالبه برجوع یا بطلاق و بعد از این از و مطالبه میکنند **فان فاؤا** پس اگر بعد از چهار ماه مطالبه
رجوع کنند بزنان خود و وطی نمایند اگر قدرت بر وطی داشته باشند یا وعده بر وطی دهند اگر بالفعل
از وطی عاجز باشند **فان الله غفور** پس مر رستیکه خدای تعالی آمرزنده گناه ایلا
کننده است بعد از ادای کفارت که مثل کفارت یمین است **رحیم** مهربانست
بر ایلا کننده بعد از رجعت **وان عزموا الطلاق** و اگر قصد کنند
طلاق زنان خود را و رجوع نکنند **فان الله سمیع** پس مر رستیکه خدای تعالی شنوای
مر صیغه طلاق ایشانرا **علیم** داناست باحوال ایشان و این آیات تهدید و وعید است بر فعل
طلاق و اشارتست بر کراهت آنست و اگر زوج هیچکدام ازین دو امر را اختیار نکند امر فرماید حاکم شرع
بحبس او و بتضییق مطعم و مشرب او تا آنکه اختیار یکی ازین دو امر کند فی تفسیر علی بن ابراهیم عن الصادق علیه السلم

قال

قال الایلاء هو ان یحلف الرجل علی امرأته الا یجامعها فان صبرت علیه فلها ان تصبر فان رفعته الی الامام انظره اربعة اشهر
ثم یقول له بعد ذلک اما ان ترجع الی المناکحة و اما ان تطلق فان ابی حبسه ابدا یعنی ایلا آنست که زوج قسم خورد که با زوجه
خود وطی نکند و اگر زوجه بر این یعنی صبر کند میرسد آنرا که صبر کند و مرافعه بامام نبرد و اگر مرافعه بامام برد امام تا چهار ماه
او را مطلق العنان میسازد و بعد از آن میگوید که یا رجوع کن و یا طلاق بده و اگر اختیار یکی ازین دو امر نکند حبس
مؤبدش میکنند و از این حدیث مستفاد میشود که انتظار چهار ماه و بعد از رجوع بحاکم عادلست چنانچه در حین الحوة
گفته که للذین یؤلون من نسائهم تربص اربعة اشهر ای لهم التلبث فی هذه المدة و ابتداؤها عندنا من حین حکم الحاکم لا من
حین الایلاء و لا یطالبون فیها برجوع و لا طلاق اما بعدها فیحبسه الحاکم حتی یختار احدهما و ظاهر او جه انتظار چهار ماه آن باشد
که زوج خود رجوع نماید و در بعضی روایات آمده در ین مدت منتبه شود بدون حکم حاکم و بر زوجه خود رجوع نماید و در بعضی
آمده که اگر زوج درین مدت رجوع نکند و زوجه ساکت شده راضی بآن باشد فهو فی حل و سعة
والمطلقات و زنان طلاق داده شده مدخوله که حیض ایشان مستقیم باشد **یتربصن**
جمله خبریه بمعنی امر است ای لیتربصن یعنی باید که انتظار کشند و عدت گیرند **بانفسهن** ای مع انفسهن
یعنی با نفسهای خود نه با شوهران بنابرین کلمه با بمعنی مع است **ثلثة قروء** در مدت سه طهر
یا سه حیض زیرا که قروء از اسماء اضداد است و مشترکست میان حیض و طهر و عن امیرالمؤمنین علیه السلم فاذا
رات الدم من الحیضة الثالثة فقد انقضت عدتها **ولا یحل لهن** و حلال نیست مر این
زنانرا **ان یکتمن** اینکه بپوشانند **ما خلق الله فی ارحامهن**
آنچیز را که آفریده است خدای تعالی در رحمهای ایشان از فرزند یا حیض اما کتمان فرزند آنکه عدت انقضا بوضع حمل نشود و زود
ترا زعده بیرون آمده بشوهر روند اما کتمان حیض تا موقوف نشود طلاق ایشان بر پاک شدن از حیض وقتی که خواهند
زود تر از قید آن شوهر خلاص شوند **ان کن یؤمن بالله والیوم**
الآخر اگر باشند آن زنان که ایمان آورده باشند بخدای تعالی و بروز قیامت مراد از قید
ان کن یؤمن تنبیه بر آنست که باید که مؤمنات بر مثل این امور جرات و جسارت ننمایند نه آنکه بعضی از شروط
باعمالست زیرا که غیر مؤمنه را نیز کتمان حلال نیست **وبعولتهن** و شوهران آن مطلقات
هر چند مطلقات سابق شامل رجعیات و بائنات هر دو است اما ضمیر بعولتهن راجع بمطلقات رجعیه است
و خلافست میان اصولیین که در چنین مقامی که آیا مرجع ضمیر را نیز مطابق ضمیر تخصیص باید داد یا نه و قاضی ناصر
الدین بیضاوی گفته الضمیر اخص من المرجع الیه و لا امتناع فیه کما لو کرر الظاهر و خصصه **احق**
بردهن ای حقیق بردهن یعنی سزاوارند بآنکه رجوع کنند بآن زنان مطلقه **فی ذلک**

در زمان تربص و عدت بنا برین احق بمعنی افعل تفضیل نیست بلکه بمعنی اصل فعلست زیرا که غیر زوج را در زمان عده حقی بر زوجه نیست
تا آنکه زوج احق ازو باشد و در تفسیر جلالین گفته که احق لا تفضیل فیه اذ لا حق لغیرهم فی نکاحهن فی العده چنانچه بیضاوی گفته افعل
هنا بمعنی الفاعل و اگر بمعنی افعل تفضیل گیرند محتاج بتاویلست چنانکه گویند که مراد آنست که شوهران ایشان سزاوارترند برد
ایشان برجوع ایشان در اثنای عدت از مردان دیگر بنکاح کردن ایشان بعد از عدت **إِنْ أَرَادُوا**
إِصْلَاحًا اگر خواهند آن شوهران از آن رجوع صلح انداختن با میان خود و ایشان نه ضرر رسانیدن مر
ایشان را صاحب مجمع البیان گفته که اراده اصلاح شرط اباحت مراجعت است نه شرط صحت مذکوره زیرا که اجماع است
که با اراده اضرار صحت متحقق است پس مراد از اراده اصلاح آنست که اصلاح و مصاحبت سزاوارتر است از اراده مخالفت و مفارقت
وَلَهُنَّ و مر زنان راست حق واجب بر شوهران ایشان **مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ** مانند حقی
که واجبست مردان را بر زنان **بِالْمَعْرُوفِ** بطریقیکه مشروع و معقول باشد و مراد از مماثلت
مماثلت در جنس نیست بلکه مراد مماثلت در وجوب و استحقاق مطالبه است **وَلِلرِّجَالِ**
عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ و مر شوهران راست مرتبه زیادتی در حق بر زنان نسبت بحق زنان بر
شوهران و این اشارتست بحقوق ثابته میان زوج و زوجه و زیادتی حق زوج بزوجه از حضرت امام محمد باقر علیه السلم مرویست
که زنی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده گفت یا رسول الله چیست حق شوهر بر زن گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله که حق
شوهر بر زن آنست که فرمان برداری کند او را و چیزی از خانه خود بی رخصت او بکسی ندهد و روزه نافله ندارد بی اذن او
و وا نگیرد نفس خود را از او اگر چه بر بالای چوب جهاز شتر باشد و بدون رخصت او از خانه قدم بیرون نگذارد که اگر
چنین کند فرشتهای آسمان و زمین و فرشتهای رحمت و غضب برو لعنت کنند تا آن زمان که برگردد بسوی خانه خود
گفت آن زن که یا رسول الله کیست بزرگترین مردم از روی حق بر زن فرمود که شوهر او گفت آن زن پس نیست مرا حقی
بر شوهر من مثل حق او بر من فرمودند که نیست از صد حق که میان تو و شوهر تست یکی حق تو بر او پس آنحضرت فرمودند
که اگر من امر میکردم احدی را که بر دیگری سجده کند هر آینه امر میکردم زن را که سجده کند مر شوهر خود را
وَاللَّهُ عَزِيزٌ و خدای تعالی قادر است بر انتقام کسی که خلاف شرع کند **حَكِيمٌ** آنچه کند
بمصلحت کند **الطَّلَاقُ مَرَّتَانِ** طلاق رجعی دو بار است که در هر کدام رجوع
صحیح است و در مرتبه ثالثه بائن و رجوع صحیح نیست مگر بشرطی که بعد از این می آید و بعضی گفته اند که مراد آنست
که مطلق طلاق شرعی باید که بدفعات متفرقه واقع شود و دو دفعه یکدفعه بر سبیل اجتماع مثلا صحیح نیست که بگویند انت
طالق مرتین او ثلث مرات یا بگویند انت طالق و طالق و طالق و درین صورت مرتان بمعنی تثنیه نیست بلکه مراد از آن تکریر
و تکثیر است چنانکه در آیه کریمه فارجع البصر کرتین گفته اند لیکن منطوق احادیث و متبادر از لفظ مرتان معنی اولست

واول اولی **فَإِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ** ای فعلیکم امساکهن بمعروف یعنی پس بر شماست بعد از دو طلاق
یکی از دو امر یا رجوع و نگاه داشتن بطریق مشروع بدون آنکه ضرری بایشان رسانید **أَوْ تَسْرِيحٌ**
بِإِحْسَانٍ یا عدم رجوع و واگذاشتن بنیکوئی تا عده بسر آید و بعضی در تفسیر آیه چنین گفته اند
که واجبست بر شما بعد از دو طلاق رجوع یا نگاه داشتن بخوبی و یا در مرتبه ثالثه طلاق دادن و واگذاشتن چنانچه
چنانچه در کتاب عیون اخبار الرضا علیه السلم روایت کرده که ان الله تبارک و تعالی انما اذن فی الطلاق مرتین فامساک
بمعروف او تسریح باحسان یعنی فی التطلیقة الثالثة و روایت علی بن ابراهیم نیز موافق و مطابق اینست و این
مجموع بنا بر معنی اول آیه الطلاق مرتان است و اما بنا بر معنی ثانی حاصل کلام چنین است که پس بعد از مطلق طلاق لازم
نگاه داشتن آن زن مطلقه است بخوبی یا واگذاشتن باحسان و مقصود آنست که باید بعد از طلاق شرعی یکی از دو کار واقع
شود و نگاه داشتن زن مطلقه برجعت یا بعقد جدید یا واگذاشتن او تا عدت او منقضی شود و ترک عقد جدید بطریق
لطف و ملایمت نه بطریق اضرار روا باشد **وَلَا يَحِلُّ لَكُمْ** و حلال نیست مر شما را ای
الازواج **أَنْ تَأْخُذُوا مِمَّا آتَيْتُمُوهُنَّ** آنکه بگیرید بعوض طلاق آنچه را که
داده اید بزوجات خود بطریق مهر یا بطریق هبه **شَيْئًا** چیزی را **إِلَّا**
أَنْ يَخَافَا مگر آنکه بترسند زوج و زوجه یا ظن غالب بهم رسانند و بعضی از قرا الا ان یظنا خوانده اند
أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ اینکه بجا نتوانند آورد حدود خدای تعالی را که از حقوق
زوجیت است در اینجا انتقال از خطاب بغیبت است و در یخافا و یقیما تغلیب مذکر بر تانیث واقع شده
از جهت رجحان مذکر بر مونث **فَإِنْ خِفْتُمْ** پس اگر بترسید شما ای حکام شرع **أَلَّا**
يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ از اینکه بجا نتوانند آورد زوج و زوجه حقوق زوجیت را
که خدای تعالی امر بآن کرده **فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا فِيمَا**
افْتَدَتْ بِهِ ای فلا جناح علیهما فی اخذ و ایتاء ما افتدت به بحذف دو مضاف و کلمه ما در ما افتدت به
عبارت از مالست و افتدا بمعنی وا خریدن سر است و ضمیر به راجعست بما یعنی گناهی نیست بر زوج و زوجه در گرفتن زوج
و در دادن زوجه مالی را که وا خرد آن زوجه بآن مال سر خود را و طلاق بگیرد و وجه نفی جناح در گرفتن زوج و در دادن زوجه آنست که
طلاق امری مکروه و نکاح مندوب است پس چیزی گرفتن و دادن بواسطه تحصیل طلاق و ترک نکاح سعی در فعل مکروه
و ترک فعل مندوب و درین مقام توهم جناح و گناه میشود بنا برین حق تعالی فرموده فلا جناح علیهما فیما افتدت به و سبب
نزول این آیت گفته اند که جمیله دختر عبد الله بن ابی سلول که در تحت شوهر خود ثابت بن قیس ثابت قدم بود بخدمت
حضرت آمده گفت یا رسول الله بعد ازین سر من و سر ثابت در یک بالین جمع نمیشود و دیگر طاقت نفرت و کراهت

صحبت او ندارم پس این آیه نازل شد و جمیله باغی را که بجای مهر از ثابت گرفته بود باو داد و سر خود را از او خرید و از او طلاق
گرفت واین طلاق را طلاق خلعی گویند و اول خلعی که در اسلام واقع شد خلع میان ثابت و جمیله بود **تِلْكَ**
حُدُودُ اللَّهِ این احکام تکلیفهای خدای تعالی است **فَلَا تَعْتَدُوهَا**
پس در مگذرید ازان **وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ** و کسانیکه درگذرند از حدود
و تکلیفهای خدای تعالی **فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ** پس آن گروه ایشانند
ستمکاران محتمل است که من یتعد حدود الله معطوف باشد بر تلک حدود الله و مجموع آیه تلک حدود الله تا آخر دلیل آن
بر صورت شکل اول و فلا تعتدوها نتیجه باشد که بجهت اهتمام بشان آن مذکور شده باشد در اثنای دلیل و محتمل است که ومن یتعد
حدود الله معطوف باشد بر فلا تعتدوها بتقدیر و اعلموا زیرا که جمله فلا تعتدوها جمله انشائیه است و من یتعد حدود الله جمله خبریه
و تا عطف جمله خبریه بر جمله انشائیه لازم نیاید تقدیر و اعلموا باید کرد ای و اعلموا من یتعد حدود الله فاولئک هم
الظالمون و در این صورت عطف جمله انشائیه بر جمله انشائیه شده بواسطه آنکه چنانچه فلا تعتدوها جمله نهیه انشائیه است
واعلموا نیز امر و جمله انشائیه است **فَإِنْ طَلَّقَهَا** پس اگر طلاق دهد زوج زوجه خود را طلاق سیوم
فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدُ پس حلال نباشد آن زوجه مر زوج خود را پس از طلاق سیوم
حَتَّىٰ تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ تا آنزمان که بنکاح دایمی در آورد آن زوجه زوجی دیگر را و آن زوج
با او وطی کند و قبلا جمله فان طلقها متعلق است بانچه قبل از این گذشته که الطلاق مرتان و مابین جمله معترضه است
و حاصل کلام آنست که رجوع بعد از دو طلاق حلال است و در طلاق سیوم بدون محلل که عقد دوام با وطی است
صحیح نیست مخفی نماند که مراد از نکاح در حتی تنکح زوجا غیره چنانچه در ترجمه تصریح واقع شد نکاح بعقد دوامست نه
منقطع بقرینه فان طلقها که بعد از این می آید زیرا که در عقد منقطع طلاق مشروع نیست و مراد از نکاح دخول در
فرجست نه مجرد عقد چنانچه در کافی روایت کرده که سائلی از حضرت صادق علیه السلم پرسید که اگر در طلاق سیوم
شخصی آن زن را تزویج کند و دخول نکند آیا رجوع شخص اول با آن زن صحیح است حضرت فرمود لا حتی یذوق عسیلتها
یعنی صحیح نیست تا آنکه بچشد آن شخص اجنبی عسیلهٔ آن زن را و همچنین روایت کرده اند که عبد الرحمن پسر زبیر
بروزن امیر زن رفاعه را بعد از تطلیق سیوم بنکاح در آورد و نتوانست از او منتفع گردد پس آن زن
شکوه نامردی عبد الرحمن را بخدمت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله ظاهر کرد حضرت فرمود که میخواهی باز زن
رفاعه شوی گفت آری حضرت فرمود لا حتی تذوقی عسیلته و یذوق عسیلتک یعنی جایز نیست که زن رفاعه
شوی تا آنکه بچشی تو عسیلهٔ عبد الرحمن را و او بچشد عسیلهٔ ترا **فَإِنْ طَلَّقَهَا** پس اگر طلاق
دهد آن زن را شوهر دویم **فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يَتَرَاجَعَا**

حزب

پس گناهی نیست بر آن زوج اول و زوجه در اینکه رجوع کنند با هم بعقد جدید بعد از انقضای عدت
إِنْ ظَنَّا أَنْ يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ اگر گمان داشته باشند که بجا خواهند
آورد احکام الهی را در باب حقوق زوجیت گفته اند که ذکر این شرط از جهت اهتمام بشان آنست نه آنکه مناکحه
صحیح نباشد بدون این شرط و گفته اند که حکمت در توسط محلل منع از تعجیل طلاق باشد و استخفاف آن
وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ و این احکام تکلیفهای خدای تعالی است **يُبَيِّنُهَا**
بیان میکند آن حدود را **لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ** برای جمعی که میدانند و عمل بمقتضای
علم میکنند **وَإِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ** و هر گاه طلاق دهید شما زنان خود را **فَبَلَغْنَ**
أَجَلَهُنَّ پس نزدیک شوند آن زنان بآخر عدت خود بلوغ را چنانچه بر وصول اطلاق میکنند بر دنو
نیز اطلاق میکنند و مراد از بلوغ در اینجا قربست و اجل را چنانچه اطلاق بر اصل مدت میکنند اطلاق بر منتهای مدت
نیز میکنند و مراد از اجل در این آیه منتهای مدتست **فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ**
پس رجوع کنید و نگه دارید ایشان را بخوبی و بروجه لایق **أَوْ سَرِّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ**
یا وا گذارید ایشان را بروجه نیکوئی تا عدت ایشان بسر آید و هر جا که خواهند بروند و غرض از تکرار و اعاده
این مضمون اظهار شدت اهتمام است با مبالغه در رجوع و تسریح بمعروف در من لا یحضره الفقیه از حضرت
صادق علیه السلم روایت کرده که چون بعضی از مردم زوجه خود را طلاق میدادند و هر گاه نزدیک میشد که عدت
زن منقضی شود رجوع میکردند و باز طلاق میدادند و رجوع میکردند بدون رغبت تا آن زن شوهر نکند و ضرر باو رسد
پس حق تعالی نهی از آن میکند که **وَلَا تُمْسِكُوهُنَّ ضِرَارًا** و نگاه مدارید زنان را یعنی رجوع
مکنید بایشان از جهت ضرر رسانیدن بایشان **لِتَعْتَدُوا** تا تعدی و ستم
کنید برایشان **وَمَنْ يَفْعَلْ ذَٰلِكَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ** و هر کس که بکند
این کار را پس بتحقیق که ستم کرده باشد بنفس خود که خود را در معرض عذاب الهی در آورده **وَ**
لَا تَتَّخِذُوا آيَاتِ اللَّهِ هُزُوًا و فرا مگیرید احکام خدای تعالی را بعبث و بازی
و اعراض از ان منمائید و در مقام استخفاف آن احکام مباشید **وَاذْكُرُوا**
نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ و یاد کنید نعمت خدای تعالی را که بر شما دارد از بعثت
پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله و بیان احکام از اوامر و نواهی **وَمَا أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ**
مِنَ الْكِتَابِ و آنچه را که نازل کرده بر شما از قرآن **وَالْحِكْمَةِ**
و از سنن افراد کل واحد از کتاب و حکمت بذکر شبیه بر شرافت آنهاست **يَعِظُكُمْ بِهِ** پند دهد

خدایتعالی شمارا بآنچه نازل کرده **وَاتَّقُوا اللّٰهَ** و پرهیز کنید از عذاب خدایتعالی **وَاعْلَمُوا**
اَنَّ اللّٰهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ و دانید اینمعنی را که خدایتعالی بهمه چیز داناست و چون زنان
مطلقه خواستند که بعد از انقضاء عدت شوهر کنند خویشان ایشان منع میکردند که این ایه واجب است
حق تعالی در رد ایشان سفرماید که **وَاِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ** و هرگاه طلاق دهید زنان خود را
فَبَلَغْنَ اَجَلَهُنَّ پس برسند بمنتهای عدت خود مراد از بلوغ درین آیه معنی وصول
و قرب **فَلَا تَعْضُلُوهُنَّ** پس منع مکنید ایشانرا ای اولیاء زن
اَنْ يَنْكِحْنَ اَزْوَاجَهُنَّ از اینکه در آیند بنکاح شوهرانیکه خواهند **اِذَا**
تَرَاضَوْا بَيْنَهُمْ بِالْمَعْرُوفِ هرگاه راضی شوند از صمیم قلب و
طوع و رغبت بنکاح در میان یکدیگر بطریق مشروع و معقول **ذٰلِكَ** که واحد از احکام
مذکوره **يُوعَظُ بِهِ** پند داده میشود بآن **مَنْ كَانَ مِنْكُمْ يُؤْمِنُ**
بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْاٰخِرِ کسی که باشد از شما که ایمان آورده باشد بخدایتعالی و بروز
قیامت زیرا که اینچنین شخصی منتفع میشود بآن احکام **ذٰلِكُمْ اَزْكٰى لَكُمْ** این ترک
عضل و منع انفع است مر شمارا **وَاَطْهَرُ** و پاک کننده تر است مر شمارا از دنس معصیت اطهر مشتق
از طهر بمعنی تطهیر است مجازا **وَاللّٰهُ يَعْلَمُ وَاَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ**
و خدایتعالی میداند مصالح آنرا و شما نمیدانید بجهت قصور دانش شما
وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ اَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ
و مادران شیر میدهند فرزندان اولاد خود را دو سال تمام پوشیده نماند که ظاهر این آیه معنی خبریست ولیکن معنی
خبری مراد نیست تا کذب لازم نیاید چه گاهی ارضاع مادران زیاده از دو سال تمامست و گاهی کمتر پس مراد
جمله انشائیه بمعنی امر است ای و الوالدات لیرضعن اولادهن و تعبیر آن بجمله خبری برای تأکید بهت
و حاصل کلام اینست که مادران باید که شیر دهند اولاد خود را دو سال تمام و مراد از امر مذکور قدر مشترکست
میان وجوب و ندب زیرا که گاهی واجبست بر مادر طفل که شیر دهد او را مثل آنکه طفل شیر دیگر را نخورد و یا
دیگری بهم نرسد و گاهی مندوبست چنانچه شایع است **لِمَنْ اَرَادَ اَنْ يُتِمَّ**
الرَّضَاعَةَ بیان آنست که حکم مذکور بکدام کس متوجه میشود و کلمه لمن مصدریست و مدخول خود را
بمصدریت فرو زمی آورد و تقدیر کلام چنین است و ذلک لمن اراد تمام الرضاعة یعنی و این حکم متوجه بر کسیست
که خواهد تمام کردن شیر خوردن فرزند خود را و فی عین الحیوة فیه دلالة علی جواز النقص عن الحولین و اصحابنا جوزوا النقص

الی ثلثة اشهر و الزیادة الی شهرین و لعله للضرورة **وَعَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ**
و واجبست بر آنکسی که زائیده شده فرزند برای او یعنی و اجبست بر پدران روزی دادن مادرانی که شیر میدهند
فرزندان را **وَكِسْوَتُهُنَّ** و پوشش ایشان بازای رضاع **بِالْمَعْرُوفِ** بطریق نیکوئی
که مناسب حال او باشد **لَا تُكَلَّفُ نَفْسٌ اِلَّا وُسْعَهَا** این قید
بالمعروفست یعنی روزی و پوشش لازمست بر وجه مناسب بواسطه آنکه تکلیف کرده نمیشود هیچ نفسی بکر بآنچه
مقدور او باشد و چون نفقه و کسوه در اینمقام مقابل رضاع افتاده محتملست که مراد از آن زیادتی بر نفقه و کسوه
که در زوجیت واجبست و در صورت محمول بر اجرة المثل خواهد بود **لَا تُضَارَّ وَالِدَةٌ بِوَلَدِهَا**
معلوم باشد که لا تضار مشترکست میان صیغه مجهول و معلوم و حضرت صادق علیه السلام در تفسیر آن بطریق مجهول
کرده فرموده اند که باید که ضرر رسانیده نشود مادر بواسطه خوبی فرزند او یعنی باید که زوج ضرر نرساند مر زوجه خود را باین طریق
که ترک جماع او کند بتوهم حامله شدن و زیان رسانیدن شیر حامله مر طفل را **وَلَا مَوْلُودٌ لَهُ بِوَلَدِهِ**
و باید که ضرر رسانیده نشود کسی که فرزند برای او متولد شده یعنی پدر بطفیل طفل او باینطریق که مادر منع کند پدر را
از وطی با او بواسطه بقای فرزند بنابر وجه مذکور و فی مجمع البیان روی عن السیدین الباقر و الصادق علیهما السلم
لا تضار والدة بولدها بان ترک جماعها خوف الحمل لاجل ولدها المرتضع ولا مولود له بولده ای لا تمنع نفسها من الاب
خوف الحمل فیضر ذلک بالاب و تمام معنی آیه بطریق معلوم چنین میشود که باید ضرر نرساند مادر طفل زوج خود در الشکه آمدن
جماع و وطی با او برای خوبی فرزند خود و همچنین باید که ضرر نرساند پدر طفل زوجه را بعدم وطی با او برای خوبی فرزند خود
و اگر چه مفاد معلوم همان مفاد مجهولست لیکن بعکس آنست **وَعَلَى الْوَارِثِ مِثْلُ ذٰلِكَ**
معطوفست بر و علی المولود له یعنی واجبست بر وارث پدر بعد از فوت پدر آنچه بر پدر واجب بود از نفقه
و کسوه مادر شیر دهنده و فی عین الحیوة و اطلاق الوارث مشکل لعدم وجوب النفقة الولد عندنا علی غیر الابوین
فلا یجب اجرة رضاعه علی مطلق الوارث فلعل المراد بالوارث الولد المرتضع بنا بر این معنی آیه چنین خواهد بود که واجبست
بر وارث یعنی بر ولد شیر خورنده اجرت رضاع او باینمعنی که واجبست بر وصی طفل یا بر حاکم شرع که از مال
آن طفل نفقه و کسوه مادر شیر دهنده او کنند و فی من لا یحضره الفقیه قضی امیر المؤمنین علیه السلم فی رجل توفی
و ترک صبیا و استرضع له ان اجر رضاع الصبی مما یرث من ابیه و امه **فَاِنْ اَرَادَا فِصَالًا**
عَنْ تَرَاضٍ مِنْهُمَا پس اگر خواهند پدر و مادر باز کردن فرزند خود را از شیر
قبل از اتمام دو سال اگر آن تراضی صادر باشد از روی رضا و خوشنودی میان یکدیگر **وَتَشَاوُرٍ**
و از روی مشورت کردن ایشان با هم در این باب تا آنکه مضرتی بآن طفل نرسد **فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا**

پس گناهی نیست بر ایشان و از حضرت صادق علیه السلام مرویست که اکتفا کردن بکمتر از بیست و یک ماه جور است
وَإِنْ أَرَدْتُمْ خطاب بپدرانست یعنی واگر خواهید شما ای پدران أَنْ تَسْتَرْضِعُوا أَوْلَادَكُمْ
اینکه شیر دهند زنان دیگر فرزندان شما را و خواهید که دایه برای شیر دادن فرزندان خود با جوره بگیرید
فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ پس نیست گناهی بر شما إِذَا سَلَّمْتُمْ
وقتیکه تسلیم کنید بآن زنان داه مَا آتَيْتُمْ آنچه را که میدادید بمادران ایشان
اگر ایشان شیر میدادند فرزندان شما را بِالْمَعْرُوفِ براستی و این صله اذا سلّمتم است یعنی اگر تسلیم
به دایه گناهی ندارد هرگاه تسلیم کنند براستی بدون مطالبه اجره انها را و این تقیید بجهت ترغیب و تحریص است
بر اعطای اجرت و اهتمام بر اعطای حقوق الناس نه آنکه استرضاع قبل از تسلیم ما آتیتم صحیح نباشد
وَاتَّقُوا اللَّهَ و پرهیزکاری نمایید از عقوبت خدایتعالی وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِمَا
تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ و بدانید اینکه خدایتعالی بآنچه میکنید شما بیناست و این تاکید احکام مذکوره
است و تهدید بر مخالفت آن و چون بیان عدت طلاق کرد پس بیان عدت وفات مینماید و میفرماید که
وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ و آنانکه میرانیده شوند از شما و گویند که حضرت
امیر المومنین علیه السلام بصیغه معلوم قرائت میکرده اند که یتوفون مشتق باشد از توفی بمعنی مردن یعنی آنانکه
بمیرند از میان شما وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا ازواج جمع زوج بمعنی زوجه است یعنی و
بگذارند زنان را يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ جمله خبریه بمعنی امر است و عایده محذوفست ای
لیتربصن بعدهم بانفسهن والجمله خبر مبتدا است که آن الذین موصولست یعنی آنانکه بمیرند از میان شما و بگذارند
زنان را باید که انتظار کشند آن زنان و عدت نگاه دارند بعد از فوت شوهران بانفسهای خود أَرْبَعَةَ
أَشْهُرٍ وَعَشْرًا ای اربعة اشهر و عشر لیال یعنی چهار ماه و ده شبانه روز و چون شب ابتدا
روز و ماه و سال است عرف چنان شده که تعبیر از شبانه روز بلیل میکنند و از اینجهت که لیل مونث سماعیست
اسم عدد مذکور را که عشرات مونث آورده ونه کرده عشره بکشت و ابتداء عدت بعد از استماع فوت
زوج است بعضی گفته اند که حکمت در آنکه عدت وفات چهار ماه و ده روز تعیین یافته آنست که اکثر علما
چنانست که چون نطفه برحم میرود اگر پسر است بعد از سه ماه حرکت میکند و اگر دختر است بعد از چهار ماه پس
اگر اعتبار کرده و ده روز بر آن افزوده اند جهت احتیاط که اگر در حرکت او ضعفی باشد قوت یابد
فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ پس چون برسند آن زنان بمنتهای عدت خود فَلَا جُنَاحَ
عَلَيْكُمْ بعضی گفته اند که این خطاب مر اولیای زنانیست که شوهران ایشان مرده اند و

بعضی

بعضی گفته اند که خطاب مر حکام شرع و اهل اسلام راست و بهر تقدیر مراد آنست که پس گناهی نیست بر شما ای
اولیای زنان و ای حکام شرع و اهل اسلام فِيمَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ در آنچه
بکنند آن زنان در نفسهای خود که آن شوهر کردنست و زینت و آرایش دادن خود است
بِالْمَعْرُوفِ بطریق مشروع که شرع انکار آن نکند تعلیق فلا جناح علیکم بر و اذا بلغن اجلهن دلالت
بر اینکه قبل از انقضای عدت که باید که منع کننده آن زنان را ازین کارها که اگر منع نکنند آثم و گناه کار خواهند بود
وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ و خدایتعالی بآنچه میکنید شما داناست و مطابق آن جزا
خواهد داد و ظاهر این آیت دلالت دارد بر آنکه عده وفات چهار ماه و ده روز است مطلقا خواه زن صغیره باشد و خواه
کبیره و خواه مدخوله باشد و خواه غیر مدخوله و خواه حامله باشد و خواه غیر حامله و خواه حره باشد و خواه امه باشد
لیکن بنابر روایات صحیحه مخصص است چنانچه در روایات ائمه هدی علیهم السلام آمده که عده وفات مر زن حامله را
ابعد الاجلین است و امه را نصف چهار ماه و ده روز است وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا
عَرَّضْتُمْ بِهِ مِنْ خِطْبَةِ النِّسَاءِ و نیست
گناهی بر شما در آنچه بکنایه ادا کنید مقصود خود را با آن از خواستگاری زنانی که هنوز در عدت باشند
یعنی گناهی نیست بر شما اینکه سخنانی چند بزنان معتده بگویید که ایشان بگمان افتند که شما ایشان را میخواهید
که بنکاح خود در آرید تا ایشان خود را نگاه دارند بواسطه نکاح شما خواه آن زنان متوفی عنها زوجها باشند یا نباشند
و از اینکه در سابق حکم متوفی عنها زوجها مذکور باشد لازم نیست که در این آیت نیز مخصوص بآنها باشد لیکن مخصوص
بغیر رجعیه است زیرا که در طلاق رجعی جایز نیست که غیر زوج تعریض او کند اجماعا خطبه بکسر خا خطابیست که
مقصود از آن خواستگاری زن باشد چنانچه خطبه بضم خا خطابیست که مقصود از آن موعظه و نصیحت کسی باشد
و ظاهر اضافه خطبه بنسا مبنی است بر تجرید خطبه از معنی زن أَوْ أَكْنَنْتُمْ
فِي أَنْفُسِكُمْ یا پوشیده دارید در نفسهای خود و در خاطر داشته باشید و آنرا مذکور نکنید از روی
کنایه یا صریح عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ سَتَذْكُرُونَهُنَّ
دانسته است خدایتعالی اینکه شما بسبب رغبتی که دارید زود باشد که یاد کنید زنان معتده را
و خواستگاری نمایید ایشان را وَلَٰكِنْ لَا تُوَاعِدُوهُنَّ سِرًّا استدراک
از کلام محذوفست باین تقدیر که فاذکروهن و لکن لا تواعدوهن سرا و بقرینه ستذکرونهن فاذکروهن را حذف
کرده اند یعنی پس یاد کنید آنها را ولیکن وعده مدهید ایشان را بامر پنهان که آن جماعست و وجه تعبیر جماع بسر ظاهر است
زیرا که امر پنهان را سر گویند و جماع نیز امر پنهانست و در تفسیر علی بن ابراهیم روایت کرده که از جمله سر است که شخصی در عدت

زن بگوید که وعده مواصلت او و تو در خانه فلان کس است وفی الکافی عن علی بن ابی حمزة قال سألت ابا الحسن علیه السلام عن قول الله عز و جل
ولکن لا تواعدوهن سرا قال یقول الرجل اوعدک بیت فلان یعرض لها بالرفث الا ان تقولوا
قولا معروفا مستثنی منه الا ان تقولوا محذوفست و تقدیر کلام چنین است که و لا تواعدوهن الا مواعدة
بقول معروف یعنی وعده مدهید این زنان را بوعده بقول نیکو که آن وعده بر سبیل تعریض و کنایه است نه تصریح
و فی تتمة حدیث علی بن ابی حمزة قال علیه السلام القول المعروف التعریض بالخطبة علی وجهها و حلها و
لا تعزموا عقدة النکاح و قصد مکنید عقد نکاح آن زنان را که در عده باشند
حتی یبلغ الکتاب اجله تا آنکه برسد عدتی که نوشته شده و
تعیین کرده شده است از برای زنان از نزد خدای تعالی بنهایت خود بنا بر ترجمه مراد از کتاب مکتوبست و مراد
از اجل انتهای آن و انقضای آنست واعلموا ان الله یعلم ما فی
انفسکم و بدانید اینکه خدای تعالی میداند آنچه را که در نفسهای شما و در دلهای شماست
از عزم و قصد نکاح زنان قبل از انقضای عدت فاحذروه پس حذر کنید و اجتناب
نمایید از آن و این تهدید و مبالغه است در عدم نزدیکی معاصی گویا بمجرد عزم و قصد آن معاقب خواهید شد اگرچه در واقع عقابی
بران متفرع نگردد و مولانا احمد اردبیلی رحمه الله بعد از این تفسیر گفته لان المشهور عند الاصحاب بانه لا یعاقب بعزم الحرام
و یثاب بعزم الطاعة و هو من جملة الطافه تعالی و میتواند که بمحض نیت حرام بدون عزم عقابی نباشد لیکن در عزم عقاب
متحقق شود چنانچه مذهب سید مرتضی رضی الله عنه است بخلاف طاعت که بمحض نیت بدون عزم بران ثواب
متفرع است و مبنای این کلام بر تحقق فرقست میان نیت و عزم واعلموا ان الله غفور
حلیم و بدانید اینکه خدای تعالی آمرزنده و بردبار است و تعجیل بر عذاب نکند لا جناح علیکم
نیست گناهی یعنی حق مهری بر شما ان طلقتم النساء اگر طلاق دهید زنان خود را
ما لم تمسوهن مادامی که مس نکرده باشید یعنی جماع نکرده باشید با ایشان او
تفرضوا لهن فریضة کلمه او بمعنی واو است و معطوفست بر تمسوهن و تقدیر کلام چنین است
که ما لم تمسوهن و ما لم تفرضوا لهن فریضة یعنی زنان مطلقه را حق مهری نیست بر شما مادامی که جماع نکرده باشید با ایشان
و تعیین نکرده باشید برای ایشان مهری که اگر تعیین مهر کرده باشید در صورت عدم دخول نصف آن مهر معین
واجب است چنانچه بعد از این می آید و میتواند که کلمه او بمعنی الا ان باشد و مضارع بمعنی ماضی یعنی بتقدیر که الا ان
تکونوا فرضتم لهن فریضة یعنی مهری نیست زنان غیر مدخوله را مگر آنکه باشید شما که فرض و تعیین کرده باشید برای ایشان
مهری که در این صورت نصف آن مهر معین لازمست و متعوهن معطوفست بر مقدر است ای فطلقوهن

و متعوهن یعنی پس طلاق دهید ایشان را در این صورت بدون فرض مهری و ممتع گردانید در عوض مهر ایشان را علی الموسع قدره بر توانگر
شما و جهت متعه مذکوره باندازه حال او و علی المقتر قدره و بر فقیر شما باندازه حال او و مقتر بمعنی درویش است
از اقتار بمعنی تنگ عیش شدن چنانچه موسع بمعنی توانگر است از ایساع بمعنی گشاده حال و توانگر شدن متاعا
بالمعروف متاعا بمعنی تمتیع مفعول مطلق متعوهن است و تقدیر کلام چنین است که متعوهن تمتیعا
بالمعروف یعنی و متمتع گردانید ایشان را متمتع گردانیدنی بر وجه مشروع و مستحسن حقا علی المحسنین
حقا بمعنی واجبا صفت متاعا است یعنی متاعی که واجبست بر نیکوکاران و میتواند که مفعول مطلق فعل محذوف باشد
ای حق حقا علی المحسنین یعنی ثابت است این حکم ثابت بودنی بر نیکوکاران و مراد از محسنین شوهران مذکورست و توصیف
بمحسنین بجهت ترغیب ایشانست باحسان و در حدیث وارد شده که الغنی یمتع بدار او خادم و الوسط یمتع بالثوب و الفقیر
بدرهم او خاتم و فی روایة البزنطی ان متعة المطلقة فریضة و ان طلقتموهن من قبل ان
تمسوهن و اگر طلاق دهید زنان خود را پیش از آنکه دخول کنید با ایشان و قد فرضتم
لهن فریضة حال آنکه تعیین کرده باشید برای ایشان مهری فنصف ما
فرضتم ای فیجب علیکم نصف ما فرضتم یعنی پس واجبست بر شما نصف آن مهر که تعیین کرده اید بنا
بر این فنصف ما فرضتم فاعل فعل محذوفست و میتوانند که خبر مبتدای محذوف باشد یا مبتدای خبر محذوف باشد
یعنی فالواجب علیکم نصف ما فرضتم یا فنصف ما فرضتم واجب علیکم الا ان یعفون مگر آنکه
ببخشند آن زنان بالغه رشیده حق خود را او یعفو الذی بیده عقدة
النکاح یا آنکه ببخشد آنکسی که بدست اوست عقد نکاح که او ولی صغیره و غیر رشیده است لیکن بر ولی جایز نیست که
تمام حق صغیره را ببخشد و جایز است زنان را که تمام حق خود را ببخشند و فی الحدیث الولی یاخذ بعضا و یدع بعضا و لیس له ان یدع
کله و مراد از سپرده عقدة النکاح ولی امر زنست یعنی پدر او آنکسی که زن او را وکیل خود و متولی امر خود گردانیده باشد مثل
برادر و خویشان و غیر ایشان و فی الحدیث هو ولی امرها یعنی الاب و الذی توکله المرأة و تولیه امرها من اخ او قرابة او
غیرهما و ان تعفوا اقرب للتقوی و این خطابست مر ازواج را یعنی اینکه
ببخشید شما ای شوهران نزدیکتر است به پرهیزکاری و مراد از عفو شوهران اینست که هرگاه ایشان تمام مهر را قبل از
طلاق بزوجات غیر مدخوله خود داده باشند چون بعد از طلاق به که نصف آن مهر را بازیافت نمایید پس حق تعالی میفرماید
که اقرب بتقوی عفو این نصف است و بخشیدن تمام مهر بزوجات غیر مدخوله خود و اگر قبل از طلاق [illegible]
اقرب بتقوی آنست که بعد از طلاق همه را تسلیم زوجات خود کنند و لا تنسوا الفضل
بینکم و فراموش مکنید تفضل و احسان را در میان یکدیگر ان الله بما تعملون بصیر

بر دستی که خدای تعالی بر آنچه میکنید بیناست و ضایع نمیکند احسان شما را و بازای آن ثواب میدهد **حافظوا علی
الصلوات** محافظت کنید ای اهل ایمان بر نمازها و مراد از محافظت نمازها اهتمامست بشان نمازها و ادای
آنها با آداب و شرایط در اوقات معینه و فوت نکردن آنها **والصلوة الوسطی** و محافظت نمایید بر
نماز میانه بنابرین وسطی مونث اوسط است از وسط بمعنی در میان شدن و مراد از وسطی نمازیست که در میانه واقع باشد
و احتمال دارد که مونث اوسط بمعنی اعدل و افضل باشد و ذکر صلوة وسطی بعد از مطلق صلوة تخصیص است بعد از تعمیم از جهت تنبیه بر
افضلیت آن و خلافست میان مفسرین در اینکه صلوة وسطی کدام نماز است بعضی گفته اند که هر کدام از نماز پنجگانه را وسطی
توان گفت بنابر توسطی که هر نماز را نظر بما قبل و ما بعد خود است و بعضی برآنند که مراد از صلوة وسطی نماز ظهر است و این مختار
شیخ ابو جعفر طوسی قدس الله سره القدوسی است و در احادیث ائمه هدی علیهم السلم متکرر الورود است و فی الکافی عن ابی جعفر
علیه السلم الصلوة الوسطی هی صلوة الظهر و هی اول صلوة صلاها رسول الله صلی الله علیه و آله و هی وسط النهار و وسط
الصلوتین بالنهار صلوة الغداة و صلوة العصر از این حدیث شریف معلوم شد که نماز ظهر هم وسطی بمعنی فضلی است
زیرا که آن اول نمازیست که پیغمبر صلوات الله علیه و آله گزارده و هم وسطی بمعنی دیگر بدو جهت یکی از جهت آنکه
در میان روز گزارده میشود دیگر آنکه در میان نماز صبح و عصر است و عامه از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه
و آله روایت کرده اند که مراد از آن نماز عصر است و مرویست که ائمه علیهم السلم این آیت را چنین قرائت
میکرده اند که حافظوا علی الصلوات و الصلوة الوسطی و صلوة العصر و فی تفسیر العیاشی عن محمد بن مسلم عن ابی جعفر
علیه السلم قال قلت له الصلوة الوسطی فقال حافظوا علی الصلوات و الصلوة الوسطی و صلوة العصر و قوموا لله
قانتین و الوسطی هی الظهر و کذلک یقرأها رسول الله صلی الله علیه و آله و جمعی گفته اند که حق تعالی صلوة وسطی را
مانند شب قدر و ساعت استجابت دعا و اسم اعظم مخفی داشته تا آنکه مصلین اهتمام نمایند بر ادای جمیع نمازها تا ادراک
کنند فضیلت صلوة وسطی را در ضمن همه نمازها **وقوموا لله قانتین** و برخیزید در نماز از برای رضای
خدای تعالی حالکونی که دعا کننده باشید با رفع یدین و افضل دعا در قنوت نزد اصحاب ما رضوان الله علیهم کلمات فرج است مخفی نماند
که چون این مقام بیان احوال نماز است بنابراین ازین آیت استدلال بر وجوب قیام در نماز کرده اند و ابن بابویه
رحمه الله تعالی باین آیت استدلال بر وجوب قنوت کرده و این معنی محتمل است زیرا که اگر قنوت
بعمل نیاید قیام در حالت قنوت که مامور به است بعمل نخواهد آمد پس وجوب قیام در حالت قنوت
مستلزم وجوب قنوت نیز خواهد بود اما اکثر فقها قایل باستحباب قنوت شده اند و روایات صحیحه نیز دال
بر آنست و این جماعت صیغه امر را در این آیت بمعنی استحباب مذهب گرفته اند لیکن صیغه امر نزد اهل تحقیق
مستعمل در وجوبست حقیقة با آنکه معطوف علیه این امر که حافظوا علی الصلوات بمعنی وجوبست پس حمل قوموا

انز

بر ندب بدون قرینه صارفه جایز نیست و دعوی عدم قایل بوجوب قنوت غیر مسموع است چنانچه معلوم شد و اصالت
برائت ذمه مقاومت با نص نمیتواند کرد و بعد از امر بمحافظت نماز بیان کیفیت نماز خوف میکند
فان خفتم پس اگر بترسید شما از دشمن یا از سبع و نتوانید که بقاعده مقرر نماز کنید
فرجالا او رکبانا ای فصلوا راجلین او راکبین یعنی پس نماز کنید
در حالتیکه پیاده راه رونده باشید یا سواره میرانده باشید رجال جمع راجلست مانند قیام که جمع قایم است
و رکبان جمع راکبست و کل واحد از رجالا و رکبانا حالند از فاعل فعل محذوف که آن فصلوا است
فاذا امنتم پس هرگاه ایمن شوید و خوف شما زایل گردد **فاذکروا الله**
پس یاد کنید خدای تعالی را بنماز کردن **کما علمکم** چنانچه تعلیم کرده شما را بتوسط پیغمبر صلوات الله علیه و آله
ما لم تکونوا تعلمون آنچه را که نبودید شما که بخودی خود دانید آنرا
از آداب نماز در حالت خوف و امنیت **والذین یتوفون منکم**
و آنانکه نزدیک شود وفات ایشان از میان شما **و یذرون ازواجا** و بگذارند زنان را
وصیة لازواجهم ای فلیوصوا وصیة لازواجهم یعنی پس باید که
وصیت کنند وصیت کردنی پیش از احتضار برای زنان خود **متاعا الی الحول** چیزی را که
تمتع یابند بآن از نفقه و کسوه و سکنی تا یکسال **غیر اخراج** بدون بیرون کردن ایشان از مساکن معهوده
و فی تفسیر العیاشی عن ابی بصیر قال سالت ابا جعفر علیه السلم عن قوله متاعا الی الحول غیر اخراج قال هی منسوخة نسختها
یتربصن بانفسهن اربعة اشهر و عشرا و نسختها آیة المیراث یعنی مدت یکسال منسوخست بآیه تربص و نفقه منسوخست بآیه
میراث و آیه تربص اگرچه در تلاوت مقدم شده اما در نزول متاخر است و معتبر ترتیب نزولیست
فان خرجن پس اگر آن زنان بیرون روند از منازل شوهران بعد از یکسال **فلا جناح
علیکم** پس گناهی نیست بر شما ای اولیاء ازواج و ای حاکمان شرع **فیما
فعلن فی انفسهن من معروف** در آنچه بفعل آرند آن زنان در نفسهای
خود از آنچه مطابق شرع باشد مانند طلب شوهر و تزیین خود بلباس فاخره **والله عزیز**
و خدای تعالی غالبست و توانا و انتقام میکشد از هر که خلاف شرع کند **حکیم** دانا بمصالح
خلایق است و بمقتضای مصلحت کار میکند **وللمطلقات متاع بالمعروف**
و مر زنان طلاق داده شده را احسانیست که بآن متمتع و برخوردار شوند بطریق نیکو غنی بمقدار حال
خود و غیر غنی باندازه وسعت خود و فی الحدیث ان متاعها بعد ما ینقضی عدتها علی الموسع قدره و علی المقتر قدره

حقاً على المتقين ای حق حقا على المتقين يعنی ثابتست اين حكم ثابت بودنی بر پرهيزكاران
اگر مراد از مطلقات عام بوده باشد از مدخوله وغير مدخوله چون قبل ازين گذشت كه متعه غير مدخوله كه نام مهری
برای او نبرده باشند واجبست بايد كه اين حكم اعم از وجوب واستحباب باشد وشيخ امين الدين طبرسی رحمه الله تعالى
چون حقا را بمعنی واجبا گرفته در مجمع البيان گفته كه اين آيه مخصص است بآيه لا جناح عليكم ان طلقتم النساء ما لم تمسوهن
اگر باهم نازل شده باشند واگر آيه لا جناح عليكم در نزول مؤخر باشد پس آيه وللمطلقات منسوخ بآن خواهد بود
زيرا كه نزد ما احسان بر زن مطلقه مطلقا واجب نيست بلكه وجوب آن بشرايط مذكوره است **كذلك**
اينچنين كه حق تعالى بيان كرد احكام سابقه را **يبين الله لكم آياته** بيان ميكند
خدايتعالى برای شما آيات احكام خود را **لعلكم تعقلون**
تا آنكه شما تعقل كنيد آنها را وبفهميد در احاديث اهل بيت عليهم السلام وارد شده كه در مدينه از مداين شام بهيئت طاعون
بنوعی انتشار يافت كه اهل آن مدينه هشتاد هزار خانه وار بودند از خوف آن بمدينه ديگر گريختند كه آن مدينه نيز از جهت مرض
طاعون خراب شده واهل آن جلای وطن كرده بودند وحق تعالى همه ايشان را در يك ساعت بصحرای عدم فرستاد
واستخوانهای ايشان همه پوسيد وبعد از اين روزی يكی از انبياء بنی اسرائيل كه نام او حزقيل بود بآن وادی
گذشت واستخوانهای پوسيده ايشان را بنظر در آورده بگريه افتاد واشك حسرت بدامان ريخت ودر مقام مناجات
درآمده گفت بارخدايا تو آنچنان قادری كه اگر خواهی همه ايشان را در يك ساعت زنده كنی چنانچه در يك ساعت همه را ميرانيدی
بارخدايا اگر اين خلايق بمشيت تو زنده شوند تعمير بلاد تو ميكنند واز ايشان اولادی بهم خواهد رسيد كه عبادت
تو كنند وبا عباد ديگر در عبادت تو سرگرم باشند پس حق تعالى وحی باو فرستاد كه اسم اعظم را بخوان تا همه زنده
شوند وبعد از خواندن اسم اعظم همگی لباس حيوة پوشيدند وبيكديگر نگاه ميكردند وتسبيح وتهليل موجد خود ميكردند
ودرينوقت حزقيل گفت اشهد ان الله على كل شیء قدير وبمجمل مضمون اين حديث حق تعالى تنبيه ميكند وميفرمايد كه
الم تر آيا نديدی تو ای بيننده ونظر نكردی **الى الذين خرجوا من ديارهم**
وهم الوف بسوی آنانكه بيرون رفتند از وطنها ومنزلهای خود در
حالتيكه چندين هزار بودند **حذر الموت** مفعول له خرجوا است يعنی بيرون
رفتن ايشان بواسطه احتراز از موت ومرض طاعون بود **فقال لهم الله موتوا**
پس گفت مر ايشانرا خدايتعالى كه بميريد پس همه بمردند **ثم احياهم** بعد از آن زنده گردانيد
ايشانرا خدايتعالى وفی عوالی اللآلی عن الصادق عليه السلام حديث طويل يذكر فيه نيروز الفرس وفيه ان نبيا
من انبياء بنی اسرائيل سئل ربه ان يحيی القوم الذين خرجوا من ديارهم وهم الوف حذر الموت فاماتهم الله فاوحی الله

ان صب

ان صب الماء فی مضاجعهم فصب عليهم الماء فی هذا اليوم ای فی يوم النيروز فعاشوا وهم ثلاثون الفا فصار صب الماء فی يوم النيروز
سنة ماضية لا يعرف سببها الا الراسخون فی العلم يعنی حضرت صادق عليه السلام در بيان روز نوروز فارسيان فرمودند كه پيغمبری
از پيغمبران بنی اسرائيل در روز نوروز از حق تعالى سؤال احياء جمعی كرد كه در قرآن در اين آيت مذكور است كه الم تر الى الذين خرجوا من ديارهم
پس حق تعالى وحی فرستاد بسوی آن پيغمبر كه در خوابگاه ايشان آب بريزد وآن پيغمبر بفرموده خدايتعالى در روز نوروز آب
در خوابگاه ايشان ريخت پس همه زنده شدند وآنها سی هزار كس بودند وبعد از ريختن آب در در وديوار خانها يوم النيروز
قاعده مقرر شد نميدانند سبب ريختن آب را در روز نوروز مگر راسخون در علم كه مراد از آن انبياء واوصياء اند
حديث حمران بن اعين از حضرت امام محمد باقر عليه السلام ناطق بر آنست كه اين آيت دلالت بر رجعت دارد زيرا كه هر چه در زمان
بنی اسرائيل بوقوع آمده مانند آن نيز در امت پيغمبر ما صلوات الله عليه وآله واقع خواهد شد **ان الله**
لذو فضل على الناس هر آينه خدايتعالى هر آينه خداوند احسانست
بر مردم وامور يكه باعث عبرت مردم باشد بحيز ظهور می آورد **ولكن اكثر الناس**
لا يشكرون وليكن بيشتر مردمان گاه بمعنی شكر آن احسان را بجا نمی آرند واز آن
عبرت نميگيرند وبعد از اظهار اينكه احتراز از موت نفعی ندارد وامر بجهاد ميكند كه **وقاتلوا فی**
سبيل الله ومقاتله كنيد در راه خدايتعالى **واعلموا ان الله سميع**
وبدانيد اينكه خدايتعالى شنواست اقوال مجاهدين وغير مجاهدين را **عليم** داناست بر ضماير ايشان
وبعد از امر بجهاد كه از اعمال بدنيه است ترغيب بندگان ميكند باعمال ماليه وميفرمايد كه **من**
ذا الذی يقرض الله قرضا حسنا كيست آن كس كه قرض دهد
خدايتعالى را قرض نيكو چون اقراض در شرع عبارتست از دادن مال كسی از برای كه عوض از او در وقت ديگر
واطلاق اين معنی بر خدايتعالى صحيح نيست بعضی گفته اند كه مضاف در اينجا محذوفست ای من ذا الذی يقرض
عباد الله قرضا حسنا يعنی كيست آن كس كه قرض دهد بندگان خدايتعالى را قرض دادن نيكو كه آن قرض دادن بی
توقع زيادتی باشد بعضی گفته اند كه مراد از اقراض انفاق در راه خدايتعالى است ومراد از قرض حسن آنست كه انفاق
مال حلالی كنند كه مقرون باخلاص باشد وفی من لا يحضره الفقيه سئل الصادق عليه السلام عن قول الله عز وجل من ذا
الذی يقرض الله قرضا حسنا قال نزلت فی صلة الامام عليه السلام وفی الكافی قال عليه السلام هو والله صلة الامام خاصة
يعنی مراد از اقراض ادای حقوق امام است از خمس وغير آن **فيضاعفه له** پس زياده
گرداند خدايتعالى ثواب اين قرض را از برای آن كس **اضعافا كثيرة** زيادتيهای بسيار
كه احصاء آن متعسر بل متعذر باشد ودر لما نزلت من جاء بالحسنة فله خير منها قال رسول الله صلى الله عليه وآله

رسول الله صلی الله علیه وآله

اللهم زدنی فانزل الله من جاء بالحسنة فله عشر امثالها فقال زدنی فنزلت هذه الآیه فعلم رسول الله ان الکثیر من الله لا یحصی
ولیس له منتهی والله یقبض وخدای تنگ میکند روزی را ویبسط وفراخ میگرداند
معیشت را بمقتضای حکمت و مصلحت خود والیه ترجعون و بسوی جزای خدای تعالی
برگردانیده و خواهید شد گویند که بنی اسرائیل بعد از موسی علیه السلم تغییر دین خود داده بغیا و سرکشی نمودند حق تعالی
جالوت قبطی را برایشان مسلط گردانید و اکثر ایشان را از منازل و اوطان اخراج نمود و مردان ایشان را بکشت و زنان
ایشان را اسیر نموده به بندگی و خدمت مامور گردانید از انجهت بنی اسرائیل در حرب جالوت مبالغه نموده از پیغمبر خود که
اشموئیل نام داشت که بزبان عربی اسمعیل گویند پادشاهی که سردار لشکر ایشان باشد طلب نمودند چنانچه حق تعالی ازین خبر
میدهد و میفرماید که الم تر الی الملأ من بنی اسرائیل من بعد
موسی آیا نظر نکردی تو ای نظر کننده بسوی جمعی از اشراف بنی اسرائیل بعد از وفات موسی
علیه السلم اذ قالوا در وقتی که گفتند لنبی لهم مر پیغمبر را که مبعوث برایشان بود و فی
مجمع البیان اختلف فی ذلک النبی فقیل اشموئیل وهو بالعربیه اسمعیل عن اکثر المفسرین وهو المروی عن ابی
جعفر علیه السلم ابعث لنا ملکا برانگیز و تعیین کن برای ما پادشاهی که تا ما باعانت او
نقاتل فی سبیل الله مقاتله کنیم با جالوت قبطی در راه خدای تعالی در تفسیر علی بن
ابراهیم مرویست که در بنی اسرائیل نبوت در خانواده بود و سلطنت در خانواده دیگر و حق تعالی این دو امر را
در یک خانواده جمع نکرده بود بنابرین بنی اسرائیل با وجود اسمعیل بپیغمبر گفتند ابعث لنا ملکا قال گفت آن پیغمبر
مر بنی اسرائیل را هل عسیتم آیا شاید از شما ان کتب علیکم
القتال اگر نوشته شود و فرض کرده شود بر شما جنگ کردن با جالوت الا تقاتلوا
اینکه جنگ نکنید قالوا گفتند ایشان در جواب پیغمبر که وما لنا الا نقا
تل فی سبیل الله وقد اخرجنا من دیارنا
وابنائنا ای مقاتله است نه تکاهل در ان فلما کتب علیهم
القتال پس آنهنگام که فرض کرده شد بر ایشان جنگ با جالوت تولوا برگشتند
از جنگ و فرمان نبردند الا قلیلا منهم مگر اندکی از ایشان و فی کتاب معانی
الاخبار عن ابی جعفر علیه السلم کان القلیل ستین الفا یعنی آن قلیل که برنگشتند شصت هزار کس بودند
والله علیم بالظالمین و خدای تعالی داناست باحوال و افعال آنانکه ستم
کردند بر نفس خود از جهت تخلف از جهاد و این تهدید است بر ایشان وقال لهم

و چه هست ما را اینکه مقاتله نکنیم در راه خدا تعالی
و حال آنکه بتحقیق بیرون کرده شده‌ایم
از مساکن خود و از اولاد خود و این
امور موجب ...

نبیهم

نبیهم و گفت مر آن بنی اسرائیل را پیغمبر ایشان ان الله قد بعث
لکم طالوت ملکا بدرستیکه خدای تعالی بتحقیق برانگیخت برای شما طالوت را
پادشاه فرمان فرما صاحب مجمع البیان گفته که این آیه دلالت دارد بر اینکه اضافه سلطنت بحق تعالی
توان کرد باینمعنی که حق تعالی نصب سلطان کند تا تدبیر ملک نماید و خلق را با نقیاد خود بخواند پس جایز است که
خدای تعالی برانگیزاند پادشاهی را هر چند او در مرتبه انبیا نباشد لیکن سخن در اینست که آیا جایز است که خدای تعالی
نصب سلطان جابر کند یا آنکه سلطان جابر بتدبیر خود بمرتبه سلطنت میرسد احادیث در این باب مختلف
بنظر رسیده چنانچه شطری از ان در مقام خود مذکور خواهد شد علی بن ابراهیم روایت کرده که در آن زمان نبوت
در میان فرزندان لاوی بن یعقوب مقرر بود و سلطنت در ذریت یوسف و در تفاسیر عامه مذکور است که سلطنت
از اولاد یهودا بود و طالوت از جمله فرزندان بنیامین بود که او برادر مادری یوسف است نه از خانواده نبوت بود و نه
از خانواده سلطنت بنابرین قالوا گفتند بنی اسرائیل در جواب پیغمبر خود اشموئیل یعنی اسمعیل
انی یکون له الملک علینا از کجا سزاوار بود مر طالوت را
پادشاهی و حکم رانی بر ما ونحن احق بالملک منه حال آنکه ما سزاوارتریم
بسلطنت و پادشاهی از طالوت از روی وراثت و حکمت ولم یؤت
سعة من المال و داده نشده او را بسیاری از مال که تا تواند که بان تجهیز لشکر کند
قال گفت اشموئیل ان الله اصطفیه علیکم بدرستیکه
خدای تعالی برگزید طالوت را با وجود فقر و بی چیزی بر شما تا بدانید که سلطنت بوراثت و کثرت
مال تعلق ندارد وزاده بسطة فی العلم و افزونی داد او را بسیاری در علم
سیاست و تدبیر مملکت و حفظ عدالت والجسم و دیگر افزونی داد او را در جسم
و از همه اجمل و اتم خلقه بود و در شجاعت و قوت قرین نداشت و ازین آیت استدلال توان کرد که اعلم و اشجع
را افضلیت بر غیر او و تفضیل مفضول جایز نیست والله یؤتی ملکه من
یشاء و خدای تعالی مالک مملکت میدهد ملک خود را بهر کس که خواهد و مصلحت داند و
الله واسع ای واسع فضله یعنی خدای تعالی بسیار فضل و احسانست توسعه میدهد
فقیر را تا آنکه بمرتبه غنی و توانگری میرسد علیم و داناست براحوال کسی که استحقاق
سلطنت دارد وقال لهم نبیهم و گفت مر ایشان را پیغمبر ایشان بعد از آنکه
از پیغمبر خود طلب حجت کردند بر اصطفا طالوت و سلطنت او ان آیة

ملکه بدرستیکه نشانه پادشاهی او **أن يأتيكم التابوت**
اینست که بیاید بشما تابوت موسی در زمان او و علی بن ابراهیم روایت کرده که مراد از تابوت صندوقیست که مادر موسی موسی را
درمیان آن گذاشته بود و بدریا انداخت و بنو اسرائیل بآن تبرک می جستند و آنرا بر خود مبارک میدانستند و حضرت
موسی در وقت وفات الواح و درع خود و آنچه از علامات نبوت او بود درمیان آن گذاشته بوصی خود یوشع سپرد
و این تابوت همیشه درمیان بنی اسرائیل بود و باعث شرف و عزت ایشان بود تا آنکه در مقام استخفاف آن درآمدند
و کودکان ایشان در کوچها با آن لعب و بازی میکردند پس حق تعالی آنرا بآسمان برد و چون طالوت را بسلطنت مبعوث
گردانید رد آن تابوت کرد **فيه سكينة من ربكم**
دران تابوت بودیعه گذاشته شده اطمینان و سکون از نزد پروردگار شما علی بن ابراهیم از حضرت امام رضا
علیه السلم روایت کرده که السکینة ریح من الجنة لها وجه کوجه الانسان یعنی سکینه ریحیست از بهشت که مصور
میشد بصورتی که روی او مانند روی آدمی بود و چون این تابوت را در حین جنگ میان مسلمانان و کافران
میگذاشتند شخصی مثل تابوت ظاهر میشد اعدا اهل موسی را منهزم میگردانید و هرکه از تابوت برمیگردید
و جهاد نمینمود او کافر و واجب القتل میشد و امام لشکر حکم بقتل او مینمود **وبقية مما**
ترك آل موسى وآل هرون و دران تابوتست باقی مانده از آنچه
گذاشته بودند اولاد موسی و هرون و میتواند که مراد از آل موسی و آل هرون همان موسی و هرون باشد
که اقحام آل از جهت تعظیم و توقیر ایشان باشد چنانچه قاضی ناصر الدین بیضاوی گفته و آلهما ابناؤهما و انفسهما
والآل مقحم لتفخیم شأنهما و اقحام بمعنی درمیان آوردن چیزیست در مجمع البیان از حضرت امام محمد باقر علیه السلم روایت
کرده که مراد از بقیه ریزهای الواحست که دران علم و حکمت منقش بود و عصای موسی و فی تفسیر العیاشی عن العباس بن
هلال قال سال علی بن اسباط اباالحسن الرضا علیه السلم فقال ای شی فی التابوت الذی کان فی بنی اسرائیل قال کان
فیه الواح موسی التی تکسرت والطست التی تغسل فیها قلوب الانبیاء علیهم السلم مخفی نماند که مقدمه طست و غسل قلوب
انبیا در کتب اصحاب مفصلا خبری بنظر نیامده واما آنچه در کتب عامه در باب غسل قلب پیغمبر صلوات الله علیه و آله مسطوره
و در تفسیر الم نشرح لک صدرک مذکورست اینست که در وقت صبی و طفولیت که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
با مادر رضاعی خود میبودند روزی بصحرا که شتران میچرانیدند رفته و درین اثنا دو کس پیدا شدند در دست یکی ابریق
سیمین و در دست دیگری طشت از زمرد پر برف بود و آنحضرت را ببالای کوهی ذوبیت بر آورده یکی از ایشان
آنحضرت را خوابانیده سینه مبارکش را تا ناف چاک کرد و دل آنحضرت را بر آورده بشکافت و از میان آن چیزی سیاه
خون آلود بیرون آورد و بینداخت و گفت در وجود تو این بهره شیطان بود از آن پس شستیم و ترا از وسوسه شیطان

امین

امین ساختیم پس دل مبارکش را برف کرده بجای خود نهاد و بخاتمی از نور مهر کرد و این شخص ثالث دست برشگاف
سینه بی کینه حضرت مالیده آن زخم فراهم آمده و گفته اند که در شب معراج نیز این مقدمه بوقوع آمده والله اعلم بقلوب
الانبیاء **تحمله الملائكة** برمیدارند آن تابوت را فرشتگان بصورت بقره
فی روضة الکافی قوله تعالی تحمله الملائکة قال ابوجعفر علیه السلم کانت تحمله فی صورة البقرة **إن في ذلك**
لآية لكم بدرستیکه در رسیدن تابوت بشما هر آئینه دلیلست برشما بر صدق
اشموئیل یعنی اسمعیل در پادشاهی طالوت **إن كنتم مؤمنين**
اگر باشید شما ایمان آورندگان به پیغمبر خود میتواند که این آیه تتمه کلام پیغمبر ایشان باشد یا ابتداء خطابی باشد
از جانب الله بایشان پس بعد از رسیدن تابوت حکم طالوت را انقیاد ورزیده متوجه حرب جالوت شدند
و هوا بغایت گرم بود **فلما فصل طالوت بالجنود** پس آنهنگام که
بیرون آمد طالوت از شهر با لشکرهای بنی اسرائیل **قال** گفت پیغمبر ایشان اشموئیل بوحی الهی یا گفت
ایشان طالوت که از پیغمبر شنیده بود **إن الله مبتليكم بنهر**
بدرستیکه خدای تعالی امتحان کننده شماست درین هوای گرم بجوی آب تا معلوم شود که فرمان بردار درمیان شما
کدام جماعتند **فمن شرب منه فليس مني** پس هرکس از شما
بیاشامد آب ازین جوی پس نیست آن کس از من و با کفار حرب نخواهد کرد **ومن لم**
يطعمه فإنه مني و هرکس که نیاشامد آب از آن جوی پس بدرستیکه او
از حزب من و پیرو منست **إلا من اغترف غرفة بيده**
استثناست از قول حق تعالی که فرموده فمن شرب منه فلیس منی و ایراد جمله و من لم یطعمه فانه منی درمیان
مستثنی منه و مستثنی اشارتست با اهتمام بشأن آن یعنی هرکس که از آن نهر آب بیاشامد او از من نیست مگر کسی
که بردارد یک کف آب بدست خود و از آن بیاشامد که درین امر مرخص اند و ازین مقدار آشامیدن آب بر ایشان
گناهی نیست و دران هوای گرم و غلبه تشنگی چون لشکریان بآن نهر رسیدند **فشربوا منه**
پس بیاشامیدند آب از آن نهر زیاده از یک کف و فی تفسیر علی بن ابراهیم والذین کانوا شربوا منه کانوا ستین
الفا یعنی آنانکه آب آشامیدند شصت هزار کس بودند **إلا قليلا منهم** مگر اندکی
از ایشان محمد بن مسعود عیاشی از حضرت امام محمد باقر علیه السلم روایت کرده که سیصد و سیزده کس از ایشان
بعضی یک کف آب خوردند و بعضی اصلا آب نیاشامیدند و علی بن ابراهیم از حضرت صادق علیه السلم روایت
کرده که آن سیصد و سیزده کس اصلا هیچ آب نیاشامیدند نه از آب تشنه نه بطریق غرفه و نه بغیر آن



فلما جاوزه هو پس آنهنگام که گذشتند از آن نهر طالوت والذین آمنوا
معه و آنانیکه ایمان آورده بودند با او و لشکر جالوت را مشاهده کردند قالوا گفتند بعضی
از ایشان مر بعضی دیگر را یعنی گفتند آنانیکه انحراف کرده بودند لا طاقة لنا
الیوم بجالوت وجنوده نیست ما را طاقت و توانائی در اینچنین روز [illegible]
بمقاتله جالوت و لشکریان او قال الذین یظنون
انهم ملاقوا الله گفتند آنانکه یقین دانستند اینکه ایشان خواهند رسید بجزای
خدای تعالی و بمثوبات عظیمه او یعنی گفتند آنانیکه انحراف نکرده بودند و اعتقاد بجزای الهی داشتند
کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة
باذن الله و بسا گروه اندک که غالب گشتند بر گروه بسیار را بحکم خدای تعالی و بنصرت او
والله مع الصابرین و خدای تعالی با صبر کنندگان در بلایا و محنتهاست
باین معنی که صابرین را حفظ میکند و نصرت و ثبات قدم می بخشد فی تفسیر العیاشی عن ابی جعفر علیه السلم قال الذین اغترفوا
لا طاقة لنا الیوم بجالوت وجنوده وقال الذین لم یغترفوا کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله والله مع الصابرین
ولما برزوا لجالوت وجنوده و آنهنگام که خلص اهل ایمان ظاهر
شدند بر جالوت و لشکریان او و نزدیک شدند بایشان قالوا ربنا
افرغ علینا صبرا گفتند ای پروردگار ما فرو ریز بر دل ما صبر و شکیبائی را و
ثبت اقدامنا و نگهدار قدمهای ما را در میدان جنگ وانصرنا علی
القوم الکافرین و غالب گردان ما را بر گروه کافران فهزموهم
باذن الله پس گریزانیدند کافران را بحکم الهی و بنصرت ربانی وقتل داود جالوت
و بکشت داود که در میان لشکر طالوت بود جالوت را [illegible] وآتاه الله الملک
والحکمة و داد داود را خدای تعالی سلطنت و نبوت و قبل از این سلطنت
و نبوت در یکجا جمع نمیشد وعلمه مما یشاء و تعلیم کرد او را آنچه را که خواست
علی بن ابراهیم از حضرت امام ثامن ضامن صلوات الله علیه روایت کرده که حق تعالی با شموئیل پیغمبر وحی فرستاد که داود بن [illegible]
که یکی از اولاد لاوی بن یعقوب است و درع موسی بقامت او راست می آید قاتل جالوت خواهد بود و شموئیل بعد از
نزول تابوت کس بطلب ایشی فرستاد که فرزند خود داود را حاضر سازد و ایشی [illegible] شموئیل فرزند خود داود را که
بحراست اغنام مشغول داشت طلب نموده و در راه سه سنگ از فیروزج با داود بنطق در آمده گفتند که ما را با خود

نگاهدار

نگاهدار که بکار تو خواهیم آمد پس او آن سنگهای فیروزج را با خود داشت و چون بخدمت طالوت در آمد و درع موسی
بقامت او موافق افتاد متوجه حرب جالوتیان شدند و داود در مقابل جالوت که بر فیل سوار بود و تاجی بر سر داشت
و بر پیشانی او یاقوتی درخشنده نصب بود ایستاد و از آن سه سنگ فیروزج سنگی بمیمنه جالوت و سنگی بمیسره
او انداخت و جنود میمنه و میسره منهزم رفتند و سنگ سیوم را آنچنان بر پیشانی جالوت زد که آن یاقوت
تا مغز سر او جا کرد و از تخت فیل بتخته تابوت رسید فاجتمعت بنو اسرائیل علی داود و انزل الله علیه الزبور
وعلمه صنعة الحدید و لینه له و چون حق تعالی داود را بمرتبه بلند نبوت فایز گردانید کتاب زبور را برای او نازل
گردانید و تعلیم داد او را که از حدید درع بسازد و حدید را در دست او مانند موم گردانید و [illegible]
او را بزبان طیور و دواب ولولا دفع الله الناس بعضهم ببعض
و اگر نمیبود دفع کردن خدای تعالی مردم را برخی از ایشان را بوسیله برخی دیگر بعضهم ببعض من الناس
لفسدت الارض هر آینه فاسد شدی زمین زیرا که اگر مسلمانان را تسلط بر کفار
نمیگردانید و بوسیله مسلمانان کافران استیصال نمیساخت هر آینه کفار غالب میشدند بر مسلمانان
و تخریب مساجد مینمودند و کفر عالم را فرو میگرفت و بشامت ایشان فتنه و فساد منتشر میگشت و عن الصادق
علیه السلم ان الله لیدفع بمن یصلی من شیعتنا عمن لا یصلی من شیعتنا ولو اجتمعوا علی ترک الصلوة لهلکوا
یعنی هر آینه حق تعالی دفع میکند آفات و بلیات را بسبب شیعیان نمازگذار ما از شیعیان ما که نماز نمیکنند
و اگر همه اجتماع مینمودند بر ترک نماز هر آینه همه هلاک میشدند ولکن الله ذو فضل
علی العالمین و لیکن خدای تعالی خداوند تفضل و احسانست بر عالمیان و آنچه مصلحت ایشانست
بحیز ظهور می آورد تلک آیات الله این امور مذکوره علامات قدرت کامله الهیست
نتلوها علیک بالحق میخوانیم آنها را بوسیله جبرئیل بر تو ای محمد براستی و درستی
وانک لمن المرسلین و براستیکه تو هر آینه از جمله فرستادگان و پیغمبرانی زیرا که خبر
میدهی مردم را باموری که قبل از این نه استماع نموده و نه شنیده بودی تلک الرسل آن جماعت مذکوره
که موصوفند بآنکه فرستاده شده اند فضلنا بعضهم علی بعض
تفضیل دادیم بعضی از ایشان را بر بعضی دیگر بنابر این ترجمه تلک مبتدا است و الرسل صفت
و فضلنا خبر و در بیان فضلنا بعضهم علی بعض میفرماید منهم من کلم الله
بعضی از این رسل آنکس است که سخن گفت با او خدای تعالی بدون واسطه مانند پیغمبر ما صلی الله علیه وآله در شب معراج
و موسی در طور اما کجاست مرتبه تکلم طوری و تکلم عرشی که تفاوت میانها از فرش است تا عرش چنانکه پیغمبر ما

الجزو الثالث

وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ و برداشت خدای تعالی بعضی ازین پیغمبران را بجای
بلند و فضیلتهای ارجمند یکی را بعرش برد و گفت ما زاغ البصر و ما طغی لقد رای من آیات ربه الکبری و دیگری را
بطور آورد و گفت فاخلع نعلیک انک بالواد المقدس طوی این طور کجا و آن طور کجا فی کتاب عیون اخبار الرضا
علیه السلم باسناده عنه عن ابیه عن آبائه عن علی بن ابی طالب علیه السلم قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله ما
خلق الله خلقا افضل منی و لا اکرم علیه منی قال علی علیه السلم فقلت یا رسول الله افانت افضل ام جبرئیل فقال
علیه السلم ان الله تعالی فضل انبیائه المرسلین علی ملائکته المقربین و فضلنی علی جمیع النبیین و المرسلین و الفضل
بعدی لک یا علی و للائمة من بعدک و ان الملائکة لخدامنا و خدام محبینا وَآتَيْنَا عِيسَى
ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ و دادیم عیسی پسر مریم را معجزات ظاهره مانند احیاء موتی
وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ و قوت دادیم او را بجبرئیل که هر جا که عیسی
رود همراه او باشد وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ و اگر خواستی خدای تعالی مَا اقْتَتَلَ الَّذِينَ
مِنْ بَعْدِهِمْ مقاتله نمیکردند با یکدیگر آنانکه بودند بعد از این انبیا مِنْ بَعْدِ مَا
جَاءَتْهُمُ الْبَيِّنَاتُ بعد از آنکه آمده بود بدیشان حجتهای ظاهره بر حقیت
نبوت و رسالت آن انبیا یعنی اگر حق تعالی بمشیت حتمی و جوبی هدایت مردم را میخواست همه براه حق
می آمدند و مخالفت و مقاتلت با یکدیگر نمینمودند وَلَكِنِ اخْتَلَفُوا و لیکن
چون اراده حتمی منافی تکلیف است حق تعالی این گروه را باختیار خود واگذاشت پس اختلاف
کردند ایشان باختیار خود فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ پس بعضی از ایشان کسیست که باختیار
خود ایمان آورد وَمِنْهُمْ مَنْ كَفَرَ و بعضی دیگر از ایشان کسی است که تصدیق
بمن حق نکرده و کافر شد اصبغ بن نباته روایت کرده که من در جنگ جمل با حضرت امیر المؤمنین علیه السلم بودم
شخصی آمد و از آنحضرت پرسید که ما بکدام دلیل با این گروه مقاتله کنیم که اکثری از اصحاب پیغمبر و جمیع متکلم بکلمه
شهادتین اند حضرت فرمود بدلیل قول خدای تعالی که در سوره بقره فرموده و لکن اختلفوا فمنهم من آمن و منهم من
کفر مائیم آن جماعتی که ایمان آورده اند و اصحاب جمل آن کسانیند که کافر شدند اصبغ بن نباته گوید که من شنیدم
از آنشخص که گفت کفر القوم و رب الکعبه و مقاتله میکرد تا بدرجه شهادت رسید و انا اقول یا لیتنی کنت معه
فافوز فوزا عظیما و بجهت تاکید آیه تکرار آن میکند و میفرماید که وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ و اگر خواستی
خدای تعالی بخواهش الجائی جبری نه تکلیفی مَا اقْتَتَلُوا مقاتله نمیکردند ایشان و در دین حق اختلاف نمیکردند
وَلَكِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ و لیکن خدای تعالی میکند آنچه را

خواهد



خواهد از خذلان و توفیق دادن از روی عدل و فضل يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای آنکسانیکه ایمان
آورده اید أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ نفقه کنید باهل استحقاق از آنچه که
روزی داده ایم شما را مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ پیش از آنکه بیاید روزی
که لَا بَيْعٌ فِيهِ نباشد خرید و فروخت در آن روز که تا تلافی آنچه در دنیا کرده اند توسیله این بیع و شرا از آن
روز بگذرند و خود را از عذاب باز خرند وَلَا خُلَّةٌ و نباشد در آن روز خلت و محبت که اعانت و حمایت یکدیگر
بجا آرند وَلَا شَفَاعَةٌ و نباشد در آن روز شفاعتی بعضی گفته اند که مراد از یوم یوم موتست که در آن روز
شفاعتی نمیباشد نه روز قیامت زیرا که روز قیامت روز شفاعتست و بعضی را اعتقاد آنست که مراد در اینجا
استثنا و اینجا مقدر است ای و لا شفاعة الا لمن اذن له الرحمن زیرا که در روز قیامت اگر چه شفاعت متحقق است اما بدون
اذن الهی متصور نیست چنانچه بعد از این خواهد آمد وَالْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ
و کافران یعنی تارکین انفاق ایشانند ستم کننده بر خود و بر غیر خود و تعبیر تارکین بکافرین و انحصار ظلم در ایشان
بجهت زیادتی مبالغه و اهتمامست بشان آن اللَّهُ خدایی مستجمع جمیع صفات کامله لَا إِلَٰهَ
إِلَّا هُوَ نیست هیچ معبود بحقی در وجود مگر او جل شانه الْحَيُّ زنده ذاتست بحیات سرمدی ازلی و ابدی
و گفته اند که حی یا بمعنی دراک فعالست و یا ذاتی که صحیح باشد بر و علم و قدرت الْقَيُّومُ قائم بذاتست
که قوام همه چیز باوست و مدبر امور مخلوقه است این دو اسم از اسماء عظیمه است و مرویست که بهترین کلمات
صلوات الله علیه و آله بیشتر حق تعالی را به یا حی یا قیوم یاد میکرد لَا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ
وَلَا نَوْمٌ فرا نگیرد او را مقدمات خواب و نه خواب بطریق اولی و این مؤکد حی قیوم است لَهُ مَا
فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مر او راست آنچه داخل در حقیقت آسمانها و زمین است
و آنچه خارج است و متمکن است در آنها از ملائکه و انس و جن و موالید و عناصر و همه مملوک او یند و مراد از
ظرفیت مطلق تعلق است اعم از ظرفیت حقیقی و غیر حقیقی چنانچه توان گفت که نفس ناطقه در بدنست یعنی
که تعلق تام ببدن دارد مانند تعلق مظروف بظرف بنا بر این استدلال بر عدم وجود مجردات با این
طرز که در مقام اظهار عظمت و مالکیت چون حق تعالی اقتصار بسماوات و مکانیات کرده معلوم میشود که مجردات از
حلیه وجود عاریند که اگر موجود میبودند بجهت شرافت اینها اولی بذکر میبودند صحیح نیست زیرا که مبنای این
استدلال بر حمل ما فی السموات و قرین آن بر ظرفیت حقیقی است لیکن مَنْ ذَا الَّذِي
يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ کیست آنکس که شفاعت گناهکاران کند
نزد او یعنی نیست هیچکس که تواند شفاعت کرد مگر بفرمان و اجازت او و گفته اند که ذا را برای اشاره الیه قریب

پس گویا که حق تعالی میفرماید که آنکس که نزدیکست در مرتبه و از جمله مقربان درگاهست بدون اذن و رخصت شفاعت نتواند
کرد از اینجا لازم می آید که آنانکه مرتبه تقرب ندارند بطریق اولی بی رخصت شفاعت نتوانند کرد و این مؤکد مالکیت
و عظم شان اوست تعالی شانه و از این جهت تواند بود که ترک عطف شده باشد **یعلم ما
بین ایدیهم** میداند خدای تعالی آنچه را که میان دستهای فی السموات و ما فی الارض
است **و ما خلفهم** و میداند آنچه را که در عقب ایشانست و مراد آنست که حق تعالی
گذشته و آینده همه را میداند و بنابرین مراد از ما بین ایدیهم احوال ماضیست و از ما خلفهم احوال مستقبل چنانچه
علی ابن ابراهیم روایت کرده که یعلم ما بین ایدیهم و ما خلفهم ای یعلم ما کان و ما لم یکن بعد **و لا
یحیطون بشیء من علمه** و احاطه نکنند و ندانند چیزی از معلومات او
الا بما شاء مگر آنچه خواهد او و وحی کند بر انبیا خود علی بن ابراهیم الا بما شاء را الا بما یوحی الیهم تفسیر
کرده حاصل کلام آنست که بدون تعلیم الهی علم معلومات کماهی میسر نیست پس هرچه را که او تعلیم کند بطریق وحی یا بطریق الهام
بحیطه ادراک در می آید و الا فلا **وسع کرسیه السموات و
الارض** و فرا گرفته کرسی او یعنی کرسی که مخلوق اوست آسمانها و زمین را محتملست که مراد از کرسی
فلک البروج باشد چنانچه عرش را فلک الافلاک گویند و فلک البروج فرا گرفته سموات سبع و زمین را و در روایات
آمده که مراد از کرسی علمست فی کتاب التوحید عن حفص بن غیاث قال سالت ابا عبد الله علیه السلام عن قول الله وسع
کرسیه السموات و الارض قال وسع علمه السموات و الارض و در بعضی از روایات عرش را نیز تفسیر بعلم کرده اند
چنانچه مرویست که العرش هو العلم الذی اطلع الله علیه انبیائه و رسله و حججه و الکرسی هو العلم الذی لم
یطلع علیه احدا منهم و در کتاب توحید از حضرت صادق علیه السلام در حدیث طویلی روایت کرده که و علمه
ای علم العرش اغیب من علم الکرسی و من ذلک قال رب العرش العظیم ای صفته اعظم من صفة الکرسی و بنا بر
آنکه از کرسی علم خواهند مناسبت ظاهرست میان این آیه و آیه سابقه که و لا یحیطون بشیء من علمه باشد این جمله
مؤکد و مقرر احاطه علم واجبست و لهذا این جمله معطوف بسابق نشده و در عظمت هر کدام از عرش و کرسی احادیث
مختلف بنظر رسیده زراره بن اعین گوید که حضرت صادق علیه السلام فرمود که کرسی فرا گرفته سموات و ارض و عرش او هر
چیزی که خدای تعالی خلق کرده ظرف آن کرسیست و کرسی محیط بر آنهاست و فی روایة العرش فی وجه هو جملة الخلق و الکرسی
وعائه و ابن بابویه در اعتقادات خود کرسی را اعظم از عرش دانسته و شیخ امین الدین طبرسی در مجمع البیان
از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که الکرسی [illegible] دون العرش و در روضه کافی در حدیث زینب
عطاره وارد شده که کرسی نظر بعرش مانند حلقه ایست در بیابان وسیع چنانچه سموات و ارض نظر بکرسی مانند

حلقه اند در بیابان وسیع الله و رسوله و اوصیائه اعلم بحقایق الامور **و لا یؤده حفظهما**
و گران نیست بر خدای تعالی نگاهبانی آسمانها و زمین و آنچه در آسمانها و زمین است و در مشقت نمی اندازد حفظ
آنها چنانچه اجسام را گرانی و مشقتی در حفظ بعضی از اشیا میباشد پس حق تعالی منزه خواهد بود از صفات جسمانیات
و بعضی ضمیر و لا یؤده را راجع بکرسی داشته اند باین معنی که گران نیست بر کرسی حفظ و حراست آسمانها و زمین
و هو العلی و اوست بلند مرتبه که رتبه فوق رتبه او نیست و بعضی گفته اند که خدای تعالی
متعالیست از انداد و اشباه **العظیم** متعالیست از احاطه عقول و ابصار
هرچه پیش تو غیر آن ره نیست ❁ غایت فهم تست الله نیست ❁ **لا اکراه
فی الدین** هیچگونه اکراه و اجباری نیست در قبول کردن دین اسلام و داخل شدن در آن **قد
تبین الرشد من الغی** بتحقیق ظاهر شده و تمیز یافته بسبب دلایل واضحه
راه راست که ایمانست از گمراهی که آن کفر است **فمن یکفر بالطاغوت**
پس هر که باختیار خود نگرود بطاغوت که مراد از آن شیطانست چنانچه از حضرت صادق علیه السلام مرویست
و علی بن ابراهیم روایت کرده که مراد از طاغوت غاصبین حق آل محمدست که غصب خلافت از ایشان کردند و تفسیر
طاغوت باصنام چنانچه بعضی از مفسرین کرده اند صحیح نیست و چون بعد از این خواهد آمد **و یؤمن
بالله** و ایمان بیارد بخدا [illegible] الله علیهم **فقد استمسک
بالعروة الوثقی** [illegible] زده بدست آویز استوار [illegible]
یعنی تمسک کرده است علی بن ابراهیم در تفسیر [illegible] مناقب روایت کرده اند که مراد از عروة الوثقی
محبت اهل بیت و قبول ولایت ایشانست [illegible] عن ابیه عن آبائه عن علی علیهم السلام قال
قال رسول الله صلی الله علیه و آله من احب ان یرکب سفینة [illegible] بالعروة الوثقی و یعتصم بحبل الله
المتین فلیوال علیا بعدی و لیعاد عدوه و لیأتم بالائمة [illegible] من ولده **لا انفصام
لها** هیچگونه انقطاعی و شکستگی نیست مر آن عروة الوثقی را **و الله سمیع علیم**
و خدای تعالی شنواست مر اقوال عباد را و داناست به نیات ایشان
الله ولی الذین آمنوا خدای تعالی متولی امور کسانیست که ایمان آورده اند و قبول
ولایت ائمه معصومین صلوات الله علیهم کرده اند **یخرجهم من الظلمات
الی النور** بیرون آورد ایشانرا از تاریکیهای ذنوب و معاصی بسوی روشنائی توبه و مغفرت
بجهت تابعیت ایشان هر امام عادلی که از جانب الله مقرر شده چنانچه در کافی از حضرت صادق علیه السلام

روایت کرده که یخرجهم من الظلمات الی النور یعنی ظلمات الذنوب الی نور التوبة و المغفرة لولایتهم کل امام عادل من الله عز و جل
و الذین کفروا و اما آنکه کافر شدند یعنی پوشیدند حق را و منکر شدند بر امام منصوص از جانب الله
اولیاؤهم الطاغوت دوستان ایشان و متولی کارهای ایشان شیاطین
و غاصبین حق آل محمدند صلوات الله علیهم یخرجونهم بیرون می آورند آن طاغوت این
کافران را من النور الی الظلمات از روشنائی اسلامی که قبل از این داشتند بسوی
تاریکیهای کفر و عصیان در اصول کافی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که آنحضرت در تفسیر آیه و الذین
کفروا اولیاؤهم الطاغوت یخرجونهم من النور الی الظلمات فرمودند که انما عنی بهذا انهم کانوا علی نور الاسلام فلما ان تولوا
کل امام جائر لیس من الله خرجوا بولایتهم من نور الاسلام الی ظلمات الکفر فاوجب الله لهم النار مع الکفار پس از این حدیث
ظاهر شد که مراد از کفر در آیه الذین کفروا کفر حقیقی نیست چنانچه وجه این از حضرت صادق علیه السلام مرویست که فرموده
لان الکافر لا نور له حتی یخرج منه بلکه مراد از آن اخفاء حق ائمه معصومین علیهم السلام است چنانچه در ترجمه تصریح بر این شد
و فی روایة علی بن ابراهیم و الذین کفروا هم الظالمون آل محمد صلوات الله علیهم مخفی نماند که هر گاه فاعل فعلی از جمله ذوی
العقول باشد مقرر است که آن فعل را جمع بواو و نون کنند و چون یخرجونهم جمع بواو و نون شده دانسته شد که فاعل آن از جمله
از ذوی العقول باشد بنابرین لازمست که مراد از آن شیاطین باشند یا غاصبین حق آل محمد که آنها نیز از جمله شیاطین الانس
و اعانت یکدیگر در غصب حق آل محمد صلوات الله علیهم میکردند و بیرون می آورند یکدیگر را و تابعین خود را از نور اسلام
و مراد اصنام نیستند که از جمله غیر ذوی العقولند اولئک اصحاب النار
ایشانند ملازمان آتش دوزخ هم فیها خالدون ایشان در آتش دوزخ
جاوید مانند کافی سند علی بن ابراهیم رحمه الله از حسین بن خالد روایت کرده که حضرت امام علی رضا علیه السلام آیة الکرسی
اینچنین تلاوت میکردند که الله لا اله الا هو الحی القیوم لا تأخذه سنة و لا نوم له ما فی السموات و ما فی الارض و ما بینهما
و ما تحت الثری عالم الغیب و الشهادة هو الرحمن الرحیم من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه تا هم فیها خالدون
و بعد از آن میخواندند که و الحمد لله رب العالمین پس از تلاوت آیه با نیروش که مذکور شد حضرت فرمودند که هکذا
نزلت یعنی اینچنین نازل شده آیه الکرسی و محرفین تحریف و تغییر آن داده بعضی را از قلم انداختند در نسخه روضه کافی
عالم الغیب و الشهادة الرحمن الرحیم بدون ضمیر هو مرویست و چون حق تعالی در این آیه کریمه فرمود که حق تعالی ولی مؤمنین است
بعد از این بیان میکند که دوستان او بر دشمنان حجت و برهان غالب میگرداند چنانچه ابراهیم علیه السلام را بر نمرود مردود
غالب گردانید تا همین معنی سبب تسلیه خاطر مبارک حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله گردد و از مجادله کفار و بحث
نکرد و بسیر نیاید الم تر آیا ندیدی تو ای محمد و علم تو منتهی نشد الی الذی بسوی آن کسی یعنی

نمرود

نمرود بن کنعان که حاج ابراهیم فی ربه مخاصمت کرد با ابراهیم
در باب وجود و وحدانیت پروردگار او ان آتاه الله الملک
ای لان آتاه الله الملک یعنی مجادله و مخاصمه کرد بواسطه آنکه داده بود نمرود را خدای تعالی نعیم دنیا و سعت مال این نعمت
و وسعت مال و زخارف دنیوی او را بر سر کبر آورده با ابراهیم علیه السلام در مقام جدال و خصومت در آمد و بعضی ملک را
حمل بر سلطنت و پادشاهی کرده اند و گفته اند که این آیه حجت است بر معتزله که میگویند که خدای تعالی سلطنت و ریاست خلق را
بکافران نمیدهد و میتواند که مراد از آتاه الله الملک اقدار و تمکین حق تعالی باشد مر نمرود را در امر سلطنت و در این معنی کسی را
نزاعی نیست تا انکار آن توان کرد در تفسیر عیاشی از ابوبکر حضرمی روایت کرده که من بخدمت حضرت صادق علیه السلام
گفتم که محمد بن سعید را اعتقاد این است که سلطنت هشام از جانب الله نیست حضرت فرمود و یله اما علم ان الله جعل لآدم
دولة و لابلیس دولة و ابو القاسم مفسر میگوید ضمیر آتاه الله را راجع بابراهیم داشته بنابرین معنی چنین است که مجادله کرد نمرود در
باب رب ابراهیم بجهت آنکه داده بود پروردگار ابراهیم بابراهیم ملک نبوت و رسالت را خلافست میان اهل تفسیر
که این محاجه و مجادله قبل از القاء حضرت ابراهیم علیه السلام در آتش بوده یا بعد از القاء از حضرت صادق علیه السلام مرویست
که بعد از القاء بوده و فی روضة الکافی عن ابی عبد الله علیه السلام قال خالف ابراهیم قومه و عاب آلهتهم فقال حتی ادخل
علی نمرود فخاصمهم از این حدیث ظاهر میشود که اول محاجه و مخاصمه بنفس آمده و بعد از آن القاء در نار اذ
قال ابراهیم متعلق است بقول خدای تعالی که فرموده حاج ابراهیم فی ربه یعنی مجادله کرد با ابراهیم
و سؤال از رب ابراهیم نمود وقتی که ابراهیم در جواب او گفت ربی الذی یحیی و یمیت
پروردگار من آن کامل الذاتیست که زنده میکند و میکشد قال انا احیی و امیت
گفت نمرود که من هم زنده میکنم بعفو از قتل و میکشم بقتل مرویست که در اینوقت ابراهیم با او گفت که اگر در احیاء اموات
صادقی آن کس را که کشته لباس حیات بپوشان و زنده کن لیکن چون ابراهیم میدانست که الزام او بوجه دیگر نیز
میتوان کرد قال ابراهیم گفت ابراهیم فان الله یأتی بالشمس
من المشرق پس بدرستیکه خدای تعالی می آورد آفتاب را هر روز از افق شرقی فأت بها
من المغرب پس بیاور تو آن را از جانب غربی فبهت الذی کفر
پس مبهوت و حیران گردید آن کس که کافر شد یعنی نمرود زیرا که میدانست که دست تسلط او بر آفتاب
و بر علویات دراز نیست والله لا یهدی القوم الظالمین
و خدای تعالی راه نمی نماید برای حجت آوردن گروه ستمکاران را از او با آنکه سبیل نجات و طریق جنت را
بایشان نمی نماید او کالذی مر ای او رأیت الذی یعنی آیا دیدی مانند آن کس را که

مَرَّ عَلَىٰ قَرْيَةٍ بگذشت بر شهری بنا بر روایت علی بن ابراهیم چنانچه بعد از این می آید مراد از
آنکس ارمیا پیغمبر است و در مجمع البیان از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که آنکس عزیر پیغمبر است
و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مطابق روایت علی بن ابراهیم روایت کرده که آنکس ارمیا بود وَهِيَ
خَاوِيَةٌ عَلَىٰ عُرُوشِهَا در حالتیکه آن قریه افتاده بود دیوارهای آن بر سقفهای آن
و خراب شده بود بواسطه قتل بخت نصر اهالی آن شهر را و چون گذار ارمیا یا عزیر بر آن شهر افتاد دید که حیوانات
و سباع چه اهالی آن شهر را میخورند و غذای خود میسازند [illegible] قَالَ گفت از روی عجز از معرفت احیاء
این اموات أَنَّىٰ يُحْيِي هَٰذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا چگونه زنده گرداند اهل
این قریه را خدا ایتعالی بعد از مردن اهل این قریه فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ
عَامٍ پس بمیرانید ارمیا یا عزیر را خدا ایتعالی صد سال و حمار او را که بر آن سوار بود نیز بمیرانید ثُمَّ بَعَثَهُ
ای ثم احیاه یعنی پس زنده گردانید او را با حمار او تا احیاء موتی را مشاهده کند قَالَ كَمْ لَبِثْتَ
گفت خدا ایتعالی بآن پیغمبر چند وقت در اینجا توقف کردی و درنگ نمودی قَالَ لَبِثْتُ يَوْمًا
گفت درنگ کردم در اینجا یک روز و چون دید که آفتاب هنوز غروب نکرده گفت أَوْ بَعْضَ
يَوْمٍ بلکه درنگ کردم پاره از روز و فی الحدیث اماته غدوة و بعثه عشیة قبل الغروب و کان اول ما احی الله منه
عینیه قَالَ بَلْ لَبِثْتَ مِائَةَ عَامٍ گفت خدا ایتعالی آن پیغمبر را بلکه درنگ کرده
تو صد سال مثل فَانْظُرْ إِلَىٰ طَعَامِكَ وَشَرَابِكَ لَمْ
يَتَسَنَّهْ پس نگاه کن بسوی خوردنی خود و آشامیدنی خود که متغیر نشده کل واحد از طعام و شراب
تو بمرور سالهای بسیار بعضی گفته اند که لم یتسنه مشتق است از سنه بمعنی تغییر و در این صورت ها لم یتسنه اصلی خواهد بود
و بعضی گفته اند که اصل آن یتسنن است که آن هم بمعنی تغیر است و نون سوم را قلب بها کرده اند و بنا بر این ها اصلی
نیست و توجیهات دیگر نیز کرده اند و در لم یتسنه ضمیری است که راجع بطعام و شراب است و افراد آن ضمیر باعتبار
کل واحد است چنانچه در ترجمه اشاره شد وَانْظُرْ إِلَىٰ حِمَارِكَ و نظر کن بسوی حمار خود که چگونه
استخوانهای آن متفرق شده و اجزای آن پوسیده و ریزه ریزه شده وَلِنَجْعَلَكَ
آيَةً لِلنَّاسِ معطوفست بر امر مقدر ای و فعلنا ذلک لنجعلک آیة للناس یعنی و کردیم این فعل را
که احیاء تو و حمار تست تا آنکه بگردانیم ترا حجتی برای مردمان و چون در کتب عامه مذکور است که الذی مر علی قریة
عزیر پیغمبر بوده چنانچه در السنه و افواه مشهور است و روایت کرده اند که عزیر با حمار خود بعد از صد سال بیاران خود آمد
و حقیقت احوال خود را اظهار نمود و خاطر نشان کرد همگی تکذیب او کردند و گفتند که تو عزیر نیستی و چون او تورات را از حفظ

خواند تصدیق او کردند زیرا که غیر او احدی حافظ تورات نبود پس حق تعالی میفرماید که ترا حجت گردانیدیم برای مردمان که انکار
بعث و حشر جسمانی میکنند وَانْظُرْ إِلَى الْعِظَامِ كَيْفَ نُنْشِزُهَا
و نظر کن بسوی استخوانهای خود و حمار خود که چگونه ترکیب میکنیم بعضی از آن استخوانها را بر بعضی دیگر
ثُمَّ نَكْسُوهَا لَحْمًا پس میپوشانیم این استخوانها را گوشت و در اعراب کیف ننشزها گفته اند
که کیف منصوبست به ننشزها و این جمله حالست از عظام و تقدیر کلام چنین است وانظر الی العظام محیاة یعنی نگاه کن
بسوی این استخوانها حالا که زنده شوند فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ ای فلما تبین له قدرة الله تعالی مشاهدة
هذه الامور یعنی پس چون ظاهر شد برای آن پیغمبر قدرت خدا ایتعالی بر همین این امور قَالَ أَعْلَمُ گفت
میدانم من بعیان چنانچه قبل از این باستدلال دانسته بودم أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ای
اینکه خدا ایتعالی بر همه چیز از احیاء موتی و غیر آن قادر و تواناست مجمل آنچه علی بن ابراهیم رحمه الله در تفسیر آیه او کالذی مر
علی قریة و هی خاویة علی عروشها از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اینست که چون بنی اسرائیل از حکم الهی رو
سرکشی کردند و مرتکب معاصی شدند حق تعالی بارمیا پیغمبر وحی فرستاد که بدترین خلایق را از روی مولد و مطعم مسلط بر
بنی اسرائیل خواهم گردانید ارمیا گفت بار خدایا آن بدترین خلایق در کدام موضع میباشد تا من نزد او رفته امان نامه از او
بگیرم بر او وحی آمد که در فلان موضع میباشد پس ارمیا در آنجا رفت کاروانسرایی دید که در میان آن مزبله ایست و کودکی
که بمرض زمانت و زمین گیری مبتلا بود در آن مزبله افتاده و مادر او از زنا پاره چه نانی بهم میرسانید و آنرا بشیر خوک تر ساخته
باو میداد تا غذای خود کند ارمیا گفت که آن شخص که حق تعالی فرموده همین شخص خواهد بود نزد او رفت و از نام او پرسید
گفت نام من بخت نصر است صاحب قاموس گفته نصر بتشدید صاد بر وزن بقم نام بت است و بخت بمعنی فرزند
و چون پدر او معلوم نبود مادر او او را فرزند بت نام گذاشت و مشهور به بخت نصر شد پس ارمیا بحکم الهی مرض
زمانت او را معالجه کرده باو گفت که تو بمرتبه سلطنت و فرمان فرمایی خواهی رسید در بدل نیکویی من که درباره تو
بعمل آورده ام امان نامه از تو میخواهم که در زمان دولت تو کسی را دست تسلط بر من نباشد پس او امان نامه
برای ارمیا نوشت و عاقبت کار بخت نصر بالا گرفت و جمعی کثیر در بیت المقدس او در قتل بنی اسرائیل همداستان
شدند و بخت نصر داخل شهر بیت المقدس شد و در میان آن پشته از خاک دید بر بالای آن برآمده دید که در
موضعی از این پشته متصل خون میجوشد و هر چند خاک بر بالای آن میریزند نفعی ندارد پس از مردم بیت المقدس حقیقت
این مقدمه را پرسید گفتند که این خون یحیی بن زکریا علیهما السلام است که پادشاهی از پادشاهان بنی اسرائیل که ستمکار
و زانی بود بفرموده زن زانیه او را کشت و از آن زمان تا حال خون او از اینجا میجوشد و ما بین قتل یحیی علیه السلام
و خروج بخت نصر صد سال گذشته بود پس بخت نصر گفت بهمین جریمه آنقدر بنی اسرائیل را بقتل خواهم رسانید

کرد که این خون بفوران نیاید و بعد از این بخت نصر با جنود نامعدود بر بلاد بنی اسرائیل مسلط گردید و همه مردان و زنان
و صبیان حتی حیوانات ایشانرا در معرض قتل در آورد تا آنکه عجوزه باقی مانده بود او را نیز حکم بکشتن کرد و بعد از
کشتن او خون حضرت یحیی علیه السلم از جوشیدن ایستاد و چون بخت نصر از قتل بنی اسرائیل و خرابی بلاد
ایشان فارغ گردید بارض بابل رفت و برای خود در آنجا شهری بنا کرد و در آن شهر فرمود چاهی کندند و دانیال پیغمبر را
با شیران درنده در آنجا افکندند و آن شیران بحکم الهی دانیال را از شیر خود غذا میرسانیدند تا آنکه مدتی برین منوال
گذشت پس حق تعالی به پیغمبری که در بیت المقدس بود وحی فرستاد که باید تو از شهر بابل رفت و دانیال را که در قعر فلان موضع
در چاهی محبوس است سلام ما برسانید و این طعام و شراب را باو خورانید پس آن پیغمبر بحکم الهی بر سر آنچاه
برفت و دانیال را بخواند دانیال گفت لبیک صوت غریبی بگوش من می آید آن پیغمبر ادای سلام الهی نمود
و آن طعام و شراب را در قعر چاه باو رسانید پس دانیال پیغمبر حمد و شکر الهی بجا آورد و در آن اثنا بخت نصر
شبی بخواب دید که سر او از حدید و پای او از نحاس و سینه او از ذهب است منجمان را طلبید که تا بیان خواب
او کنند که چه بخواب دیده و تعبیر آن را نیز بیان کنند چون هیچکدام از ایشان نه پی بخواب او بردند و نه پی
بتعبیر آن فرمود که همه را کشتند پس شخصی که از احوال دانیال پیغمبر واقف و مخبر بود به بخت نصر گفت که تعبیر خواب
تو خواهد کرد دانیال است که او را در قعر چاه افکنده و شیران درنده باو آزاری نرسانیده اند بلکه غذای او
از شیر آن شیرانست پس آن شخص را نزد دانیال فرستاده از حقیقت خواب خود استفسار نمود و دانیال حقیقت
خواب را بتفصیل بیان کرد بخت نصر گفت راست گفته پس دانیال را از محبس چاه برآورده و تعبیر آن خواب را
از او پرسید دانیال گفت تعبیر آن اینست که سلطنت تو از دست تو خواهد برفت و بعد از سه روز دیگر جوانی از
اهل فارس ترا خواهد کشت بنابرین بخت نصر در اطراف و حوالی خود جمعی را گماشت که تا هیچکس را مگذارند که نزد او
تردد نمایند از قضا روز سیوم بخت نصر از نشستن در کنجی دلگیر شده و از آن موضع برآمد جوانی از اهل فارس بنظر بخت نصر در
آمد و بخت نصر ندانسته که او از اهل فارس است شمشیر خود را بدست او داد که این زمان هر کرا می بینی بکش اگرچه من
باشم پس آن جوان این معنی را باو غلط دانسته بیک ضرب شمشیر او را از پا در انداخت و بعد از آنکه بخت نصر
کشته شد گذار ارمیا بشهری از شهرهای بنی اسرائیل افتاد که آن شهر خراب شده و اهل آن پوسیده و
اسرائیل را که بحکم بخت نصر مقتول شده بودند سباع درنده و طیور شکاری میخوردند ساعتی فکر کرد که هرگاه
اجساد اینجماعت غذای این سباع و طیور شکاری شده باشد چه نوع حق تعالی بار دیگر ایشانرا زنده میسازد
پس حق تعالی تا آنکه احیاء موتی را باو بنماید او را بمیرانید و بعد از آن او را زنده گردانید و اول چشم او را
بصر داد تا او عجایب احیا را درباره خود و درباره حمار خود مشاهده کند و بعد از آنکه ارمیا زنده شد در استاد

و گفت اعلم ان الله علی کل شیء قدیر و نیز بجهت اظهار قدرت کامله خود در بعث و احیاء موتی میفرماید که
وَاِذْ قَالَ اِبْرٰهِیمُ و یاد کن آنرا که گفت ابراهیم رَبِّ اَرِنِی کَیْفَ
تُحْیِ الْمَوْتٰی ای پروردگار من بنمای مرا که چگونه زنده میسازی مردگان را در کتاب عیون اخبار الرضا علیه السلم
از آنحضرت روایت کرده که حق تعالی وحی بر ابراهیم علیه السلم نازل گردانید که یکی از بندگان خود را خلیل خود میگیرم که اگر
او سوال احیاء موتی کند چنان کنم پس بخاطر خطیر ابراهیم علیه السلم در آمد که شاید آن خلیل من باشم بنابرین از حق تعالی سوال
احیاء موتی کرد قَالَ اَوَلَمْ تُؤْمِنْ گفت خدا تعالی آیا تو ایمان نداری بر اینکه من قادرم بر احیای موتی
قَالَ بَلٰی گفت ابراهیم آری من ایمان دارم وَلٰکِنْ لِیَطْمَئِنَّ قَلْبِی
و لیکن این سوال میکنم که اگر تو احیای موتی نمائی اطمینان قلب در خلت خود بهم رسانم قَالَ گفت خدا تعالی
بجهت اطمینان قلب و در خلیل بودن فَخُذْ اَرْبَعَةً مِنَ الطَّیْرِ
پس بگیر چهار عدد از مرغان را که کرکس و بط و طاوس و خروس اند چنانچه در کتاب عیون اخبار الرضا روایت کرده
و در بعضی احادیث وارد شده که آنچهار مرغ هدهد و صرد و طاوس و غراب بوده فَصُرْهُنَّ پس اجزای
انها را متفرق ساز و مخلوط گردان بهم و جمع کن اِلَیْکَ بسوی خود تا اجزای آنها را بدانی و التباسی ترا روندهد
ثُمَّ اجْعَلْ عَلٰی کُلِّ جَبَلٍ پس بگذار بر سر هر کوهی که در اطراف تو می باشند
مِنْهُنَّ جُزْءًا از اجزای آن مرغان پاره را ثُمَّ ادْعُهُنَّ پس بخوان
بسوی خود این مرغان را بنامهای آنها یَاْتِینَکَ سَعْیًا آنکه بیایند نزد تو شتابنده
پس ابراهیم آنمرغان را پاره پاره کرده هر پاره را بر سر کوهی که در حوالی او بود نهاد پس هر کدام را بنام او بخواند و اجزای هر
با یکدیگر منضم شدند همه زنده شده بپرواز در آمدند و گفتند یا نبی الله احییتنا احیاک الله یعنی ای پیغمبر خدا زنده
گردانیدی ما را خدا تعالی زنده دارد ترا ابراهیم فرمود بل الله یحیی و یمیت و هو علی کل شیء قدیر وَاعْلَمْ
اَنَّ اللّٰهَ عَزِیزٌ حَکِیمٌ و بدان اینکه خدا تعالی غالبست و عاجز از احیاء موتی نیست
راست گفتار و درست کردار است و در روضه کافی از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده که چون ابراهیم علیه السلم
مشاهده ملکوت سموات و ارض نمود التفات باطراف عالم کرد جیفه را دید که در ساحل دریا افتاده نصف آن در میان آبست
و نصف دیگر در میان خشکی سباع بحر نصف جیفه که در آبست میخورند و بعد از آن حمله بر یکدیگر میکنند پس بعضی از
سباع بعضی دیگر را پاره پاره کرده میخورند و همچنین سباع بر نصف آنکه در خشکی افتاده میخورند و بعد از آن حمله بر
یکدیگر میکنند و یکدیگر را میخورند ابراهیم ازین تعجب کرده گفت رب ارنی کیف تحیی الموتی یعنی ای پروردگار من اجزاء
این سباع که غذای یکدیگر شده و متفرق گردیده اند چه نوع زنده خواهند شد حق تعالی فرمود اولم تؤمن بلی قادر علی

الا احیا ابراهیم گفت آری ایمان دارم که تو قادری بر احیاء موتی لیکن این سؤال کردم تا اطمینان قلب من بهم رسد یعنی
تا یقین من زیاده شود چنانچه در حدیث آمده که کان ابراهیم علی یقین ولیکن اراد من الله الزیادة فی یقینه مخفی نماند که
درین آیات فضل ابراهیم علیه السلم و عظم شان او ظاهر میشود زیرا که بعد از سؤال و از احیاء موتی باسهل وجهی
بدون تراخی احیاء موتی میشود بخلاف ارمیا یا عزیر که بمیرانیدن او و بعد از مضی صد سال حقیقت احیاء موتی
بر و ظاهر گردید مَثَلُ الَّذِينَ يُنفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ یعنی مثل انفاق کسانی که انفاق
مال خود مینمایند فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدا تعالی كَمَثَلِ حَبَّةٍ
مانند دانه ایست أَنبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ برویاند آن دانه هفت خوشه را
فِي كُلِّ سُنبُلَةٍ مِّائَةُ حَبَّةٍ در هر خوشه صد دانه باشد
وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَن يَشَاءُ و خدا تعالی زیاده میگرداند ثواب انفاق را
برای هر کس که خواهد و در فی الحدیث اذا احسن العبد المؤمن عمله ضاعف الله له عمله بکل حسنة سبعمائة ضعف و
ذلک قول الله والله یضاعف لمن یشاء یعنی هرگاه نیکو گرداند بنده مؤمن عمل خود را و کار خوب بجا آرد
زیاده میکند خدا تعالی از برای او ثواب عمل او را که یک حسنه را هفتصد مثل آن بطریق تفضل باو میدهد
وَاللَّهُ وَاسِعٌ و خدا تعالی بسیار بخشش است عَلِيمٌ و دانا است به نیات نفقه
کنندگان و بقدر آن ٥ الَّذِينَ يُنفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ که نفقه میکنند آنکه
انفاق میکنند مالهای خود را فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدا تعالی ثُمَّ لَا يُتْبِعُونَ
مَا أَنفَقُوا پس از پی در نمی آرند آنچه را که نفقه کرده اند مَنًّا وَلَا أَذًى
منتی و نه اذیتی و آزاری قولا و فعلا بر جماعتی که نفقه با ایشان کرده اند لَّهُمْ
أَجْرُهُمْ عِندَ رَبِّهِمْ مر ایشان راست مزد صدقه ایشان نزد پروردگار
ایشان وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ و نیست خوفی ایشان را از فوت اجر
و نقصان آن وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ و نه ایشان اندوهگین
شوند در آخرت قَوْلٌ مَّعْرُوفٌ سخن نیکو در جواب سائل وَمَغْفِرَةٌ
ای عفو من السائل یعنی و پوشیدن شکستگی سخنان درشت سائل خَيْرٌ مِّن
صَدَقَةٍ يَتْبَعُهَا أَذًى بهتر است مر مسئول را از صدقه که از
پی در آید آنرا اذیتی و آزاری بر سائل قول معروف مبتدا است خیر خبر اگرچه قول نکره است اما
چون اختصاص یافته بصفت که آن معروف است بنا برین صحیح است که قول مبتدا واقع شود

والله

وَاللَّهُ غَنِيٌّ و خدا تعالی بی نیاز است از انفاق و تصدق و نفع آن راجع بر کسی است که انفاق میکند
و صدقه میدهد نه بر خدا تعالی حَلِيمٌ بردبار است و تعجیل بر عقوبت منان و موذی نمیکند
و جهت تاکید ما سبق مثلی دیگر می آورد و میفرماید يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای
آن گروهی که ایمان بخدا و برسول خدا آورده اند لَا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُم
بِالْمَنِّ وَالْأَذَى باطل مگردانید اجر تصدقهای خود را بمنت نهادن بر کسی که صدقه میدهید
او را و بآزار رسانیدن باو و در تفسیر عیاشی از حضرت امام محمد باقر علیه السلم روایت کرده که تاویل این آیت
که باطل مگردانید صدقات خود را بمنت نهادن و آزار رسانیدن بر محمد و آل محمد صلوات الله علیه و آله او فرمودند
نزلت فی عثمان و جرت فی معویه و اتباعهما زیرا که این گروه بیت المال را صرف مردم مینمودند تا ایشان بر
حرب امیر المؤمنین و اذیت حسنین علیهم السلم شوند چنانچه شدند علیهم لعائن الله والملائکة والناس اجمعین
كَالَّذِي میتواند که حال باشد از فاعل لا تبطلوا یعنی که ضایع مکنید تصدقات خود را حال آنکه شما باشید
مانند آن منافقی يُنفِقُ مَالَهُ رِئَاءَ النَّاسِ انفاق میکند مال خود را جهت خود
نمائی بمردم و میتواند که کالذی مفعول مطلق لا تبطلوا باشد باین تقدیر که لا تبطلوا صدقاتکم ابطالا مثل ابطال المنافق
الذی یرائی بانفاقه یعنی باطل مکنید تصدقات خود را باطل کردنی مانند باطل گردانیدن منافقی که ریا و خودنمائی میکند
بانفاق خود و بهر تقدیر ماله مرکب از مال و ضمیر راجع بالذی است و محتمل است که مرکب باشد از ما موصول یعنی الذی
و از له جار و مجرور ای ینفق الذی له رئاء الناس یعنی نفقه میکند هر چه که حاصل است مر او را بواسطه ریا و خودنمائی بمردم
وَلَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ و ایمان نمی آرد بخدا تعالی و بروز قیامت که اگر ایمان
بخدا آوردی تصدق برای رضای خدا تعالی میکردی و اگر اعتقاد بقیامت داشتی معامله برای مجازات آن روز نمودی
نه برو و ریا و درین آیت اشارت است بر تعدد اسباب بطلان انفاق است که آن ریا و عدم ایمان بخدا و بروز جزا
و تشبیه است بر مبالغه در بطلان انفاق مشبه به تا از آنجا مبالغه در بطلان انفاق مشبه لازم آید فَمَثَلُهُ
پس حال آنکسی که تصدق بطریق من و اذی و ریا میکند كَمَثَلِ صَفْوَانٍ
عَلَيْهِ تُرَابٌ همچو حال سنگ عظیم هموار است که بر روی آن خاک نشسته باشد
فَأَصَابَهُ وَابِلٌ پس رسیده باشد بآن سنگ باران بزرگ قطره و شسته باشد آن
خاک را از روی آن فَتَرَكَهُ صَلْدًا پس گذاشته باشد آنرا سنگی
خالی از خاک و درین آیه تشبیه شده منافق مرائی بسنگ مذکور و انفاق او بخاک و ریا و عدم ایمان او بباران بزرگ
قطره و بطلان آن انفاق بسبب یا شستن باران آن خاک را لَا يَقْدِرُونَ عَلَىٰ

شیء مما کسبوا است منفعت برای بیان حال منافق یعنی قادر و توانا نیستند این منافقان منفعتی برای تحصیل چیزی از ثواب مما کسبوا از آنچه کسب کرده‌اند از تصدقات ریائی یعنی نمی‌یابند ایشان از آن اعمال ریائی فایده و ثوابی چنانچه یافته نمیشود بر صفوان چیزی از تراب بواسطه شستن باران آن را و چون الذی باعتبار لفظ مفرد است و بحسب معنی جمع بنابرین ضمایر مفرده مثل ضمیر ماله و غیر آن باعتبار لفظ الذی است و ضمایر جمع مثل ضمیر لا یقدرون و مما کسبوا باعتبار معنی آن واللّه لا یهدی القوم الکافرین و خدای تعالی راه نجات و بهشت ننماید قوم کافر را و یا سلب لطف و توفیق خود از ایشان میکند تعبیر منفق ریائی بکافر تهدید عظیمیست مر اصحاب ریا را و تنبیه است بر اینکه ریا حکم شرک دارد چنانچه روایت کرده‌اند که حضرت رسالت پناه صلی اللّه علیه و آله فرموده ان اخوف ما اخاف علیکم الشرک الاصغر قیل و ما الشرک الاصغر قال الریا یعنی بدرستیکه ترسنده‌ترین آنچه میترسم من بر شما شرک کوچکتر است گفتند چیست شرک کوچکتر حضرت فرمود آن ریاست پس بر مؤمن واجبست که اجتناب از آن نماید ومثل الذین ای و مثل نفقات الذین یعنی و مثل تصدقات آنانکه ینفقون اموالهم نفقه میکنند و تصدق میدهند مالهای خود را بمستحقان ابتغاء مرضات اللّه برای طلب مرضات الهی وتثبیتا من انفسهم و برای ثابت گردانیدن و محقق ساختن ثوابی که آن ناشی شده باشد از نفسهای ایشان بنابرین کلمه من در من انفسهم ابتدائی خواهد بود و فی تفسیر علی بن ابراهیم و تثبیتا من انفسهم عن المن والاذی یعنی و برای حفظ کردن نفسهای خود عن المن والاذی از منت نهادن بر مستحقین و اذیت رسانیدن ایشان کمثل جنة مانند مثل بوستانیست که واقع باشد بربوة بموضع بلندی که شجره آن نیک منظر و خوش میوه است اصابها وابل رسیده باشد آن جنت باران بزرگ قطره فآتت اکلها ضعفین پس داده باشد میوه خود را دو برابر آنچه غیر میدهند و فی تفسیر العیاشی عن الصادق علیه السلم فآتت اکلها ضعفین ای تضاعف ثمرها کما تضاعف اجر من انفق ماله ابتغاء مرضات اللّه فان لم یصبها وابل فطل پس اگر نرسیده باشد بان جنت باران بزرگ قطره پس کافیست آن را رسیدن شبنم و دهد میوه و مراد آنست که نفقات و تصدقات این جماعت مانند این جنت اگرچه متفاوت باشد در کثرت و قلت و در غیر آن پس خدای تعالی ضایع نمیشود و بازای آن اجر میدهد واللّه بما تعملون بصیر و خدای تعالی بآنچه شما میکنید بیناست خواه از روی اخلاص باشد و خواه از روی ریا محمد بن مسعود عیاشی

از حضرت ابی جعفر الباقر علیه السلم روایت کرده که قوله تعالی الذین ینفقون اموالهم ابتغاء مرضات اللّه نزلت فی علی علیه السلم و عن ابی عبد اللّه علیه السلم علی افضلهم و هو ممن ینفق ماله ابتغاء مرضات اللّه و ایضا در بیان احوال منفقین بطریق من و اذی میفرماید که ایود احدکم ای ایود ایحب احدکم یعنی آیا دوست میدارد یکی از شما ان تکون له جنة من نخیل واعناب اینکه باشد مر او را بوستانی که مشتمل باشد از درختان خرما و اصناف انگورها تجری من تحتها الانهار مر فوع باشد از زیر آن درختان جویهای آب له فیها من کل الثمرات باشد مر صاحب بوستان را در آن بوستان از هر میوه غیر از خرما و انگور که قبل ازین مذکور شد تصریح بنخیل و اعناب بجهت کثرت منافع آنهاست واصابه الکبر ای و قد اصابه الکبر یعنی حال آنکه بتحقیق رسیده باشد آن صاحب بوستان را پیری و ضعف قوی بنابرین واو واصابه واو حالست بتقدیر کلمه قد وله ذریة ضعفاء و باشد مر او را فرزندان صغیر که نه پدر از جهت پیری و ضعف قوی میتواند کسب معیشت کرد و نه فرزندان بواسطه صغر و ناتوانی و معیشت ایشان منحصر باشد بآن بوستان فاصابها اعصار پس برسد بدین بوستان گردبادی سخت فیه نار باشد در آن باد آتش که آن را باد سموم گویند فاحترقت پس بسوزد بوزیدن آن باد سموم تمام آن بوستان و اثری از درختان میوه دار در آن نماند و بدین سبب مالک باغ با فرزندان بجهت ضیق معاش متحیر و عاجز ماند زیرا که حال ایشان انفاق و تصدقی سر میزد و از امثوبت مخلوط بمنت و ریا میکرد و اینست چنانچه محمد بن مسعود عیاشی از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده که فمن مثل علی من تصدق علیه کمن کان له جنة کثیرة الثمار و هو شیخ ضعیف له اولاد ضعفاء فتجیء ریح و نار فتحرق ماله کله کذلک یبین اللّه لکم الآیات همچنین بیان میکند خدای تعالی برای شما آیات و علامات قدرت کامله خود را لعلکم تتفکرون تا آنکه شما تفکر کنید و از آن عبرت گیرید یا ایها الذین آمنوا ای آنکسانیکه ایمان آورده‌اید انفقوا من طیبات ما کسبتم نفقه کنید از پاکیزه‌های مالی که تحصیل کرده‌اید نه حرام و نه زیون را ومما اخرجنا لکم من الارض ای و من طیبات ما اخرجنا لکم من الارض یعنی و تصدق کنید از پاکیزه‌های آنچه را که بیرون آورده‌ایم ما برای شما از زمین مانند غلات و ثمرات و معادن ولا تیمموا الخبیث و قصد مکنید مال بد را منه تنفقون حال آنکه نفقه کنید از آن مال خبیث

نواهید که انفاق کنید بنابرین منه متعلق است بتنفقون و تقدیم آن جهت اختصاص است یا از جهت اهتمام
و ضمیر راجع بخبیث است و جمله منه تنفقون حالست از فاعل تیمموا و محتملست که منه متعلق باشد بخبیث و ضمیر راجع
باشد بانچه مذکور شد سابقا از ما کسبتم و از ما اخرجنا و تنفقون مقدر بمفعول حال باشد از فاعل تیمموا یعنی قصد
مکنید مال بد را از آنچه کسب کرده اید و از آنچه بیرون آورده ایم از زمین حال آنکه میخواهید که انفاق کنید از آن
ولستم باخذیه و حال آنکه نیستید شما گیرنده آن مال خبیث از مردم در عوض حقهای خود
که در نزد ایشان داشته باشید **الا ان تغمضوا فیه** مگر آنکه چشم بپوشید
و مساهله کنید در گرفتن آن **واعلموا ان الله غنی** و بدانید که خدای تعالی بی‌نیاز است
از انفاق شما و نفع آن بشما عاید میگردد **حمید** مستحق حمد و سپاس است بسبب مالهائی
که بشما داده است که از آن انفاق مینمائید و بسبب ثوابی که در برابر انفاق شما خواهد داد مخفی نماند که ظاهر
از صیغه امر در انفقوا وجوبست و مستفاد از کسب در ما کسبتم تجارتست و از ما اخرجنا لکم من الارض عام است
که شامل معادن و غیر آن باشد چنانچه در ترجمه مذکور شد بنابرین بعضی باین آیت استدلال کرده اند که در مال التجارت
و در معادن زکوة واجبست اما مختار محققان اصحاب بنابر بعضی روایات صحیحه زکات در مال التجاره و معادن
واجب نیست پس بقرینه روایات باید که این آیت از ظاهر خود مصروف باشد و بعضی گفته اند که مراد
از این آیت مطلق انفاقست اعم از واجب و مندوب و صیغه امر مشترکست میان وجوب و ندب مرویست که
جمعی در زمان جاهلیت مالهای حرام از ربا و غیر آن کسب کرده بودند و بعد از اسلام خواستند که از آن تصدق
کنند و همچنین جمعی میخواستند خرماهای ردی را داخل خرماهای صدقه کنند و باهل استحقاق رسانند
که این آیت نازل گردید بنابرین مراد از طیب مال حلال نفیس است و از خبیث که در مقابل آن واقع شده حرام و دون
ناپسندیده و در حدیث وارد شده ان الله طیب و لا یقبل الا الطیب یعنی خدای تعالی نیکوست و قبول نمیکند مگر
نیکو را و بعد از این حق تعالی تخویف مینماید از تبعیت شیطان که او مانع از انفاقست و میفرماید که
الشیطان یعدکم الفقر ابلیس بر ترسانیدن وعده میدهد
شما را الفقر و درویشی در وقت انفاق در وجوه بر و در انفاق بجید مال **ویأمرکم بالفحشاء**
و امر میکند و تحریص مینماید شما را بحرص و منع انفاق و عرب بخیل را فاحش مینامند و میتواند که مراد از
فحشا مطلق معاصی باشد **والله یعدکم مغفرة منه**
و خدای تعالی وعده میدهد شما را بعوض انفاق بخیار مال آمرزش را از نزد خود در دار عقبی
وفضلا و افزونی مال را در دار دنیا **والله واسع** و خدای تعالی بسیار فضل

واحسانست بر منفقین **علیم** داناست بنفقه دادن ایشان **یؤتی الحکمة من یشاء** آری
میدهد خدای تعالی حکمت را بهر که خواهد **ومن یؤت الحکمة** و هر کس که بدهند
حکمت را **فقد اوتی خیرا کثیرا** پس بتحقیق داده است باو نیکوئی بسیار
در اصول کافی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که الحکمة طاعة الله و معرفة الامام و در روایت دیگر است که الحکمة
معرفة الامام و اجتناب الکبائر التی اوجب الله علیها النار و عیاشی از سلیمان بن خالد روایت کرده که من از حضرت صادق
علیه السلام سوال از حکمت که درین آیت کردم حضرت فرمود که مراد از حکمت معرفت و تفقه در دینست و هر کس از شما که
تفقه در دین بهمرساند او حکیم است و دوست‌ترین چیزی ز دلبیس فوت فقیه است **وما یذکر** و پند
و متعظ نمیشوند باین آیات **الا اولوا الالباب** مگر خداوندان عقول صافیه
و فی مصباح الشریعة عن الصادق علیه السلام قوله و ما یذکر الا اولوا الالباب ای لا یعلم ما اودعت و هیأت فی الحکمة الا من استخلصته
لنفسی و خصصته بها یعنی مراد ازین آیت اینست که نمیدانند آنچه را که بودیعه گذاشته‌ام و مهیا کرده‌ام در حکمت مگر آن
صاحبان عقول که خالص گردانیده‌ام ایشان را برای نفس خود و تخصیص داده‌ام ایشان را بمعرفت حکمت
وما انفقتم من نفقة کلمه ما بمعنی الذی است و عاید محذوفست ای الذی انفقتموه
من نفقة یعنی آنچه که بخشیدید شما از جنس عطیه **او نذرتم من نذر** ای الذی
نذرتموه من نذر یعنی یا آنچه که نذر کنید شما از مطلق چیزی که صلاحیت نذر داشته باشد
فان الله یعلمه پس مقرر است که خدای تعالی میداند آنرا و موافق آن جزا میدهد کلمه ما
در ما انفقتم مبتدا است فان الله یعلمه خبر آنست **وما للظالمین من انصار**
و نیست مر ستمکاران را هیچ یاری دهنده کائنا **ان تبدوا الصدقات**
فنعما هی اگر ظاهر کنید تصدقات خود را پس نیکو چیزیست این ظاهر کردن تصدقات بجهت ترغیب
دیگران نعما در اصل نعم ماست که میمین را بر یکدیگر ادغام کرده‌اند و ما بمعنی الشیء فاعل نعم است و هی مخصوص بمدحست
بحذف المضاف ای نعم الشیء ابداؤها و در نعم چهار وجه جایز است کسر نون و کسر عین چنانچه قرائت حفص است و
کسر نون و سکون عین و فتح نون و کسر عین و فتح نون و سکون عین چنانچه قراءت حمزه و کسائیست
وان تخفوها و اگر پنهان کنید دادن صدقه‌ها را **وتؤتوها الفقراء**
و بدهید به پنهانی صدقه‌ها را بدرویشان مراد از فقرا مطلق مستحقانست از قبیل ذکر خاص و اراده عام و فایده
ذکر و تؤتوها الفقراء تأکید است و تنبیه بر آنکه خیریت اخفاء صدقه موقوفست بر آنکه بمصرف برسانند
فهو خیر لکم پس آن اخفاء و پنهان دادن صدقه بهتر است مر شما را زیرا که در صورت

الصدقة از آفت ریا و سمعه مستحقین از مذلت محفوظ میمانند مخفی نماند که ظاهر آیه دالست بر اینکه اخفای صدقات مطلقا
افضل از اظهار آنست خواه صدقه واجبه باشد خواه مندوبه لیکن در کافی از حضرت امام محمد باقر علیه السلم
روایت کرده که مراد از تبدوا الصدقات زکوة مفروضه است و مراد از وان تخفوا الصدقات صدقات مندوبه
عبارت حدیث اینست عن ابی جعفر علیه السلم قوله عز و جل ان تبدوا الصدقات فنعما هی قال یعنی الزکوة المفروضة
وقوله وان تخفوها یعنی النافلة انهم کانوا یستحبون اظهار الفرائض وکتمان النوافل وعن الصادق علیه السلم قال کلما
فرض الله علیک فاعلانه افضل من اسراره وماکان تطوعا فاسراره افضل من اعلانه ولو ان رجلا حمل زکوة ماله
علی عاتقه فقسمها علانیة کان ذلک حسنا جمیلا و درین باب احادیث بسیار وارد شده و مولانا احمد اردبیلی رحمه الله
گفته که اگر صحت این احادیث ثابت شود آیه مخصص خواهد بود والا بر عموم خود باقی خواهد بود **و یکفر**
عنکم قرائت حفص بیا و رفع یاء است و ضمیر غایب مذکر میتواند که راجع بخدایتعالی باشد و میتواند که راجع باخفا
صدقات باشد یعنی و بپوشاند خدایتعالی بطریق تفضل یا بپوشاند اخفاء صدقات **من سیئاتکم**
بعضی از گناهان شما را بنابرین کلمه من برای تبعیض است و میتواند که زایده باشد و جمله و یکفر عنکم سیئاتکم
جمله مستانفه است **والله بما تعملون خبیر** و خدایتعالی بآنچه میکنید شما از اظهار
صدقات و اخفاء آن داناست **لیس علیک** نیست بر تو ای محمد
هدیهم راه نمودن مردمان یعنی واجب نیست بر تو که ایشانرا داخل کنی در دین حق بلکه بر تو تبلیغ
احکام است و تحریص بر محاسن و نهی از قبایح **ولکن الله یهدی من یشاء**
ولیکن خدایتعالی بوسیله لطف و توفیق خود داخل میکند در دایره اسلام هر کس را که خواهد و بجهت
ترغیب باحسان میفرماید **وما تنفقوا من خیر** و آنچه نفقه میدهید مستحقین را از مال حلال
فلانفسکم پس نفع آن که ثواب اخرویست مر نفسهای شما راست و تقیید
خیر بمال حلال از آنجهت است که مال حرام باعث نفع و ثواب اخروی نیست بلکه باعث عذاب و نکالست
وما تنفقون الا ابتغاء وجه الله واو و ما تنفقون واو حالیست
تا این جمله حال باشد باین تقدیر که و ما تنفقوا من خیر فلانفسکم غیر منفقین الا ابتغاء وجه الله یعنی ثواب انفاق شما ثابت مر
نفسهای شما را حالا که نبوده انفاق کنندگان نباشید شما مگر از برای طلب رضای خدایتعالی و بعضی نفی انفاق را در معنی
بمعنی نهی از انفاق گرفته اند یعنی انفاق نکنید مگر از برای رضای خدایتعالی و مراد از وجه خدایتعالی رضا و خوشنودی اوست چنانچه در ترجمه مذکور
تصریح شد زیرا که اثر خوشنودی مردم از روی ایشان ظاهر میگردد **وما تنفقوا من خیر**
یوف الیکم آنچه نفقه و احسان کنید بمردم از مال حلال بتمام و کمال رسانیده شود

بسوی شما ثواب آن بنابرین مفعول ما لم یسم فاعله یوف ضمیریست مستتر که راجعست بما تنفقوا بحذف مضاف ای یوف
ثواب ما تنفقوا کلمه ما درین آیت در سه جا واقع شده اول و ثالث ما شرطیه است ولهذا ما بعد خود را مجزوم گردانیده و دوم
ما نافیه است و یا نفی است بمعنی نهی **وانتم لا تظلمون** و شما ستم کرده نخواهید شد در اعطای
ثواب بنابرین واو و انتم واو عاطفه است و احتمال دارد که واو حالی باشد یعنی حال آنکه شما ستم کرده نخواهید شد و
بعد از ذکر انفاق و ترغیب بر آن ذکر افضل مستحقین میکند و میفرماید **للفقراء** ای الصدقات للفقراء
تا خبر مبتدا محذوف باشد یعنی صدقات شما مر محتاجانراست **الذین**
احصروا فی سبیل الله آن محتاجانی که حبس کرده اند نفسهای خود را
برای جهاد و سایر عبادات در راه رضای خدایتعالی **لا یستطیعون**
ضربا فی الارض در حالتیکه گویا استطاعت و قدرت ندارند بجهت اشتغال
ایشان بجهاد و دوام طاعات سفر کردن در زمین را از برای تحصیل وجه معاش بنابرین ترجمه لا یستطیعون
حالست از ضمیر احصروا **یحسبهم الجاهل اغنیاء** حالکونه میگمان می
پندارند ایشانرا جاهل از حال ایشان توانگران **من التعفف**
از جهت اجتناب ایشان از سوال بنابر علو همت ایشان و فرط رغبت ایشان در عبادت که اصلا و قطعا
فرصت پرداختن بامری دیگر ندارند **تعرفهم بسیماهم** حالکونه میشناسی
تو ایشانرا بعلامتی که در ایشانست از لاغری بدن و زردی روی و میتواند که تعرفهم جمله مستانفه باشد که با
جواب سوال مقدر باشد گویا سائلی سوال کرده که بما تعرفهم یعنی بچه چیز میشناسیم ایشانرا پس جواب داد که تعرفهم
بسیماهم و سیما در لغت بمعنی علامت است و محتملست که خطاب در تعرفهم به پیغمبر باشد یا هر احدی که صلاحیت
خطاب داشته باشند **لا یسئلون الناس الحافا** حالکونه سوال
نمیکنند ایشان سوال کردنی بطریق الحاح یا از روی الحاح در صورت اول نصب الحافا بمعنی الحاحا بواسطه مصدریت است که
مفعول مطلق باشد و در صورت ثانی بجهت تمیز بودن آن و حاصل کلام اینست که اگر ایشانرا بالفرض و التقدیر ضرورتی
روی دهد سوال بطریق الحاح و ابرام نمیکنند بلکه سوال نمیکنند بملایمت بنابر آنچه مذکور شد لا یسئلون جمله حالیه است
و میتواند که مانند سابق جمله مستانفه باشد گویا سائلی سوال کرده که کیف یصنعون فی معاشهم یعنی چه کار میکنند
در باب معاش خود جواب داد که لا یسئلون الناس الحافا و فی مجمع البیان قال ابو جعفر علیه السلم نزلت الآیه فی
اصحاب الصفه یعنی حضرت امام محمد باقر علیه السلم فرمود که آیه للفقراء الذین احصروا در باب اصحاب الصفه نازل
شده گویند اصحاب صفه قریب بچهار صد کس بودند که سکونت در صفه مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله داشتند

واوقات ایشان مستغرق جهاد و عبادت بود و نظر التفات بزخارف دنیوی و مستلذات جسمانی نمی انداختند مانند مقداد و عمار و سلمان و ابوذر و غیر ذلک **وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ** وآنچه انفاق میکنید از مال حلال **فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ** پس بدرستیکه خدایتعالی باین انفاق داناست و بر وفق آن ثواب میدهد مرویست که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام چهار درهم بود یک درهم را در شب و یکی را در روز و یکی را آشکارا و یکی را بپنهانی در راه خدایتعالی تصدق نمود پس در شان آنحضرت این آیت نازل کرد **الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ** آنانکه انفاق کنند بمستحقان مالهای خود را در غیر زکوة مفروضه چنانچه در کافی از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده که قوله عز و جل الذین ینفقون اموالهم لیس من الزکوة **بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ** بشب و روز **سِرًّا وَعَلَانِيَةً** نهان و آشکارا **فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ** پس مر ایشانراست مزد صدقه ایشان نزد پروردگار ایشان **وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ** و نباشد ترسی برایشان از فوت اجر و نقصان آن **وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ** و نیستند ایشان که اندوهگین شوند در من لا یحضره الفقیه از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله روایت کرده که این آیت در باب انفاق اسبان که بواسطه جهاد می بندند نازل شده و بعد از این گفته که اینچنین مرویست که این آیت در شان امیر المؤمنین علیه السلم بتفصیلی که مذکور شد نازل گردیده و منافاتی میان این دو حدیث نیست زیرا که میشود که آیه از آیات در باب امر خاص نازل شود و جاری باشد در غیر آن فالاعتقاد فی تفسیرها انها نزلت فی امیر المؤمنین علیه السلم و جرت فی النفقة علی الخیل و اشباه ذلک و در تفاسیر عامه مذکور که این آیت در باب ابوبکر نازل شده چنانچه قاضی ناصر الدین بیضاوی گفته که نزلت فی ابی بکر تصدق باربعین الف دینار عشرة باللیل و عشرة بالنهار و عشرة بالسر و عشرة بالعلانیة و بعد از این گفته که و قیل فی ربط الخیل فی سبیل الله والانفاق علیها **الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا** آنانکه میخورند ربا را ربا در لغت بمعنی مطلق زیادتیست و در شرع زیادتی یکی از عوضین است که از یک جنس باشند بر آن دیگری در تجارت خواه از مکیلات باشند خواه از موزونات و ذکر خصوص اکل بجهت آنست که اکل اعظم منافع اموالست **لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ** کلمه ما در کما یقوم مصدریست و مدخول او در تاویل مصدریت فرو زمی آرد ای لا یقومون الا قیاما کقیام الذی یتخبطه الشیطان و خبط رفتن است نه بر وجه استقامت مثل رفتار مصروعان و تخبط احداث آنست در کسی یعنی بر نخواهند خواست از قبرهای خود مگر برخواستنی مانند برخواستن آنانی که متحرک سازد ایشانرا شیطان

برخلاف حرکت طبیعی ایشان مانند حرکت مصروعان **مِنَ الْمَسِّ** از جهت جنون و دیوانگی پس مس بمعنی جنونست لهذا مجنون را ممسوس گویند و اسناد تخبط بشیطان از جهت آنست که زعم عرب چنانست که احداث دیوانگی و رفتار برخلاف انجا از عمل شیطانست بنابرین دیوانه را مجنون گویند بمعنی زاده شده جن و کسی که صرع دارد مصروع گویند بمعنی انداخته شده شیطان و مضمون آیت آنست که علامت رباخواران در روز قیامت آن خواهد بود که برخواهند خواست از قبرهای خود مثل برخواستن دیوانگان و مصروعان ایشان و خیزان نه بر وجه استقامت از جهت ثقلی که در اکل ربا در ایشان بهم رسیده **ذَلِكَ** این عقاب **بِأَنَّهُمْ قَالُوا** بسبب آنست که رباخواران قیاس ربا حرام بر بیع حلال کردند و گفتند **إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا** جز این نیست که خرید و فروخت مانند رباست در حلال بودن ظاهر آن بود که گفته شود انما الربوا مثل البیع زیرا که مقصود قیاس رباست به بیع نه عکس وجه عدول از ظاهر مبالغه است در حلال بودن ربا چنانچه گوییا اصل رباست در حلال بودن و بیع فرع آنست از قبیل تشبیه مغلوب بر غالب مثل قول عرب مثل الصباح کانه وجه الخلیفة یعنی ظاهر شد صباح مانند روی خلیفه حاصل معنی اینست که روی خلیفه مثل صباح است و بهر تقدیر آیت دلالت دارد بر عدم جواز قیاس چنانچه بر زکی پوشیده نیست پس حق تعالی در رد ایشان میفرماید **وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ** و حلال گردانیده است خدایتعالی بیع را **وَحَرَّمَ الرِّبَا** و حرام ساخت ربوا را پس قیاس ربا به بیع قیاس مع الفارق است **فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ** پس هر کس که بیاید او را نهی و پندی از نزد پروردگار او **فَانْتَهَى** پس او نهی پذیر شود و ترک کند منهی عنه را **فَلَهُ مَا سَلَفَ** پس مر او راست آنچه گذشته باشد پیش از آن نهی بنابرین ترجمه موعظه بقرینه مقام و بقول حق تعالی فانتهی معنی نهی است و در احادیث اهل البیت علیهم السلم موعظه تفسیر توبه آمده و فی الکافی عن محمد بن مسلم عن احدهما علیهما السلم فی قول الله عز و جل فمن جاءه موعظة من ربه قال الموعظة التوبة بنابرین معنی آیت اینست که پس هر کس بیاید او را توبه از نزد پروردگار او یعنی حق تعالی توبه از اکل ربوا در دل او اندازد پس او توبه کند و باز ایستد از آنچه خدایتعالی نهی کرده پس ربا خوردن پیش از نهی را خدایتعالی باو می بخشد و رد آن لازم نیست محمد بن مسعود عیاشی روایت کرده که شخصی از ربا مال بسیار تحصیل کرده بود و از فقهای عامه پرسید که در باب این مال چه حکم میکنید گفتند که باید رد آن مال باصحاب آن مال کرد و آن شخص این مقدمه را بعرض حضرت ابی جعفر الباقر علیه السلم رسانید حضرت فرمود فمخرجک فی کتاب الله قوله فمن جاءه موعظة من ربه فانتهی فله ما سلف والموعظة التوبة و ایضا در حدیث وارد شده که کل ربوا اکله الناس بجهالة ثم تابوا فانه یقبل منهم اذا عرف منهم التوبة و

أَمْرُهُ إِلَى اللَّهِ و حکم آنکه ترک خوردن ربا کنند بعد از نهی راجع بسوی خدایتعالی است در مجازات او
بحسب صدق نیت وَمَنْ عَادَ و آنکه باز گردند بخوردن و بگرفتن ربا و ربا را بر خود حلال دانند
فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ پس آنجماعت ملازمان دوزخند هُمْ فِيهَا
خَالِدُونَ ایشان در آتش دوزخ جاوید مانند کاشند از جهت حلال دانستن ایشان آنچه را که
خدایتعالی حرام گردانیده نه از جهت کردن این امر حرام زیرا که مرتکب کار حرام مخلد در نار نیست و صاحب کشاف که
از جمله معتزله است حمل معنی ثانی کرده و گفته که این آیت دلیل روشن است بر آنکه فاسقان مخلدند در دوزخ
يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَا می برد خدایتعالی برکت ربا را و نابود میگرداند مال حلال را که ربا داخل آن گردد
وَيُرْبِي الصَّدَقَاتِ و افزون میکند مالی را که صدقه داده باشند و ثواب آنرا اضعاف مضاعف
میگرداند در تفسیر عیاشی روایت کرده که نیست چیزی مگر آنکه موکلست بران فرشته بخلاف صدقه که موکل آن
خدایتعالی است و خدایتعالی آنرا اخذ میکند و تربیت آن مینماید چنانچه یکی از شما تربیت فرزند خود میکند تا آنکه
در روز قیامت آنرا مانند کوه احد بنظر خلایق در می آورد وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ
كَفَّارٍ أَثِيمٍ و خدایتعالی دوست نمیدارد هر مصر در کفران نعمت را که فرو
رفته باشد در اثم و گناه إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا
الصَّالِحَاتِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ
بدرستیکه آنانکه ایمان آوردند و کردند کارهای نیکو و بپای داشتند نماز را و دادند زکوة مفروضه مال خود را
لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ مر ایشانراست
مزد اعمال حسنه ایشان نزد پروردگار ایشان وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ
وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ و نیست ترسی و اندوهی ایشانرا از فوات ثواب
و نقصان آن بلکه اضعاف مضاعف آن ثواب خواهند یافت از حضرت امام محمد باقر علیه السلم مرویست که تتمه ربا
که ولید بن مغیره در زمان جاهلیت بان معامله میکرد در پیش مردم مانده بود پسر او خالد بن ولید بعد از اسلام
مطالبه آن مینمود این آیت نازل گردید که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا
اللَّهَ ای آن کسانیکه ایمان آورده اید بترسید خدایتعالی و عذاب اورا وَذَرُوا
مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا و بگذارید آنچه مانده است نزد مردم از مال ربا که پیش ازین
میگرفتید إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ اگر باشید شما
ثابت بر جاده ایمان و درین آیت مبالغه تمامست بر تحریم ربا زیرا که از اینجا لازم می آید که گرفتن ربا مستلزم کفر باشد

فان لم تفعلوا

فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا پس اگر نمیکنید ترک باقی گرفتن ربا را فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ
وَرَسُولِهِ پس بدانید که حربی عظیم از خدایتعالی و رسول او با شما واقع خواهد شد فأذنوا بسکون همزه و فتح ذال
مشتق از اذن بمعنی علم است بنابرین فأذنوا بمعنی فاعلموا است چنانچه از ترجمه ظاهر شد و محتملست که مراد از حرب
خدایتعالی انداختن ایشان باشد در آتش جهنم و از حرب رسول جهاد و قتال با ایشان باشد و تنکیر حرب از جهت تعظیم و مبالغه است
وَإِنْ تُبْتُمْ فَلَكُمْ رُءُوسُ أَمْوَالِكُمْ و اگر توبه کنید
از اخذ ربا پس مر شماراست سرمایه های شما لَا تَظْلِمُونَ حال آنکه بگیرید شما ستم نکنید
و بیشتر از سرمایه خود نگیرید وَلَا تُظْلَمُونَ و ستم کرده نشوید و کمتر از مایه شما داده نشود مخفی نماند
که مفهوم مخالف جمله شرطیه اینست که اگر ایشان از اخذ ربا توبه نکنند پس مستحق راس المال خود نخواهند بود با آنکه
خواه توبه از اخذ ربا کنند و خواه نکنند که راس المال حق ایشانست بنابرین بعضی در تفسیر و ان تبتم چنین گفته اند که اگر توبه
کنید شما از حلال دانستن ربا مر شماراست راس المال شما و در صورت مفهوم مخالف شرط اینست که اگر شما توبه نکنید
از حلال دانستن اخذ ربا پس شما مستحق راس المال خود نخواهید بود و در واقع چنین است زیرا که ایشان درین وقت مستحل ربا خواهند بود
و مستحل ربا مرتد است و مرتد مستحق مال خود نیست بلکه مال او از جمله غنیمت است و مال مسلمانانست و چون این توجیه
خلاف ظاهر است بعضی گفته اند که جزاء شرط راس المال مقید بجمله حالیه است که آن راس المال بغیر ظلم است پس حاصل
کلام اینست که اگر شما از اخذ ربا توبه کنید مستحق راس المال خود خواهید بود بدون ظلمی و ستمی و اگر توبه نکنید پس شماراست
راس المال شما با ظلم زیرا که آنچه از ربا گرفته باشید از راس المال کم خواهند کرد و بهتر اینست که گفته شود که مفهوم مخالف
شرط اینجا معتبر نیست بنابرآنکه معارض است با دله دیگر والله اعلم بحقایق کلماته وَإِنْ كَانَ
ذُو عُسْرَةٍ ای و ان وجد ذو عسرة زیرا که کان در اینجا تامه است نه ناقصه است یعنی اگر
یافت شود در میان قرض داران خداوند عسرتی و تنگی معاشی که قادر نباشد بر تحصیل زیاده از قوت خود و عیال
خود تا تواند که ادای دین خود کند فَنَظِرَةٌ إِلَى مَيْسَرَةٍ پس حکم آن مهلت دادنست تا وقت یسر
و مالدار شدن آن بنابرین ترجمه فنظرة خبر مبتدا محذوفست ای فحکمه نظرة و میتواند که فاعل فعل محذوف باشد
ای فیجب نظرة و نظرة بمعنی انتظار و مهلت دادنست و میسرة مصدر میمی بمعنی یسار و توانگریست یا اسم زمانست
بمعنی زمان توانگری در مجمع البیان گفته که و اختلف فی حد الاعسار فروی عن ابی عبد الله علیه السلم انه قال هو اذا
لم یقدر علی ما یفضل عن قوته و قوت عیاله علی الاقتصاد و بعد از این گفته که اختلافست در این حکم انظار
و مهلت و حیثیت بانه و وجوب امهال مروی از صادقین علیهما السلمست وَأَنْ تَصَدَّقُوا
خَيْرٌ لَكُمْ و آنکه تصدق کنید یعنی ابرا کنید بهتر است مر شمارا و ثواب آن

پس بهتر است از مهلت دادن **إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ** شرطیست که جزا آن مقدرست و فی الکافی قال ابو عبد الله علیه السلام ان کنتم تعلمون انه معسر فتصدقوا علیه بما لکم یعنی حضرت صادق علیه السلام جزا از آن اجمله فتصدقوا علیه بمالکم علیه اخذ کرده یعنی اگر باشید شما که بدانید آنکه او معسر و پریشانست پس تصدق کنید بر او آنچه را که شما راست بر او یعنی از حق خود بگذرید و مطالبه منمائید بعضی گفته اند که ازین آیت مفهوم میشود که مندوب افضل از واجبست زیرا که انظار واجب و ابرا مندوب و حق تعالی ابرا را بهتر از انظار شمرده پس ابرا مندوب افضل از انظار واجب خواهد بود و درین حکم بعد از ورود نص استبعادی نیست چنانچه جواب سلام واجبست و زیارت حضرات ائمه هدی علیهم السلام سنت با آنکه ثواب زیارت اضعاف مضاعف ثواب جواب سلامست و بعضی از مشایخ گفته اند که فهم بعضهم من هذه الآیة ان المندوب افضل من الواجب لان الانظار واجب والابراء ندب وقد جعله تعالی خیرا فیکون افضل وهو غلط فان الابراء جامع للنظرة والصدقة والخیریة باعتبارهما معا **وَاتَّقُوا يَوْمًا** و بترسید روزی را که **تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ** باز گردانیده شوید در آن روز بسوی جزای خدای تعالی که آن روز قیامتست **ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ** پس تمام داده شود هر نفسی با جزای آنچه بعمل آورده باشد از نیک و بد **وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ** حال آنکه ایشان ستم کرده نشوند بنقصان جزای اعمال صالحه و تضعیف عقاب در اعمال قبیحه و از مجمع البیان و جوامع الجامع مستفاد میشود که آیت و اتقوا یوما آخر آخرین آیتیست که بر حضرت نازل شده و بعد ازین حضرت در اندک زمانی در سلطنت اردشیر بن شیرویه بن پرویز بن هرمز بن نوشیروان از دار دنیا رحلت کردند و بنعیم جنت پیوستند صلوات الله علیه و آله اجمعین

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای آنکسانیکه ایمان آورده اید **إِذَا تَدَايَنْتُمْ بِدَيْنٍ** هرگاه معامله کنید با یکدیگر بطریق نسیه خواه کم باشد خواه بسیار و این تعمیم از تنکیر دین مفهوم میشود و فایده دین با آنکه تداین متضمن معنی دینست تخلص ضمیر است یا جهت دفع توهم حمل تداین بر معنی مجازیست چنانچه میگویند کما تدین تدان یعنی همچنانکه جزا میدهی جزا داده میشوی و یا برای تحریک مرجع ضمیر فاکتبوه که بعد ازین می آید **إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى** تا وقت معین نام برده شده نه تا وقت مبهم مثل قدوم حاج مثلا **فَاكْتُبُوهُ** پس بنویسید آن دین را تا از فراموشی و انکاری که باعث نزاع و جدال باشد رو ندهد و هذا الامر للاستحباب باجماعنا **وَلْيَكْتُبْ بَيْنَكُمْ كَاتِبٌ بِالْعَدْلِ** و باید که بنویسد آن معامله را میان شما نویسنده براستی بدون زیادتی و نقصان **وَلَا يَأْبَ**

کاتب

كَاتِبٌ أَنْ يَكْتُبَ و باید که ابا نکند و اجتناب ننماید هیچ نویسنده از آنکه بنویسد آنرا **كَمَا عَلَّمَهُ اللَّهُ** چنانچه تعلیم او کرده خدای تعالی نوشتن آنرا **فَلْيَكْتُبْ** پس باید که بنویسد کاتب این امر است بکتابت بعد از نهی از ابا و امتناع از آن و کما علمه الله محتملست که متعلق بما قبل خود باشد و محتملست که مربوط بما بعد خود باشد و مآل هر دو یکیست **وَلْيُمْلِلِ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ** و باید که اقرار نماید پیش کاتب آنکسی که بر ذمه ویست حق تا معلوم کاتب شود **وَلْيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ** و باید که بترسد اقرار کننده یا کاتب از غضب خداوند تعالی که پروردگار اوست **وَلَا يَبْخَسْ مِنْهُ شَيْئًا** و کم نکند در وقت اقرار یا در وقت کتابت چیزی از حق را **فَإِنْ كَانَ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ سَفِيهًا أَوْ ضَعِيفًا** پس اگر باشد آنکسی که بر وست حق سفیه یا ضعیف و در بعضی روایات واقع شده که مراد از سفیه شارب خمر است و از ضعیف کسی که بگیرد یکی را بدو بجزو چنانچه محمد بن مسعود عیاشی روایت کرده که قال الصادق علیه السلام السفیه شارب الخمر والضعیف الذی یاخذ واحدا باثنین و در تهذیب الاحکام از آنحضرت روایت کرده که السفیه الذی یشتری الدرهم باضعافه والضعیف الابله **أَوْ لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يُمِلَّ هُوَ** یا استطاعت و توانائی نداشته باشد اینکه اقرار کند او بواسطه نقصان در خلقت که مثلا لال باشد **فَلْيُمْلِلْ وَلِيُّهُ بِالْعَدْلِ** پس باید که اقرار کند ولی و وکیل او براستی **وَاسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ** و گواه گیرید در معامله خود دو گواه از مردان خود یعنی از مسلمانان خواه آزاد باشد و خواه بنده **فَإِنْ لَمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ** پس اگر یافت نشود دو بواسطه گواه دو مرد **فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ** پس باید که گواه یکمرد و دو زن باشد **مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ** از آنکسانیکه پسند نمائید شما از گواهان بواسطه کمال دین و دیانت ایشان و فی الحدیث قوله ممن ترضون من الشهداء یعنی ممن ترضون دینه و امانته و صلاحه و عفته و تیقظه فیما یشهد به **أَنْ تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا** علت اختیار دو زنست در شهادت بجای یکمرد و کلمه ان منصوبست و تقدیر کلام چنین است که لاجل اراده ان تضل احدهما یعنی گردانیده شده دو زن بمنزله یکمرد از جهت اراده آنکه چون فراموش کند یکی از آن دو زن بواسطه نقصان عقل و غلبه نسیان که در جبلت زنان مخمرست **فَتُذَكِّرَ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَى** پس یاد بیارد یکی از آن دو زن دیگری را **وَلَا يَأْبَ الشُّهَدَاءُ إِذَا مَا دُعُوا** و باید که ابا نکنند گواهان

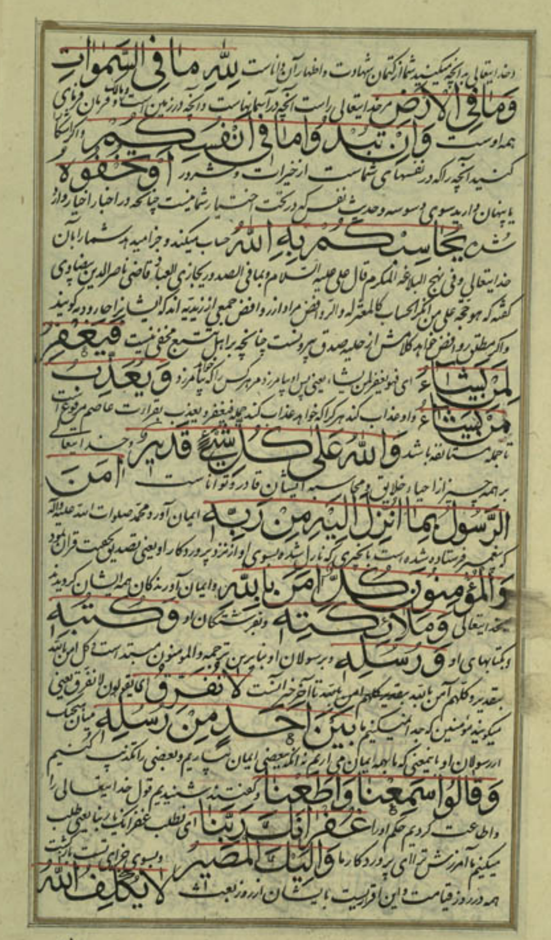


از تحمل شهادت و از ادای آن چون خوانده شوند از برای تحمل و ادای شهادت و فی الکافی عن ابی عبد الله علیه السلام فی قوله
عز و جل ولا یأب الشهداء اذا ما دعوا فقال اذا دعاک الرجل تشهد له علی دین او حق لم ینبغ لک ان تقاعس عنه
از این حدیث معلوم میشود که مراد از این آیه ادای شهادت است نه تحمل آن **وَلَا تَسْأَمُوا أَنْ تَكْتُبُوهُ** و کاهلی مکنید از اینکه بنویسید دین را **صَغِيرًا أَوْ كَبِيرًا** حال کوچک آن دین اندکی باشد یا بسیار یا آنکه نویسنده صغیر السن باشد یا کبیر السن چنانچه علی بن ابراهیم تصریح کرده **إِلَىٰ أَجَلِهِ** تا مدت معین که تعیین کرده اید از برای ادای آن دین **ذَٰلِكُمْ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ** این کتابت شما نزدیکتر است براستی نزد خدای تعالی **وَأَقْوَمُ لِلشَّهَادَةِ** و اصوب و ادخل است در قیام نمودن از برای گواهی دادن **وَأَدْنَىٰ أَلَّا تَرْتَابُوا** و قریبتر است باینکه شک نکنید در کیفیت آن دین **إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً حَاضِرَةً** ای الا ان تکون التجارة تجارة حاضرة یعنی مگر آنکه باشد آن معامله که واقع شود میان شما سودای نقد بنقد **تُدِيرُونَهَا بَيْنَكُمْ** میگردانید او را میان یکدیگر دست بدست و نقد بنقد **فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَلَّا تَكْتُبُوهَا** پس نیست بر شما در این صورت گناهی و مواخذه از سبب آنکه ننوشتید آن معامله نقد بنقد را زیرا که این معامله بعید است از نزاع و تشاجر و نسیان پس احتیاج بکتابت ندارد **وَأَشْهِدُوا إِذَا تَبَايَعْتُمْ** و گواه گیرید بطریق ندب و استحباب هرگاه خرید و فروخت دست بدست کنید **وَلَا يُضَارَّ كَاتِبٌ** و باید که ضرر نرساند هیچ نویسنده در نوشتن حق کسی مثلا باینکه چیزی کم یا زیاد نویسد **وَلَا شَهِيدٌ** و ضرر نرساند هیچ گواهی باینکه خیانت کند در گواهی دادن این ترجمه وقتیست که ولا یضار مبنی للفاعل باشد و احتمال دارد که مبنی للمفعول باشد و بنابرین معنی چنین است که باید ضرر رسانیده نشوند کاتب و شاهد در طلب کتابت و شهادت باینکه تکلیف کرده شوند ایشان بواسطه کتابت و گواهی از ساختن امری که تحمل در آن ضرور باشد و از جهت ضرر بایشان رسد و یا آنکه حق الجعاله کاتب را ندهید **وَإِنْ تَفْعَلُوا** و اگر بکنید شما این ضرر را که نهی بر آن تعلق گرفته **فَإِنَّهُ فُسُوقٌ بِكُمْ** پس آن فسقی است و خروج از طاعتی است که تعلق گرفته بشما و از جهت معاقب خواهید شد **وَاتَّقُوا اللَّهَ** و پرهیز کنید از عقوبت خدای تعالی **وَيُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ** و می آموزاند شما را خدای تعالی احکام شرعیه و مسائل دینیه شما را

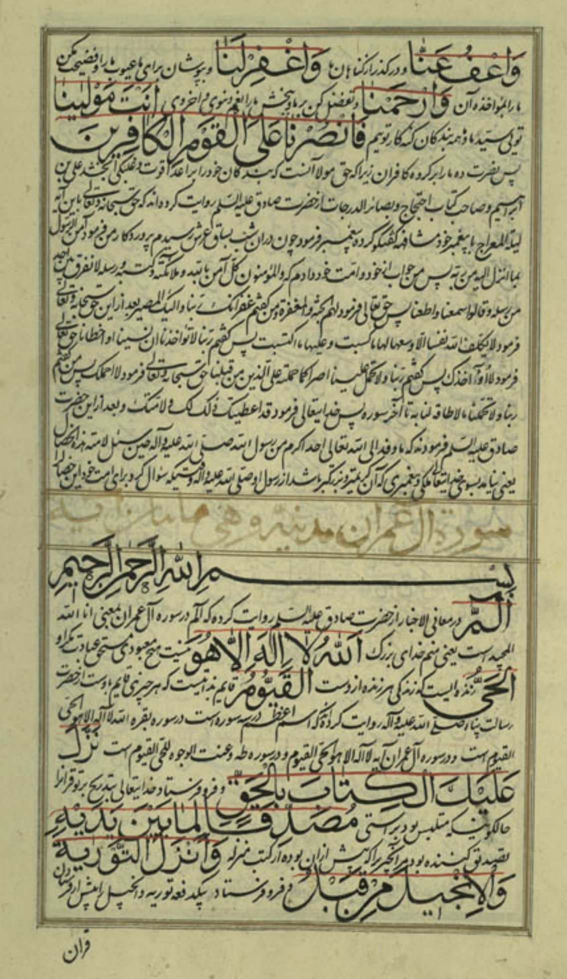
که متضمن

که متضمن بسیاری از حکم و مصالح است **وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ** و خدای تعالی بهمه چیز داناست تکرار لفظ این اسم سامی موجب ترتب ثواب جزیلست و بعضی از اکابر آنرا اسم اعظم میدانند و از این آیت احکام بسیار متفرع میگردد و علی بن ابراهیم گفته که در تمام سوره بقره پانصد حکمت و در این آیت تنها پانزده حکم و ظاهر اینست که از پانزده نیز متجاوز باشد چنانچه بعضی مشایخ بآن تصریح کرده اند **وَإِنْ كُنْتُمْ عَلَىٰ سَفَرٍ وَلَمْ تَجِدُوا كَاتِبًا** و اگر باشید شما ای اهل ایمان بر حالت سفر و نیابید نویسنده که معاملات شما را بقید کتابت در آورد **فَرِهَانٌ مَقْبُوضَةٌ** جزای شرط مذکور است بتقدیر مبتدای ما یوثق به الدین رهان مقبوضة یعنی پس محکم گردانیده شود بسبب آن دین بجای کتابت و گواه گرویها است که گرفته شود از کسی که دین در ذمه اوست رهان جمع رهن است و رهن مصدر بمعنی مفعولست یعنی مرهون و آن مالیست که محکم گردانند بآن دین را تا گذارده شود و خلافست در اینکه در صحت رهن قبض مرتهن مرهون را شرطست یا شرطیت اکثر اصحاب بر آنند که شرطست زیرا که حق تعالی درین آیت رهن را مقید بقید قبض ساخته و محمد بن مسعود عیاشی از محمد بن قیس روایت کرده که حضرت ابی جعفر الباقر علیه السلام فرمودند که لا رهن الا مقبوضا و بعضی بر آنند که شرطیت نیست از جهت اصالت عدم اشتراط و استدلال بآیت مبنی است بر آنچه مفهوم صفت معتبر باشد و حال آنکه مفهوم صفت نزد محققان علمای اصول اعتبار ندارد و گفته اند که راوی حدیث محمد بن قیس مجهول الحالست الله اعلم بحقایق الحال و تقیید رهن بحالت سفر و عدم وجود کاتب بنابر آنست که احتیاج برهن در این صورت اغلبست و الا اخذ رهن جایزست در حضر با وجود کاتب و گفته اند که بصحت رسیده که پیغمبر صلی الله علیه و آله در حضر زره خود را نزد یهودی برهن گذاشت **فَإِنْ أَمِنَ بَعْضُكُمْ بَعْضًا** پس اگر امین باشند بعضی شما از بعضی دیگر در ادای دین و احتیاج برهن نداشته باشند **فَلْيُؤَدِّ الَّذِي اؤْتُمِنَ أَمَانَتَهُ** پس باید که ادا کند آن کسی که امین شمرده شده است امانت او را یعنی دین او که بمنزله امانتست **وَلْيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ** و باید که بپرهیزد از عذاب خدای تعالی که پروردگار اوست **وَلَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ** و مپوشانید ای شاهدان گواهی حق را **وَمَنْ يَكْتُمْهَا** و هر کس که بپوشاند شهادت حق را **فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ** پس بدرستیکه شان اینست که گناهکارست دل او توصیف قلب باثم از جهت مبالغه است در اثم زیرا که دل رئیس اعضاست پس اثم او متضمن اثم سایر اعضا باشد و شک نیست که اثمی که متضمن اثم جمیع اعضا باشد اقوی و اشد خواهد بود **وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ**

تعظیمست الله در جمل ثلثه بجهت زیادتی و اشارتست بآنکه معظم



نفساً الا وسعها تکلیف نمیکند خدای تعالی هیچ نفسی را مگر بمقدار وسع و طاقت آن این آیه دلیلست بر
عدم وقوع تکلیف مالا یطاق و اما عدم جواز آن از دلیل دیگر معلوم میشود لها ما کسبت
مر آن نفس راست انتفاع از آنچه کسب کرده از خیرات و علیها ما اکتسبت و بر وی است
بخواهش خود بجد تمام کسب آن کرده از شرور پس لام لها برای انتفاع و علی علیها برای ضررست مخفی نماند که کسب تحصیل است
بهر وجهی که باشد و اکتساب تحصیل آنست با اعمال و مبالغه است و ذکر کسب در جانب خیر و اکتساب در جانب شر اشعار است
بر لطف خدای تعالی بر عباد زیرا که اثبات ثواب بر عمل خیر کرده بهر وجهی که کسب آن کنند و در جانب شر اثبات عقاب
نموده وقتیکه بتعمل و مبالغه تحصیل آن نمایند و میتوان گفت که چون شر از آنچه مشتهیات نفس است که الانسان حریص
علی ما منع پس در تحصیل آن جد و جهد تمام بکار میبرد بخلاف خیر بنا بر این در خیر کسب و در شر اکتساب آورد و الله اعلم
بنکات کلامه و میگویند ربنا لا تؤاخذنا ای پروردگار ما مؤاخذه مکن ما را
ان نسینا اگر فراموش کرده باشیم حکمی را او اخطأنا یا خطا کرده باشیم
و بواسطه قلت مبالاة و تفریط در حکمی از احکام نموده باشیم فی کتاب الاحتجاج عن النبی صلی الله علیه و آله قال الله عز و جل
لست او آخذ امتک بالنسیان و الخطاء لکرامتک علی و کانت الامم السالفة اذا نسوا ما ذکروا به فتحنا علیهم ابواب العذاب
و قد رفعت ذلک علی امتک و بعضی نسیان را بمعنی مطلق ترک گرفته اند و آیه را چنین معنی گفته اند که مؤاخذه مکن ما را
اگر ترک کرده باشیم فعلی از طاعات را و یا مرتکب خطیئه و گناهی شده باشیم ربنا و لا تحمل
علینا اصراً ای پروردگار ما بار مکن بر ما بار گران را یعنی که متحمل مگردان ما را بتکالیف شاقه کما
حملته علی الذین من قبلنا چنانچه بار کردی بر آن جماعتی که بودند پیش از ما مانند
بنی اسرائیل که در شرع ایشان مقرر بود که اگر قطره بولی ببدن ایشان میرسید ازاله نجاست آن با آب جایز نبود بلکه مامور بود
گوشت بدن را بمقراض جدا کنند روی فی الحدیث الصحیح عن الصادق علیه السلام انهم کانوا اذا اصاب احدهم قطرة بول
قرضوا لحومهم بالمقاریض و موضع نجاست را که قطع میکرده اند ما عدای مخرج بول و سر بر آن بوده است که آن هر دو
محل استنجاست و نیز بر ایشان هر روز و شب پنجاه رکعت نماز واجب بوده و در زکوة صرف ربع مال می نموده اند
ربنا ای پروردگار ما و لا تحملنا ما لا طاقة لنا به و بار مکن ما را
بچیزی که طاقت و توانائی نیست ما را کشیدن آن از بلاهای عظیمه و محنتهای شدیده و این کلام مطابق است
که در عرف و عادت بعد از نزول بلائی و عقوبتی میگویند که احدی را تاب و توانائی کشیدن آن نیست و در واقع جمعی
متحمل آن میشوند بنا بر این مراد از تکلیف بما لا یطاق نیست و بعضی گفته اند مراد آنست که ما را مکلف مالا یطاق
مگردان و گفته اند که این آیت دلالت دارد بر جواز تکلیف مالا یطاق و اگر چنین بودی سؤال از تخلص از آن نمینمودند



قران **هُدًى** حالکونکه راه نماینده اند آن توریه و انجیل **لِلنَّاسِ** مر مردمانرا یعنی مر اهل کتابرا **وَأَنْزَلَ**
الْفُرْقَانَ و فرو فرستاد کتابهای فارق میان حق و باطلرا اگر از انزل الفرقان بعد از کتب ثلثه بمنزله اینست که گفته باشد
و انزل سایر ما یفرق بین الحق و الباطل اشارت باشد براینکه غیر از کتب ثلاثه کتابهای دیگر نیز بر انبیا نازل شده و انچه از احادیث ائمه
علیهم السلم مستفاد میگردد اینست که قران مجموع کتاب الهیست اعم از محکم و متشابه و فرقان محکمات آنست که واجب العمل
فی اصول الکافی عن ابن سنان قال سالت اباعبدالله علیه السلم عن القران و الفرقان اهما شیئان او شیئی واحد فقال علیه السلم
القران جملة الکتاب و الفرقان المحکم الواجب العمل به و در حدیث دیگر هست که الفرقان کل ایة محکمة فی الکتاب و فی کتاب
علل الشرایع سئل رسول الله صلی الله علیه و آله لم سمی الفرقان فرقانا قال لانه متفرق الآیات و السور انزلت فی غیر الالواح و غیر الصحف
و التوریة و الانجیل و الزبور انزلت کلها جملة من الالواح و الورق **إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ**
اللَّهِ بدرستیکه آنانکه نگرویدند بآیات خدایتعالی که مراد از آن قران و غیر آنست **لَهُمْ عَذَابٌ**
شَدِيدٌ مر ایشانراست عذابی سخت **وَاللَّهُ عَزِيزٌ** و خدایتعالی غالبست بر امر خود
ذُو انْتِقَامٍ خداوند انتقام است بر کافران **إِنَّ اللَّهَ لَا يَخْفَىٰ عَلَيْهِ**
شَيْءٌ بدرستیکه خدایتعالی پوشیده نیست بر وی چیزی **فِي الْأَرْضِ** در زمین **وَلَا فِي**
السَّمَاءِ و نه در آسمان تقدیم ارض بواسطه ترقی از ادنی باعلی است و از جهت آنکه خفی زیرا که امور سماویه اخفی از امور
ارضیه **هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحَامِ** اوست آن
پروردگاری که صورت می بخشد شما را در رحمهای مادران **كَيْفَ يَشَاءُ** بهر
صورتی که خواهد صحیح او قبیح ذکر او انثی **لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ**
نیست هیچ معبودی بر حق مگر او که غالبست بر همه اشیا و کارهای او همه موافق حکمت و مصلحت است
هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ اوست آن خدایی که فرو فرستاده
بر تو قرانرا تا بسبب ادراک آن قوای عقلانی تو زینت یابد چنانچه در رحم ظاهر ترا بصورت حسنه آرایش بخشید پس میان
وجه ربط آیه هو الذی انزل علیک الکتاب با آیه هو الذی یصورکم فی الارحام اینست که آیت سابقه در بیان تصویر اجساد
و تزیین آنست بصورت حسنه و این آیت در بیان تزیین ارواح و قوای عقلانیست بعلم و دانش **مِنْهُ**
آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ کل واحد آن آیات محکمات اصل و معظم قرانند بنا بر تاویل کل واحد ام الکتاب
گفته شده و الا قاعده و تقاضای آن میکرد که هن امهات الکتاب گفته شود **وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ**
و آیتهای دیگر احتمال معانی مختلفه دارند بجهت عدم وضوح معانی آن مگر بفکر تام و نظر کامل تا بدین وسیله فضل علمای ربانی
ظاهر شود و اما آنکه حق تعالی همه قرانرا متشابه گفته در آیه دیگر فرموده کتابا متشابها بمعنی اینست که کتاب الهی بعضی آیات

بعضی از آن قران آیتهای ظاهر المعنی است
که مشتمل بر معنی مختلف نیست
هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ نسخه

آن مشابهت دارند با بعضی دیگر در جزالت لفظ و صحت معنی نه بآنمعنی که مجموع کتاب مشتمل بر معانی مختلفه است
پس هر جا متشابه بمعنی دیگر خواهد بود و همچنین در آیه حکمت آیات همه قرآن را محکم گفته بآنمعنی که در آیات قرآنی غث و سمینی نیست بمعنی
مقابل متشابه و در تأویل آیه منه آیات محکمات و اخر متشابهات حدیث اینچنین وارد شده که المحکمات امیر المؤمنین و الائمه
و المتشابهات فلان و فلان و مراد از محکم بودن ائمه هدی علیهم السلام اینست که حکم بامامت ایشان از جمله محکمات است
و مراد از متشابه بودن دیگران آنست که مشتبه شد حکم ایشان بخلافت بتأویلات باطله است که بزعم خود کرده اند و متشابهات
از مشتبهات داشته اند **فاما الذین فی قلوبهم زیغ** پس اما آنکسانیکه
در دلهای ایشان میل است از حق بسوی باطل **فیتبعون ما**
تشابه منه پس پیروی میکنند آن آیاتی را که متشابه است تا آن آیات را بمعانی باطله که خود خواهند
حمل کنند و بظاهر آن متمسک شوند **ابتغاء الفتنة** بجهت طلب کردن فتنه و فساد
و در روایت از حضرت صادق علیه السلام آمده که مراد از فتنه کفر است **و ابتغاء تأویله**
و بجهت طلب کردن تأویل آن بر طبق مدعیات خود و حاصل کلام اینست که تبعیت متشابه میکنند تا بوسیله
تشکیک و تلبیس مردم را از دین حق باز دارند و آن متشابه را موافق مطلب خود حمل نمایند
وما یعلم تأویله الا الله و الراسخون فی العلم
و نمیدانند تأویل متشابه را مگر خدای تعالی و آنانکه ثابت قدم در علم اند در کافی از حضرت صادق آل محمد صلوات
الله علیه روایت کرده که الراسخون فی العلم امیر المؤمنین و الائمة من بعده علیهم السلام و همچنین از آنحضرت مرویست که نحن
الراسخون فی العلم و نحن نعلم تأویله و ان رسول الله صلی الله علیه و آله افضل الراسخین فی العلم بنا برین و الراسخون فی العلم
محل وقف نیست **یقولون آمنا به** جمله حالیه است یعنی حالگونیکه گویند این راسخین در علم که ایمان
آورده ایم بمتشابه و بعضی از مفسرین که عادت ایشان تفسیر برای است در الا الله وقف کرده اند و الراسخون
فی العلم را مبتدا گرفته اند و یقولون آمنا به را خبر آن دانسته اند بنا برین باید که علم بتأویل متشابه منحصر باشد
بخدای تعالی و این خلاف احادیث اهل البیت علیهم السلام است **کل من عند ربنا**
راسخون در علم میگویند که همه آیات قرآنی متشابه و محکم از نزد پروردگار ما نازل شده
وما یذکر الا اولوا الالباب و تفکر نمیکنند در متشابهات
قرآنی و رد نمایند متشابه را بمحکم مگر خداوندان عقول صافیه که مراد از آن راسخون در علمند و این بیان مدح راسخین
است بجودت ذهن و حسن تدبر و در عیون اخبار الرضا علیه السلام من رد متشابه القرآن الی محکمه هدی الی صراط مستقیم
و بعد از این فرموده که ان فی اخبارنا متشابها کمتشابه القرآن و محکما کمحکم القرآن فردوا متشابهها الی محکمها و لا تتبعوا متشابهها

دون

دون محکمها فتضلوا و چون راسخون بعد از آن دانستند که دلها در مضیق زیغ و ضلالت می افتد بطریق تعلیم گفتند
ربنا لا تزغ قلوبنا ای پروردگار ما مگردان دلهای ما را از حق بسوی باطل بسبب سلب لطف و
توفیق و بسبب امتحان و خذلان بآنمعنی که امتحان کن ما را و مبتلا مگردان ما را بابتلائی که آن باعث زیغ قلب
کرده از راه حق **بعد اذ هدیتنا** پس از آنکه هدایت کردی و راه حق نمودی ما را **وهب**
لنا من لدنک رحمة و ببخش ما را از نزد خود رحمتی که آن ثبات بر دین حق و مغفرت از
ذنوب است **انک انت الوهاب** بدرستیکه تو بخشنده هر سؤال و مطلبی بفضل خود در اصول
الکافی عن هشام بن الحکم قال قال لی ابو الحسن موسی بن جعفر علیهما السلام یا هشام ان الله حکی عن قوم صالحین انهم قالوا ربنا لا تزغ
قلوبنا بعد اذ هدیتنا وهب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب حین علموا ان القلوب تزیغ و تعود الی عماها و رداها
ربنا انک جامع الناس ای پروردگار ما بدرستیکه تو ئی جمع کننده مردمان **لیوم لا**
ریب فیه برای جزای روزی که هیچ شکی و ریبی در وقوع آن نیست **ان الله لا یخلف**
المیعاد بدرستیکه خدای تعالی خلاف نکند وعده جزائی را که در آن روز داده و بجهت تعظیم موعود مصدر بلفظ جلالة
نمود و از خطاب بغیبت آمد و چون وعید فساق موقوف بعدم عفو الهی و عدم توبه ایشانست بنا برین این آیت دلیل بر
وعیدیه نمیشود با آنکه میتوان گفت که مراد از میعاد در این آیت وعده است نه وعید هر چند اطلاق میعاد بهر دو میکنند
زیرا که ذکر میعاد بعد از ذکر رحمت مقتضی آنست که مراد از آن وعده باشد نه وعید الله تعالی اعلم بحقایق آیاته و بعد از
سؤال از عدم زیغ قلوب ذکر جمعی میکند که قلوب ایشان در زیغ و ضلال اند و میفرماید **ان الذین**
کفروا بدرستیکه آنانکه کافر شدند و میل بکیش باطل کردند **لن تغنی عنهم**
اموالهم هرگز دفع نکنند از ایشان مالهای ایشان **و لا اولادهم** و نه فرزندان
ایشان **من الله شیئا** از عذاب خدای تعالی چیزی را و یا مراد اینست که غنی و توانگر نمیسازد
مالهای ایشان و فرزندان ایشان از رحمت و طاعت خدای تعالی چیزی را بآنمعنی که آن اموال و اولاد بدل رحمت الهی
نمیتوانند که واقع شوند بلکه همیشه محتاج برحمت رحیم خواهند بود **و اولئک** و آن گروه کفار
هم وقود النار ایشانند فروزنده آتش دوزخ **کدأب آل فرعون**
مرفوع المحل است تا جمله مستأنفه باشد باین تقدیر که داب هؤلاء کداب آل فرعون فی تکذیب الرسل یعنی
عادت اجتماعی که اختیار کفر کردند مانند عادت متابعان فرعونست در تکذیب پیغمبران **والذین**
من قبلهم معطوفست بر آل فرعون ای داب الذین من قبلهم یعنی عادت این کفار
مانند عادت جمعیست که پیش از فرعون و فرعونیان بودند **کذبوا بآیاتنا** حالگونیکه تحقیق تکذیب

کردند آیتهای ما و حجتهای ما را بنابرین که کذبوا بآیاتنا جمله حالیه است باضمار قد تحقیق و بعضی را اعتقاد آنست که جمله کدأب آل فرعون
والذین من قبلهم جمله مستانفه نیست بلکه متصل بکلام تو است که ان لن تغنی عنهم باشد یا هم وقود النار و بنابر اول
معنی آیت چنین میشود که غنی نمیسازد این کافران قریش را اموال و اولاد ایشان چنانچه داب و شان آل فرعون و داب و شان آنهایی که
پیش از آل فرعون بودند زیرا که اموال و اولاد ایشان را نیز مستغنی نساختند و بنابر ثانی معنی چنین است که این کافران
همه آتش دوزخند چنانچه عادت آل فرعون و متقدم بر ایشانست که همه هیمه آتش جهنمند **فاخذهم**
الله بذنوبهم پس گرفت ایشان را خدای تعالی بسبب گناهان ایشان و ایشان را معذب گردانید
والله شدید العقاب و خدای تعالی سخت عقوبتست بر کافران مرویست که حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و آله جمعی از یهود را از واقعه بدر که بر سر قریش آمد تخویف مینمودند ایشان گفتند که حرب ما
مثل حرب با قریش نیست زیرا که قریش عالم الفنون حرب نبودند بنابرین حق تعالی میفرماید که **قل للذین**
کفروا بگو ای محمد مر آن کسانی را که کافر شدند از یهود بنی قینقاع **ستغلبون** زود باشد که مغلوب شوید
مانند کفار قریش در دنیا **وتحشرون الی جهنم** و جمع کرده شوید در عقبی بسوی دوزخ
وبئس المهاد و بد آرامگاهیست دوزخ **قد کان لکم آیة**
بتحقیق بود مر شما را ای یهود نشانه بر صدق پیغمبر صلوات الله علیه و آله **فی فئتین التقتا** در مقدمه دو گروه که در بدر بهم رسیدند
فئة تقاتل فی سبیل الله گروهی مقاتله میکردند در راه خدای تعالی **واخری کافرة**
و گروهی دیگر کافر بودند **یرونهم مثلیهم رای العین** میدیدند مسلمانان لشکر
کفار قریش را دو برابر لشکر خود دیدنی معاینه با آنکه لشکر کفار چند برابر مؤمنان بودند پس خدای تعالی این گروه را کم بنظر مؤمنین
در آورد تا آنکه مؤمنین بنظر مرا قوی بنابر آیه کریمه فان یکن منکم مائة صابرة یغلبوا مائتین حمله بر کفار نمایند و میتواند که ضمیر فاعل در
راجع بکفار گردد و ضمیر مفعول راجع بمسلمانان شود یا معنی که میدیدند کفار قریش مسلمانان را دیدنی معاینه دو برابر خود خوف بر ایشان
غالب شده رو بانهزام گذاشتند **والله یؤید بنصره من یشاء** و خدای تعالی قوت میدهد
بنصرت خود هر کس را که خواهد **ان فی ذلک** هر آینه درین تقلیل کثیر و تکثیر قلیل **لعبرة**
لاولی الابصار هر آینه عبرتیست مر خداوندان بصیرت را و از اینجا استدلال بر حقیت
پیغمبر میتوانند کرد **زین للناس** زینت داده شده برای مردمان بعضی گفته اند که زینت دهنده خدای تعالی
است بواسطه ابتلا و امتحان و بعضی گفته اند که چون این مقام ذم است باید که زینت دهنده شیطان باشد و جمعی فرق کرده اند
میان زینت مباح و زینت حرام اول را از خدای تعالی و ثانی را از شیطان میدانند و بهر تقدیر آرایش داده شده برای مردمان
حب الشهوات دوستی خواهشهای نفس یعنی آنچه را که نفس میخواهد **من النساء**

از زنان **والبنین** و از پسران **والقناطیر المقنطرة من**
الذهب والفضة و از پوستهای گاو که مملو باشد از زر سرخ و سفید فی
مجمع البیان اختلف فی مقدار القنطار فقیل هو ملء مسک ثور ذهبا و هو المروی عن ابی جعفر و ابی عبد الله علیهما السلام
والخیل المسومة و از اسبان چرا کننده **والانعام** و از چهارپایان از شتر و گاو
و گوسفند **والحرث** و از کشت زار **ذلک** این امور که مذکور شد **متاع**
الحیوة الدنیا چیزی چند اند که برخورداری یابند از آن در زندگانی دنیای فانی
والله عنده حسن المآب و خدای تعالی نزد اوست خوبی بازگشت
که بهشت و نعمتهای بهشت است و بعد از این بیان میکند که آنچه نزد خدای تعالی است بهتر است از مستلذات فانیه دنیویه میفرماید
قل بگو ای محمد مر اهل ایمان را **ءَانبئکم بخیر من ذلکم**
آیا خبر دهم شما را به بهتر از اینها که گفته شد **للذین اتقوا** جمله مستانفه گشت گویا سائلی میگوید که آن چیز چیست
در جواب میگوید که مهیا باشد مر آنکسانی را که پرهیز کرده اند از بدیها **عند ربهم** نزد پروردگار ایشان
جنات تجری من تحتها الانهار بوستانهایی که میرود از زیر قصور و اشجار
آنها جویهای آب **خالدین فیها** حال گونه یعنی جاوید مانند کانند در آن جنات **وازواج مطهرة**
و باشد مر ایشان را در آن جنات زنان پاکیزه و آزاد از ناپسندیده که زنان دنیا را می باشد از حیض و استحاضه و غیر آن و فی
الکافی قال ابو عبد الله علیه السلم ما تلذذ الناس فی الدنیا والآخرة بلذة اکبر لهم من لذة النساء ثم قال وان اهل الجنة ما
یتلذذون بشیء من الجنة اشهی عندهم من النکاح لا طعام و لا شراب **ورضوان من الله**
و دیگر باشد مر ایشان را رضا و خوشنودی از جانب خدای تعالی و این اجل و اعظم از نعمتهای بهشت است
چنانچه حق تعالی فرموده ورضوان من الله اکبر **والله بصیر بالعباد** و خدای تعالی بیناست
باحوال بندگان محسن را ثواب میدهد و مسیئی را عذاب میکند و بعد از این در بیان صفت اهل تقوی میفرماید که
الذین یعنی اهل تقوی آنانند که **یقولون ربنا اننا آمنا** میگویند که ای پروردگار ما
بدرستیکه ما ایمان آوردیم **فاغفر لنا ذنوبنا** پس بیامرز برای ما گناهان ما را
وقنا عذاب النار و نگاهدار ما را از عذاب آتش دوزخ و دیگر در صفت اهل تقوی میفرماید که
الصابرین یعنی ایشان صبر کنندگانند در حین نزول بلاها و محنتها **والصادقین**
و راستگویانند **والقانتین** و فرمانبرداران **والمنفقین** و نفقه
کنندگان از مال حلال خود **والمستغفرین بالاسحار**

نصف الجزو

دنمازکه ادا کنند در سحرها چنانچه از حضرت امام بزرگوار امام رضا علیه التحیه والثنا مرویست که در تفسیر المستغفرین
بالاسحار فرمودند المصلین وقت السحر و میتواند که استغفار بمعنی خود باشد زیرا که از حضرت صادق علیه السلم روایت
کرده اند که فرموده من استغفر سبعین مرة فی وقت السحر فهو من اهل هذه الآیه و ایضا وارد شده که کسی که در نماز وتر
هفتاد مرتبه استغفر الله واتوب الیه بگوید در حالتیکه بر پا ایستاده باشد و تا یکسال این نوع مواظبت کند
حق تعالی او را از جمله مستغفرین بالاسحار نویسد و واجب شود او را مغفرت الهی **شهد الله**
گواهی داد خدای تعالی بنصب دلایل واضحه **انه لا اله الا هو** اینکه شان نیست که نیست
هیچ معبودی بحق مگر او جل جلاله ففی کل شیء له آیة تدل علی انه واحد **والملائکة**
و گواهی دادند فرشتگان بر وحدانیت خدای تعالی **واولوا العلم** و صاحبان علم نیز گواهی دادند و اقرار بوحدانیت خدای تعالی
کردند **قائما بالقسط** حالکونیکه خدای تعالی قائمست بعدل در قسمت ارزاق و غیر آن بنابرین قائما بالقسط حال از
لفظ الله در شهد الله است و فی تفسیر العیاشی قال ابوجعفر علیه السلم اولوا العلم الاولیاء والاوصیاء و هم قائم بالقسط والقسط
العدل بنابرین قائما بالقسط حال از اولوا العلم خواهد بود باعتبار کل واحد بمعنی که گواهی دادند اهل علم که ائمه معصومین علیهم السلم اند بر
یکتائی خدای تعالی حالکونیکه کل واحد از ایشان قایم بعدل بودند **لا اله الا هو** نیست هیچ معبودی بحق مگر او
که معبود در حقیقت و تکرار این کلام بجهة تاکید و مبالغه است و بجهت آنکه او را موصوف باین دو صفت سازد
العزیز الحکیم است یعنی خدای تعالی غالب و محکم کار است **ان الدین عند**
الله الاسلام بدرستیکه دین بحق نزد خدای تعالی دین اسلامست و فی الحدیث الاسلام
قبل الایمان و علیه یتوارثون و یتناکحون والایمان علیه یثابون یعنی اسلام که تکلم بکلمه شهادتین است قبل از ایمانست
چه در ایمان چیزی چند معتبر است که در اسلام معتبر نیست و ایمان قبول ولایت ائمه هدی علیهم السلم است که بعد از
شهادت بخدای تعالی و رسول او و شهادت بائمه هدی بهم آورد و بر اسلام توارث و تناکح متفرع است و بر ایمان ثواب
اخروی **وما اختلف الذین اوتوا الکتاب**
و اختلاف نکردند در حقیقت دین اسلام آنانکه داده شده ایشان را کتاب از یهود و نصاری
الا من بعد ما جاءهم العلم مگر پس از آنکه آمد بدیشان علم بر حقیت
آن **بغیا بینهم** از روی سرکشی و حسد و طلب ریاست نه از جهت شبهه که
عارض ایشان شده باشد **ومن یکفر بآیات الله** و هر کس
کفر ورزد بآیات و حجتهای خدای تعالی **فان الله سریع الحساب**
پس بدرستیکه خدای تعالی سریع الجزاست و بزودی جزای بغی ایشان را خواهد داد

قیام

فان حاجوک

فان حاجوک پس اگر ایشان مخاصمه و مجادله کنند با تو ای محمد در دین بعد از اقامت حجت بر ایشان
فقل اسلمت وجهی لله پس بگو که خالص گردانیدم نفس خود را برای خدای تعالی
واحد بی شریک او منکر دانم و چون وجه اشرف اعضاست و ظاهر است لهذا تعبیر از نفس بوجه کرد **ومن اتبعن**
معطوفست بر تا اسلمت ای فقل اسلم من اتبعن یعنی پس بگو که خالص گردانیدند نفس خود را برای خدای تعالی و بتوحید او
اقرار کردند کسانیکه تابع من شدند و میتواند که کلمه واو در و من اتبعن بمعنی مع باشد ای اسلمت مع من اتبعن
وقل للذین اوتوا الکتاب و بگو مر آنکسانی را که داده شده با ایشان کتاب
مانند یهود و نصاری **والامیین** و آنکسانیکه ناخوانده اند و کتاب از برای ایشان
نازل نشده مانند مشرکین عرب **ءاسلمتم** آیا اسلام آورده اید شما چنانچه من و تابعین من
اسلام آورده ایم بنابر وضوح حجج و دلایل یا بر کفر خود مستقیمید بعضی گفته اند که استفهام بمعنی امر است یعنی که
بگو اسلام بیارید **فان اسلموا** پس اگر اسلام آوردند **فقد اهتدوا** راه حق
یافتند **وان تولوا** و اگر اعراض نمایند از اسلام بر تو مضرتی نیست **فانما**
علیک البلاغ زیرا که بر تو نیست مگر تبلیغ رسالت **والله بصیر**
بالعباد و خدای تعالی داناست و بیناست باحوال بندگان خود از انقیاد و اعراض و جزای ایشانرا
مطابق حال ایشان خواهد داد و در این آیت هم وعد است و هم وعید **ان الذین یکفرون**
بآیات الله بدرستیکه آنانکه کافر شدند بآیات و حجتهای خدای تعالی **ویقتلون**
النبیین بغیر حق و میکشتند پیغمبران را بغیر حق و میکشتند پیغمبران از امر حق
و میدانستند که انبیا را بغیر حق میکشند **ویقتلون الذین یامرون**
بالقسط و میکشتند آنانرا که امر میکردند ایشانرا بعدل **من الناس** از مردمانی که راه صواب
نیافته بودند **فبشرهم بعذاب الیم** پس بشارت ده کفار زمان خود را که راضی اند ب
افعال ناپسندیده سلف خود بعذابی دردناک یا آنکه خبر ده ایشانرا و اینکه ... فاعل این افعال قبیحه بودند بعذاب
الیمند **اولئک الذین حبطت اعمالهم فی الدنیا**
والآخرة آنگروه آن جماعتی اند که تباه گشت کارهای نیک ایشان در دنیا و آخرت زیرا که در دنیا
مدح و ثنائی بران مترتب نگردید و در آخرت ثوابی نیافتند **وما لهم من ناصرین**
و نیست مر ایشانرا یاری دهنده در دفع عذاب بعضی گفته اند که فبشرهم بعذاب الیم خبر ان است در ان الذین
یکفرون و چون سیبویه دخول فا را بر خبر ان تجویز نکرده گفته که خبر ان اولئک الذین حبطت اعمالهم است بنابرین فبشرهم

بعذاب الیم جمله معترضه خواهد بود مثل اینکه میگوئید زید فافهم رجل صالح الم تر آیا ندیدی تو و نظر نکردی الی الذین
بسوی آنانکه اوتوا نصیبا من الکتاب داده شده بهره از
کتاب توریه یدعون الی کتاب الله حالگونیکه خوانده میشدند بسوی کتاب
خدایتعالی که توریه است لیحکم بینهم تا حکم کند آن کتاب در نبوت پیغمبر ما و
در رجم زانی که ایشان در آن اختلاف کردند ثم یتولی فریق منهم
پس روی میگردانند گروهی از ایشان وهم معرضون حال آنکه ایشان اعراض کنندگانند
از حکم کتاب آلهی که برای ایشان نازل شده ذلک این جرات اعراض و انکار بانهم
قالوا بسبب آنست که گفتند ایشان لن تمسنا النار نخواهد رسید ما را آتش دوزخ الا
ایاما معدودات مگر روزهای چند شمرده شده که بودن ایشان در این ایام قلیله سهل گشت
و تاب آن میتوان آورد وغرهم فی دینهم و فریب داد ایشان را در دین ایشان
ما کانوا یفترون آنچیزی که بودند که بآن افترا میکردند و میگفتند که مس آتش ساخته روزی است
و از اینجهت عذاب سهل و آسانست فکیف پس چگونه باشد حال ایشان اذا جمعناهم
وقتیکه جمع کنیم ایشان را لیوم برای جزای روزی که لاریب فیه هیچ شکی نیست در وقوع آن
ووفیت کل نفس و داده شود هر نفسی را ما کسبت تمام جزای
آنچه کسب کرده وهم لا یظلمون حالگونیکه کل نفس در آن روز ستم دیده نشوند
بنقصان جزای حسنات و زیادتی عذاب سیئات قل اللهم بگو ای خدا میم اللهم بدل از یا ندا است
و تقدیر کلام چنین است که قل یا الله یعنی بگو ای مستجمع جمیع صفات کمال مالک الملک
بعضی که تجویز نکرده اند مالک الملک صفت الله در اللهم باشد بواسطه وساطت کلمه میم میان صفت و موصوف میگویند
که مالک الملک منصوب است بتقدیر حرف ندا در تقدیر ای یا مالک الملک یعنی ای مالک و خداوند جمیع آنچیزی که دایره امکان
احاطه آن کرده تؤتی الملک میدهی آنقدر سلطنتی را که مصلحت میدانی من تشاء بهر که میخواهی
وتنزع الملک و انتزاع میکنی آنقدر سلطنتی که میخواهی ممن تشاء از هر که اراده
میکنی در روضه کافی از عبدالاعلی مولی آل سام که بروایه کشی ممدوح است روایت کرده که او گفت که من بعد از تلاوت آیه کریمه قل اللهم
مالک الملک از حضرت صادق علیه السلم پرسیدم که آیا خدایتعالی بنی امیه را ملک و سلطنت داده حضرت در جواب فرمود
که حقتعالی سلطنت و ریاست امر و نهی خود بایشان نداده بلکه بما که اهل بیت نبوتیم مفوض گردانیده و ایشان از جهت
طلب ریاست و عداوت ما بجبر از ما گرفتند چنانچه شخصی بزور جامه شخص دیگر را بگیرد پس او مالک آن جامه نمیشود ولی اهل

الکافی عن اسحق بن عمار عن ابی عبدالله علیه السلم قال ان الله عزوجل اوحی الی نبی من الانبیاء فی مملکة جبار من الجبارین ان ائت هذا الجبار
فقل له انی لم استعملک علی سفک الدماء و اتخاذ الاموال و انما استعملتک لتکف عنی اصوات المظلومین فانی لن ادع ظلامتهم و ان کانوا کفارا
و از این حدیث بحسب ظاهر فهمیده میشود که سلطنت سلاطین جابر مفوض از جانب الله است و محتملست که مراد از انما استعملتک اقدار و تمکین
باشد یعنی من ترا قدرت و تمکین سلطنت بواسطه آن دادم که آواز مظلومین بمن نرسد و بعضی گفته اند که مراد از ین ملک سلطنت
نبوت و امامت است و مراد از نزع آن نقل آنست از قومی بقومی دیگر و از شخصی بشخصی دیگر وتعز عزیز میسازی بتوفیق
ایمان و طاعت من تشاء هر کرا خواهی وتذل و خوار میگردانی بسلب توفیق من تشاء
هر کرا که میخواهی بیدک الخیر بقدرت کامله تست جمیع خیرات و اگر شرور بحیز ظهور رسد
آن بالعرض خواهد بود و متضمن است مر مصالح کثیره را پس چون خیرات منسوب بحقتعالی بالذاتست و شرور بالعرض
لهذا نسبت خیر بقدرت خدایتعالی وارد انک علی کل شیء قدیر بدرستیکه تو
بر همه چیز از اعطا و انتزاع و اعزاز و اذلال قادر و توانائی تولج
اللیل فی النهار در می آری شب را در روز بقدرت کامله خود یعنی شب را ناقص کرده
روز را زیاد میگردانی وتولج النهار فی اللیل و در می آری روز را در شب
بمعنی عکس اول وتخرج الحی من المیت و بیرون می آری مؤمن را از کافر وتخرج
المیت من الحی و بیرون می آری کافر را از مؤمن چنانکه از حضرت صادق علیه السلم مرویست و فی کتاب
معانی الاخبار حدثنی ابی عن ابیه عن جده عن الصادق علیه السلم قال ان المؤمن اذا مات لم یکن میتا و ان المیت هو الکافر
ان الله عزوجل یقول یخرج الحی من المیت و یخرج المیت من الحی یعنی المؤمن من الکافر و الکافر من المؤمن و فی مجمع البیان
قوله تعالی تخرج الحی من المیت و تخرج المیت من الحی قیل معناه تخرج المؤمن من الکافر و الکافر من المؤمن و روی ذلک عن ابی جعفر و ابی عبدالله
علیهما السلم وترزق من تشاء و روزی میدهی هر کرا که میخواهی بغیر حساب
بیشمار و بسیار و بعد از ین نهی میکند مؤمنان را از دوستی با کافران و میفرماید لا یتخذ
المؤمنون نباید که اخذ نکنند مؤمنان الکافرین اولیاء کفار را دوستان خود
من دون المؤمنین از غیر مؤمنین یعنی دوست مؤمن جز مؤمن نباید که باشد و مؤمن
سزاوار موالات و دوستی است ومن یفعل ذلک و هر که بکند این امر یعنی کافر را
دوست خود اخذ کند فلیس من الله فی شیء پس نیست اگر از ولایت
خدایتعالی در چیزی یعنی نیست او را از دوستی خدایتعالی نصیبی و بهره الا ان تتقوا
مگر آنکه بترسید شما منهم از کافران یعنی از ضرر کافران تقیة ترسیدنی که در ینصورت اظهار دوستی ایشان

جایز است در تفسیر محمد بن مسعود عیاشی از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده که پیغمبر صلوات الله علیه و آله فرموده که
لا ایمان لمن لا تقیة له و ایضاً از حضرت صادق علیه السلم مرویست که التقیة ترس الله بینه و بین خلقه یعنی تقیه سپریست
میان خدا و خلق خدا **وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ** و می‌ترساند شما را خدا یتعالی از موالات کفار
نَفْسَهُ ای من نفسه یعنی از سخط و عذاب خود و ذکر نفس تنبیه از آنست که محذور منه عذاب صادر
از خدا یتعالی است نه صادر از غیر **وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ** و بسوی جزای خداست بازگشت همه
قُلْ بگو ای محمد **إِنْ تُخْفُوا** اگر پنهان دارید **مَا فِي صُدُورِكُمْ**
آنچه در سینهای شماست از موالات کفار و غیر آن **أَوْ تُبْدُوهُ** یا آشکارا کنید **يَعْلَمْهُ**
اللَّهُ میداند خدا یتعالی آنرا و جزای آن بشما خواهد داد **وَيَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ**
و میداند آنچه در آسمانهاست **وَمَا فِي الْأَرْضِ** و آنچه در زمین هست پس چگونه از ضمایر شما که جزوی
از اجزاء ما فی الارض اند عالم نباشد **وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ** و خدا یتعالی بر همه چیز
از عقوبت شما و غیر آن تواناست آیهٔ کریمه قل ان تخفوا ما فی صدورکم تا آخر بیان و یحذرکم الله نفسه است
و حاصل کلام اینست که چون علم خدا یتعالی محیط بر جمیع معلومات و قدرت او عام است بر همه مقدورات پس باید که
از معاصی اجتناب نمایید زیرا که حق تعالی مطلع بران و دانا بر آنست و قادر است بعقاب بر آن معاصی و بعد از
تحذیر اهل کفر و عصیان بعذاب بیان وقت آن میکند که **يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ** یوم
متعلق است باذکر مقدر یعنی یاد دهید روزی را که بیابد هر کسی **مَا عَمِلَتْ**
مِنْ خَيْرٍ آنچه کرده باشد از نیکی **مُحْضَرًا** حاضر گردانیده شده در صحایف اعمال یا بصور مثالیه
وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ و آنچه کرده باشد از بدی نیز نزد او حاضر باشد **تَوَدُّ**
حال گوینده دوست دارد آن نفس **لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ** اینکه باشد میان آن
نفس و عمل او **أَمَدًا بَعِيدًا** راهی دور و دراز **وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ** و می‌ترساند
شما را خدا یتعالی **نَفْسَهُ** از عذاب خود و تکرار این از جهت تأکید و تذکیر است **وَاللَّهُ**
رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ و خدا یتعالی مهربانست به بندگان خود از اینست که از عذاب خود ایشانرا
میترساند تا ایشان متنبه شده ارتکاب معاصی نکنند **قُلْ** بگو ای محمد مر یهود و نصاری را که میگویند
نحن ابناء الله و احباؤه **إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ** اگر هستید شما صادق که دوست میدارید
خدا را **فَاتَّبِعُونِي** پس پیروی کنید مرا **يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ** تا دوست شمارا دو
دارد یعنی راضی باشد از شما و فی تفسیر علی بن ابراهیم حب الله للعباد رحمته لهم و حب العباد لله طاعتهم له یعنی

دوستی خدا یتعالی مر بنده را عبارت از رحمتی است از خدا یتعالی مر ایشانرا و دوستی عباد مر خدا یتعالی را طاعت و عبادت
ایشانست مر خدا یرا چنانچه محبت خدا را بتبعیت پیغمبر خدا میتوان دانست همچنین به پیروی ائمه هدی نیز معلوم میشود
و فی روضة الکافی عن الصادق علیه السلم فی ضمن حدیث طویل و من سره ان یعلم ان الله یحبه فلیعمل بطاعة الله و لیتبعنا الم تسمع قول الله
لنبیه قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله و یغفر لکم ذنوبکم و الله لا یطیع الله عبد ابدا الا ادخل الله علیه فی طاعته اتباعنا
و لا و الله لا یتبعنا عبد ابدا الا احبه الله و لا و الله لا یدع احد اتباعنا ابدا الا ابغضنا و لا و الله لا یبغضنا احد ابدا الا عصی الله
و من مات عاصیا لله اخزاه الله و کبه علی وجهه فی النار یعنی حضرت صادق علیه السلم در ضمن حدیث طویلی فرمود که هر کس که مسرور
میکرداند اینکه بداند که حق تعالی دوست میدارد او را پس باید که بجا بیارد طاعت خدا یتعالی را و باید که پیروی کند ما را آیا نشنیده
قول خدا یتعالی که به پیغمبر خود فرموده قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله و یغفر لکم ذنوبکم بخدا قسم که فرمان برداری نمیکند
خدا یتعالی را هرگز مگر آنکه داخل کند خدا یتعالی بران بنده در طاعت خود پیروی ما را و بخدا قسم که پیروی نمیکند ما را بنده هرگز
مگر اینکه دوست میدارد او را خدا یتعالی و بخدا قسم که نمیگذارد کسی پیروی ما را هرگز مگر اینکه دشمن میدارد ما را و بخدا قسم که
دشمن نمیدارد ما را هرگز کسی مگر آنکه عصیان می ورزد خدا یتعالی را و هر که بمیرد در حالتیکه عاصی باشد مر خدا یتعالی را رسوا میکند او را
خدا یتعالی و می اندازد او را برو در آتش جهنم **وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ** و تا بیامرزد
خدا یتعالی گناهان شما را کل و احد از یحببکم الله و یغفر لکم جواب امر است که فاتبعونی باشد یعنی تابع من باشید که تبعیت من
مثمر حب الهی و غفران ذنوبست **وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ** و خدا یتعالی بسیار آمرزنده است
مهربانست بر کسانیکه تابع پیغمبر خدا او و صیا او شوند **قُلْ** بگو ای محمد **أَطِيعُوا**
اللَّهَ وَالرَّسُولَ فرمان برید خدا یتعالی و رسول او را **فَإِنْ تَوَلَّوْا** احتمال دارد که فعل مضارع
باشد بتقدیر فان تتولوا یعنی پس اگر برگردید از طاعت خدا یتعالی و رسول او و احتمال دارد که فعل ماضی باشد بدون تقدیر یعنی
پس اگر برگشتند ایشان از طاعت خدا یتعالی و از طاعت رسول او **فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ**
پس بدرستیکه خدا یتعالی دوست نمیدارد کافران را یعنی راضی نیست از ایشان و ظاهر این بود که لا یحبهم بگوید تا
ضمیر راجع بکفار ماسبق شود پس وضع ظاهر بجای ضمیر باشارت باینست که عدم حب الهی عامست مر جمیع کافران
خواه کافران ماسبق باشند و خواه غیر ایشان و یا تصریح است باینکه علت عدم حب و عدم رضای الهی کفر ایشانست
زیرا که گفته اند ترتب حکم بر مشتق علت ماخذ اشتقاق آنست و در این آیت چنین است که فان الله لا یحب
الکافرین لکفرهم و بعد از بیان اطاعت رسول مدح رسلین میفرماید که **إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ**
آدَمَ وَنُوحًا بدرستیکه خدا یتعالی برگزید آدم و نوح را **وَآلَ إِبْرَاهِيمَ**
و اولاد ابراهیم را که اسمعیل و اسحق و اولاد ایشانند **وَآلَ عِمْرَانَ** و اولاد عمران بن یصهر را که موسی و هرون

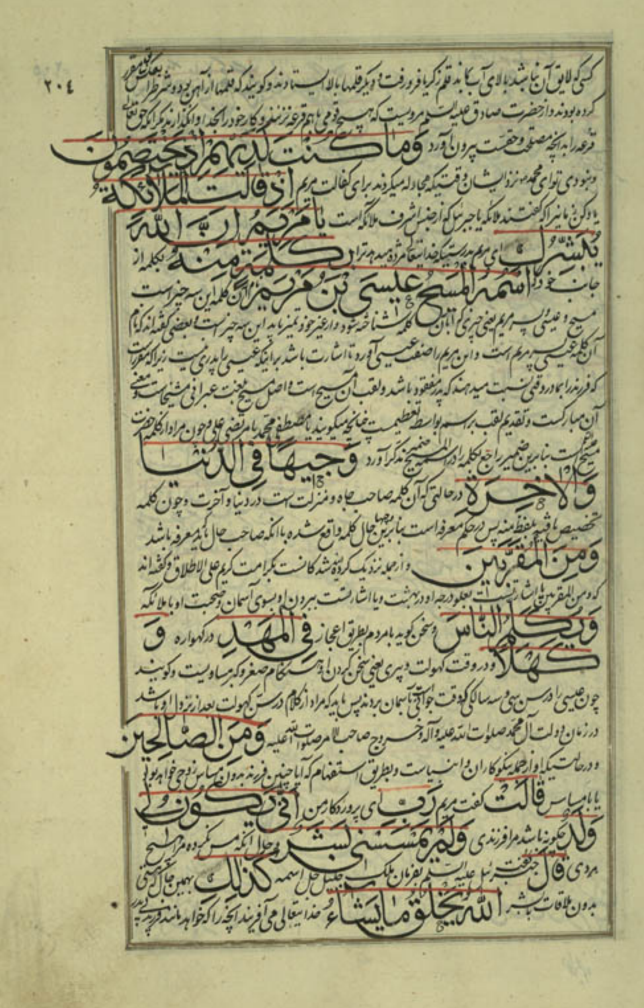
وبار بر بودند **عَلَى الْعَالَمِينَ** بر عالمیان زمان ایشان از این آیت استدلال بر افضلیت انبیا بر ملائکه کرده اند زیرا
که ملائکه داخل در عالمین اند و بعضی گفته اند که مراد از آل عمران عیسی است که مادر او مریم دختر عمران بن ماثان است و میان
این و عمران پدر موسی یکهزار و هشتصد سال بوده و ملا فتح الله رحمه الله در ترجمه خود آورده که در تفسیر اهل بیت وارد است که مراد بآل عمران
علی بن ابی طالب و اولاد امجاد اوست زیرا که عمران نام ابوطالب است و ابن عباس و ابا ذر و انس نیز از پیغمبر صلوات الله علیه و آله
روایت کرده اند که فرمود آل ابراهیم منم و آل عمران علی بن ابیطالب است و این روایات در تفاسیر مشهور یافت نشد
لیکن علی بن ابراهیم از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام روایت کرده که آیه چنین نازل شده که آل ابراهیم و آل عمران و آل محمد علی
العالمین پس آل محمد را از میان انداخته اند و در مجمع البیان گفته که قرائت اهل بیت علیهم السلام و آل محمد علی العالمین است
چنانچه محمد بن مسعود عیاشی از هشام بن سالم روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند که آیه چنین نازل شده که
ان الله اصطفی آدم و نوحا و آل ابراهیم و آل محمد علی العالمین بعد از آن حضرت فرمودند که فوضعوا اسما مکان اسم یعنی محرفین
قرآن که نشستند آل عمران را بجای آل محمد و جمعی گفته اند که مراد از آل ابراهیم آل محمد است صلوات الله علیه و آله و در بعضی روایات
آمده که والله ان محمدا لمن آل ابراهیم و ان العترة الطاهرة الهادیة لمن آل محمد و روایت ابن عباس و ابا ذر و انس موید همین است
بهر حال برگزید حق تعالی ایشان را **ذُرِّيَّةً** در حالتی که ایشان فرزندانی اند **بَعْضُهَا مِنْ**
بَعْضٍ بعضی زاییده شده از بعضی دیگر چنانچه از حضرت صادق علیه السلام مروی است که فرمودند الذین اصطفاهم
الله بعضهم من نسل بعض و از این حدیث معلوم میشود که ذریه حال از نوح و آل ابراهیم و آل عمران است و بعضی حال از آل ابراهیم
و آل عمران گرفته اند و ذریه را اطلاق بر واحد و جمع میکنند **وَاللَّهُ سَمِيعٌ** و خدای تعالی شنوای
اقوال مردمانست **عَلِيمٌ** و داناست باحوال و اعمال ایشان پس هر که را غیر لایق را در معرض مقام اصطفا و ارتضا در نمی آورد
و بعد از این حال مریم علیها السلام که از ذریت مصطفین اخیار است بیان میکند که یاد کن ای پیغمبر **إِذْ قَالَتِ**
امْرَأَتُ عِمْرَانَ وقتی که وحی فرستادیم بسوی عمران بن ماثان که میدهیم ترا پسری که بینا
گرداند کور مادرزاد را و شفا بخشد مبروص را و زنده کند مرده را باذن خدای تعالی و بیگردانیم او را پیغمبر بنی اسرائیل و مراد
از این حضرت عیسی بود که فرزندزاده عمران است که فی الحقیقه فرزند اوست و عمران مضمون این وحی را بزن خود مادر مریم و دختر
حنه گفت و در بعضی روایات نام و حنه وارد شده چنانچه در تفسیر علی بن ابراهیم رحمه الله مذکور است و بعضی گفته اند که حنه
دختر فاقوذا جده عیسی است و در کافی از حضرت ابی الحسن موسی الکاظم علیه السلام روایت کرده که آنحضرت نصرانی را گفت
که نام مادر مریم مرثا بوده که در عربی بمعنی وهیبه است و چون زوجه عمران بن ماثان حامله شد باعتقاد اینکه این حمل همان
فرزندیست که حق تعالی شوهر مرا بوجود آن بشارت داده گفت **رَبِّ** ای پروردگار من **إِنِّي**
نَذَرْتُ لَكَ بدرستیکه من نذر کرده ام برای تو **مَا فِي بَطْنِي** آنچه در شکم منست

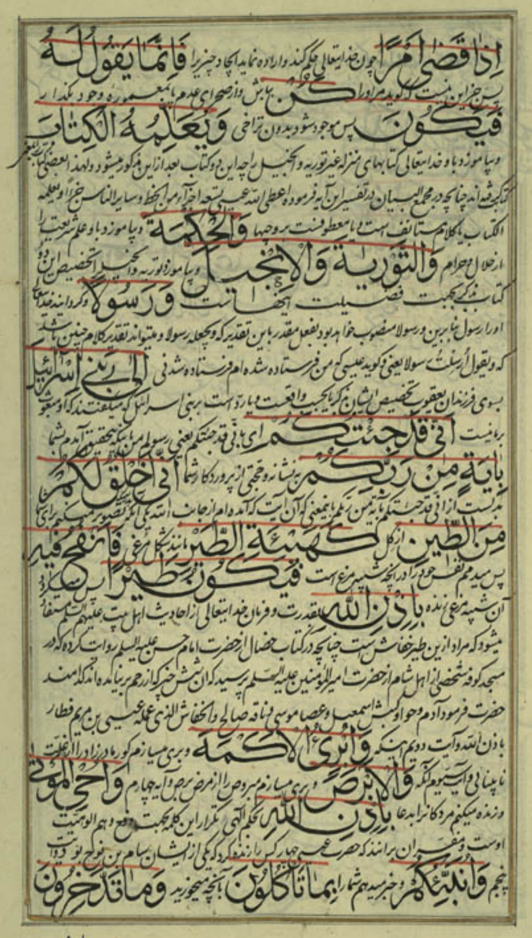
مُحَرَّرًا در حالتیکه آزاد باشد بجهت خدمت بیت المقدس **فَتَقَبَّلْ مِنِّي** پس قبول کن از من
از من آنچه نذر کرده ام **إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ** بدرستیکه توئی شنوای سخن مرا که در باب نذر گفتم
الْعَلِيمُ دانای بنیت من که بمحض رضای تو واقع شده **فَلَمَّا وَضَعَتْهَا** پس
آنهنگام که بنهاد حمل خود را تانیث ضمیر باعتبار ما فی الواقع است که در واقع حمل او دختر که مریم است بوده
قَالَتْ گفت از روی حسرت و اعتذار از نذر **رَبِّ** ای پروردگار من **إِنِّي وَضَعْتُهَا**
أُنْثَى بدرستیکه بنهادم من آن حمل را دختر و خدای تعالی فرمود که **وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا وَضَعَتْ**
و خدای تعالی داناتر است بآنچه بگذاشت و زائیده زن عمران در این صورت والله اعلم بما وضعت کلام مستانف است از خدای تعالی
و اشارت بتعظیم آن فرزند موضوعست و بعضی وضعت بخطاب خوانده اند که تا خطابی باشد از جانب الله بزن عمران و از حضرت
امیر المومنین علیه السلام مرویست که وضعت بصیغه متکلم است بنابراین این نیز از کلام زن عمرانست یعنی خدای داناتر است
بچیزی که من زاییده ام والله خدا داناتر است در مصلحتهاست **وَلَيْسَ الذَّكَرُ كَالْأُنْثَى** او گفت
خدای تعالی یا گفت امراة عمران که نیست پسر مانند دختر زیرا که دختر لیاقت نبوت و رسالت و شایستگی خدمت بیت المقدس
ندارد بسبب آنکه زن حایض میشود و او را حکم باخراج از مسجد مینمایند و محرر را اصلا اخراج از مسجد مشروع نیست و در کتاب
علل الشرایع عن ابی جعفر علیه السلام المحرر للمسجد لا یخرج منه ابدا **وَإِنِّي سَمَّيْتُهَا مَرْيَمَ** و بدرستیکه من
نام نهادم او را مریم و معنی این لفظ بلغت ایشان امة الله یعنی کنیزک خداست و بعضی گفته اند که معناه العابدة
وَإِنِّي أُعِيذُهَا بِكَ و بدرستیکه من در پناه می آرم او را بحضرت تو **وَذُرِّيَّتَهَا**
و فرزندان او را **مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ** از وسوسه شیطان رانده شده از بهشت
مرویست که هر مولود را شیطان در وقت زائیدن مس میکند و لهذا آن فرزند بفریاد می آید مگر مریم و عیسی را که او نتوانست
که مس نماید **فَتَقَبَّلَهَا** پس پسندید مریم را **رَبُّهَا** پروردگار او **بِقَبُولٍ حَسَنٍ** به پسندیدنی
نیکو جهت خدمت بیت المقدس با آنکه قبل از این معهود و مشروع نبود که دختر خدمت آنجا
کند **وَأَنْبَتَهَا** و برویانید یعنی نشو و نما داد مریم را **نَبَاتًا حَسَنًا** نشو و نمائی نیکو چنانچه در سن
سالگی بانواع عبادات بر همه زنان غالب شد **وَكَفَّلَهَا زَكَرِيَّا** و کفیل مریم
گردانید حق تعالی زکریا را و او را بزکریا سپرد در تفسیر عیاشی از حضرت ابی جعفر الباقر علیه السلام روایت کرده
که زکریا شوهر خواهر مریم بوده و در بعضی روایات آمده که زکریا پسر خاله مریم بوده والله اعلم و از تفاسیر عامه معلوم میشود
که زکریا شوهر خاله مریم بوده چنانچه قاضی بیضاوی در مقامی که مردم در باب کفالت مریم گفتگو میکردند و هر کدام
میخواستند که کفیل او باشند آورده و قال زکریا انا احق بها عندی خالتها و چون مریم از حد طفولیت در گذشت

زکریا او را در غرفه مسجد کرد و نردبان بر بالای آن غرفه میسر نمود جای داد كُلَّمَا دَخَلَ
هرگاه در آمدی عَلَيْهَا بر مریم زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ زکریا بغرفه که مریم در آنجا عبادت
میکرد چون مکان عبادت جای محاربه شیطان است و وسوسه او که شاید عابد را از عبادت بیندازد
بنابرین آن مکان را محراب نام گذاشته اند یعنی مکان حرب وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا
می یافت نزدیک او روزی او آن میوه تابستانی بود در زمستان و زمستانی بود در تابستان و چون این امر غریب را
مشاهده نمود قَالَ گفت زکریا يَا مَرْيَمُ أَنَّى لَكِ هَذَا ای مریم از کجاست
مر ترا این روزی غیر وقت قَالَتْ گفت مریم هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ
این رزق معلوم از جانب خدای روزی رسان است و در این اصلا بعدی و تعجبی نیست
إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بدرستیکه خدای تعالی روزی میدهد هر کرا خواهد
بِغَيْرِ حِسَابٍ بی شمار از غایت بسیاری قاضی ناصر الدین بیضاوی گفته
که روایت کرده اند که روزی حضرت فاطمه علیها السلم برای پدر بزرگوار خود دو رغیف با پاره گوشت تحفه فرستاد
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله الطعام را برداشته پیش حضرت فاطمه علیها آمد و فرمود که سر این طبق
طعام را بگشا و چون سر آن گشاده شد آن طبق را مملو از نان و گوشت یافت از حضرت فاطمه علیها السلم پرسید
که أَنَّى لَكِ هَذَا فرمود هو من عند الله ان الله یرزق من یشاء بغیر حساب پس حضرت رسالت پناه فرمود الحمد لله الذی
جعلک شبیهة سیدة نساء بنی اسرائیل پس حضرت امیر المؤمنین و حسنین علیهم السلم را با سایر اهل بیت
طلب فرمود همه از آن طعام خوردند و سیر شدند و طعام همچنان باقی بود تا آنکه جیران و همسایهارا نیز از آن
محظوظ گردانیدند هُنَالِكَ در آنجا یا در آن وقت زکریا این خارق عادت را از مریم دید طمع کرد
که ممکن است وجود فرزند با وجود پیری و عقیمی چنانچه مرویست که انه قال فی نفسه ان الذی یقدر ان یاتی مریم بفاکهة
الشتاء فی الصیف وفاکهة الصیف فی الشتاء لقادر ان یهب لی ولدا وان کنت شیخا وامرأتی عاقرا پس
بنابراین دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ خواند زکریا پروردگار خود را در اول روز از ماه محرم چنانچه در کتاب عیون
اخبار الرضا علیه السلم از آن حضرت روایت کرده قَالَ رَبِّ هَبْ لِي
گفت ای پروردگار من ببخش مرا مِنْ لَدُنْكَ از نزد خود بقدرت کامله خود
ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً فرزندی مبارک پاک از آلایش معصیت چنانچه
یا در کرم حسن داده إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ بدرستیکه تویی شنونده و
اجابت کننده دعای بیچارگان فَنَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ پس ندا کردند او را گروهی از ملائکه

یا خواند او را جبرئیل که از جنس ملائکه مقربین است وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ
حالکو نیکه زکریا ایستاده نماز میکذارد در مسجد تعبیر مسجد بمحراب بجهت اشرفیت محراب است مانند تسمیه شی باسم اشرف
اجزا آنست أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ ای بان الله یبشرک یعنی بانکه خدای تعالی مژده میدهد ترا
بِيَحْيَى بفرزند عالیمقداری که نام نامی آن یحیی است یعنی زنده دارنده نام پدر و دین حق مُصَدِّقًا
در حالتیکه آن فرزند تصدیق کننده باشد بِكَلِمَةٍ مِنَ اللَّهِ بعیسی که مبعوث
از جانب الله است و چون آن جناب بکلمه کن بدون توسط پدر موجود گشته لهذا تعبیر از آن بکلمه شده
وَسَيِّدًا در حالتیکه بزرگ باشد در علم و عبادت وَحَصُورًا و باز ایستاده باشد
از زنان چنانچه از حضرت صادق علیه السلم مرویست که فرمود الحصور هو الذی لا یاتی النساء وَنَبِيًّا
مِنَ الصَّالِحِينَ و پیغمبری باشد از پیغمبران نیکوکار و چون زکریا
بشارت فرزند یافت بر سبیل استخبار که آن اعطاء فرزند با وجود پیری او خواهد بود یا عادت حالت جوانی
قَالَ گفت رَبِّ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ ای پروردگار من از کجا باشد مرا پسری وَقَدْ
بَلَغَنِيَ الْكِبَرُ و بتحقیق رسیده است مرا پیری وَامْرَأَتِي عَاقِرٌ
و زن من عقیم است یا پس از حیض ولد نمی آورد قَالَ گفت خدای تعالی كَذَلِكَ همچنین حال که هستید
شما از پیری و یأس از حیض حق تعالی فرزند بشما عطا میکند اللَّهُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ
خدای تعالی میکند آنچه را که میخواهد از امور عجیبه و خلاف عادت قَالَ گفت زکریا بار دیگر
رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً ای پروردگار من بگردان و ظاهر ساز برای من نشانه که از حمل
زوجه من مرا خبردار سازد تا در مواد شکر گذاری بپردازیم و فی تفسیر علی بن ابراهیم ان زکریا ظن ان الذین بشروه
هم الشیاطین فقال اجعل لی آیة یعنی چون زکریا گمان کرد که شیاطین او را بشارت بفرزند داده اند لهذا طلب آیتی و علامتی
کرد و ظاهر این روایت بعد از ثبوت و صحت آن بنابر تقیه باشد زیرا که اهل سنت را اعتقاد اینست که وساوس
شیاطین را تأثیر در انبیاست قَالَ گفت خدای تعالی آيَتُكَ علامت تو این
أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ اینست که قادر نباشی بسخن گفتن ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ إِلَّا رَمْزًا مگر بطریق ایما
و اشارت فی تفسیر العیاشی عن الصادق علیه السلم فکان یومی برأسه و هو الرمز و چون مراد از کلام خبریست
که دلالت بما فی الضمیر کند و رمز و ایما دلالت بما فی الضمیر میکند بنابرین الا رمزا استثنا متصل خواهد بود بامعنی
که تکلم نکنی درین سه روز بهیچ وجه مگر بطریق ایما و رمز و بعضی استثنا را استثنا منقطع گرفته اند بواسطه
آنکه رمز داخل در کلام نیست بامعنی که تکلم نکنی درین سه روز لیکن مطلب خود را برمز ظاهر کنی







إذا قضى أمرا فإنما يقول له كن فيكون ويعلمه الكتاب والحكمة والتورية والإنجيل ورسولا إلى بني إسرائيل أني قد جئتكم بآية من ربكم أني أخلق لكم من الطين كهيئة الطير فأنفخ فيه فيكون طيرا بإذن الله وأبرئ الأكمه والأبرص وأحي الموتى بإذن الله وأنبئكم بما تأكلون وما تدخرون

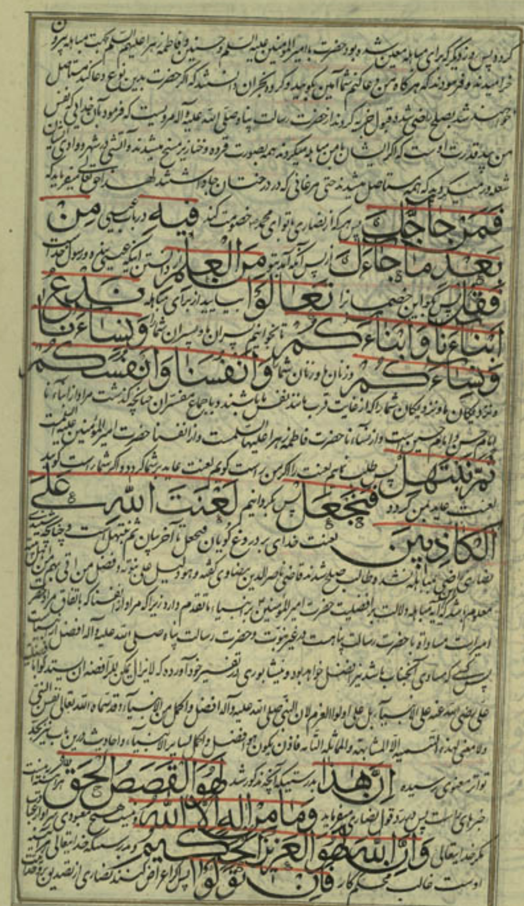


في بيوتكم إن في ذلك لآية لكم إن كنتم مؤمنين ومصدقا لما بين يدي من التورية ولأحل لكم بعض الذي حرم عليكم وجئتكم بآية من ربكم فاتقوا الله وأطيعون إن الله ربي وربكم فاعبدوه هذا صراط مستقيم فلما أحس عيسى منهم الكفر قال من أنصاري إلى الله قال الحواريون

و در مقام نصرت عیسی درآمدند چنانکه گفتند نحن انصار الله یاری دهنده دین خدا و رسول خداییم
آمنا بالله ایمان آورده ایم بخدای تعالی واشهد بانا مسلمون
و گواه باش ای عیسی بآنکه ما مسلمانیم ربنا آمنا بما انزلت ای پروردگار ما ایمان
آورده ایم بآنچه فرو فرستادی برای عیسی که آن انجیل است واتبعنا الرسول و تابع شدیم
فرستاده ترا که عیسی است فاکتبنا مع الشاهدین پس بنویس ما را با آنها که شاهدند
و قبول دارند جمیع آنچه را که برای انبیا فرستاده و ابن عباس گفته که معنی آیه اینست که بنویس ما را با محمد و امت
او زیرا که ایشان شاهدند بر مردم ومکروا و مکر کردند با عیسی در قتل او و آنگاه حضرت عیسی از ایشان
احساس کفر نمود ومکر الله و رسانید خدای تعالی بایشان جزای مکر ایشان را برفع عیسی بآسمان
چهارم و افکندن شبه عیسی بر آن شخص که میخواست که عیسی را بکشد و کشته شدن او چنانچه در بعضی روایات آمده و در روایت
علی بن ابراهیم است که شبه عیسی بر یکی از خواص او انداخته شده مقتول گردید و مدرجه عیسی رسید الله اعلم
والله خیر الماکرین و خدای تعالی بهترین مکافات کنندگانست اذ قال الله
وقتیکه گفت خدای تعالی یا عیسی انی متوفیک ای عیسی
بدرستیکه من تمام کننده اجل توام تا وقت موعود و نگاه دارنده توام از قتل ورافعک الی
و بردارنده توام بسوی خود یعنی بعالم ملکوت و بعضی متوفیک را بمعنی فوت
حمل کرده اند و گفته اند که حق تعالی عیسی را در مدت هفت ساعت بمیرانید و بعد از آن او را زنده کرده بآسمان برد
و بعضی متوفیک را بمعنی ممیتک عن الشهوات المانعة الی عالم الملکوت حمل کرده اند باین معنی که سلب کرده ام از تو شهوات
و لذات دنیویرا که مانع عروج اند بسوی عالم ملکوت و برداشتم ترا بعالم ملکوت که مراد از آن عالم علویست ومطهرک
و پاک کننده توام من الذین کفروا از نجاست صحبت و ملاقات کسانی که کافر شده اند
وجاعل الذین اتبعوک و گرداننده ام آن کسانیرا که متابعت کردند ترا از اهل ایمان
پاکرداننده ام امت محمد را میرساند که بعد از تو می آیند و تبعیت میکنند ترا به تصدیق نبوت تو
فوق الذین کفروا بالای آنها که کافر شدند در عزت و ظفر الی یوم
القیمة تا روز قیامت ثم الی مرجعکم پس بسوی مجازات منست باز
گشت شما ضمیر جمع در الی مرجعکم جهت تغلیب عیسی و تابعان او بکافران که انکار عیسی کردند و در اینجا تغلیب مخاطبین
بر غایبین کرده همه را مخاطب ساختند فاحکم بینکم پس حکم میکنم میان شما فیما
کنتم فیه تختلفون در آنچه که هستید شما که در آن خلاف میکنید

چنانچه

چنانچه یهود میگویند که موسی پیغمبر و عیسی و محمد صلوات الله علیه و آله پیغمبر نیستند و نصاری گویند که خدای تعالی ثالث ثلاثه است و مومنان
گویند که هر سه پیغمبر خدا اند پس در میان حکم میفرمایم فاما الذین کفروا پس اما آنها که کافر شدند
مانند یهود و نصاری فاعذبهم عذابا شدیدا پس عذاب میکنم ایشانرا عذابی سخت
فی الدنیا در دنیا بقتل و غارت و جزیه والآخرة و در آخرت بخلود در آتش دوزخ
وما لهم من ناصرین و نیست مر ایشانرا هیچ یاری کننده از عذاب
واما الذین آمنوا و اما آن کسانیکه ایمان آوردند وعملوا الصالحات
و کردند کارهای نیکو فیوفیهم پس تمام بدهد بوجه کمال حق تعالی بایشان
اجورهم جزای اعمال پسندیده ایشانرا والله لا یحب الظالمین
و خدای تعالی دوست نمیدارد ستمگارانرا ذلک این کلام مشتمل بر قصص انبیا نتلوه علیک
میخوانیم آنرا بر تو ای محمد من الآیات حال گونیکه آن از علامات نبوت تست
والذکر الحکیم و از ذکر محکم و استوار است بنابرین ترجمه نتلوه علیک خبر ذلک است
و من الآیات حالست از ضمیر نتلوه و محتملست که نتلوه علیک حال باشد و من الآیات خبر ذلک باشد باین معنی
که این قصص انبیا حال گونیکه میخوانیم از اثر تو از علامات نبوت تست و چون نصاری نجران گفتند که اگر عیسی پیغمبر نبود
پدر او کیست حق تعالی فرمود ان مثل عیسی عند الله بدرستیکه حال و شان عیسی نزد
خدای تعالی کمثل آدم مانند حال و شان آدمست خلقه بیافرید
او را من تراب از خاک ثم قال له پس حکم کرد قالب خاکی آدم را کن
فیکون باش موجود پس موجود شد یعنی خلق عیسی از نومیدان با در جیب درآوردن
پدر مثل خلق آدم است از خاک بدون مادر و پدر و حاصل کلام اینست که هرگاه خدای تعالی قادر باشد بر ایجاد آدم از
خاک بدون مادر و پدر هر آینه قادر باشد بر ایجاد عیسی از مادر بدون پدر با وجود کثرت غرابت در آدم هر گاه تصدیق
آن نمایند چرا تصدیق حال عیسی نمیکنند الحق ای هو الحق یعنی این خبر که مذکور شد در وضع عیسی درست و راست است
من ربک از نزد پروردگار تست یا آنکه الحق مبتدا و من ربک خبر و متواند که الحق خبر مبتدای محذوف باشد
و من ربک خبر بعد خبر یعنی حق مذکور از پروردگار تست فلا تکن من الممترین
پس مباش ای سامع از شک آورندگان در امر عیسی و چون نصاری نجران از روی عناد با وجود دلایل قویه ایمان بنبوت
عیسی نمی آوردند و قایل بالوهیت او بودند حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله بوحی الهی ایشانرا طلب داشته
فرمود که من هر چند در حجت می افزایم شما در عناد و لجاج می افزایید اکنون بیایید تا با شما مباهله کنیم تا صادق از کاذب ممتاز



کرد و پس روز دیگر برای مباهله معین شد و بود حضرت با امیر المؤمنین علیه السلام و حسنین و فاطمه زهرا علیهم السلام بجهت مباهله بیرون
خرامیدند و فرمودند که هرگاه من دعا کنم شما آمین بگوئید و گروه نجران دانستند که اگر حضرت بدین نوع دعا کند مستاصل
خواهند شد بصلح راضی شد و قبول جزیه کردند از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله مرویست که فرمود بآن خدائی که نفس
من بید قدرت اوست که اگر ایشان با من مباهله میکردند همه بصورت قرده و خنازیر مسخ میشدند و آتشی در شهر و وادی ایشان
شعله ور میگردید که همه مستاصل میشدند حتی مرغانی که در درختان جا داشتند لهذا حق تعالی به پیغمبر میفرماید که
فَمَنْ حَاجَّكَ پس هر که از نصاری با تو ای محمد خصومت کند **فِيهِ** در باب عیسی **مِنْ**
بَعْدِ مَا جَاءَكَ از پس آنچه آمد بتو **مِنَ الْعِلْمِ** از دانستن اینکه عیسی بنده و رسول خداست
فَقُلْ پس بگو این خصم را **تَعَالَوْا** بیائید از برای مباهله **نَدْعُ**
أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ تا بخوانیم پسران ما و پسران شما را **وَنِسَاءَنَا**
وَنِسَاءَكُمْ و زنان ما و زنان شما را **وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ**
و نزدیکان ما و نزدیکان شما را که از غایت قرب مانند نفس ما باشند و باجماع مفسران چنانچه گذشت مراد از ابناء ما
امام حسن و امام حسین است و از نساء ما حضرت فاطمه زهرا علیها السلام است و از انفسنا حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است
ثُمَّ نَبْتَهِلْ پس طلب نمائیم لعنت را اگر من راست گویم لعنت عاید بر شما گردد و اگر شما راست گوئید
لعنت عاید بمن گردد **فَنَجْعَلْ** پس بگردانیم **لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى**
الْكَاذِبِينَ لعنت خدای بر دروغ گویان فنجعل تا آخر بیان ثم نبتهل است و چنانچه گذشت
نصاری راضی بمباهله نشد و طالب صلح شدند قاضی ناصر الدین بیضاوی گفته و هو دلیل علی نبوته و فضل من اتی بهم من اهل بیته
معلوم باشد که آیه مباهله دلالت بر افضلیت حضرت امیر المؤمنین بر انبیاء ما تقدم دارد زیرا که مراد از انفسنا که باتفاق مراد از آنحضرت
امیر است مساوات با حضرت رسالت پناه است در غیر نبوت و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله افضل از انبیاست
پس کسی که مساوی آنجناب باشد نیز افضل خواهد بود و نیشابوری در تفسیر خود آورده که لا یزال یحکی بل افضه انستند که ان
علیا رضی الله عنه علی الانبیاء بل علی اولوا العزم لان النبی صلی الله علیه و آله افضل و اکمل من الانبیاء و قد سماه الله تعالی نفس النبی
ولا معنی لهذه التسمیة الا المشابهة والمماثلة التامة فاذن یکون هو افضل و اکمل لسایر الانبیاء و احادیث در این باب بحد
تواتر معنوی رسیده **إِنَّ هَذَا** بدرستیکه آنچه مذکور شد **لَهُوَ الْقَصَصُ الْحَقُّ** هر آینه قصه راست
خبرهای راست پس ورد قول نصاری میفرماید **وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا اللَّهُ** و نیست هیچ معبودی سزاوار عبادت
مگر خدای تعالی **وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ** و بدرستیکه خدای تعالی او
اوست غالب محکم کار **فَإِنْ تَوَلَّوْا** پس اگر اعراض کنند نصاری از تصدیق

خدای تعالی **فَإِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِالْمُفْسِدِينَ** پس بدرستیکه خدای تعالی داناست
بفساد کنندگان در دین و جزای ایشان را خواهد داد ظاهر آن بود که درین مقام ضمیر بیارد و بفرماید که فان الله علیم بهم که رجوع
ظاهر بجای ضمیر اشارتست باین که تولی و اعراض از وحدانیت خدای تعالی موجب فساد در دین بلکه مستلزم فساد در عالم است
و بعد از اقامت براهین میخواند مردم را بتوحید خود و میفرماید که **قُلْ** بگو ای محمد **يَا أَهْلَ الْكِتَابِ**
ای اهل کتاب توریه و انجیل **تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ** بیائید بسخن راست که ثابت است مستوی است
بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ میان ما و میان شما که در توریه و انجیل و قران از اصل اختلافی نیست و آن سخن حق
أَلَّا نَعْبُدَ اینست که عبادت نکنیم **إِلَّا اللَّهَ** مگر خدای تعالی را **وَلَا نُشْرِكَ بِهِ**
شَيْئًا و شریک نکنیم بخدای تعالی چیزی را **وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا**
و فرا نگیرد بعضی از ما بعضی دیگر را **أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ** خدایان بجز از خدای بر حق و نگوئیم که مسیح یا عزیر ابن
خدا اند یا پسر خدا **فَإِنْ تَوَلَّوْا** پس اگر برگردند از کلمه حق **فَقُولُوا اشْهَدُوا**
پس بگوئید ای اهل اسلام مر ایشانرا گواه باشید و اعتراف نمائید **بِأَنَّا مُسْلِمُونَ** باینکه ما مسلمانیم
نه شما **يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تُحَاجُّونَ فِي إِبْرَاهِيمَ**
ای اهل کتاب توریه و انجیل چرا مخاصمت میکنید در دین ابراهیم که اهل توریه میگفتند که دین ابراهیم دین یهود بود
و اهل انجیل میگفتند که دین ابراهیم دین نصاری بود و چون این منازعت بخدمت حضرت آوردند آیه یا اهل الکتاب تا آخر نازل
گردید **وَمَا أُنْزِلَتِ التَّوْرَاةُ** و حال آنکه فرستاده نشد توریه که یهود بآن عمل میکنند
وَالْإِنْجِيلُ و فرستاده نشد انجیل که نصاری اعتقاد بر آن دارند **إِلَّا مِنْ بَعْدِهِ**
مگر بعد از زمان ابراهیم یعنی یهودیت ابراهیم نرسید مگر بنزول توریه برای موسی و نصرانیت عادت نشد مگر بنزول انجیل
برای عیسی و این هر دو بعد از زمان ابراهیم بودند و زمان ابراهیم قبل از زمان اینها بود پس چگونه دین ابراهیم دین یهود یا دین نصاری
تواند بود و هر چند قران نیز بعد از ابراهیم نازل شده اما چون اسلام ابراهیم اتفاقی و صریح در قرانست و در توریه و انجیل
یهودیت و نصرانیت ابراهیم مذکور نیست بلکه مذکور در کل واحد انها نیز اسلام ابراهیم است بنابرین یهود و نصاری را
نمیرسد که بگویند که دین ابراهیم دین اسلام نخواهد بود **أَفَلَا تَعْقِلُونَ** آیا در نمی یابید
که این دعوی شما بدون دلیل و برهانست بلکه دعوی امر محالست **هَا أَنْتُمْ** آگاه باشید
آگاه باشید شما **هَؤُلَاءِ** ای گروه احمقید که **حَاجَجْتُمْ** جدال و خصومت کردید **فِيمَا لَكُمْ**
بِهِ عِلْمٌ در آنچیزی که هست شما را بآن چیز دانشی که آن بودن ابراهیم است پیش از موسی بهزار سال
پیش از عیسی به دو هزار سال **فَلِمَ تُحَاجُّونَ فِيمَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ**



وانتم لا تعلمون

والله يعلم

ما كان ابراهيم يهوديا ولا نصرانيا ولكن كان حنيفا مسلما

وما كان من المشركين

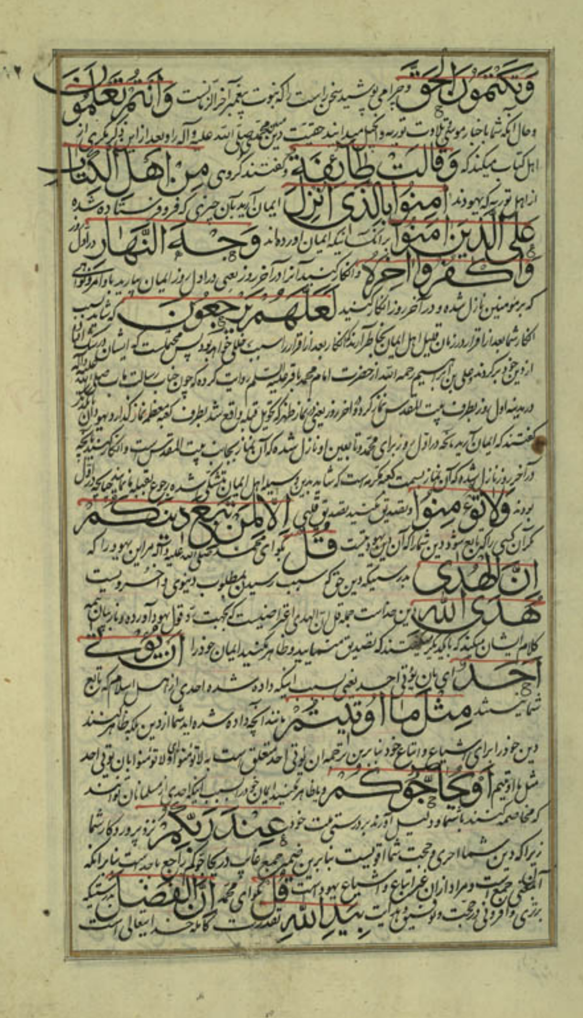
ان اولى الناس بابراهيم للذين اتبعوه وهذا النبي والذين آمنوا والله ولي المؤمنين

ودت طائفة من اهل الكتاب لو يضلونكم

وما يضلون الا انفسهم وما يشعرون

يا اهل الكتاب لم تكفرون بآيات الله وانتم تشهدون

يا اهل الكتاب لم تلبسون الحق بالباطل



وتكتمون الحق وانتم تعلمون

وقالت طائفة من اهل الكتاب آمنوا بالذي انزل على الذين آمنوا وجه النهار واكفروا آخره لعلهم يرجعون

ولا تؤمنوا الا لمن تبع دينكم

قل ان الهدى هدى الله

ان يؤتى احد مثل ما اوتيتم او يحاجوكم عند ربكم

قل ان الفضل بيد الله



يؤتيه من يشاء و می‌دهد آن فضل و توفیق را هر که خواهد و مصلحت داند والله
واسع عليم و خدای تعالی بسیار رحمت و داناست بمصالح خلق يختص برحمته
من يشاء مخصوص میگرداند برحمت خود که دین اسلامست هر کرا خواهد و داند که استحقاق آن
دارد فالله ذو الفضل العظيم و خدای تعالی صاحب فضل بزرگست
بر اهل ایمان ومن اهل الكتاب و از گروه یهود و نصاری من
ان تأمنه بقنطار کسی هست که اگر او را امین سازی بقنطاری یعنی مال بسیار
يؤده اليك ادا میکند آن مال را بتو و خیانت در امانت نمیکند مانند عبد الله بن سلام
که شخصی از اهل قریش هزار و دویست اوقیه طلا باو سپرده بود و او حق امانت بجا آورده مال آن شخص باو پس داد
ومنهم من ان تأمنه بدينار و از ایشان کسی باشد
که اگر او را امین گردانی بیک دینار که چیزی اندکست لا يؤده اليك ادا نمیکند آن قلیل را
بتو الا ما دمت مگر آنکه همیشه باشی تو عليه قائما بر سر او ایستاده و بعنف و تعدی
مطالبه حق خود نمایی مثل فنحاص بن عازورا که شخصی دیگر از اهل قریش یک دینار باو سپرده بود و او انکار حق آن شخص نمود
ذلك این خیانت و ادا ننمودن مال مردم بانهم بسبب آنست که ایشان قالوا
گفتند ليس علينا نیست بر ما في الاميين در ادا ننمودن مال جمعی که
امی اند و کتاب بر ایشان نازل نشده و بردن و خوردن مال ایشان سبيل گناهی و عقوبتی
ويقولون و میگویند على الله الكذب بر خدای تعالی دروغ را زیرا
که میگفتند بردن مال امیین مطابق فرموده خداست با آنکه خدای تعالی در همه ادیان حکم بادای امانات کرده
وهم يعلمون و ایشان نیز میدانند که موافق حکم الهی خیانت حرام و خاین
مذموم و معذب است بلى آری در خیانت عقاب و در ادای امانت ثواب است پس در تقریر
جوابی که متضمن آنست حکم میفرماید من اوفى بعهده هر که وفا کند بعهد خود یا بعهد خدای تعالی
در ادای امانات و غیر آن واتقى و پرهیزد از خیانت و غدر فان الله يحب
المتقين پس بدرستیکه خدای تعالی دوست میدارد و افاضت رحمت میکند
پرهیزکاران را ان الذين بدرستیکه آنانکه يشترون میخرند
یعنی بدل میکنند بعهد الله بعهد خدای تعالی که آن ایمان بمحمد و ادای امانتست
وايمانهم و بقسمهایی که میخورند در این باب و میگفتند که والله لنؤمنن به

ولننصرنه

ولننصرنه ثمنا قليلا بهای اندک را یعنی آنانکه مال اندک میگیرند و از عهد و قسم خود میگذرند و آن
مال قلیل دنیای فانی را بدل آن عهد و حلف میشمارند اولئك آن گروه لا خلاق لهم
في الآخرة هیچ نصیبی نیست مر ایشانرا از ثواب در آخرت ولا يكلمهم
الله و سخن نکند خدای تعالی با ایشان سخنی که باعث فرح و خوشحالی ایشان گردد
ولا ينظر اليهم و نظر رحمت نکند بسوی ایشان يوم القيمة در روز قیامت
ولا يزكيهم و پاک نسازد ایشانرا بوسیله مغفرت از دنس ذنوب
ولهم عذاب اليم و مر ایشانراست عذابی دردناک غیر منقطع وان
منهم و بدرستیکه از یهودان لفريقا هر آینه هستند جماعتی که
يلوون السنتهم می پیچانند و میل میدهند زبانهای خود را بالكتاب
بخواندن کتاب منزل بسوی آنچه خود تحریف کرده‌اند لتحسبوه تا شما گمان برید که آن کلام محرف
من الكتاب از کتاب توریه است ضمیر لتحسبوه راجعست بکلام محرف
که مضمون يلوون السنتهم بالكتاب دلالت بران دارد وما هو من الكتاب
و حال آنکه نیست آنچه ایشان بزبانهای خود در آن میل میدهند از توریه پس برای تاکید و ما هو من الكتاب میفرماید که
ويقولون و میگویند ایشان هو آنچه ایشان میخوانند و تحریف میکنند من عند
الله از نزد خدای تعالی نازل شده وما هو من عند الله و حال آنکه نیست
آن نازل از نزد خدای تعالی از این آیت معلوم میشود که خدای تعالی فاعل فعل عباد نیست چنانچه اهل سنت میگویند
ويقولون على الله الكذب و میگویند بر خدای تعالی دروغ را
وهم يعلمون در حالتیکه میدانند ایشان که آن دروغست و بعد از بیان تحریف
توریه رد افترائی میکنند که نصاری بر حضرت عیسی علیه السلم میکردند که او امت خود را بعبادت خود دعوت نمود
ما كان لبشر هرگز نبود و درست نیست مر آدمی را یعنی عیسی را ان يؤتيه
الله الكتاب اینکه بدهد خدای تعالی او را کتاب انجیل والحكم و علم احکام
شرایع والنبوة و مرتبه بلند پیغمبری ثم يقول پس بگوید آن بشر با وجود
این مراتب للناس مر مردمانرا از امت خود را كونوا عبادا لي باشید بندگان من
من دون الله غیر از خدای بحق آنچه مذکور شد موافق روایت علی بن ابراهیم است و در
بعضی روایات آمده که این آیه در شأن پیغمبر ما صلوات الله علیه و آله نازل شده و مراد از بشر محمد است و از کتاب



میشود که عیسی ایمان بمحمد صلی الله علیه و آله آورد و نصرت آنحضرت نماید با عدم ادراک زمان آنحضرت پس امام علیه السلم فرمود
که ای حبیب به آنکه آیات بسیار از قرآن طرح شده و رد کرده نمیشود در قرآن مگر کلامی چند که کاتبان در آن خطا کرده
و توهم کرده اند آنرا مردمان و اگر خطا کاتبان و وهم مردمان در قرآن نمیبود هیچ احدی را میسر نبود که رد آیات و حروف
توانند کرد و بحث بران توانند نمود و این رد و بحث بجهت خطا و تحریف است که در قرآن واقع شده و
این آیت را چنانچه تو خواندی واهمست بجای واذ اخذ الله میثاق النبیین ولاخذ الله میثاق النبیین چه آن
که حق تعالی این آیه را چنین نازل کرده نه چنانچه تو خواندی پوشیده نماند که ولاخذ الله مصدر بلام ابتدائیه که موجب
تاکید است و اقع بحث چه سبب نیست و بخشاو وارد است خواه واذ اخذ الله باشد و خواه ولاخذ الله بخاطر
ناقص کاتب الحروف میرسد که درین حدیث سهوی از ناسخ واقع شده باشد و حدیث اینچنین باشد که فاقرأ
ولاخذ الله میثاق امم النبیین چنانچه حدیث حضرت صادق علیه السلم موید اینست و قبل ازین مذکور شده و
ازینست که حضرت بعد ازاین فرمود که ای حبیب پس بخدا قسم که وفا نکردند بعهد خود هیچ امتی از امم که قبل از
موسی بودند و بعضی در توجیه حدیث چنین گفته اند که امام علیه السلم قبل از تعرض از جواب سوال حبیب اشارت
کرد بتحریفی که درین آیت واقع شده و بعد ازاین بقول خود که فرمود یا حبیب فو الله ما وفت امة من الامم تا آخر
اشارت بجواب سوال کرد یا بقسم که مراد درین آیه از اخذ عهد بر انبیا اخذ عهد است بر امم انبیا
یا اخذ عهد است بر انبیا بر نوعی که ایشان عهد از امم خود بگیرند که ایمان به پیغمبری که بعد از او می آید بیارند
و نصرت او کنند لیکن بخدا قسم که امم انبیا ما تقدم وفا بعهد خود نکردند الله اعلم بحقایق کلمات اولیائه
قَالَ گفت خدا تعالی مر انبیا را در دنیا بعد از عرض میثاق **ءَأَقْرَرْتُمْ** آیا اقرار کردید شما **وَ**
أَخَذْتُمْ و فرا گرفتید **عَلَىٰ ذَٰلِكُمْ** بر آنچه گفتم شما را **إِصْرِي** عهد مرا
قَالُوا گفتند ایشان که **أَقْرَرْنَا** اقرار کردیم و قبول عهد و میثاق نمودیم **قَالَ** گفت خدا تعالی مر
ملائکه را **فَاشْهَدُوا** گواه باشید باین میثاق **وَأَنَا مَعَكُمْ**
مِنَ الشَّاهِدِينَ و من نیز با شما از جمله گواهانم این تفسیر موافق روایت
علی بن ابراهیم است و عبارت روایت علی بن ابراهیم اینچنین است که ثم قال لهم فی الدنیا ءاقررتم واخذتم
علی ذلکم اصری ای عهدی قالوا اقررنا قال الله للملائکة اشهدوا وانا معکم من الشاهدین و در بعضی روایات آمده
که حق تعالی چون بانبیا و امم ایشان گفت که آیا اقرار کردید بعهد من ایشان گفتند آری بعد ازین خدا تعالی
انبیا را گفت که شما بمعنی گواه باشید بر امم خود که من نیز از جمله گواهانم **فَمَنْ تَوَلَّىٰ** پس هر که
برگردد از ایمان و نصرت مذکوره **بَعْدَ ذَٰلِكَ** پس از عهد و میثاق **فَأُولَٰئِكَ**

پس اینجماعتی که اعراض از ایمان کنند **هُمُ الْفَاسِقُونَ** ایشانند از حد شرع در گذرندگان
أَفَغَيْرَ دِينِ اللَّهِ يَبْغُونَ آیا ایشان پس غیر از دین خدا را طلب میکنند غیر مفعول
یبغون است که مقدم شده بران **وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ**
وَالْأَرْضِ و حال آنکه مر خدا را تابع و منقاد شدند در روز میثاق هر که در آسمانها و زمین است **طَوْعًا**
از روی رغبت **وَكَرْهًا** و از روی نفرت یعنی اصحاب یمین یوم الذر از روی طوع منقاد امر الهی
شدند و اصحاب شمال از روی کراهت چنانچه از حدیث حضرت صادق علیه السلم مستفاد میگردد و رفاعة بن موسی روایت
کند که چون حضرت صادق علیه السلم آیه وله اسلم من فی السموات والارض را خواندند فرمود اذا قام القائم علیه السلم لا تبقی
الارض الا نودی فیها شهادة ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله پس همه ایمان آورند یا از روی خواهش و یا از خوف شمشیر
آنحضرت **وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ** و بسوی جزای خدا تعالی بازگردانیده خواهند شد همه
مطیعین و هم متمردین **قُلْ** بگو ای محمد **آمَنَّا بِاللَّهِ** تصدیق کرده ایم بخدا تعالی
وَمَا أُنْزِلَ عَلَيْنَا و بآنچه فرو فرستاده شده بر ما که آن قرآنست **وَمَا أُنْزِلَ عَلَىٰ**
إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ
وَالْأَسْبَاطِ و بآنچه نازل گردانیده شده بر ابراهیم و دو پسر او که اسمعیل و اسحق اند و نبیره او
که یعقوب است و با اولاد او لاد او که ایشان را اسباط گویند و کتاب همه ایشان که نازل شده همان صحف ابراهیم است
زیرا که همه تابع شریعت او بودند و بکتاب او عمل میکردند **وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ**
و بآنچه داده شده بموسی یعنی توریة و بعیسی یعنی انجیل **وَالنَّبِيُّونَ** و بآنچه داده شده اند پیغمبران دیگر
مِنْ رَبِّهِمْ از نزد پروردگار ایشان **لَا نُفَرِّقُ** جدایی نمی افکنیم
بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ میان یکی از ایشان بلکه بهمه ایمان آورده ایم نه ببعضی و دون بعضی
وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ و ما مر خدا را در جمیع احکام و شرایع او را فرمان برداریم
و او را عبادت میکنیم نه غیر او را **وَمَنْ يَبْتَغِ** و هر که طلب کند **غَيْرَ**
الْإِسْلَامِ دِينًا غیر از دین مبین اسلام دین دیگر را **فَلَنْ يُقْبَلَ**
مِنْهُ پس هرگز قبول کرده نشود آن دین دیگر ازو و ازین آیت استدلال کرده اند که اسلام باید که
با ایمان متحد باشد زیرا که اگر متحد نباشد از دایره قبول بیرون خواهد بود با آنکه ایمان با شنیدن اسلام مقبولست
جواب گوییم که حق تعالی نفی کرده درین آیت هر دینی را که غیر اسلام باشد نه هرچه را که غیر اسلام باشد
وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ و او در آخرت از جمله



کیف یهدی الله قوما کفروا بعد ایمانهم وشهدوا ان الرسول حق وجاءهم البینات والله لا یهدی القوم الظالمین اولئک جزاؤهم ان علیهم لعنة الله والملائکة والناس اجمعین خالدین فیها لا یخفف عنهم العذاب ولا هم ینظرون الا الذین تابوا من بعد ذلک واصلحوا فان الله غفور رحیم

ان الذین کفروا بعد ایمانهم ثم ازدادوا کفرا لن تقبل توبتهم واولئک هم الضالون ان الذین کفروا وماتوا وهم کفار فلن یقبل من احدهم ملء الارض ذهبا ولو افتدی به اولئک لهم عذاب الیم وما لهم من ناصرین لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون

ایشان کنید تا حق ایشان را بایشان رسانید از بهترین اموال خود **وَمَا تُنْفِقُوا** و آنچه نفقه میکنید
مِنْ شَيْءٍ از هر چیزی خواه خوب خواه بد و خواه قلیل و خواه کثیر خدای تعالی بسط بی آن جزا خواهد داد
فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ بواسطه آنکه خدای تعالی بآن خبر داناست و چون یهود میگفتند که گوشت
شتر در ملت ابراهیم تا زمان ما حرام بوده و رسول الله صلی الله علیه و آله تکذیب ایشان نمود حق تعالی بجهت تصدیق
آنحضرت میفرماید که **كُلُّ الطَّعَامِ** همه خوردنیها **كَانَ حِلًّا لِبَنِي إِسْرَائِيلَ**
بود حلال مر فرزندان یعقوب را **إِلَّا مَا حَرَّمَ إِسْرَائِيلُ عَلَىٰ نَفْسِهِ**
مگر آنچه حرام گردانید یعقوب بر نفس خود بجهت آنکه آنحضرت را درد تهیگاه بود که از خوردن گوشت شتر بهیجان می آمد
پس آنرا بر خود حرام گردانید نه بر مردم چنانچه در کافی روایت کرده و بروایت علی بن ابراهیم حضرت یعقوب را وجعی
بود که آنرا عرق النسا گویند که مشهور بعرق النسا است ابدا لا آنحضرت گوشت شتر را که مورث آنست بر خود حرام
کرد **مِنْ قَبْلِ أَنْ تُنَزَّلَ التَّوْرَاةُ** پیش از آنکه فرو فرستاده شود توریة بعد از نزول
توریه حضرت موسی حرمت آنرا بر طرف نمود و خود میخورد و چون یهود گفتند که حرام بودن گوشت شتر در توریة
مسطور است حق تعالی پیغمبر خود را فرمود که **قُلْ** بگو بایشان که **فَأْتُوا بِالتَّوْرَاةِ** پس بیارید توریة را
فَاتْلُوهَا پس بخوانید آیه تحریم آنرا **إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ** اگر هستید
راست گویان و یهود چون میدانستند که در توریه حرمت گوشت شتر نیست جسارت بآوردن توریة و خواندن
آن نکردند **فَمَنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ** پس هر که افترا کند بر خدا
دروغ را در تحریم ما احل الله **مِنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ** پس از الزام حجت بر ایشان
و دانستن آنکه تحریم آن از یعقوب بود نه از علام الغیوب **فَأُولَٰئِكَ** پس آن گروه
مفتریان **هُمُ الظَّالِمُونَ** ایشانند ستمکاران بر نفس خود که با حق مکابره میکنند
قُلْ بگو ای محمد صلی الله علیه و آله **صَدَقَ اللَّهُ** راست گفت خدای تعالی
در آنکه حلالست همه طعام و شما دروغ گویانید **فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ**
پس پیروی کنید دین ابراهیم را یعنی دین اسلام را تا خلاص شوید از یهودیت **حَنِيفًا**
در حالتیکه ابراهیم میل کننده است از ادیان باطله بدین حق **وَمَا كَانَ مِنَ**
الْمُشْرِكِينَ و نبود ابراهیم از شرک آرندگان بخدا یعنی متدین بدین
محرف یهود و نصاری و مشرکین عرب نبود **إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ** بدرستیکه اول خانه
بحسب زمان یا بحسب شرف که **وُضِعَ لِلنَّاسِ** بنا کرده شده در زمین از برای مطاف و

معبد مردمان در بیست و پنجم ذی قعده چنانچه از حضرت ابی الحسن الاول علیه السلام مرویست که فی خمس و عشرین من ذی القعدة وضع
البیت و هو اول رحمة وضعت علی وجه الارض **لَلَّذِي بِبَكَّةَ** هر آینه آن خانه است که در موضع
بکه است یعنی کعبه چنانچه محمد بن مسعود عیاشی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که آنحضرت فرمودند مکه جملة القریة
و بکه جملة موضع الحجر الذی یبک بعضها بعضا یعنی مراد از مکه مجموع شهر است و بکه همه آنجائی که حجر الاسود در آن منصوبست و
در آنجا از غایت ازدحام میکوبند بعضی مردم بعضی دیگر را لهذا از آنکه گویند و ایضا از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده
که بکه موضع البیت و ان مکه مسجد الحرام و بعضی از آنحضرت روایت کرده اند که بکه مسجد الحرام است بنابرین معنی آیه چنین است
که اول خانه که بنا کرده شده هر آینه خانه ایست که در مسجد الحرام است **مُبَارَكًا** در حالتیکه آن خانه
برکت داده شده و کثیر الخیر است **وَهُدًى** و راه راست نماینده است **لِلْعَالَمِينَ**
مر اهل عالم را **فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ** درین خانه یعنی در قرب این خانه است
علامتهای روشن داله بر حقیت آن که بعضی از آن علامتها **مَقَامُ إِبْرَاهِيمَ**
جای ایستادن ابراهیم است یعنی سنگی که قدم مبارک خلیل الرحمن بمحض ایستادن در آن اثر کرده نقش پای آنحضرت
در آن سنگ با وجود صلابت منتقش گردید بنابرین ترجمه تقدیر آیه چنین است که فیه آیات بینات منها مقام ابراهیم
پس مقام ابراهیم بدل البعض است از آیات بینات و بعضی دیگر حجر الاسود است که با حضرت آدم و حضرت زین العابدین
علیهما السلام منطق در آمد و شهادت بامامت حضرت امام زین العابدین علیه السلام داد و در قرار گرفتنش بجای خود اطاعت
غیر معصوم نکرد و بعضی دیگر منزل اسمعیل ذبیح الله است که قبل از نزول آنحضرت آنجا کی آب بود و بعد از نزول او چشمه آب
جوشیدن گرفت فی الکافی عن ابن سنان قال سالت ابا عبد الله علیه السلام عن قول الله عز و جل فیه آیات بینات
ما هذه الآیات البینات قال مقام ابراهیم حیث قام علی الحجر فاثرت فیه قدماه والحجر الاسود و منزل اسمعیل علیه السلام
و چون مقام ابراهیم ظاهرترین علامتست الله سبحانه و تعالی بهمان اکتفا کرد **وَمَنْ دَخَلَهُ** و
جمله بر سر خود است و تعلق بما قبل ندارد یعنی و هر که در آید بدین خانه یعنی بحرم این خانه
كَانَ آمِنًا باشد ایمن و محفوظ از عذاب الهی چنانچه در کافی از عبد الله بن سنان روایت کرده
که او گفت که من از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم که مراد از و من دخله دخول بیت است یا دخول حرم حضرت
فرمود من دخل الحرم من الناس مستجیرا به فهو آمن من سخط الله و من دخل من الوحش والطیر کان آمنا من ان یهاج او یؤذی حتی یخرج من الحرم
و محمد بن مسعود عیاشی در تفسیر خود آورده که از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که هر که در حرم در آید در حالتیکه
عارف باشد بحق ما چنانچه عارفست بمکه معظمه بیرون می آید از جمیع گناهان و خدای تعالی کفایت مطالب دنیوی و اخروی او
نماید و فی الکافی عن عبد الخالق الصیقل قال سالت ابا عبد الله علیه السلام عن قول الله عز و جل و من دخله کان آمنا فقال لقد



وَلِلّٰهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا

وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللّٰهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللّٰهِ وَاللّٰهُ شَهِيدٌ

عَلَىٰ مَا تَعْمَلُونَ

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ مَنْ آمَنَ تَبْغُونَهَا عِوَجًا وَأَنْتُمْ شُهَدَاءُ

وَمَا اللّٰهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تُطِيعُوا فَرِيقًا مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ يَرُدُّوكُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ كَافِرِينَ

وَكَيْفَ تَكْفُرُونَ وَأَنْتُمْ تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ آيَاتُ اللّٰهِ وَفِيكُمْ رَسُولُهُ

وَمَنْ يَعْتَصِمْ بِاللّٰهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّٰهَ حَقَّ تُقَاتِهِ

وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ

گروه در حالتیکه شما مسلمان و منطق بکلمه شهادتین باشید و حاصل معنی اینست که باید که شما در حین ادراک موت بحلیه اسلام باشید
از حضرت صادق علیه السلم مرویست که آیه و انتم مسلمون بتشدید لام است یعنی در حالتیکه شما منقاد و فرمان بردار باشید مر پیغمبر را
که برای پیغمبر صلوات الله علیه و آله نازل شده و قال ابن شهرآشوب فی مناقبه قال الباقر علیه السلم فی قراءة علی علیه السلم و هو التنزیل
الذی نزل جبرئیل علی محمد صلی الله علیه و آله فلا تموتن الا و انتم مسلمون لرسول الله و الامام بعده یعنی قرائت حضرت
امیر المومنین چنانچه جبرئیل برای پیغمبر صلوات الله علیه و آله نازل گردانیده مسلمون بتشدید لام است با زیادتی لرسول الله
و الامام بعده باین معنی که و نمیرید شما مگر در حالتیکه منقاد باشید مر رسول الله را و مر امام را که بعد از اوست یعنی
علی بن ابی طالب و اولاد طاهرین او را **واعتصموا** و چنگ در زنید **بحبل الله**
جمیعا بحبل خدا تعالی حالگونیکه مجتمع باشید بعضی از اهل تفسیر حبل الله را بدین اسلام
و بعضی بقرآن حمل کرده اند و بروایت علی بن ابراهیم توحید و ولایت ائمه هدی است و در بعضی احادیث
بخصوص علی بن ابی طالب تفسیر شده و بعضی دیگر بمجموع ائمه معصومین چنانچه شیخ ابو علی طبرسی در مجمع البیان
گفته اولی حمل بر جمیع است زیرا که مآل همه یکیست فی تفسیر العیاشی عن ابی الحسن علیه السلم عن قوله و اعتصموا بحبل الله
جمیعا قال علی بن ابی طالب حبل الله و عن جابر عن ابی جعفر علیه السلم قال آل محمد علیهم السلم هم حبل الله الذی
امر بالاعتصام به فقال و اعتصموا بحبل الله جمیعا و فی مجمع البیان عن الصادق علیه السلم نحن حبل الله الذی
قال و اعتصموا بحبل الله جمیعا و فی روایة اخری حبل الله هو القرآن و القرآن یهدی الی الامام و ذلک قول الله
ان هذا القرآن یهدی للتی هی اقوم **ولا تفرقوا** ای و لا تتفرقوا یعنی و پراکنده مشوید از
طریق حق و اجتماع نمایید بر ولایت آل محمد صلی الله علیه و آله و چون حق تعالی بعلم کامل خود میدانست که امت
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله بعد از او اختلاف در ولایت و امامت اهل بیت او میکنند لهذا
امر بعدم تفرقه نمود چنانچه از حضرت امام محمد باقر علیه السلم مرویست قال علیه السلم ان الله تبارک و
تعالی علم انهم سیفترقون بعد نبیهم و یختلفون فنهاهم عن التفرق کما نهی من کان من قبلهم فامرهم
ان یجتمعوا علی ولایة آل محمد صلی الله علیه و آله هکذا فی تفسیر علی بن ابراهیم **واذکروا**
و یاد کنید **نعمة الله علیکم** نعمت خدا تعالی را
که بشما افاضه کرده **اذ کنتم** وقتیکه بودید شما **اعداء** دشمنان
یکدیگر در زمان جاهلیت **فالف بین قلوبکم** پس الفت داد خدا تعالی
میان دلهای شما ببرکت قدوم حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله این آیه در شان
دو قبیله انصار نازل شده یکی قبیله اوس و دیگری قبیله خزرج که پشت هر کدام از اوس و

خزرج

و خزرج که پسران حارثه اند بر دیگری رسیده توام متولد شده و شمشیر ایشان را از یکدیگر جدا کرده لهذا در مدت
یکصد و بیست سال در میان اولاد ایشان جنگ بود تا بعثت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
که بوسیله آنحضرت بشرف اسلام مشرف شدند و جنگ شان بصلح مبدل شد و دم از برادری میزدند
فاصبحتم پس گردیدید شما **بنعمته اخوانا** بسبب رحمت و فضل
خدا تعالی برادران یکدیگر **وکنتم** و حال آنکه بودید شما در زمان ضلالت **علی شفا**
حفرة بر کنار گوچه ای **من النار** از آتش دوزخ **فانقذکم**
منها پس باز رهانید شما را خدا تعالی از آن حفره آتش بهمین اسلام و اطاعت حضرت سید انام بدان
ضمیر منها راجع بحفره است و محتملست که راجع بشفا باشد و چون شفا مضاف بحفره است و حفره که مضاف الیه است
مونث است ضمیر منها را مونث آورد چه قاعده است که ضمیری که راجع بمضاف باشد تذکیر و تانیث آن ضمیر را
باعتبار مضاف الیه میکنند نه باعتبار مضاف و محتملست که ضمیر منها راجع بنار باشد و نار مونث معنوی است
و در روضه کافی از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده که آنحضرت فرمود که بخدا قسم که جبرئیل این آیه را
اینچنین بر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله نازل گردانیده که فانقذکم منها بمحمد **کذلک**
همچنین که نزاع قدیم شما و الفت جدید شما را بیان کرد **یبین الله لکم آیاته**
بیان میکند خدا تعالی برای شما دلایل وحدانیت ذات و امر و نواهی خود را
لعلکم تهتدون تا آنکه شما راه راست بیابید و از عذاب
ایمن گردید **ولتکن منکم** و باید که باشد از شما **امة یدعون**
الی الخیر گروهی که بخوانند مردمان را بسوی نیکوئی یعنی بدین حق علی بن ابراهیم از حضرت ابی جعفر
الباقر علیه السلم روایت کرده که این گروه آل محمد و تابعین ایشانند که مردم را دعوت بخیر میکنند
و در مجمع البیان از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده که نزول آیه اینچنین است ولتکن منکم ائمة یدعون
الی الخیر چنانچه آیه بعد از این نیز کنتم خیر ائمة اخرجت للناس است و در لغت نیز امة بمعنی ائمة آمده
و یامرون بالمعروف و امر میکنند مردمان را بطاعت و خوبی **و**
ینهون عن المنکر و باز میدارند ایشان را از بدی و اعمال ناشایست
و اولئک و آن گروه آمر و ناهی **هم المفلحون**
ایشانند رستگاران **ولا تکونوا** و مباشید شما
کالذین مانند آنانکه **تفرقوا** جدا شدند **واختلفوا** و اختلاف

کردند در دین حق مِن بَعدِ ما جاءَهُمُ البَیِّناتُ از پس آنکه
آمد بدیشان آیات و علامات ظاهره و اکثر جمعیت دین مبین و اتفاق بر آن گفته‌اند که مراد از این اختلاف در اصول
دین است نه در فروع زیرا که از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله مرویست که اختلاف امتی رحمة و همچنین مرویست
که من اجتهد فاصاب فله اجران و من اخطأ فله اجر واحد وَأُولٰئِكَ و آن گروه مخالفین لَهُم
عَذابٌ عَظیمٌ می‌باشد مر ایشان را عذابی بزرگ یَومَ تَبیَضُّ
وُجُوهٌ در آن روز که سفید گردد رویها وَتَسوَدُّ وُجُوهٌ و سیاه گردد رویها چون لهم
عذاب عظیم مقدر یکون لهم عذاب عظیم است بنابرین یوم منصوب باشد بفعل مقدر خواهد بود و بعضی گفته‌اند که یوم
منصوب باذکر مقدر است ای اذکر یوم تبیض وجوه و تسود وجوه یعنی یاد و بیار روزی را که سفید گردد رویها و روزی را
که سیاه گردد رویها فَأَمَّا الَّذینَ اسوَدَّت وُجُوهُهُم
اما آنکه سیاه باشد رویهای ایشان فرشتگان امر الهی از روی توبیخ و سرزنش با ایشان گویند
أَكَفَرتُم آیا کافر شدید بَعدَ إیمانِكُم پس از ایمان آوردن شما
فَذُوقُوا العَذابَ پس بچشید مرارت عذاب دوزخ را بِما كُنتُم
تَكفُرُونَ بسبب آنچه بودید که بعد از ایمان کافر و مرتد شدید وَأَمَّا
الَّذینَ ابیَضَّت وُجُوهُهُم و اما آنکه سفید باشد رویهای ایشان
فَفی رَحمَةِ اللهِ پس باشند در رحمت خدا که بهشت است گفته‌اند که تعبیر جنت برحمت
تنبیه بر آنست که طاعت خدا تعالی موجب جنت نیست مگر برحمت و فضل او و حق تقدیم این
آیت بود لیکن چون حق تعالی میخواست که مطلع و مقطع این آیات در بیان صفت مؤمنین باشد بنابرین تاخیر این
آیت نمود هُم فیها خالِدُونَ این رو سفیدان در رحمت و بهشت
خدا جاوید مانند کاشند جمله هم فیها خالدون جمله مستأنفه است گویا سائلی سوال میکند که بودن ایشان در
بهشت دائمیست یا در بعضی اوقاتست در جواب فرموده که بودن ایشان در بهشت دائمیست علی بن
ابراهیم رحمه الله از ابی ذر رضی الله عنه روایت کرده که چون آیه یوم تبیض وجوه و تسود وجوه نازل شد حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرمود که روز قیامت بگذرند بر من امت من با پنج علم علمی با سرکردگی گوساله
این امت که خلیفه اولست پس سوال کنم از ایشان که بعد از من با کتاب الهی و عترت من با اهل بیت چه کردید در جواب
گویند که کتاب الله تحریف کردیم و پس پشت خود انداختیم و با عترت رسول عداوت ورزیدیم و غصب
حق ایشان نمودیم پس گویم که داخل شوید در جهنم حالگونه که تشنه و روسیاه باشید پس علمی دیگر با فرعون

این امت

این امت که خلیفه ثانیست و با تابعین او بر من بگذرد و همچنین سامری این امت یعنی خلیفه ثالث با علمی بر من بگذرد پس با
علم ذو الثدیه با اول خوارج و آخر خوارج و با همه این جماعت همان سوال کرده شود در جواب گویند که کتاب الهی را تحریف
نموده پاره پاره کردیم و بیزار شدیم از آن و با عترت طاهرین عداوت ورزیدیم و کشتیم ایشان را پس امر کنم همه جماعت را
بدخول جهنم در حالتیکه تشنه و سیاه رو باشند پس علمی با امام المتقین و سید الوصیین و قاید غر المحجلین و وصی رسول
رب العالمین بر من بگذرد و با ایشان نیز همان سوال کنم در جواب گویند اما کتاب خدا را تابع شدیم و اطاعت
احکام آن کردیم و اما عترت رسول را دوست داشتیم و نصرت کردیم تا آنکه در حق ایشان خون ما ریخته شد پس
گویم داخل شوید در بهشت در حالتیکه سیراب و سفید رو باشید ابوذر علیه الرحمه گوید که بعد از ذکر این حدیث
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله این آیه را تلاوت کردند که یوم تبیض وجوه و تسود وجوه فاما الذین اسودت
وجوههم الآیه ثعلبی که از رؤسای تابعین مرتدین از اصحابست در تفسیر خود از معصوم صلوات الله علیه و آله روایت کرده
که آنحضرت فرمود که بخدایی که نفس محمد بدست قدرت اوست که وارد شوند در کنار حوض کوثر بعضی از اصحاب من
که ایشان را از نزد من برانند من گویم اصیحابی اصیحابی مرا گویند تو نمیدانی که ایشان بعد از تو چه کردند و بدعتها نمودند
و از دین برگشتند و مرتد شدند تِلكَ آنچه گذشت از آیات وعد و وعید آیاتُ اللهِ
علامات و حجتهای خداست نَتلُوها میخوانیم آنرا بواسطه وحی عَلَیكَ بر تو ای محمد
بِالحَقِّ بیان درست و راست وَمَا اللهُ و نیست که خدا تعالی یُریدُ
ظُلماً لِلعالَمینَ خواهد ستم را بر جن و انس زیرا که او مالک علی الاطلاقست
و مالک بر مملوک ظلم روا ندارد و اشارت بمالکیت خود فرموده که وَلِلّهِ و مر خدا راست ما فی
السَّماواتِ وَما فِی الأَرضِ آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است وَإِلَى اللهِ
و بسوی خدا تعالی تُرجَعُ الأُمُورُ باز گردانیده شود همه کارها كُنتُم
خَیرَ أُمَّةٍ هستید شما بهترین گروهی که أُخرِجَت لِلنّاسِ
بیرون آورده شده است یعنی ظاهر گردانیده شده است از برای انتفاع مردمان کنتم خیر امة
مثل و کان الله غفورا رحیما است که افاده ثبوت میکند نه آنکه در زمان گذشته متصف بخیریت بودند
تَأمُرُونَ بِالمَعرُوفِ امر میکنید مردم را بمستحسنات وَتَنهَونَ
عَنِ المُنكَرِ و نهی میکنید از مستقبحات تأمرون بالمعروف را اما آخر بعضی جمله
مستأنفه گرفته‌اند بواسطه بیان خیریت آن امت و میتوانند که خبر ثانی کنتم باشد و احتمال حالیت
نیز دارد وَتُؤمِنُونَ بِاللهِ و ایمان می‌آورید بخدا تعالی تأخیر و تؤمنون بالله اشارت

براینست که امر معروف و نهی از منکر محض بواسطه ایمان بخدا تعالی و رواج دین اوست علی بن ابراهیم از عبدالله
بن سنان روایت کرده که روزی آیه کنتم خیر امة اخرجت للناس را بر حضرت صادق علیه السلام خواندم حضرت فرمود
که آیه اینچنین نازل نشده بواسطه آنکه بهترین امت قاتل حضرت امیر المؤمنین و امام حسن و امام حسین علیهم السلام نخواهد
بود ابن سنان گوید که گفتم یا حضرت پس آیه چون نازل شده فرمود خیر ائمة اخرجت للناس آیا نمی بینی که خدا تعالی
مدح کرده ایشان را و فرموده تأمرون بالمعروف و تنهون عن المنکر و تؤمنون بالله و ابن شهر آشوب در مناقب خود
آورده که حضرت امام محمد باقر علیه السلام این آیه را کنتم خیر ائمة اخرجت للناس میخواندند بتبدیل کاف بالف و میفرمودند
که جبرئیل اینچنین نازل گردانیده و نخواسته ازین امت مگر محمد و علی و اوصیا از فرزندان او و صلوات الله علیهم اجمعین
بعضی گفته اند که چون الف لام در المعروف و در المنکر برای استغراقست ای آمرین بکل معروف و ناهین عن کل
منکر بنابرین آیت دلالت بر حجیت اجماع این امت میکند زیرا که اگر ایشان اجماع بر باطل کنند آمرین بکل
معروف و ناهین عن کل منکر نخواهند بود بنا بر احادیث مذکوره اگر این آیه دلالت بر حجیت اجماع کند دلالت بر
حجیت اجماع ائمه هدی علیهم السلام میکند قطع نظر از عصمت ایشان که آن نیز دلیلیست قوی بر حجیت اجماع
ایشان **ولو آمن اهل الکتاب** و اگر ایمان آرند چنانچه
سزاوار است اهل کتاب از تورات و انجیل یعنی یهود و نصاری به نبوت پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله
لکان خیرا لهم هر آینه باشد آن ایمان بهتر مر ایشان را در دنیا و آخرت
از قبول جزیه و ماندن بکفر و اگر مراد از خیر اصل خیریت باشد بدون ملاحظه تفضیل معنی چنانست که اگر اهل کتاب
ایمان بیارند هر آینه آن خوب خواهد بود در دنیا و آخرت برای ایشان **منهم المؤمنون**
بعضی از ایشان اهل ایمانند مثل عبدالله بن سلام و یاران او **و اکثرهم**
الفاسقون و بیشتر ایشان بیرون رفتگانند از فرمان خدا و رسول او
لن یضروکم هرگز ضرر نتوانند رسانید یهود شما را ای اهل ایمان
الا اذی مگر اندکی یعنی مثل سرزنش و طعن در اسلام **و ان یقاتلوکم** و اگر مقاتله کنند با شما
یولوکم الادبار برگردانند پشتها را بر شما و بهزیمت روند
ثم لا ینصرون و خبر میدهم شما را که اهل کتاب پس از هزیمت یاری کرده نشوند
نه از حق و نه از خلق و در واقع چنین شد مثل حال بنی قریظه و بنی النضیر و یهود خیبر بنابرین ثم لا ینصرون
جزاء شرط نیست لهذا مجزوم نشده بلکه کلام مستانف است و بعضی ثم لا ینصروا مجزوم خوانده اند
تا معطوف باشد بر یولوا و جزاء دیگر شرط باشد **ضربت علیهم الذلة**

زده شد

زده شد یعنی لازم گشته بر یهود خواری جزیه **اینما ثقفوا** هر جا که یافت شوند **الا بحبل**
من الله استثنا از اعم احوالست ای ضربت علیهم الذلة فی جمیع الاحوال الا معتصمین بذمة الله یعنی
یهود در همه حالات ذلیل و خوارند مگر آنکه متمسک شوند بعهدی از خدا تعالی **و حبل من الناس**
و عهدی از مؤمنان که مراد از آن قبول جزیه است و در این صورت فی الجمله از مذلت و خواری خلاص شوند و در روایت
آمده که مراد از حبل من الله کتاب خداست که قرآنست و از حبل من الناس علی بن ابی طالب علیه السلام است
و باؤا و بازگشتند یهود **بغضب من الله** بخشمی از خدا تعالی **و ضربت**
علیهم المسکنة و زده شد و لازم گشت بر ایشان مسکنت که جوع و درویشی است
بعضی از ایشان در واقع بعلت فاقه گرفتار شوند و بعضی بواسطه طلب تخفیف جزیه خود را فقیر وا می نمایند
ذلک این امور مذکوره از ضرب ذلت و مسکنت و برگشتن بغضب الهی **بانهم کانوا**
بسبب آنست که ایشان بودند از روی عناد که **یکفرون بآیات الله**
منکر میشدند بآیتهای خدا تعالی **و یقتلون الانبیاء بغیر حق** و میکشتند
پیغمبران را بنا حق قبل ازین در اوایل سوره مبارکه بقره حدیثی از حضرت صادق علیه السلام مذکور شد که بنی اسرائیل
خود مباشر قتل انبیا نشدند بلکه سبب قتل شدند **ذلک** این کفر و قتل **بما عصوا**
سبب آن بود که عصیان ورزیدند **و کانوا یعتدون** و بودند
که تجاوز میکردند از احکام الهی یعنی سبب کفر ایشان و قتل انبیا استمرار ایشانست بر کبایر و استمرار بر کبایر
مؤدی بسوی کفر و غیر آنست **لیسوا** نیستند مؤمنان اهل کتاب **سواء** مساوی در مساوی با
کافران ایشان صاحب مجمع البیان گفته که صحیح آنست که کلام در سواء تمام و جای وقف تام باشد
من اهل الکتاب امة جمله مستانفه است در بیان لیسوا
سواء میفرماید که از اهل کتاب جمعی هستند که **قائمة** مستقیمند در دین
اسلام که از کیش یهودیت اعتصام بآن نموده اند **یتلون آیات الله** تلاوت میکنند
آیات خدا را که قرآنست **آناء اللیل** در ساعات شب در نماز تهجد **و**
هم یسجدون حالکونیکه ایشان سجده میکنند خدا تعالی را
یؤمنون بالله ایمان می آرند بخدا تعالی یعنی ثابت قدمند در ایمان بخدا تعالی
والیوم الآخر و ایمان می آرند بروز قیامت **و یأمرون بالمعروف**
و امر میکنند مردم را باعمال نیکو **و ینهون عن المنکر** و باز میدارند



وَيُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَأُولَٰئِكَ مِنَ الصَّالِحِينَ
وَمَا يَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَنْ يُكْفَرُوهُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ
إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ
مَثَلُ مَا يُنْفِقُونَ فِي هَٰذِهِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَثَلِ رِيحٍ فِيهَا صِرٌّ أَصَابَتْ حَرْثَ قَوْمٍ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَأَهْلَكَتْهُ وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَلَٰكِنْ أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بِطَانَةً

خود



مِنْ دُونِكُمْ لَا يَأْلُونَكُمْ خَبَالًا وَدُّوا مَا عَنِتُّمْ قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ وَمَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآيَاتِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ
هَا أَنْتُمْ أُولَاءِ تُحِبُّونَهُمْ وَلَا يُحِبُّونَكُمْ وَتُؤْمِنُونَ بِالْكِتَابِ كُلِّهِ وَإِذَا لَقُوكُمْ قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا عَضُّوا عَلَيْكُمُ الْأَنَامِلَ مِنَ الْغَيْظِ قُلْ مُوتُوا بِغَيْظِكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ
إِنْ تَمْسَسْكُمْ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ



وبشری تم آنها وما جعله الله وتگردانید آن مدد و نصرت بملائکه را حق سبحانه و تعالی الا
بشری لکم مگر مژدگانی برای شما بزودی فتح و نصرت ولتطمئن قلوبکم
به و تا اینکه اطمینان یابد دلهای شما بوعده امداد وما النصر الا من عند
الله العزیز الحکیم و نیست نصرت مگر از نزد خدایی که غالب و قادر است
بر انتقام و داناست بر مصالح امور این آیه اشارتست بر اینکه عده و عدد یعنی سلاح و لشکر از نصرت
الهی خالی نیست بلکه این امور بجهت اطمینان قلوب مومنین است و ایضا سنت الهی بر آن جاریست که گاهی
بوسیله این امور نصرت رود و گاهی بدون این امور و چون مسلمانان در جنگ احد مصابرت ننمودند و مخالفت
امر رسول کردند و باخذ غنایم مبادرت نمودند حق تعالی ایشان را بنزول ملائکه نصرت نکرد لیقطع
میتواند که متعلق شد بقول خدای تعالی که فرموده و ما النصر الا من عند الله یعنی نیست نصرت مگر از جانب حق تعالی
تا آنکه قطع کند و نیست گرداند طرفا گروهی را من الذین کفروا از جماعت
که انکار کردند خدای تعالی و پیغمبر خدا را او یکبتهم یا خوار و نگونسار گرداند بعضی دیگر
ایشان را بجزیه فینقلبوا خائبین پس بازگردند و منهزم شوند در حالتیکه
بی بهره و نومید باشند لیس لک من الامر شیء نیست مر ترا
ای محمد در کار این مشرکین و در کارهای این عالم چیزی یعنی تو مالک آن کارها نیستی بلکه کار تو همین تبلیغ
رسالت و انذار امتست دیگر همه راجع بقدرت کامله ماست و این جمله معترضه است او یتوب
علیهم عطف است بر او یکبتهم یعنی یا آنکه ... یا آنکه بعضی از کفار را یا ذلیل و خوار گرداند
ایشان را یا آنکه قبول توبه کند از ایشان اگر توبه کنند و مسلمان شوند او یعذبهم یا آنکه
عذاب کند خدای تعالی ایشان را اگر اصرار در کفر ورزند فانهم ظالمون پس بدرستیکه
این کفار ستمکارانند بر خود در اختیار کفر و اصرار نمودن بر آن محمد بن مسعود عیاشی رحمه الله باسناد
خود روایت کرده از حضرت امام محمد باقر علیه السلم که آنحضرت فرمودند که مراد از لیس لک من الامر شیء معنی
ظاهری آن نیست و الله ان لیس من الامر شیئا و شیئا و شیئا بلکه مراد آنست که چون خدای تعالی پیغمبر خود را
امر باظهار ولایت ولی الله امیر المومنین علیه السلم کرد حضرت در فکر عداوت قوم با امیر المومنین علیه السلم
شده از آنجهت رعبی و خوفی در دل دانای آنحضرت در آمد بنابرین حق سبحانه و تعالی آیه لیس لک من الامر
شیء را نازل گردانید اشارت بر آنکه تو خوفی مکن که امر خلافت امیر المومنین علیه السلم بتو راجع نیست بلکه بر تو
همین اظهار آنست و خلیفه گردانیدن او بعد از تو موقوف بقدرت کامله ماست و ایضا از جابر روایت کرده

کمن

که من حضرت ابی جعفر الباقر را گفتم که آیه لیس لک من الامر شیء را برای من تفسیر کن حضرت فرمود که ای جابر رسول الله
صلی الله علیه و آله حریص بود در اینکه علی بن ابی طالب علیه السلم بعد از او بر کافه مردمان خلیفه و جانشین او باشد و در علم
خدا خلاف آنچه پیغمبر میخواست تقدیر شده بود لهذا خدای تعالی فرمود که لیس لک من الامر شیء یعنی نیست ترا
ای محمد در خلافت امیر المومنین قدرتی بلکه خلافت آنحضرت بقدرت ما راجعست و ایضا عیاشی روایت کرده که حضرت
امام محمد باقر علیه السلم این آیه را اینچنین قرائت میکردند که لیس لک من الامر شیء ان تتب علیهم او تعذبهم فانهم ظالمون
و در روایت دیگران یتوب علیهم او یعذبهم وارد شده بنا بر منقولست ... در تحت در یتوب و یعذب
ولله ما فی السموات وما فی الارض و مر خدا راست آنچه
در آسمانها و زمین است و مالک همه اوست یغفر لمن یشاء
می آمرزد هر کرا خواهد یعنی اهل ایمان را زیرا که حق تعالی در آیه دیگر فرموده که ان الله لا یغفر ان یشرک به صاحب مجمع البیان
گفته که و لولا ذلک لکنا نجوز العفو عن الجمیع عقلا ویعذب من یشاء
میکند هر کرا خواهد از کافران و از گناهکاران امت محمد صلی الله علیه و آله و عذاب والله
غفور رحیم و خدای تعالی آمرزنده مهربانست و چون بیان مغفرت و تعذیب نمود در عقب آن
نهی عباد کرد از امری که موجب عذاب باشد و فرمود یا ایها الذین آمنوا ای آنکسانی که ایمان
آورده اید لا تاکلوا الربوا مخورید سود را اضعافا مضاعفة
در حالتیکه آن سود زیاد و بیتها باشد که زیاد کرده شده باشد بر اصل مایه و سود مطلقا حرامست و ذکر
اینمقدار از برای بیان واقعست چه در آن وقت عادت اعراب آن بود که سود را در میعادهای متعدد بجهتی زیاد
میکردند که گاهی همه مال مدیون سود میرفت واتقوا الله و بترسید از عذاب خدا و آنچه او نهی کرده
بعمل میارید لعلکم تفلحون تا آنکه شما رستگاری یابید واتقوا النار
و بترسید آتش دوزخ را التی آن آتشی را که اعدت للکافرین
آماده کرده شده است برای کافران درین آیت اشارتست بر اینکه آتش دوزخ بالذات برای کافرانست
و بالعرض برای عاصیان مومنین است واطیعوا الله و فرمان برید خدا را والرسول
و فرستاده او را در جمیع مامورات و منهیات لعلکم ترحمون تا آنکه شما
رحم کرده شوید و از عذاب خلاصی یابید وسارعوا و بشتابید الی
مغفرة من ربکم بسوی اعمالی که موجب مغفرتست از نزد پروردگار شما که
آن ادای فرایض است چنانچه در مجمع البیان از حضرت امیر المومنین علیه السلم روایت کرده که آنحضرت فرمودند که

وسارعوا الی مغفرة یعنی وسارعوا الی دار القرار است وجنة و بسوی بهشتی عرضها السموات والارض عرض آن مانند آسمانهاست و زمین یا وسعت آن باشد وسعت آسمانها و زمین است که عرض گفته و از آن وسعت خواسته بنابراین باید که بهشت محیط بر افلاک سبعه باشد اعدت آماده شده چنین بهشت للمتقین برای پرهیزکاران الذین آن پرهیزکارانیکه ینفقون انفاق میکنند و صرف مینمایند اموال خود را در راه خدا فی السراء در حالت توانگری والضراء و در حالت بیچیزی یا در حالت خوشحالی و اندوهناکی والکاظمین الغیظ و آن متقیان که فرو خورندگانند خشم را با وجود قدرت ایشان بر انتقام و چون غیظ هیجان طبیعت است در وقت رؤیت مکروه لهذا اسناد غیظ بر حق تعالی نمیکنند والعافین عن الناس و عفو کنندگانند از مردمان از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله روایت کرده اند که ان هؤلاء فی امتی قلیل الا من عصم الله وقد کانوا کثیرا فی الامم التی مضت والله یحب المحسنین و خداوند تعالی دوست دارد نیکوکاران را والذین عطف است بر للمتقین یعنی بهشت چنین آماده شده برای متقین و برای کسانیکه اذا فعلوا فاحشة هرگاه کنند کاری ناشایست او ظلموا انفسهم یا ظلم کنند بر نفسهای خود محتمل است که مراد از فاحشه کبیره باشد مثل زنا و از ظلم گناه صغیره باشد و محتملست که مراد از ظلم کبیره باشد اعظم از فاحشه و بعضی گفته اند که فاحشه در افعال و ظلم در اقوال است ذکروا الله یاد کنند عقوبت و وعید خدا را فاستغفروا پس طلب آمرزش کنند از حق تعالی لذنوبهم برای گناهان قولی و فعلی خود ومن یغفر الذنوب و کیست که بیامرزد گناهان را استفهام بمعنی نفی است یعنی نمی آمرزد گناهان را الا الله مگر خدای غفور ولم یصروا و اصرار ننمایند علی ما فعلوا بر آنچه کرده اند از معاصی در کافی از حضرت امام محمد باقر علیه السلم روایت کرده که مراد از اصرار در این آیه کریمه اینست که گناهی کنند و طلب مغفرت و آمرزش ننمایند و در دل ایشان توبه از آن نبوده در تفاسیر عامه از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله مرویست که ما اصر من استغفر وان عاد فی الیوم سبعین مرة یعنی اصرار بر گناه ندارد کسی که طلب آمرزش کند از گناه اگرچه در روزی هفتاد مرتبه اعاده آن گناه نماید وهم یعلمون حال اند از ایشان

یعلمونه

میدانند که این اصرار منهی عنه است اولئک جمله مستانفه است یعنی آن جماعت مذکوره جزاؤهم مغفرة جزای ایشان آمرزشیست من ربهم از نزد پروردگار ایشان وجنات و بوستانهایی که تجری میرود من تحتها از زیر قصور و اشجار آن جویهای آب الانهار خالدین فیها جاوید مانندگانند در آن ونعم اجر العاملین و نیکو مزد عمل نیک کنندگان که آن مغفرت و جنت است از جانب خالق ایشان صدوق رضی الله عنه در امالی از حضرت صادق علیه السلم در سبب نزول آیه کریمه والذین اذا فعلوا فاحشة او ظلموا انفسهم تا ونعم اجر العاملین حکایت طولانی روایت کرده و مجمل آن اینست که جوانی بود بهلول نام که در مدت هفت سال کارش نبش قبور بود شبی نبش قبر جاریه از بنات انصار نموده با او زنا کرد پس از آن نادم شده با گریه و زاری خود را بدرگاه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله رسانید معاذ جبل که بخدمت آنحضرت می آمد گریه آن جوان را دیده بگریه افتاد و گریه کنان بخدمت حضرت آمد حضرت از سبب گریه استفسار نمود گفت سبب گریه من گریه آن جوانیست که در در خانه ایستاده و مانند گریه زن ثکلی که فرزند او مرده باشد گریه میکند حضرت آن جوان را طلبید و گفت چرا چنین گریه میکنی گفت یا حضرت چون گریه نکنم که گناهی از من سر زده که اگر حق تعالی مرا ببعضی از آن گناه بگیرد یقین مرا داخل جهنم خواهد کرد و هرگز روی بهشت را نخواهم دید حضرت فرمود که حق تعالی گناه عظیم را می آمرزد فهل یغفر الذنب العظیم الا الرب العظیم پس آن جوان ذکر گناه خود بخدمت حضرت کرد حضرت فرمود تنح عنی یا فاسق انی اخاف ان احترق بنارک یعنی دور شو از من ای فاسق میترسم که بآتش تو من نیز بسوزم پس آن جوان خایب و خاسر در غایت ناامیدی بر بالای کوهی از کوههای مدینه برآمد و مانند مجوسان دست خود را بگردن خود بست و بعبادت مشغول گردیده و ندا میکرد که یا رب هذا عبدک بهلول بین یدیک مغلول فاسئلک یا رب باسمک وجلالک وعظمة سلطانک ان لا تخیب رجائی سیدی ولا تبطل دعائی ولا تقنطنی من رحمتک و چهل شبانه روز این دعا میکرد چنانچه سباع و وحوش در اطراف او صف کشیده از کثرت گریه و ناله او گریه میکردند چون چهل شبانه روز بسر آمد گفت بار خدایا اگر دعای مرا اجابت مقرون میداری و گناه مرا بمغفرت خود می آمرزی وحی به پیغمبر خود بفرست حضرت صادق علیه السلم بعد از ذکر این حدیث فرمود که حق تعالی از غایت زاری و سوگواری بهلول آیه والذین اذا فعلوا فاحشة تا آخر بر پیغمبر خود نازل گردانید و مراد از فاحشه زناست و مراد از ظلم نفس ارتکاب گناه اعظم از زناست و مراد از ومن یغفر الذنوب الا الله اینست که حق تعالی میفرماید که بنده گناهکار من نزد تو ای محمد آمد حال آنکه تایب و پشیمان شده بود تو او را از پیش خود راندی پس او بکجا رود و روی توجه

بسوی کو آورد و سؤال مغفرت گناه از کدام کس نماید غیر من که غافر الذنوبم پس چون این آیات بر پیغمبر نازل
گردید حضرت پیش آن جوان رفت و دست او را از قید خلاص کرد و خاک از سر و روی او افشانید و فرمود یا بهلول
ابشر فانک عتیق الله من النار قد خلت بتحقیق گذشت من قبلکم از
پیش شما سنن طریقها و واقعهای بسیار از ظفر و هزیمت و غم و شادی و محنت و دولت
که حق تعالی آن سنن را مقرر کرده فسیروا فی الارض پس سیر کنید در زمین فانظروا
پس نظر کنید کیف کان چگونه بوده است عاقبة
المکذبین سرانجام کار تکذیب کنندگان مر رسولان خدا تعالی را که چه نوع مستاصل
شده اند و از حال ایشان عبرت گیرید و در حدیث اهل بیت علیهم السلام آمده که فسیروا فی الارض یعنی فانظروا الی القرآن
است یعنی پس نظر کنید در قرآن تا معلوم شما شود که چگونه است عاقبت مکذبین هذا این قرآن یا وقایع
بیان للناس بیانیست مر کافه مردمان را وهدی و موعظة
و زیادتی بصیرتی و پندیست للمتقین برای پرهیزکاران ولا تهنوا
و سستی مکنید در حرب با کفار بسبب ضرری که در جنگ احد بشما رسید ولا تحزنوا
و غمگین مشوید از جراحات و مصیبات که در آن جنگ یافتید وانتم الاعلون
و حال آنکه مرتبه شما بلندتر است و غالبید بنصرت الهی بر اعداء خود
ان کنتم مؤمنین متعلق بنهی است یعنی سستی مکنید اگر باشید
شما ایمان آورندگان بخدا تعالی و برسول او یعنی اگر ثابت قدم باشید در ایمان و میتواند که ان کنتم
مؤمنین متعلق بالاعلون باشد بامعنی که شما بلند مرتبه اید اگر دائم در ایمان باشید ان یمسسکم
اگر رسید بشما قرح جراحتی در حرب با کفار فقد مس القوم پس
بتحقیق رسیده است گروه کفار را قرح مثله جراحتی مانند
جراحت شما وتلک الایام و این روزها یعنی روزهای نصرت و هزیمت
و دولت و نکبت نداولها بین الناس میگردانیم از میان مردمان
تا آنکه مردمان بلذات فانیه دنیا مغرور نشوند و سعی کنند در امر آخرت که دائمیست و اوقات خود را
بگذرانند ولیعلم الله علم در اینجا بمعنی تمیز است یعنی و تا آنکه تمیز کند خدا تعالی
الذین امنوا آنهارا که ایمان آورده اند بوسیله مصابرت در شدائد یعنی تا ایشان را
بوسیله صبر و شکیبایی در نظر خلایق تمیز دهد بنابرین ترجمه ولیعلم الله الذین امنوا علتیست مذکور معطوف

بعلت محذ

بر علت محذوف ای و تلک الایام نداولها بین الناس لئلا یغتروا باللذات الفانیة ولیعلم الله الذین امنوا و بعضی گفته اند که
محتملست که ولیعلم الله متعلق باشد بامر مقدر که ان فعلنا ذلک است ای فعلنا ذلک لیمیز الله الذین امنوا و بعضی
گفته اند که ولیعلم الله بتقدیر لیعلم اولیاء الله است یعنی تا بدانند دوستان خدا تعالی مؤمنین را و واقف بحال
ایشان گردند بنابرین علم مستعمل بمعنی خود است ویتخذ و تا فرا گیرد منکم
از شما شهداء کشته شدگان در راه خدا تعالی را یا گواهان بگیرد در یوم حرب که کدام مؤمن
مخلص ثابت قدم است و کدام متزلزلست والله لا یحب الظالمین
و خدا تعالی دوست نمیدارد و نصرت نمی بخشد ستمکاران را این جمله معترضه است
ولیمحص الله الذین امنوا و تا خالص و پاک گرداند خدا تعالی از گناهان آنهارا که ایمان
آورده اند و هست که دولت مر کفار را باشد زیرا که محنت مومنان در ینوقت موجب کفاره گناهان ایشانست
ویمحق الکافرین و تا نیست و نابود گرداند کافران را هنگامی که سلطنت مومنان را باشد
ابن عباس گوید که پیغمبر صلوات الله علیه و آله فرمود که وصی من علی بن ابی طالب است و از اولاد او یکی از ائمه هدی
قائم و منتظر خواهد بود بحق خدا که قائلین بر امامت او در حین غیبت عزیزتر از کبریت احمرند جابر در ینوقت از آنحضرت
پرسید که یا رسول الله قائم آل محمد را غیبت خواهد بود فرمود آری بخدا قسم و آیه ولیمحص الله الذین امنوا
را خواند یعنی غیبت او را سبب آنست که تا پاک نماید خدا تعالی مؤمنین را بقبول ولایت و امامت او و بعد از
این حضرت فرمود که یا جابر ان هذا الامر من امر الله و سر من سر الله مطوی عن عباد الله وایاک والشک فیه
فان الشک فی امر الله کفر یعنی ای جابر این غیبت صاحب الامر امریست از جانب الله تعالی و سریست از اسرار
او که بنا بر مصالح کلی پوشیده شده است بر بندگان خدا و بر حذر باش ای جابر از شک کردن دران برا که شک
در امر خدا کفر است ام حسبتم آیا گمان میکنید شما ای مومنان ان تدخلوا
الجنة اینکه در آیید در بهشت ولما یعلم الله و حال آنکه هنوز ندانسته
باشد خدا تعالی الذین جاهدوا منکم آنهارا که جهاد کرده اند از میان
شما یعنی و حال آنکه هنوز از شما جهادی بفعل نیامده باشد که علم خدا تعالی تعلق بآن گیرد
ویعلم الصابرین نصب یعلم بتقدیر کلمه ان است ای ولما ان یعلم الصابرین
یعنی و ندانسته باشد خدا تعالی شکیبایی صبر کنندگان شما را در شداید جهاد محصل معنی
مجموع آنکه آیا شما می پندارید که از اهل جنت خواهید بود بدون آنکه از شما جهاد و صبر در جهاد بوقوع
آمده باشد که تا متعلق علم الهی گردد و این پنداریست باطل بلکه بوسیله جهاد و شکیبایی در تحمل مشاق آن توجب

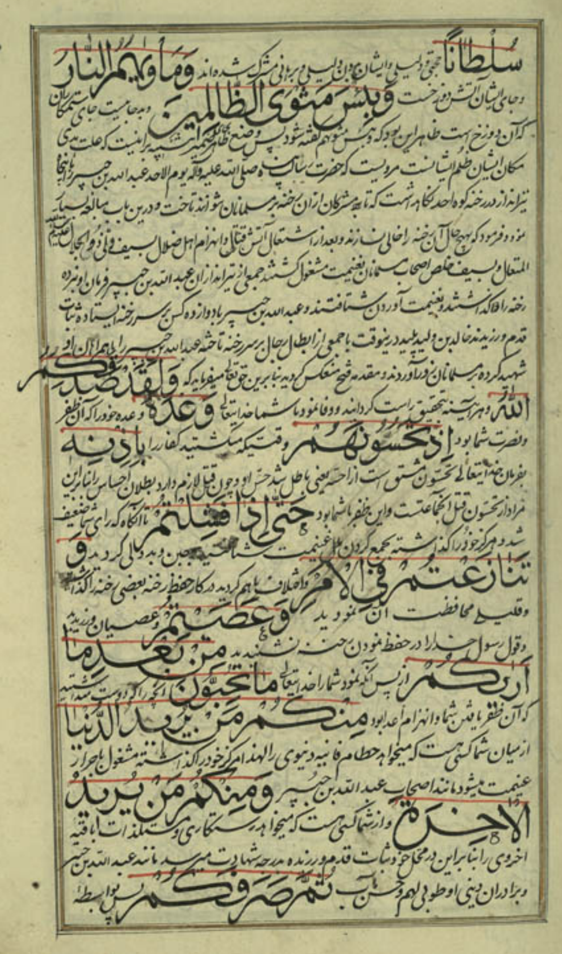
دخول جنت خواهید شد پس مراد در اینجا نفی علم نیست بلکه نفی معلوم است که آن جهاد و صبر است **ولقد کنتم**
و هر آینه بتحقیق بودید شما که آرزو میکشتاق رسیدن بثواب جان‌بازان **تمنون الموت** آرزو میکردید
بوسیله حرب با اعداء **من قبل ان تلقوه** پیش از آنکه مشاهده کنید سبب موت و شدت
آن را **فقد رأیتموه** پس بتحقیق که دیدید سبب موت را **وانتم تنظرون**
و حال آنکه شما نظر میکردید بسیاران خود که کشته میشدند و شما در خلاصی خود میکوشیدید و این توبیخ است بر ایشان که
قبل از ادراک شداید موت آرزوی آن میبردند و بعد از ادراک آن در احوال خود رو بگریز نهادند علی بن ابراهیم از حضرت
ابی جعفر الباقر علیه السلام در سبب نزول ولقد کنتم تمنون الموت روایت کرده که چون حق تعالی باین گروه منازل
شهدا را در بهشت و پیغمبر خود در العلو درجات ایشان مخبر گردانید اصحاب راغب بران شده گفتند اللهم
ارنا قتالا نستشهد فیه یعنی بار خدایا بنما بما جهادی که تا ما دران جهاد شهید شویم و مستحق مراتب عالیه و درجات علیه
بهشت گردیم پس حق تعالی بجهت ابتلای ایشان جنگ احد را بایشان نمود و اکثری از ایشان الا ما شاء الله
دران جنگ ثبات قدم نورزیدند و آن منازل بهشت را که الم یکن ... شدند لهذا حق تعالی فرمود که ولقد کنتم
تمنون الموت الایه و چون بضرب شمشیر صاعقه کردار حیدر کرار القصه بعد از انهزام مسلمانان مغلوب و منهزم گردیدند حضرت
رسالت پناه محمدی صلوات الله علیه و آله منهزمین از مسلمانان عتاب نموده فرمودند که چرا با وجود ثبات قدم من در
جنگ گاه گریختید گفتند ما آوازه قتل ترا شنیدیم و از غایت دهشت و هول آن و بفرار آوردیم حق تعالی
فرمود که **وما محمد** و نیست محمد **الا رسول** بکر فرستاده از پیش
قد خلت بتحقیق گذشته اند و فوت شده اند **من قبله الرسل** پیش از وی
رسولان پس حال او مانند رسولان هرگز محال نبود که تا باعث خوف و دهشت شما گردد **افان مات**
آیا پس اگر بمیرد محمد صلی الله علیه و آله **او قتل** کشته گردد **انقلبتم** باز میگردید
علی اعقابکم بر پاشنهای خود یعنی ترک جهاد میکنید یا آنکه از دین بر میگردید
و مرتد میشوید چنانچه بعد از آنحضرت اکثر اصحاب قبول خلافت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نکردند و مرتد شدند
در روضه کافی از حضرت ابی جعفر الباقر علیه السلام روایت کرده که کان الناس اهل ردة بعد النبی صلی الله علیه و آله
الا ثلثه المقداد بن الاسود و ابوذر الغفاری و سلمان الفارسی و فی ذلک قول الله عز و جل وما محمد الا رسول قد
خلت من قبله الرسل افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم **ومن ینقلب** و هر که برگردد
علی عقبیه بر هر دو پاشنه خود یعنی که گذشت **فلن یضر الله**
پس ضرر نرساند این انقلاب خدای تعالی را **شیئا** هیچگونه ضرری بلکه ضرر و شامت آن بر کسی

راجع شود

راجع میشود **وسیجزی الله** و زود باشد که جزا دهد خدای تعالی **الشاکرین**
شکر کنندگان را که در جهاد بثبات قدم ورزیدند در احتجاج از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله روایت کرده
که آنحضرت در خطبه غدیر خم فرمودند که الا و ان علیا هو الموصوف بالصبر و الشکر ثم من بعده ولدی من صلبه
یعنی آگاه باشید بدرستیکه علی بن ابی طالب اوست موصوف بصبر و شکر پس بعد از او فرزندان من که از پشت او
بوجود خواهند آمد **وما کان لنفس** و نباشد و نسزد هیچ نفسی را **ان**
تموت اینکه بمیرد **الا باذن الله** مگر باذن خدای تعالی یعنی ملک الموت را با مر او یعلم خدای تعالی
یا مگر ترک حفظ حال سابق چنانچه بعد از این خواهی شنید **کتابا موجلا**
ای کتب کتابا موجلا یعنی نوشته شده است موت حتمی خلایق در لوح المحفوظ نوشته شدنی در وقت معین مقرر که نه
گنجایش تقدیم دارد و نه گنجایش تاخیر و صاحب مجمع البیان گفته که این آیه دلالت بر آنکه اجل مردم یکیست و
مقتول با اجل خود فوت شده و تفصیل این کلام در سوره مبارکه انعام خواهد آمد **ومن یرد** و هر که خواهد
بعمل خود **ثواب الدنیا** ثواب دنیوی که آن غنیمت است **نؤته منها** بدهیم او را از ان ثواب
ومن یرد هر که خواهد بعمل خود **ثواب الآخرة** **نؤته منها** بدهیم او را از ان ثواب آخرت
وسنجزی الشاکرین و زود باشد که جزا دهیم شکر گویندگان را بر نعمت خدای تعالی را که آن نعمت اسلام است
وکاین من نبی کاین در اصل ای بوده که کاف بران داخل کرده اند و تنوین را بغیر قیاس بصورت نون
بقید کتابت در آورده اند و کاین بمعنی کم است یعنی و کم من نبی است یعنی و بسیار از پیغمبر که پیش از محمد
قاتل معه ربیون کثیر ربی منسوبست بسوی ربه و ربه بمعنی جماعت
یعنی مقاتله کردند در راه خدا با آن نبی جماعت بسیار که عدد آن ده هزار بود چنانچه در مجمع البیان از حضرت
امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده و علی بن ابراهیم روایت کرده که مراد از ربیون جمع کثیر است و ربوه که واحد است
ده هزار کس است و قرائت اهل بیت علیهم السلام قتل معه ربیون کثیر ... فی تفسیر العیاشی عن منصور
بن ولید الصیقل انه سمع اباعبدالله جعفر بن محمد علیهما السلام قرء وکاین من نبی قتل معه ربیون کثیر قال الوف و الوف
ثم قال ای والله لیقتلون یعنی مرویست از منصور بن ولید که او شنید از حضرت صادق علیه السلام
که بارها قاتل معه ربیون قتل معه ربیون قرائت میکردند که ربیون کثیر هزارها و هزارهاست پس فرمودند که آری
بخدا قسم که اینها همه کشته شدند **فما وهنوا** پس سستی نکردند آنجماعت کثیر در جهاد
لما اصابهم فی سبیل الله برای آنچه بایشان رسید در راه خدای تعالی



وما ضعفوا وما استكانوا والله يحب الصابرين وما كان قولهم الا ان قالوا ربنا اغفر لنا ذنوبنا واسرافنا في امرنا وثبت اقدامنا وانصرنا على القوم الكافرين فآتاهم الله ثواب الدنيا وحسن ثواب الآخرة والله يحب المحسنين يا ايها الذين آمنوا ان تطيعوا الذين كفروا يردوكم على اعقابكم فتنقلبوا خاسرين بل الله مولاكم وهو خير الناصرين سنلقي في قلوب الذين كفروا الرعب بما اشركوا بالله ما لم ينزل به



سلطانا ومأواهم النار وبئس مثوى الظالمين ولقد صدقكم الله وعده اذ تحسونهم باذنه حتى اذا فشلتم وتنازعتم في الامر وعصيتم من بعد ما اريكم ما تحبون منكم من يريد الدنيا ومنكم من يريد الآخرة ثم صرفكم

عدم ثبات قدم و مراعات ننمودن امر رسول برگردانید شما را عَنْهُمْ از حرب کفار و قتل
ایشان بعد از غالبیت شما بر ایشان یعنی بسبب شآمت شما حق سبحانه و تعالی نصرت را قرین حال شما
نگردانید و شما را بحال خود وا گذاشت تا آنکه از جهاد کفار روگردان شدید لِيَبْتَلِيَكُمْ
تا بیازماید شما را در مصائب تا بر همگنان ظاهر شود مقدار شما در خلوص ایمان ظاهر شود
وَلَقَدْ عَفَا عَنكُمْ و هر آینه بتحقیق درگذرانید از شما بطریق تفضل
و احسان و نکته آنست که همه گشته شدید شما وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ
عَلَى الْمُؤْمِنِينَ و خدای تعالی خداوند احسان و بخشایش است بر اهل ایمان
و بعد از این در بیان منهزمین از اهل اسلام در جنگ احد میفرماید که بتحقیق عفو کرد حق تعالی شما را
إِذْ تُصْعِدُونَ آنهنگام که دور میرفتید از معرکه جهاد و میگریختید بنا بر این
اذ تصعدون متعلق است بقول خدای تعالی که فرموده و لقد عفی عنکم و میتوانند که متعلق بصرفکم باشد ای ثم
صرفکم اذ تصعدون وَلَا تَلْوُونَ عَلَىٰ أَحَدٍ و التفات نمیکردید بهیچکس وَالرَّسُولُ
يَدْعُوكُمْ و فرستاده خدای تعالی میخواند شما را فِي أُخْرَاكُمْ در عقب
شما و میگفت الی الی عباد الله فانی رسول الله الی این تفرون عن الله و عن رسوله یعنی بیائید بیائید
بسوی من ای بندگان خدا زیرا که من رسول خدایم بکجا میگریزید آیا از خدا و از رسول او میگریزید فَأَثَابَكُمْ
معطوفست بر صرفکم ای ثم صرفکم عنهم فاثابکم یعنی پس جزا داد شما را خدای تعالی از جهت
بد دلی غَمًّا بِغَمٍّ غمی بعد از غمی علی بن ابرهیم از حضرت صادق علیه السلام روایت
کرده که مراد از غم اول قتل و هزیمت است و از ثانی دست یافتن خالد بن ولید است بر ایشان
و در تفاسیر عامه مذکور است که غم اول قتل است و غم ثانی جراحت و ظفر یافتن مشرکین
و این رسانیدن غمی بعد از غمی بواسطه آن بود که لِّكَيْلَا تَحْزَنُوا تا آن غمها و شغل بر آن
باز دارد شما را از اینکه اندوهگین شوید عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ بر آنچه فوت
شده باشد از شما از غنیمت وَلَا مَا أَصَابَكُمْ
و نه بر آنچه بشما رسیده از قتل اخوان و خویشان وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ
و خدای تعالی داناست بانچه شما میکنید از طاعت و معصیت در تفسیر علی بن ابراهیم
مذکور است که بعد از آنکه اصحاب رسول الله از مجروحین و غیر مجروحین در خدمت حضرت
بقدم اعتذار پیش آمدند حق تعالی میخواست که بر رسول او ظاهر شود که کدام از ایشان در عذر خود صادق‌اند

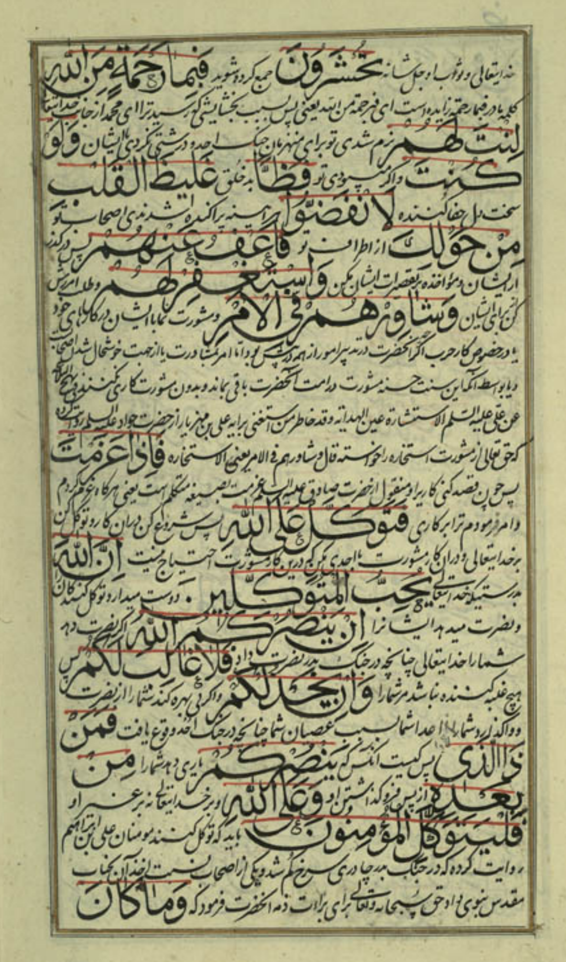
دکدام

و کدام کاذب فرمود ثُمَّ أَنزَلَ عَلَيْكُم پس فرو فرستاد و بخشید بر شما مِّن بَعْدِ الْغَمِّ
از پس هزیمت أَمَنَةً نُّعَاسًا ایمنی که آن خواب سبکست يَغْشَىٰ می‌پوشید و
قرار میگرفت آن خواب طَائِفَةً مِّنكُمْ گروهی از شما را که اهل ایمان و صدق اند
مخفی نماند که در سوره انفال در باب جنگ بدر اذ یغشیکم النعاس امنة بتقدیم نعاس بر امنه واقع شده و درین سوره در
احد امنة نعاسا بتقدیم امنه بر نعاس واقع شده گویا وجه این باشد که چون در جنگ بدر خوفی نبود نعاس مقدم
شد و چون در جنگ احد خوف بسیار بود امنه را مقدم آورد زیرا که ایمنی در خوف مطلوبست
وَطَائِفَةٌ و گروهی دیگر از اهل کذب و نفاق قَدْ أَهَمَّتْهُمْ
أَنفُسُهُمْ بحقیقت مشغول ساخته بود ایشان را نفسهای ایشان بخود زیرا که ایشان
بچیزی که مشغول بودند این بود که نفس خود را از آن مهلکه خلاص کنند بجهت خوف و عدم استقرار یعنی
حق سبحانه و تعالی بواسطه تمیز اهل صدق از اهل کذب در جنگگاه خواب راحت را بر طایفه گماشت که بر همگنان ظاهر
شود که دلهای ایشان بمرتبه قویست که ملاحظه از جنگ نکرده براحت و خواب مشغول میشوند چنانچه مرویست
که حضرت امیر المؤمنین را در آن وقت آثار خواب عیان گردید و گروهی چنان مشغول بخود شدند که نمیدانستند که چه
میکنند و چه میگویند و مانند مجانین سخنان بیهوده میگفتند و این نوع دیدند پس معلوم حضرت نبوی صلوات الله علیه و آله
شد که فرقه اولی صادق و مؤمن مخلص‌اند و گروه ثانی کاذب و منافق‌اند يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ
الْحَقِّ گمان میبردند بخدا غیر گمان حق ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ مانند گمانی که اهل جاهلیت
میبردند بنابرین تقدیر کلام چنین است که یظنون بالله غیر الظن الحق کظن الجاهلیة يَقُولُونَ
میگفتند بر پیغمبر او این قول از یظنون است هَل لَّنَا آیا نیست ما را مِنَ الْأَمْرِ از تدبیر کار خود
مِن شَيْءٍ چیزی از اختیار قُلْ بگوی ای محمد با ایشان که إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ
لِلَّهِ بدرستیکه کارها همه مر خدا راست و جمیع کارها بتوفیق او و مشیت او میشود و
این جمله معترضه است يُخْفُونَ حالست از ضمیر یقولون میگویند آن سخن را حالکه پنهان
میسازند آن منافقان فِي أَنفُسِهِم در نفسها و دلهای خود مَّا لَا يُبْدُونَ
لَكَ آنچه را که ظاهر نمیتوانند کرد مر ترا از خوف شمشیر تو که آن انکار و تکذیب است يَقُولُونَ
میگویند در دلهای خود لَوْ كَانَ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ اگر بودی ما را از
تدبیر کار خود چیزی از اختیار مَّا قُتِلْنَا هَاهُنَا
کشته نمیشدیم اینجا یعنی اگر ما از خانهای خود قدم بیرون نمیگذاشتیم و یاران ما کشته نمیشدند در احد و ما



قل لو كنتم في بيوتكم
لبرز الذين كتب عليهم القتل
الى مضاجعهم وليبتلي الله
ما في صدوركم وليمحص ما في قلوبكم
والله عليم بذات الصدور
ان الذين تولوا منكم يوم التقى الجمعان
انما استزلهم الشيطان
ببعض ما كسبوا
ولقد عفا الله عنهم ان الله
غفور حليم يا ايها الذين امنوا لا تكونوا
كالذين كفروا
وقالوا لاخوانهم

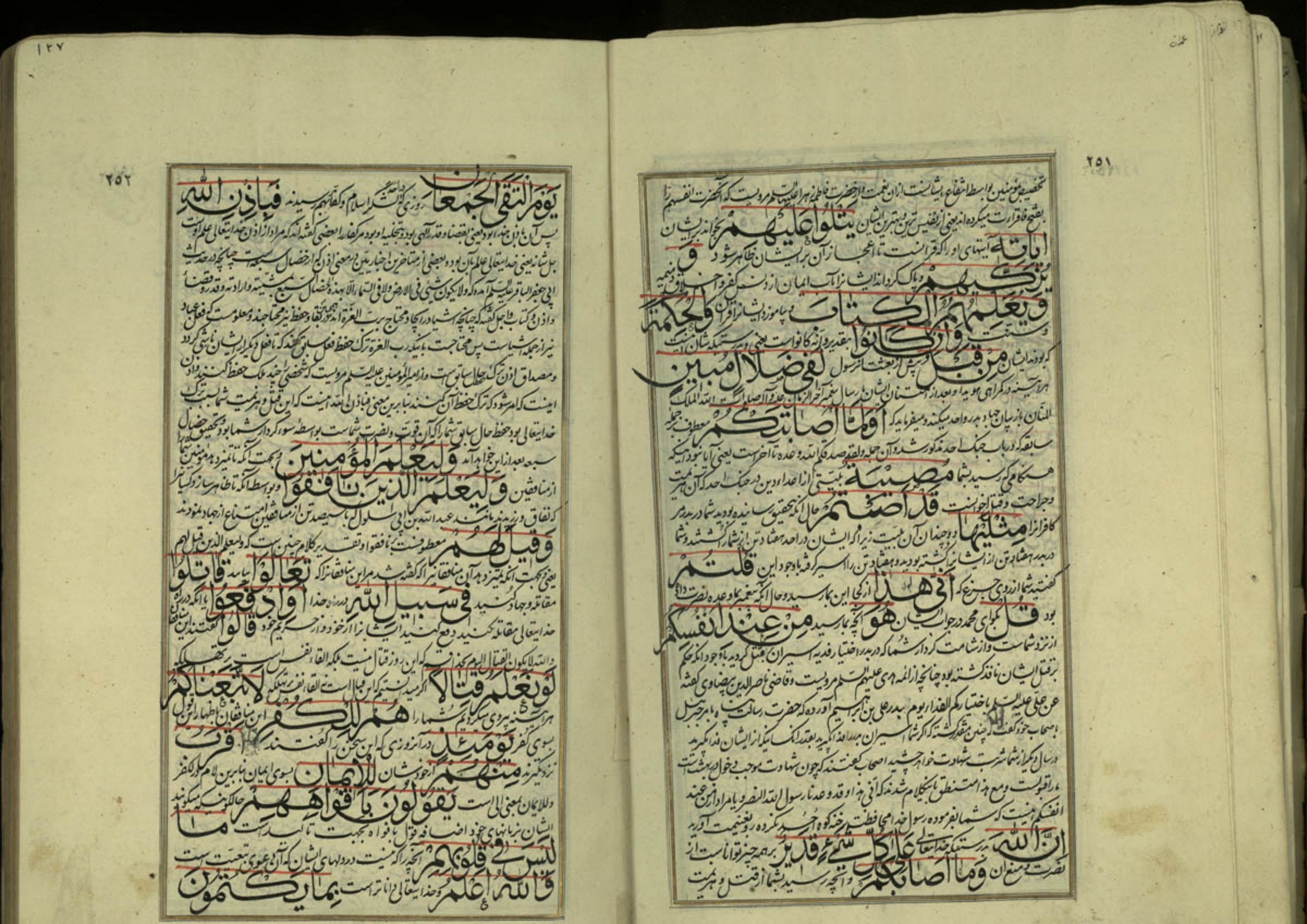
اذا ضربوا في الارض
او كانوا غزى
لو كانوا عندنا ما ماتوا
وما قتلوا
ليجعل الله
ذلك حسرة
في قلوبهم والله يحيي
ويميت
والله بما تعملون بصير
ولئن قتلتم
في سبيل الله
او متم لمغفرة من الله ورحمة
خير مما يجمعون
ولئن متم او قتلتم
لالى الله



تحشرون ... فبما رحمة من الله لنت لهم ولو كنت فظا غليظ القلب لانفضوا من حولك فاعف عنهم واستغفر لهم وشاورهم في الامر فاذا عزمت فتوكل على الله ان الله يحب المتوكلين ان ينصركم الله فلا غالب لكم وان يخذلكم فمن ذا الذي ينصركم من بعده وعلى الله فليتوكل المؤمنون وما كان



لنبي ان يغل ومن يغلل يات بما غل يوم القيمة ثم توفى كل نفس ما كسبت وهم لا يظلمون افمن اتبع رضوان الله كمن باء بسخط من الله ومأويه جهنم وبئس المصير هم درجات عند الله والله بصير بما يعملون لقد من الله على المؤمنين اذ بعث فيهم رسولا من انفسهم



يتلوا عليهم آياته ويزكيهم ويعلمهم الكتاب والحكمة وان كانوا من قبل لفي ضلال مبين

أولما أصابتكم مصيبة قد أصبتم مثليها قلتم أنى هذا قل هو من عند أنفسكم

إن الله على كل شيء قدير وما أصابكم

يوم التقى الجمعان فبإذن الله

وليعلم المؤمنين وليعلم الذين نافقوا وقيل لهم تعالوا قاتلوا في سبيل الله أو ادفعوا قالوا لو نعلم قتالا لاتبعناكم هم للكفر يومئذ أقرب منهم للإيمان يقولون بأفواههم ما ليس في قلوبهم والله أعلم بما يكتمون

آنچه می‌پوشند این منافقان از عداوت و نفاق و آن منافقان که کتمان میکنند **الَّذِینَ** آنانند که
قَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ ای قالوا لاجل اخوانهم یعنی گفتند بواسطه برادران و خویشان خود
که در جنگ احد کشته شده بودند **وَقَعَدُوا** در حالتیکه بتحقیق نشسته
بودند در خانهای خود و بجهاد نرفته بودند بنابرین وقعدوا حال بتقدیر قد هست **لَوْ أَطَاعُونَا**
اگر فرمان برداری کردندی ما را برادران ما و بجنگ نمی‌رفتند و مثل ما در کشته بخانهای خود می
نشستند **مَا قُتِلُوا** کشته نمی‌شدند چنانچه ما کشته نشدیم **قُلْ** بگو ای محمد با ایشان
که اگر خانه نشستن رفع موت کند **فَادْرَءُوا** پس دفع کنید در خانهای خود
عَنْ أَنْفُسِكُمُ الْمَوْتَ از نفسهای خود مرگ را **إِنْ كُنْتُمْ**
صَادِقِينَ اگر راست گوئید در اینکه قعود در بیوت رفع موت
میکند گویند در آن روز که منافقان این سخن گفتند هفتاد تن از ایشان را مرگ رسید **وَ**
لَا تَحْسَبَنَّ و مپنداری ای محمد و یا ای سامع **الَّذِينَ قُتِلُوا** آنان را که
کشته شدند **فِي سَبِيلِ اللَّهِ** در راه خدا تعالی **أَمْوَاتًا** مردگان **بَلْ أَحْيَاءٌ**
ای بل هم احیاء یعنی بلکه ایشان زندگانند **عِنْدَ رَبِّهِمْ** نزد پروردگار خود در
برازخ عالیه با بدان مثالیه یا ابدان مثالیه یا با ابدان عنصریه در کافی از حضرت جواد علیه السلم روایت کرده که
حضرت امیر المؤمنین علیه السلم روزی آیه ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم را بر ابوبکر
خواند و فرمود که گواهی میدهم که رسول الله صلی الله علیه و آله شهید شده در راه خدا چنانچه منقول است
که زن یهودیه آنحضرت را زهر داد و مکرر مرض او عود نمود تا آخر بسبب آن از دنیا رفت بخدا قسم
که هر آینه پیغمبر پیش تو ای ابوبکر خواهد آمد پس یقین بدان که آن پیغمبر است بواسطه آنکه شیطان را
مقدور نیست که بصورت آنحضرت بیاید پس مرتضی علی دست ابوبکر را گرفت و حضرت رسالت پناه را
باو نمود و آنحضرت گفت که ای ابوبکر ایمان بیاور بمرتضی علی و یازده امام از فرزندان او با اینکه ایشان
مثل منند در جمیع کمالات مگر در نبوت که آن مخصوص منست و توبه کن بسوی خدا تعالی از خلافتی که بطریق
غصب و تعدی در دست تو قرار گرفته بجهت آنکه ترا درین خلافت حقی نیست در ارشاد دیلمی روایت
کرده که حضرت امیر علیه السلم پیغمبر صلوات الله علیه را در مسجد قبا بابوبکر نمود و امر کرد که خود را از خلافت
ناحق خلع نماید اما ثانی ابوبکر را بسحر آل ابی طالب حمل نموده تا نع خلع گردید **يُرْزَقُونَ**
روزی داده میشوند آن شهدا از میوهای جنت **فَرِحِينَ** در حالتیکه شاد مانند

بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ بر آنچه عطا کرده است ایشان را خدا تعالی از درجات عالیه و نعمتهای لذیذه
مِنْ فَضْلِهِ از فضل و بخشش خود **وَيَسْتَبْشِرُونَ** و شادی میکنند بشارت
یافتن ایشان بوسیله ملائکه **بِالَّذِينَ** بآنانکه یعنی باولاد و اخوان ایشان که **لَمْ يَلْحَقُوا**
بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ هنوز ملحق نشده اند بایشان از عقب ایشان و نرسیده
اند بدرجات عالیه ایشان **أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ** بآنکه نیست ترسی برایشان
از وقوع محذوری **وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ** و نیستند ایشان که اندوهناک شوند از
فوات محبوبی علی بن ابراهیم از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده که این جماعت بخدا قسم که شیعیان
و پیروان مااند که چون داخل بهشت شوند دریابند کرامت الهی را یقین بدانند که ایشان بر حق و بر دین حق بوده اند
پس بشارت می‌یابند باینکه برادران مؤمن ایشان که هنوز ملحق بایشان نشده اند و در قید حیات دنیا اند ایشان را
خوفی و اندوهی نخواهد بود در قیامت **يَسْتَبْشِرُونَ** شادی میکنند آن شهدا
بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ بنعمتی که از خدا تعالی بایشان رسیده بوسیله جزاء اعمال ایشان بشارت
اولی قیاس بحال اخوان و اولاد است و این بشارت نظر بنفس خود ایشان **وَفَضْلٍ** و بزیادتی نعمتی
که بدون جزاء اعمال حق تعالی بایشان میدهد **وَأَنَّ اللَّهَ** و مستبشرند باینکه خدا تعالی
لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ ضایع نمیگرداند مزد کار تصدیق کنندگان
بخدا و رسول او را این ترجمه بنابر قرائت حفص است که وان الله بفتح همزه خوانده و در منصوبست وان
الله معطوفست بر فضل و از جمله چیزهاییست که بشارت یافته اند و کسائی بکسر همزه میخوانده و در منصوب ان
جمله مستانفه خواهد بود باینمعنی که و بدرستیکه خدا تعالی ضایع نمیکند مزد نیکوکاران را در مجمع البیان آورده
که مفسرین خلاف کرده اند که آیه ولا تحسبن الذین قتلوا تا وان الله لا یضیع اجر المؤمنین در باب شهداء
بدر که چهارده کس بودند هشت کس از انصار و شش کس از مهاجر نازل شده یا در باب شهداء احد نازل شده
که آنها هفتاد مرد بودند از جمله مهاجرین حمزة بن عبد المطلب و مصعب بن عمیر و عثمان بن شماس و عبد الله بن جحش بود
و باقی از قبیله انصار بودند و صاحب مجمع البیان بعد از ذکر این خلاف گفته قال الباقر علیه السلم وکثیر من المفسرین
انها تتناول قتلی بدر و احد معا علی بن ابراهیم روایت کرده که چون مقدمه حرب احد بانصرام رسید کفار قریش
باهم مشورت کردند که چون حمزة بن عبد المطلب و رؤسا اصحاب پیغمبر را بقتل رسانیده ایم بهتر آنست که دست
از ایشان باز برنداشته رو بمدینه آوریم و او را غارت کنیم و وقتیکه حضرت بمدینه تشریف آوردند جبرئیل
امین آمده گفت که خدا تعالی امر کرده که جراحت رسیدگان جنگ احد در ملازمت تو بوده در عقب کفار قریش

بروند تا در دل ایشان خوف شما قرار گیرد که با وجود این جراحتها دست از ما بر نمیدارند و بجهت آمدن بطرف مدینه را
بطرف کنند پس حکم نبوی شرف نفاذ یافت که منادی ندا کند که یا معشر المهاجرین والانصار من کانت به جراحة
فلیخرج ومن لم یکن به جراحة فلیقم پس مجروحین اصحاب در مداوای خود کوشیده و با این حال از مدینه بیرون آمدند حق تعالی
این آیه را فرستاد که ولا تهنوا فی ابتغاء القوم ان تکونوا تألمون فانهم یألمون کما تألمون وترجون من الله ما لا یرجون
اگرچه این آیه را در سوره نسا آورده‌اند اما وجه ایراد آن درینمقامست که نازل شده و حضرت با اصحاب چون بحمراء
الاسد که هشت میل از مدینه دور است رسیدند و کفار قریش بروحا منزل ساخته بودند درین اثنا ایشان
بشخصی از اهل مدینه برخوردند و از احوال پیغمبر صلی الله علیه وآله پرسیدند آن مرد گفت که من آنحضرت را با اصحاب
در حمراء الاسد گذاشته‌ام که در عقب شما میخواستند که بیایند پس کفار قریش نعیم بن مسعود اشجعی را گفتند که اگر
تو بحمراء الاسد بروی و اصحاب پیغمبر را بترسانی که تا از تعاقب ما دست بردارند و ما ترا ده شتر که بار آنها خرما
و مویز باشد میدهیم نعیم بحمراء الاسد آمده مسلمانان را ترسانید که لشکری تازه بکفار قریش ملحق شده‌اند و قصد کشتن
شما دارند از اینمقام برگردید و سر خود را بمدینه بسلامت ببرید و اصحاب با آنکه همه مجروح و خسته بودند اصلا خوفی
در دل خود راه نداده گفتند حسبنا الله ونعم الوکیل بعد از این جبرئیل نازل شده گفت یا رسول الله ترس و رعب شما در
دلهای قریش جا گرفته قدرت آمدن بمدینه ندارند پس سلامت بمدینه برگردید درینوقت این آیه نازل شد که آن مؤمنین
که حق تعالی اجر اعمال ایشانرا ضایع نمی‌نماید و بمنکر داند میخواستیم ایشان **الذین استجابوا**
لله والرسول آنانرا که اجابت کردند فرمان خدا و فرستاده او را در رفتن بار دیگر بجهاد
من بعد ما اصابهم القرح از پس آنکه رسیده بود
ایشانرا جراحت بنابرین ترجمه الذین استجابوا لله منصوب بمدح است ای اعنی من المؤمنین الذین استجابوا
لله والرسول و احتمال دارد که صفت المؤمنین باشد باینمعنی که ضایع نمیگرداند الله تعالی اجر مؤمنینرا که موصوف این
صفتند که اجابت کردند فرمان خدایتعالی و فرستاده او را در رفتن بار دیگر بجهاد از پس آنکه رسیده بود
ایشانرا جراحت بنابرین ترجمه الذین استجابوا لله منصوب بمدح است ای اعنی **للذین احسنوا**
منهم مر آن کسانیرا که نیکوئی کردند از مؤمنان بفرمان برداری **واتقوا** و ترسیدند
از غضب خدایتعالی بعدم فرمان برداری **اجر عظیم** مزدی بزرگست للذین
احسنوا مبتدا است اجر عظیم خبر آن **الذین قال لهم الناس** و
میتواند که منصوب بمدح باشد ای اعنی المؤمنین الذین قال لهم الناس یعنی میخواهیم از مؤمنین
آنجماعتی را که از جهت ترسانیدن ایشان گفتند مر ایشانرا مردمان و میتواند که مثل الذین استجابوا صفت المؤمنین

باشد

باشد یعنی آن مؤمنین متصفند باین صفت که گفتند ایشانرا مردمان یعنی نعیم بن مسعود و مراد در اینجا از عام خاص
و شخصی معین است چنانچه در مجمع البیان گفته که بعضی را اعتقاد اینست که مراد از ناس نعیم بن مسعود اشجعیست و
بعد از این گفته وهو قول ابی جعفر وابی عبدالله علیهما السلام **ان الناس** بدرستی که مردمان یعنی ابی سفیان
و تابعان او **قد جمعوا** بتحقیق که جمع شده‌اند و اتفاق کرده‌اند **لکم** برای
کشتن شما **فاخشوهم** پس بترسید ایشانرا زیرا که شما بواسطه جراحت و ضعف
طاقت حرب ایشان نیست **فزادهم** پس زیاده کرد اینسخن مر آن مؤمنین
ایمانا تصدیق و یقین را نه خوف و چنین را این آیه صریح است در آنکه ایمان زیادتی و نقصان
می‌پذیرد **وقالوا** و گفتند **حسبنا الله** کافیست ما را خدا
در نصرت دادن **ونعم الوکیل** و نیکو وکیلی است
و بعضی مفسرین مطابق ابی الجارود از حضرت ابی جعفر الباقر علیه السلام آیه الذین قال لهم الناس و آنچه
بعد از اوست بمقدمه غزوه بدر صغری حمل کرده‌اند و چنین روایت کرده‌اند که ابوسفیان در
احد مقرر کرد که وعده حرب در سال دیگر در موضع بدر صغری است و حضرت فرمود باد و گفت
که چنین باشد و چون سال دیگر وعده حرب نزدیک شد ابوسفیان پشیمان گشته نعیم بن
مسعود اشجعی را مقرر کرد که بمدینه رود و لشکر اسلام را از آمدن کفار قریش بترساند و نعیم
بمدینه آمده هرچند حرفهای ترسناک گفت از لشکر اسلام بجز جواب حسبنا الله ونعم
الوکیل امری دیگر استماع ننمود و لشکر اسلام با پیغمبر صلوات الله علیه وآله ببدر رفتند
و اثری از لشکر کفار بهم نرسید **فانقلبوا** پس بازگشتند جنود اسلام از حدود حمراء
الاسد بنابر روایت اولی و یا از موضع بدر صغری بنابر روایت ثانیه **بنعمة**
من الله با نعمتی از جانب خدایتعالی که آن سلامتی و عافیت ایشان بود **وفضل**
و با زیادتی مال تجارت که در آن سفر بهم رسیده بود **لم یمسسهم** نرسید مر ایشانرا
سوء گروهی از قتل و هزیمت **واتبعوا رضوان الله** و پیروی
کردند خوشنودی خدا را بفرمان برداری رسول او **والله ذو فضل**
عظیم و خدایتعالی خداوند بخشش بزرگ است **انما**
ذلکم الشیطان جز این نیست که بود آن تخویف از جهات
از عمل شیطان که آن نعیم بن مسعود است **یخوف اولیاءه** ای یخوف



من اولیاءه تا اولیاءه منصوب بنزع خافض باشد یعنی میترساند آن شیطان مؤمنین را
از دوستان خود که کفارند فَلَا تَخَافُوهُمْ پس شما مترسید ای
مؤمنان از دوستان شیطان وَخَافُونِ و بترسید از من
إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ اگر باشید شما تصدیق کنندگان مر وعد
و وعید خدا را زیرا که ایمان مقتضای آن میکند که خوف خدای تعالی را بر خوف
دیگران ترجیح دهند وَلَا يَحْزُنْكَ و باید که اندوهناک نگرداند
ترا ای محمد صلی الله علیه و آله الَّذِينَ آن منافقان که يُسَارِعُونَ
فِي الْكُفْرِ شتاب میکنند در کفر و در یاری دادن اهل کفر
إِنَّهُمْ بدرستیکه ایشان لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئًا
هرگز ضرر نرسانند دوستان خدا را بچیزی بلکه خود را ضرر میرسانند
يُرِيدُ اللَّهُ میخواهد خدای تعالی أَلَّا يَجْعَلَ
لَهُمْ اینکه نگرداند برای مسارعین در کفر حَظًّا نصیبی
و بهره فِي الْآخِرَةِ در ثواب آخرت این آیه دلالت دارد
بر استمرار ایشان در طغیان و موت ایشان بر کفر وَلَهُمْ
و مر این مسارعان راست عَذَابٌ عَظِيمٌ
عذابی بزرگ إِنَّ الَّذِينَ اشْتَرَوُا الْكُفْرَ بدرستیکه آنانکه خریدند و
اختیار کردند کفر را بِالْإِيمَانِ بگرویدن بخدا و رسول او لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ
شَيْئًا هرگز زیان نرسانند دوستان خدا را بچیزی تکرار این کلام برای تاکید است
و یا آنکه اول متعلق بمنافقین و ثانی مطلق بر کفار خواه منافق باشند و خواه غیر منافق وَلَهُمْ عَذَابٌ
أَلِيمٌ و مر ایشان راست عذابی دردناک تکرار این آیت برای آنست وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ
كَفَرُوا أَنَّمَا نُمْلِي لَهُمْ خَيْرٌ لِأَنْفُسِهِمْ کلمه ما در انما نملی لهم مصدریست و در خبر
مصدریت فرود می آرد تقدیر کلام چنین است که ولا یحسبن الذین کفروا ان الاملاء والامهال خیر لانفسهم یعنی باید که گمان
نکنند آنکسانیکه نگرویدند بخدای تعالی و برسول او آنکه مهلت دادن ما مر ایشان را بطول عمر و بعدم عقوبت بهتر است مر نفسهای ایشان را
و گفته اند که وقتی که کلمه ما مصدری باشد حق انفصال است از کلمه ان لیکن چون در امام یعنی مصحف عثمان
متصل یافته اند بنا بر تبعیت آن متصل نوشته اند إِنَّمَا نُمْلِي لَهُمْ بدرستیکه ما

مهلت دادیم

مهلت دادیم ایشان را لِيَزْدَادُوا إِثْمًا لیکن عاقبت کار ایشان اینست که زیاده میکنند
گناه را بنا برین لام لیزدادوا لام عاقبت است نه لام علت زیرا که اگر لام علت باشد حاصل معنی برین میگردد
که مهلت دادیم ایشان را بواسطه آنکه ایشان زیاده کنند گناه را و این معنی صحیح نیست بنا بر لام عاقبت حمل
کردن حاصل معنی اینست که ما ایشان را مهلت دادیم تا ایشان در تلافی مافات بکوشند و توبه کنند
لیکن عاقبت کار ایشان اینست که ایشان گناه را زیاده میکردانند وَلَهُمْ عَذَابٌ
مُهِينٌ و مر ایشانراست عذابی خوارکننده و رسواسازنده محمد بن مسعود عیاشی از محمد بن
مسلم روایت کرده که من از حضرت ابی جعفر الباقر علیه السلم پرسیدم که آیا موت برای کافر بهتر است یا حیوة
حضرت فرموده که موت هم از برای مومن بهتر است از حیوة و هم از برای کافر پرسیدم بچه وجه حضرت فرمود حق تعالی در باب
مؤمنین فرموده و ما عند الله خیر للابرار و ما عند الله درجات بهشت است که ابرار یعنی مؤمنین بعد از فوت آنرا
درخواهند یافت و در باب کفار فرموده که ولا یحسبن الذین کفروا انما نملی لهم خیر لانفسهم انما نملی لهم لیزدادوا اثما
مَا كَانَ اللَّهُ نیست خدای تعالی لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ اینکه واگذارد مؤمنین را
که مشتبه باشند عَلَىٰ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ بر آنچیزی که شما ای منافقان بر آنید از نفاق بلکه
انعقاد عقیدت و اعمال ایشان را بر محک امتحان میزند حَتَّىٰ يَمِيزَ الْخَبِيثَ
تا آنکه جدا کند و ظاهر سازد بوحی برای پیغمبر خود پلید آلوده بر کفر و نفاق را
مِنَ الطَّيِّبِ از پاک محلی بایمان و اخلاص و این امتحان بتکالیف شاقه است که بغیر از مخلصین تاب
تحمل آن ندارند و از جمله امتحان امر بحب امیرالمؤمنین و قبول ولایت اوست چنانچه از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه
و آله مرویست که یا علی لا یحبک الا مؤمن تقی و لا یبغضک الا منافق شقی وَمَا كَانَ اللَّهُ
و نیست خدای تعالی لِيُطْلِعَكُمْ اینکه مطلع گرداند شما را ای منافقان
عَلَى الْغَيْبِ بر پوشیده که آن جمله نفاق شماست قبل از امتحان وَلَٰكِنَّ اللَّهَ
يَجْتَبِي و لیکن خدای تعالی برمیگزیند برای اطلاع بر غیب مِنْ رُسُلِهِ از
پیغمبران خود مَنْ يَشَاءُ هرکرا خواهد چنانچه پیغمبر ما را مطلع ساخت که کدام
کس منافق و کدام مخلص اند پیش از آنکه مقدمه امتحان و تمیز در میان آید و ائمه ما علیهم السلم که عالم بمغیبات بودند
و خبر از آن میدادند و میدانسته که کدام شخص از شیعیان ایشانند بواسطه تعلیم پیغمبر بود یا بطریق
تحدیث که ملائکه ایشان را خبر میدادند فَآمِنُوا بِاللَّهِ پس ایمان آرید ای مردمان بخدا
وَرُسُلِهِ و بفرستادهای او و بدانید که آنچه ایشان خبر میدهند بطریق وحی است

وَإِن تُؤْمِنُوا [illegible] این آیه وَتَتَّقُوا و بپرهیزید عقاب خدا را فَلَكُمْ أَجْرٌ عَظِيمٌ پس مر شما راست مزدی بزرگ و بعد از این حق تعالی در باب مانعین زکوة چنانچه در مجمع البیان از حضرت امام محمد باقر و در فقیه از حضرت صادق علیهما السلام روایت کرده مفسر باید که وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَبْخَلُونَ و باید که گمان نکنند آنانکه از دناءت طبع بخیلی میکنند در ادای زکوة مفروضه بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِن فَضْلِهِ بآن مالی که عطا کرده از آن ایشانرا خدای تعالی یعنی باید که این بخیلان مذکور گمان نکنند بخل خود را که هُوَ خَيْرًا لَّهُم بَلْ هُوَ شَرٌّ لَّهُمْ آن بخل بهتر است مر ایشانرا بلکه آن بخل بد تر است مر ایشانرا هم در دنیا بعدم برکت در مال ایشان و هم در آخرت باستحقاق عذاب بنابرین ترجمه الذین یبخلون فاعل لا یحسبن است و مفعول ثانی خیرا لهم است و هو ضمیر فصل است و تقدیر کلام چنین است ولا یحسبن البخلاء البخل هو خیرا لهم بل هو شر لهم سَيُطَوَّقُونَ زود باشد که گردن ایشان طوق کنند مَا بَخِلُوا بِهِ آن مالی را که بخل کرده اند بآن و زکوة آنرا نداده اند يَوْمَ الْقِيَامَةِ در روز قیامت باین معنی که آن مال را بصورت ماری کنند و آن مار را طوق گردن او سازند چنانچه در فقیه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که آنحضرت فرمودند که هر صاحب مال طلا و نقره که زکوة بر آن واجب شده باشد و زکوة آنرا نداده هر البته حق سبحانه و تعالی در روز قیامت او را حبس نماید در صحرائی که زمینش سخت و لغزنده باشد مانند آبگینه و مسلط گرداند بر او اژدهائی را که از بسیاری عمر موی سرش ریخته باشد و این مار از عقب او بدود و آن شخص از و بگریزد و از لغزندگی زمین هر ساعتی بر خیزد و بیفتد تا آن اژدها خود را باو رساند چون بیند که از دست او خلاصی ندارد دست خود را بدهان او دهد چنانچه متعارف است که اگر سبعی کسی را دست خود را وقایه او سازند پس آن مار بخاید دست او را چنانچه ترب را بخایند و بعد از ین بر گردنش می پیچد و اینست مراد از قول حق سبحانه و تعالی که فرموده سیطوقون ما بخلوا به یوم القیمة و در کافی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که آنحضرت فرمودند که نیست هیچ بنده که زکوة واجبی مال خود را ندهد مگر آنکه بگرداند خدای تعالی برای او آنمال را در روز قیامت ماری از آتش دوزخ که طوق نهند آن مار در گردن او و بگزد گوشت بدن او را تا آنکه از حساب فارغ شود و این قول خدای تعالی است که فرموده سیطوقون ما بخلوا به یوم القیمة و امام گفت که مراد از بخل در دادن زکوة مفروضه است وَلِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ و مر خدا راست میراث آسمانها و زمین یعنی هرچه در آسمانها و زمین است هلاک شوند و جمیع ملک آسمان و زمین از او ماند پس باید که قبل از آنکه دست تصرف از آن کوتاه شود حقوق واجبه را در راه خدا صرف کنند

وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ و خدای تعالی بآنچه میکنید مردمان از ایتاء زکوة و منع آن داناست و جزا بر طبق آن خواهد داد لَّقَدْ سَمِعَ اللَّهُ هر آینه بتحقیق شنید خدای تعالی و دانست بعلم کامل خود قَوْلَ الَّذِينَ قَالُوا سخن آنانرا که گفتند إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ بدرستیکه خدای تعالی درویش است وَنَحْنُ أَغْنِيَاءُ و ما توانگرانیم علی بن ابراهیم از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که آنحضرت فرمودند که بخدا قسم که این گروه خدا را ندیده اند که تا بدانند که او درویش است لیکن چون اولیاء خدا را درویش دیده اند پس گفته اند که اگر خدای غنی میبود هر آینه اولیا او نیز غنی میبودند پس فخر کردند بر خدای تعالی بغنی و توانگری و ابن شهرآشوب در مناقب حدیثی آورده که حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمودند که اینجماعت کسانی نیند که گمان کرده اند که امام محتاج است باینکه ایشان بسوی چیزی که ایشان بخدمت امام میبرند بنابرین قالوا ان الله فقیر بتقدیر قالوا ان اولیاء الله فقیر است و در کتب تفسیر مرقوم است که چون آیه من ذا الذی یقرض الله قرضا حسنا نازل شد بعضی از یهودان گفتند که خدای تعالی درویش است که از ما قرض مطلبد و ما توانگریم لهذا حق تعالی فرموده که لقد سمع الله قول الذین قالوا ان الله فقیر و نحن اغنیاء سَنَكْتُبُ بتحقیق می نویسیم یعنی امر نمائیم ملائکه را بنوشتن مَا قَالُوا آنچه گفتند از نقص جناب مقدس الهی تعالی عن ذلک و غناء خود شان وَقَتْلَهُمُ الْأَنبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ و دیگر امر کنیم بنوشتن قتل ایشان یعنی قتل اسلاف ایشان پیغمبران خود را ناحق اگرچه قتل انبیاء از آباء و اسلاف ایشان ناشی شده اما چون کفار این زمان راضی باعمال اسلاف خود میشدند پس گویا که از ایشان سرزده لهذا حق تعالی نسبت قتل باین کفار داده و فرموده و قتلهم الانبیاء بغیر حق وَنَقُولُ و گوئیم مایشانرا ذُوقُوا بچشید عَذَابَ الْحَرِيقِ حرارت عذاب آتش سوزنده را ذَٰلِكَ این عذاب بِمَا قَدَّمَتْ بسبب چیزیست که از پیش فرستاده أَيْدِيكُمْ دستهای شما هرچند سایر جوارح در اکتساب قبایح با دست شریک میباشند لیکن چون اکتساب بدست اکثر است لهذا نسبت آن بدست داده شد وَأَنَّ اللَّهَ و دیگر آن عذاب بسبب آنست که خدای تعالی لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيدِ نیست ستمکار مر بندگان خود بلکه چون ایشانرا مستحق عذاب میداند از روی عدل ایشانرا عذاب میکند بنابرین ترجمه و ان الله عطف بما قدمت و کلمه با قدمت بر سر آن در می آید و تقدیر کلام چنین است که ذلک بان الله لیس بظلام للعبید الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ عَهِدَ إِلَيْنَا در محل جر است تا

متعلق باشد به الذین قالوا ان الله فقیر ونحن اغنیاء که ولقد سمع الله قول الذین قالوا ان الله عهد الینا یعنی و هر آینه
بتحقیق شنید خدای تعالی قول جماعتی از یهود را که از طریق کذب و افترا گفتند که بدرستیکه خدای تعالی عهد کرده با ما در توریة
و زجاج گفته که الذین قالوا در محل خبر است تا صفت للعبید باشد یعنی آن عبیدانند که گفتند که بدرستیکه
خدای تعالی عهد کرده با ما **الا نؤمن لرسول** بآنکه بایمان نیاریم و تصدیق نکنیم مر هیچ
فرستاده او را **حتی یأتینا بقربان** تا آنگاه وقتیکه بیارد قربانی را که **تأکله**
النار بخورد و بسوزاند او را آتش پس اگر تو ای محمد در دعوی نبوت صادق باشی قربانی بکن تا آتشی از آسمان
نازل شده او را بخورد تا بتو ایمان آوریم در کافی از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده که قربانی عادت بنو اسرائیل بود
و هرگاه ایشان قربانی میکردند علامت قبول آن این بود که آتشی سرازیر آمده قربانی را بخورد و درین زمن حق تعالی احرام
حج را قائم مقام قربانی گردانید پس حق تعالی الزام و تکذیب ایشان مینماید که اگر پیغمبر آخر الزمان چنانچه معجزات دیگر آورده
اگر قربانی نیز بکند که شما تصدیق او نخواهید کرد و پیغمبر باید که **قل** بگو ای محمد **قد جاءکم** بتحقیق آمد شما را
یعنی اسلاف شما را **رسل من قبلی** فرستادها و پیغمبران پیش از من و
بالبینات بمعجزهای روشن غیر قربانی مانند عیسی **و بالذی قلتم**
و دیگر آمده بودند بقربانی که شما گفته اید مانند زکریا و یحیی علیهما السلم **فلم قتلتموهم**
پس چرا کشتید یعنی چرا کشتند اسلاف شما این پیغمبران را **ان کنتم صادقین**
اگر هستید راست گویان در ایفا عهد الهی محمد بن یعقوب کلینی و محمد بن مسعود عیاشی رضی الله عنهما از حضرت
صادق علیه السلم روایت کرده اند که آنحضرت فرمود که میان جمعی که انبیا را کشتند و جمعی که این سخن را گفتند
پانصد سال تفاوت بود پس بر گردن ایشان انداخت حق تعالی کشتن رسولان را و نام نهاد قاتلین انبیا را
راضی بودن و پسند کردن ایشان اعمال و افعال آبا و اسلاف خود را که از آنجمله قتل انبیاست و آیة تسلیه
پیغمبر است **فان کذبوک** پس اگر تکذیب کردند ترا غمگین مباش **فقد**
کذب پس بتحقیق تکذیب کرده شدند **رسل من قبلک** پیغمبرانی
که پیش از تو بودند با آنکه **جاءو بالبینات** آمده بودند بمعجزهای روشن
والزبر و بکتابهایی که در آن موعظها و پندها بود زبر جمع زبور است و مشتق است از زبره اذا
زجره و چون در موعظه زجر مردم میباشد بنابرین کتابی را که در آن موعظت زبور نام گذاشت
والکتاب المنیر و بکتاب روشن کننده و ظاهر سازنده حلال و حرام
پس تو ای محمد این مفتریان مکذبان را بما واگذار که ما جزا ایشان را خواهیم داد بعد از موت ایشان زیرا که

کل

کل نفس ذائقة الموت هر نفسی چشنده مرارت مرگ است و از احادیث اهل بیت
عصمت سلام الله علیهم اجمعین مستفاد میشود که چنانچه هر نفسی را مرگ میباشد همچنین ایشان را رجوع در دنیا
نیز خواهد بود در زمان ظهور قائم آل محمد صلی الله علیه و آله بلکه حضرت امام محمد باقر علیه السلم فرمودند که این آیه
بر پیغمبر صلوات الله علیه و آله اینچنین نازل شده که کل نفس ذائقة الموت و منشورة یعنی هر نفسی چشنده مرگ و
زنده شونده اند و گفته اند که نیست احدی ازین امت مگر آنکه زنده شوند اما مؤمنین زنده میشوند با سرور و خوشحالی
و اما فاجران زنده میشوند با ذلت و خواری که از جانب خدای تعالی بایشان میرسد زرارة بن اعین گفته که مکروه داشتم
که از حضرت ابی جعفر الباقر علیه السلم سؤال از رجعت نمایم و این عقیده را مخفی داشتم و با خود گفتم که از حضرت سؤالی
لطیف خواهم کرد تا بدین جهت بجواب سؤال خود برسم پس گفتم مر آن حضرت را که خبر ده مرا از شخصی که کشته شده باشد
آیا مرده است یا نه حضرت فرمودند که نه زیرا که موت موتست و قتل قتل و فرق است میان این دو پس گفتم که
هیچ احدی کشته نمیشود مگر آنکه میمیرد و درین فرقی نمی یابم حضرت فرمودند که قول خدای تعالی اصدق است از قول تو زیرا
که حق تعالی فرق کرده میان قتل و موت در کلام معجز نظام خود فرموده افان مات او قتل و دیگر فرموده و لئن متم
او قتلتم لالی الله تحشرون و چنان نیست که تو گفتی ای زراره بلکه موت موتست و قتل قتل پس گفتم که حق تعالی فرموده
کل نفس ذائقة الموت حضرت فرموده که مقتول مرارت موت را نچشیده بلکه لابد است که آن مقتول در آخر الزمان
در وقت ظهور شوکت و دولت آل محمد رجعت نماید مرارت موت را بچشد این حدیث شریف را محمد بن مسعود عیاشی
در تفسیر خود آورده **و انما توفون اجورکم** و جز این نیست
که تمام داده شوید جزای اعمال خود را **یوم القیمة** در روز قیامت خواه اعمال نیک و خواه اعمال بد
پوشیده نماند که لفظ توفیه دلالت دارد بر آنکه پیش از روز قیامت بعضی از جزای اعمال ایشان داده میشود
و مؤید اینست حدیث القبر روضة من ریاض الجنة او حفرة من حفر النیران **فمن زحزح عن النار**
پس هر که دور کرده شود از آتش دوزخ **و ادخل الجنة** و در آورده شود به بهشت
فقد فاز پس بتحقیق رستگاری یافت فی امالی الصدوق رحمه الله باسناده الی النبی صلی الله علیه و آله
حاکیا عن الله جل جلاله فبعزتی حلفت و بجلالی اقسمت انه لا یتولی علیا عبد من عبادی الا زحزحته عن النار و ادخلته
الجنة و لا یبغضه عبد من عبادی و یعدل عن ولایته الا ابغضته و ادخلته النار و بئس المصیر یعنی قسم بعزت و بقدرت
و بزرگی خود که دوست نمیدارد بنده از بندگان من مرتضی علی را مگر آنکه دور گردانم او را از آتش دوزخ و داخل
گردانم او را در جنت و دشمن نمیدارد او را بنده از بندگان من و رو نتابد از قبول ولایت او مگر آنکه دشمن دارم
او را و داخل گردانم او را در آتش جهنم پس بد جایی بازگشتیست **و**

دوزخ



ما الحيوة الدنيا الا متاع الغرور

لتبلون في اموالكم وانفسكم

ولتسمعن من الذين اوتوا الكتاب من قبلكم ومن الذين اشركوا اذى كثيرا

وان تصبروا وتتقوا فان ذلك من عزم الامور

واذ اخذ الله ميثاق الذين اوتوا الكتاب لتبيننه للناس ولا تكتمونه

فنبذوه وراء ظهورهم واشتروا به ثمنا قليلا

فبئس ما يشترون

لا تحسبن الذين يفرحون بما اتوا ويحبون ان يحمدوا بما لم يفعلوا

فلا تحسبنهم بمفازة من العذاب ولهم عذاب اليم

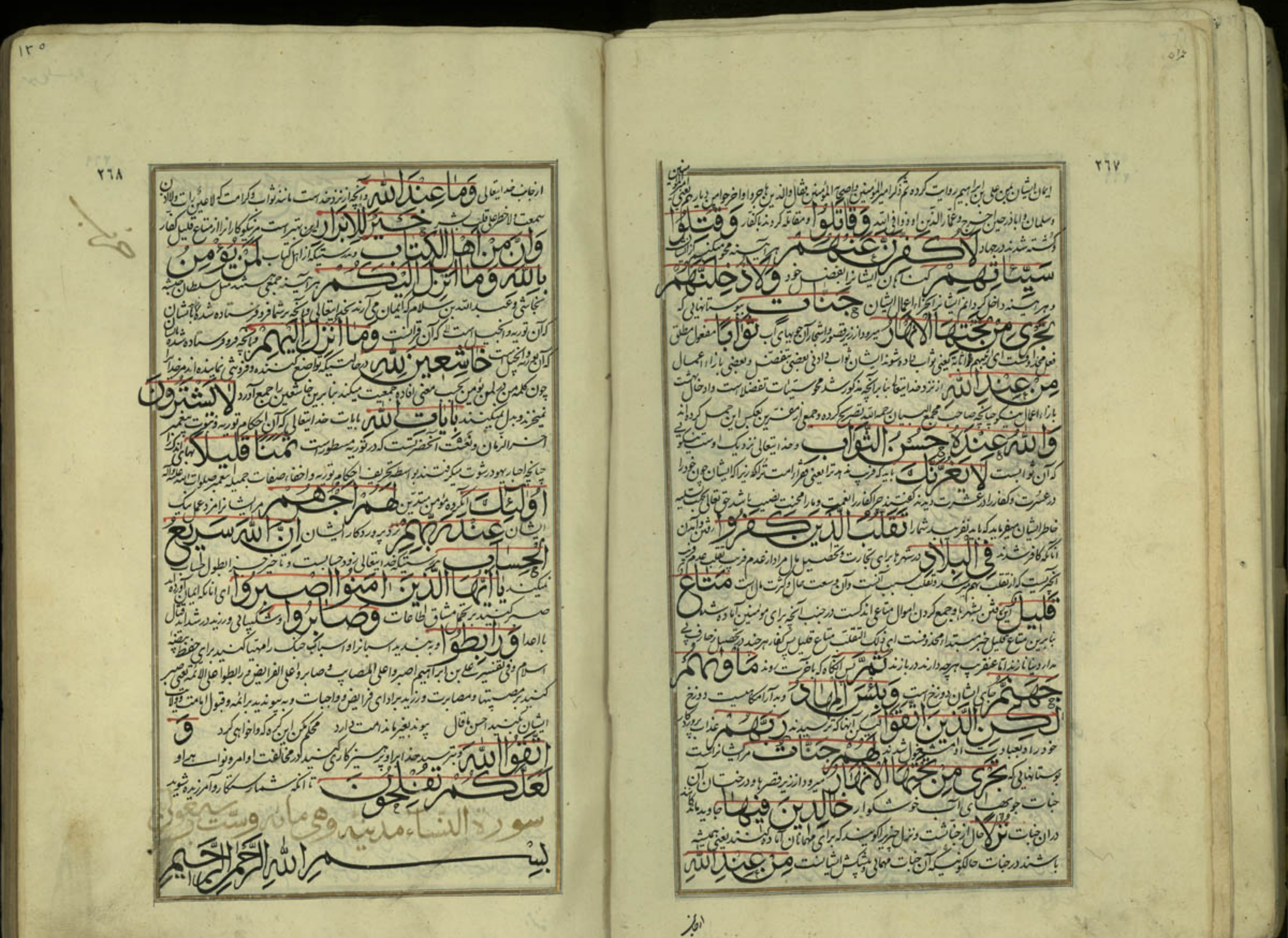
ولله ملك السموات والارض والله على كل شيء قدير

ان في خلق السموات والارض واختلاف الليل والنهار لايات لاولي الالباب

الذين يذكرون الله قياما وقعودا وعلى جنوبهم

کرده که مراد از ذکر نماز است بتفصیلی که مذکور شد و اگر از ذکر معنی حقیقی مراد باشد مراد از قیاما و قعودا و علی جنوبهم آنست که صاحبان
عقول صافیه خالصه از شایبه اوهام در جمیع حالات و در همه اوقات بیاد معبود حقیقی و خالق تحقیقی خود بوده و در حدیث وارد
شده که من اکثر ذکر الله احبه الله یعنی کسی که بسیار یاد کند خدای تعالی را دوست دارد او را خدای تعالی یعنی راضی است
از او و از افعال او **ویتفکرون** و این اولی الالباب فکر و اندیشه میکنند بر وجه استدلال
فی خلق السموات والارض در خلقت آسمانها و زمین و در حدیث
آمده افضل العبادة ادمان التفکر فی الله و فی قدرته یعنی فاضلترین و بهترین عبادت دایم فکر کردنست
در وحدانیت خدا و در قدرت او **ربنا ما خلقت هذا باطلا**
بتقدیر قول حالست از ضمیر یتفکرون ای یتفکرون قائلین ذلک یعنی تفکر میکنند حالکونیکه قائلند باین قول
که ای پروردگار ما ایجاد نکردۀ این مخلوق بدیع را که آسمانها و زمین است بی فایده و عبث
سبحانک منزه و پاکی تو از آنکه چیزی را عبث و بیفایده و بدون حکمتها و مصلحتها ایجاد کنی
فقنا پس نگهدار ما را بلطف و کرم خود **عذاب النار** از عذاب آتش دوزخ بجهت
تقصیر ما در تفکر و طاعت و ایراد کلمه فا در فقنا اشارت بر آنست که استعاذه متفرع است بر تفکر
در عجایب صنایع الهی جلت عظمته **ربنا** ای پروردگار ما **انک** بدرستیکه تو از روی عدل
من تدخل النار هر که را در آوری بدوزخ **فقد اخزیته**
پس بتحقیق شرمنده میگردانی او را **وما للظالمین من انصار**
وفی تفسیر العیاشی عن یونس بن ظبیان قال سألت ابا جعفر علیه السلام عن قول الله عز و جل وما للظالمین من
انصار قال ما لهم من ائمة یسمونهم باسمائهم بنابرین معنی آیه اینست که و نیست مر ستمکاران را از امامانی که نام
انها را توانند در حین تنگی بلا بر زبان آورند و از ایشان نصرت و یاری خواهند چنانچه در ادعیه ماثوره است
که در وقت نزول بلا بگوید انی اتوجه الیک بنبیک نبی الرحمة محمد صلی الله علیه و آله و علی و فاطمه
والحسن والحسین والائمة علیهم السلام **ربنا** ای پروردگار ما **اننا** بدرستیکه ما **سمعنا** شنیدیم
منادیا ندا کننده را که آن محمد است **ینادی للایمان** ندا میکرد مر مردمان را
برای ایمان **ان امنوا** باینکه ایمان آرید **بربکم** به پروردگار خود
فامنا پس ایمان آوردیم ما به پروردگار خود او گفته اند که لام للایمان متعلقست بمنادیا و در کلام تقدیم
و تاخیر است و تقدیر چنین است که اننا سمعنا منادیا للایمان ینادی ان امنوا بربکم فامنا و از حدیث شیخ طوسی
قدس الله سره القدوسی که در تهذیب الاحکام آورده مستفاد میشود که مراد از ندا با ایمان پروردگار ایمان بولی امر است

که مرتضی علی و یازده فرزند او هستند و فی تفسیر النعمانی عن الصادق علیه السلام فی قوله ربنا اننا سمعنا منادیا ینادی للایمان
ان امنوا بربکم فامنا قال هو امیر المؤمنین نودی من السماء ان آمن بالرسول و آمن به یعنی مراد از امنوا اگرچه بحسب ظاهر جمع است اما مراد امیر المؤمنین
علیه السلام است که ندا کرده شد از آسمان باینکه ایمان بیاور به پیغمبر فرستاده پروردگار خود و او ایمان بآنحضرت آورد و چون معروف است بطون
قرآن بعلم شامل ائمه هدی علیهم السلام مرجوعست و میتواند که یک آیه را چندین بطون باشد که هر کدام از ائمه دین بنابر حکمها و مصالح در وقتی برای شیعیان
خود ظاهر کرده باشند بنابرین تنافی در بین معنی مقام و در امثال این اصلا گنجایش ندارد **ربنا** ای پروردگار ما
فاغفر لنا ذنوبنا پس بپوشان و بیامرز برای ما گناهان ما را که بلا توبه باشد **و**
کفر عنا و محو کن از ما **سیئاتنا** گناهان ما را بعد از توبه و یا مراد از ذنوب
گناهان کبیره و از سیئات گناهان صغیره یا اول گناهان گذشته و ثانی گناهان آینده است **وتوفنا**
و بمیران ما را **مع الابرار** با نیکوکاران یعنی ما را با ایشان محشور گردان **ربنا** ای پروردگار ما
واتنا و بده ما را **ما وعدتنا** آنچه وعده کرده ما را از ثواب اخروی **علی رسلک**
برزبانهای فرستادهای خود بنابرین علی رسلک بتقدیر علی السنة رسلک خواهد بود و میتواند که تقدیر آیه
چنین باشد و آتنا ما وعدتنا علی التصدیق برسلک **ولا تخزنا یوم القیمة** و شرمنده مکن ما را در روز
قیامت **انک لا تخلف المیعاد** بدرستیکه تو خلاف نمیکنی وعده خود را در دادن ثواب بر
مؤمنان و اجابت دعای ایشان صاحب مجمع البیان گفته که مرویست از ائمه آل محمد که ایشان امر میکردند
بقرائت پنج آیه از آخر سوره آل عمران در وقت قیام شب برای نماز شب و در وقت پهلو خوابیدن بعد از ادای
رکعت نافله صبح و آن پنج آیه از ان فی خلق السموات والارض است تا لا تخلف المیعاد
فاستجاب لهم پس اجابت کرد دعای ایشان را **ربهم** پروردگار
ایشان حالکونیکه میگوید خدای تعالی **انی** بدرستیکه من **لا اضیع** ضایع
نمیگردانم **عمل عامل منکم** عمل هیچ عمل کننده را از شما **من**
ذکر او انثی خواه آن عامل از جمله مردان باشد یا از جمله زنان **بعضکم**
من بعض بعضی از شما از بعضی دیگر زنان از مردان و مردان از زنان و هیچ تفاوت نیست میان
مرد و زن در عدم تضییع اعمال گویند که این آیه در جواب ام سلمه نازل شده که بحضرت رسالت پناه میفرمود
که در قرآن ثواب حال مذکور است و از زنان چیزی مذکور نشده **فالذین هاجروا**
پس آنانکه هجرت کردند از مکه بمدینه **واخرجوا من دیارهم** و بیرون کرده
شدند از اوطان خود **واوذوا فی سبیلی** و رنجانیده شدند در راه من یعنی بسبب



لاكفرن عنهم سيئاتهم ولادخلنهم جنات تجري من تحتها الانهار ثوابا من عند الله والله عنده حسن الثواب

لا يغرنك تقلب الذين كفروا في البلاد متاع قليل ثم مأويهم جهنم وبئس المهاد

لكن الذين اتقوا ربهم لهم جنات تجري من تحتها الانهار خالدين فيها نزلا من عند الله

وما عند الله خير للابرار

وان من اهل الكتاب لمن يؤمن بالله وما انزل اليكم وما انزل اليهم خاشعين لله لا يشترون بآيات الله ثمنا قليلا اولئك لهم اجرهم عند ربهم ان الله سريع الحساب

يا ايها الذين آمنوا اصبروا وصابروا ورابطوا واتقوا الله لعلكم تفلحون

سورة النساء مدنية وهي مائة وست وسبعون

بسم الله الرحمن الرحيم

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ ای جمیع مردمان بترسید از خدا و پرهیز
کنید از مخالفت پروردگار خود **الَّذِي** آن پروردگاری که **خَلَقَكُم** آفرید شما را
مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ از حقیقت واحده که آن حقیقت آدم است **وَخَلَقَ مِنْهَا**
و آفرید از آن نفس واحده **زَوْجَهَا** زن وی را که آن حوا است اکثر اهل تفسیر آنند که خلق حوا از آدم
باین وجه بود که حق تعالی جبرئیل را امر کرد که تا از پهلوی چپ آدم استخوانی بیرون کشید پس حوا را از آن استخوان بیافرید تا آدم با او
انس گیرد و بدین مضمون احادیث اهل بیت علیهم السلام نیز وارد شده و چنانچه علی بن ابراهیم روایت کرده که
برا ها من اسفل اضلاعه یعنی ظاهر کرد و موجود ساخت حوا را از آخرین استخوانهای پهلوی آدم لیکن ابن بابویه رضی الله عنه در فقیه
و در علل الشرایع از زراره بن اعین روایت کرده در حدیث طویلی که مضمون بعضی از آن اینست که شخصی از حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام از خلق حوا سؤال کرد و در این اثنا دیگری گفت که جمعی که نزد ما میباشند میگویند که خدا تعالی
حوا را از استخوان آخرین پهلوی آدم خلقت کرده امام فرمود که منزه است خدا تعالی از این آفرینش کیست که این
سخن را بزبان می آورد خدا تعالی را قدرت این نبود که از برای آدم زنی از غیر اجزاء او بیافریند پس اینکس راه
تشنیع وا کرده که ما اهل تشیع گویند که هر گاه حوا از آدم آفریده شده باشد پس حوا میکرد بعضی از اجزاء
آدم بعضی دیگر او را چه واقع شده که مردمان اینچنین نفهمیده سخنان میگویند حکم کناد خدا تعالی در میان ما و میان
ایشان بعد از این حضرت فرمود که چون خدا تعالی آدم علیه السلام را از گل آفرید ملائکه را بسجده او مامور ساخت ملائکه مطابق امر الهی
سجده او کردند پس خدا تعالی القاء خواب بر آدم کرد و حوا را آفرید و پیش از نمو او طینت او را در مغاکچه که در میان دو
سرین آدم بود نهاد تا آنکه زن تابع مرد باشد پس حوا از استخوان آدم آفریده نشده و در مجمع البیان از حضرت
امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که ان الله خلق حوا من فضل الطینة التی خلق منها آدم و از اینست که ابن بابویه در فقیه
بعد از ایراد حدیث سابق گفته حدیثی که روایت شده که حوا از استخوان چپ آدم مخلوق شده صحیح است زیرا
که مراد از این اینست که آفریده شده حوا از آن گل که زیاد آمد از استخوان پهلوی چپ آدم لهذا استخوانهای پهلوی مرد
یکی کمتر است از استخوانهای پهلوی زن و در روایت دیگر آمده که انها خلقت من الطینة التی فضلت من ضلعه الایسر
و بعضی از عرفای معاصرین گفته اند که مراد که محتمل است از ضلع ایسر جهت قرب بدنیا باشد که آن ضعیف از جهت
قرب بعقبی است بنابر این دنیا در مردان انقص است از جهت عقبی و در زنان بعکس این است و در تتمه حدیث
زراره است که چون حوا مخلوق شد و حق تعالی القاء شهوت در جبلت آدم نمود فرمان داد که آدم حوا را
بحباله زوجیت خود در آورد و بعد از تزویج آدم حوا را پیش خود خواند و حوا از این ممانعت نموده با آدم گفت
که تو پیش من بیا پس خدا تعالی حکم کرد آدم را که پیش حوا برود و اگر نه اینچنین میبود هر آینه زنان طالب تزویج از آن

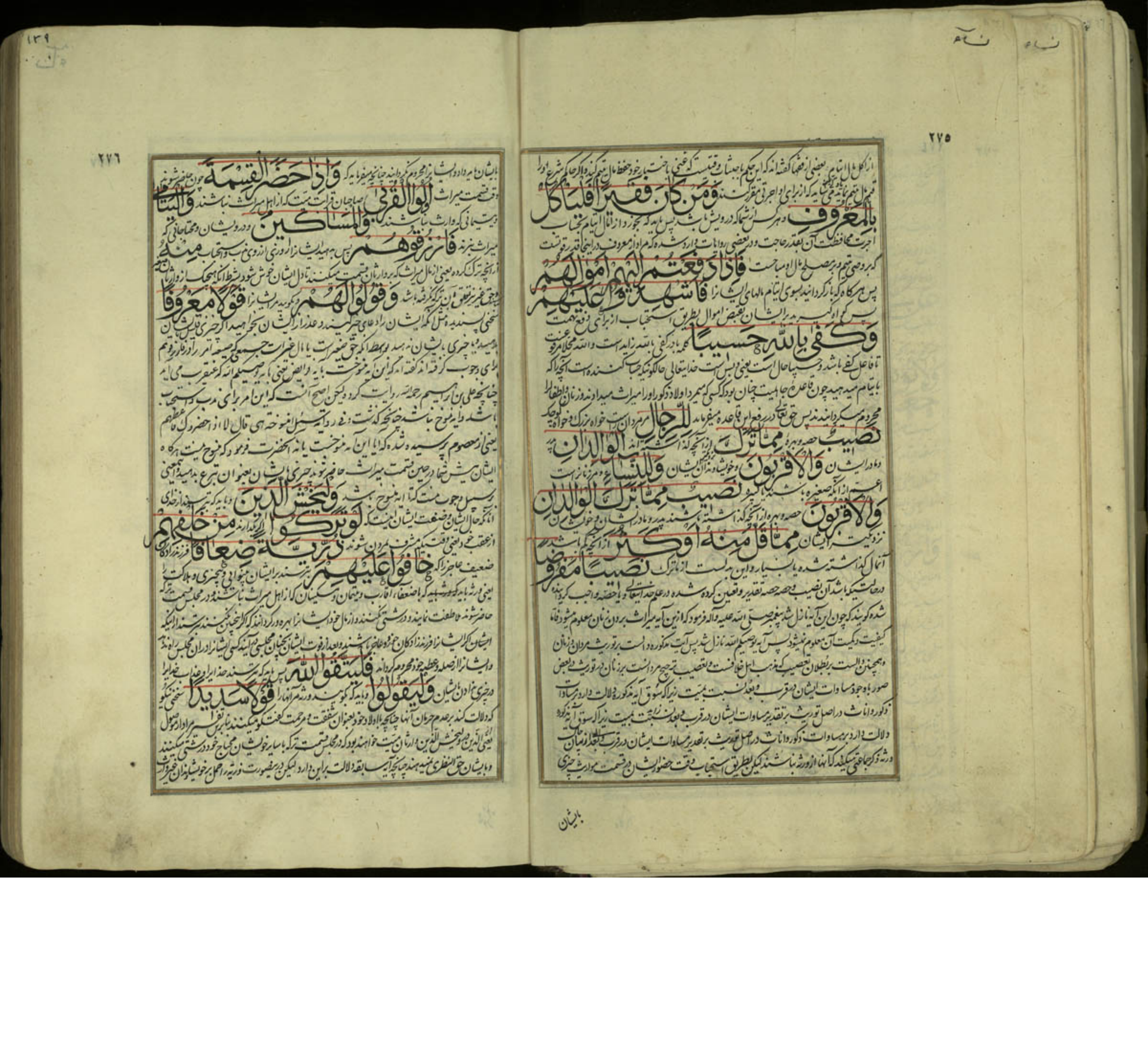
میشدند پوشیده نماند که فخر رازی در تفسیر کبیر خود انکار بلیغ بر قول اهل سنت کرده که حوا از استخوان پهلوی چپ آدم
مخلوق شده و گفته که اینمعنی منافات دارد با قدرت کامله الهی چنانچه در حدیث سابق اشاره شد **وَبَثَّ** و پراکنده
کرد و ظاهر گردانید حق تعالی **مِنْهُمَا** از آدم و حوا بطریق توالد و تناسل **رِجَالًا كَثِيرًا**
مردان بسیار **وَنِسَاءً** و زنان فراوان و در حدیث وارد شده که بعد از تولد پسران از آدم و حوا
حق سبحانه و تعالی از برای آدم حورائی از بهشت نازل کرد و آدم آن حورا را برای یکی از فرزندان خود تزویج کرد و از برای
فرزند دیگر دختر جان را پس هر که از اولاد آدم محلی بحسن صورت و سیرت باشد از نتایج حور است و هر که بر عکس آن
باشد از نسل دختر جان است چنانچه در سوره مائده مذکور خواهد شد **وَاتَّقُوا اللَّهَ** و بترسید از خدای تعالی
الَّذِي آن خدا را که **تَسَاءَلُونَ بِهِ** سؤال میکنید یکدیگر را با او و میگوئید اسالک
بالله یعنی سؤال میکنم ترا بخدا **وَالْأَرْحَامَ** معطوف است بر الله ای و اتقوا الارحام ان تقطعوها یعنی
و بترسید و پرهیز نمائید از ارحام که قطع آن کنید و صله رحم بجا نیارید از ائمه هدی علیهم السلام مرویست که هی ارحام
الناس ان الله عز و جل امر بصلتها و عظمها الا تری انه جعلها معه یعنی قرینها باسم خود فی الامر بالتقوی حاصل معنی حدیث
اینست که مراد از ارحام در این قول خدا تعالی ارحام جمیع ناس است که حق تعالی امر بصله آن ارحام کرده و تعظیم شمرده این صله را زیرا که
مقرون ساخته آن را باسم خود در امر بتقوی او فرموده و اتقوا الله و اتقوا الارحام ان تقطعوها **إِنَّ اللَّهَ** بدرستیکه خدا تعالی
كَانَ عَلَيْكُمْ هست بر شما و افعال و اقوال شما **رَقِيبًا** مطلع و نگهبان پس در جمیع احوال
چنان کنید که از شما معصیتی سر نزند **وَآتُوا الْيَتَامَى** و دهید ای اولیای یتیمان مر یتیمان را بطریق
انفاق در صغر سن و بطریق تسلیم بایشان در حال بلوغ و رشد و اطلاق یتیم بر بالغ بر سبیل مجاز است چنانچه حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و آله را بهنگام بلوغ یتیم ابو طالب میگفتند **أَمْوَالَهُمْ** مالهای ایشان را که بحکم
ولایت و وصایت در تصرف خود داشته و گویند سبب نزول این آیه کریمه آن بود که مردی مال برادر زاده یتیم خود
تصرف نموده بعد از بلوغ باو نمیداد بمجلس شریف پیغمبر صلی الله علیه و آله رفتند پس این آیه نازل شد و عم
او اطاعت قول خدا نموده مال برادر زاده را تسلیم او نمود و بعد از این حضرت فرمود و من یوق شح نفسه و یطع ربه
هکذا فانه یحل داره یعنی هر که نگاه داشته شود از بخیلی نفس و اطاعت کند پروردگار خود را اینچنین که این مرد کرد
پس بدرستیکه نزول کند و فرود آید در سرای پروردگار خود که آن بهشت است و گویند که این پسر مال را گرفت
صرف کرد آن را در راه خدا تعالی پس حضرت فرمود که ثبت الاجر و بقی الوزر یعنی حاصل شد پسر را ثواب و ماند بر
پدر وزر که آن بار ندامت است که چرا این مال را در راه خدا صرف نکرد **وَلَا تَتَبَدَّلُوا**
الْخَبِيثَ و بدل مکنید مال ایتام را که بر شما خبیث و حرام است **بِالطَّيِّبِ**

بمال خود که شما طیب و حلال است **ولا تأکلوا اموالهم** و مخورید مالهای یتیمان را
الی اموالکم ای مع اموالکم یعنی با مالهای خود موافق این آیت ظاهر آنست که مراد از عدم تبدیل
خبیث بالطیب این معنی باشد که مخورید بجای مال حلال خود مال حرام ایتام را و درین آیت فرموده باید مخورید
مال حرام ایتام را با مال حلال خود تا آیه اول نهی از تصرف در مال یتیم به تنهائی باشد و در این آیه نهی از تصرف در مال ایتام
باشراکت در مال خود باشد **انه** بدرستیکه کل واحد از تبدیل و اکل **کان حوبا**
کبیرا است گناهی بغایت بزرگ بعضی گفته اند که حوب در لغت بمعنی گناه بزرگ است
بنابرین باید که توصیف آن به کبیر بجهت مبالغه باشد در بزرگی از دو وجه یکی از جهت توصیف دیگر آنکه صیغه فعیل
نیز برای مبالغه بناشده آمده و اگر تنوین را جهت تعظیم گیرند مبالغه زیاده خواهد شد و در مجمع البیان گفته
الحوب الاثم بنابرین در توصیف حوب به کبیر منظور مبالغه نخواهد بود **وان خفتم** و اگر ترسید
شما **الا تقسطوا** از اینکه براستی عمل نکنید **فی الیتامی** در حقوق یتیمان
فانکحوا پس نکاح کنید **ما طاب لکم** آنچه خوش آید شما را **من**
النساء از زنانی که حلال باشد نکاح انها بر شما **مثنی و ثلاث**
و رباع حالکونکه آن ما طاب لکم دو دو و سه سه و چهار چهار باشد بنابراین این اسماء ثلاثه
منصوب باشند بر حالیت از ما طاب یعنی در حالتیکه ما طاب مفصل باشد باین تفصیل و حاصل کلام آنست که حلال است
شما را که دو زن یا سه زن یا چهار زن نکاح کنید و زیاده از آن حلال نیست بعقد دوام بخلاف عقد متعه که منحصر درین
عدد نیست مانند ملک یمین بنابر روایات صحیحه و اکثر اهل تفسیر ارتباط فانکحوا ما طاب لکم را بما تقدم آن دانسته و هیچکدام
از آن اقوال خالی از تعسف و تکلف نیست از انجمله در جوامع الجامع گفته که چون اولیاء ایتام بنابر کثرت مال و نور جمال
یتیمان رغبت به نکاح ایشان میکردند و در خاطر این اولیاء خطور میکرد که چون این یتیمان در حجر تربیت ما میباشند
بعد از نکاح مهر مثل بایشان نمیدهند لهذا حق تعالی میفرماید که اگر شما ای اولیای یتیمان بترسید که راستی نورزید در حق یتیمان
بعد از نکاح آنان پس باید که دست از نکاح ایشان بدارید و غیر ایشان از زنان بالغه عاقله که شما را خوش آید تا چهار زن بحباله
زوجیت خود در آرید زیرا که اگر حقوق زنان بالغه را رعایت ندارید ممکن که برای حفظ مخلصی بهم رسانید یعنی که از ایشان التماس اسقاط
حقوق کنید و ایشان حسب التماس شما از حقوق خود بگذرند اما از حقوق ایتام استخلاص ممکن نیست چه ایشان از اهل تحلیل و اسقاط حقوق
خود نیستند و در احتجاج روایت کرده که زندیقی بر قرآن اعتراض کرد که هیچ ربطی و مناسبتی میان قسط در مال ایتام و نکاح
زنان نیست پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلم در جواب ایشان فرمود که این عدم ربط و مناسبت بجهت آنست که منافقین
از قرآن انداخته اند و ما بین آیه وان خفتم الا تقسطوا فی الیتامی و آیه فانکحوا ما طاب لکم اندراجش انداخته اند و علی بن ابراهیم و شیخ

طبرسی در مجمع البیان روایت کرده اند که آیه وان خفتم متعلق است بآیه و یستفتونک فی النساء که بعد از یکصد و بیست آیه
درین سوره می آید و اصل کلام آلهی چنین بوده که و یستفتونک فی النساء قل الله یفتیکم فیهن و ما یتلی علیکم فی الکتاب
فی یتامی النساء اللاتی لا تؤتونهن ما کتب لهن و ترغبون ان تنکحوهن فان خفتم الا تقسطوا فی الیتامی فانکحوا ما طاب
لکم من النساء مثنی و ثلاث و رباع یعنی طلب فتوی میکنند از تو ای محمد در باب زنان یعنی در باب استحلال تزویج
یتیمانی که تربیت آنها کرده اند بگو در جواب که خدا فتوی میدهد شما را و بیان احکام میکند درین زنان و بگو بایشان که
همچنین فتوی میدهد شما را در باب آنچیزی که خوانده شده است بر شما در قرآن در بیان یتیمانی که نمیدهید مال ایشان را و
خواهش نکاح ایشان میکنید پس اگر بترسید شما که عدل و راستی نورزید در یتیمان پس نکاح کنید زنانی را که خواهید
تا چهار زن از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم مرویست که فرموده لا یحل لماء الرجل ان یجری فی اکثر من اربعة ارحام
من الحرائر یعنی حلال نیست مر آب منی مرد را که جاری شود در بیشتر از چهار رحم زنان آزاد بعقد دوام
فان خفتم پس اگر بترسید شما **ان لا تعدلوا** از اینکه براستی عمل
نتوانید کرد در حقوق زنان متعدده خود یا آنکه شما نتوانید در نفقه دادن ایشان اعتدال ورزید یعنی از عهده نفقه
زنان متعدده نتوانید بر آمد چنانچه از حضرت صادق علیه السلم مرویست و خواهد بود در ترجمه آیه و لن تستطیعوا
ان تعدلوا بین النساء **فواحدة** پس اختیار کنید یک زن را و اکتفا باو نمائید
او ما ملکت ایمانکم یا اختیار کنید آنچه از کنیزان که مالک شود
دستهای راست شما و اسناد مالکیت بدست راست از قبیل اسناد فعل است بآلت زیرا که عادت عرب
چنان بوده که در وقت بیع و شری بایع و مشتری دست راست یکدیگر را گرفته بیع میکرده اند **ذلک** این اکتفا
کردن بیک زن یا بمطلق کنیز **ادنی** نزدیکتر است **الا تعولوا** باینکه جور و ستم نکنید زیرا که حقوق
یک زن و حقوق مطلق کنیز کمتر است و رعایت آن اسهلست **و آتوا**
النساء و بدهید ای اولیای یتیمان به یتیمانی که ایشان را شوهر میدهید و مهر ایشان را
میگیرید **صدقاتهن** مهرهای ایشان را **نحلة** در حالتیکه آن مهرها
عطیه ایست از جانب خدا تعالی برای آن یتیمان نه برای شما بنابرین تفسیر و آتوا النساء خطاب بأولیاء
یتیمانست و مراد از نساء ایتام و صاحب مجمع البیان این تفسیر را بروایت ابو الجارود از حضرت امام محمد
باقر علیه السلم نقل کرده و بعد از آن گفته که اشبه بظاهر قرآن آنست که آتوا النساء خطاب بشوهران باشد
یعنی بدهید ای شوهران بزنان خود مهرهای ایشان را اگر مدخوله باشند تمام را بدهید و اگر غیر مدخوله باشند نصف
از آن نحلة یعنی برضا و رغبت نه بکره و کلفت و در احادیث تاکید برین معنی بسیار وارد شده از انجمله مرویست که من

تزوج امرأة ولم ینو ان یوفیها صداقها فهو عند الله زان یعنی هر کس زنی بخواهد بر مهری معین و قصد نداشته باشد
که ادای مهر او کند آن کس نزد خدا تعالی از جملهٔ زناکارانست و چون ابو الجارود در فرقهٔ زیدیه جارودیه است صاحب مجمع البیان
روایت او نکرده قایل بالشبهیت تفسیر ثانی شده و الا با وجود اعتماد و اعتقاد بالشبهیت این تفسیر داشتن اعتقاد است
باطل و در جوامع الجامع گفته که خطاب با اولیاء دختران است که آن اولیا ایشان را بحالهٔ زوجیت شخصی در آرند و مهور
آنها را خود تصرف کنند **فان طبن لکم** پس اگر راضی شوند آن ازواج ایشان یا اولیای ایشان
عن شیء از دادن چیزی و بخشیدن **منه** از مهر خود شان **نفسا**
از طیب نفس بنا برین ضمیر منه راجعست بصداق که در ضمن صدقاتهن مذکور است **فکلوه**
پس بخورید آن چیز را **هنیئا مریئا** در حالتی که باشد خوش آینده گوارنده
ولا تؤتوا السفهاء و مدهید سفیهان **اموالکم** مالهای خود را **التی**
جعل الله لکم قیاما آن مالهایی را که گردانیده است خدا تعالی آن مالها را
سبب معیشت و زندگانی شما مطابق سابق این آیت بنا بر روایت ابو الجارود و لاحق این آیت باید که مراد
از سفها ایتام باشند چنانچه از حضرت صادق علیه السلام مرویست که مراد از سفها ایتام است و مخاطب اولیای
ایشان یعنی مدهید ای اولیای یتیمان باین یتیمان که متصف بسفاهتند و وثوق و اعتماد در امی شایند مالهای
شما را یعنی مالهای این ایتام را بنا برین اضافه اموال ایتام با ولیای ایشان بادنی ملابسه است بنا بر آنکه چون
اموال بالفعل در تحت تصرف آن اولیاست و شبیه است بمالهای آنها گویا که آن مالهای آنهاست
وارزقوهم فیها واکسوهم و روزی دهید ایشان را از آن
مالها یعنی از آن مالها و بپوشانید ایشان را از آن مالها و گفته اند که وجه آنکه فیها گفت و منها نگفت آنست که تا
شبیه باشد بر آنکه نفقه و کسوه از اصل مال ایتام لازم نیست بلکه از فایده مال و ارباح تجارات باید که نفقه و کسوه
ایشان را مهیا نمود **وقولوا لهم قولا معروفا** و بگویید مر ایشان را
سخنی نیکو یعنی با ایشان وعدهای خوب بدهید تا خاطر ایشان جمع شود چنانچه در حدیث آمده که المعروف
العدة ای الوعده اگر چه این آیت بنا برین تفسیر دلالت دارد بر آنکه خصوص اطفال صغیر بجهت سفاهت محجورند
در تصرفات مالیه مخفی نماند که در احادیث تفسیر سفها مختلف واقع شده چنانچه در حدیث صادق علیه السلام تفسیر سفها
با یتام شده و چنانچه دانسته شد و محمد بن مسعود عیاشی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که السفیه من لا
یثق به و این معنی عامست ایتام و غیر ایتام را شامل است و علی بن ابراهیم از ابی الجارود و او از حضرت امام محمد باقر
علیه السلام روایت کرده که آنحضرت فرمودند که مراد از سفها زنان و فرزندان کم عقل مفسدند و بعد از این فرمودند که

هرگاه شخصی میداند که زن او سفیه مفسده است و یا فرزند او سفیه مفسد است سزاوار نیست که ایشان را مسلط بر اموال خود
گرداند و در حدیث دیگر وارد شده است که السفهاء شارب الخمر والنساء چنانچه علی بن ابراهیم از حضرت امام محمد باقر
علیه السلام روایت کرده که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرمودند شارب خمر را زن ندهید و زن باو ندهید
و عیادت او مکنید و بجنازه او حاضر مشوید و امانت باو مسپارید که اگر او امانت را تلف کند بر خدا تعالی
که در دنیا عوض آن شما بدهد و یا در قیامت ثوابی بر آن مترتب گرداند زیرا که حق تعالی شما را خبر کرده که ولا تؤتوا السفهاء اموالکم
و کدام سفیه است که شارب خمر از آن اسفه باشد پس اگر مراد از سفها مطلق من لا یثق به باشد و خطاب بجمیع مالداران باشد
بینکه مال خود را بجمعی سفیه نامعتمد مدهید تا آن مال را ضایع نکنند چنانچه ظاهر آیه اموالکم التی جعل الله لکم قیاما مؤید این معنی است چه اگر
سفها را با یتام حمل کنند تاویل باید کرد و باید گفت که مراد از اموالکم اموال ایتام است که در دست آنهاست چنانچه معلوم
شد لیکن آیه وارزقوهم فیها واکسوهم ابا از این دارد زیرا که بر مالداران لازم نیست که سفیهان را چیزی بدهند مگر آنکه گفته شود
که مراد این نیست که اگر مالداران خواهند که در راه خدا باین سفیهان چیزی بدهند بطریق تبرع و سنت نفقه و کسوه ضروری بایشان
بدهند و این معنی خلاف ظاهر است و در صورت این جمله معترضه خواهد بود میان آیاتی که مبین احکام ایتام است و اگر مراد از سفها
خصوص زنان و فرزندان کم عقل شخص مالدار باشد اگر چه آیه اموالکم با این مناسبت با این معنی دارد اما مناسبت سابق و لاحق آیه
بنا بر حدیث ابو الجارود نیست هر چند باعتقاد صاحب مجمع البیان مربوط بآیه سابقه است والله اعلم
وابتلوا الیتامی و آزمایش کنید ای اولیا و اوصیا یتیمان است یتیمان را
قبل از بلوغ بمرشد و تمیز **حتی اذا بلغوا النکاح** تا آنگاه
که برسند بحد نکاح که آن احتلام است یا رسیدن بحد دوازده سالگی و یا روییدن موی زهار
بنا بر احادیث ائمه اطهار علیهم السلام **فان آنستم منهم رشدا**
پس اگر دریابید قبل از بلوغ از ایتام عقل معاش را باین وجه که در معاملات بازی نخورند و تصرفات لایقه بجا آرند
و فی الحدیث الرشد العقل و اصلاح المال و فی روایة اخری الرشد حفظ المال **فادفعوا الیهم**
اموالهم پس باز گردانید بسوی آن ایتام مالهای ایشان را **ولا تاکلوها**
اسرافا ای ولا تاکلوها مسرفین یعنی مخورید مالهای ایشان را در حالتی که اسراف کننده باشید
و زیاده از اجرت شرع خود تصرف نمایید **وبدارا ان یکبروا**
ای ولا تاکلوها مبادرین مخافة ان یکبروا یعنی و مخورید مالهای ایتام را حال آنکه پیش دستی کننده باشید در آن
از ترس آنکه ایشان بزرگ شوند و مالهای خود را بگیرند **ومن کان غنیا**
فلیستعفف و هر کس از شما که توانگر باشد پس باید که اجتناب کند



از اکل مال ایتام بعضی از فقها گفته‌اند که این حکم با حسبات و قیمت که غنی باختیار خود حفظ مال یتیم کند و اگر حاکم شرع او را
تعیین بر مال یتیم نماید می‌شاید که از برای او اجرتی مقرر کنند وَمَن كَانَ فَقِيرًا فَلْيَأْكُلْ
بِالْمَعْرُوفِ و هر کس از شما که درویش باشد پس باید که بخورد از اموال ایتام بحساب
اجرت محافظت آن بقدر حاجت و در بعضی روایات وارد شده که مراد از معروف در اینجا قدر قوتست
که بر وصی یتیم و بر مصالح مال او مباحست فَإِذَا دَفَعْتُمْ إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ
پس هرگاه که باز گردانید بسوی ایتام مالهای ایشان را فَأَشْهِدُوا عَلَيْهِمْ
پس گواه گیرید بر ایشان بقبض اموال بطریق استحباب از برای دفع تهمت
وَكَفَىٰ بِاللَّهِ حَسِيبًا کلمه با در کفی بالله زایده است و الله محلا مرفوعست
تا فاعل کفی باشد و حسیبا حالست یعنی و بس است خدایتعالی حالگونیکه حساب کننده است آنچه را که
با یتام میدهید چون قاعده جاهلیت چنان بود که کسی که میمرد اولاد ذکور او را میراث میدادند و زنان و اطفال را
محروم میگردانیدند پس حق تعالی در رفع این قاعده میفرماید لِلرِّجَالِ مر مردان راست خواه بزرگ و خواه کوچک
نَصِيبٌ حصه و بهره مِمَّا تَرَكَ از آنچه گذاشته‌اند الْوَالِدَانِ پدر
و مادر ایشان وَالْأَقْرَبُونَ و خویشاوندان ایشان وَلِلنِّسَاءِ و مر زنانراست
اعم از آنکه صغیره باشند یا کبیره نَصِيبٌ مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ
وَالْأَقْرَبُونَ حصه و بهره از آنچه گذاشته باشند پدر و مادر ایشان و خویشان
نزدیک ایشان مِمَّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ كَثُرَ از آنچه کم باشد
آن مال گذاشته شده یا بسیار و این بدلست از ما ترک نَصِيبًا مَفْرُوضًا
در حالتیکه باشد آن نصیب و حصه حصه تقدیر و تعیین کرده شده در علم خدایتعالی و یا حصه واجب گردانیده
شده گویند که چون این آیه نازل شد پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که ازین آیه میراث بردن زنان معلوم میشود فاما
کیفیت و کمیت آن معلوم نمیشود پس آیه یوصیکم الله نازل شد پس آیت مذکوره دالست بر توریث مردان و زنان
و همچنین دالست بر بطلان تعصیب که مذهب اهل خلافست و تعصیب ترجیح مردانست بر زنان در توریث در بعض
صور با وجود مساوات ایشان در قرب و بعد نسبت بمیت زیرا که سوق آیه مذکوره دلالت دارد بر مساوات
ذکور و اناث در اصل توریث بر تقدیر مساوات ایشان در قرب و بعد نسبت بمیت زیرا که سوق آیه مذکوره
دلالت دارد بر مساوات ذکور و اناث در اصل توریث بر تقدیر مساوات ایشان در قرب و بعد از میان حال
ورثه ذکر جماعتی میکند که آنها از ورثه نباشند لیکن بطریق استحباب وقت حضور ایشان در قسمت مواریث چیزی

بایشان میدادند و ایشان را محروم نگردانید چنانچه میفرماید که وَإِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ چون حاضر شوند
وقت قسمت میراث أُولُو الْقُرْبَىٰ صاحبان قرابت میت که از اهل میراث نباشند وَالْيَتَامَىٰ
و یتیمانی که وارث نباشند وَالْمَسَاكِينُ و درویشان و محتاجانی که
میراث نبرند فَارْزُقُوهُمْ پس بدهید ایشان را روزی از روی ندب و استحباب مِنْهُ
از آنچه ترک کرده یعنی از مال میراث که بر وارثان قسمت میکنند تا دل ایشان خوش شود بشرط آنکه هیچیک از وارثان
[illegible] حق غیر بتعلق این ترکه گرفته باشد وَقُولُوا لَهُمْ و بگویید مر ایشانرا قَوْلًا مَعْرُوفًا
سخنی پسندیده مثل آنکه ایشانرا دعای خیر کنند و عذر از ایشان بخواهید اگر چیزی قلیل بایشان
بدهید و یا چیزی بایشان ندهید بواسطه آنکه حق صغیر است یا مال غیر است جمعی که صیغه امر را در فارزقوهم
برای وجوب گرفته‌اند گفته‌اند که این آیه منسوخ است بآیه فرایض یعنی بآیه یوصیکم الله که عنقریب می‌آید
چنانچه علی بن ابراهیم رحمه الله روایت کرده و لیکن اصح آنست که این امر برای ندب و استحباب
باشد و آیه منسوخ نباشد چنانچه گذشت و در روایتی سئل امنسوخة هی قال لا اذا حضروک فاعطهم
یعنی از معصوم پرسیده شده که آیا این آیه منسوخ است یا نه آنحضرت فرمود که منسوخ نیست هرگاه
ایشان پیش شما در حین قسمت میراث حاضر شوند چیزی بایشان بعنوان تبرع بدهید یعنی
بر سبیل وجوب نیست که تا آیه منسوخ باشد وَلْيَخْشَ الَّذِينَ و باید که بترسند از خدای
آنانکه حال ایشان و صفت ایشان اینست لَوْ تَرَكُوا اگر بگذارند مِنْ خَلْفِهِمْ
از عقب خود یعنی وقتیکه مشرف بمردن شوند ذُرِّيَّةً ضِعَافًا فرزندان
ضعیف عاجز را که خَافُوا عَلَيْهِمْ بترسند بر ایشان بینوایی و بیچیزی و هلاکت را
یعنی ورثه باید که بیندیشند که با ضعفاء اقارب و یتیمان و مسکینان که از اهل میراث نباشند و در مجلس قسمت ترکه
حاضر شوند ملاطفت نمایند و درشتی نکنند و از مال خود ایشانرا بهره ور گردانند که اگر چنین نکنند بترسند از اینکه
ایشان اگر ایشانرا فرزندان کوچک عاجز باشند و بعد از فوت ایشان بچنان مجلسی در آیند کسی ایشانرا در آن مجلس راه ندهد
و ایشانرا از صله و عطیه خود محروم گرداند فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ پس باید که بترسند خدا را و عذاب خدا را
در چیزی ندادن بایشان وَلْيَقُولُوا و باید که گویند ورثه مر ایشانرا قَوْلًا سَدِيدًا سخنی نیکو
که دلالت کند بر عدم حرمان آنها چنانچه با اولاد خود بعنوان شفقت و رحمت سخن گو میکنند بنابر تفسیر مراد از موصول
یعنی الذین در ولیخش الذین وارثان میت خواهند بود که در مجلس قسمت ترکه با سایر خویشان محتاج خود درشتی میکنند
و بایشان حق النظر نمیدهند چنانچه آیه سابقه دلالت بر این دارد لیکن در این صورت ورثه را حمل بر خویشاوندان غیر وارث

بر کرده وحق آنکه مراد از موصول که اولیا و اوصیا یتیمان باشند یعنی که ایشان در رعایت حال یتیمان مبالغه نمایند و بترسند از خدا
اگر بگذارند در عقب خود فرزندان ضعیف عاجز که خایف باشند بر هلاکت ایشان و کسی غم ایشان نخورد و مؤید این معنی است
آیه لاحقه که آن ان الذین یاکلون اموال الیتامی ظلما است و فی الحدیث من ظلم یتیما سلط الله علیه من یظلمه او علی عقبه او علی
عقب عقبه ثم تلا هذه الآیه ولیخش الذین لو ترکوا من خلفهم ذریة ضعافا خافوا علیهم و ظاهر از اینجهت شیخ ابو علی طبرسی رحمه الله
این معنی را اختیار کرده **إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ** بدرستیکه آنانکه میخورند **أَمْوَالَ**
الْيَتَامَىٰ مالهای یتیمان را **ظُلْمًا** از روی جور و ستم یا حالکونیکه ظالم باشند **إِنَّمَا**
يَأْكُلُونَ جز این نیست که میخورند **فِي بُطُونِهِمْ** مقدار پری شکمهای خود
نَارًا آتش دوزخ را یعنی میخورند آتش را آنمقدار که شکمهای ایشان از آن آتش پر شود و دور نیست که مراد
از اکل افروختن باشد که لازم خوردنست بطریق مجاز یعنی بسیند ازند در شکمهای خود آتش را
وَسَيَصْلَوْنَ سَعِيرًا و زود باشد که در آیند در آتش دوزخ علی بن ابراهیم در حدیث
صحیح از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که پیغمبر صلوات الله علیه و آله فرموده که در شب معراج که مرا باسمان
بردند قومی را دیدم که می انداختند آتش را اندرون دهن بشکم ایشان و آن آتش از دبر ایشان بیرون می آمد پس از جبرئیل
پرسیدم که ایشان چه جماعتند گفت که اینها جماعتی اند که مال ایتام را بستم میخوردند **يُوصِيكُمُ اللَّهُ**
امر میکند شما را خدا تعالی **فِي أَوْلَادِكُمْ** در حق فرزندان شما و در شان میراث ایشان باینکه
لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَيَيْنِ مر پسر راست از میراث
مانند حصه دو دختر یعنی اگر جمع شود پسر با دختر از اولاد شما میراث یک پسر برابر میراث دو دختر است
فَإِنْ كُنَّ نِسَاءً پس اگر باشند اولاد میت دخترانی که با ایشان پسری نبود
فَوْقَ اثْنَتَيْنِ زیاده از دو دختر **فَلَهُنَّ** پس مر ایشان راست **ثُلُثَا مَا**
تَرَكَ دو بخش از سه بخش آنچه گذاشته است آن میت و همچنین است میراث دو دختر باجماع فرقه
ناجیه چنانچه بعضی از علما گفته اند و یا بنص للذکر مثل حظ الانثیین چنانچه محمد بن یعقوب کلینی رضی الله عنه در کافی
فرموده زیرا که بنابرین هرگاه شخصی متوفی یک پسر و یک دختر که اول اعداد است بگذارد در صورت حصه پسر
ثلثان و حصه دختر ثلث خواهد بود پس نصیب دو دختر ثلثان است بلا شک **وَإِنْ كَانَتْ**
وَاحِدَةً و اگر باشد اولاد میت یک دختر و بس **فَلَهَا النِّصْفُ** پس مر او راست
نصف از ترکه **وَلِأَبَوَيْهِ** و مر پدر و مادر متوفی راست **لِكُلِّ وَاحِدٍ**
مِنْهُمَا برای هر یک از ایشان **السُّدُسُ** شش یک

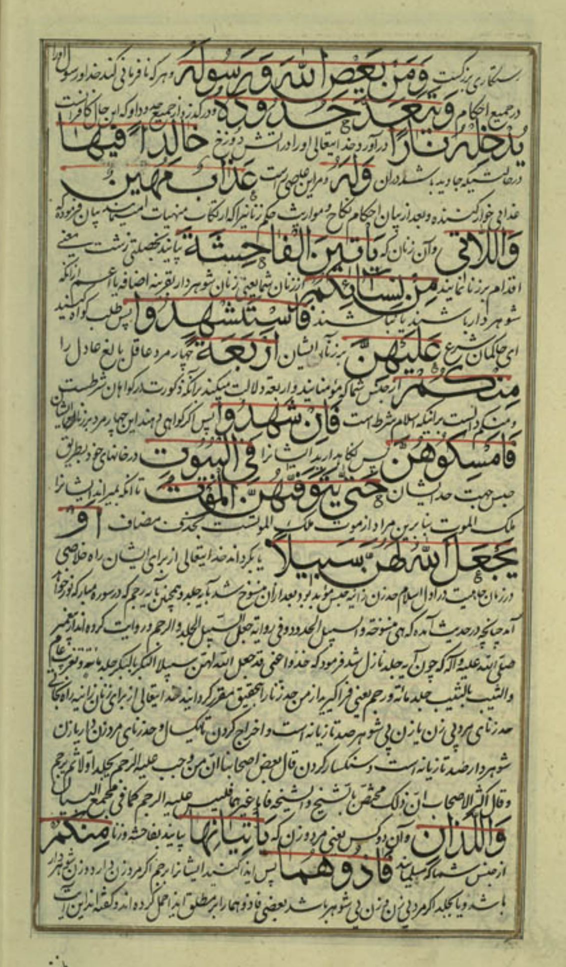
مِمَّا تَرَكَ از آنچه گذاشته است آن متوفی مخفی نماند که لکل واحد منهما بدل الابویه است و فایده ایراد بدل اینست
که اگر ایراد بدل نمیکرد و میفرمود ولابویه السدس یا ولابویه السدسان موهم آن میشد که ابوین در سدس یا سدسان شریکند اعم از آنکه
این سدس و سدسان در میان ایشان بسویه قسمت شود یا بغیر سویه و این معنی مراد نیست بلکه مراد اینست که یک سدس
از احد ابوین است و سدس دیگر از احد ابوین دیگر بنابرین لکل واحد منهما را بدل الابویه آورد **إِنْ كَانَ**
لَهُ وَلَدٌ اگر باشد مر آن متوفی را فرزندی خواه پسر و خواه دختر خواه یکی و خواه متعدد **فَإِنْ**
لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ پس اگر نباشد آن متوفی را فرزندی **وَوَرِثَهُ أَبَوَاهُ**
و وارث شود او را پدر و مادر او **فَلِأُمِّهِ الثُّلُثُ** پس مر مادر او راست سه یک مال متوفی
اگر آن متوفی را برادران نباشد و باقی نصیب پدر است با عدم زوج و زوجه **فَإِنْ كَانَ**
لَهُ إِخْوَةٌ پس اگر باشد مر این متوفی را برادران پدر و مادری یا پدری تنها خواه آن اخوه دو برادر باشند
یا زیاده بران **فَلِأُمِّهِ السُّدُسُ** پس مر مادر او راست شش یک آنچه گذاشته [illegible]
میراث نمیبرند اما مادر را حاجب اند از بردن ثلث و دو خواهر بمنزله یک برادر است در احتجاب مادر لهذا از حضرت
صادق علیه السلام مرویست که محجوب نمیسازد مادر را از ثلث مگر دو برادر یا یک برادر و دو خواهر یا چهار خواهر و میان
این حصص بجهت وارثان **مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ** بعد از اخراج وصیتی که
يُوصِي بِهَا وصیت کرده باشد آن میت بآن **أَوْ دَيْنٍ** یا بعد از
ادای قرضی که در ذمت او باشد تا زمان مردن او و کلمه او دلالت بر ترتیب نمیکند که اول باید اخراج مال
وصیت کرد و بعد از ان ادای دین نمود لهذا حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله اول ادای دین و بعد از ان ادای
وصیت میکرده اند قال الامام علیه السلام انکم تقرأون فی هذه الآیه الوصیة قبل الدین و ان رسول الله صلی الله علیه و آله
قضی بالدین قبل الوصیة **آبَاؤُكُمْ** پدران شما **وَأَبْنَاؤُكُمْ** و پسران شما
لَا تَدْرُونَ نمیدانید شما که **أَيُّهُمْ** کدام از ایشان **أَقْرَبُ** نزدیکتر
لَكُمْ مر شما را **نَفْعًا** از روی منفعت یعنی شما نمیدانید که از ورثه شما کیست
که نفع دنیوی و اخروی او بشما میرسد و چون ما میدانیم وجود نفع و ضرر را از اینجهت بعضی از ورثه را تفضیل داده ایم
بر بعض دیگر و برخی را بی نصیب و محروم گردانیده ایم و تقدیم وصیت و دین بر میراث داده ایم و فرض گردانیده شده
برای وارثان مواریث **فَرِيضَةً** فرض گردانیدنی ثابت **مِنَ اللَّهِ** از جانب
خدا تعالی بنابرین فریضه مفعول مطلق فعل محذوفست ای فرض علیکم فریضة من الله
إِنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدا تعالی **كَانَ عَلِيمًا** هست دانا بمصالح و وجوه منافع [illegible]



حکیما حاکم کننده بطریق حکمت در باب میراث ایشان و بعد از این بیان میراث ازواج میفرماید که
ولکم و مر شمار است ای شوهران نصف ما ترک ازواجکم
نیمه آنچه بگذارند زنان دائمی شما از میراث بقول مختار اصحاب ان لم یکن
لهن ولد اگر نباشد آن زنان را فرزندی خواه یکی و خواه متعدد خواه از شما و خواه از غیر شما
خواه ذکور و خواه اناث خواه ولد صلبی و خواه ولد ولد هر چند که پایین رود فان کان لهن
ولد پس اگر باشد مر آن زنان را فرزند بهمان عموم که مذکور شد فلکم الربع پس مر شما راست
چهار یک مما ترکن از آنچه گذاشته باشند زنان شما من بعد
وصیة از پس اخراج وصیتی که زنان شما یوصین بها وصیت کرده باشند
بآن او دین یا پس از ادای قرضی که در ذمت ایشان بوده باشد ولهن الربع و مر
زنان شما راست چهار یک مما ترکتم از آنچه بگذارید بعد از مردن ان لم
یکن لکم ولد اگر نباشد شما را فرزندی بتفصیل سابق فان
کان لکم ولد پس اگر باشد شما را فرزندی بهمان تفصیل فلهن الثمن
پس مر زنان شما راست هشت یک مما ترکتم از آنچه گذاشته باشید من بعد
وصیة بعد از جدا کردن وصیتی که توصون بها وصیت کرده باشید شما آن
او دین یا بعد از جدا کردن قرضی که در ذمه شما باشد تا زمان موت شما وان کان
رجل یورث کلالة و اگر باشد مردی که میراث گرفته شود از و کلالة
یعنی اگر مرد متوفی که میراث از مال او گیرند کسی باشد که پدر و مادر و فرزند از و نمانده باشد او امرأة معطوف
بر رجل ای او کانت امرأة تورث کلالة یعنی یا اگر باشد زنی که بمیرد و میراث گرفته شود از وی که پدر و مادر و فرزند از و نمانده
باشد و کلاله در اصل لغت مصدر است بمعنی کلال که آن نقصان در قوت جسمانیست و در شرع بچند معنی مستعمل شده یکی بمعنی کسی که بمیرد
و وارث او نه پدر او باشد و نه مادر او و نه فرزند او چنانچه در آیت مذکوره باین معنی است دوم بمعنی وارثی که غیر پدر و مادر
و فرزند باشد سوم بمعنی مصدری یعنی قرابت خویشاوندی که نه از جهت پدر و مادر و فرزند باشد چنانچه بعضی گفته اند که کلاله قرابت
در جانب عرض نه در جانب طول مثل برادر و خواهر و عم و عمه و خال و خاله و فرزندان ایشان و بنا بر معنی اول اطلاق کنند
بر وارث موجود که میراث گیرد و بنا بمعنی ثالث بر هر دو اطلاق توان کرد و بهر تقدیر چون میراث این نوع جماعت نظر بمیراث
پدر و مادر و فرزند نقصانی دارد لهذا اطلاق کلاله بر ایشان کرده اند وله اخ او اخت و باشد
مر آن مرد یا زن متوفی را برادر و خواهر فلکل واحد منهما السدس

پس هر یکی از آن برادر و خواهر او راست شش یک مال او و ضمیر له راجعست برجل یا بامرأة و ضمیر منهما راجعست باخ و اخت
باعتبار تغلیب مذکر بر مؤنث مخفی نماند که مراد از برادر و خواهر درین آیت برادر و خواهر مادریست چنانچه در مجمع البیان
گفته که المذکور فی هذه الآیة من کان من قبل الام و احادیث و اجماع اصحاب دال بر اینست و بنا برایه وله اخ او اخت
باید که آن مرد متوفی یا زن متوفیه که کلاله عبارت از آنهاست برادر یا خواهری باشند که میراث برنده آنها نیز برادر
و خواهر آنها باشند اما برادر و خواهر مادری چنانچه بهمین مضمون حدیث وارد شده که الکلالة من لیس بولد ولا والد
و اریه بها هنا من یکون اخا او اختا من الام خاصة فان کانوا پس اگر باشند جنس برادران یا خواهران
مادری او اکثر من ذلک بیشتر از یک برادر و خواهر فهم پس این گروه
شرکاء فی الثلث شریکانند در سه یک مال او یعنی شریکانند در یک بخش از سه بخش
مال او و ضمیر کانوا راجعست بجنس اخ یا اخت و تذکیر و جمعیت آن بنا بر تغلیب مذکر است بر مؤنث و تغلیب
جمع بر تثنیه و برین قیاس است ضمیر فهم شرکاء فی الثلث من بعد وصیة بعد از
جدا کردن وصیتی که یوصی بها وصیت کرده شده است بآن او دین یا بعد از ادای قرضی که در
ذمه متوفی ثابتست غیر مضار در حالتیکه آن میت در وصیت و دین بقصد
مضرت وارث نکرده باشد و مراد از مضرت در وصیت و دین آنست که وصیت کند بزیاده از ثلث و یا بدین غیر
واقع جهت ضرر رسانیدن بوارثان و ظاهر او جه تخصیص این قید باین آیت آن باشد که اخوه و اخوات مادری
اقربند بقصد مضرت از اولاد و ابوین بحسب عادت وصیة من الله مفعول مطلق
فعل محذوفست ای یوصیکم الله بهذه الاحکام وصیة و وصیت بمعنی امر است یعنی امر میکند شما را خدای تعالی باین
احکام امر کردنی و میتواند که وصیت منصوب باختصاص باشد ای اعنی بهذه الوصایا وصیة من الله یعنی میخواهم از این احکام
حکمی و امری که از جانب خدای تعالی باشد والله علیم و خدای تعالی داناست باحوال مردم حلیم
تعجیل نمیکند در جزای اعمال مسیئه تلک این احکام مذکوره حدود الله بازداشتهای
خداست مر فرایض را ومن یطع الله ورسوله و هر که فرمان برد خدا و رسول
او را درین حکمها و غیر این یدخله در آرد خدای تعالی او را جنات
تجری در بهشتهائی که جاری میشود من تحتها الانهار از زیر قصور
و درختان آن جویهای آب خالدین فیها در حالتیکه جاوید مانندگان باشند در آن توحید ضمیر یدخله
و ایراد خالدین جمع اشارتست بلفظ و معنی کلمه من است در من یطع الله زیرا که لفظ آن مفرد و معنی آن جمعیت
وذلک و این در آوردن مطیعان در بهشت بر صفت خلود الفوز العظیم





عذابی دردناک از حضرت امام محمد باقر علیه السلم روایت که چون در زمان جاهلیت عادت عرب چنین بود که هرگاه یکی از
اقربای ایشان میمرد و زنی میگذاشت جامه بر سر آن زن می انداخت و میگفت که این زن خویش مالست و نکاح او بما اولیست
و او را میپس حق تعالی نهی از این میکند و میفرماید که **یا ایها الذین امنوا** ای آنانکه ایمان آورده اید **لا
یحل لکم** حلال نیست مر شما را **ان ترثوا النساء** اینکه میراث گیرید نکاح زنان را
کرها بطریق زور و ستم و همچنین عادت عرب آن بود که هرگاه زنی میخواستند و خواهش ایشان
با آن زن بر طرف میشد آن زن را حبس میکردند و تنگی میکردند تا آنچه از ایشان بطریق مهر گرفته اید واپس دهیة باشما را
از حبس نجات دهیم حق تعالی از این نیز نهی نموده فرمود **و لا تعضلوهن** و ای گروه مومنان حبس مکنید
زنان را بزور و بنابرین ولا تعضلوهن معطوفست بر لا یحل لکم بتقدیر که یا ایها الذین امنوا لا تعضلوهن و کلمه لا برای نهی
است و میتواند که معطوف باشد بر ترثوا النساء و کلمه لا زاید باشد برای تاکید نفی بتقدیر که یا ایها الذین امنوا لا
یحل لکم ان تعضلوهن یعنی ای گروه مومنان و نیز حلال نیست مر شما را که حبس کنید و تنگی نگاه دارید زنان را
لتذهبوا تا آنکه ببرید **ببعض ما اتیتموهن** بعضی از آنچه داده اید بایشان از جمله مهر
ایشان **الا ان یاتین** استثناست از ولا تعضلوهن بحذف مضاف یعنی حبس مکنید ایشان را
در هیچ وقتی از اوقات مگر در وقت آنکه بجای آورند **بفاحشة مبینة** فعل قبیح را که ظاهر
و آشکارا باشد قبح آن چنانچه از حضرت صادق علیه السلم روایت که هرگاه زن بشوهر خود بگوید که غسل نکنم
بسبب جنابتی که از تو حاصل شود مرا و در آورم دیگری را که مکروه تو باشد در فرش تو حلال شود آن شوهر را که خلع
کند او را یعنی چیزی از مهر او بگیرد و او را طلاق دهد بنابرین آیت مذکور دلالت دارد بر صحت خلع **و
عاشروهن** و زندگانی کنید با زنان خود **بالمعروف** بنیکویی در قول و فعل **فان
کرهتموهن** پس اگر شما از صحبت ایشان کراهت داشته باشید و نخواهید ایشان را
بمجرد این از ایشان مفارقت مکنید و صبر کنید **فعسی ان تکرهوا شیئا**
پس شاید که شما کراهت داشته باشید چیزی را **و یجعل الله** و گرداند خدا تعالی **فیه**
در آن چیزی که از آن کراهت دارید **خیرا کثیرا** نیکویی بسیار را **و ان اردتم**
و اگر خواسته باشید بواسطه کراهت از صحبت زنان خود بدون نشوزی و عملی از ایشان **استبدال زوج**
طلب بدل کردن زنی **مکان زوج** بجای زنی دیگر یعنی خواسته باشید که بدل کنید زنی را بجای
زن کهنه **و اتیتم احدیهن** و داده باشید یکی از زنان کهنه را بحساب مهر **قنطارا**
مال بسیار چون مراد از زوج جنس زوجست که مفاد آن جمع است لهذا احدیهن با ضمیر جمع آورده و در حدیث

آمده

آمده که قنطار یک پوست گاو پر از طلاست و هو المروی عن الصادقین علیهما السلم **فلا تاخذوا منه**
پس مگیرید از قنطار که بحساب مهر بایشان داده اید **شیئا** چیزی را مخفی نیست که این آیت دلالت دارد بر
آنکه مهر را در شرع قدری معین نیست بلکه هرچه زوج و زوجه بآن راضی شوند همان مهرست و ادای آن لازمست بر زوج
هرچند بسیار باشد مرویست که عمر بر بالای منبر منع کرد مردم را از تعیین مهر بسیار زنی باو گفت که چرا باز میگیری از ما
چیزی را که خدا تعالی آنرا برای ما حلال گردانیده است پس این آیه را خواند عمر گفت که همه کس داناترند از عمر حتی زنان و برگشت از منع
مذکور سبحان الله هرگاه شخصی باقرار خود از زن کمتر باشد چگونه سزاوار است که بجای پیغمبر مرد آنرا تکیه گاه خود کرده
اتاخذونه آیا میگیرید مهر او را **بهتانا** از جهت دروغ بستن بر او و اطلاق بهتان بر دروغ بجهت
آنست که آن شخص که دروغ بر او بسته اند مبهوت و متحیر گردد و بعضی گفته اند که مراد از بهتان ظلم است **و اثما
مبینا** و از جهت گناه کردن هویدا **وکیف تاخذونه** و چگونه و بچه جهت
میگیرید مهر او را **وقد افضی** و حال آنکه بتحقیق رسیده است **بعضکم الی
بعض** بعضی اعضای شما بسوی بعضی اعضای ایشان یعنی و حال آنکه شما با ایشان مباشرت کرده اید
و این آیت دلالت دارد بر اینکه مهر بمباشرت زوج با زوجه قرار میگیرد چنانچه از تعلیل بافضی که عبارت از مباشرتست
مفهوم میگردد **و اخذن منکم** و فرا گرفته اند آن زنان از شما **میثاقا
غلیظا** پیمانی محکم و عهدی استوار که آن حق صحبت و ممازجت است از حضرت امام محمد باقر علیه السلم مرویست
که مراد از میثاق غلیظ عهدیست که زنان از شوهران خود میگیرند در حین عقد که آن امساک بمعروف و تسریح
باحسانست صاحب مجمع البیان ایراد اینحدیث کرده و در کافی از حضرت ابی جعفر الباقر علیه السلم روایت کرده
که مراد از میثاق کلمه ایست که عقد نکاح بآن منعقد میگردد و غلیظ آب مرد است که بفرج زن میرود بنابرین مراد
از میثاق غلیظ عقد نکاح است با جماع **ولا تنکحوا** و نکاح مکنید **ما نکح
اباؤکم** آن زنانی که نکاح کرده اند پدران شما **من النساء**
از زنان مطلقا خواه بطریق دوام و خواه بطریق متعه و خواه موطوءه پدر بملک یمین یا بتحلیل بنابرین ذکر من النساء
از برای تعمیم حکم مذکور است بر جمیع منکوحات پدر از او آباء شامل اجداد نیز هست چنانکه در حدیث وارد شده
الا ما قد سلف لیکن نکاح منکوحه پدران که قبل از نزول آیه تحریم از شما صادر شده باشد چنانچه در زمان
جاهلیت متعارف بود موجب عقاب و عذاب شما نخواهد شد بنابرین ترجمه الا ما قد سلف استثنا منقطع بمعنی
لیکن است و میتواند که استثنا متصل باشد از معنی که لازم نهی است یعنی نکاح نکنید منکوحه پدران خود را که از جهت
مستحق عقاب خواهید شد در جمیع اوقات مگر در وقتی که آن نکاح قبل از آیه تحریم واقع شده باشد که آن موجب عقاب نیست

إِنَّهُ كانَ بدرستیکه نکاح زن پدر است قبل از نهی و بعد از نهی فاحِشَةً فعل شنیع قبیح
وَمَقْتاً و دشمن داشته شده نزد خدای تعالی و نزد جمیع عقلا زیرا که حسن و قبح اشیا عقلیست و کلام
شارع در بعضی جاها کاشف است وَساءَ سَبِیلاً و بد راهیست راه کسی که ارتکاب آن نموده و نماید
حُرِّمَتْ عَلَیْکُمْ أُمَّهاتُکُمْ حرام گردانیده شده است بر
شما نکاح مادران شما هر چند بالا روند وَبَناتُکُمْ و دختران شما وَأَخَواتُکُمْ
و خواهران شما وَعَمّاتُکُمْ و خواهران پدران شما وَخالاتُکُمْ و خواهران
مادران شما وَبَناتُ الْأَخِ و دختران برادر اصل اخ اخو است مثل دم که اصل او دموست
وَبَناتُ الْأُخْتِ و دختران خواهر وَأُمَّهاتُکُمُ اللّاتِی
أَرْضَعْنَکُمْ و مادران شما آنهائی که شیر داده اند شما را یعنی مادران رضاعی
باشند مادران نسبی اند وَأَخَواتُکُمْ مِنَ الرَّضاعَةِ و خواهران شما
از جهت شیر خوارگی اخوات جمع اخت است و اصل آن اخوة است واو را حذف میکنند و تا را عوض از آن
میگردانند و همزه مفتوحه را مضموم میسازند تا دلالت کند بر واو محذوف و لهذا در اخوات چون واو عود میکند فتحه همزه نیز
عود میکند وَأُمَّهاتُ نِسائِکُمْ و مادران زنان شما هر چند بالا روند بمجرد عقد خواه دخول
واقع شده باشد و خواه نشده باشد و احادیث درین باب وارد شده و بعضی را اعتقاد است که شرط است
دخول دختر مادر او را میتوان نکاح درآورد و بنابرین آیه من نسائکم اللاتی دخلتم بهن را که بعد ازین می آید بیان نسائکم در امهات
نسائکم گرفته اند چنانچه از ابن ابی عقیل منقولست یعنی حرامست نکاح مادر زنان آن زنانیکه دخول کرده باشید با ایشان که
اگر دخول واقع نشده باشد میتوانید نکاح کردن مادران ایشان را و این خلاف ظاهر قرآنست بلکه ظاهر آنست
که من نسائکم متعلق بربائبکم باشد زیرا که مقررست که هرگاه بعد از دو جمله یا بیشتر قیدی آورده شود آن قید متعلق بجمله اخیر
است بجهت قرب اما احادیث صحیحه صریحه موید این نزدیکست و فی الکافی عن ابن ابی عمیر عن جمیل بن دراج و حماد بن
عثمان عن ابی عبد الله علیه السلام قال الام و الابنة سواء اذا لم یدخل بها یعنی اذا تزوج المراة ثم طلقها قبل ان یدخل بها
فانه ان شاء تزوج امها و ان شاء تزوج ابنتها پوشیده نماند که راویان این حدیث ثقه اند و صحیحه و احادیث
وارده بر خلاف آن صحیح نیست و احادیث صحیحه مخصص قرآن نتوانند شد بنا برین مسئله خالی از اشکال نیست
و شیخ الطائفه در تهذیب الاحکام رد آن احادیث صحیحه کرده بنا بر مخالفت ظاهر کتاب الله عز و جل فرموده که هر
حدیث که ورد هذا المورد فانه لا یجوز العمل علیه لانه روی عن النبی صلی الله علیه و آله و عن الائمة علیهم السلام انهم قالوا اذا
جاءکم عنا حدیث فاعرضوه علی کتاب الله فما وافق کتاب الله فخذوه و ما خالفه فاطرحوه او ردوه علینا

که شیخ علیه الرحمه اعتماد بظاهر قرآن عزیز کرده و الا تاویل آن ممکنست چنانچه مذکور شد لیکن تاویل بعید
وَرَبائِبُکُمُ و حرامست دختران زنان شما از شوهران دیگر اللّاتِی آن دختران که
فِی حُجُورِکُمْ تربیت یافته اند در کنارهای شما و ذکر این قید بحسب عادت و غالب اوقاتست
و الا دختران زن حرام موبدست خواه در کنار شوهر مادر خود پرورش یافته باشد یا نیافته باشد چنانچه در حدیث
حضرت امیر المؤمنین وارد شده که الربائب علیکم حرام کن فی الحجور او لم یکن و حاصل ذکر این حدیث کتاب مستطاب
کافیست بشرط آنکه متولد شده باشد مِنْ نِسائِکُمُ اللّاتِی دَخَلْتُمْ بِهِنَّ
از زنان شما که دخول کرده باشید با ایشان یعنی جماع کرده باشید و میتواند که دخلتم بهن بمعنی دخلتم معهن فی الستر باشد یعنی از
زنان شما که داخل شده باشید با ایشان در خلوت اعم از آنکه جماع واقع شده باشد یا نه و لهذا صاحب مجمع البیان
گفته که اختلف فی معنی الدخول علی قولین احدهما ان المراد به الجماع عن ابن عباس و الآخر انه الجماع و ما یجری مجراه من المسیس و التجرید
عن عطاء و هو مذهبنا یعنی در معنی دخول اهل تفسیر را دو قولست یکی آنکه مراد از آن جماع است چنانچه از ابن عباس مرویست
دویم آنکه اعم از جماع و مقدمات جماعست از مالیدن جسد و برهنه کردن او چنانچه از عطاء بن رباح فهری قرشی روایت کرده اند
و این مذهب ماست مراد ازین چنانچه پیش ازین دانستی اشارت بمذهب خود است و درین باب حدیث نیز از ائمه
هدی علیهم السلام وارد شده و فی الکافی عن محمد بن مسلم عن احدهما علیهما السلام قال سألته عن رجل تزوج امراة فنظر الی بعض
جسدها ایتزوج ابنتها قال لا اذا رای منها ما یحرم علی غیره فلیس له ان یتزوج ابنتها فَإِنْ لَمْ تَکُونُوا
پس اگر نباشید که دَخَلْتُمْ بِهِنَّ دخول کرده باشید با ایشان فَلا جُناحَ عَلَیْکُمْ
پس گناهی نیست بر شما در نکاح دختران ایشان وقتی که ایشان از عقد شما بیرون رفته باشند و درین حکم تفاوت میان
عقد دوام و عقد منقطع نیست چنانچه وارد شده که سئل عن الرجل یتزوج المراة متعة ایحل له ان یتزوج ابنتها قال لا
پس ازین آیت معلوم شد که دختر زن بر مرد حرامست بعد از دخول و قبل از دخول حرام نیست اما مادر دختر حرامست خواه دخول
بدختر شده باشد یا واقع نشده باشد و فی حدیث علی علیه السلام اذا تزوج الرجل المراة حرمت علیه ابنتها اذا دخل
بالام فاذا لم یدخل بالام فلا بأس ان یتزوج بالابنة و اذا تزوج الابنة فدخل بها او لم یدخل بها فقد حرمت علیه الام این حدیث در کافی مذکور است
وَحَلائِلُ أَبْنائِکُمُ و نیز حرامست بر شما زنان پسران شما حلائل جمع حلیله بمعنی
زوجه است مشتق از حل بمعنی حلال شدن زیرا که وطی او حلالست بر شوهر او و یا از حل بمعنی گشادن زیرا که بند ازار خود را برای
شوهر خود میگشاید یا شوهر بند ازار او را میگشاید و یا مشتق از حلولست بمعنی نزول زیرا که زوج و زوجه هر دو بیک محل نزول
میکنند الَّذِینَ مِنْ أَصْلابِکُمْ آن پسرانی که از پشتهای شما باشند
این قید احترازیست از پسر خوانده ها چنانچه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله زینب زوجه پسر خوانده خود زید بن حارثه

را بعد از طلاق بنکاح خود در آورد و حلائل ابنا از رضاع نیز بشرائط معتبره حرامست بنابر حدیث نبوی که فرموده ان الله
حرم من الرضاعة ما حرم من النسب و ایضا فرموده الرضاعة لحمة کلحمة النسب یعنی شیرخوارگی شرعی پیوندیست همچو پیوند نسب
و در حدیث آمده که چون حلیله حسنین علیهما السلم بر حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله حرامست با آنکه حسنین علیهما السلم
اولاد صلبی آنحضرت نباشند چنانچه این حدیث مفصل بعد از این خواهد آمد **وَأَن تَجْمَعُوا** و نیز حرامست
اینکه جمع کنید در نکاح **بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ** میان دو خواهر **إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ**
معناه قد سلف یعنی لیکن جمع بین الاختین قبل از نزول آیه تحریم موجب عقاب نیست و بعضی مفسران گفته اند که مراد از ما قد سلف
آنچیزیست که پیشتر از یعقوب علی نبینا و آله و علیهم السلم سر زده که آن جمع کردن میان دو خواهر بود یکی مادر یهودا و دیگری مادر
یوسف علیهما السلم که این معنی در مذهب او حلال بوده **إِنَّ اللَّهَ** بدرستیکه خدای تعالی **كَانَ غَفُورًا**
هست آمرزنده گناهان خلایق **رَحِيمًا** مهربان بر ایشان **وَالْمُحْصَنَاتُ** و نیز حرام کرده
شده است بر شما شوهر داده شدها **مِنَ النِّسَاءِ** از زنان یعنی حرامست بر شما نکاح زنان شوهردار چنانچه در حدیث
وارد شده که و المحصنات هن ذوات الازواج زیرا که والمحصنات درین آیه معطوف شده بر محرمات و احصانی که بسبب حرمت همین
ذوات ازواج بودن نیست نه غیر آن از عفت و آزادی و احصان چنانچه بمعنی شوهر کردن و شوهر دادن آمده همچنین بمعنی عفت و بمعنی
آزادی نیز آمده چنانچه در آیات بعد از این خواهی شنید **إِلَّا مَا مَلَكَتْ** مگر آن شوهر داده شدها و زنانی باشند که مالک شود
ایشان را **أَيْمَانُكُمْ** دستهای شما از زنانی که بسبی از کفار گرفته باشید و ایشان را در دار کفر شوهران کافر
بوده که ایشان بر شما حلالند زیرا که سبی رفع علاقه زوجیت از میان ایشان و میان شوهران کافر ایشان میکند و از زنانی که شوهران
کافر ایشان بشما فروخته باشند بجهت آنکه بیع بمنزله طلاق است و از کنیزانی که بغلامان خود داده باشید و بعد از این حکم کنید جدائی
ازان کنیزان لیکن واجبست در صورتیکه آن زنانرا استبرا فرمایید بیک حیض و اگر آبستن باشند صبر کنید تا وضع آن حمل نمایند
و بعد از این وطی کنید با ایشان بدون نکاح مطابق این ترجمه در حدیث آمده قال الامام علیه السلم الا ما ملکت ایمانکم اللاتی
سبیتم و لهن ازواج کفار فانهن حلال للسابین و اللاتی اشترین و لهن ازواج فان بیعهن طلاقهن و اللاتی تحت العبید فامرهم
موالیهم بالاعتزال و یستبرؤنهن ثم یمسونهن بغیر نکاح **كِتَابَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ** تقدیر
کتب الله کتابا علیکم است یعنی نوشت و واجب گردانید خدای تعالی این احکام را بر شما نوشتنی و واجب گردانیدنی
وَأُحِلَّ لَكُم معطوفست بر حرمت علیکم یعنی و حلال گردانیده شده است مر شما را
مَا وَرَاءَ ذَٰلِكُمْ آنچه غیر جمیع مذکور است مگر بعضی از اینها که سنت و حدیث بیرون
باشند چنانچه وارد شده که جمع عمه زن و خاله زن با او بدون اذن او ممنوع و حرامست **أَن تَبْتَغُوا**
بِأَمْوَالِكُم بدل از ما وراء ذلکم است یعنی مراد از حلال گردانیدن ما وراء اینست که طلب کنید

الجزء الخامس

بوسیله مالهای خود زنان غیر زنان مذکوره را بنکاح یا بشرا بنا بر مفعول تبتغوا مقدر است و تقدیر کلام چنین است که ان تبتغوا النساء باموالکم
مُحْصِنِينَ در حالتی که با آن نکاح و شرا حافظ خود باشید از فجور یا در حالتی که متزوج باشید زنان عفیفه غیر زانیه را
چنانچه از تفسیر علی بن ابرهیم مستفاد میشود اما آنچه از محصنین فهمیده میشود همین عفاف از زنا است نه زوجیت **غَيْرَ**
مُسَافِحِينَ نه آنکه باشید زنا کنندگان السفاح الزنا **فَمَا اسْتَمْتَعْتُم بِهِ**
مِنْهُنَّ پس هر که برخورداری یافته اید با او از زنان بطریق نکاح متعه **فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ**
پس بدهید بایشان مهرهای ایشانرا **فَرِيضَةً** حالکونی که دادن آن مهرها واجب است بر شما ضمیر به در فما
استمتعتم به راجع است بما باعتبار لفظ و ضمیرهای جمع مؤنث راجع است بآن باعتبار معنی مخفی نماند که اگر مراد از فما
استمتعتم به نفع گرفتن بعقد دوام باشد لازم می آید که بمجرد نفع گرفتن از بوسه مثلا تمام مهر واجب شود زیرا که نفع گرفتن
عامتر است از وطی و غیر آن و تخصیص خلاف اصل است با آنکه در نکاح دوام تمام مهر واجب نشود مگر بوطی باتفاق بخلاف
نکاح متعه که بمجرد عقد تمام مهر واجب شود چنانچه محققان اصحاب تصریح کرده اند و ایضا در کتاب کافی از حضرت صادق علیه السلم
نقل نموده که آنحضرت فرموده که این آیه چنین نازل شده که فما استمتعتم به منهن الی اجل مسمی و قید الی اجل مسمی نص است در آنکه
مراد نکاح متعه است و ثعلبی که از علمای عامه است در تفسیر خود نقل از ابی نضره کرده که او گفته سالت ابن عباس عن المتعة فقال
اما تقرأ سورة النساء قلت بلی قال فما تقرأ فما استمتعتم به منهن الی اجل مسمی قلت لا اقرأه بهذا قال ابن عباس والله بهذا
انزلها الله عز و جل ثلث مرات یعنی سؤال کردم ابن عباس را از جواز متعه پس گفت ابن عباس که آیا تو قرائت نکرده سوره نسا را
گفتم آری گفت قرائت نکرده آیه فما استمتعتم به منهن الی اجل مسمی گفتم من اینچنین قرائت نکرده ام ابن عباس گفت
که بخدا قسم که اینچنین حق سبحانه و تعالی این آیه را نازل گردانیده و سه مرتبه این قسم را خوردند و عمر بن حصین گفته که آیه متعه در کتاب خدا نازل
شده و ناسخ آن نازل نشده و پیغمبر صلی الله علیه و آله امر کرد ما را بمتعه کردن پس ما متعه کردیم با آنحضرت و حضرت فوت شدند و ما را نهی
از آن نکردند پس گفت شخصی برای خود آنچه را که خود خواست یعنی عمر برعم باطل خود خلاف قول خدا و رسول خدا کرد و منع متعه کرد و گفت
متعتان کانتا علی عهد رسول الله و انا احرمهما و اعاقب علیهما یعنی دو متعه بودند در زمان رسول خدا یکی متعه حج که آن حج تمتع است
و دیگری متعه نکاح و من حرام میگردانم آن دو متعه را و سیاست میکنم کسی را که مرتکب یکی از آن شود و گویند که وجه انکار او متعه نکاح را
آن بود که امیر المؤمنین صلوات الله علیه خواهر او را یکشب متعه کرده بوده از حضرت امیر المؤمنین علیه السلم مرویست که لولا ما سبقنی به
ابن الخطاب ما زنی الا شقی یعنی اگر سبقت نمیگرفت مرا منع متعه پسر خطاب هر آینه زنا نمیکرد هیچکس
از مردم **وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ** و هیچ گناهی نیست بر شما ای شوهران و زنان **فِيمَا تَرَاضَيْتُم**
بِهِ در آنچه راضی شده اید از یکدیگر بآن چیز که آن استیناف عقد است بعد از انقضاء عده و افزودن اجرت متعه و زیادتی مدت
وقال السدی معنا نقل فی التفسیر و هذا قول الامامیة و تظافرت به الروایات عن ائمتهم **مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَةِ** از پس گرفتن مهر اول

که فرض شده بر شما در عقد اول إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا بدرستی که هست خدای تعالی دانا بمصالح امور شما حَكِيمًا
راست گفتار درست کردار است وَمَن لَّمْ يَسْتَطِعْ مِنكُمْ و هر کس که توانا نباشد از شما
طَوْلًا از روی زیادتی مال و توانگری چنانچه در مجمع البیان گفته ومن لم يستطع منكم طولا ای من لم يجد منكم غنى وهو المروي عن ابی
جعفر علیه السلام و در کافی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده ان الطول المهر أَن يَنكِحَ الْمُحْصَنَاتِ
الْمُؤْمِنَاتِ برای آنکه نکاح کند زنان آزاد مؤمنه را و در اینجا احصان بمعنی شوهر دار نیست و اند که باشند زیرا که نکاح زنان
شوهر دار حرام است فَمِن مَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُم پس باید که نکاح کند از آنچه را که مالک شده
دستهای راست شما مِّن فَتَيَاتِكُمُ الْمُؤْمِنَاتِ از کنیزان مؤمنه
شما زیرا که مهر کنیز کمتر و مؤنت آن سهلتر است وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِكُم
و خدای تعالی داناتر است بایمان شما چون محصنات و فتیات را مقید بایمان گردانید مینماید که ایمان ظاهری
کافیست و باطن هر کسی را خدا میداند و بس و بعد از ایمان که شرف و عزت نزد خدا بر آنست ملاحظه آزادی و بندگی
نباید کرد زیرا که بَعْضُكُم مِّن بَعْضٍ بعضی از شما اگرچه بنده باشد از جنس بعضی دیگر از شماست
اگرچه آزاد باشد زیرا که نسب شما همگی منتهی با آدم میشود و بسا باشد که کنیز را در ایمان فضیلت باشد بر آزاد
فَانكِحُوهُنَّ پس نکاح کنید آن کنیزان برادران مؤمن خود را بِإِذْنِ أَهْلِهِنَّ
باذن مالکان ایشان وَآتُوهُنَّ و بدهید ایشان یعنی بمالکان ایشان چنانچه مشهور است العبد
وما في يده كان لمولاه أُجُورَهُنَّ مهرهای ایشان را بِالْمَعْرُوفِ بطریق مستحسن بدون
مضایقه و بدون ضرر و نقصان مُحْصَنَاتٍ در حالتی که باشند آن کنیزان عفایف و
نگاه دارنده فروج خود از نامشروع غَيْرَ مُسَافِحَاتٍ در حالتی که نباشند زنا کنندگان
باشکارا وَلَا مُتَّخِذَاتِ أَخْدَانٍ و نه فرا گیرندگان دوستان به پنهانی
یعنی و نه زنا کنندگان به پنهانی اخدان جمع خدن است و آن عبارت از دوست پنهانیست و متبادر
از گرفتن دوست پنهانی زنای پنهانیست از ابن عباس مرویست که در زمان جاهلیت زنای آشکارا را ممنوع
و حرام میدانستند و زنای پنهانی را انکار میکردند پس حق تعالی در رد ایشان میفرماید که زنا چه آشکارا و چه پنهان همه حرامست
فَإِذَا أُحْصِنَّ پس هرگاه شوهر کرده شوند آن کنیزان فَإِنْ أَتَيْنَ بِفَاحِشَةٍ پس اگر بیایند
بعد از شوهر گرفتن بزنا یعنی مرتکب زنا شوند فَعَلَيْهِنَّ پس لازم بود برایشان نِصْفُ مَا
عَلَى الْمُحْصَنَاتِ نیمه آنچه لازمست بر زنان آزاد بی شوهر مِنَ الْعَذَابِ
از حد مقرر و حد زن آزاد بی شوهر صد تازیانه است پس اگر کنیزان پنجاه تازیانه خواهد بود بنابرین کنیز شوهر دار را که زنا کند

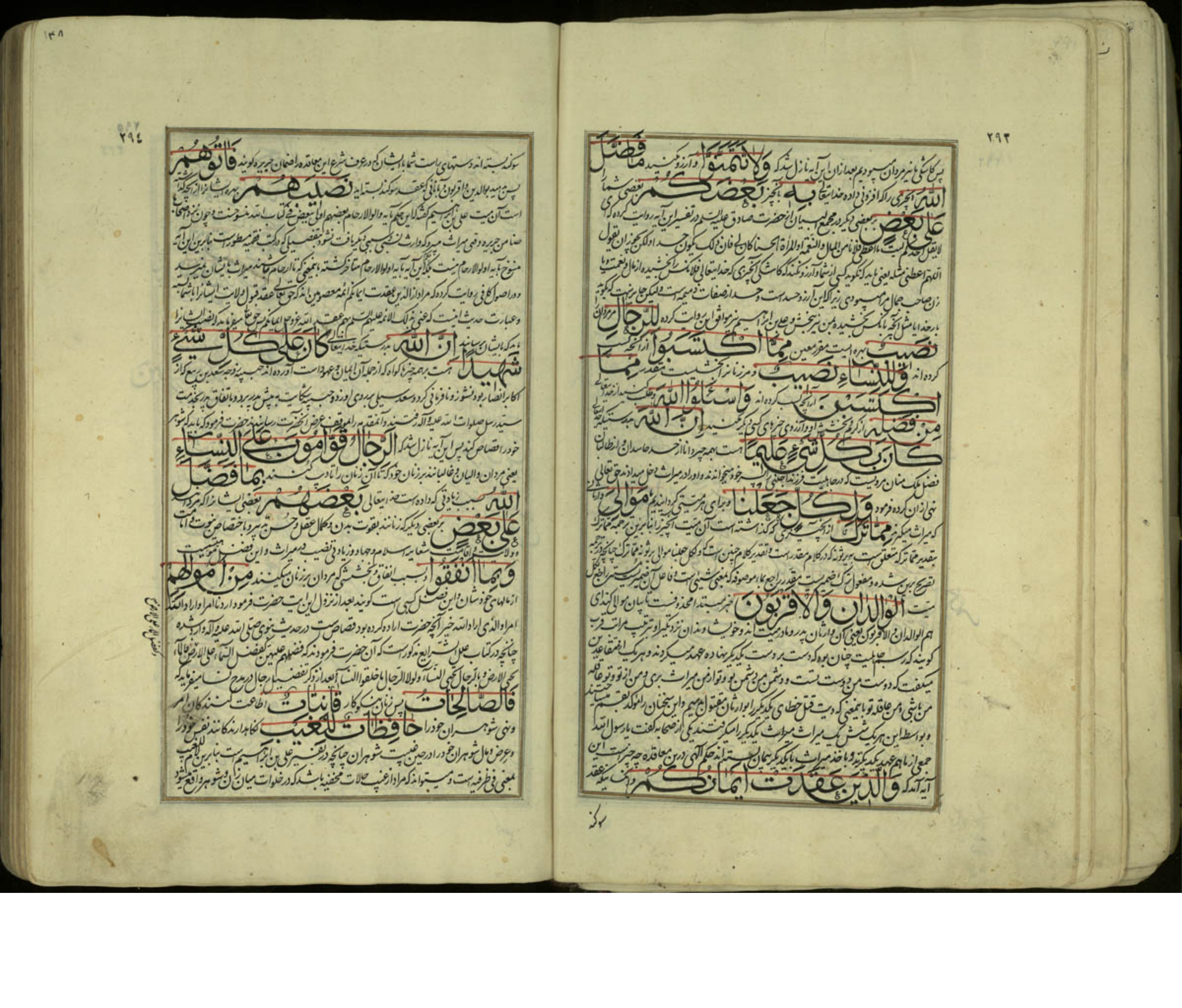
کند

کند رجم نمیکنند و رجم مخصوص زن آزاد شوهر دار است لهذا مراد از محصنات در اینجا زنان آزاد و نه شوهردار بجهت آنکه رجم را
نصف نیست و کنیز تا هشت مرتبه که زنا کند حدا و پنجاه تازیانه است و در مرتبه هشتم قتل است تا جمع شود در او حکم
بنیادی آزاد چنانچه از حضرت صادق علیه السلام مرویست ذَٰلِكَ این نکاح کنیزان لِمَنْ خَشِيَ
الْعَنَتَ مِنكُمْ برای کسی است که بترسد مضرت افتادن در زنا را از میان شما
عنت در لغت بمعنی گناه کردنست و در مشقت افتادن و شکستن استخوان بعد از بستن آن و اینجا مناسب معنی اول است
و حاصل کلام اینست که نکاح کنیز کسی را جایز است که بترسد از آنکه اگر نکاح نکند در فجور و زنا افتد وَأَن
تَصْبِرُوا و کلمه ان مصدریست و مدخول خود را بمصدریت فرود می آرد ای و صبرکم یعنی و صبر کردن
شما از نکاح کنیز محترز بودن خَيْرٌ لَّكُمْ بهتر است این صبر کردن شما را تا سرزنش نکنند شما را که
بنکاح کنیز غیر شده اید و توبیخ اولاد شما نکنند که این ولد کنیز غیر است مرویست از پیغمبر صلوات الله علیه و آله که فرمود
که الحرائر صلاح البيت والاماء هلاك البيت یعنی زن آزاد صلاح خانه است و کنیز خرابی آن لیکن از این حدیث معلوم میشود
که خواستن اماء خواه از غیر باشد و خواه از خود خوب نیست و بنابر بعضی احادیث که دلالت دارند بر خیریت و میمونی ملک
یمین باید که این حدیث مخصص باشد باماء غیر چنانچه پوشیده نیست وَاللَّهُ غَفُورٌ
رَّحِيمٌ و خدای تعالی آمرزنده مهربانست يُرِيدُ اللَّهُ لِيُبَيِّنَ لَكُمْ
معنی ظاهری این آیت که اراده میکند خدای تعالی تا بیان کند برای شما مخفیات تکالیف و احکام شرعیه را مخفی نماند
که ذکر علت اراده بدون ذکر مراد صحیح نیست بلکه لازم آنست که اول ایراد مراد کنند و بعد از آن علت آن را ذکر نمایند
چنانچه اول باید گفت اراده میکند خدای تعالی فلان چیز را تا آنکه آنچه خواهد برای شما بیان کند بنابرین بعضی لام لیبین را بمعنی
ان گرفته اند که لیبین بتقدیر ان یبین باشد بامعنی که اراده میکند خدای تعالی اینکه بیان کند احکام الهی را برای شما و مؤید
این قول حق تعالی است که بعد از این میفرماید والله يريد ان يتوب عليكم و بعضی حذف مراد کرده اند و گفته اند که تقدیر
کلام چنین است که يريد الله ما يريد ليبين لكم یعنی اراده میکند خدای تعالی آنچه را که اراده میکند تا آنکه بیان کند احکام
شرعیه را برای شما وَيَهْدِيَكُمْ و تا راه نماید شما را سُنَنَ الَّذِينَ
مِن قَبْلِكُمْ راهها و علمهای کسانی را که بودند پیش از شما از انبیا و اهل حق
تا آنکه شما اقتدا بآنها کنید وَيَتُوبَ عَلَيْكُمْ و بیامرزد گناهان شما را و یا ارشاد کند شما را
بسوی چیزی که منع کند شما را از معاصی و قبول توبه شما کند اگر ارتکاب معصیت کنید
وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای تعالی داناست بمصالح شما در آنچه فرماید شما را از احکام و تکالیف
حَكِيمٌ راست گفتار درست کردار است وَاللَّهُ يُرِيدُ و خدای تعالی میخواهد باین



... أن يتوب عليكم ... ويريد الذين يتبعون الشهوات ... أن تميلوا ... ميلا عظيما ... يريد الله ... أن يخفف عنكم ... و خلق الإنسان ضعيفا ... يا أيها الذين آمنوا ... لا تأكلوا أموالكم بينكم ... بالباطل ... إلا أن تكون تجارة ... عن تراض منكم ...

... ولا تقتلوا أنفسكم ... إن الله كان بكم رحيما ... ومن يفعل ذلك عدوانا ... وظلما ... فسوف نصليه نارا ... وكان ذلك على الله يسيرا ... إن تجتنبوا كبائر ما تنهون عنه ... نكفر عنكم سيئاتكم ... وندخلكم مدخلا كريما ...





بما حفظ الله واللاتي تخافون نشوزهن فعظوهن واهجروهن في المضاجع واضربوهن فان اطعنكم فلا تبغوا عليهن سبيلا ان الله كان عليا كبيرا وان خفتم شقاق بينهما فابعثوا حكما من اهله وحكما من اهلها

ان يريدا اصلاحا يوفق الله بينهما ان الله كان عليما خبيرا واعبدوا الله ولا تشركوا به شيئا وبالوالدين احسانا وبذي القربى واليتامى والمساكين والجار ذي القربى والجار الجنب والصاحب بالجنب وابن السبيل وما ملكت ايمانكم ان الله لا يحب من كان مختالا فخورا الذين يبخلون

بخلون یعنی مراد از دوست نداشتن خدای تعالی مختال فخور آنست که دوست نمیدارد خدای تعالی آنان را که بخل می ورزند و زکوة
مفروضه را بمستحقان نمیرسانند یا بخل می ورزند در اظهار صفات کامله حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله **ویأمرون**
الناس و امر میکنند مردمان را **بالبخل** به بخیلی و منع میکنند ایشان را از ادای حقوق واجبه یا اظهار
صفات پیغمبر آخر الزمان علیه و آله صلوات الله الملک الرحمن و در من لا یحضره الفقیه روایت کرده که قال رسول الله صلی الله
علیه و آله لیس البخیل من ادی الزکوة المفروضة من ماله و اعطی النائبة فی قومه انما البخیل حق البخیل من لم یؤد الزکوة المفروضة
من ماله و لم یعط النائبة فی قومه و هو یبذر فیما سوی ذلک یعنی آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که بخیل نیست کسی که ادا
کند زکوة واجب را از مال خود و حادثه که در میان قوم او واقع شود متحمل آن گردد مانند دیت و مهمانی و اطلاقات بکام جویر(?)
بخیل واقعی شرعی کسیست که زکوة واجب را نه دهد و جریمه را نکشد و بر دوش فقرا قوم خود اندازد چنانچه الحال شعار فتیت(?)
و مال خود را در غیر اینها از راههای باطل صرف کند مانند برامکه لعنهم الله که معصوم را شهید میکردند و اعرابی مهمان را مبلغهای خطیر
میدادند که بسخاوت و کرم شهرت کنند بنا برین قول حضرت و اعطی النائبه بالف و نون و یاء دو نقطه در پایین و با یکنقطه و تا دو نقطه
بمعنی حادثه و بعضی نابیه به با یکنقطه و الف و یا دو نقطه تحتانی و نون و ها خوانده اند که از بین بمعنی جدائی باشد و گفته اند که مراد
از آن عطیه است زیرا که عطیه از مال جدا میشود و معنی حدیث چنین است که بخیل آن کس نیست که زکوة مفروضه خود را بمستحقین
ببخشد و بخشش سازد عطیه خود را در میان قوم خود **ویکتمون** و میپوشند از خلق
ما آتاهم الله آنچه را که داده است بایشان خدای تعالی **من فضله**
از نعمت خود یا از علم بر کمالات رسول خود **واعتدنا** و آماده کرده ایم **للکافرین**
برای کافران **عذابا مهینا** عذابی خوار کننده را که آن عذاب دوزخ است ظاهر این بود که
گفته شود و اعتدنا لهم تا آنکه ضمیر راجع شود به بخیلان مذکور پس وضع ظاهری بجای ضمیر اشارتست برانکه کسی اگر حال
بخیل باشد او متصف بکفران نعمت الهی است و او مستحق عذاب خوار کننده است چنانچه او نعمت الهی را بخل و اخفا خوار کرد
والذین ینفقون دوست نمیدارد خدای تعالی آنان را که نفقه میکنند و یا آماده کرده ایم عذاب دوزخ را
برای کسانیکه انفاق میکنند **اموالهم** مالهای خود را **رئاء الناس** برای دیدن مردمان
که تا ایشان تحسین ایشان کنند بنا بر اول والذین ینفقون معطوفست بر الذین یبخلون و تقدیر کلام چنین میشود که ان
الله لا یحب من کان مختالا فخورا و ان الله لا یحب الذین ینفقون اموالهم رئاء الناس و بنا بر ثانی معطوفست بر الکافرین
و تقدیر کلام چنین است که و اعتدنا للکافرین و الذین ینفقون اموالهم رئاء الناس عذابا مهینا **ولا یؤمنون**
و ایمان نمی آورند **بالله** بخدای تعالی **ولا بالیوم الآخر** و نه بروز قیامت **و**
من یکن الشیطان و هر که باشد ابلیس **له قرینا** مر او را همنشین **فساء**

قرینا پس چه همنشینی است ابلیس زیرا که او داعی مردم است بکفر و معصیت **وماذا علیهم** و چه ضرر
بودی بر کافران یعنی چه زیان داشتی ایشان را **لو آمنوا بالله** اگر ایمان آوردندی بخدای تعالی **و**
الیوم الآخر و بروز قیامت **وانفقوا** و چه زیان داشتی ایشان را اگر صرف میکردندی
حق خدا را در طاعت خدای تعالی بدون غرض ریا **مما رزقهم الله** از آنچه داده است خدای تعالی
ایشان را **وکان الله** و هست خدای تعالی **بهم** بایشان یعنی باقوال و احوال ایشان **علیما**
دانا و فراخور احوال و اعمال ایشان جزا خواهد داد **ان الله** بدرستیکه خدای تعالی **لا یظلم مثقال**
ذرة ستم نمیکند مقدار ذره و ذره یا مورچه سرخ کوچک است و یا چیزیست که از شعاع آفتاب در هوای روزنها ظاهر
میشود و اگر اصلا قدری و وزنی نیست و مراد ازین کلام مبالغه است در نفی ظلم **وان تک** و اگر باشد مقدار
ذره **حسنة** نیکی در میان اعمال بنده مؤمن **یضاعفها** افزون گرداند خدای تعالی
آن حسنه را و ثواب آنرا دو چندان کند **ویؤت** و بدهد خدای تعالی **من لدنه**
از نزد خود **اجرا عظیما** اجری بزرگ و بی اندازه **فکیف** پس چگونه
باشد حال امت محمد **اذا جئنا** وقتی که بیاریم در هر قرنی **من کل امة** از هر گروهی
از امم محمد **بشهید** گواهی که آن امام هر قرنست **وجئنا بک** و بیاریم ترا ای محمد
علی هؤلاء برین امامان **شهیدا** گواه فی اصول الکافی عن زیاد القندی قال قال ابو عبد الله علیه السلم
فی قول الله عز و جل فکیف اذا جئنا من کل امة بشهید و جئنا بک علی هؤلاء شهیدا قال نزلت فی امة محمد صلی الله علیه و آله خاصة
فی کل قرن منهم امام منا شاهد علیهم و محمد صلی الله علیه و آله شاهد علینا یعنی زیاد بن مروان قندی از حضرت صادق علیه السلم
روایت کرده که آنحضرت فرمودند که این آیه خاصه در باره امت محمد صلی الله علیه و آله نازل شد و امم انبیاء سابقه داخل
در کل امة نمیشوند بلکه مراد از اهل هر قرنی از امت محمد است بیان این آنکه در هر قرنی از امت محمد صلی الله علیه و آله امامی
از جمله ما که گواه است بر اقوال و افعال ایشان و محمد صلی الله علیه و آله گواه است بر ما و فی تفسیر علی بن ابراهیم شهید
یعنی من الائمة وجئنا بک یا محمد علی هؤلاء شهیدا یعنی علی الائمة فرسول الله شهید علی الائمة و هم شهداء علی الناس و این حدیث
در تفسیر آیه کریمه وکذلک جعلناکم امة وسطا نیز گذشت **یومئذ** یعنی حال آن امم در آن روز که گواهی در آن روز
واقع شود اینست که **یود الذین کفروا** دوست دارند آن گروهی که کافر شدند **و**
عصوا الرسول و نافرمانی کردند رسول را **لو تسوی** ای تسوی یعنی آنکه راست
کرده شود **بهم الارض** بر ایشان زمین یعنی تمنای آن میکنند که با خاک برابر شوند و در زیر زمین مدفون
گردند بنا برین کلمه لو بمعنی ان است **ولا یکتمون الله** و حال آنکه نپوشند

وشوانند که بپوشند از خدا تعالی **حدیثاً** یعنی سخنی را زیرا که ائمه علیهم السلام از ایشان گواهی دهند با ایدی و ارجل و جلود ایشان
وعن امیر المؤمنین علیه السلام فی خطبة یصف هول یوم القیمة ختم علی الافواه فلا تکلم وتکلمت الایدی وشهدت الارجل ونطقت
الجلود بما عملوا فلا یکتمون الله حدیثا علی بن ابراهیم در تفسیر این آیه روایت کرده که یتمنی الذین عصوا امیر المؤمنین علیه السلام
ان تکون الارض ابتلعتهم فی الیوم الذی اجتمعوا فیه علی غصبه وان لم یکتموا ما قاله رسول الله صلی الله علیه وآله یعنی از شدت
عذاب روز قیامت آرزو میکنند جمعی که با امیر المؤمنین علیه السلام عصیان ورزیدند و قول پیغمبر را در وصایت و خلافت او
نشنیدند و غصب حق او نمودند اینکه کاشکی زمین ایشان را فرو میبرد در آن روزی که جمعیت کرده بودند در غصب حق او
واینکه کاشکی نمیپوشیدند آنچه را که پیغمبر صلوات الله علیه وآله در حق امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرموده بود

یا ایها الذین آمنوا ای اینکه ایمان آورده‌اید **لا تقربوا الصلوة** نزدیک مشوید و بجا میارید نماز را **وانتم سکاری** در حالتی که شما مستان باشید **حتی تعلموا** تا آنزمان که بدانید **ما تقولون** آنچه را که میگوئید در افعال نماز خود

ومحتملست که مراد ازین سکاری خصوص سکر از نوم باشد یا خصوص سکر از خمر یا اعم از هر دو چنانچه در کل واحد
ازین معانی حدیث نیز وارد شده اما در معنی اول عبید الله بن علی الحلبی روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام
فرمودند که مراد ازین سکاری سکر از نوم است خاصه یعنی میباشد شما را نعاسی که بعرف عجم پینکی میگویند و نعاس
گردد بر حاسه شما بحیثیتی که منع کند شما را از دریافت آنچه در رکوع و سجود و تکبیر میگوئید و نیست چنانچه بسیاری
از مردم گمان کرده‌اند که این خطاب بمؤمنانیست که از آشامیدن شراب مست میشوند زیرا که مؤمن شراب
نمی آشامد و مست نمیشود و عبارت حدیث اینست قوله تعالی وانتم سکاری یعنی سکر النوم یقول ایکم نعاس
یمنعکم ان تعلموا ما تقولون فی رکوعکم وسجودکم وتکبیرکم ولیس کما یصف کثیر من الناس یزعمون ان المؤمنین
یسکرون من الشراب والمؤمن لا یشرب مسکرا ولا یسکر و اما در معنی ثانی صاحب مجمع البیان از حضرت
امام موسی کاظم علیه السلام روایت کرده که مراد ازین سکر سکر شراب است لیکن این منسوخ شده بآیه
تحریم خمر یعنی این خطاب بمؤمنین پیش از نزول آیه تحریم خمر واقع شده و بعد از نزول آن این خطاب منسوخ است
و مستحسن نیست که بعد از تحریم خمر اینچنین خطابی کنند نه آنکه این حکم منسوخ است تا آنکه بعد از نسخ نماز
در حال سکر جایز باشد و اما در معنی ثالث ابن بابویه رضی الله عنه در فقیه گفته که روی زکریا النقاض عن ابی
جعفر علیه السلام فی قول الله عز وجل ولا تقربوا الصلوة وانتم سکاری حتی تعلموا ما تقولون قال منه سکر النوم یعنی زکریا
ابریشم تاب یا آنکه خانهای مندرس شده را پی بندی میکرد در بین قول خدا تعالی که فرموده ولا تقربوا الصلوة
وانتم سکاری از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که از جمله سکاری و از افراد آن سکر نوم است پس از

افراد

افراد دیگر نیز میباشد از سکر خمر و غیر ذلک بنابرین سکاری عام خواهد بود **ولا جنباً** ای لا تقربوا و انتم جنب
مراد از صلوة مقدر در اینجا مکان صلوة است که مساجد باشد چنانچه مراد از صلوة ملفوظ در ولا تقربوا الصلوة وانتم سکاری
بجا آوردن و عمل نماز است و این معنی را اهل بلاغت استخدام گویند یعنی داخل مشوید در مسجد حالتی که شما جنب باشید
در جمیع اوقات **الا عابری سبیل** مگر وقتی که عبور کننده‌گان باشید در مساجد و در آنجا
توقف نکنید **حتی تغتسلوا** تا وقتیکه غسل کنید و بعد از غسل هم میتوانید که از
مسجد بگذرید و هم میتوانید که در آنجا توقف کنید چنانچه در علل الشرایع از زراره و محمد بن مسلم روایت کرده که قالا قلنا
لابی جعفر علیه السلام الحائض والجنب یدخلان المسجد ام لا قال الحائض والجنب لا یدخلان المسجد الا مجتازین ان الله تبارک وتعالی
یقول ولا جنبا الا عابری سبیل حتی تغتسلوا یعنی زراره بن اعین و محمد بن مسلم گفتند که از حضرت امام محمد باقر علیه السلام پرسیدیم
که حایض و جنب داخل مسجد میتوانند شد یا نه حضرت فرمود که ایشان داخل مسجد نمیتوانند شد مگر وقتیکه از مسجد بگذرند
و توقف نکنند بدرستیکه خدا تعالی فرموده ولا جنبا الا عابری سبیل حتی تغتسلوا و همین مضمون علی بن ابراهیم در تفسیر
خود روایت کرده لیکن حکم از اجتیاز حایض و جنب در مطلق مساجد چنانچه مستفاد ازین حدیث است معمول به اصحاب
نیست زیرا که اجتیاز ایشان را از مسجد الحرام و مسجد نبی جایز نداشته‌اند بنابرین این حدیث مخصص خواهد بغیر این دو
مسجد مخفی نماند که چون مفسرین متفطن دقیقه استخدام نشده‌اند و خواسته‌اند که در اول و آخر صلوة را یک معنی حمل
کنند تکلف کرده‌اند و جمعی بنا بر آنکه صلوة مقدر در ولا جنبا الا عابری سبیل بمعنی مکان صلوة است گفته‌اند که ولا تقربوا
الصلوة وانتم سکاری نیز بتقدیر ولا تقربوا مکان الصلوة وانتم سکاری است لیکن تحریم دخول سکران در مساجد معلوم نیست و احدی
قایل باینمعنی نشده و بعضی دیگر بنا بر آنکه ظاهر از صلوة در ولا تقربوا الصلوة بمعنی نماز است نه مکان نماز گفته‌اند که ولا جنبا
الا عابری سبیل باینمعنی است که بجا میارید نماز را حالتی که جنب باشید مگر وقتی که عبور کننده‌گان راه باشید یعنی مسافر
باشید و آب نیابید که در اینصورت با تیمم نماز میتوانید کرد لیکن حکم جنابت باقیست تا آنکه غسل کنید و در مجمع البیان
گفته که اینمعنی مروی از علی بن ابی طالب علیه السلام است و اینمعنی بعید از فهم است و قطع نظر ازین تکرار در کلام الهی لازم
می آید زیرا که حق تعالی بعد ازین حکم مسافر را که جنب باشد و آب نیابد بیان میکند بنابرین اولی حکم بعدم صحت این دو
پس بهترین توجیهات همانست که ما موافق حدیث حضرت ابی جعفر الباقر علیه السلام استماع نمودیم که صلوة ملفوظه بمعنی
خود است بقرینه حتی تعلموا ما تقولون و صلوة مقدره بمعنی مکان نماز است بقرینه الا عابری سبیل و تخصیص دران معنی مکرر است
بنا بر آنچه گفته‌اند که ما من عام الا وقد خص حتی ان بعدی نیز دارد **وان کنتم مرضی** و اگر باشید شما
مریض **او علی سفر** یا باشید بر حالت سفر **او جاء احد منکم**
میتواند که کلمه او بمعنی واو باشد و متعلق باشد بمرض و سفر و میتواند که بمعنی خود باشد اما در صورت اول

معنی چنین است که اگر باشید شما مریض یا در سفر و بیاید یکی از شما با وجود مرض یا سفر مِنَ الْغَائِطِ از مکان مغاک پست
بحدث اصغر که آن موجب وضوست أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ یا جماع کنید با زنان و محدث گردید بحدث اکبر
که آن موجب غسل است فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً پس نیابید آب اعم از آنکه آب اصلا بهم نرسد یا آنکه
بهم رسد اما شما تحصیل آن نتوانید کرد و یا آنکه اگر استعمال کنید متضرر گردید فَتَيَمَّمُوا پس قصد کنید
صَعِيدًا طَيِّبًا روی زمین پاک را فی کتاب معانی الاخبار روی عن الصادق علیه السلم انه قال الصعید الموضع
المرتفع والطیب الموضع الذی ینحدر عنه الماء بنابرین تخصیص مرض و سفر بذکر از جهت آنست که غالب عدم قدرت بر آب در مرض
یا در سفر است نه از جهت آنکه وجوب تیمم مختص مریض و مسافر است زیراکه مفهوم مخالف شرط اگرچه حجت است نزد محققان
علما اصول لیکن اینجا معتبر نیست از جهت تعارض او بمنصوص دیگر اما در صورت ثانی چون تقیید مرض و سفر بحدث اصغر و اکبر معلوم
باجماع است معنی چنین میشود که اگر باشید شما مریض یا مسافر و محدث باشید بحدث اصغر یا اکبر یا آنکه در حضر باشید و مریض
نباشید و واقع شود از شما حدث موجب وضو یا غسل و نیابید درینصورت آب پس تیمم کنید بر سنگ چونکه
فَامْسَحُوا پس مسح کنید بباطن هر دو دست خود که بر زمین زده باشید بِوُجُوهِكُمْ
ببعضی از روهای خود که آن پیشانیست تا طرف بالای بینی وَأَيْدِيكُمْ و ببعضی دستهای خود که مراد پشت
دستست از سرهای انگشتان تا بند دست که مفصل ساعد است و کف بنابر نصوص وارده از اهل بیت علیهم السلم
مخفی نماند که بعضی از وجوه و بعضی از ایدی مفهوم از کلمه باست چنانچه احادیث اهل بیت علیهم السلم صریح برانست و در سوره مایده
خواهد آمد إِنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدایتعالی كَانَ عَفُوًّا هست در گذرنده و از شما بواسطه اینکه
سختی تکلیف را از دوش شما برداشته رخصت تیمم داد غَفُورًا آمرزنده است أَلَمْ تَرَ آیا ندیدی
تو و علم تو منتهی نشد إِلَى الَّذِينَ بسوی آنانکه أُوتُوا نَصِيبًا مِنَ الْكِتَابِ
داده شده اند بهره و اندکی از دانش کتابی که حق تعالی فرو فرستاده يَشْتَرُونَ
الضَّلَالَةَ میخرند گمراهی را یعنی بدل میکنند هدایت را بضلالت و هدایت را میدهند و ضلالت
را میگیرند وَيُرِيدُونَ و میخواهند این گمراهان أَنْ تَضِلُّوا السَّبِيلَ
اینکه شما نیز ای مؤمنان گم کنید راه راست را که طریق اسلام است وَاللَّهُ أَعْلَمُ و خدایتعالی
داناتر است بِأَعْدَائِكُمْ بدشمنان شما فی تفسیر علی بن ابراهیم یشترون الضلالة
یعنی ضلوا فی امیر المؤمنین ویریدون ان تضلوا السبیل یعنی اخرجوا الناس من ولایة امیر المؤمنین و هو الصراط المستقیم
بنابرین مراد از کتاب قرآن خواهد بود و مراد از الذین اوتوا نصیبا منافقان و دشمنان اهلبیت پیغمبر صلی الله علیه و آله
خواهند بود نه یهود و نصاری وَكَفَى بِاللَّهِ وَلِيًّا و بس است خدایتعالی در حالتیکه متولی

امور شما و دوست شماست وَكَفَى بِاللَّهِ نَصِيرًا و بس است خدایتعالی در حالتیکه یاری دهنده
شماست بر دشمنان شما بنابرین باید که اعتماد بر او کنید و از غیر او مستغنی شوید و بعد از این در حق یهود میفرماید که
مِنَ الَّذِينَ بعضی از کسانیکه هَادُوا بدین یهود در آمده اند قومی اند که يُحَرِّفُونَ
الْكَلِمَ تغییر میدهند کلمات خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله را عَنْ مَوَاضِعِهِ
از مکانهای خود و بروفق آرزوهای خود وَيَقُولُونَ و میگویند بزبان که سَمِعْنَا شنیدیم قول ترا
وَعَصَيْنَا و بدل میگویند عصیان و نافرمانی کردیم امر ترا یا آنکه ایشان از روی عناد و سرکشی صریحا به پیغمبر
میگفتند که شنیدیم قول ترا و نافرمانی کردیم امر ترا وَاسْمَعْ غَيْرَ مُسْمَعٍ و بشنو در حالتیکه تو
غیر شنونده باشی این کلام روئی در مدح دارد و روئی در ذم و وجه ذم آنکه قصد ایشان این بود که بجهت کری
یا موت گوش تو نشنواد و وجه مدح اینکه بشنو قول ما را که هرگز مبادا که هیچ مکروهی شنوانیده شوی پس یهود وجه
مدح را بطریق استهزا پرده نفاق میساختند و مقصود ایشان وجه ذم بود بهمین قیاس میگفتند وَرَاعِنَا
که این کلمه نیز احتمال دو وجه دارد وجه مدح با معنی که رعایت حال ما کن و وجه ذم آنکه کلمه عبرانیست که بان یکدیگر را دشنام
میدهند و میگفتند این کلمات را لَيًّا از روی پیچانیدن سخن بِأَلْسِنَتِهِمْ بزبانهای خود یا معنی
که کلام خود را صرف میکردند بانچه مشابه سب و دشنام بود وَطَعْنًا
فِي الدِّينِ و از روی طعن کردن و قدح نمودن در دین اسلام وَلَوْ أَنَّهُمْ قَالُوا و اگر
ایشان میگفتند بعوض که سَمِعْنَا شنیدیم سخن ترا وَأَطَعْنَا و فرمان بردیم امر ترا وَاسْمَعْ
و میگفتند که بشنو سخن ما را بدون لفظ غیر مسمع وَانْظُرْنَا و میگفتند بعوض راعنا و انظرنا
یعنی نگاه کن بعنایت در ما مخفی نماند که ولو انهم قالوا تا آخر بنابرین تقدیر است که ولو ثبت قولهم با امکان با قالوا الخ لو داخل بر
فعل میشود یعنی اگر ثابت میشد این قول بجای انچه قبل از این میگفتند لَكَانَ هر آینه بودی این گفتار
خَيْرًا لَهُمْ بهتر مر ایشانرا وَأَقْوَمَ و راستتر و صوابتر از استهزا و طعن
در اسلام ظاهر انیست که افعل تفضیل درینمقام بمعنی اصل فعل باشد یا معنی که هر آینه بودی این گفتار خوب
مر ایشانرا و بعدالت نزدیک وَلَكِنْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ ولیکن لعنت
کرده است خدایتعالی ایشانرا بِكُفْرِهِمْ بجهت کفر و عناد و استکبار ایشان
فَلَا يُؤْمِنُونَ پس ایمان نمی آورند این یهودان إِلَّا قَلِيلًا مگر ایمانی اندک و ضعیف
یا آنکه ایمان نمی آورند مگر گروهی اندک يَا أَيُّهَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ
ای آنکسانیکه داده شده اند کتاب یعنی توریه آمِنُوا ایمان بیارید بِمَا نَزَّلْنَا بانچه فرو فرستادیم



مصدقا لما معکم

من قبل ان نطمس وجوها فنردها علی ادبارها او نلعنهم کما لعنا اصحاب السبت وکان امر الله مفعولا ان الله لا یغفر ان یشرک به ویغفر ما دون ذلک لمن یشاء

ومن یشرک بالله فقد افتری اثما عظیما الم تر الی الذین یزکون انفسهم بل الله یزکی من یشاء ولا یظلمون فتیلا انظر کیف یفترون علی الله الکذب وکفی به اثما مبینا الم تر الی الذین اوتوا نصیبا من الکتاب یؤمنون

ایمان می آرند بالجبت والطاغوت باین دو بت که رؤسای بنی النضیر آنها را معبود خود
میدانسته اند اگرچه جبت و طاغوت نام دو صنم‌اند اما اطلاق آنها بر هر باطلی میکنند از اینجهت است که در احادیث
ائمه هدی علیهم السلام تفسیر آن بائمه ضلال و بخلیفه اول و ثانی واقع شده چنانچه بعد از این می آید و بعضی گفته اند که اصل جبت
جبس بسین مهمله است که تبدیل آن بتا شده و جبس چیزیست که در او خیری نباشد ویقولون
و میگویند این اهل کتاب للذین کفروا برای آنانکه کافر شدند یعنی در حق ایشان میگویند که
هؤلاء این گروه کفار قریش اهدی راه یافته‌ترند من الذین امنوا
از آن جماعتی که ایمان آورده اند مانند پیغمبر و اصحاب او سبیلا از روی دین و مذهب یعنی
دین این کفار قائم و طریقه ایشان بصواب نزدیکتر است علی بن ابراهیم روایت کرده که این آیه در شأن یهود نازل شده
وقتیکه سؤال میکردند مشرکان عرب از ایشان و میگفتند که آیا دین ما بهتر است یا دین محمد ایشان میگفتند که دین
محمد را امر تازه نیست بلکه عبادت جبت و طاغوت و دین شما بهتر و فاضلتر است و فی روایة اخری نزلت
فی الذین غصبوا آل محمد حقهم و حسدوا منزلتهم اولئک این گروه الذین آنانند که لعنهم
الله دور کرده است ایشانرا خدای تعالی از رحمت خود ومن یلعن الله و هر کرا که خدای تعالی
دور گرداند از رحمت شامله خود فلن تجد له پس نیابی تو برای او نصیرا
یاری و دوستی که رفع عذاب از وی تواند کرد ام لهم آیا مر ایشانراست نصیب
من الملک بهره از پادشاهی استفهام در این مقام بجهت انکار است یعنی نیست ایشانرا نصیبی
و بهره و اگر بالفرض ایشانرا بهره و اختیاری در ملک و مال میبود فاذا پس آنهنگام لا یؤتون
الناس نمیدادند مردمانرا از ملک و مال نقیرا بمقدار گودی که در پشت دانه خرماست
ام یحسدون الناس بلکه حسد میبرند ایشان مردمانرا یعنی پیغمبر و آل او را چنانچه
حدیث امام محمد باقر علیه السلام بعد از این می آید شاهد بر این و تعبیر پیغمبر و آل او بناس بجهت آنست که چون فرد کامل دین
بآن حضرت است پس حسد با آنها حسد بجمیع اهل دین است علی ما اتاهم الله
بر آنچه داده است خدا ایشانرا من فضله از فضل خود از جمع انبیا و ایشان گفته که مراد بناس
پیغمبر صلوات الله علیه و آله است چنانچه از حضرت ابی جعفر الباقر علیه السلام مرویست و مراد بفضل پیغمبری و
دین آل او امامت فقد اتینا پس تحقیق داده ایم ما آل ابراهیم الکتاب و
الحکمة اولاد ابراهیم را کتاب و حکمه مراد از کتاب نبوت و از حکمت فهم کلام الهی و حکم
بحق نمودن در میان خلایق چنانچه در کافی از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده یعنی تحقیق دادیم ما اولاد ابراهیم

نبوت و حکم بحق نمودن و اتیناهم و دادیم ایشانرا ملکا عظیما
پادشاهی بزرگ که آن وجوب اطاعت خلایق است مر ایشانرا پس این بعید و دور نیست که این امور به محمد و آل او نیز داده شود و در اصول
کلینی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام در تفسیر آیه الم تر الی الذین اوتوا نصیبا من الکتاب تا اینجا باین مضمون
روایت کرده که آیا نمیدانی تو ای محمد و نظر نمیکنی بسوی آن مسلمانان ظاهری که داده شده اند بهره از
علم قران و تصدیق میکنند مر جبت و طاغوت را یعنی ائمه ضلال را و میگویند بعد از پیغمبر مر ائمه
ضلال و خوانندگان دوزخ را که اینها راه یافته‌تر و راست‌ترند از آل محمد در دین و مذهب این جماعتی
که این ترجیح داده اند جمعی اند که دور کرده خدای تعالی ایشانرا از رحمت خود و هر کرا که خدای تعالی از رحمت خود دور کند
پس هر چند سعی کنی تو ای محمد نخواهی یافت برای او هرگز مددکاری و اگر میبود این جماعت را که ترجیح ائمه ضلال
بر ائمه هدی میدهند نصیبی و اختیاری در ملک یعنی در امامت و خلافت نمیدادند ناس را یعنی ما ائمه هدی را
مقدار نقطه که در میان پشت استخوان خرما میباشد و مراد از ناس در ام یحسدون الناس ماییم ائمه هدی نه
سایر مردم و حسد میبرند ایشان ما را بوسیله امامتی که حق تعالی بما داده از فضل خود و در حدیث دیگر وارد شده
که نحن الناس و شیعتنا اشباه الناس و سایر الناس نسناس یعنی ما ائمه معصومین ناسیم و شیعیان ما مانند
ناس اند و باقی مردمان نسناس اند و آن حیوانیست بصورت مردم و در تتمه حدیث اصول کلینی است که چون
جمعی عهد بستند که امامت را بآل محمد وا نگذارند گفتند که نبوت و امامت در یکخانواده جمع نمیشود و با وجود این
اقرار به نبوت ابراهیم و امامت آل آنحضرت داشتند پس حق تعالی در رد ایشان میفرماید که پس تحقیق که دادیم ما
از آل ابراهیم رسولان و انبیا و امامان پس چگونه اقرار میکنند باجتماع نبوت و امامت در ابراهیم و آل او
و انکار مینمایند این اجتماع را در محمد و اهل بیت او بلکه این یعنی از باب جمع میان متناقضین است زیرا که آل محمد
نیز آل ابراهیمند و داده ایم ما آل ابراهیم را ملک عظیم یعنی گردانیده ایم در میان ایشان امامانی که اطاعت ایشان اطاعت
خدا و عصیان ایشان عصیان خدا است و عظیم‌تر از این ملکی نمی باشد فمنهم پس بعضی از اهل کتاب
من امن به کسی هست که ایمان آورده به محمد صلی الله علیه و آله ومنهم و بعضی از ایشان
من صد عنه و کسی هست که اعراض کرد از آنحضرت و تصدیق به نبوت او نکرد و علی بن ابراهیم
روایت کرده که ضمیر به راجع بامیر المؤمنین است و مراد از من آمن سلمان و ابوذر و مقداد است و بعضی از اهل اسلام مثل سلمان
و ابوذر و مقداد تصدیق بامامت و خلافت امیر المؤمنین علیه السلام کردند و جمعی از گمراهان انکار ابدا تصدیق بخلافت او ننمودند
و غصب حق او کردند وکفی بجهنم و بس است برای عذاب ایشان دوزخ سعیرا با آتش افروخته
یعنی اگر تعجیل در عقوبت ایشان واقع نشود همان عذاب اخروی ایشانرا کافیست ان الذین کفروا

که آنانکه کرویدند بِآيَاتِنَا بحجتهای ما که دلالت بر توحید ما و صدق پیغمبر ما و فی تفسیر علی بن ابرهیم الآیات امیر المؤمنین
والائمة علیه و علیهم السلم یعنی بدرستی که آنانکه قبول نکردند و انکار نمودند امامت امیر المؤمنین و ائمه معصومین علیهم السلم
سَوْفَ نُصْلِيهِمْ زود باشد که درآریم ایشانرا نَارًا در آتشی عظیم که آن آتش دوزخ است
كُلَّمَا نَضِجَتْ هرگاه نضج یافته شود یعنی پخته و سوخته گردد جُلُودُهُمْ پوستهای بدن ایشان
بَدَّلْنَاهُمْ عوض دهیم ایشانرا جُلُودًا غَيْرَهَا پوستهائی که غیر پوستهای اول باشد
لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ تا بچشند مرارت عذابرا در مجمع البیان گفته که فان قیل الجلد الجدید لم یذنب
فکیف یعذب من لا یستحق العذاب فجوابه ان المعذب الحی ولا اعتبار بالاطراف والجلود یعنی اگر کسی سوال کند که جلد نو
بعد از سوخته شدن جلد اول که در دنیا داشت گناهی نکرده و مرتکب قبیحی نشده پس چگونه کسی که استحقاق عذاب ندارد [illegible]
عذاب مینمایند جوابش اینست که آنرا که عذاب میکنند آن حی است که زنده است و کارکن و کار فرما و مدرک اشیاست [illegible]
اطراف و جلود را اعتباری نیست زیرا که اینها ادراک الم و لذت نمیکنند لیکن در احتجاج آورده که حفص بن غیاث گوید که ابن ابی
العوجا که یکی از ملاحده عرب بود در مسجد الحرام از حضرت امام الناطق جعفر الصادق علیه السلم تفسیر آیه کلما نضجت جلودهم را پرسید
و گفت جلد غیر جلد اول را چه گناهیست که تا مرارت عذاب را بچشد حضرت در جواب او گفت که وای بر تو این جلد من وجه غیر جلد اول است
و من وجه عین او و بعد از ین ابن ابی العوجا گفت که مثالی از امور دنیوی این باب برای من بیار حضرت فرمودند که هرگاه شخصی
ریزه ریزه کند خشتی را بحیثیتی که بحالت خاکی رجوع کند و نوبت دیگر او را در قالب آورده خشت زند اگرچه بحسب صورت تغییر یافته اما اصل او
یکی است و من وجه عین یکدیگرند و من وجه غیر یکدیگرند بنابرین تبدیل جلود باین معنی خواهد بود که همان جلود را بعد از الاحراق نوبت دیگر
می آریم تا بار محترق و سوخته گردند إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدایتعالی كَانَ عَزِيزًا است غالب و کسی او را از [illegible]
کفار منع نتواند کرد حَكِيمًا و داناست و بر وفق حکمت کار میکند وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه ایمان آورده اند و
عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و بجای آورده اند کارهای نیک موصوفه سَنُدْخِلُهُمْ زود باشد که درآریم ایشانرا
جَنَّاتٍ بوستانهائی که تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ میرود از زیر درختان و قصور آن جویهای آب
خَالِدِينَ فِيهَا در حالتیکه دایم باشند آن مؤمنان دران جنات أَبَدًا همیشه که هرگز بآخر نرسد
لَهُمْ فِيهَا مر ایشانراست دران جنات أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ زنان پاکیزه از
جمیع چیزها که طبع ازان متنفر باشد وَنُدْخِلُهُمْ و درآریم ایشانرا ظِلًّا ظَلِيلًا
در سایه دائمی معتدل که دران حرارتی و برودتی نباشد إِنَّ اللَّهَ بدرستی که
خدایتعالی يَأْمُرُكُمْ امر میکند شما را أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ
آنکه باز گردانید امانتها را خواه امانت خدا باشد یا امانت خلق خدا إِلَىٰ أَهْلِهَا بسوی صاحبان آن

امانتها امانات خدا اوامر و نواهی اوست و امانات بندگان خدایتعالی اموالیست که بعضی از ایشان بعضی دیگر را
امین دانسته بآنها می سپارند چنانچه در حدیث اهل بیت علیهم السلم وارد شده که انها فی کل من ائتمن امانة من الامانات
امانات الله اوامره و نواهیه و امانات عباده فیما یأتمن بعضهم بعضا من المال و غیره یعنی بدرستیکه قصه اینست که در هر کسی
امین باشد امانتیست از امانات و امانات خدایتعالی اوامر و نواهی اوست و امانات بندگان خدایتعالی در آنچیزیست
که امین میشمارند بعضی از ایشان بعضی دیگر را از مال و غیر آن و در اصول کافی از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده که لا
تنظروا الی طول رکوع الرجل و سجوده فان ذلک شیء اعتاده فلو ترکه استوحش لذلک ولکن انظروا الی صدق حدیثه
واداء امانته یعنی نظر مکنید بدرازی رکوع و سجود شخصی و آنمعنی را باعث صلاح و سداد او مدانید زیرا که این امریست
که عادت او شده و عادت مانند طبیعت ثانیه است که اگر ترک آن کند متوحش و بیکار میماند لیکن باید که شما
نظر کنید براستی گفتار او و ادای امانت او که این هر دو اصل و اساس مکارم اخلاقست مخفی نماند که اگرچه مخاطب
درین آیه جمیع مردم اند لیکن عمده مخاطبین ائمه معصومین و عمده امانات امور مختصه بامامت که امام [illegible] را باید
که بامام لاحق بسپارد چنانچه در کتاب معانی الاخبار از یونس بن عبد الرحمن روایت شده که من از حضرت امام
موسی الکاظم علیه السلم تفسیر این آیه را پرسیدم فرمود هذه مخاطبة لنا خاصة امر الله تبارک و تعالی کل امام منا ان یؤدی
الی الامام الذی بعده و یوصی الیه ثم هی جاریة فی سایر الامانات و در اصول کافی از برید بن معویه عجلی روایت کرده که قال سالت
ابا جعفر علیه السلم عن قول الله عز ذکره ان الله یامرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها قال ایانا عنی ان یؤدی الامام الاول الی
الامام الذی بعده الکتب والعلم والسلاح یعنی برید بن معویه گفت که از حضرت امام محمد باقر علیه السلم سوال کردم از معنی
آیه کریمه ان الله یامرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها امام فرمود که حق تعالی ازین خطاب ائمه معصومین را خواسته باینمعنی که عمده
مخاطبین مایم و خطاب کرده بما باینقسم که لابد است که بسپارد امام سابق سه چیز را بامام لاحق که آنها از خواص
امامند اول کتب ثانی علم و ثالث سلاح و مراد از کتب کتابهائیست که وعاء آن جفر ابیض است و جفر ابیض صندوقیست
از چرم که در و مصحف فاطمه علیها السلم است و کتاب جامعه که حضرت امیر المؤمنین علیه السلم بخط مبارک خود باملاء رسول صلی الله
علیه و آله نوشته و مکتوبست در و جمیع حلال و حرام و همه آنچه مردم را تا بآن احتیاج افتد و دران جفر زبور داود و توریه موسی و انجیل
عیسی و صحف ابرهیم نیز میباشد و مراد از علم علمیست که مخصوص بامامت که آن علمیست که مکتوب نشده و علمیست که [illegible]
ثابت باشد تا روز قیامت و مراد از سلاح سلاح پیغمبرست صلوات الله علیه و آله مانند کلاه خود و زره و علم و شمشیر
و انگشتری و غیر اینها که وعاء اینها جفر احمر است و ایضا در کافی از معلی بن خنیس روایت کرده که گفت که از حضرت صادق علیه السلم
این آیه را پرسیدم حضرت فرمود امر الله الامام الاول ان یدفع الی الامام الذی بعده کل شیء عنده یعنی امر کرده خدا امام سابق را [illegible]
امام لاحق که بسپارد بامامی که بعد از او می آید جمیع چیزها که نزد اوست از ما یحتاج امامت و بنابرین دو حدیث و اشباه آن صاحب مجمع البیان

حاجب ثاو فرموده روی اصحابنا عن ابی جعفر الباقر و ابی عبد الله الصادق علیهما السلم قالا امر الله سبحانه کل واحد من الائمة ان یسلم الامر
الی من بعده یعنی اصحاب ما شیعه امامیه از حضرت صادقین علیهما السلم در معنی آیه اداء امانات روایت کرده اند که امر کرده خدای تعالی
کل واحد از ائمه را که بسپارد امامت و ما یحتاج آنرا با مامی که بعد از او می آید علی بن ابراهیم گفته که حق تعالی ذکر کرده مومنین را که اقرار دارند
بولایت آل محمد بقول خود که فرموده والذین امنوا و عملوا الصالحات تا قول او ظلا ظلیلا و بعد از ان خطاب بائمه کرده فرموده ان
الله یامرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها یعنی که واجب گردانیده خدای تعالی بر امام تو که ادا کند امانت امامت را با امام
لاحق و بعد از ان فرض کرده بر امام که حکم کند میان مردمان براستی بقول خود که وَاِذا حَکَمْتُمْ
بَیْنَ النّاسِ اَنْ تَحْکُموا بِالْعَدْلِ و اذا حکمتم من الناس ظرف است
متعلق بان تحکموا بالعدل که بعد از ان می آید در واقع مقدم است و معطوفست بر ان تؤدوا الامانات و تقدیر کلام چنین است
که و ان الله یامرکم ان تحکموا بالعدل اذا حکمتم من الناس و کلمه ان در ان تحکموا مصدریست و مدخول او در معنی مصدر است [illegible]
یعنی بدرستیکه خدای تعالی امر کرده شما را بحکم کردن بعدل و راستی چون حکم کنید میان مردمان و تقدیم معمول که مدخول ان
مصدری باشد در ظرف جایز است اِنَّ اللهَ بدرستیکه خدای تعالی نِعِمّا یَعِظُکُمْ
بِهِ نیکو چیزیست که پند میدهد شما را آن چیز اِنَّ اللهَ بدرستیکه خدای تعالی
کانَ سَمیعًا هست دایم شنوا مر جمیع مسموعات را بَصیرًا بینا مر جمیع مبصرات را
لفظ کان در مثل این مقام زایدست یا بمعنی دوام است یا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا ای کسانیکه
ایمان آورده اید اَطیعُوا اللهَ فرمان برید خدای تعالی را وَاَطیعُوا الرَّسُولَ
و فرمان برید رسول و پیغمبر ان او را وَاُولِی الْاَمْرِ مِنْکُمْ و اطاعت
کنید خداوندان امر از شما را و مراد از اولی الامر حاکم مطلق است زیرا که نزد عقلا جایز نیست که حق تعالی واجب گرداند
اطاعت احدی را علی الاطلاق مگر آنکه بزیور عصمت آراسته باشد و مامون باشد از غلط و ارتکاب قبایح و این صفت
در امرا و علما که غیر ائمه معصومین باشند متحقق نیست موید این سخن آنست که حق تعالی میان ایشان و میان خود و
میان رسول خود تسویه فرموده و اطاعت ایشان را مقارن ساخته باطاعت خود و اطاعت رسول خود پس
همچنانچه حق تعالی از جمیع قبایح منزه است و رسول او نیز از همه معاصی معصوم و مطهر است اولی الامر نیز باید که همچنین باشند
و باتفاق بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله غیر از ائمه اثنی عشر معصوم نبوده پس مراد از اولی الامر باید که ایشان باشند
نه غیر ایشان و در کتاب کافی از حضرت ابی جعفر الباقر علیه السلام روایت کرده که آنحضرت فرموده که قال الله
للناس یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم ایانا عنی خاصة امر جمیع المومنین الی یوم القیمة
بطاعتنا یعنی امام فرموده که حق تعالی از اولی الامر ما را خواسته و دیگری را نخواسته و امر کرده جمیع مومنین را تا روز قیامت

بفرمان

بفرمان برداری ما و فی کتاب کمال الدین و تمام النعمة فی حدیث جابر بن عبد الله الانصاری انه قال لما نزلت هذه
الایه قلت یا رسول الله عرفنا الله و رسوله فمن اولوا الامر الذین قرن الله طاعتهم بطاعتک فقال هم خلفائی یا جابر و ائمة المسلمین من بعدی اولهم علی بن ابی
طالب ثم الحسن ثم الحسین ثم علی بن الحسین ثم محمد بن علی المعروف فی التوریة بالباقر و ستدرکه یا جابر فاذا لقیته فاقرأه منی السلام
ثم الصادق جعفر بن محمد ثم موسی بن جعفر ثم علی بن موسی ثم محمد بن علی ثم علی بن محمد ثم الحسن بن علی ثم سمیی و کنیی حجة الله فی ارضه و بقیته فی عباده
ابن الحسن بن علی و فی بعض النسخ و بقیته فی عباده م ح م د ابن الحسن بن علی ذاک الذی یفتح الله علی یدیه مشارق الارض و مغاربها ذاک الذی
یغیب عن شیعته و اولیائه غیبة لا یثبت فیها علی القول بامامته الا من امتحن الله قلبه للایمان قال جابر فقلت له یا رسول الله فهل یقع لشیعته الانتفاع
به فی غیبته فقال ای والذی بعثنی بالنبوة انهم یستضیئون بنوره و ینتفعون بولایته فی غیبته کانتفاع الناس بالشمس و ان تجللها سحاب
یا جابر هذا من مکنون سر الله و مخزون علم الله فاکتمه الا عن اهله یعنی جابر بن عبد الله انصاری گوید که چون آیه یا ایها الذین امنوا
اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم نازل شد گفتم یا رسول الله خدا و رسول خدا را دانسته و شناخته ام اما اولی الامر
که حق تعالی طاعت ایشان را مقرون بطاعت تو گردانیده ندانسته ام ایشان چه جماعتند حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه و آله فرمود که ای جابر این اولوا الامر خلفاء منند و امامان اهل اسلام بعد از من اول ایشان علی بن ابی طالبست و بعد از ان
حسن انگاه حسین پس علی بن الحسین پس محمد بن علی که در توریه معروف بباقر است و زود باشد که تو او را ببینی پس چون
او را ببینی سلام من باو برسان بعد از ان یک یک از ائمه هدی را نام برد تا آنکه بحجت قائم علیه السلم رسید فرمود او شخصیست
که نام او نام من و کنیت او کنیت من است و آن شخصی است که حق تعالی مشارق ارض و مغارب آنرا بدست او بگشاید
و آن کسیست که از شیعه خود و دوستان خود غایب گردد بر وجهی که از غایت درازی غیبت ثابت نمی ماند در میان
شیعیان او کسی که قایل بامامت او باشد مگر مومنی که حق تعالی دل او را بایمان امتحان کرده باشد جابر گوید که گفتم یا رسول الله
آیا شیعیان او انتفاع میبرند در زمان غیبت او حضرت فرمود آری بحق آنکس که برانگیخته مرا به نبوت که شیعیان او
روشنی میجویند بنور او و نفع میبرند بولایت او در زمان غیبت او مانند انتفاعی که مردم بنور آفتاب میبرند اگر
چه ابر آن آفتاب را پوشانیده باشد و فرمود که ای جابر این از اسرار خداست آنرا پوشیده دار و به هیچکس
اظهار مکن مگر کسانی که از اهل او باشند فَاِنْ تَنازَعْتُمْ پس اگر نزاع و خلاف کنید
ای مومنین در میان یکدیگر فی شَیْءٍ در چیزی از امور دینیه فَرُدُّوهُ پس بازگردانید آنرا
اِلَی اللهِ بسوی خدای تعالی یعنی بسوی کتاب او و فی نهج البلاغة فرده الی الله ان نحکم بکتابه وَالرَّسُولِ
و بسوی فرستاده او و رد بسوی رسول [illegible] آنست که در زمان او سوال از او کنند و بعد از او رجوع نمایند و
بائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین و جمعی گفته اند که چون حکم ائمه هدی علیهم السلم همان حکم حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه و آله است بقرینه سابقه ذکر اولی الامر در اینجا ننموده اما از احادیث اهل بیت قدس و طهارت سلام الله علیهم [illegible]



رحیما

فلا وربک

لا یؤمنون

حتی یحکموک

فیما شجر بینهم

ثم لا

یجدوا

فی انفسهم

حرجا

مما قضیت

ویسلموا

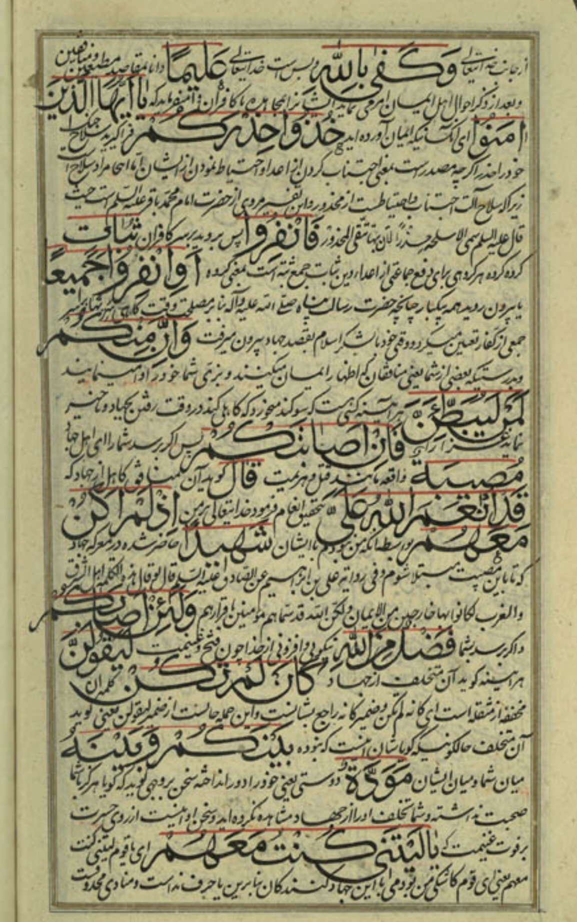
تسلیما



ثم جاؤک یحلفون بالله ان اردنا الا احسانا وتوفیقا اولئک الذین یعلم الله ما فی قلوبهم فاعرض عنهم وعظهم وقل لهم فی انفسهم قولا بلیغا وما ارسلنا من رسول الا لیطاع باذن الله ولو انهم اذ ظلموا انفسهم جاؤک فاستغفروا الله واستغفر لهم الرسول لوجدوا الله توابا

الامر فی بنی ہاشم علی بن ابراہیم در حدیث صحیح روایت کرده که حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمودند که این آیه چنین نازل شده که ولو انهم اذ ظلموا انفسهم جاؤک یا علی فاستغفروا الله واستغفر لهم الرسول لوجدوا الله توابا رحیما و بعد از این فرموده که فلا وربک لا یؤمنون حتی یحکموک یا علی فیما شجر بینهم یعنی فیما تعاقدوا علیه بینهم من خلافک وغصبک ثم لا یجدوا فی انفسهم حرجا مما قضیت علیهم یا محمد علی لسانک من ولایته ویسلموا تسلیما لعلی یعنی پس چون ایشان بحضرت تو نیامدند دعوی ایمان ایشان بیجا و دروغ است بخدا قسم که بعد از این ایمان نخواهند آورد مگر آنکه حاکم سازند ترا ای علی در آنچه میان خود مقرر کردند مراد امنیت که در آنچه عهد نامه نوشتند بر آن میان یکدیگر که بعد از پیغمبر مخالفت تو کنند و غصب حق تو نمایند پس چون ترا حکم کنند ای علی و از عهده خود بگذرند پس نیابند در نفسهای خود تنگی از آنچه حکم کردم من بر ای محمد بر زبان تو از ولایت علی و قبول کنند قبول کردنی بر طوع و رغبت خلافت علی را ظاهر این حدیث دلالت میکند بر آنکه در مصحف ائمه هدی مما قضیت بصیغه متکلم بوده لیکن در حدیث کافی مما قضیت هم احتمال تکلم دارد و هم احتمال خطاب که مخاطب حضرت امیر المؤمنین باشد نه پیغمبر زیرا که کلام ملایم نمیشود چه در این صورت خطاب یک یک با حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است و اگر خطاب مما قضیت با حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله باشد کلام سک تیره نخواهد بود مگر از قبیل تعمیه و الغاز خواهد بود و بعضی از اجلاء معاصرین بطرز خطاب ترجمه کرده چنانچه پیش از این شنیدی **وَلَوْ أَنَّا كَتَبْنَا** و اگر ما مینوشتیم یعنی فرض میکردیم **عَلَيْهِمْ** بر ایشان **أَنِ اقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ** اینکه بکشید نفسهای خود را **أَوِ اخْرُجُوا مِنْ دِيَارِكُمْ** یا بیرون روید از دیار خود چنانچه فرض کردیم بر قوم موسی و قوم موسی از آن عمل آوردند **مَا فَعَلُوهُ** نکردی ایشان آن مکتوب را قال القاضی ناصر الدین البیضاوی الضمیر للمکتوب و دل علیه کتبنا و میتواند بود که ضمیر راجع شود بکل واحد از قتل و خروج **إِلَّا قَلِيلٌ مِنْهُمْ** مگر اندکی از ایشان که از سر اعتقاد ایمان آورده باشند **وَلَوْ أَنَّهُمْ** و اگر ایشان که از اهل نفاق اند **فَعَلُوا** کردندی **مَا يُوعَظُونَ بِهِ** آنچه را که پند داده میشوند بآن از متابعت رسول و قبول اوامر و نواهی او **لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ** هر آینه بهتر بودی مر ایشان را در دنیا و عقبی **وَأَشَدَّ تَثْبِيتًا** و قویتر بودی از روی بصیرت در امر دین و فی الکافی عن ابی جعفر علیه السلام قال هکذا نزلت هذه الآیه ولو انهم فعلوا ما یوعظون به فی علی لکان خیرا لهم یعنی و اگر اهل خلاف میکردند آنچه پند داده میشوند بآن در حق علی و قبول خلافت و وصایت او هر آینه بهتر بودی برای ایشان **وَإِذًا** و در آن وقت که بجا آرند ما یوعظون به را **لَآتَيْنَاهُمْ** هر آینه میدادیم ایشان را **مِنْ لَدُنَّا** از نزد خود **أَجْرًا عَظِيمًا** مزدی بزرگ و ثوابی وافر **وَلَهَدَيْنَاهُمْ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا** و هر آینه راه مینمودیم ایشان را براهی راست که آن راه بهشت است و یا آنکه توفیق میدادیم ایشان را بآنکه ثابت قدم باشند بر دین قویم **وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ** و هر که فرمان برد خدای تعالی را در اوامر

و نواهی **وَالرَّسُولَ** و فرستاده او را بتبعیت شریعت او **فَأُولَئِكَ** پس آن گروه در مراتب عالیه بهشت **مَعَ الَّذِينَ** با جمعی اند که **أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ** نعمت داده خدای تعالی بر ایشان **مِنَ النَّبِيِّينَ** از پیغمبران **وَالصِّدِّيقِينَ** و راست گویان **وَالشُّهَدَاءِ** و کشته شدگان در راه دین خدا **وَالصَّالِحِينَ** و نیکوکاران **وَحَسُنَ أُولَئِكَ** و خوب اند ایشان **رَفِيقًا** از روی همنشینی یعنی همنشینی با ایشان در آن باایشان همنشین میشوند و فی تفسیر علی بن ابراهیم عن ابی جعفر علیه السلام قال النبیین رسول الله صلی الله علیه و آله والصدیقین علی علیه السلام والشهداء الحسن والحسین علیهما السلام والائمه علیهم السلام وحسن اولئک رفیقا القائم من آل محمد علیه الصلوة والسلام یعنی حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که مراد از نبیین محمد مصطفی است صلی الله علیه و آله و از صدیقین علی مرتضی علیه السلام و از شهدا حسنین علیهما السلام و از صالحین امام زین العابدین تا امام حسن عسکری علیهم السلام و از حسن اولئک رفیقا مهدی هادی صاحب الزمان علیه صلوات الله الملک المنان و فی روضة الکافی عن محمد بن سلیمان عن ابیه عن ابی عبد الله علیه السلام قال لابی بصیر یا ابا محمد لقد ذکرکم الله فی کتابه فقال اولئک مع الذین انعم الله علیهم من النبیین والصدیقین والشهداء والصالحین وحسن اولئک رفیقا فرسول الله صلی الله علیه و آله فی الآیه النبیین ونحن فی هذا الموضع الصدیقون والشهداء وانتم الصالحون فتسموا بالصلاح کما سماکم الله عز وجل یعنی محمد بن سلیمان روایت کرده از سلیمان پدر خود دیلمی و او از حضرت صادق علیه السلام که آنحضرت با ابو بصیر که مکنی بابو محمد نیز بود گفت ای ابا محمد ذکر کرده شما خدای تعالی یعنی شیعیان ما را در کتاب خویش تلاوت کرد این آیه اولئک مع الذین انعم الله علیهم را تا آخر و بعد از آن فرمود که مراد از نبیین درین آیه رسول الله و صدیقین و شهدا ما ایم ائمه معصومین و مراد از صالحین شمایید ای ابو بصیر و سایر شیعیان پس باید که شما بصلاح نام بر آرید چنانچه خدای تعالی شما را بآن نام خوانده و در بصائر الدرجات از حسن بن عباس بن حریش رازی از حضرت ابی جعفر ثانی محمد الجواد علیه السلام روایت کرده در حدیثی طویل که بعضی از آن اینست قلت والله ما عندی کثیر صلاح قال لا تکذب علی الله فان الله قد سماک صالحا حیث یقول اولئک مع الذین انعم الله علیهم من النبیین والصدیقین والشهداء والصالحین یعنی الذین آمنوا بنا وبامیر المؤمنین علیه السلام یعنی حسن بن عباس گفت که در حضور امام محمد جواد علیه السلام گفتم که بخدا قسم که نیست نزد من صلاح بسیار حضرت فرمودند که تکذیب خدای تعالی مکن زیرا که حق تعالی ترا نام گذاشته شمار از صالح درین آیه و خواسته است خدای تعالی از صالحین آنها را که ایمان آورده اند با ما ائمه معصومین و با امیر المؤمنین علیه السلام و چون حضرات خلص اصحاب خود را از جمله اهل بیت خود شمرده اند پس اراده نمودن از صالحین مخلصین اصحاب شان را با وجود آنکه فرموده باشند صالحین ائمه هدی اند منافاتی با هم ندارند **ذَلِكَ** آن جزای که مر مطیعان راست از اجر عظیم و ثواب بی منتها و رفاقت انبیا و شهدا و صلحا **الْفَضْلُ مِنَ اللَّهِ** محض فضل و کرامت



از جانب خدای تعالی وَكَفَىٰ بِاللَّهِ و بس است خدای تعالی عَلِيمًا دانا بمقاصد مطیعان و منافقین
و بعد از ذکر احوال اهل ایمان امر می نماید ایشان را بجهاد با کافران و می فرماید که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ
آمَنُوا ای آن کسانیکه ایمان آورده اید خُذُوا حِذْرَكُمْ فرا گیرید سلاح جنگ
خود را حذر اگرچه مصدر است بمعنی اجتناب کردن از اعدا و احتیاط نمودن از ایشان اما اینجا مراد سلاح است
زیرا که سلاح آلت اجتناب و احتیاط است از محذور و در این تفسیر مروی از حضرت امام محمد باقر علیه السلم است حیث
قال علیه السلم سمی الاسلحة حذرا لان بها یتقی المحذور فَانْفِرُوا پس بروید بر سر کافران ثُبَاتٍ
گروه گروه هر گروهی برای دفع جماعتی از اعدا دین ثبات جمع ثبة است بمعنی گروه أَوِ انْفِرُوا جَمِيعًا
یا بیرون روید همه یکبار چنانچه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله نیز بمصلحت وقت گاهی [illegible]
جمعی از کفار تعیین میکرد و وقتی خود با لشکر اسلام بقصد جهاد بیرون میرفت وَإِنَّ مِنْكُمْ
و بدرستیکه بعضی از شما یعنی منافقان که اظهار ایمان میکنند و بزی شما خود را وا مینمایند
لَمَنْ لَيُبَطِّئَنَّ هر آینه کسی هست که سوگند میخورد که کاهلی کند در وقت رفتن بجهاد و تاخیر
نماید فَإِنْ أَصَابَتْكُمْ پس اگر برسد شما را ای اهل جهاد
مُصِيبَةٌ واقعه مانند قتل و هزیمت قَالَ گوید آن کس منافق که کاهل از جهاد که
قَدْ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيَّ بتحقیق انعام فرمود خدای تعالی بر من إِذْ لَمْ أَكُنْ
مَعَهُمْ بواسطه آنکه من نبودم با ایشان شَهِيدًا حاضر شده در معرکه جهاد
که تا باین مصیبت مبتلا شوم و فی روایة علی بن ابراهیم عن الصادق علیه السلم قال لو قال هذه الکلمة اهل الشرق
والغرب لکانوا بها خارجین من الایمان و لکن الله قد سماهم مومنین باقرارهم وَلَئِنْ أَصَابَكُمْ
و اگر برسد شما را فَضْلٌ مِنَ اللَّهِ نیکوئی و افزونی از خدا چون فتح و غنیمت لَيَقُولَنَّ
هر آینه گوید آن متخلف از جهاد كَأَنْ لَمْ تَكُنْ کلمه ان
مخففه از مثقله است ای کانه لم تکن و ضمیر کانه راجع بشان است و این جمله حالست از ضمیر لیقولن یعنی گوید
آن متخلف حال آنکه گویا شان اینست که نبوده بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُ
میان شما و میان ایشان مَوَدَّةٌ دوستی یعنی خود را دور انداخته سخن بروجهی گوید که گویا هرگز با شما
صحبت نداشته و شما تخلف او را از جهاد مشاهده نکرده اید و سخن او اینست از روی حسرت
بر فوت غنیمت که يَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَهُمْ ای قوم لیتنی کنت
معهم یعنی ای قوم کاشکی من بودمی با این جهاد کنندگان بنابرین یا حرف ندا است و منادی محذوفست

و بعضی

و بعضی گفته اند که یا حرف تمنیست و لازم آید که منادی محذوف باشد بلکه برای تنبیه است یعنی آگاه باشید کاشکی من بودمی در این
غزوه با این مسلمانان فَأَفُوزَ تا فیروزی یافتمی فَوْزًا عَظِيمًا فیروزی بزرگ یعنی غنیمت یافتمی
غنیمت بسیار بنابرین ترجمه مفعول لیقولن مقول قول است یا لیتنی است تا آخر و بعد از ذکر اهمال منافقین در جهاد ترغیب مومنین
میکند در آن و میفرماید فَلْيُقَاتِلْ پس باید که جنگ کنند فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدا
الَّذِينَ يَشْرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا آنانکه فروخته اند یعنی تبدیل کرده اند زندگانی
دنیا و لذات فانیه آن را بِالْآخِرَةِ بزندگانی آخرت و نعیم جاودانی آن ازین ترجمه معلوم
شد که شرا که لفظ مشترکست میان خریدن و فروختن اینجا مراد ازین کلام نیست بلکه مراد مطلق تبدیلیست که لازم خریدن
و فروختن حقیقی است بر سبیل مجاز و تخصیص امر بقتال بآنکه دنیا را گذاشته آخرت را اختیار کرده اند از جهت
تنبیه است بر زیادتی فضیلت جهاد ایشان بسبب کمال اخلاص ایشان وَمَنْ يُقَاتِلْ
فِي سَبِيلِ اللَّهِ و اگر کسی جنگ کند در راه خدای تعالی بواسطه ثبات دین او جل جلاله
فَيُقْتَلْ أَوْ يَغْلِبْ پس کشته شود یا غالب گردد بر خصم خود کل واحد از فیقتل او یغلب
مجزومند بر شرطیت فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ پس زود باشد که بدهیم ما او را
أَجْرًا عَظِيمًا مزدی بزرگ در آخرت که در وصف نگنجد و این کلام ترغیب و تحریض مومنانست
بر جهاد با کافران بآنکه کسی که جهاد کند با ایشان خواه کشته شود در دست ایشان و خواه بکشد ایشان را مستحق اجر
عظیم و ثواب جسیم گردد و در حدیث وارد شده که فوق کل بر بر حتی یقتل فی سبیل الله فاذا قتل فی سبیل الله فلیس فوقه
بر یعنی بالای هر نیکوئی نیکوئی است تا آنکه کشته شوند در راه خدای تعالی و چون کشته شدند در راه خدای تعالی پس نیست
بالاتر ازین نیکوئی ازینجا معلوم شد که مرتبه شهادت فوق جمیع مراتب اعمال حسنه است اللهم ارزقنا الشهادة
تحت لوا آل دولة صاحب الامر علیه السلم گویند که چون حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله از مکه بمدینه هجرت کرد
جمعی از مسلمانان که قادر نبودند که با حضرت مهاجرت اختیار کنند در مکه ماندند و کفار قریش ایشان را ایذا
میکردند تا آنکه ایشان از دین اسلام برگردند و ایشان از ضعف استغاثه مینمودند و دعا میکردند تا خدای تعالی
ایشان را نصرت دهد از شر کافران نجات بخشید پس این آیات نازل گردید جهت ترغیب و تحریض مومنین بر
مقاتله با کافران و تخلیص برادران مومن خود از ایذاء کافران و فرمود وَمَا لَكُمْ و چیست
مر شما را ای مومنان که بجد و کامل لَا تُقَاتِلُونَ مقاتله و جهاد نمیکنید فِي سَبِيلِ
اللَّهِ در راه خدای تعالی وَالْمُسْتَضْعَفِينَ ای و فی سبیل المستضعفین یعنی و
در راه جمعی ضعیف یافته شدگان و بیچارگان که قادر نبودند که با پیغمبر صلی الله علیه و آله مهاجرت اختیار کنند



من الرجال از مردان والنساء و از زنان والولدان و از فرزندان یا از ممالیک و
بندگان که از سختی کید ... الذین آن مستضعفانی که یقولون میگویند در دعای خود
ربنا اخرجنا ای پروردگار ما بیرون آر ما را من هذه القریة
ازین شهر یعنی از مکه معظمه الظالم اهلها که ستمکارند اهل آن بسبب شرک
که ان الشرک لظلم عظیم واجعل لنا و بگردان برای ما من لدنک از نزد یک خود
ولیا دوستی واجعل لنا و بگردان برای ما من لدنک از نزد خود نصیرا
یاری دهنده و مدد کننده پس حق تعالی دعای ایشان را مستجاب کرده حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله را
برایشان فرستاد و آنجناب در روز فتح مکه همه را دلنوازی نموده مهمات ایشان را سرانجام نمود و مع هذا عتاب بن
اسید را که معین ضعفا بود حاکم مکه ساخت و در تفسیر عیاشی از حضرت صادق علیه السلم در حدیث طویلی روایت
کرده که آنحضرت فرمود که فاما المستضعفین الذین یقولون ربنا اخرجنا الی قوله تعالی واجعل لنا من لدنک نصیرا
فاولئک نحن یعنی پس آن جماعت مستضعفین مائیم که در دست غاصبین حق ضعیف و عاجزیم و در حدیث امام
محمد باقر علیه السلم است که نحن اولئک اگرچه این حکم اولست اما مفاد هر دو یکیست الذین آمنوا
آنکه بگرویده ایمان آورده اند یقاتلون قتال میکنند فی سبیل الله در راه خدا
والذین کفروا و آن کسانی که کافر شده اند یقاتلون مقاتله میکنند
فی سبیل الطاغوت در راه شیطان فقاتلوا پس مقاتله کنید ای دوستان
خدا تعالی اولیاء الشیطان با دوستان شیطان زیرا و از کید الشیطان خوف مکنید
ان کید الشیطان بدرستیکه حیله شیطان در دفع مؤمنین کان
ضعیفا هست سست و بی قوت نظر بقوت و قدرت ربانی گرده پس کید شیطان را اعتبار
نیست و خوف از اولیاء او نباید کرد الم تر آیا نگردی تو ای محمد نظر الی الذین بسوی جمعی که قیل لهم
گفته شد مر ایشان را در مکه کفوا ایدیکم باز دارید دستهای خود را از قتال با کفار تا وقتی که
امر الهی در رسد واقیموا الصلوة و بپای دارید نماز را واتوا الزکوة
و بدهید زکوة مال خود را در کافی از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده که در تفسیر کفوا ایدیکم فرمود یعنی
کفوا السنتکم مراد اینست که باز دارید زبانهای خود را از سخنی که باعث قتال شود فلما کتب
پس آن هنگام که بمدینه آمدند آیه کریمه قاتلوا فی سبیل الله الذین یقاتلونکم ناسخ کف ایدی شد نوشته شد یعنی واجب
گردانیده شد علیهم القتال برایشان قتال و جهاد با کفار قریش و فی مجمع البیان

عند قوله تعالی وقاتلوا فی سبیل الله الذین یقاتلونکم الآیه روی عن ائمتنا علیهم السلم ان هذه الآیه ناسخة لقوله کفوا ایدیکم
اذا فریق منهم جواب لماست یعنی در آنوقت که واجب شد قتال گروهی از ایشان
یخشون الناس میترسیدند مردمانرا یعنی کفار را کخشیة الله
در حالتیکه مشابه بود ترس ایشان مر آن جماعت را که از خدا میترسیدند او اشد خشیة
یا در حالتیکه سخت تر بود از روی ترس ایشان از آنکه خدا را میترسیدند شیخ ابو علی طبرسی رحمه الله در جوامع الجامع موافق
صاحب کشاف اختیار این تفسیر کرده و معنی ظاهر برا که در مجمع البیان گفته بود مخالف قاعده نحوی دانسته و آن معنی اینست
که جمعی میترسیدند که از قرار مانند ترسیدن ایشان خدا را یا ترسی سخت تر از ترسی که مر خدا را داشتند وقالوا و
گفتند بمحض خوفی که در جبلت ایشان مخلوق شده ربنا ای پروردگار ما لم کتبت
چرا نوشتی و واجب گردانیدی علینا القتال بر ما مقاتله کفار را لولا اخرتنا
چرا تاخیر نکردی حکم قتال ما را و مهلت نگذاشتی ما را فارغ الی اجل قریب تا بوقتی نزدیک
که آن زمان موت طبیعیست و در روضه کافی از حضرت امام محمد باقر علیه السلم روایت کرده و همچنین محمد بن
مسعود عیاشی از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده که مراد از کف ایدی در قتال در زمان حضرت امام حسن
علیه السلم است و مراد از فرض قتال در وقت حضرت امام حسین علیه السلم و مراد از اجل قریب زمان ظهور قائم آل
محمد است که ظفر و نصرت قرین حال آنحضرت و اصحاب اوست اللهم اجعلنا فی زمرتهم قل بگو ای محمد آنها را که تاخیر
در جهاد میکنند و دل در حیات دنیا بسته اند متاع الدنیا مال دنیا که تمتع از آن میگیرید
قلیل اندکست و در معرض زوال والآخرة خیر و سرای آخرت بهترست
از دنیا و ابد الآباد باقیست لمن اتقی برای کسی که پرهیزدار است از شرک و از ترک جهاد
ولا تظلمون و ستم رسیده نخواهید شد ای اهل جهاد و کم نخواهد شد ثواب
جهاد شما فتیلا مقداری اندک علی بن ابراهیم گفته که فتیل پوستیست که در شکم
خرما میباشد اینما تکونوا یدرککم الموت
ای اینما تکونوا فیدرککم الموت یعنی هر جا که باشید پس در می یابد شما را مرگ
ولو کنتم فی بروج مشیدة و اگرچه باشید شما در قلعها
یا در حصارهای محکم بنا برین کلمه فا در یدرککم الموت محذوفست و علی بن ابراهیم روایت کرده که مراد
از بروج مشیده ظلمات ثلث است که آن مشیمه و رحم و بطنست پس بنابرین در معرکه قتال شهید شدن
بهتر خواهد بود از مردن در فراش وان تصبهم و اگر برسد باهل کتاب و منافقین

حَسَنَةٌ نیکویی از ارزانی و وسعت حال يَقُولُوا هٰذِهِ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ
گویند این حسنه از نزد خداست و خدا بما تفضل و انعام کرده وَإِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ
و اگر برسد ایشان را بدی و بلیتی مانند قحط و غلا چنانچه در سالی که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله بمدینه
تشریف آورده گرانی در مدینه بهم رسیده بود يَقُولُوا هٰذِهِ مِنْ عِنْدِكَ گویند این
سیئه یعنی قحط و سختی از نزد تست ای محمد چنانچه در حق موسی میگفتند و حق تعالی از آن خبر داده و ان تصبهم سیئة
یطیروا بموسی قُلْ بگو ای محمد كُلٌّ همه این چیزهای ارزانی و گرانی مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ از نزد
خداست و بحکم او و مرا در آن دخلی نیست فَمَا پس چیست و چه حالست لِهٰؤُلَاءِ الْقَوْمِ
مر این جماعت را که لَا يَكَادُونَ نزدیک نیستند که يَفْقَهُونَ بفهمند
حَدِيثًا سخنی را که آن کل من عند الله است و بدانند که باسط و قابض خدای تعالیست و افعال او
همه در غایت حکمت و مصلحتست مَا أَصَابَكَ آنچه میرسد بتو ای آدمی مِنْ حَسَنَةٍ
از نیکویی و نعمتی فَمِنَ اللّٰهِ پس سبب آن از جانب خدای تعالیست وَمَا أَصَابَكَ
و آنچه میرسد بتو مِنْ سَيِّئَةٍ از بدی و مصیبتی فَمِنْ نَفْسِكَ پس آن از شامت
نفس تست چه معصیتهای نفس سبب آن شده و این منافات با قل کل من عند الله ندارد زیرا که همه بایجاد خداست
چنانچه مذهب متاخرین علمای ماست و یا بقدر او جل جلاله در حدیث صادق علیه السلم آمده که الشر من انفسکم
و ان جری به قدره حامل الحدیث کتاب توحید است اما بعضی را باعث نفس عباد است چنانچه حق سبحانه و تعالی
در جای دیگر فرموده ما اصابکم من مصیبة فبما کسبت ایدیکم علی بن ابراهیم روایت کرده که حسنات در کتاب
خدا بر دو قسم است یکی افعال خدا مانند صحت و وسعت و امثال اینها و دیگری افعال عباد مثل صوم و صلوة و حج و
زکوة چنانچه حق تعالی فرموده من جاء بالحسنة فله عشر امثالها و همچنین سیئات نیز بر دو وجه است یکی فعل خدا
چون مرض و شدت و سایر بلایا و دیگری فعل عباد که عقاب بران مترتب میگردد مانند زنا و شرب خمر و امثال
آن وَأَرْسَلْنَاكَ لِلنَّاسِ رَسُولًا و فرستادیم ما ترا ای محمد
صلی الله علیه و آله برای همه مردمان حالکونیکه تو دارای رسالت و صاحب رسالتی وَكَفَىٰ
بِاللّٰهِ و بس است خدای تعالی شَهِيدًا گواه بر رسالت تو مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ
هر که فرمان برد رسول را فَقَدْ أَطَاعَ اللّٰهَ پس بتحقیق فرمان برده است خدای تعالی را
وَمَنْ تَوَلَّىٰ و هر که اعراض کند از فرمان تو فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ
حَفِيظًا ای فما ارسلناک حافظا علیهم یعنی پس نفرستادیم ما ترا حالکونیکه حفظ کننده باشی و

نگاهبان باشی بر ایشان که تا نگذاری که ایشان از حکم تو اعراض کنند بعضی گفته اند که نزول این آیه پیش از حکم بجهاد بوده
وَيَقُولُونَ و میگویند منافقان در حضور تو که کار ما طَاعَةٌ فرمان برداریست مر ترا در حضور
طاعة مرفوع است تا خبر مبتدا المحذوف باشد ای فعلنا طاعة فَإِذَا بَرَزُوا پس
چون بیرون روند مِنْ عِنْدِكَ از نزد تو بَيَّتَ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ
تدبیر کنند در شب و میگویند طایفه از ایشان غَيْرَ الَّذِي تَقُولُ غیر آنچه را که روز ازان طایفه با تو
میگفتند از قبول قول تو و اطاعت نمودن مر ترا و یا غیر آنچه را که تو با ایشان میگفتی وَاللّٰهُ يَكْتُبُ
و خدای تعالی می نویسد یعنی ملائکه را امر میکند بنوشتن مَا يُبَيِّتُونَ آنچه در شب تدبیر میکنند
در مخالفت تو و چون ایشان با تو خلاف میکنند و اعراض مینمایند از اوامر و نواهی تو
فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ پس تو نیز روی از ایشان بگردان وَتَوَكَّلْ
عَلَى اللّٰهِ و توکل کن بر خدای تعالی در همه احوال وَكَفَىٰ بِاللّٰهِ و بسنده است خدا
وَكِيلًا قایم بامر بندگان و کفایت کننده مهمات متوکلان أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ
الْقُرْآنَ آیا تدبر و تامل نمیکنند این منافقان در معانی قرآن تا بدانند که این قرآن نازل از جانب
الله است وَلَوْ كَانَ و اگر بودی این قرآن مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللّٰهِ
از نزد غیر خدای تعالی یعنی اگر قرآن کلام مخلوق میبود لَوَجَدُوا فِيهِ هر آینه یافتندی
اهل عقل و فهم در آن اخْتِلَافًا كَثِيرًا اختلافی بسیار از تناقض معانی و تفاوت
نظم و فصاحت بعضی و رکاکت بعضی دیگر و غیر ذلک وَإِذَا جَاءَهُمْ و چون
بیاید بضعفاء مسلمانان أَمْرٌ کاری یعنی خبری [illegible] از اخبار مدینه مِنَ الْأَمْنِ
از آنچه موجب ایمنی باشد چون ظفر یافتن لشکر اسلام أَوِ الْخَوْفِ یا آنچه سبب
ترس بود مانند قصد عدو بر اهل اسلام أَذَاعُوا بِهِ افشا کنند و اظهار نمایند آنرا
بدون تحقیق و بدون ملاحظه صلاح وقت و آن با وجود آنکه اذاعت و افشا صلاح حال ایشان
نیست و برای ایشان مفسده دارد مخفی نماند که اذاعت متعدی بلفظ با نمیشود و لهذا گفته اند که لفظ
با در اذاعوا به زایده است و بعضی گفته اند که تعدیت اذاعه بلفظ با باعتبار تضمین آنست معنی تحدث را
ای اذاعوا تحدثوا به یعنی افشا میکنند در حالتیکه گفتگو میکنند با آن امر وَلَوْ رَدُّوهُ
و اگر باز گذارند آن خبر را إِلَى الرَّسُولِ بسوی پیغمبر وَإِلَىٰ أُولِي الْأَمْرِ
مِنْهُمْ و بسوی خداوندان حکم از ایشان و مراد از اولی الامر در اینمقام [illegible] ائمه معصومین

علیهم السلام چنانچه در مجمع البیان از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده و بروایت علی بن ابراهیم مراد امیر المؤمنین علیه السلام است

لَعَلِمَهُ الَّذِينَ هر آینه دانسته صحت الخبر را آنانکه **يَسْتَنْبِطُونَهُ** استخراج میکنند آنرا

مِنْهُمْ از جهت پیغمبر و اولی الامر یعنی آنانکه اذاعت و افشاء آن مینمایند اگر ساکت شوند و واگذارند امر را برسول

و اوصیا او هر آینه میدانند ایشان که طالب تحقیق آن خبرند صحت و فساد آنرا بوسیله پیغمبر و ائمه معصومین صلوات الله

علیه و علیهم اجمعین و میتواند که منهم بیان الذین یستنبطونه باشد و معنی چنین میشود که اگر ضعفاء مسلمین افشاء آن اخبار

نکنند و تحقیق آنرا به پیغمبر و اوصیا او واگذارند هر آینه میدانند صدق و کذب آنرا آنکسانیکه بوجهی از قرآن استنباط

آن مینمایند که آن کسان رسول و اولی الامرند و میتواند که منهم بمعنی من عند انفسهم باشد یعنی هر آینه میدانند آن خبر را

کسانیکه استنباط آن مینمایند از نزد نفسهای خودشان که رسول و اولی الامر باشند و مؤید اینمعنی است آنکه محمد بن

مسعود عیاشی باسناد خود از حضرت امام رضا علیه التحیة و الثناء روایت کرده که آنحضرت فرموده که ان الله یقول

فی محکم کتابه و لو ردوه الی الرسول و الی اولی الامر منهم لعلمه الذین یستنبطونه منهم یعنی آل محمد و هم الذین یستنبطون من القرآن

و یعرفون الحلال و الحرام و هم حجة الله علی خلقه و امام گفت خواسته است خدای تعالی از الذین یستنبطونه منهم آل محمد را

یعنی ائمه معصومین را و این آل محمد جماعتی اند که استخراج حقایق از قرآن میکنند و میشناسند حلال و حرام را و ایشان

حجت خدای تعالی اند بر خلق خدا و چون حکم آل محمد همان حکم محمد است صلوات الله علیه و آله لهذا الذین یستنبطو

منهم را حمل بآل محمد نمود و ازین حدیث شریف نیز معلوم میشود که اولی الامر ائمه معصومین اند **وَلَوْلَا فَضْلُ**

اللَّهِ عَلَيْكُمْ و اگر نبودی فضل خدا بر شما بارسال رسل **وَرَحْمَتُهُ** و بخشایش او بانزال

قرآن **لَاتَّبَعْتُمُ الشَّيْطَانَ** هر آینه متابعت میکردید شما شیطان را در ارتکاب

فواحش که شما را مامور بآن میساخت **إِلَّا قَلِيلًا** مگر اندکی از شما که بوسیله عقل کامل از شرک

بجا اسلام میماندند بنابرین تفسیر مراد از فضل ارسال رسول و از رحمة انزال قرآنست و بعضی گفته اند که مراد

از فضل رسول و از رحمه قرآنست و در مجمع البیان از حضرت صادقین علیهما السلام روایت کرده که

فضل الله و رحمته النبی و علی علیهما السلام پس مراد از فضل نبی و از رحمه علیست صلوات الله علیهما و در تفسیر عیاشی

از حضرت صادقین علیهما السلام روایت کرده که فضل الله رسوله صلی الله علیه و آله و رحمته الائمة علیهم السلام

و ایضا از عبد صالح یعنی حضرت امام موسی الکاظم روایت کرده که الرحمة رسول الله صلی الله علیه و آله و الفضل

علی ابن ابی طالب پوشیده نماند که تفاوت میان این احادیث بحسب لفظ است و در واقع

تفاوتی نیست الله اعلم **فَقَاتِلْ** جزای شرط محذوف یعنی اگر اراده اجر عظیم داری ای محمد

پس مقاتله کن **فِي سَبِيلِ اللَّهِ** در راه خدا نزول این آیه در وقتی بود که حضرت رسالت پناه صلی الله

علیه و آله عزیمت بدر صغری کرد بعضی از صحابه رفتن بآن کاره بودند پس آیه فرود آمد که اگر دیگران تخلف ورزیدند از جهاد

تو تنها متوجه جهاد کفار شو و با ایشان مقاتله کن **لَا تُكَلَّفُ** تکلیف کرده نشده در جهاد

إِلَّا نَفْسَكَ مگر فعل نفس خود را یعنی تو مکلف بفعل خودی پس تو اقدام بجهاد باید نمود

و از تخلف دیگران غمگین نباید شد و در روضه کافی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که آنحضرت فرموده

که ان الله کلف رسوله صلی الله علیه و آله ما لم یکلف احدا من خلقه کلفه ان یخرج علی الناس کلهم وحده بنفسه

ان لم یجد فئة یقاتل معه و لم یکلف هذا احدا من خلقه قبله و لا بعده ثم تلا هذه الآیة یعنی بدرستیکه خدای تعالی

تکلیف کرد رسول خود را بچیزی که کسی دیگر را بآن تکلیف نکرده بود تکلیف کرده او را که بیرون رود تنها و با کفار مقاتله نماید

اگرچه یافت نشود جمعی که در خدمت او با کافران جهاد کنند و پیش از او و بعد از او احدی را بآن تکلیف نکرده

پس حضرت آیه فقاتل فی سبیل الله لا تکلف الا نفسک را تلاوت کردند و فی تفسیر العیاشی عن سلیمان بن خالد

قال قلت لابی عبد الله علیه السلام قول الناس لعلی ان کان له حق فما منعه ان یقوم به فقال ان الله لم یکلف هذا الا انسانا

واحدا رسول الله صلی الله علیه و آله قال فقاتل فی سبیل الله لا تکلف الا نفسک یعنی محمد بن مسعود عیاشی از سلیمان

بن خالد روایت کرده که او گفت من بحضرت صادق علیه السلام گفتم که قول مردم در حق مرتضی علی علیه السلام اینست که اگر

او را در خلافت و ریاست خلایق حقی میبود پس چه چیز منع کرد او را از ایستادن بحق خود و طلب نمودن آن از

غاصبین و چون در آنوقت حضرت امیر المؤمنین را معینی و ناصری نبود امام فرمود که خدای تعالی تکلیف نکرده با آنکه تنها بجهاد و دفع کفار

در راه خدا و بجهت قوام دین مبین اقدام و مقاتله نماید مگر یک کس را که آن رسول خدا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله است و کسی

دیگر باین تکلیف مخاطب و مامور نگشته و خدای تعالی برسول خود فرموده که فقاتل فی سبیل الله لا تکلف الا نفسک

وَحَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ و ترغیب و تحریص کن مؤمنان را بجهاد با کفار و کار تو همان

ترغیب است نه آنکه ایشان را جبر همراه خود بجهاد بری **عَسَى اللَّهُ أَنْ يَكُفَّ**

البته خدای تعالی باز دارد از مسلمانان **بَأْسَ الَّذِينَ كَفَرُوا** صولت و شدت جماعتی را

که گرویدند بخدا و برسول او **وَاللَّهُ أَشَدُّ بَأْسًا** و خدای تعالی سخت تر است در هیبت

و صولت از قریش **وَأَشَدُّ تَنْكِيلًا** و سخت تر است در عقوبت و تعذیب از ایشان

مَنْ يَشْفَعْ هر که شفاعت کند **شَفَاعَةً حَسَنَةً** شفاعتی نیکو که

از جمله آن دعا خیر برای مؤمنین است **يَكُنْ لَهُ نَصِيبٌ مِنْهَا** باشد مر

آن شفیع را بهره و ثوابی از آن شفاعت **وَمَنْ يَشْفَعْ شَفَاعَةً سَيِّئَةً**

و هر که شفاعت کند شفاعتی بد که از جمله آن دعای بد است مر اهل ایمان را **يَكُنْ لَهُ كِفْلٌ**

منها باشد مراو را نصیبی از آن شفاعت سیئه یعنی از وزر و وبال آن وکان الله
و هست خدای تعالی علی کل شیء بر همه چیز مقیتا توانا واذا حییتم
و هرگاه سلام کرده شوید بتحیة بسلامی از سلام فحیوا پس شما جواب سلام بدهید
باحسن منها به بهتر از تحیه و سلام او یعنی اگر کسی بشما السلام علیکم بگوید شما در جواب بگوئید علیکم
السلام و رحمة الله و اگر کسی سلام را با رحمت جمع کند در جواب و برکاته زیاد نمائید مخفی نماند که تحیه در اصل تحییه
بوده مانند تعذیه و تسمیه که از اوزان مصدر باب تفعیل است کسره یا را بما قبل او که حاست داده و یا را در یا ادغام
کرده تحیه شده و تحیه در اصل زنده گردانیدن است بعد از آنکه مستعمل شده و در عرف بمعنی دعا کردن بزندگی و مطلق دعا بخیر
و غالب شده استعمال او در سلام که قسم شایع دعا بخیر است و علی بن ابراهیم از حضرت صادق علیه السلام روایت
کرده که مراد از تحیه در این آیه کریمه عامتر است از سلام و غیر آن از انواع احسان و نیکوئی بنابرین محصل معنی آیه این است
که هرگاه شخصی با شما نیکوئی کند هر نوع نیکوئی که باشد پس شما را لازم است که بهتر از نیکوئی او با او احسان و نیکوئی
نمائید او ردوها یا برگردانید تحیت او را یعنی مثل تحیت او بجا آرید مثلا در سلام اگر کسی گوید
السلام علیک در جواب بگوئید علیک السلام و اگر بگوید السلام علیک و رحمة الله و برکاته چون این نهایت
مراتب تسلیم است در جواب مثل این را رد کنید و در حدیث وارد شده که بازای عطسه باید یرحمکم الله
گفت و عاطس باید بگوید یغفر الله لکم و یرحمکم زیرا که حق سبحانه و تعالی فرموده که واذا حییتم بتحیة فحیوا باحسن
منها او ردوها و ایضا وارد شده که من تمام التحیة للمقیم المصافحة و تمام التسلیم علی المسافر المعانقة والرد بالاحسن
فی السلام ان یضیف و رحمة الله فان قالها المسلم اضاف و برکاته و هی النهایة فیرد بالمثل والاول عشر حسنات
والثانی عشرون والثالث ثلثون و بعضی گفته اند که او ردوها در باب رد سلام اهل کتابست زیرا که ایشان
بر وجه تحیت میگویند که السام علیکم و سام بمعنی مرگ است پس در جواب ایشان باید گفت علیک تا رد مثل شده
باشد و فی الکافی عن الصادق علیه السلام قال قال امیر المؤمنین علیه السلام لا تبدؤا اهل الکتاب بالتسلیم واذا سلموا
علیکم فقولوا علیکم و مشهور آنست که این آیه بهر دو شق برای تحیت مسلمانانست بنابرین خلاف است
در آنکه احسن و رد بمثل هر کدام فرد واجب اند یا رد بمثل در سلام واجب و احسن سنت است و ظاهر آیه کریمه
مؤید قول اول است و فی الکافی عن الصادق علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله السلام تطوع والرد
فریضة ان الله بدرستیکه خدای تعالی کان علی کل شیء حسیبا
هست بر همه چیز از اعمال و افعال و اقوال شما مانند تحیت و غیر آن مطلع و دانا و فراخور آن جزا دهنده
الله لا اله الا هو ذات مستجمع جمیع صفات کمال نیست هیچ معبودی سزاوار عبادت

نصف الجزو

و پرستش

و پرستش مگر او لیجمعنکم بخدا قسم که جمع میکند شما را آن معبود یگانه
الی یوم القیمة در روز قیامت بنابرین کلمه الی بمعنی فی است لا ریب فیه نیست شکی
نیست در این قول که حشر در روز قیامت واقع میشود ومن اصدق و کیست صادق تر
من الله از خدای تعالی حدیثا از روی سخن از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مرویست که جمعی از
مهاجرین با خوشی هوای مدینه طیبه را بهانه ساخته از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله اجازت اقامت بادیه
خواستند و از مدینه بیرون رفته بمشرکین مکه پیوستند و صحابه را در اسلام ایشان تردد بهم آمد بعضی بکفر ایشان
قائل شدند و برخی گفتند که ایشان بر اسلام خود باقی اند پس این آیه نازل شد که فما لکم پس چیست
شما را فی المنافقین در شان منافقان که متفرق شده اید فئتین دو فرقه و اتفاق نمیکنید
بر کفر ایشان والله ارکسهم و حال آنکه خدای تعالی بازگردانید ایشان را
بحکم کفر که آن قتل و سبی در دنیا و آتش دوزخ است در آن سرا بما کسبوا بسبب
آنچه بجا آوردند که آن اعراض از مؤمنان و لحوق بمشرکانست اتریدون ان تهدوا آیا اراده دارید
که حکم باسلام کنید من اضل الله کسی را که راه بهشت گم نموده و او را حق سبحانه و تعالی بیاکی که خدای تعالی
فرو گذاشته او را با گمراهی او و سلب توفیق از او نموده ومن یضلل الله و کسی را که خدای تعالی او را
بهشت نماید یا اینکه تخلیه کند او را با اعمال او و توفیق را رفیق او نگرداند بجهت عناد و کج روی او فلن تجد
له پس هرگز نیابی او را سبیلا راهی بحق ودوا دوست میدارند این منافقان که اهل اسلام
کرده اند در حقیت و بطلان ایمان آن لو تکفرون اینکه کافر شوید شما
کما کفروا همچنانچه ایشان کافر شده اند بعضی گفته اند که کلمه ما در کما کفروا ما مصدریست و مدخول خود را
بمصدریت فرو برده و تقدیر کلام چنین است که تمنوا ان تکفروا ککفرهم پس کفر زیرا که فعل ماضی است بکفر که مصدر
فرو آورده فتکونون پس باشید شما سواء مساوی و برابر یکدیگر در کفر و ضلالت
فلا تتخذوا پس فرا مگیرید منهم از ایشان اولیاء دوستان هر چند
که آنها اظهار اسلام کنند حتی یهاجروا تا وقتیکه مهاجرت اختیار کنند از بلاد
کفر بدار الامان اسلام فی سبیل الله در راه رضای خدا نه مهاجرتی که برای اغراض دنیوی کرده باشند
یعنی مهاجرت صحیحه که محقق ایمان ایشان باشد فان تولوا پس اگر اعراض کنند از مهاجرت صحیحه
فخذوهم پس بگیرید ایشان را اسیر کنید واقتلوهم و بکشید ایشان را
حیث وجدتموهم هر جا که بیابید ایشان را خواه در حل و خواه در حرم

وَلَا تَتَّخِذُوا و فرا مگیرید مِنْهُمْ از ایشان وَلِيًّا دوستی وَلَا نَصِيرًا
و نه مدد کاری چون حق سبحانه و تعالی امر کرد اهل ایمان را بقتال جماعتی که مهاجرت از بلاد شرک ننمایند
پس استثنا کرد از قتل بعضی را و فرمود إِلَّا الَّذِينَ مگر آنان را که يَصِلُونَ بپیوندند و پناه
گیرند إِلَىٰ قَوْمٍ بسوی جمعی که واقع شده بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ
میان شما و میان ایشان عهدی و پیمانی چنانچه هلال بن عویمر الاسلمی در وقت خروج حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه و آله از مکه عهد گرفت که کسی که پناه بمن آورد دست تسلط شما از ایشان کوتاه باشد و این
من شنید و همچنین بعکس پس حق تعالی نهی تعرض ازیشان کرده و این معنی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مرویست أَوْ
جَاءُوكُمْ معطوفست بر صلة الذین که یصلون الی قوم باشد و تقدیر کلام چنین است که او الا الذین
جاءوکم یعنی مگر آنانرا که آمدند بشما حَصِرَتْ صُدُورُهُمْ در حالتیکه بتحقیق تنگ بود
سینهای ایشان أَنْ يُقَاتِلُوكُمْ ای عن قتالکم یعنی از اینکه مقاتله کنند با شما و بعضی
گفته اند که محتملست که تقدیر کلام چنین باشد که حصرت صدورهم کراهة ان یقاتلوکم یعنی بواسطه کراهت ایشان از
مقاتله با شما را و نخواستن ایشان آن معنی اگر میانه شما و ایشان کار بجنگ و جدال انجامد أَوْ يُقَاتِلُوا قَوْمَهُمْ
یا از اینکه مقاتله نمایند با قوم خود بعد از آنکه با شما اتفاق نمایند و از حضرت صادق علیه السلم در روضه کافی روایت کرده
آیه او جاءوکم حصرت صدورهم تا آخر در حق بنو مدلج نازل شد زیرا که ایشان بخدمت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
آمده گفتند که ما کراهه میداریم که برسالت و نبوت تو شهادت دهیم پس ما با تو نخواهیم بود و همچنین با قوم خود بر اتفاق
نموده با شما مقاتله و منازعه نخواهیم کرد پس راوی گوید که گفتم پیغمبر صلوات الله علیه و آله با ایشان چه نوع سلوک کرد امام
فرمود که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله قرار دادند که بالفعل ایشان را امان باشد تا آنکه از جنگ عرب فراغی حاصل
شود و بعد از آن اگر اجابت قول ما نمایند آماده قتال باشند وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ و اگر خواستی خدای تعالی
و مصلحت تقاضا کردی لَسَلَّطَهُمْ هر آینه مسلط ساختی ایشان را عَلَيْكُمْ بر شما
و خوف شما را از دل ایشان بیرون بردی و ایشان را قوی دل گردانیدی فَلَقَاتَلُوكُمْ پس هر آینه
ایشان مقاتله میکردند با شما و عهد و پیمان میگرفتند از شما و کراهت نمیداشتند جدال را با شما فَإِنِ
اعْتَزَلُوكُمْ پس اگر کناره کنند ایشان از شما فَلَمْ يُقَاتِلُوكُمْ پس قتال نکنند با شما
وَأَلْقَوْا إِلَيْكُمُ السَّلَمَ و القا کنند بسوی شما صلح را یعنی از شما خواهان صلح باشند
فَمَا جَعَلَ اللَّهُ پس نگردانید خدای تعالی لَكُمْ مر شما را عَلَيْهِمْ سَبِيلًا
بر مقاتله ایشان راهی یعنی در این صورت خدای تعالی شما را اذن بر اخذ و قتل ایشان نداده و در حدیث وارد شده

کوید

که چنانچه حق تعالی در آیه فان اعتزلوکم فرموده سیرت حسنه پیغمبر صلوات الله علیه و آله چنین بود که هر که با پیغمبر در مقام
جنگ در می آمد حضرت نیز با او قتال میکرد و هر کس که از محاربه با حضرت اعتزال می ورزید حضرت را با او کاری نبود
تا آنکه سوره برائت نازل شد و حق تعالی پیغمبر خود را حکم بقتال مشرکین فرمود خواه آنکه از معتزلین باشند و خواه نباشند
مگر معاهدین روز فتح مکه را الا فتح الفتح رحمه الله گفته که آیه فان اعتزلوکم تا فما جعل الله لکم علیهم سبیلا باتفاق بآیه فاذا
انسلخ الاشهر الحرم منسوخست سَتَجِدُونَ آخَرِينَ زود باشد که بیابید قوم دیگر را که
يُرِيدُونَ أَنْ يَأْمَنُوكُمْ میخواهند که ایمن سازند شما را باظهار اسلام
وَيَأْمَنُوا قَوْمَهُمْ و ایمن سازند قوم خود را باظهار موافقت با ایشان در عدم اسلام
صاحب مجمع البیان گفته که از حضرت صادق علیه السلم مرویست که این آیه در شان مناقوم یعنی عیینة بن حصین
فزاری که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله نام او را الاحمق المطاع فی قومه گذاشته بود نازل شده زیرا که او وقتی که در بلاد
بنی فزاره قحط و غلا رو داده بود بخدمت حضرت آمده با آنحضرت شرط کرد که در بطن نخله اقامت نماید و آنحضرت
تعرض بحال او و بحال قوم او نرساند كُلَّمَا رُدُّوا هرگاه خوانده شوند إِلَى الْفِتْنَةِ بسوی شرک و کفر
أُرْكِسُوا فِيهَا بازگردانیده شوند در آن فتنه یعنی قصد کفر کنند فَإِنْ
لَمْ يَعْتَزِلُوكُمْ پس اگر کناره نگیرند از شما و قتال کنند با شما وَيُلْقُوا إِلَيْكُمُ
السَّلَمَ ای وان لم یلقوا الیکم السلم یعنی و اگر القا نکنند بسوی شما صلح و طلب امان را وَ
يَكُفُّوا أَيْدِيَهُمْ ای وان لم یکفوا ایدیهم یعنی اگر باز ندارند دستهای خود را از قتال با شما
فَخُذُوهُمْ پس بگیرید ایشان را یعنی اسیر کنید وَاقْتُلُوهُمْ و بکشید ایشان را
حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ هر جا که بیابید آنرا وَأُولَٰئِكُمْ و آن گروه
جَعَلْنَا لَكُمْ گردانیدیم برای شما عَلَيْهِمْ بر ایشان سُلْطَانًا
مُبِينًا ای حجتی ظاهر بواسطه تعرض ایشان بجنگ و قتل که آن حجت ظاهر بر عداوت و کفر ایشانست
وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ ای نیست صحیح مر مؤمنی را و شان او نیست أَنْ يَقْتُلَ مُؤْمِنًا
اینکه بکشد مؤمنی را باسباب غیر حق إِلَّا خَطَأً مگر بر سبیل خطا و نادانسته بنا بر این کلمه الا
استثنا متصلست بدون خدشه و بعضی گفته اند که اگر الا بمعنی استثنا متصل باشد معنی چنین است
جایز نیست مر مؤمنی را که بکشد مؤمن دیگر را مگر بطریق خطا که آن جایز است با وجود آنکه نه قتل بطریق عمد جایز است
نه بطریق خطا لهذا علی بن ابراهیم گفته که کلمه الا اینجا بمعنی لاست یعنی جایز نیست مؤمنی را که بکشد مؤمنی را
لا عمدا و لا خطاء و بعضی استثنا را باستثنا منقطع حمل کرده اند و گفته اند که کلام در ان یقتل مؤمنا تمام شده

و حاصل معنی کلام چنین میشود که جایز نیست مر مومنی را که مومن دیگر را بکشد لیکن اگر قتل خطا باشد حکم این است که **وَمَن قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَأً فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُّؤْمِنَةٍ** و هر که بکشد مومنی را بطریق خطا پس واجب شود جهت کفاره این قتل آزاد کردن بنده مومن **وَدِيَةٌ مُّسَلَّمَةٌ إِلَىٰ أَهْلِهِ** و واجب شود بر وی دیت این قتل خطا که بوارثان مقتول تسلیم نماید **إِلَّا أَن يَصَّدَّقُوا** مگر در حالتی که ببخشند وارثان مقتول دیت را بقاتل و ابرا ذمه او کنند **فَإِن كَانَ مِن قَوْمٍ عَدُوٍّ لَّكُمْ** پس اگر باشد آن مقتول از گروهی که دشمن باشند مر شما را یعنی از قوم کافران حربی باشند **وَهُوَ مُؤْمِنٌ** و حال آنکه آن مقتول مومن باشد و قاتل ندانسته که او از اهل ایمانست او را کشته باشد **فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُّؤْمِنَةٍ** پس واجب شد بر قاتل بواسطه کفاره قتل آزاد کردن بنده مومن و واجب نیست بر وی دیت دادن بر اهل مقتول زیرا که اهل او کافر حربی اند و وراثت میان مومن و کافر حربی متحقق نیست و فی من لا یحضره الفقیه عن الصادق علیه السلام فی رجل مسلم فی ارض الشرک فقتله المسلمون ثم علم به الامام بعد فقال یعتق مکانه رقبة مومنة و ذلک قول الله عز و جل فان کان من قوم عدو لکم الایة و لیس علیه دیة **وَإِن كَانَ مِن قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُم مِّيثَاقٌ** و اگر باشد آن مقتول مومن بسبیل خطا از قوم کفره که میان شما و میان ایشان پیمانی و عهدی بود و مثل آنکه اهل ذمه باشند و نباشد میان شما و ایشان حربی **فَدِيَةٌ مُّسَلَّمَةٌ إِلَىٰ أَهْلِهِ** پس واجب شود بر قاتل دیت آن قتل که تسلیم کند آنرا بوارثان مسلمان او دون کافران این تفسیر موافق رای اصحاب ماست و بعضی گفته اند که این خلاف ظاهر آیه است زیرا که ظاهر آیه مقتضی آنست که دیت را باهل مقتول باید داد خواه آن اهل مسلمان باشند یا کافر یا کافر معاهد غیر حربی لیکن دغدغه در آنست که میراث مسلم بکافر مطلقا جایز نیست از جهت حدیث نبوی صلی الله علیه و آله که لا توارث بین اهل ملتین یعنی میراث نبرند یکدیگر اهل دو ملت و میتوان گفت که مراد از اهل امام باشد زیرا که مراد از اهل وارث است و در محلش مبین شده که امام وارث من لا وارث له است مگر آنکه گفته شود که حکم دیت غیر حکم ارث است بنابرین مذکورات حکم این آیه خالی از اشکال نیست ملا احمد اردبیلی رحمه الله گفته که اگر روایتی از اهل بیت طیبین و طاهرین سلام الله علیهم در تفسیر این آیه وارد شده باشد که موجب علم باشد حکم بآن واجبست و الا باید حکم بظاهر آیه کنند **وَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُّؤْمِنَةٍ** و آزاد کردن بنده مومن از حضرت صادق علیه السلام مرویست که دیت بر عاقله قاتل لازمست و تحریر رقبه بر قاتل

تا آنکه کفاره قتل او باشد **فَمَن لَّمْ يَجِدْ** پس کسی که نیابد یعنی قدرت نداشته باشد بر تحریر رقبه اعم از آنکه مالک نباشد رقبه مومن را یا قیمت آنرا یا هیچکدام را **فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ** پس واجب باشد بر وی روزه داشتن دو ماه پیاپی و مراد از تتابع شهرین اتصال ماه اول است بیکروز از ماه دویم **تَوْبَةً مِّنَ اللَّهِ** مشروع گردانیده شد احکام مذکوره از جهت قبول توبه از خدای تعالی در حق بنده ها بنابرین ترجمه توبه مفعول له فعل محذوفست ای شرع هذه الاحکام توبة من الله و چون بعضی دیده اند که اطلاق توبه در باب مخطی بحسب ظاهر معقول نیست گفته اند که توبه از جانب خدای تعالی بمعنی رحمت یعنی مشروع گردانیده شد احکام مذکوره از جهت رحمت نازله از خدای تعالی **وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا** و هست خدای تعالی دانا باحوال بندگان **حَكِيمًا** کننده بحکمت و عدالت در جزای اعمال ایشان **وَمَن يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُّتَعَمِّدًا** و هر که بکشد مومنی را دانسته بواسطه ایمان او چنانچه از حضرت صادق علیه السلام مرویست که مراد از فجزاؤه جهنم خالدا فیها مرویست که کسی که قتل مومنا علی دینه فذلک المتعمد الذی قال الله عز و جل فی کتابه **فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ** پس جزای آن دوزخست **خَالِدًا فِيهَا** در حالتی که جاوید بماند در دوزخ **وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ** و خشم گیرد خدای تعالی بر او **وَلَعَنَهُ** و دور گرداند او را از رحمت شامله خود **وَأَعَدَّ لَهُ** و آماده گرداند برای او **عَذَابًا عَظِيمًا** عذابی بزرگ در معانی الاخبار از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که مراد از فجزاؤه جهنم خالدا فیها اینست که جزای او خلود در جهنم است اگر خدا او را جزا دهد یعنی میشاید که حق تعالی او را بطریق تفضل ببخشد و مقتول را بانواع ثواب راضی کند لیکن این منافی با حدیث سابق است زیرا که تفضل درباره قاتل مومن بجهت ایمان محالست و نجات او از عذاب دائمی ممتنع و از دایره عقل و نقل بیرون چنانچه در حدیث صادق علیه السلام وارد شده که سئل عن المومن یقتل المومن متعمدا اله توبة فقال ان کان قتل لایمانه فلا توبة له و میتوان گفت که چون ظاهر آیه کریمه موافق مذهب حق نیست که آن خلود اهل کبایر است در جهنم حضرت علیه السلام دو نوع تاویل این آیه کرده اند یکی آنکه مراد قصد در قتل مومن و دیگری در فجزاؤه جهنم و هر دو تاویل شایسته است **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** ای آن گروهی که ایمان آورده اید **إِذَا ضَرَبْتُمْ** هرگاه سیر کنید جهت جهاد **فِي سَبِيلِ اللَّهِ** در راه خدای تعالی **فَتَبَيَّنُوا** پس طلب کنید حقیقت حال او و حال کسی را از ایمان و کفر ظاهر تحقیق نکرده و تعرض بجان و مال او مرسانید **وَلَا تَقُولُوا** و مگوئید **لِمَنْ أَلْقَىٰ إِلَيْكُمُ السَّلَامَ** مر کسی را که انداخت بسوی شما سلام اسلامی یعنی تحیت اهل اسلام شما را اسلام کند و بگوید

عليكم و بعضي قرا من القي اليكم السلم بدون الف خوانده اند و مراد از سلم انقياد و صلحست **لست مؤمنا**
نيستي تو ايمان آورنده و از روي خوف تحت اسلام بزبان آورده **تبتغون** در حالتيكه طلب ميكنيد شما
ازين نوع گفتگو **عرض الحيوة الدنيا** متاع فاني زندگاني دنيا را كه آن اموال مقتولست
تا آنكه باين قسم گفتگو آن اموال را بغنيمت بياريد پس اين نوع طلبها مكنيد **فعند الله**
بسبب آنكه نزد خداي تعالي است **مغانم كثيرة** غنيمتهاي بسيار
كه بشما خواهد رسانيد كه تا بي نياز گرديد و مسلمانانرا بواسطه آن مكشيد **كذلك كنتم**
من قبل همچنين بوديد شما پيش ازين يعني اول بار كه باسلام در مي آمديد همين اظهار اسلام و اقرار زباني
پسنديده بود از شما و موافقت قلبي را كسي از شما توقع نداشت بلكه در واقع در كسي اين موافقت چه در زمان حضرت
رسالت پناه صلي الله عليه و آله و چه بعد از آنحضرت منظور نبود **فمن الله عليكم**
پس منت نهاد خداي تعالي بر شما باينكه قبول كرد اسلام زباني شمارا **فتبينوا** پس البته طلب ظهور حال مردم
بكنيد و بعد از ظهور بمقتضاي آن عمل نماييد و تعجيل در قتل مردم منماييد **ان الله**
بدرستيكه خداي تعالي **كان بما تعملون** هست بآنچه شما ميكنيد **خبيرا** دانا و آگاه و فرات
خوان آن فرا مييد علي بن ابراهيم گويد كه سبب نزول اين آيه آن بود كه چون پيغمبر صلوات الله عليه و آله از غزوه خيبر
مكرر رجوع كردند اسامة بن زيد را با بعضي از لشكر بيهوداني كه در اطراف فدك سكونت داشتند فرستاد تا ايشانرا باسلام
دعوت نمايند و بود در ميان ايشان شخصي از يهود كه او را مرداس بن نهيك فدكي ميگفتند و چون او اطلاع بر آمدن لشكر
اسلام بهم رسانيد با مال و اغنام خود پناه بكوه برد و بعد از رسيدن اهل اسلام از كوه بزير آمده بر لشكر اسلام سلام كرد
و گفت اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله اسامة بن زيد في الحال بر سر او تاخت و او را بكشت و هر چه
داشت غارت كرد پس چون اسامه بخدمت حضرت آمد و حضرت بر عمل ناشايست او مطلع گرديد فرمود اي اسامه
كشتي كسي را كه از شرك تبرا نموده شهادت بوحدانيت خدا و برسالت من داده بود اسامه گفت كه يا رسول الله
كلمه گفتن مرداس از ترس شمشير ما بود حضرت فرمود هيچ دل او را شكافته بودي تا بداني كه او راست ميگويد يا دروغ نه سخن
او را قبول كردي و نه آنچه در دل او بود عارف گشتي پس اسامه قسم ياد نمود كه من بعد با گوينده كلمه شهادتين مقاتله ننمايم
لهذا در جنگهاي حضرت امير المؤمنين عليه السلام با آنحضرت تخلف ورزيد آري اثر شقاوت ذاتي چنين است
كه در زمان حضرت رسالت پناه صلي الله عليه و آله بارتكاب حرام خاطر مبارك آنحضرت را متالم سازند و بعد از آنحضرت بلقنت
بجهت ترك واجب كه رفاقت با وصي و خليفه برحق اوست در حرب اعداء دين مرتكب امر اول آن گردند پيغمبر صلي الله عليه و آله
فرموده يا علي حربك حربي و سلمك سلمي يعني محاربه كردن با تو اي علي محاربه كردن است با من و موافقت نمودن با تو موافقت

با من

ننموده است با من **لا يستوي القاعدون** برابر نيستند نشستگان در خانهها و تخلف
كنندگان از جهاد **من المؤمنين** حالانكه ايشان از جمله مؤمنين باشند **غير اولي الضرر**
و آن مؤمنين قاعدين باين صفت داشته باشند كه نباشند خداوندان مضرتي يعني نابينا و علتي كه در تخلف از جهاد
والمجاهدون في سبيل الله و جهاد كنندگان در راه رضاي خداي تعالي
باموالهم بمالهاي خود كه بآن مال اسباب قتال را آماده كنند **و انفسهم** و بجانهاي خود
كه آنرا در معرض قتل در آرند يعني در ثواب ميان متخلفين از جهاد بلا عذر و مجاهدين در راه خدا بسر و مال تساوي نيست
در كتاب عوالي اللآلي از زيد بن ثابت كه گويند كه او كاتب وحي بود نقل نموده كه در آيه نفي مساوات ميان مجاهدين و
قاعدين قيد غير اولي الضرر نبود پس ابن ام مكتوم گريه كنان بخدمت حضرت آمد و گفت اي رسول خدا اگر كسي را مانع از جهاد
باشد حال او چونست در اينوقت علامت وحي بر حضرت ظاهر شده پس از انجلاي وحي حضرت بمن فرمود كه اين آيه را
بخوان كه لا يستوي القاعدون من المؤمنين غير اولي الضرر و بعد از اين من اين قيد را ملحق باين آيه گردانيدم **فضل**
الله المجاهدين تفضيل داده خداي تعالي جهاد كنندگانرا **باموالهم و انفسهم**
بمالها و جانهاي خود **علي القاعدين** بر تخلف كنندگان بلا عذر **درجة**
درجه تا آنكه درجه منصوب باشد بنزع خافض و مراد از درجه جنس درجه است كه در ان جنس انواع درجات مندرج
باشد يعني تفضيل داده خداي تعالي مجاهدين را بر قاعدين بجنس درجه و چون فضل الله المجاهدين بيان جمله اولي است از آن جهت معطوف
نگرديد بر آن **وكلا** و هر يك از قاعدين و مجاهدين را **وعد الله الحسني**
وعده داده خداي تعالي داشت نيكو كه آن بهشت است اگر چه مجاهدين را زيادتي حسني است بر قاعدين
و اين آيه دلالت دارد بر آنكه جهاد فرض عيني نيست بلكه فرض كفايت است و الا متخلفين از جهاد بدون عذر را وعده
حسني نبود **و فضل الله المجاهدين** معطوف است بر فضل الله اول يعني زياد
نهاده است خداي تعالي جهاد كنندگان **علي القاعدين** بر تخلف كنندگان از جهاد
بي عذر **اجرا عظيما** اي اجر عظيم تا آنكه اجرا عظيما منصوب بنزع خافض باشد يعني تفضيل
داده خداي تعالي مجاهدين را بمزدي و ثوابي بزرگ كه آن **درجات منه** بخشش بهاي
عاليست از جانب خداي تعالي بنا برين ترجمه درجات عطف بيان اجرا عظيما است و مرويست كه آنها
هفتاد درجه است ميان هر دو درجه مقدار دويدن اسب تيز دو باشد در مدت هفتاد سال **و مغفرة**
و آمرزش گناهان **و رحمة** و بخشايشي ديگر و چون مراد از درجه جنس درجه است بطريق اجمال
پس تفصيل آن بدرجات منه تا آخر نمود تا آنكه ذكر تفضيل مجاهدين بر قاعدين بلا عذر گاهي بطريق اجمال و گاه

بطریق تفصیل مبالغه باشد در فضیلت جهاد و ترغیب بران بعضی که درجه را تفضیل یکمرتبه کرده اند اداده
اند که یک درجه را با درجات منافاتی ظاهر است گفته اند که مراد از قاعدین مذکورین ثانیا متخلفان بی عذر اند
و از قاعدین مذکورین ثالثا متخلفان بعذر از جهت تفضیل مجاهدین بران قاعدین بیک مرتبه شده و
تفضیل ایشان برین قاعدین بدرجات زیرا که تفاوت میان این دو فرقه قاعدین ظاهر است لیکن
اگر مراد از درجه جنس درجه باشد بان طرزی که شنیدی احتیاج بارتکاب این خلاف ظاهر نمی دارد
و بعضی گفته اند که مراد از درجه واحده مرتبه و قرب ایشانست نزد خدای تعالی و از درجات منازل
ایشان در بهشت **وَكَانَ اللَّهُ** و هست خدای تعالی **غَفُورًا** آمرزنده
گناهان گذشته ایشان **رَحِيمًا** مهربان بر ایشان **إِنَّ الَّذِينَ**
بدرستیکه آنان که **تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ** میمیرانند ایشان را
و قبض ارواح ایشان میکنند فرشتگان که انها ملک الموت و اعوان اویند **ظَالِمِي**
أَنْفُسِهِمْ در حالتیکه ستمکار بودند بر نفسهای خود با ختیار شرک و کفر **قَالُوا** گفته ملائکه
از روی سرزنش مر ایشان را **فِيمَ كُنْتُمْ** در چه کار بودید و بودید که از دار کفر هجرت نکردید
ایشان بر سبیل اعتذار بموضع **قَالُوا** گفتند که **كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ** بودیم
ضعیفان و عاجزان **فِي الْأَرْضِ** در زمین مکه از جهت نتوانستیم هجرت کنیم و اعلای کلمه دین اسلام اظهار
ان نماییم بلکه چون کفار بر ما غالب بودند بنابرین [illegible] نتوانستیم اظهار کلمه نمودیم **قَالُوا** گفته فرشتگان
بر سبیل تکذیب ایشان **أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً** آیا نبود
زمین خدای تعالی گشاده **فَتُهَاجِرُوا فِيهَا** تا هجرت کنید در طرفی دیگران از ارض
و اظهار ایمان در ان طرف نمایید یعنی شما میتوانستید که از ان کافرستان اختیار مهاجرت کنید چنانچه
جمعی بمدینه مهاجرت کردند و گروهی بحبشه رفتند و دعوی عجز شما کذب محض است و فی تفسیر علی بن ابراهیم
نزلت ان الذین توفیهم الملائکه فیمن اعتزل امیر المؤمنین علیه السلام و لم یقاتل معه فقالت الملائکة لهم عند
الموت فیم کنتم قالوا کنا مستضعفین فی الارض ای لم نعلم مع من الحق فقال الله الم تکن ارض الله واسعة
فتهاجروا فیها ای دین الله و کتاب الله واسع فتنظروا فیه یعنی آیه کریمه ان الذین توفیهم الملائکة در باره جمعی
نازل شده که از امیر المؤمنین علیه السلام برگشتند و در خدمت او با اعدای دین ناکثین و قاسطین
و مارقین در مقام جنگ در نیامدند پس فرشتگان که قابض ارواح اند با ایشان در وقت مرگ
گفتند که شما کجا بودید و در چه کار مشغول بودید که با حضرت امیر المؤمنین در حرب باغیان مرافقت

نمودید ایشان گفتند که ما ضعیف بودیم در زمین یعنی نمیدانستیم که حق با کیست تا با او بوده باشیم پس حق تعالی
فرمود آیا ارض خدا واسع نبود مراد از ارض دین خدا و کتاب اوست یعنی آیا دین خدا و کتاب خدا ظاهر نبود که تا در ان نظر کنید
و بدانید که حق با علی و علی با حق است مخفی نماند که آنچه علی بن ابراهیم روایت کرده تاویل این آیت و آنچه در ترجمه مذکور شد تفسیر آن
فَأُولَئِكَ پس آن گروه **مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ** جایگاه ایشان دوزخ است **وَسَاءَتْ**
مَصِيرًا و بد بازگشتی است آن جهنم **إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ** لیکن آنانکه بسبب
واقع ضعیف و عاجز اند **مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ** از مردان و زنان **وَالْوِلْدَانِ** و از
کودکان و یا از ممالیک که **لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً** توانایی ندارند که چاره ای
دفع کفر کنند و از دار کفر مهاجرت نمایند **وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا**
و نمیتوانند رسید بسوی راه حق که ایمانست چنانچه در کافی از علی بن رئاب روایت کرده که من از حضرت ابی جعفر الباقر علیه السلام
از حال مستضعفین سوال کردم حضرت فرمود مستضعف آن کسی است که استطاعت نداشته باشد که حیله کند در
دفع کفر از خود و راه نتواند یافت بسوی ایمان یعنی استطاعت آن نداشته باشد که مؤمن مستبصر شود و کافر نگردد و بعد از این
فرمودند که صبیان و مردان و زنانی که عقول ایشان مانند عقول صبیان باشد همه اینها مستضعفین اند و در روایت
اهل البیت علیهم السلام متکرر الورود است که مراد از مستضعفین از رجال و نساء و ولدان آنانند که ضعیف العقل باشند
و هر چه با ایشان تلقین کنند قبول آن نمایند و راه حق و باطل نشناسند و در بعضی احادیث است که اینگروه مرفوع القلم اند و در
بعضی احادیث است که و هو لا ید خلون الجنة باعمال حسنة و باجتناب المحارم التی نهی الله عنها و لا ینالون منازل
الابرار و حق تعالی درباره ایشان فرموده **فَأُولَئِكَ** پس آن گروه **عَسَى اللَّهُ** امید واریست که
خدای تعالی **أَنْ يَعْفُوَ عَنْهُمْ** اینکه عفو کند از ایشان گفته اند که ذکر کلمه عسی بجهت آن
چنان امر خطیر است که ابا مضطر با وجود اضطرار باید که ایمن از مواخذه نباشد **وَكَانَ اللَّهُ**
عَفُوًّا و هست خدای تعالی عفو کننده از معذوران **غَفُورًا** آمرزنده گناهان ایشان محفی نماند
که اگر از ولدان مراد صبیان باشد چون ایشان مکلف نیستند ذکر آنها بواسطه مبالغه در امر هجرت خواهد بود و اگر مراد
از ان ممالیک باشد احتیاج باین توجیه نیست **وَمَنْ يُهَاجِرْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ**
و هر که هجرت کند در راه خدا **يَجِدْ فِي الْأَرْضِ** بیابد در زمین **مُرَاغَمًا**
كَثِيرًا آرامگاه بسیار و مخلصی از ضلالت **وَسَعَةً** و گشادگی و فراخی در روزی
علی بن ابراهیم گفته ای یجد خیرا اذا جاهد مع الامام یعنی می یابد خیر و نفع بسیار اگر با امام زمان مجاهده کند
وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ و هر که بیرون آید از خانه خود **مُهَاجِرًا**

الی الله و رسوله در حالتیکه هجرت کننده باشد بسوی خدای تعالی و فرستاده او یعنی مهاجرت او
بمحض رضای خدای تعالی و رسول او باشد ثم یدرکه الموت پس دریابد او را
مرگ در اثنای راه و هجرت گاه نرسیده باشد فقد وقع اجره علی الله
پس بتحقیق ثابت شد مزد او بر خدای تعالی وکان الله غفورا و هست خدای تعالی
آمرزنده رحیما مهربان ابو حمزه ثمالی مقطوعا روایت کرده که جندب بن ضمره قبل از نزول آیه هجرت در مکه مانده بود
چون آیه هجرت نازل گردید با وجود مرض شدید بفرزندان خود گفت که من دیگر در مکه نمی مانم پس او را بر بالای سریری
انداخته بطرف مدینه می بردند که بموضع تنعیم فوت شد و این آیه نازل گردید و چون حق تعالی امر کرد بجهاد و هجرت و بعد از
این بیان کیفیت نماز سفر و خوف میکند و میفرماید که واذا ضربتم فی الارض
و هرگاه سفر کنید در زمین فلیس علیکم جناح پس نیست بر شما حرجی و گناهی
ان تقصروا من الصلوة ای ان تقصروا شیئا من الصلوة یعنی اینکه کم کنید چیزی
از نماز را مثل آنکه چهار رکعت را دو رکعت بجا آرید و مخفی نماند که ظاهر فلیس علیکم جناح جواز قصر نماز است
خواه واجب باشد و خواه غیر واجب لیکن باجماع فرقه ناجیه بنا بر روایات صحیحه از اهل بیت طیبین و طاهرین
علیهم السلام مراد از جواز فرد واجب است چنانچه در من لا یحضره الفقیه آورده که روی عن زراره و محمد بن
مسلم انهما قالا قلنا لابی جعفر علیه السلام ما تقول فی الصلوة فی السفر کیف هی و کم هی فقال ان الله عز و جل یقول واذا
ضربتم فی الارض فلیس علیکم جناح ان تقصروا من الصلوة فصار التقصیر فی السفر واجبا کوجوب التمام فی الحضر قالا قلنا
انما قال الله عز و جل فلیس علیکم جناح و لم یقل افعلوا فکیف اوجب ذلک کما اوجب التمام فی الحضر فقال
علیه السلام او لیس قد قال الله عز و جل فی الصفا و المروه فمن حج البیت او اعتمر فلا جناح علیه ان یطوف بهما
الا ترى ان الطواف بهما واجب مفروض لان الله عز و جل ذکره فی کتابه و صنعه نبیه علیه السلام و کذلک
التقصیر فی السفر شیء صنعه النبی صلی الله علیه و آله و ذکره الله ذکره فی کتابه و در بعضی روایات آمده که فرض
المسافر رکعتان من غیر قصر ان خفتم یعنی حرجی نیست شما را در قصر نماز اگر بترسید وقتی که نماز را
تمام بعمل آرید ان یفتنکم الذین کفروا از اینکه مضرت رسانند شما را
آنانکه بخدا و رسول خدا کافر گردیده اند و کفر ورزیده اند ان الکافرین بدرستیکه کافران
کانوا لکم عدوا مبینا هستند مر شما را دشمن آشکارا
و وجه آنکه در خبر کانوا عدوا گفت و اعدا نگفت آنست که لام تعریف در الکافرین ابطال جمعیت آن کرده و مراد
از الکافرین جنس کافر است پس الکافرین بحسب معنی مفرد است اگرچه بحسب لفظ جمع است از جهت در کانوا اعتبار

رعایت جنس لفظ جمع نموده و در عدوا رعایت جانب معنی مخفی نماند که ظاهر آیه دالست بر آنکه
در سفر وقتی قصر باید کرد که مشتمل بر خوف باشد لیکن بروایات صحیحه صریحه ثابت است که قصر واجبست هم در حین خوف و هم در وقت امن
بنا بر این شرط ان خفتم باعتبار غالب اوقات است زیرا که اکثر اوقات سفر خالی از خوف نیست سیما در وقت نزول آیه در
حوالی مدینه مسلمانان را از دشمنان بی دین بود آنچه که بمضرت با ایشان میرسانیده اند و مرویست که از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
الله الملک القادر پرسیدند که آیا قصر باید کرد در نماز سفر و در نماز خوف هر دو حضرت فرمود نعم و صلوة الخوف احق ان تقصر
من صلوة السفر الذی لیس فیه خوف بانفراده یعنی آری قصر در هر دو وقت باید کرد و نماز خوف سزاوارتر است بآنکه قصر کرده شود
از نماز سفری که در و خوف نباشد بنا بر اینست که در نماز سفر همین قصر باعتبار کمیت است که چهار رکعتی را دو رکعت باید گذارد
و در صلوة خوف هم باعتبار کمیت است و هم باعتبار کیفیت است چنانچه جایز است نماز کردن در حال رفتن
و با اشارت کردن و بجای هر رکعت یک تسبیح گفتن و انصاف ظاهر آیه دلالت دارد بر اینکه قصر مجرد سفر و آنچه در عرف از آن
مسافر گویند کافیست لیکن بروایات اهل بیت علیهم السلام لازم است که مسافت سفر هشت فرسنگ باشد چنانچه
عیص بن القاسم از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که التقصیر حده اربعة و عشرون میلا تکون ثمانیة
فراسخ واذا کنت فیهم و هرگاه باشی تو ای محمد در میان مؤمنان بعضی از صحیح
واذا کنت فیهم تخصیص داده اند نماز خوف را بحضور رسول و پوشیده نیست که این تعلیمیست که حق تعالی
پیغمبر خود را کرده که تا اهل جهاد در صلوة خوف بعد از آنحضرت نیز اقتدا بآن کنند و مراد خصوص حضور حضرت نیست
فاقمت لهم الصلوة پس خواهی که بپای داری از برای ایشان نماز فریضه را
در حال خوف لشکر اسلام را بدو طایفه قسمت کن فلتقم طائفة منهم
پس باید که باشند بعضی از ایشان معک با تو در نماز و بعضی دیگر در مقابل دشمن باشند
ولیأخذوا اسلحتهم و باید که فرا گیرند این بعض که نماز میگذارند اسباب
و آلات جنگ خود را از روی احتیاط فاذا سجدوا پس هرگاه سجده کنند این بعض
یعنی یک رکعت نماز را با امامت پیغمبر صلوات الله علیه و آله بجا آرند فلیکونوا پس
باید که باشند ایشان من ورائکم از عقب شما بجهت محافظت شما
بعد از گذاردن رکعت ثانیه را بانفراده ولتأت طائفة اخرى
و باید که بیایند بعضی دیگر از مؤمنان که لم یصلوا نماز نکرده اند فلیصلوا
معک پس باید که نماز کنند با تو و با قیدا این رکعت ثانیه را که برای ایشان رکعت اول است
ولیأخذوا حذرهم و باید که فرا گیرند احتراز و احتیاط خود را واسلحتهم

واسباب و آلات جنگ خود را قال فی جوامع الجامع جعل الحذر کانه آلة یستعملها الغازی فلذلک جمع بینه وبین الاسلحة

فی الاخذ چون گرفتن احتیاط بحسب ظاهر وجهی ندارد لهذا در توجیه این در جوامع الجامع گفته که گردانیده است خدای تعالی

احتراز و احتیاط را چیزی که گویا آن آلتیست مانند آلت جنگ که استعمال میکنند آنرا اهل جهاد و فرا میگیرند

آنرا و این اخذ احتیاط و آلات جنگ جهت آنست که **وَدَّ الَّذِينَ كَفَرُوا** دوست داشته اند

آنانکه کافر شدند و تمنا کرده اند **لَوْ تَغْفُلُونَ** آنرا که غافل گردید شما **عَنْ أَسْلِحَتِكُمْ**

از اسباب جنگ خود **وَأَمْتِعَتِكُمْ** و از متاعهای خود **فَيَمِيلُونَ**

عَلَيْكُمْ پس حمله کنند بر شما **مَيْلَةً وَاحِدَةً** ای حملة واحدة **وَلَا**

جُنَاحَ عَلَيْكُمْ و نیست گناهی بر شما **إِنْ كَانَ بِكُمْ**

أَذًى اگر باشد بشما آزاری **مِنْ مَطَرٍ** از جهت باران که گران گرداند آلات جنگ شما را

مثلا **أَوْ كُنْتُمْ مَرْضَى** یا باشید بیمار و ناتوان در حمل سلاح **أَنْ تَضَعُوا**

ای بان تضعوا یعنی در آنکه بنهید **أَسْلِحَتَكُمْ** اسباب جنگ خود را **وَخُذُوا**

حِذْرَكُمْ و فرا گیرید احتیاط خود را قاضی ناصر الدین بیضاوی گفته که آیه ولا جناح علیکم تا آخر موید

آنست که امر باخذ در ولیاخذوا برای وجوبست نه برای استحباب زیرا که اگر اخذ مستحب میبود احتیاج بذکر این

رخصت نبود **إِنَّ اللَّهَ** بدرستیکه خدای تعالی **أَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ** آماده کرده

برای کافران **عَذَابًا مُهِينًا** عذابی خوار کننده و این قول از برای تقویت دلهای مومنانست باینکه

خدای تعالی کافران را نصرت بر شما نمیدهد و در دنیا و آخرت اهانت و عذاب را از برای ایشان مهیا و مقرر میکرداند مجمع

که اصحاب ما آیت مذکوره را حمل بصلوة ذات الرقاع کرده اند و آن نمازیست که رسول صلی الله علیه و آله در موضعی که آنرا ذات

الرقاع گویند بجا آورده آن چنانست که باسقاط دو رکعت از نماز چهار رکعتی امام قوم را دو فرقه گرداند با یک فرقه شروع کند

در نماز در موضعی که تیر دشمن بایشان نرسد و یک رکعت نماز بجای آورند و فرقه دیگر حراست نمایند و چون امام برکعت

دویم برخیزد آن فرقه دیگر یک رکعت را بجماعت گذارده اند رکعت دوم بقصد انفراد بگذارند و سلام داده برخیزند و امام آن

رکعت را دراز کند تا فرقه حارسه بیایند و با امام درین رکعت اقتدا کنند و با امام این رکعت را بجای آورند و چون امام

از برای تشهد بنشیند ایشان برخیزند و امام تشهد را دراز کند تا ایشان رکعت دیگر را بجای آورده ملحق باو شوند و بعد از آن

باتفاق سلام دهند و اگر نماز شام باشد مخیر است امام در آنکه با فرقه اولی دو رکعت نماز بجای آورد و با فرقه دوم یک رکعت

یا بر عکس و در صحت این نماز چند شرط معتبر است که در کتب اصحاب ما مذکور است و علی بن ابراهیم گفته که

این آیه در حدیبیه نازل گردید **فَإِذَا قَضَيْتُمُ الصَّلَاةَ** پس هرگاه بجای آرید نماز

قوذا

خوف را **فَاذْكُرُوا اللَّهَ** پس یاد کنید خدای تعالی را بطریق دعا و طلب نصرت

در جمیع احوال **قِيَامًا** در حالتی که ایستاده اید **وَقُعُودًا** و در حالتیکه نشسته اید **وَعَلَى**

جُنُوبِكُمْ و در حالتی که بر پهلو افتاده اید بنا برین امر در فاذکروا الله برای وجوبست و بعضی

گفته اند که مراد از قضیتم الصلوة اراده بجا آوردن نماز خوفست و از فاذکروا الله آنست که نماز خوف را در جمیع احوال

بجای آرید بحسب مقتضای حال بنا برین صیغه امر برای وجوبست **فَإِذَا اطْمَأْنَنْتُمْ** پس هرگاه

که قرار گیرید در اوطان خود و از خوف ایمن شوید **فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ** پس بجای دارید نماز را

مستقیم الافعال با شرایط و ارکان **إِنَّ الصَّلَاةَ** بدرستیکه نماز **كَانَتْ عَلَى**

الْمُؤْمِنِينَ هست بر مومنان **كِتَابًا مَوْقُوتًا** فریضه تعیین کرده شده بوقت

معین که اخراج از آن وقت جایز نیست و این آیه دلیلست بر آنکه ادای نماز در حین حرب و اضطراب واجبست و ابو حنیفه

گفته که لا یصلی المحارب حتی یطمئن **وَلَا تَهِنُوا** و سستی مکنید **فِي ابْتِغَاءِ الْقَوْمِ** در طلب کافران

و مقاتله ایشان **إِنْ تَكُونُوا تَأْلَمُونَ** اگر باشید شما **تَأْلَمُونَ** الم کشیده و از رسیدن جراحتها

فَإِنَّهُمْ يَأْلَمُونَ پس کافران نیز الم یافته اند بسبب زخمها که از شما خورده اند **كَمَا**

تَأْلَمُونَ همچنانچه شما الم یافته اید علی بن ابراهیم گوید که آیه کریمه ولا تهنوا معطوفست بآیه ان یمسسکم قرح فقد مس

القوم قرح مثله که در سوره مبارکه آل عمران مذکور است باین قسم که اول آیه کریمه ان یمسسکم قرح نازل شده و بعد از آن آیه ولا تهنوا

تا کان الله علیما حکیما نازل شد و سبب نزول این آیت را نیز همان سبب نزول آیه کریمه ان یمسسکم قرح گرفته و از

این کلام و از غیر این از احادیث معلوم میشود که ترتیب نزول بر غیر ترتیب عثمانیست **وَتَرْجُونَ** و امید میدارید

شما **مِنَ اللَّهِ** از خدای تعالی **مَا لَا يَرْجُونَ** چیزی که ایشان امید ندارند از ظفر و نصرت دنیوی و ثواب

و مغفرت اخروی حاصل کلام اینست که ضرر قتال اثر است میان شما و میان اعدا شما و اختصاص بقومی

دون قومی ندارد با آنکه شما از خدای تعالی اموری چند امید دارید که اعدا شما ندارند پس شما را اولیست صبر در جنگ

با اعدا دین نمایید **وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا** و هست خدای تعالی دانا بمصالح عباد **حَكِيمًا**

راست گفتار و درست کردار **إِنَّا أَنْزَلْنَا** بدرستیکه ما فرو فرستادیم **إِلَيْكَ الْكِتَابَ**

بسوی تو و بسوی اوصیاء تو قرآن را **بِالْحَقِّ** براستی **لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ**

تا حکم کنی تو و حکم کنند اوصیاء تو میان مردمان **بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ** بآنچه نموده است

و دانا گردانیده بوحی خدای تعالی ترا بآن و ترا دانا گردانیده او صیا خود یعنی ائمه معصومین را تفسیر مذکور بنا بر حدیثست

که در اصول کافی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده فی اصول الکافی قال ابو عبد الله علیه السلام لا والله ما فوض

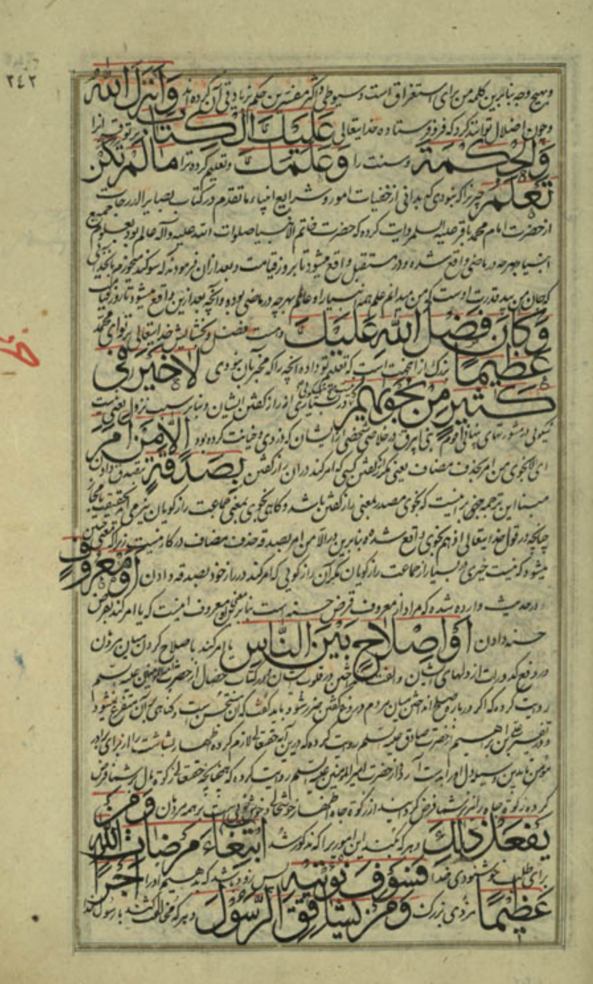
الله الی احد من خلقه الا الی رسول الله صلی الله علیه وآله والی الائمة علیهم السلام قال عز وجل انا انزلنا الیک الکتاب بالحق لتحکم
بین الناس بما اریک الله وهی جاریة فی الاوصیاء علیهم السلام **ولا تکن للخائنین**
خصیما و مباش تو برای خیانت کنندگان بجهت دفع خیانت واقع از ایشان خصمی و دشمنی کننده
با مردم **واستغفر الله** وطلب آمرزش کن از خدای تعالی و بجناب الهی ملتجی شو
ان الله بدرستیکه خدای تعالی **کان غفورا رحیما**
هست آمرزنده مهربان **ولا تجادل** و خصومت مکن **عن الذین** از جانب آنانکه **یختانون**
انفسهم خیانت میکنند با نفسهای خود **ان الله** بدرستیکه خدای تعالی
لا یحب دوست نمیدارد **من کان خوانا** هر کرا که هست بسیار خیانت
کننده **اثیما** مستغرق در گناه چنانچه حال بعضی مردم است علی بن ابراهیم وجمعی از اهل تفسیر
در سبب نزول آیه انا انزلنا الیک الکتاب و آیاتی چند که بعد از این می آید چنین گفته اند که جمعی از قبیله
بنی ابیرق بشیر و مبشر و بشر که از جماعت انصار و منافق بودند خانه عم قتادة بن نعمان را نقب زده طعامی
که بجهت اهل و عیال خود ذخیره کرده بود با شمشیر و درع او بدزدی بردند و بنی ابیرق نسبت این خیانت را
بشخصی از اهل ایمان که نام او لبید بن سهل بود دادند و قتادة شکوه این مقدمه را بخدمت حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه وآله برد و اسید بن عروه که از قبیله بنی ابیرق بود و در فصاحت و بلاغت ید طولی داشت
بخدمت حضرت آمده گفت که قتادة بدروغ نسبت خیانت و دزدی بجمعی از اهل قبیله ما
که صاحبان شرف و بحلی حسب و نسب آراسته اند داده حضرت از این نسبت متألم شده عتاب شدید
و توبیخ بسیار بقتاده کرد و قتاده که از اهل بدر بود مغموم و مهموم گردید پس این آیات آنچه پیش گذشت
و آنچه بعد از این می آید نازل شد مشعر بر آنکه قبل از تحقیق و تفتیش مقدمات طرف احد متخاصمین نباید گرفت
و محق را مبطل نباید دانست مخفی نماند که چون بحسب ظاهر [illegible] الحکایات را آنحضرت نبوت پناهی
با عصمت و تقدس ذاتی اباء دارد پس اگر این مروی از ائمه طیبین و طاهرین علیهم صلوات الله الملک
المبین نباشد باید که خطاب را که ظاهرا راجع به پیغمبر صلوات الله علیه وآله است حقیقة بامت آنحضرت راجع داشت
چنانچه مثل آن در قران مذکور است یا آنکه خطاب را راجع بآنحضرت ساخت و حمل کرد نهی و استغفار را
بر مبالغه والتجا بجناب مقدس الهی واگر مروی از ائمه هدی علیهم السلام باشد چون احتمال تقیه میرود بایست
که بسمع قبول تلقی نمود والله ورسوله و اولیائه اعلم بحقایق الاشیاء کما هی تتمه قصه آنست **یستخفون**
من الناس پنهان میکنند خیانت و دزدی را از مردمان **ولا یستخفون**

من الله



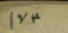
من الله و پنهان نمیدارند از خدای تعالی با وجود آنکه او سزاوار است از پنهان داشتن بواسطه خوف و ترس از عقوبت
دنیوی و اخروی **وهو معهم** و پنهان داشتن از او ممکن نیست زیرا که او با ایشانست یعنی عالمست
بر ضمایر و اسرار ایشان و همه عالمیان **اذ یبیتون** آنهنگام که بشب تدبیر و تزویر
میکنند **ما لا یرضی** آنچه را که راضی نیست و نمی پسندد **من القول** از گفتن دروغ
و از بستن تهمت [illegible] بر غیری که او بری و عاریست از آن تهمت **وکان الله** و هست خدای تعالی
بما یعملون بآنچه میکنند ایشان از بستن دزدی بشخصی که از آن بری و عاریست **محیطا**
احاطه کننده بعلم کامل شامل خود فی روضة الکافی عن سلیمان الجعفری قال سمعت ابا الحسن علیه السلام یقول فی قول
الله تعالی اذ یبیتون ما لا یرضی من القول یعنی فلانا و فلانا و ابا عبیدة الجراح یعنی سلیمان بن جعفر بن ابراهیم که از اولاد جعفر
طیار است و لهذا او را جعفری گویند روایت کرده که از حضرت امام موسی کاظم یا از حضرت امام رضا علیهما السلام
شنیدم که فرمود مراد از جماعتی که در شب تدبیر میکردند در ترویج سخنی که حق تعالی آن را راضی نبود ابابکر و عمر و ابو عبیدة بن جراحست
و این اشارتست بآنچه ایشان تدبیر میکردند در اینکه خلافت بعد از پیغمبر صلوات الله علیه وآله بمرتضی علی علیه السلم
برنگردد و باین مضمون در کعبه معظمه سجلی نوشتند و باهم عهد بستند پس خدای تعالی در باطن این آیه پیغمبر خود را خبر
دار گردانیده و در تفسیر عیاشی نیز از حضرت ابی جعفر الباقر علیه السلم روایت کرده که قوله اذ یبیتون ما لا یرضی
من القول قال فلان و فلان و ابو عبیدة و از حضرت ابی الحسن علیه السلم روایت کرده که یعنی الاول والثانی و ابو عبیدة
بن الجراح الخ غرض از تعداد این احادیث با وجود آنکه مفاد همه یکیست اشعار بر آنست که این ضعیف بتوفیق الهی از ایشان بهره
معنوی رسیده و از آنجهت امید شفاعت نیز از حضرات ائمه هدی علیهم السلم دارم **ها انتم**
آگاه باشید شما ای جماعت کنندگان در رفع خیانت و دزدی **هؤلاء** آن گروهید که **جادلتم عنهم**
و دفع کردید از خائنان و سارقان خیانت و سرقت را **فی الحیوة الدنیا** در زندگانی فانی دنیا
فمن یجادل الله پس کیست آنکس که خصومت و جدال کند با خدای تعالی بجهت رفع خیانت
عنهم از خائنین **یوم القیمة** در روز قیامت که محل حیوة ابدیست **ام من**
یکون یا کیست آنکه باشد **علیهم** بر ایشان **وکیلا**
نگهبان که مانع عذاب ایشان گردد **ومن یعمل سوء** و هر که بکند بدی که از آن ضرر بغیر رسد
او یظلم نفسه یا ستم کند بر نفس خود که اذیت آن بغیر سرایت نکند و گویند مراد از سوء
شرکست و از ظلم ما دون شرک چنانچه در مجمع البیان نقل کرده و یا عکس این چنانچه در جوامع الجامع مذکور ساخته
و قاضی ناصر الدین بیضاوی نیز گفته که قیل المراد بالسوء ما دون الشرک و بالظلم الشرک چنانچه فرموده ان الشرک لظلم عظیم





مِن بَعدِ مَا تَبَیَّنَ لَهُ الهُدَی از پس آنکه ظاهر شده باشد مر او را راه حق وَ
یَتَّبِع غَیرَ سَبِیلِ المُؤمِنِینَ و پیروی کند غیر راه دین مؤمنین را نُوَلِّهِ
گردانیم او را مَا تَوَلَّی سوی چیزی که دوست میدارد او آنرا و آرزو میخواهد مانند اصنام یعنی وا
گذاریم او را میان او و میان آنچه اختیار کرده و سلب توفیق ازو نماییم وَنُصلِهِ جَهَنَّمَ
و در آریم او را بدوزخ وَسَاءَت مَصِیرًا و بد بازگشتیست دوزخ باحتمال قریب میسر که مراد از
مؤمنین بعضی از اهل ایمان کامل باشند که عصمت ایشان مجزوم به باشد که آنها ائمه معصومین علیهم السلام اند و بنا
برین احتجاج باین آیه بر صحت اجماع مسلمانان موقوف است الّا که اجماع سقیفه بنی ساعده رونقی بهم رساند در نهایت ...
و از دایره صحت بیرون است اِنَّ اللهَ بدرستیکه خدای تعالی لَا یَغفِرُ نمی آمرزد اَن
یُشرَکَ بِهِ اینکه شرک آورده شود بخدا وَیَغفِرُ مَا دُونَ ذَلِکَ
و میامرزد آنچه غیر شرکست لِمَن یَشَاءُ مر هر کرا که خواهد وَمَن یُشرِک بِاللهِ
شرک آرد بخدای تعالی فَقَد ضَلَّ پس بحقیقی گمراه شده از راه حق ضَلَالًا بَعِیدًا
گمراهی دور و دراز آیت اِنَّ اللهَ لَا یَغفِرُ اَن یُشرَکَ بِهِ درین سوره مکرر یافته و وجه تکرار تاکید در منعی است
و چون آیت اولی متصل بقصه اهل کتابست و منشأ شرک ایشان افترایی بود که بر حق تعالی کردند او را ...
بنابرین درین آیت بدل فَقَد ضَلَّ ضَلَالًا بَعِیدًا فَقَدِ افتَرَی اِثمًا عَظِیمًا واقع شده اِن یَدعُونَ
کلمه ان نافیه است یعنی نمی پرستند مشرکان مِن دُونِهِ بغیر از خدای تعالی اِلَّا اِنَاثًا
مگر زنانرا زیرا که مراد از آن اصنام اند مثل لات و عزی و گویند که هر قبیله از قبایل قریش را صنمی بود که آن صنم را انثی بنی فلان میگفتند
ابوحمزه ثمالی رضی الله عنه که بشرف ملازمت چهار امام عالیمقام که اول ایشان امام زین العابدین و آخر امام موسی الکاظم
علیهم السلام اند مشرف شده در تفسیر خود آورده که در میان هر بتی از بتان شیطانه از اناث شیاطین بوده اند
که خود را بجهت مشرکان ... میموده اند و با ایشان تکلم میکردند و ایشانرا اعتقاد آنکه آن بتان اناث اند و بنا بر
اعتبار بتانرا اناث میگفتند و لهذا بعد ازین میفرماید که وَاِن یَدعُونَ ای و ما یدعون
یعنی و نمیخواهند و نمی پرستند بحقیقت اِلَّا شَیطَانًا مَرِیدًا مگر شیطان را
که موصوف است بسرکشی و صفت دیگرش آنست که لَعَنَهُ اللهُ دور گردانید
او را خدای تعالی از رحمت عامه خود وَقَالَ و گفت شیطان با حضرت رحمن جل جلاله در وقتی که حق تعالی او را گفت
لعنت من بر تست تا روز قیامت لَاَتَّخِذَنَّ چون بر قید سلاسل عذاب گرفتار شدم
هر آینه فرا گیرم مِن عِبَادِکَ از بندگان تو نَصِیبًا مَفرُوضًا

بهره مقرر و معین یعنی اکثر عباد ترا تابع خود سازم در ضلالت و کفر ابوحمزه ثمالی رحمه الله در تفسیر خود از حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله روایت کرده که آنحضرت فرمود من کل الف واحد لله و سایرهم للنار و لابلیس یعنی از هزار کس یک کس موحد
و برای خدا ... و باقی برای آتش دوزخ و برای ابلیس اند و از رضای او پیروان میشوند و در حدیث دیگر وارد
شده که من بنی آدم تسعة و تسعون فی النار و واحد فی الجنة اللهم وفقنی لان اکون ... اولیاءک ... انک
وَلَاُضِلَّنَّهُم و هر آینه گمراه گردانم اکثر ایشانرا از سلوک در طریق حق وَلَاُمَنِّیَنَّهُم
و هر آینه در آرزوی باطل افکنم ایشانرا و بیارایم در چشم ایشان شهوات و لذات دنیا را ...
در آن وَلَآمُرَنَّهُم و هر آینه فرمایم ایشانرا ... فَلَیُبَتِّکُنَّ
پس هر آینه بشکافند ایشان اٰذَانَ الاَنعَامِ گوشهای چهارپایان را ...
زاییده بود نر بجهت حرام گردانیدن آنچه حق تعالی آنرا حلال گردانیده و تفصیل آن در بحیره و سائبه در سوره مبارکه مائده انشاء الله
خواهد آمد در مجمع البیان آورده که از حضرت صادق علیه السلام مرویست که در تفسیر فَلَیُبَتِّکُنَّ اٰذَانَ الاَنعَامِ فرمودند که
فلیقطعن من اصلها وَلَآمُرَنَّهُم و هر آینه فرمایم ایشانرا بتغییر دادن دین خدا فَلَیُغَیِّرُنَّ
پس هر آینه ایشان تغییر دهند خَلقَ اللهِ دین خدای تعالی و احکام و اوامر او را چنانچه در مجمع
البیان گفته که قال الصادق علیه السلام یرید دین الله و امره و مؤید این حدیث است قول حق تعالی که فرموده فطرة
الله التی فطر الناس علیها لا تبدیل لخلق الله ذلک الدین القیم و تفسیر فلیغیرن خلق الله بتغییر صورت مخلوقات
از خصا ... و مثله کردن منافی با تفسیر امام علیه السلام نیست زیرا که این جمله داخلند در تغییر دین الله ...
وَمَن یَتَّخِذِ الشَّیطَانَ و هر که فرا گیرد شیطانرا وَلِیًّا دوست خود
مِن دُونِ اللهِ غیر از خدای تعالی فَقَد خَسِرَ پس بتحقیق زیان کند
خُسرَانًا مُبِینًا زیان کردنی ظاهر یَعِدُهُم وعده میدهد این
گروه را شیطان وَیُمَنِّیهِم و در می افکند این جماعت را بآرزوهایی که بحصول آن
آرزو نرسند وَمَا یَعِدُهُمُ الشَّیطَانُ و وعده نمیدهد ایشانرا
شیطان اِلَّا غُرُورًا مگر فریب را که عبارتست از اظهار نفع در آنچه متضمن ضررست یعنی آنچه موجب
ضررست بصورت نافع نمودن ... و ... صدوق در کتاب امالی از حضرت صادق علیه السلام روایت
کرده که چون آیه والذین اذا فعلوا فاحشة او ظلموا انفسهم ذکروا الله فاستغفروا لذنوبهم نازل گردید ابلیس بر
بالای جبل ثور که در مکه است برآمده عفاریت و مددکاران خود را باواز بلند بخواند و ایشان نزد او حاضر گشته
گفتند ای سید و بزرگ ما آواز کردن ما را سبب چه چیز است ابلیس گفت این آیتی نازل شده و دست تسلط



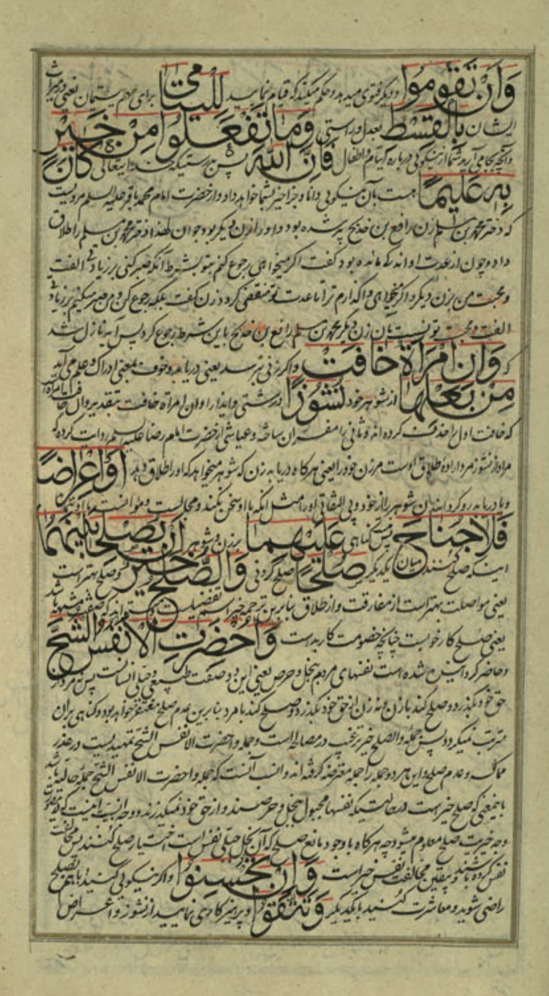
من برآنها گوتا گشته جمعی از عفاریت بنوبت برخواستند و گفتند که ما وسوسه ایشان خواهیم کرد ابلیس قبول نکرد تا آنکه از میان
آن عفاریت عفریتی که نام او وسواس الخناس است با ابلیس گفت که من ایشان را وعده ها خواهم داد و آرزوها خواهم افکند که من
سبب مستغرق بحر گناه گردند بحیثیتی که اصلا در خاطر آنها استغفار نگذرد پس ابلیس وسواس الخناس را بر ایشان گماشت
تا آنکه او مانع استغفار ایشان گردد از نیست که حق تعالی فرموده که یعدهم و یمنیهم و ما یعدهم الشیطان الا غرورا
اولئک آن گروه که تابع شیطان شدند و میشوند هستند **مأویهم جهنم** جای ایشان
دوزخ است **ولا یجدون عنها** و نیابند ایشان از جهنم **محیصا**
گریزگاهی و پناهی که از شدت عذاب پناه بآن برند و بعد از ذکر تابعین شیطان و وعید بر ایشان در بیان حال اولیاء
رحمن و وعده برای ایشان میگوید که **والذین امنوا** و آنانکه گرویده اند و تصدیق نموده اند خدا
و رسول خدا را **وعملوا الصالحات** و بجا آورده اند کارهای پسندیده را **سندخلهم**
زود باشد که داخل سازیم ایشان را **جنات** بوستانهائی که **تجری**
من تحتها الانهار از زیر درختان آن جنات جویهای آب **خالدین فیها**
در حالتیکه جاویدان باشند در آن **ابدا** همیشه این کلمه برای تاکید خلود است و الا اصل ابدیت
از خلود معلوم شده بود **وعد الله حقا** ای وعد الله وعدا حقا پس وعد مصدر فعل
محذوف است یعنی وعده کرده است خدای تعالی اهل ایمان را وعده کردنی درست و راست **ومن**
اصدق و کیست راست تر **من الله** از خدای تعالی **قیلا** در قول و سخن بنابر قیلا
یعنی قولا منصوب بنزع خافض خواهد بود ای و من اصدق من الله فی القول و میتواند که تمیز باشد بامعنی که کیست
اصدق از خدای تعالی از روی قول **لیس** امنیت که باشد ثواب که خدای تعالی بآن وعده داده
بامانیکم بارزوهای شما ای مسلمانان **ولا امانی اهل**
الکتاب و نه بارزوهای اهل کتاب چنانچه میگفتند لاید خل الجنة الامن کان هودا او نصاری
علی بن ابراهیم گفته یعنی منیت چنانچه شما آرزو میکنید و نه چنانچه اهل کتاب تمنا میکنند که بواسطه اعمال
معذب نخواهند شد **من یعمل سوءا** هر که بکند کار بد **یجزبه** جزا داده شود بآن
در دنیا یا در آخرت **ولا یجد له** و نیابد آن بدکار برای خود **من دون الله** بجز خدای تعالی
ولیا دوستداری که مدد او رساند **ولا نصیرا** و نه یاری که از عذابش نجات بخشد و در حدیث
صادقین علیهما السلام وارد شده که هرگاه خدای تعالی خواهد که مومن گناهکار را بکرم خود از عذاب اخروی نجات
دهد مبتلا گرداند او را بسقم و بیماری و یا بالفقر و حاجت و یا آنکه سکرات موت بر او دشوار گرداند تا بدین سبب مکافات

گناه

گناه خود را یافته داخل بهشت گردد **ومن یعمل من الصالحات** و هر که بجا آرد بعضی اعمال نیکو را زیرا که
بجا آوردن همه اعمال نیکو از طاقت بشری بیرون است و کسی مکلف بآن نشده **من ذکر او**
انثی اعم از آنکه آن عامل مرد باشد یا زن و در این صورت کلمه من بیانیه است و این جمله حالست از ضمیر مستکن
در و من یعمل **وهو مؤمن** و حال آنکه او از اهل ایمان باشد زیرا که عمل بی ایمان چون کشت بی باران
و نفعی بر آن مترتب نمیگردد و اصلا و قطعا اعتبار ندارد **فاولئک** پس آن گروه عمل کنندگان
مؤمن **یدخلون الجنة** داخل شوند در بهشت **ولا یظلمون** و ستم
رسیده نشوند یعنی کم کرده نمیشود ثواب عمل ایشان **نقیرا** مقدار اندک حاصل کلام آنست که رسیدن بانچه
وعده داده از ثواب اخروی آرزو محقق نمیشود بلکه تحقق آن بایمان و عمل صالح است **ومن احسن**
دینا و کیست نیکوتر از روی دین **ممن اسلم وجهه** از آن کس که تسلیم نمود
و خالص گردانید ذات خود را **لله** برای خدای تعالی یعنی بالکلیه خود را متوجه کبریای الهی جلت عظمته ساخته
منقاد و فرمان بردار او امر و نواهی او گردید **وهو محسن** حال آنکه او بجا آورنده است افعال نیکو را
در مجمع البیان گفته که از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله از معنی احسان سؤال کردند حضرت فرمود الاحسان
ان تعبد الله کانک تراه فان لم تکن تراه فانه یراک یعنی مراد از احسان آنست که عبادت کنی خدا را بحیثیتی که گویا
تو او را می بینی و در این صورت دقیقه از دقایق خضوع و خشوع فوت نخواهد شد پس اگر تو او را نمی بینی او خود ترا
می بیند مطلب آنست که در عبادت خدا را منظر و حاضر باید دانست و آنگاه در مقام عبودیت و بندگی او
تا آنکه رایحه اخلاص بمشام جان و دل رسد **واتبع** و پیروی کرد **ملة ابراهیم**
دین ابراهیم را که آن موافق دین اسلام است **حنیفا** حالکونیکه او مایل است از سایر ادیان باطله
و متمسک است بدین حق **واتخذ الله** و فراگرفت خدای تعالی **ابراهیم**
خلیلا ابراهیم را دوست خود در احادیث وجوه مختلفه دیده شده در فراگرفتن او خلیل را
در علل الشرایع از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که اتخاذ حق تعالی ابراهیم را خلیل بواسطه آن بود که آنحضرت
صلوات الله علیه و آله بر محمد و اهل بیت اطهار او بسیار صلوات میفرستاد و در احتجاج از پیغمبر صلوات الله علیه و آله
روایت کرده که مراد از خلت فقر و احتیاج و انقطاع از غیر خدا است و چون در روزی که ابراهیم را منجنیق نهادند
جبرئیل بحکم خدا آمده گفت ای ابراهیم هر چه خواهی از من بخواه که حق تعالی مرا بجهت نصرت و یاری تو فرستاده
ابراهیم در جواب او گفت حسبی الله و نعم الوکیل من غیر او را هرگز سؤال نکرده و نخواهم کرد و احتیاج
دارم اما باو و نه بغیر او پس در آن وقت مخاطب بخلیل گردید ای فقیره و محتاجه و المنقطع عما سواه و در بعضی روایات آمده



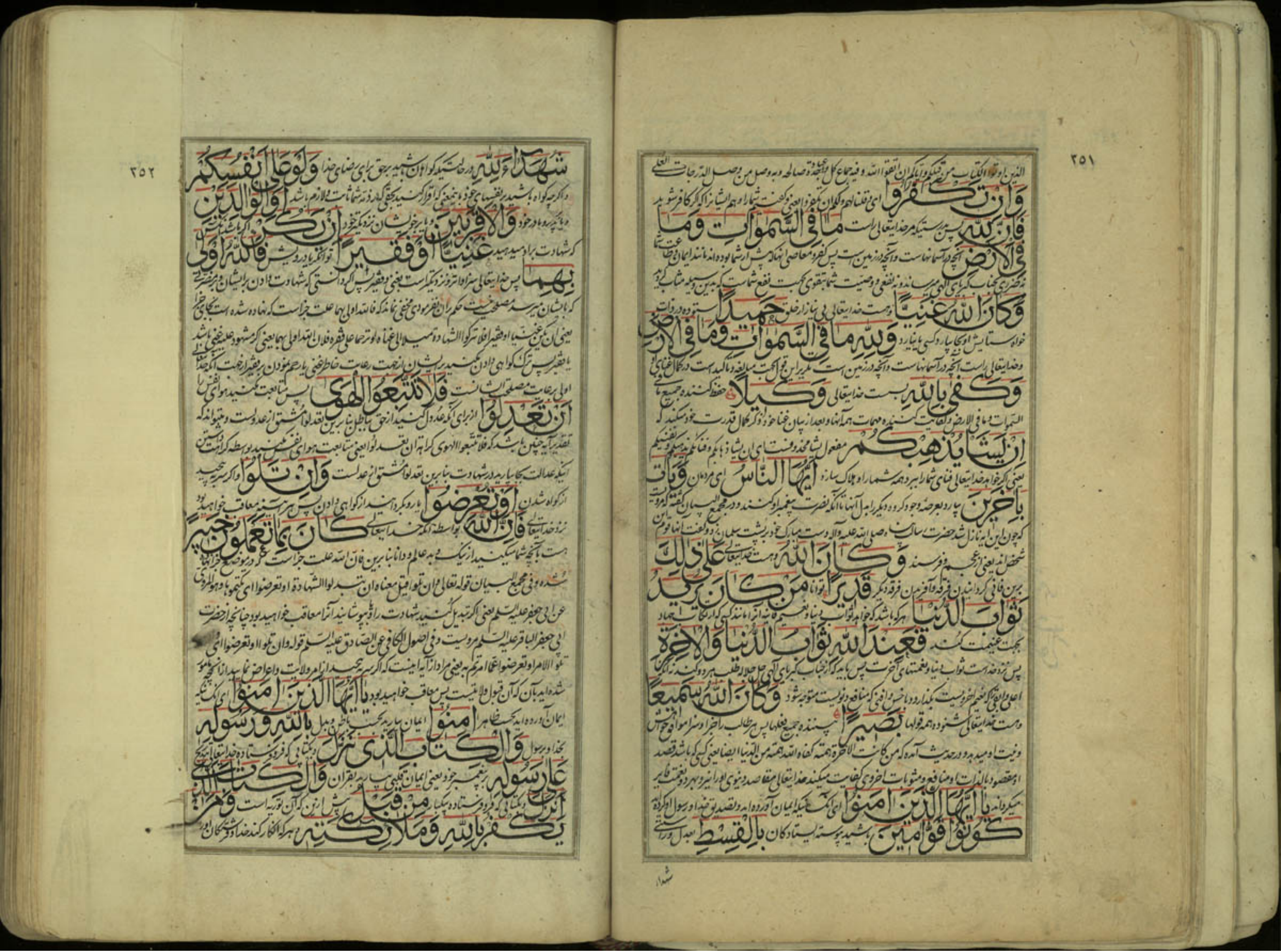
وان تقوموا



فَإِنَّ اللّٰهَ پس بدرستیکه خدای تعالی كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا هست با آنچه میکنید
از احسان و پرهیزکاری و غیر آن خبردار و دانا و مطابق آن جزا خواهد داد وَلَنْ تَسْتَطِيعُوا
و هرگز استطاعت ندارید و قادر نخواهید بود و ای آنجماعتی که زیاده از یک زن دارید أَنْ تَعْدِلُوا
اینکه عدل ورزید بَيْنَ النِّسَاءِ میان زنان خود در مودت و دوستی یعنی نمیتوانید که بهمه ایشان یکسان
دوست دارید چنانچه در حدیث در تفسیر لن تعدلوا بین النساء وارد شده و ان تستووا بینهن فی المحبة و المودة
بالقلب فی روایة التسویة فی کل الامور من جمیع الوجوه وَلَوْ حَرَصْتُمْ و اگرچه حریص باشید بر ارتکاب
عدل و اهتمام تمام ورزید دران باب زیراکه عدالت کردن میان زنان در جمیع حالات از مجامعت و معانقت
و محبت و مجالست و مطایبت و مطاوعت و تقبیل و تعظیم و غیر ذلک ممکن نیست که متعذر است یا متعسر و لهذا
بران مکلف و مواخذ نیستند و از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله مرویست که روز و شب را قسمت
میکرد میان ازواج طاهرات خود و مع هذا میفرمود که اللهم هذه قسمتی فیما املک فلا تلمنی و فی بعض النسخ
فلا تاخذنی فیما تملک و لا املک یعنی بار خدایا این قسمت منست در آنچه قدرت بران دارم پس ملامت
و مواخذه مکن مرا در ترک قسمت آنچه تو قادری بران و من بران قادر نیستم فَلَا تَمِيلُوا پس
چون قادر نیستید بر رعایت عدالت حقیقی میان زنان بر یکدیگر دیده و دانسته از رعایت عدالت
كُلَّ الْمَيْلِ برگردیدن تمام و اگر از رعایت کامل چنانچه گفته اند که ما لا یدرک کله لا یترک کله یعنی چیزی
که همه آنرا نتوانید یافت همه آنرا ترک نباید کرد فَتَذَرُوهَا میتواند که معطوف باشد بر تمیلوا
ای فلا تذروها پس حذف نون تذرون بسبب جزم لای نهی است یعنی پس وا مگذارید آن زن را که محبت و میل بآن ندارید
كَالْمُعَلَّقَةِ مانند زنی که معلق باشد میان شوهر داشتن و شوهر نداشتن که نه او را شوهردار
توان گفت از آن جهت که لوازم شوهرداری که مجالست و صحبت با شوهر است در حق او مفقود است و بی شوهر
نیز نتوان گفت بواسطه آنکه بر سر خود نیست که تواند شوهر دیگر بکند وَإِنْ تُصْلِحُوا و اگر
باصلاح آرید آنچه فاسد ساخته اید از حقوق زنان و اصلاح کنید میان ایشان بر آنچه مقدور شما باشد
وَتَتَّقُوا و پرهیز نمائید از مثل این عملها فَإِنَّ اللّٰهَ پس بدرستیکه خدای تعالی كَانَ
غَفُورًا هست آمرزنده گناه آن رَحِيمًا مهربان بر اصلاح کنندگان و پرهیزکاران
پس این آیه دلالت دارد بر آنکه بر مرد میان زنان متعدده مهما امکن مراعات صحبت و قسمت شبانه روز واجب و لازم است
چنانچه در کتب اصحاب مسطور و در احادیث صحیحه مبین و مشروح است و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرویست
که پیغمبر صلی الله علیه و آله قسمت و عدالت میکرد میان زنان خود در مرض موت بر نحوی که آنحضرت را بگلیم او میبردند نزد ایشان

که قوت

که قوت نداشت که خود برود و در روایت کرده اند که امیرالمؤمنین صلوات الله علیه دو زن داشت و چنان رعایت عدالت میکرد
میان ایشان که در روزی که نوبت یکی از ایشان بود وضو نمیساخت در خانه آن دیگری مخفی نماند که آیه کریمه فانکحوا ما طاب لکم من
النساء مثنی و ثلاث و رباع فان خفتم الا تعدلوا فواحدة دلالت دارد بر اینکه هرگاه عدالت نتوانید کرد میان زنان خود
واجبست که بیکی اکتفا نمائید و این آیه کریمه دلالت دارد بر اینکه در هر صورت واجبست که مهما امکن مراعات عدالت در میان
ایشان کرده نه آنکه بیکی اکتفا توان نمود پس بحسب ظاهر منافاتی میان این دو آیه بنظر می آید لهذا عبد الکریم بن ابی العوجا که
یکی از سران ملاحده عرب بود درین باب با هشام بن الحکم مباحثه کرد و گفت که خدای تعالی حکیم است و از حکیم این نوع
کلام سر نمیزند چون هشام بن الحکم را در آنوقت جوابی از شبهه او بخاطر نرسید لاعلاج بمدینه طیبه بخدمت حضرت صادق
آل محمد علیه السلام رفت حضرت فرمود ای هشام چه وقت بمدینه آمده نه وقت حج است نه وقت عمره مفرده هشام گفت و باعث
شوم انجنین است که میفرمائی لیکن بواسطه جواب سؤال ابن ابی العوجا بخدمت امام زمان آمده ام که درین باب هر جوابی
بخاطر نمیرسید پس سؤال ابن ابی العوجا را برای حضرت بیان کرد حضرت فرمود آیه فان خفتم الا تعدلوا فواحدة در باب نفقه است
یعنی هرگاه ترسید که از عهده نفقه زنان متعدده نتوانید برآمد واجبست که بیکی اکتفا نمائید و این آیه کریمه در باب مودت و محبت
یعنی چون شما استطاعت ندارید در تسویه محبت میان زنان خود واجبست که آنچه مقدور شماست از صحبت و مجالست
مرعی دارید چنانچه در ترجمه تصریح بران شد و چون هشام این جواب وافی شافی را با ابن ابی العوجا گفت ابن ابی العوجا گفت
که والله این از قبیل فهم و ادراک تو نیست بلکه این دریست که از معدن نبوت و صدف امامت بیرون آمده
وَإِنْ يَتَفَرَّقَا و اگر بجهت عدم مواسات جدا شوند هریک از زن و شوهر از صاحب خود بوسیله
بیزاری و طلاق يُغْنِ اللّٰهُ بی نیاز گرداند خدای تعالی كُلًّا هریکی را مِنْ سَعَتِهِ
از فضل و از روی جود و برای هر کدام بدلی مهیا و آماده میسازد وَكَانَ اللّٰهُ وَاسِعًا و هست خدای تعالی
بسیار بخشایش بر بندگان خود حَكِيمًا محکم کار در افعال و احکام خود وَلِلّٰهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ
و مر خدا راست آنچه در آسمانهاست وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمین است پس متعذر نیست
برای او غنی ساختن زوج و زوجه بعد از افتراق و انس دادن ایشان بعد از وحشت وَلَقَدْ وَصَّيْنَا
و هر آینه بتحقیق وصیت کردیم یعنی امر کردیم الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ
آنرا که داده شده اند کتاب تورات و انجیل و غیر آن مِنْ قَبْلِكُمْ پیش از شما
وَإِيَّاكُمْ و امر کردیم شما را نیز ای اهل ایمان و اسلام و امت خیر الانام أَنِ اتَّقُوا
اللّٰهَ بآنکه پرهیز کنید و بترسید از عقاب خدای تعالی و فی مصباح الشریعة قال الصادق علیه السلام قد
جمع الله ما یتواصی به المتواصون من الاولین و الآخرین فی خصلة واحدة و هی التقوی قال الله عز و جل و لقد وصینا

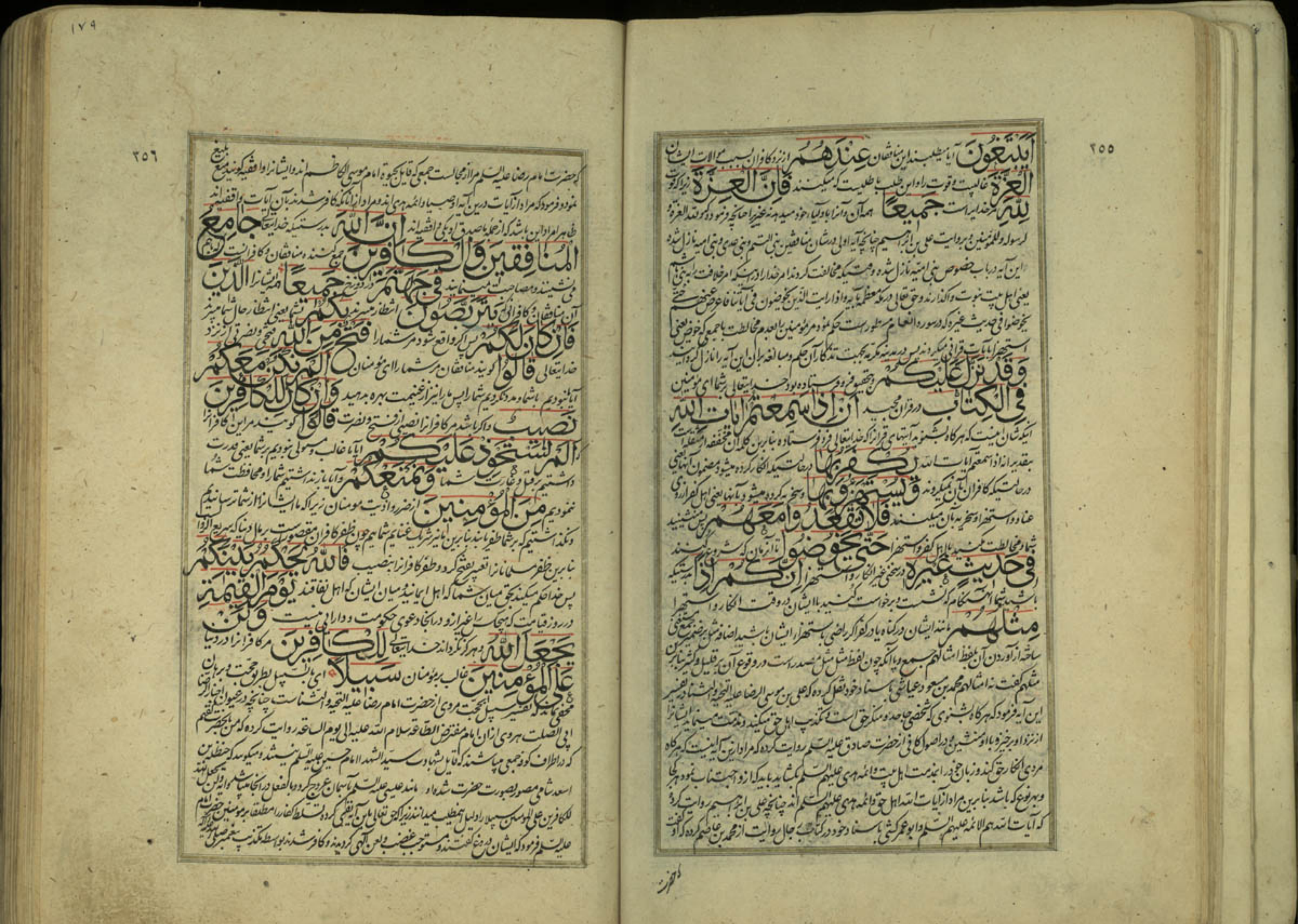


وان تكفروا فان لله ما في السموات وما في الارض وكان الله غنيا حميدا ولله ما في السموات وما في الارض وكفى بالله وكيلا ان يشأ يذهبكم ايها الناس ويأت بآخرين وكان الله على ذلك قديرا من كان يريد ثواب الدنيا فعند الله ثواب الدنيا والآخرة وكان الله سميعا بصيرا يا ايها الذين آمنوا كونوا قوامين بالقسط

شهداء لله ولو على انفسكم او الوالدين والاقربين ان يكن غنيا او فقيرا فالله اولى بهما فلا تتبعوا الهوى ان تعدلوا وان تلووا او تعرضوا فان الله كان بما تعملون خبيرا يا ايها الذين آمنوا آمنوا بالله ورسوله والكتاب الذي نزل على رسوله والكتاب الذي انزل من قبل ومن يكفر بالله وملائكته

وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ و کتابهای او و فرستادگان او را وَالْيَوْمِ الْآخِرِ
و روز قیامت را فَقَدْ ضَلَّ پس تحقیق گمراه شد ضَلَالًا بَعِيدًا
گمراه شدنی در غایت دوری که اصلا راه بطریق حق نبرد إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بدرستیکه آنانکه
ایمان آوردند ثُمَّ كَفَرُوا پس کافر شدند ثُمَّ آمَنُوا بعد از ان ایمان آوردند
ثُمَّ كَفَرُوا پس کافر شدند ثُمَّ ازْدَادُوا كُفْرًا پس زیاده کردند
کفر را و اصرار نمودند بران لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ ای لم یکن الله مریدا
لیغفر لهم یعنی مشیت خدای تعالی اراده کننده آنکه بیامرزد مر ایشان را نیست و مفعول لم یکن محذوف است
وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ و نه آنکه راه نماید ایشان را سَبِيلًا راه بهشت زیرا که دیده بصیرت
ایشان از دریافت حق نابینا شده بحیثیتی که راه توبه و رجوع حق را بر خود مسدود ساخته اند خلافست در
میان مفسرین که مراد از اینها کدام جماعت اند بعضی گفته اند که مراد از اینها یهودند و معنی آیه را چنین گفته اند که یهود اول ایمان
بموسی آوردند و بعد از ان کافر شدند بعبادت عجل و بعد از ان ایمان آوردند باو بعد از عود از طور و بعد از ان کافر شدند
بعیسی پس زیاده کردند کفر را بسبب انکار محمد صلی الله علیه و آله و نیز در تفسیر این آیه گفته اند که یهود اول بموسی ایمان
آوردند پس کافر شدند بعبادت عجل پس ایمان آوردند بعزیر پس کافر شدند باو پس کفر را زیاده کردند بسبب انکار
پیغمبر آخر الزمان علیه و آله صلوات الله الملک المنان پوشیده نماند که ظاهر آیه کریمه دلالت بر اتحاد موضوع این
صفات دارد و این تفاسیر چون دلالت بر مغایرت دارند بعیدند و تفسیر صحیح آنست که علی بن ابراهیم
در تفسیر خود روایت کرده که نزلت الآیة فی الذین آمنوا برسول الله اقرارا لا تصدیقا ثم کفروا لما کتبوا الکتاب
فیما بینهم ان لا یردوا الامر فی اهل بیته ابدا فلما نزلت الولایة واخذ رسول الله المیثاق لامیر المؤمنین آمنوا اقرارا لا تصدیقا
فلما مضی رسول الله کفروا فازدادوا کفرا یعنی این آیه در شان منافقین زمان پیغمبر ما صلوات الله علیه و آله نازل شده
زیرا که این منافقین اول ایمان به پیغمبر آوردند ایمان زبانی و تصدیق قلبی نکردند و بعد از ان کافر شدند چون عهد
کردند و عهد نامه نوشتند در میان خود که امر خلافت را با اهل بیت پیغمبر صلوات الله علیه و آله وا نگذارند چنانچه قبل ازین
در حدیث گذشت که اول و ثانی و ابو عبیده در مکه معظمه بنیان این کفر و نفاق را بعهد و پیمان تاسیس نمودند بعد از ان در غدیر
خم چون حکم بر تبلیغ ولایت حضرت امیر المؤمنین علیه السلم نازل شد حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله بفرموده حق تعالی
عهد خلافت امیر المؤمنین علیه السلم از اصحاب گرفت همان منافقین اقرار زبانی کردند بدون تصدیق جنانی پس بعد از رحلت سید
کاینات صلوات الله علیه و آله بسبب غصب خلافت مطابق عهد زیاده کردند کفر را پوشیده نماند که آیه
بَشِّرِ الْمُنَافِقِينَ که در تلو این آیه مذکور شده دال بر اینست که مراد ازین آیه چنانچه علی بن ابراهیم روایت کرده منافقین اند

نه غیر ایشان و فی اصول الکافی عن ابی عبد الله علیه السلم فی قول الله عز و جل ان الذین آمنوا ثم کفروا ثم آمنوا ثم کفروا ثم ازدادوا کفرا
لن تقبل توبتهم قال نزلت فی فلان و فلان و فلان آمنوا بالنبی صلی الله علیه و آله فی اول الامر ثم کفروا حین عرضت علیهم
الولایة حیث قال النبی صلی الله علیه و آله من کنت مولاه فعلی مولاه ثم آمنوا بالبیعة لامیر المؤمنین علیه السلام
حیث قالوا له بامر الله و امر رسوله فبایعوه ثم کفروا حیث مضی رسول الله صلی الله علیه و آله فلم یقروا بالبیعة ثم ازدادوا
کفرا باخذهم من بایعه بالبیعة لهم فهولاء لم یبق فیهم من الایمان شیء مخفی نیست که درین ایه لن تقبل توبتهم مذکور
نیست بلکه این در سوره آل عمران است که انجا فرموده ان الذین کفروا بعد ایمانهم ثم ازدادوا کفرا لن
تقبل توبتهم و اولئک هم الضالون ظاهرا ضم تتمه آن ایه درین مقام اشارت باشد بر آنکه هر دو آیه در حق
منافقین غاصبین نازل شده و مورد مذمت در هر دو آیه یک جماعت از منافقین اند و ایضا مفاد لم یکن الله
لیغفر لهم و لا لیهدیهم سبیلا همان مفاد لن تقبل توبتهم است باعتبار انتفاء موجب مغفرت و قبول توبه ازین
و معنی حدیث شریف آنست که امام فرمود که این آیه نازل شده درباره ابو بکر و عمر و عثمان که اظهار ایمان
کردند بنبی صلی الله علیه و آله در اول کار پس اظهار کفر کردند وقتی که عرض کرده شد و انموده شد بر ایشان
ولایت امیر المؤمنین علیه السلام جایی که گفت نبی یعنی در غدیر خم هر که بودم من مولا و صاحب اختیار او پس علی
مولا و صاحب اوست بعد از ان اظهار ایمان کردند به بیعت برای امیر المؤمنین علیه السلم وقتی که ازعان نمودند
بجای آوردن پیغمبر گفتن بامر الله و امر رسوله و این اشارتست بانکه ابو بکر و عمر در روز غدیر مضایقه کردند
و گفتند مر حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله را که این یعنی امر بیعت که از پیش خود قرار میدهی یا از جانب الهی
نازل شده بعد از آنکه پیغمبر فرمود که این بامر خدا و رسول اوست سلام کردند بر علی علیه السلم بامیری مؤمنان
پس کافر شدند وقتی که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله ازین عالم گذشتند و اقرار به بیعت
سابقه خود نمودند و بعد از ان زیاده کردند کفر را بسبب فرا گرفتن ایشان جمعی را که در روز غدیر بیعت
بامیر المؤمنین علیه السلم کرده بودند باینکه بیعت کنند برای ایشان در سقیفه بنی ساعده پس درین
جماعت هیچ باقی نماند از سرمایه ایمان چیزی بَشِّرِ الْمُنَافِقِينَ بشارت ده ای محمد منافقین را
بِأَنَّ لَهُمْ باینکه مر ایشان راست عَذَابًا أَلِيمًا عذابی دردناک الَّذِينَ
يَتَّخِذُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ
مشیر است که الذین در محل نصب شده اگر صفه منافقین باشد یعنی بشارت ده منافقین را بالعذاب الیم آن منافقین
را که اخذ میکنند کافران را دوستان خود نه مؤمنین را و محتملست که محلا مرفوع باشد باین تقدیر که هم الذین
یتخذون الکافرین اولیاء من دون المؤمنین یعنی آن منافقین جمعی اند که فرا میگیرند کافران را دوست خود نه مؤمنین را



أيبتغون عندهم العزة فان العزة لله جميعا

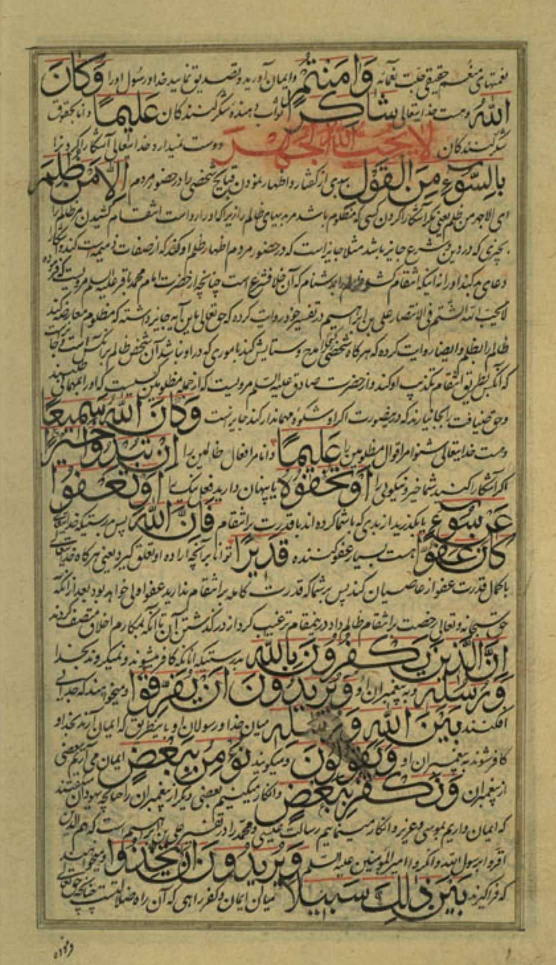
وقد نزل عليكم في الكتاب ان اذا سمعتم آيات الله يكفر بها ويستهزأ بها فلا تقعدوا معهم حتى يخوضوا في حديث غيره انكم اذا مثلهم

ان الله جامع المنافقين والكافرين في جهنم جميعا الذين يتربصون بكم فان كان لكم فتح من الله قالوا الم نكن معكم وان كان للكافرين نصيب قالوا الم نستحوذ عليكم ونمنعكم من المؤمنين فالله يحكم بينكم يوم القيمة ولن يجعل الله للكافرين على المؤمنين سبيلا

چه آنحضرت خبر داده که حضرت امام حسین علیه السلام شهید خواهد شد و بعد از وی یعنی حضرت امیر المؤمنین و امام حسن علیهما السلام
نیز شهید شده اند و نیست یکی از ما که بدست ظلمه و کفره شربت شهادت نچشد و من نیز بمکر و حیله مکاری مسموم خواهم گردید
و این علم غیب را از پیغمبر داریم و پیغمبر صلوات الله علیه و آله از جبرئیل و جبرئیل از رب جلیل و بعد از این امام فرمود که آیه
ولن یجعل الله للکافرین علی المؤمنین سبیلا آن معنی نیست که ایشان فهمیده اند بلکه سبیل در اینمقام بمعنی حجت و برهانست
و مراد اینست که حق تعالی چنان نکرده که کفار را از راه حجت و برهان الزام مؤمنین توانند داد بلکه ایشان همیشه بوسیله
حجتهای الهی و بینات ربانی در دست مؤمنین ذلیل و خوار اند و فخر رازی در تفسیر خود آورده که در آیه ولن یجعل الله للکافرین
علی المؤمنین سبیلا چند قولست اول قول حضرت امیر المؤمنین و ابن عباس رضی الله عنهما است که مراد از عدم جعل
سبیل عدم آنست در قیامت باین معنی که در قیامت کافران را هیچگونه راهی نیست بر مؤمنین بدلیل عطف این
این آیه بقول خدای تعالی که فرموده است که فالله یحکم بینکم یوم القیمة و قول ثانی عدم جعل سبیل در دنیاست و در دنیا
مراد از سبیل حجت خواهد بود و قول ثالث عدم سبیل عامست خواه در دنیا و خواه در آخرت الا ما خصه الدلیل
ازین آیه چند مسئله استنباط نموده یکی آنکه کافر جایز نیست که مسلمانی را بخرد چنانچه قاضی ناصر الدین بیضاوی شافعی گفته
واحتج به اصحابنا علی فساد شری الکافر المسلم دیگر آنکه مسلمان بقتل ذمی مقتول نگردد دیگر آنکه اگر کافری مستولی بر مال
مؤمنی شود مالک آن نخواهد بود **ان المنافقین یخادعون الله**
بدرستیکه منافقان فریب میدهند بظن باطل خود خدا را باظهار خلاف آنچه در دل خود مخفی دارند یا فریب
میدهند دوستان خدا را **وهو خادعهم** و خدا جزا دهنده خدعه ایشانست
چنانچه ابن فضال گوید که از حضرت امام رضا علیه الصلوة والسلام ازین آیه سؤال کردم حضرت جواب داد که
ان الله عز وجل لا یخادع ولکنه عز وجل یجازیهم جزاء المکر والخدیعة تعالی عما یقول الظالمون علوا کبیرا
واذا قاموا و چون برخیزند این منافقان با پیغمبر صلوات الله علیه و آله **الی الصلوة**
بسوی نماز **قاموا کسالی** برخیزند در حالتیکه کاهل و گرانبار باشند
کسی که بزور و بخلاف طبع او را بکاری وا دارند **یراؤن الناس** مینمایند خود را بمردم و بریا
نماز میگذارند که مؤمنین گمان کنند که ایشان از اهل ایمانند **ولا یذکرون**
الله و یاد نمیکنند خدا را **الا قلیلا** مگر یاد کردنی اندک که آن در حضور مردمانست نه در
خلوت و در حدیث وارد شده که کسی که خدای تعالی را در سر و پنهانی یاد کند بتحقیق یاد خدا کرده است
بسیار **مذبذبین** مینمایند خود را در حالتیکه متحیر و متردد اند **بین ذلک**
میان ایمان و کفر **لا الی هؤلاء** نه منسوب بکفار بسبب اظهار ایمان نظر نفاق

نفاق **ولا الی هؤلاء** و نه مربوطند بمؤمنین و مسلمین بسبب کفر باطنی ازین آیه کریمه معلوم میشود که طریقه نفاق
اخبث از طریقه کفر است لهذا حق تعالی بر ترک طریقه کفر مذمت آنها کرده که شما طریقه کفر را گذاشته متشبث باخبث از آن
شده اید و در سوره مبارکه بقره مذمت کفار در دو آیه کرده و مذمت منافقین در آیات کثیره کرده **ومن**
یضلل الله و هر کرا که خدای تعالی گمراه کند یعنی سلب توفیق از او کند و تخلیه او نماید **فلن**
تجد له سبیلا پس نیابی تو مر او را سبیلی بحق یعنی نیابی تو مر او را که سالک طریق حق باشد و چون
حق تعالی پیش ازین نهی از مخالطه با کافران نمود این زمان نهی از دوستی با ایشان میکند و میفرماید که **یا ایها الذین**
آمنوا ای آنکسانیکه ایمان آورده اید **لا تتخذوا الکافرین** فرا مگیرید کافران را
اولیاء دوستان **من دون المؤمنین** بغیر مؤمنان **اتریدون**
آیا میخواهید شما از فرا گرفتن کافران دوست خود **ان تجعلوا لله** اینکه بگردانید برای خدای تعالی
علیکم بر عذاب شما **سلطانا مبینا** حجتی و دلیلی ظاهر زیرا که موالات کفار علامت
نفاق است و اهل نفاق را عذاب لازم است چنانچه حق تعالی میفرماید **ان المنافقین** بدرستیکه
منافقان **فی الدرک الاسفل** در مرتبه زیرترین **من النار** از دوزخ **ولن**
تجد لهم و نیابی تو مر ایشان را **نصیرا** یاری که باعث خلاصی ایشان از عذاب و از دوزخ
در درک اسفل **الا الذین تابوا** مگر آن منافقان که توبه کنند از نفاق **واصلحوا**
و باصلاح آرند نیات خود را **واعتصموا بالله** و چنگ در زنند بدین خدای تعالی
واخلصوا دینهم لله و پاک گردانند دین خود را برای خدای تعالی و محض برای خشنودی
خدای تعالی عبادت کنند **فاولئک** پس این گروه تائبین **مع المؤمنین**
با مؤمنان و در عداد ایشان باشند و بوسیله ایشان نجات یابند ظاهر این بود که فاولئک هم المؤمنون گفته شود لیکن این عبارت
گفته نشد که تا اشارت باشد بآنکه نفاق منافقین بمرتبه ایست که بعد از توبه از نفاق نیز صلاحیت اطلاق ایمان ندارند
در مجمع البیان گفته که انما قال فاولئک مع المؤمنین ولم یقل فاولئک المؤمنون او من المؤمنین غیظا علیهم یعنی نگفت که پس
ایشان مؤمنین اند یا از جمله مؤمنین اند بلکه فرمود که ایشان با مؤمنین اند بواسطه خشمی که خدای تعالی بر منافقین دارد هر چند که از نفاق
توبه کرده باشند **وسوف یؤت الله المؤمنین** و زود باشد که بدهد خدای تعالی مؤمنان را
اجرا عظیما مزدی بزرگ و ثوابی جزیل و شریک گرداند تائبین را در این اجر عظیم و بعد از این خطاب
بمنافقین که از نفاق تائب شده باشند میکند و میفرماید که **ما یفعل الله بعذابکم**
چه میکند خدای تعالی بعذاب شما یعنی چرا عذاب کند خدای تعالی شما را **ان شکرتم** اگر شکر گوئید بر

الجزء السادس



وآمنتم وكان الله شاكرا عليما

لا يحب الله الجهر بالسوء من القول إلا من ظلم

وكان الله سميعا عليما إن تبدوا خيرا أو تخفوه أو تعفوا عن سوء فإن الله كان عفوا قديرا

إن الذين يكفرون بالله ورسله ويريدون أن يفرقوا بين الله ورسله ويقولون نؤمن ببعض ونكفر ببعض ويريدون أن يتخذوا بين ذلك سبيلا



أولئك هم الكافرون حقا وأعتدنا للكافرين عذابا مهينا

والذين آمنوا بالله ورسله ولم يفرقوا بين أحد منهم أولئك سوف يؤتيهم أجورهم وكان الله غفورا رحيما

يسألك أهل الكتاب أن تنزل عليهم كتابا من السماء فقد سألوا موسى أكبر من ذلك فقالوا أرنا الله جهرة فأخذتهم الصاعقة بظلمهم ثم اتخذوا العجل من بعد ما جاءتهم البينات فعفونا عن ذلك وآتينا موسى سلطانا مبينا ورفعنا فوقهم الطور



بمیثاقهم ... وقلنا لهم ادخلوا الباب سجداً ... وقلنا لهم لا تعدوا فی السبت ... واخذنا منهم میثاقاً غلیظاً ... فبما نقضهم میثاقهم ... وکفرهم بآیات الله ... وقتلهم الانبیاء بغیر حق ... وقولهم قلوبنا غلف ... بل طبع الله علیها بکفرهم فلا یؤمنون الا قلیلاً ... وبکفرهم

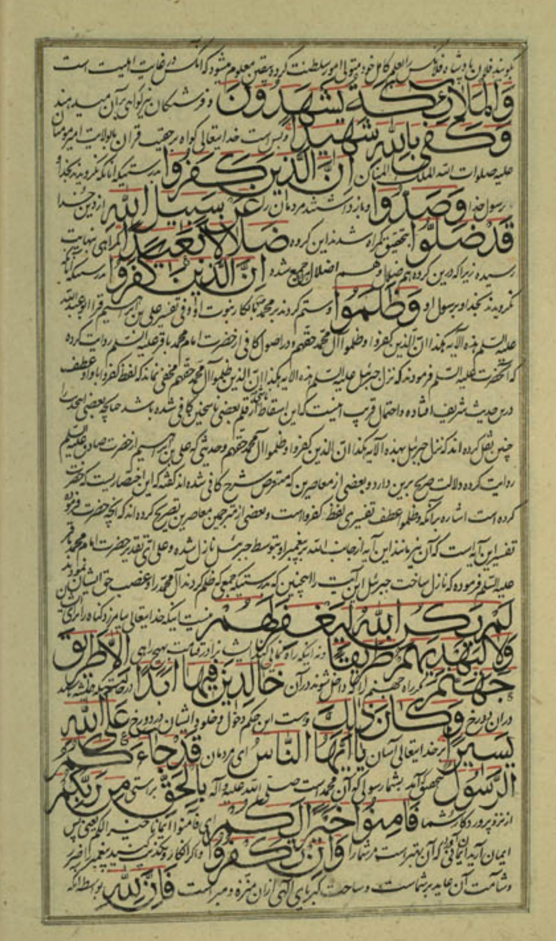
وقولهم علی مریم بهتاناً عظیماً ... وقولهم انا قتلنا المسیح عیسی بن مریم رسول الله ... وما قتلوه وما صلبوه ولکن شبه لهم ... وان الذین اختلفوا فیه لفی شک منه ما لهم به من علم الا اتباع الظن وما قتلوه یقیناً بل رفعه الله الیه ... وکان الله عزیزاً حکیماً

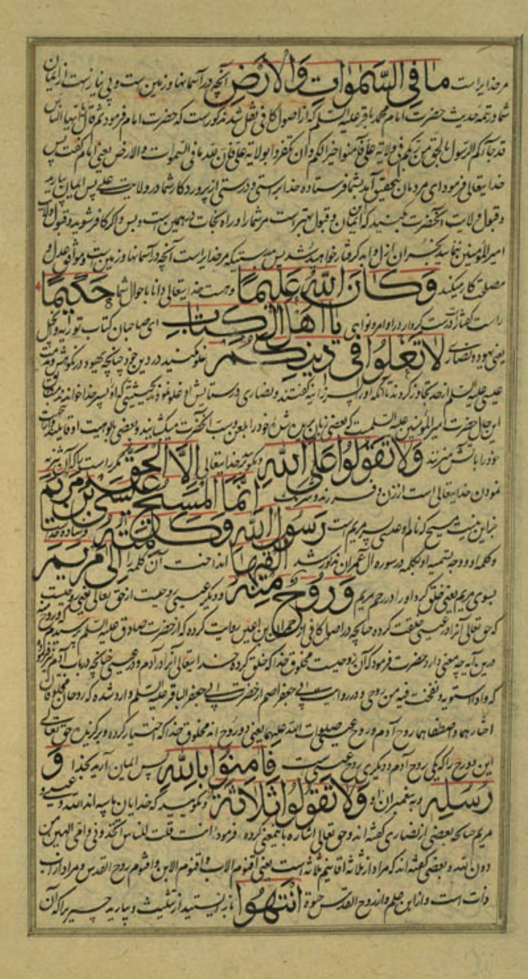
حَكِيمًا درست کردار در افعال و تقدیرات خود درست گفتار در اقوال خود **وَإِن مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ** نیست از اهل کتاب احدی **إِلَّا لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ** مگر آنکه البته بگرود ایمان آرد بعیسی **قَبْلَ مَوْتِهِ** پیش از مرگ او که بعد از نزول او باشد از آسمان چنانچه از حدیث امام محمد باقر علیه السلام در تفسیر این آیت بعد از این ظاهر خواهد شد و در بعضی روایات اهل بیت علیهم السلام معنی این چنین است که نیست احدی از اهل کتاب مگر آنکه ایمان آرد بمحمد صلی الله علیه و آله پیش از مرگ خود یعنی وقت معاینه اسباب موت که آن ایمان یاس است از حضرت صادقین علیهما السلام مرویست که حرامست بر روح شخصی که مفارقت کند از جسد خود تا آنکه نه بیند محمد و علی علیهما السلام را بحیثیتی که از علامات معلوم او گردد که بهشتی است یا دوزخی زیرا که اگر قبول ولایت ائمه معصومین علیهم السلام را در باطن خود دیده ناجی و اهل بهشت است و الا طاغی و اهل جهنم و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مرویست که حارث همدانی را که یکی از شیعیان آنحضرت بود گفت یا حارِ هَمْدانَ مَنْ يَمُتْ يَرَنِي مِنْ مُؤْمِنٍ أَوْ مُنَافِقٍ قُبُلًا يَعْرِفُنِي طَرْفُهُ وَأَعْرِفُهُ بِعَيْنِهِ وَاسْمِهِ وَمَا فَعَلَا مراد از حارِ حارث اعور همدانی است که ترخیم او بضرورت شعر است چه ترخیم منادی مضاف در سعه کلام جایز نیست یعنی ای حارث همدان هر که بمیرد می بیند مرا از مؤمن و منافق عیانا و بشناسد مرا چشم او و بشناسم من او را بذات او و صفت او و آنچه کرده باشد و در کتاب کافی از عبد الله بن ابی یعفور روایت کرده که خطاب جهنی مخلوط بود با ما و بغایت عداوت آل محمد را در دل داخل کرده بود و مصاحبت میکرد با نجده حروری ابن ابی یعفور گفت که داخل شدم بر او در بیماری او که تا عیادت او کنم برای مصلحت و تقیه پس او در آن وقت بیهوش شد و نزدیک بمردن رسید پس شنیدم که میگفت مالی و لک یا علی یعنی چه کار داری تو ای علی با من پس خبر دادم حضرت صادق علیه السلام را با این مقدمه حضرت فرمود که رآه و رب الکعبه رآه و رب الکعبه یعنی دید علی را قسم بپروردگار کعبه دید علی را آنگاه قسم بکعبه علی بن ابراهیم در تفسیر خود آورده که شهر بن حوشب گفت که حجاج علیه اللعنه روزی مرا مخاطب ساخته گفت ای شهر در کتاب خدای تعالی آیتیست که فهم آن مرا عاجز و درمانده کرده پس من باو گفتم که آن کدام آیتست گفت آیه وان من اهل الکتاب الا لیؤمنن به قبل موته بخدا قسم که من بسیاری از یهود و نصاری و غیر اینها را حکم بقتل میکردم و ایشان را گردن میزدند و من بعد از قتل نظر بلبهای ایشان میکردم که آیا بلفظ شهادتین متحرک میشود یا نه اصلا حرکتی از لبهای ایشان دیده نمیشد شهر بن حوشب گوید که گفتم معنی آیه اینچنین نیست که شما فهمیده اید بلکه معنی اینست که چون عیسی علیه السلام در آخر الزمان برای ترویج دین پیغمبر حضرت ختمی پناه صلی الله علیه و آله از آسمان نزول میکند در آن حین باقی نمی ماند هیچ یهود و نصاری و سایر جماعات مختلف و آرا متفاوته مگر آنکه ایمان آرند بعیسی پیش از موت او و نماز کند عیسی در عقب مهدی علیه السلام حجاج لعین گفت از کجا فرا گرفته این معنی را گفتم حدیث کرده من این تفسیر را حضرت امام محمد باقر علیه السلام پس گفت او این آیت را از عین صافیه چشیده











خیراً لکم بهتر است مر شمارا که آن توحید است بنابرین ترجمه انتهوا خیراً لکم بتقدیر انتهوا واتوا خیراً لکم
انما الله اله واحد جز این نیست که خدای تعالی خداییست یگانه در ذات و صفات و انکار کرد
در کبریای او راهی نیست سبحانه منزه است خدای تعالی ان یکون له ولد
از آنکه باشد مر او را فرزندی له ما فی السموات وما فی الارض مر او راست آنچه
در آسمانها و زمین است یعنی همه مخلوق اویند و مخلوق مماثل خالق نه در فرزندی او را شایسته نیست
وکفی بالله وکیلا و بس است خدای تعالی کافی مهمات عباد و مستغنی است از ولد
و مددکار زیرا که احتیاج بولد جهت آنست که او وکیل و کفیل مهمات پدر باشد و هرگاه خدای تعالی بذات کامل خود وکیل جمیع عباد
باشد پس احتیاج نخواهد داشت از فرزند و مددکاری که وکیل و کفیل کار او باشند و چون نصاری نجران گفتند که ای محمد
تو عیب عیسی میکنی که او بنده خداست او را عیب مکن و همچنین عیب میدانند عبده و ملائکه عبودیت ملائکه مر خدای تعالی را حضرت
فرمود که بندگی خدا عیب عیسی و ملائکه نیست حق تعالی موافق قول آنحضرت میفرماید که لن یستنکف
المسیح هرگز ننگ و عار ندارد عیسی ان یکون عبداً لله از آنکه باشد بنده
بنده خدا ولا الملائکة المقربون و نیز عار ندارند فرشتگان مقرب
درگاه که بنده خدا باشند پس عیب دانستن عبده مسیح و عبده ملائکه عبودیت مسیح و ملائکه را امریست که به مسیح ان
رضیست و نه ملائکه بنابرین تعبیر را استدلال بعضی ازین آیت بر افضلیت ملائکه بر انبیا ضعیف است ومن
یستنکف و هر که ننگ دارد عن عبادته از عبادت و پرستش
خدای تعالی ویستکبر و سرکشی کند از آن فسیحشرهم ای فیحشرهم یوم
یحشر جمیع العباد یعنی پس زود باشد که جمع کند مستنکف و مستکبر را خدای تعالی روزی که جمع میکند جمیع عباد را
الیه بسوی خود یعنی بروز جزا که روز قیامت است جمیعا همه ایشان را تا مزد ثواب اعمال ایشان را و ثواب
و عقاب بایشان رساند فاما الذین آمنوا واما آنانکه ایمان آورده اند وعملوا ال
الصالحات و کارهای نیکو کردند فیوفیهم اجورهم
پس تمام بدهد خدای تعالی مزدهای ایشان را ویزیدهم من فضله و بیفزاید جزای ایشان را
از فضل خود که آن ده برابر عمل است و تا هفتاد و هفتصد و مضاعف بران واما الذین
استنکفوا واستکبروا واما آنکس ننگ دارند از عبادت خدا و استکبار
و استکبار کردند فیعذبهم پس عذاب کند خدای تعالی ایشان را عذاباً الیماً
عذابی دردناک ولا یجدون لهم و نیابند ایشان برای خود من دون الله

بجز از

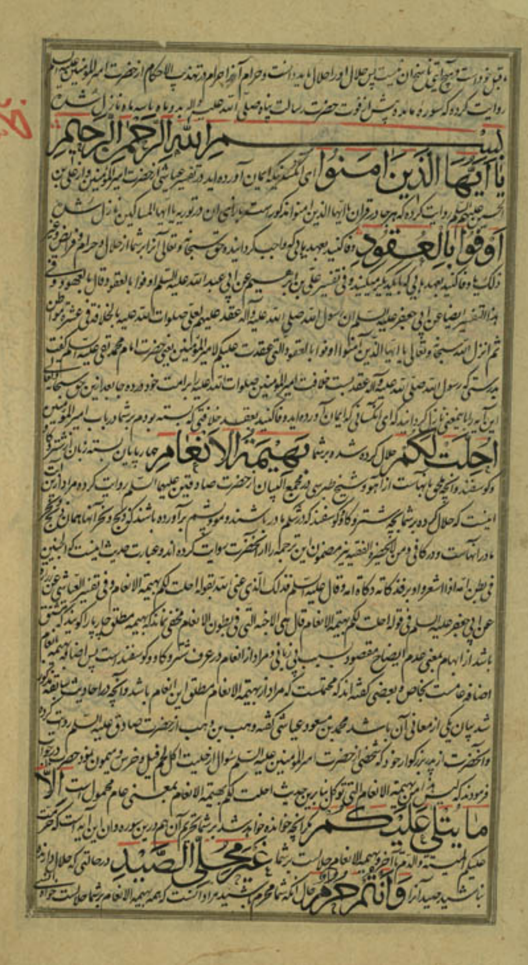
بجز از خدای تعالی ولیاً دوستی ولا نصیراً و نه یاری کننده مخفی نماند که فاما الذین آمنوا الی آخر آنجا
تفصیل فسیحشرهم الیه جمیعا است و گفته اند که تفصیل موافق مفصل نیست زیرا که در مفصل یک طایفه مذکور است که آن
مستنکفین باشد و در تفصیل دو طایفه که مستنکفین و مومنین اند و ما اشارت بجواب این بحث کرده ایم در
سابق فسیحشرهم چنانچه مذکور شد اینست که فسیحشرهم یوم یحشر جمیع العباد اعم من المستنکف وغیر المستنکف پس
درین صورت تفصیل موافق مفصل است و اگر فسیحشرهم را بظاهر واگذاریم میتوان گفت که ثواب مومنین
مستلزم عذاب مستنکفین است بحسرت و غم ایشان پس فی الحقیقه حق تعالی فرموده باشد که ما مستنکفین را در حشر
جمع کنیم پس ایشان را بدو طریق عذاب کنیم یکی آنکه مومنین غیر مستنکفین را ثواب دهیم بر وجه کامل تا مستنکفین بدین
وسیله بعذاب غم والم گرفتار شوند و دیگر آنکه ایشان را فی نفسهم بدون وسیله مومنین گرفتار عذاب گردانیم
یا ایها الناس ای مردمان قد جاءکم بتحقیق آمد شما را برهان من
ربکم حجتی و دلیلی از جانب پروردگار شما که آن محمد است با معجزات ظاهره
وانزلنا الیکم و فرو فرستادیم بسوی شما نوراً مبیناً نوری که
ظاهر کننده است برای شما آن حجت را محمد بن مسعود عیاشی از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده که مراد
از برهان درین آیه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و از نور مرتضی علی علیه السلم است و فی تفسیر علی بن ابراهیم
النور امامة امیر المومنین علیه السلم و فی مجمع البیان قیل النور ولایة علی بن ابی طالب علیه السلم عن ابی عبد الله
علیه السلم یعنی بعضی گفته اند که مراد از نور ولایت و خلافت و امامت علی بن ابی طالب است علیه السلم و این
مروی از حضرت صادق علیه السلم است فاما الذین آمنوا بالله پس اما آنانکه ایمان
آوردند بخدا واعتصموا به و چنگ در زدند بنور او و فی تفسیر علی بن ابراهیم وهم الذین
تمسکوا بولایة علی امیر المومنین والائمة علیهم السلم فسیدخلهم پس زود باشد که در آرد
ایشان را خدای تعالی فی رحمة منه در بهشتی از و بازای اعمال نیکوی ایشان وفضل
و در زیادتی آن که بازای استحقاق عمل نباشد بلکه محض تفضل الهی باشد ویهدیهم الیه
و راه نماید ایشان را بسوی فضل خود صراطاً مستقیماً راهی راست و در تفسیر
عیاشی از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده که آنحضرت فرموده که الصراط المستقیم علی علیه السلم
و چون حق تعالی در اول این سوره بیان بعضی از سهام فرایض و میراث نمود ختم سوره به بیان دیگر از سهام نمود که
یستفتونک طلب فتوی و حکم میکنند از تو ای محمد در میراث کلاله یعنی در میراث
برادران و خواهران مرویست که جابر بن عبد الله انصاری بیمار بود حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله

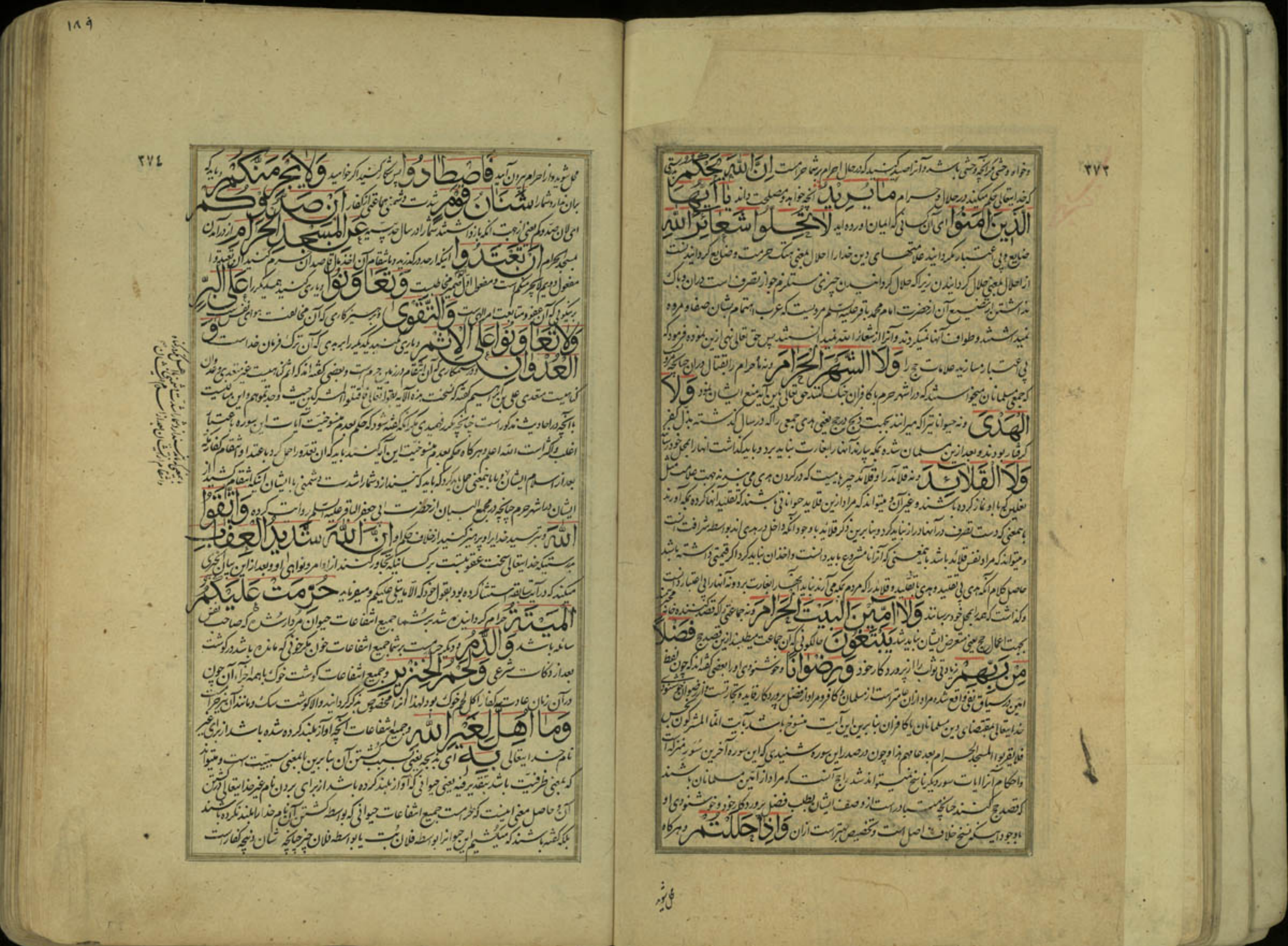
بعیادت او رفتند جابر گفت یا رسول الله مرا کلاله است در باب میراث ایشان چه حکم است پس این آیه نازل گردید **قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ** بگو که خدای تعالی فتوی میدهد و حکم میکند از برای شما **فِي الْكَلَالَةِ** در میراث کلاله و آن حکم اینست **إِنِ امْرُؤٌ هَلَكَ** اگر مردی بمیرد وامرؤ مرفوعست بفعل مقدر که فعل ظاهر که هلک است تفسیر آنست یعنی تقدیر کلام اینست ان هلک امرؤ یعنی اگر بمیرد مردی و او این صفت داشته باشد **لَيْسَ لَهُ وَلَدٌ** نباشد مر او را فرزندی از ذکور واناث باجماع فرقهٔ ناجیه عدم فرزند کافی نیست بلکه شرطست که پدر و مادر نیز از و نمانده باشد **وَلَهُ أُخْتٌ** و باشد مر او را خواهری از مادر و پدر یا خواهری از پدر تنها زیرا که حکم کلالهٔ مادری در اوایل سوره گذشت **فَلَهَا نِصْفُ مَا تَرَكَ** پس مر خواهر او راست نصف آنچه بگذارد و از مال **وَهُوَ يَرِثُهَا** و آن مرد نیز وارث آن خواهر میشود اگر آن خواهر بمیرد و او بماند **إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهَا وَلَدٌ** اگر نباشد آن خواهر را فرزندی از ذکور واناث و پدر و مادر نیز نداشته باشد **فَإِنْ كَانَتَا اثْنَتَيْنِ** پس اگر باشد کلاله آن مرد که مرده و فرزند نداشته دو خواهر باشند بنابرین ضمیر کانتا راجع است بکلاله و تثنیه آن باعتبار خبر است یعنی اثنتین **فَلَهُمَا الثُّلُثَانِ** پس مر ایشانراست دو بخش از سه بخش **مِمَّا تَرَكَ** از آنچه گذاشته **وَإِنْ كَانُوا** و اگر باشند کلالهٔ آن مرد **إِخْوَةً** جماعتی **رِجَالًا وَنِسَاءً** که بعضی ایشان مردان باشند و بعضی ایشان زنان یعنی کلالهٔ او برادران و خواهران پدری و مادری یا پدری تنها باشند هر چند ضمیر کانوا راجع بکلاله است اما ایراد ضمیر جمع باعتبار خبر است چنانچه در کانتا گذشت و مراد از اخوه عام تر است از اخوه و اخوات بسبیل تغلیب مذکر بر مؤنث **فَلِلذَّكَرِ** پس مر مذکر ایشانراست از میراث **مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَيَيْنِ** برابر حصهٔ دو مؤنث **يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ** بیان میکند خدای تعالی احکام میراث را برای شما **أَنْ تَضِلُّوا** ای کراهة ان تضلوا یعنی از جهت کراهت داشتن آنکه شما گمراه شوید و حکم بغیر صواب نمائید **وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ** و خدای تعالی بهمه چیزی داناست

و الحمد لله که تفسیر این سوره تمام شد بر وجه اتم و اکمل

سورة المائدة مدنیة وهی مائة وعشرون آیة

مستفاد از احادیث اهل بیت عصمت سلام الله علیهم اجمعین آنست که سورهٔ مائده آخرین سوره است که بر پیغمبر صلوات الله علیه و آله با هشتاد هزار هزار فرشته نازل شد چنانچه ابو حمزه ثمالی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده و در تفسیر عیاشی مذکور است و در نسخهٔ مجمع البیان هشتاد هزار فرشته است و این سوره





در مجمع البیان گفته که اما آنکه اظهار اسلام کنند اما دین ایشان مخالف دین حق باشد حال ذبیحهٔ ایشان نیز همچو حال ذبیحهٔ کفارست
در عدم اباحت اکل زیرا که ایشان نام خدای حقیقی و معبود تحقیقی را نمیبرند بلکه نام خدایرا میبرند که او را توان بچشم دید
و از و شرور سر زند و غیر ذلک و حدیث صحیح زکریا بن آدم دلالت صریح برین دارد حیث قال قال ابو الحسن علیه السلام
انی انهاک عن ذبیحة کل من کان علی خلاف ما انت علیه و اصحابک الا فی وقت الضرورة الیه یعنی زکریا بن آدم گفت که حضرت
امام رضا علیه السلام فرمود که من ترا نهی میکنم از اکل ذبیحهٔ هر که باشد بر خلاف دینی که تو بر آنی و اصحاب تو بر آنند مگر وقت
ضرورت که در اینصورت اکل ذبیحهٔ آنها جایز است و مؤید این احادیث دیگر نیز وارد شده **وَالْمُنْخَنِقَةُ**
و حرامست گوشت حیوانی که فشرده شده باشد گلوی آن و مرده باشد و عادت مشرکین این بود که حیوان را خپه
میکردند و گوشت آنرا میخوردند **وَالْمَوْقُوذَةُ** و حیوانی که بچیزی زده شده باشد و مرده باشد مشهور
بین المفسرین همین معنی است اما در من لا یحضره الفقیه از حضرت جواد علیه السلام روایت کرده که الموقوذة التی مرضت
ووقذها المرض حتی لم یکن لها حرکة یعنی موقوذه آن حیوانیست که بیمار شود و بکوبد او را بیماری و رنجور ساخته باشد او را تا آنکه
نماند او را حرکتی **وَالْمُتَرَدِّيَةُ** و حیوانی که از بلندی افتاده مرده باشد یا بچاه افتاده سلب حیوة ازو شده باشد
وَالنَّطِيحَةُ و حیوانی که بشاخ یا لگد زده شده باشد از حیوانی دیگر پس مرده باشد **وَمَا أَكَلَ**
السَّبُعُ و حیوانی که خورده شده باشد بعضی از اجزای آن از حیوان درنده و بدین جهت مرده باشد **إِلَّا مَا**
ذَكَّيْتُمْ این استثنا راجع است بجمیع ما تقدم از آنچه صلاحیت تذکیه داشته باشد و آن تا آخر
از محرمات مذکوره است یعنی گوشت حیوانات مذکوره است یعنی گوشت این حیوانات حرامست بر شما مگر آنکه ذبح
کرده باشید آنها را بطریق معهود در شرع و این مروی از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است و بعضی گفته اند الا ما ذکیتم استثنا
منقطع است از ما اکل السبع یعنی مگر آنکه حیوانی را که بعضی از آن را سبع خورده باشد و حیات داشته باشد و ذبح کرده باشید آنرا
موافق شرع که آن در اینصورت حلالست **وَمَا ذُبِحَ** و حرامست بر شما حیوانی که کشته شده باشد
و بهر بت کرده شده باشد گوشت آنها **عَلَى النُّصُبِ** بر بالای بتها چنانچه عادت مشرکان مکه بود که حیوانات را می
کشتند و گوشت آنها را بر بالای بتها پهن میکردند جهت تبرک و میتواند که کلمه علی بمعنی لام باشد یعنی حرامست بر شما حیوانی
که ذبح شده باشد برای آتش خانها و برای بتان و تقرب ایشان **وَأَنْ تَسْتَقْسِمُوا** و حرامست آنکه طلب
کنید و قسمت نمائید گوشت شتر را **بِالْأَزْلَامِ** بتیرهای قمار و ازلام عبارتست از تیرهای بی پر و پیکان که اهل
جاهلیت قمار بآنها میکردند و آن ده تیر بوده که هفت تیر از آن صاحب نصیب بوده چنانچه بر هر یک از آنها نصیبی نوشته بوده
مثل یکسهم و دو سهم تا هفت سهم و سه تیر از آنها بی نصیب بوده و چیزی بر آنها نمی نوشته اند و کیفیت قمار باین تیرها چنانچه
علی بن ابراهیم آورده چنان بوده که شتری میکشته اند و آنرا قسمت میکرده اند بده قسم و خریطهٔ آن تیرها را حرکت میداده

تا خوب بیکدیگر مخلوط شوند و بعد از آن بنام هر کس تیری بیرون می آوردند پس هر کس که تیر نصیب دار بنام او بیرون می آمد نصیبی که از آن شتر در آن
تیر مکتوب بوده باو میداده اند و هر کس که تیر خالی از نصیب بنام او بیرون می آمد قیمت آن شتر را ازو میگرفته اند و چیزی از اقسام باو نمیداده اند
در مجمع گفته که صاحب انصاب نصیب خود را بفقرا داده چیزی از آنرا متصرف نمیشدند و باینمعنی افتخار میکردند پس بعد از ظهور دولت
اسلام حق سبحانه و تعالی نهی ازین قمار نمود و ذکر حیوانات مذکوره بعد از ذکر میته با وجود دخول اینها در میته تخصیص است بعد از تعمیم
از جهت اهتمام بشان اینها بنا بر آنکه خوردن آنها عادت اقوام جاهلیت بود **ذَٰلِكُمْ** آنچه مذکور شد تحریم او خصوص
استقسام بازلام و صاحب مجمع البیان گفته که این ظاهر تر است **فِسْقٌ** بیرون رفتن است از طاعت خدا تعالی
الْيَوْمَ درین زمان که دین پیغمبر حضرت ختمی پناه بر عالمیان رسید **يَئِسَ الَّذِينَ كَفَرُوا**
ناامید شدند کافران **مِنْ دِينِكُمْ** از دین شما ای مؤمنین یعنی نومید شدند از باطل کردن دین شما
و از رجوع کردن شما بدین ایشان علی بن ابراهیم گفته که الیوم یعنی این زمان که ولایت امیر المؤمنین نازل شد و محمد بن مسعود عیاشی
روایت کرده که مراد از الیوم روز قیام قائم آل محمد است و مراد از کافران بنو امیه اند از دین آل محمد است یعنی از روزیکه علم دولت ارتفاع
پذیرد مایوس میشوند بنو امیه از امامان شما که آل محمد صلی الله علیه و آله باینمعنی که در وقت غصب حق ایشان میتوانند کرد و مغلوب
و مخذول اند **فَلَا تَخْشَوْهُمْ** پس مترسید از ایشان **وَاخْشَوْنِ** و بترسید از من
الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ امروز کامل گردانیدم برای شما دین شما را
وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي و تمام کردم بر شما نعمت خود را که فرستادن رسالت
وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ و اختیار کردم برای شما از میان ادیان اسلام را
دِينًا دینی پاکیزه علی بن ابراهیم از حضرت ابی جعفر الباقر علیه السلام روایت کرده که آخر فریضه که حق تعالی
نازل گردانید ولایت امیر المؤمنین و ائمه هدی علیهم السلام بود پس این آیه در موضع کراع الغمیم نازل شد بعد از آن
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله اقامت کرد و اظهار نمود حکم این آیه را در جحفه و بعد ازین فریضه دیگر نازل نگردید
و فی اصول الکافی عن عمر بن اذینه عن زراره و الفضیل بن یسار و بکیر بن اعین و محمد بن مسلم و برید بن معویة قالوا جمیعا قال
قال ابو جعفر علیه السلام و کانت الفریضة تنزل بعد الفریضة الاخری و کانت الولایة آخر الفرائض فانزل الله عز و جل
الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا قال ابو جعفر علیه السلام یقول الله عز و جل لا انزل
علیکم بعد هذه فریضة قد اکملت لکم الفرائض یعنی عمر بن اذینه روایت کرده از این جماعت مذکوره که ایشان گفتند
که حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که و بود اینکه نازل میشد در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله فریضه بعد از
فریضه دیگر و بود فریضه ولایت امیر المؤمنین علیه السلام آخر فریضها پس بنابرین نازل گردانید خدای تعالی الیوم اکملت
لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا گفت امام علیه السلام در تفسیر این آیه که نازل نمیسازیم

بر شما بعد از این فریضه ولایت امیرالمؤمنین علیه السلم فریضه دیگر را بتحقیق کامل کردم برای شما فرایض را پس کمال فرایض و اتمام نعمت بنصب امامت
و رفع لوای خلافت امیرالمؤمنین علیه السلم صورت پذیرفت و شیخ ابو علی طبرسی رحمه الله در مجمع البیان باسناد خود از ابی سعید خدری
روایت کرده که ان رسول الله لما نزلت هذه الآیه قال الله اکبر علی اکمال الدین و اتمام النعمه و رضا الرب برسالتی و ولایه علی بن ابی
طالب من بعدی و قال من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله یعنی بدرستیکه رسول الله
صلی الله علیه و آله بعد از نزول این آیه کریمه گفت خدایتعالی بزرگتر است بر کامل گردانیدن دین پس و تمام کردن نعمت خود و راضی
بودن پروردگار برسالت من و ولایت علی بن ابی طالب بعد از من و گفت کسی که من اولی بتصرفم باو پس علی نیز اولی بتصرف است باو
بارخدایا دوست دار کسی را که علی را دوست دارد و دشمن دار کسی را که علی را دشمن دارد و نصرت ده کسی را که نصرت دهد علی را و یاری مکن کسی را
که علی را یاری ندهد **فمن اضطر** متعلق است بتحریم محرمات و مابین که جمله الیوم یئس الذین کفروا است تا آخر جمله معترضه است
یعنی پس هر که مضطر شود بتناول امور محرمه یا **فی مخمصة** در حین گرسنگی و عدم وجدان طعام **غیر**
متجانف مائل نشده و میل کننده نباشد **لاثم** مر گناهی را یعنی بواسطه لذت آن تا خوردن زیاده از
از سد رمق ... و یا آنکه یاغی بر امام معصوم نورزیده باشد چنانچه در سوره بقره گذشت که غیر باغ و لا عاد **فان**
الله غفور پس بدرستیکه خدایتعالی آمرزنده گناهانست **رحیم** مهربانست و عقاب
و مؤاخذه نمیکند احدی را از اکل محرمات در حین اضطرار **یسئلونک** می پرسند مسلمانان از تو ای محمد
ماذا احل لهم چه چیز حلال گردانیده شده است از برای ایشان از طعامها **قل**
بگو در جواب ایشان که **احل لکم الطیبات** حلال گردانیده شده
است از برای شما چیزهای پاک که تحریم آنها واقع نشده باشد در شرع و بعضی در تفسیر طیبات گفته اند که ما لم یستخبثه الطباع
السلیمه و لم تتنفر عنه یعنی طیبات آنست که خبیث نشمردند آنرا طبعهای سلیمه و متنفر از آن نباشند **وما علمتم**
معطوف است بر الطیبات ای احل لکم صید ما علمتم یعنی و نیز حلال گردانیدیم برای شما صید آنچه تعلیم کرده اید
طریق شکار کردن را بآن **من الجوارح** از جمله حیوانات شکار کننده و مجروح سازنده و مراد از
جوارح در اینمقام نزد اصحاب ما سگان شکاریست چنانچه در جوامع الجامع گفته که جوارح سگان شکار کننده اند
نزد ائمه هدی علیهم السلم و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم مرویست که لا تاکل الا ما ذکیت الا الکلاب یعنی مخور از
شکارها مگر آنچه را که تذکیه کنی تو او را مگر شکار سگهای آموخته را که صید آنها حلالست و احتیاج بتذکیه ندارد
مکلبین در حالتیکه ماهر باشید در علم سگ داری زیرا که مکلبین مشتق است از تکلیب
بمعنی سگ داری کردن و این مؤید آنست که مراد از جوارح خصوص سگان تعلیم کرده شده است و مکلبین حالست
از فاعل علمتم **تعلمونهن** تعلیم میکنید این جوارح را طریق شکار کردن **مما**

علم

علمکم الله از آنچه تعلیم کرده شما را خدایتعالی بالهام میتوان که تعلمونهن حال باشد بعد از حال یا شد یا کلامی باشد
مستأنف و بهر حال اشارتست بآنکه تعلیم سگان شکاری وقتی معتبر است که موافق حکم الهی باشد چنانچه در شرع مقرر است بنابر
روایات معتبره از ائمه هدی علیهم السلم که تعلیم سگ شکاری بدین وجه باشد که هرگاه آنرا بجانب صید فرستند از پی شکار برود و چون منع کنند
او را باز ایستد و بعد از گرفتن منع پذیر شود و بایستد و شکار را نگاهدارد و عادت نکند بخوردن آن **فکلوا** پس بخورید
مما امسکن علیکم از آنچه نگاهداشته اند آن جوارح برای شما و این
اشارتست بآنکه آنچه سگ خاییده باشد حلال نیست بلکه آنچه نگاهداشته آن حلالست و پس و چون علیکم خطاب بمسلمانانست
معلوم میشود که صید کافر حلیت ندارد و ذکر تسمیه که بعد از این می آید آن نیز مؤید این معنی است **واذکروا اسم**
الله و یاد کنید نام خدا را **علیه** بر فرستادن آنچه تعلیم داده اید شما از برای شکار از جوارح علی بن ابراهیم از حضرت
صادق علیه السلم روایت کرده که آنحضرت فرمود که اذا ارسلت الکلب المعلم فاذکروا اسم الله فهو ذکاته یعنی هرگاه ...
سگ آموخته را از پی شکاری پس یاد کن نام خدا را بر سر آن فرستادن از جهت آنکه فرستادن آن بنام خدایتعالی تذکیه آن شکار است
و از ابوبکر حضرمی روایت کرده اند که او گفت که سؤال کردم حضرت صادق علیه السلم را که اگر سگ شکاری شکار را بکشد از مستوران خورد
حضرت فرمود آری زیرا که حق تعالی فرموده فکلوا مما امسکن علیکم و فی الکافی عن جمیل بن دراج قال حدثنی حکم بن حکیم الصیرفی قال قلت لابی
عبدالله علیه السلم ما تقول فی الکلب یصید الصید فیقتله فقال لا بأس بکله و عن جمیل بن دراج قال سالت ابا عبدالله علیه السلم
عن الرجل یرسل الکلب علی الصید فیاخذه و لا یکون معه سکین فیذکیه بها ایدعه حتی یقتله و یاکل منه قال لا بأس قال الله
عز و جل فکلوا مما امسکن علیکم و لا ینبغی ان یوکل ما قتل الفهد **واتقوا الله** و بترسید از خدایتعالی در ارتکاب
محرمات **ان الله** بدرستیکه خدایتعالی **سریع الحساب** زود حسابست عملهای
عباد را **الیوم احل لکم الطیبات** درین زمان حلال گردانیده
شده است از برای شما طعامهای پاک که در شرع تحریم آن واقع نشده باشد **وطعام**
الذین اوتوا الکتاب وطعام آنانکه داده شده اند کتابی از کتابهای آسمانی چون یهود و
نصاری و مجوس **حل لکم** حلالست از برای شما **وطعامکم حل**
لهم وطعام شما حلالست از برای ایشان و مراد از طعام ایشان که حلالست بر شما نزد اکثر اصحاب
غیر ذبایح ایشانست مثل غلات و فواکه و سایر اطعمه که از جنس ذبایح ایشان نباشد و فی الکافی عن ابی الجارود قال
سالت ابا جعفر علیه السلم عن قول الله عز و جل وطعام الذین اوتوا الکتاب حل لکم وطعامکم حل لهم فقال علیه السلم الحبوب
والبقول یعنی ابی جارود گوید که معنی این آیه را از حضرت امام محمد باقر علیه السلم پرسیدم فرمود که مراد از طعام
حبوب و بقولست و مراد از حبوب جو و گندم و نخود و مانند اینهاست و از بقول سبزیها و همچنین در کافی از عیص ...

روایت کرده که قال ابو عبد الله علیه السلم کان ابی صلوات الله علیه یقول انما هو الحبوب و اشباهه یعنی حضرت صادق علیه السلم فرمود
که پدر بزرگوار من علیه السلم حضرت امام محمد باقر علیه السلم فرمود که مراد از طعام اهل کتاب حبوب و مانند آنست و در من لا یحضره الفقیه
از ورد بن زید روایت کرده که من از حضرت امام محمد باقر علیه السلم پرسیدم که چه میفرمایی در مجوسی که بسم الله بگوید و ذبح کند آیا
گوشت آن ذبیحه را میتوان خورد حضرت فرمود بخور که خوردن آن جایز است این حدیث نزد اکثر اصحاب محمول بر وقت ضرورت
که اگر نخورد هلاک شود و یا محمول بر تقیه است یا تقیه امام علیه السلم یا جواز خوردن آن در وقت تقیه و فی الکافی عن اسمعیل بن جابر قال
قلت لابی عبد الله علیه السلم ما تقول فی طعام اهل الکتاب فقال لا تاکله ثم سکت هنیئة ثم قال لا تاکله ولا تترکه تقول انه حرام ولکن
تترکه تتنزه عنه ان فی آنیتهم الخمر ولحم الخنزیر یعنی اسمعیل جابر گفت که من از حضرت صادق علیه السلم پرسیدم که شما چه میفرمایید در باب
اکل طعام اهل کتاب حضرت فرمود مخور طعام ایشان را پس ساکت شدند که زمانی و فرمود مخور طعام ایشان را و ترک مکن آن را از جهت
که بگویی آن حرامست ولیکن ترک آن کن از جهت تنزه و پاکی زیرا که ظروف ایشان آلوده بنجاست خمر و گوشت خوک است پس ازین
حدیث معلوم شد که طعام اهل کتاب فی نفسه حرام نیست بلکه حرمت آن بواسطه امور خارجه است و محتملست که مراد ازین طعام
غیر ذبایح باشد تا جمع میان احادیث آسان گردد والله اعلم مخفی نماند که بیان حلیت طعام اهل کتاب از غیر ذبایح ایشان بعد از
بیان حلیت طیبات با آنکه طعام ایشان که از جنس ذبایح ایشان نباشد داخلست در طیبات از جهت اهتمامست بشان طعام
ایشان تا توهم نشود که همچنانکه ذبایح ایشان حلال نیست غیر ذبایح ایشان نیز حلال نیست پس اشکالی نباشد در بیان حلیت طعام
ایشان بمعنی مذکور بعد از بیان حلیت طیبات چنانچه شیخ اجل شیخ مقداد علیه الرحمه در کنز العرفان بر خود اشکال گرفته
والمحصنات من المؤمنات و دیگر حلال کرده شده است بر شما زنان عفیفه پارسا از آنها
که ایمان آورده اند **والمحصنات من الذین اوتوا الکتاب**
و دیگر حلال کرده شده بر شما زنان عفیفه از آنها که داده شده اند کتاب **من قبلکم** پیش از شما
یعنی زنان یهودیه و نصرانیه و مجوسیه و فی من لا یحضره الفقیه عن الصادق علیه السلم المحصنات من الذین اوتوا الکتاب قال
هن العفایف و مراد از حلیت محصنات اهل کتاب یا حلیت نکاح ایشانست بعد از مسلمان شدن ایشان زیرا که مسلمانان
کراهت میشمردند نکاح ایشان را بعد از اسلام نیز و یا حلیت نکاح متعه ایشانست چنانچه در حدیث وارد شده که لا باس ان یتمتع الرجل
بالیهودیة والنصرانیة و عنده حرة و ظاهر اذا آتیتموهن اجورهن دلالت بر این معنی دارد و بعضی نکاح اهل کتاب را قبل از اسلام نیز حلال
دانسته اند بنا بر این ظاهر این و مطابق حدیث نیز هست و احتمال منسوخ بودن این آیه یا ناسخ بودن آیه ای در سوره مبارکه بقره
گذشت و علی بن ابراهیم گفته که بعد از آنکه حق تعالی حکم تحریم نکاح زنان کتابیه در سوره بقره باین آیه نمود ولا تنکحوا المشرکات حتی
یؤمن درین سوره حکم تحلیل آن کرده بنا برین آیه که این آیه ناسخ آیه سوره مبارکه بقره باشد و مؤید اینست آنچه از روایات فهمیده
که آیات سوره مائده ناسخ اند نه منسوخ و بعد از آن علی بن ابراهیم گفته که وقتی نکاح زنان کتابیه حلالست که ادای جزیه و آنچه بسنند

اما اگر

اما اگر در دار شرک باشند و ادای جزیه نمایند نکاح ایشان حرامست و در حدیث آمده که چون زنان کتابیه را بنکاح خود در آورد
باید که ایشان را از شرب خمر و اکل لحم خنزیر منع کند و فی روایة لا یتزوج الرجل الیهودیة والنصرانیة علی المسلمة و یتزوج المسلمة علی الیهودیة والنصرانیة
اذا آتیتموهن چون بدهید بایشان **اجورهن** مهرهای ایشان را ظاهر این آیه دلالت
بر حلیت نکاح منقطع کتابیه میکند زیرا که در نکاح منقطع اجور دادن لازم است نه در نکاح دوام مگر آنکه گفته شود که این قید بر سبیل فضیلت
و اولویت است زیرا که بدون ادای مهر نیز حلالست نکاح و وطی ایشان گاهی که زنان امتناع نمایند بدون دادن مهر و تفصیل که در
کتب فقهیه مسطور است و بعضی گفته اند که اذا آتیتموهن اجورهن بمعنی است که هرگاه لازم گردانید بر خود دادن مهورشان را
محصنین در حالتی که شما باشید بنکاح عفت و صلاح جویندگان باشید **غیر مسافحین**
نه زنا کنندگان بحسب ظاهر **ولا متخذی اخدان** و نه فراگیرندگان دوستان پنهانی
چنانچه عادت عرب بود که مردی زنی را در خفیه دوست گرفتی و آن را ممتاز از نکاح دانسته با او زنا کردی **ومن**
یکفر بالایمان و هر که انکار کند و تصدیق نکند به آنچه تصدیق بآن واجب باشد از اصول و فروع دین پس
مراد از ایمان شرایع اسلام است و از کفر بآن انکار و امتناع از آنست **فقد حبط عمله** پس بتحقیق
باطل باشد عمل او و ثوابی بر آن مترتب نگردد زیرا که صحت اعمال فرع ایمانست در کافی از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده
که مراد از ومن یکفر بالایمان اینست که ترک کند عملی را که اقرار بآن کرده بود مثل آنکه ترک نماز کند بدون سقمی و شغلی یعنی بدون عذری
و در روایت دیگر از احدهما علیهما السلم آمده که ترک العمل حتی یدعه اجمع یعنی ترک کند عملی را که در شرع مامور بآن بود تا آنکه وا
گذارد همه اعمال را و یکباره یاغی شود و محمد بن مسعود عیاشی باسناد خود از جابر روایت کرده از حضرت امام محمد باقر علیه السلم روایت کرده
که مراد از ومن یکفر بالایمان اینست که کسی انکار ولایت علی علیه السلم کند و در بصایر الدرجات از ابی حمزه ثمالی روایت کرده
که او گفت که من از حضرت امام محمد باقر علیه السلم معنی آیه ومن یکفر بالایمان فقد حبط عمله را پرسیدم حضرت فرمود که تفسیر آن در
باطن القرآن من یکفر بولایة علی و علی هو الایمان یعنی تفسیر این آیه در باطن قرآن اینست که کسی که کافر شود بولایت علی و علی
عبارت از ایمانست بنا برین تقدیر کلام چنین میشود که ومن یکفر بولایة الایمان فقد حبط عمله یعنی کسی که انکار کند ولایت مرتضی علی را
پس بتحقیق باطل باشد جمیع اعمال او **وهو فی الآخرة من الخاسرین**
و او در آخرت از زیان کارانست **یا ایها الذین آمنوا** ای آنکسانیکه ایمان آورده اید **اذا**
قمتم الی الصلوة هرگاه اراده کنید که بجا آرید نماز را و وضو نداشته باشید **فاغسلوا**
وجوهکم پس بشویید رویهای خود را **وایدیکم** و دستهای
خود را **الی المرافق** تا آرنجها و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم بسند کالصحیح منقولست که مراد از آیه
که اذا قمتم من النوم یعنی هرگاه از خواب برخیزید و نماز خواهید بکنید وضو بسازید و وضو از احداث دیگر باید بدلیل

ظاهر میشود و کلمه الی برای انتهای غایت است و غایت گاهی داخلست و گاهی خارج و اگر داخلست وجوب غسل مرفقین بالاصالت
و اگر خارج است وجوب غسل آن از باب مقدمه است و مؤید دخول مرفق است در ید آنکه روایت کرده‌اند از امام موسی کاظم
علیه السلم در حق کسی که دست او را بریده باشند از میان مرفق فرمود اغسل ما بقی یعنی میشوید آنچه مانده است از مرفق که سر استخوان
بازو باشد و در کافی حدیثی از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده که آنحضرت فرموده که نزول این آیه من المرافق است
الی المرافق **وامسحوا برؤسکم** و مسح کنید بعض سرهای خود زیرا که کلمه با
در برؤسکم افاده تبعیض مینماید چنانچه زراره روایت کرده که من حضرت امام محمد باقر را گفتم الا تخبرنی من این علمت
و قلت ان المسح ببعض الراس و بعض الرجلین پس آنحضرت فرمود فوضحنا و علمنا حین قال برؤسکم ان المسح ببعض الراس لمکان البا
ثم وصل الرجلین بالراس یعنی پس دانستیم ما وقتیکه حق سبحانه و تعالی برؤسکم فرمود اینکه واجبست مسح بعض سر بجهة آن
بواسطه وجود کلمه با که موضوع برای تبعیض است پس وصل کرده عطف نموده رجلین را برأس که کلمه با بر عنوان ارجلکم
در آید از اینجا معلوم گردیدیم که مسح بعض رجلین کافیست و آنچه گفته‌اند که سیبویه که استاد فن عربیت است انکار کرده وقوع
با تبعیض را در کلام عرب در هفده موضع از کتاب خود و ابن جنی که یکی از رؤسای این فن است گفته که هیچکس از اهل عرب
قایل نشده که با افاده تبعیض میکند بنابرین حدیث شریف سخن ایشان از اکاذیب باطله و مزخرفات ساقطه است
زیرا که افصح فصحای عالم اهل بیت نبوت و ولایت اند و قران در خانه ایشان نازل شد پس هر چه ایشان فرمایند آن فصاحت
و باقی فصاحت **وارجلکم الی الکعبین** و مسح کنید پاهای خود را
تا آن دو بلندی که در پشتهای پا بیرون آمده مخفی نماند که کعب در لغت استخوان بلندیست که در پشت پاست و بعضی
از اهل لغت گفته‌اند که کعب استخوانهای بلندیست که در دو جانب مفصل ساق است و جوهری در صحاح اللغه از جمعی نقل
انکار معنی اول کرده بنابرین جمهور مفسرین درین مقام معنی ثانی را اختیار کرده‌اند و بعضی فقهای رضی الله عنهم اختیار معنی اول
کرده‌اند چنانچه شیخ امین الدین طبرسی رضی الله عنه در مجمع البیان تصریح کرده و علامه حلی و شیخ مقداد اختیار معنی
ثانی کرده‌اند لیکن بر اختیار معنی ثانی وارد میشود که بنابرین الی الکعاب گفته شود زیرا که در هر پایی دو کعبست بمعنی ثانی
مگر آنکه گفته شود که مراد از ارجلکم هر یک از رجلین است نه مجموع رجلین و شک نیست که هر یک از رجلین را کعبین است نه کعاب
پس ازین تضاعیف کلام معلوم شد که کعب بمعنی اول در لغت آمده و از کتاب توجیهی در ضرورت در کار نیست باید که او
حمل کعب بمعنی اول باشد و فی التهذیب عن غالب بن الهذیل قال سالت اباجعفر علیه السلم عن قول الله عز و جل وارجلکم علی الخفض
ام علی النصب فقال بل علی الخفض و قال فاذا مسح بشیء من راسه او بشیء من قدمیه ما بین الکعبین الی اطراف الاصابع
فقد اجزاه یعنی غالب بن هذیل گفت از حضرت پرسیدم که ارجلکم مجرورست یا منصوب پس حضرت فرمود که بلکه
مجرورست و عطف باشد برؤسکم تا کلمه با تبعیضی بر سر او در آید لهذا آنحضرت گفت پس اگر مسح کند بچیزی از سر خود یا بچیزی

از پاهای خود که حد آن مابین کعبین است تا اطراف انگشتان بتحقیق کافیست او را صاحب کشاف در توجیه قرائت جر گفته
ارجلکم عطف است برؤسکم لیکن مراد از مسح ارجل غسل ارجلست بطریق مجاز بقرینه تحدید زیرا که تحدید مسح در شرع واقع نشده
و تعبیر غسل بمسح بتنبیه منع اسرافست در غسل ارجل زیرا که در ان مظنه اسراف است غالبا پوشیده نماند که دعوی عدم تحدید
مسح در شرع ظاهر العناد است با آنکه برین تقدیر جمع میان حقیقت و مجاز در لفظ مسح لازم می آید و بالجمله شناعت و رکاکت
این توجیه بر طبع سلیم مخفی نیست **وان کنتم جنبا** و اگر باشید شما جنب
فاطهروا پس غسل کنید و ان کنتم جنبا فاطهروا معطوف است بر فاغسلوا و تقدیر کلام چنین است که اذا قمتم
الی الصلوة ان کنتم جنبا فاطهروا ای فاغتسلوا و این حکم مذکور وقتی است که شما صحیح المزاج در حضر باشید
وان کنتم مرضی و اگر باشید شما که استعمال آب بر شما ضرر رساند **او علی**
سفر و یا در سفر باشید و قادر بر استعمال آب نباشید بواسطه عدم وجدان آن مثلا **او جاء**
احد منکم من الغائط و بیاید یکی از شما از موضع حدث یعنی محدث شود بحدث اصغر بنا
برین ترجمه کلمه او بمعنی واو است و معنی خود نیز میتواند شد چنانچه در سوره مبارکه نسا تفصیل مذکور شده **او**
لامستم النساء یا مس کرده باشید زنانرا یعنی جماع کرده باشید باجماع فرقه ناجیه
فلم تجدوا ماء پس نیابید آبی را که صلاحیت وضو و غسل داشته باشد
فتیمموا پس قصد کنید **صعیدا طیبا** روی زمین پاک مباح را و هر دو دست
خود را بان زمین بزنید **فامسحوا** پس مسح کنید **بوجوهکم** بعض رویهای
خود **وایدیکم** و بعض دستهای خود **منه** از آن خاک کلمه منه در سوره نسا نیست و درین
سوره هست و از اینجا فهمیده‌اند که در تیمم چسبیدن خاک بدست شرطست و جایز نیست تیمم بسنگی که غبار آلود نباشد مخفی
نماند که وجوب تیمم بر غیر مریض و بر غیر مسافر فاقد آب از نصوص و بدیهی ظاهر میشود و لهذا مفهوم مخالف شرط درین مقام معتبر نیست
و نیز میتوان گفت تخصیص مرض و سفر بذکر از جهت آنست که غالب عدم قدرت بر آب درین دو وقتست نه از جهت آنکه
وجوب تیمم مخصوص مریض و مسافر است چنانچه قبل ازین در سوره نسا مذکور شد **ما یرید الله** نمیخواهد خدای تعالی
درین امر بطهارت بآب و خاک **لیجعل علیکم** تا اینکه بگرداند بر شما **من حرج** از
تنگی **ولکن یرید لیطهرکم** و لیکن میخواهد که تا پاک گرداند شما را از نجاست
حکمیه که آن احداثست و همچنین پاک گرداند شما را از گناهان زیرا که طهارت همچنانکه رافع احداثست رافع ذنوب نیز هست
ولیتم نعمته علیکم و تا تمام گرداند نعمت خود را بر شما بتطهیر ابدان و قلوب شما
لعلکم تشکرون تا اینکه شکر منعم حقیقی را بجا آرید این نعمت عظمی بجا آرید و بعضی از آیات

غسل و تیمم در سوره نسا گذشت و تفصیل آن از کتب فقها باید طلب کرد وَاذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ
و یاد کنید نعمت خدای تعالی را که انعام کرده است بر شما که آن دین اسلامست وَمِيثَاقَهُ الَّذِي
وَاثَقَكُمْ بِهِ و یاد آورید پیمان خدای تعالی را که بسته است با شما آن پیمان اکر اطاعت شماست
در دین اسلام و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مرویست که میثاق آن احکامیست که بیان کرده برای شما در حجة الوداع از
تحریم محرمات و کیفیت طهارت و فرض ولایت با سعادت حضرت امیر المؤمنین علیه السلم و غیر اینها بنا برین مراد از میثاق
اعم از ولایت امیر المؤمنین علیه السلام است و در تفسیر علی بن ابراهیم تخصیص میثاق بولایت امیر المؤمنین داده إِذْ قُلْتُمْ
چون گفتید شما سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا شنیدیم و اطاعت کردیم حکم ترا و فی روایة علی بن ابراهیم قوله واذکروا
نعمة الله علیکم ومیثاقه الذی واثقکم به اذ قلتم سمعنا واطعنا ای لما اخذ رسول الله صلی الله علیه وآله المیثاق علیهم بالولایة قالوا سمعنا واطعنا
ثم نقضوا میثاقه وَاتَّقُوا اللَّهَ و بپرهیزید از عذاب خدا در عدم تذکیر نعمت و نقض میثاق إِنَّ اللَّهَ
عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ بدرستیکه خدای تعالی داناست بآنچه در دلها مخفی و پنهانست يَا أَيُّهَا
الَّذِينَ آمَنُوا ای آن کسانیکه ایمان آورده اید كُونُوا قَوَّامِينَ باشید قیام کنندگان
لِلَّهِ از برای رضای خدای تعالی شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ در حالتی که باشید گواهان براستی
گواهی دادن مخفی نماند که لله درینجا متعلقست بقوامین و بالقسط بشهداء و در سوره مبارکه نسا بالعکس این واقع شده زیرا که در آنجا فرموده کونوا
قوامین بالقسط شهداء لله ظاهر التقدیم بالقسط در سوره نسا بنابر زیادتی اهتمام عارضی است ببیان شرط عدالت در شهادت
در اول مقام بیان و تقدیم لله درین سوره از جهت مزید اهتمام ذاتیست این قید بعد از فراغ از مقتضای اهتمام عارضی
زیرا که سوره مبارکه مائده در نزول متاخر است از نزول سوره نسا وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ و باید که بر ندارد شما را
یعنی باید که متحمل نسازد شما را شَنَآنُ قَوْمٍ دشمنی گروهی عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا
بر اینکه ترک کنید عدل را در ادای شهادت و در غیر آن اعْدِلُوا عدل کنید در باره اولیا و اعدا
خود از جهت آنکه هُوَ آن عدل أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ نزدیکتر است به پرهیزکاری وَاتَّقُوا
اللَّهَ و بپرهیزید از عذاب الهی إِنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدای تعالی خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ
داناست بآنچه میکنید از نیک و بد وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وعده داده است خدای تعالی
آنانی که ایمان آورده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کرده اند کارهای نیکو این قول که
لَهُمْ مَغْفِرَةٌ مر ایشانراست آمرزش گناهان وَأَجْرٌ عَظِيمٌ و ثواب بزرگ که آن
بهشت جاودانست وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آنانکه انکار کردند خدا و رسول را وَكَذَّبُوا
بِآيَاتِنَا و تکذیب کردند آیتهای ما را أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ آن کافران ملازمان

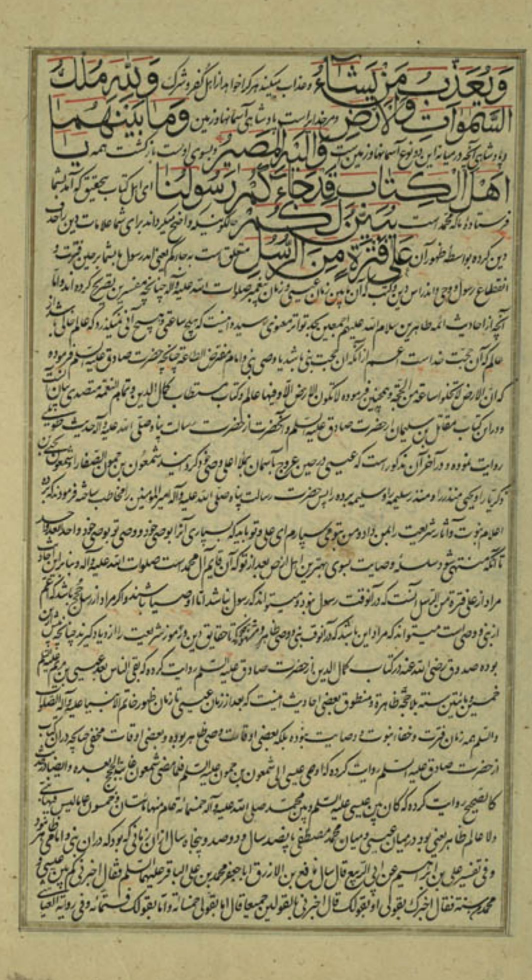
دوزخ

دوزخند يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای آن کسانیکه ایمان آورده اید اذْكُرُوا
نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ یاد کنید نعمت خدا را که انعام کرده بر شما إِذْ هَمَّ
قَوْمٌ آنگاه چون قصد کردند گروهی از بنی النضیر أَنْ يَبْسُطُوا إِلَيْكُمْ که بگشایند
بسوی شما و بواسطه مضرت رسانیدن بشما أَيْدِيَهُمْ دستهای خود را فَكَفَّ أَيْدِيَهُمْ
پس باز داشت خدا دستهای ایشان را عَنْكُمْ از شما و دفع مضرت ایشان کرد باخبار جبرئیل بعمر
از غدر ایشان علی بن ابراهیم گفته یعنی اهل مکه من قبل ان فتحها فکف ایدیهم بالصلح یوم الحدیبیه یعنی مراد
ازین قوم مردم مکه معظمه اند که پیش از فتح مکه اراده آزار شما داشتند و حق تعالی بوسیله صلح حدیبیه دفع آزار ایشان از شما نمود
وَاتَّقُوا اللَّهَ و بپرهیزید از عذاب خدا در کفران نعمتهای او وَعَلَى اللَّهِ و بر خدا نه بر غیر او
فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ پس باید که توکل کنند مؤمنان و کار
خود را باو گذارند که او کافیست در رهانیدن از ضرر و رسانیدن نفع وَلَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ
و بهر آینه بتحقیق فرا گرفت خدای تعالی مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ عهد و پیمان فرزندان یعقوب را
در ایمان برسل و شرایع آنها و اخلاص در عبادت خدا وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ و برانگیختیم از
فرزندان یعقوب یعنی امر کردیم موسی را که انگیزد اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا دوازده مهتر را از دوازده سبط
ایشان که مهتر قوم خود باشند و ضامن ایشان باشند در بجا آوردن اوامر الهی و خروج بر جبابره و جهاد با ایشان
و وجه اخذ دوازده نقیب بعد ازین می آید وَقَالَ اللَّهُ و گفت خدای تعالی مر بنی اسرائیل را که إِنِّي
مَعَكُمْ بدرستیکه من با شمام در نصرت دادن شما بر اعدا و حفظ نمودن شما از شر ایشان
لَئِنْ أَقَمْتُمُ الصَّلَاةَ اگر بپای دارید نماز را وَآتَيْتُمُ الزَّكَاةَ و بدهید
زکوة مال خود را بارباب استحقاق وَآمَنْتُمْ بِرُسُلِي و تصدیق کنید [illegible]
وَعَزَّرْتُمُوهُمْ و نصرت و تقویت و تعظیم ایشان کنید وَأَقْرَضْتُمُ
اللَّهَ و قرض دهید خدای را یعنی نفقه کنید در راه خدا قَرْضًا حَسَنًا نفقه نیکو
از وجه حلال بخیار مال خود را بدون امتنان لَأُكَفِّرَنَّ عَنْكُمْ جواب لئن اقمتم
الصلوة است یعنی اگر شما اقامت نماز کنید و سایر امور مذکوره را بجا آورید هر آینه بپوشانم از شما
سَيِّئَاتِكُمْ گناهان شما را وَلَأُدْخِلَنَّكُمْ جَنَّاتٍ
و در آرم شما را در بوستانهایی که تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ جاریست
از زیر قصور و اشجار آن جویهای آب فَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَٰلِكَ پس هر که کافر شود

پس از آنکه گماشتن نقبا و اخذ میثاق منکم از میان شما فقد ضل پس بتحقیق گم کرده است سواء
السبیل راه راست را که هیچ شبهه در آن اصلا شبهه و عذری نیست بخلاف آنکس که قبل ازین کافر شده ممکنست که
خار شبهه در این گمراه شده باشد و عذری توهم کرده باشد و بنی اسرائیل این عهد وفا نکردند و مستوجب لعنت گشتند چنانچه
میفرماید که فبما نقضهم میثاقهم پس بجهت شکستن ایشان عهد خود را در عبادت
خدایتعالی و در جهاد با جبابره لعناهم دور کردیم ایشانرا از رحمت خود وجعلنا
قلوبهم قاسیة و گردانیدیم دلهای ایشانرا سخت مراد آنست که سلب توفیق و لطف از
ایشان کردیم و ایشانرا واگذاشتیم با ضلالت ایشان تا آنکه دلهای ایشان سخت گشت بحیثیتی که از استماع آیات تخویف
و انذار متاثر نشده و نقض میثاق کردند یحرفون الکلم عن مواضعه برمی
گردانیدند سخنان توریة را از جایگاه خود یعنی احکام توریة را برطرف کرده آنچه خود خواستند بجای آن نوشتند محتملست که یحرفون
الکلم کلامی باشد مستانف که برای بیان قساوت قلب ایشان آورده باشد زیرا که قساوتی باشد از تغییر کلام الله تعالی و افترا
برو نیست و محتملست که حال از ضمیر مفعول لعناهم باشد یعنی لعنت کردیم ایشانرا حال آنکه عمله ایشان تحریف میکردند و تغییر
میدادند کلام الهی را ونسوا حظا و ترک کردند بهره وافر و نصیب کامل را مما ذکروا
به از آنچه پند داده شده بودند در توریة بآن از متابعت پیغمبر آخر الزمان صلوات الله علیه و آله
ولا تزال تطلع و همیشه مطلع میشوی تو ای محمد علی خائنة منهم بر خیانتی
از جهودان یا بر فرقه خائنه از ایشان الا قلیلا منهم مگر اندکی از ایشان که خیانت نمیکنند
مانند ابن سلام و اصحاب او که بحقیقت ایمان آورده اند بروایت علی بن ابراهیم مراد از فبما نقضهم نقض عهد خلافت
و ولایت امیر المومنین علیه السلم است که حضرت موسی از بنی اسرائیل گرفته بود که ایشان این عهد را با اولاد خود بطنا بعد بطن
برسانند یهودان زمان پیغمبر آخر الزمان علیه و آله صلوات الله الملک المنان این عهد را از آبا خود شنیدند و قبول
آن نکردند و ملعون ازل و ابد گردیدند و مراد از تحریف کلم از مواضع خود دور کردن امیر المومنین است از محل خلافت او
فاعف عنهم پس درگذر از ایشان اگر در عهد تو درآیند و ایمان بتو آورند واصفح
و روی بگردان از ایذای ایشان اگر الزام جزیه کنند ان الله یحب المحسنین
بدرستیکه خدایتعالی دوست میدارد نیکوکاران را که از جمله آن نیکوکاری عفو و صفح است بنابرین تفسیر این آیه منسوخ
نیست و چون علی بن ابراهیم عفو و صفح را مطلق گرفته و مقید بقبول عهد و ایمان و التزام جزیه نساخته گفته این آیه
منسوخ است بآیه اقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم و قتاده گفته که منسوخ است بآیه قاتلوا الذین لا یومنون بالله و بعضی
دیگر بآیات دیگر منسوخ دانسته اند ظاهر از روایت عدم منسوخیت آیات سوره مبارکه مائده بنظر علی بن ابراهیم

نرسیده یا آنرا صحیح ندانسته اند که چند موضع منسوخ آیات این سوره قائل شده و الله اعلم بحقایق الامور بعد از بیان حال یهود ذکر حال
نصاری میکند ومن الذین قالوا و از آنانکه گفتند انا نصاری بدرستیکه
ما نصرت دهنده اویم و از کیار [illegible] اخذنا میثاقهم گرفتیم عهد و پیمان ایشانرا
چنانچه از یهودان گرفته بودیم فنسوا حظا پس ایشان نیز مانند یهود ترک کردند نصیب خود را مما
ذکروا به از آنچه پند داده شده بودند بآن در انجیل از دانستن عیسی بنده مخلوق و از ایمان
بفارقلیط که مراد از آن محمد است صلی الله علیه و آله و معنی فارقلیط فارق بین الحق و الباطل است و ایشان هر دو را بر طاق نسیان
گذاشته بربوبیت عیسی و بعدم رسالت محمد مصطفی اعتقاد کردند و فی الکافی عن الصادق علیه السلم اما انهم سینسون
ذلک الحظ مع القائم منا علیه السلم عصابة منهم یعنی بدرستیکه ایشان بعد از این بیاد می آرند آن نصیب را و بیرون می آیند
با قائم ما علیه السلم جمعی از ایشان فاغرینا پس چون ایشان نقض کردند بر انگیختیم بینهم در میان فرق نصاری
یا میان نصاری و یهود العداوة دشمنی ظاهر را والبغضاء و بغض باطن را
الی یوم القیمة تا روز قیامت وسوف ینبئهم الله و زود باشد
که آگاه سازد و خبر دهد خدایتعالی ایشانرا در روز حساب بما کانوا یصنعون
بآنچه بودند ایشان که میکردند از اعمال قبیحه و بعد از این بجهت الزام ایشان و حجت بر ایشان میفرماید
یا اهل الکتاب ای کتاب توریة و انجیل قد جاءکم رسولنا
بتحقیق آمد بشما فرستاده ما که محمد مصطفی صلی الله علیه و آله است یبین لکم روشن
میگرداند برای شما کثیرا مما کنتم تخفون بسیاری از آنچه بودید شما
که پنهان میکردید من الکتاب از توریة و انجیل آیات از توریة مانند نعت پیغمبر
آخر الزمان صلی الله علیه و آله و آیه رجم و آیات از انجیل مانند بشارت عیسی بآمدن احمد صلی الله علیه و آله
ویعفوا عن کثیر و وامیگذارد بسیاری را که تعلق باثبات نبوت او نداشته
باشد و بیان آن نمیکند و میتوانند که ویعفوا عن کثیر باین تقدیر باشد که ویعفوا عن کثیر منکم یعنی در
میگذرد از گناه بسیاری از شما قد جاءکم من الله بتحقیق آمد بشما
از نزد خدایتعالی نور روشنائی که دفع کننده ظلمت ضلالتست و آن نزد بعضی نور محمدیست صلی الله
علیه و آله و علی بن ابراهیم در تفسیر خود گفته که مراد از نور امیر المومنین و ائمه معصومین اند و بنابر مودای حدیث
انا و علی من نور واحد مرجع هر دو یکیست وکتاب مبین و آمد
بشما کتابی روشن یعنی قرآنی که اعجاز و حقیت او بر اهل آن ظاهر و روشن است یهدی





کان من محمد و عیسی صلوات الله علیهما ششصد و ... سال پس حق تعالی میفرماید که در زمان فترت پیغمبر آخر الزمان محمد صلی الله علیه و آله
مبعوث گردانیدیم أَنْ تَقُولُوا ای کراهة ان تقولوا یعنی بجهت کراهت داشتن اینکه بگویید شما که مَا
جَاءَنَا نیامد بما مِنْ بَشِيرٍ هیچ مژده دهنده وَلَا نَذِيرٍ و هیچ بیم کننده علی الجحیم
ان تقولوا را بتقدیر لئلا تقولوا گرفته یعنی تا آنکه شما نگویید که برای ما بشیر و نذیر نیامد اگر می‌آمد ما ایمان باو می‌آوردیم
از ضلالت جاهلیت خلاص میشدیم فَقَدْ جَاءَكُمْ بَشِيرٌ وَنَذِيرٌ متعلق بامر
محذوفست ای لا تعتذروا فقد جاءکم بشیر و نذیر یعنی عذر مگویید پس بتحقیق آمد برای شما بشارت دهنده و ترساننده
وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ و خدا بر همه چیز توانا است پس میتواند که بمحض حکمت با فرستادن انبیا و اوصیا
بفرستد بعد از این حق تعالی از برای تسلیه خاطر مبارک حضرت ختمی پناه صلی الله علیه و آله ذکر یهود و مخالفتی که با موسی کردند میکند
تا مخالفت امت آنحضرت بر او شاق نباشد و میفرماید که وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ و یاد کن ای محمد صلی الله علیه و آله
چون گفت موسی علیه السلام لِقَوْمِهِ مر قوم خود بنی اسرائیل را يَا قَوْمِ اذْكُرُوا ای قوم
من یاد کنید نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ نعمت خدای تعالی را که فایض است بر شما
إِذْ جَعَلَ فِيكُمْ أَنْبِيَاءَ زیرا که گردانیده در میان شما پیغمبران تا شما را اعلام
کنند بخبرهای پیشین و نصرت دهد شما را بر اعدا و نصیحت پیوسته که در هیچ امتی اینقدر نبی مبعوث نشده که در
بنی اسرائیل مبعوث شد وَجَعَلَكُمْ مُلُوكًا و گردانید شما را یعنی در میان شما
و بعضی شما را پادشاهان و گفته اند که بسیاری ملوک در قوم بنی اسرائیل مانند بسیاری انبیاست وَآتَاكُمْ
و داد شما را از من و سلوی و تظلیل غمام و بیرون آمدن چشمها از سنگ و شکافتن دریا و غیر آن از نعم عظیمه
مَا لَمْ يُؤْتِ أَحَدًا آنچه نداد کسی را مِنَ الْعَالَمِينَ از همه عالمیان
يَا قَوْمِ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ ای قوم من داخل شوید
بزمین پاک کرده شده از ادناس کفر و شرک عیاشی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که مراد از ارض مقدسه
شام است و از تفسیر علی بن ابراهیم علیه الرحمه مستفاد میشود که مراد از ارض مقدسه مصر است الَّتِي كَتَبَ
اللَّهُ لَكُمْ آن ارض مقدسه که نوشته است خدای تعالی در لوح المحفوظ برای شما تا مسکن شما باشد
منقولست که حضرت کلیم الله علیه السلام و بنی اسرائیل بعد از اهلاک فرعون و فرعونیان از جانب الله مامور شدند که با [illegible] ارض
شام و مسکن جبابره عمالقه است رفته با ایشان جهاد کنند و کلیم ملک علیم [illegible] از هر سبطی از دوازده سبط بنی اسرائیل نقیبی فرا [illegible]
که تا با قوم خود به آنچه مامور شده اند عمل نمایند و بمضمون عهد و پیمان از ایشان گرفت که تخلف از آن نورزند و چون
با بنی اسرائیل بارض شام داخل شدند کلیم الله حکم بنقبا کرد که بملک عمالقه رفته تجسس اوضاع ایشان نمایند و نقبا حسب الحکم بملک ایشان

درآمده

درآمده جمعی دیدند در غایت قوت و جسامت که یکی از ایشان عوج بن عناق بود و بعد از مشاهده این حال بخدمت کلیم الله آمده خبر ایشان را بجناب
نبوت رسانیدند آنحضرت حکم بکتمان آن نمود تا آنکه فتوری در اختیار بنی اسرائیل راه نیابد از جمله نقبا کسی که موافق فرموده موسی کتمان آن خبر نمود
کالب بن یوفنا و یوشع بن نون بود که اول از سبط یهودا و ثانی از سبط افرائیم بن یوسف است و هر دو پسر عم موسی علیه السلام
و باقی نقبا افشای آن سر کرده و از آن جهت بنی اسرائیل از دخول اریحا و حرب با عمالقه ترسیده اراده برگشتن کردند کلیم الله فرمود
وَلَا تَرْتَدُّوا و باز مگردید عَلَىٰ أَدْبَارِكُمْ بر عقبهای خود یعنی باز مگردید بآن راهی که آمده اید اگر
چنین کنید فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ پس باز گردید در حالتی که زیان کار باشید هم در دنیا و هم
در آخرت قَالُوا گفتند ایشان يَا مُوسَىٰ إِنَّ فِيهَا ای موسی بدرستیکه در آن ارض مقدسه
قَوْمًا جَبَّارِينَ گروهی اند با شوکت و قوت که معاودت با آنها متعذر است وَإِنَّا لَنْ نَدْخُلَهَا
و بدرستیکه ما هرگز در نمی آییم در آن زمین حَتَّىٰ يَخْرُجُوا مِنْهَا تا وقتی که بیرون آیند آن جباران از آن زمین
فَإِنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا پس اگر بیرون روند از آن زمین فَإِنَّا دَاخِلُونَ
پس بدرستیکه ما در آییم در آن زیرا که ما را طاقت جهاد با ایشان نیست قَالَ رَجُلَانِ گفتند با ایشان
دو مرد مِنَ الَّذِينَ يَخَافُونَ از جمله دوازده نقبا که ای یخافون الله یعنی میترسیدند خدا را و آنها یوشع و کالب
بودند که أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمَا نعمت اسلام و ثبات قدم داده بود خدای تعالی باین دو مرد جمله انعم الله
علیهما صفت دویم رجلان است و صفت اول من الذین یخافون است ادْخُلُوا عَلَيْهِمُ الْبَابَ
در آیید بر جباران از در قریه ایشان یعنی ملاقات کنید با ایشان در جای تنگ و مگذارید که ایشان خود را بصحرا کشند
فَإِذَا دَخَلْتُمُوهُ پس چون در آیید از آن در و جای تنگ فَإِنَّكُمْ غَالِبُونَ
پس بدرستیکه شما بر ایشان غالب شوید زیرا که ایشان بجهت عظم جثه در مضیق چنانچه باید جنگ نمیتوانند کرد و مغلوب خواهند شد
وَعَلَى اللَّهِ و بر خدای تعالی نه بر غیر او فَتَوَكَّلُوا پس توکل کنید در این جهاد و نصرت جویید
إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ اگر هستید شما ایمان آورندگان بخدا و رسول او
پس از شنیدن حرف نقبا [illegible] شنیده قَالُوا يَا مُوسَىٰ گفتند ای موسی إِنَّا
لَنْ نَدْخُلَهَا أَبَدًا بدرستیکه ما در نمی آییم در این ارض هرگز مَا دَامُوا فِيهَا
مادامی که جباران در این ارضند ما داموا بدل بعض است از ابدا فَاذْهَبْ أَنْتَ وَ
رَبُّكَ فَقَاتِلَا پس برو تو و پروردگار تو و بعد از رفتن آغاز جنگ کنید و این کلام را از روی
اهانت بخدای تعالی و برسول او و عدم مبالات بشان ایشان گفتند و بعضی گفته اند که رب مصدر یعنی مغلوب است یعنی پس
برو تو و تربیت کرده تو که هارونست و جنگ کنید و بعضی گفته اند که تقدیر آیت چنین است که اذهب انت و ربک یعینک یعنی برو تو

حالکه تنکه پروردگار تو اعانت تو کند پس جنگ کنید إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ
بدرستیکه ما اینجا نشستگانیم حضرت موسی از این سخن دلتنگ شده دست برادر خود هرون را گرفت
قَالَ گفت رَبِّ ای پروردگار من إِنِّي لَا أَمْلِكُ بدرستیکه من نیستم مالک
إِلَّا نَفْسِي وَأَخِي مگر نفس خود و برادر خود را اگرچه یوشع و کالب نیز با موسی متفق بودند لیکن تخصیص بهارون
از جهت کمال اعتقاد و نهایت وثوق با دوست و میتواند که مراد از اخی برادر دینی باشد درینصورت یوشع و کالب
داخلند در اخی فَافْرُقْ بَيْنَنَا پس حکم کن میان ما چیزی که مستحق آن باشیم یا آنکه جدائی افکن میان ما
وَبَيْنَ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ و میان این قوم بیرون رفته از دایره فرمانبرداری
قَالَ گفت خدا تعالی فَإِنَّهَا پس بدرستیکه زمین مقدسه بواسطه دعای تو بر ایشان و بجهت عقوبت
نافرمانی ایشان مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ حرام گردانیده شده است بر ایشان أَرْبَعِينَ سَنَةً
چهل سال يَتِيهُونَ فِي الْأَرْضِ سرگردان و متحیر میگردند در فیافی و صحرای مصر که تیه
در آنجا بوده پوشیده نماند که اربعین سنة محتملست که متعلق بما قبل خود باشد که محرمة علیهم است و میتواند که مربوط باشد بما بعد خود که
یتیهون فی الارض است و بنابر اول حرمت ارض مقدسه بر بنی اسرائیل که وفا بحکم الهی نکردند مقید خواهد بود بچهل سال پس بعد از
انقضاء این مدت داخل ارض مقدسه شده باشند چنانچه در تفاسیر عامه است که روی ان موسی سار بعد بمن بقی من بنی
اسرائیل ففتح اریحا و اقام فیها ما شاء الله ثم قبض و چنانچه حدیث داود رقی دلالت برین دارد زیرا که او روایت از حضرت
ابی جعفر علیه السلم کرده که آنحضرت فرمودند که ما اخرجهم من مصر و دخولهم الشام الا بعد توبتهم و رضاء الله عنهم یعنی بعد خروج بنی
اسرائیل از مصر و صحرای آن که تیه در آنجا بوده و دخول ایشان در شام که ارض مقدسه است مگر بعد از توبه و خوشنودی خدای تعالی
از ایشان و نیز دال برینست قول حق تعالی که فرموده التی کتب الله لکم و مؤید اینست آنچه محمد بن مسعود عیاشی از حضرت صادق علیه السلم
بهمین مضمون روایت کرده که بنی اسرائیل در ارض تیه از صبح تا شام راه میرفتند و چون نیک ملاحظه میکردند خود را در منزل سابق
میدیدند و با یکدیگر میگفتند که ما راه گم کرده ایم و امام علیه السلم بعد از این فرمودند که فلم یزالوا کذلک حتی اذن الله لهم فدخلوها
و قد کان کتبها لهم و بعضی از مفسرین نیز برین قایل شده اند اما احتمال ثانی حرمت ارض مقدسه بر بنی اسرائیل مطلق خواهد بود
باینمعنی که ایشان بجهت عدم وفا بحکم الهی اصلا داخل ارض مقدسه نخواهند شد و همه در صحرای تیه هلاک خواهند گردید چنانچه زعم
بعضی مفسرینست که بعد از فوت موسی و هارون و اهل تیه در تیه یوشع بن نون با اولاد بنی اسرائیل داخل اریحا شدند و جبابره را قتل
نمودند محمد بن مسعود عیاشی نیز از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده که آنحضرت فرمودند که ان بنی اسرائیل قال لهم ادخلوا
الارض المقدسة فلم یدخلوها حتی حرمها علیهم و علی ابنائهم و انما دخلها ابناء الابناء یعنی بدرستیکه بنی اسرائیل گفت خدا تعالی
مر ایشان را که داخل شوید ارض مقدسه را پس ایشان داخل نشدند و حکم الهی را بسمع قبول تلقی ننمودند پس حرام گردانید خدا تعالی ارض

مقدسه را بر ایشان و بر پسران ایشان و جز این نیست که داخل شدند در ان ارض مقدسه فرزندان بنی اسرائیل و قول خدای
که فرموده التی کتب الله لکم بحسب ظاهر منافات دارد لهذا در احادیث اهل بیت علیهم السلام واقع شده که این
بطریق بداست چنانچه در تفسیر عیاشی از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده که آنحضرت فرمودند کتبها لهم ثم محاها
ثم کتبها لابنائهم فدخلوها والله یمحو ما یشاء و یثبت و عنده ام الکتاب یعنی نوشته بود حق تعالی ارض مقدسه
را برای بنی اسرائیل پس آنرا محو کرد پس نوشت ارض مقدسه را برای پسران پسران ایشان و داخل شدند و خدا تعالی
محو میکند آنچه را که خواهد و ثابت میدارد آنچه را که خواهد و نزد اوست ام الکتاب که لوح المحفوظست از حدیث
سابق معلوم شد که دخول ارض مقدسه بر پسران بنی اسرائیل نیز حرام بود و از این حدیث خلاف آن مستفاد
میشود مگر آنکه مراد از ابناء ذریت باشد و نیز عیاشی از اسمعیل جعفی نقل کرده که او گفت من از حضرت صادق علیه السلم
استفسار کردم که آیا حق تعالی نوشته بوده دخول ارض مقدسه را بر بنی اسرائیل حضرت فرمود آری بخدا قسم که
بتحقیق نوشته بود ارض مقدسه را برای ایشان پس بداء حق تعالی واقع شد که داخل ان ارض نشوند پس حضرت پیش از آنکه
من حرفی بگویم خود ابتدا بسخن نموده مثالی از برای ما آورده و فرمودند که نماز بار اول برای مقیم و مسافر دو رکعت مقرر
بود و نیز خدا تعالی بعد از آن آن دو رکعت برای مسافر مقرر شد و دو رکعت بر آن افزوده مجموع چهار رکعت برای مقیم واجب گردانید
و اکثر مفسرین را اعتقاد اینست که موسی و هرون هر دو در صحرای تیه فوت شدند و این موافق احادیث ائمه هدی علیهم السلام است
چنانچه در کافی از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده که جناب رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرمودند که مات موسی
کلیم الله فی التیه و علی بن ابراهیم از محمد بن مسلم روایت کرده که از حضرت امام محمد باقر علیه السلم پرسیدم که ایهما مات
قبل صاحبه قال مات هرون قبل موسی علیهما السلم و ماتا جمیعا فی التیه و در مجمع البیان گفته قیل کانت وفات موسی و هرون
علیهما السلم فی التیه و توفی هرون قبل موسی بسنة و کان عمر موسی مائة و عشرین سنة فی ملک افریدون و
منوچهر یعنی بعضی گفته اند که وفات موسی و هرون هر دو در صحرای تیه بوده و هارون یکسال پیش از موسی فوت شده و عمر
موسی یکصد و بیست سال بوده در زمان دو پادشاه از پادشاهان ایران یکی فریدون و دیگری منوچهر مرویست که موسی
در صحرای تیه از قوم خود غیبت اختیار کرد و در این اثنا ملک الموت قبض روح او نموده و فرشته نعش حضرت را او را کرد و از
آسمان صدائی آمد که مات موسی کلیم الله و ای نفس لا تموت لهذا بنی اسرائیل راه بقبر او نبردند القصه چون حق تعالی
با موسی خطاب کرد که ما بنی اسرائیل را بواسطه نافرمانی چهل سال در زمین تیه سرگردان خواهیم کرد موسی خواست از میان ایشان
بیرون رود بنی اسرائیل بتضرع و زاری در آمده التماس رفاقت موسی کردند بنابرین موسی از دعائی که بر ایشان کرده بود
نادم شده اندوهناک گردید حق تعالی بواسطه تسلیه خاطر او فرمود که فَلَا تَأْسَ پس اندوهناک
مباش عَلَى الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ بر قوم فاسقان و بر سرگردانی ایشان

خ

بعد از ذکر قباحت و نافرمانی که از بنی اسرائیل صادر شده بود بیان قباحتی که از فرزند بی واسطه آدم علیه السلم سر زده میکند که
وَاتْلُ عَلَيْهِمْ و بخوان بر اهل کتاب نَبَأَ ابْنَيْ آدَمَ خبر دو پسر آدم علیه السلم را که از
صلب آدم بودند یعنی قابیل و هابیل بِالْحَقِّ ای تلاوة بالحق یعنی خواندنی براستی پوشیده نماند که اهل تفسیر و سیر
پیدا شدن ذریت آدم را اینچنین گفته اند که حوا از هر بطنی پسری و دختری میزایید چون بزرگ میشدند آدم علیه السلم دختر یک
بطن را به پسر بطن دیگر میداد تا نسل از ایشان بهم رسد و اول فرزند او که هابیل بود توام قبیح المنظر او را اقلیما نام داشت بقابیل
تزویج نمود و توام صاحب حسن و جمال قابیل را که لوذا نام داشت بواسطه هابیل عقد بست و از اینمعنی وجد قابیل بجنگ آمده
قبول این تزویج ننمود تا آنکه راضی بقرعه زدن و قربانی کردن چنانچه عنقریب می آید و باین مضمون در کتاب احتجاج از ابی حمزه ثمالی از
حضرت امام زین العابدین علیه السلم روایت کرده و در آخر این حدیث مذکور است که از برای قابیل و هابیل در زمان حوری نازل شده
اما تحلیل تزویج اخوه و اخوات همین منحصر در زمان آدم بوده و بعد از آن حرام شده و حمیری در کتاب قرب الاسناد از احمد بن محمد
بن ابی نصر بزنطی روایت کرده که او گفت که من از حضرت امام رضا علیه السلم از پیدا شدن نسل آدم علیه السلم سؤال کردم
حضرت نیز بهمان مضمون جواب داد و فی قرب الاسناد للحمیری احمد بن محمد بن ابی نصر قال سألت الرضا علیه السلم عن الناس کیف تناسلوا
من آدم علیه السلم فقال حملت حوا هابیل واختاله فی بطن ثم حملت فی البطن الثانی قابیل واختاله فی بطن فزوج هابیل التی مع قابیل
وتزوج قابیل التی مع هابیل ثم حدث التحریم بعد ذلک و در مجمع البیان گفته که این مروی از حضرت امام محمد باقر علیه السلم است
لیکن زرارة بن اعین از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده که حلیت تزویج اخوه و اخوات در هیچ ملتی مشروع نبوده و در
هیچ کتابی از کتاب الله مسطور نیست و این حکم خدایتعالی نیست و حق تعالی منزه است از آنکه اصل سلسله انبیا و اولیا خود را
از تزویج محرمات و نکاح اخوه و اخوات تقدیر نماید بلکه قبح این بر بعضی از بهایم نیز ظاهر است و بدین معنی نسبته نجد اسم
کر ثبوت پیوسته که بعضی از حیوانات اسپی بر حیوان ماده که از یک مادر بودند جهانیدند و بعد از آنکه اینمعنی بر آن حیوان ظاهر شد
قضیب خود را بیرون آورده و بدندان کنده بمرد و پیغمبر صلوات الله علیه و آله فرموده که اگر من میدانستم که آدم دختر خود را
به پسر خود داده هر آینه من نیز زینب را بقاسم میدادم بنابرین حدیث و اشباه آن احادیث سابقه را حمل بر تقیه
باید نمود و احادیث مرویه از ائمه هدی سلام الله علیهم ما دامت الارض و السماء در پیدا شدن نسل از آدم و اولاد او و نفی
حلیت عقد اخوه و اخوات مختلف بنظر در آمده و صدوق رضی الله عنه در علل الشرایع از حضرت صادق علیه السلم
روایت کرده که بعد از قتل قابیل برادر خود هابیل را آنچنان غم و اندوه قرین حال آدم گردید که در مدت پانصد سال نتوانست
که با حوا مقاربت نماید و بعد از گذشتن اینمدت عبید و النطفه سورت غم شد نوبت دیگر حضرت آدم با حوا
گرد و شیث که نام او هبة الله بود از ایشان متولد شد و این هبة الله اول کسی بود که در زمین بمرتبه وصایت
پیغمبر خدا فایز گردید و بعد از شیث یافث نام پسری از آدم متولد شد و حق تعالی بعد از عصر روز پنجشنبه حوری از

از نز

از بهشت برای تزویج هبة الله شیث نازل گردانید و روزی دیگر بعد از عصر حوری دیگر منزله نام از بهشت برای یافث فرستاد
و از این دو حورا برای هبة الله پسری و از برای یافث دختری بهم رسیده و بعد از بلوغ این پسر و دختر بحکم الهی آدم آن
که ایشان را بهم عقد بند و آدم مطابق وحی و حکم الهی ایشان را بیکدیگر عقد بست و صفوه انبیا و مرسلین از نسل ایشان
بهم رسیدند و از ایشان انتشار نسل آدم بحیز ظهور آمد و بعد از این حضرت صادق علیه السلم فرمودند که من پناه میجویم بخدا از آنچه
مردم میگویند در باب تحلیل اخوه و اخوات و در کافی از حضرت امام محمد باقر علیه السلم روایت کرده که چون هبة الله فرزند
آدم بالغ شد آدم علیه السلم گفت بار خدایا هبة الله را زوجه عنایت کن حق تعالی در جای آنکه از آسمان حوری برای تزویج او نازل گردانید
و این حورا برای هبة الله چهار پسر بهم رسید و بعد از این حق تعالی آن حور را با آسمان برد و چون این چهار پسر هبة الله بسر حد بلوغیت
رسیدند حق تعالی وحی فرستاد بآدم که فلان جنی که مسلمانست چهار دختر دارد آنها را برای چهار پسر هبة الله بخواه حضرت
آدم دختران آن جنی مسلمان را بجهت پسران هبة الله خواستگاری نمود و از ایشان نسل آدم در عالم منتشر گردید و هر که از نسل
آدم بحسن و جمال و اخلاق حمیده آراسته باشد از قبل آدم و حور است و هر که بقبح ظاهری و باطنی موصوف باشد از جانب جنیات است
و در تفسیر محمد بن مسعود عیاشی از ابی بکر حضرمی از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده که آنحضرت بعد از انکار عقد
اخوه و اخوات فرمودند که چون برای هبة الله پسر آدم چهار پسر از حورا متولد شدند بعد از این برای آدم پسری دیگر از
هبة الله تولد نمود و بنا بر حکم الهی جنیه معقوده او گردید و از و چهار دختر بهم رسید و این دختران را با پسران هبة الله داد و از ایشان
ذریت آدم انتشار پذیرفت و پس از بهم رسیدن اولاد برای ایشان حق تعالی حور معقوده هبة الله را نقل بمکان اصلی او نمود
پس منشا حسن و جمال فرزندان آدم آن حور است و علت قبح منظر جنیه و ایضا عیاشی در تفسیر خود آورده که سلیمان
بن خالد گفت که از حضرت صادق علیه السلم استفسار از مبدء نسل آدم کردم آنحضرت فرمود که بعد از تولد قابیل از حوا
و بسر حد بلوغیت رسیدن جنیه از برای تزویج او مقرر شد و چون هابیل بعد از او متولد شد و بالغ گردید حورائی
بجهت او معین گردید و قابیل از حسد هابیل را کشت و بعد از کشته شدن هابیل حورائی که از و حامله بود پسری زایید
حضرت آدم آن پسر را هبة الله نام گذاشت و بوحی ربانی او را وصی خود گردانید و اسم اعظم را باو سپرد و بعد از این
حق تعالی آدم را غیر از قابیل و هابیل پسر دیگری عطا کرد و او را شیث نام نهاد و از جهت تزویج او حق سبحانه و تعالی حورائی
نازل گردانید و دختری از و قدم بصحرای وجود نهاد و حضرت آدم او را حوره نام نهاد و این حوره را برای پسر هابیل هبة الله
عقد بست و از ایشان علم نسل آدم مرتفع گردید اختلاف مضامین این احادیث بر مطالعه کنندگان پوشیده نیست
و علت قتل قابیل هابیل را نیز در احادیث مختلف دیده شده بعضی چنین است که چون حورا بجهت هابیل آمد و جنیه برای
قابیل آتش حسد قابیل اشتعال پذیرفته هابیل را کشت چنانچه پیش از این گذشت و در بعضی دیگر مذکور است که باعث
قتل قابیل هابیل را وصیتی بود که از جانب الله آدم بهابیل کرده بود زیرا که محمد بن مسعود عیاشی در تفسیر خود از حضرت صادق

علیه السلم روایت میکنند که آنحضرت فرمود که قابیل هابیل را بواسطه وصیت بقتل رسانید و بیان آن میکنند که ان الله تبارک و تعالی
اوحی الی آدم ان یدفع الوصیة واسم الله الاعظم الی هابیل وکان قابیل اکبر فبلغ ذلک قابیل فغضب فقال انا اولی بالکرامة والوصیة
فامرهما ان یقربا قربانا بوحی من الله الیه ففعلا فتقبل الله قربان هابیل فحسده قابیل یعنی حق تعالی وحی فرستاد بسوی آدم که وصایت و اسم
اعظم را بهابیل بسپارد و قابیل که بزرگتر از هابیل بود و این معنی را شنیده غضبناک شد پس گفت که من بکرامت و وصایت از هابیل سزاوارترم
بنابرین بوحی الهی بآدم امر شد که هابیل و قابیل تقرب جویند بحق تعالی بذبیحه یا بغیر آن و آنچه هر کدام بآن تقرب میجویند اگر بدرجه قبول
رسد او لایق این کرامت باشد بعد از کردن قربانی و قبول افتادن قربانی هابیل قابیل را حسد او در گشت وفی روایة ابی جعفر الباقر علیه السلم
ان عدو الله ابلیس قال لقابیل انه قد تقبل قربان هابیل ولم یتقبل قربانک فان ترکته یکون له عقب یفتخرون علی عقبک فقتله قابیل یعنی
دشمن خدا ابلیس بقابیل وسوسه کرد که آنچه هابیل بآن تقرب جست بدرجه قبول رسید و از تو مقبول نشد اگر تو هابیل را بگذاری و نکشی او را
فرزند بهم خواهد رسید و فرزندان او از جهت تفاخر بر فرزندان تو افتخار خواهند کرد پس باین وسوسه قابیل برادر خود هابیل را کشت چنانچه حق تعالی
میفرماید که بخوان خبر دو پسر آدم علیه السلم را **اذ قربا قربانا** وقتی که قابیل و هابیل هر یک جلیل قربانی کردند
قربانی کردنی یعنی تقرب جست هر یک از ایشان بحق تعالی تقرب جستنی اعم از آنکه از ذبیحه باشد یا غیر ذبیحه آورده اند که هابیل
صاحب گوسفندان بود بره فربه خوب که بغایت او را دوست میداشت بیاورد و بر سر کوهی نهاد و قابیل صاحب زرع بود دسته گندم
ضعیف کم دانه بیاورد و در همان موضع نهاد **فتقبل من احدهما** پس قبول شد قربانی
یکی از ایشان که هابیل بود بدین نوع که آتشی سفید بی دود از آسمان فرود آمد و گوسفند را بخورد و از آن زمان آتش پرستی باغوای
شیطان بهم رسید **ولم یتقبل من الآخر** و مقبول نشد از دیگری که قابیل باشد چه آتش
الهی از قربانی او گذشت بنابرین **قال** گفت قابیل برادر خود هابیل را **لاقتلنک**
بخدا قسم که ترا میکشم **قال** گفت هابیل **انما یتقبل الله** جز این نیست که قبول میکند خدا
قربانی را **من المتقین** از پرهیزکاران که نیت خود را خالص کنند پس مراد گناه باشد و این آیه
دلالت دارد بر آنکه طاعت کسی بدرجه قبول میرسد که مؤمن متقی باشد **لئن بسطت الی
یدک** اگر بگشائی و دراز کنی بسوی من دست خود را **لتقتلنی** تا بکشی مرا **ما انا
بباسط یدی الیک** نیستم من دراز کننده دست خود را بسوی تو **لاقتلک**
تا بکشم ترا یعنی در مدافعه تو و تخلص خود سعی میکنم و قصد قتل تو ندارم **انی اخاف الله** بدرستیکه من
میترسم خدا را که **رب العالمین** پروردگار عالمیان است **انی ارید**
بدرستیکه من میخواهم **ان تبوء** آنکه بازگردی تو حال گونه که حامل باشی **باثمی** بگناه من **و
اثمک** و بگناه خود چون یقین میدانم که قتل واقع خواهد شد میخواهم که آن از من صادر نشود و تو حامل دو گناه

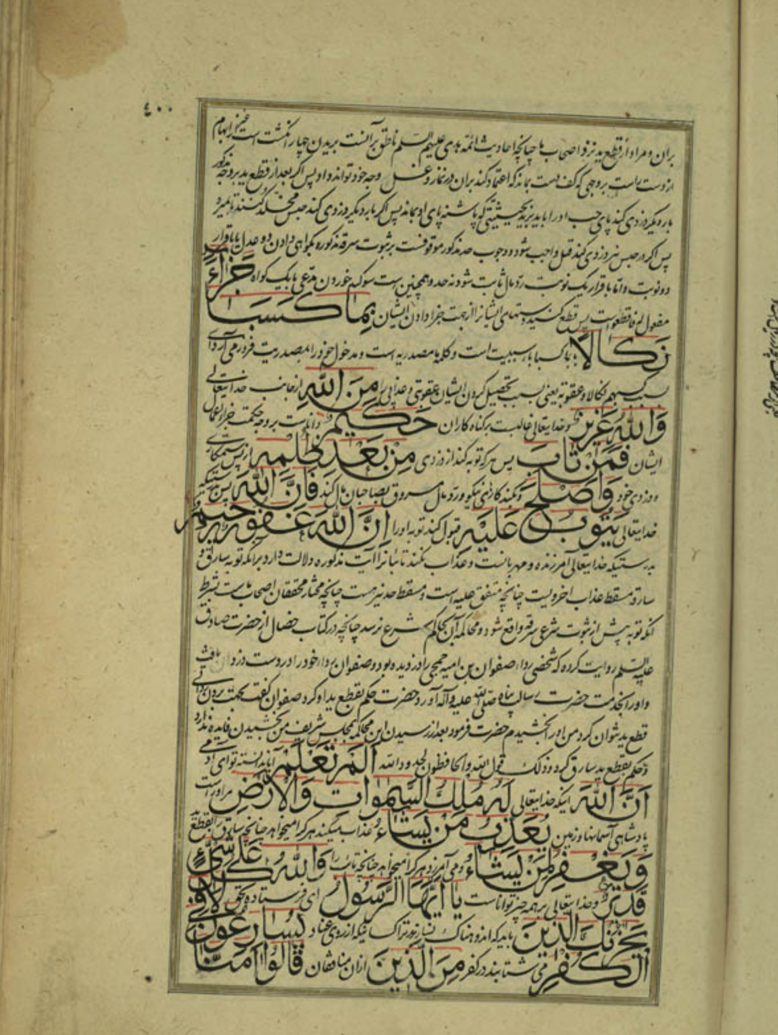
نشوم و ترا و عقاب عاصی جاریست فی ثواب الاعمال قال ابو جعفر علیه السلم من قتل مومنا متعمدا اثبت الله علی قاتله جمیع الذنوب وبرئ
المقتول منها وذلک قول الله عز وجل انی ارید ان تبوء باثمی واثمک یعنی حضرت امام محمد باقر علیه السلم فرمود که کسی بکشد مؤمنی را عمداً
ثبت میکند خدای تعالی بر قاتل او همه گناهان مقتول را و پاک میشود مقتول از آن گناهان و اینست معنی قول خدای تعالی که فرموده من میخواهم
که تو بسبب قتل من حامل گناه من و خود گردی **فتکون** پس گردی تو بعد از ارتکاب این عمل قبیح **من
اصحاب النار** از ملازمان آتش دوزخ **وذلک جزاء الظالمین**
و اینست جزای ستمکاران و قتل ناحق کنندگان احتمال دارد که این فقره از تتمه کلام هابیل باشد و محتملست که کلام الهی
باشد **فطوعت** پس آسان کرد و تزیین داد **له نفسه** مر قابیل را نفس او **قتل اخیه**
کشتن برادر او را **فقتله** پس کشت برادر خود هابیل را **فاصبح** پس گشت قابیل **من
الخاسرین** از زیانکاران در دنیا و آخرت و چون قابیل هابیل را کشت ندانست که جسد او را چه کند
و چه نوع از او مخفی سازد و منقولست که جسد را در جرابی بپیچید و چهل روز و بقولی یکسال در پشت خود گرفته میگشت
فبعث الله غرابا پس برانگیخت خدای تعالی زاغی را که **یبحث فی الارض**
میکاوید زمین را بمنقار و بپرهای خود گوی میکند و زاغ مرده را که خود کشته بود در آنجا نهاد و بخاک بپوشید
و حق تعالی اینچنین کرد **لیریه** تا بنماید قابیل را **کیف یواری** چگونه میپوشد **سوءة
اخیه** عورت برادر خود را و از آن زمان دفن کردن موتی قاعده مستمره گردید **قال** گفت قابیل از روی
تحسر و تعجب **یا ویلتی** ای وای بر من **اعجزت** آیا عاجز شدم **ان اکون**
از آنکه باشم در دانش این امور **مثل هذا الغراب** مانند این زاغ **فاواری
سوءة اخی** تا بپوشم جسد برادر خود را و چون تعلیم از غراب گرفت **فاصبح من
النادمین** پس گردید از پشیمان شدگان **من اجل ذلک** محتملست که متعلق
بنادمین باشد یعنی پس گردید قابیل از جهت این امر که آن قتل ناحق و حسرت و مشقت است که عارض
او شد بنابرین کتبنا کلام بر سر است مربوط بما قبل خود نیست و میتواند که من اجل ذلک متعلق باشد بما بعد
خود که کتبنا باشد و قاضی ناصر الدین بیضاوی متعرض همین احتمال شده یعنی بسبب این قتل ناحق **کتبنا
علی بنی اسرائیل** نوشتیم یعنی حکم کردیم بر پسران یعقوب قال علی بن ابراهیم لفظ الآیة خاص
فی بنی اسرائیل ومعناها جار فی الناس کلهم **انه من قتل نفسا** آنکه هر که بکشد کسی را **بغیر
نفس** بی آنکه او کسی را ناحق کشته باشد و بر او قصاص لازم شده باشد **او فساد فی الارض**
و بی آنکه فسادی کرده باشد در زمین که شرعاً مستحق قتل شده باشد مانند حرب با رسول خدا و راه زدن و قطع طریق

و غیر ذلک **فَکَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِیعًا** پس گویا که همه مردمان را کشته باشد بمعنی که جایی که در جهنم برای او مقرر شده همان جایی است که همه مردم را بکشد چنانچه در من لا یحضره الفقیه از حضرت صادق علیه السلم در تفسیر این آیت روایت کرده که وادی فی جهنم لو قتل الناس جمیعا کان فیه ولو قتل نفسا واحدة کان فیه و چنانچه در کافی از محمد بن مسلم روایت کرده که او گفته که از معنی آیه من قتل نفسا بغیر نفس فکانما قتل الناس جمیعا از حضرت امام محمد باقر علیه السلم پرسیدم حضرت فرمود که له فی النار مقعد لو قتل الناس جمیعا لم یزد الی ذلک المقعد یعنی مر او را در آتش دوزخ نشستنگاهیست که اگر او همه مردم را بکشد زیاده از آن نشستنگاه برای او مقرر نمیشود **وَمَنْ أَحْيَاهَا** و هر که سبب حیوة نفسی شود مثلا بعفو قصاص و منع از قتل و از غرق شدن و از سوختن **فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا** پس همچنان باشد که سبب زندگی همه مردمان شده باشد و عن سماعة عن ابی عبد الله علیه السلم فی تفسیر هذه الآیة قال من اخرجها من ضلال الی هدی فکانما احیاها و من اخرجها من هدی الی ضلال فقد قتلها یعنی کسی که بیرون آرد نفسی را از گمراهی بسوی راه راست گویا که احیا آن نفس کرده و هر که بیرون آرد آن نفس را از هدایت بسوی گمراهی پس بتحقیق کشته است آن نفس را و در حدیث دیگر وارد شده که امام علیه السلم فرمودند که من احیاها ای من انقذها من حرق او غرق یعنی احیا نفس نجات دادن آنست از سوختن و غرق شدن شخصی از حضار مجلس گفت اخراج نفس از ضلالت بسوی هدایت از ما صدقات احیا است حضرت فرمود ذلک تاویلها الاعظم **وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ** و هر آینه بتحقیق آمد بسوی بنی اسرائیل **رُسُلُنَا** فرستادگان ما **بِالْبَيِّنَاتِ** معجزهای روشن **ثُمَّ إِنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ** پس بدرستیکه بسیاری از ایشان **بَعْدَ ذَلِكَ** پس از ارسال رسل و انزال المعجزات **فِي الْأَرْضِ لَمُسْرِفُونَ** در زمین هر آینه اسراف کنندگان اند در قتل و غیر آن قال الامام ابو جعفر علیه السلم هم الذین یستحلون المحارم و یسفکون الدماء و در کافی از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده که جمعی از بنی ضبة در مدینه مشرفه بیمار شدند حضرت ایشانرا اذن داد که بمیان شتران صدقه که در خارج مدینه بودند رفته بول و شیر آن شترانرا بخورند تا صحت یابند و چون صحت یافتند هر کس از شتربانان را کشتند و بدر رفتند و این خبر که بحضرت رسید امیر المؤمنین علیه السلم را بمحاربه ایشان فرستاد و ایشان در وادی نزدیک یمن حیران میگشتند و قدرت بیرون رفتن نداشتند تا آنکه امیر المؤمنین ع بر ایشان تاخته همه را اسیر کرده بخدمت حضرت آورد و حضرت اختیار قطع دست و پای ایشان نمود بر خلاف یکدیگر پس این آیه نازل شد که **إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ** جز این نیست که جزای آنانکه **يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ** جنگ میکنند با دوستان خدا و رسول خدا **وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ** و سعی میکنند در زمین **فَسَادًا** ای مفسدین یعنی حالکونکه فساد کنندگان اند

و قطع طریق مینمایند و مال مردم را بتاراج میبرند **أَنْ يُقَتَّلُوا** آنکه کشته شوند **أَوْ يُصَلَّبُوا** یا از حلق بر کشیده شوند **أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ** یا بریده شود دستهای ایشان و پاهای ایشان **مِنْ خِلَافٍ** بر خلاف یکدیگر یعنی از دست راست و از پای طرف چپ **أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ** یا اخراج کرده شوند از زمین یعنی اخراج کرده شوند از شهری بشهری دیگر و در هر شهر که قرار گیرد حاکم شرع بمردم آن شهر خواه مسلمان باشند و خواه کافر حکم کند که چون او محاربست با او مخالطه و معامله نکنند تا آنکه بمیرد و در بعضی روایات آمده که این معامله با او بکنند تا یکسال تمام شود و بعضی گفته اند که این اخراج کافیست و خلافست میان فقها در آنکه وجوب امور مذکوره در حد محارب بر سبیل تخییر است یا تفصیل و میان آن تفصیل روایات چنین وارد شده که کسی راه زنی کند و مردم را بکشد و مال ایشانرا ببرد جزای او قطع ید و رجل و صلب است و اگر بکشد و مال را نبرد جزای او قتل است و اگر راه زنی کند و مال مردم را بتاراج برد و اما کسی را نکشد حد او قطع ید و رجل است و اگر همین راهزنی کند و بس مالکی را نکشد و بتاراج برد حد او اخراج از آن شهر است که در آنجا راه زنی کرده و در بعضی روایات آمده که ذلک الی الامام یفعل به ما یشاء یعنی حکم این جزا متعلق بامام است میکند با آن هر چه را که خواهد و هر کدام را که اختیار کند و شیخ مفید را این مذهب است فی الکافی عن جمیل بن دراج قال سالت ابا عبد الله علیه السلم عن قول الله عز و جل انما جزاء الذین یحاربون الله الی آخر الآیة ای شیء علیهم من هذه الحدود التی سمی الله عز و جل قال ذلک الی الامام ان شاء قطع و ان شاء نفی و ان شاء صلب و ان شاء قتل قلت النفی الی این قال ینفی من مصر الی مصر آخر و قال ان علیا علیه السلم نفی رجلین من الکوفة الی البصرة **ذَلِكَ لَهُمْ** این حدود جزا که مذکور شد مر ایشانراست **خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا** رسوائی در دار دنیا **وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ** و مر ایشانراست در آخرت عذابی بزرگ بعضی گفته اند که اقامت حدود در دنیا باعث رفع عذاب در آخرتست و مدلول این آیه رد قول ایشان میکند زیرا که حق تعالی فرموده که با وجود اقامت حدود ایشانرا عذاب قیامت واقع خواهد شد لیکن صاحب مجمع البیان گفته که این آیه دلالت ندارد بر آنکه ایشانرا البته عذاب میکنند بلکه مراد استحقاق ایشانست این عذاب را و لیکن با شد که حق تعالی بطریق تفضل اسقاط این عذاب نماید و از حق خود بگذرد **إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا** مگر آنانکه توبه کنند **مِنْ قَبْلِ أَنْ تَقْدِرُوا عَلَيْهِمْ** پیش از آنکه قادر شوید بر ایشان یعنی پیش از آنکه بگیرد او را امام زمان و محاکمه او بمجلس امام رسد چنانچه علی بن ابراهیم گفته و قال البیضاوی تقیید التوبة بالتقدم علی القدرة یدل علی انها بعد القدرة لا یسقط الحد و ان اسقطت العذاب **فَاعْلَمُوا** پس بدانید **أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ** اینکه خدای تعالی آمرزنده گناهان است بتوبه **رَحِيمٌ** مهربانست بر تائبان و بعد از ذکر جزای محاربان امر بتقوی میفرماید



يا ايها الذين امنوا اتقوا الله وابتغوا اليه الوسيلة وجاهدوا في سبيله لعلكم تفلحون ان الذين كفروا لو ان لهم ما في الارض جميعا ومثله معه ليفتدوا به من عذاب يوم القيمة ما تقبل منهم ولهم عذاب اليم يريدون ان يخرجوا من النار وما هم بخارجين منها ولهم عذاب مقيم والسارق والسارقة فاقطعوا ايديهما



جزاء بما كسبا نكالا من الله والله عزيز حكيم فمن تاب من بعد ظلمه واصلح فان الله يتوب عليه ان الله غفور رحيم الم تعلم ان الله له ملك السموات والارض يعذب من يشاء ويغفر لمن يشاء والله على كل شيء قدير يا ايها الرسول لا يحزنك الذين يسارعون في الكفر من الذين قالوا امنا

گفتند ایمان آورده‌ایم و آن گفتن ایشان بأفواههم بزبانهای ایشان بود ولم تؤمن
قلوبهم حال آنکه ایمان نیاورده هرگز دلهای ایشان ومن الذین وازان کسانیکه
هادوا و از دین یهود دارید سمّاعون للکذب شنوندگانند این گروه
مذکور یعنی مسارعین در کفر و یهود کلام را بجهت آنکه دروغ بر او بندند و حرفی که گفته باشی تو نسبت دهند بنا برین ترجمه
مفعول سمّاعون محذوفست و لام للکذب لام علتست و تقدیر کلام چنین است که سمّاعون کلامک لیکذبوا علیک
سمّاعون شنوندگانند لقوم آخرین برای گروهی دیگر که لم یأتوک
نیامده‌اند بمجلس تو بجهت تکبر و عناد و زیادتی بغض و فساد مراد یهودان مدینه‌اند که جاسوسی میکردند و اخبار دروغ
یهودان دیگر میفرستادند که محمد چنین و چنین میگوید یحرّفون الکلم ای هم یحرّفون الکلم
یعنی ایشان تغییر میدهند سخنان توریة را من بعد مواضعه بعد از آنکه وضع کرده
بود خدا آنرا در مواضع آن یعنی تغییر و تبدیل مینمایند احکام الهی را و حمل آن را بغیر مراد میکنند یقولون
میگویند این یهودان ان اوتیتم هذا اگر داده شوید این حکم محرّف را یعنی اگر محمد حکم کند بآنچه
شما قرار داده‌اید فخذوه پس فرا گیرید آن را و عمل بآن نمایید وان لم تؤتوه
و اگر داده نشوید باین حکم فاحذروا پس حذر کنید از قبول آن علی بن ابراهیم سبب نزول آیه یا ایها
الرسول لا یحزنک را تا اینجا چنین روایت کرده که بنی النظیر و بنی قریظه که هر دو از نسل هرون بودند و بنی النظیر اکثر عشایر
و اموال زیادتی داشتند بر بنی قریظه و حلیف عبد الله بن ابی بودند پیش از قدوم حضرت بمدینه باهم نزاع داشتند
در اینکه بنی النظیر راضی نمیشدند که اگر بنی قریظه یکی از آنها را بکشد بهمین قصاص اکتفا نمایند و چون بنی قریظه ضعیف بودند با
بنی النظیر عهد و پیمان نمودند که اگر از بنی النظیر کسی از بنی قریظه را بکشد او را وارونه بر شتر سوار کنند و روی او را
بگل سیاه آلوده نمایند و نصف دیت از او بگیرند و اگر مقدمه برعکس این بود بهر تمام دیت بگیرند و قاتل را
نیز بقتل آرند بعد از قدوم حضرت بمدینه کسی از بنی قریظه شخصی از بنی النظیر را بقتل آورد و بنو النظیر موافق عهد
دیت و قاتل را از بنی قریظه طلب داشتند بنی قریظه گفتند که این عهد موافق حکم خدا که در توریة مذکور است نیست و این
عهدیست که شما بزور بر گردن ما گذاشتید بالفعل ما دیت نمیدهیم و قاتل بشما نمیسپاریم و اگر حرفی دارید اینک محمد صلی الله
علیه و آله در مدینه تشریف دارد بحکم او راضی ایم بیایید تا او را حاکم خود گردانیم پس بنو النظیر پیش حلیف خود عبد الله بن
ابی منافق رفتند و گفتند تو رئیس مایی پیش محمد برو و بگو که حکم بنقض این عهد منما ابن ابی گفت شما شخصی را همراه
نفرستید تا کلام من و محمد را استماع نماید که اگر حکم مطابق مطلب شما بکند راضی شوید و الا قبول قول او مکنید پس
بخدمت حضرت آمده و حقیقت عهدی که آن دو قبیله باهم بسته بودند بعرض حضرت رسانید و گفت الحال کم

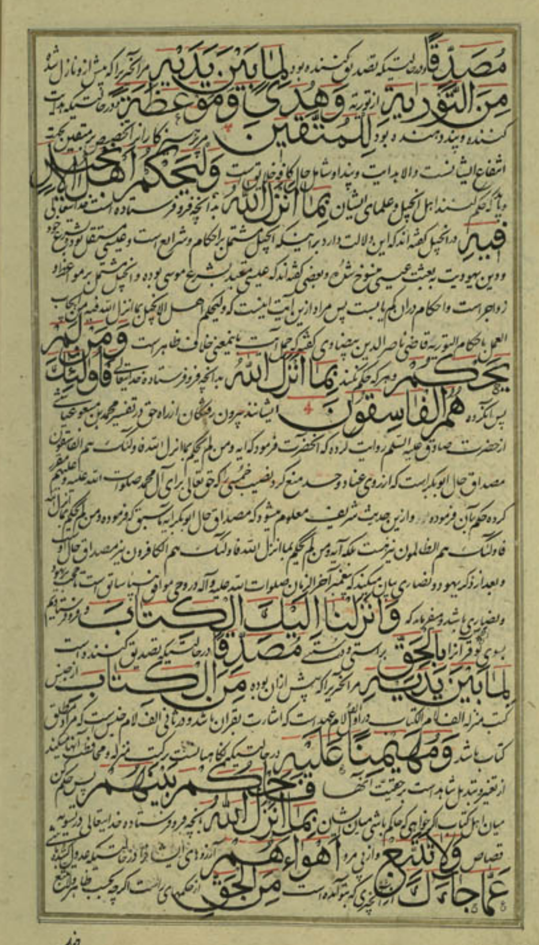
شما

شما بمدینه آمده‌اید بنی قریظه اراده نقض آن عهد دارند و بفرموده شما راضی شده‌اند و چون بنی النظیر جمعی کثیر صاحب شوکت و قوه‌اند
اگر شما موافق بنی قریظه حکم بنقض آن عهد بکنید محتملست که ازین فتنه و فسادی ناشی شود که رفع آن متعسر باشد حضرت رسالت
مآب صلی الله علیه و آله ازین سخن مغموم و مهموم شده جوابی باو نداد تا آنکه جبرئیل آیه یا ایها الرسول لا یحزنک الذین یسارعون
فی الکفر را نازل گردانید ومن یرد الله فتنته و هر کرا خواهد خدا تعالی آزمایش او را یعنی
عذاب و عقوبت او را بواسطه تبدیل حکم الهی و راضی نبودن بفرموده تو فلن تملک پس مالک نخواهی
شد و قدرت نداری تو ای محمد له برای او من الله شیئا از خدا تعالی از عذاب او چیزی را یعنی
نمیتوانی که رفع عذاب الهی از ایشان نمایی اولئک آن گروه الذین آنجماعتی‌اند که لم یرد الله
اراده نکرده خدا تعالی ان یطهر قلوبهم اینرا که پاک سازد دلهای ایشانرا از کفر یعنی تقدیم حکم
کند که در دلهای ایشان کفر جای نگرفته زیرا که باوجود کفر ایشان این اراده و حکم از الله تعالی صورت کذبی بندد یا آنکه نخواسته
خدا تعالی این را که پاک گرداند قلوب ایشانرا از علامات کفر که آن طبع و ختم است بجهت فرط عناد و انکار ایشان و
میتواند که مراد از عدم اراده الهی تطهیر قلوب ایشانرا خذلان و سلب توفیق از ایشان باشد لهم فی الدنیا
خزی مر ایشانراست در دنیا رسوائی که آن جزیه و جلاء بنی النظیر است از اوطان ایشان و خوف از مؤمنین
ولهم فی الآخرة و مر ایشانراست در آخرت عذاب عظیم
عذابی بزرگ که آن خلود در جهنم است سمّاعون للکذب ایشان شنوندگانند
سخن ترا برای دروغ بستن بر تو تکرار این بواسطه مبالغه در زجر است اکّالون للسحت
بسیار خورندگانند مر حرام را یعنی رشوت را در تبدیل احکام الهی در کتاب خصال از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده
که سحت را انواع بسیار است از جمله آن چیزیست که بعوض است از جهت اعمال والیان ظالم و در کتاب عیون اخبار الرضا
از حضرت امیر المؤمنین علیه السلم روایت کرده که هر گاه شخصی قضاء حاجت برادر مؤمن خود کند و قبول هدیه از و کند
آن سحت است و در من لا یحضره الفقیه از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده که قاضی که بواسطه قضا از سلطان
چیزی قبول کند آن نیز سحت است و در کافی از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده که اهل حرفه که تمام شب بنشینند و
و کار کنند اجر آن کار از جمله سحت است فان جاؤک پس اگر بیایند اهل کتاب بمحاکمه نزد تو فاحکم
بینهم پس حکم کن میان ایشان او اعرض عنهم یا روی بگردان از ایشان
یعنی ترا اختیار است در حکم کردن میان ایشان و حکم نکردن در بعضی از روایات آمده که حاکم شرع مختار است در حکم کردن میان
اهل کتاب و در حکم نکردن میان ایشان چنانچه امام محمد باقر علیه السلم فرموده ان الحاکم اذا اتاه اهل التوریة و الانجیل یتحاکمون
الیه کان ذلک الیه ان شاء حکم بینهم و ان شاء ترکهم پس این اختیار مخصوص بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله نیست و

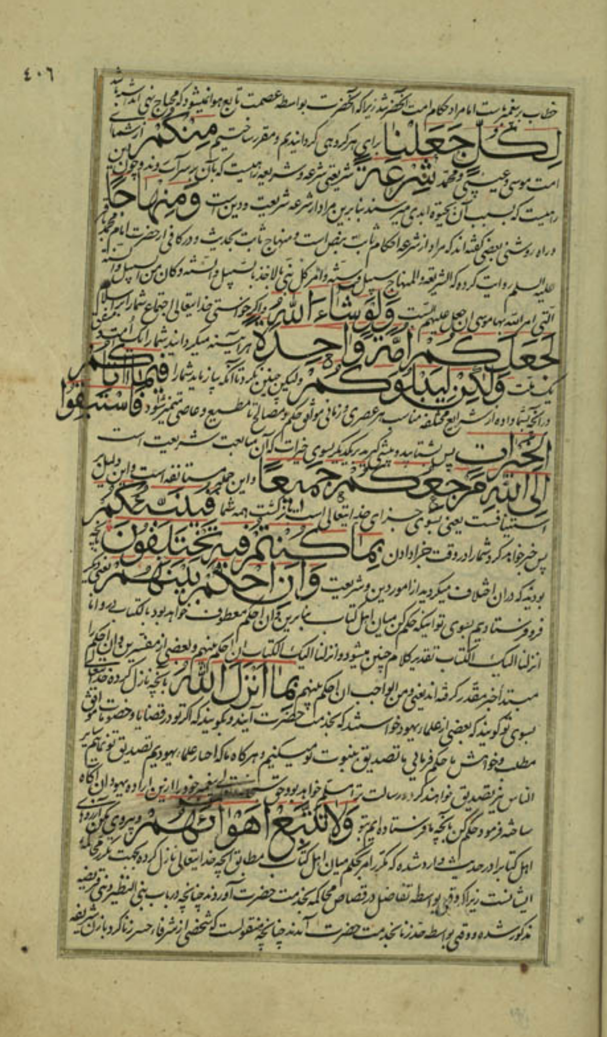
إِن تُعْرِضْ عَنْهُمْ واگر روی گردانی از ایشان و حکم نکنی فَلَن يَضُرُّوكَ شَيْئًا
پس زیان نتوانند رسانید ترا بچیزی وَإِنْ حَكَمْتَ و اگر خواهی که حکم کنی فَاحْكُم
بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ پس حکم کن میان ایشان بعدل و راستی بران وجه که بآن مأموری إِنَّ اللَّهَ
بدرستیکه خدای تعالی يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ دوست میدارد عدل کنندگان در حکم را وَ
كَيْفَ يُحَكِّمُونَكَ و چگونه حکم میسازند ترا وَعِندَهُمُ التَّوْرَاةُ
و حال آنکه نزد ایشانست توریه فِيهَا در آن توریه مسطور است حُكْمُ اللَّهِ حکم خدای تعالی که آن قصاص است
پس آنکه ترا حکم میسازند بجهت آنست که میخواهند که حکمی از تو ناشی شود که موافق طبع ایشان باشد ثُمَّ يَتَوَلَّوْنَ
پس بازگردند از حکم تو مِن بَعْدِ ذَٰلِكَ از پس آنکه تو حکم کرده باشی موافق کتاب ایشان وَمَا
أُولَٰئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ و نیستند این گروه ایمان آورندگان بکتاب خود یا بحکم تو
إِنَّا أَنزَلْنَا التَّوْرَاةَ بدرستیکه ما فرستاده ایم توریه را فِيهَا هُدًى در آن هدایتست
در وست راه نمودن بحق وَنُورٌ و روشنی که رافع ظلمات ضلالت و غوایتست يَحْكُمُ بِهَا
النَّبِيُّونَ حکم میکردند بآن توریه پیغمبران بنی اسرائیل که قریب بهزار کس بودند که بعد از
موسی مبعوث شده بودند الَّذِينَ آن پیغمبرانیکه أَسْلَمُوا ای انقادوا لحکم الله یعنی قبول
کرده اند حکم خدای تعالی را لِلَّذِينَ هَادُوا میتواند که متعلق باشد بقول خدای تعالی که فرموده انا
انزلنا التوریة یعنی فرستادیم ما توریة را برای آنانکه متدین اند بدین یهودیه و میتواند که متعلق باشد به یحکم بها النبیون
یعنی حکم میکنند این انبیا بتوریه برای آنانکه دین یهودیه اختیار کردند وَالرَّبَّانِيُّونَ و نیز حکم میکردند
بآن علمائی که صاحب مرتبه عالیه اند در علم و دانش از جمله بنی اسرائیل وَالْأَحْبَارُ و زاهدان ایشان
بِمَا اسْتُحْفِظُوا مِن كِتَابِ اللَّهِ بسبب آنچه مأمور شده
بودند بدان که آن محافظت نمودن کتاب خدای تعالی است از تحریف وَكَانُوا عَلَيْهِ و بودند
بر کتاب خدای تعالی شُهَدَاءَ گواهان و فی الحدیث الربانیون هم الائمة دون الانبیاء الذین یربون
الناس بعلمهم والاحبار هم العلماء دون الربانیین یعنی مراد از ربانیون ائمه و اوصیاء پیغمبرانند که مرتبه ایشان دون
مرتبه پیغمبرانست و ائمه را ربانیون از آنجهت گویند که ایشان تربیت مردم میکنند بعلم خود و مراد از احبار علما
که رتبه ایشان فروتر از رتبه ربانیون است و در روایت دیگر آمده و هذه الآیة فینا نزلت فَلَا تَخْشَوُا
النَّاسَ پس مترسید ای علماء یهود در اظهار حق و احکام توریه و بعضی گفته اند که مترسید ای حکام مردم
در اجرای احکام هیچکس را مؤید این معنی است روایت هذه الآیة فینا نزلت وَاخْشَوْنِ و بترسید از من

در تغییر

در تغییر حکم وَلَا تَشْتَرُوا و بدل مکنید بِآيَاتِي احکام من ثَمَنًا قَلِيلًا چیزی اندک را که آن
رشوه و حب جاه و ریاست است وَمَن لَّمْ يَحْكُم و کسی که حکم نکند از روی
انکار بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ بآنچه فرو فرستاده است خدای تعالی فَأُولَٰئِكَ هُمُ
الْكَافِرُونَ پس آن گروه ایشانند ناگروندگان وَكَتَبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا
و نوشتیم و فرض کردیم بر بنی اسرائیل در توریه أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ اینکه یک تن را بقصاص
یک تن باید کشت نه چنانچه بنی النظیر میکردند [illegible] بنی قریظه وَالْعَيْنَ
بِالْعَيْنِ و چشمی را قصاص کنند بچشمی وَالْأَنفَ بِالْأَنفِ و بینی را به بینی وَالْأُذُنَ
بِالْأُذُنِ و گوشی را بگوشی وَالسِّنَّ بِالسِّنِّ و دندانی را بدندانی وَالْجُرُوحَ
قِصَاصٌ و جراحتها نیز محل قصاص است فَمَن تَصَدَّقَ بِهِ پس
کسی که تصدق کند بقصاص که حق اوست و ببخشد او را فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَّهُ پس آن تصدق و عفو
کفاره باشد مر آن تصدق کننده را یعنی گناهان تصدق کننده و آیت مذکوره دالست بر وجوب قصاص در نفس
و اطراف و جراحات بشرایط معتبره در شریعت موسی علیه السلام صریحا و در شریعت ما اثر اما بنا بر اصالت
عدم نسخ و آنکه باجماع ثابت شد منسوخیت مجموع من حیث المجموع توریه و سایر کتب سابقه است نه منسوخیت هر یک
از احکام توریه و باقی کتب و نیز لازم نمی آید تعبد پیغمبر ما صلی الله علیه و آله بشریعت پیغمبر سابق زیرا که موافقت
در بعض احکام بحسب اتفاق اتفاقی علماست و نیز آیت مذکوره دالست بر آنکه عفو کردن از جنایت و ترک
قصاص افضلست و کفاره گناهان عفو کننده است بنا بر تفضل خدای تعالی در بخشیدن آن گناهان بسبب عفو
از جنایت نه بنا بر احباط که باطلست وَمَن لَّمْ يَحْكُم بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ
و آنانکه حکم نکنند بآنچه فرو فرستاده است خدای تعالی چنانچه بنی النظیر حکم نمیکردند فَأُولَٰئِكَ
پس آن گروه هُمُ الظَّالِمُونَ ایشانند ستمکاران که وضع حق در غیر موضع آن
میکنند و بعد از ذکر احوال یهودان بیان حال نصاری میکند که وَقَفَّيْنَا و در آورده بودیم ما
عَلَىٰ آثَارِهِم در عقبهای پیغمبران بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ عیسی پسر مریم را
مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ در حالتیکه عیسی تصدیق کننده و باور دارنده
بود مر آنچه را که پیش از او فرستاده بودیم مِنَ التَّوْرَاةِ از کتاب توریه وَآتَيْنَاهُ
الْإِنجِيلَ و داده بودیم او را انجیل فِيهِ هُدًى در حالتیکه در آن هدایتی بود
و راه نمودنی بتوحید و سایر امور حقه وَنُورٌ و روشنی بود که بدان رفع ظلمت و ضلالت میکرد و



مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرٰيةِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةً لِلْمُتَّقِينَ وَلْيَحْكُمْ أَهْلُ الْإِنْجِيلِ بِمَا أَنْزَلَ اللّٰهُ فِيهِ وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللّٰهُ فَأُولٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيْمِنًا عَلَيْهِ فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللّٰهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ



لِكُلٍّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا وَلَوْ شَاءَ اللّٰهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلٰكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ إِلَى اللّٰهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ وَأَنِ احْكُمْ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللّٰهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ



٤٠٧

وَاحْذَرْهُمْ أَنْ يَفْتِنُوكَ عَنْ بَعْضِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَاعْلَمْ أَنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُصِيبَهُمْ بِبَعْضِ ذُنُوبِهِمْ وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ لَفَاسِقُونَ أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ

٤٠٨

إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسَارِعُونَ فِيهِمْ يَقُولُونَ نَخْشَى أَنْ تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ فَعَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِنْ عِنْدِهِ فَيُصْبِحُوا عَلَى مَا أَسَرُّوا فِي أَنْفُسِهِمْ نَادِمِينَ وَيَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا أَهَؤُلَاءِ الَّذِينَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ إِنَّهُمْ لَمَعَكُمْ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَأَصْبَحُوا خَاسِرِينَ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ

آن چنان بود که بعد از وفات حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله اکثر اصحاب او مرتد شدند چنانچه در تفسیر علی بن ابراهیم
مذکور است که قوله تعالی یا ایها الذین امنوا من یرتد منکم مخاطبة لاصحاب رسول الله الذین غصبوا آل محمد حقهم وارتدوا
عن دین الله زیرا که اکثر اصحاب انکار نص بر خلافت حضرت امیرالمومنین نموده غصب حق او کردند و معاصی
عظیم با وی بجا آوردند و در اکثر اصول و صحاح عامه حدیثی از ابن عباس از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
روایت کرده اند و بعضی از آن اینست که آنحضرت فرمود وان اناس من اصحابی یؤخذ بهم ذات الشمال فاقول اصحابی
اصحابی فیقال انک لا تدری ما احدثوا بعدک انهم لن یزالوا مرتدین علی اعقابهم مذ فارقتهم یعنی جمعی از اصحاب مرا از
دست چپ که ملائکه عذاب اند خواهند گرفت پس من میگویم که اینها اصحاب منند که اینها اصحاب منند پس
میگویند آن ملائکه که تو ای محمد نمیدانی که ایشان بعد از تو چه کارها کردند بدرستیکه ایشان همیشه برمیگشتند بر عقبهای خود
از آن زمان که تو از ایشان مفارقت کرده یعنی بعد از آنکه تو از دنیا رفتی بعضی از این اصحاب تو از دین برگشتند و غصب خلافت مرتضی
علی علیه السلم نمودند لهذا مستوجب عذاب و نکال شدند **فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ** پس زود باشد
که بیارد خدای تعالی بجای مرتدین **بِقَوْمٍ** قومی را که **يُحِبُّهُمْ** دوست دارد خدای تعالی ایشان را
وَيُحِبُّونَهُ و دوست دارند ایشان خدا را المحبة الله للعباد ارادة الهدی والتوفیق لهم فی الدنیا و حسن الثواب
فی الاخرة و محبة العباد له تعالی ارادة طاعته والتحرز عن معاصیه **أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ** متواضع و فروتن
باشند بر مومنان **أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ** سخت دل و درشت و غالب باشند بر کافران
يُجَاهِدُونَ جهاد کنند **فِي سَبِيلِ اللَّهِ** در راه رضای خدای تعالی
وَلَا يَخَافُونَ و نترسند ایشان **لَوْمَةَ لَائِمٍ** از ملامت هیچ ملامت کننده و
شیخ طبرسی فرموده که از حضرت صادقین علیهما السلم مرویست که این آیه در شان حضرت امیرالمومنین علیه السلم و اصحاب
آنجنابست که با ناکثین و قاسطین و مارقین که اتباع عایشه و معویه و خوارج اند مقاتله کردند و موید اینست آنکه در روز خیبر
در شان امیرالمومنین حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرمود که فردا علم را بدست کسی خواهم داد که خدا و رسول او را
دوست دارد و او خدا و رسول او را دوست دارد و از جنگ برنگردد تا آنکه حق تعالی فتح خیبر را بدست خیبر گشای او نماید
و در تفسیر علی بن ابراهیم مذکور است که فسوف یاتی الله بقوم تا آخر در شان قایم آل محمد صلوات الله علیه و اصحاب او
نازل شده پس معلوم شد که کسی متصف باین صفات حسنه است اول علی و آخرش مهدیست سلام الله علیهما
ذَٰلِكَ این صفات حمیده **فَضْلُ اللَّهِ** افزونی و کرم خداست که **يُؤْتِيهِ** عطا میکند
آن را **مَنْ يَشَاءُ** هر کرا که خواهد از مومنان صادق العقیده **وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ**
و خدای تعالی بخشنده داناست و میداند که کدام کس استحقاق این صفات دارد

إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ جز این نیست که اولی بتصرف و حاکم بر امور دینی و دنیوی شما خدای تعالی است
وَرَسُولُهُ و فرستاده او که پیغمبر آخر الزمان محمد است صلی الله علیه و آله **وَالَّذِينَ آمَنُوا**
و آن کسانیکه ایمان آورده اند **الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ** آن مومنانیکه این صفت دارند که
بپای میدارند نماز را **وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ** و میدهند زکوة را **وَهُمْ**
رَاكِعُونَ در حالتیکه ایشان رکوع کننده باشند در نماز این آیت دلالت دارد
بر آنکه فعل قلیل مثل دادن زکوة در حالت رکوع مبطل نماز نیست مخفی نماند که این کریمه باتفاق فرقه ناجیه امامیه و بزعم کثیری
از اهل سنت در شان عالیشان حضرت امیرالمومنین ولی الله فی السموات والارضین اسد الله الغالب علی بن ابی
طالب صلوات الله علیه نازل شده در وقتیکه انگشتری خود را در رکوع نماز بفقیری تصدق داد چنانچه در صحاح که از عمر
ابن ابی بکر زندیق گردد ظاهر میشود و شیخ امین الدین طبرسی در سبب نزول ایت انما ولیکم الله آورده که ابوذر غفاری
رضی الله عنه گفت شنیدم باین دو گوش خود اگر دروغ گویم کر شوند و دیدم باین دو چشم خود اگر دروغ گویم کور شوند که
میگفت پیغمبر صلوات الله علیه و آله که علی کشنده کافرانست و مقتدای نیکانست پس یاری داده شده خدای تعالی است
هر کس که یاری دهد او را و فرو گذاشته خدای تعالی است هر کس که فرو گذارد او را بدان و آگاه باش که من نماز گزاردم
روزی با رسول الله پس سائلی در مسجد پیغمبر سوال کرد و هیچکس او را چیزی نداد پس دستهای خود را بسوی آسمان داشت و گفت
بار خدایا گواه باش که من در مسجد پیغمبر تو سوال کردم و کسی بمن چیزی نداد و در این هنگام امیرالمومنین علیه السلم در رکوع بود اشارت فرمود
بانگشت مبارک خود و وقوع این واقعه در حضور پیغمبر بود و چون آنحضرت از نماز فارغ شد مانند موسی رو باسمان کرده گفت
بار خدایا روشن گردان سینه مرا و آسان گردان کار مرا و بگردان برای من وصی از اهل من علی که برادر منست ابوذر گفت
که هنوز دعا را تمام نکرده بود که جبرئیل علیه السلم نازل گردید و آیه انما ولیکم الله را بر حضرت خواند و تهنیت وصایت
علی را بآنحضرت رسانیده و آنحضرت قصه تهنیت را با امیرالمومنین اعلام فرمود امیرالمومنین گفتند بالعلی و نعیم یفنی
و ملک لا یبقی یعنی چکنند علی بنعمت فانی دنیا و پادشاهی که بقا ندارد و نیز حضرت سید الشهدا علیه السلم فرموده
والذی خاتمه جاد به حین وافی راکعا للرکعتین یعنی پدر بزرگوار من انگشتر خود را بخشید و قیمه برداشت سر خود را ابوطالب
اوا را رکعتین بروایت مجمع البیان و غیر آن خاتم مضاف بفضه است و بروایت اخطب خوارزم خاتما من ذهب است
و بر تقدیر صحت این روایت ممکن است که بعد از تصدق خاتم منقلب بطلا شده باشد با آنکه آن خاتم را حضرت
با خود داشته بدون آنکه در انگشت مبارک خود کرده باشد از غزالی در کتاب سر العالمین نقل کرده اند که گفته آن انگشتر
که امیرالمومنین علیه السلم در نماز بسائل داد انگشتری سلیمان بود که بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله رسیده بود
و آنحضرت بمرتضی علی علیه السلم داده بود لیکن از حدیث کافی چنانچه عنقریب می آید معلوم میشود که تصدق کرده حضرت تقیر

حلهٔ را که در بر داشت و اشهر تصدق خاتم است و عامه نیز خاتم روایت کرده اند و میتواند که این تصدق مکرر از آنحضرت صادر شده باشد چنانچه بعضی از مجتهدین عصر مدالله ظلالهم گفته اند و لعله علیه السلام تصدق فی رکوعه مرة بالحلة و اخری بالخاتم و الایة نزلت بعد الثانیة فان قوله تعالی و یؤتون یشعر بالتکرار و التجدد و بعضی از اهل عناد خذلهم الله گفته اند که این آیه در شان امیر بودن بالفظ جمع موافقت ندارد و ندانسته اند که لفظ جمع را گاهی برای تعظیم استعمال میکنند و مع هذا در احادیث اهل بیت علیهم السلم مذکور است که مثل این عمل بکوار از کل واحد از ائمه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین واقع شده پس ایراد لفظ جمع شبیه براجمعی است چنانچه در کتاب کافی از حضرت صادق علیه السلم در تفسیر این آیت روایت کرده که آنحضرت فرمود انما ولیکم الله یعنی اولی بکم ای احق بکم و باموركم من انفسکم و اموالکم الله و رسوله و الذین امنوا یعنی علیا و اولاده الائمة علیهم السلم الی یوم القیمة ثم وصفهم الله عز و جل فقال الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون و کان امیر المومنین علیه السلم فی صلوة الظهر قد صلی رکعتین و هو راکع و علیه حلة قیمتها الف دینار و کان النبی صلی الله علیه و آله اعطاه ایاها و کان النجاشی اهداها له فجاء سائل فقال السلام علیک یا ولی الله و اولی بالمومنین من انفسهم تصدق علی مسکین فطرح الحلة الیه و اومی بیده الیه ان احملها فانزل الله عز و جل فیه هذه الآیه و صیر نعمة اولاده بنعمته فکل من بلغ من اولاده مبلغ الامامة یکون بهذه النعمة مثله فیتصدقون و هم راکعون و السائل الذی سئل امیر المومنین من الملائکة و الذین یسألون الائمة من اولاده یکونون من الملائکة یعنی امام عالیمقام علیه الصلوة و السلم در تفسیر این آیه فرمودند که جز این نیست که میخواهد خدایتعالی از ولی افضل سید را که آن اولی است و معنی آیه بنابرین چنین میشود که سزاوارتر بشما و بکارهای شما از نفس شما و بمالهای شما خدایتعالی است و رسول او و جمعی که ایمان آورده اند امام گفت میخواهد خدایتعالی به الذین امنوا علی و اولاد او را که امامان امت پیغمبر اویند تا روز قیامت بعد از این توصیف و بیان کرده حق سبحانه و تعالی علی و اولاد او را در تتمه آیه باین روش که آن علی و اولاد او جمعی اند که برپای میدارند نماز را و میدهند زکوة را در حالی که ایشان رکوع کننده کانند و بود امیر المومنین در نماز ظهر و بتحقیق گذارده بود دو رکعت نماز را و او راکع بود و در بر او حله بود یعنی جامه بود آستردار که قیمت آن هزار دینار طلا میشد و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله آن جامه را باو عطا کرده بود و نجاشی پادشاه حبشه آنرا بطریق هدیه بحضرت فرستاده بود پس آمد درین هنگام سائلی و گفت رحمت خدا بر تو باد ای حاکم خدایتعالی در خلایق بعد از رسول او و نزدیکتر بمومنان از نفس ایشان تصدق کن بر مسکینی بعد از این سوال امیر المومنین علیه السلم انداخت آن حله را بسوی آن مسکین و اشارت کرد بدست خود بجانب سائل که بردار آنرا پس نازل گردانید خدایتعالی در حق علی علیه السلم این آیه را و گردانید خدایتعالی یعنی حاضر ساخت در ازمان امت رسول علیه السلم نعمت داون او و سائلان را که هنوز اثر آن ظاهر نشده بود بسبب نعمت دادن او پس هر که رسد از اولاد او بمرتبه امامت میباشد باین نعمت مثل امیر المومنین در دخول تحت این آیه پس تصدق میکنند در حالی که راکع اند و سائلی که سوال کرد امیر المومنین را از ملائکه بود و جمعی که سوال میکنند ائمه را از اولاد او می باشند از ملائکه صدوق علیه الرحمة

در کتاب امالی از حضرت امام محمد باقر علیه السلم روایت کرده که جمعی از یهود که مسلمان شده بودند بخدمت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله آمده گفتند ای پیغمبر خدا وصی موسی یوشع بن نون بود وصی شما و اولی بتصرف در کارها بعد از تو کیست پس آیه انما ولیکم الله نازل شد و حضرت بآنجماعت فرمود که برخیزید که تا مسجد برویم و چون بمسجد آمدند سائلی را دیدند که از مسجد بیرون می آمد حضرت باو گفت که در مسجد کسی تو چیزی عطا کرده سائل گفت آری انگشتری بمن داد حضرت گفت کدام شخص انگشتری بتو داد سائل گفت آنشخص که نماز میگذارد یعنی علی بن ابی طالب علیه السلم پس حضرت از وی پرسید که در چه حال انگشتری بتو داد گفت در حال رکوع پس حضرت تکبیر گفتند بعد از پیغمبر صلوات الله علیه و آله فرمودند که علی بن ابی طالب ولی شماست بعد از من پس همه مردمان گفتند رضینا بالله ربا و بالاسلام دینا و بمحمد نبیا و بعلی بن ابی طالب ولیا پس این آیه نازل شد که وَمَن يَتَوَلَّ اللَّهَ و هر که او اولی بتصرف و حاکم داند خدا را وَرَسُولَهُ و فرستاده او را وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانرا که ایمان آورده اند فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ پس بدرستیکه لشکر خدا هُمُ الْغَالِبُونَ ایشانند غلبه کنندگان بر اهل طغیان و عدوان ظاهر این بود که بضمیر آورده شود و گفته شود که فانهم هم الغالبون پس وضع ظاهر موضع ضمیر تنبیه بر برهان و غالب شدن آنجماعت است و تقدیر کلام چنین است که فانهم حزب الله و ان حزب الله هم الغالبون و مراد از و الذین امنوا علی بن ابی طالب علیه السلم است در امالی صدوق از عمر بن الخطاب روایت کرده که او گفت بخدا قسم که من بتحقیق چهل انگشتری در حین رکوع تصدق نمودم تا آنکه نازل شود در حق من آنچه نازل شده در حق علی بن ابی طالب و مع هذا نازل نشد و در احتجاج روایت کرده که خلاف نیست میان امت که این آیه از کوه از شخص واحد ناشی شده اگر اسم او صریح در قران مذکور شدی چنانچه چیزهای دیگر را از قران بیرون کرده اند اسم او را نیز از قران بیرون میکردند و مداح پیغمبر و اهل بیت او حسان بن ثابت گفته

ابا حسن تفدیک نفسی و مهجتی ۞ و کل بطیء فی الهوی و مسارع ۞ ایذهب مدحی فی المحبین ضایعا ۞ و ما المدح فی جنب الاله بضایع ۞ فانت الذی اعطیت اذ کنت راکعا ۞ فدتک نفوس القوم یا خیر راکع ۞ فانزل فیک الله خیر ولایة ۞ فبینها فی محکمات الشرایع ۞

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای آنانکه ایمان آورده اید لَا تَتَّخِذُوا فرا مگیرید الَّذِينَ اتَّخَذُوا آنانرا که فرا گرفته اند دِينَكُمْ دین شما را که دین اسلام است هُزُوًا وَلَعِبًا استهزا و بازی باین وجه که بحسب ظاهر اقرار بدین شما میکنند و در باطن کفر اشعار خود میدانند مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ از آنجماعت یعنی از یهود آنکه داده اند ایشانرا کتاب که توریه است مِنْ قَبْلِكُمْ پیش از شما وَالْكُفَّارَ ای لا تتخذوا الکفار یعنی اخذ مکنید کافرانرا که کتاب بر ایشان نازل نشده أَوْلِيَاءَ دوستان خود وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدایتعالی و آنچه او نهی کرده از ارتکاب آن ممانعت نمایید إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ



یعنی روزی را بر مردم تنگ میکنند و غل ید کنایه از بخل است چنانچه بسط کنایه از جود است پس حق تعالی در رد ایشان
میفرماید **غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ** بسته باد دستهای ایشان **وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا**
و لعنت کرده شدند بسبب آنچه گفتند **بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ** بلکه هر دو دست او
گشاده است تثنیه کنایه است از غایت جود حق تعالی زیرا که نهایت جود و احسان آنست که بهر دو دست عطا کند
يُنْفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ روزی میدهد چنانچه خود میخواهد علی بن ابراهیم روایت کرده که این
آیت رد بر یهود است که ایشان نفی بدا میکردند و میگفتند که خدا تعالی فارغ است از تقدیر اشیا و ایجاد میکند غیر
آنچه را که در ازل تقدیر کرده پس حق تعالی در رد ایشان میفرماید که بل یداه مبسوطتان ینفق کیف یشاء یعنی قوت و قدرت الهی
مبسوط است اگر خواهد بعضی چیزها را تقدیم میدهد و بعضی را تاخیر و بعضی را زیاده میکند و بعضی را ناقص و مراد را ست به آن مشیة
عبارت روایت علی بن ابراهیم اینست که قالوا ای الیهود قد فرغ الله من الامر لا یحدث الله غیر ما قدره فی التقدیر الاول فرد الله
علیهم فقال بل یداه مبسوطتان ینفق کیف یشاء ای یقدم و یوخر و یزید و ینقص و له البداء و المشیة و حقیقت بدا ظهور
مشیت و اراده جدید است در عالم نفوس که آن نفوس منطبعه فلکیه و قوای سماویه است یا در علم اعیان بعد از آنکه
ظاهر بوده حتی در کلام امام الانس و الجن امام ثامن صلوات الله علیه مذکور است که خلق عالم فردیست از افراد بدا و مختصر
کلام آنکه چون حق سبحانه و تعالی عالم بمصالح و شرائط وجود و عدم عالم و عالمیانست و این مصالح و شروط بحسب اختلاف
اوقات و ازمنه مختلف میشود پس معنی بدا تجدید تقدیر الهی و اراده و مشیت اوست در هر وقتی که بحسب شروط و
مصالح منظوره نزد خالق اشیا عز و جلا چنانچه اراده جدیده را بنا بر مقتضای شرائط و اسباب تعلق میگیرد به زیادتی
عمر و مال شخصی و نقصان آنها در شخصی دیگر یمحوا الله ما یشاء و یثبت و عنده ام الکتاب منقول از ملا محمد امین استرابادی
رحمه الله اینست که کشف القول بالبدا رد علی الیهود حیث زعموا انه تعالی فرغ من الامور لانه عالم فی الازل بمقتضیات الاشیاء فقدر
کل شیء علی وفق علمه و مخلص البدا انه یتجدد له تعالی تقدیرات و ارادات حادثة کل یوم بحسب المصالح المنظورة له تعالی و بعضی از معاصرین علما
در تحقیق معنی بدا کلامیست که این مقام گنجایش ذکر آن ندارد و بطول می انجامد و احادیث ائمه هدی علیهم السلام که بحد تواتر معنوی
رسیده ناطق بر آنست که اقرار به بدا جزو ایمانست و در کتاب کافی ذکر آن احادیث شده محمد بن عمر بن عبد العزیز کشی
در ضمن ذکر واقفه در رجال خود آورده که حضرت امام رضا علیه السلام فرمودند که آیه و قالت الیهود ید الله مغلولة در باب واقفه
نازل شد زیرا که ایشان میگویند که امامی بعد از امام موسی کاظم علیه السلام نیست پس خدا تعالی رد ایشان میکند که بل یداه مبسوطتان
و مراد از ید الله در باطن قرآن امام است و یهودان یعنی واقفه میگویند که دست خدا بسته است یعنی امامت منتهی بحضرت
امام موسی علیه السلام شده و حق تعالی میفرماید که دست خدا مبسوط است یعنی امام بغیر آنحضرت نیز خواهد بود و چون یهود در اعتقاد
آنست که دین حضرت موسی کلیم الله باقیست و واقفه میگویند که امامت امام موسی علیه السلام باقیست و او همیشه حیوة دارد ظاهرا

بهمین

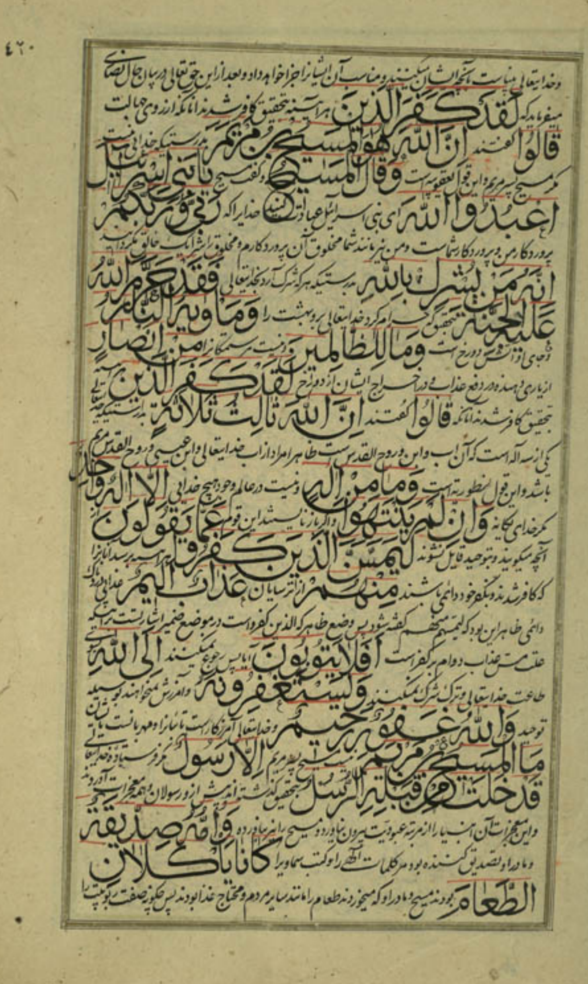


بهمین مناسبت در باطن قرآن تعبیر از واقفیه بیهود شده باشد **وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ**
و هر آینه زیاده میگرداند بسیاری را از یهود **مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ** آنچه فرو فرستاده شده بتو
از نزد پروردگار تو که آن قرآنست **طُغْيَانًا وَكُفْرًا** از روی سرکشی و انکار یعنی هر گاه
حق سبحانه و تعالی انزال حکمی میکند ایشان انکار آن میکنند و از جهت سرکشی و انکار ایشان زیاده میشود **وَأَلْقَيْنَا**
بَيْنَهُمُ و افکندیم در میان طوایف یهود چون بنی قریضه و بنی النظیر یا میان طوایف یهود و نصاری
الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ دشمنی و خصومت **إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ** تا روز قیامت
یعنی بجهت عناد و انکار و تخلیه ایشان گروه نظر لطف و توفیق از ایشان برداشتیم و بدین سبب ابدالاباد عداوت
میان ایشان قایم گردید **كُلَّمَا أَوْقَدُوا** هر گاه برافروختند **نَارًا لِلْحَرْبِ** آتشی را
برای جنگ با رسول الله صلی الله علیه و آله **أَطْفَأَهَا اللَّهُ** فرو نشانید آن آتش را خدای تعالی
و مغلوب شدند عیاشی در تفسیر خود از حضرت امام محمد باقر علیه السلام در تفسیر این آیه چنین روایت کرده که هر گاه جباری از
جبابره خواهد که هلاک کند آل محمد را صلی الله علیه و آله حضرت عزت عز شانه بقدرت کامله خود پشت او را بشکند
و پوشیده نماند که این تفسیر امام عالیمقام علیه السلام بیان یا صدقیست از مصداقات این آیه کریمه **وَيَسْعَوْنَ**
فِي الْأَرْضِ و سعی میکنند در زمین **فَسَادًا** از برای فساد و فتنه بمخالفت امر خدا تعالی
و محو ذکر پیغمبر آخر الزمان صلوات الله علیه و آله از توریه **وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ**
و خدا تعالی دوست نمیدارد مفسدان را **وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْكِتَابِ** و اگر چنانچه
اهل کتاب که یهود و نصاری اند **آمَنُوا** ایمان آوردندی بمحمد مصطفی صلی الله علیه و آله **وَاتَّقَوْا**
و پرهیز کردندی از فواحش و کفر **لَكَفَّرْنَا عَنْهُمْ** هر آینه در میگذرانیدیم
ما از ایشان و میپوشانیدیم **سَيِّئَاتِهِمْ** گناهان ایشان را و بآن مواخذه نمیکردیم
وَلَأَدْخَلْنَاهُمْ و هر آینه داخل میساختیم ایشان را **جَنَّاتِ النَّعِيمِ**
در بهشتهای پر نعمت و این آیه دلیلست بر آنکه اسلام جب و قطع گناهان ما قبل میکند و اهل کتاب تا ایمان
به پیغمبر آخر الزمان نیاورند از اهل بهشت نخواهند بود **وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَاةَ**
وَالْإِنْجِيلَ و اگر ایشان بپا داشتندی و عمل کردندی احکام توریه و انجیل را **وَمَا أُنْزِلَ**
إِلَيْهِمْ و آنچه را که فرو فرستاده شد بسوی ایشان **مِنْ رَبِّهِمْ** از نزد پروردگار ایشان که آن
قرآن مجید و فرقان حمید است محمد بن مسعود عیاشی در تفسیر خود و محمد بن یعقوب کلینی رضی الله عنه در کافی از حضرت
امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده اند که مراد از ما انزل الیهم من ربهم ولایت و امامت ائمه اثنی عشر است علیهم السلام

الله الملک الاکبر **لَأَكَلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ** هرآینه خوردندی روزی را از بالای سر خود **وَمِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ** و از زیر پای خود یعنی روزی را بر ایشان فراخ میکردانیم بارندن
باران از زبر سر ایشان و رویانیدن غلات از زیر پای ایشان صاحب مجمع البیان گفته که تخصیص بالکل
بواسطه آنست که آن عظم انتفاعاتست و در کتاب احتجاج از حضرت امیر المومنین علیه السلم روایت کرده
که آنحضرت فرموده ولو انهم اقاموا قال رسول الله صلی الله علیه وآله اتبعونی واطاعونی لاکلوا من فوقهم ومن تحت ارجلهم یعنی
اگر امت محمدی صلوات الله علیه وآله از آن زمان که قبض روح مقدس آنحضرت شد تابع من میشدند و اطاعت من
میکردند همه درهای روزی بر ایشان مفتوح بود و به بلیات قحط و غلا گرفتار نمی شدند **مِنْهُمْ** از قوم یهود
أُمَّةٌ مُقْتَصِدَةٌ گروهی اند راست رو و درست کار و آن گروهی اند که ایمان به پیغمبر آخر الزمان
علیه السلم آوردند چنانچه علی بن ابراهیم رحمه الله روایت کرده که قوم من الیهود دخلوا فی الاسلام فسماهم الله امة
مقتصدة **وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ** و بسیاری از ایشان **سَاءَ مَا يَعْمَلُونَ**
بد است آنچه میکنند از انکار نبوت پیغمبر آخر الزمان صلوات الله علیه وآله **يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ** ای
فرستاده حق بخلق **بَلِّغْ** برسان بکافه خلایق **مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ** آنچه را که نازل کرده شده
بسوی تو **مِنْ رَبِّكَ** از نزد پروردگار تو احادیث ائمه هدی علیهم السلم باین مضمون بحد تواتر معنوی رسیده
که چون آیه وافی هدایه انما ولیکم الله بنصب خلافت و امامت امیر المومنین علیه السلم نازل شد حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه وآله از خوف آنکه مبادا امت تکذیب او نمایند و گویند که پیغمبر از نزد خود منصب ولایت و امامت را
به پسر عم خود میدهد و از آنجهت از دین برگردند و مرتد شوند و ضرر بحضرت رسانند اظهار آن نکرده و تمسک کرده
پس خدای تعالی در غدیر خم وقتی که حضرت از حجة الوداع برگشته بود وحی فرستاد که برسان آنچه فرو فرستاده شد
بسوی تو از نزد پروردگار تو که آن نصب امیر المومنین است در سریر ولایت و امامت خلایق و در بعضی روایات
آمده که این آیت اینچنین نازل شد که یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک فی علی **وَإِنْ لَمْ**
تَفْعَلْ و اگر بجا نیاری تبلیغ ولایت مرتضی علی را و کتمان آن کنی **فَمَا بَلَّغْتَ**
رِسَالَتَهُ پس نرسانیده باشی پیغامهای خدای تعالی را زیرا که ولایت امیر المومنین رکن رکین اسلامست اگر
تبلیغ آن صورت نیابد گویا که هیچ حکمی از احکام الهی تبلیغ نیافته **وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ**
و خدای تعالی نگاه میدارد ترا **مِنَ النَّاسِ** از مردم یعنی که خدای تعالی نمیگذارد که ضرر مردم بتو رسد
و ارادهٔ ارتداد ایشان کناهی بر تو نخواهند نوشت **إِنَّ اللَّهَ** بدرستیکه خدای تعالی **لَا يَهْدِي**
الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ راه بهشت ننماید کافران را و تمکین ندهد ایشان را بر اضرار تو

پس حضرت تصریح نمود بآنچه از جانب الله مامور شده بود باین روش که برخواست و دست علی بن ابی طالب را گرفت و فرمود الا
من کنت مولاه فهذا علی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله و جب من احبه بعد از آن عمر
گفت یا رسول الله این نصب امیر المومنین از جانب خدا و رسول خداست حضرت فرمود نعم من الله ورسوله انه امیر المومنین
و امام المتقین و قاید الغر المحجلین یقعده الله یوم القیمة علی الصراط فیدخل اولیاءه الجنة و اعداءه النار پس عمر گفت بخ بخ لک یا ابن ابی طالب اصبحت
مولای و مولی کل مومن و مومنة و جمعی از اعاظم اهل سنت نیز گفته اند که این آیت در غدیر خم نازل شده و از جمله واحدی در تفسیر خود
که مسمی باسباب نزولست آورده که این آیت در حق علی بن ابی طالب در روز غدیر خم نزول یافته و ثعلبی نیز تصریح باین کرده و
بعد از این حق تعالی خطاب به پیغمبر خود کرده فرمود **قُلْ** بگو مر یهود و نصاری را **يَا أَهْلَ الْكِتَابِ**
که ای اهل کتاب توریة و انجیل **لَسْتُمْ عَلَى شَيْءٍ** نیستید شما بر چیزی یعنی بر دین قویم و ملت مستقیم **حَتَّى**
تُقِيمُوا التَّوْرَاةَ وَالْإِنْجِيلَ تا وقتیکه بپای دارید حکم توریة و انجیل را که از جمله آن اسنان
بوجود فایض الجود پیغمبر آخر الزمانست **وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ** و بپای دارید آنچه فرو فرستاده
شده بسوی شما که آن احکام قرآن و ولایت حضرت امیر المومنین علیه السلم است **مِنْ رَبِّكُمْ**
از نزد پروردگار شما **وَلَيَزِيدَنَّ** و هرآینه زیاده میکنند **كَثِيرًا مِنْهُمْ**
بسیاری را از یهود و ترسا **مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ** آنچه نازل کردانیده شده بسوی تو از پروردگار
تو **طُغْيَانًا وَكُفْرًا** از سرکشی و جحود و انکار را **فَلَا تَأْسَ** پس تاسف مخور و اندوهناک
مباش **عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ** بر انکار و تکذیب قوم کفار زیرا که ضرر آن راجع با ایشانست
إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئُونَ وَ
النَّصَارَى مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا
فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ پوشیده نماند
که جمله الذین امنوا و الذین هادوا در محل نصب اند باسم ان باشند بنا بر این میتواند که جمله من امن بالله تا آخر خبر ان
باشد و الصابئون و النصاری که مبتدا اند محذوف الخبر باشند و تقدیر کلام چنین باشد که ان الذین امنوا والذین
هادوا من امن بالله والیوم الاخر وعمل صالحا فلا خوف علیهم ولا هم یحزنون والصابئون والنصاری حکمهم کذلک که خبر
پس حکمهم کذلک که خبر والصابئون والنصاری است محذوفست یعنی بدرستیکه آنانکه ایمان بزبانی آوردند و اختیار دین یهود کردند
هر کس از اینها که ایمان قلبی بخدای تعالی و بروز قیامت آورد و کار نیکو بجا آورد پس ترسی نیست او را در قیامت و اندوهی
نیست او را از نقیص ثواب و صابیان و ترسایان نیز حکم ایشان همین حکم است که اگر ایمان بآنچه گفتیم بیارند و کار نیکو
بکنند در قیامت نه خوفیست ایشان را و نه اندوهی و محتملست که من امن بالله تا آخر خبر الصابئون و النصاری باشد و اقتضا

این خبر خبر آن محذوف باشد و ابی بن کعب و ابن مسعود والصابئین را بنصب خوانده اند تا داخل اسم ان باشد و من آمن خبر
ان باشد و در این صورت حذفی و تقدیری در کار نیست و مراد از ایمان مؤمنین ثبات و استقامت ایشانست در ایمان
و از دیگران اصل ایمان و یا مراد از ایمان اول ایمان ظاهری و از ایمان ثانی ایمان قلبی است پس در بیان کفر و عناد اهل کتاب میفرماید که
لَقَدْ أَخَذْنَا هر آینه بتحقیق اخذ کردیم ما بتوسط انبیا **مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ**
عهد و پیمان فرزندان یعقوب را در قبول کردن توحید و نبوت و ولایت **وَأَرْسَلْنَا إِلَيْهِمْ**
رُسُلًا و فرستادیم بسوی ایشان پیغمبران را تا آنکه بیان کنند برای ایشان معالم دین را **كُلَّمَا**
جَاءَهُمْ رَسُولٌ هرگاه آمد بایشان پیغمبری و مامور میساخت ایشان را **بِمَا لَا تَهْوَى**
أَنْفُسُهُمْ بچیزی که نمیخواست از نفسهای اماره ایشان از تکالیف شرعیه و اوامر و نواهی الهیه
فَرِيقًا كَذَّبُوا گروهی را از این پیغمبران تکذیب کردند مانند عیسی و پیغمبر آخر الزمان صلوات الله علیه و آله
وَفَرِيقًا يَقْتُلُونَ و جمعی را بقتل می آوردند چون یحیی و زکریا علیهما السلام عطف مستقبل که یقتلون است
بر ماضی که کذبوا است اشارت بر آنست که شان ایشان که صفات ذمیمه است و هیچ وقتی منفک از ایشان نمیشود
چه در ماضی چه در مستقبل و مندرجست درین اشارت معنی کذبوا و قتلوا و یکذبون و یقتلون و با اشارت محافظت
سجع فواصل کلام است که از جمله محسنات لفظی در کلام فصیح است آن مرعیست **وَحَسِبُوا**
و پنداشتند این بنی اسرائیل **أَلَّا تَكُونَ فِتْنَةٌ** آنکه نمی باشد ایشان را عذابی
در تکذیب و قتل انبیا **فَعَمُوا** پس کور شدند از دیدن راه حق **وَصَمُّوا** و کر گردیدند از استماع
سخن راست و بعد از این توفیق توبه یافتند **ثُمَّ تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ** پس
قبول نمود خدای تعالی توبه ایشان را **ثُمَّ عَمُوا وَصَمُّوا** پس دیگر باره کور و کر شدند از دیدن
و شنیدن حق **كَثِيرٌ مِنْهُمْ** بسیاری از ایشان کثیر منهم بدلست از ضمیر عموا و صموا
و فی روضة الکافی عن ابی عبد الله علیه السلام و حسبوا ألا تکون فتنة قال حیث کان النبی صلی الله علیه و آله
بین اظهرهم فعموا و صموا حیث قبض رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ثم تاب الله علیهم حیث قام امیر المؤمنین
علیه السلام ثم عموا و صموا الی الساعة مضمون این حدیث شریف اینست که ضمیر حسبوا راجع باهل کتاب و منافقین
زمن پیغمبر آخر الزمانست و وجه گمان ایشان این بود که چون پیغمبر که رحمة للعالمین است در میان ایشان هست
که عذابی و بلایی بر ایشان نازل نخواهد شد پس کور و کر شدند از دیدن و شنیدن حق چون آنجناب از میان ایشان رفت
پس حق تعالی ایشان را ازین کوری و کری نجات داد وقتیکه امیر المؤمنین بولایت و وصایت برخواست پس این
زمان بواسطه غصب آنحضرت و انکار ولایت او بالکلیه کور و کر شدند **وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ**



و خدای تعالی مناسبت با نحو ایشان میکنند و مناسب آن ایشان را جزا خواهد داد و بعد از این حق تعالی در بیان حال نصاری
میفرماید که **لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ** هر آینه بتحقیق کافر شدند آنانکه از روی جهالت
قَالُوا گفتند **إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ** بدرستیکه خدای تعالی همان
مسیح پسر مریم و این قول یعقوبیه است **وَقَالَ الْمَسِيحُ** و گفت مسیح **يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ**
اعْبُدُوا اللَّهَ ای بنی اسرائیل عبادت کنید خدای را که **رَبِّي وَرَبَّكُمْ**
پروردگار منست و پروردگار شماست و من نیز مانند شما مخلوق آن پروردگارم و مخلوق را شریک خالق مکنید
إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ بدرستیکه هر که شرک آرد بخدای تعالی **فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ**
عَلَيْهِ الْجَنَّةَ بتحقیق که حرام کرد خدای تعالی بر او بهشت را **وَمَأْوَاهُ النَّارُ**
و جای او آتش دوزخ است **وَمَا لِلظَّالِمِينَ** و نیست مر ستمکاران را **مِنْ أَنْصَارٍ**
از یاری دهنده در دفع عذاب و در اخراج ایشان از دوزخ **لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ**
بتحقیق کافر شدند آنانکه **قَالُوا** گفتند **إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ** بدرستیکه خدای تعالی
یکی از سه اله است که آن اب و ابن و روح القدس است ظاهر امراد از اب خدای تعالی و ابن عیسی و روح القدس مریم
باشد و این قول نسطوریه است **وَمَا مِنْ إِلَٰهٍ** و نیست در عالم وجود هیچ خدایی **إِلَّا إِلَٰهٌ وَاحِدٌ**
مگر خدای یگانه **وَإِنْ لَمْ يَنْتَهُوا** و اگر باز نایستند این قوم **عَمَّا يَقُولُونَ** از
آنچه میگویند و بتوحید قایل نشوند **لَيَمَسَّنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا** هر آینه برسد آنان را
که کافر شدند و بکفر خود دائمی باشند **مِنْهُمْ** از ترسایان **عَذَابٌ أَلِيمٌ** عذابی دردناک
دائمی ظاهر این بود که لیمسنهم گفته شود پس وضع ظاهر که الذین کفروا است در موضع ضمیر اشارتست بر آنکه
علت مس عذاب دوام بر کفر است **أَفَلَا يَتُوبُونَ** آیا پس رجوع نمیکنند **إِلَى اللَّهِ** بسوی
طاعت خدای تعالی و ترک شرک نمیکنند **وَيَسْتَغْفِرُونَهُ** و آمرزش نمیخواهند بتوحید
توحید **وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ** و خدای تعالی آمرزگار است تائبان را و مهربانست بایشان
مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ نیست مسیح پسر مریم **إِلَّا رَسُولٌ** مگر فرستاده خدای تعالی
قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ بتحقیق گذشته اند پیش از او رسولان و همه معجزات آوردند
و این معجزات آن انبیا را از مرتبه عبودیت بیرون نیاورده و مسیح را نیز بیاورده **وَأُمُّهُ صِدِّيقَةٌ**
و مادر او تصدیق کننده بود مر کلمات الهی را و کتب سماوی را **كَانَا يَأْكُلَانِ**
الطَّعَامَ بودند مسیح و مادر او که میخوردند طعام را مانند سایر مردم و محتاج غذا بودند پس چگونه صفت ربوبیت را

اطلاق بر ایشان کرده بر آسمان عظیم انظر نظر کن که کیف نبین لهم الآیات
چگونه بیان میکنیم برای ایشان دلایل توحید و نشانهای تمجید را ثم انظر پس نظر کن در حال ایشان که
انّی یؤفکون ای کیف یصرفون یعنی چگونه برگردانیده میشوند از استماع کلمه حق و اعراض
مینمایند از تأمل در آن محصل کلام آنکه بیان آیات ما عجب و اعراض ایشان عجیب تر است قل بگو ای محمد مر این نصاری را
اتعبدون من دون الله آیا عبادت میکنید غیر از خدای تعالی ما لا یملک
لکم آن را که مالک نیست و قدرت ندارد که برساند مر شما را ضرّا زیانی و لا نفعا
و نه سودی والله هو السمیع العلیم و خدای تعالی اوست شنوا آنچه را که ایشان میگویند
و دانا است بآنچه ایشان اعتقاد دارند قل یا اهل الکتاب بگو ای محمد مر یهود و نصاری را
که ای اهل کتاب توریة و انجیل لا تغلوا فی دینکم غلو مکنید و تجاوز منمایید در
دین خود غیر الحق غلو و تجاوز باطل مراد افراط نصاری است در حق عیسی که او را از مرتبه نبوت بدرجه
الوهیت رسانیدند و افراط یهود است که آنحضرت را از حد نبوت انداختند مبالغه در مذمت او کردند و
لا تتبعوا و پیروی مکنید اهواء قوم آرزوهای گروهی از اسلاف خود را یا جمعی از گبران را
که قد ضلوا من قبل بتحقیق گمراه شدند پیش ازین یعنی قبل بعثت خاتم انبیا
و اضلوا کثیرا و گمراه ساختند بسیاری را و ضلّوا و ثابت
شدند بر گمراهی بعد از بعثت خاتم الانبیا عن سواء السبیل از راه راست
لعن الذین کفروا لعنت کرده شدند آنانکه کافر شدند من
بنی اسرائیل از فرزندان یعقوب علی لسان داود بر زبان داود
و عیسی ابن مریم و بر زبان پسر مریم در مجمع البیان از حضرت امام محمد باقر علیه السلم روایت
کرده که اما داود لعن کرد اهل ایله را چون در زمان او از حد شرع در گذشتند بصید کردن ماهی در روز شنبه
پس فرمود اللهم البسهم اللعنة مثل الرداء و مثل المنطقة علی الحقوین فمسخهم الله قردة و اما عیسی لعنت کرد جمعی را که مائده
بر ایشان نازل شد پس ایشان بعد از انزال مائده کافر شدند و دعا کرد عیسی مر ایشان را که اللهم عذب من کفر
بعد ما اکل من المائدة عذابا لا تعذبه احدا من العالمین والعنهم کما لعنت اصحاب السبت فصاروا خنازیر و ان ...
... و فی تفسیر علی بن ابراهیم عن الصادق علیه السلم قال الخنازیر علی لسان داود والقردة علی لسان عیسی
کافی نیز مانند این حدیث روایت کرده و منافات میان این حدیث و حدیث مجمع البیان در غایت ظهور است
و از ابن عباس شنیده که مسخ بقرده و خنازیر مخصوص شد بان بمسوخ اصحاب سبت است الله اعلم بحقایق الامور

انّا



الجزء السابع

سبب آنست که بعضی از ایشان قسّیسین مقتدا و رئیس اند در دین و علم و رهباناً
و عابدان صومعه نشینند و انّهم لا یستکبرون و بسبب آنکه ایشان بزرگی نمیکنند از قبول حق
و اذا سمعوا ما انزل الی الرسول و چون بشنوند ایشان آنچه فرو
فرستاده شده است بسوی رسول خدا تری اعینهم می بینی چشمهای ایشان را که تفیض
من الدمع ممتلی و پر شده از اشک و همیشه اشک میریزند مما عرفوا از آنچه شناختند
من الحق از سخن راست یقولون حال آنکه میگویند ربّنا آمنّا
ای پروردگار ما ایمان آوردیم بخدا و رسول او و تصدیق نمودیم که آنچه بر ما خواندند کلام الهی است فاکتبنا
پس بنویس ما را مع الشاهدین از جمله آنها که شهادت دادند که آنچه بر پیغمبر آخر الزمان صلوات الله علیه و آله
نازل شده حق و صدق است در حدیث وارد شده که آنها جمعی بودند که در ما بین زمان عیسی و پیغمبر صلوات الله علیه و آله
انتظار دولت محمدی میکشیدند و ما لنا و چیست ما را که لا نؤمن بالله ایمان نیاوریم بخدا
و ما جاءنا من الحق و آنچه آمده برای ما از کتاب و پیغمبر و نطمع ای و نحن نطمع یعنی
و حال آنکه طمع داریم ان یدخلنا اینکه در آورد ما را ربّنا پروردگار ما در بهشت جاوید
مع القوم الصالحین با گروه نیکوکاران چون ایشان از خلوص اعتقاد متنطق بکلام شدند
فاثابهم الله پس جزا داد ایشان را خدای جزا دهنده بما قالوا بسبب آنچه گفتند
جنات تجری من تحتها الانهار بوستانهایی که میرود از زیر قصور
و اشجار آن جویهای آب خالدین فیها در حالتیکه جاوید باشند در آن و
ذلک جزاء المحسنین و اینست جزای نیکوکاران مجمل آنچه علی بن ابراهیم
در سبب نزول آیه و لتجدنّ اشد الناس عداوة الی و ذلک جزاء المحسنین گفته اینست که چون حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه و آله و اصحاب آنحضرت که در مکه قبل از هجرت بحلیه ایمان آراسته بودند از آزار قریش و المشرکان تنگ شدند حضرت
بعضی را از اصحاب که یکی از ایشان جعفر بن ابی طالب رضی الله عنه بود امر نمود که بارض حبشه هجرت نمایند و از آزار قریش آسوده
گردند و ایشان بفرموده آنحضرت بحبشه و قریش که خبر هجرت اصحاب را استماع نمودند عمرو بن عاص و عمارة بن ولید را بطلب
اصحاب بحبشه فرستادند و چون ایشان بخدمت نجاشی پادشاه حبشه رسیدند طلب اصحاب پیغمبر کردند که ایشان را بخود
بمکه برند نجاشی جعفر بن ابی طالب را طلبید و آنجناب بدلایل حقه ثابت کرد که دین ما با ایشان اصلاً وجهی ندارد و بعد از این بفرموده
نجاشی تلاوت سوره مریم شروع نمود و چون بآیه و هزّی الیک بجذع النخلة رسید از شنیدن آن نجاشی بگریه افتاد
و گفت بخدا قسم که این حق و صدق است در این وقت عمرو بن عاص اظهار مطلب خود نمود نجاشی بغضب شده با یشان

سیلی بر روی عمرو زد که خون از آن جاری گردید و فرمود اگر من بعد اظهار این حرف نمائی حکم بقتل تو خواهم کرد و چون عمرو و عماره از رسیدن مطلب خود
نا امید شدند و عداوت قدیم میان این دو کس ثابت بود عمرو بن عاص محیل بخدمت پادشاه حبشه اثبات عاشقی کنیز پادشاه با عماره
کرد و او چنان حیله ای نموده او را آتش داد و خود جانی بسلامت بمکه برد و نجاشی سی نفر از قسیسین با چیزهای
جامهای پر قیمت و ماریه قبطیه ام ابراهیم بخدمت حضرت خیر البشر علیه و آله السلام الله الملک الاکبر فرستاد که تا ایشان
ملاحظه اطوار و اوضاع آنحضرت نموده خبر باو رسانند و چون قسیسین بخدمت حضرت رسیدند ایشان را دعوت باسلام نمود و آیه اذ قال الله
یا عیسی بن مریم اذکر نعمتی علیک و علی والدتک تا آخر بر ایشان خواند و ایشان از استماع این آیه کریمه بگریه افتادند و بخدمت
نجاشی برگشته آنچه از صفات پسندیده و نعوت حمیده آنحضرت برای العین مشاهده کرده بودند باو رسانیدند و آیه را که حضرت
بر ایشان خوانده بود بر نجاشی خواندند در این اثنا هم قسیسین و هم نجاشی آغاز گریه کردند نجاشی مانند قسیسین بحلیه ایمان آراسته شد
لیکن از خوف اهل حبشه اظهار ایمان خود نتوانست که کند و از حبشه قصد ملازمت حضرت و تقبیل سده رفیعه
نمود و چون از دریای حبشه گذشت یکبار از صحرای پر شور و فتن دنیا گذشته فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر جا گرفت
پس حق تعالی این آیات را نازل گردانید و بیان نمود که نصاری همیشه رقیق القلب و دوست مومنانند و یهود و اهل شرک
سخت دل و دشمن اهل ایمانند و بعد از بیان وعد مومنین اهل کتاب در وعید کفار ایشان فرموده که
و الذین کفروا و آنانکه کافر شدند و کذّبوا بآیاتنا
و تکذیب کردند آیتهای ما را اولئک اصحاب الجحیم آنگروه
ملازمان دوزخند یا ایها الذین آمنوا ای آنانکه ایمان آورده اید لا تحرّموا
حرام مگردانید یعنی منع مکنید بر نفسهای خود طیّبات ما احلّ الله
لکم چیزهای لذیذ پاکیزه را از آنچه حلال گردانیده برای شما و لا تعتدوا و در مگذرید از حد
خدای تعالی ان الله بدرستیکه خدای تعالی لا یحب المعتدین دوست نمیدارد
آنانرا که از حد او در گذرند و کلوا و بخورید ای مومنان مما رزقکم الله
آنچه را که روزی داده است شما را خدای تعالی حلالاً طیّباً در حالتیکه مباح و پاکیزه است
و اتقوا الله و بترسید خدای تعالی را الذی آنخدایی را که انتم به
مؤمنون شما بدو گرویده اید کافی علی بن ابراهیم از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که این
آیه در شان امیر المومنین علیه السلام و بلال و عثمان بن مظعون نازل شده زیرا که امیر المومنین علیه السلام سوگند خورد
که دیگر هرگز شب خواب نکند و بلال قسم خورد که در صبح روزی روزه نگشاید و عثمان بن مظعون قسم یاد کرد
دیگر با زن نزدیکی نکند زوجه عثمان بن مظعون که در غایت حسن و جمال بود پیش عایشه رفت و عایشه با او گفت

دیگران نزدیکی نکند او جوانی

که چرا خود را چنانچه قبل ازین بزیب و زینت آراسته میکردی نمیکنی او در جواب گفت که از برای کی کنم که شوهر من با او خود سوگند
خورده که با زنان نزدیکی نکند و از دنیا گذشته پلاسی در کرده و در گوشه‌ای انداخته چون حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله بخانه عایشه آمد
عایشه زن عثمان بن مظعون را بعرض حضرت رسانید حضرت بعد از استماع آن از خانه عایشه بیرون آمده ندای الصلوة جامعة
در داد و بعد از اجتماع اصحاب حلف جناب رسالت مآب صلوات الله علیه و آله بمنبر رفت و حمد و ثنای الهی بجا آورده گفت
چیست حال جمعی که منع کرده‌اند بر نفسهای خود طیبات را من که پیغمبر خدایم شب خواب میکنم و با زنان نزدیکی میکنم و در
روز افطار میکنم پس هر که از سنت من اعراض نماید او از من نباشد پس اصحاب حلف برخواستند و بعرض رسانیدند
که ما درین باب سوگند خورده‌ایم اگر خلف حلف نمائیم بر ما حرجی و گناهی نخواهد بود حق تعالی بعد از آیه سابق این آیه را نازل کرد

لا یؤاخذکم الله باللغو فی ایمانکم

مواخذه نمیکند شما را خدای تعالی بعقوبت و کفارت بقسمهای لغو شما یعنی بقسمهایی که متعلق آن امر حرجی باشد و یا قسمهای
زبانی که بواسطه مجرد تاکید گفته باشند بدون عقد قلبی پوشیده نماند که درین خطاب عتاب آمیز دغدغه [illegible] خطابش
نیست چنانچه حق تعالی خطاب به پیغمبر خود کرده فرموده یا ایها النبی لم تحرم ما احل الله لک و قد ورد القرآن تقریع باطنه
تقریب یعنی همه قرآن ظاهرش سرزنش است اما باطن آن نزدیک ساختن است بجناب الهی و باحکام ربانی

ولکن یؤاخذکم و لیکن میگیرد شما را بگناه **بما عقدتم الایمان**

بسبب محکم کردن شما سوگندها را بقصد و عقد و نیت قلبی و اتیان آن بوجه شرعی هرگاه آن سوگندها را بشکنید و خلاف آن را
بعمل آرید **فکفارته** پس کفارت نقض آن سوگندها بشرطی که استقبالی باشند نه ماضوی یعنی
قسم خورد که همچو میکنم نه آنکه همچو کرده‌ام **اطعام عشرة مساکین** طعام دادن
ده مسکین است هر کدام را بمرتبه‌ای که سیر شوند چنانچه در بعضی احادیث وارد شده **من**
اوسط ما تطعمون اهلیکم از نوع میانه طعامهایی که میخورانید
اهل خود را نه اعلی و نه ادنی مانند نان و سرکه و زیت و خرما **او کسوتهم** یا پوشانیدن ده مسکین
هر کدام را بثوب واحد چنانچه صریح بعضی روایات است که و الکسوة ثوب واحد و در بعضی دیگر وارد شده که بجامه بپوشد
عورت او را و ایضا مرویست که مد من حنطة لکل مسکین و الکسوة ثوبان ظاهر الاطعام بمدی از گندم در صورتی باشد
که بهمین قدر سیری حاصل شود و همچنین کسوت بدو جامه وقتی است که یکی میان او را فرا گیرد تا جمع میان این حدیث و
مفهوم حدیث سابق آسان گردد چنانچه بعضی از مجتهدین معاصرین گفته‌اند **او تحریر رقبة** یا آزاد کردن
بنده ایست که مؤمن باشد و مکلف میان این هر سه مخیر است بهر کدام که خواهد اقدام نماید **فمن لم**
یجد پس هر که نیابد هیچکدام ازین سه چیز را **فصیام ثلاثة ایام** پس کفارت آن

تغییر

داشتن

داشتن سه روز است پی در پی **ذلک** اینکه مذکور شد **کفارة ایمانکم** کفاره سوگندهای
شماست **اذا حلفتم** هرگاه سوگند خورید و بشکنید **واحفظوا ایمانکم** و نگاه دارید
سوگندهای خود را در بجا آوردن آن و خلاف نکردن و در ادای کفارت دادن بعد از نقض آن و در حدیث آمده که اگر کسی قسم
بر چیزی خورد و بعد از آن دریابد که غیر آن خیر بهتر است از آنچه و عمل بان خیر کند همین کفاره قسم اوست و ایضا وارد شده
که لا یمین للولد مع والده و لا للمرأة مع زوجها **کذلک** و همچنین که بیان کرد خدای تعالی از برای شما حکم خود را در سوگندها
شما **یبین الله** بیان میکند خدای تعالی **لکم آیاته** برای شما سایر احکام خود را
لعلکم تشکرون تا آنکه شما شکر نعمتهای او بجا بیارید **یا ایها الذین**
آمنوا ای آنجماعتی که ایمان آورده‌اید **انما الخمر** اینست و جز این نیست که شراب
قلیل آن و کثیر آن **والمیسر** و قمار هر قسمی که باشد از نرد و شطرنج و گنجفه بازی و گردکان بازی و غیر آن
والانصاب و بتانی که نصب کرده‌اند برای عبادت و از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
مرویست که مراد از انصاب ذبح کردن حیوانات است برای بتان چنانچه در آیت دیگر وارد شده که ما ذبح علی النصب
والازلام و تیرها که عادت اهل جاهلیت بود جهت قمار چنانچه در صدر این سوره دانستی یا جهت استخاره
چنانچه بر بعضی از تیرهای بی پر بیکان می نوشته‌اند که امرنی ربی و بر بعضی مینوشته‌اند که نهانی ربی و بر بعضی هیچ نمینوشته‌اند و بعد از
آن هر چه از آن تیرها بر می‌آمد موافق امر و نهی عمل میکرده‌اند و اگر تیر ناتوشته بیرون می‌آمد از سر میگرفته‌اند **رجس**
پلید است و کریه بعقل و شرع از آن کار **من عمل الشیطان** ناشی است از عمل شیطان
و وسوسه آن **فاجتنبوه** پس اجتناب کنید ازین رجس که امور مذکوره است **لعلکم**
تفلحون تا آنکه شما رستگار شوید بسبب این اجتناب و احتراز پوشیده نماند که بعضی از مفسرین
رجس را بمعنی نجس حمل کرده‌اند چنانچه شیخ الطائفه المحقه الناجیه رضی الله عنه در کتاب تهذیب الاحکام فرموده ان الرجس هو النجس
بلا خلاف و مراد از بلا خلاف بدون مخالفت علمای امامیه است اگرچه نزد اهل لغت بمعنی دیگر نیز آمده باشد پس بنا برین
رجس خبر خواهد بود از الخمر و خبر باقی امور مذکوره مقدر است یعنی آنها قبایح اند یا حرام‌اند زیرا که مقصود بالذات از نزول این آیه کریمه
حکایت خمر است و سایر متعاطفات بر سبیل تبعیت و بالعرض مذکور شده‌اند چنانچه در سبب نزول تصریح شده
بنابرین این آیه دلالت بر نجاست خمر میکند و شیخ الطائفه و سید مرتضی رضی الله عنهما دعوی اجماع بر نجاست خمر
کرده‌اند و میتوان گفت که مراد از اجماع اجماع اهل عصر ایشان باشد پس آنچه بعضی گفته‌اند که این اجماع بخلاف صدوق و ابن
ابی عقیل در نجاست خمر معقول نیست و قطع نظر ازین خلاف معلوم النسب نزد ما قادح در اجماع نیست و مع هذا کلام صدوق
رضی الله عنه دلالت بر طهارت ندارد و بعضی از متأخرین علما مایل بطهارت خمر شده‌اند بلکه یکی از آنها حدیث [illegible] را

حمل بواقع کرده رساله درین باب نوشته اند الحمد لله که احدی از علما قایل بحلیت آن نشده اند چنانچه علمای عامه میسر را
که قسمی از خمر است و حدیث عبد الرحمن بن الحجاج از حضرت صادق علیه السلم ناطق بر آنست حلال دانسته اند و مروی است
که خلیفه ثانی مداومت بران داشته و در وقت مردن خبر بخورد او داده بود و انه الطیبات للطیبین و الخبیثات للخبیثین
و وجه تحریم ازلام بر تقدیری که قمار باشد ظاهر است و اما بر تقدیری که تفال و استخاره باشد از جهت آنست که آن نوعیست
از کهانت و حکم بر غیب بی اذن شرعی بخلاف قرعه و استخاره که اذن شرعی بران واقع شده انما
یرید الشیطان جز این نیست که میخواهد شیطان ان یوقع بینکم
العداوة و البغضاء آنکه بیفکند در میان شما دشمنی و کینه را فی
الخمر در خوردن شراب و المیسر در باختن قمار و یصدکم
و باز دارد شما را عن ذکر الله از یاد کردن خدا تعالی و عن الصلوة
و از گذاردن نماز و این تخصیص بعد از تعمیم است جهت فضیلت نماز فهل انتم منتهون
آیا پس هستید شما باز ایستادگان ازین امور شنیعه قبیحه مراد تهییب بر سبیل مبالغه یعنی البته باز ایستید از شرب خمر
و ارتکاب میسر و درین آیه از وجوه متکثره مبالغه واقع شده در تحریم امور مذکوره سیما در خمر و میسر و اطیعوا
الله و اطاعت کنید خدا تعالی را و اطیعوا الرسول و فرمان برید رسول او را در جمیع اوامر
و نواهی و احذروا و بترسید از مخالفت فرمان خدا تعالی و رسول او فان تولیتم
پس اگر روی بگردانید از اطاعت خدا تعالی و رسول او فاعلموا پس بدانید انما علی رسولنا
آنکه چیزی که بر رسول ماست البلاغ المبین رسانیدن احکام است آشکارا لیس
علی الذین امنوا نیست بر آنانکه ایمان آورده اند و عملوا الصالحات
و کرده اند کارهای شایسته نیکو جناح بزهی و گناهی فیما طعموا ای فیما طعموه یعنی
در آنچه خورده اند آن را از طعامهای لذیذ مباح و کلمه ما در فیما طعموا خواه موصوله باشد و خواه موصوفه چون عاید میخواهد بنابرین
تقدیر عاید نیز کرده ایم اذا ما اتقوا هرگاه پرهیز کرده باشند از شرب خمر و سایر مناهی و امنوا
و هرگاه ثبات ورزیده باشند بر ایمان و عملوا الصالحات و راسخ قدم باشند
در بجا آوردن اعمال صالحه ثم اتقوا پس ثابت بوده باشند در تقوی و امنوا
و راسخ باشند در تصدیق باحکام شرعیه ثم اتقوا پس مستمر باشند در تقوی و
احسنوا و نیکویی کرده باشند با خلق خدا و چون احسان لازم دارد اعمال صالحه را پس اعمال صالح مرتبه
مذکور شده و الله یحب المحسنین و خدا تعالی دوست میدارد نیکوکاران را

وگفته

وگفته اند که غرض از تکرار ایمان و عمل صالح و تقوی مبالغه است در کمال ثبات و رسوخ و دوام و استمرار بران تا حین رسیدن
مرگ و ایضا چون ایمان و تقوی و اعمال صالحه را درجات بسیار است میتواند که تکرار آنها اشارت بتحصیل درجات متوافره
باشد سید اجل مرتضی رضی الله عنه فرموده که مفسرین اشکال کرده اند در تکراری که درین آیه واقع شده و غافل شده اند
از اشکال دیگر و محصل آن اشکال اینست که هرگاه مراد از فیما طعموا الطعام مباح باشد چنانچه تفسیر شده مشروط ساختن عدم جناح
اکل از آن بایمان و عمل صالح وجهی ندارد زیرا که در اکل آن چنانچه مومن را جناحی نیست همچنین وزری و گناهی نیست مر کفار را که از ایمان
و عمل صالح بهره ندارند و بعد از این گفته اند که استخلاص ازین اشکال باین روش ممکنست که قایل شویم باضمار قیدی درین آیه
و تقدیر کلام چنین باشد که لیس علی الذین امنوا و عملوا الصالحات جناح فیما طعموا و فی غیره اذا ما اتقوا و امنوا یعنی نیست بر آنانکه ایمان آورده اند
و عمل نیکو کرده گناهی در خوردن طعام لذیذ مباح و در غیر آن بشرط تقوی و ایمان و عمل صالح بنا برین معنی اجرای این از مومنین صحیح است
چه با وجود ایمان و عمل صالح اشتمالی در غیر طعموا واقع نمیشود تا موجب جناح گردد اما در کفار اصلا صحیح نیست زیرا که کفار اگرچه در
اکل طعام مباح وزری و گناهی ندارند اما در غیر آن از واجبات شرعیه و اعتقادات حقه که بدون ایمان اساس آن محال و ضایع است
گناهکار و معذب اند نقل از ابن عباس روایت کرده که چون آیه تحریم خمر با آن مبالغه و شدت نازل گردید اصحاب گفتند یا رسول الله جمعی از یاران ما
شارب خمر بودند و کشته شدند یا مردند آیا در قیامت جناحی و ضرری بر ایشان خواهد بود پس آیه کریمه لیس علی الذین امنوا و عملوا الصالحات
جناح تا آخر نازل شد بنا برین مراد از فیما طعموا خوردن و آشامیدن شرابست و محصل معنی آیه اینست که آنانکه قبل از نزول تحریم از ایشان
شرب خمر و سایر منهیات کرده باشند هرگاه باین شایبه در ایمان و تقوی و عمل صالح باشند جناحی و حرجی بر ایشان نخواهد بود در
خوردن شراب قبل از تحریم و درین صورت اشکال سید اجل رضی الله عنه اصلا وارد نمیشود گویند که در سال حدیبیه که پیغمبر صلی الله علیه و آله
و مومنین محرم بودند جانوران شکاری آنچنان غلبه کردند که در میان مردم و خیمهای ایشان در می آمد چنانچه میتوانستند که آنها را
از دست بگیرند یا به نیزه زنند و بعضی نیز چنین کردند و این ابتلایی بود از خدا تعالی مر لشکر اسلام را در باب صید وحوش در حین
احرام مانند حرام کردن صید ماهی بر قوم موسی در روز شنبه که درین روز بیشتر از همه روزها ماهی در دریا ظاهر میشد لهذا حق تعالی
میفرماید که یا ایها الذین امنوا ای آنکسانیکه ایمان آورده اید لیبلونکم الله
هر آینه امتحان میکند شما را خدا تعالی و کشف حال شما مینماید بشیء من الصید
بچیزی از صید که آن صید بر شما در حین احرام تناله ایدیکم در حالتیکه میرسد آن
صید دستهای شما و رماحکم و نیزهای شما مروی از حضرت امام محمد باقر علیه السلم است که مراد از
تناله الایدی صغار وحوش و جوجهای مرغان و تخم آنهاست و مراد از تناله الرماح کبار وحوش است لیعلم الله
تا متمیز سازد خدا تعالی در میان شما من یخافه بالغیب کسی که میترسد از او در غیب روز قیامت از
آنکسی که نمیترسد فمن اعتدی بعد ذلک پس هر که درگذرد از حکم خدا تعالی

وشکار کند در حین احرام و بعد از این امتحان و کشف حال فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ پس مر او راست عذابی دردناک
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای آن کسانی که ایمان آورده اید لَا تَقْتُلُوا الصَّيْدَ مکشید
شکاری را که از جنس وحش باشد وَأَنْتُمْ حُرُمٌ و حال آنکه شما محرم باشید بحج یا عمره وَمَنْ قَتَلَهُ
مِنْكُمْ و کسی که بکشد آن صید را از شما ای مؤمنان خواه باراده و عمد و خواه بطریق خطا و خواه بطریق نسیان و خواه
بعنوان جهل مُتَعَمِّدًا در حالتیکه داند که محرم است فَجَزَاءٌ مِثْلُ مَا قَتَلَ مِنَ النَّعَمِ
پس واجبست بر او کفارت و عوض آن حیوان که کشته مانند آنچه کشته در خلقت و هیئت از چهارپایان بنا بر تفسیر جزا فاعل
فعل محذوفست ای فیجب علیه جزاء مثل ما قتل من النعم مثلا جزاء و کفاره قتل شتر مرغ شتر است و جزاء گور خر گاو و حشی
گاو و جزاء آهو و خرگوش گوسفند است و اگر صید را مماثلی از نعم یافت نشود تفصیل جزاء آن در کتاب فقهیه مذکور است
يَحْكُمُ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ در حالتیکه حکم کنند بآنکه مانند آنست دو مرد عادل
مِنْكُمْ از اهل ملت شما مخفی نماند که قرائت ائمه این سید بن صادقین امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهم السلام
ذو عدل بصیغه مفرد است و برین تقدیر مراد امامست یا نایب خاص یا عام او و چون درین مقام مطلب بیان حکمت کلام معادل
کافیست و دو عادل در دعوی ضرورست و در بینه دعوی تحقق ندارد و فی روضة الکافی عن حماد بن عثمان قال تلوت
عند ابی عبد الله علیه السلم ذوا عدل منکم فقال علیه السلم ذو عدل منکم هذا مما اخطات فیه الکتاب یعنی حماد بن عثمان
گفت تلاوت کردم نزد حضرت صادق علیه السلم بقرائت مشهور که آن ذوا عدل است بصیغه تثنیه امام
فرمود که آنچه نازل شده ذو عدل بصیغه مفرد است و این از جمله آنچیزهاست که کاتبان قرآن خطا کرده الف زیاد نموده اند
و محمد بن مسعود عیاشی از حضرت ابی جعفر الباقر علیه السلم نیز بهمین مضمون روایت کرده و در تهذیب از آنحضرت روایت کرده
که مراد از ذو عدل شخص واحد است که رسول الله باشد و بعد از او وصی او واحدا بعد واحد و بعد از این فرمود که و اذا
علمت الحکم به رسول الله صلی الله علیه و آله والامام فحسبک و لا تسال عنه یعنی هر گاه دانستی آنچه را که پیغمبر و امام حکم کرده
باشند همان ترا بسند است که دیگر گنجایش سؤال و چون و چرا ندارد هَدْيًا در حالتیکه آن جزا
بَالِغَ الْكَعْبَةِ فرستاده شده باشد بکعبه و چون بکعبه رسد باید که آنرا در موضع خروره
که محاذی کعبه است والحال قصاب خانه مکه معظمه است میان صفا و مروه است ذبح کنند و در همانجا تصدق
نمایند اگر قتل صید در احرام بعمره واقع شده باشد و اما اگر احرام بحج بوده باشد باید که در منا ذبح کنند و تصدق
نمایند چنانچه در بعضی روایات تصریح شده أَوْ كَفَّارَةٌ یا واجبست بر او در عوض صید کفاره
که آن طَعَامُ مَسَاكِينَ و طعام دادن چند مسکین است أَوْ عَدْلُ
ذَلِكَ یا برابر آن طعام صِيَامًا روزه داشتن است لِيَذُوقَ وَبَالَ أَمْرِهِ

تا آنکه بچشد قاتل صید مرارت مشقت و ضرر کار خود را اختلافست میان اصحاب که کفارات ثلث تخییریست که قاتل صید مختار
باشد میان آنها یا ترتیبی است و چون آیه کریمه بلفظ او واقع شده ظاهر او تخییر است چنانچه عیاشی از حضرت امام محمد باقر
علیه السلم و محمد بن یعقوب کلینی از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده اند که هر جا که در قرآن او واقع شود صاحب آن
مختار است اختیار کند آنچه را که خواهد و ظاهر احادیث ترتیب است و شک نیست که ترتیب احوط است چنانچه بعضی
از فقها مجتهدین تصریح کرده اند و برین تقدیر بنا بر روایات مشهوره واجبست اول در مثل شتر مرغ و گور خر شتری باشد
اگر قادر باشد بر آن و اگر عاجز باشد واجب باشد بر او که ثمن آن شتر را گندم بخرد و قسمت کند بر شصت مسکین هر
مسکینی را نیم صاع و اگر از ان نیز عاجز باشد واجب شود بر او که دو ماه روزه دارد و بجای اطعام هر مسکین یکروز و واجب
اول در مثل گاو کوهی گاو اهلی است و اگر از ان عاجز باشد قیمت آنرا گندم بخرد و بر سی مسکین قسمت کند هر مسکینی را
که نیم صاع و اگر از ان نیز عاجز باشد سی روز روزه واجبست و واجب اول در مثل آهو گوسفندیست و بعد از عجز گندم قیمت آنرا
گندم بخرد و بر ده مسکین قسمت کند بر ده مسکین هر مسکینی نیم صاع و اگر نه از ان نیز عاجز باشد ده روز روزه دارد و در حدیث
علی بن ابراهیم از امام محمد تقی سلام الله علیه و علی آله و روایت ابن بابویه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم تصریح
بر آنکه در اول بعد از عجز از اطعام شصت مسکین هجده روز روزه است و در ثانی نه روز و در ثالث سه روز و عبارت الحدیث
هذا فی النعامة و حمار الوحش بدنة اطعام ستین لکل مد ثم صیام ثمانیة عشرة یوما و فی البقرة بقرة ثم اطعام ثلثین ثم صیام
تسعة ایام و فی الظبی شاة ثم اطعام عشرة مساکین ثم صیام ثلثة ایام و جمع بین الاخبار آنست که مخیر باشند میان آنکه
هر مسکینی را نصف صاع بدهند یا یک مد با آنکه هجده روز وقتی واجب باشد که قدرت بر روزه گرفتن دو ماه نداشته باشند
چنانچه در همه کفارات چنین وارد شده است و اکثر اصحاب چنین جمع کرده اند و بعضی از علما جمع میان این احادیث
بروشی دیگر کرده اند و بعد از این گفته اند که احوط آنست که عمل بروایات مشهوره کنند و در کافی از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده
که ان کان قیمة البدنة اکثر من اطعام ستین مسکینا لم یکن علیه الا قیمة البدنة یعنی اگر قیمت شتر در صورت اول بیشتر از اطعام شصت مسکین باشد
باید که زیاد نکند بر اطعام شصت مسکین و باقی از وست و اگر قیمت شتر کمتر از اطعام شصت مسکین باشد نیست بر او اطعام
مساکین جز بقدر قیمت آن ظاهر او در صورت ثانی و ثالث نیز بهمین منوال باشد والله اعلم عَفَا اللَّهُ در گذرد
عَمَّا سَلَفَ از آنچه گذشته است یعنی از قتل صیدی که در حین احرام در دفعه اول از و سر زده و در
آخرت عذاب او نمیکند و تلافی او همان کفاره ایست که در دنیا بجا آورده وَمَنْ عَادَ و کسی که برگردد بسوی قتل
صید در اثنای احرام یعنی مکرر این کار بکند فَيَنْتَقِمُ اللَّهُ مِنْهُ پس انتقام کشد خدای تعالی از و در آخرت
و کفاره تلافی آن نمیکند یعنی عقوبت منحصر است در انتقام اخروی و واجب نیست بر او جزاء دنیوی که آن کفاره یکی از امور مذکوره است
و این در صورت تعمد است و در صورت خطا در هر نوبت کفاره لازمست چنانچه روایات برین ناطق است قال الامام علیه السلم

لقتله المحرم الصید خطأ فان اصابه ثانیة خطأ فعلیه الکفارة ابدا اذا کان خطأ فان اصابه متعمدا کان علیه الکفارة فان اصابه ثانیة متعمدا فهو ممن ینتقم الله منه ولم یکن علیه الکفارة و مختار شیخ ابوعلی طبرسی و اکثر اصحاب اینست و مختار بعضی از اصحاب کفاره است با انتقام خروی **وَاللَّهُ عَزِيزٌ** و خدایتعالی غالبست نه عاجز **ذُو انْتِقَامٍ** خداوند انتقام است بر کسیکه بر معصیت اصرار کند **أُحِلَّ لَكُمْ** حلال گردانیده شده برای شما خواه محل باشید و خواه محرم **صَيْدُ الْبَحْرِ** شکاری دریا که مراد از آن نزد اصحاب ماهی تازه قلس دار است **وَطَعَامُهُ** و نیز حلال گردانیده شده بر شما طعام دریا که ماهی نمک زده و قاق کرده شده است و وجه تسمیه ماهی نمک زده بطعام آنست که او حکم طعام دارد در شمول کندم وجود صلاحیت ذخیره کردن و حاصل کلام آنست که بر محرم اکل و انتفاع ماهی تازه و شور حلالست و همچنین منطوق احادیث اهل بیت علیهم السلم است و فی الکافی عن الصادق علیه السلم لا باس بان یصید المحرم السمک و یاکل مالحه و طریه و یتزود ثم قال هذه الآیه و اما صید مرغابی و خوردن گوشت آن جایز نیست و فی الکافی عن ابان عن الطیار عن احدهما علیهما السلم قال لا یاکل المحرم طیر الماء **مَتَاعًا لَكُمْ** از جهت منتفع و متمتع گردانیدن مر شمارا یعنی مقیمان شمارا بتازه و قدید آن **وَلِلسَّيَّارَةِ** و مر مسافران شمارا بقدید آن که توشه خود سازند **وَحُرِّمَ عَلَيْكُمْ** و حرام گردانیده شده است بر شما **صَيْدُ الْبَرِّ** شکار یا شکاری حیوان وحشی صحرا **مَا دُمْتُمْ حُرُمًا** مادامی که باشید احرام گرفتگان اصحاب باجماع کرده اند برانکه گوشت شکاری صحرا بر محرم حرامست اگرچه محل آنرا صید کرده باشد خلاف مر جمهور عامه را و آنچه محرم آنرا شکار کند حکم میته دارد و حرامست اکل آن بر کافه انام نزد اکثر اصحاب و منطوق حدیث حضرت صادق علیه السلم که در کتاب کافی آورده اینست که فرق میان صید بحر و صید بر آنست که هر مرغی که در آب تخم نهد و جوجه بر آرد بحری است هرچند که در بر مسکن گیرد و هر مرغی که در خشکی تخم نهد و جوجه بر آرد بری است هرچند در آب مسکن او باشد و فی الکافی عن الصادق علیه السلم و فصل ما بینهما کل طیر یکون فی الآجام یبیض فی البر و یفرخ فی البحر فهو من صید البر و ما کان من صید البر یکون فی البر و یبیض و یفرخ فی البحر فهو من صید البحر و مشهور آنست که صید بحری حیوانیست که تعیش و زندگانی او در آب باشد و صید بری آنکه زندگانی او در خشکی و صحرا باشد و همچنین از حدیث حضرت امیر المؤمنین علیه السلم مستفاد میشود زیرا که در کافی از حضرت امام محمد باقر علیه السلم روایت کرده که مر علی صلوات الله علیه علی قوم یاکلون جرادا فقال سبحان الله و انتم محرمون فقالوا انما هی من صید البحر فقال ارموه فی الماء اذا یعنی روزی حضرت امیر المؤمنین علیه السلم بر قومی گذشت که در حین احرام ملخ میخوردند حضرت امیر فرمود سبحان الله ملخ میخورید حال آنکه شما محرمید ایشان گفتند که ملخ از صید بحر است و اکل صید بحر بر محرم حلالست پس حضرت فرمود فرو برید ملخ را این زمان در میان آب تا معلوم شود که آن زندگانی در آب نمیتواند کرد و صید بحری نیست

وَاتَّقُوا اللَّهَ و پرهیزکاری کنید از عذاب خدایتعالی **الَّذِي** آنچنان خدائیکه **إِلَيْهِ** **تُحْشَرُونَ** بسوی او جمع کرده خواهید شد **جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ قِيَامًا لِلنَّاسِ** الکعبة مفعول اول جعل است و البیت الحرام عطف بیان کعبه است و قیاما للناس بحذف مضاف مفعول ثانی جعل است ای جعل الله الکعبة التی هی البیت الحرام سبب القیام للناس یعنی گردانید خدایتعالی کعبه را که آن خانه محترمست و مشرکین را دخول در آن حرام است سبب قیام مردم از برای تحصیل مهمات دینی و دنیائی و عن الصادق علیه السلم سمی الکعبة البیت الحرام لانه حرم علی المشرکین ان یدخلوه ابان بن تغلب گوید که من از حضرت صادق علیه السلم معنی قیاما للناس را پرسیدم فرمود جعلها الله قیاما لدینهم و معایشهم و از حضرت صادق علیه السلم مرویست که من اتی هذا البیت یرید شیئا للدنیا و الآخرة اصابه علی بن ابراهیم روایت کرده که مراد از قیام ناس سبب بقای مردم است باینمعنی که مادام که کعبه موجود است و مردم حج میکنند حیات ایشان باقیست و هرگاه که کعبه ویران شود و مردم حج نکنند هلاک شوند عبارت حدیث اینست ما دامت الکعبة قائمة و یحج الناس الیها لم یهلکوا فاذا هدمت و ترکوا الحج هلکوا و در کتاب علل الشرایع از حضرت امام حسن علیه السلم روایت کرده که یکی از قوم یهود از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله سوال کرد که کعبه را بچه سبب کعبه نام کرده اند حضرت فرمود بواسطه آنکه مربع است بنابرین کعبه ماخوذ است از کعب بمعنی چهار کنج بر آمده بعد از ین آن یهودی گفت وجه مربع ساختن این خانه چیست حضرت فرمود برای آنکه در برابر بیت المعمور است و بیت المعمور مربع است پس گفت بیت المعمور چرا مربع مخلوق شده حضرت فرمود بجهت آنکه در برابر عرش است و عرش مربع است پس پرسید که عرش چرا مربع موجود گشته حضرت فرمود برای آنکه بنا بر آن بر چهار کلمه شده که آن سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر است **وَالشَّهْرَ الْحَرَامَ وَالْهَدْيَ وَالْقَلَائِدَ** ای و جعل الله الشهر الحرام و الهدی و القلائد قیاما للناس بنابرین الشهر الحرام معطوفست بر الکعبة و مفعول ثانی قیاما للناس است که در کلام مقدر است یعنی و گردانیدن خدایتعالی ماه حرام را که آن ماه ذیحجه است و چهارپایانرا که میرانند تا در حج بکشند و قلاده های آنها را سبب قیام مردم بامور دین و دنیا اما امور دین از جهت آنکه باین امور منتظم میگردد و مناسک حج و اما امور دنیا از جهت آنکه باشیاء مذکوره حاصل میشود جمعیت خلایق و خرید و فروخت و سایر انواع تجارات ایشان و این باعث حصول مقاصد و وجه معاش ایشان میگردد **ذَلِكَ** آنچه مذکور شد برای آنست که **لِتَعْلَمُوا** تا بدانید شما ای مردمان پس لتعلموا خطاب بناس خواهد بود و التفات از غیبت بخطاب **أَنَّ اللَّهَ** بمعنی آنکه خدایتعالی **يَعْلَمُ** میداند **مَا فِي السَّمَاوَاتِ** آنچه در آسمانهاست **وَمَا فِي الْأَرْضِ** و آنچه در زمین است زیرا که محالست کسی که عالم بآنچه در آسمانها و زمین است نباشد اینکه



که اگر فاش کرده شود برای شما غمگین گرداند شما را احتمال دارد که این آیه باز یاد تی‌لم تبد لکم در مصحف آنحضرت بوده باشد و محتملست که حضرت آیه را بالتفسیر تلاوت کرده باشد مخفی نماند که سبب نزول آیه کریمه در احادیث مختلف بنظر رسیده آنچه صاحب مجمع البیان رحمه الله تعالی از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده اینست که چون آیه وجوب حج نازل شد حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله فرمود که بتحقیق خدا تعالی حج را بر شما فرض گردانیده در نیوقت بروایتی عکاشة بن محصن و بروایتی سراقة بن مالک از حضرت پرسید که این فرض حج آیا در هر سال است حضرت متعرض جواب او نشد تا آنکه سه مرتبه آن سؤال را مکرر کردانید پس حضرت غضبناک شده فرمود وای بر تو چه چیز ترا ایمن گردانید از اینکه بگویم آری هر سال بر شما حج فرض شده و شما استطاعت آن نداشته باشید و ترک آن کافر شوید بسبب اینچنین سؤالات قومی که پیش از شما بودند بهلاکت رسیدند ترک این نوع سؤالات بکنید و بهر چه مامور شده اید بعمل آرید پس آیه یا ایها الذین آمنوا لا تسئلوا عن اشیاء ان تبد لکم تسؤکم نازل گردید علی بن ابرهیم از حضرت ابی جعفر الباقر علیه السلام روایت کرده که روزی عمر صفیه بنت عبد المطلب را بخاند و با او گفت که قرابت تو با رسول نفعی بتو نمیرساند و صفیه اینمعنی را بعرض حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله رسانید حضرت در غضب شده و ندای کار جماعت و چون مردم حاضر شدند فرمود چه بخاطر گذرانیده کسی که گمان کرده که قرابت من نفعی ندارد و هر گاه شفاعت من نفع بغیر رساند چون شفاعت من نفع با قربای من نرساند بعد از این فرمود سؤال میکنید کسی مرا از پدر خود که در آن شبهه داشته باشد که من جواب او بگویم پس شخصی برخواست و گفت یا رسول الله پدر من کیست حضرت فرمود آن کسی که او را به پسری او میخوانند او پدر تو نیست و شخصی دیگر نیز از حضرت همین سؤال کرد حضرت فرمود پدر تو همان شخص است که تو بفرزندی او مشهوری پس حضرت فرمود چرا کسی که گمان کرده که قرابت من نفعی بکسی نمیرساند سؤال از پدر خود نمیکند تا جواب بشنود عمر چون بازار حلال زادگی و حرام زادگی را گرم دید ترسید که پرده او بروی کار افتد گفت اعوذ بالله یا رسول الله من غضب الله و غضب رسول الله عفو کن مرا پس آیه یا ایها الذین آمنوا لا تسئلوا عن اشیاء را تا آخر نازل گردید **وَإِن تَسْأَلُوا عَنْهَا** و اگر بپرسید از آن چیزها **حِينَ يُنَزَّلُ الْقُرْآنُ** وقتیکه نازل شود قرآن یعنی وقت نزول وحی **تُبْدَ لَكُمْ** آشکار شود برای شما و شما را مغموم گرداند **عَفَا اللَّهُ عَنْهَا** عفو کرد خدا تعالی از گناه سؤالهائی که پیش از این بدانسته اند کرده اید **وَاللَّهُ غَفُورٌ** و خدا تعالی آمرزنده است گناه سؤالهای بیجای شما را **حَلِيمٌ** بردبار است باینکه تعجیل در مواخذه شما نمیکند بعضی از مفسرین گفته اند که عفا الله عنها میتواند که جواب باشد و محتملست که صفت اشیاء باشد بنابرین تقدیر کلام چنین است که لا تسئلوا عن اشیاء عفا الله عنها ان تبد لکم تسؤکم و ان تسئلوا حین ینزل القرآن تبد لکم و الله غفور حلیم یعنی سؤال مکنید از چیزهائی که در گذشته است خدا تعالی از آن و شما را تکلیف آن نکرده و تفسیر باقی آیه همانست که شنیدی **قَدْ سَأَلَهَا** محتملست که ضمیر سألها راجع بمسئله که تسؤ دال بر آنست یعنی بتحقیق سؤال کردند آن مسئله را و محتملست که راجع باشیا باشد بتقدیر حذف جار ای قد

سال جهها یعنی بتحقیق سؤال کردند از آن چیزها قَوْمٌ مِنْ قَبْلِكُمْ من قبلکم متعلق است به سالها قوم
یعنی سؤال کردند پیش از شما گروهی مانند قوم موسی که طلب رؤیت خدا نمودند و قوم ثمود طلب ناقه کردند و غیر ذلک
ثُمَّ أَصْبَحُوا بِهَا كَافِرِينَ پس گشتند آن قوم بسبب آن چیزها کافران
یعنی بعد از آن حکم خدا را نشنیدند و بآنچه سؤال کرده بودند کفر ورزیدند و مستوجب عذاب الیم شدند پس شما از ایشان عبرت از جاهل قوم
گرفت و از فضولی در گذشت مخفی نماند که بحیره مشتق از بحر بمعنی شق و شکافتن است و سائبه بمعنی ترک کردن است و واگذاشتن
و وصیله مشتق از وصل بمعنی پیوستن است نقیض فصل و حام از حمایت کردن و نگاه داشتن است و در زمان جاهلیت
چنین مقرر بوده که هر گاه ناقه پنج بار میزایید و آخرین بطن او که پنجم است اگر ماده میبود گوش آنرا میشکافتند
و گوشت آنرا بر زنان حرام میدانستند و آنرا بجهت شق گوش بحیره میگفتند و اگر ده بار میزایید و امسیکد شدند آنرا
و حمل و لحم آنرا حلال نمیدانستند و یا آنکه اگر شخصی را بیماری میبود یا مسافری میداشت بجهت شفای بیمار و قدوم مسافر
میگفت این ناقه را سر دادم و واگذاشتم که برای خود بچرد و حمل و لحم آنرا حرام میکرد و در هر دو معنی چون آن ناقه را وامیگذاشتند
آنرا سائبه میگفتند و اگر ناقه در یک بطن دو بچه می آورد و اهل جاهلیت میگفتند که این دو بچه بهم پیوسته شد و ذبح و
اکل آنرا حرام میدانستند و آنرا از جهت وصل و پیوستن وصیله نام میکردند و اگر شتر نری از صلب او ده بطن
زاییده میشد میگفتند که این ظهر خود را حمایت کرد و نگاه داشت و من بعد سواری و گوشت آنرا بر خود حرام میکردند
و در بعضی روایات حام مخصوص است که ولد ولد او بحد سواری رسیده باشند و در روایتی دیگر آمده که مطلق فحل ابل حامیست و
و اهل جاهلیت گوشت آنرا حلال نمیدانستند و آنچه مذکور شد نقل از معانی الاخبار است و علی بن ابراهیم روایت کرده
که بحیره گوسفندیست که پنج بطن زاییده باشد و در مرتبه ششم او را منع از آبخور و علف خوار نمیکردند و بحیره اش
مینامیدند و صاحب قاموس بحیره را هم در ناقه استعمال کرده چنانچه در روایت معانی الاخبار است و هم در
گوسفند چنانچه در حدیث علی بن ابراهیم و وصیله نزد علی بن ابراهیم در گوسفند اطلاق کرده و گفته گوسفندی
پنج بطن بچه آورده و در نوبت ششم چون در یک بطن هم نر و هم ماده بزاید ماده را برای بتان خود نگاه میداشتند
و میگفتند وصلت اخاها یعنی انثی ببرادر خود پیوست و حرام میکردند گوشت آنرا بر زنان و در جوامع گفته که وصیله
آنست بار زاییدن چند مرتبه مکرر ده ملکه گفته که اگر گوسفندی بچه ماده می آورد آنرا برای خود نگاه میداشتند و اگر نری می آورد
آنرا بجهت خدایان خود و اگر در یک شکم نر و ماده می آورد میگفتند وصلت اخاها و حرام میدانستند ذبح آنرا بجهت بتان
از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که بحیره آنست که خود بچه بیارد و بچه او نیز بچه بیارد و بعد از این گوش او را شق
میکردند و ذبح آنرا حرام میدانستند و علی ای تقدیر چون اهل جاهلیت این حیوانات را بر خود حرام گردانیده
حرمت آنرا بخدا تعالی نسبت میدادند لهذا حق تعالی میفرماید که مَا جَعَلَ اللَّهُ مقرر نکرد

خدا تعالی



خدا تعالی حرام نکرده است هیچ چیز را مِنْ بَحِيرَةٍ از ناقه و گوسفند گوش شکافته شده وَلَا سَائِبَةٍ و نه از ناقه
گذاشته شده وَلَا وَصِيلَةٍ و نه ناقه و نه گوسفندی که بچه با هم آورده باشد و همین مستفاد از حدیث
معانی الاخبار است و از روایت علی بن ابراهیم معلوم میشود که وصیله گوسفندی است که گوشت آن حرامست بچه ماده ایست که در
یک شکم با بچه نر زاییده شده باشد وَلَا حَامٍ و نه شتر نری که پشت خود را نگاه داشته باشد از بار و سواری و
لَٰكِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا و لیکن آنانکه کافر شدند از اهل جاهلیت يَفْتَرُونَ و
عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ افترا میکنند بر خدای تعالی دروغ را که آن حرام گردانیدن خدای تعالیست سوائب و غیر ذلک
وَأَكْثَرُهُمْ و بیشتر کافران لَا يَعْقِلُونَ نمیدانند حلال و حرام را و بتقلید آبا و اجداد عمل میکنند
و بعضی که میدانند حب ریاست مانع اعتراف بآنست وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ و چون گویند مر ایشان را
که اهل افترا و بهتانند تَعَالَوْا بیایید إِلَىٰ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بسوی چیزی که فرستاده است آنرا
خدای تعالی از حلال و حرام وَإِلَى الرَّسُولِ و بسوی فرستاده شده نزد خدای تعالی که آن مبین حلال و حرامست
قَالُوا گویند آن مفتریان از نهایت قصور عقل و تقلید آبا و اجداد که حَسْبُنَا بس است ما را
مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا آنچه یافته ایم بران پدران خود را أَوَلَوْ كَانَ
آبَاؤُهُمْ آیا کافیست ایشانرا آنچه یافته اند بران پدران خود را اگر چه باشند پدران ایشان که
لَا يَعْلَمُونَ شَيْئًا نمیدانسته باشند چیزی را وَلَا يَهْتَدُونَ
و راه نمی یافته باشند بطریق حق و بر جهل و گمراهی خود باقی باشند يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
ای آنکسانیکه ایمان آورده اید عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لازمست بر شما که محافظت
نفسهای خود را از ارتکاب معاصی لَا يَضُرُّكُمْ ضرر نرساند شما را مَنْ ضَلَّ
ای ضلال من ضل من آبائکم و غیرهم یعنی گمراهی کسی که گمراه شده باشد از پدران شما و غیر ایشان
إِذَا اهْتَدَيْتُمْ چون راه حق یافته باشید شما و بر راه هدایت خود ثابت باشید إِلَى اللَّهِ بسوی جزای خدای تعالیست
مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا بازگشت همه شما فَيُنَبِّئُكُمْ پس خبر خواهد داد شما را در روز قیامت
بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ بآنچه بوده شما که عمل می آوردید و بر طبق آن جزا خواهد داد يَا أَيُّهَا الَّذِينَ
آمَنُوا ای آنکسانیکه ایمان آورده اید شَهَادَةُ بَيْنِكُمْ گواهی دادن امور معتبر که واقع شود
میان شما إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ وقتیکه برسد یکی از شما را سکرات موت
و مشرف بر موت شود حِينَ الْوَصِيَّةِ در وقت وصیت کردن اثْنَانِ ذَوَا
عَدْلٍ گواهی دادن دو کس است که صاحب عدالت و راستی باشند مِنْكُمْ از شما یعنی از مسلمانان

أَوْ آخَرَانِ مِنْ غَيْرِكُمْ یا گواهی دادن دو کس است از غیر شما یعنی از اهل ذمه که معتقد
بعدالت باشند اگر مؤمن عادل یافت نشود بنابرین ترجمه شهادت بمعنی اشهاد است و اثنان ذوا عدل او آخران من غیرکم خبر شهادة
بینکم است بحذف مضاف باین تقدیر که شهادة المامور المعتبر بینکم شهادة اثنین ذوا عدل منکم او شهادة آخران من
غیرکم در کافی از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده که مراد از آخران اهل کتابند و اگر اهل کتاب نیابند برسد بشبه اهل کتاب
که مجوس اند مخبر بیست بواسطه آنکه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله در مقدمه جزیه همان طرزی که با اهل کتاب بجا
آورد با مجوس نیز بجا می آورد و نیز از حضرت صادق علیه السلم مرویست که اذا کان الرجل فی بلد لیس فیها مسلم جازت
شهادة من لیس بمسلم علی الوصیة یعنی هرگاه شخصی در بلدی باشد که در آنجا مسلمان یافت نشود جایز است شهادت کسی که مسلمان
نباشد بر وصیت خواه اهل کتاب باشد و خواه مجوسی شبه اهل کتاب باشد إِنْ أَنْتُمْ ضَرَبْتُمْ
فِي الْأَرْضِ شرط او آخران من غیرکم است و متعلق است بآن یعنی گواهی دو کس از غیر شما معتبر است بشرط
آنکه اگر شما سفر کرده باشید در اطراف زمین نزد بعضی از اصحاب سفر شرط نیست و گواهی ذمی در وصیت و بنابرین قید
سفر بواسطه آنست که احتیاج بگواهی آخران در سفر بیشتر است بحسب عادت نه از جهت تخصیص حکم بسفر و بعضی
دیگر سفر را شرط شهادت ذمی در وصیت داشته اند بنابر ظاهر این آیت و دلالت روایت مطروحه
و فی الکافی عن الصادق علیه السلم قوله او آخران من غیرکم و ذلک اذا مات الرجل فی ارض غربة فلم یجد مسلمین
فَأَصَابَتْكُمْ پس رسد بشما مُصِيبَةُ الْمَوْتِ مصیبت مرگ
تَحْبِسُونَهُمَا در حالتیکه نگاه دارید این دو گواه ذمی را مِنْ بَعْدِ
الصَّلَاةِ از پس صلوة عصر که وقت اجتماع مردمانست یا آنکه وقت ملاقات فرشتگان روز و
شب است و از این جهت پیغمبر صلوات الله علیه و آله سوگند در این وقت داد چنانچه در سبب نزول خواهی شنید
و بعضی حمل صلوة بر نماز پیشین کرده اند و بعضی بمطلق نماز چنانچه ظاهر کلام الهیست و بعضی گفته اند که جمله تحبسونهما من بعد
الصلوة جمله مستانفه است و جواب از سؤال مقدر است مثل کیف نعمل بهما یعنی سائلی گفت چه نوع عمل کنیم با ایشان
ان ارتبنا بالشاهدین اگر شکی ما را در باب این دو شاهد بهم رسد در جواب فرمود حبس کنید ایشان را تا بعد از نماز
فَيُقْسِمَانِ بِاللَّهِ پس سوگند خورند آن آخران بخدایتعالی إِنِ ارْتَبْتُمْ
اگر شک آرید شما ای اولیای میت در راستی شهادت ایشان باین وجه قسم خورند که لَا نَشْتَرِي
بِهِ نمیخریم بآن قسم ثَمَنًا متاع دنیوی را یعنی برای طمع مال فانی قسم بدروغ نمیخوریم وَلَوْ
كَانَ و اگرچه باشد آن کسی که ما سوگند برای او میخوریم ذَا قُرْبَىٰ صاحب قرابت و خویشاوندی
وَلَا نَكْتُمُ و نمیپوشیم شَهَادَةَ اللَّهِ گواهی که خدایتعالی ما را امر باقامت آن کرده

انا اذا

إِنَّا إِذًا تنوین عوض از مضاف الیه است ای انا اذا کتمنا شهادة الله یعنی هر آینه ما در این وقت که کتمان شهادت خدا
کنیم لَمِنَ الْآثِمِينَ هر آینه باشیم از جمله گناهکاران فَإِنْ عُثِرَ پس اگر اطلاع یافته شود
عَلَىٰ أَنَّهُمَا بر اینکه آن آخران که دو گواه ذمی اند اسْتَحَقَّا إِثْمًا مستحق شده اند عقوبت
گناه را بواسطه خیانت که آن شهادت بر باطلست یا قسم دروغ و فی روایة استحقا اثما ای شهدا بالباطل و فی
روایة حلفا علی کذب فَآخَرَانِ پس باید که دو کس دیگر يَقُومَانِ مَقَامَهُمَا
برخیزند بجای آن دو خاین مِنَ الَّذِينَ اسْتَحَقَّ عَلَيْهِمُ از آن جماعت
یعنی از ورثه میت که استحقاق پیدا کرده اند بطریق خیانت بر ایشان یعنی بر مال ایشان الْأَوْلَيَانِ
آن دو شخص اول که آن دو ذمی اند و اولی بشهادت اند یعنی برخیزند دو شخص از ورثه میت که آن دو ذمی بخیانت مستحق
مال ایشان شده و تصرف در مال ایشان کرده فَيُقْسِمَانِ بِاللَّهِ پس قسم خورند بخدایتعالی که آن
دو ذمی قسم دروغ خوردند لَشَهَادَتُنَا هر آینه قسم ما أَحَقُّ مِنْ شَهَادَتِهِمَا
بحق نزدیکتر است از قسم ایشان تسمیه قسم بشهادت بواسطه آنست که قسم قائم مقام شهادت میشود و واقع چنانچه
در سوره مبارکه نور در مقدمه لعان خواهد آمد وَمَا اعْتَدَيْنَا و از حد در نگذشته ایم ما درین قسم و
دروغ نخورده ایم إِنَّا إِذًا هر آینه ما در این وقت لَمِنَ الظَّالِمِينَ باشیم از ستمکاران بر خود
ظاهر این آیه اینست که هرگاه مسلمانی در سفر مشرف بر موت باشد و خواهد که وصیت کند که بعضی از ورثه او و
مال او باشند باید که دو عدل از اهل اسلام گواه برین وصیت گیرد و اگر بهم نرسد دو ذمی را شاهد و در صورتی که ورثه را
شکی و شبهه درباره این دو ذمی که مال میراث را برای ایشان آورده اند بهم رسد باید که در شریف ترین اوقات
بجهت تاکید آنها را قسم دهند اگرچه قسم بر گواه نیست اما میتواند که قسم دادن گواه مخصوص باشد بخصوص
که آن شاهد کافر باشد و بعضی گفته اند که این منسوخست بسبب اجماع بر آنکه گواه را سوگند نمیدهند و اگر بر ورثه ظاهر شود
و علم بهم رسانند که گواهان خیانت کرده اند دو کس از ورثه آن میت سوگند خورند که ایشان خیانت کرده اند و ما احق و
اولاییم بقبول قول از ایشان پس آنچه از مال ورثه آن دو ذمی خیانت کرده اند از ایشان بگیرند اما در سبب نزول چنین
وارد شده که تمیم بن اوس و عدی بن [illegible] یا عدی بن زید نصرانیین بقصد تجارت از مدینه بجانب شام بیرون رفتند
و بدیل نام شخصی که از اهل اسلام بود با ایشان مرافقت اختیار کرد و چون بشام رسیدند بدیل بیمار شد و باسم تمیم و
عدی اموال خود را نوشته در میان رخوت خود پنهان نمود و بعد از آن ایشان را وصی خود گردانید که اموال او را بورثه او برسانند
پس از فوت او تمیم و عدی ظرف نقره منقش بطلا که وزن آن سیصد مثقال میشد از میان مال او برداشتند و باقی را بورثه
او رسانیدند و چون ورثه او تفصیل اموال را ملاحظه نمودند ظرف نقره را از ایشان طلب کردند ایشان انکار آن نموده

مر افقه را بمجلس شریف حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله بردند پس آیه یا ایها الذین امنوا شهادة بینکم اذا حضر احدکم الموت تا فان
عثر علی انهما استحقا اثما نازل گردید و آنحضرت تمیم و عدی را بعد از نماز عصر قسم داده رها کرد و بعد از آن آن ظرف را در دست ایشان
یافتند و ایشان مدعی آن شدند که ما آنرا خریده بودیم و چون گواه نداشتیم منکر شده سوگند خوردیم و این مر افقه را نیز بخدمت حضرت
بردند آیه کریمه فان عثر علی انهما استحقا اثما نازل شده و دو کس از ورثه بدیل قسم یاد کردند که آن ظرف حق ماست و ما از خرید و
فروخت آن مخبر نیستیم و چون تمیم و عدی دعوی بدون بینه میکردند متعین شد که ورثه بدیل قسم خورند بعدم علم پس کاین مدعی الیه
نیز ایشان دهد از مدعی پس حضرت آن ظرف را از نصرانیین گرفته بوارثان بدیل تسلیم نمود پوشیده نماند که علم ظاهر آیه با حکم
سبب نزول مخالفت دارد زیرا که ظاهر آیه دلالت دارد بر اینکه آن دو ذمی شاهد بر وصیت بودند و سبب نزول دلالت بر آنکه
آنها خود وصی رسانیدن مال بودند مگر آنکه گفته شود که تمیم و عدی هم گواه بوده اند در وصایت مالیه بعضی ورثه چنانچه ظاهر آیه است
و هم وصی بوده اند در رسانیدن اموال بدیل بورثه او چنانچه مستفاد از سبب نزولست و تحلیف ایشان از جهت خیانتی بود
که در وصیت کرده بودند نه از جهت شهادت بنابرین احتیاج نیست که این آیه را منسوخ دانند چنانچه قبل ازین گذشت
و چون وصایت مالیه ذمی صحیح است پس الخ بعضی گفته اند که در اینجا بحث توان کرد که وصایت ذمی صحیح نیست [illegible]
ذلک این قسم دادن شاهد ادنی ان یاتوا بالشهادة ای ادنی الی ان یاتوا بالشهادة
یعنی نزدیکتر است بسوی اینکه بیایند گواهان بگواهی دادن علی وجهها بر وجهی که حق شهادتست
بدون کذب و خیانت او یخافوا یا بترسند از اینکه ان ترد ایمان
از اینکه رد کرده شود سوگند بر اولیای میت بعد ایمانهم از سوگند آن دو ذمی یا آنکه اولیا
میت قسم خورند بر خیانت و کذب آنها بجهت ظهور خیانت و کذب از انها رسوا و شرمنده شوند ایراد لفظ جمع و ضمیر
جمع در ایمانهم با آنکه مراد از آن تثنیه است اشارتست بر اینکه این حکم عموم دارد در همه شهدا واتقوا الله
و بترسید از خدا تعالی و پرهیز کنید از عذاب او در سوگند دروغ و خیانت واسمعوا و بشنوید امر خدا را
و قبول کنید والله لا یهدی القوم الفاسقین و خدا تعالی راه ننماید [illegible]
تمامه فاسقان را و سلب توفیق کند از ایشان یوم یجمع الله الرسل
یاد کن ای محمد روزیرا که جمع کند خدا تعالی پیغمبران خود را فیقول پس گوید ای رسولان ماذا
اجبتم بچه چیز اجابت کرده شدید یعنی وقتی که قوم خود را دعوت بتوحید کردید شما را در چه
چیز اجابت کردند و قبول نمودند قالوا گفتند آن رسولان لا علم لنا نیست ما را دانشی [illegible]
که ایشان بحسب ظاهر چه گفتند و در دل چه داشتند در روضه کافی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که آنحضرت
فرموده که آن بعد از تأویل یقول ماذا اجبتم فی اوصیائکم الذین خلفتموهم علی اممکم قال فیقولون لا علم لنا بما فعلوا من بعدنا

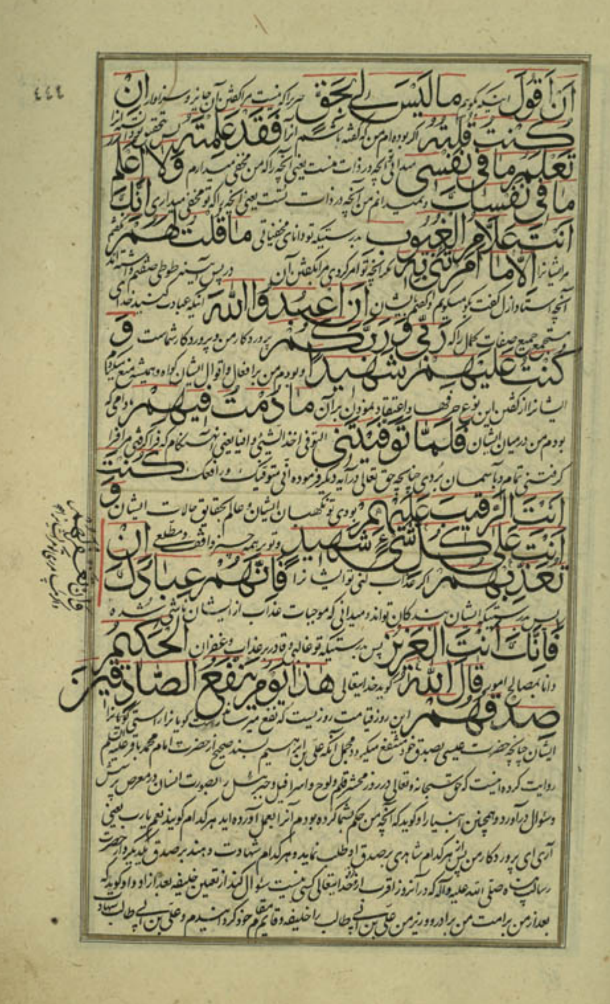
حضرت

حضرت امام فرموده که بدرستیکه این آیه را تأویلیست و آن اینست که حق تعالی میفرماید در روز قیامت بپیغمبران که چه چیز اجابت
کرده شدید در اوصیاء شما که آنها را بعد از خود بجای خود و برای اجراء احکام خود در میان امت خود گذاشته
گذاشته بودید امام فرمود پس میگویند پیغمبران که اولش آدم علیه السلام و خاتمش خاتم النبیین علیه و آله الصلوات والسلام
ما را علمی نیست به آنچه ایشان کردند با اوصیا و ما بعد از ما انکار و آزار ایشان و غصب حق بعضی ایشان انک
بدرستیکه تو انت علام الغیوب تویی بسیار داننده غیبها و نهانیها پس تو میدانی که امت
با چه اجابت کردند و بعد از ما با اوصیا چه سلوک کردند اذ قال الله یاد کن ای محمد چون گفت خدا تعالی
یعنی چون میگوید در روز قیامت و ذکر لفظ ماضی بجهت تیقن وقوع و قرب زمان قیامتست یا عیسی بن مریم
اذکر نعمتی علیک ای عیسی پسر مریم یاد کن نعمت مرا که افاضه
کردم بر تو و علی والدتک و بر مادر تو اذ ایدتک در وقتیکه تقویت کردیم ترا
بروح القدس بجبرئیل تکلم الناس در حالتیکه سخن میگفتی با مردمان
فی المهد در گهواره بطریق اعجاز وکهلا و در حالت کهولت که زمان پیریست و در هر
دو حال کلام تو مساوی بود در فصاحت و بلاغت و تفاوتی در حالت طفولت و کهولت نبود و هر چند حضرت عیسی علیه السلام
را در سن سی و سه یا سی و دو سالگی باسمان بردند اما در لغت اطلاق کهولت بر این سن میکنند و در مقام سخن دیگر هست که در سوره
آل عمران مذکور شد واذ علمتک الکتاب و یاد کن ای عیسی چون آموختم ترا اصناف
کتابت و خط والحکمة و فهم حقایق علم شریعت والتوریة و
الانجیل و معانی و حقایق توریة و انجیل واذ تخلق و از آیات یاد کن ای مسیح چون
من الطین از گل کهیئة الطیر مانند شکل مرغی باذنی
بامر و فرمان من فتنفخ فیها پس میدمیدی تو نفس خود را در آن صورت از گل ساخته
شده و روح حیوانی بان میدادی فتکون طیرا پس میگردید آن گل مصور مرغی زنده
باذنی بفرموده من وتبرئ الاکمه و بری میساختی بدعا کور مادرزاد را
از علت کوری چشم والابرص و بری میساختی صاحب برص
برص را از برص باذنی بامر من واذ تخرج الموتی و یاد کن وقتی را
که چون بیرون می آوردی مردگان را از قبور ایشان زنده باذنی بفرمان و حکم من تکرار
اینکلمه چنانچه در سوره مبارکه آل عمران گذشت بواسطه دفع وهم الوهیت عیسی علیه السلام است چنانچه
در کتاب عیون اخبار الرضا علیه السلام روایت کرده که جاثلیق که یکی از دانایان نصاری بود در حضور حضرت

امام رضا علیه التحیة والثنا گفت کسی که احیاء موتی کند و کور مادرزاد و ابرص را برطرف نماید او سزاوار ربوبیت و مستحق
عبادت نیست پس حضرت علیه السلام در جواب او گفت که الیسع پیغمبر احیاء موتی و سایر معجزات عیسی را بجا آورد و همچنین
حزقیل نبی سی و پنج هزار کس را بعد از موت ایشان بشصت سال زنده گردانید و احدی از ایشان دعوی ربوبیت ایشان
نکردند و همچنین پیغمبر آخر الزمان جمعی از اموات قریش را بسؤال او و با ایشان بواسطهٔ وصی و خلیفه خود علی بن ابی طالب
علیه سلام الله الملک الغالب زنده گردانید و علاج اکمه و ابرص و مجنون کرد و با بهایم و طیور و جن و شیاطین
تکلم نمود و در مجلس آنحضرت را رب خود ندانست از شما چون این دعوی گزاف سر زده و میزنید چاکیم
حرفی بود [illegible] گفت وَاِذْ کَفَفْتُ و نیز یاد کن از ما یزا که باز داشتیم بَنِی
اِسْرَائِیلَ ای شر بنی اسرائیل یعنی مضرت بنی اسرائیل را عَنْکَ از تو که قصد بود داشتند
اِذْ جِئْتَهُمْ وقتی که آمده بودی بر ایشان بِالْبَیِّنَاتِ بمعجزات ظاهر که مذکور شد
فَقَالَ الَّذِینَ کَفَرُوا مِنْهُمْ پس گفتند آنانکه نگرویدند بخدا
و برسول او اِنْ هٰذَا اِلَّا سِحْرٌ مُبِینٌ نیست اینکه آورده از معجزات
مگر سحری ظاهر که بر همکس پوشیده نیست بعد از این عرض نعمتی دیگر میکند بر عیسی و میفرماید که وَاِذْ اَوْحَیْتُ
و یاد کن ای عیسی چون وحی کردم اِلَی الْحَوَارِیِّینَ بسوی حواریین یعنی در دل ایشان انداختیم بطریق الهام چنانچه
در تفسیر عیاشی از یوسف صنعانی روایت کرده قال سالت ابا جعفر علیه السلام اذ اوحیت الی الحواریین قال
الهموا اَنْ آمِنُوا بِی که ایمان بمن وَبِرَسُولِی و به فرستاده من که عیسی است
قَالُوا آمَنَّا گفتند آن حواریین که ایمان آوردیم وَاشْهَدْ و گواه باش تو بِاَنَّنَا
مُسْلِمُونَ باینکه ما منقادیم و فرمانبرداریم حکم ترا و حواریین عیسی دوازده کس بودند که اعلم و افضل ایشان
ابو قامم داشت چنانچه در کتاب توحید از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده اِذْ قَالَ
الْحَوَارِیُّونَ یاد کن وقتی را که گفتند این حواریان یَا عِیسَی ابْنَ مَرْیَمَ
ای عیسی پسر مریم هَلْ یَسْتَطِیعُ رَبُّکَ آیا حکمت و اراده و اقتضا میکند
اَنْ یُنَزِّلَ عَلَیْنَا اینکه فرو فرستد برای ما مَائِدَةً خوانی از طعام مِنَ
السَّمَاءِ از آسمان و هل یستطیع ربک یعنی دارد که آیا استطاعت و قدرت دارد پروردگار تو زیرا
که از اهل ایمان چنین کلامی سر نمیزند و ظاهر است که حواریین از اهل ایمانند بلکه خلص اهل ایمان بودند و در تفسیر العیاشی
عن یحیی الحلبی فی قوله هل یستطیع ربک قال قراءتها تستطیع ربک یعنی هل تستطیع ان تدعو ربک یعنی یحیی بن
حمران حلبی که یکی از روات حضرت صادق و کاظم علیهما السلام ثقه و صحیح الحدیث است حدیث مقطوع

روایت کرده که قرائت این آیه هل تستطیع ربک بطریق خطاب و نصب ربک یعنی حواریین خطاب بعیسی کردند و گفتند
که آیا تو استطاعت و قدرت داری که بخوانی پروردگار خود را که برای ما خوانی از طعام از آسمان فرو فرستد قَالَ گفت عیسی در
جواب ایشان اتَّقُوا اللّٰهَ بترسید از خدا و مثل این سخنان مگوئید و سؤال های بیجا مکنید
اِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِینَ اگر باشید شما ایمان آورنده بخدا و نبوت قَالُوا گفتند
بر وجه معذرت که نُرِیدُ اَنْ نَاْکُلَ مِنْهَا میخواهیم بخوریم از آن مائده
وَتَطْمَئِنَّ قُلُوبُنَا و آرام گیرد دلهای ما و بر یقین ما افزاید وَنَعْلَمَ و بدانیم
بعلم ضروری بدیهی چنانچه بعلم استدلالی نظری میدانیم اَنْ قَدْ صَدَقْتَنَا اینکه بتحقیق تو راست
گفتی با ما در آنکه هر چه شما از خدا خواهید موافق مصلحت شما خواهد داد وَنَکُونَ عَلَیْهَا
مِنَ الشَّاهِدِینَ و باشیم ما بر آن مائده گواهان برای جمعی که در آن مائده حاضر نباشند
قَالَ عِیسَی ابْنُ مَرْیَمَ گفت عیسی پسر مریم چون دانست که ایشان بواسطه غرضی صحیح این
سؤال کرده اند یا بواسطه الزام حجت اَللّٰهُمَّ ای مستجمع جمیع صفات کمال و منزه از نقص
و زوال رَبَّنَا ای پروردگار ما اَنْزِلْ عَلَیْنَا فرو فرست بر ما مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ
خوانی از آسمان تَکُونُ لَنَا عِیداً که تا باشد آن خوان مائده برای ما سروری
و نشاطی یا آنکه تا باشد روز نزول آن مائده عیدی که چون در هر سال آن روز شاید ما تعظیم آن کنیم و گویند که آن
روز یکشنبه است از اینجهت نصاری یکشنبه را عید خود میدانند لِاَوَّلِنَا وَآخِرِنَا برای آنانکه
بمعنی که تا باشد آن روز برای ما عید یعنی تا باشد برای اول و آخر ما و همه اهل زمان ما باعث سرور و نشاطی
که تا ما همه از آن خوان طعام بهره مند گردیم یا تا آنکه باشد برای اهل زمان ما و آنانکه بعد از ما می آیند عیدی و نشاطی
وَآیَةً مِنْکَ و تا باشد آن مائده علامتی و حجتی و معجزه صادر از تو که دلالت کند بر کمال قدرت تو
و بر صحت نبوت من وَارْزُقْنَا و روزی ده ما را از آن خوان وَاَنْتَ خَیْرُ
الرَّازِقِینَ و تو بهترین روزی دهندگانی زیرا که بلا عوض روزی میدهی قَالَ اللّٰهُ گفت خدای
مستجمع جمیع صفات کمال اِنِّی مُنَزِّلُهَا عَلَیْکُمْ بدرستیکه من نازل
کننده ام این خوان طعام را بر شما بجهت اجابت سؤال شما فَمَنْ یَکْفُرْ
پس هر که کافر شود و کفران نعمت ورزد بَعْدُ بعد از نزول آن مائده مِنْکُمْ از میان شما
ای امت عیسی فَاِنِّی اُعَذِّبُهُ پس بدرستیکه من عذاب کنم او را عَذَاباً لَا اُعَذِّبُهُ
عذابی که عذاب نکنم آن نوع عذاب اَحَداً مِنَ الْعَالَمِینَ یکی را از عالمیان زمان او

وچون ایشان بعد از نزول مائده مامور بودند که دران خیانت نکنند وآنرا ذخیره نکذارند ایشان خلاف حکم خدا کردند وآنرا ذخیره میکذاشتند پس حق تعالی ایشانرا از ان مائده محروم ساخته بهبدترین عذابی که آن مسخ ایشانست بصورت میمون وخوک معذب کردانید چنانچه در مجمع البیان روایت کرده ودر اکثر روایات مسخ ایشان بهمین خنازیر تنها واقع شده چنانچه در کتاب خصال از حضرت امیر المومنین علیه السلم روایت کرده که چون قوم از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله از مسوخ پرسیدند حضرت در جواب ایشان فرمود که واما الخنازیر فهم قوم نصاری سالوا ربهم تعالی انزال المائدة علیهم فلما انزلت علیهم کانوا اشد ما کانوا کفرا واشد تکذیبا وعیاشی از عبد الصمد بن بندار روایت کرده که گفت ابا الحسن علیه السلم یقول کانت الخنازیر قوما من القصارین کذبوا بالمائدة فمسخوا خنازیر یعنی شنیدم من از حضرت امام موسی یا از حضرت امام رضا علیهما السلم که آنحضرت میفرمود که بودند خنازیر قومی از گازران که تکذیب مائده کردند و آنرا بسحر نسبت دادند پس مسخ شدند بصورت خنازیر واز حضرت ابی جعفر الباقر علیه السلم روایت کرده که مائده بنی اسرائیل بزنجیرها از طلا بسته نازل میشد ودران مائده نه ماهی ونه رغیف میبود ودر مجمع البیان از آنحضرت روایت کرده که ملائکه آن مائده آن مائده را که دران هفت رغیف وهفت ماهی بود برای قوم عیسی می آوردند فاکل منها آخر الناس کما اکل اولهم ودر بعضی روایات آمده که چون اغنیا وبزرگان اهل مائده گفتند که ما میکذاریم که فقرا بمائده نزدیک باشند با وجود آنکه حق تعالی از اهم برای اغنیا وهم برای فقرا انزال کرده بود پس بسبب نافرمانی وکفران نعمت مستوجب عذاب مسخ بخنازیر گشتند وبعد از ذکر مائده توبیخ وتبکیت کفره نصاری مینماید زیرا که نصاری را اعتقاد این بود که عیسی با ایشان فرموده که مرا و مادر مرا معبود خود دانید پس حق تعالی در روز قیامت همه را جمع کند وحقیقت این معنی را از عیسی بپرسد تا معلوم نصاری شود که عیسی ازین سخن بری وعاری است ولهذا میفرماید که **وَاِذْ قَالَ اللّٰهُ** ویاد کن چون گفت خدای تعالی یعنی خواهد گفت چون گوید در روز قیامت از حضرت امام محمد باقر علیه السلم مرویست که در اینمقام فرمودند که لم یقله وسیقوله ان الله اذا علم شیئا هو کاین اخبر عنه خبر ما قد کان یعنی حق تعالی هنوز این کلام را نگفته وبعد از این خواهد گفت بدرستیکه خدای تعالی هرگاه بداند چیزی را که آن چیز البته واقع خواهد شد خبر میدهد از آن خبری که بتحقیق واقع شده باشد اگرچه همین معنی پیش ازین گذشت اما عدم ذکر این حدیث در آنجا بواسطه طبعیت امام علیه السلم است زیرا که این حدیث در اینجا روایت شده تا کید مطلب میکند **یٰعِیْسَی ابْنَ مَرْیَمَ** ای عیسی پسر مریم **ءَاَنْتَ قُلْتَ** آیا تو گفتی **لِلنَّاسِ** مردمان را **اتَّخِذُوْنِیْ وَاُمِّیَ** فرا گیرید مرا و مادر مرا **اِلٰهَیْنِ** دو خدا **مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ** دو خدا از غیر خدای تعالی **قَالَ** گوید عیسی **سُبْحٰنَكَ** تنزیه میسازم ترا از شریک تنزیه ساختنی **مَا یَکُوْنُ لِیْ** نسزد و نشاید مرا



اَنْ اَقُوْلَ مَا لَیْسَ لِیْ بِحَقٍّ اِنْ کُنْتُ قُلْتُهٗ فَقَدْ عَلِمْتَهٗ تَعْلَمُ مَا فِیْ نَفْسِیْ وَلَآ اَعْلَمُ مَا فِیْ نَفْسِكَ اِنَّكَ اَنْتَ عَلَّامُ الْغُیُوْبِ مَا قُلْتُ لَهُمْ اِلَّا مَآ اَمَرْتَنِیْ بِهٖٓ اَنِ اعْبُدُوا اللّٰهَ رَبِّیْ وَرَبَّکُمْ وَکُنْتُ عَلَیْهِمْ شَهِیْدًا مَّا دُمْتُ فِیْهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّیْتَنِیْ کُنْتَ اَنْتَ الرَّقِیْبَ عَلَیْهِمْ وَاَنْتَ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ شَهِیْدٌ اِنْ تُعَذِّبْهُمْ فَاِنَّهُمْ عِبَادُكَ وَاِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَاِنَّكَ اَنْتَ الْعَزِیْزُ الْحَکِیْمُ قَالَ اللّٰهُ هٰذَا یَوْمُ یَنْفَعُ الصّٰدِقِیْنَ صِدْقُهُمْ

شهادت بر صدق او دهد و گوید اگر چه او مرا خلیفه و قایم مقام خود گردانید امامت و بعد از او انکار من کردند و اطاعت من ننمودند پس بجهت
با ایشان مقاتله کردم تا آنکه مرا کشتند و همچنین از امیر المؤمنین سؤال از نقض امامی بعد از او نماید تا قایم آل محمد و هر امام متأخر شهادت دهد
بر صدق امام متقدم پس حضرت ابی جعفر الباقر علیه السلام فرمود که در آن وقت حق تعالی گوید که هذا یوم ینفع الصادقین صدقهم
لهم مر آن صادقان را **جنات تجری من تحتها الانهار**
بوستانها میست که میرود از زیر اشجار و قصور آن جویهای آب **خالدین فیها**
ابدا در حالتیکه جاوید باشند در آن بوستانها همیشه **رضی الله عنهم**
خشنود باشد خدای تعالی از ایشان **ورضوا عنه** و خشنود باشند ایشان از خدای تعالی
جزای کامل و ثواب شامل **ذلک** این دخول جنان با حصول رضای رحمن **الفوز العظیم**
رستگاری بزرگ است **لله** مر خدای راست نه غیر او را چنانچه نصاری و مشرکین گویند
ملک السموات والارض پادشاهی آسمانها و زمین **وما**
فیهن و آنچه در میان آسمانها و زمین است **وهو علی کل شیء قدیر**
و او بر همه چیز توانا است پس تواند که اهل صدق را در جنات در آورد و جاوید آنجا نگاه دارد و ما را از شفاعت

صادقان از انعام عام خود بهره مند گرداند

بسم الله الرحمن الرحیم

در کتاب ثواب الاعمال از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که سوره مبارکه انعام یکدفعه فرود آمده و هفتاد هزار
فرشته مشایعت او کردند تا آنکه رسید به رسول محمد مصطفی صلی الله علیه و آله نازل گردید پس تعظیم کنید و بزرگ دارید
این سوره را زیرا که اسم حق سبحانه و تعالی در این سوره در هفتاد موضع مذکور است و اگر مردمان بدانند فضل و قرائت
این سوره را هرگز ترک آن نکنند و علی بن ابراهیم نیز بهمین مضمون از آنحضرت روایت کرده و ایضا از آنحضرت روایت
کرده که غیر از سوره انعام سوره دفعه بر پیغمبر نازل نشده بلکه سوره که دفعه نازل گردید همین سوره انعام است و بس و این
منافات دارد با حدیثی که در عنوان سوره مائده گذشت و این سوره نیز دفعه نازل شد **الحمد لله**
همه ستایشها مر ذات مستجمع جمیع صفات کمال راست **الذی** آن ذاتی که بقدرت کامله وجود
خلق السموات والارض پیدا فرمود آسمانها و زمین را و جمع آوردن سموات
و افراد ارض و تقدیم سموات قبل از این در سوره بقره گذشت و قاضی ناصر الدین بیضاوی مسالات از نکر ذکر کرده
و در هر دو جا ذکر کرده **وجعل الظلمات والنور** و پیدا کرد تاریکیها و روشنیها

اگر چه

اگر چه جعل در این آیه بیک مفعول و بمعنی خلق و ایجاد است اما چون متضمن معنی انشا خبریست از خبر دیگر است شش جعل مهیا از وجه
تعبیر از خلق ظلمت و نور بجعل ممکن تا اشارت باشد بر اینکه کل واحد از ظلمت و نور عرض قایم بغیر نه و منشاء و محل آنها اجرام اند
و انشاء و ایجاد آنها از اجرام شده و آنها قایم بذات نیستند چنانچه معتقد ثنویه است که نور و ظلمت خالق خیر و شر و قایم
بذات میدانند و چون اسباب ظلمت و اجرام آن حامل بسیار است بخلاف نور لهذا ظلمات را جمع آورده و نور را
مفرد و ایضا چون ظلمت عدم ملکه است یعنی عدم نور است از محلی که قابل نور باشد و اعدام را رتبه تقدم است بر ملکات
بنابرین جعل الظلمات را تقدیم کرد بر جعل نور و ظلمت عدم صرف نیست که اگر عدم صرف باشد متعلق جعل نتواند گردید
اما عدم ملکه متعلق جعل واقع میشود مثل عمی پس آنچه بعضی از جعل ظلمات و نور گمان کرده اند که ظلمت و نور هر دو امر
وجودی و ضد یکدیگر باشند که اگر عدمی باشند متعلق جعل نتوانند شد از سوء کمانیست **ثم الذین**
کفروا پس آنگه کافر شدند **بربهم یعدلون** به پروردگار خود برابر
میسازند غیر او را اما آنکه غیر او را قدرت ایجاد امور مذکوره نیست و در حدیث آمده که این آیه رد بر سه فرقه ضاله است
الذی خلق السموات والارض رد بر دهریه است که میگویند آسمان و زمین همیشه چنین بوده و آنها را خالقی نیست و جعل
الظلمات والنور رد بر مجوس است که میگویند نور و ظلمت مدبر عالمند و ثم الذین کفروا بربهم یعدلون رد بر مشرکین
عرب است که میگویند اصنام خدایان ما اند و در تهذیب الاحکام حدیثی موثق از حضرت صادق علیه السلام روایت
کرده که بعد از تلاوت ثم الذین کفروا بربهم یعدلون مستحب است که بگویند کذب العادلون بالله **هو الذی**
آن خدای عالم و عالمیان ذات کامل الصفاتیست که **خلقکم من طین**
بیافرید شما را یعنی ابتدا کرد خلقت شما را از آب و خاک در تفسیر کبیر گفته که چون آدمی مخلوق از اغذیه نباتیه است
و آن اغذیه متولد از آب و گل است پس حق است که آدمی را از آب و گل مخلوق شمرند و بعضی گفته اند که خلقکم بحذف مضاف است
ای خلق آباکم من طین و بنا بر آنچه مذکور شد احتیاج بحذف تقدیر نیست **ثم قضی اجلا** پس
مقدر کرد مدتی را که آن ابتدا حیات است تا موت **واجل مسمی عنده** و مدتی
نام برده شده در لوح المحفوظ که علم آن نزد خدای تعالی است و این مدت موت است تا بعث محصل معنی آنکه حق تعالی
حکم کرده بجهت مخلوقات دو اجل یکی اجل حیوة و دیگری اجل ممات و این تفسیر موافق مذاق جمعیست که اجل موت را یکی
میدانند و صاحب مجمع البیان گفته در تفسیر ماکان لنفس ان تموت الا باذن الله در سوره مبارکه آل عمران
نوشته شده و اما آنچه از مناطیق احادیث ائمه هدی سلام الله علیهم مستفاد میشود آنست که این آیه کریمه
مشتمل بر دو اجل است برای موت یکی اجل محتوم که واجب باشد وقوع آن بقضا مقترن با مضا و دیگر اجل موقوف
که آن به دعا و صله رحم و تصدق تقدیم و تاخیر می یابد و سر بدا در اینجا ظاهر میشود و علی بن ابراهیم در تفسیر

آیه از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده که الاجل المقضی هو المحتوم الذی قضاه الله وحتمه والمسمی الذی فیه البدا
تقدم ما یشاء ویؤخر ما یشاء والمحتوم لیس فیه تقدیم ولا تاخیر وفی الکافی عن حمران عن ابی جعفر علیه السلم قال سالته عن قول الله
عز وجل قضی اجلا واجل مسمی عنده قال هما اجلان اجل محتوم واجل موقوف ودر حدیث دیگر موافق حدیث علی بن ابرهیم اجل محتوم
تفسیر ثم قضی اجلا واقع شده واجل موقوف تفسیر واجل مسمی عنده ولیکن از حدیث حضرت صادق علیه السلم که محمد بن
مسعود عیاشی در تفسیر خود از مسعدة بن صدقه روایت کرده معلوم میشود که اجل غیر مسمی موقوفست واجل مسمی
محتوم چنانچه حق تعالی فرموده که اذا جاء اجلهم لا یستاخرون ساعة ولا یستقدمون **ثُمَّ اَنْتُمْ**
پس شما **تَمْتَرُوْنَ** شک می آرید در بعثت با آنکه ثابت شده مر شما را که بدو خلق از حق تعالی است
حال آنکه معاد اسهل است از مبدا **وَهُوَ اللّٰهُ** واوست معبود بحق **فِی السَّمٰوٰتِ**
وَفِی الْاَرْضِ در آسمانها و در زمین اگر الله مشتق از آله بمعنی معبود باشد تفسیر چنین است واگر الله مشتق نباشد
بلکه از جمله اعلام باشد تقدیر فعلی برای تعلق ظرف در کار است یعنی هو الله یدبر فی السموات والارض ما بین گویا که
فی السموات والارض ظرف لغو خواهد بود وبعضی گفته اند که میتواند که ظرف مستقر و خبر هو باشد با تقسیم که چون علم
الهی شامل و محیط آسمان و زمین و ما فیهما است گویا که حق تعالی در آسمان و زمین است **یَعْلَمُ سِرَّکُمْ**
وَجَهْرَکُمْ میداند نهان شما و آشکار شما را یعنی چیزهایی که پنهان میدارید و چیزهایی
که ظاهر میسازید **وَیَعْلَمُ مَا تَکْسِبُوْنَ** ومیداند آنچه را که بعمل می
آرید از خیرات و شرور و موافق آن شما را سزا و جزا خواهد داد **وَمَا تَاْتِیْهِمْ** ونمی آید
بکافران **مِّنْ اٰیَةٍ** هیچ حجتی و معجزه **مِّنْ اٰیٰتِ رَبِّهِمْ** از معجزات پروردگار
ایشان مانند شق ماه و تسبیح سنگ ریزه و عصا و دوست حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله یا آیتی از آیتهای
قرآنی ایشان **اِلَّا کَانُوْا** مگر که هستند **عَنْهَا** از آن آیات **مُعْرِضِیْنَ**
اعراض کنندگان و ترک کنندگان نظر و فکر در آن **فَقَدْ کَذَّبُوْا بِالْحَقِّ** پس
تحقیق دروغ داشتند آنچه را که بر پیغمبر نازل شده بود **لَمَّا جَآءَهُمْ** آنهنگام که آمد بایشان
فَسَوْفَ پس زود باشد که **یَاْتِیْهِمْ** بیاید و ظاهر شود بدیشان **اَنْۢبٰٓؤُا**
مَا کَانُوْا بِهٖ یَسْتَهْزِءُوْنَ خبرهای آنچه بودند که بدان استهزا میکردند
از وعدهای عذاب یعنی زود باشد که بیاید بدیشان جزای استهزا و سخریت ایشان هم در دنیا و هم در روز قیامت
اَلَمْ یَرَوْا آیا ندیدند و ندانستند که ما بقوت و قهاریت خود **کَمْ اَهْلَکْنَا**
بسیار را که هلاک کردیم **مِنْ قَبْلِهِمْ** پیش از ایشان **مِّنْ قَرْنٍ** از اهل هر زمانی که



مَّکَّنّٰهُمْ فِی الْاَرْضِ عطا کرده بودیم ایشان را در دنیا قوت بدنی و وسعت مالی
مَا لَمْ نُمَکِّنْ لَّکُمْ آنچه عطا نکرده ایم مر شما را **وَاَرْسَلْنَا السَّمَآءَ**
وفرو فرستاده بودیم باران را **عَلَیْهِمْ** بر ایشان **مِّدْرَارًا** ریزان و بی در پی **وَّ**
جَعَلْنَا الْاَنْهٰرَ وگردانیده بودیم جویهای آب را بحیثیتی که **تَجْرِیْ مِنْ**
تَحْتِهِمْ میرفت در زیر درختان و در زیر قصرهای ایشان با وسعت حال و فراغ بال روزگار میگذرانیدند
فَاَهْلَکْنٰهُمْ بِذُنُوْبِهِمْ پس هلاک کردیم ایشان را بسبب گناهان ایشان
و آن وسعت حال نفعی بایشان نرسانید **وَاَنْشَاْنَا** و ازنو پیدا کردیم **مِنْۢ بَعْدِهِمْ** از پس
هلاک ایشان **قَرْنًا اٰخَرِیْنَ** گروهی دیگر را بدل ایشان پس هرگاه حق سبحانه و تعالی قادر باشد بر هلاک قرون
سالفه چون عاد و ثمود و ایجاد قرنی دیگر و قومی آخر همچنین قادر خواهد بود که مثل آن در باره شما بجا آرد و بنا بر این لازم آمد
که از خواب غفلت بیدار گردید تا مستوجب انکونه عذاب نشوید **وَلَوْ نَزَّلْنَا عَلَیْکَ**
واگر فرستیم بر تو ای محمد **کِتٰبًا فِیْ قِرْطَاسٍ** نوشته را در ورقی چنانچه گویند که نضر بن
حارث و امثال او نزد حضرت آمده گفتند که ما وقتی ایمان بتو می آوریم که چهار فرشته با نامه نوشته از آسمان
نازل شوند با مضمون که تو رسول خدایی **فَلَمَسُوْهُ بِاَیْدِیْهِمْ** پس مس کنند آن را بدستهای
خود و اقتصار بر رؤیت بصری نکنند تا آنکه نگویند سحر بصر ما کرده حاصل کلام آنکه برای العین ببینند و یقین
حاصل کنند که آن نوشته از نزد خداست **لَقَالَ الَّذِیْنَ کَفَرُوْٓا** هر آینه گویند
بطریق عناد آنانکه نگرویدند بخدا و رسول او **اِنْ هٰذَآ** نیست آنچه آورده **اِلَّا سِحْرٌ مُّبِیْنٌ**
مگر جادویی ظاهر بهمه کس **وَقَالُوْا** و گویند این کافران **لَوْلَآ اُنْزِلَ عَلَیْهِ** چرا فرو
فرستاده نشد بر محمد **مَلَکٌ** فرشته که با ما بگوید که این پیغمبر خداست **وَلَوْ اَنْزَلْنَا**
مَلَکًا واگر فرو فرستیم فرشته را مطابق خواهش ایشان **لَّقُضِیَ الْاَمْرُ** هر آینه گزارده و تمام
حکم کرده شود بهلاکت این کافران زیرا که ایشان بعد از مشاهده اینچنین معجزه نیز ایمان نخواهند آورد و سنت الهی
جاری خواهد شد باستیصال ایشان چنانچه با امم سابقه مانند قوم عاد و قوم لوط علیه السلام واقع شد **ثُمَّ لَا**
یُنْظَرُوْنَ پس مهلت داده نشوند بعد از نزول فرشته یک چشم زدنی **وَلَوْ جَعَلْنٰهُ**
مَلَکًا و اگر بگردانیم آن رسول را فرشته **لَّجَعَلْنٰهُ رَجُلًا** هر آینه بگردانیم
آن فرشته را بصورت مردی زیرا که قوت بشری قاصر است از دیدن ملائکه بر صورت اصلی ایشان نمیکنید لهذا
حق تعالی جبرئیل را بصورت دحیه کلبی نازل میکردانید **وَلَلَبَسْنَا** وهر آینه درین حال که بگردانیم



مَا يَلْبِسُونَ

وَلَقَدِ اسْتُهْزِئَ بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِكَ فَحَاقَ بِالَّذِينَ سَخِرُوا مِنْهُمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ

قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ ثُمَّ انْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ

قُلْ لِمَنْ مَا فِي السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلْ لِلّٰهِ كَتَبَ عَلَىٰ نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ لَيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيٰمَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ

وَلَهُ مَا سَكَنَ فِي اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ



وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ

قُلْ أَغَيْرَ اللّٰهِ أَتَّخِذُ وَلِيًّا فَاطِرِ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ يُطْعِمُ وَلَا يُطْعَمُ

قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ

قُلْ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ

مَنْ يُصْرَفْ عَنْهُ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمَهُ وَذٰلِكَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ

وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللّٰهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يَمْسَسْكَ بِخَيْرٍ فَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ



وهو القاهر فوق عباده وهو الحكيم الخبير قل أي شيء أكبر شهادة قل الله شهيد بيني وبينكم وأوحي إلي هذا القرآن لأنذركم به ومن بلغ أئنكم لتشهدون أن مع الله آلهة أخرى قل لا أشهد قل إنما هو إله واحد وإنني بريء مما تشركون الذين آتيناهم الكتاب



يعرفونه كما يعرفون أبناءهم الذين خسروا أنفسهم فهم لا يؤمنون ومن أظلم ممن افترى على الله كذبا أو كذب بآياته إنه لا يفلح الظالمون ويوم نحشرهم جميعا ثم نقول للذين أشركوا أين شركاؤكم الذين كنتم تزعمون ثم لم تكن فتنتهم إلا أن قالوا والله ربنا ما كنا مشركين انظر كيف

كذبوا على انفسهم و چون امر بنظر کردن امور آخرت در دار دنیا وجهی ندارد
معنی چنین خواهد بود که بنگر ای محمد اخبار مرا بر افترا ایشان که چگونه دروغ بستند بر نفسهای خود بنفی شرک خود و بنا بر حدیث
امیر المومنین علیه السلم مراد از ثم نقول للذین اشرکوا این همین جماعت مقرین بوحدانیت خدا خواهند بود که غیر اوصیاء او
در دنیا شریک در خلافت و وصایت آن اوصیا ساخته بودند وضل عنهم و گم شود از ایشان
ما كانوا يفترون آن اصنامی که افترا میکردند که آنها شفیعان ما
خواهند بود یا گم شود از ایشان غیر اصنام خلفای ناحق که آنها را شریک خلفای بحق میدانستند گویند که چون حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه و آله در نماز شب قرآن را بلند تلاوت میکرد جمعی از کفار قریش آنرا می شنیدند بحلیه ایمان آراسته میشدند و گروهی
دیگر در مقام آزار و اذیت آنحضرت در می آمدند لهذا حق تعالی فرمود که ومنهم و بعضی از کفار قریش
مانند ابوجهل و ابوسفیان و ولید بن مغیره و عتبه من يستمع اليك آنانند که گوش
فرا میدارند بسوی تو وقتیکه تلاوت قرآن مجید میکنی تا آزار بتو رسانند وجعلنا
و گردانیدیم یعنی افکندیم على قلوبهم اكنة بر دلهای ایشان پوششها و پردها
ان يفقهوه بجهت کراهت داشتن آنکه فهم کنند آنرا وفي آذانهم و گردانیدیم
یعنی نهاده ایم در گوشهای ایشان وقرا ثقل و گرانی تا آنرا نشنوند و با تو در مقام بی ادبی در نیایند
وان يروا و اگر ببینند این معاندان كل آية هر معجزه را که از تو صادر میگردد
لا يؤمنوا بها ایمان نمی آرند بدان از غایت جحود و انکار حتى اذا جاؤك
آنکه چون بیایند پیش تو يجادلونك در حالتیکه جدال و خصومت کنند با تو يقول
الذين كفروا گویند در مقام جدال آنانکه کافر شدند بخدا تعالی و برسول او ان هذا
نیست این قرآن الا اساطير الاولين مگر افسانه و اکاذیب پیشینیان مانند
افسانه رستم و اسفندیار و غیر آن و این از غایت جهل و عناد است که اصدق حدیث را تشبیه باکاذیب کاسده و خرافات
باطله مینمایند اساطیر یعنی اباطیل است و جمع اسطوره است وهم ينهون عنه
بروایت علی بن ابراهیم ضمیر هم راجع بکفار بنی هاشم است یعنی جمعی از بنی هاشم بواسطه قرابت برسول خدا
باز میدارند قریش را از آزار رسانیدن باو و اهانت او میکردند وينأون عنه و خود دور میشوند از او
و ایمان بآن جناب نمی آرند و قول بعضی که گفته اند که این کریمه در شان ابوطالب است که کفار را منع میکرد از آزار رسانیدن بآنحضرت
و خود ایمان بآنحضرت نمی آورد مرجوح و محض عناد است زیرا که اجماع اهل بیت رسالت که اتم دلیل و اقوی حجت است
بر ایمان ابوطالب ثابت شده و اشعار آنجناب که دال بر ایمان و اخلاص اوست در کتب شیعه و سنی بحد تواتر رسیده

وان يهلكون



و اهل سنت بمحض تعصب و عداوتی که با امیر المومنین علیه السلم دارند آن اکاذیب جعلیه دال بر کفر ابوطالب وضع کرده اند و بار تعصب و عناد
خود را باینگونه مزخرفات واهیه و خرافات کاذبه رواج میدهند وان يهلكون
هلاک نمیکنند بمنع دیگران از ایمان این قوم الا انفسهم مگر نفسهای خود را وما
يشعرون و نمیدانند ایشان این معنی را که خود باعث هلاک و خسران خود گردیده اند ولو ترى
و اگر ببینی تو ای محمد اذ وقفوا على النار وقتیکه باز داشته شده باشند این کافران
بر آتش دوزخ تا آنرا معاینه مشاهده کنند هر آینه می بینی تو امری عظیم را بنا بر این جواب لو محذوف است
فقالوا پس گویند این کافران يا ليتنا ای کاشکی ما نرد باز گردانیده شویم ولا
نكذب بآيات ربنا و امید داریم آنکه اگر بر گردیم تکذیب نکنیم آیات پروردگار
خود را ونكون من المؤمنين و آنکه باشیم از جمله اهل ایمان نصب ولا نكذب و نكون بتقدیر
ان ناصبه است ای ولان نکذب و ان نکون چنانچه در ترجمه فهمیدی بل نه چنانست که ایشان میگویند که چون بدنیا
باز گردیم ایمان آوریم بلکه بجهت کفر خود خواهند بود و این اقرار بتوحید در موقف بجهت آنست که بدا لهم ظاهر شده
مر ایشان را بروئیت علامت عذاب ما كانوا يخفون آنچه بودند که میپوشیدند کفر و
معاصی را بر وجه نفاق من قبل پیش ازین در دنیا و در تفسیر علی بن ابراهیم مذکور است که آیه اذ وقفوا در شان بنی
امیه نازل شده و مراد از ما كانوا يخفون عداوت امیر المومنین علیه السلم است ولو ردوا و اگر بالفرض و التقدیر
باز گردانیده شوند لعادوا هر آینه باز گردند لما نهوا عنه بر آنچیزی که نهی کرده شده اند
از وی از شرک و معاصی وانهم لكاذبون و بدرستیکه ایشان دروغ گویانند
در وعده ایمان وقالوا و گفتند جماعت دهریه ان هي نیست حیوة و زندگانی الا
حياتنا الدنيا مگر زندگانی ما که در دار دنیا میگذرانیم وما نحن بمبعوثين و نیستیم ما برانگیخته شدگان از قبور ولو ترى و اگر ببینی تو اذ وقفوا وقتی که واداشته
گردانیده شوند یعنی هنگامی که اطلاع تحقیقی و معرفت یقینی بهم رسانند على ربهم بر سر پروردگار
خود در روز قیامت یا وقتیکه باز داشته شوند بر وعده گاه پروردگار ایشان برای محاسبه و مجازات
هر آینه می بینی امری در غایت عظمت را در دستور اللغة گفته که وقف بایستاد و ایستانید اول لازم است بنا بر معنی او
و ثانی بنا بر ثانی قال اليس هذا بالحق آنچه جوابیست از سوال سائلی که گوید در وقت
وقوف حق تعالی بایشان چه گوید جواب اینست که گوید حق تعالی یعنی فرشتگان را حکم کند تا بگویند مر این
منکران بعث را بر سبیل توبیخ و سرزنش که آیا نیست این بعث و نشور و ثواب و عقاب براستی و درست

قَالُوا بَلَىٰ وَرَبِّنَا گویند ایشان در جواب که آری راست است قسم به پروردگار ما قَالَ گوید خدای تعالی
یا گوید فرشته بحکم خدای تعالی که این اقرار مؤکد بقسم در این وقت نفعی ندارد فَذُوقُوا الْعَذَابَ
پس بچشید مرارت عذاب را بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ بسبب کفر
و انکار خود تان که در دنیا داشتید بنا بر این کلمه ما در بما کنتم مصدریست یعنی بکفرکم قَدْ خَسِرَ
الَّذِينَ بتحقیق زیان کردند آنانکه كَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ تکذیب کردند جزای
خدای تعالی را حَتَّىٰ إِذَا جَاءَتْهُمُ السَّاعَةُ تا آنگه وقتیکه بیاید بدیشان قیامت
بَغْتَةً ناگهانی یعنی بدون علم ایشان بوقت ظهور آن در یابند تا بینند اهل عذاب و عقاب
و اهوال شداید قیامت را قَالُوا گویند يَا حَسْرَتَنَا عَلَىٰ مَا فَرَّطْنَا ای حسرت و
پشیمانی بر تقصیر ما فِيهَا در حق قیامت کلمه ما در اینجا مانند سابق مصدریست بتقدیر یا حسرتنا علی تفریطنا
و تقصیرنا، ما نیز جایز است اگر کلمه ما در موضع موصول بمعنی الذی میبود ضمیر راجع بان در فرطنا و تکفرون لازم بود و چون ضمیر مفقود است
لهذا بمعنی مصدری باید گرفت وَهُمْ يَحْمِلُونَ و حال آنکه آنگروه بر میدارند أَوْزَارَهُمْ
گناهان خود را عَلَىٰ ظُهُورِهِمْ بر پشتهای خود زیرا که عادت است که بار را بر دوش بر دارند و
بعضی از مفسرین گفته اند که سیئات اعمال کفار بقبیح صورتی بر ایشان ظاهر شوند و گویند که شما در دنیا بر دوش ما سوار
بودید اکنون بر دوش شما سوار خواهیم بود أَلَا سَاءَ مَا يَزِرُونَ آگاه باشید که بد است
آن بار گناهی که ایشان بر پشت میکشند وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا و نیست زندگانی دنیا
که کفار بر آن مغرور اند و میگویند ان هی الا حیاتنا الدنیا إِلَّا لَعِبٌ وَلَهْوٌ مگر بازی و بیفایده و
بازیچه ای فانی و نابود گردد وَلَلدَّارُ الْآخِرَةُ و هر آینه سرای آخرت خَيْرٌ
لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ بهتر است برای آنانکه پرهیزکاری میکنند جهت آنکه لذات آن باقیست و خالص
است از مصایب و آفات أَفَلَا تَعْقِلُونَ آیا در نمی یابید و تعقل نمیکنید که حقیقت دنیا
و آخرت همین است که من برای شما بیان کرده ام و در این آیه کریمه تنبیه عظیم است که محروم مانده اند از
دنیوی و ... غنیمت است که مدار خود را بر تحصیل حطام دنیوی گذاشته اند از اعرض المعرفه خود ...
قَدْ نَعْلَمُ بتحقیق ... میدانیم إِنَّهُ لَيَحْزُنُكَ اینکه شان اینست که اندوهگین
میگرداند ترا الَّذِي يَقُولُونَ آنچه میگویند کفار در تکذیب تو و ایشان را بجزای خود خواهیم
رسانید فَإِنَّهُمْ لَا يُكَذِّبُونَكَ قراءت مشهور بتشدید ذال و فتح
کاف است از باب تفعیل یعنی پس بدرستیکه ایشان تکذیب نکرده اند ترا و نافع و کسائی بتخفیف ذال و

سکون کاف از باب افعال خوانده اند که مشتق میشد از اکذبه اذا وجده کاذبا بمعنی که بسبب اینکه کافران نیافتند ترا از اول
دروغگو و قراءت حضرت امیر المؤمنین و حضرت صادق علیهما السلام نیز بتخفیف است چنانچه در روضه کافی از حضرت صادق علیه السلام
بهمین مضمون روایت کرده که شخصی فانهم لا یکذبونک را بتشدید بر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام خواند و چون بتشدید مفاد آیه
نفی تکذیب کفار است مر پیغمبر را حضرت امیر علیه السلام فرمود که ابطال آن کرد بلی والله لقد کذبوه اشد التکذیب یعنی حیات
که کفار تکذیب پیغمبر کرده باشند بحق الله قسم که کفار تکذیب پیغمبر کرده اند اشد تکذیبها و لیکن فانهم لا یکذبونک بتخفیف و اثبات ... اند
معنی اینچنین است و لا یأتون بباطل یکذبون به حقک یعنی نمی توانند که بیارند این کفار باطلی را تا بدین باطل حق ترا باطل گردانند
و ترا دروغگو بقوم خود وانمایند و علی بن ابراهیم در تفسیر خود آورده که شخصی فانهم لا یکذبونک را بتشدید بر حضرت صادق علیه السلام
خواند و آنحضرت مانند جد بزرگوار خود قسم یاد کرد که کفار تکذیب پیغمبر کرده اند باشد تکذیب و بعد از این فرمود که لا یکذبونک
بتخفیف ذال از باب افعال است بهمعنی که نمیتوانند با تو بحق یبطلون حقک یعنی نمی آرند و نمیتوانند که بیارند حقی را که بآن ابطال حق تو نمایند
و نزد قوم ترا دروغگو دانند محمد بن مسعود عیاشی از حضرت صادق علیه السلام معنی بتخفیف را اینچنین روایت کرده که لا یستطیعون
ابطال قولک یعنی کافران استطاعت ندارند که ابطال قول تو کنند و ترا کاذب وانمایند حاصل کلام آنکه هر گاه لا یکذبونک از باب
افعال باشد چنانچه قراءت اهل بیت علیهم السلام است مفاد آن اینست که نمی یابند کفار ترا دروغگو و قدرت ندارند که ترا دروغگو
سازند و حقیقت این معنی بچند عبارت ادا میتوان کرد اول آنکه از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مرویست دویم آنکه علی بن
ابراهیم از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده سیوم آنکه عیاشی از آنحضرت نقل نموده پس در این احادیث همین اختلاف تعبیر است
نه اختلاف حقیقتی چنانچه بر اهل تدبر پوشیده نیست و بالجمله ازین احادیث معلوم شد که قراءت تشدید صحیح نیست و مفسرین ... را
تاویلات کرده اند یکی آنکه کفار ترا تکذیب نکرده اند بلکه فی الحقیقه خدای تعالی را تکذیب کرده اند و انکار معجزات و احکام او جل شانه
نموده دیگری آنکه کفار ترا تکذیب قلبی نکرده اند زیرا که ایشان ترا صادق القول میدانند بلکه بواسطه عدم متابعت تو بزبان تکذیب
تو کرده اند وَلَٰكِنَّ الظَّالِمِينَ و لیکن ستمکاران بِآيَاتِ اللَّهِ بآیتهای خدای تعالی
که قرآن و سایر معجزات است يَجْحَدُونَ انکار میکنند بر وجه عناد پس دلداری کرده حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله را افزوده فرمود که وَلَقَدْ كُذِّبَتْ رُسُلٌ
مِنْ قَبْلِكَ و هر آینه بتحقیق تکذیب کرده شدند پیغمبران پیش از تو بوده فَصَبَرُوا
عَلَىٰ مَا كُذِّبُوا پس صبر کردند این رسل بر آنچه تکذیب کرده شدند وَأُوذُوا
و رنج رسانیده شدند حَتَّىٰ أَتَاهُمْ نَصْرُنَا تا وقتیکه آمد بدیشان یاری کردن
ما ایشان را که آن نجات دادن ایشان بود و فرستادن عذاب بر کذبان ایشان پس تو نیز شکیبائی را شعار
خود گردان تا وقتیکه بیاید برای تو نصرت وَلَا مُبَدِّلَ و نیست تغیر دهنده لِكَلِمَاتِ اللَّهِ

مر وعدهای خدایتعالی را پس وعده نصرت بانبیا واقع شد نیست تغییر و تبدیل مر او را ولقد سبقت کلمتنا لعبادنا المرسلین انهم لهم المنصورون **وَلَقَدْ جَاءَكَ مِنْ نَبَإِ** و هر آینه بتحقیق آمد ترا **الْمُرْسَلِينَ** از خبر فرستاده شدگان یعنی پیغمبران که قوم ایشان چه نوع آزارها بایشان رسانیدند و ایشان شکیبایی ورزیدند تا آنکه براعدا مظفر و منصور گردیدند **وَإِنْ كَانَ كَبُرَ عَلَيْكَ** و اگر باشد بزرگ و دشوار بر تو **إِعْرَاضُهُمْ** روی گردانیدن کفار از قبول دین حق **فَإِنِ اسْتَطَعْتَ** پس اگر بتوانی تو **أَنْ تَبْتَغِيَ** اینکه بجویی **نَفَقًا فِي الْأَرْضِ** منفذی و سوراخی در زمین که تا در جوف زمین در آیی **أَوْ سُلَّمًا فِي السَّمَاءِ** یا اینکه بجویی نردبانی در آسمان که تا بر آنجا بر آیی **فَتَأْتِيَهُمْ بِآيَةٍ** پس بیاری بایشان وسیله یعنی دلیلی و معجزه که تا بدان محاجه شده و ایمان بتوان آورد چنان کن یعنی این کفار هرگز بکلمه ایمان در نمی آیند هر چند توسعی در جلب ایمان ایشان کنی جواب شرط ثانی که فان استطعت ان تبتغی تا آخر است محذوفست ای فان استطعت ان تفعل کذا و کذا فافعل و این جمله شرط و جزا جواب شرط اول است که آن قول خدایتعالی است که فرموده وان کان کبر علیک اعراضهم **وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ** و اگر خواهد خدایتعالی و حکمت او اقتضا و بر اجبار و اکراه ایشان کند **لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدَى** هر آینه جمع میکرد ایشان را بطریق اجبار و الجاء بر راه راست و این چنین نمیکند زیرا که اجبار منافی تکلیف و ابطال ثواب و عقاب است و حکمت الهی و مصلحت ربانی جلت عظمته مقتضی آن نیست **فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ** پس مباش تو از نادانان یعنی در موطن صبر و شکیبایی اضطراب و جزع مکن تا آنکه نزدیک نشود حال تو بحال جاهلان و بی صبران و بعضی گفته اند که این خطاب اگرچه بحسب ظاهر بپیغمبر است اما مراد امت آنحضرت شد چنانچه علی بن ابراهیم گفته که هو مخاطبة للنبی والمعنی للناس **إِنَّمَا يَسْتَجِيبُ الَّذِينَ** جز این نیست که اجابت میکنند دعوت ترا آنانکه **يَسْمَعُونَ** می شنوند یعنی استماع قبول قول ترا و تامل و تفکر در آن مینمایند و اما آنانکه قول ترا نمی شنوند در حکم موتی اند **وَالْمَوْتَىٰ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ** و موتی را بر انگیزاند خدایتعالی در روز قیامت و آنگاه بدانند دین حق را لیکن این دانش نفعی بایشان نرساند **ثُمَّ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ** پس بسوی حکم او بازگردانیده شوند بعد از این حق تعالی عود کرد بسوی حکایت کفار و فرمود که **وَقَالُوا** و گفتند روسای قریش بعد از عجز از اتیان بمثل قرآن **لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ** چرا فرو فرستاده نمیشود بر محمد **آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ** معجزه از پروردگار او که ما از او طلب مینماییم مانند ید بیضا و عصای موسی و ناقه صالح و احیای موتی که از مسیح نقل شده **قُلْ** بگو ای محمد در جواب

ایشان **إِنَّ اللَّهَ** بدرستیکه خدایتعالی **قَادِرٌ عَلَىٰ أَنْ يُنَزِّلَ آيَةً** قادرست بر آنکه فرو فرستد معجزه از معجزات مطلوبه شما اما آنکه جمیع کند شما را او بر آن دیدن او راست **وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ** ولیکن بیشتر ایشان نمیدانند حکمت عدم انزال آنرا و آن حکمت اینست که حق تعالی مقرر داشته که هر گاه جمعی معجزه طلب نمایند و او سبحانه آنرا انزال کرداند و آن جماعت مع هذا ایمان نیاورند ایشانرا استیصال گرداند مانند قوم ثمود و اصحاب مائده و چون پیغمبر آخر الزمان صلوات الله علیه و آله رحمة للعالمین است در زمان او موافق طلب کافران معاندان معجزه نازل نمیشد تا آنکه معاندین زمان آنحضرت بعذاب استیصال گرفتار نشوند **وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ** و نیست هیچ جنبنده از حیوانات در زمین **وَلَا طَائِرٍ** و نه هیچ پرنده که در هوا **يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ** میپرد بهر دو بال خود **إِلَّا أُمَمٌ أَمْثَالُكُمْ** مگر آنکه ایشان اصنافی اند مثل شما محتاج بصانع و مفتقر بتوالد و تناسل و اکل و شرب و غیر ذلک بنا بر این معنی استدلال اهل تناسخ باین آیه شریفه مذهب خود در غایت سقوط است **مَا فَرَّطْنَا** ای ما ترکنا یعنی فرو نگذاشتیم ما **فِي الْكِتَابِ** در قرآن **مِنْ شَيْءٍ** هیچ چیز را زیرا که قرآن متضمن جمیع ما یحتاج الیه است مفصلا یا مجملا و مجمل بتفصیل رسول آمده و بعضی کتاب را بلوح المحفوظ حمل کرده اند و حمل آن بقرآن موافق حدیثی است که در عیون اخبار الرضا علیه السلم از حضرت امام رضا علیه السلم روایت کرده که آنحضرت فرموده ان الله تعالی لم یقبض نبیه صلی الله علیه و آله حتی اکمل له الدین و انزل علیه القرآن فیه تفصیل کل شیء بین فیه الحلال و الحرام و الحدود و الاحکام و جمیع ما یحتاج الیه کملا فقال عز و جل ما فرطنا فی الکتاب من شیء یعنی بتحقیق حق تعالی قبض روح پیغمبر خود را نفرمود تا آنکه کامل گردانید برای او دین خود را و نازل گردانید برای او قرآن را که در آن تفصیل جمیع چیزها است و بیان کرده در آن قرآن حلال و حرام و حدود و احکام و جمیع ما یحتاج الیه را بتمامی کل پس حق عز و جل فرموده که ما فرطنا فی الکتاب من شیء **ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ** پس همه امم بسوی جزای پروردگار خود جمع کرده خواهند شد تا آنکه مطیعان بثواب اعمال خود و عاصیان بعقاب کردار خود برسند و ظاهر این آیه مانند صریح آیه و اذا الوحوش حشرت دلالت بر حشر حیوانات نیز دارد و در کتاب من لا یحضره الفقیه از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده که ای بعیر حج علیه ثلاث سنین جعل من نعم الجنة یعنی هر شتری که سه سال بحج بر آن حج کنند آن شتر را حق سبحانه و تعالی از شتران بهشت گرداند در بعضی روایات هفت سال مذکور است و در بعضی دیگر وارد شده که هر شتری را که پنج مرتبه در حج در عرفات حاضر سازند حق سبحانه و تعالی آن شتر را از شتران بهشت میکند **وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا** و آنانکه تکذیب کردند آیتهای ما را **صُمٌّ**

وکرانند از شنودن او حق **وَبُکْمٌ** و گنگانند از گفتن حرف حق **فِی الظُّلُمَاتِ**
وایشان افتاده اند در تاریکیهای کفر که بهیچ وجه راه بحق نمی برند **مَنْ یَشَإِ اللَّهُ یُضْلِلْهُ**
هر کرا خواهد خدای تعالی گمراه کند او را یعنی او را در گمراهی خود واگذارد و نظر لطف و توفیق از و باز گیرد یا آنکه او را
در قیامت براه بهشت ننماید لهذا علی بن ابراهیم یضلله را بمعنی یعذبه تفسیر کرده **وَمَنْ یَشَأْ**
یَجْعَلْهُ عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ و هر کرا خواهد بگرداند او را براه راست
یعنی توفیق دهد او را یا آنکه براه راست در آید ابو حمزه ثمالی رضی الله عنه گوید که تفسیر آیه و الذین کذبوا بآیاتنا صم و بکم فی الظلمات
را ازحضرت امام محمد باقر علیه السلام پرسیدم حضرت فرمود که مراد از والذین کذبوا بآیاتنا آنانند که تکذیب اوصیا
پیغمبر آخر الزمان صلوات الله علیه و آله کرده اند و آنکه فرزند ابلیس اند ایمان باوصیای او نمی آرند و تصدیق باوصیا نمی کنند
وایشان آن جماعتی اند که حق تعالی اضلال و خذلان ایشان نموده و آنکه فرزند آدم اند ایمان باوصیا می آرند و مصدق ایشانند
و این جماعت بر صراط مستقیم اند و حق تعالی هدایت ایشان کرده بعد از این ابو حمزه گفته که می شنیدم از آنحضرت که فرمود
تکذیب آیات در بطن قرآن تکذیب اوصیاست **قُلْ** بگو ای محمد مر کفار را از روی احتجاج و الزام **أَرَأَيْتَكُمْ**
ای اخبرونی یعنی خبر دهید مرا **إِنْ أَتَاكُمْ** اگر بیاید بشما **عَذَابُ اللَّهِ** عذاب
خدای تعالی در دنیا چنانچه بکفار ما تقدم آمد مانند قوم عاد و ثمود **أَوْ أَتَتْكُمُ السَّاعَةُ**
یا بیاید بشما عذاب روز قیامت و هول آن **أَغَيْرَ اللَّهِ تَدْعُونَ** آیا غیر خدای تعالی
را میخوانید تا رفع آن عذاب از شما نمایند **إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ** اگر هستید
راست گویان که اصنام خدای شما اند پس بخوانید آنها را بنا برین جزای ان کنتم محذوفست **بَلْ إِيَّاهُ**
تَدْعُونَ نه چنانست که غیر خدا را بخوانید در آنوقت بلکه خدا را میخوانید و بس و غیر او را نمیخوانید
بنا برین تقدیم مفعول تدعون که لفظ ایاه است بجهت افاده اختصاص و حصر است **فَيَكْشِفُ**
پس رفع کند از شما **مَا تَدْعُونَ إِلَيْهِ** آن عذابی را که میخوانید خدا را بجهت رفع آن
إِنْ شَاءَ اگر خواهد خدای تعالی کشف آن او داند که مصلحت مقتضی آنست **وَتَنْسَوْنَ**
مَا تُشْرِكُونَ عطف بر ایاه تدعون ای بل تنسون ما تشرکون یعنی بلکه فراموش
میکنید آنچه را که شریک خدا میسازید از اصنام چنانچه در سوره حم سجده می آید که و ضل عنهم ما کانوا یدعون
من قبل و این نسیان یا بواسطه هول و دهشت آن روز است و یا بجهت آنکه در عقول مرکوز است که غیر خدای تعالی قادر بر
رفع عذاب نیست **وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا** ای و لقد ارسلنا الرسل یعنی و بدرستیکه بتحقیق فرستادیم
رسولان را **إِلَىٰ أُمَمٍ** بسوی امتان ایشان **مِنْ قَبْلِكَ** پیش از تو و ایشان تکذیب رسولان

کروه ها نمودند **فَأَخَذْنَاهُمْ** پس گرفتیم ایشان را **بِالْبَأْسَاءِ** بسختی و تنگی
وَالضَّرَّاءِ و بالفقر و بیماری بجهت مخفی نماند که لفظ باساء و ضراء دو صیغه مؤنث اند که اسما اند که ایشان صفت
لَعَلَّهُمْ يَتَضَرَّعُونَ تا آنکه ایشان تضرع و زاری کنند و از کفر استغفار نمایند
فَلَوْلَا ای فهلا یعنی پس چرا **إِذْ جَاءَهُمْ** وقتیکه آمد بدیشان **بَأْسُنَا** عذاب ما
تَضَرَّعُوا تضرع و زاری نکردند و در آن وقت التجا بما نیاوردند تا ما رفع عذاب از ایشان میکردیم **وَلَٰكِنْ**
قَسَتْ قُلُوبُهُمْ ولیکن سخت شده بود دلهای ایشان **وَزَيَّنَ لَهُمُ**
الشَّيْطَانُ و زینت داده بود برای ایشان ابلیس **مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ**
آنچه را که بودند که بعمل می آوردند از شرک و عصیان و حاصل کلام اینست که صارف از تضرع و مانع ایشان نیست مگر قساوت قلب
و زینت شیطان اعمال ایشان را **فَلَمَّا نَسُوا** پس آنهنگام که فراموش کردند ایشان کافران **مَا**
ذُكِّرُوا بِهِ آنچه پند داده شده بودند بآن از باساء و ضراء و از آن پند نگرفتند
فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بگشادیم بر ایشان **أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ** درهای همه چیز را
از انواع نعمت و راحت و وسعت و صحت که چون ایشان از بلا و سختی پند پذیر نشدند از وسعت و راحت پند پذیر
شوند قال فی مجمع البیان ان الدعاء الی الطاعة یکون تارة بالعنف و تارة باللطف یعنی بتحقیق خواندن بطاعت
گاهی بعنف و سختی است و گاهی بلطف و خوشی **حَتَّىٰ إِذَا فَرِحُوا** تا چون شاد و دلشاد شدند **بِمَا أُوتُوا**
بآنچه داده شدند از انواع نعم و سر بطغیان کشیدند **أَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً** فرو گرفتیم
ایشان را ناگهان روی عن امیر المؤمنین علیه السلام انه قال یا بن آدم اذا رأیت ربک یتابع علیک نعمه فاحذره یعنی حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که ای پسر آدم هرگاه ببینی پروردگار خود را که پی در پی فرستد بر تو نعمت خود را پس حذر
کن و بترس از آن و الصا و اردوش که اقبال دنیا بر شخصی عقوبت گناهان اوست **فَإِذَا هُمْ**
مُبْلِسُونَ پس آنگاه ایشان مأیوسانند از نجات و از نعمت آنچه و حسرت خورندگانند علی بن
ابراهیم از ابو حمزه ثمالی روایت کرده که حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمودند که مراد از فلما نسوا ما ذکروا به اینست که فلما ترکوا ولایة
علی بن ابی طالب و قد امروا بها یعنی پس چون ترک کردند ایشان و قبول ننمودند ولایت علی بن ابی طالب را و حال آنکه بتحقیق
مأمور شده بودند بآن فتحنا علیهم ابواب کل شیء یعنی بطریق استدراج گشودیم بر ایشان درهای دولت دنیا را و مراد از حتی اذا
فرحوا بما اوتوا اخذناهم بغتة قیام قائم آل محمد است صلی الله علیه و آله که آنحضرت چنان ایشان را خوار و زبون کرداند که
گویا ایشان را هرگز دولت و سلطنت نبوده **فَقُطِعَ دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا**
پس بریده شد آخر جمعی که ستم کردند بر نفس خود با انکار ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام یعنی تمام ایشان را هلاک گردانیدیم

کرد از ایشان باقی نماند محمد بن مسعود عیاشی از حضرت ابی جعفر الباقر علیه السلام روایت کرده که این آیه در شان خلفای بنی العباس نازل شد چون
ایشان ظلم [illegible] نعمت عظیم بر ایشان [illegible] تعقیب آن حمد نمود تا اکر [illegible] تعلیم باشد مر عباد را که بعد از نزول نعمت بلا توقف [illegible]

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ که همه ثنا و ستایش مر خدای راست که پروردگار عالمیانست

شیخ اجل ابو عمرو کشی صاحب رجال در احوال قنبر غلام امیر المؤمنین حیدر علیه السلام روایت از ابو الحسن صاحب العسکر علیه صلوات الله
الملک الاکبر کرده که قنبر را نزد حجاج ملعون حاضر ساختند و آن ملعون بقنبر گفت که پیش علی بن ابی طالب چه خدمت مشغول بودی
گفت که آوردن آب وضوی آنحضرت بمن تعلق داشت پس آن ملعون گفت که صاحب تو بعد از فراغ از وضو چه میگفت قنبر فرمود که این
آیه را تلاوت میکرد که فلما نسوا ما ذکروا به فتحنا علیهم ابواب کل شیء حتی اذا فرحوا بما اوتوا اخذناهم بغتة فاذا هم مبلسون فقطع دابر القوم
الذین ظلموا والحمد لله رب العالمین بعد از این حجاج ظالم گفت گمان میکنم که از این آیه ما را که بنی امیه و هواداران بنی امیه ایم میخواسته
قنبر گفت آری از این آیه شما را میخواسته است حجاج گفت اگر بفرمایم که ترا بکشند چه خواهی کرد قنبر فرمود که اسعد و تشقی یعنی در این هنگام
من بسعادت خود خواهم رسید و تو بشقاوت خود باقی خواهی بود پس آن ظالم بی باک حکم بقتل آن [illegible] دنیا و آخرت نمود و مؤید این روایت
حدیثی است که عیاشی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که آیه فلما نسوا ما ذکروا به تا آخر در شان بنی امیه است که چون [illegible]
بغته میگیرد **قُلْ** بگو ای محمد مر کفار قریش را **أَرَأَيْتُمْ** آیا می بینید یعنی خبر دهید مرا **إِنْ أَخَذَ اللَّهُ**
اگر بگیرد خدای تعالی **سَمْعَكُمْ** شنوایی شما را **وَأَبْصَارَكُمْ** و بینایی شما را
وَخَتَمَ عَلَىٰ قُلُوبِكُمْ و مهر نهد بر دلهای شما تا هیچ ادراک در آنها نماند [illegible]
مَنْ إِلَٰهٌ غَيْرُ اللَّهِ کیست خدایی غیر خدا یعنی خدای بحق و قادر مطلق که **يَأْتِيكُمْ بِهِ** بیارد
برای شما آن چیزها را که اخذ کرده از شما یعنی رد کند و بر گرداند آنرا برای شما **انْظُرْ كَيْفَ نُصَرِّفُ**
الْآيَاتِ بنگر چگونه بیان میکنیم و میگردانیم آیتها را از اسلوبی باسلوبی **ثُمَّ هُمْ يَصْدِفُونَ**
پس کافران اعراض میکنند از تأمل و تفکر در آن آیات **قُلْ أَرَأَيْتَكُمْ** بگو ای محمد خبر دهید مرا
إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُ اللَّهِ اگر بیاید بشما عذاب خدا **بَغْتَةً**
آمدنی ناگاه بدون سبق امری که شما را بدان آگاه کند **أَوْ جَهْرَةً** یا آشکارا که علامات حلول آن ظاهر گردد
و از حضرت صادق علیه السلام مرویست که آمدن عذاب بغته در شان بنی امیه و جهره در شان بنی العباس
هَلْ يُهْلَكُ آیا هلاک کرده میشود یعنی هلاک کرده نمیشود بدان عذاب **إِلَّا الْقَوْمُ الظَّالِمُونَ**
مگر گروه ستمکنندگان بر خود بواسطه اختیار شرک **وَمَا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ** و نمی فرستیم
پیغمبران را **إِلَّا مُبَشِّرِينَ** مگر بشارت دهندگان مر مؤمنان را به بهشت و نعیم آن **وَ**
مُنْذِرِينَ و بیم کنندگان مر کفار قریش و اهل عصیان را بدوزخ و جحیم آن **فَمَنْ آمَنَ** پس هر که



ایمان آورد **وَأَصْلَحَ** و اصلاح کار خود کند باعمال صالحه **فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ**
پس ترسی نیست ایشان را در آخرت از عذاب **وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ** و نه ایشان اندوهگین شوند
بفوت ثواب چنانچه اهل دوزخ غمگین خواهند بود **وَالَّذِينَ كَذَّبُوا** و آنانکه تکذیب کردند **بِآيَاتِنَا**
دلایل و حجج ما را **يَمَسُّهُمُ الْعَذَابُ** می چسبد ایشان را عذاب یعنی میرسد عذاب بایشان
اثبات مس برای عذاب استعارت بانست که گویا آن عذاب زنده است و مس میکند ایشان را و متالم میگرداند آنها را بالام
گوناگون **بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ** کلمه ما در بما کانوا مصدریت و فسق بمعنی
خروج از طاعت بنا بر این بما کانوا یفسقون باین تقدیر خواهد بود که بسبب کونهم خارجین عن الطاعة یعنی مس عذاب مکذبین را
بسبب بودن ایشانست بیرون روند از طاعت الهی و حدود ربانی پس حق تعالی پیغمبر خود محمد مصطفی صلی الله علیه و آله را
میفرماید که **قُلْ** بگو مر جماعتی را که از تو طلب معجزات امثال آیات تو میکنند **لَا أَقُولُ لَكُمْ** نمیگویم من
مر شما را که **عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ** نزد منست خزاین مقدورات الهی که تا هر چه شما سؤال
کنید توانم آنرا بجهت شما آماده ساخت در حدیث قدسی وارد شده که انما خزائنی اذا اردت شیئا ان اقول له کن
فیکون یعنی خزاین منست که هر گاه اراده کنم ایجاد چیزی را گویم باو که باش موجود شو پس آن چیز میشود و موجود میگردد
وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ و نمیدانم معلوماتی را که علم آن مخصوص بجناب الهی است تا هر چه شما بپرسید
بتوانم جواب گفت **وَلَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ** و نمیگویم
مر شما را که من از جنس فرشته ام تا موافق ظن شما که فرشته هر چه را خواهد میتواند کرد من هم هر چه شما خواهید آنرا بعمل آرم
إِنْ أَتَّبِعُ متابعت و پیروی نمیکنم **إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ** مگر آن چیزی را که وحی کرده میشود بسوی من
و خبر نمیدهم از ماضی و مستقبل مگر آنکه خداوند تعالی مرا خبر دهد **قُلْ هَلْ يَسْتَوِي**
الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ بگو ای محمد از روی تمثیل که آیا یکسان باشند نابینا و بینا
یعنی جاهل و عالم چنانچه در مجمع البیان گفته که فی تفسیر اهل البیت علیهم السلام ای هل یستوی من لا یعلم و یعلم
أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ آیا هیچ فکر نمیکنید و اندیشه نمی نمایید تا تمیز میانه حق و باطل کنید و از جمله
بصیران و اهل علم باشید **وَأَنْذِرْ بِهِ** و بترسان بقرآن حمید و فرقان مجید **الَّذِينَ**
يَخَافُونَ أَنْ يُحْشَرُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ آنانرا که میترسند یا میدانند که جمع کرده
شوند بسوی جزای پروردگار خود در حالتیکه **لَيْسَ لَهُمْ** نباشد مر ایشان را **مِنْ دُونِهِ**
وَلِيٌّ بجز از خدای تعالی دوستی که متولی امور ایشان تواند شد **وَلَا شَفِيعٌ** و نه شفاعت کننده
بدون اذن خدای تعالی که ایشان را از عذاب تواند رهانید **لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ** تا اگر ایشان [illegible]

انذار پرهیز کنند از اعمال ناشایست و افعال ناپسند علی بن ابراهیم رحمه الله آورده که در مدینه مکرمه جمعی از فقرای مؤمنین بودند
مانند سلمان و مقداد و عمار و بلال که ایشان را اصحاب صفه میگفتند و حضرت بنفس نفیس خود طعام بجهت ایشان حاضر میساخت
و پیش ایشان آمد و شد مینمود و با ایشان صحبت میداشت و متنعمین اغنیای اصحاب چون حضرت را با ایشان میدیدند
میگفتند که این فقرا را از پیش خود دور کن چنانچه روزی یکی از اغنیای انصار بخدمت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
آمد و یکی از اصحاب صفه ملاصق حضرت نشسته بود و با حضرت سخن میگفت آن انصاری دور نشست و حضرت او را بقرب
خود خواند و او پیش نیامد حضرت فرمود که گویا میترسی که فقر او بتو رسد آن انصاری گفت که این فقرا را از پیش خود دور کن تا ما طالب
قرب تو گردیم پس حق سبحانه و تعالی این آیه را نازل گردانید که **ولا تطرد الذین یدعون**
ربهم و مران و دور مکن از مجلس خود آنانی را که میخوانند پروردگار خود را **بالغداة و**
العشی بامداد و شبانگاه یعنی پیوسته ذکر خدای تعالی میکنند و بعضی دعوت صبح و شام را بنماز
صباح و شام تفسیر کرده اند **یریدون وجهه** حال آنکه میخواهند ایشان بآن ذکر و دعا
رضای الهی و ثواب ربانی را **ما علیک من حسابهم** نیست بر تو ای محمد
از حساب ایشان یعنی از عمل ایشان **من شیء** هیچ چیزی **و ما من حسابک**
علیهم من شیء و نیست از عمل تو بر ایشان هیچ چیزی **فتطردهم**
تا برانی تو ایشان را از نزد خود یعنی ترا از اعمال مشرکین و مشرکین را از افعال تو نخواهند گرفت تا طمع تو در ایمان ایشان سبب
طرد و منع فقرا اصحاب گردد بنابرین ضمیر جمع در این آیه راجع بمشرکین است و میتواند که راجع بفقرا اصحاب گردد یعنی
که بمحض طعن مشرکین در ایمان اصحاب نتوان طرد و منع ایشان نمود زیرا که ظاهر ایشان بسیرت اهل تقوی است و اما باطن
ایشان راجع بعلم عالم الخفایا است اگر بواطن ایشان بد باشد چنانچه مشرکین گمان کرده اند بر تو نیست از حساب این اصحاب چیزی
و نه از حساب تو بر ایشان چیزی تا دور کنی تو ایشان را از نزد خود **فتکون من الظالمین**
پس باشی تو بسبب این راندن از ستمکاران و ضرر رسانندگان بر نفس خود بنابرین فتطردهم در جواب نفی است یعنی
جواب ما علیک تا آخر فتکون من الظالمین جواب نهی است یعنی جواب لا تطرد الذین یدعون ربهم تا آخر هر چند
حضرت ایشان را از مجالست سامی خود محروم نمیگردانید اما این غایت مبالغه و نهایت تاکید است در عدم دور
نمودن فقرا و پیوستن با اغنیا **وکذلک فتنا بعضهم ببعض**
و چنانچه آزمودیم مردم را در امور دنیا باختلاف احوال ایشان در وسعت معاش و ضیق آن همچنین آزمودیم بعضی را
ببعضی یعنی اغنیا را بفقرا در امور دین و تقدیم دادیم فقرا را و پایه ایشان را بقرب و مجالست پیغمبر آخر الزمان علیه و آله
صلوات الله الملک المنان افزودیم **لیقولوا** تا گویند این اغنیا و رؤسا **اهؤلاء** آیا این جماعت

که نعمت ایمان و احسان و قرب پیغمبر آخر الزمان **منّ الله علیهم** منت نهاد خدای تعالی بر ایشان
من بیننا از میان ما و حال آنکه ما اکابر و اغنیائیم و ایشان مساکین و ضعفا پس حق تعالی در جواب ایشان میفرماید
الیس الله آیا نیست خدای تعالی یعنی البته هست زیرا که استفهام در این مقام استفهام انکاری است
باعلم بالشاکرین داناتر بشکر گویندگان بر نعمت ایمان لهذا منعم حقیقی طلب عظمت
منزلت و مرتبت اصحاب صفه را که از جمله شاکرین و صابرین اند عقد گردانید و توفیق رفع ایشان ساخت و غبار ایشان را مجد و قبول
و مسکوب گردانید و بعد از این حق تعالی فرض گردانید سلام را بر اصحاب مؤمنین و او میفرماید که **و اذا جاءک**
الذین و چون بیایند نزد تو آنانکه **یؤمنون بایاتنا** ایمان دارند بآیتهای قرآن و تصدیق میکنند
حجج و براهین ما را و از گناهان خود توبه میکنند **فقل سلام علیکم** پس بگو که
سلام و رحمت بر شما باد و این تفسیر موافق روایت علی بن ابراهیم علیه الرحمه است که گفته ثم فرض الله علی رسوله صلی الله علیه و آله
ان یسلم علی الذین عملوا السیئات ثم تابوا فقال و اذا جاءک الذین یؤمنون بایاتنا فقل سلام علیکم و بعد از این گفته که دلیل
برین که این آیه در شان تائبین مؤمنین است آیه ملحق اینست که فرموده انه من عمل منکم سوء بجهالة ثم تاب من بعده و اصلح و از
حضرت صادق علیه السلم نیز مرویست که آیه نازلست فی التائبین و روی ایضا نزلت فی الذین [illegible]
کان النبی [illegible] فقال الحمد لله الذی جعل فی امتی من امرنی ان ابدأهم بالسلام **کتب**
ربکم نوشته است یعنی واجب گردانیده است پروردگار شما **علی نفسه الرحمة**
بر ذات بزرگوار خود رحمت را و آن رحمت آنست که **انه من عمل منکم** هر که بکند از شما
سوء کاری بد **بجهالة** در حالتی که نادان باشد بانواع مضار آن از عقوبت دنیوی و عذاب
اخروی **ثم تاب من بعده** پس توبه کند از پس آن عمل **و اصلح** و اصلاح
آورد کار خود را بتدارک مافات و بعزم بر عدم عود بر آن **فانه غفور رحیم**
می شود که غفور رحیم یعنی پس هر آینه خداست [illegible] ثابت برای او
و تائب آفرین مغفرت و رحمت خود میگرداند **وکذلک** و مثل این تفصیل که تقدم **نفصل**
الایات تفصیل میکنیم آیات قرآن را در صفت مطیعین و مجرمین تا ظاهر شود حق **ولتستبین**
و تا روشن گردد **سبیل المجرمین** راه باطل گناهکاران و کذب ایشان
بنابرین و لتستبین معطوف بر علت مقدر است که در کلام چنین است نفصل الآیات لیظهر الحق و لتستبین سبیل المجرمین
پس حق تعالی امر میکند پیغمبر خود را باظهار برائت از آنچه مشرکین عبادت آن میکنند و میفرماید که **قل**
بگو ای محمد مشرکان را **انی نهیت** بدرستیکه من نهی کرده شده ام **ان اعبد الذین**

از اینکه عبادت کنم آنها را که شما **تدعون** میخوانید و می‌پرستید **من دون الله** بدون خدای حق **قل** بگو ای محمد **لا اتبع** تبعیت نمیکنم **اهواءکم** آرزوهای بی‌حجت و برهان شما را که آن پرستیدن غیر خدای تعالی است **قد ضللت** بتحقیق گمراه شوم **اذا** آنهنگام که متابعت آرزوهای بی‌حجت شما کنم **وما انا من المهتدین** و نباشم من از جمله راه یافتگان بسوی حق **قل** بگو ای محمد **انی علی بینة** بدرستیکه من بر حجت و دلیلی روشنم **من ربی** از پروردگار خود که آن قرآن و سایر معجزات است **وکذبتم به** و تکذیب کردید شما به آن حجت و تذکیر ضمیر بواسطه آنست که آن قرآن است و بعضی ضمیر را راجع برب داشته‌اند یعنی تکذیب کردید شما پروردگار خود را و شریک از برای او رسانیدید **ما عندی** نیست نزد من **ما تستعجلون به** آن عذابی که شما در طلب آن شتاب مینمایید و میگویید فامطر علینا حجارة من السماء او ائتنا بعذاب الیم **ان الحکم** نیست حکم تعجیل و تاخیر **الا لله** مگر خدا را **یقص الحق** بیان میکند خدای تعالی خبر حق و راست را **وهو خیر الفاصلین** و او بهترین جدا کنندگان است حق را از باطل **قل** بگو ای محمد **لو ان عندی** اگر بودی نزد من **ما تستعجلون به** آنچه شما بدان استعجال میکنید **لقضی الامر** هر آینه بانجام میرسید کار **بینی وبینکم** میان من و میان شما و شما هلاک میشدید مشهور میان مفسرین آنست که مراد از ما تستعجلون به نزول عذاب است چنانچه در ترجمه تصریح کرده‌ایم و گویند که رؤسای قریش بخدمت حضرت آمده گفتند که تو ما را همیشه از نزول عذاب تخویف میکنی آنچه از عقوبت که میتوانی بما برسان (?) ... و اما مروی از اهل بیت علیهم السلام آنست که مراد از ما تستعجلون به موت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله چنانچه در روضه کافی از حضرت ابی جعفر الباقر علیه السلام در ضمن حدیث طویلی روایت کرده که آنحضرت فرمود که معنی آیه قل لو ان عندی ما تستعجلون به آنست که بگو ای محمد اگر چنانچه مرا اطلاعی میبود و من مأمور میبودم که شما را اعلام نمایم بر آنچه شما از آن در سینه‌های خود مخفی میدارید از استعجال شما بموت من تا آنکه بعد از من ظلم بر اهل بیت من کنید و غصب حق ایشان نمایید لقضی الامر بینی وبینکم یعنی هر آینه ظاهر میشد نفاق و کفر شما و قتل شما بر مسلمانان واجب میگردید اگرچه حضرت امام علیه السلام در این حدیث تفسیر این جزو کرده لیکن (?) بر الظهور واگذاشته **والله اعلم بالظالمین** و خدای تعالی داناتر است باحوال ستمکاران و بوقت عذاب کردن ایشان و یا بوقت بیرون بردن پیغمبر از میان ایشان **وعنده** و نزدیک خدای تعالی است

مفاتح الغیب

مفاتح الغیب خزانهای غیب یا کلیدهای غیب یعنی چیزهایی که بوسیله آن عالم بمغیبات توان شد بنا بر اول مفاتح جمع مفتح بفتح میم است که آن بمعنی مخزن است و بنا بر ثانی جمع مفتح بکسر میم است که بمعنی کلید است **لا یعلمها الا هو** نمیداند آن مفاتح را مگر او جل جلاله **ویعلم ما فی البر والبحر** و میداند آنچه در بیابان و آنچه در دریاست از حیوانات و غیر آن **وما تسقط من ورقة** و نمی‌افتد هیچ برگی از درخت **الا یعلمها** مگر آنکه میداند خدای تعالی آنرا بعلم کامل خود **ولا حبة** و نمی‌افتد هیچ دانه **فی ظلمات الارض** در تاریکیهای زمین یعنی در زیر زمین **ولا رطب** نمی‌افتد هیچ تری **ولا یابس** و نه هیچ خشکی بنا برین ولا حبة تا آخر معطوفست بر ورقة و مراد آنست که نمیباشد هیچ چیزی در عالم **الا فی کتاب مبین** مگر آنکه ثابتست در کتاب روشن که عبارت از علم او سبحانه باشد و یا لوح المحفوظ که علم ما کان و ما یکون در او منقوش و مثبت است و محمد بن مسعود عیاشی رحمه الله از حضرت ابوالحسن علیه السلام روایت کرده که مراد از کتاب مبین امام مبین است و در روضه کافی از ابی ربیع شامی روایت کرده که قال سألت اباعبدالله علیه السلام عن قول الله عز وجل وما تسقط من ورقة الا یعلمها الی آخر الآیة قال فقال الورقة السقط والحبة الولد وظلمات الارض الارحام والرطب ما یحیی من الناس والیابس ما یقبض وکل ذلک فی امام مبین یعنی ابو ربیع شامی گفت که از حضرت صادق علیه السلام تفسیر این آیه کریمه را سؤال کردم پس آنحضرت فرمود که مراد از سقوط ورقه افتادن بچه است ناتمام از رحم مادر و مراد از حبه بچه تمام خلقت و مراد از ظلمات ارض ارحام مادرانست که محل اولاد است و مراد از رطب کسیست که در قید حیوة باشد و از یابس آنکه قبض روح او کرده باشند و مطلب از کتاب مبین امام ظاهر است و در تفسیر الکلمات عالیات احادیث دیگر مختلف بنظر رسیده والله اعلم بحقایق الامور **و هو الذی** و اوست آن قادری **یتوفیکم باللیل** قبض روح شما میکند بوقت شب یعنی خواب را در شب بر حواس شما غالب میگرداند و چون میان نوم و فوت مشارکتست در زوال احساس و عدم تمیز بنا برین تعبیر از نوم بفوت کرده **ویعلم ما جرحتم** و میداند آنچه را کسب میکنید از اعمال و افعال **بالنهار** در روز **ثم یبعثکم** پس بیدار میکند شما را از خواب **فیه** در روز **لیقضی اجل مسمی** تا وقتیکه تمام کرده شود مدت عمری که نام برده شده و تقدیر کرده شده در لوح المحفوظ یعنی تا وقتیکه شما استیفاء اعمار خود نمایید **ثم الیه مرجعکم** پس بسوی جزای اوست بازگشت شما بعد از موت **ثم ینبئکم** پس خبر کند شما را



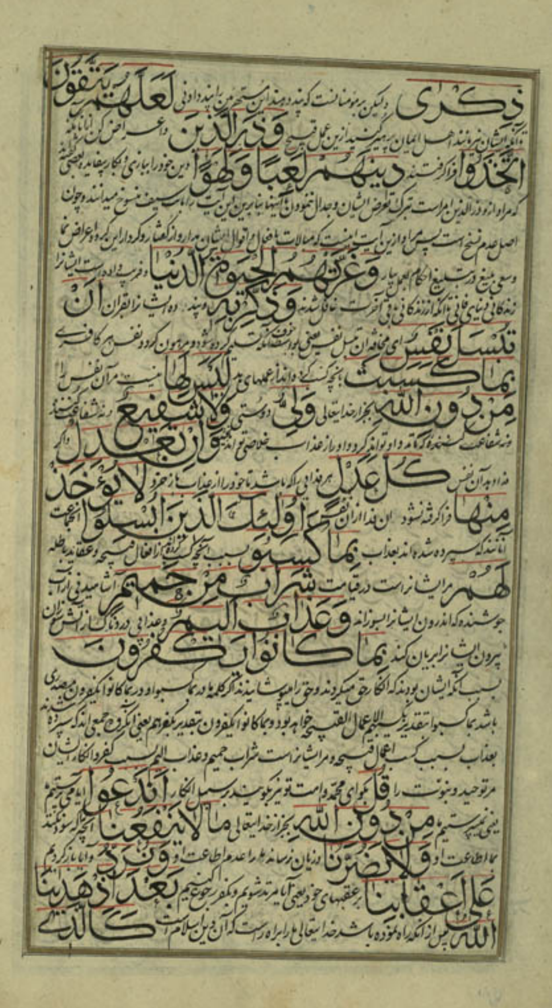
بما كنتم تعملون وهو القاهر فوق عباده ويرسل عليكم حفظة حتى إذا جاء أحدكم الموت توفته رسلنا وهم لا يفرطون ثم ردوا إلى الله مولاهم الحق ألا له الحكم وهو أسرع الحاسبين قل من ينجيكم من ظلمات البر والبحر تدعونه تضرعا وخفية لئن أنجانا من هذه لنكونن من الشاكرين قل الله ينجيكم منها ومن كل كرب ثم أنتم تشركون قل هو القادر على أن يبعث



عليكم عذابا من فوقكم أو من تحت أرجلكم أو يلبسكم شيعا ويذيق بعضكم بأس بعض انظر كيف نصرف الآيات لعلهم يفقهون وكذب به قومك وهو الحق قل لست عليكم بوكيل لكل نبإ مستقر وسوف تعلمون وإذا رأيت الذين يخوضون في آياتنا فأعرض عنهم

از ایشان و با ایشان در مجالس منشین **حَتَّى يَخُوضُوا** تا وقتیکه در آیند **فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ**
در سخنی دیگر غیر از خوض در آیات و چون مراد از آیات چنانچه مذکور شد یا قرآنست یا امام زمان بنابرین ضمیر غیره را که راجع بآیات است
مذکر آورده و فی تفسیر علی بن ابراهیم قال رسول الله صلّی الله علیه و آله من کان یؤمن بالله و الیوم الآخر فلا یجلس فی مجلس یسبّ فیه
امام او یغتاب فیه مسلم ان الله یقول فی کتابه و اذا رایت الذین یخوضون فی آیاتنا فاعرض عنهم یعنی حضرت رسالت
پناه صلّی الله علیه و آله فرمود که کسی که ایمان آورده بخدا و بروز قیامت پس باید که ننشیند در مجلسی که در آنجا بر امام ناسزا گویند یا غیبت
نمایند در آنجا مسلمی را زیرا که حق تعالی در کتاب خود فرموده و اذا رایت الذین یخوضون فی آیاتنا فاعرض عنهم پس بنابرین
مراد از آیات ائمه هدی و شیعیان ایشان خواهند بود چنانچه پیش ازین دانستی متواند امیعنی بیان صدق از ماصدقات آیات باشد.

وَإِمَّا يُنْسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ و کلمه اما مرکب از ان شرطیه و ما زائده است
یعنی اگر فراموش گرداند ترا شیطان ازین نهی که وارد شده از مجالست مستهزئین **فَلَا تَقْعُدْ**
بَعْدَ الذِّكْرَى پس منشین بعد از یاد آوردن تو آن نهی را **مَعَ الْقَوْمِ** با ایشان
الظَّالِمِينَ این گروه ستم کنندگان و در حالت نسیان بر تو اثم نیست پوشیده
نماند که این خطاب مستطاب اگرچه بحسب ظاهر با پیغمبر است اما چون نسیان و فراموشی بر اهل عصمت روا نیست
مراد امت آنجناب خواهد بود و چون جبائی خطاب را بظاهر حمل کرده و از عصمت چشم پوشانیده گفته که این آیه دلالت دارد
بر بطلان قول امامیه که نسیان را بر انبیا جایز نمیدارند و صاحب مجمع البیان اسکنه الله فی فرادیس الجنان موافق ابن بابویه
رضی الله عنه گفته که امامیه تجویز کرده اند سهو را بر انبیا و در اموری که از جانب الله بر تبلیغ رسالت آن مامور باشند اما
در غیر آن تجویز کرده اند مادامی که مؤدی باختلال در عقل نگردد و چون چنین نباشد که امامیه تجویز خواب و اغما بر پیغمبر کرده اند
و خواب و اغما نیست مگر از قبیل سهو و نسیان و بعد ازین گفته که این ظنی که جبائی بر امامیه کرده فاسد است و بعض الظن اثم
ازین کلام چنین معلوم میشود که جواز نسیان انبیا در غیر امور تبلیغی مجمع علیه فرقه ناجیه امامیه است و خلافی در آن نیست
با آنکه مشهور پیش امامیه عدم جواز مطلق سهو و نسیان است بر انبیا و اوصیا بنابرین ظن صاحب مجمع البیان ظنی است فاسد
و بعض الظن اثم و قطع نظر ازین نسیان در امری که حق تعالی نهی از آن کرده باشد نسیان در امور تبلیغی خواهد بود و این خود بالاتفاق
جایز نیست و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مرویست که بعد از نزول این آیه اهل اسلام گفتند یا رسول الله ما را از طواف
بیت الله و از نشستن در مسجد الحرام چاره نیست و کافران نیز پیوسته در مسجد می آیند و همواره استهزا میکنند و ما را بر این
تمکن نیست پس ما را بترک مجالست با ایشان گناهی نیست پس نازل شد که **وَمَا عَلَى الَّذِينَ يَتَّقُونَ** نیست بر مؤمنانی
که پرهیز مینمایند از خوض کردن در استهزا و غیر ذلک و لا علاج باید که با مستهزئان می نشینند **مِنْ**
حِسَابِهِمْ از اعمال و جرایم مستهزئین **مِنْ شَيْءٍ** هیچ چیزی **وَلَٰكِنْ**





وامور ی که شایسته است وَهُوَ الْحَكِيمُ و اوست خداوند حکمت و صنعت و خلق الْخَبِيرُ آگاه
بر آنچه که پنهان اند و بعد از بیان احتجاج بر کفار بیان میکند که چرا قریش تصدیق دین تو که کیش ابراهیم است نمیکنند با آنکه ایشان
در رسانیدن نسب خود باو بر عالمیان افتخار میکنند و میفرماید که وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ تقدیره واذکر
اذ قال ابراهیم یعنی یاد کن برای اهل مکه قصه ابراهیم را که ایشان دعوی فرزندی او میکنند و باید که اقتدا باو نمایند در توحید و قصه
او اینست که گفت ابراهیم لِأَبِيهِ آزَرَ مر پدر خود را أَتَتَّخِذُ آیا فرا میگیری تو أَصْنَامًا
بتانی را که خود تراشیده و میتراشید آلِهَةً خدایان خود و پوشیده نماند که بنابر احادیث ائمه هدی علیهم السلام و اجماع فرقه ناجیه
امامیه حفظهم الله جمیع آباء انبیا تا آدم مومن و موحد بوده اند بلکه بعضی از علماء اهل سنت مانند فخر رازی نیز باین معنی قائل شده و رسایل در این باب
نوشته اند و از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله مرویست که لم یزل ینقلنی الله من اصلاب الطاهرین الی ارحام المطهرات
حتی اخرجنی فی عالمکم هذا یعنی همیشه نقل کرده خدای تعالی نطفه مرا از اصلاب مردان پاک خداشناس بسوی ارحام زنان پاک خداوندان
تا آنکه ظاهر گردانید مرا در این عالمی که هستم پس بنابرین لفظ اب در این آیه بمعنی حقیقی خود مستعمل نیست و مراد از آن عم است و شایع است
اطلاق اب بر عم نیز میکنند و بعضی گفته اند که آزر جد مادری ابراهیم بوده و خلافی میان نسابین نیست که نام پدر ابراهیم تارخ است
نه آزر و تارخ بحاء مهمله است و آنچه مشهور است که تارخ بخاء معجمه است چنانچه بخط صاحب صراح دیده شده
از اغلاط مشهوره است و صاحب قاموس تصریح برین نموده و بعضی گفته اند که تارخ و آزر هر دو نام یک شخص است مثل اسرائیل
و یعقوب و بعضی گفته اند که تارخ علم است و آزر صفت بمعنی شیخ یا معوج پوشیده نماند که تولد ابراهیم از آزر چنانچه صریح بعضی
احادیث است بطریق تقیه خواهد بود از جمله در روضه کافی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که آزر پدر ابراهیم
منجم نمرود بود و نمرود بدون فرموده او کاری نمیکرد روزی بنمرود گفت که از اوضاع فلکی چنین میشنایم که در این شب
در این شهر مولودی بوجود آید که هلاکت ما همه بدست او باشد بنابرین نمرود جمعی را موکل کرد که مردان را از زنان تفریق نمایند و آزر بر
موکلان با زوج خود خلوت کرد و زن او بابراهیم حامله شد و حق تعالی حمل او را در نظرها مخفی داشت تا آنکه وضع حمل
نمود و از ترس بعاقبت مسعود او را در غاری از غارهایی که خود نشان داشت پنهان کرد و بعد از مدتی نمود که شوهر او را
برادران داخل شهر گردانید بطرزی که احدی بران سر آگاهی نیافت و ملا محمد امین استرابادی نیز گفته که حدیث روضه کافی
که از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که و وقع آزر بهذه فعلقت بابراهیم بطریق تقیه است القصه چون ابراهیم از غار
برآمد و شناس عم و قوم خود گردید و ایشان را عبده اصنام یافت مر پرستیدمن می بینم ترا ای عم
إِنِّي أَرَاكَ وَقَوْمَكَ و یاران ترا که تابع تواند فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ در گمراهی ظاهر و هویدا
وَكَذَلِكَ و همچنین که نمودیم ابراهیم را قباحت مذهب آزر و گمراهی او و قوم او را نُرِي
إِبْرَاهِيمَ بنمودیم او را که بینند مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ

بوجت و عجایب آسمانها و زمین را تا به بینند و استدلال کند بآنها بر وحدانیت و قدرت کامله او وَلِيَكُونَ
و تا باشد مِنَ الْمُوقِنِينَ از جمله یقین دارندگان بر وحدانیت خدا تعالی بنا برین ولیکون معطوفست
بر علت مقدره ای نری ابراهیم ملکوت السموات والارض لیستدل علی الوحدانیة والقدرة الکاملة ولیکون من الموقنین یعنی
نمودیم بابراهیم عجایب آسمانها و زمین را و کردیم این کار را تا باشد ابراهیم از اهل یقین و اطمینان علی بن ابراهیم از حضرت صادق علیه السلام
روایت کرده که کشف کرد خدا تعالی برای ابراهیم آسمان و آنچه بر اوست و زمین و آنچه در روست و نمود باو فرشته را که حامل آسمان
و عرش و کرسی را که بر عرش نشست و چنانچه این امور عجیبه عظیمه را بابراهیم نمود همچنین برسول الله صلی الله علیه و آله و بامیر المؤمنین علیه السلام نیز
نمود و در خرایج و جرایح از عبد الله بن مسکان از آنحضرت روایت کرده که حق تعالی ملکوت سموات و ارض و عرش و فرش را هم چنانکه
بابراهیم نمود بمحمد صلی الله علیه و آله نیز نمود و من می بینم که حق تعالی بصاحب شما و بائمه که بعد از او می آیند نیز همین کار کرده
میکند و در کتاب مناقب ابن شهر آشوب از جابر بن یزید جعفی روایت کرده که او گفت که من از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
تفسیر آیه و کذلک نری ابراهیم ملکوت السموات والارض را پرسیدم آنحضرت برای العین عجایب و غرایب آسمان و زمین و
عوالم بسیار بمن نمود تا آنکه ظلمات اسکندر و آب حیات خضر علیه السلام نیز دیدم و من با آنحضرت از آن آشامیدم و مخفی نماند
که حیوة ابد از آشامیدن آب حیوة موقوف بعدم اراده موتست چنانچه در ضمن حدیث طویلی در حکایت ذی القرنین
خواهد آمد و در عوالی اللئالی از حضرت رسالت پناه محمدی صلی الله علیه و آله روایت کرده که لولا ان الشیاطین یحومون حول
قلب بنی آدم لنظر الی ملکوت السموات والارض یعنی اگر نمیگشتند شیاطین در اطراف قلب فرزند آدم هر آینه او نظر میکرد و میدید
ابراهیم بملکوت سموات و ارض و چون قوم ابراهیم علیه السلام عبادت کواکب میکردند پس بطریق استدلال عقلی و برهان
یقینی بیان بطلان این مذهب میکند و میفرماید که فَلَمَّا جَنَّ پس چون پوشید عَلَيْهِ بر ابراهیم
اللَّيْلُ شب روشنایی را رَأَى كَوْكَبًا دید ابراهیم ستاره درخشنده را یعنی زهره را
قَالَ گفت ابراهیم هَذَا رَبِّي این کوکب پروردگار منست فَلَمَّا أَفَلَ
پس هنگام که آن ستاره فرو رفت قَالَ گفت ابراهیم لَا أُحِبُّ الْآفِلِينَ دوست نمیدارم
من فرو روندگان را تا آنکه آنها را پروردگار خود خدا گیرم فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَازِغًا پس چون
دیده ماه را طلوع کننده قَالَ هَذَا رَبِّي گفت اینست پروردگار من فَلَمَّا أَفَلَ پس چون
ماه غروب کرد قَالَ گفت ابراهیم لَئِنْ لَمْ يَهْدِنِي رَبِّي اگر هدایت
نکند مرا پروردگار من لَأَكُونَنَّ هر آینه باشم من مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ
از گروه گمراهان فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسَ پس چون دید ابراهیم آفتاب را بَازِغَةً
طلوع کننده و تابان قَالَ هَذَا رَبِّي گفت این پروردگار منست

هَذَا أَكْبَرُ این کوکب بزرگتر است از کواکب دیگر و ذکر هذا دون هذه یا آنکه شمس مونث معنویست یا جهت تذکیر
خبر است و صیانت و محافظت رب از تانیث و یا باعتبار عدم اعتقاد است بشان مونث معنوی
فَلَمَّا أَفَلَتْ پس چون او نیز غروب کرد قَالَ گفت ابراهیم يَا قَوْمِ ای قوم من
إِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ بدرستیکه من بیزارم از آنچه شما از آن شریک
خدای میگیرید إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ بدرستیکه من متوجه ساختم روی خود را و قصد
کردم در عبادت لِلَّذِي برای کسی که فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بیافرید آسمانها
و زمین را حَنِيفًا در حالتیکه من میل کننده ام از همه چیز بسوی او و بدین قویم او وَمَا أَنَا
مِنَ الْمُشْرِكِينَ و نیستم من از شرک آورندگان در عیون اخبار الرضا مذکور است
که علی بن محمد بن جهم گفت که روزی من در مجلس مامون بودم که حضرت امام ثامن ضامن در آنجا تشریف داشتند حاضر
شدم مامون بامام علیه السلام گفت یا ابن رسول الله آیا قول شما نیست که انبیا معصومند حضرت فرمود آری مامون
گفت پس خبر ده ما را از قول خدا تعالی که در حق ابراهیم میفرماید که فلما جن علیه اللیل رای کوکبا قال هذا ربی معصوم چون میشود
که کوکب را پروردگار خود گوید حضرت امام علیه السلام در جواب او فرمود که چون ابراهیم از غار بیرون آمد و بقوم خود
پیوست چنانچه قبل ازین مذکور شد مردم آن زمان به سه صنف منقسم بودند صنفی را دید که زهره را می پرستند و صنفی ماه را و صنفی
شمس را پس چون شب عالم را تار و تاریک گردانید و زهره طالع شد ابراهیم بطریق استخبار و انکار نه بطریق اخبار و اقرار
فرمود هذا ربی و بعد از آنکه زهره غروب کرد گفت چیزیکه غروب کند ربوبیت را شایسته نیست زیرا که طلوع و غروب از صفات
محدثست نه از صفات قدیم و بهمین طریق ماه و آفتاب را نیز از مرتبه ربوبیت انداخته گفت مر اصناف ثلثه از عبده زهره و ماه
و آفتاب را که یا قوم انی بری مما تشرکون انی وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض حنیفا و ما انا من المشرکین و مطلب
ابراهیم علیه السلام ازین قول حجت بر ایشان و بیان بطلان دین ایشان بود نه اینکه اول استقرار دین ایشان را نمود و بعد از آن
بطلان آن را واضح گردانید و این احتجاج را حق سبحانه و تعالی بآنحضرت الهام کرده بود چنانچه میفرماید که و تلک حجتنا آتیناها
ابراهیم و علی بن ابراهیم از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که در آنخانه که مادر ابراهیم آنحضرت را در آنجا محافظت مینمود حق
تعالی از ابهام آنحضرت شیر جاری گردانید که تا غذای آنحضرت باشد و چون حضرت ابراهیم شیر ترتیب از پستان عنایت الهی
مینوشید در یک روز چنان نمو میکرد که دیگری در ماهی بروایت روضه کافی در یکروز چنان نمو میکرد که دیگری در هفته و در یکهفته چنان
می بالید که دیگری در یکماه و بماهی چنان بزرگ میشد که مولودی در سالی و گاهی نزد مادر پیش او میرفت و او را شیر میداد و نوبت آخر که ابراهیم
بحد شعور و سن سیزده سالگی رسیده بود چون مادر پیش او رفت و خواست که از غار بیرون آید چنگ در دامن مادر زده فرمود مرا ازین
مضیق بیرون آور مادر او را از مقدمه مزبور ترسانید و خود بیرون رفت و وقت غروب آفتاب آنحضرت نیز قدم از آن غار بیرون

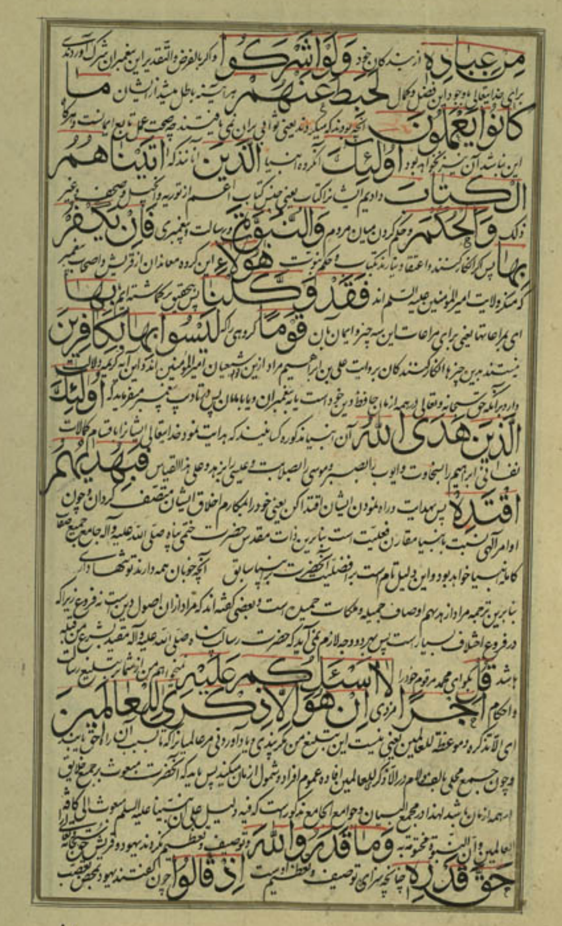
گذاشت و کوکب زهره را طالع و تابان دید و بعد از آن ماه را و در صبح آفتاب را و هر کدام را که میدید میگفت هذا ربی مسامحت
مینمود تا آنکه همه این کواکب را بجهت حرکت و غروب که از صفات امکانست از درجه عالیه ربوبیت و خواجیت فرو
و امکانیت رسانید درینوقت حق تعالی ملکوت سموات و ارض را باو نمود پس درینوقت گفت یا قوم انی بری مما تشرکون
و بعد ازین علی بن ابراهیم گوید که شخصی از حضرت صادق علیه السلم سؤال کرد آیا قول ابراهیم هذا ربی شرک نیست حضرت فرمود
که این قول از ابراهیم شرک نیست زیرا که او در آنوقت بدلایل عقلیه طالب پروردگار خود بود اما اگر درین زمان که شعاع نور بوبیت
باطراف عالم و آدم تابیده اگر کسی این حرف بگوید کافر و مشرک خواهد بود پس از حدیث عیون اخبار الرضا مستفاد شد که
گفتن هذا ربی بطریق انکار بوده بعد از آنکه بقوم خود پیوسته بود و از حدیث علی بن ابراهیم معلوم میشود که این قول بطریق اقرار بوده
پیش از رسیدن بقوم خود لیکن درین اقرار شائبه شرک مفقود است **وحاجه قومه** و حجت آوردند
با او قوم او یعنی مخاصمه کردند با او در توحید **قال** گفت ابراهیم بروجه انکار **اتحاجونی** آیا محاجه میکنید و حجت
میگیرید با من **فی الله** در وحدانیت خدای تعالی و میخواهید که بر من غلبه کنید درین دین **وقد**
هدان و حال آنکه بتحقیق راه نموده است حق تعالی مرا بتوفیق و لطف بر دین خود و احتجاج شما بر من
اثر نمیکند **ولا اخاف** و نمیترسم **ما تشرکون به** آنچه را که شما شریک
خدا آورده اید **الا ان یشاء ربی** مگر آنکه خواهد پروردگار من **شیئا** چیزی را از مکاره که
بجهت شما بمن رسد یعنی مگر آنکه خدا شما را انگیزد که بمن ضرر رساند اگر نه از ما تشرکون بمن ضرری نمیرسد **وسع**
ربی احاطه کرده پروردگار من **کل شیء علما** همه چیز را از روی دانش پس اگر در علم کامل او ...
متحقق باشد آن بوقوع خواهد آمد خواه خائف باشیم و یا نباشیم **افلا تتذکرون** آیا
پند نمیگیرید و تمیز نمیکنید میان مغلوب و قادر غالب که تا ایمان آرید بوحدانیت خدای قادر غالب **و**
کیف اخاف و چگونه بترسم **ما اشرکتم** چیزی را که شما از روی شرک
خدا ساخته اید که نه ضرر تواند رسانید و نه نفع **ولا تخافون** و نمیترسید شما **انکم اشرکتم**
بالله از اینکه شرک آرید برای خدایی که ضار و نافع است **ما لم ینزل به** چیزی را که فرو
نفرستاده خدای شریک آوردن او **علیکم سلطانا** بر شما دلیلی و حجتی
فای الفریقین پس کدام از این دو گروه موحد و مشرک **احق بالامن** سزاوارترند
بامن بودن از عذاب دنیوی و اخروی آیا موحدین که ایمان بخدای تعالی آورده اند که قادر و قاهر و غالبست یا مشرکین که اعتقاد
بچیزی چند دارند که عاجز و مقهور و مغلوبند اگر شما درین قول جوابی باشید گویید **ان کنتم تعلمون**
اگر باشید که بدانید که کدام سزاوارترند بامن پس حق تعالی میفرماید که **الذین امنوا** آنانکه ایمان آوردند

ولم یلبسوا و نیامیختند **ایمانهم بظلم** ایمان خود را بشرک پس مراد از ظلم شرک خواهد
بود که اعظم ظلم از شرک بالاتر است حضرت لقمان به پسر خود گفت ان الشرک لظلم عظیم **اولئک لهم**
الامن آن گروه مر ایشان راست ایمنی از عذاب الهی فی اصول الکافی عن ابی عبد الله علیه السلم فی قوله تعالی
الذین امنوا ولم یلبسوا ایمانهم بظلم قال بما جاء به محمد من الولایة ولم یخلطوها بولایة فلان و فلان فهو الملبس بظلم حضرت صادق علیه السلم
در تفسیر این کریمه فرمودند که مراد از الذین امنوا ایمانست بانچه آورده محمد صلوات الله علیه و آله از ولایت امیر المؤمنین علیه السلم
و مراد از ولم یلبسوا ایمانهم بظلم آنست که مخلوط نکرده باشند آن ولایت امیر المؤمنین علیه السلم را بولایت غیر او از خلفا
جور مانند اول و ثانی پس آن ایمان مخلوط آمیخته است بظلم و ستم **وهم مهتدون** و ایشان راه
یافتگان و بحق پیوستگانند **وتلک** و همه آنچه گذشت از احتجاج و استدلال ابراهیم بر قوم خود
حجتنا حجت و برهان ما بود که **اتیناها ابراهیم** دادیم آنرا بابراهیم
حجت گیرد با آن **علی قومه** بر قوم خود تا بر این و ملک مبتداست و حجتنا خبر آن و اتیناها ابراهیم
صفت حجتنا و علی قومه متعلق بامر محذوف که آن یحتج است و بعضی گفته اند که علی قومه صله حجتنا است و متعلق است
بران باین تقدیر که و تلک حجتنا علی قومه اتیناها ابراهیم و از ابو علی فارسی منقولست که درین صورت علی قومه صله حجتنا
نمیتواند واقع شود زیرا که لازم می آید که میانه صله و موصول فاصله واقع شود و از کلام قاضی ناصر الدین بیضاوی جواز این
فاصله مستفاد میشود **نرفع** بلند میسازیم بلطف و توفیق خود **درجات من نشاء**
مراتب هر کرا خواهیم بر حسب استعداد ایشان در ایمان **ان ربک حکیم** بدرستیکه
پروردگار تو خداوند حکمت است در برداشتن مراتب بندگان و پست گردانیدن **علیم** و داناست باستعداد
و استحقاق هر یک **ووهبنا له اسحق** و بخشیدیم مر ابراهیم را اسحق که پدر پیغمبران
بنی اسرائیل است **ویعقوب** و نیز دادیم او را یعقوب پسر اسحق را **کلا**
هدینا هر یک از این اسحق و یعقوب را راه حق نمودیم **ونوحا هدینا من قبل**
نوحا منصوبست بهدینا و تقدیر کلام چنین است که و هدینا نوحا من قبل یعنی راه نمودیم نوح را پیش از ابراهیم **ومن**
ذریته خلافست در اینکه مرجع ضمیر و من ذریته نوح علیه السلم است یا ابراهیم علیه السلم بعضی از مفسرین بواسطه اقرب
ذکری راجع بنوح داشته اند و بعضی بواسطه آنکه مقصود بذکر درین آیات ابراهیم است گفته اند که ضمیر راجع بابراهیم است و بر کرام
ازین دو وجه اعتراض کرده اند اما بر اول بیک وجه با یونس (?) که مراد از الیاس مذکور در ضمن ذریت ادریس است و ادریس جد نوح بوده نه از ذریت
او و نسبت نوح چنین است که نوح بن ملک بن متوشلخ بن ادریس و بر ثانی بچند وجه ایراد کرده اند یکی آنکه اسمعیل از اولاد ابراهیم بوده
نه از ذریت او و اطلاق ذریت باولاد غیر متعارف است دیگر آنکه لوط که در زمان ابراهیم پیغمبر بوده پسر خاله ابراهیم بود چنانچه در

در حدیث حلی شریف مذکور است بعضی پسر برادر ابراهیم گفته‌اند قاضی ناصر الدین بیضاوی گوید ولوط هو هاران بن اخی ابراهیم و بعضی برادر
گفته‌اند و بهر تقدیر از ذریت ابراهیم نبوده و همچنین یونس نیز از ذریت ابراهیم بیرون است اما بر این همه انبیا از ذریت نوح صادق می‌آید
و مع هذا بحث اول در اینجا نیز لازم می‌آید و جوابی که در دفع اعتراضات وجه ثانی گفته‌اند باین طریق که انبیائی که داخل ذریت ابراهیم نشده‌اند
ذکر ایشان در میان ذریت او بطریق تغلیب است یعنی تغلیب ذریات بر غیر ذریات جواب بحث ثانی ارجاع ضمیر بنوح نیز میشود اگرچه از آن
جوابی دیگر نیست زیرا که گفته‌اند که اصح آنست که مراد از الیاس ادریس نیست بلکه او از فرزندزادهای هرون برادر موسی بوده پس ارجاع ضمیر
بنوح بحسب ظاهر بهتر می‌نماید اما حقیقة چون راجع ساختن ضمیر با ابراهیم مطابق حدیث ائمه دین و دنیا علیهم السلم است چنانچه عنقریب
خواهی شنید بنابرین نگوییم که و من ذریته یعنی و هدایت کردیم از ذریت ابراهیم این چهارده پیغمبر را که اسامی سامی ایشان اینست

داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هرون گفته‌اند که ایوب پسر اموص است که او از اسباط عیص بن اسحق بوده **و کذلک** و همچنانچه این انبیا را جزا خیر از ثواب و کرامات عطا کردیم **نجزی المحسنین** جزا میدهیم نیکوکاران را **و زکریا و یحیی و عیسی و الیاس کل من الصالحین** همه این پیغمبران مذکور صاحب اعمال پسندیده‌اند و مجتنب از افعال مستهجنه **و اسمعیل و الیسع و یونس و لوطا و کلا فضلنا** و همه این انبیا را تفضیل دادیم بنبوت **علی العالمین** بر عالمیان زمان ایشان و یاد کردن عیسی در ذریت ابراهیم و حال آنکه نسبت او از جانب مادر است
نه از پدر معلوم میشود که حسنین علیهما السلم از ذریت رسول مختار و از اولاد آنحضرت‌اند و بنوامیه لعنهم الله درین مضایقه میکردند
و در حدیث صادق اهل بیت علیهم السلم وارد شده که والله لقد نسب الله عیسی بن مریم فی القرآن الی ابراهیم علیه السلم
من قبل النساء ثم تلا هذه الآیه و من ذریته داود و سلیمان الی آخر الآیتین یعنی بخدا قسم که هر آینه بتحقیق نسبت کرده خدای تعالی عیسی
پسر مریم را با ابراهیم از جانب زنان پس آیه و من ذریته تا آخر تلاوت کردند و در عیون اخبار الرضا روایت کرده که حضرت
امام موسی علیه السلم در باب آنکه ائمه علیهم السلم از ذریت پیغمبرند صلوات الله علیه و آله بهارون ملعون گفت که پدر عیسی کدام بود
آن ملعون گفت عیسی را پدر نبود پس حضرت فرمود که حق تعالی الحاق گردانید بذراری انبیا از طرف مادر او مریم علیها السلم و همچنین ملحق
گردانید ما را بفرزندان پیغمبر آخر الزمان صلوات الله علیه و آله از قبل مادر ما فاطمه علیها السلم و رئیس اهل شقاق و نفاق فخر
رازی علیه ما علیه در تفسیر خود آورده که حضرت ابوجعفر الباقر علیه السلم نزد حجاج ملعون که یکی از امرای بنی امیه بود بهمین آیه
استدلال نمود که حسنین علیهما السلم از اولاد پیغمبرند صلوات الله علیه و آله و ابو الجارود از آنحضرت روایت کرده
که روزی فرمود ای ابو الجارود من واضح و روشن میگردانم برای تو از کتاب خدا این معنی را که حسنین علیهما السلم فرزند صلبی حضرت

رسالت پناه صلی الله علیه و آله اند بطریق حقیقت نه مجاز نیز ازین آیه و آیه مباهله و انکار آن نکند مگر کافر ابو الجارود گوید که گفتم فدایت
شوم آن در کدام آیه است فرمود درین آیه است که حق تعالی فرموده حرمت علیکم امهاتکم و بناتکم تا قول خدای تعالی و حلائل
ابنائکم الذین من اصلابکم پس فرمود که ای ابو الجارود سؤال کن از آنانکه انکار میکنند آن مطلب را که آیا حلالست مر رسول الله را
که تزویج زوجه حسنین علیهما السلم نماید پس اگر بگویند حلالست بخدا قسم که [illegible] ایشان دروغ گویان و فاجران باشند
و اگر بگویند که حلال نیست پس مطلب بوضوح پیوست که حسنین علیهما السلم فرزند صلبی پیغمبرند زیرا که حرام زوجه فرزند صلبی است
نه غیر صلبی مخفی نماند که درین آیه کریمه که ما در مقام تفسیر آنیم ناچار است از ذکر دو نکته یکی آنکه پیغمبر صلوات الله علیه و آله چرا در
ضمن این انبیا مذکور نشده و چرا اسمعیل در پهلوی برادر خود اسحق ایراد نیافت و در آخر مذکور گردید دوم آنکه چرا انبیا در ذریت
ابراهیم باین ترتیب مرتب گردیدند با وجود آنکه رعایت ترتیب یا باعتبار فضل و درجه است و یا باعتبار زمان و بعثت
و در اینجا هیچکدام ازین دو امر مرعی نشده پس ذکر باین ترتیب را چه وجه باشد اما نکته اول محتمل است که این معنی باشد که چون حضرت عزت
اسمه محمد مصطفی صلی الله علیه و آله امر کرد که شریک نبودن خدا را برای عربان بحجت و برهان ظاهر سازد و حجت ابراهیم را نیز برای
ایشان بیان کند و بگوید که حق تعالی ابراهیم را بمحض اعتقاد بوحدانیت خدای تعالی نعمتها داد و اولاد او را مرتبه نبوت و سلطنت
بخشید بنابرین حضرت خود مستدل‌اند و ذکر مستدل و نبوت او درین دلیل وجهی ندارد و لهذا حضرت اسمعیل علیه السلم
که از اجداد آنحضرت است در اول مرتبه مذکور نشد اما نکته ثانی میتواند این باشد که چون حق سبحانه و تعالی هر طایفه از طوایف
انبیا را بنوعی از کرامت و فضل اختصاص بخشید چنانچه جمعی را بملک و سلطنت مزیت داد مانند داود و سلیمان و صنفی را
ببلای شدید و محنت عظیم مانند ایوب علیهم السلم و گروهی را بجامعیت این دو حالت چون یوسف علیه السلم که اول
بمحنت گرفتار شد و پس از آن بملک و سلطنت رسید و فرقه را بقوت معجزات و کثرت براهین و مهابت عظیم و
صولت شدید چنانچه در حق موسی و هرون بظهور پیوست و بعضی را بزهد بسیار و عدم مخالطت با ناس و اعراض از لذات
جهان بی اساس مانند زکریا و یحیی و عیسی و الیاس و بجهت این معنی در حق ایشان فرمود و کل من الصالحین و طایفه را بعدم
اتباع و اشیاع مختص گردانید مثل اسمعیل و الیسع و یونس و لوط و لهذا هر طایفه در ضمن مرتبه خود شان مذکور گردیدند والله
اعلم بحقایق کلامه **و من آبائهم** و فضیلت دادیم بعضی از پدران ایشان را **و ذریاتهم** و بعضی از فرزندان ایشان را **و اخوانهم** و بعضی از برادران ایشان را که بحلیه نبوت و رسالت
محلی شده بود **و اجتبیناهم** و برگزیدیم این پیغمبران را **و هدیناهم** و هدایت کردیم ایشان را **الی صراط مستقیم** براه راست که معرفت توحید خدای تعالی
و شریعت اوست از شرک **ذلک هدی الله** این فضل و اصطفا هدایت خداست و
رهنمایی او **یهدی به** راه مینماید بآن از روی لطف و توفیق **من یشاء** هر کرا میخواهد



مِن عِبادِهِ وَلَو أَشرَكوا لَحَبِطَ عَنهُم ما كانوا يَعمَلونَ

أُولٰئِكَ الَّذينَ آتَيناهُمُ الكِتابَ وَالحُكمَ وَالنُّبُوَّةَ فَإِن يَكفُر بِها هٰؤُلاءِ فَقَد وَكَّلنا بِها قَومًا لَيسوا بِها بِكافِرينَ

أُولٰئِكَ الَّذينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهُداهُمُ اقتَدِه

قُل لا أَسأَلُكُم عَلَيهِ أَجرًا إِن هُوَ إِلّا ذِكرىٰ لِلعالَمينَ

وَما قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدرِهِ إِذ قالوا

ما أَنزَلَ اللَّهُ عَلىٰ بَشَرٍ مِن شَيءٍ قُل مَن أَنزَلَ الكِتابَ الَّذي جاءَ بِهِ موسىٰ نورًا وَهُدًى لِلنّاسِ تَجعَلونَهُ قَراطيسَ تُبدونَها وَتُخفونَ كَثيرًا وَعُلِّمتُم ما لَم تَعلَموا أَنتُم وَلا آباؤُكُم

قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذَرهُم في خَوضِهِم يَلعَبونَ

وَهٰذا كِتابٌ أَنزَلناهُ مُبارَكٌ مُصَدِّقُ الَّذي بَينَ يَدَيهِ وَلِتُنذِرَ أُمَّ القُرىٰ وَمَن حَولَها وَالَّذينَ يُؤمِنونَ بِالآخِرَةِ يُؤمِنونَ بِهِ وَهُم عَلىٰ صَلاتِهِم يُحافِظونَ

محافظت میکنند و شروط و اوقات آنرا محافظت و مراعات مینمایند تخصیص صلوة بواسطه آنست که عباد و تیست از جمیع
عبادتها و قبول آن باعث قبول جمیع اعمال صالحه است و چون حق سبحانه و تعالی بیان کرد که قران نازل از جانب الله است
پس در مقام وعید کسی که مدعی آنست که وحی بر من نیز نازل میشود و من نیز مانند قران آیات نظم میتوانم کرد و مفتری که
وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا و کیست ستمکارتر از آن کسی که افترا کرد بر خدای دروغ را
أَوْ قَالَ أُوحِيَ یا گفت که وحی کرده میشود
إِلَيَّ بمن **وَلَمْ يُوحَ إِلَيْهِ شَيْءٌ** و حال آنکه وحی کرده نشده بسوی او چیزی و
مَنْ قَالَ و کیست ستمکارتر از آن کس که گفت **سَأُنْزِلُ** زود باشد که نازل کردانم
مِثْلَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مانند آنچه خدای تعالی نازل گردانیده از حدیث علی بن ابراهیم که در تفسیر خود
آورده و از حدیث روضه کافی چنان مستفاد میشود که مجموع آیه و من اظلم تا آخر همه در شان عبد الله بن سعد بن ابی سرح که
برادر رضاعی عثمان بود و عثمان از روی خلافت در زمان خلافت خود او را والی مصر کردانیده بود نازل شده و محمد بن
مسعود عیاشی از حضرت امام محمد باقر علیه السلم روایت کرده که این آیت در شان جمعی نازل شده که دعوی خلافت
و امامت کردند و در واقع خلیفه و امام نبودند و مضمون حدیثین علی بن ابراهیم در روضه کافی اینست که ابن ابی
سرح در مدینه مسلمان شد بواسطه حسن خطی که داشت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله او را کاتب وحی کردانید
و چون آیه از جانب الله نازل میشد و حضرت او را حکم بنوشتن آن میکرد او پس خود تغییر میداد چنانچه بازای ان الله
عزیز حکیم ان الله عزیز علیم مینوشت و بجای و الله بما یعملون خبیر و الله بما یعملون بصیر کتابت میکرد حضرت گفت
دعها فان الله علیم حکیم یعنی بگذار آیه را بحال خود چنانچه من بتو میگویم همانرا بنویس و اگر چه آنچه بزبان تو می آید آن نیز حق است
و خدای تعالی علیم حکیم است اما تغییر وحی جایز نیست بلکه کفر است پس او مرتد شد و حضرت در روز فتح مکه خون
او را هدر ساخت و او بمنافقان که از جمله ایشان برادر رضاعی او بود گفت انی اقول من نفسی مثل ما یجیء فما یغیر علی یعنی بدرستیکه
بدرستیکه من میگویم از پیش خود مانند آنچه برای محمد می آید و چون از محمد میگویم انکار آن میکنند و بعضی از فضلای عصر گفته اند
که قول او فما یغیر علی بطریق افتراست و بخاطر ناقص کاتب الحروف میرسد که آن ملعون قول پیغمبر را که فرموده و دعها
فان الله علیم حکیم غلط فهمیده و باین معنی حمل کرده که بگذار آیه را چنانچه بزبان تو آمده بواسطه آنکه خدای تعالی علیم و حکیم است
و مطلب حضرت آن بود که مذکور گردید بهر حال یک برادر در زمان حضرت تغییر قران داد و دیگری بعد از آن حضرت و
هر دو ملعون ازل ابد گردیدند مخفی نماند که بنا برین احادیث او قال اوحی الی و همچنین و من قال سانزل داخل در آیه و من اظلم ممن
افتری علی الله کذبا است و افراد ذکر اشارت بر عظم شان این دو قولست باین معنی که ابن ابی سرح با وجود ادعای
افترا متنطق باین نوع سخنان عظیم نیز شده و بعضی از مفسرین آیه و من اظلم ممن افتری علی الله کذبا را نازل در شان

گذار



کذاب یمامه مسیلمه کذاب حسنی اسود علنی گرفته اند که هر دو افترا بر خدای تعالی میکردند که ما را به پیغمبری مبعوث کرده و آیه او قال اوحی
الی را ما آخر در شان ابن ابی سرح میدانند و گفته اند که او کلام پیغمبر صلوات الله علیه و آله آیه و لقد خلقنا الانسان من سلالة من طین را
کتابت میکرد و تقلب اطوار او را علقه و مضغه و عظم و لحم را ملاحظه نمود و تعجب نمود و بر زبانش جاری شد که فتبارک الله احسن الخالقین
پس حضرت فرمود که این کلام را که بر زبان آوردی بنویس که همچنین نازل شده و بعد از این عبد الله بکفار قریش میگفت که چنانچه
بر محمد وحی نازل میشود بمن نیز نازل میشود و آنچه خدای تعالی برای محمد نازل کردانید من نیز نازل میکردم و قطعی ناصر الدین بیضاوی علیه بر آنکه
مغایرت حکم معطوف و معطوف علیه است آیه اولی و ثانیه را چنانچه بعضی از مفسرین گفته اند حمل کرده و آیه ثالثه را که من قال سانزل مثل ما
انزل الله است نازل در شان جمعی از کفار معاندین گرفته که بطریق تعصب و عناد متنطق باین قول میشدند تا آنکه مصداق مغایرت
در هر سه آیه کریمه بظهور پیوندد و علی بن ابراهیم گفته که بعد از این حق تعالی حکایت میکند خبر از وقت موت اعدای آل محمد
و میفرماید که **وَلَوْ تَرَىٰ** و اگر به بینی تو ظالمان را **إِذِ الظَّالِمُونَ** وقتیکه باشند آن ظالمان یعنی ظالمان
حق آل محمد **فِي غَمَرَاتِ الْمَوْتِ** در سکرات و شداید موت بنا برین ترجمه مفعول تری
محذوفست بجهت دلالت اذ الظالمون بران و تقدیر کلام چنین است و لو تری الظالمین اذ الظالمون فی غمرات الموت
وَالْمَلَائِكَةُ و فرشتگان قابض ارواح **بَاسِطُو أَيْدِيهِمْ** کشاینده
و کشایند باشند دستهای خود را برای قبض ارواح و گویند بطریق تحکم و تهدید که **أَخْرِجُوا**
أَنْفُسَكُمُ بیرون آرید نفسهای خود را از ابدان خود بنا برین آیه دلالت بر مغایرت نفس و بدن میکند
یا آنکه فرشتگان عذاب بسط کننده باشند دستهای خود را بواسطه عذاب و گویند بیرون آرید اگر توانید نفسهای خود را از
عذاب ما از دست ما خلاص شوید **الْيَوْمَ** امروز که وقت مردن شماست **تُجْزَوْنَ** جزا داده خواهید شد
عَذَابَ الْهُونِ عذابی که متضمن شدت و خواری باشد و مراد از آن عطش و تشنگی باشد در روز قیامت
چنانچه عیاشی از حضرت صادقین علیهما السلم روایت کرده **بِمَا كُنْتُمْ تَقُولُونَ**
بسبب آنچه بودید که میگفتید **عَلَى اللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ** بر خدای تعالی خبر را که راست نبود **وَ**
كُنْتُمْ عَنْ آيَاتِهِ تَسْتَكْبِرُونَ و بودید
شما که از آیتهای خدای تعالی تکبر و گردنکشی مینمودید و فی تفسیر علی بن ابراهیم ای ما انزل الله فی آل محمد تجحدون یعنی بودید
شما که از آنچه نازل کرده خدای تعالی در شان آل محمد انکار میکردید بنا برین مراد از آیات ائمه معصومین و آل محمد صلوات الله
علیه و علیهم و جواب ولو تری محذوفست ای لو تری کذا او کذا لرایت امرا فظیعا یعنی اگر به بینی تو این امور را هر آینه ببینی
امر شنیع را **وَلَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادَىٰ** و هر آینه بتحقیق آمدید در وقت موت
و بعث برهنه و عاری **كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ** مانند جدایی که آفریده



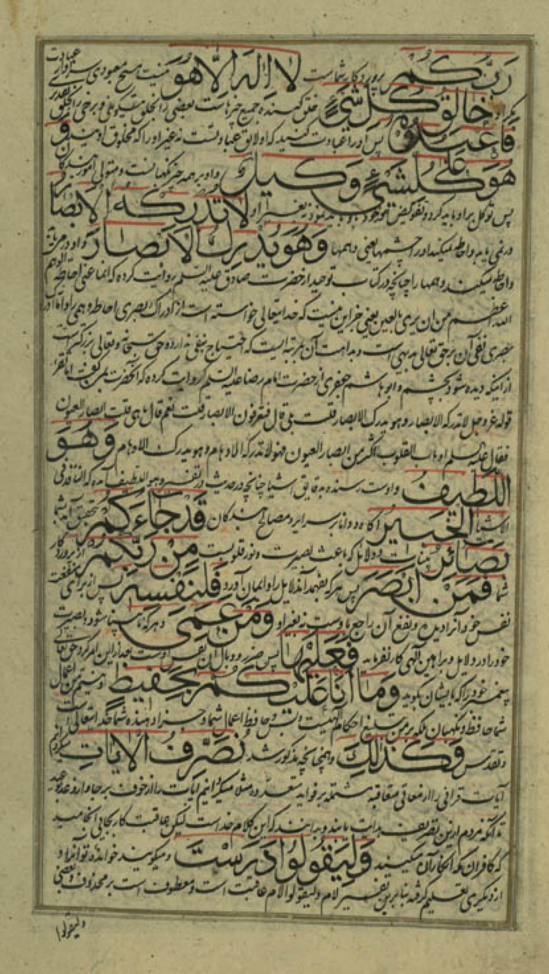
وتركتم ما خولناكم وراء ظهوركم وما نرى معكم شفعاءكم الذين زعمتم انهم فيكم شركاء لقد تقطع بينكم وضل عنكم ما كنتم تزعمون ان الله فالق الحب والنوى يخرج الحي من الميت ومخرج الميت من الحي

ذلكم الله فانى تؤفكون فالق الاصباح وجعل الليل سكنا والشمس والقمر حسبانا ذلك تقدير العزيز العليم وهو الذي جعل لكم النجوم لتهتدوا بها في ظلمات البر والبحر قد فصلنا الآيات لقوم يعلمون وهو الذي انشأكم من نفس واحدة فمستقر ومستودع

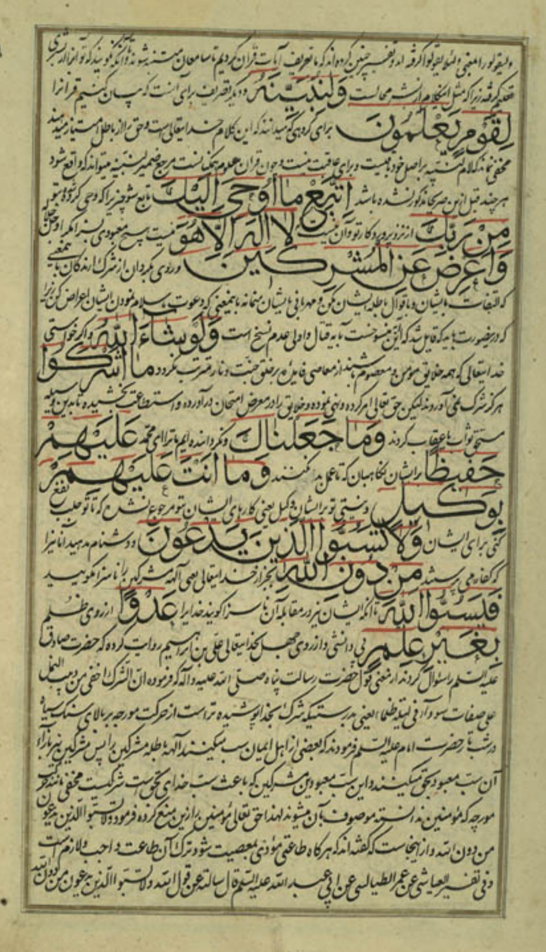
چنانچه محمد بن مسعود عیاشی از ابو بصیر روایت کند که او گفت که من از حضرت ابی جعفر الباقر علیه السلم تفسیر مستقر و مستودع را پرسیدم حضرت فرمود ما یقول اهل بلدک الذی انت فیه چه میگویند اهل شهر تو که تو در آنجا میباشی ابو بصیر گوید که گفتم ایشان میگویند که مستقر فی الرحم و مستودع فی الاصلاب یعنی مراد از مستقر قرارگاه مردم است در رحم مادر و از مستودع جای ودیعت ایشان است در پشت پدر پس حضرت فرمود که کذبوا المستقر ما استقر الایمان فی قلبه فلا ینزع منه ابدا و المستودع الذی یستودع الایمان زمانا ثم یسلبه و قد کان الزبیر منهم یعنی اهل شهر تو در تفسیر این آیه دروغ گفته اند بلکه مراد از مستقر آن کسیست که قرار گرفته باشد ایمان در دل او پس انتزاع نشود از او هرگز و از مستودع کسی که بودیعت باشد ایمان در دل او در بعضی از زمان پس سلب کند بسوء اختیار خود آن ایمان را از دل خود و بتحقیق هست زبیر از اینجماعت زیرا که او اول بیعت کرد با مرتضی علی علیه السلم و شجره ایمان را در دل خود نشانید و بعد از آن بمرافقت بدترین زنان در مقام مخالفت بهترین مردمان و قبله اهل ایمان علیه صلوات الله الملک المنان در آمده آن شجره میمونه را از بیخ برکند و شجره ملعونه را در زمین دل نشاند

قد فصلنا الایات بتحقیق تفصیل دادیم در خلق انسان علامات وحدانیت و قدرت خود را **لقوم یفقهون** برای قومی که فهم کنند آنرا چون انشاء انسان ادق از خلق نجوم است لهذا در این مقام فقه را که ادراک دقیقست ایراد نمود و در آن مقام علم را که مطلق ادراکست آورد **و هو الذی** و اوست آنکسیکه **انزل من السماء** فرو فرستاد از طرف آسمان **ماء** آبی را **فاخرجنا به** پس بیرون آوردیم بآن آب **نبات کل شیء** غذای هر چیز را در فاخرجنا التفات از غیبت است بتکلم **فاخرجنا منه** پس بیرون آوردیم از آن آب **خضرا** گیاه سبز را که **نخرج منه** بیرون می آوریم از آن گیاه سبز **حبا متراکبا** دانه بر یکدیگر بر نشسته و بر هم نشسته مانند خوشه **و من النخل** ای فاخرجنا من النخل نخلا محصل **من طلعها قنوان دانیة** یعنی پس بیرون آوردیم از درختان خرمائی را که حاصل میشود از شکوفه آنها خوشها که نزدیک بزمین نزدیک که بدست توان چید یا رسن من النخل عطف بر منه در فاخرجنا منه و قنوان دانیه فاعل فعل محذوف است که تحصیل باشد و این مجموع صفت موصوف محذوفی اند که آن نخلا است **و جنات** عطف بر نبات کل شیء یا بر خضرا یعنی بیرون آوردیم از آن آب بوستانها **من اعناب** از درختان انگور و برفع جنانچه قرات حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلم است مبتدا است محذوف الخبر ای و ثمة جنات من اعناب یعنی و در آنجا با وجود درختان خرما بوستانها است از درختان انگور **و الزیتون** و بیرون آوردیم از آن درخت زیتون **و الرمان** و درخت انار **مشتبها و غیر متشابه**

در حالتیکه هریک از این میوه های آن بر دارند با یکدیگر و نوعی از آن بهم **انظروا الی ثمره** نظر کنید بسوی میوه هر یک از این درختان **اذا اثمر** وقتیکه بیرون آرد میوه خود را تا رسیدن غایت خوردنی **و ینعه** ای انظروا الی ینعه تا معطوف باشد بر ثمره یعنی و بنگرید بسوی حال رسیدگی و پختگی که آن چگونه شکلی و لذتی دارد **ان فی ذلکم** بدرستیکه در اینها که ذکر کردیم برای شما **لایات** هر آینه نشانهاست بر وجود قادر حکیم **لقوم یؤمنون** برای قومی که ایمان می آرند زیرا که حدوث این امور مختلفه از اصل واحد و نقل آنها از حالی بحالی نمیباشد مگر باحداث قادری که داند تفاصیل آنرا و تخصیص بمؤمنین بجهت انتفاع ایشانست بآن آیات دون کفار **و جعلوا لله** و گردانیدند کفار برای خدای تعالی **شرکاء الجن** شریکان که آن شریکان جن اند یعنی پوشیده اند جن بدل شرکا است و میگویند که آنها ملائکه باشند و چون ملائکه از نظرها پوشیده اند تعبیر از آنها بجن مشتق از اجتنان یعنی اختفا جایز است و میتواند که مراد از جن شیاطین باشند که از این کفار میگفتند که ان الله خالق الخیر و ابلیس خالق الشر **و خلقهم** جمله حالیه تقدیر کلام قد ای و قد علموا ان الله خالقهم دون غیره یعنی و حال آنکه بتحقیق میدانند که خدای تعالی خالق ایشانست نه ملائکه و نه غیر آن **و خرقوا له** و افترا کردند برای خدای تعالی **بنین** پسران چون عیسی **و بنات** و دختران چون ملائکه **بغیر علم** حالکونی که علمی و دانشی نبود ایشانرا بحقیقت آنچه میگفتند یعنی بدون دلیل و برهانی اینچنین افترا کردند و مستوجب عذاب ابد گردیدند **سبحانه** پاکست خدای تعالی **و تعالی** و برتر است **عما یصفون** از آنچه صفت میکنند خدایرا که او را شریک و فرزند است **بدیع السموات و الارض** ای هو بدیع السموات و الارض یا آنکه بدیع خبر محذوف المبتدا باشد یعنی اوست پدید آورنده آسمانها و زمین بعلم کامل خود بدون ماده و بدون مانندی **انی یکون له ولد** از کجا باشد و چگونه بود مر او را فرزندی **و لم تکن له صاحبة** و حال آنکه نیست مر او را زنی که تا فرزند از او پدید آید **و خلق کل شیء** و بیافرید همه چیز را تا افعال عباد بخلق تقدیری نه بخلق تکوینی چنانچه صریح احادیث ائمه دین علیهم السلم پس او غنی است از همه چیز **و هو بکل شیء علیم** و او بهمه چیز داناست **ذلکم الله** ذلکم مبتدا است و الله و آنچه بعد از او است اخبار مترادفه اند یعنی این موصوف بصفات مذکوره خداوندیست جامع جمیع صفات و کمال



ربكم لا اله الا هو خالق كل شيء فاعبدوه وهو على كل شيء وكيل لا تدركه الابصار وهو يدرك الابصار وهو اللطيف الخبير قد جاءكم بصائر من ربكم فمن ابصر فلنفسه ومن عمي فعليها وما انا عليكم بحفيظ وكذلك نصرف الآيات وليقولوا درست



ولنبينه لقوم يعلمون اتبع ما اوحي اليك من ربك لا اله الا هو واعرض عن المشركين ولو شاء الله ما اشركوا وما جعلناك عليهم حفيظا وما انت عليهم بوكيل ولا تسبوا الذين يدعون من دون الله فيسبوا الله عدوا بغير علم

الایه قال فقال یا عمر ارایت لقد سب الله قال فقلت جعلنی الله فداک لا و کیف قال من سب ولی الله فقد سب الله
یعنی عمر طیالسی گوید که من از حضرت صادق علیه السلام تفسیر این آیه را سوال کردم حضرت مرا مخاطب ساخته فرمود آیا دیده
کسی را که سب خدا کند عمر گفت من گفتم خدا تعالی مرا فدای تو کند ندیده ام و چون میشود که کسی سب خدا کند چه معنی دارد آنچه حق تعالی
فرموده فیسبوا الله حضرت فرمود که مراد از سب الله سب ولی الله است زیرا که گفتن ناسزا بولی خدا همان گفتن ناسزا است
بخدا بر او کسی مخالفت مضمون این دو حدیث مخفی نیست لیکن میتوان گفت که چون اهل خلاف حمل آیه بظاهر کرده اند
و بعضی از ایشان نسبت سب را بپیغمبر صلی الله علیه و آله داده گفته اند روی انه علیه السلام کان یطعن فی آلهتهم فنزلت الایه
و بعضی بمسلمانان نسبت داده گفته اند که کان المسلمون یسبون آلهتهم فیسبوا الله فکان یسبهم سبا لسب الله تعالی پس
حضرت صادق علیه السلام از روی تقیه بیان حدیث حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله مطابق اعتقاد ایشان کرده
و در حدیث دیگر چون مقام تقیه نبوده چنانچه موافق حق است آیه را تفسیر کرده پس یک تفسیر بحسب ظاهر قرآن است و تفسیر
دیگر بحسب باطن آن و اختلافی در واقع نیست و میتواند که حدیث عمر طیالسی مفسر حدیثی باشد که علی بن ابراهیم روایت کرده
یعنی که مراد امام علیه السلام از سب مشرکین معبود بر حق را سب ایشان باشد مر اولیای معبود بر حق را والله اعلم بحقیقة کلامه
كَذَٰلِكَ همچنانچه آراسته ایم اعمال صالحه شما را ای مؤمنان زَيَّنَّا لِكُلِّ أُمَّةٍ
چنان آراسته ایم از برای هر گروهی از امم سابقه عَمَلَهُمْ عملهای ایشان را از نیک و بد عمل نیک را بر وجه توفیق
و لطف عمل بد را بر وجه تخلیه و خذلان ایشان تا آنکه شیطان بر ایشان غلبه کرده اعمال بد را در نظر ظاهر بین ایشان تزیین داد
بنابرین نسبت زینت کردن بحق سبحانه و تعالی بر وجه مجاز است و حقیقة فاعل آن شیطان است چنانچه در قرآن مجید
در جاهای دیگر تصریح بآن شده ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِم پس سوی جزای پروردگار ایشان است
مَّرْجِعُهُم بازگشت ایشان فَيُنَبِّئُهُم پس آگاه کرداند ایشان را و خبر
دهد در وقت مکافات عمل بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ بآنچه بودند که میکردند
از خوب و بد آورده اند که اکابر قریش بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله گفتند که تو ما را خبر میدهی که معجزه موسی
عصا است و معجزه عیسی احیاء موتی و معجزه صالح بیرون آوردن ناقه از سنگ اگر تو غیر ازین نوع معجزه بنمائی با تو ایمان
آوریم و بر طبق این قسم خوردند حق تعالی ازین خبر میدهد که وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ و قسم خوردند کفار
قریش بخدا جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ در حالتیکه جهد و اجتهاد داشتند در قسمهای خود
لَئِن جَاءَتْهُمْ آيَةٌ اگر آید بدیشان نشانه و معجزه که ایشان خواهش لَّيُؤْمِنُنَّ
بِهَا هر آینه ایمان آورند بآن آیه که فی الحقیقة ایمان به پیغمبر است قُلْ بگو ای محمد إِنَّمَا
الْآيَاتُ عِندَ اللَّهِ جز این نیست که این معجزات نزد خدا تعالی است و او قادر است بر اظهار

ان

وچه چیز دانا کرداند وَمَا يُشْعِرُكُمْ [illegible] نیست و مراد از ان ظاهر خواهد کرد و اگر مصلحت مقتضی آن باشد آن
شما را ای مؤمنان این استفهام انکاریست یعنی نمیدانید شما أَنَّهَا إِذَا جَاءَتْ آنکه هرگاه بیاید آن معجزه
لَا يُؤْمِنُونَ ایمان نمی آرند ایشان بآن آیات و به پیغمبر آخر الزمان صلوات الله علیه و آله
وَنُقَلِّبُ أَفْئِدَتَهُمْ معطوف است بر لا یؤمنون یعنی که نمیدانید شما آنکه هرگاه
بیاید آن آیه مقترحه ایشان بگردانیم دلهای ایشان را وَأَبْصَارَهُمْ و چشمهای ایشان را از طریق
عقوبت در دار عقبی در میان شعله آتش دوزخ یا بگردانیم دلها و دیده های ایشان را در دار دنیا از سرور و شادمانی بسوی غم و حیرانی
و عن ابی جعفر الباقر علیه السلام فی قوله و نقلب افئدتهم و ابصارهم یقول ننکس قلوبهم فیکون اسفل قلوبهم اعلاها و نعمی ابصارهم فلا یبصرون
الهدی یعنی حضرت فرمود که مراد از نقلب افئدتهم اینست که سرنگون میکنیم دلهای ایشان را تا پایین دلها بالا شود و بالا پایین و مراد
از نقلب ابصارهم اینست که کور میسازیم دیده های ایشان را تا آنکه نبینند ایشان راه هدایت را و میتواند که باین معنی اشارت باشد
بر هلاک و استیصال ایشان چنانچه قبل ازین بر دانستی که سنت الهی جاری شده بر اینکه اگر بعد از ظاهر شدن معجزه مقترح ایمان
نیارند عذاب هلاک و استیصال بر آنها نازل گردد كَمَا لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِ أَوَّلَ
مَرَّةٍ یعنی ایمان بآن آیات مقترحه خود نمی آورند چنانچه ایمان نیاوردند بآنچه نازل گردید بر ایشان از آیات در اول بار مانند
شق القمر و غیر آن علی بن ابراهیم روایت کرده که اول مرة یعنی فی الذر و المیثاق یعنی این کافران الحال ایمان نمی آورند چنانچه در
آن روز که حق تعالی ذریت آدم را مانند ذر یعنی مانند مورچه ظاهر گردانید و فرمود الست بربکم ایمان نیاوردند وَنَذَرُهُمْ
و بگذاریم ایشان را فِي طُغْيَانِهِمْ در گمراهی و سرکشی خودشان يَعْمَهُونَ
در حالتیکه سرگشته باشند و راه حق نیابند یعنی سلب لطف و توفیق از ایشان نموده ایشان را بحال خودشان واگذاریم تا در بادیه
ضلالت سرگردان گردند وَلَوْ أَنَّنَا نَزَّلْنَا و اگر چنانچه ما فرو فرستادیم إِلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةَ
بسوی ایشان فرشتگان را که ما آنها را ببینند و آنها شهادت بحقیت رسالت تو دهند وَكَلَّمَهُمُ
الْمَوْتَىٰ و اگر زنده میکردیم مردها را و ایشان سخن میگفتند و شهادت میدادند به نبوت تو
وَحَشَرْنَا عَلَيْهِمْ و اگر جمع میکردیم برای ایشان كُلَّ شَيْءٍ همه آیات
و معجزات را قُبُلًا حالکونیکه مقابل و روبروی ایشان میبودند و ایشان همه را میدیدند مَّا كَانُوا
لِيُؤْمِنُوا ایمان نمی آوردند که ایمان آرند باختیار خود در هیچ حالتی از حالات از غایت جهل و عناد إِلَّا أَن
يَشَاءَ اللَّهُ مگر در حالتیکه خواستی خدا تعالی که جبرا و قهرا ایمان آورند و خدا تعالی جبر بر ایمان نمیکند بواسطه
آنکه جبر منافی تکلیف است چنانچه علی بن ابراهیم روایت کرده و معنی قوله الا ان یشاء الله الا ان یجبرهم علی الایمان
وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ و لیکن بیشترین کافران نادانند يَجْهَلُونَ نمیدانند که اگر

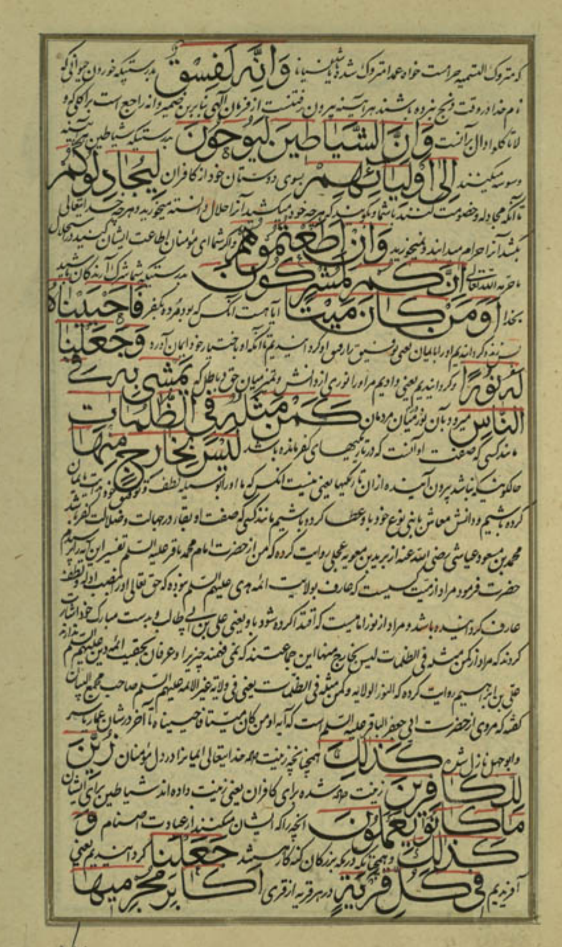


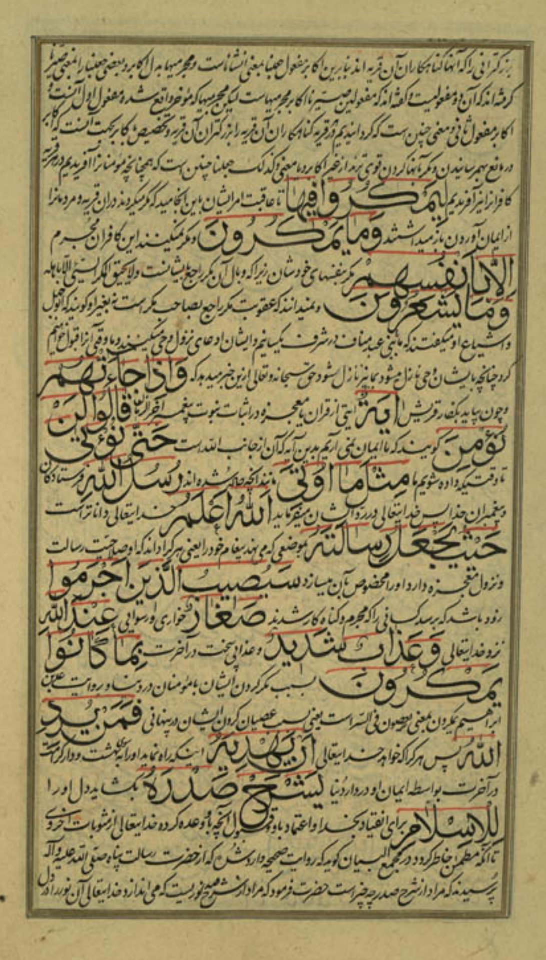
وكذلك جعلنا لكل نبي عدوا شياطين الانس والجن يوحي بعضهم الى بعض زخرف القول غرورا ولو شاء ربك ما فعلوه فذرهم وما يفترون

ولتصغى اليه افئدة الذين لا يؤمنون بالآخرة وليرضوه وليقترفوا ما هم مقترفون افغير الله ابتغي حكما وهو الذي انزل اليكم الكتاب مفصلا والذين آتيناهم الكتاب يعلمون انه منزل من ربك بالحق فلا تكونن من الممترين وتمت كلمت ربك صدقا وعدلا لا مبدل لكلماته

یعنی احکام او را و کلمه بمعنی حکم نیز آمده و اما تغییر و تبدیل در لفظ قرآن که از آنحضرت نقل کنند گویند محکمست بل واقع و احادیث اهل
سلام الله علیهم در این باب بحد تواتر معنوی رسیده و انکار آن جرات است و حدیثی که الحال شنیدی نیز شاهد بدین مطلبست
وَهُوَ السَّمِيعُ و اوست شنوا مر اقوال عباد را الْعَلِيمُ دانا با سرار ایشان و در اصول
کافی از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده که آنحضرت فرمود که چون امام در شکم مادر بس چهار ماهی رسد و
روح بآن تعلق گیرد فرشته حیوان نام بر بازوی راست امام آیه کریمه وتمت کلمت ربک تا اینجا نویسد و در بعضی روایات
آمده که این آیه را میان عینین امام نویسد و در بعضی دیگر میان کتفین امام مرویست و میتواند که بعضی از ائمه را بر عضد
ایمن نویسد و بعضی را میان العینین و بعضی را میان الکتفین و بعد از این حضرت فرمودند که فاذا صار الامر الیه جعل الله
له عمودا من نور یبصر به ما یعمل اهل کل بلد یعنی پس هرگاه بگردد امر امامت بسوی او و ریاست عامه خلق باو راجع شود میگرداند حقتعالی
برای او عمودی از نور که می بیند بآن نور آنچه را که بعمل می آرند اهل بلدی و شهری و بنابرین حدیث مراد از کلمه امام علیه السلم است
هشام بن الحکم از حضرت ابو الحسن امام موسی الکاظم علیه السلم روایت کرده که آنحضرت فرمود که پس حق تعالی مذمت کثرت
کثرت میکند و میفرماید که وَإِن تُطِعْ و اگر اطاعت کنی تو ای سامع یا آنکه خطاب به پیغمبر است و مراد امت
آنحضرت صلوات الله علیه و آله اند یعنی اگر اطاعت کنی تو ای محمد یعنی اگر اطاعت کنند امت تو أَكْثَرَ
مَن فِي الْأَرْضِ بیشتر کسانی را که در روی زمین اند یعنی اهل ضلالت و عصیان را خواه مسلمان
باشند خواه کافر يُضِلُّوكَ گمراه گردانند ترا عَن سَبِيلِ اللَّهِ
از راه خدا که آن دین اسلام است و عمل باحکام با اعتقاد با امام است إِن يَتَّبِعُونَ کلمه ان نافیه است
یعنی پیروی نمیکنند این اکثر من فی الارض إِلَّا الظَّنَّ مگر گمان فاسد خود را وَإِنْ هُمْ
إِلَّا يَخْرُصُونَ و نیستند ایشان مگر آنکه تخمین میکنند و تقلید مینمایند در اعتقادات
خود بابا و اقران خود إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بدرستیکه پروردگار تو داناتر است و میداند
مَن يَضِلُّ کسی را که گمراه میشود عَن سَبِيلِهِ از راه حق مخفی نماند که کلمه من در من یضل بمعنی
الذی است و محلا منصوبست بفعلی که اسم تفضیل دلالت بران دارد ای ان ربک هو اعلم یعلم من یضل چنانچه از ترجمه
ظاهر میشود و میتواند که منصوب بافعل تفضیل باشد چنانچه قاضی ناصر الدین بیضاوی تصریح کرده و گفته و من موصولة فی
محل النصب بفعل دل علیه اعلم لا به فان افعل لا ینصب الظاهر فی مثل ذلک وَهُوَ أَعْلَمُ و او داناتر است
بِالْمُهْتَدِينَ براه یافتگان چون در مقام حقتعالی ذکر مهتدین کرد گویا فرموده از جمله اهتدا آنست
که شما حلال خدا را حلال دانید و حرام خدا را حرام فَكُلُوا پس بخورید مِمَّا ذُكِرَ
اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ آن حیوانی را که ذکر کرده باشند نام خدا تعالی را بران در وقت ذبح آن

إِن كُنتُم اگر باشید شما بِآيَاتِهِ مُؤْمِنِينَ باحکام او ایمان آورندگان بنا بر
تفسیر فکلوا مما ذکر اسم الله علیه متعلق بمقدر است و میتواند که فکلوا مما ذکر اسم الله جزا مقدم بر شرط باشد که ان
کنتم بآیاته مؤمنین است یعنی اگر شما ایمان باحکام آلهی داشته باشید پس بخورید ذبایحی را که نام خدا در وقت ذبح آن گفته باشند
وَمَا لَكُمْ و چه غرض است مر شما را أَلَّا تَأْكُلُوا در اینکه نمیخورید مِمَّا
ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ گوشت آن حیوانی را که ذکر کرده باشند نام خدا را بر سر آن در وقت
ذبح و میتواند که کلمه ما در ما لکم نافیه باشد باین معنی که جایز نیست مر شما را اینکه حلال ندانید اکل چنین حیوانی را وَقَدْ
فَصَّلَ لَكُم و حال آنکه بتحقیق بیان کرده است خدا تعالی و جدا کرده این مَّا حَرَّمَ
عَلَيْكُمْ آنچیزی را که حرام کرده است بر شما از آنچه که حرام نیست حق تعالی در سوره مائده
بآیه حرمت علیکم المیتة والدم تا آخر آیت إِلَّا مَا اضْطُرِرْتُمْ مگر آن خوراکی که اضطرار بهم رسانیده باشید
و محتاج شده باشید إِلَيْهِ بسوی آن یعنی بسوی اکل آن که در ینوقت اکل آن حرام رخصتست مر شما را بمقدار سد رمق
بشرطی که مضطر باغی و عادی نباشد چنانچه در آیت دیگر واقع شده که فمن اضطر غیر باغ ولا عاد فلا اثم علیه و معنی
باغی و عادی را قبل ازین دانستی و مختار محققان اصحاب رضوان الله علیهم اینست که اگر آنچه حرام شراب باشد
و دفع اضطرار منحصر باشد بشرب آن در ینصورت آشامیدن آن جایز است و الا فلا وَإِنَّ كَثِيرًا
و بدرستیکه بسیاری از شما لَّيُضِلُّونَ هر آینه گمراه میکنند اشیاع و اتباع خود را در تحلیل حرام
و تحریم حلال بِأَهْوَائِهِم بسبب هوسهای نفس خود بِغَيْرِ عِلْمٍ بی دانشی
و وجهی که معتبر و شرعی باشد و بعد از این بطریق وعید و تهدید میفرماید که إِنَّ رَبَّكَ هُوَ
بدرستیکه پروردگار تو أَعْلَمُ بِالْمُعْتَدِينَ اوست داناتر از همه کس بمرگذرندگان از حلال بسوی
بسوی حرام از حدود شرعی مطلق وَذَرُوا و ترک کنید ظَاهِرَ الْإِثْمِ گناه آشکارا را
وَبَاطِنَهُ و گناه پنهان را بروایت علی بن ابراهیم ظاهر اثم مطلق معاصی است و باطن آن شرک بخدا
و شک آوردن در دل إِنَّ الَّذِينَ يَكْسِبُونَ الْإِثْمَ بدرستیکه آنانکه
کسب میکنند گناه ظاهر و باطن را سَيُجْزَوْنَ زود باشد که جزا داده شوند بِمَا كَانُوا
يَقْتَرِفُونَ بسبب آنچه بودند که کسب میکردند بجهت تأکید باز میفرماید که
وَلَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ و مخورید
گوشت آن حیوانی را که یاد کرده نشده باشد عمدا نام خدا تعالی بر ذبح آن اما اگر فراموش نام ترک کرده شده باشد
خوردن گوشت آن جایز است و در مجمع البیان گفته و هو المروی عن ائمتنا لکن احمد حنبل و داود در اعتقاد نیست





مؤمن پس واشود دل مؤمن و گشاده گردد و بعد از این از حضرت پرسیدند که آیا این شرح صدر را علامتی هست که شناخته شود بآن
علامت حضرت فرمود که آری علامت آن رجوع است بدار خلود که آن سرای آخرتست و پهلو خالی کردن از دار غرور که سرای
دنیاست و آماده شدنست برای موت پیش از رسیدن آن **وَمَن يُرِدْ** هر کرا که خواهد **أَن**
يُضِلَّهُ اینکه گمراه گرداند و راه بهشت ننماید او را در آخرت بواسطه کفر و عصیان او در دنیا
يَجْعَلْ صَدْرَهُ میگرداند سینه او را **ضَيِّقًا حَرَجًا** تنگ بمثابه که اصلا منفذی
نباشد که تا آن حق را بشنود و راه حق را ببیند پس او در بحر اضطراب افتد و کار بر او مشکل گردد
كَأَنَّمَا يَصَّعَّدُ فِي السَّمَاءِ گوییا که بالا میرود از آسمان چنانچه رفتن بآسمان بر او
مشکل و متعذر است همچنین استماع حق و تصدیق نمودن آن مشکل و متعذر خواهد بود و تفسیر آیه فمن یرد الله ان یهدیه
تا آخر چنانچه مذکور شد مروی از حضرت امام رضا علیه التحیة والثناست و کتاب عیون اخبار الرضا و معانی الاخبار حامل
این روایتست و عبارت حدیث اینست که من یرد الله ان یهدیه بایمانه فی الدنیا الی جنته و دار کرامته فی الآخرة یشرح صدره
للتسلیم لله والثقة به والسکون الی ما وعده من ثوابه حتی یطمئن الیه و من یرد ان یضله عن جنته و دار کرامته فی الآخرة لکفره
و عصیانه له فی الدنیا یجعل صدره ضیقا حرجا حتی یشک فی کفره و یضطرب من اعتقاده قلبه حتی یصیر کانما یصعد
فی السماء، در کافی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که ان القلب لیتجلجل فی الجوف یطلب الحق فاذا اصابه اطمان و قر
ثم تلا هذه الآیه تجلجل بجای معجمتین و جیمین یعنی بدرستیکه دل آدمی هر آینه حرکت میکند در اندرون سینه حرکت
میکند در طلب حق و چون بحق میرسد اطمینان حاصل کند و بجای خود قرار گیرد و بعد از این حضرت آیت فمن یرد الله ان یهدیه را تلاوت
کردند **كَذَٰلِكَ** همچنانچه تضییق صدر ایشان میکند **يَجْعَلُ اللَّهُ الرِّجْسَ** میگرداند خدای تعالی
شک را **عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ** بر آنانکه ایمان نمی آرند، فی تفسیر العیاشی عن ابی عبد الله علیه السلام
فی قوله تعالی کذلک یجعل الله الرجس قال هو الشک و مفسرین رجس را بعذاب یا بخذلان حمل کرده اند مخفی نماند که ظاهر این بود که بجای علی الذین
لا یؤمنون ضمیر بیاورد و علیهم گوید که تا ضمیر راجع بما سبق گردد لیکن اینچنین نکرده و در موضع ضمیر ظاهر آورده تا اشارت باشد بر اینکه
عدم ایمان علت جعل مذکور است **وَهَٰذَا** و این راه ایمان **صِرَاطُ رَبِّكَ** راه پروردگار
تست یعنی راهیست که پروردگار تو راضی بر آنست **مُسْتَقِيمًا** در حالتیکه آن راه راستست و کجی ندارد
قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ بتحقیق بیان کردیم آیات قرآنی را و ظاهر ساختیم مفردات آنرا
لِقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ برای گروهی که پند پذیرند و فکر و تدبر در آن نمایند و چون اهل تذکر از تفکر
از آیات می یابند تعهد ایشانرا مخصوص بذکر گردانید **لَهُمْ دَارُ السَّلَامِ** مر این متذکرین راست
سرای خدای تعالی که آن بهشت است بنابر این سلام اسمی از اسامی حق تعالی خواهد بود و اضافه دار بذات مقدس الهی اشارت

بتعظیم

بتعظیم آنست یا مراد اینست که مر ایشانراست سرای سلامتی از آفات و مکاره که آن نیز همان سرای بهشت است یا مراد
سرایی که تحیت مردم در آنجا سلام است **عِندَ رَبِّهِمْ** نزد پروردگار ایشان یعنی پروردگار ایشان
ضامن است ادخال ایشان را در دار السلام **وَهُوَ وَلِيُّهُم** و او دوست ایشانست یا مر او راست نصرت دهنده و متولی ثواب ایشان
ایشان در دنیا و عقبی **بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ** بسبب آنچه میکردند از اعمال صالحه
وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا و گوید خدای تعالی در روزیکه جمع نماید همه خلایق را یا یاد کن ای رسول روزیرا
که جمع کند خدای تعالی جن و انس را بنابر اول یوم مفعول فیه یقول مقدر است و بنابر ثانی مفعول اذکر مقدر است **يَا مَعْشَرَ**
الْجِنِّ ای گروه جنیان یعنی ای شیاطین **قَدِ اسْتَكْثَرْتُم** بتحقیق طلب کثرت
خود کردید **مِّنَ الْإِنسِ** از آدمیان یعنی خواستید که زیاد شوید باین طریق که اغوای آدمیان کنید تا ایشانرا
تابع خود گردانید و بدین وسیله کثرت بهم رسانید **وَقَالَ أَوْلِيَاؤُهُم** و گویند اولیا و دوستان
شیاطین و تابعین ایشان **مِّنَ الْإِنسِ** از آدمیان **رَبَّنَا اسْتَمْتَعَ بَعْضُنَا**
بِبَعْضٍ ای پروردگار ما برخورداری یافت بعضی از ما ببعضی یعنی منتفع شد آدمیان از شیاطین بوجه
که ایشان از برای شهوات و لذات نفسانی راهنمونی کردند و تمتع یافتند شیاطین از انس بانکه آدمیان مطیع و منقاد
ایشان شدند **وَبَلَغْنَا** و رسیدیم **أَجَلَنَا الَّذِي أَجَّلْتَ لَنَا**
بوقتیکه مقرر کرده برای ما که آن قیامتست پس حال ما چون خواهد بود **قَالَ** گوید خدای تعالی یعنی ملائکه را حکم کند که در جواب
ایشان بگویند **النَّارُ مَثْوَاكُمْ** آتش دوزخ آرامگاه شماست **خَالِدِينَ**
فِيهَا حالکونیکه جاوید باشند در ان آتش در جمیع اوقات **إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ** مگر آن اوقاتی که
خواهد خدای تعالی که منتقل سازد شما را از عذاب آتش بعذاب زمهریر و میخوانند که الا در اینجا بمعنی غیر باشد یعنی آتش دوزخ
جای اولیا و شیاطین است حالکونیکه خالدین باشند در ان غیر آنچه خواسته حق تعالی در حق ایشان از انواع عذاب که مختلف
میشود در شدت و ضعف باختلاف استحقاق ایشان **إِنَّ رَبَّكَ** بدرستیکه پروردگار تو **حَكِيمٌ**
رعایت کننده مصلحتست **عَلِيمٌ** بغایت داناست بقدر استحقاق هر کسی **وَكَذَٰلِكَ**
و چنانچه فرو گذاریم اولیا و شیاطین را که اکثر بعضی بدیگر تسلط بهم رسانند **نُوَلِّي** مسلط میگردانیم **بَعْضَ**
الظَّالِمِينَ بَعْضًا بعضی ستمکارانرا بر بعضی دیگر **بِمَا كَانُوا**
يَكْسِبُونَ بسبب آنچه که بودند که کسب میکردند از اعمال قبیحه فی اصول الکافی
عن ابی جعفر علیه السلام ما انتقم الله من ظالم الا بظالم و ذلک قوله عز و جل و کذلک نولی بعض الظالمین بعضا یعنی
امام علیه السلام فرمود که انتقام نکشید خدای تعالی از ستمکاران در دنیا مگر بستمکاری دیگر و این مضمون قول خدای تعالی است

در آیه که فرموده نولی بعض الظالمین بعضا و حاصل معنی آیه کریمه وکذلک نولی بعض الظالمین بعضا آنست که و مانند آن عذاب
در جهنم که زاید بر غلو و جهنم است انتقام میکشیم در دنیا همیشه از بعض ستمکاران بعضی دیگر بنابرین در حدیث شریف اشارت
رانیکه الا در آلا ما شاء الله معنی غیر است و گویند چند ایتعالی در روز جزا که یا معشر الجن و الانس
ای گروه جنیان و آدمیان الم یأتکم آیا نیامد بشما استفهام انکاریست یعنی آمد
بشما رسل منکم پیغمبران از جنس شما که یقصون علیکم
آیاتی میخوانند بر شما آیتهای کتاب مرا و ینذرونکم و میترسانیدند شما را
لقاء یومکم هذا از دیدن آنچه را که درین روز شما مستحق آن شده و ایدا از عذاب و عقاب
خلافست میان علما که آیا در میان جنیان پیغمبری از جنس ایشان مبعوث شده یا نه بعضی را اعتقاد آنست که پیغمبری از
از جنس جنیان برای ایشان مبعوث گردید چنانچه ظاهر این کریمه ناطق بر آنست و بعضی را اعتقاد آنست که مبعوث نشده
و توجیه آیه را چنین کنند که چون حق تعالی انس را با جن جمع کرد پس بر سبیل تغلیب این خطاب نمود چنانچه در آیه کریمه دیگر فرموده
یخرج منهما اللؤلؤ و المرجان با آنکه لؤلؤ و مرجان از ملح بیرون آورده میشوند نه از عذب و از ابن عباس منقولست که حق تعالی
برای انس پیغمبران فرستاد و این پیغمبران انس رسل جنی برای جنیان تعیین میکردند و در کافی روایت کرده که حضرت
امیر المؤمنین علیه السلم عمرو بن عثمان جنی را بعد از فوت پدر او در جن خلیفه گردانید و مجاهد گفته الرسل من الانس و النذر من الجن
یعنی رسول از برای آدمیست و بیم کننده از برای جنی و در عیون اخبار الرضا روایت کرده که شخصی شامی از حضرت
امیر المؤمنین علیه الصلوة و السلم سؤال کرد که هل بعث الله عز و جل نبیا الی الجن فقال نعم بعث الیهم نبیا یقال له یوسف
فدعاهم الی الله عز و جل فقتلوه یعنی شامی پرسید که آیا خدا ایتعالی پیغمبری برای جن مبعوث گردانیده یا نه حضرت امیر علیه السلم
فرمودند که آری حق عز و جل مبعوث ساخت بر جنیان پیغمبری که او را یوسف میگفتند پس آن پیغمبر جنیان را
دعوت بخدا ایتعالی کرد و ایشان قبول آن دعوت نکرده او را کشتند و محتملست که این پیغمبر یوسف نام از جنس جن باشد
و میتواند که از نوع انس باشد که حق تعالی او را بر جنیان مبعوث گردانیده باشد و در عیون اخبار الرضا علیه السلم
از حضرت ابی جعفر الباقر علیه السلم روایت کرده که ان الله عز و جل ارسل محمدا صلوات الله علیه و آله الی الجن و
الانس قالوا گویند این معشر جن و انس در جواب که شهدنا علی انفسنا
گواهی میدهیم بر کفر و عصیان نفسهای خود و اعتراف مینمائیم بر انقطاع معذرت و بر استحقاق عذاب
و غرتهم الحیوة الدنیا و فریفته گردانید ایشانرا زندگانی دنیا و بکفر خود اقرار
نمیکردند و شهدوا علی انفسهم و چون شداید و اهوال
قیامت را بدیدند گواهی دادند بر نفسهای خود در آخرت انهم کانوا

کافرین

کافرین بنکه ایشان بودند ناگرویدگان در دار دنیا ذلک این ارسال رسولان
ان لم یکن ربک بجهت اشتغال بودن پروردگار تست مهلک القری
ای مهلک اهل القری یعنی هلاک کننده اهل دیهها و شهرها بظلم بسبب ظلمی که اهل قریها
کرده باشند بنابرین ترجمه ان لم یکن تعلیل ارسال رسلست و کلمه ان مصدریه که مدخول در امصدریت خود فرو آورده
باین تقدیر که ذلک لانتفاء کون ربک مهلک القری بظلم و میتواند که کلمه ان مخففه از مثقله باشد ای ذلک
لان الشان لم یکن ربک مهلک اهل القری بظلم یعنی این ارسال رسل بواسطه آنست که شان آنست که نیست پروردگار تو
هلاک کننده اهل قریها بسبب ظلمی که کرده باشند و اهلها غافلون و حال آنکه باشند
اهل آن قریها غافل یعنی پیغمبری برای ایشان مبعوث نشده باشد که تا ایشانرا خبر از خدا و قیامت دهد و انذار
از ظلم نماید و از اینجاست که اهلاک هیچ قومی نبوده مگر بعد از ارسال رسل و الا ایشانرا حجت بودی بر خدا ایتعالی
که چرا برای ما از جانب خود رسولی نفرستادی که تا ما را بر احکام تو مخبر میساخت و لکل و برای هر
مکلفی خواه مطیع باشد و خواه عاصی درجات مراتبی است از ثواب و عقاب
مما عملوا از برای عملهائی که کرده اند و ما ربک و نیست پروردگار تو بغافل
عما یعملون بیخبر از آنچه مردمان میکنند و ربک الغنی و پروردگار تو بی نیاز از
از عباد و عبادت عباد و با وجود استغنا او ذو الرحمة خداوند رحمتست بر ایشان
که محض ترحم ایشانرا مکلف ساخت و ارسال رسل نمود و تکمیل ایشان کند بواسطه جلب نفع خود و بعد از ین جن و انس را مخاطب
ساخت اخبار از قدرت کامله خود میفرماید و بیان استغنای خود میکند و میفرماید که مرا از شما هیچ حاجتی نیست ان یشأ اگر خواهد
و صفوت و اینه یذهبکم هلاک میکند شما را ای جن و انس و یستخلف
و خلیفه و جانشین شما میسازد یعنی ایجاد میکند من بعدکم از پس شما ما یشاء
هر که را خواهد کما انشاکم همچنانکه ایجاد کرد شما را من ذریة قوم آخرین
از ذریت گروهی دیگر که پدران شما باشند لیکن شما را باقی میدارد تا باجل موعود از روی لطف و ترحم که با جمع
شما آدم شده و بشرف اسلام مشرف شوند یا فرزندی از شما بشرف برسند ان ما توعدون
بدرستی که آنچه شما را وعده داده میشوید از قیامت و متعلقات آن لآت هر آینه آینده است
بی شک و شبهه و ما انتم بمعجزین و نیستید شما عاجز کنندگان مر خدا ایتعالی
در آوردن بعث و نشور یا نیستید شما بیرون رونده از ملک خدا ایتعالی قل بگو ای محمد مر کفار قریش را
از روی تهدید یا قوم ای قوم من تقدیر یا قومی اعملوا علی مکانتکم



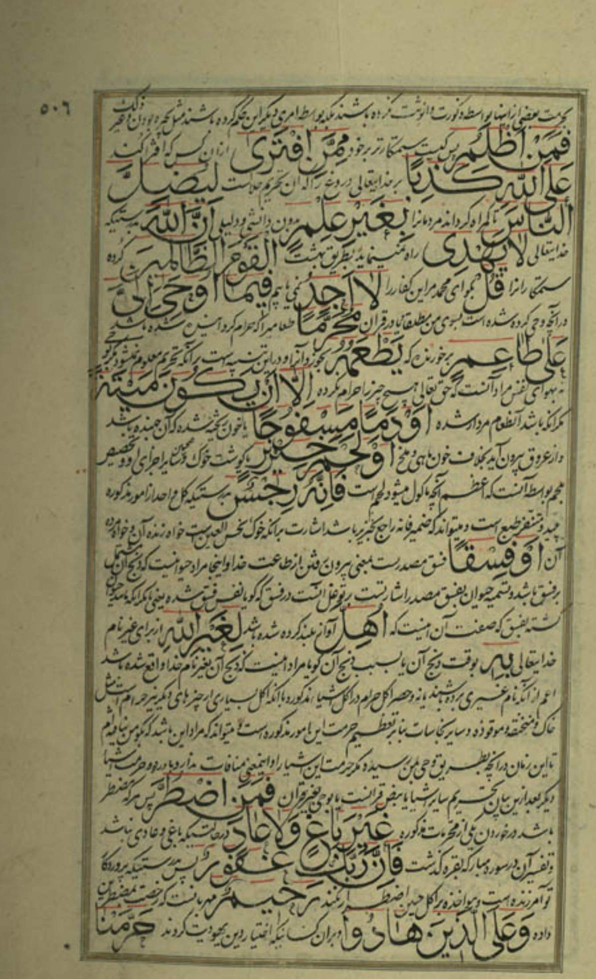
إني عامل فسوف تعلمون من تكون له عاقبة الدار إنه لا يفلح الظالمون وجعلوا لله مما ذرأ من الحرث والأنعام نصيبا فقالوا هذا لله بزعمهم وهذا لشركائنا فما كان لشركائهم فلا يصل إلى الله وما كان لله فهو يصل إلى شركائهم ساء ما يحكمون وكذلك زين لكثير من المشركين

قتل أولادهم شركاؤهم ليردوهم وليلبسوا عليهم دينهم ولو شاء الله ما فعلوه فذرهم وما يفترون وقالوا هذه أنعام وحرث حجر لا يطعمها إلا من نشاء بزعمهم وأنعام حرمت ظهورها وأنعام لا يذكرون اسم الله عليها افتراء عليه سيجزيهم بما كانوا يفترون وقالوا ما في بطون هذه الأنعام خالصة لذكورنا ومحرم على أزواجنا وإن يكن ميتة فهم فيه شركاء سيجزيهم وصفهم إنه حكيم عليم

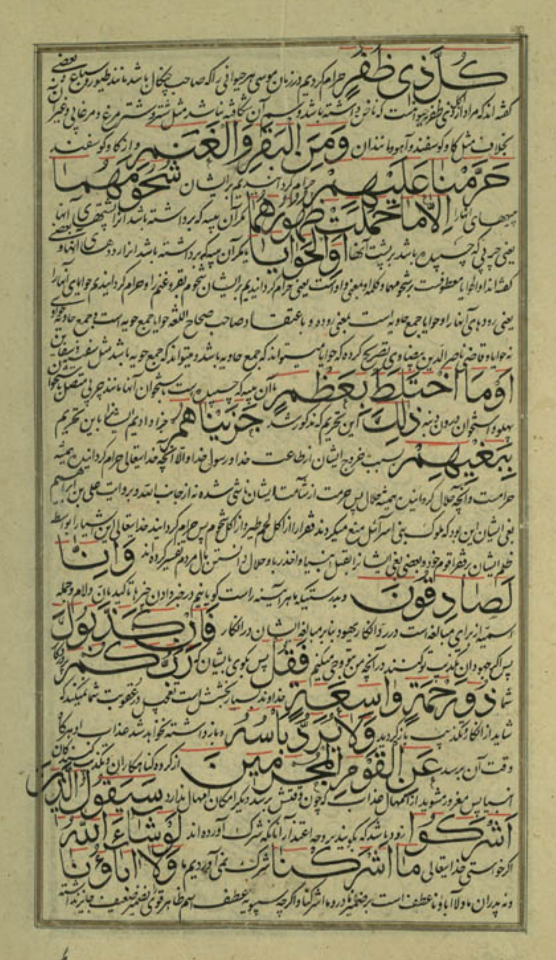
مصابرا عصا در حال و حرمت **قد خسر الذین** تحقیق زیان کردند آنانکه **قتلوا**
اولادهم کشتند فرزندان خود را **سفها** از روی سفاهت و بیخردی **بغیر**
علم بدون دانشی زیرا که گرد انشان ... شدند قتل اولاد خود نمیکردند **وحرموا** و حرام ساختند
ما رزقهم الله آنچه که روزی داده ایشانرا خدای تعالی از بحایر و کوال نعت که خدا چنین فرموده
افتراء علی الله بجهت افترا کردن و دروغ بستن بخدا **قد ضلوا** بتحقیق گمراه شدند ایشان
وما کانوا مهتدین و نبودند راه یافتگان بسوی حق و چون حق تعالی حکایت کرد
که مشرکین بزعم باطل خود بعضی چیزها را برای بتان خود مقرر کرده اند و بعضی را حلال و بعضی را حرام ساخته اند بعد از این بیان میکند که خالق
همه چیزها معبود بحق است و جایز نیست که اصنام بعضی چیزها با صنام کنند و حکم نمایند بحلیت بعضی و حرمت بعضی بدون
اذن خدای تعالی چنانچه میفرماید که **وهو الذی** و اوست آن قادری که **انشا** پیدا کرد و آفرید برای انتفاع
عباد **جنات** بوستانهای مملو از درختان میوه دار **معروشات** داربست کرده
شده مانند درختان انگور **وغیر معروشات** و غیر داربست کرده شده چون
درختان ساق دار که احتیاج بعریش نداشته باشند و گفته اند که مراد از غیر معروشات افتاده بر روی زمین باشند و بعضی گفته اند
که مراد از معروشات چیزهایی اند که آنرا غرس کنند و غیر معروشات آنچه در کوهها و صحراها خود بخود روید **و**
النخل و بیافرید درخت خرما از فضله طینت آدم لهذا مانند آدم محتاج تلقیح است و از بریدن سر ضایع و نابود گردد
والزرع و بیافرید کشتها را از جو و گندم و امثال آن **مختلفا اکله**
مختلفا ثمره یعنی در حالتیکه مختلف و گوناگونست ثمره نخل در صورت و طعم و لون و رایحه و زرعیکه معطوفست بر نخل و آن
در اختلاف طعم و صورت و الوان حکم نخل دارد و بعضی ضمیر اکله را راجع بکل واحد از نخل و زرع گرفته اند و بعضی راجع بزرع بقرب ... اند
و نخل را در حکم او گرفته اند الله اعلم بحقایق کلماته **والزیتون والرمان** و دیگر بیافرید زیتون و انار را
متشابها وغیر متشابه در حالتیکه کل واحد از زیتون و انار مانند
خوند در بعضی وجوه و مانند نیستند در بعضی وجوه دیگر و این امور دالند بر قدرت کامله صانع علیم عز و جل **کلوا**
من ثمره بخورید از میوه های هر یک از این درختان **اذا اثمر** وقتیکه میوه پیدا کند
هر چند نارس و خام بوده باشد در جوامع الجامع گفته این آیه کریمه تعلیمست مر عباد را در ... اباحت اکل میوه
لازم نیست که بعد از رسیدن آن باشد بلکه در حین خامی نیز اکل آن مباح است معلوم باشد که قبل از این در این سوره
مبارکه استدلال بر وجود صانع حکیم جلت حکمته موافق این آیه با اختلاف فی الجمله گذشت چنانچه در سابق مذکور
شد که ومن النخل من طلعها قنوان دانیه و جنات من اعناب والزیتون والرمان مشتبها وغیر متشابه لیکن در اینجا بعد از استدلال

بنظر و تدبر حکم کرده فرموده انظروا الی ثمره اذا اثمر و ینعه و درین آیه بعد از استدلال اذن باکل و انتفاع داده فرموده کلوا من
ثمره اذا اثمر پس گویا زمین الایتین نظر و اکل است و بر صاحبان مدارک عالیه پوشیده نیست که تدبر و نظر غذای روح و حاصل از آن
سعادت باقیه روحانیست و اکل و انتفاع غذای جسم و مترتب بر آن لذات فانیه جسمانیست بنابرین اولی اولی بتقدیم
و احری احری بتاخیر است و لهذا در نظم کلام ملک علام عز و علا همچنین مترتب گردید اما محتاج باین لطیفه وقتی خواهیم بود
که ترتیب نظم قرآنی همه یا بعضی مطابق ترتیب نزولی افتاده باشد و ظاهر بالخصوص در مقام چنین نظم و ترتیب را خواهد الله
اعلم **وآتوا حقه** و بدهید حق آن میوه را یعنی بتصدق کنید بفقرا بعضی از آن **یوم**
حصاده در روز درویدن زراعت و بریدن خرما و غیر آن بفقرایی که در وقت حصاد حاضر شوند و اگر حاضر
نشوند چیزی بایشان دادن لازم نیست بنابر حدیث حضرت امام رضا علیه السلم و این غیر زکوة مفروضه است چنانچه در حدیث
وارد شده و بعضی گفته اند که زکوة در مدینه واجب شده و این آیه مکی است بنابرین مراد ازین آیه زکوة نخواهد بود مخفی نماند که اهل بصره
و شام و عاصم حصاده را بفتح حا خوانده اند و باقی بکسر حا و در قرب الاسناد روایت کرده که احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی
در خدمت حضرت امام رضا علیه السلم حصاده را بکسر حا قرائت کرد حضرت فرمود فتح الفم بالحا یعنی وا کن دهن خود را
بگشا بجامه آنست که حصاده را بفتح حا بخوان چون حق تعالی اول بیان اباحت اکل ثمره نمود و بعد از آن حکم کرد بدادن حق فقرا
در حین حصاد بنابرین بعضی گفته اند که آیه دلالت دارد بر جواز اکل ثمره اگر چه هنوز حق خدای تعالی را نداده باشند و تقیید بحصاد
اشارت بآنست که دادن حق موقوفست بادراک و تنقیه آن و در تفسیر عیاشی روایت کرده که بریدن خرما در شب و درویدن
زراعت در شب بنابرین آیه جایز نیست **ولا تسرفوا** و اسراف مکنید و از حد در مگذرید در صدقه دادن و در حدیث
از حضرت ابی الحسن الرضا علیه السلم روایت کرده که اسراف در صدقه دادن بهر دو کف است و بعد ازین فرمودند که
پدر بزرگوار من در وقت بریدن خرما و درویدن زراعت حاضر میشد و میدید که یکی از ملازمان و خدمتکاران او بهر دو کف صدقه
میداد و باو فریاد میکرد و میفرمود که بیک دست صدقه بفقرا بده کفی بعد از کفی و دسته بعد از دسته **انه لا**
یحب المسرفین بدرستیکه خدای تعالی دوست ندارد اسراف کنندگان را یعنی راضی نیست
بفعل ایشان **ومن الانعام** عطفست بر جنات ای و هو الذی انشا من الانعام یعنی اوست
که آفرید از چهارپایان **حمولة** حیوانات بارکش مانند شتر و گاو و استر و دراز گوش **وفرشا**
و حیواناتی را که مانند فرش در زمین انداخته شوند برای ذبح چون بز و گوسفند یا حیواناتی که از پشم آن فرش بافند و بعضی گفته اند
که حموله حیوان بزرگست و فرش حیوان کوچک که بنابر صغر جثه بزمین نزدیک باشد مانند فرش **کلوا**
مما رزقکم الله بخورید از آنچه روزی داد خدای تعالی و حلال کرد از این انعام
ولا تتبعوا و پیروی مکنید **خطوات الشیطان** که

شیطان را یعنی براه او مروید و بوسوسه او حرام را حلال و حلال را حرام مسازید **إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ** بدرستیکه شیطان مر شما را دشمنیست آشکارا **ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ** بدل حموله و فرشا است یعنی از چهارپایان هشت صنف و بعضی گفته‌اند که مفعول کلوا باشد یعنی بخورید از انعام هشت صنف **مِنَ الضَّأْنِ** از گوسفند آفریده **اثْنَيْنِ** دو صنف یکی اهلی و دیگری وحشی کوهی **وَمِنَ الْمَعْزِ اثْنَيْنِ** و از بز نیز دو صنف یکی اهلی و دیگری کوهی و چون کفار بعضی از این انعام را بر خود حرام کرده بودند حق سبحانه تعالی میفرماید **قُلْ** بگو ای محمد با جماعت **آلذَّكَرَيْنِ حَرَّمَ** آیا نر گوسفند و نر بز را حرام کرد خدا تعالی **أَمِ الْأُنْثَيَيْنِ** یا دو ماده از اینها را **أَمَّا اشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ** آیا حرام کرد آنرا که فرا گرفته و احاطه کرده بر آن **أَرْحَامُ الْأُنْثَيَيْنِ** رحمهای آن دو ماده خواه نر باشد و خواه ماده **نَبِّئُونِي** خبر دهید مرا **بِعِلْمٍ** بامری معلوم که دلالت کند بر آنکه کدام یک از این اقسام را خدا تعالی حرام گردانیده **إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ** اگر باشید شما راست گویان که تحریم آن از جانب الله است **وَمِنَ الْإِبِلِ اثْنَيْنِ** و از شتر دو صنف را بختی و عرابی یعنی خراسانی و غیر آن چنانچه اصمعی از صاحب مجمع البیان از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده **وَمِنَ الْبَقَرِ اثْنَيْنِ** و از گاو دو صنف اهلی و وحشی **قُلْ** بگو ای محمد با ایشان که **آلذَّكَرَيْنِ حَرَّمَ أَمِ الْأُنْثَيَيْنِ أَمَّا اشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ أَرْحَامُ الْأُنْثَيَيْنِ** بهمان معنی که گذشت مگر از این عبارت محتملست که بواسطه استفهام ایشان آن و تا کید در آن باشد **أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ** بلکه آیا بودید حاضر و مشاهده کننده **إِذْ وَصَّاكُمُ اللَّهُ بِهَذَا** وقتیکه وصیت میکرد و حکم میفرمود خدا تعالی شما را بتحریم اینها زیرا که شما اقرار به پیغمبری نکرده اید پس طریق دیگر نیست شما را بشناختن تحریم اینها مگر مشاهده خلاصه کلام در هر دو مقام اینست که بگو ای محمد با ایشان بر سبیل انکار که خدا تعالی نر این انعام اربعه را حرام کرده یا ماده آنها را یا بچهای اینها را شما که اقرار به پیغمبری ندارید و اعتراف بشریعتی نکرده اید از کجا حرمت ذکور یا اناث یا اولاد این انعام را فهمیده اید و شما کسی که گفته نه کسی شما را گفته و نه خود از خدا شنیده اید و جمعی کثیر از اهل تفسیر این آیه را الطریق الاول حمل کرده اند باین طرز که بگو ای محمد از روی حجت و برهان مر کفار را که تحریم بعضی از این انعام از قبل ذکورتست یا از انوثت یا بواسطه اشتمال رحم بر جنین اگر تحریم بسبب اولست باید که جمیع ذکور حرام باشند و اگر باعتبار ثانیست اناث باید که همه در حرمت داخل باشند و اگر باعتبار اشتمال رحم بر جنین است همچنان باید که همه حرام باشند چه در رحم یا ذکر است یا انثی پس تخصیص بعض دون بعض بی وجه است و ضعف این استدلال ظاهر است زیرا که محتملست که کفار حکم



بحرمت بعضی از اینها بواسطه ذکورت و انوثت کرده باشند بلکه بواسطه امری دیگر این حکم کرده باشند مثل بحیره و سائبه و وصیله و حام و غیر ذلک **فَمَنْ أَظْلَمُ** پس کیست ستمکارتر بر خود **مِمَّنِ افْتَرَى** از آن کس که افترا کند **عَلَى اللَّهِ كَذِبًا** بر خدا تعالی دروغ را که آن تحریم حلالست **لِيُضِلَّ النَّاسَ** تا گمراه گرداند مردمان را **بِغَيْرِ عِلْمٍ** بدون دانشی و دلیلی **إِنَّ اللَّهَ** بدرستیکه خدا تعالی **لَا يَهْدِي** راه نمینماید بطریق بهشت **الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ** گروه ستمکاران را **قُلْ** بگو ای محمد مر این کفار را **لَا أَجِدُ** نمی یابم **فِي مَا أُوحِيَ إِلَيَّ** در آنچه وحی کرده شده است بسوی من مطلقا یا در قرآن **مُحَرَّمًا** طعامی را که حرام کرده شده باشد **عَلَى طَاعِمٍ** بر خورنده **يَطْعَمُهُ** که بخورد آنرا و در این تنبیه است بر آنکه تحریم معلوم نمیشود مگر بوحی نه بهوای نفس مراد آنست که حق تعالی هیچ چیز را حرام نکرده **إِلَّا أَنْ يَكُونَ مَيْتَةً** مگر آنکه باشد آن طعام مردار شده **أَوْ دَمًا مَسْفُوحًا** یا خون ریخته شده که آن جهنده باشد و از عروق بیرون آید بخلاف خون ماهی و مخ **أَوْ لَحْمَ خِنْزِيرٍ** یا گوشت خوک و شاید اجزای او و تخصیص لحم بواسطه آنست که اعظم آنچه ماکول میشود لحم است **فَإِنَّهُ رِجْسٌ** بدرستیکه کل و احد از امور مذکوره پلید و متنفر طبع است و میتواند که ضمیر فانه راجع بخنزیر باشد اشارت بر آنکه خوک نجس العین است خواه زنده آن و خواه مرده آن **أَوْ فِسْقًا** فسق مصدر است بمعنی بیرون رفتن از طاعت خدا و اینجا مراد حیوانیست که ذبح آن مشتمل بر فسق باشد و تسمیه حیوان بفسق مصدر اشارت است بر توغل آنست در فسق که گویا نفس فسق شده یعنی اگر آنکه ماده حیوان کشته بفسق که صفت آن اینست که **أُهِلَّ** آواز بلند کرده شده باشد **لِغَيْرِ اللَّهِ** از برای غیر نام خدا تعالی **بِهِ** بوقت ذبح آن یا بسبب ذبح آن گویا مراد اینست که ذبح آن بغیر نام خدا واقع شده باشد اعم از آنکه نام غیری برده باشند یا نه و حصر اکل حرام در اکل اشیا مذکوره با آنکه اکل بسیاری از چیزهای دیگر نیز حرام است مثل خاک و منخنقه و موقوذه و سایر نجاسات بنا بر تعظیم حرمت این امور مذکوره است و میتواند که مراد این باشد که بگو من نیافتم تا این زمان در آنچه بطریق وحی بمن رسیده مگر حرمت این اشیا را و این معنی منافات ندارد با ورود حرمت اشیا دیگر بعد از این بیان بتحریم سایر اشیا یا بغیر قرآنست یا بوحی غیر قرآن **فَمَنِ اضْطُرَّ** پس هر که مضطر باشد در خوردن چیزی از محرمات مذکوره **غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ** در حالتیکه باغی و عادی نباشد و تفسیر آن در سوره مبارکه بقره گذشت **فَإِنَّ رَبَّكَ غَفُورٌ** پس بدرستیکه پروردگار تو آمرزنده است و مواخذه بر اکل حین اضطرار نکند **رَحِيمٌ** مهربانست که رخصت مضطر را داده **وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا** و بر آن کسانیکه اختیار دین یهودیت کردند **حَرَّمْنَا**



كُلَّ ذِي ظُفُرٍ حرام کردیم در زمان موسی هر حیوانی را که صاحب چنگال باشد مانند طیور و سباع و بعضی گفته اند که مراد از ذی ظفر حیوانیست که ناخن داشته باشد و سم آن شکافته نباشد مثل شتر و شترمرغ و مرغابی و غیر آن بخلاف مثل گاو و گوسفند و آهو و مانند آن وَمِنَ الْبَقَرِ وَالْغَنَمِ و از گاو و گوسفند حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ حرام کردانیدیم بر ایشان شُحُومَهُمَا پیه های آنها إِلَّا مَا حَمَلَتْ ظُهُورُهُمَا مگر آن پیه که بر داشته باشد آنرا پشتهای آنها یعنی چربی که چسپیده باشد بر پشت آنها أَوِ الْحَوَايَا یا مگر آن پیه که برداشته باشد آنرا روده های آنها و بعضی گفته اند او الحوایا معطوفست بر شحومهما و کلمه او بمعنی واو است یعنی حرام گردانیدیم بر ایشان شحوم بقر و غنم را و حرام گردانیدیم حوایای آنها را یعنی روده های آنها را و حوایا جمع حاویه است بمعنی روده و باعتقاد صاحب صحاح اللغه حوایا جمع حویه است و جمع حاویه حواوی نه حوایا و قاضی ناصر الدین بیضاوی تصریح کرده که حوایا میتواند که جمع حاویه باشد و میتواند که جمع حویه باشد مثل سفینه و سفاین أَوْ مَا اخْتَلَطَ بِعَظْمٍ یا آن پیه که چسپیده است باستخوان آنها مانند چربی متصل باستخوان پهلو و استخوان دمبه ذَٰلِكَ این تحریم که مذکور شد جَزَيْنَاهُمْ جزا دادیم ایشانرا باین تحریم بِبَغْيِهِمْ بسبب خروج ایشان از طاعت خدا و رسول خدا و الا آنچه خدا تعالی حرام گردانید همیشه حرامست و آنچه حلال گردانید همیشه حلال پس حرمت از شامت ایشان ناشی شده نه از جانب الله و بروایت علی بن ابراهیم بغی ایشان این بود که ملوک بنی اسرائیل منع میکردند فقرا را از اکل لحم طیر و از اکل شحوم پس حرام گردانید خدا تعالی این اشیا را بواسطه ظلم ایشان بر فقرا قوم خود و بعضی بغی ایشانرا بقتل انبیا و اخذ ربا و حلال دانستن مال مردم تفسیر کرده اند وَإِنَّا لَصَادِقُونَ و بدرستیکه ما هر آینه راست گویانیم در خبر دادن خبرها تاکید بان و لام و جمله اسمیه از برای مبالغه است در رد انکار یهود بنابر مبالغه ایشان در انکار فَإِنْ كَذَّبُوكَ پس اگر یهودان تکذیب تو کنند در آنچه من بتو وحی میکنم فَقُلْ پس بگوی با ایشان رَبُّكُمْ پروردگار شما ذُو رَحْمَةٍ وَاسِعَةٍ خداوند بسیار بخشش است تعجیل در عقوبت شما نمیکند که شاید از انکار و تکذیب باز گردید وَلَا يُرَدُّ بَأْسُهُ و باز داشته نخواهد شد عذاب او هر گاه وقت آن برسد عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ از گروه گناهکاران و مکذبان پیغمبران انبیا پس مغرور مشوید از امهال عذاب که چون وقتش برسد دیگر امکان امهال ندارد سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا زود باشد که بگویند بر وجه اعتذار آنانکه شرک آورده اند لَوْ شَاءَ اللَّهُ اگر خواستی خدا تعالی مَا أَشْرَكْنَا شرک نمی آوردیم وَلَا آبَاؤُنَا و نه پدران ما و لا آباؤنا عطف است بر ضمیر مرفوع در اشرکنا و اگر چه سیبویه عطف اسم ظاهر بر ضمیر متصل مرفوع جایز ندانسته

الا بتحمل کلمه لا این عطف مستحسن است وَلَا حَرَّمْنَا مِنْ شَيْءٍ و حرام میکردیم هیچ چیز را و تحریم اشیا نمیکردیم كَذَٰلِكَ همچنین که قوم تو تکذیب تو می کنند زیرا که تو میگوئی که خدا ایمان شما را خواسته و راضی بایمان شماست و ایشان میگویند که خدا شرک ما را خواسته و ما را امر باین کرده که اگر میخواست و راضی بر این نمی بود ایمان نمی آوردیم كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ تکذیب کرده اند انبیا را آنانکه پیش از ایشان بوده اند حَتَّىٰ ذَاقُوا بَأْسَنَا تا آنکه بچشیدند مرارت عذاب ما را در دنیا و در آخرت این آیه کریمه دلالت واضح دارد بر آنکه جناب کبریای الهی از مشیت کفر و معاصی و راضی بودن بآنها منزه و مبرا است و آنانکه اضافه این امور قبیحه بآن جناب مینمایند مانند اشاعره از جمله کذابین معذبین اند قطع نظر از این آیه دلیل عقلی بر اثبات آنکه حق تعالی منزه از قبیح و از جمیع صفات نقص است تعالی الله عما یقول الظالمون علوا کبیرا قُلْ بگو ای محمد مر این جماعت را هَلْ عِنْدَكُمْ مِنْ عِلْمٍ آیا هست نزدیک شما هیچ حجتی که از آن علم حاصل شود در این سخن که شما گفتید فَتُخْرِجُوهُ لَنَا پس بیرون آرید و ظاهر کنید آن حجت را برای ما إِنْ تَتَّبِعُونَ تابع نمیشوید و پیروی نمیکنید شما در این سخن إِلَّا الظَّنَّ مگر گمان خود را وَإِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَخْرُصُونَ و نیستید شما مگر تخمین کنندگان نه صاحب دلیل و برهان سخن گویندگان و تخمین ظاهر و هباست قُلْ بگو ای محمد اگر این مشرکان عاجز باشند از ایراد حجت فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ پس مر خدا راست حجتی تمام و فی اصول الکافی عن سدیر الصیرفی عن ابی جعفر علیه السلام قال قلت له جعلت فداک ما انتم قال نحن خزان علم الله و نحن تراجمة وحی الله و نحن الحجة البالغة علی من دون السماء و فوق الارض کسانیکه تفسیر سخن کنند بزبان دیگر نحن الحجة البالغه اشارتست بقول حق سبحانه و تعالی در اینجا که فرموده فلله الحجة البالغة یعنی از امام محمد باقر علیه السلام که سدیر صیرفی گفت گفتم او را فدای تو شوم چه چیزید شما یعنی که مرتبه شما چیست گفت ما خزانه داران علم خدائیم و ما ترجمان وحی خدائیم که برسل و انبیا کرده مراد آنست که ما جمیع زبانها را میدانیم پس با هر کس بزبان او تفسیر میکنیم و ما حجت تمام و برهان ساطعیم بر هر که در پایین آسمانست و هر که در بالای زمین است از جن و انس بنا بر این معنی فلله الحجة البالغة اینست که مر خدا تعالی راست امامانی که آنها حجت بالغه اند بر انس و جن فَلَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ پس اگر خواستی خدا تعالی هر آینه مودی شما را بثواب بجز خود هدایت پیش از آنکه بتکلیف امتحان کند لیکن بحکمت بالغه خود اینچنین نکرده بلکه تکلیف کرده شما را تا باعث ثواب و عقاب شما گردانید یا مراد آنست که اگر خواهد خدا که باجبار و اکراه شما را راه ایمان نماید هر آینه راه مودی شما را لیکن اجبار منافی حکمت و تکلیف است و مراد چنانچه اشاعره میگویند نیست که خدا تعالی ایمان ایشانرا نخواسته بلکه مشیت الهی تعلق بکفر ایشان گرفته زیرا که اگر چنین باشد مر کفار را حجتی قوی خواهد بود هر چند ایشان تعالی بواسطه آنکه بجا آورده اند آنچه را که خدا خواسته و اطلاق عاصی بر ایشان



قل هلم شهداءكم الذين يشهدون أن الله حرم هذا فإن شهدوا فلا تشهد معهم ولا تتبع أهواء الذين كذبوا بآياتنا والذين لا يؤمنون بالآخرة وهم بربهم يعدلون قل تعالوا أتل ما حرم ربكم عليكم ألا تشركوا به شيئا وبالوالدين إحسانا ولا تقتلوا أولادكم من إملاق

نحن نرزقكم وإياهم ولا تقربوا الفواحش ما ظهر منها وما بطن ولا تقتلوا النفس التي حرم الله إلا بالحق ذلكم وصاكم به لعلكم تعقلون ولا تقربوا مال اليتيم إلا بالتي هي أحسن حتى يبلغ أشده وأوفوا الكيل والميزان بالقسط لا نكلف نفسا إلا وسعها وإذا قلتم فاعدلوا ولو كان

او سخن میگویند ذا قربی خداوند خویش نزدیک شما را و آنست که جانب عدل بکرده و آنچه حق است باید گفت وَبِعَهْدِ
اللَّهِ و بعهد خدا یعنی آنچه خدای تعالی عهد کرده و شما را مقرر داشته از ملازمت عدل و رسانیدن احکام شرع
أَوْفُوا وفا کنید آن را بدان طریق که معهود شده و از شارع بشما رسیده ذَلِكُمْ این مذکوره
وَصَّاكُمْ بِهِ وصیت کرد و امر فرمود خدای تعالی شما را بآن لَعَلَّكُمْ
تَذَكَّرُونَ تا اینکه شما پند پذیرید و بجا آرید مامورات را و مرتکب نشوید منهیات را
وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا ای قل تعالوا اتل الآیات المذکوره وان هذا صراطی مستقیما
یعنی بگو ای محمد مر عباد الله را که بیایید تا بخوانم بر شما آن آیات مذکوره را و اینکه آنچه درین سوره آورده ام از توحید
و نبوت و شریعت راه منست در حالتیکه آن راه راست و رونده را بمطلب برساند فَاتَّبِعُوهُ
پس متابعت کنید این راه را و بعضی گفته اند که وان تقدیر ولان است تا علت و دلیل فاتبعوه باشد و بنابرین تقدیر
کلام چنین است که فاتبعوه لان هذا صراطی مستقیما یعنی پس تابع شوید آنچه در آیات ما سبق مذکور شده زیرا که این راه است
حالکونیکه مستقیمست وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ و متابعت مکنید راههای پراگنده را یعنی ادیان
مختلفه متعدده را فَتَفَرَّقَ بِكُمْ تا آنکه آن ادیان متفرق سازد شما را و دور گرداند عَنْ
سَبِيلِهِ از راه حق و فی تفسیر العیاشی عن برید العجلی عن ابی جعفر علیه السلم قال وان هذا صراطی مستقیما قال تدری
ما یعنی بصراطی مستقیما قلت لا قال ولایة علی والاوصیاء قال و تدری ما یعنی فاتبعوه قلت لا قال یعنی علی بن ابی طالب
صلوات الله علیه قال و تدری ما یعنی ولا تتبعوا السبل قلت لا قال ولایة فلان و فلان والله قال و تدری ما یعنی
فتفرق بکم عن سبیله قال قلت لا قال یعنی سبیل علی علیه السلم ترجمه حدیث اینست که برید بن معویه عجلی روایت کرده
از حضرت امام محمد باقر علیه السلم که آنحضرت آیه وان هذا صراطی مستقیما را خواندند و مرا مخاطب ساخته فرمودند
که هیچ میدانی که چه خواسته است خدای تعالی بقول خود که فرموده صراطی مستقیما گفتم نمیدانم حضرت فرمود خواسته است
ازین ولایت علی بن ابی طالب و اوصیا او را و گفتند که میدانی که چه خواسته است از فاتبعوه گفتم نمیدانم فرمود خواسته است
ازین متابعت علی بن ابی طالب را و گفتند که میدانی که چه اراده کرده از ولا تتبعوا السبل گفتم نمیدانم فرمود خواسته است
ازین ولایت ظالم اول و ثانی را بخدا قسم و فرمود دانسته چه اراده کرده از فتفرق بکم عن سبیله گفتم نمیدانم فرمود
اراده کرده ازین تفرق و بعد از راه صواب علی علیه السلم بنابرین حدیث معنی آیه چنین خواهد بود الله اعلم بگو ای محمد
که بیایید تا بخوانیم بر شما اینکه وصیت من و حکم من ولایت مرتضی علی و یازده فرزند اوست علیه و علیهم سلام الله و برکاته
و ضمیر فاتبعوه راجع است بحضرت امیر علیه السلم که در ضمن صراطی مستقیما مذکور است و در کتاب احتجاج در حدیث طولانی
از پیغمبر صلوات الله علیه و آله در خطبه غدیر خم روایت کرده که آنحضرت فرمود معاشر الناس انا صراط الله المستقیم الذی

امرکم باتباعه ثم علی من بعدی ثم ولدی من صلبه ائمة یهدون الی الحق و به یعدلون ذَلِكُمْ این تبعیت حق وَصَّاكُمْ
بِهِ وصیت فرمود خدای تعالی شما را بآن و امر کرد لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ تا آنکه
شما پرهیز کنید از گمراهی مرویست که این آیات محکماتیست که نسخ آنها نشده و بجهت متابعت این آیات کرده اند
هفتاد و هزار فرشته آری متابعت ولایت مرتضی علی علیه السلم را فرشته میکنند و فرشته صفت ثُمَّ آتَيْنَا
مُوسَى الْكِتَابَ لفظ ثم درین مقام بواسطه تاخیر ذکر خبریست از خبر دیگر نه بواسطه تاخیر
واقعی و معطوفست بر وصیکم یعنی پس از ذکر آن اتباع حق داده ایم ما موسی را کتاب تورية تَمَامًا برای تمام کردن
کرامت و نعمت خود عَلَى الَّذِي أَحْسَنَ بر بنده که نیکو بجا آورده اطاعت ما را و تبلیغ احکام
و قصص وَتَفْصِيلًا لِكُلِّ شَيْءٍ و برای بیان هر چیزی که در دین
و دنیا بکار آید وَهُدًى وَرَحْمَةً و برای هدایت و نعمت بر بنی اسرائیل یا برای
ترجمه تماما و تفصیلا [illegible] مفعول له اعتبار علت انزل ایتا مذکور را لَعَلَّهُمْ تا آنکه بنی اسرائیل بِلِقَاءِ
رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ بجزای پروردگار خود ایمان آرند و تصدیق آن نمایند وَهَذَا
و این قرآن که بمحمد مصطفی صلی الله علیه و آله بزبان عربی داده ایم كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ
کتابیست که فرستاده ایم آن را بسیار نفع فَاتَّبِعُوهُ پس پیروی کنید آن را وَاتَّقُوا و بپرهیزید از مخالفت
آن لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ تا اینکه شما رحمت کرده شوید بسبب متابعت آن
أَنْ تَقُولُوا ای انزلناه کراهة ان تقولوا یعنی فرستاده ایم قرآن را بواسطه کراهت داشتن اینکه بگویید شما
إِنَّمَا أُنْزِلَ الْكِتَابُ جز این نیست که فرو فرستاده شد کتاب عَلَى طَائِفَتَيْنِ
مِنْ قَبْلِنَا بر دو طایفه پیش از ما یعنی بر یهود و نصاری وَإِنْ كُنَّا کلمه ان مخففه از مثقله
است و دال بر این لام است بر لغافلین که خبر کان است زیرا که این لام را لام فارقه گویند که فرق میکند و تمیز میدهد آن
مخففه را از ان نافیه و تقدیر کلام چنین است که وانه کنا یعنی بدرستیکه شان اینست که بودیم ما که عَنْ
دِرَاسَتِهِمْ از قرائت ایشان کتاب خود را لَغَافِلِينَ هر آینه
بیخبران یعنی نمیدانیم و نمی فهمیم که ایشان چه میگویند و چه میخوانند زیرا که نازل بر ما و بلغت ما نیست أَوْ
تَقُولُوا یا بجهت کراهت داشتن اینکه گویید شما که لَوْ أَنَّا اگر بودیم ما که أُنْزِلَ عَلَيْنَا
الْكِتَابُ فرو فرستاده بود بر ما کتابی چنانچه بر یهود و نصاری فرستاده لَكُنَّا
أَهْدَى هر آینه بودیم ما راه یافته تر مِنْهُمْ از یهود و نصاری بجهت حدت فهم و حدت
ذهن ما زیرا که عرب موصوف باین دو صفت بودند فَقَدْ جَاءَكُمْ پس بتحقیق آمد شما را

بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ حجتی روشن از پروردگار شما وَهُدًى و راه نمائی که هر که متابعت آن کند بمقصود خود رسد وَرَحْمَةٌ و نعمتی و بخشایشی و این جمله اوصاف قرآنست فَمَنْ أَظْلَمُ پس کیست ستمکارتر مِمَّنْ كَذَّبَ از آنکس که تکذیب کرد بِآيَاتِ اللَّهِ بحجتهای خدا یعنی قرآن وَصَدَفَ عَنْهَا و اعراض کرد از آن آیات سَنَجْزِي الَّذِينَ يَصْدِفُونَ زود باشد که جزا دهیم و عذاب کنیم آنانرا که اعراض کردند و روی گردانیدند عَنْ آيَاتِنَا از آیتهای ما سُوءَ الْعَذَابِ بدترین عذاب بِمَا كَانُوا يَصْدِفُونَ بسبب آنکه بودند که اعراض میکردند از آن آیات ما و وجود جهت این سوق این آیه دلالت دارد بر آنکه مراد از آیات قرآن باشد اما حدیث حسین بن مختار که در کتاب کمال الدین آورده دلالت صریح دارد بر آنکه مراد از آیات درین آیه کریمه ائمه معصومین اند سلام الله و برکاته علیهم زیرا که حضرت صادق علیه السلم در ان حدیث شریف بحیان سراج که اعتقاد بامامت و حیات محمد بن حنفیه داشت و معتقد امامت ائمه هدی علیهم السلم نبود فرمود که یا حیان انکم صدفتم عن آیات الله یعنی ای حیان شما اعراض کردید از ائمه هدی که آیات خدا تعالی اند قال الله تبارک و تعالی سنجزی الذین یصدفون عن آیاتنا سوء العذاب بما کانوا یصدفون و دور نیست که مراد از ظاهر قرآن آیات قرآن باشد و از باطن آن ائمه هدی علیهم السلم و این گروه که اهل نفاق و شرک اند بعد از تکذیب انبیا و اعراض از ائمه هدی هَلْ يَنْظُرُونَ آیا انتظار میبرند استفهام بطریق انکار است یعنی انتظار نمیبرند ایشان إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ مگر این را که بیایند فرشتگان قابض ارواح بسوی ایشان تا آنکه ایشان آن فرشتگان را معاینه ببینند أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ یا بیاید امر پروردگار تو ای محمد بقتل ایشان أَوْ يَأْتِيَ بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ یا بیاید بعضی از آیات پروردگار تو که آن عذاب استیصال در دار دنیاست چنانچه آمد آن عذاب بر امم سالفه و قرون ماضیه این تفسیر حضرت امیر المؤمنین علیه السلم است که در کتاب احتجاج از آن حضرت روایت کرده يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ روزی که بیاید بعضی از آیات پروردگار تو در آخر الزمان عیاشی از حضرت صادقین علیهما السلم روایت کرده که مراد از بعض آیات طلوع شمس از مغرب و خروج دجال و بر خواستن دخانست و خاصه نیز بعض آیات را تفسیر باشراط و علامات ساعت کرده اند و ابن بابویه در کمال الدین از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده که الآیات هم الائمة علیهم السلم والآیة المنتظرة القائم علیه السلم یعنی مراد از آیات ائمه معصومین اند علیهم السلم و از بعض آیات که اهل نفاق و شرک انتظار او میکشند قائم آل محمد است از این حدیث مستفاد میشود که این بعض آیات همان بعض آیات سابق است که منافقین منتظر آنانند

لَا يَنْفَعُ نَفْسًا نفع نکند هیچ نفسی را إِيمَانُهَا ایمان آن نفس که موصوف باشد باینکه لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ نبوده است که ایمان آورده باشد مِنْ قَبْلُ پیش از ظهور علامات قیامت که آن طلوع شمس از مغرب و غیر آنست و یا مراد قبل از قیام حضرت صاحب الزمان باشد أَوْ كَسَبَتْ معطوفست بر آمنت که لم تکن بر عنوان این نیز در آید ای لم تکن کسبت یعنی نبوده که کسب کرده باشد فِي إِيمَانِهَا خَيْرًا در ایمان مقدم خود نیکوئی را عمرو بن شمر در تفسیر این کلام از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده که حایل میشود میان مومن عاصی و میان ایمان او کثرت گناهان و قلت حسنات پس کسب نمیکند در ایمان خیر و اعمال نیکو را که از جمله آن توبه از معاصی است پیش از رویت اشراط ساعت که اگر بعد از این توبه کند نفعی باو نرساند حاصل کلام آنکه ایمان منافق و کافر در آخر الزمان و توبه فاسق در آنوقت نفعی ندارد بلکه نافع ایمان و توبه قبل از این وقتست بنا برین این آیت دلیل میشود بر عدم اعتبار ایمان معری از عمل بروایت علی بن ابراهیم که این آیه اینچنین نازل شده که او اکتسبت فی ایمانها خیرا قُلِ انْتَظِرُوا بگو ای محمد مر معاندین قریش را که انتظار برید این علامات قیامت را إِنَّا مُنْتَظِرُونَ که ما نیز منتظریم این علامات که تا خسران شما و ربح ما بر عالمیان ظاهر شود إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ بدرستیکه آنانکه مفارقت کردند و دور شدند از دین خود بنا برین تفسیر فرقوا بمعنی فارقوا است و مرویست که قرائت حضرت امیر المؤمنین علیه السلم فارقوا بالف است قال فی مجمع البیان قرا حمزة والکسائی ههنا وفی الروم فارقوا بالالف وهو المروی عن علی علیه السلم وَكَانُوا شِيَعًا و گشتند گروه گروه و هر فرقه تابع امامی شدند وفی تفسیر علی بن ابراهیم عن ابی جعفر علیه السلم فی قول الله عز و جل ان الذین فرقوا دینهم قال فارقوا امیر المؤمنین علیه السلم وصاروا احزابا یعنی حضرت امام محمد باقر علیه السلم فرمودند که مراد از الذین فرقوا دینهم آنانند که دور شدند از امیر المؤمنین علیه السلم و قبول ولایت آنجناب نکردند و گردیدند گروهی متعدد و در مجمع البیان گفته هم اهل الضلال واصحاب الشبهات والبدع من هذه الامة وهو المروی عن الباقر علیه السلم لَسْتَ مِنْهُمْ نیستی تو از ایشان فِي شَيْءٍ در چیزی یعنی تو از ایشان بری إِنَّمَا أَمْرُهُمْ جز این نیست کار ایشان إِلَى اللَّهِ با خدای تعالی است یعنی متولی جزای ایشان خدا است اگر خواهد عقوبت کند و اگر خواهد ایشانرا توفیق توبه دهد ثُمَّ يُنَبِّئُهُمْ پس خبر دهد ایشانرا بعقاب یعنی جزا دهد ایشانرا در روز قیامت بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ بآنچه بودند که در دار دنیا میکردند و بعد از ذکر وعید فجار بیان وعد ابرار میکند و میفرماید که مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا پس هر که بیاید به نیکوئی یعنی عمل نیکو پس مر او راست در عوض آن یک عمل ده برابر آن نیکوئی این اقل اضعافیست که حق تعالی مومنین را آن وعده فرموده و اکثر آن معلوم نیست بعضی گفته اند که مراد از عشره کثرتست والحمد لله رب العالمین

عدد معين و در كافى از حضرت امام محمد باقر عليه السلام روايت كرده كه اگر مؤمنى با نيت صوم پيش برادر مؤمن خود بيايد
و آن برادر او را تكليف روزه واكردن كند و او باين تكليف روزه بگشايد و سرور در دل برادر خود اندازد حق تعالى آن يك روزه
ده روز روزه براى او حساب كند و بعد از اين امام عليه السلام فرمودند و هو قول الله من جاء بالحسنة فله عشر امثالها
وَمَن جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ و هر كه بيايد ببدى **فَلَا يُجْزَىٰ إِلَّا مِثْلَهَا**
پس جزا داده نشود مگر بمانند آن يعنى يكى بدون زياده جزاى حسنه بعشر امثال بطريق تفضل است و جزاى سيئه
بمثل بطريق عدل **وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ** و ايشان كه مى آيند باعمال نيك و افعال بد ستم ديده نخواهند
شد بنقصان ثواب و بزيادتى عقاب در معانى الاخبار از حضرت صادق عليه السلام روايت كرده كه آنحضرت فرمود
كان على بن الحسين عليهما السلام يقول ويل لمن غلبت آحاده اعشاره يعنى امام زين العابدين عليه السلام فرمود كه واى بر كسى
كه سيئاتش بر حسناتش غالب شود **قُلْ** بگو اى محمد **إِنَّنِي هَدَانِي** بدرستيكه راه نموده است مرا
رَبِّي پروردگار من **إِلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ** بسوى راه راست كه اصلا كجى و گمراهى در آن
نرسيده و حق بنصب حجج و براهين **دِينًا قِيَمًا** دينى استوار بدل از صراط مستقيم و معنى هدايت بسوى
صراط مستقيم اينست كه راه نموده است مرا بدينى كه پاينده و درست است **مِّلَّةَ إِبْرَاهِيمَ**
عطف بيان دينا است يعنى آن دين طريقه ابراهيم است **حَنِيفًا** در حالتيكه ابراهيم مايل بود بدين
حق و معرض بود از اديان باطله **وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ** و نبود ابراهيم
از شرك آرندگان در تفسير عياشى از حضرت امام حسين عليه السلام روايت كرده كه آنحضرت فرمودند كه هيچ احدى بر
طريقه ابراهيم نبودند و نيستند مگر ما و شيعيان ما و ساير مردم از آن ملت بيزارند و همچنين از امام محمد باقر عليه السلام
روايت كرده كه ما من احد من هذه الامة يدين بدين ابراهيم غيرنا و شيعتنا **قُلْ** بگو اى محمد **إِنَّ صَلَاتِي**
بدرستيكه نماز من **وَنُسُكِي** و مطلق عبادتهاى من پس ذكر نسك بعد از نماز كه عبادت مخصوص است
تعميم بعد از تخصيص خواهد بود و بعضى گفته اند كه مراد از نسك قربانيهاست كه در ايام حج واقع ميشود و بعضى گفته اند كه مراد مطلق اعمال حج است
وَمَحْيَايَ و آنچه برآنم در حين حيات خود **وَمَمَاتِي** و آنچه بر آن ميميرم از ايمان و طاعت و در بعضى تفاسير وارد
شده كه مراد از محياى و مماتى آنست كه آنچه در حال حيات گفته ام كه مثل اهل بيتى كمثل سفينة نوح من ركب فيها نجى و من تخلف
عنها غرق و آنچه در حين موت وصيت كرده ام كه انى تارك فيكم الثقلين كتاب الله و عترتى و بعضى گفته اند كه مقصود
از محيا و ممات نفس حيوة و موت است **لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ** خالص است براى خدا تعالى
كه پروردگار عالميانست **لَا شَرِيكَ لَهُ** نيست شريكى مر او را توصيف خدا تعالى باين صفات اشارتست
بوجه استحقاق او عبادت را بطريق اخلاص **وَبِذَٰلِكَ أُمِرْتُ** و باين قول و اخلاص مأمور شده ام

و انا اول

وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ و حال آنكه من اول مسلمانانم نظر بامت خود گرده و زيرا كه اسلام هر پيغمبرى مقدم
باسلام امت اوست و در حديث وارد شده كه لانه اول من اجاب فى الذر يعنى آنحضرت اول مسلمانان بود بجهت آنكه
كه او اول كسى بود كه اجابت توحيد و شرايع الهى كرد در روز عهد ارواح بعبوديت و چون كفار قريش حضرت رسالت پناه
صلى الله عليه و آله بعبادت آلهة باطله خود دعوت ميكردند حق تعالى پيغمبر خود را فرمود كه **قُلْ** بگو اى محمد در جواب اين
گمراهان **أَغَيْرَ اللَّهِ أَبْغِي رَبًّا** آيا غير خداى بحق را طلب كنم پروردگار خود **وَهُوَ**
رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ و حال آنكه خداى بحق صاحب كل ختيار است پس جز او كه همه مربوب
و مخلوق اند سزاوار پرستش نباشند **وَلَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ** و كسب نكند
هيچ نفسى هيچ چيزى از بديها را **إِلَّا عَلَيْهَا** مگر آنكه وبال و خسران آن بر اوست نه بر غير او و گويند كه اين
جواب وليد بن مغيره است كه بعضى از صناديد قريش ميگفت كه متابعت من كنيد كه گناهان شما در گردن منست
وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ بر ندارد هيچ نفس بردارنده **وِزْرَ أُخْرَىٰ** بار گناه ديگرى را پس
عقوبت گناه خود را خواهد ديد فى عيون اخبار الرضا عن عبد السلم بن صالح الهروى قال قلت لابى الحسن الرضا عليه السلام
يابن رسول الله ما تقول فى حديث روى عن الصادق عليه السلام انه قال اذا خرج القائم قتل ذرارى قتلة الحسين عليه السلام
بفعال آبائهم فقال عليه السلام هو كذلك فقلت قول الله و لا تزر وازرة وزر اخرى ما معناه قال صدق الله فى جميع اقواله
و لكن ذرارى قتلة الحسين عليه السلام يرضون بفعال آبائهم و يفتخرون بها و من رضى شيئا كان كمن اتاه و لو ان رجلا قتل
بالمشرق فرضى بقتله رجل بالمغرب لكان الراضى عند الله عز و جل شريك القاتل و انما يقتلهم القائم عليه السلام اذا
خرج برضاهم بفعل آبائهم يعنى عبد السلم بن صالح هروى گفت كه من بحضرت امام رضا عليه السلام گفتم اى پسر رسول خدا
چه ميفرمائى در باب حديثى كه از جد بزرگوار تو حضرت صادق عليه السلام روايت كرده اند كه وقتيكه قائم آل محمد عليه السلام
خروج كند آنحضرت ذريت قاتلين حضرت امام حسين عليه السلام را خواهد كشت بسبب كردار پدران
ايشان پس حضرت فرمود كه چنين است كه حضرت صادق عليه السلام فرموده راوى گويد بعد از اين من گفتم كه معنى قول
خدا تعالى كه فرموده و لا تزر وازرة وزر اخرى چه خواهد بود حضرت فرمود كه حق تعالى راست گوست در همه اقوال خود
ليكن ذريت قتله امام حسين عليه السلام راضى اند بآنچه پدران ايشان بعمل آورده اند و افتخار بعمل شنيع پدران خود ميكنند
و كسى كه راضى بچيزى باشد مانند كسى است كه آن چيز را بعمل آورده و اگر شخصى را در مشرق كسى كشته باشد و در مغرب
كسى ديگر راضى بآن قتل باشد هر آينه راضى بقتل نزد خدا تعالى شريك قاتل خواهد بود و حضرت قائم عليه السلام كه بعد از خروج
ذرارى قتله امام حسين عليه السلام را ميكشد بواسطه آنست كه ايشان راضى اند بكردارهاى پدران خود عليهم و على آبائهم
و احبائهم لعاين الله و الملائكة و الناس اجمعين **ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُم** پس بسوى جزاى پروردگار شماست

مرجعكم بازگشت شما فينبئكم پس خبر دهد شما را
در آخرت و يوم الجزاء بما كنتم فيه بآن چيزي كه بوديد در آن تختلفون
اختلاف ميكرديد در دنيا از امور دين و حق را از باطل براي شما ظاهر خواهد ساخت وهو
الذي جعلكم واوست آن ذات مقدسي كه گردانيد شما را اي آدميان
خلائف الارض خليفهاي زمين يعني اهل عصري از شما جانشين اهل عصر سابق گردانيد و
يا معني آنست كه گردانيد اي مومنان زمان خاتم الانبيا صلي الله عليه وآله در ميان شما از آل محمد امام و خليفه روي
زمين چنانچه در بعضي تفاسير از ابو المكارم محمود بن محمد بن ابي المكارم واعظ نقل شده والله اعلم بحقايق كلامه
ورفع بعضكم وبرداشت بعضي شما را فوق بعض بالاي بعض ديگر
درجات بمرتبهاي بلند و پايهاي ارجمند در شرف و مال چنانچه علي بن ابراهيم روايت كرده كه درجات
اي في القدر والمال ليبلوكم تا بيازمايد شما را فيما اتيكم
در آنچه داده شما را از جاه و مال يعني تا با شما معامله آزمايندگان كند و ظاهر شود كه كدام كس از شما بر غنا شاكر و بر فقر
صابر است ان ربك سريع العقاب بدرستيكه پروردگار
تو زود عقوبت كننده است مر ناسپاسان و مر ناشكيبايان را وانه وبدرستيكه او
لغفور رحيم هر آينه آمرزنده مهربانست اهل شكر و صبر را

سورة الاعراف وهي مائتان وست آيات

شكر و سپاس مر خداي را كه نعمت اتمام ترجمه اين سوره مبارك

بسم الله الرحمن الرحيم

المص در معاني الاخبار در تفسير اين حروف عاليات از حضرت صادق آل محمد صلوات الله عليه
روايت كرده كه آن حضرت فرمود يعني انا الله المقتدر الصادق يعني منم خداي قادر بر افعال راستگو در اقوال
كتاب خبر مبتداي محذوف است تقدير كلام چنين است كه هذه السورة
كتاب يعني اين سوره كتابيست كه انزل اليك فرو فرستاده شد بسوي تو چنانچه در اول
كريمه بقره گذشت المص قسم بذات گرامي پيغمبر آخر الزمان صلوات الله عليه و آله يعني قسم بتو اي محمد كه قرآن
كتابيست كه نازل شد بسوي تو و في معاني الاخبار عن ابي جمعة رحمة بن صدقة قال اتي رجل من بني امية وكان زنديقا
جعفر بن محمد عليهما السلام فقال له قول الله عز وجل في كتابه المص اي شيء فيه من الحلال والحرام واي شيء فيه مما ينتفع به الناس

قال

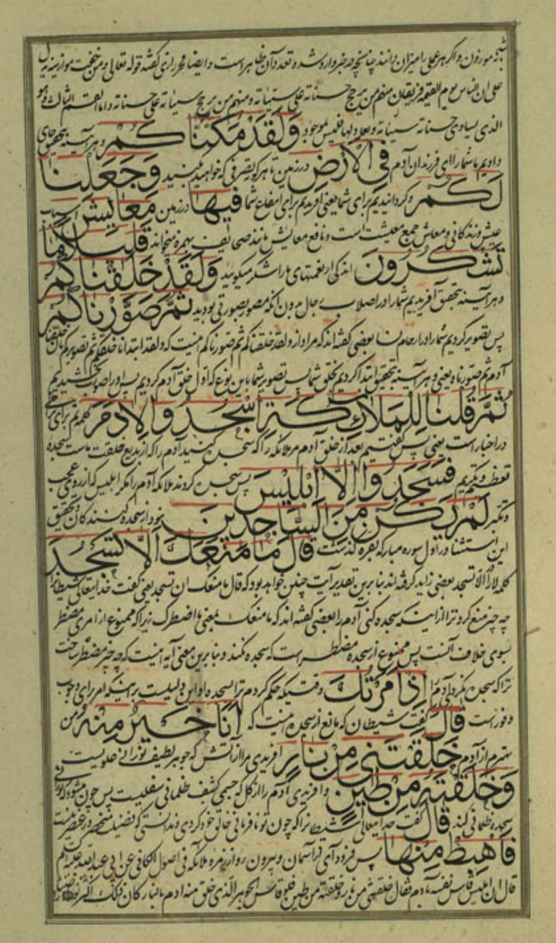
نصف الجزو

قال فاغتاظ من ذلك جعفر بن محمد عليه السلام فقال امسك ويحك الالف واحد واللام ثلثون والميم اربعون والصاد تسعون كم
معك فقال الرجل مائة واحد وستون فقال له جعفر بن محمد عليهما السلام اذا انقضت سنة احدي وستين ومائة ينقضي ملك اصحابك
قال فنظر فلما انقضت احدي وستين ومائة يوم عاشورا دخل المسودة الكوفة وذهب ملكهم يعني رحمة بن صدقه كه از احوال او
در كتب رجال مشهور و مسطور نيست گفت كه آمد مردي از زنادقه بني اميه بخدمت حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق
عليه السلام و گفت مر آن حضرت را كه قول خدايتعالي در كتاب خود فرموده المص در اين حروف چه چيز است در آن از آنچه
نفع برند مردمان راوي گفت كه حضرت امام عليه السلام خشمناك گرديد از گفتگوي اين زنديق پس فرمود نگاه دار اي برگردد الف در
المص يكيست ولام سي و ميم چهل و صاد نود و چند است با تو يعني مجموع آنرا چه مقدار حساب كرده پس آن زنديق گفت
مجموع صد و شصت و يك است حضرت فرمود در اينجا حكمت است كه شيعيان آل محمد بان اشتغاع ميرسند هرگاه
بگذرد سال صد و شصت و يك سلطنت اصحاب تو يعني بني اميه نيز بگذرد و علم دولت شما سرنگون گردد راوي گفت
انتظار كشيد آن زنديق انقضاء آن مدت را پس چون آن مدت منقضي شد داخل شدند در روز عاشورا سياه پوشان در
كوفه يعني علم دولت عباسيان كه شيوه ايشان پوشيدن لباس سياه بود ارتفاع پذيرفت و ملك بني اميه منتهي شد
فلا يكن پس بايد كه نباشد في صدرك در سينه تو حرج منه
تنگي از تبليغ آن يعني دل تنگ مشو از تكذيب تو بعد از تبليغ آيات قرآني لتنذر به
متعلق بانزل اليك است يعني كتاب بسوي تو نازل شده تا بيم كني بدان كافران را وذكرى
للمؤمنين اي ولتذكر به ذكرى للمؤمنين يعني و تا پند دهي بآن پند دادني مر مومنان را از اين
فعل ذكري مقدر است و ميتواند ذكري معطوف باشد بر محل و لتنذر زيرا كه چنانچه قبل از اين در سوره انعام گذشت
لتنذر بتقدير للانذار است اي انزل اليك للانذار به و الذكري للمؤمنين اتبعوا پيروي كنيد اي مكلفان
ما انزل اليكم آنچه را كه فرو فرستاده شده است بسوي شما من ربكم
از جانب پروردگار شما ولا تتبعوا و فرا مگيريد من دونه غير از خداي تعالي از شياطين
انس و جن اولياء دوستان تا آنكه شما را با فعال نابايست وا دارند قليلا ما
تذكرون قليلا مفعول به تذكرون است يعني اندكي پند ميگيريد شما يا صفت مفعول مطلق
آنست يعني پند ميگيريد پندي اندك كه تقدير كلام چنين باشد كه تذكرون تذكرا قليلا يا مفعول فيه است
يعني در وقت اندك پند ميگيريد و بر هر تقدير تقديم قليلا بر تذكرون از جهت اهتمام است بسان قلت تذكر ايشان
و توبيخ ايشان در آن و كلمه ما صفت قليلا است جهت تاكيد معني قلت يعني قليلي كامل در قلت وكم
من قرية و بسياري از شهرها و دههاي كفار را كه اهلكناها خراب كرديم

ما آنها را هلاک ساختیم اهل آنها را فَجَاءَهَا پس آمد بآن قریه‌ها و باهل آنها بَأْسُنَا عذاب ما بَيَاتًا
ای وقت بیتوته یعنی حالتی که اهل آن قریه‌ها خواب کنندگان بودند در شب چون قوم لوط أَوْ هُمْ
قَائِلُونَ یا در حالتی که ایشان خواب قیلوله کنندگان بودند یعنی خفتگان بودند در نیم روز چون
قوم شعیب تخصیص این دو وقت بجهت آنست که زمان آسایش و استراحت و غفلت و توقع عذاب در آن اوقات
پس بیت غیر منتظر صعب‌تر است چنانچه نعمت غیر مترقب خوب‌تر است فَمَا كَانَ دَعْوَاهُمْ
پس نبود در خواست ایشان إِذْ جَاءَهُمْ بَأْسُنَا وقتی که آمد بایشان عذاب ما
إِلَّا أَنْ قَالُوا مگر آنکه گفتند که إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ بدرستیکه بودیم ما ستمکاران
برنفس خود که تکذیب پیغمبران کردیم و چون نزول عذاب و رفع تکلیف برای هر قومی غیر از قوم یونس مقارن یکدیگرند
پشیمانی ایشان فایده ندارد و بعد از انذار از عقوبت دنیویه و تهدید از عقوبت اخرویه تمسک میکند و میفرماید که
فَلَنَسْأَلَنَّ الَّذِينَ پس هر آینه خواهیم پرسید از روی توبیخ و تعنیف آنانرا که
أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ فرستاده شده اند بدیشان پیغمبران که آیا شما قبول رسالت آن پیغمبران کردید
و امتثال اوامر و نواهی ایشان نمودید یا نه پس معلوم شد که سؤال درین آیت بر سبیل تقریع و توبیخ است و در آیت
و لا یسئل عن ذنوبهم المجرمون بطریق استعلام است تا آنکه اول در موقف حساب و ثانی وقت حلول عقاب
وَلَنَسْأَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ و هر آینه خواهیم پرسید فرستاده شدگان را که شما تبلیغ
رسالت خود بامت کردید پیغمبران گویند آری تبلیغ و ادای رسالت خود کردیم فَلَنَقُصَّنَّ عَلَيْهِمْ
پس هر آینه بخوانیم بر رسل و مرسل الیهم آنچه را که کردند و گفتند بِعِلْمٍ بدانش خود یعنی در حالتی که عالمیم
بظواهر و بواطن ایشان وَمَا كُنَّا غَائِبِينَ و نبودیم ما دور و بیخبر از ایشان
تا آنکه حقایق احوال ایشان بما پوشیده باشد وَالْوَزْنُ و سنجیدن اعمال و تمیز میان خفیف و ثقیل
يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ در روز قیامت راست و درست در حقیقت و کیفیت و قولست که اعمال مؤمنین
بصورت حسنه و افعال فجره و کفره بصورت قبیحه مصور میشوند و آن صورها را می‌سنجند و دیگری آنکه صحایف اعمال بوزن در آید
و احتیاج باین اقوال آنگاهیست که مراد از وزن معنی حقیقی آن باشد فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ
پس هر که گران بود اعمال سنجیده او بسبب حسنات فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ پس آنگروه
ایشانند رستگاران بنابرین تفسیر موازین جمع موزونست که مراد از آن عملست و با آنکه جمع میزان باشد معنی
چنین است که پس هر که گران باشد بجهت کثرت طاعات میزانهای او و تعدد آن باعتبار تعدد موزونات خواهد بود
وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ و هر که سبک باشد اعمال سنجیده او و یا سبک باشد بجهت قلت

طاعات

طاعات میزانهای او فَأُولَئِكَ الَّذِينَ پس آن گروه آنانند که خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ
زیان کردند نفسهای خود را بتضییع فطرت سلیمه خود بِمَا كَانُوا بسبب آنکه بودند ایشان که
بِآيَاتِنَا يَظْلِمُونَ بآیتهای ما ستم میکردند و فی تفسیر علی بن ابراهیم ای بالائمة یجحدون
بنابرین مراد از آیات ائمه معصومین اند علیهم السلم و از ظلم جحد و انکار ایشان مخفی نماند که در حقیقت میزان آلت جامعه در اخبار
خود روایت کرده اند که مراد از میزان همین میزان ظاهر است که مشتمل بر کفتان و عمود و لسانست چنانچه اصحاب ما نیز این تصریح
کرده اند و ابن عباس روایت کرده اند که عمود میزان ما بین مشرق و مغربست و گفت میزان مانند طبقات دنیاست یکی از آن
دو کفه آنکه حسناتست در یمین عرش است و دیگری که کفه سیئاتست در یسار عرش و از عبد الله بن سلام نقل کرده اند
که جبرئیل عمود آن میزانرا میگیرد و نظر بمیان آن میکند تا ثقل و خفت موزونرا معلوم کند و شیخ الطایفه الناجیه ابن بابویه رضی الله
عنه روایت از هشام بن سالم میکند که از حضرت صادق علیه السلم پرسیدم از قول خدایتعالی که در سوره انبیا فرموده و نضع
الموازین القسط لیوم القیمة حضرت فرمود که مراد از موازین انبیا و اوصیا اند علیهم السلم و ایضا از ائمه هدی علیهم السلم مرویست
که نحن الموازین القسط و در بصائر الدرجات روایت کرده که شخصی از حضرت صادق علیه السلم معنی قول خدایتعالی را از آن
که در سوره انعام فرموده و ان هذا صراطی مستقیما فاتبعوه سؤال کرد حضرت فرمود هو و الله علی هو و الله الصراط و المیزان
و چون مقصود از میزان شناخت قدر هر چیزیست و در قیامت مرتبه هر انسانی بمقدار محبت انبیا و اوصیا و متابعت شرایع
و اقتفا آثار ایشان ظاهر میشود پس حقست که انبیا و اوصیا میزان شناخت اعمال مکلفین اند و در کتاب
احتجاج شیخ طبرسی قدس الله سره القدوسی روایت شده که سائلی از حضرت صادق علیه السلم پرسید که آیا وزن
میکنند اعمال عباد را حضرت فرمود نی زیرا که اعمال اثقال و خفتی نیست تا آنرا وزن توان کرد بلکه آن صفات و اعراض
شخص اند که آنها را بعمل می آورد و احتیاج بوزن وقتی است که کسی جاهل بخفت و ثقل چیزی باشد و حق تعالی بر همه چیز عالم است
و چیزی بر او جل شانه مخفی نیست پس سائل پرسید که بنابرین میزانی که خدایتعالی در قرآن مجید تصریح آن نموده چه معنی دارد
حضرت فرمود که مراد از آن عدلست و مراد از ثقل موازین رجحان عملست و در مجمع البیان گفته احسن اقوال در میزان آنست
که مراد از آن عدل باشد زیرا که مشهور است میان فصحای عرب که میگویند سخن فلان کس بی گاه و موزونست و از این اینمعنی را اراده
میکنند که کلام او و فعل او مطابق و موافق حاجت او واقع شده نه زیاده بر آن و نه ناقص از آن و این نیست مگر عدل و ایضا
در مجمع البیان گفته که جاء فی الخبر ان الصلوة میزان فمن وفی استوفی یعنی نماز میزانیست که هر که آنرا کامل کرد ثواب
آنرا کامل گرفت و از اینجا معلوم میشود که نفس هر عملی میزانیست الله اعلم و موازین الکلام خلافست در اینکه در قیامت
یک میزانست یا موازین متعدده فخر رازی گفته که اظهر آنست که موازین متعدد باشد برای هر صنفی از اعمال قلب و جوارح
و استدلال کرده بآیه و نضع الموازین القسط لیوم القیمة و بآیه فمن ثقلت موازینه لکن این وقتی دلیل میشود که موازین جمع میزان



من النار و فی تفسیر علی بن ابرهیم عن اسحق بن جریر قال ابو عبد الله علیه السلم فی قول ابلیس خلقتنی من نار و خلقته من طین کذب ابلیس
یا اسحق ما خلقه الله عزوجل الا من طین ثم قال قال الله عزوجل الذی جعل لکم من الشجر الاخضر نارا خلقه الله عزوجل من تلک النار
و من تلک الشجرة و الشجرة اصلها من طین **فما یکون لک** پس نرسد ترا و صحیح نیست
ان تتکبر فیها اینکه گردنکشی کنی در آسمان و عصیان ورزی زیرا که آسمان مکان مطیعان و
خاشعین است **فاخرج** پس بیرون رو از زمرهٔ ملائکه **انک من الصاغرین** بدرستیکه تو از خوارشدگانی
آری هر که تکبر کند حق تعالی او را پست کند از درجه و مرتبهٔ او پست گرداند زیرا که تکبر
خدای تعالی را شایسته است و بس و تکبر از صفات عظماء اوست و در حدیث نبوی وارد شده که من تواضع لله
رفعه الله و من تکبر وضعه الله و چون ابلیس از تکبر و نافرمانی ناامید از رحمت الهی گردید **قال** گفت بار خدایا
انظرنی مهلت ده مرا و مرا ممیران **الی یوم یبعثون** تا روزیکه برانگیخته
شوند مردمان یعنی مرا زنده نگاهدار تا روز قیامت و در عقوبت من تعجیل منما **قال** گفت خدای تعالی
انک من المنظرین بدرستیکه تو از مهلت دادگانی شیطان طلب حیوة تا روز
قیامت کرد حق تعالی فرمود که تو از مهلت دادگانی اما نه تا روز بعث بلکه تا روزی که مصلحت من تقاضای آن کند
چنانچه در موضع دیگر فرموده که فانک من المنظرین الی یوم الوقت المعلوم و آن وقت معلوم نفخهٔ اولیست و روز بعث
و قیامت در نفخهٔ ثانیه است و در حدیث آمده که یموت ابلیس ما بین النفخة الاولی و الثانیة و در بعضی دیگر وارد شده که
یوم الوقت المعلوم روزیست که قائم آل محمد صلوات الله علیه مبعوث خواهد شد زراره روایت کند که از حضرت
صادق علیه السلم پرسیدم که بچه چیز ابلیس نزد خدای تعالی مستوجب آن گردید که آنچه او خواست با و عطا کرد حضرت
فرمود بسبب امری که از ابلیس بصدور آمد قبول کرد خدای تعالی آن چیز را از و گفتم چه چیز از و صادر شد قربان شوم
حضرت گفت دو رکعت نمازی که در آسمان بجا آورد در چهار هزار سال **قال** گفت ابلیس که **فبما**
اغویتنی پس قسم میخورم که بسبب آنچه مرا نومید گردانیدی از رحمت خود بنابرین اغوی بمعنی نومید
ساختن است و می شاید که بمعنی خود که گمراه کردن است باشد زیرا که چون حق تعالی او را تکلیف و امتحان بسجدهٔ
آدم کرد و او باختیار خود بواسطهٔ قیاس باطلی که ترتیب داده بود سجده ننمود بدین جهت گمراه گردید پس علت غوایت
و گمراهی او همان تکلیف الهی و امتحان ربانی جلت عظمته شد پس گویا که خدای تعالی او را اغوا کرده و میتوان اندکه
نسبت اغوا بحق سبحانه و تعالی بنابر ظن فاسد او باشد که حق تعالی اغوا و اضلال خلق میکند چنانچه مذهب شیاطین
الانس که اشاعره اند همین است **لاقعدن** هر آینه می نشینم **لهم** برای گمراه ساختن
صراطک المستقیم بر سر راه تو که آن راه راست است و استقرار آن محکم



ثُمَّ لَآتِيَنَّهُم مِّن بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَن شَمَائِلِهِمْ وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ

قَالَ اخْرُجْ مِنْهَا مَذْءُومًا مَّدْحُورًا لَّمَن تَبِعَكَ مِنْهُمْ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنكُمْ أَجْمَعِينَ وَيَا آدَمُ

اسْكُنْ أَنتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ فَكُلَا مِنْ حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَٰذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ

فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ لِيُبْدِيَ لَهُمَا مَا وُورِيَ عَنْهُمَا مِن سَوْآتِهِمَا وَقَالَ مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَٰذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَن تَكُونَا مَلَكَيْنِ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ

وَقَاسَمَهُمَا إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ فَدَلَّاهُمَا بِغُرُورٍ



و فضیحت ایشان از قسمی که یاد کرد زیرا که آدم و حوا را گمان این بود که احدی را یارای آن نیست که قسم دروغ بخدا خورد
فلما ذاقا الشجرة پس آن هنگام که چشیدند میوه آن درخت را یا آرزو کردند مرتبه حضرات ملائکه را
بدت لهما ظاهر شد مر ایشان را سوآتهما عورات ایشان و لباس جنت که
حق تعالی بایشان پوشانیده بود بدین جرم از ایشان ساقط کردند و عورات یکدیگر را دیدند وطفقا
و شروع کردند که یخصفان بچسبانند علیهما بر عورات خودشان من ورق
الجنة از برگ درخت بهشت گویند که آن برگ درخت انجیر بود اسقاط لباس جنت و اظهار عورات
آدم و حوا باعث اخراج ایشان از بهشت بمقتضای حکمت و مصلحت الهی بوقوع آمد نه بر وجه عقوبت
وناداهما ربهما و ندا کرد آدم و حوا را پروردگار ایشان ألم أنهكما
آیا نه شما را نهی کرده بودم عن تلكما الشجرة از قرب این درخت
وأقل لكما و نگفته بودم شما را که إن الشيطان لكما
عدو مبين بدرستیکه ابلیس مر شما را دشمنی است آشکارا پس آدم و حوا بگناه خود اعتراف
نموده قالا ربنا گفتند ای پروردگار ما ظلمنا أنفسنا ستم کردیم بر نفسهای
خود بارتکاب خلاف اولی وإن لم تغفر لنا و اگر نیامرزی تو ما را ترک
عمل مندوب وترحمنا و نبخشی ما را لنكونن من الخاسرين
هر آینه باشیم از زیانکاران هر چند ترک فعل مندوب فی الواقع گناهی حقیر است اما چون انظار بانبیایی
که بحلیه عصمت آراسته اند امری عظیم که حسنات الابرار سیئات المقربین وارد شده که عادت مؤمنین
استعظام صغیر از سیئات و استحقار عظیم از حسنات است لهذا آدم علیه السلام خود را در این مقام ظالم نفس خود گرداند
قال گفت حق تعالی مر آدم و حوا و ذریت ایشان را که اهبطوا فرود آیید ازین منزل رفیع شریف بجای دیگر
بعضكم لبعض عدو در حالتی که بعضی از شما مر بعضی دیگر را دشمن اند
ولكم في الأرض و مر شما راست در زمین مستقر قرارگاه
ومتاع ای استمتاع یعنی برخورداری و منفعت إلى حين تا وقت رسیدن مرگ قال
گفت حق تعالی فيها تحيون در زمین زندگی میکنید وفيها تموتون
و در زمین میمیرید ومنها تخرجون و از زمین بیرون آورده میشوید برای جزا
و در مقام تعداد نعم خود بر بنی آدم میفرماید که يا بني آدم ای فرزندان آدم که بعد از این خطاب
موجود و مکلف خواهید شد قد أنزلنا عليكم بتحقیق فرو فرستادیم ما بر شما

لبا

لباسا پوششی که يواري بپوشاند سوآتكم عورتهای شما را که شیطان
قصد ابدا و اظهار آن نمود و مشغول گردانید شما را از خصف ورق جنان گفته اند که ذکر قصه آدم توطئه است برای
ذکر این آیت تا معلوم مکلفان گردد که کشف عورت اول مصیبتی است که از شیطان بایشان رسیده وريشا
و فرو فرستادیم جامه که بآن اظهار تجمل و زینت خود کنید و بعضی گفته اند که مراد از ریش امتعه خانه است از فرش و غیر آن
و چون تحصیل لباس باعتبار خلقت علویاتست مثل باران گویا فرو فرستاده شده از علو بسفل لهذا از اسناد بکلمه
انزال کرده اند و گفته اند که انزلنا بمعنی وهبنا باشد یعنی تحقیق بخشیدیم شما را ستار عورت و جامه آرایش ولباس
التقوى ذلك خير لباس التقوى مبتدا است و ذلك خير جمله خبر آن یعنی لباس
پرهیزکاری این بهتر است از لباسهای دیگر و محتملست که لباس التقوى مبتدا باشد و ذلك صفت آن و خير خبر
مبتدا یعنی و پوشش پرهیزکاری که این صفت دارد که پوشش پرهیزکاریست بهتر است از پوششهای دیگر و توصیف
لباس تقوی بلفظ ذلك اشارتست بتعظیم لباس تقوی و بروایت علی بن ابراهیم مراد از لباس تقوی جامهای سفید است
و ایضا از حضرت امام محمد باقر علیه السلم روایت کرده که مراد از لباس در قد انزلنا عليكم لباسا جامهاییست که مردم می پوشند
و مراد از ریش متاع و مالست و مراد از لباس تقوی عفاف است بدرستیکه عفیف اگرچه عاری از لباس باشد کشف
عورت او نخواهد شد و معایب او ظاهر نخواهد شد و فاجر هر چند جور از ملابس بپوشاند که بادی العوره است و عیبهای
او بر مکلفان ظاهر خواهد شد لهذا حق تعالی فرموده که عفاف بهتر است و تقوی در شرع عبارتست از امتثال
اوامر الهی و اجتناب از مناهی نابی و بعضی گفته اند که مراد از تقوی در اینجا معنی لغویست یعنی پرهیزکاری از مضرتها
پس لباس تقوی عبارت از لباس حرب خواهد بود مثل زره و جوشن و غیر آن که در حین حرب دفع ضرر دشمن را
از خود میکنند و در مجمع البیان گفته که این تفسیر مروی از حضرت امام زین العابدین علیه السلم است
ذلك این انزال لباس و جامها بر ایشان من آيات الله از جمله علامتهای
حکمت و رحمت خدای تعالی است در حق ایشان لعلهم يذكرون
تا آنکه ایشان پند گیرند و قدر این نعمت عظمی بشناسند يا بني آدم لا يفتننكم
الشيطان ای فرزندان آدم باید که بر حذر باشید که تا در فتنه نیندازد شما را شیطان
و بیرون نکند شما را از طریق بهشت كما أخرج أبويكم چنانکه بیرون
آورد باغوای خود پدر و مادر شما را من الجنة از بهشت ينزع عنهما در حالتیکه
بیرون میکشید از ایشان لباسهما جامها و زیورهای بهشت را از ایشان چون شیطان سبب
نزع شد بنابرین نزع را باو نسبت داد ليريهما سوآتهما تا بنماید بایشان

عورات ایشان را **انه یریکم هو** بدرستیکه می بیند شما را شیطان **وقبیله**
ولشکر او **من حیث لا ترونهم** از جایی که شما ایشان را نمی بینید از غایت
رقت ولطافت ایشان پس حذر از چنین عدوی لازم است صاحب کشاف باین آیه استدلال کرده که رؤیت جن
ممتنع است فقال ان اظهارهم لیس فی استطاعتهم وان زعم من یدعی رؤیتهم زور ومخرقه یعنی بدرستیکه ظاهر کردن
جنیان وشیاطین خود را بچشم آدمیان در قوت وقدرت ایشان نیست وبتحقیق گمان کسی که ادعاء رؤیت ایشان
میکند دروغ وافترائیست که پیش خود بر بافته وقاضی ناصر الدین بیضاوی در جواب صاحب کشاف گفته که رؤیتهم ایانا من
حیث لا نراهم فی الجملة لا تقتضی امتناع رؤیتهم وتمثلهم لنا وابو بکر بن اخشید وشیخ مفید رضی الله عنه را اعتقاد آنست
که میسر اند که حق تعالی جن را ... که از لطافت خود بیرون آید وکثیف شود بحیثیتی که ایشان را آدمی ببیند وعلی
بن عیسی اربلی صاحب کشف الغمه نیز باین قایل است وشیخ طایفه ناجیه قدس الله سره الزکیه فرموده که اقوی نزد من همین است
وفی الاحتجاج عن ابی عبد الله علیه السلام فی حدیث طویل ان سایلا قال کیف صعدت الشیاطین الی السماء وهم
امثال الناس فی الخلقة والکثافة وقد کانوا یبنون لسلیمان بن داود من البناء ما یعجز عنه ولد آدم قال غلظوا لسلیمان
لما سخروا وهم خلق رقیق غذاهم النسیم یعنی سایلی از حضرت صادق علیه السلام پرسید که چه نوع شیاطین صعود باسمان
کردند وحال آنکه ایشان در خلقت وکثافت مانند مردم اند وبتحقیق بودند ایشان که بنا میکردند برای سلیمان خانهایی که
عاجز بود از آن فرزند آدم حضرت در جواب سایل فرمود که شیاطین خود را غلیظ وکثیف کردند برای سلیمان چون
مسخر او شدند بنظر او وسایر مردم درآمده وکارهای دشوار بعمل آوردند ودر واقع ایشان اجسام لطیفه رقیقه اند که
نسیم غذای ایشانست وموافق این حدیث شریف بعضی از محققان گفته اند که جن روحی چند اند قوی متجسد در اجرام لطیفه
وبواسطه لطافت اجساد وقوت ارواح قادرند بر تشکل باشکال مختلفه ومزاولت اعمال خارجه از وسع بشر وغذای ایشان
هوائیست متکیف به بوی طعام واستدلال صاحب کشاف بعدم رؤیت جن باین آیه کریمه که در باب عدم رؤیت
شیاطین وارد شده دلالت دارد بر آنکه ابلیس وجن از یک نوع باشند ونسبت ابلیس بجن چون نسبت آدم باشد به بشر
چنانچه آیه وکان من الجن مؤید آنست وبعضی را اعتقاد آنست که هر جن که عاصی شد مسمی بشیطانست واول
کسی که مسمی بشیطان شد حارث نام داشت وگفته اند که چون جن بصورت ... ظاهر شود مادام که کسی نظر باو داشته
باشد غایب نتواند شد ومقید باشد والله اعلم بحقایق الامور **انا جعلنا الشیاطین**
بدرستیکه ما گردانیدیم شیاطین را **اولیاء للذین لا یؤمنون**
دوستان مر آنان را که ایمان نمی آرند یعنی حکم کردیم بدوستی میان شیاطین وناگرویدگان بجهت جنسیت وتمام
ایشان با یکدیگر یا تخلیه کردیم میان ایشان وابلیس واجبار نکردیم ایشان را که مطیع شیاطین شوند بخلاف مؤمنین

که ایشان

که ایشان بجهت تدبر در دلایل ادله مستعد الطاف وتوفیق الهی شده از وسوسه وفتنه شیطان محفوظ مانند **واذا
فعلوا فاحشة** کلمه فا در فاحشه برای مبالغه است یعنی چون میکنند مشرکین ومنافقین فعلی را که نهایت
باشد در قبح ونهایت رسوا باشد مانند عبادت اصنام واقتدا بائمه جور وظلم **قالوا** گویند از روی تقلید که
وجدنا علیها آباءنا یافته ایم ما بر فاحشه پدران خود را **والله امرنا
بها** وخدای تعالی حکم کرده ما را بدین فاحشه وچون ایشان برین امر قبیح دو وجه ذکر کردند یکی تقلید پدران دوم
افترا بر خدای تعالی وبنا بر ظهور فساد وجه اول حق تعالی از آن اعراض نموده ودر رد ثانی میفرماید که **قل** بگو ای محمد
ان الله لا یأمر بالفحشاء بدرستیکه خدای تعالی حکم نمیکند بامر قبیح رسوا که سنت الهی جاری
شده که امر کند بمکارم خصال **أتقولون** آیا میگوئید وافترا میکنید **علی الله ما
لا تعلمون** بر خدای تعالی آنچه را که نمیدانید که او فرموده فی اصول الکافی عن محمد بن منصور قال سالته
عن قول الله عز وجل واذا فعلوا فاحشة قالوا وجدنا علیها آباءنا والله امرنا بها قل ان الله لا یأمر بالفحشاء اتقولون علی الله ما لا
تعلمون قال فقال علیه السلام هل رایت احدا زعم ان الله امر بالزنا وشرب الخمر وشیء من هذه المحارم فقلت لا قال
ما هذه الفاحشة التی یدعون ان الله امرهم بها قلت الله اعلم وولیه فقال فان هذا فی ائمة الجور ادعوا ان الله امرهم بالایتمام
بقوم لم یأمرهم الله بالایتمام بهم فرد الله ذلک علیهم فاخبر انهم قد قالوا علیه الکذب وسمی ذلک منهم فاحشة ضمیر ادعوا در این
حدیث راجع است بتابعین ائمه جور ومراد از قوم ائمه جور است یعنی روایت است از محمد بن منصور که گفت پرسیدم حضرت
امام موسی کاظم علیه السلام را از معنی آیه کریمه واذا فعلوا فاحشة تا آخر راوی گفت پس امام برای بیان آنکه مراد از فاحشه در اینجا
زنا وامثال آن نیست بلکه مراد از آن اقتدا بائمه جور است فرمود آیا دیدی هیچکس را که گمان کند که خدای تعالی امر کرده بزنا وبا شامیدن
شراب یا چیزی ازین حرامهای صریح در فروع فقه پس گفتم نه گفت چیست مراد باین فاحشه که دعوی میکنند که خدای تعالی
امر کرده ایشان را بارتکاب آن گفتم خدا ودوست خدا او داناتر است پس امام علیه السلام فرمود بدرستیکه این کلام در شان ائمه ظلم است
دعوی کردند تابعین ایشان که خدای تعالی امر کرده آن تابعان را باقتدا بآن ائمه ظلم که در واقع امر نکرده حق تعالی ایشان را باقتدا بآن ائمه
ظلم پس رد کرد خدای تعالی سخن ایشان را بر ایشان باین معنی که ابطال سخن ایشان کرد پس خبر داد که ایشان بتحقیق افترا کردند بر خدای تعالی
دروغ را ونام گذاشت این اقتدا بائمه ظلم را فاحشه اشارت بر آنکه این کار ایشان بغایت قبیح ورسواست وپوشیده نماند
که از این حدیث معلوم میشود که تابعین ائمه جور قایلند باینکه نصی از جانب الله است که دلالت دارد بر وجوب تابعیت ائمه جور با وجود
آنکه مشهور خلاف آنست زیرا که تابعین خلفا ثلثه اثبات خلافت ایشان را بنص نکرده اند ونمیتوانند کرد بلکه مستند از اجماع
میدانند که سخن دراز است در پیش خلیفه ثالث دراز تر است جواب ازین مناقشه چنین میگوئیم که اگرچه ایشان قایل بثبوت اصل خلافت
بنص انبیا نمیشوند اما میگویند که خدای تعالی ما را امر باتباع ایشان کرده وراضی است باین اتباع در ضمن آیه کریمه که دلالت بر وجو

متابعت اجماع و چون متبین شد که حق تعالی امر بفحشا کرده نیست مستجمع جمیع قبایح و سیئات میکند تعقیب آن بیان
امر بقسط که اهمیت مستجمع جمیع خیرات نموده میفرماید که **قُلْ** بگو ای محمد **أَمَرَ رَبِّي** امر کرد پروردگار من را
بِالْقِسْطِ بعدل و راستی **وَأَقِيمُوا وُجُوهَكُمْ عِنْدَ**
كُلِّ مَسْجِدٍ و راست گردانید رویهای خود را بسوی قبله مسجد الحرام نماز گردن در هر مسجدی
که نماز بنا کرده باشند یا در هر مسجدی که برای نماز در آنجا حاضر شوند و فی تفسیر العیاشی عن الحسین بن مهران عن ابی عبد الله
علیه السلم فی قوله واقیموا وجوهکم عند کل مسجد قال یعنی الائمه علیهم السلم حاصل کلام آنکه مراد از کل مسجد ائمه معصومین اند
زیرا که توجه بایشان و اطاعت ایشان مصداق سجده برای رب العالمین است چنانچه عنقریب مذکور خواهی شنید
وَادْعُوهُ و بخوانید خدا تعالی را یعنی عبادت کنید او را **مُخْلِصِينَ** در حالتیکه خالص
گردانیده باشید **لَهُ الدِّينَ** از برای او طاعت را یعنی بعد از توجه بائمه دین و اقرار بولایت ایشان
باخلاص عبادت پروردگار خود کنید تا آنکه مستوجب ثواب عظیم و اجر جزیل جسیم گردید که بدون توجه بائمه هدی
علیهم السلم عبادت شما هباء منثور است و چون حکم باخلاص در عبادت کرد میفرماید که اثر آن در آخرت ظاهر میشود
زیرا که **كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ** همچنانچه آفرید شما را خدا تعالی
مطابق سبق علم کامل خود در ابتدا مومن و شقی چه حق تعالی میدانست که کدام شخص باختیار خود مومن میشود و کدام
کس باختیار خود کافر میگردد که الشقی من شقی فی بطن امه والسعید من سعد فی بطن امه و همچنین باز خواهید گشت بسوی در آخرت بایمان
و شقاوت جزای اولین بهشت و جزای آخرین اسفل السافلین است مضمون این تفسیر مروی از حضرت امام محمد باقر
علیه السلم است چنانچه علی بن ابراهیم تصریح کرده و در تفاسیر عامه نیز باین مضمون مذکور است قال البیضاوی و قیل
کما بداکم مومنا و کافرا یعیدکم **فَرِيقًا هَدَى** تقدیره هدی فریقا که فریقا مفعول هدی باشد یعنی
راه نمود گروهی را و توفیق ایمان داد **وَفَرِيقًا** و گروهی را **حَقَّ عَلَيْهِمُ**
الضَّلَالَةُ سزاوار شد برایشان گمراهی بجهت عناد و قبول گمراهی و عدم قبول هدایت و فریقا
منصوب است بفعلی که مابعد آن مفسر آنست ای و خذل فریقا و بروایت علی بن ابراهیم مراد از حق علیهم الضلالة وجوب
عذابست برایشان بنابرین مراد از هدی نمودن راه جنت است یعنی جمعی را که اهل ایمانند راه بهشت مینماید و گروهی دیگر
اهل شقاوت و کفرند واجبست برایشان عذاب و دخول در جهنم **إِنَّهُمُ** بدرستیکه این اشقیا
اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ فرا گرفتند شیاطین را دوستان خود
مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز از خدا تعالی و بگفته دوستان خود عمل کرده قبول هدایت نکردند
وَيَحْسَبُونَ و گمان کردند که **أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ** اینکه ایشان راه یافتگانند

واجب هدایت و توفیق الهی میدانند و از امام محمد باقر علیه السلم در تفسیر آیه کریمه انهم اتخذوا الشیاطین اولیاء من دون الله مرویست
فی کتاب علل الشرایع یعنی ائمه دون ائمه الحق بنابرین مراد از شیاطین ائمه ظلم و جورند و از من دون الله من دون اولیاء الله که
ایشان ائمه حق اند حاصل کلام آنکه بجهت فرا گرفتند ایشان ائمه ظلم را اولیاء خود غیر از ائمه حق را که اولیای خدا تعالی اند
يَا بَنِي آدَمَ ای فرزندان آدم **خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ**
كُلِّ مَسْجِدٍ فرا گیرید جامهای خود را نزد هر مسجدی بروایت علی بن ابراهیم سبب نزول
آیه اینست که جمعی طواف خانه خدا برهنه میکردند مردان در روز و زنان در شب و در ایام حج طعام نمیخوردند
مگر القدر تقف لا یموت پس حق تعالی باین آیه امر کرد بپوشیدن لباس و بعد از این امر خواهد فرمود بخوردن طعام تا بحدی که
موجب ضرر نباشد بنابرین مراد از اخذ زینت نزد هر مسجدی ستر عورتست در هر طواف و نماز و در مجمع البیان از حضرت
امام محمد باقر علیه السلم و در کافی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم روایت کرده که مراد از اخذ زینت نزد هر مسجدی چنانچه
جا در از زینت پوشیدن بهترین و پاکیزه ترین جامهاست در جمعات و اعیاد برای رفتن بمصلی و مساجد و نیز از
خیثمه بن ابی خیثمه روایت کرده که حضرت امام حسن علیه السلم در نماز بهترین جامهای خود را میپوشیدند و چون از سبب آن سوال
میکردند میفرمودند که حق تعالی فرموده خذوا زینتکم عند کل مسجد و من دوست دارم که در وقت نماز بهترین جامهای خود را
بپوشم و در بعضی روایات آمده که شانه کردن ریش نزد هر نماز داخل در اخذ زینت است و محمد بن مسعود عیاشی در تفسیر خود
از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده که مراد از کل مسجد در خذوا زینتکم عند کل مسجد ائمه علیهم السلم اند یعنی بشرف ملازمت امام علیهم السلم
با لباسهای فاخر و جامهای پاکیزه در یابید و فی تهذیب الاحکام عن العلا بن سیابه عن ابی عبد الله علیه السلم فی قوله تعالی
خذوا زینتکم عند کل مسجد قال الغسل عند لقاء کل امام یعنی حضرت صادق علیه السلم فرمود که مراد از اخذ زینت نزد هر مسجد غسل کردن
نزد زیارت و ملازمت هر امامی از ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین چنانچه بواسطه زیارت مرقد مطهر منور ایشان نیز غسل
لازم است در اصول کافی از حضرت صادق علیه السلم در حدیث طویلی روایت کرده که وصل الله طاعة ولی امره بطاعة
رسوله وطاعة رسوله بطاعته فمن ترک طاعة ولاة الامر لم یطع الله ولا رسوله وهو الاقرار بما انزل من عند الله عز و جل خذوا
زینتکم عند کل مسجد یعنی متصل کرده خدا تعالی در آیه کریمه اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم طاعت متولی
امر خلایق او را بطاعت رسول او و طاعت رسول او را بطاعت او پس هر که ترک کند طاعت متولیان امر را طاعت نکرد
خدا تعالی را و نه رسول او را و همین طاعت متولیان امر اقرار است بعد از رسول بانچه فرو فرستاده شده از جانب
خدا تعالی و از جمله آنچه فرو فرستاده شده اینست که خذوا زینتکم عند کل مسجد یعنی فرا گیرید علم مسایل حلال و حرام را
که باعث تزیین و آراستگی شماست بآمدن نزد هر امامی که اطاعت او مصداق سجود برای رب العالمین است
وَكُلُوا و بخورید **وَاشْرَبُوا** و بیاشامید **وَلَا تُسْرِفُوا**

و اسراف یعنی افراط کنید در خوردن و آشامیدن إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ بدرستیکه خدای تعالی
دوست نمیدارد اسراف کنندگان را و راضی نیست بفعل ایشان نقلست علی بن حسین بن واقد گوید که
حق تعالی تمام طب را در نصف یک آیه جمع کرده است و آن قول اوست کلوا واشربوا ولا تسرفوا در
کتاب علل الشرایع از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله روایت کرده که برادرم عیسی علیه السلام فرموده
که پرخوردن آبرو را می برد و طراوت حسن و جمال را نابود میگرداند و در حدیث آمده که کسی که قوت یکروزه داشته
باشد و مع هذا سوال کند آن شخص از جمله مسرفین است قُلْ بگو ای محمد مَنْ حَرَّمَ کیست که حرام
کرده است زِينَةَ اللَّهِ امور یرا که خلق کرده خدای تعالی برای زینت الَّتِي آن چیزی
را أَخْرَجَ بیرون آورده از نباتات مثل قطن و کتان و از حیوانات مانند صوف و سقرلاط
لِعِبَادِهِ برای نفع بردن بندگان او وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ و
کیست که حرام گردانیده پاکیزه ها از روزی را یعنی مستلذات مأکل و مشارب را و بروایت علی بن ابراهیم
یعنی روزی حلال را و بزعم صاحب کشاف این آیه دلیلست بر اینکه اشیا مخلوق بر اباحت اند نه بر حرمت
و حرمت محتاج بعلت است زیرا که استفهام در این مقام برای انکار است لیکن این دلیل در خصوص طیبات است
نه در مطلق اشیا کما لا یخفی علی ذوی النهی قُلْ بگو ای محمد هِيَ این زینت و طیبات لِلَّذِينَ
آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا مباح است برای جماعتی که ایمان آورده اند
در زندگانی دنیا لیکن بدون اختصاص بر مؤمنین در دنیا زیرا که کفار نیز با ایشان درین زینت و طیبات شریکند
خَالِصَةً در حالتیکه آنها مختص اند باهل ایمان يَوْمَ الْقِيَامَةِ در روز قیامت و احدی را
در آنجا با ایشان شرکتی و مساهمتی نیست و چون خلعت زینت و طیبات فی الحقیقه بطفیل مؤمنین شده و کفار بالطبع
شریک ایشان شده اند لهذا حق تعالی نسبت زینت و طیبات را بمؤمنین داده و گفت قل هی للذین آمنوا فی الحیوة الدنیا
و غیرهم هر چند غیر نیز در نعمت شریکند و در اصول کافی از حضرت صادق علیه السلام مضمون روایت کرده
که بهشت نهر عظیم که جبرئیل بلجام خود بحکم الهی در اطراف عالم از مصر و شام جاری ساخته و هر زمینی
که آب خورد بدون احتیاج بدلو و ریسمان و با آب خورد با احتیاج بچرخ دیگر پس آن از آن ما و دل شیعیان
امامیه ما است و اعدای ما را از آن حصه و نصیبی نیست مگر آنچه که از روی ستم و غصب گرفته باشند که فی الحقیقه بر ایشان
حرام است و تخصیص بهشت فقیه بالمیقات تعلیق بعد است و حاصل آنست که جمیع نهرها و اراضی از آن ما و شیعیان ما است مگر امور مغصوبه که
بحسب ظاهر از ملکیت ما و شیعیان ما بیرون رفته و بعد از این در تفسیر این آیه کریمه چنین فرموده که قل هی للذین آمنوا
فی الحیوة الدنیا المغصوبین علیها خالصة لهم یوم القیمة بلا غصب مراد از الذین آمنوا ائمه معصومین و شیعیان ا

یعنی بگو ای محمد زینت و طیبات که حق سبحانه و تعالی بقدرت کامله خود ایجاد کرده ثابت است برای ائمه معصومین و شیعیان
ایشان در حیوة دنیا که این صفت دارند که ستم و غصب کرده شده اند بر آن در حالتیکه خالص خواهد بود برای
ایشان در روز قیامت و آن ستمی و غصبی نیست زیرا که غصب آنست ظاهرا در انعام راهی نیست كَذَلِكَ
همچنانکه تفصیل دادیم این حکمها را نُفَصِّلُ الْآيَاتِ تفصیل میدهیم نشانهای احکام دیگر را
لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ برای جمعی که فهم دارند و میدانند تخصیص باهل علم جهت انتفاع ایشانست
قُلْ بگو ای محمد إِنَّمَا حَرَّمَ بجز این نیست که حرام کرده است رَبِّيَ الْفَوَاحِشَ
پروردگار من قبیح ها را مَا ظَهَرَ مِنْهَا آنچه آشکار است از آن فواحش وَمَا بَطَنَ
و آنچه پنهانست در حدیث آمده که مراد از ما ظهر منها زنای آشکار و تهیه اسباب و افعال قبیحه است و از ما بطن نکاح
ازواج پدر چنانچه پیش از بعثت بهترین کاینات صلوات الله علیه وآله عادت بر این بود که پسر بعد از فوت پدر زن او را
غیر از مادر خود میگرفته و بروایت کلینی رضی الله عنه و علی بن ابراهیم رحمه الله از جمله فواحش ممنوعه ائمه جور و متابعت
ایشانست وَالْإِثْمَ و نیز حرام کرده خمر را در احادیث وارد شده که مراد از اثم در قرآن مجید خمر و شراب است
چنانچه حق تعالی در موضع دیگر فرموده یسئلونک عن الخمر والمیسر قل فیهما اثم کبیر وَالْبَغْيَ بِغَيْرِ
الْحَقِّ و نیز حرام گردانید ظلم و کبر را که بغیر حق اند بنا برین بغیر الحق تاکید بغی است زیرا که بغی است بغیر حق
مبالغه و مرویست که مراد از بغی زنا کردن پنهانیست چنانچه فاحشه زنا کردن آشکار است وَأَنْ
تُشْرِكُوا بِاللَّهِ و دیگر حرام ساخت آنکه شریک سازند بعبادت خدا مَا
لَمْ يُنَزِّلْ آنچه را که فرو نفرستاده خدای تعالی بِهِ بشریک گردانیدن آن و پرستش آن
سُلْطَانًا حجتی و برهانی و چون دلیلی که دلالت بر اشراک کند مفقود است پس اشراک حرام
خواهد بود وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ و نیز حرام گردانید این را که بگویید و افترا کنید
بر خدای تعالی مَا لَا تَعْلَمُونَ آنچه را که نمیدانید مرویست که هر که فتوی دهد مردم را
بچیزی که نداند لعنت کنند او را ملائکه آسمان و زمین وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ
و مر هر جماعتی را وقتی است مقرر و معین برای موت فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ پس چون بیاید
یعنی نزدیک شود وقت موت آنها لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً و اپس نمانند
از آن اجل ساعتی که در عرف اقصر اوقاتست وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ و پیشی نگیرند
بر آن اجل و بعضی از مفسرین اجل را بمعنی عذاب استیصال گرفته اند یعنی هر امتی را از غیر مؤمنان وقتی است مقرر که
دران وقت مستاصل خواهند شد و اثری از ایشان نخواهد ماند و هیچ وجه تقدیم و تاخیر دران راه نیابد لیکن تفسیر اول

واعوان او بند **يَتَوَفَّوْنَهُمْ** در حالتیکه آن رسل قبض ارواح ایشان کنند **قَالُوا** جواب اذا
شرطیه است یعنی در وقت کویند آن رسل مر ایشان را از روی توبیخ و سرزنش **أَيْنَ مَا** کجا اند آن بتان که
كُنْتُمْ بودید شما که پیوسته **تَدْعُونَ** میخواندید و عبادت میکردید آنها را **مِنْ**
دُونِ اللَّهِ بجز از خدای تعالی که امروز آن بتان دفع عذاب از شما کنند اگرچه بحسب رسم الخط کلمه ما در اینجا متصل
بلفظ این است اما حق فصل است زیرا که کلمه ما موصوله و بمعنی الذی است چنانچه از ترجمه فهمیده شد **قَالُوا** کویند آن
کفار که **ضَلُّوا** گم شدند آن بتان و غایب شدند **عَنَّا** از ما و نفعی از ایشان بما نرسید و مر
وَشَهِدُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ و گواهی دهند بر نفسهای خود **أَنَّهُمْ**
كَانُوا كَافِرِينَ اینکه بودند ایشان ناگرویدگان **قَالَ** کوید خدای تعالی
یا کوید فرشته با مر خدای تعالی مر ایشان را **ادْخُلُوا فِي أُمَمٍ** در آیید حالکونکه کائن و ما
باشید در میان جماعتیکه **قَدْ خَلَتْ** بحقیق درگذشته اند در صفت کفر **مِنْ قَبْلِكُمْ**
پیش از شما **مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ** از جنیان و آدمیان **فِي النَّارِ** متعلق است با دخلوا
یعنی کوید خدای تعالی مر ایشان را که داخل شوید در آتش دوزخ در حالتیکه مصاحب باشید در قیامت با کافران که مر خود
از جن و انس و بعضی گفته اند که کلمه فی در فی امم بمعنی مع است یعنی داخل شوید با آن جماعتی که پیش از شما بودند که مرده اند
از جن و انس در آتش **كُلَّمَا دَخَلَتْ** هرگاه داخل شوند **أُمَّةٌ** گروهی از مشرکین
و منافقین زمان پیغمبر آخر الزمان صلوات الله علیه و آله در دوزخ **لَعَنَتْ أُخْتَهَا**
لعنت کنند گروهی دیگر را که بسبب آنها گمراه شدند یعنی تابعین مشرکین و منافقین لعنت کنند پیشوایان
خود را **حَتَّىٰ إِذَا ادَّارَكُوا** تا آنکه چون بیکدیگر رسند **فِيهَا** در آتش دوزخ
جَمِيعًا همه ایشان **قَالَتْ أُخْرَاهُمْ** گویند پس روان و تابعان ایشان
لِأُولَاهُمْ مر پیش روان و پیشوایان خود را که مراد از اینها ائمه ظلم و جور اند چنانچه از حضرت صادق
علیه السلام **رَبَّنَا هَٰؤُلَاءِ أَضَلُّونَا** ای پروردگار ما این پیشوایان که ائمه جور اند گمراه کردند ما را
فَآتِهِمْ پس بده ایشان را **عَذَابًا ضِعْفًا** عذابی دو چندان عذاب ما
مِنَ النَّارِ از آتش دوزخ یکی بجهت کفر ایشان و دیگری بجهت اغوا و اضلال ما **قَالَ** کوید خدای تعالی
در جواب ایشان **لِكُلٍّ ضِعْفٌ** مر تابع و متبوع را عذاب دو چندانست
متبوعین را چنانچه گذشت بواسطه ضلال و اضلال و تابعین را بجهت ضلال و کفر و تقلید اهل ضلال و ائمه جور
وَلَٰكِنْ لَا تَعْلَمُونَ ولیکن شما نمیدانید که بجهت هر کدام از شما چه مقدار





عذاب مقرات وَقَالَتْ أُولَاهُمْ وگویند پیشوایان ایشان وامامان جور لِأُخْرَاهُمْ
مر پیروان خود را از روی شماتت چون از قول خدای تعالی دانستند که همه را عذاب ضعف است فَمَا
كَانَ لَكُمْ پس نیست شما را عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ برما زیادتی و افزونی که
بدان جهت مستحق تخفیف عذاب شده باشید بلکه ما و شما برابریم و بر شما لازم بود که عقل خود را کار فرموده
تقلید ما نکنید الحال که کردید چنانچه ما مرارت عذاب را می‌چشیم شما نیز بچشید و لهذا حق تعالی فرماید
که فَذُوقُوا الْعَذَابَ پس بچشید مرارت عذاب را بِمَا كُنْتُمْ
تَكْسِبُونَ بسبب آنچه بودید که کسب میکردید از افعال و اعمال قبیحه که آن
تابعیت و تقلید ائمه جور است یا عقائد و بعضی فذوقوا العذاب کلام رؤسا کفار است یا قول ایشان و برخی
گفته‌اند که خدای می‌گوید إِنَّ الَّذِينَ كَذَّبُوا بدرستیکه آنانکه تکذیب کردند بِآيَاتِنَا
حجتهای ما را وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا و تکبر و سرکشی نمودند از آن
حجتها یعنی از ایمان بآن حجتها و قبول کردن آن لَا تُفَتَّحُ گشاده نشود لَهُمْ
أَبْوَابُ السَّمَاءِ برای ایشان یعنی برای ارواح و اعمال ایشان درهای آسمان بلکه چون
ارواح و اعمال ایشان را بملأ اعلی برند و بآسمان اول رسند منادی ندا کند که این مکان قدس جای ارواح خبیثه و
اعمال خبیثه ایشان نیست فرود آرید آنها را در سجین و این سجین وادیست در حضرموت که آنرا برهوت
گویند بخلاف ارواح و اعمال مؤمنین که در حین صعود درهای آسمان برای آنها گشاده گردد و بمقام اعلی که
بهشت است رسند چنانچه در مجمع البیان از حضرت ابی جعفر الباقر علیه السلام روایت کرده
وَلَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ و داخل نشوند این مکذبین و مستکبرین در بهشت
حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ تا آنکه درآید شتر فِي سَمِّ الْخِيَاطِ در سوراخ
سوزن یعنی تعلیق محال بمحال است یعنی همچنانچه درآمدن شتر در سوراخ سوزن هرگز وجود نگیرد همچنین
اهل شرک و نفاق نیز هرگز به بهشت در نیایند علی بن ابراهیم رحمه الله از حضرت امام محمد باقر علیه السلام و محمد
بن مسعود عیاشی رضی الله عنه از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که آیه کریمه ان الذین کذبوا
بآیاتنا تا اینجا در حق طلحه و زبیر و جمل ایشان نازل شده یعنی جملی که محمل عایشه را بر آن بار کرده بجنگ امیر المؤمنین
علیه السلام آمده بودند بنابرین حاصل معنی و لا یدخلون الجنة حتی یلج الجمل فی سم الخیاط این میشود که طلحه و
زبیر و تابعین ایشان از قاسطین که مکذبین و مستکبرین آیات الهی اند که مراد از آن ولایت امیر المؤمنین و ائمه معصومین
علیه و علیهم السلام است وقتی داخل بهشت میشوند که شتر عایشه که بسیار قوی هیکل بود از سوراخ سوزن بگذرد

و این خود

و این خود محال اندر محال خواهد بود وَكَذَلِكَ و مانند این جزا دهیم نَجْزِي الْمُجْرِمِينَ
مر اهل جرم را سایر گناهکاران و تکذیب کنندگان آیات الهی را لَهُمْ مِنْ جَهَنَّمَ مر ایشان راست
از آتش دوزخ مِهَادٌ فرشی که بران نشینند وَمِنْ فَوْقِهِمْ و از بالای ایشان
غَوَاشٍ پوششها باشد هم از آتش یعنی آتش محیط ایشان باشد از پایین و بالا غواش در اصل غواشی بضم یا بوده و بجهت
استثقال ضمه بر یا ضمه را حذف کردند غواشی شده و بعد از آن التقاء ساکنین شد یا را نیز حذف کرده تنوین را عوض از آن آوردند
غواش شد چنانچه مذهب سیبویه است وَكَذَلِكَ و مثل این جزا دهیم نَجْزِي الظَّالِمِينَ
مر ... مشرکین ستمکار را تعبیر مکذبین گاهی بمجرمین و گاهی بظالمین اشعار بر آنست که تکذیب آیات الهی باعث اتصاف این اوصاف
ذمیمه قبیحه است و بعد از وعید منافقان و مشرکان وعده مؤمنان میفرماید که وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه
ایمان آورده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند کارهای شایسته از واجبات و سنن لَا
نُكَلِّفُ نَفْسًا تکلیف نمیکنیم هیچ نفسی را إِلَّا وُسْعَهَا مگر بقدر
وسع و طاقت آن که آنرا بروجه سهولت بجا آورد أُولَئِكَ آن مؤمنین صالح أَصْحَابُ
الْجَنَّةِ ملازمان بهشت اند هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ در حالتیکه ایشان در آن بهشت
جاوید مانده گانند پوشیده نماند که محتملست که خبر والذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئک اصحاب الجنة باشد و لا نکلف
نفسا الا وسعها جمله معترضه باشد اشارت بر آنکه هیچیک از مؤمن و کافر مکلف بغیر وسع و طاقت نیستند پس باید که آنچه
بران مکلف شده اند بجا بیارند و از آن سر نه پیچند و محتملست که لا نکلف نفسا خبر باشد لیکن چون جمله بدون عاید صلاحیت
خبریت ندارد باید که لفظ منها را در اینجا تقدیر کرد ای لا نکلف نفسا منهم الا وسعها یعنی تکلیف نمیکنیم هیچ نفسی را از
مؤمنین مگر بقدر وسع و طاقت آن بنابرین عدم تکلیف غیر مخصوص بمؤمنین خواهد بود و اشارت بر آنکه ایمان و اعمال صالحه
که بسبب آن مستحق دخول و خلود بهشت میگردند از تکالیف شاقه نیست وَنَزَعْنَا و می‌کشیم و بیرون آریم از دل
در بهشت مَا فِي صُدُورِهِمْ آنچه در سینه‌ها و دلهای مؤمنین بوده در دنیا
مِنْ غِلٍّ از عداوت و حقد بحیثیتی که غیر از محبت و صداقت در میان ایشان چیزی نماند صاحب کشاف و قاضی ناصر الدین
بیضاوی بعد از تفسیر این آیه کریمه بروشی که شنیدی گفته اند و عن علی رضی الله عنه انی لارجو ان اکون انا و عثمان و طلحه و الزبیر منهم
از حضرت امیر المؤمنین علیه الصلوة و السلام مرویست که بعد از تلاوت این آیه فرمودند که بدرستیکه من امید میدارم که باشم من و
عثمان و طلحه و زبیر از آن جماعت که حق تعالی کینه و عداوت را که در دنیا داشتیم از سینه‌های ما بیرون کند پس از این حدیث
بروایت اهل سنت گفته اند که روستائی را بگذار تا خود حرف زند عداوت مابین حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
و امیر فاسقان و طلحه و زبیر بمنصه ظهور پیوست و بد احوال عثمان و اخوان او که مرتضی علی علیه السلام دشمن ایشان باشد و ایشان دشمن او

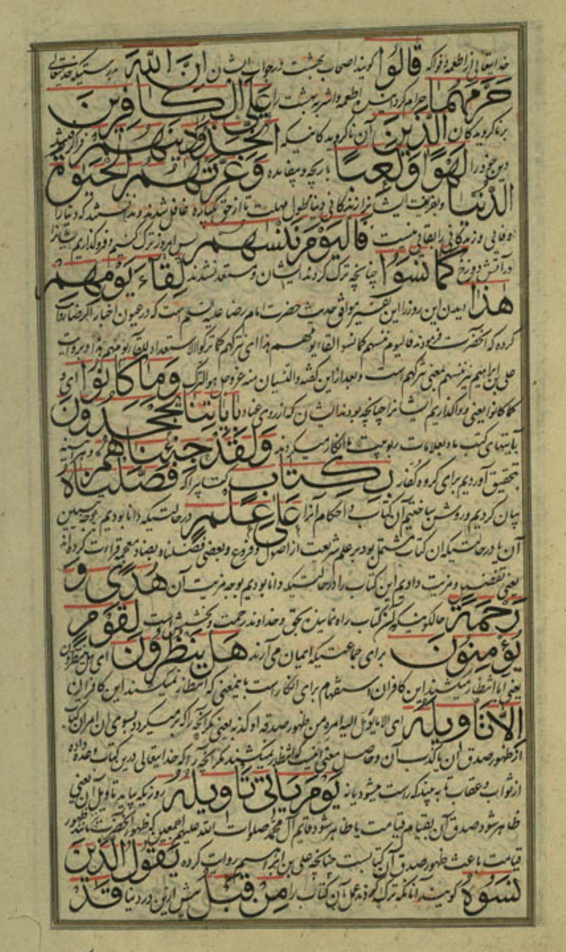
ام سلمه روایت کند که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که لا یحبک یا علی منافق و لا یبغضک مومن و ترمذی و نسائی روایت کرده اند از علی
علیه السلام فرموده والذی فلق الحبة و برء النسمة انه لعهد النبی الامی صلوات الله علیه و آله الی ان لا یحبنی الا مومن و لا یبغضنی الا منافق
بنابرین چه بعض و امثال آن مما هو المتفق بین الفریقین عداوت مرتضی علی علیه السلام مورث شقاوت و سوء عاقبت است چه
این شجره معونه ایست که ثمره آن غیر عذاب ابد و نکال سرمدی چیزی دیگر نیست و بعد از ذکر مومنین در وصف منازل ایشان
در بهشت میفرماید که **تجری من تحتهم الانهار** میرود از زیر قصور و غرفهای ایشان
جویهای آب خوشگوار باعث زیادتی لذت و سرور ایشان گردد **وقالوا** و گویند اهل بهشت یعنی گویند شیعیان
امامیه و پیروان ائمه در حین ملاحظه منازل رفیعه و مراتب سنیه پیغمبر و اوصیا او **الحمد لله**
همه ثنا و ستایش مخصوص جناب کامل الصفاتیست **الذی** آن ذات کامل الصفاتی که **هدینا**
راه نمود ما را بلطف و توفیق خود **لهذا** برای قبول ولایت امیرالمومنین و ائمه معصومین صلوات الله علیه و علیهم اجمعین
هرکدام مرتقی بدین مدارج عالیه و مراتب سامیه اند **وما کنا** و نبودیم ما **لنهتدی**
اینکه راه یابیم بولایت ائمه معصومین بمحض قوت و قدرت خود **لولا ان هدینا الله** اگر نه
راه نمودی ما را خدا تعالی محتملست که ما قبل لولا جزاء آن باشد بنا بر تقدیم جزا بر شرط خود و میتواند که جزاء لولا محذوف باشد
و ما قبل آن دال بر جزاء محذوف باشد و این تفسیر مذکور موافق حدیثی است که در اصول کافی روایت کرده عن ابی عبد الله علیه السلام
فی قول الله عز و جل الحمد لله الذی هدینا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدینا الله فقال اذا کان یوم القیمة دعی بالنبی صلی الله علیه و آله
و بامیرالمومنین و بالائمة من ولده علیهم السلام فینصبون للناس فاذا رأتهم شیعتهم قالوا الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان
هدانا الله یعنی هدانا الله فی ولایة امیرالمومنین و الائمة من ولده علیهم السلام یعنی امام گفت در تفسیر این آیه کریمه که چون روز
قیامت شود خوانده میشوند پیش از انبیا و اوصیا دیگر نبی صلی الله علیه و آله و امیرالمومنین و امامان از اولاد امیرالمومنین
علیهم السلام پس بر پا داشته میشوند ایشان در منازل رفیعه و مقامات عالیه برای آنکه مردم مرتبه ایشان را برای العین مشاهده کنند
پس چون ببینند ایشان را شیعه محمد و آل محمد گفتند الحمد لله الذی هدانا لهذا تا آخر امام فرمود که مقصود خدا تعالی از لفظ هدانا
لهذا این است که راهنمائی کرد ما را خدا تعالی در دوستی و قبول امامت امیرالمومنین و امامان از اولاد او علیهم السلام و در کتاب احتجاج از
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله در خطبه غدیر خم حدیث طولانی روایت کرده که بعضی از آن اینست که معاشر
الناس سلموا علی علی بامرة المومنین و قالوا الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله و گویند
لقد جاءت هر آینه بتحقیق آمدند **رسل ربنا بالحق** فرستادگان پروردگار
ما براستی و این سخن را از روی فرح و شادمانی گویند آنچه در دنیا ما را از آن علم بهم رسانیده بودیم در آخرت بعین الیقین
مشاهده کردیم **ونودوا ان تلکم الجنة** کلمه ان مخففه از مثقله است

بقدر انه تلکم الجنة و ضمیر انه ضمیر شانست یعنی و ندا کرده شوند اهل بهشت در وقتی که بهشت نمودار گردد در برابر ایشان که این آن بهشتی است
که شما وعده داده شده بودید آن مملو از اقسام و انواع نعم لذیذه **اورثتموها** حالکونه میراث داده شدید او را
بما کنتم تعملون بسبب آنچه بودید که عمل می آوردید از واجبات و سنن در روایت آمده
که ما من احد الا و له منزل فی الجنة و منزل فی النار فاما الکافر فیرث المومن منزله من النار و المومن یرث الکافر منزله من الجنة فذلک
قوله تعالی اورثتموها بما کنتم تعملون یعنی نیست هیچکس مگر آنکه او را مکانیست در بهشت اگر اختیار ایمان کند و مکانیست
در دوزخ اگر اختیار کفر کند پس اما کافر میراث میبرد مکان مومن را که در دوزخ داشت و مومن میراث میبرد از کافر مکانی را که
در بهشت داشت و اینست معنی قول حق تعالی که فرموده اورثتموها بما کنتم تعملون **ونادی** و ندا کنند از روی
کمال سرور و شادی **اصحاب الجنة** ملازمان و ساکنان بهشت **اصحاب النار**
ملازمان و ساکنان دوزخ را **ان قد وجدنا** ای انه قد وجدنا یعنی بدرستیکه شان اینست
که یافتیم **ما وعدنا ربنا** آنچه وعده کرده بود ما را که محلی بحلیه ایمانیم پروردگار ما **حقا**
ثابت و بی شبهه **فهل وجدتم** پس آیا یافتید شما که آلوده بدنس شرک و کفر بودید
ما وعد ربکم آنچه وعده داده بود شما را پروردگار شما **حقا**
بدان که در این مقام ما وعدکم ربکم نفرمود چنانچه در سابق فرموده بود که ما وعدنا ربنا حقا زیرا که وعدکم
افاده اختصاص وعده با ایشان میکند یا آنکه آنچه حق تعالی بایشان وعده داده بود مخصوص ایشان نبود مثل وعده بعث
و حساب و غیر ذلک **قالوا** گویند اهل دوزخ **نعم** آری یافتیم آنرا بدون شکی و شبهه
فاذن مؤذن پس آواز دهد آواز دهنده **بینهم** میان اهل بهشت و
اهل دوزخ در تفاسیر عامه مؤذن را بصاحب صور تفسیر کرده اند و فی اصول الکافی عن احمد بن عمر الحلال قال
سألت ابا الحسن علیه السلام عن قوله فاذن مؤذن بینهم قال المؤذن امیرالمومنین یعنی احمد بن عمر سرکه فروش گفت سؤال
کردم حضرت امام رضا را از آیه فاذن مؤذن بینهم امام فرمود مراد از مؤذن در این آیه امیرالمومنین است علیه السلام
و در مجمع البیان از حاکم ابو القاسم حسکانی باسناد او از محمد بن الحنفیه روایت کرده که حضرت امیرالمومنین علیه السلام
فرموده انا ذلک المؤذن و از ابن عباس روایت کرده که حضرت امیرالمومنین را در کتاب خدا اسمهاست که
مردم آنرا نمی شناسند و از جمله آن قول خدا تعالی است که فرموده فاذن مؤذن زیرا که مؤذن در این آیه نام من است
و بعد از این ابن عباس گفت که آنحضرت فرمود الا لعنة الله علی الذین کذبوا بولایتی و استخفوا بحقی یعنی آگاه باشید
که لعنت خدا بر آن جماعتی است که تکذیب ولایت من کردند و سهل شمردند حق مرا و غصب آن نمودند و علی بن ابراهیم
باسناد خود از حضرت امام موسی یا از حضرت امام رضا علیهما السلام روایت کرده که مراد از مؤذن امیرالمومنین است



صلوات الله علیه وآله وآن حضرت ندا کند چنانکه جمیع خلایق بشنوند أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ
مر دست تکیه شان آمینست که لعنت خدا بر کافران ستمکار است آن ستمکارانکه الَّذِينَ يَصُدُّونَ
باز میداشتند مردم را از راه خدا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا
ای ویبغون لها یعنی وطلب میکردند برای سبیل خدا که او سبیل شبهات و ابهام عِوَجًا کجی را
یعنی شبهه چند می آوردند که تا راه خدا و دین او را کج وا نمایند گفته اند که عوج بکسر عین را اطلاق میکنند در
معانی و در اعیان منتصبة القامة و عوج بفتح عین را اطلاق میکنند در اعیان منتصبة القامة مثل دیوار و نیزه و
امثال آن وَهُمْ بِالْآخِرَةِ كَافِرُونَ و ایشان سرای
آخرت ناگرویدگان بودند وَبَيْنَهُمَا حِجَابٌ و میان بهشت و دوزخ پرده است مانند
حصاری که بلندی او را اعراف گویند چنانکه حق تعالی میفرماید وَعَلَى الْأَعْرَافِ ای و علی اعراف الحجاب
نابرین الف لام الاعراف عوض از مضاف الیه است که آن حجابست یعنی بر اعالی و بر بلندی آن حجاب
رِجَالٌ مردانی باشند که يَعْرِفُونَ میشناسند بفراست و با علام الهی
كُلًّا بِسِيمَاهُمْ هر یک از اهل بهشت و دوزخ را بعلامتهای
ایشان و از احادیث اهل بیت نبوت و رسالت سلام الله علیهم مستفاد میشود که اعراف تلهای بهشت
که ائمه معصومین علیهم السلام با مذنبین شیعیان ایشان که حسنات و سیئات ایشان برابر باشد در آنجا
داد ارند چنانچه امیر لشکر را با ضعفا لشکر او در جائی وادارند و ائمه هدی بنور امامت شناسند بهشتیان و دوزخیان را
بعلامتهائی که در ایشانست و این بعد از آنست که نیکوکاران امت به بهشت در آمده باشند پس در آن وقت
ائمه هدی علیهم السلام بمذنبین شیعیان که با ایشان در اعراف میباشند گویند که بنگرید برادران نیکوکار خود را
که چگونه پیش از شما به بهشت رسیدند پس ایشان بفرموده ائمه دین و دنیا سلام کنند وَنَادَوْا و ندا
کنند أَصْحَابَ الْجَنَّةِ ملازمان بهشت را یعنی محسنانی که پیش از ایشان بهشت
در آمده اند و گویند أَنْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ آنکه تحیت و رحمت خدا بر شما
باد و این ندا وقتی کنند که لَمْ يَدْخُلُوهَا هنوز این شیعیان گناهکار داخل
بهشت نشده باشند وَهُمْ يَطْمَعُونَ و حال آنکه بتفضل و با شفاعت
معصومین طمع دخول بهشت داشته باشند و بعضی گفته اند که لم یدخلوها مقدر بر قالوا لم یدخلوها ست
که تا کلام اهل بهشت باشد با یکدیگر در مقابل سلام مذنبین اهل اعراف یا بمعنی که بعد از سلام اهل اعراف مر اهل
جنت را اهل جنت با همدیگر گویند که هنوز ایشان داخل بهشت نشده اند لیکن از این سلام طمع دارند که از

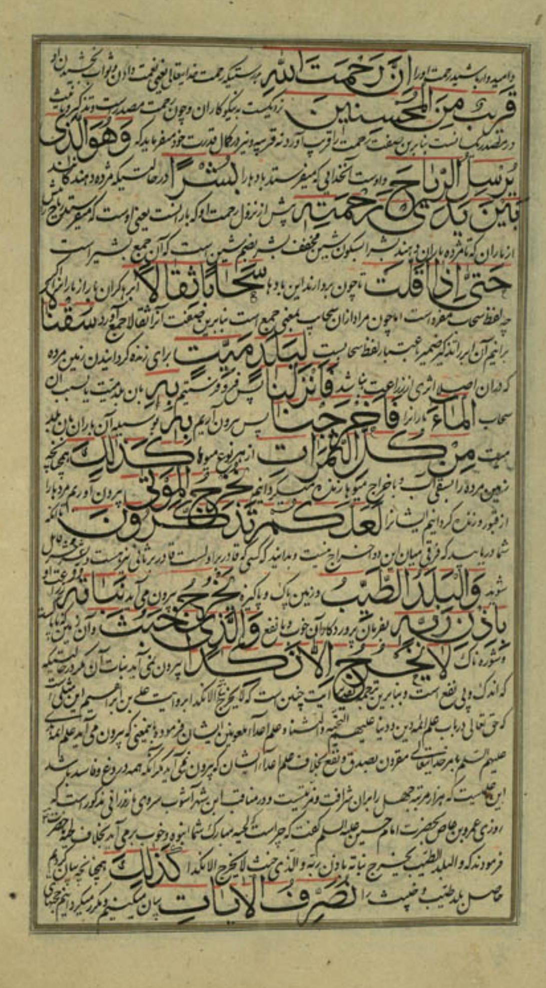



خدا تعالی از اطعمه و نوا که قالوا گویند اصحاب بهشت در جواب ایشان ان الله بدرستیکه خدا تعالی
حرمهما حرام کرده است اطعمه و اشربه بهشت را علی الکافرین
بر ناگرویدگان الذین آن ناگرویدگان که ایشان اتخذوا دینهم گرفتند دین خود را از روی دین حق
لهوا و لعبا بازیچه و بیفایده و غرتهم الحیوة
الدنیا و بفریفت ایشان را زندگانی دنیا بطول مهلت تا از حق بیکباره غافل شدند و مشغول شدند که دنیا را
نه فانی و زندگانی را باقی میدیدند فالیوم ننسیهم پس امروز ترک کنیم و فرو گذاریم ایشان را
در آتش دوزخ کما نسوا چنانچه ترک کردند ایشان و معتقد نشدند لقاء یومهم
هذا دیدن این روز را این تفسیر موافق حدیث حضرت امام رضا علیه السلام است که در عیون اخبار الرضا نقل
کرده که آنحضرت فرموده فالیوم ننسیهم کما نسوا لقاء یومهم هذا ای نترکهم کما ترکوا الاستعداد للقاء یومهم هذا و بروایت
علی بن ابراهیم نیز ننسیهم یعنی نترکهم است و بعد از این گفته و النسیان منه عزوجل هو الترک وما کانوا ای و
کما کانوا یعنی و وا گذاریم ایشان را چنانچه بودند ایشان که از روی عناد بآیاتنا یجحدون
بآیتهای کتب ما و بعلامات ربوبیت ما انکار میکردند و لقد جئناهم و بدرستیکه
بتحقیق آوردیم برای گروه کفار بکتاب کتابی که فصلناه
بیان کردیم و روشن ساختیم آن کتاب و احکام آنرا علی علم در حالتیکه دانا بودیم بوجه تبیین
آن یا در حالتیکه آن کتاب مشتمل بود بر علم شریعت از اصول و فروع و بعضی فضلناه بضاد معجمه قرائت کرده اند
یعنی تفضیل و مزیت دادیم این کتاب را در حالتیکه دانا بودیم بوجه مزیت آن هدی و
رحمة حالکونه آن کتاب راه نماینده بحق و خداوند رحمت و بخشش است لقوم
یؤمنون برای جماعتیکه ایمان می آرند هل ینظرون ای ما ینتظرون
یعنی آیا انتظار میکشند این کافران استفهام برای انکار است باین معنی که انتظار نمیکشند این کافران
الا تاویله ای الا ما یؤل الیه امره من ظهور صدقه او کذبه یعنی مگر آنچه را که برمیگردد بسوی آن امر کتاب
از ظهور صدق آن یا کذب آن و حاصل معنی آنست که انتظار نمیکشند مگر آنچه را که خدا تعالی در این کتاب وعده داده
از ثواب و عقاب به چنانکه راست میشود یا نه یوم یأتی تاویله روزیکه بیاید تاویل آن یعنی
ظاهر شود صدق آن بقیام قیامت یا ظاهر شود قائم آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین که ظهور آنحضرت مانند ظهور
قیامت باعث ظهور صدق آن کتابست چنانچه علی بن ابراهیم روایت کرده یقول الذین
نسوه گویند آنانکه ترک کردند عمل آن کتاب را من قبل پیش از این در دنیا قد

جاءت

جاءت بتحقیق آمده بودند رسل ربنا فرستادگان و پیغمبران پروردگار ما بالحق براستی و ما تکذیب
ایشان کردیم و اعتقاد بدین روز نیاوردیم فهل لنا آیا باشد ما را در این روز من شفعاء
از شفیعان فیشفعوا لنا تا شفاعت کنند در این روز برای ما و رفع عذاب ما نمایند
او نرد بضم دال بجهة عطفست بر من شفعاء ای فهل لنا نرد یعنی آیا باشد ما را که باز گردانیده شویم بدنیا فنعمل
غیر الذی کنا نعمل تا بکنیم غیر آنچه بودیم که بجا می آوردیم و بعضی بنصب دال خوانده اند
که تا عطف بر فیشفعوا باشد یعنی آیا ما را شفیعان باشند که یکی از دو چیز برای ما سؤال کنند رفع عذاب یا رد بدنیا
و بنابر نصب میتواند که کلمه او بمعنی الی ان باشد ای فهل لنا من شفعاء فیشفعوا لنا الی ان نرد فی الدنیا بنابرین شفاعت بریک
چیز خواهد بود قد خسروا بتحقیق زیان کردند انفسهم بر نفسهای خود و عمر خود را صرف
عبادت اصنام نمودند و ضل عنهم ما کانوا یفترون
و باطل شد از ایشان آنچه بودند که افترا میکردند و دروغ میگفتند که اصنام شفعاء ما خواهند بود و بعد از بیان
قدرت کامله خود میفرماید که ان ربکم الله بدرستیکه پروردگار شما ذات مستجمع جمیع
صفات کمالست الذی آنچنان ذاتی که خلق السموات والارض
بیافرید آسمانها و زمین را فی ستة ایام در مقدار شش روز از روزهای دنیا اگرچه حق سبحانه
و تعالی قادر بود که خلق عالم را بیکلمه کن در یک لمحه بکند اما بواسطه ترغیب خلق بر تأنی در کارها و مدارا نمودن با یکدیگر و شتاب
نکردن فرمود که ما ایجاد آسمان و زمین را بوقتی معین کرده ایم و این وجه متفرع از حدیث حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
و ایضا در حدیث وارد شده که اگرچه خدا تعالی قادر بر ایجاد سموات و ارض در طرفة العین بود اما خلق آنها
در سته ایام کرد تا بر ملائکه ظاهر شود خلق خدا تعالی اشیا را بعد شیء پس استدلال کنند بحدوث هر چیزی بر وجود
خدا تعالی و بر قدرت کامله او مرة بعد اخری ثم استوی علی العرش
پس مستولی شد تدبیر و امر خدا تعالی بر عرش فی کتاب الاحتجاج عن امیر المؤمنین علیه السلام فی قوله تعالی
الرحمن علی العرش استوی یعنی استوی تدبیره و علا امره و صاحب مجمع البیان رحمه الله گفته که متعارف
میان عرب اینست که هرگاه امور مملکت پادشاهی منتظم گردد گویند استوی الملک علی عرشه و هرگاه اختلال
در نظام ملک بهم رسد گویند ثل عرشه یعنی منهدم شد بنای ملک و بنابرین معنی آیه کریمه اینست که پس منتظم
گردید امور ملک او و مستفاد از احادیث کثیره است که مراد از عرش مجموع اشیاست باین معنی که استوی
علی کل شیء یعنی مساویست قیمومیت و علم او و نظر رحمت بهمه چیزها کرده و بعضی در تفسیر این آیه کریمه گفته اند پس قصد کرد
بر خلق عرش بنابرین باید که خلق عرش بعد از خلق آسمان و زمین باشد یغشی اللیل النهار

يطلبه حثيثا والشمس والقمر والنجوم مسخرات بأمره الا له الخلق والأمر تبارك الله رب العالمين ادعوا ربكم تضرعا وخفية انه لا يحب المعتدين ولا تفسدوا في الارض بعد اصلاحها وادعوه خوفا وطمعا

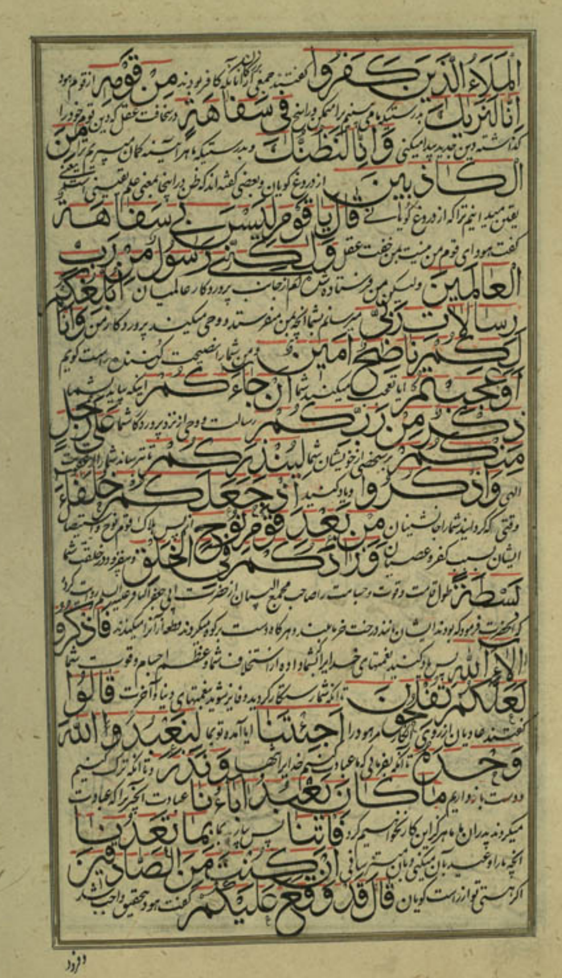


ان رحمت الله قريب من المحسنين وهو الذي يرسل الرياح بشرا بين يدي رحمته حتى اذا اقلت سحابا ثقالا سقناه لبلد ميت فانزلنا به الماء فاخرجنا به من كل الثمرات كذلك نخرج الموتى لعلكم تذكرون والبلد الطيب يخرج نباته باذن ربه والذي خبث لا يخرج الا نكدا كذلك نصرف الآيات



آیتی لقوم یشکرون برای جمعی که شکر نعمت الهی را بجا آرند و تدبر و تفکر در آن می‌نمایند
و بجهت تسلیه خاطر مبارک حضرت سید المرسلین صلوات الله علیه و آله بعد از ذکر قدرت و وحدانیت خود بیان معاندان
و مکذبان وحدانیت او و رسل او کرده میفرماید که لقد ارسلنا نوحاً بخدا قسم که هر آینه بحقیقت فرستادیم
حجت خود را که نوح است الی قومه بسوی قوم بت پرست او علی بن ابراهیم گوید که در خبر وارد شده که نام
نوح عبد الغفار بوده و از بسیاری گریه و نوحه مسمی بنوح شد فقال یا قوم اعبدوا
الله پس گفت نوح ای قوم من عبادت کنید خدایتعالی را زیرا که ما لکم
نیست مر شما را من اله غیره هیچ معبودی غیر از جناب او جل جلاله انی اخاف
علیکم بدرستیکه من میترسم بر شما اگر ایمان نیارند عذاب یوم عظیم
عذاب روز بزرگ را که آن عذاب یوم الطوفان است یا عذاب روز قیامت قال الملأ
من قومه گفتند اشراف و بزرگان از قوم نوح انا لنریک بدرستیکه ما هر آینه می‌بینیم ترا
فی ضلال مبین در گمراهی ظاهر که ما را از عبادت چندین خدا بعبادت یک خدا
دلالت میکنی قال گفت نوح در جواب ایشان یا قوم لیس بی ضلالة
ای قوم من نیست مرا چیزی از گمراهی و دوری از حق ولکنی رسول من رب
العالمین ولیکن من فرستاده شده‌ام از نزد پروردگار عالمیان ابلغکم
میرسانم بشما رسالات ربی پیغامهای پروردگار خود را که بطریق وحی بمن
میرسد و انصح لکم و نصیحت میکنم شما را جهت اصلاح حال و مآل شما و اعلم
من الله و میدانم من بطریق وحی از صفات کامله خدایتعالی و شدت قهر و عذاب او مر کفره را
ما لا تعلمون آنچه را که شما نمیدانید و چون قوم نوح از آنحضرت ذکر پیغام و وحی او
میشنودند متعجب شدند که بشر چون صلاحیت رسالت و نزول وحی داشته باشد پس نوح علیه السلام فرمود که
او عجبتم آیا عجب میدارید شما ان جاءکم از آنکه بیاید بشما
ذکر رسالت و وحی من ربکم از نزد پروردگار شما
علی رجل منکم بر شخصی از جنس شما لینذرکم
تا بترساند شما را از عذابی که مترتب بر کفر و معصیت میشود ولتتقوا و تا پرهیزکاری نمائید شما
از شرک و معاصی ولعلکم ترحمون و تا اینکه شما بخشیده
شوید بسبب تقوی و پرهیزکاری گفته‌اند که فاین حرف ترجی شبیه است برانکه تقوی موجب ترحم نیست بلکه

آن بفضل الهی است و باید که اهل تقوی اعتماد بتقوی ننمایند بلکه متشبث بفضل ربانی شوند فکذبوه
پس تکذیب کردند نوح را قوم او فانجیناه پس نجات دادیم نوح را والذین معه
و کسانی را که با وی بودند فی الفلک در کشتی قال فی مجمع البیان عن حنان بن سدیر عن ابی عبد الله
علیه السلام قال آمن مع نوح ثمانیة نفر یعنی حضرت صادق علیه السلام فرمودند که کسانیکه با نوح بودند و ایمان آورده بودند
هشت نفر بودند واغرقنا الذین کذبوا و غرق ساختیم بطوفان آنانرا که
تکذیب کردند بآیاتنا بدلالات وحدانیت انهم کانوا قوماً
عمین بدرستیکه بودند قوم نوح جمعی کوردل غیر عارف بنشانهای وحدت خدایتعالی و نبوت نوح
علی بن ابراهیم از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که عمر نوح دو هزار و پانصد سال بود و هشتصد و پنجاه سال از آن پیش از
بعثت گذرانید و نهصد و پنجاه سال بعد از بعثت قوم خود را دعوت کرد و دویست سال را در ساختن کشتی مصروف گردانید
و پانصد سال دیگر بعد از فرو رفتن آبها و نزول از کشتی شهرها بنا کرد و فرزندان خود را در آن شهرها ساکن گردانید پس ملک الموت
در وقتیکه نوح در آفتاب ایستاده بود آمد و بر او سلام کرد نوح جواب سلام داد و گفت ای ملک الموت بچه کار آمده
گفت آمده‌ام که قبض روح تو نمایم نوح علیه السلام گفت که اینقدر زمان مرا مهلت میدهی که از آفتاب بسایه بروم ملک الموت
گفت آری پس نوح از آفتاب بسایه آمد و گفت ای ملک الموت عمری که در دنیا بر من گذشته در بی اعتباری
و سرعت زوال مانند گذشتن من است از آفتاب بسایه پس بکاری که آمده مشغول شو بعد از این ملک الموت قبض روح
مقدس او نمود و تمام قصه نوح در سوره مبارکه هود ان شاء الله تعالی خواهد آمد والی عاد ای لقد ارسلنا
الی عاد یعنی و هر آینه بتحقیق فرستادیم بسوی قبیله عاد اخاهم هوداً برادر نسبی ایشان را نه برادر
دینی ایشان را که آن هود بود در کتاب احتجاج آورده که روزی حضرت امام زین العابدین علیه السلام فرمودند که اصحاب
جمل و اصحاب صفین و اصحاب نهروان همه ملعونند بر زبان نبی امی پس حضرت فرمود که قد خاب من افتری پس شخصی از
اهل کوفه گفت که جد تو علی بن ابی طالب فرموده اخواننا بغوا علینا بنابرین چون ایشان ملعون باشند امام علیه السلام گفت
آیا تو تلاوت کلام الهی نکرده که فرموده والی عاد اخاهم هوداً یا انکه حق تعالی هود را نجات داد و اخوان او را ...
گردانید قال گفت هود یا قوم اعبدوا الله ای قوم من پرستش کنید خدایتعالی را
ما لکم من اله غیره نیست مر شما را هیچ معبودی بجز او
افلا تتقون آیا نمی‌ترسید از عذاب خدا استفهام در اینمقام استفهام تقریر است یعنی
باید که بترسید جمله قال یا قوم اعبدوا الله چون جمله مستأنفه است بنابرین بدون حرف عطف ایراد یافت گویا سائلی
سؤال کرده که بعد از ارسال هود بقوم خود چه گفت با ایشان در جواب فرمود قال یا قوم اعبدوا الله الا ... قال





بتوا آریم حضرت صالح فرمود که آنچه شما از من مطلبید بر من مشکل و بر پروردگار من آسانست پس دعا کرد [illegible]

شد بعد [illegible] ایشان بیرون آمد و صالح

بعد از این معجزه گفت ای قوم من **قَدْ جَاءَتْكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ**

بتحقیق آمد بشما معجزه روشن از نزد پروردگار شما که دالست بر صحت رسالت و نبوت من گویا سائلی

گفت که کدام است آن معجزه و بینه فرمود **هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ** آن بینه شتر خداست

که از خدا تعالی بقدرت کامله خود بی من از سنگ خارا بیرون آورد **لَكُمْ** برای شما

آيَةً [illegible] **فَذَرُوهَا** [illegible]

تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ [illegible] **وَلَا تَمَسُّوهَا**

بِسُوءٍ [illegible] **فَيَأْخُذَكُمْ**

عَذَابٌ أَلِيمٌ [illegible] **وَاذْكُرُوا**

إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ [illegible]

مِنْ بَعْدِ عَادٍ [illegible] **وَبَوَّأَكُمْ فِي**

الْأَرْضِ [illegible] **تَتَّخِذُونَ مِنْ سُهُولِهَا قُصُورًا**

[illegible] **وَتَنْحِتُونَ الْجِبَالَ بُيُوتًا**

[illegible]

فَاذْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ [illegible] **وَلَا**

تَعْثَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ [illegible]

[illegible] **قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا** [illegible]

[illegible] **مِنْ قَوْمِهِ** [illegible] **لِلَّذِينَ**

اسْتُضْعِفُوا [illegible] **لِمَنْ آمَنَ مِنْهُمْ**

[illegible]

أَتَعْلَمُونَ آیا میدانید شما **أَنَّ صَالِحًا مُرْسَلٌ** اینکه صالح فرستاده شده است **مِنْ رَبِّهِ**

از نزد پروردگار او [illegible] و چون ارسال صالح از جانب پروردگار او از امور یقینیه بود که

[illegible] **قَالُوا** گفتند

آن ضعفا مؤمنین **إِنَّا بِمَا أُرْسِلَ بِهِ** [illegible] **مُؤْمِنُونَ**

ایمان آورنده و تصدیق کنندگانیم **قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا** گفتند [illegible]

از ایمان بخدا و رسول او **إِنَّا بِالَّذِي آمَنْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ** [illegible]

بآن چیزی که ایمان آورده اید شما بآن [illegible] **فَعَقَرُوا النَّاقَةَ** [illegible]

صالح را اگرچه عقر [illegible] ایشان [illegible]

[illegible] **وَعَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ** و سرکشی کردند از فرمان برداری پروردگار خود

[illegible] **وَقَالُوا** [illegible] **يَا صَالِحُ ائْتِنَا**

[illegible] **بِمَا تَعِدُنَا** [illegible]

إِنْ كُنْتَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ [illegible]

فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ [illegible]

فَأَصْبَحُوا [illegible] **فِي**

دَارِهِمْ جَاثِمِينَ [illegible] **فَتَوَلَّى عَنْهُمْ**

[illegible] **وَقَالَ**

يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ [illegible] **رِسَالَةَ**

رَبِّي [illegible] **وَنَصَحْتُ لَكُمْ** [illegible] **وَلَكِنْ لَا**

تُحِبُّونَ النَّاصِحِينَ [illegible]

[illegible] **وَلُوطًا** [illegible]

[illegible]

[illegible] **إِذْ قَالَ** [illegible] **لِقَوْمِهِ** [illegible] **أَتَأْتُونَ**

الْفَاحِشَةَ [illegible] **مَا سَبَقَكُمْ بِهَا**

[illegible] **مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ** [illegible]







وتبغونها عوجا واذكروا اذ كنتم قليلا فكثركم وانظروا كيف كان عاقبة المفسدين

وان كان طائفة منكم آمنوا بالذي ارسلت به وطائفة لم يؤمنوا فاصبروا حتى يحكم الله بيننا وهو خير الحاكمين

قال الملأ الذين استكبروا من قومه لنخرجنك يا شعيب والذين آمنوا معك من قريتنا او لتعودن في ملتنا قال اولو كنا كارهين

قد افترينا على الله كذبا ان عدنا في ملتكم بعد اذ نجينا الله منها وما يكون لنا ان نعود فيها الا ان يشاء الله ربنا وسع ربنا كل شيء علما على الله توكلنا ربنا افتح بيننا وبين قومنا بالحق وانت خير الفاتحين

وقال الملأ الذين كفروا من قومه لئن اتبعتم شعيبا انكم اذا لخاسرون فاخذتهم الرجفة فاصبحوا في دارهم جاثمين

الذين كذبوا شعيبا كأن لم يغنوا فيها الذين كذبوا شعيبا



كانوا هم الخاسرين بودند ایشان زیانکاران در دنیا و آخرت نه آنکه تابع شعیب شدند
و تصدیق او کردند فتولّی عنهم پس چون شعیب دید که عذاب می‌آید اعراض کرد از ایشان
مانند اعراض شخصی که از کسی ناامید شود و قال یا قوم و گفت بر وجه احسان تأسف که ای قوم من
لقد ابلغتکم رسالات ربی هر آینه تحقیق رسانیدم به شما پیامهای
پروردگار خود را و شما آن را ایمان نیاوردید و نصحت لکم و نصیحت کردم شما را و شما گوش نصیحت نکردید
فکیف آسی پس چگونه اندوه خورم استفهام انکاری است یعنی اندوه نمی‌خورم علی قوم کافرین
برای قومی که اهلیت ندارند که کسی برای ایشان اندوه خورد به واسطه کفر ایشان و ما ارسلنا
فی قریة و نفرستادیم در هیچ شهر و دهی من نبی هیچ پیغمبری الا اخذنا اهلها
مگر آنکه گرفتیم اهل آن قریه را به واسطه تکذیب ایشان پیغمبر خود را بالبأساء به رنج و مرض و
الضراء و سختی و فقر صاحب مجمع البیان اینچنین تفسیر کرده و بعضی بأسا را به فقر و فاقه و ضرا را به مرض عکس آن تفسیر کرده‌اند
لعلهم یتضرعون تا آنکه ایشان بعد از دریافت مقدمه عذاب تضرع و زاری کنند
و توبه و انابت طلب رفع عذاب از خود نمایند ثم بدلنا پس بدل کردیم مکان
السیئة به جای بلا و محنت الحسنة رخا و سعت را حتی عفوا
تا آنکه بسیار شد عدد و عدت ایشان وقتی که گیاه زمین بسیار شود عرب می‌گویند عفا النبات ای کثر یعنی
آنها را آزمودیم هم به محنت و هم به راحت و هیچ نتیجه حاصل نکردند و بعضی عفوا به معنی اعرضوا عن الشکر گرفته‌اند یعنی ایشان
با وجود نزول نعمت و راحت اعراض از شکر الهی کردند و قالوا قد مس آباءنا الضراء و
السراء و گفتند به تحقیق رسیده بود پدران ما را این محنت و راحت و اینها به واسطه حوادث فلکی بود
به جهت کفر و ایمان نبود پس در اندیشه خود دلیر شدند فأخذناهم بغتة
پس گرفتیم ایشان را ناگاه بدون آنکه اول علامات عذاب بر ایشان ظاهر گردد و هم لا
یشعرون و ایشان نمی‌دانستند که عذاب بر ایشان نازل می‌شود و این نوع عذاب سخت‌تر و
المتر است و لو ان اهل القری آمنوا و اگر چنانچه اهل آن قریه‌ها
که به بلا و عذاب گرفتار شدند و اتقوا و پرهیز می‌کردند از شرک و معاصی لفتحنا علیهم
هر آینه می‌گشادیم بر ایشان و می‌دادیم ایشان را برکات من السماء و
الارض خیراتی که آید از آسمان و زمین یعنی فراخ می‌گردانیدیم بر ایشان انواع نعمت را بر وجه سهولت از اطراف
و جوانب بر ایشان می‌رسانیدیم باران بسیار با فایده و در زمین زراعت و انواع میوه با ایشان می‌دادیم و از حدیث …

علیه التحیة و الثنا چنانچه در کتاب خرایج و الجرایح روایت کرده مستفاد می‌شود که مراد از برکات آسمان و زمین اکل میوه زمستان در تابستان
و میوه تابستان در زمستان ولکن کذبوا و لیکن ایشان ایمان نیاوردند و تکذیب پیغمبر خود کردند
فأخذناهم پس گرفتیم ایشان را به عذاب استیصال بما کانوا یکسبون
به سبب آنچه بودند که کسب می‌کردند از کفر و معاصی … أفأمن أهل القری
آیا ایمن شدند اهل قریه‌ها یعنی اهل مکه و حوالی آن که تکذیب می‌کنند پیغمبر ما محمد مصطفی صلی الله علیه و آله را أن
یأتیهم از آنکه بیاید به ایشان بأسنا عذاب ما بیاتا در وقت بیتوته و خواب مراد از آن در
شب است و هم نائمون و حال آنکه ایشان خواب باشند و عذاب شبیخون بر ایشان آرد أو
أمن أهل القری آیا ایمن شدند اهل مکه أن یأتیهم بأسنا ضحی آنکه بیاید
به ایشان عذاب ما در وقت چاشت و هم یلعبون و حال آنکه ایشان بازی کنند
و مشغول بکار بی فایده باشند که اصلا نفعی بر آن مترتب نگردد أفأمنوا آیا ایمن شدند اهل تکذیب مکر الله
عذاب خدا را که آید بر ایشان به وجهی که مشعور به ایشان نباشد و چون اثر مکر مکار به ممکور بدون شعور او می‌رسد لهذا تشبیه این
نوع عذاب به مکر شده فلا یأمن مکر الله پس ایمن نشوند عذاب خدا را از جمله مردمان
و گناهکاران الا القوم الخاسرون مگر گروه زیانکاران به سبب اختیار کفر و عدم
عبرت و یا مراد آنست که ایمن نشوند عذاب خدا را برای عاصیان مگر جمعی زیانکاران بنابرین مفاد آیه کریمه منافات
ندارد با ایمن بودن انبیا و معصومین از عذاب خدای تعالی با وجود آنکه ایشان منزه از لوث خسران اند چنانکه صاحب مجمع …
تصریح کرده لیکن در کتاب نهج البلاغة الکرام از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مرویست لا تأمنن علی خیر هذه الامة
عذاب الله لقول الله سبحانه فلا یأمن مکر الله الا القوم الخاسرون یعنی باید که ایمن نباشید بهترین این امت
عذاب الهی را زیرا که حق تعالی فرموده فلا یأمن مکر الله الا القوم الخاسرون أولم یهد ای و لم یتبین و چون یهد
معنی بین است بنابرین متعدی بلام شده چنانچه حق تعالی فرموده للذین یرثون الارض
یعنی آیا بیان نشده برای کسانی که میراث گرفتند زمین را و متمکن شدند در آن مانند اهل مکه معظمه
من بعد أهلها از پس هلاک اهل آن ارض أن لو نشاء اینمعنی که هر گاه …
که اگر می‌خواستیم أصبناهم می‌گرفتیم ایشان را بذنوبهم به گناهان ایشان …
… مخففه از مثقله است … فاعل یهد است و بنابر قراءت نهد به نون ان لو نشاء
مفعول آنست … اگر می‌خواستیم … ایشان را به جزای گناهان ایشان
و نطبع علی قلوبهم …


بر نهیم بر دلهای ایشان یعنی نظر لطف و توفیق از ایشان برداشته بعضیات و غفلتشان وا گذاریم **فَهُمْ**
لَا يَسْمَعُونَ تا آنکه ایشان بواسطه ختم قلب سخن حق را نشنوند و اعتبار نگیرند مخفی نماند که
ونطبع نمیتواند که معطوف بر اصبناهم باشد بمعنی و طبعنا زیرا که تعلق آن بمشیت افاده نفی طبع از ایشان میکند
با آنکه طبع درباره ایشان متحقق است پس بواسطه تسلیه جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله میفرماید که
تِلْكَ الْقُرَى این آن شهرهاست **نَقُصُّ عَلَيْكَ** حال که میخوانیم بر تو
ای محمد **مِنْ أَنْبَائِهَا** بعضی از خبرهای آنرا تا تو تفکر در آن نمائی و خبر دهی این قوم خود را که ایشان عبرت
گیرند و اصرار بر عدم متابعت تو نکنند **وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ** و هر آینه بتحقیق آمدند باهالی آن قری
رُسُلُهُمْ پیغمبران ایشان یعنی پیغمبرانی که ایشان از آنها منتفع میشدند **بِالْبَيِّنَاتِ**
بمعجزات ظاهره و دلایل واضحه **فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا** پس نبودند ایشان که ایمان آورند بعد از آمدن
رسولان بمعجزات **بِمَا كَذَّبُوا مِنْ قَبْلُ** بآنچه تکذیب کرده بودند پیش از آمدن رسولان پیش از این
در عالم ذر وقتی که بودند ایشان در اصلاب رجال و ارحام نساء چنانچه صریح روایت علی بن ابراهیم است و در اصول کافی از
ابی جعفر الباقر علیه السلام حدیثی روایت کرده که مفاد بعضی از آن اینست که حق تعالی در روز میثاق خلایق مخلوق از گل بهشت و
از شوره زار جهنم را دعوت نمود بقبول نبوت انبیا و ولایت اوصیا و دوستان خدا قبول کردند و تصدیق آن نمودند و دشمنان خدا
انکار آن کرده تکذیب نمودند از اینجاست که حق سبحانه و تعالی فرموده و ما کانوا لیؤمنوا بما کذبوا من قبل **كَذَلِكَ**
يَطْبَعُ اللَّهُ همچنین مهر خذلان نهد خدای تعالی **عَلَى قُلُوبِ الْكَافِرِينَ**
بر دلهای کافران و نقض کنندگان عهد و وا گذارد ایشان را در ضلالت و غفلت خودشان **وَمَا وَجَدْنَا**
و نیافتیم **لِأَكْثَرِهِمْ مِنْ عَهْدٍ** مر اکثر کافران را هیچ وفا بعهد و میثاق خود کنند
وَإِنْ وَجَدْنَا کلمه ان مخففه از مثقله است یعنی هر آینه بتحقیق یافتیم **أَكْثَرَهُمْ** اکثر ایشان را نزد کوفیان
لَفَاسِقِينَ بیشتر ایشان را هر آینه خارجان از طاعت و ناقضین عهد
کلمه ان نافیه است و لام لفاسقین بمعنی الا ای و ما وجدنا اکثرهم الا فاسقین یعنی و نیافتیم اکثر ایشان را مگر فاسقین
محمد بن یعقوب کلینی در کتاب روضه از محمد بن سلیمان و او از پدر خود روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام
ابو بصیر را مخاطب ساخته فرمود که ای ابا بصیر شما وفا کردید بعهدی که خدای تعالی از شما گرفته بود در باب قبول ولایت و تبدیل
آن نکردید و اعدای ما اگر چنین نمیکردید هر آینه شما نیز مانند ناقضین آن عهد در مقام تعییر و سرزنش در می آمدید و در اینجا
که حق تعالی فرموده و ما وجدنا لاکثرهم من عهد از ابوذر غفاری مرویست که گفت بخدا قسم که تصدیق نکردند آنرا
جماعتیکه پیمان از ایشان گرفته شده بود که وفا بعهد آلهی نمایند مگر اهل بیت پیغمبر ایشان و جمعی قلیل از شیعیان اهل بیت

نمی

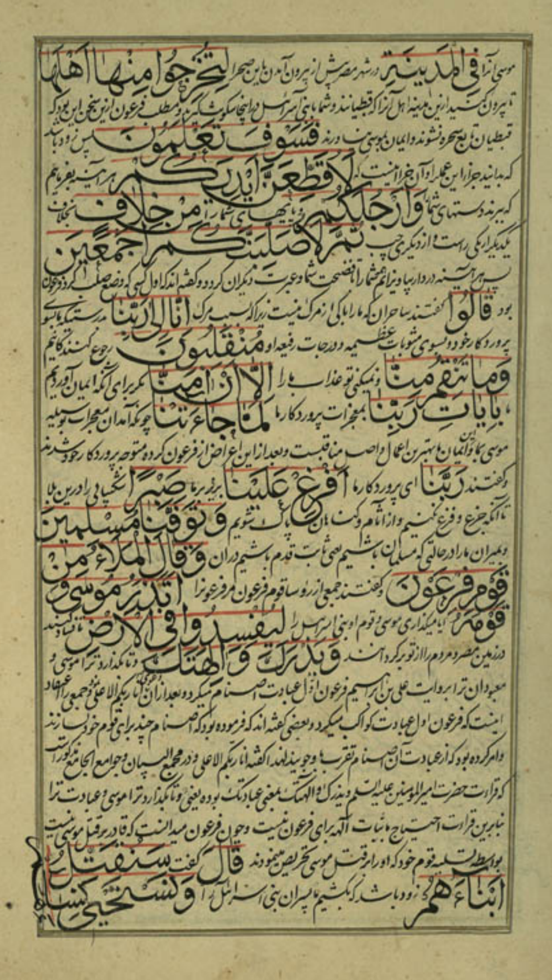
معنی قول خدای تعالی که فرموده و ما وجدنا لاکثرهم من عهد در اصول کافی از عبد صالح یعنی حضرت امام موسی کاظم علیه السلام روایت کرده که این آیه در شان جمعی
که شک در امامت و ولایت کردند و شکستند نازل شد بنابرین تاویل این آیه بعد از تربیت **ثُمَّ بَعَثْنَا** پس برانگیختیم
مِنْ بَعْدِهِمْ از پس این امم هالکه و یا از پس انبیاء سابق **مُوسَى بِآيَاتِنَا** موسی بن عمران با معجزات
إِلَى فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ بسوی فرعون و اشراف قوم او فرعون لقب پادشاه مصر بوده و پادشاهان مصر را
فراعنه میگفته اند چنانچه سلاطین فارس را اکاسره مینامیده اند فخر رازی در تفسیر کبیر خود گفته که نام فرعون قابوس است
و بر زعم بعضی ولید بن مصعب بن ریان است و ایضا او گفته که آیه کریمه ثم بعثنا من بعدهم موسی بآیاتنا دلالت دارد بر اینکه نبی را
لابد است از اتیان معجزه تا آنکه بواسطه این معجزه ممتاز باشد از غیر خود و اگر معجزه نباشد رد قول او اولی از قبول قول او خواهد بود
فَظَلَمُوا بِهَا پس فرعون و قوم او کافر شدند بآن معجزات و انکار آن کردند تعبیر کفر و شرک بظلم بواسطه آنست
که حق تعالی در جای دیگر فرموده که ان الشرک لظلم عظیم **فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ**
الْمُفْسِدِينَ چگونه بود آخر تباهکاران و مفسدان چون که همه بعذاب الهی غرق شدند مرویست که فرعون
از خوف حضرت موسی در اطراف شهر و قصر خود شهرهای بسیار بنا فرمود و حکم کرد که شیرهای درنده در میان
آن بستان سر دهند تا آنکه موسی را از آمدن پیش او مانع آیند و چون حق تعالی موسی را مبعوث بفرعون و قوم او گردانید بنا
بر حکم آلهی موسی داخل شهرهایی شد که فرعون در حوالی قصر خود بنا فرموده بود و در هر بستان که میگذشت شیرها از خوف او دمهای خود را
حرکت داده و از او میگریختند و درهای هر مدینه بقدرت الهی برای دخول موسی وا میشد و موسی با جامه پشمینه و عصا نزدیک قصر
فرعون رسید و اذن طلبید که ملاقات فرعون نماید و آنشخص که از فرعون اذن دخول مردم حاصل میکرد ملتفت بقول موسی نشد تا آنکه
موسی مدتی مدید و عهدی بعید در آنجا ماند و بعد از انقضاء آن مدت باز از آنشخص اذن خواست او موسی را بچشم حقارت نگاه کرده
گفت که مگر پروردگار عالمیان بغیر از تو کسی نبود که لاعلاج ترا بایست که برسالت پیش فرعون بفرستد موسی از این سخن غضبناک شده
در اول را بعصا گشود و سایر ابواب نیز خود بخود گشوده میشدند تا آنکه موسی نزدیک بقصر فرعون که ارتفاع آن هشتاد ذرع بود رسید
و در بعضی روایات چهل ذرع مذکور است و فرعون حکم کرد که موسی را در قصر او در آرند و موسی داخل قصر گردید و فرعون را
خبر رسالت خود داد چنانچه حق تعالی فرموده که **وَقَالَ مُوسَى يَا فِرْعَوْنُ** و گفت موسی ای فرعون
یعنی ای پادشاه مصر **إِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ** بدرستیکه من فرستاده
شده ام از نزد پروردگار عالمیان بسوی تو و قوم تو **حَقِيقٌ عَلَى أَنْ لَا أَقُولَ** ای
حقیق بان لا اقول که کلمه علی بمعنی با باشد چنانچه قرائت عبد الله بن ابی است یعنی من سزاوارم که نگویم **عَلَى اللَّهِ**
إِلَّا الْحَقَّ بر خدای تعالی مگر سخن راست را پس من درین قول که فرستاده پروردگار عالمیانم راست گویم نه دروغ
گویم **قَدْ جِئْتُكُمْ** بتحقیق که آمده ام بشما **بِبَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ**

بمعجزه ظاهر از جانب پروردگار شما که آن گواه بر صحت رسالت منست **فَأَرْسِلْ مَعِيَ بَنِي إِسْرَائِيلَ**
پس بفرست با من فرزندان یعقوب را که تا رجوع نمایند بوطن اصلی آبا خود که ارض مقدسه است و چون یعقوب علی
نبینا وآله وعلیه السلم با اولاد و احفاد بمصر آمد و همه آنجا قرار گرفتند و نسل ایشان بسیار شد و یعقوب و یوسف و برادران
در گذشتند فرعون در زمان سلطنت خود دعوی انا ربکم الاعلی کرد و بنی اسرائیل قبول این دعوی گزاف باطل نکردند لهذا
ایشانرا در ذل عبودیت انداخت تا آنکه حضرت موسی مبعوث شد پس گفت ای فرعون دست از بنی اسرائیل بدار و بگذار که
هر کدام بجای خود روند **قَالَ** گفت فرعون **إِنْ كُنْتَ جِئْتَ بِآيَةٍ** اگر آورده
باشی تو در دعوی خود معجزه از نزد خدا **فَأْتِ بِهَا** پس بیار آن معجزه را و حاضر کن **إِنْ**
كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ اگر باشی تو از جمله راست گویان در این
دعوی اگر چه فات بها جزائیست که میان دو جمله شرطیه واقع شده اما بحسب معنی مؤخر از هر دو جمله شرطیه است
تقدیر کلام چنین است ان کنت جئت بایة ان کنت من الصادقین فات بها عندی **فَأَلْقَىٰ عَصَاهُ**
پس بیفگند موسی از دست خود عصای خود را **فَإِذَا هِيَ** پس ناگاه آن عصا گردید **ثُعْبَانٌ مُبِينٌ**
اژدهای ظاهر و هویدا که اصلا شک را در آن راه نبود و در حدیث آمده که مراد اژدها را دولب بود دلبی در زمین و لبی بر بالای
قبه قصر فرعون که چنانچه گذشت ارتفاع آن هشتاد گز بود یا چهل گز و در فوق فرعون در میان دهان آن اژدها نظر افگند
شعلهای آتش دید که از آنجا بیرون می آید از این واقعه هایله ترسید و روبگریز نهاد و بر خود حدث کرد و استغاثه
بموسی کرد که آن اژدها را بگیرد و در اصول کافی از حضرت امام محمد باقر علیه السلم روایت کرده که عصای موسی
عصای آدم بود که از آدم بشعیب رسید و بعد از آن بشعیب موسی بن عمران شده و بالفعل آن عصا پیش ماست و هر آینه
آن عصا پیش ماست و ما حامل آن عصاییم و همین ساعت من او را دیده ام و آن مانند حالت اولی که از درخت
کنده سبز و تازه است و هر آینه آن عصا بسخن در می آید هر گاه او را بسخن در آرند و آن مهیا و آماده کرده شده برای
قایم آل محمد صلوات الله علیه و آله و میکند قایم آل محمد علیه السلم آن هر آنچه موسی آن میکرد و آن میترساند و مضطر میسازد
مخالفان او و بسرعت تمام فرو میگیرد اسباب و آلاتی را که مخالفان با آنها خواهند که مردم را فریب دهند و در حین فراگرفتن
گشاده میشود برای آن دو لب یکی از آن در زمین است و دیگری در سقف قصر فرعون که فراخی آن دو لب چهل ذرع است
وَنَزَعَ يَدَهُ و بیرون کشید موسی از جیب خود دست خود را **فَإِذَا هِيَ** پس در آن وقت
بود آن دست **بَيْضَاءُ لِلنَّاظِرِينَ** سفید نورانی برای نظاره کنندگان بر وجهی
که شعاع نور آن دست غالب می آمد بر شعاع آفتاب با وجود آنکه موسی گندم گون بود و احسن ما قال
گواه عاشق صادق در آستین باشد **قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ** گفتند

اشراف و رؤسا از قوم فرعون **إِنَّ هَٰذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ** بدرستیکه این موسی هر آینه جادوئیست
دانا بفن خود و این سخن از فرعون نیز ناشی شده بطریق مشورت بکدیگر میگفتند بنابرین و در این سوره این سخن را بملا نسبت داد
و در سوره شعرا بفرعون چنانچه در آن سوره میفرماید که قال للملاء حوله ان هذا الساحر علیم **يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ**
میخواهد که بیرون کند همه شما را **مِنْ أَرْضِكُمْ** از زمین شما که مصر است **فَمَا**
ذَا تَأْمُرُونَ پس شما در باب موسی و دفع آن چه تدبیر میکنید تا بآن عمل کنیم
قَالُوا گفتند ایشان بفرعون **أَرْجِهْ** مهلت ده و بگذار موسی را **وَأَخَاهُ** و برادر او هرون را
و در کار ایشان شتاب مکن محمد بن مسعود عیاشی از یونس بن ظبیان روایت کرده که حضرت صادق علیه السلم فرمود
که وقتیکه موسی و هرون بمجلس فرعون در آمدند و در آن مجلس شخصی نبود که از زنا بهم رسیده باشد بلکه همه از نکاح متولد شده
بودند زیرا که اگر در میان ایشان ولد زنا میبود هر آینه امر میکرد فرعون را بقتل موسی و هرون و امر نمیشود بتانی و مهلت
دادن راوی گوید که بعد از این حضرت دست مبارک بر سینه خود گذاشته فرمود که ما نیز مانند موسی و هرونیم که هر که متولد شده
باشد از زنا در آزار و قتل ما شتاب مینماید و امر بصبر میکند و عبارت حدیث اینست که لم یکن فی جلسائه یومئذ ولد سفاح
ولو کان لامر بقتلهما و قال و کذلک نحن لا یسرع الینا الا کل خبیث الولادة **وَأَرْسِلْ فِي الْمَدَائِنِ**
و بفرست در شهرها که حوالی مصر واقع شده واند **حَاشِرِينَ** جمع کنندگان که سحره را
يَأْتُوكَ تا بیایند پیش تو **بِكُلِّ سَاحِرٍ عَلِيمٍ** بهر ساحری که دانا باشد در فن
سحر تا معارضه کنند با موسی در سوره شعرا بکل سحار علیم است و گفته اند اشراف قوم جمعی را با واسطه آوردن سحره
فرستاد **وَجَاءَ السَّحَرَةُ** و آمدند ساحران که باعتقاد بعضی از مفسرین هفتاد هزار بودند و در سوره
شعرا در ضمن حدیث خواهد آمد که سحره هزار کس بودند **فِرْعَوْنَ** بسوی فرعون **قَالُوا** گفتند آن
ساحران **إِنَّ لَنَا لَأَجْرًا** البته ما را مزدی بزرگ خواهد بود بنابرین تنکیر اجرا برای تعظیم است
إِنْ كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ اگر باشیم ما غلبه کنندگان بر موسی
قَالَ گفت فرعون **نَعَمْ** آری البته شما را مزدی بزرگ خواهد بود **وَإِنَّكُمْ**
لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ و بدرستیکه باشید شما هر آینه از جمله نزدیکان و خواص من روزی فرعون
جمع مردم شهر را از وضیع و شریف طلبید و گویند این مجمع در زمین اسکندریه بود و تمامی لشکر و همه خلایق الخ
جمع شد و فرعون خود بر تخت نشسته ساحران را حکم بمعارضه موسی نمود **قَالُوا يَا مُوسَىٰ** گفتند ساحران ای موسی
إِمَّا أَنْ تُلْقِيَ یا آنست که تو اول افگنی عصای خود را **وَإِمَّا أَنْ نَكُونَ**
نَحْنُ الْمُلْقِينَ و یا آنکه باشیم ما اول افگنندگان آلات سحر خود را اگر چه ساحران این اختیار بموسی دادند



قال القوا فلما القوا سحروا اعين الناس واسترهبوهم وجاءو بسحر عظيم واوحينا الى موسى ان الق عصاك فاذا هي تلقف ما يافكون فوقع الحق وبطل ما كانوا يعملون فغلبوا هنالك وانقلبوا صاغرين والقي السحرة ساجدين قالوا امنا برب العالمين رب موسى وهرون قال فرعون امنتم به قبل ان اذن لكم ان هذا لمكر مكرتموه



في المدينة لتخرجوا منها اهلها فسوف تعلمون لاقطعن ايديكم وارجلكم من خلاف ثم لاصلبنكم اجمعين قالوا انا الى ربنا منقلبون وما تنقم منا الا ان امنا بايات ربنا لما جاءتنا ربنا افرغ علينا صبرا وتوفنا مسلمين وقال الملا من قوم فرعون اتذر موسى وقومه ليفسدوا في الارض ويذرك والهتك قال سنقتل ابناءهم ونستحيي نساءهم

و زنده میگذاریم زنان ایشان را تا خدمت ما کنند چنانچه قبل ازین میکردیم تا معلوم همگنان گردد که موسی آن شخص نیست که بنجوم و کهنه بوده که زوال ملک ما بدست اوست **وَإِنَّا فَوْقَهُمْ قَاهِرُونَ** و بدرستیکه ما بر سر ایشان غلبه کننده گانیم و ایشان مغلوب اند و چون این تهدید بسمع بنی اسرائیل رسید مضطرب شده رو بسیده حضرت موسی آوردند **قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ** گفت موسی از روی دلداری مر قوم خود بنی اسرائیل را که **اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ** استعانت و نصرت جوئید از خدا **وَاصْبِرُوا** و شکیبائی ورزید **إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ** بدرستیکه مطلق زمین یا زمین مصر مر خدا راست بنا بر اول الف لام الارض برای جنس است و بنا بر ثانی برای عهد **يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ** میراث میدهد و می بخشد آن زمین را هر که خواهد **مِنْ عِبَادِهِ** از بندگان خود **وَالْعَاقِبَةُ** و خاتمه نیکو که ظفر و نصرتست **لِلْمُتَّقِينَ** مر پرهیزکاران راست از کفر و تسلط فرعونیان عنقریب زوال پذیرد و غلبه و حکم شما را باشد و فی تفسیر العیاشی عن عمار الساباطی قال سمعت ابا عبد الله علیه السلم یقول ان الارض لله یورثها من یشاء من عباده قال فما کان لله فهو لرسوله و ما کان لرسوله فهو للامام بعد رسول الله صلی الله علیه و آله یعنی مرویست از عمار بن موسی ساباطی که گفت شنیدم من که حضرت صادق علیه السلم آیه کریمه ان الارض لله یورثها من یشاء من عباده را میخواند و بعد از آن فرمود که در زمان حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله آنچه باشد از خدا تعالی پس آن از رسول خداست و آنچه از رسول خدا باشد پس آن از مال امام است بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و در اصول کافی حدیثی از حضرت امام محمد باقر علیه السلم روایت کرده که مجمل ترجمه آن اینست که من در کتاب علی صلوات الله علیه در تفسیر آیه ان الارض لله تا آخر دیدم که آنحضرت نوشته بود که من و اهل بیت من آن جمعیم که میراث داده ما را خدا تعالی همه زمین را و ماییم آن متقیان که حق تعالی فرموده والعاقبة للمتقین و کل زمین معموره و موات از ماست و هر کسی که تصرف کرده باشند آن ارض را لازم است که خراج آنرا بامام اهل بیت من برسانند و آنرا بر خود حلال گردانند تا وقتی که قائم از اهل بیت من علیه السلم بشمشیر ظاهر شود پس او احاطه کند جمیع زمین را و آنرا مخصوص خود گرداند مگر آن زمینی را که متصرف شیعه ما بوده باشد که آنرا بدون کرایه بر ایشان وا گذارد و عمرانشان را در دیار ایشان خواری و زاری از آن زمین بیرون کند اللهم عجل فرجه و بنی اسرائیل باز آغاز شکایت کرده **قَالُوا** گفتند از روی توجع **أُوذِينَا** رنجانیده شدیم یعنی فرعونیان ما را رنجانیدند و ایذا کردند **مِنْ قَبْلِ أَنْ تَأْتِيَنَا** پیش از آنکه بیائی تو بما برسالت **وَمِنْ بَعْدِ مَا جِئْتَنَا** و پس از آنکه آمدی تو بما برسالت بروایت علی بن ابراهیم ایذا قبل از بعثت و رسالت موسی قتل اولاد بنی اسرائیلست و بعد از بعثت حبس کردن ایشان بواسطه ایمان آوردن بموسی **قَالَ** گفت موسی غم مخورید که **عَسَىٰ رَبُّكُمْ** امید است که پروردگار شما بر خود **أَنْ يُهْلِكَ عَدُوَّكُمْ** آنکه هلاک کند دشمن شما را **وَيَسْتَخْلِفَكُمْ فِي الْأَرْضِ** و جانشین گرداند شما را در زمین مصر بعد از اهلاک اعدا شما یعنی که شما ایدا کنیم یعنی

کرامی

که برای ترجی و طمعست تنبیه آنست که موسی را جزم نبود بر استخلاف بنی اسرائیل زمان او در مصر و در روایت آمده که مصر در زمان داود برای بنی اسرائیل مفتوح شد و ایشان در مصر خلیفه شدند **فَيَنْظُرَ** پس ببیند خدا تعالی در علم او تعلق گیرد بعد از آنکه شما از نصرت بر اعدا و هر **كَيْفَ تَعْمَلُونَ** که چگونه عمل میکنید و چه چیز بجا می آرید از شکر نعمت و احسان یا کفران نعمت و عصیان تا موافق آن شما را جزا و سزا دهد پس حق تعالی بیان مقدمات هلاک فرعونیان و اعدا بنی اسرائیل میکند و میفرماید که **وَلَقَدْ أَخَذْنَا آلَ فِرْعَوْنَ** و هر آینه بتحقیق گرفتیم تابعان فرعون را **بِالسِّنِينَ** بقحط و تنگی بحیثیتی که آن سال قحط در میان بنی اسرائیل تاریخ گردید **وَنَقْصٍ مِنَ الثَّمَرَاتِ** و بنقصان آن بعضی از میوه های ایشان **لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ** تا آنکه ایشان پند گیرند و بدانند که این عذاب بجهت شامت کفر و عصیان ایشانست و مع هذا پند پذیر نشدند **فَإِذَا جَاءَتْهُمُ الْحَسَنَةُ** پس چون آمدی بدیشان نیکوئی یعنی صحت و سلامتی و ایمنی و وسعت حال **قَالُوا لَنَا هَٰذِهِ** گفتندی برای ماست این حسنه و ما مستحق آنیم **وَإِنْ تُصِبْهُمْ** و اگر رسیدی بدیشان **سَيِّئَةٌ** بدی یعنی جوع و خوف و مرض **يَطَّيَّرُوا بِمُوسَىٰ وَمَنْ مَعَهُ** فال بد گرفتندی بموسی و با آنکه با او بودند و میگفتند که این رنج و محنت بواسطه شامت ایشان رسیده و تعریف حسنه با ادات تحقیق و تنکیر سیئه با حرف شک اشاره باینست که حسنه مقصود بالذات و سیئه مقصود بالعرض است پس حق تعالی رد ایشان کرده فرمود **أَلَا** بدانید و آگاه باشید **إِنَّمَا طَائِرُهُمْ** جز این نیست که سبب خیر و شر ایشان **عِنْدَ اللَّهِ** نزد خدا تعالی است یعنی بحکم و مشیت اوست چنانچه حق تعالی در جای دیگر فرموده قل کل من عند الله نه بشامت موسی و قوم او **وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ** و لیکن بیشتر ایشان نمیدانند که آنچه بایشان میرسد بحکم الهی و مصلحت است که آن حقیقة جزای عمل و شامت کردار ایشانست که از جانب الله بایشان میرسد **وَقَالُوا** و گفتند فرعونیان مر موسی را **مَهْمَا تَأْتِنَا بِهِ** هر چیزی که آری تو ما را به یعنی هر چیزی که حاضر کنی آنرا برای ما و آن نزد تو حاضر باشد یا برای ما آنچه را **مِنْ آيَةٍ** از هر معجزه مثل عصا و ید بیضا و قحط و غلا و طلاق آیه و معجزه را آنچه موسی علیه السلم آورد باعتقاد موسی علیه السلمست نه باعتقاد قبطیان زیرا که ایشان آنرا سحر و باطل میدانستند لهذا گفتند **لِتَسْحَرَنَا بِهَا** تا سحر کنی چشمهای ما را بآن آیه **فَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ** پس نیستیم ما مر ترا ایمان آورندگان و چون فرعونیان در عناد و انکار اصرار کردند **فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ** پس فرستادیم ما بایشان بلائی را که طوف میکرد و فرو میگرفت ایشان را فی تفسیر العیاشی عن محمد بن قیس عن ابی عبد الله علیه السلم قال قلت ما الطوفان قال هو طوفان الماء والطاعون یعنی محمد بن قیس گوید که از حضرت صادق علیه السلم پرسیدم که مراد از طوفان درین آیه چه چیز است حضرت فرمود که مراد از طوفان آب و طاعون است

والجراد و فرستادیم ملخ پرنده را تا آنکه جمیع اشجار و زراعت فرعونیان را خوردند و نزدیک بان رسیده بود که موی
ایشانرا نیز بخورند والقمل و صغار ملخ را که هنوز پر برنیاورده بودند و این قسم ملخ بواسطه افنای زراعت بدتر از نوع اولست
و بعضی گفته اند که مراد از قمل کیک است و قردان کنه است و مرویست که قمل پیش ازین مخلوق نشده بود و درین زمان حق تعالی
آنرا بواسطه نابود کردن زراعت قبطیان موجود ساخت والضفادع و فرستادیم وزغها را تا آنکه جامها و
خواب ایشان و در طعامهای ایشان می افتادند و در حین سخن گفتن بدهنهای ایشان میرفتند والدم و خون را یعنی که
آب نیل را برای قبطیان مبدل بخون گردانیدیم اما برای بنی اسرائیل همان آب بود و قبطیان بنی اسرائیل را گفتند که شما آب نیل را
بدهان خود بگیرید و بدهن ما بریزید و چون چنین میکردند آن آب در دهن قبطیان صورت خون بهم میرسانید و بعضی گفته اند که مراد از دم
رعاف است که حق تعالی آنرا مسلط بر ایشان ساخته بود آیات مفصلات در حالتی که این امور
علامتهایی بودند از هم جدا شده که هر کدام در سالی بر ایشان نازل میشد بجهت امتحان و گفته اند موسی علیه السلم بعد از آنکه بر سحره
غالب شد در مدت بیست سال که در میان قبطیان بود این آیات را بر ایشان نمود یا در حالتی که این اشیا علامتها بودند ظاهر
که احدی در بودن آن از جانب خدا شک نمیکرد فاستکبروا پس تکبر کردند از ایمان آوردن بخدا و رسول او
چنانچه علی بن ابراهیم روایت کرده که چون در سالی یکی ازین بلیات بر ایشان نازل میشد در خدمت موسی جزع و فزع
میکردند که اگر این عذاب را از سر ما رفع گردانی بتو ایمان آوریم و بنی اسرائیل را بخدمت تو فرستیم و بعد از خلاصی ایشان
از آن عذاب باز در همان کفر و انکار خود اصرار مینمودند وکانوا قوما مجرمین
و بودند این فرعونیان قومی گناهکار ولما وقع علیهم الرجز و چون فرود می آمد
بر ایشان رجز اکثر مفسرین را اعتقاد اینست که مراد از رجز همان عذابهاییست که پیش ازین مذکور شد اما بنابر روایت
اهل بیت علیهم السلم مراد از رجز عذابی غیر آن عذابهاست چنانچه در مجمع البیان از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده
که مراد از رجز برف سرخست که فرعونیان هرگز اینچنین برفی ندیده بودند و جمعی کثیر از رؤیت آن بهلاکت رسیدند و فی تفسیر
العیاشی عن الرضا علیه السلم فی قوله لئن کشفت عنا الرجز لنؤمنن لک قال الرجز الثلج ثم قال خراسان بلاد رجز یعنی حضرت
امام رضا علیه التحیة والثنا فرمودند که مراد از رجز درین آیه برف است و بعد از آن گفتند که خراسان از جمله بلادیست که برف
در آنجا بسیار است و بروایت علی بن ابراهیم نیز رجز بمعنی برفست حاصل کلام آنکه چون حق تعالی بر فرعونیان بلای برف سرخ نازل
کرد قالوا گفتند از روی تضرع و زاری چنانچه در حین نزول بلیات دیگر میگفتند یا موسی ادع لنا
ربک ای موسی بخوان از برای خلاصی ما پروردگار خود را بما عهد عندک بانچه عهد کرده است
نزد تو که هر گاه او را بخوانی اجابت تو کند یا بانچه عهد کرده ترا که اگر ما ایمان آوریم رفع عذاب از ما نماید و بعضی گفته اند
که با بما عهد با قسم است و مراد از ما عهد نبوت موسی است یعنی بخوان خدا را بحق نبوت خود یا آنکه با قسم بحق

نبوت تو که لئن کشفت عنا الرجز اگر زائل گردانی از ما این عذاب برف و سرما را
لنؤمنن لک هر آینه ایمان آریم مر ترا و ترا به پیغمبری قبول کنیم ولنرسلن معک
بنی اسرائیل و هر آینه فرستیم با تو فرزندان یعقوب را که با هر جا که خواهی ببری فلما کشفنا
عنهم الرجز پس چون برداشتیم از ایشان عقوبت برف و سرما را و تاخیر کردیم در باره ایشان
الی اجل تا وقتی معین هم بالغوه ایشان در یابنده آن بودند که آن زمان غرق شدن
ایشان یا زمان موت ایشانست اذا هم ینکثون آنگاه ایشان بلا توقف
و تامل نقض عهد خود میکردند و ایمان نمی آوردند فانتقمنا منهم پس انتقام کشیدیم
از ایشان باین نوع انتقام که فاغرقناهم فی الیم پس غرق ساختیم ایشانرا در دریای نیل
بانهم بسبب آنکه ایشان کذبوا بآیاتنا تکذیب کردند و بسحر نسبت دادند
معجزات ما را که دلالت میکرد بر صدق موسی وکانوا و بودند ایشان عنها از آن
نقمت و عذاب که فانتقمنا دال بر آنست غافلین بیخبران و بعضی گفته اند که ضمیر عنها راجع بآیاتست
یا بمعنی که با وجود نزول این نوع آیات ایمان نمی آوردند و تفکر در آن نمیکردند گویا که غافل و بیخبر بودند از آن واورثنا
و میراث دادیم القوم الذین قومی را که آن قوم کانوا بودند یستضعفون
ضعیف و زبون شمرده شده نزد قبطیان و فرعونیان مشارق الارض ومغاربها
طرف شرقی زمین فرعون را و طرف غربی آنرا یعنی جمیع ملک فرعون را آن قوم بنی اسرائیل عطا کردیم یا آنکه جمیع ملک مصر
و شام را که مستقر بنی اسرائیل بود بایشان دادیم التی بارکنا فیها آن زمینی را که زیاده
کرده ایم در آن زمین منافع و مزارع و محصولات را وتمت کلمت ربک
الحسنی و بصحت رسید و گذارده شد وعده پروردگار تو که آن وعده نیکوتر است علی بنی
اسرائیل برای بنی اسرائیل که آن وعده نصرت بود بر اعدا و تسخیر دیار ایشان بما صبروا
بسبب صبر و شکیبایی ایشان بر شداید و مکاره بنابر قراءت کلمة ربک بافراد کلمه الحسنی که صفت آنست
مونث احسن خواهد بود و بنابر قراءت کلمات ربک که جمع کلمات باعتبار تعدد مواعید است الحسنی جمع خواهد بود
چنانچه حق تعالی فرموده ولله الاسماء الحسنی فادعوه بها ودمرنا و خراب کردیم ما کان
یصنع فرعون آنچه بود که میساخت فرعون وقومه و یاران و تابعان او از منزلهای
نیکو و عمارتهای ارجمند وما کانوا یعرشون آنچه بودند که بر افراشته بودند
از تاکهای انگور و غیر آن بر چوب در باغها و بوستانهای خود یا آنچه بلند کرده بودند از بناهای عظیم مثل صرح هامان و قصر



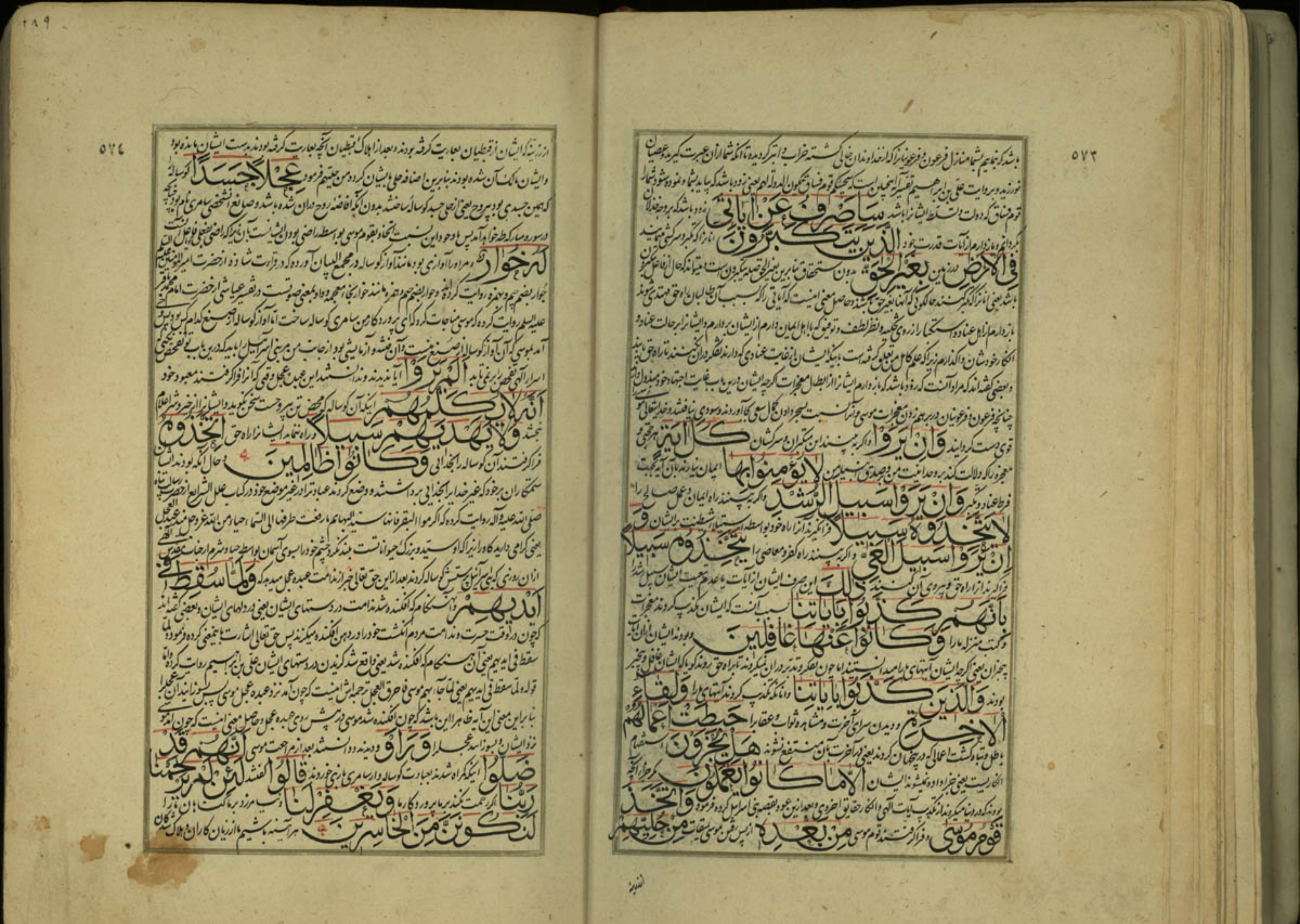
فرعون و نجات خود از موسی طلب آن کتاب کردند پس موسی بحکم الهی بقوم خود گفت که بعد از سی روز برای شما آن کتاب را خواهم آورد
و بعد از این ده روز دیگر بران افزوده شد چنانچه حق تعالی از آن خبر میدهد که **وَ وٰاعَدْنٰا مُوسیٰ** و وعده دادیم
برای اعطاء کتاب اول موسی را **ثَلٰثِينَ لَيْلَةً** سی شبانه روز از شهر ذی قعده و تعبیر بتاریخ شب
آنست که مدار حساب ماه عرب برؤیت هلالست و آن در شب مرئی میشود **وَ أَتْمَمْنٰاهٰا بِعَشْرٍ**
و تمام کردیم بعد از آن وعده سی شبانه روز را بده روز دیگر از ماه ذی حجه و در اینجا خلاف وعده از موسی سر نزده زیرا که هر گاه موسی میقات را
بعد از سی روز مقرر کرده باشد روز چهلم را نیز بعد از سی روز صادق است این تعبیر را صاحب مجمع البیان از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
کرده و باین دفع کرده سوالی را که در این مقام کرده اند بدین وجه که هر گاه میقات آوردن کتاب چهل شبانه روز بوده بنابر آنچه مقرر است که خیر
الکلام ما قل و دل مناسب حسن بود که گفته شود و واعدنا موسی اربعین لیلة چنانچه در سوره بقره مذکور است و وجه دفع بر صاحبان بصیرت ظاهر است
و بعضی مفسرین دفع این سوال را بنوعی گفته اند که فائده افزودن ده روز را بانجام میبین میگردد زیرا که چنین جواب آنرا بیان کرده اند که چون
موسی از خدا تعالی درخواست انزال آن کتاب کرد از جانب الله مامور گردید که سی روز روزه دارد و بعد از آن بطور آید تا کتاب داده شود
پس موسی سی روز روزه داشت و در آخر بسبب روزه داشتن بسیار بوی دهن مبارک خود را متغیر یافت از آنکه روزه داشته مسواک کرده آن
برطرف شد پس ملائکه گفتند که ای موسی ما از دهن تو بوی مشک استشمام میکردیم چرا آنرا بمسواک زایل گردانیدی و مطابق کلام ملائکه وحی از
جانب الله بموسی آمد که آیا تو ندانسته که بوی دهن روزه دار نزد ما خوشبوتر از مشک است پس امر کرد خدا تعالی موسی را که ده روز دیگر روزه
بگیرد تا آن بوی دلکش و رایحه خوش عود کند لهذا وعده اول سی روز و اتمام آن بده قرار گرفت مطابق این تفسیر در حدیث اهل بیت
علیهم السلام نیز وارد شده و در اوایل سوره بقره ذکر آن کردیم **فَتَمَّ مِيقٰاتُ رَبِّهِ** پس تمام شد وقتی که پروردگار
او مقرر کرده بود برای نزول کتاب **أَرْبَعِينَ لَيْلَةً** حال گونیکه رسیده بود بچهل شبانه روز
وَ قٰالَ مُوسیٰ و گفت موسی بوقت رفتن بطور **لِأَخِيهِ هٰارُونَ اخْلُفْنِي**
فِي قَوْمِي مر برادر خود هارون را که خلیفه باش مرا در حین غیبت من در میان قوم من **وَ أَصْلِحْ** و کار
ساز کاری که موافق صلاح باشد یا آنچه صلاح امور باشد و ایشان را **وَ لاٰ تَتَّبِعْ سَبِيلَ**
الْمُفْسِدِينَ و پیروی مکن راه فساد کنندگان را اگرچه بحسب ظاهر این خطاب بهارونست اما در واقع قوم
خود را میگفته که تابع اهل فساد و عصیان نشوند **وَ لَمّٰا جٰاءَ مُوسیٰ** و آنهنگام که آمد موسی
بواسطه طلب توریة **لِمِيقٰاتِنٰا** بسوی مکانی که ما برای او مقرر کرده بودیم و یا آمد در وقتی که ما معین ساخته بودیم با هفتاد
کس از احبار بنی اسرائیل **وَ كَلَّمَهُ رَبُّهُ** و بشنوانید موسی را پروردگار او سخن خود را بدون
واسطه ملکی و وحی **قٰالَ** گفت موسی بزبان آن هفتاد کس بتحریص بعضی از بنی اسرائیل بهوای نفس موسی را بر این داشتند که بگوید
رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ ای پروردگار من بنما خود را بمن تا آنکه نظر کنم بسوی تو مؤید این معنی است

انچه موسی در وقت افاقه گفت که اتهلکنا بما فعل السفهاء منا قال لن ترانی گفت خدا تعالی که هرگز مرا نتوانی دید
و ترا قدرت و قوت آن نباشد ولکن انظر الی الجبل ولیکن نظر کن بسوی این کوه
فان استقر مکانه پس اگر قرار گیرد این کوه در جای خود در هنگام تجلی من فسوف
ترانی پس زود باشد که ببینی تو مرا اگر کوه را توقف استقرار نباشد تو نیز قوت دیدن من نداشته باشی در کتاب توحید از حضرت
امیر المؤمنین علیه السلم در تفسیر این آیه روایت کرده که قال الله تبارک و تعالی لن ترانی فی الدنیا حتی تموت فترانی فی الآخرة و لکن ان اردت
ان ترانی فی الدنیا فانظر الی الجبل فان استقر مکانه فسوف ترانی یعنی حق سبحانه و تعالی موسی گفت که تو مرا نتوانی دید در دنیا تا آنکه
بمیری پس بعد از مردن مرا خواهی دید و اگر خواهی که در دنیا نیز مرا ببینی نظر کن این کوه اگر آن کوه بجای خود قرار گیرد آنگاه مرا خواهی دید
فلما تجلی ربه للجبل پس آن هنگام که ظاهر شد پروردگار او مر آن کوه را یعنی ظاهر شد
بعضی از آیات پروردگار او چنانچه در بعضی روایاتست و یا آنکه ظاهر گردید امر پروردگار او یکی از ملائکه کروبین چنانچه در بصایر الدرجات
از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده که ملائکه کروبین گروهی اند از خلق اول یعنی از ملائکه مقربین که آنها از شیعیان ما اند و گروهی
است خدا تعالی مکان ایشان را عقب عرش و نور هیبت ایشان بمرتبه ایست که اگر نور یکی از آنها را بر اهل ارض قسمت کنند هر آینه
اهل آن ارض را کافی باشد و بعد از این حضرت فرمود که چون موسی سوال رویت کرد حق تعالی امر فرمود یکی از آن ملائکه کروبین را که
تجلی کند و نور خود را بر کوه انداز و چون او تجلی کرد جعله دکا گردانید خدا تعالی آن کوه را پاره
پاره و ریزه ریزه وخر موسی صعقا و برو در افتاد موسی حالکونی که بیهوش شده بود
از هول و وحشت آنچه بنظرش در آمد و در احادیث وارد شده که از هول روح از بدن موسی مفارقت کرد چنانچه بعد از این می آید
در کتاب علل الشرایع از حضرت امیر المؤمنین علیه السلم روایت کرده که شخصی از آنحضرت سوال کرد که ذره که در وقت اشراق شمس
اندرون خانها مرئی میشود از چه چیز مخلوق شده حضرت فرمود که چون موسی علیه السلم از حق تعالی طلب رویت کرد حق تعالی با او گفت
که اگر بعد از ظهور نور من کوه بجای خود قرار گیرد تو مرا توانی دید پس نور حق تعالی بر کوه تجلی کرد آن کوه سه پاره شد پاره بطرف آسمان
رفت و پاره در تحت زمین فرو رفت و پاره مانند غبار ریزه ریزه شده باقی ماند و ذرهایی که مابین آسمان و زمین دیده میشود
غبار آن کوهست که در عالم انتشار پذیرفته و در تفسیر عیاشی از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده که چون خدا تعالی بر کوه
تجلی کرد قطعات آن را چنان بر یکدیگر کوفت که فرو رفت آن کوه در دریا و تا این زمان نیز فرو میرود و بنا بر این حدیث دک بمعنی کوفت
چنانچه مصادر گفته الدک و الدق اخوان علی بن ابراهیم نیز روایت کرده که رفع الله الحجاب فنظر الی الجبل فساخ الجبل فی البحر
فهو یهوی حتی الساعة و نزلت الملائکة و فتحت ابواب السماء فاوحی الله الی الملائکة ادرکوا موسی لا یهرب فنزلت الملائکة و احاطت
بموسی و قالت اثبت یا بن عمران فقد سالت الله عظیما فلما نظر موسی الی الجبل قد ساخ و الملائکة قد نزلت وقع علی وجهه فمات
من خشیة الله و هول ما رای فرد الله روحه فرفع راسه و افاق یعنی برداشت حق تعالی پرده را و نظر کرد بر کوه پس آن کوه از هیبت فرو رفت

در دریا و تا این زمان نیز فرو میرود و بعد از این ملائکه نازل شدند و درهای آسمان گشوده شد پس وحی آمد بسوی ملائکه دریابید موسی را
تا آنکه از هول تجلی نگریزد پس ملائکه نازل شده دور او را فرو گرفتند و گفتند که بر جای خود ثابت باش ای پسر عمران بتحقیق که از حق سبحانه و تعالی
سوال بزرگ کرده و محمد بن مسعود عیاشی روایت کرده که آتش جلال موسی را فرو گرفت تا آنکه از هول و دهشت رو بگریز نهاد پس چون
موسی نظر بر کوه افکند که آن فرو میرود و ملائکه فوج فوج نازل میشوند بر رو در افتاد و روح از بدنش مفارقت کرد و از خوف خدا تعالی
و از هول آنچه دیده بود پس حق تعالی روح او را بدو رد نمود و او سر برداشت و بحال خود باز آمد از این حدیث معلوم شد که بعد از تجلی حق تعالی موسی فوت شد
نه آنکه همین بیهوش شده باشد و بس و مؤید این معنی از احادیث بسیار است از آنجمله عیاشی از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده که
لما خر موسی صعقا مات فلما ان رد الله روحه افاق ایضا عیاشی از آنحضرت روایت کرده که چون موسی از حق تعالی سوال رویت کرد
حق تعالی مکانی برای او مقرر کرد که در آنجا بنشیند پس امر شد بر ملائکه که فوج فوج با برق و رعد و باد و صاعقه بروی بگذرند و در بعضی روایات
آمده که افواج ملائکه با عمودی که سر آن از نور بود بر موسی گذشتند و چون موسی جمعی از آن ملائکه را میدید از هول و دهشت گمان
کردن او بر عشه در می آمد و می پرسید که آیا پروردگار من در میان شماست ایشان در جواب میگفتند که پروردگار تو خواهد آمد و
بتحقیق ای پسر عمران سوال امر عظیمی کرده فلما افاق پس چون موسی بهوش آمد و با روح باز بدن او
تعلق گرفت قال سبحانک گفت از روی تعظیم که منزه میدانم ترا از هر چه لایق شان تو نیست که
از آنجمله رویت بصر است تبت الیک باز گشتم بسوی تو از جرات باین نوع سوالات عظیمه بدون
اذن تو وانا اول المؤمنین و منم اول کسی که ایمان آورده ام با آنکه لا یراک احد من خلقک یعنی من اول تصدیق کنندگانم
باینکه نمی بیند ترا احدی از مخلوقات تو پس حق سبحانه و تعالی بواسطه تسلیه خاطر موسی و تدارک شدایدی که از طلب رویت
باو رسیده بود قال گفت یا موسی انی اصطفیتک ای موسی بدرستیکه من
ترا برگزیدم علی الناس بر مردمان زمان تو برسالاتی به پیغامهای خود که مراد از آن اسفار
توریه است که بواسطه وحی و جبرئیل بموسی رسید وبکلامی ای و بتکلیمی با تو یعنی
و برگزیدم ترا بسخن گفتن من با تو بدون واسطه چیزی و کسی را هرون اگرچه پیغمبر بود اما مامور به متابعت موسی بود و کلیم و صاحب
شرع نبود بنا بر این موسی علیه السلم مرتبه اصطفا بر هرون نیز داشت در اصول کافی و در علل الشرایع بخلاف اسناد
از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده اند که روزی حق تعالی بموسی گفت که ای موسی هیچ میدانی که ترا بچه وجه برسالت و کلام
خود برگزیدم نه غیر ترا موسی گفت من دانا بوجه آن نیستم بچه سبب مرا باین دو امر عظیم امتیاز بخشیدی حق تعالی فرمود که چون
من بر ظواهر و بواطن مخلوقات خود آگاهم و هیچکس را در میان مخلوقات خود از تو ذلیلتر و خوارتر بدرگاه خود نیافتم زیرا که
تو چون بدرگاه ما می آیی و نماز میگذاری رخساره خود را بخاک عجز و ذلت میمالی بنا بر این ترا برسالت و مکالمت خود امتیاز بخشیدم
احسن و قال ❋ اینجا تو ضعیف و دل خسته میخرند ❋ بازار خود فروشی از آن سوی دیگر است ❋ نجد

ما آتيتك پس فرا گير آنچه را كه عطا كردم تو از رسالت وكن من الشاكرين
و باش از جمله شكر گويندگان بر اين نعمت عظمى در روايت آمده كه سؤال رؤيت در روز عرفه واقع شد و عطاى
توريه در روز نحر وكتبنا له في الألواح و نوشتيم بقلم قدرت براى موسى
در لوحها كه بعضى ده لوح گفته اند و بعضى هفت و بعضى دو و اطلاق جمع را بر مثنى از سه جايز داشته اند
من كل شيء از هر چيزى موعظة وتفصيلا لكل
شيء ع حاكم گويى كه پاره از آن پند بود و پاره بيان هر چيز را از حلال و حرام و اخبار بهشت و دوزخ و غير آن در مجمع البيان
الواح را توريه تفسير كرده و بعضى گفته اند كه در الواح توريه و غير توريه مندرج بوده و محمد بن مسعود عياشى در تفسير خود از ابى حمزه ثمالى
از حضرت صادق عليه السلم در باب جفر روايت كرده كه چون الواح را حق تعالى بموسى داد و در آن الواح بيان هر چيزى از گذشته
و آينده تا روز قيامت مثبت بود و وقت انقضاء اجل موسى وحى باو آمد كه الواحى را كه از زبرجد بهشت بر تو نازل كرده ام [illegible]
چنانچه در بصائر الدرجات روايت كرده در فلان كوه بوديعه بسپار و در احاديث ديگر تصريح است كه آن كوه در يمن بوده و تحقيق ذكر
ان احاديث كتاب بصائر الدرجات است پس موسى بفرموده پروردگار عالميان بجانب آن كوه آمد و بقدرت خدا تعالى در آن
كوه شگافى بهم رسيد موسى آن الواح زبرجد را بر هم پيچيده در آن شكاف بوديعه گذاشت و بعد از گذاشتن آن الواح كوه بر هم آمد
و آن الواح در آن كوه بود تا زمان بعثت خاتم الانبياء صلوات الله عليه و آله پس قومى از اهل يمن اراده ملازمت آنحضرت كردند و چون بنزديك
آن كوه رسيدند شكافى در آن پديد آمده الواح از آنجا بيرون افتاد و قوم آنرا برداشتند در آنوقت از علم غيب [illegible] مردى
در دل ايشان رسيد كه نظر در آن الواح نميكردند تا رسيدن بملازمت حضرت رسالت پناه و در اين اثنا جبرئيل بر آنحضرت آمد و او را
از ماجراى آن قوم اعلام بخشيد و چون آن قوم بخدمت حضرت آمدند و سلام كردند حضرت ابتدا بسخن كرده ايشان را از آنچه يافته بودند
سؤال كرد ايشان از روى تعجب گفتند كه شما از كجا اين مقدمه را دانستيد حضرت فرمود پروردگار من مرا بآن عالم گردانيد و آنچه شما
يافته ايد لوحى چند است پس ايشان زبان بكلمه طيبه نشهد انك رسول الله گشوده آن الواح را بخدمت حضرت گذاشتند
پس حضرت نظر كرد در آن الواح بكلامى كه در آن منقوش بود بخط عبرانى كه آن كلمات را بآن خط نوشته بودند و بعد از آن امير المؤمنين
عليه السلم طلبيد و فرمود بگير اين الواح را كه در اين الواح علم اولين و آخرين مندرج است و اين الواح موسى است حق تعالى مرا امر كرده كه آنرا
بتو بدهم امير المؤمنين عليه السلم فرمود كه من خوب خط آنرا نميتوانم خواند حضرت رسالت پناه صلوات الله عليه و آله فرمود كه
جبرئيل مرا امر كرده كه من ترا امر كنم كه تو آن الواح را در همين شب در زير سر خود بگذارى كه تا عالم آن شوى پس امير المؤمنين عليه السلم مطابق
امر آن الواح را در زير سر مبارك خود گذاشت و حق سبحانه و تعالى او را در آن شب تعليم هر چه در الواح بود كرد و بعد از آن
حضرت رسالت پناه صلى الله عليه و آله فرمود كه از آن نسخه بردارند پس آنرا در جلدى نوشتند پس امام عليه السلم فرمود
كه مراد از جفر همين جلد است كه الواح موسى در آن نوشته شده و در آن جفر علم اولين و آخرين مكتوب است و آن جفر نزد

است و بعد از اين فرمودند كه الواح نزد ما است و عصاى موسى نزد ما است و ما وارثان علوم انبياييم از اين حديث شريف مستفاد
ميشود كه الواح غير توريه است چه توريه و غير آن در آنجا مكتوبست و در آنجاست علم ما كان و ما هو كائن الى ان تقوم الساعة اما حديث
عبد الله بن ابى الوليد السمان كه در كتاب احتجاج از حضرت صادق عليه السلم در باب اينكه امير المؤمنين عليه السلم اعلم از موسى
است بواسطه آنكه آنحضرت همه چيز را ميدانست و حضرت موسى عالم بهمه چيز نبود روايت كرده كه آنحضرت فرمودند كه
ان الله تبارك و تعالى قال لموسى وكتبنا له في الألواح من كل شيء موعظة ولم يقل كل شيء يعنى در رستيكه خدا تعالى آنچه در الواح موسى بقلم
قدرت نوشته بود قيد تخصيص را در كلمه من تبعيضيه و ديگر بموعظه فرموده و كتبنا له في الالواح كل شيء بدون قيد من و موعظه
همين در بصائر الدرجات از ابن الوليد در باب افضليت امير المؤمنين عليه السلم از حضرت امام محمد باقر عليه السلم روايت كرده
ان الله تبارك و تعالى قال لموسى وكتبنا له في الألواح من كل شيء فاعلمنا انه لم يبين له الامر كله يعنى از عبارت من كل شيء مصدر
بمن تبعيضيه كه حق تعالى در باب كتابت الواح موسى فرموده شناسا گردانيد ما را باينكه بيان نكرده براى موسى همه چيز را و نيز از حضرت
صادق عليه السلم روايت كرده كه قال الله تبارك و تعالى لموسى وكتبنا له في الألواح من كل شيء علمنا انه لم يكتب لموسى كل الشيء
يعنى ما از ايراد كلمه من تبعيضيه دانستيم كه خدا تعالى ننوشته براى موسى همه چيز را بنابراين و تفصيلا لكل شيء مقدر بتفصيلا لبعض كل شيء
خواهد بود تا موافق عبارت وكتبنا له في الالواح من كل شيء باشد حاصل كلام آنكه از اين احاديث معلوم شد كه در الواح موسى بيان
همه چيزها نشده و اين منافى حديث محمد بن مسعود عياشى است كه روايت كرده كه فيها اى و في الواح موسى تبيان كل شيء كان او هو
كائن الى ان تقوم الساعة چنانچه در ترجمه مذكور شد و آنچه در دفع منافات بخاطر ناقص كاتب الحروف رسيده اينست كه ميتواند كه
بحسب ظاهر از عبارات الواح فهميده ميشد همين حقايق بعضى چيزها بوده ليكن بعلم كامل استخراج حقايق و دقايق جميع اشيا از آن ميتوانسته نمود
پس حق تعالى براى موسى موافق علم او در الواح تبيان بعضى چيزها كرده و براى امير المؤمنين مطابق علم او بيان جميع چيزها بعبارت كتاب
كه در قرآن واقع شده و عبارت ولم يبين له كه ضمير له در هر دو موضع راجع بخصوص موسى عليه السلم است و لم يكتب لموسى كه در حديث
مذكور شد افاده آن ميكند و مؤيد اين توجيه است آنچه در كتب عامه از شعبى نقل كرده اند كه او ميگفت كه ابن عباس حم عسق [illegible]
و گفتى كه على فتنهايى كه در عالم بظهور آمده و مى آيد باين دو لفظ ميدانست و از آنجا استنباط ميكرد ۞ كتاب فضل ترا
آب بحر كافى نيست ۞ كه تر كنى سر انگشت و صفحه بشمارى ۞ بنابراين توفيق ميان اين احاديث ظاهر است و الله ولى التوفيق
فخذها باضمار قول معطوفست بر كتبنا يعنى و نوشتيم در الواح هر چيزى از مواعظ و تفصيل احكام را و گفتيم
پس فرا گير آن الواح را بقوة بجدى تمام و عزمى درست وأمر قومك و بفرماى قوم خود را از بنى اسرائيل را
كه يأخذوا بأحسنها فرا گيرند بهترين آنچه در الواح است مانند شكيبايى
در همين شدايد و عفو و صفح هنگام قدرت بر انتقام و امثال آن سأريكم زود
باشد كه بنمايم شما را اى بنى اسرائيل دار الفاسقين ۞ سراى فاسقان را كه آن جهنم است يا [illegible]



سَأَصْرِفُ عَنْ آيَاتِيَ الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَإِن يَرَوْا كُلَّ آيَةٍ لَّا يُؤْمِنُوا بِهَا وَإِن يَرَوْا سَبِيلَ الرُّشْدِ لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا وَإِن يَرَوْا سَبِيلَ الْغَيِّ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَلِقَاءِ الْآخِرَةِ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ وَاتَّخَذَ قَوْمُ مُوسَىٰ مِن بَعْدِهِ مِنْ حُلِيِّهِمْ

عِجْلًا جَسَدًا لَّهُ خُوَارٌ أَلَمْ يَرَوْا أَنَّهُ لَا يُكَلِّمُهُمْ وَلَا يَهْدِيهِمْ سَبِيلًا اتَّخَذُوهُ وَكَانُوا ظَالِمِينَ وَلَمَّا سُقِطَ فِي أَيْدِيهِمْ وَرَأَوْا أَنَّهُمْ قَدْ ضَلُّوا قَالُوا لَئِن لَّمْ يَرْحَمْنَا رَبُّنَا وَيَغْفِرْ لَنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ

وَلَمَّا رَجَعَ مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ و چون بازگشت موسی از طور بسوی قوم خود بنی اسرائیل
غَضْبَانَ در حالتی که بود بغایت خشمگین **أَسِفًا** اندوهناک و غمگین **قَالَ** گفت بعبده عجل
بِئْسَمَا خَلَفْتُمُونِي مِنْ بَعْدِي بد جانشینی بود جانشینی شما که گردید از پس مفارقت من
که گوساله را بخدائی برداشتید **أَعَجِلْتُمْ أَمْرَ رَبِّكُمْ** آیا ترک کردید فرمان پروردگار
خود را که آن انتظار کشیدن من و حفظ کردن عهد ماست **وَأَلْقَى الْأَلْوَاحَ** و بیفکند از غایت
غضب الواح را از دست خود و فی بصائر الدرجات عن علی علیه السلام فلما غضب موسی علیه السلام القی الالواح من یده فمنها ما تکسر
ومنها ما بقی ومنها ما ارتفع یعنی پس آن هنگام که غضبناک گردید موسی انداخت الواح را از دست خود پس بعضی از آن شکسته شد
و بعضی باقی ماند و پاره بآسمان رفت **وَأَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ** و گرفت موسی سر برادر خود هارون را
يَجُرُّهُ إِلَيْهِ میکشید او را بسوی خود و در علل الشرایع از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که این عتابها
که موسی بهرون کرد بواسطه این بود که هرگاه تو دیدی که بنی اسرائیل اختیار پرستش گوساله کردند بایستی که از میان ایشان بیرون
روی و لحق من بایی تا آنکه خدای تعالی بر ایشان عذاب نازل گرداند زیرا که وجود تو باعث عدم نزول عذاب بر ایشان شد چنانچه
حق تعالی در سوره مبارکه طه اشارت باین معنی کرده میفرماید که قال یا هرون ما منعک اذ رأیتهم ضلوا الا تتبعن افعصیت امری هرون
در جواب گفت که اگر من از میان ایشان بیرون میرفتم و پیش تو می آمدم میترسیدم که تفرقه در میان ایشان افتد و تو گوئی
که چرا در میانه قوم من جدائی افکندی **قَالَ ابْنَ أُمَّ** ای یا ابن امی یعنی گفت هرون موسی را ای پسر مادر من و یاء امی را
حذف کردند بواسطه تخفیف و اکتفا بکسره میم کردند اگرچه موسی و هرون از یک پدر و مادر تولد یافته بودند چنانکه در روضه کافی
از حضرت امیرالمومنین علیه السلام و علی بن ابراهیم از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده اند اما چون میان دو برادر
که از یک مادر متولد شده باشند محبت و شفقت بیشتر است و برادر پدری نیست پس بواسطه ترقیق قلب موسی یاد مادر کرد تا آنکه
بر شفقت آمده از غضب فرود نشیند **إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِي** بدرستیکه قوم بنی اسرائیل
مرا ضعیف و بیچاره دیدند **وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي** و نزدیک بود که بکشند
مرا از بسیاری مبالغه من در منع ایشان در کتاب کمال الدین و تمام النعمة از سلمان فارسی رضی الله عنه حدیث طولانی روایت
کرده بعضی از آن اینست که روزی حضرت رسالت پناه محمدی صلوات الله علیه و آله خطاب بحضرت امیرالمومنین علیه السلام
کرده فرمودند که ای برادر من تو بمنزله هارون خواهی بود بعد از من و زود باشد که قریش را ببینی که با تو در مقام عداوت آیند و در حق تو
ستم کنند و خلافت را که حق تست از تو بگیرند پس اگر دران وقت ترا اعوان و انصار بهم رسد مجاهده کن با ایشان با قریش مقاتله
کن و اگر مددکاری برای تو بهم نرسد صبر کن و دانسته خود را در مهلکه میفکن زیرا که تو مرا بمنزله هارونی مر موسی را و مر تراست که در
باب اقتدا کنی بهارون که قوم او او را ضعیف شمرده خواستند که او را بقتل آرند پس صبر کن که تو در آن وقت بمنزله هارون و تابعین

او

او خواهی بود و قریش بمنزله عجل و تابعین عجل و در کتاب احتجاج از حضرت امام محمد باقر علیه الصلوة والسلام روایت کرده که حضرت
موسی از هفتاد هزار کس بنی اسرائیل بیعت گرفت بجهت برادر خود هارون و ایشان نقض آن بیعت کرده تابعیت سامری و
عبادت عجل اختیار کردند همچنین حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله از هفتاد هزار کس که در وقت فتح مکه بیت الله الحرام
از مدینه طیبه در خدمت آنحضرت بودند بیعت خلافت حضرت امیرالمومنین علیه السلام گرفت و ایشان نیز مانند اصحاب موسی
بلا تفاوت نقض عهد بهترین کاینات صلوات الله علیه و آله کرده تابع سامری و عجل که خلیفه ثانی و اولست شدند و احادیث
اهل بیت سلام الله علیهم اجمعین در تعبیر ثانی بسامری این امت قریب بحد تواتر معنوی رسیده و چه خوب موافق افتاده
این احادیث با حدیثی که از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که هرچه در زمان قوم بنی اسرائیل واقع شده
مانند آن در زمان آنحضرت نیز واقع خواهد شد **فَلَا تُشْمِتْ بِيَ الْأَعْدَاءَ** پس شاد مکن بمن دشمنان را
و شادکام مگردان بمن دشمنان را و کاری مکن که از این افعال عتاب آمیز تو دشمنان شاد گردند **وَلَا تَجْعَلْنِي**
مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ و مگردان مرا در شمول غضب و اظهار آن با گروه ستمکاران و در عداد ایشان و
چون هرون آتش غضب موسی را باین سخنان دلپذیر فرو نشانید **قَالَ** گفت موسی بر وجه انقطاع بخدا و مرتبه تضرع
بود و هضم نفس تا بسبب آن تحصیل ثواب و رفع درجات خود و برادر خود کند **رَبِّ اغْفِرْ لِي** ای پروردگار
من بیامرز مرا **وَلِأَخِي** و برادر مرا و این دعا نه بجهت آن بود که از و یا از برادر او فعل قبیحی صادر شده باشد از کبیره و صغیره
که محتاج استغفار گردد چه بدلایل واضحه ثابت شده که انبیا از جمیع قبایح معصوم اند بلکه بواسطه انقطاع و زیادتی تقرب
چنانچه دانستی **وَأَدْخِلْنَا فِي رَحْمَتِكَ** و در آر ما را در بخشایش خود بمزید انعام و بدخول بهشت
وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ و تو بهترین بخشندگانی و بخشش بما از بخشش تست و بعد از این
حق تعالی در تهدید گوساله پرستان میفرماید که **إِنَّ الَّذِينَ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ** بدرستیکه
آنها که از روی گمراهی فرا گرفتند گوساله را بخدائی **سَيَنَالُهُمْ غَضَبٌ مِنْ رَبِّهِمْ**
زود باشد که برسد مر ایشان را عقوبتی از پروردگار ایشان که آن عذاب آخرتست **وَذِلَّةٌ** و خواری
که آن امر بکشتن ایشانست یکدیگر را **فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا** در زندگانی دنیا و بعضی گفته اند که مراد از غضب
امر ایشانست بقتل انفس خود و مراد از ذله جزیه است یا اخراج از دیار ایشان **وَكَذَٰلِكَ**
نَجْزِي الْمُفْتَرِينَ و همچنانکه جزا دادیم عبده عجل را جزا میدهیم افترا کنندگان را که دروغ گویانند
که گفتند هذا اعنی العجل الهکم و اله موسی **وَالَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ** و آنها که کردند
اعمال بد را از شرک و معاصی **ثُمَّ تَابُوا مِنْ بَعْدِهَا** پس توبه کردند از پس آن کردارهای بد
وَآمَنُوا و ایمان آوردند باز دیگر و عمل بمقتضای ایمان کردند **إِنَّ رَبَّكَ** بدرستی که پروردگار تو

من بعدها از پس توبه لغفور هر آینه آمرزنده است گناهان را رحیم مهربانست ولما سکت عن موسی الغضب و چون باز گشت از موسی خشم او بواسطه توبه قوم او و بعضی قراء ولما سکن خوانده اند اخذ الالواح فرا گرفت بقیه الواح را که توریه در آنجا منقش بود چنانچه صاحب مجمع البیان گفته وفی نسختها و بود در نسخه الواح هدی راه نمودنی بانچه بنی اسرائیل احتیاج بآن داشتند از امور دین و دنیا ورحمة و بود در آن نعمت و منفعت للذین هم لربهم یرهبون برای کسانی از بنی اسرائیل که مر پروردگار خود را می پرستیدند بدانکه عبارات مفسرین بعضی دالست برانکه رفتن موسی بطور بواسطه اخذ توریه و عبده عجل هم رسیدن و رفتن او بجهت طلب رؤیت محال و هفتاد کس همراه بردن در دو میقات واقع شده و از ابن عباس مرویست که در دو میقات دو هفتاد کس بطور رفتند و آن هفتاد کس که گفتند لن نؤمن لک حتی نری الله جهرة فاخذتهم الصاعقة پیش از هفتاد کسی که رجفه ایشان را فرو گرفت و وجه اخذ رجفه ایشان را آنست که حق تعالی امر کرد موسی که هفتاد کس از قوم خود اختیار کن که بطور آمده دعا کنند و اعتذار از عبادت عجل نمایند و ایشان در دعای خود گفتند که بار خدایا عطا کن ما چیزی را که پیش از این بکسی نداده باشی و بعد از این هم بکسی عطا نکنی پس حق تعالی دعای ایشان را مکروه داشته رجفه ایشان را فرو گرفت و اما بروایت علی بن ابراهیم که صاحب مجمع البیان آنرا صحیح دانسته یک میقات و یک هفتاد کس است چه او روایت کرده که وقتی که موسی علیه السلم بطور رفت تا حق تعالی توریه با او عطا کند هفتاد کس از اخیار بنی اسرائیل را همراه خود برد و چون بمیقات حاضر شدند سخن خدای در همه جهات شنیدند بنا بر فرموده قوم بنی اسرائیل سؤال رؤیت کردند صاعقه بایشان رسیده مردند و بعد از آن حق تعالی ایشان را زنده گردانید و مبعوث گردانید ایشان را انبیا پس حق سبحانه و تعالی اول بیان حدیث میقات فرموده و بعد از آن در اثنای آن ذکر عجل کرده و آنگاه عود بتقیه قصه کرده فرمود واختار موسی قومه ای من قومه یعنی و برگزید موسی از قوم خود سبعین رجلا لمیقاتنا هفتاد مرد از برای میقاتی که وعده کرده بودیم فلما اخذتهم الرجفة پس آنهنگام که فرا گرفت آن هفتاد کس را صاعقه یا صوت مهیب که همه بلرزه در آمده منقطع الحیات شدند قال گفت موسی رب ای پروردگار من هفتاد کس از بنی اسرائیل را اختیار کردم و با ایشان بطور آمدم الحال که تنها مانده پیش بنی اسرائیل خواهم رفت ایشان چگونه تصدیق من بآنچه واقع شده خواهند کرد بلکه مرا متهم بقتل این هفتاد کس خواهند نمود لو شئت اهلکتهم اگر میخواستی تو هلاک ایشان را بایستی که هلاک میکردی ایشان را من قبل پیش از این وایای و مرا نیز هلاک میکردی تا آنکه من در معرض تهمت بنی اسرائیل نمیشدم اتهلکنا بما فعل السفهاء منا آیا هلاک میکنی

ما را بسبب آنچه کردند بیخردان از قوم ما از سؤال رؤیت محال پوشیده نماند که این ترتیب سبب هلاک بسفهای بنی اسرائیل هفتاد کس دلالت دارد بر اینکه این هفتاد کس بغوا و تحریص سفیهان و لجوجان بنی اسرائیل مرتکب این سؤال محال شده اند نه از خواهش خود ان هی نیست این مقدمه طلب رؤیت محال یا نیست این عبادت عجل الا فتنتک مگر امتحان و آزمایش تو مر عباد را از برای آنکه بنا بر اول چون کلام ترا استماع نمودند طمع در رؤیت محال کردند و بنا بر ثانی چون آواز از صوت گوساله شنیدند میل باو نمودند و ابن عباس گفته فتنه بمعنی عذاب گرفته یعنی نیست این رجفه مگر عذاب تو تضل بها من تشاء هلاک میکنی باین رجفه هر کرا میخواهی وتهدی من تشاء و نجات میدهی هر کرا که خواهی انت ولینا توئی نصرت دهنده ما فاغفر لنا پس بیامرز ما را وارحمنا و ببخش ما را وانت خیر الغافرین و تو بهترین آمرزندگانی این معنی اشارت بانقطاع است بخدا و طلب بخشش از زلات امت خود واکتب لنا و بنویس برای ما یعنی ثابت گردان برای ما فی هذه الدنیا حسنة در این سرای نیکوئی را که آن وسعت معیشت و توفیق طاعت است وفی الاخرة و در آن سرای نیکوئی که آن مغفرت و نعیم بهشت است انا هدنا الیک بدرستی که ما بازگشتیم بسوی تو و با متثال اوامر و نواهی تو قال گفت خدای تعالی عذابی اصیب به من اشاء عذاب من میرسانم آن عذاب را بهر کس که خواهم و او را عذاب کنم از اهل کفر و عصیان ورحمتی وسعت کل شیء و رحمت من رسیده است بهمه چیز و بهمه کس خواه مسلمان و خواه کافر در دنیا فساکتبها پس زود باشد که ثابت سازم رحمت خود را در آخرت بی دفع درجات للذین یتقون برای کسانی که پرهیز میکنند از شرک و معاصی ویؤتون الزکوة و میدهند زکوة واجبه را تخصیص زکوة و ذکر بجهت دشواری آنست بر مکلفین والذین هم بایاتنا یؤمنون و برای آنکه بحجتهای ما ایمان می آرند و تصدیق آنها میکنند در اصول کافی از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده که مراد از رحمت در آیه ورحمتی وسعت کل شیء علم امام معصوم است و مراد از کل شیء شیعیان و پیروان ایشانست یعنی هیچ فردی از افراد شیعیان نیستند که علم امام احاطه بایشان و باحوال و اوضاع ایشان نکرده باشد و بعد از این فرموده که مراد از فساکتبها للذین یتقون اینست که زود باشد که ثابت گردانم رحمت خود را در حین ظهور قایم آل محمد صلوات الله علیه برای جمعی که پرهیز کنند از ولایت غیر امام بحق و از طاعت و دوستی ایشان و بولایت ولی بحق و امام مطلق قائل باشند و بنا برین مراد از آیات ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین اند و در مجمع البیان گفته که چون شیطان آیه کریمه ورحمتی وسعت کل شیء را شنید گفت من نیز داخل شیء ام حق تعالی امید او را باین آیه فساکتبها للذین یتقون منقطع گردانید بامعنی که اگر چه رحمت دنیوی من شامل تو نیز هست اما از رحمت اخروی بی بهره



أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ و از قوم موسی جمعی هستند که ایشان راه مینمایند و میخوانند خلق را بحق
وَبِهِ يَعْدِلُونَ و بحق و راستی عدل میکنند در میان خلق میان اهل تفسیر خلاف است
که این قوم در زمان موسی بوده اند یا بعد از او و بعضی را معتقد اینست که مراد باین امت جماعتی اند از اهل زمان موسی و محمد بن مسعود
عیاشی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که اینقوم جمعی اند از اهل اسلام و الضار روایت کرده که حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام از راس جالوت پرسید که قوم موسی بعد از او چند فرقه شدند و در جواب گفت که قوم موسی بعد از او همین یک فرقه بودند
حضرت فرمودند کذبت والذی لا اله غیره لقد افترقت علی احدی وسبعین فرقة کلها فی النار الا واحدة فان الله یقول ومن قوم
موسی امة یهدون بالحق وبه یعدلون یعنی دروغ گفتی ای راس جالوت قسم بخدائی که جز او معبودی نیست که هر آینه قوم موسی
بعد از او هفتاد و یک فرقه شدند و همه ایشان در آتش دوزخ میسوزند مگر یک فرقه که حق تعالی در شان ایشان فرموده که ومن قوم موسی
امة یهدون بالحق وبه یعدلون و مفضل بن عمر از حضرت صادق آل محمد صلوات الله علیه روایت کرده که هر گاه قائم آل محمد ظهور کند
بیرون می آید از ظهر کعبه بیست و هفت کس پانزده کس از قوم موسی که حکم بحق میکنند و بحق عدل می ورزند و هفت کس از اصحاب الکهف
و یوشع وصی موسی و مؤمن آل فرعون و سلمان فارسی و ابودجانه انصاری و مالک اشتر و لهذا صاحب مجمع البیان گفته که روی اصحابنا
انهم یخرجون مع قائم آل محمد علیهم السلام و از حضرت امام محمد باقر علیه الصلوة والسلام روایت کرده که این قوم در وراء چین میباشند و
میان ایشان و شهر چین وادی است از ریگ روان و در تفاسیر عامه نیز این معنی مذکور است قاضی ناصر الدین بیضاوی گفته و قیل
هم قوم وراء الصین رآهم رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم لیلة المعراج فآمنوا به و مرویست که ذوالقرنین ایشان را دیده بود
و با ایشان گفته بود که اگر من مأمور نبودم که در جائی قرار گیرم هر آینه چنان میخواستم که در میان شما باشم وَقَطَّعْنَاهُمُ
و جدا کردیم بنی اسرائیل را اثْنَتَيْ عَشْرَةَ أَسْبَاطًا بدوازده قبیله از فرزندان اسحق
أُمَمًا گروه گروه تا از یکدیگر ممتاز باشند و هر سبطی بر رئیس خود در معاملات رجوع کنند تا کار بر موسی آسان گردد صاحب مجمع
البیان گفته که اسباط در ولد اسحق بمنزله قبایلست در ولد اسمعیل وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ و وحی کردیم
بسوی موسی إِذِ اسْتَسْقَاهُ قَوْمُهُ وقتی که آب خواستند از موسی قوم او بنی اسرائیل در صحرای تیه
أَنِ اضْرِب بِّعَصَاكَ الْحَجَرَ اینکه بزن بعصای خود آن سنگ معین را که
از بهشت نازل شده و بدست قائم آل محمد صلوات الله علیه و آله خواهد بود پس موسی بحکم الهی آن عصا را بر سنگ زد
فَانبَجَسَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا پس بیرون آمد از آن سنگ
دوازده چشمه بعدد دوازده سبط صاحب مجمع البیان گفته که انبجاس خروج آبست بقلت و انفجار خروج آن بکثرت و اگر چه
در اول حال آب قلیل از آن سنگ روان بود اما آخر بکثرت انجامید لهذا حق تعالی در اینجا اشارت باول حال کرد و فرمود فانبجست و در سوره
مبارکه بقره اشارت بآخر نموده فرموده فانفجرت قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَّشْرَبَهُمْ

بجهت دانستند همه مردمان یعنی هر یک از آن دوازده سبط آب خور خود را وَظَلَّلْنَا عَلَيْهِمُ
الْغَمَامَ و سایبان ساختیم بر ایشان ابر را تا متأذی از گرمی آفتاب نشوند وَأَنزَلْنَا عَلَيْهِمُ
الْمَنَّ وَالسَّلْوَىٰ و نازل گردانیدیم بر ایشان ترنجبین و مرغ برشته را و امر کردیم بر ایشان که
كُلُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ بخورید از پاکیزهای آنچه روزی
دادیم شما را و شکر الهی بجا آرید و ذخیره مگذارید و ایشان شکر خدا بجا نیاوردند و ذخیره گذاشتند و از انفس بد کردند
وَمَا ظَلَمُونَا و ستم نکردند بر ما در شکر نکردن و ذخیره گذاشتن وَلَٰكِن كَانُوا أَنفُسَهُمْ
يَظْلِمُونَ و لیکن بودند ایشان که از نافرمانی بر نفسهای خود ستم میکردند وَإِذْ قِيلَ
لَهُمُ و یاد کن ای محمد چون گفته شد مر بنی اسرائیل را بعد از برآمدن از صحرای تیه و محاربه نمودن با جباران و ظفر یافتن بر
ایشان اسْكُنُوا هَٰذِهِ الْقَرْيَةَ ساکن شوید درین دیه که اریحا نام دارد قاضی ناصر الدین
بیضاوی گفته القریة بیت المقدس وَكُلُوا مِنْهَا و بخورید از میوه ها و طعامهای این قریه حَيْثُ
شِئْتُمْ هر چه میخواهید و از هر جا که میخواهید وَقُولُوا حِطَّةٌ ای و قولوا حط عنا ذنوبنا یعنی و گوئید
که محو کن ای پروردگار ما از ما گناهان ما را وَادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا و داخل شوید
و داخل شوید بدری از درهای این قریه در حالتی که سجده کننده گان باشید برای شکرگذاری در خلاصی از بیابان تیه و غیر ذلک در سوره مبارکه
بقره فکلوا مصدر بکلمه فاست تا آنکه کلمه فا افاده کند که سبب سکونت ایشان اکل از آن قریه است و ایضا در آن سوره
وادخلوا الباب سجدا مقدم بر وقولوا حطة واقع شده و چون واو عاطفه موجب ترتیب نیست پس بحسب معنی تفاوتی ندارد
و تفسیر آن چنانچه موافق روایتیست مذکور شد و اینجا نیز مطابق آن روایت تفسیر میتوان کرد نَّغْفِرْ
لَكُمْ خَطِيئَاتِكُمْ تا بیامرزیم برای شما گناهان شما را
سَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ زود باشد که زیاد گردانیم جزای نیکوکاران را در کتاب خصال در باب
مناقب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام از آنحضرت روایت کرده که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرمودند که مثلک
فی امتی مثل باب حطة فی بنی اسرائیل فمن دخل فی ولایتک فقد دخل الباب کما امره الله عز وجل یعنی مانند تو در امت من مانند باب حطه است
در بنی اسرائیل پس کسی که در آید در ولایت تو و قبول ولایت و امامت تو کند پس بتحقیق در آمده باشد در باب چنانچه خدا تعالی امر
کرده فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا پس عوض کردند آنانکه ستم کردند مِنْهُمْ از بنی اسرائیل
قَوْلًا سخن مأمور به را که حطه است غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ بغیر آنچه گفته شده بود
مر ایشان را یعنی بجای حطه حنطه یا حطا سمقاثا گفتند چنانچه در سوره مبارکه بقره دانستی فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ
پس فرستادیم برین متبدلین رِجْزًا مِّنَ السَّمَاءِ عذابی از آسمان که آن طاعون بود



بما كانوا يظلمون

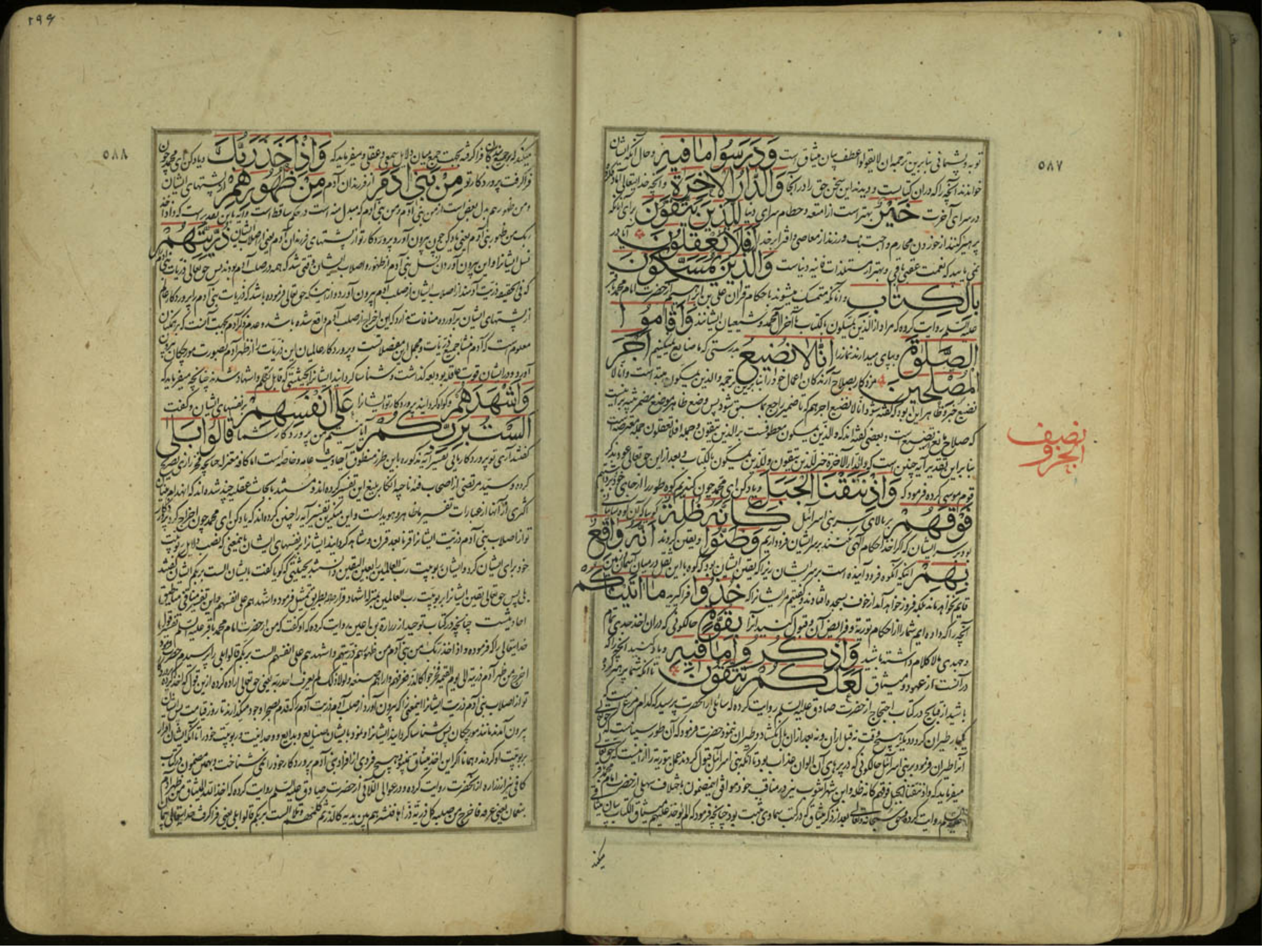
واسئلهم عن القرية التي كانت حاضرة البحر اذ يعدون في السبت اذ تأتيهم حيتانهم يوم سبتهم شرعا ويوم لا يسبتون لا تأتيهم كذلك نبلوهم بما كانوا يفسقون

واذ قالت امة منهم لم تعظون قوما الله مهلكهم او معذبهم عذابا شديدا

قالوا معذرة الى ربكم ولعلهم يتقون فلما نسوا ما ذكروا به انجينا الذين ينهون عن السوء واخذنا الذين ظلموا بعذاب بئيس بما كانوا يفسقون فلما عتوا عما نهوا عنه قلنا لهم كونوا قردة خاسئين

میشود که هلاک فرقه که صید نکردند و نهی نیز نمودند بطریق واقع شد که بصورت مورچه مسخ شدند و فی روضة الکافی عن ابی عبدالله علیه السلم فی قوله تعالی فلما نسوا ما ذکروا به انجینا الذین ینهون عن السوء قال کانوا ثلثة اصناف صنف ائتمروا وامروا فنجوا وصنف ائتمروا ولم یأمروا فمسخوا ذرا وصنف لم یأتمروا ولم یأمروا فهلکوا یعنی حضرت صادق علیه السلم در تفسیر فرمودند که این قوم سه صنف بودند صنفی قبول امر آلهی کردند در صید نمودن ماهی و مردم را نیز امر بآن میکردند پس نجات یافتند و صنفی قبول امر کردند اما مردم را امر نمیکردند و نهی از صید نمینمودند پس ایشان مسخ بمورچه شدند و صنف سوم نه خود قبول امر آلهی کردند و نه دیگران را بآن مامور ساختند پس ایشان هلاک شدند و مطابق این حدیث محمد بن مسعود عیاشی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم روایت کرده و او از پدر بزرگوار خود ابی جعفر الباقر علیه السلم در تفسیر این آیه کریمه که قوم بنی اسرائیل سه فرقه متفرق شدند فرقه نهی قوم از صید کردند چون دیدند که ایشان نهی نمی پذیرند از ایشان اعتزال و دوری جستند و فرقه در میان ایشان ماندند و نهی نمیکردند اما خود مرتکب ذنوب و خلاف امر نشدند و فرقه ارتکاب ذنوب کردند و بصید ماهی مشغول شدند و این سه فرقه نجات از عذاب نیافتند مگر کسی که نهی میکرد و پس حضرت صادق علیه السلم فرمود که قلت لابی جعفر علیه السلم ما صنع بالذین اقاموا ولم ینهوا ولم یقارفوا الذنوب قال بلغنی انهم صاروا ذرا یعنی گفتم مر پدر بزرگوار خود ابی جعفر علیه السلم را که چه نوع عذاب کرده شدند آنان که در میان قوم صیادین اقامت کردند و نهی ایشان نکردند اما خود مرتکب خلاف امر و گناهان نشدند امام فرمودند که خبر بمن رسیده است از آبای کرام من که ایشان بصورت مورچه مسخ شدند و عذاب مسخ بر ایشان نازل گردید **وَاِذْ تَاَذَّنَ رَبُّكَ** تاذن از باب تفعل است بمعنی ایذان و اعلام یعنی و یاد کن ای محمد چون اعلام کرد پروردگار تو و میتواند که تاذن جاری مجری قسم باشد یعنی و یاد کن ای محمد چون قسم خورد پروردگار تو که **لَيَبْعَثَنَّ** هر آینه برانگیزد **عَلَيْهِمْ** بر یهود **اِلٰى يَوْمِ الْقِيٰمَةِ** تا روز قیامت **مَنْ يَّسُوْمُهُمْ سُوْٓءَ الْعَذَابِ** کسی را که بچشاند ایشان را عذاب سخت که آن اخذ جزیه و قتل ایشانست و در مجمع البیان گفته که نزد جمیع مفسرین مراد از من یسومهم امت پیغمبر آخر الزمان اند صلوات الله علیه و آله و بعد از این تصریح کرده که این معنی مروی از حضرت امام محمد باقر علیه السلم است و قاضی ناصر الدین بیضاوی گفته که من یسومهم بخت نصر است که حق تعالی او را بعد از سلیمان مسلط بر یهود گردانید و او جمعی کثیر از یهود را کشت و خانهای ایشان را خراب کرد و بر بقیة السیف جزیه مقرر کرد تا آنکه پیغمبر آخر الزمان صلوات الله علیه و آله مبعوث گردید و آنحضرت نیز با یهود حرب کرد و جزیه بر ایشان قرار داد و ایشان معذب بین عذابند تا آخر الدهر **اِنَّ رَبَّكَ لَسَرِيْعُ الْعِقَابِ** بدرستی که پروردگار تو هر آینه زود عقوبت است کسی را که مستوجب عقوبت باشد از سبب کفر و معصیت **وَاِنَّهٗ لَغَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ** و بدرستیکه پروردگار تو هر آینه آمرزگار و مهربانست مر صالحان را **وَقَطَّعْنٰهُمْ فِي الْاَرْضِ اُمَمًا** و متفرق ساختیم بنی اسرائیل را در زمین جماعتها

بر وجهی که کم ولایتی که در آن یهود نباشد تا آنکه بسبب عدم جمعیت معاونت و نصرت یکدیگر نتوانند کرد و از این جهت قطع شوکت ایشان بشود **مِنْهُمُ الصّٰلِحُوْنَ** بعضی از ایشان نیکوکاران بودند و جمیع اوامر آلهی را بجای آوردند و متدین بدین موسی بودند **وَمِنْهُمْ دُوْنَ ذٰلِكَ** و بعضی دیگر از ایشان مرتبه و درجه ایشان پست تر بود از مرتبه صالحان زیرا که بعضی مامورات را بجا می آوردند و بعضی دیگر عصیان میورزیدند و در مجمع البیان گفته که وصف ایشان بصلاح و دون آن قبل از ارتداد و کفر ایشان بوده و قبل از بعثت عیسی بر ایشان بوده چه بعد از بعث عیسی احدی از بنی اسرائیل با او ایمان نیاوردند و جمعی از مفسرین گفته اند که مراد از صالحان گروهی از بنی اسرائیل زمان پیغمبر آخر الزمانند که با او ایمان آوردند و دون ذلک گروهی اند که ایمان بآنحضرت نیاوردند و پوشیده نیست که عبارت و دون ذلک مناسبت باین توجیه ندارد **وَبَلَوْنٰهُمْ** و آزمودیم ایشانرا یعنی با ایشان معامله آزمایندگان کردیم **بِالْحَسَنٰتِ** به نیکوییها از وسعت معیشت و صحت بدن **وَالسَّيِّاٰتِ** و ببدیها مانند تنگی معاش و مصیبتهای نفسی و مالی **لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُوْنَ** تا آنکه ایشان بازگردند بخدا و از معصیت بطاعت گرایند و با وجود این ایشان اصرار بر معصیت کردند **فَخَلَفَ مِنْۢ بَعْدِهِمْ** پس در آمدند بعد از این مذکورین **خَلْفٌ** جماعتی بد **وَّرِثُوا الْكِتٰبَ** میراث بردند توریة را یعنی بیاموختند علم توریة را از پدران گفته اند که خلف بسکون لام در اشرار است و بفتح لام در خیار **يَأْخُذُوْنَ** حالکونی که فرا میگرفتند **عَرَضَ هٰذَا الْاَدْنٰى** متاع این عالم فروتر و زبون تر را خواه حلال باشد خواه حرام بنابرین ادنی مشتق از دنائت است و محتملست که مشتق از دنو بمعنی قرب باشد بنابر قرب این عالم یعنی حالکونی که اخذ میکردند متاع این عالم نزدیک را و بهر تقدیر موافق ترجمه مذکور عرض هذا الادنی اعم خواهد بود از حلال و حرام و میتواند که مخصوص بحرام باشد باین معنی که اخذ میکردند حطام دنیوی را که آن رشوه است بواسطه تحریف و تغییر توریة چنانچه تحریف و تغییر توریة را احبار یهود در زمان حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله میکردند **وَيَقُوْلُوْنَ** و میگفتند **سَيُغْفَرُ لَنَا** زود باشد که بیامرزد خدای ما را و مواخذه نکند ما را باین عمل **وَاِنْ يَّأْتِهِمْ** حالکونی که اگر می آمد ایشانرا **عَرَضٌ مِّثْلُهٗ** متاعی از دنیا مانند متاع سابق **يَأْخُذُوْهُ** فرا میگرفتند آنرا و اصرار در اخذ آن چنین اعمال مینمودند و پشیمان نمیشدند و مع هذا امید مغفرت نیز داشتند **اَلَمْ يُؤْخَذْ عَلَيْهِمْ** آیا فرا گرفته نشده است یعنی فرا گرفته شده است بر ایشان **مِّيْثَاقُ الْكِتٰبِ** ای میثاق فی الکتاب یعنی عهد و پیمان مذکور در کتاب توریة که آن میثاق **اَنْ لَّا يَقُوْلُوْا** آنست که نگویند **عَلَى اللّٰهِ اِلَّا الْحَقَّ** بر خدای مگر سخن راست را که آن آمرزیده نشدن گناهان



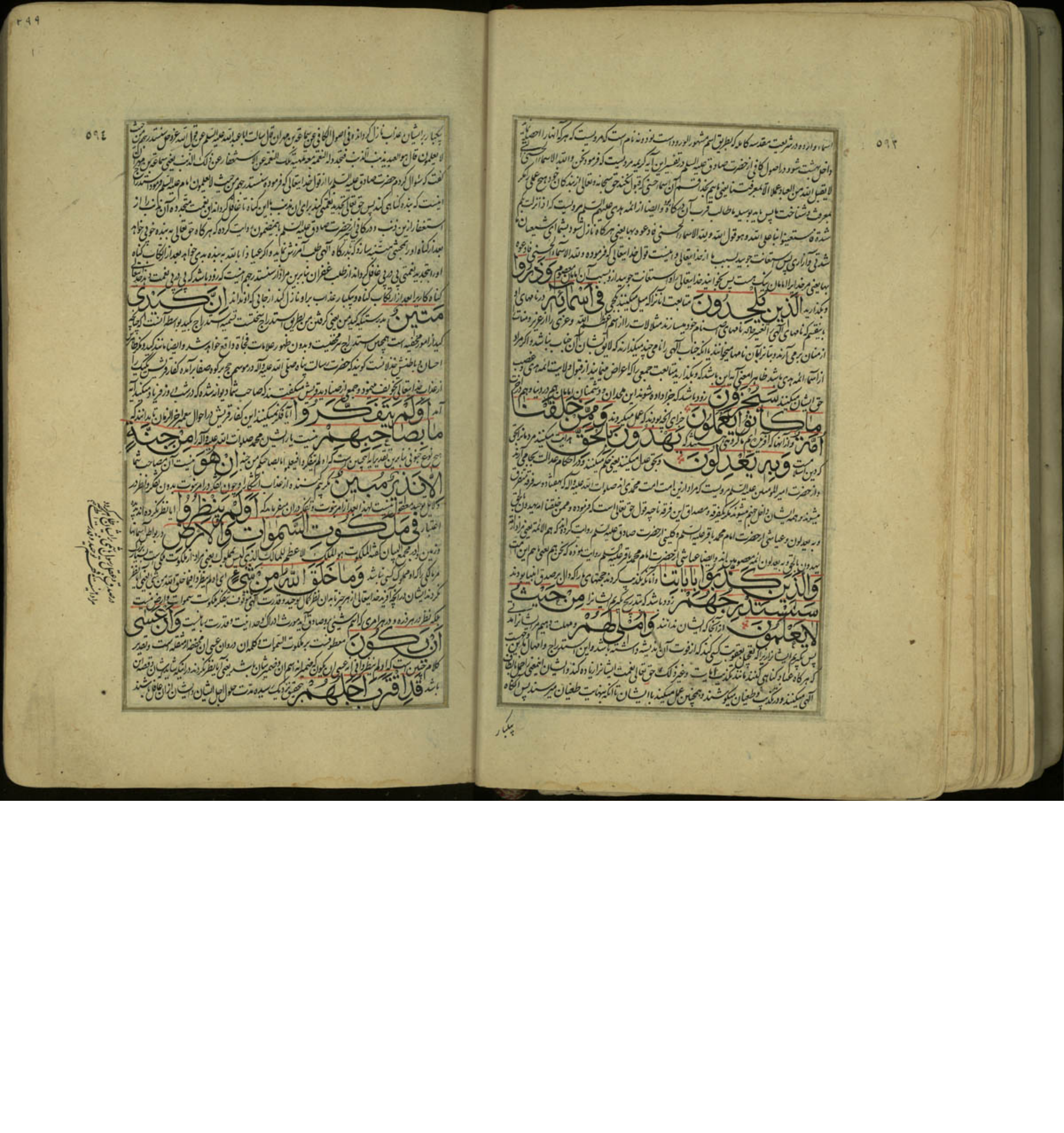
خلایق را از صلب آدم بارض نعمان که مراد از آن عرفه است باین روش که بیرون آورد از صلب او هر ذریت آدم را که خواهد آفریدن از آن پس پراگنده
کرد آنها را در آن عالم نزد خود مانند مورچه پس مکالمه کرد با ایشان و فرمود الست بربکم قالوا بلی و در کتاب کافی در اول کتاب حج حدیث
طولانی از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده که حق تعالی عهد گرفت در رکنی که بالفعل حجر الاسود در آنجا مثبت است از برای خود
بربوبیت و از برای محمد بنبوت و از برای علی بوصایت و امامت و اول کسی که مسارعت باقرار کرد همین حجر الاسود بود که آن نزد خدای تعالی
بزرگترین فرشتگان بود بواسطه زیادتی محبتی که او نسبت بمحمد و آل آنحضرت صلوات الله علیه و آله داشت چون منطوق احادیث دیگر این
که اول مقرین بربوبیت رسول الله صلی الله علیه و آله و امیرالمومنین و ائمه دین علیهم السلم بودند پس مراد آنکه حجر الاسود اول مقر فرشتگان
محتمل است این باشد که در میان فرشتگان و نظر بایشان کرده او اول مقر است و در میان بشر حضرت رسالت پناه و امیرالمومنین
و ائمه معصومین صلوات الله علیه و علیهم اجمعین و در اصول کافی از ابو بصیر روایت کرده که قلت لابی عبدالله علیه السلم کیف اجابوا و هم ذر
قال جعل فیهم ما اذا سالهم اجابوه یعنی ابو بصیر گوید که گفتم مر حضرت صادق علیه السلم را که ذریات بنی آدم چه نوع جواب گفتند و
حال آنکه ایشان مانند مورچگان بودند امام علیه السلم در جواب فرمودند که گردانید در ایشان عقل بقدری که اگر سوال کند ایشان را جواب
دهند او را و ایضا در اصول کافی از جابر روایت کرده که قلت لابی جعفر علیه السلم لم سمی امیرالمومنین قال الله سماه و هکذا انزل فی
کتابه و اذ اخذ ربک من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم واشهدهم علی انفسهم الست بربکم و ان محمدا رسولی و ان علیا امیرالمومنین
یعنی جابر گفت گفتم مر حضرت امام محمد باقر علیه السلم را که چرا علی علیه السلم نامیده شد امیرالمومنین و ائمه دیگر نشدند امام
گفت خدای تعالی در روز میثاق این نام کرده او را و آیه میثاق را اینچنین در کتاب خود نازل کرده که آیا نیستم من پروردگار شما و محمد
فرستاده من و علی امیر مومنان و چون حق تعالی آنحضرت را باین نام نامیده لهذا اطلاق این نام بغیر آنحضرت نمیکنند و بعضی گفته‌اند که ظاهر
از عبارت و هکذا انزل فی کتابه اینست که و ان محمدا رسولی و ان علیا امیرالمومنین در لفظ قرآن بوده و مخالفان اسقاط آن کرده‌اند
و میتواند که مراد این باشد که در کتاب جامعه اینچنین و باین تفصیل نازل گشته و ذریات بنی آدم بعد از اقرار بکلمه بلی گفتند
شهدنا گواه شدیم ما باقرار خود و بعضی از مفسرین گفته‌اند که شهدنا کلام ذریات بنی آدم نیست
بلکه کلام ایشان بقول خدای تعالی که فرموده قالوا بلی تمام شده و بعد از این حق تعالی ملائکه را گفت گواه باشید شما باقرار ذریات
بنی آدم پس ایشان گفتند شهدنا و مطابق اینمعنی است حدیث اصبغ بن نباته که در تفسیر این آیه از حضرت امیرالمومنین
روایت کرده و همچنین در اصول کافی از حضرت صادق علیه السلم روایت شده لیکن صاحب مجمع البیان میگوید که این خلاف ظاهر
کلام ربانیست جل عظمته بواسطه آنکه ذکر ملائکه در این آیه اصلا نیست و ایضا خلاف مجمع علیه مفسرین است زیرا که همه باین قول قائلند
که شهدنا قول کسی است که بلی گفت نه قول ملائکه **ان تقولوا** بتقدیر علی ان تقولوا است و اگر شهدنا را کلام ملائکه گیریم معنی کلام
چنین میشود که پروردگار تو اخذ میثاق کرد برای آنکه شما ای ذریت آدم نگویید یا برای آنکه نگویند ایشان بنا بر اختلاف قرائت در آنکه ان تقولوا
بصیغه خطاب یا غیبت است و اگر شهدنا کلام ملائکه باشد معنی چنین میشود که ملائکه گویند که ما شاهد شدیم تا آنکه نگویید شما ای ذریت آدم

یا آنکه نگویند ایشان **یوم القیمة** در روز قیامت و میباید که ان تقولوا بتقدیر کراهة ان تقولوا باشد یعنی پروردگار تو اخذ
میثاق کرد بجهت کراهت آنکه بگویید یا بگویند ایشان در روز قیامت **انا کنا** بدرستی که بودیم ما **عن**
هذا غافلین ازین اقرار و از دلیل این مقدمه بیخبران **او تقولوا** یا بجهت آنکه یا بگویید
یا بگویند ایشان و یا بجهت کراهت آنکه بگویید یا بگویند ایشان **انما اشرک آباؤنا** جز این نیست که
شرک آوردند پدران ما **من قبل** پیش از زمان ما **وکنا** و بودیم ما **ذریة**
من بعدهم فرزندان کوچک بعد از شرک پدران و ما بر آن بر آمدیم تا بالغ گشتیم و تابع ایشان شدیم
افتهلکنا آیا پس هلاک میکنی ما را و بآتش دوزخ میسوزانی **بما فعل المبطلون**
بجهت کرده آن گمراهان و پیراهان و حاصل حجت بر بنی آدم اینست که پروردگار عالم خلقت شما را بر فطرت توحید و اسلام نهاده چنانچه
عبدالله بن سنان گوید که از حضرت صادق علیه السلم پرسیدم که مراد از فطرت در قول حق تعالی که فرموده فطرة الله التی فطر الناس علیها
چه چیز است امام علیه السلم فرمود که مراد ازین فطرت توحید و اسلام است که حق سبحانه و تعالی بنی آدم را در اخذ میثاق بر فطرت توحید
ایجاد کرده و در آن روز هم مومن و هم کافر برین فطرت مخلوق شدند پس بهیچ وجه ایشان فطرت اصلی خود را ضایع ساختند و کمند تقلید آبا
و اجداد مشرک خود را در گردن عقل افکندند و باختیار خود اختیار شرک و کفر نمودند در خصومت خود چشیدن مرارت عذاب
چاره نیست و تشبث بغفلت و متابعت آبا و اجداد نفعی ندارد **وکذلک** و همچنانچه
بیان کردیم امر میثاق را **نفصل الآیات** تفصیل میدهیم و بیان میکنیم آیات و حجج خود را تا
آنکه ایشان تدبر در آن نمایند **ولعلهم یرجعون** و تا آنکه ایشان
باز گردند از باطل که آن تقلید آباست بنابرین ترجمه ولعلهم یرجعون معطوف بر جمله مقدره است ای وکذلک نفصل
الآیات لیتدبروا ولعلهم یرجعون علی بن ابراهیم رحمه الله از حضرت امام رضا علیه التحیة والثنا روایت کرده که حق سبحانه و تعالی
اسم اعظم را به بلعم بن باعورا که در زمان موسی بود عطا کرد و بدین سبب هر دعایی که میکرد بدرجه استجابت میرسید و
از دنائت و خست طبع میل بفرعون کرد و پیش او رفت و او بلعم را تکلیف کرد که بموسی و اصحاب او دعای بد کند تا آنکه ایشان
بحبس و بحبل او گرفتار گردند و بلعم باین قصد بر دراز گوش خود نشسته میل بمعسکر موسی نمود در اثنای راه هر چند میخواست که
دراز گوش او بطرف موسی و بنی اسرائیل رود تقاعد میورزید و بآن جهت نمیرفت و خدای سبحانه و تعالی آن خر را بسخن
آورد و به بلعم گفت که تو میخواهی که پیغمبر خدا و اهل ایمان را نفرین کنی این خیال شیطانیست و بر آنها آفرین باید کرد نه نفرین
و آن از خر کمتر گوش بنصیحت خر خود نکرد و متنبه نشد و آن خر را چندان زد که آن بیچاره بمرد لهذا حق سبحانه و تعالی اسم اعظم را
ازو مسلوخ گردانید و دانش آنرا ازو باز گرفت و بعد ازین از آنحضرت روایت کرده که از جمله بهایم که داخل بهشت میشوند دراز
گوش بلعم است و سگ اصحاب کهف و گرگی که ظالم را بکشتن پسر او محزون گردانید و ازینست که حق تعالی میفرماید که

واتل و بخوان ای محمد علیهم بر بنی اسرائیل نبأ الذی خبر آنکس را یعنی خبر بلعم بن باعورا را
آتیناه دادیم او را آیاتنا ای علم آیات ما یعنی دانش آیتهای ما را که از آنجمله اسم اعظم است و بدین سبب مستجاب الدعوه
گردید فانسلخ منها پس جدا شد از آن یعنی چون او بنفرین فرعون میخواست که موسی و بنی اسرائیل را دعاء بد کند لهذا او بیرون آمد
ازین آیات بانکه حق تعالی اسم اعظم را از زبان او برآورد فاتبعه الشیطان پس محو شد و شیطان
تا او را در گمراهی و ضلالت ثابت قدم دارد فکان ای فصار یعنی پس گردید آن داننده آیات من
الغاوین از گمراهان ولو شئنا و اگر میخواستیم لرفعناه هر آینه بلند گردانیدیم بدرجات عالیه ابرار
آن داننده اسم اعظم را بها بسبب آن آیات مشتمله بر اسم اعظم و بسبب ملازمت آن و ممارست بر آن و
لکنه اخلد الی الارض ولیکن او بواسطه خباثت ذاتی و خساست جبلی میل کرد بسوی
دنیا و مستلذات آن و این شبیه است برانکه حب الدنیا رأس کل خطیئة واتبع هواه و
پیروی کرد آرزوی خود را در رضاجویی فرعون و اختیار دنیا فمثله پس صفت او در خباثت و خست
کمثل الکلب مانند صفت سگ است ان تحمل علیه اگر حمله کنی که
اگر حمله کنی بر او یلهث زبان از دهان بیرون افکند او تترکه یا اگر بگذاری او را
و حمله نکنی بر او یلهث همان نوع زبان برآورد حق سبحانه و تعالی مثل زده بلعم را که بدون ضرورتی بلکه بجهت دناءت
طبیعت و خست جبلت میل باوساخ دنیا کرد بکلب لاهث که زبون ترین اقسام سگ است و بدون وجهی آثار و تشنگی بل
بنابر خصلت خسیسه زبان خود را بیرون آورد و در هیچ حال ترک این عمل قبیح خود نکند و بعضی گفته اند که چون بلعم دعا کرد بر موسی
علیه السلم زبان او برآمده بر روی سینه او افتاد از آنجهت حق تعالی او را بکلب لاهث تشبیه کرد ذلک این مثل که
بجهت بیان حال بلعم بن باعورا گفت مثل القوم الذین مثل آن گروهی است که کذبوا تکذیب کردند
بآیاتنا آیتهای ما را که قرآنست فاقصص القصص پس بخوان بر ایشان این قصص
بلعم را که مانند قصه ایشانست و سایر قصه های مذکوره سابق را لعلهم یتفکرون شاید
که ایشان تفکر کنند و حذر نمایند از عقوبات الهی ساء مثلا القوم بد است مثل گروه
الذین مثل آن گروهی که کذبوا بآیاتنا تکذیب کردند حجتهای ما را
وانفسهم و نفسهای خود را نه غیر را در تکذیب آیات کانوا یظلمون
بودند که ستم میکردند و انفسهم مفعول یظلمون است و تقدیم مفعول افاده حصر میکند و دلالت بران میکند که
و بال ظلم ایشان جز بدیشان نرسد من یهد الله هر کرا که راه راست نماید خدای تعالی
بوسیله لطف و توفیق فهو المهتدی پس او راه راست یافته است بایمان صاحب

مجمع البیان

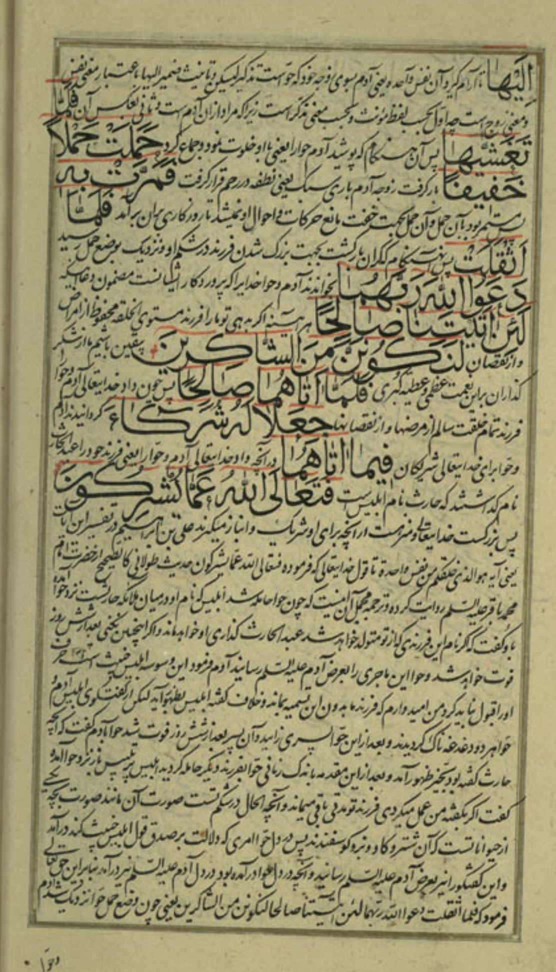
مجمع البیان گفته که اثبات کلمه یا درین آیه مجمع علیه قراء است و بغیر از اینجا بدون یاست و در تفسیر کبیر مذکور است که بجواز اثبات یا
فی المهتدی علی الاصل و بجواز حذف فطلبا للتخفیف ومن یضلل و هر کرا که بواسطه کفر و عناد راه بهشت
گم سازد و باطل کند ایشان را و سلب لطف و توفیق از ایشان نماید فاولئک پس آن گروه هم
الخاسرون ایشانند زیانکاران افراد ضمیر در فهو المهتدی باعتبار لفظ من یهدی الله و ذکر
جمع در فاولئک هم الخاسرون باعتبار معنی و من یضلل است و این اشارت بر اتحاد طریقه اهل هدی و اختلاف
طرق اهل ضلالت ولقد ذرأنا و هر آینه بتحقیق آفریدیم لجهنم برای جهنم کثیرا
من الجن والانس بسیاری از جنیان و آدمیان را مراد آنست که بسیاری از آدمیان
و پریان را آفریدیم که عاقبت ایشان بواسطه فرط عناد و اختیار کفر منتهی بدوزخ میشود و بنابرین لام لجهنم لام عاقبت است
و مراد آن نیست که بسیاری از جن و انس را موافق علم قدیم برای آن آفریده ایم که بدوزخ بروند زیرا که این معنی موجب آنست که ایشان
قادر نباشند بر اختیار ایمان و طاعت و ترک کفر و معصیت لهم قلوب مر ایشانراست دلهایی
که لا یفقهون بها در نمی یابند و متوجه شناخت حق نمیشوند بآن دلها و از غایت عناد آینه دل را
از زنگار انکار و غفلت بصیقل عرفان و تصدیق پاک نمیسازند ولهم اعین لا یبصرون
بها و مر ایشانراست چشمهایی که نمی بینند بآن چشمها و بنظر عبرت در مخلوقات و مصنوعات الهی
نمینگرند ولهم آذان لا یسمعون بها و مر ایشانراست گوشهایی که
نمی شنوند بآن گوشها کلام حق و صدق را اولئک آن گروه که عقل و حواس ظاهر و باطن خود را مقصور بر ادراک لذات
فانیه داشته متوجه دریافت آیات الهی نمیشوند کالانعام مانند حیواناتی اند در عدم فقه و استعمال
مشاعر و قوی خود را متوجه و مقصور باسباب تعیش دارند و جز خورد و خواب کاری ندارند بل هم اضل
بلکه این گروه با وجود مشابهت بحیوانات گمراه ترند از حیوانات زیرا که ایشان صاحب عقل و تمیزند و مع هذا از روی
عناد بمقتضای عقل کار نمیکنند بخلاف حیوانات که چون عقلی ندارند کارهای عاقلانه نمیکنند اولئک
آن گروه مذکوره هم الغافلون ایشانند غافلان در غفلت خود کاملان در کتاب علل
الشرایع از عبد الله بن سنان روایت کرده که من از حضرت صادق علیه السلم پرسیدم که ملائکه افضل اند یا بنی آدم حضرت
گفت که جد بزرگوارم علی بن ابی طالب علیه السلم فرمود که ان الله عز و جل رکب فی الملائکة عقلا بلا شهوة و رکب فی البهائم
شهوة بلا عقل و رکب فی بنی آدم کلیهما فمن غلب عقله شهوته فهو خیر من الملائکة و من غلبت شهوته عقله فهو شر من البهائم
و بعد از مذمت کفار معاند ترغیب مینماید مومنان را بتوجه کردن بجناب قدس ربانی و میفرماید که ولله الاسماء
الحسنی و مر خدایراست نامهای نیکو فادعوه بها پس بخوانید او را بدان نامها از جمله



وذروا الذين يلحدون في أسمائه سيجزون ما كانوا يعملون وممن خلقنا أمة يهدون بالحق وبه يعدلون والذين كذبوا بآياتنا سنستدرجهم من حيث لا يعلمون وأملي لهم

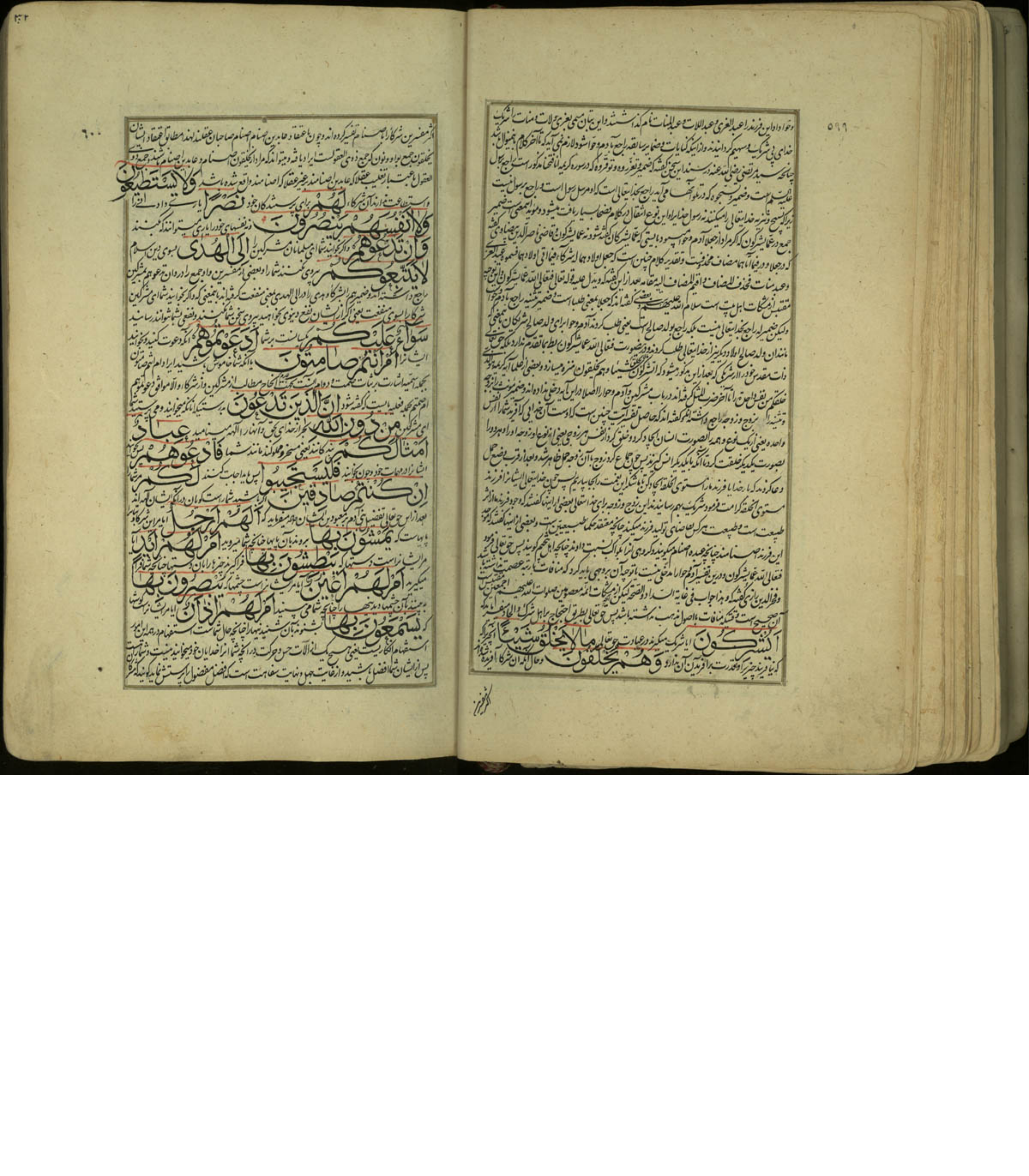
إن كيدي متين أولم يتفكروا ما بصاحبهم من جنة إن هو إلا نذير مبين أولم ينظروا في ملكوت السموات والأرض وما خلق الله من شيء وأن عسى أن يكون قد اقترب أجلهم





الیها یعنی آرام گیرد آن نفس واحده یعنی آدم بسوی زوجه خود که حواست و تذکیر لیسکن و تأنیث ضمیر الیها باعتبار معنی نفس
و معنی زوج است چه اول بحسب لفظ مؤنث و بحسب معنی مذکر است زیرا که مراد از آن آدم است و ثانی بعکس آن **فلما**
تغشیها پس آن هنگام که پوشید آدم حوا را یعنی با او خلوت نمود و جماع کرد **حملت حملا**
خفیفا بار گرفت زوجه آدم باری سبک یعنی نطفه در رحم قرار گرفت **فمرت به**
مستمر بود با آن حمل و آن حمل بجهت خفت مانع حرکات و احوال او نمیشد تا روزگاری بران بر آمد **فلما**
اثقلت پس وقت هنگام گران بار گشت بجهت بزرگ شدن فرزند در شکم او و نزدیک بوضع حمل رسید
دعوا الله ربهما بخواندند آدم و حوا خدا را که پروردگار ایشانست مضمون دعا اینکه
لئن آتیتنا صالحا اگر بدهی تو ما را فرزندی مستوی الخلقه محفوظ از امراض
و از نقصان **لنکونن من الشاکرین** هر آینه باشیم ما از شکر
گذاران برای نعمت عظمی و عطیه کبری **فلما آتیهما صالحا** پس چون داد خدایتعالی آدم و حوا را
فرزند تمام خلقت سالم از مرضها و از نقصانها **جعلا له شرکاء** گردانیدند آدم
و حوا برای خدایتعالی شریکان **فیما آتیهما** در آنچه داد خدایتعالی آدم و حوا را یعنی فرزند خود را عبد الحارث
نام کرد اشند که حارث نام ابلیس است **فتعالی الله عما یشرکون**
پس بزرگست خدایتعالی و منزه است از آنچه برای او شریک و انباز میگیرند علی بن ابراهیم در تفسیر این آیات
یعنی آیه هو الذی خلقکم من نفس واحدة تا قول خدایتعالی که فرموده فتعالی الله عما یشرکون حدیث طولانی کالصحیح از حضرت امام
محمد باقر علیه السلم روایت کرده و ترجمه مجمل آن اینست که چون حوا حامله شد ابلیس که نام او در میان ملائکه حارث است نزد حوا آمده
با او گفت که اگر نام این فرزندی که از تو متولد خواهد شد عبد الحارث گذاری او خواهد ماند و اگر اینچنین نکنی بعد از شش روز
فوت خواهد شد و حوا این ماجری را بعرض آدم علیه السلم رسانید آدم فرمود این وسوسه ابلیس خبیث است حرف
او را قبول نباید کرد من امیدوارم که فرزند ما بدون این تسمیه بماند و خلاف گفته ابلیس ظاهر آید لیکن از گفتگوی ابلیس آدم و
حوا هر دو دغدغه ناک گردیدند و بعد از این حوا پسری زائید و آن پسر بعد از شش روز فوت شد حوا با آدم گفت که آنچه
حارث گفته بود بتحقیق ظهور آمد و بعد از این مقدمه باندک زمانی حوا فرزند دیگر حامله گردید ابلیس پر تلبیس باز نزد حوا آمده و
گفت اگر بگفته من عمل میکردی فرزند تو مدتی باقی میماند و آنچه الحال در شکم تست صورت آن مانند صورت بچه
از حیوانات تست که آن شتر و گاو و نر و گوسفند پس در داخل امری که دلالت بر صدق قول ابلیس خبیث کند در آمد
و این گفتگو را نیز بعرض آدم علیه السلم رسانید و آنچه در دل حوا در آمده بود در دل آدم علیه السلم نیز در آمد بنابراین حق تعالی
فرمود که فلما اثقلت دعوا الله ربهما لئن آتیتنا صالحا لنکونن من الشاکرین یعنی چون وضع حمل حوا نزدیک شد آدم

و حوا خواندند پروردگار خود را که اگر این فرزند ما بصورت ما متولد شود نه بصورت بچه شتر یا گاو یا گوسفند یا غیر اینها
ما از شکر گذاران این نعمت عظمی خواهیم بود پس ابلیس نزد حوا آمده با او گفت که اگر خواهی که این فرزند تو بصورت شما متولد شود
و باقی بماند او را عبد الحارث نام گذار و اگر آدم قبول این معنی نکند با او بگو که اگر تو قبول این سخن نکنی دیگر میانه ما و تو الفت نخواهد بود و چون حوا
درین گفتگو بجد شد آدم علیه السلم فرمود که یکبار بوسوسه آن لعین رسید بما آنچه رسید و الحال نیز میخواهد که ترا باین نوع سخنان مغرور
گرداند بالاخره هر دو بطریق اضطرار بخاطر گذرانیدند که آن فرزند را بعد از استوا خلقت عبد الحارث نام نهند و پس
از آنکه آن فرزند بصورت ایشان متولد گردید در روز هفتم او را عبد الحارث نام کرد اشند لهذا حق تعالی فرموده جعلا له شرکاء
فیما آتیهما یعنی گردانیدند آدم و حوا برای خدایتعالی شریکان در آن فرزندی که بایشان عطا کرده بود یعنی که ابلیس را در نام گذاشتن
فرزند خود شریک خدایتعالی گردانیدند و بجای عبد الله عبد الحارث گفتند و علی بن ابراهیم بعد از ایراد این حدیث گفته و همچنین محمد بن
مسعود عیاشی از حضرت امام محمد باقر علیه السلم روایت کرده اند که ضمیر تثنیه در جعلا راجع بآدم و حواست لیکن مراد از
شرک در طاعت است نه شرک در عبادت یعنی که آدم و حوا درین تسمیه اطاعت شیطان کردند و اطاعت شیطان را در امر
تسمیه شریک اطاعت خدایتعالی گردانیدند نه آنکه شیطان را در عبادت شریک حق تعالی ساخته باشند چنانچه صاحب
مجمع البیان گوید که ابو القاسم بلخی صاحب تفسیر از بعضی علما حکایت کرده که ایشان گفته اند لو صح الخبر لم یکن فی ذلک الا اشراکا
فی التسمیة فلیس ذلک بکفر و لا معصیة و حق کلام اینست که این اشراک نیز لایق بحال انبیا نیست و چون مضمون حدیث
سابق معتقد جمعی از عامه بوده این حدیث بطریق تقیه از اهل عصمت صادر شده و جمعی از فحول فضلا اهل سنت مانند فخر الدین
رازی و قاضی ناصر الدین بیضاوی راضی بمضمون این حدیث که منافات با رتبه نبوت و عصمت دارد نشده اند و بیضاوی
بعد از نقل مضمون حدیث علی بن ابراهیم با تفاوت سهلی گفته و امثال ذلک لا یلیق بالانبیا و سید مرتضی رضی الله عنه
در کتاب تنزیه الانبیا اصلا متعرض آن نشده که درین باب حدیثی از اهل بیت سلام الله علیهم روایت کرده اند و مؤید اینکه حدیث
علی بن ابراهیم از روی تقیه ناشی شده اینست که مامون عباسی بحضرت امام ثامن ضامن علیه السلم رسانید که حق جل
بحسب ظاهر ضمیر جعلا راجع بآدم و حواست پس مضمون این آیت مخالف معتقد شما اهل بیت نبوت است که انبیا از شرک
و از قبایح مبرا و معصومند حضرت امام علیه السلم در جواب او فرمود که ضمیر جعلا راجع بآدم و حوا نیست و همچنین ضمیر آتیهما بلکه این
ضمایر راجع میشوند بدو صنف ذکور و اناث نسل آدم و حوا و حاصل تفسیر آیت اینست که چون حوا را حمل خفیفی ظاهر شد و بعد از آن حمل
باتمام رسید و وضع آن حمل نزدیک شد دعا کردند آدم و حوا حق تعالی را باین مضمون که اگر ما را تو فرزندی مستوی الخلقه معری از
نقصان کرامت کنی ما از جمله شکر گذاران تو خواهیم بود پس چون خدایتعالی آدم و حوا را فرزند و فرزند زادگان تمام خلقت عطا کرد
یعنی چون خدایتعالی ایشان را نسل خوب عطا کرد از ذکور و اناث گردانیدند این دو صنف از ذکور و اناث ذریت آدم و حوا
برای خدایتعالی شریکان در آنچه داد خدایتعالی این دو صنف اولاد آدم و حوا را یعنی که فرزندی که خدایتعالی با اولاد ذکور و اناث آدم



أيشركون ما لا يخلق شيئا وهم يخلقون

ولا يستطيعون لهم نصرا ولا أنفسهم ينصرون

وإن تدعوهم إلى الهدى لا يتبعوكم

سواء عليكم أدعوتموهم أم أنتم صامتون

إن الذين تدعون من دون الله عباد أمثالكم فادعوهم فليستجيبوا لكم إن كنتم صادقين

ألهم أرجل يمشون بها أم لهم أيد يبطشون بها أم لهم أعين يبصرون بها أم لهم آذان يسمعون بها

بعد از استماع این سخنان و الزام ایشان تخویف حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله میکردند از آنکه بهش خدایان مکنی که
مبادا آفتی و رنجی از اینها بتو رسد حق تعالی فرمود **قُلِ ادْعُوا شُرَكَاءَكُمْ** بگو ای
محمد مشرکان را که بخوانید خدایان خود را که آنها را شریک خدای بحق ساخته اید و همه متفق شوید بعد از آن مکر
ثُمَّ كِيدُونِ پس کید و مکر کنید و هر حیله که توانید در باب آزار من بجا آرید
فَلَا تُنْظِرُونِ پس مهلت مدهید مرا زیرا که مرا هیچ باکی از این مکرها نیست **إِنَّ**
وَلِيِّيَ اللَّهُ بدرستیکه متولی کار من و حافظ من خدای تعالی است **الَّذِي** آن خدایی که **نَزَّلَ**
الْكِتَابَ فرو فرستاده و قرآن را که تا مؤید بنصرت او باشد مرا **وَهُوَ يَتَوَلَّى**
الصَّالِحِينَ و خدای تعالی یاری میدهد بندگان نیکوکار را و حفظ میکند ایشان را از کید و مکر دشمنان
پس متولی و ناصر انبیا که مرتبه ایشان فوق مرتبه صلحاست بطریق اولی خواهد بود **وَالَّذِينَ تَدْعُونَ**
و آنانکه میخوانید شما آنها را **مِنْ دُونِهِ** بجز خدای بحق **لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَكُمْ**
استطاعت ندارند و نمیتوانند یاری کردن شما را **وَلَا أَنْفُسَهُمْ يَنْصُرُونَ**
و نمی توانند که نفسهای خود را یاری کنند پس چه نوع از آنها باید ترسید ایراد این آیه کریمه در اول بواسطه توبیخ و سرزنش است
و در اینجا بواسطه دفع تخویف **وَإِنْ تَدْعُوهُمْ** و اگر بخوانید شما ای مومنان کافران را اگر بخوانید
شما ای کافران آلهه خود را **إِلَى الْهُدَى** بسوی رشد یا بسوی منافع چنانچه پیش ازین گذشت **لَا يَسْمَعُوا**
نشنوند ایشان دعوت شما را اگر ضمیر مفعول در تدعوهم راجع بکفار و مشرکین باشد مراد از سماع عدم قبول است
بواسطه نهایت جهل و عناد مشرکین و اگر راجع با آلهه ایشان باشد مراد از عدم سماع معنی حقیقی خود است بجهت فقدان
عقل و حس مر خدایان ایشان را **وَتَرَاهُمْ** و می بینی تو ای محمد این مشرکان را که **يَنْظُرُونَ**
إِلَيْكَ می نگرند بدیدهای ظاهر بسوی تو **وَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ** و حال آنکه
ایشان نمی بینند ترا بدیده بصیرت و بحقیقت تو بینا نیستند چه بصورت ترا می بینند نه بمعنی و بعضی گفته اند که ضمیر
در وتریهم راجع باصنام باشد و بنابراین معنی ینظرون الیک یشبهون الناظرین الیک است یعنی می بینی تو این اصنام را
که مشابهت دارند بکسانی که نظر میکنند بسوی تو زیرا که مشرکین این اصنام را چنان ساخته بودند که گویا حدقه خود را بجهت دیدن
کسی برمیگردانند و بعضی گفته اند که نظر درین صورت بمعنی تقابلست یعنی می بینی تو این بتان را که برابر تواند و حال آنکه ترا نمی بینند چنانکه
عربان میگویند تناظر الحائطان اذا تقابلا و بعد ازین حق سبحانه و تعالی امر میکند حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله را
بمکارم اخلاق چنانچه میفرماید که **خُذِ الْعَفْوَ** صاحب مجمع البیان گفته که ای محمد بگیر عفو را من اموال
الناس ای فضل من النفقة یعنی فراگیر ای محمد از اموال مردم آنچه زیاده باشد از نفقه ایشان و بعد ازین گفته که حضرت رسالت پناه صلی الله

علیه و آله می گرفت آنچه از نفقه مردم زیاده میماند و مبلغ گرفته اند معین نبود که چه مقدار باید گرفت تا آنکه آیه زکوة نازل گردید و ناسخ این حکم گشت
و این معنی مروی از ابن عباس است و بعضی گفته اند که مراد از عفو معنی مشهور است یعنی بخشیدن گناه را شعار خود گردان زیراکه
این اقرب است بهدایت کفار و میل قلوب بجانب ایمان و آنچه محمد بن مسعود عیاشی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده
اینست که خذ منهم ما ظهر و تیسر و العفو الوسط یعنی فراگیر از مردم آنچه از ایشان ظاهر شود از افعال و اخلاق و آنچه با ایشان آسان باشد
و مطلب از ایشان امری که شاق باشد بر ایشان و مراد از عفو میانه رویست و بنابرین عفو در مقابل جهد بمعنی کار دشوار است
و از حدیث عیون اخبار الرضا علیه التحیة و الثنا نیز معلوم میشود که مراد از عفو مدارات با خلق است و در مجمع البیان آورده که مرویست که
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله از جبرئیل معنی خذ العفو را پرسید جبرئیل گفت نمیدانم تا آنکه از علام الغیوب معلوم کنم
پس رفت و تحقیق کرده باز آمد و گفت ای محمد حق تعالی امر میکند ترا که عفو کنی از کسی که بر تو ستم کرده باشد و عطا کنی کسی را که ترا از عطای
خود محروم کرده باشد و به پیوندی کسی که از تو بریده باشد **وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ** و امر کن مردم را بافعال نیکو و اخلاق پسندیده
در نزد عقل و شرع **وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ** و روی بگردان بعد از
اقامت حجت از نادانان و سفیهان صاحب مجمع البیان گفته که این آیه منسوخ بآیه قتال نیست زیراکه این آیه
عامست و آیه داله بر وجوب قتل کفار مخصص این آیه است نه ناسخ این و در جوامع الجامع از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده
که امر الله نبیه بمکارم الاخلاق و لیس فی القرآن آیة اجمع لمکارم الاخلاق منها یعنی امر کرده حق تعالی باین آیه پیغمبر خود را بمکارم اخلاق
و نیست در قرآن آیه که جامع تر باشد مر مکارم اخلاق را ازین آیه و کلام بعضی فقها که این آیه کریمه را از جمله آیات احکام گرفته
و گفته اند که دلالت دارد بر اینکه مکروهست طلب مرابحه در سودا کردن با مومنان مگر در حالت ضرورت و بر اینکه مکروه است
معامله کردن با مردم سفله و دنی که تفاوت نکنند ایشان را هر چه نسبت با ایشان گویند چنانچه در کتب فقهیه مقرر است مبنی بر آنست
که متبادر از امر بمعروف امر بحسنه است و حسنه شامل است ترک طلب ربح را در سودا با مومنین و نیز متبادر از اعراض
از جهله [illegible] است و شاملست اجتناب نمودن از معامله با سفله را و الله اعلم بحقایق الامور مرویست که چون این آیه نازل
شد حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله گفت کیف یا رب و الغضب یعنی ای پروردگار من در حین عروض غضب که
نوع انصاف با خلاقیست که امر کرده چه باید کرد آیه آمد که **وَإِمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ**
الشَّيْطَانِ نَزْغٌ و اگر وسوسه افکند ترا از جانب شیطان وسوسه **فَاسْتَعِذْ**
بِاللَّهِ پس پناه گیر بخدا از شر وسوسه او **إِنَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ** بدرستی که
خدای تعالی شنوا و داناست مر استعاذه ترا و چون انبیا از وساوس شیطانی معصوم و محفوظند بعضی گفته اند
که اگرچه صورت این خطاب با پیغمبر است صلی الله علیه و آله اما مراد امت آنحضرت اند چنانچه از ابن عباس مرویست که این نوع از آیات
مانند ایاک اعنی و اسمعی یا جاره است و بعضی گفته اند که چون مضمون آیه بمعنی جمله شرطیه است وقوع موضوع و صدق آن در جمله

لازم نیست تا آنکه امنا در فرق سهام وساوس شیطانی گردند چنانچه حق تعالی فرموده لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا
إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا بدرستیکه آنانکه پرهیز کردند از خلاف مأمور به إِذَا مَسَّهُمْ
طَائِفٌ چون برسد بدیشان وسوسه و مکری که احاطه کننده و طوف کننده است مر اطراف ایشان را
مِنَ الشَّيْطَانِ از جانب شیطان تَذَكَّرُوا یاد کنند خدا را و پناه به او
برند فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ پس ایشان بینندگان باشند مواقع خطا و مکاید
شیطان را و احتراز کننده باشند از آن و در حدیث آمده که هو العبد یهم بالذنب ثم یتذکر فیمسک یعنی این متقی بنده ایست
که قصد میکند ارتکاب گناه را و بعد از آن یاد می آرد خدا را و عذاب اخروی را پس باز می ایستد از آن گناه و در کتاب
خصال آورده که حضرت امیر المؤمنین علیه الصلوة والسلام فرموده که هر گاه وسوسه شیطان بکسی برسد پناه بخدا برد و بگوید آمنت
بالله و رسوله مخلصا له الدین وَإِخْوَانُهُمْ و برادران شیاطین یعنی جمعی از کفار که تقوی و
پرهیز کاری ندارند يَمُدُّونَهُمْ فِي الْغَيِّ میکشند شیاطین ایشان را در گمراهی یا برادران
کفار که شیاطین اند میکشند این کفار را در گمراهی بآراستن معاصی در نظر آنها ثُمَّ لَا يُقْصِرُونَ
پس باز نمی ایستند از اضلال آنها و دست از اغوای ایشان باز نمیدارند گویند که چون حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه و آله آیتی از آیات قرانی را بر مردم میخواندند کفار تکذیب او میکردند و چون تاخیری واقع میشد میگفتند
که همه آنچه تو میگویی وحی نیست چرا از پیش خود آیتی برای ما نمی آری چنانچه حق تعالی میفرماید که وَإِذَا لَمْ تَأْتِهِمْ
بِآيَةٍ و چون نیاری تو بکافران آیتی از آیات قرانی قَالُوا گویند لَوْلَا اجْتَبَيْتَهَا
چرا پیش خود اختراع آیتی نکردی و بر ما نخواندی و بعضی در تفسیر این آیه چنین گفته اند که اهل مکه از روی تعنت اقتراح
آیتی از آیات قرانی میکردند تا آنکه آنحضرت از آن عاجز شود و چون در نزول آن آیات تاخیر واقع میشد بطریق تسخر
و استهزا میگفتند چرا خود انشاء آن نمیکنی چنانچه آیتهای دیگر را خود انشا کرده قُلْ بگو ای محمد مر این متعنتین مقترحین را
إِنَّمَا أَتَّبِعُ جز این نیست که من پیروی میکنم مَا يُوحَى إِلَيَّ مِنْ رَبِّي آنچه را که وحی
کرده میشود بسوی من از جانب پروردگار من و من اختراع و انشاء آن از پیش خود نمیتوانم کرد هَذَا
این قران بَصَائِرُ بینائیهاست مر دلها را که بدان حق را در می یابند مِنْ رَبِّكُمْ
از جانب پروردگار شما وَهُدًى و راه حق نماینده است وَرَحْمَةٌ و سبب رحمت
لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ برای گروهی که میگروند بخدا و رسول و چه ایشانند که از آن منتفع میشوند نه غیر
ایشان و همچنین حق تعالی در حق قران فرموده که هذا بصائر من ربکم پس بواسطه رعایت تعظیم آن فرموده که وَإِذَا
قُرِئَ الْقُرْآنُ و هر گاه خوانده شود قران فَاسْتَمِعُوا لَهُ پس گوش فرا دارید برای آن بقصد شنیدن آن

زیرا که استماع در لغت و در عرف فقها گوش کردن چیزیست بقصد شنیدن و سماع شنیدن است اعم از آنکه بقصد باشد یا بی قصد
وَأَنْصِتُوا و خاموش باشید لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ تا آنکه بیابید
آن رحمت و مغفرت کرده شوید بدانکه ظاهر این آیه کریمه بنا بر آنکه امر از برای وجوبست دلالت دارد بر اینکه شنیدن قران
بقصد و خاموش شدن چون کسی تلاوت قران کند واجبست خواه در نماز و خواه در غیر نماز چنانچه حدیث حضرت صادق علیه السلم
دلالت صریح بران دارد زیرا که محمد بن مسعود عیاشی روایت کرده که آنحضرت فرمود که یجب الانصات للقران فی الصلوة و فی غیرها و اذا قری
عندک القران وجب علیک الانصات و الاستماع یعنی واجبست گوش کردن مر قران را در نماز و در غیر نماز و هر گاه قرائت کرده
شود نزد تو قران واجبست بر تو خاموش شدن و شنیدن آن و لهذا بعضی از اتقیا متاخرین نماز کردن در جائی که قران بلند خوانده شود و نماز در جائی که
جمعی باهم نماز کنند منفرد و قرائت بلند خوانند از حیطه احتیاط بیرون دانسته لیکن این آیه کریمه را شیخ الطایفه الناجیه شیخ ابو جعفر طوسی
قدس سره القدوسی بنا بر احادیثی که بعضی از آن مذکور خواهد شد حمل بنماز جماعت کرده یعنی در نماز جماعت هر گاه امام تلاوت حمد و سوره کند
ماموم را واجبست که گوش فرا دارد و قصد شنیدن قرائت امام کند نه آنکه مطلق شنیدن قران واجب باشد چنانچه صاحب مجمع البیان
از آن شیخ بزرگوار نقل کرده که او گفته و هذا اقوی لانه لا حال یجب فیها الانصات لقراءة القران الا حال قراءة الامام فی الصلوة فان علی الماموم
الانصات و الاستماع له فاما خارج الصلوة فلا خلاف ان الانصات و الاستماع غیر واجب یعنی حمل آیه کریمه بنماز جماعت قوی
تر است از حمل بر مطلق زیرا که در هیچ حالی واجب نیست خاموش شدن برای شنیدن قرائت قران مگر در حال قرائت امام در نماز
چه در این حال بر ماموم انصات و استماع قران لازم است و اما در خارج نماز خلافی در میان علما درین باب واقع نشده در عدم وجوب
و لزوم انصات و استماع و صاحب مجمع البیان بعد از ایراد کلام شیخ علیه الرحمه گفته و روی عن ابی عبد الله علیه السلم انه قال
یجب الانصات للقران فی الصلوة و غیرها قال و ذلک علی وجه الاستحباب یعنی شیخ رحمه الله تعالی فرموده که مراد از وجوب
در کلام امام عالیمقام علیه الصلوة والسلم وجوب استحبابی و استحبابست و ظاهرا شیخ مقداد رضی الله عنه فاعل قال
را حضرت امام جعفر صادق فهمیده در کتاب کنز العرفان آورده که قال الصادق علیه السلم المراد استحباب الاستماع فی الصلوة
و غیرها و الا این حدیث در هیچ کتابی دیده نشده و بسیاق حدیث نیز نمی‌یابد و این فهمیست عجیب و غلطی است غریب اذ ما اتبعه
من ذلک بنا بر حسن ظنی که میر ابوالفتح اردبیلی بشیخ مقداد داشته بدون تتبع در ترجمه آیات احکام که مسمی بتفسیر شاهی کرده گفته
که مرویست از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم که گفت مراد از صیغه امر مذکور استحباب گوش فرا داشتن است بقرائت
قران در نماز و در غیر نماز مطلقا صدوق رضی الله عنه در کتاب من لا یحضره الفقیه گفته و فی روایة زرارة عن ابی جعفر صلوات الله علیه
قال و ان کنت خلف امام فلا تقرأن شیئا فی الاولیین و انصت لقراءته و لا تقرأن شیئا فی الاخیرتین فان الله عز و جل
یقول للمؤمنین و اذا قری القران یعنی فی الفریضة خلف الامام فاستمعوا له و انصتوا لعلکم ترحمون و الاخریان تبع للاولیین
یعنی باسانید صحیحه منقولست از زراره از حضرت امام محمد باقر علیه السلم که فرمودند هر گاه در عقب امام باشی پس زنهار در دو رکعت

در دو رکعت اول قرائت کن چیزی از سوره را و گوش ده مر قرائت امام را و قرائت کن در دو رکعت آخر مر بستی که خدا امر
عزّ و جلّ میفرماید که هر گاه خوانده شود قرآن و مراد الهی آنست که هر گاه در نماز واجب عقب امام باشی و امام قرائت کند پس
گوش دهید قرائت امام را و خاموش باشید که تا رحمت کرده شوید و دو رکعت آخر نیز تابع است مر دو رکعت اول را
و صریح این حدیث دلالت دارد بر آنکه آیه در باب خصوص نماز جماعت است نه مطلق شنیدن قرآن واجب نیست و پوشیده
نیست که این حدیث منافی مذهب جمعی است که گفته اند که در نماز اخفاتیه مستحب قرائت حمد است و نیز گفته اند که همین حکم دارد
نماز جهریه که آواز امام در قرائت شنیده نشود و مؤید این مذهب است آنچه شیخ رحمه الله تعالی بطریق قوی روایت کرده است
که سؤال کردند حضرت امام جعفر صادق علیه السلام را از قرائت در عقب امام حضرت فرمودند که هر گاه در عقب امامی باشی که او را دوست
داری یعنی شیعه امامیه باشد و اعتماد با او داشته باشی یعنی عادل باشد یا فسق او ظاهر نباشد بدرستی که قرائت او کافی
است از قرائت تو و اگر خواهی قرائت متوالی کرد در اخفاتیه و چون نماز جهریه باشد خاموش باش و گوش ده چنانچه حق سبحانه تعالی
فرموده است که گوش دهید تا مرحوم شوید و از این حدیث معلوم میشود که استماع و انصات در وقتی است که امام شیعه باشد و
بعضی از فقهای متأخرین گفته که از احادیث دیگر معلوم میشود که خواه امام شیعه باشد و خواه سنّی و خواه خارجی استماع و انصات
لازم است و معتقد بعضی آنست که در نماز اخفاتیه و جهریه که آواز امام مسموع نگردد مستحب ذکر است در نفس بطریق تسبیح یا
تهلیل یا تحمید یا تکبیر و حدیثی که از حضرت امام محمد باقر یا از حضرت امام جعفر صادق علیهما السلام مرویست که اذا کنت
خلف امام تأتمّ به فانصت و سبّح فی نفسک را حمل بر این صورت کرده اند یعنی هر گاه باشی نمازگزارنده در عقب امامی که اقتدا
کرده باشی با و پس خاموش شو و تسبیح بگو در نفس خود چنانچه شیخ مقداد علیه الرحمه تصریح بآن کرده و گفته که اشارت است
قول خدا تعالی که بعد از آیت مذکوره فرموده **وَاذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ**
و یاد کن ای سامع پروردگار خود را در دل خود **تَضَرُّعًا وَخِيفَةً** ای متضرعا و خائفا یعنی
حالکونیکه تضرع کننده و ترسنده باشی مر عذاب آلهی را **وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ**
ای او متکلما کلاما فوق السر و دون الجهر یا حالکونی که متکلم باشی بکلامی که آن بالاتر از سر و فروتر از جهر باشد یعنی حق تعالی
یاد کن میان سر و جهر **بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ** در اول روز و در آخر روز و بجهت فضیلت این دو وقت
که ملائکه حفظه حاضر میباشند و بجهت مشغولی مردم بحال خود در این دو وقت چون عبادت خدا از شائبه ریا مبرا است لهذا
این دو وقت مخصوص بذکر گردید **وَلَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ** ۵ و مباش تو
از جمله بیخبران از ذکر خدا و از اوامر و نواهی او و در کافی از حضرت ابی جعفر الباقر علیه السلام روایت کرده که آنحضرت فرمود
که هر مؤمنی که حافظ اوقات نماز واجبی خود باشد و آنرا در وقت خود بجا بیارد او از غافلین نیست و از حضرت صادق
علیه السلام روایت کرده که هر شخصی که در خانه خود کفن خود را با خود نگاه دارد کرام الکاتبین آنشخص را از جمله غافلین نمی نویسند هر گاه



نظر بآن کفن کند مثاب و ماجور خواهد بود **إِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ** بدرستی که آنانکه نزد پروردگار تواند
از انبیا و رسل و ائمه هدی علیهم السلام چنانچه علی بن ابراهیم روایت کرده و در تفاسیر مشهوره مذکور است که مراد از ان الذین عند ربک
ملائکه مقربین اند **لَا يَسْتَكْبِرُونَ** گردنکشی نمیکنند **عَنْ عِبَادَتِهِ**
از عبادت او **وَيُسَبِّحُونَهُ** و تنزیه میکنند ذات مقدس او را از غیر لایق **وَلَهُ يَسْجُدُونَ**
و مر او را سجده میکنند و فی جوامع الجامع و هذا اول سجدات القرآن یعنی این مقام اول جاییست که در آیات قرآنی سجده باید کرد لیکن این
سجده نزد ما از سجدات مستحبه است و باجماع امامیه سجده در چهار موضع از قرآن بر قاری و مستمع واجبست و آن در سوره الم تنزیل
و حم سجده و والنجم و اقرا است و در بواقی یازده موضع سنت است در اعراف در اینجا و رعد و نحل و بنی اسرائیل و مریم و حج در
دو موضع آن و فرقان و نمل و ص و انشقاق از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله مرویست که چون فرزند آدم آیه سجده
تلاوت کند و سجده نماید شیطان از و کناره گیرد و گریه کند و گوید ای وای بر من فرزند آدم مامور بسجده شد و سجده کرد و بهشت
گردید و من مامور بسجده شدم عصیان ورزیدم و فرمان نبردم و مستحق دوزخ شدم

سُورَةُ الْأَنْفَالِ مَدَنِيَّةٌ وَهِيَ خَمْسٌ وَسَبْعُونَ آيَةً

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

يَسْأَلُونَكَ می پرسند ترا ای محمد **عَنِ الْأَنْفَالِ** از انفال این عبارت دو
احتمال دارد یکی آنکه می پرسند ترا از حقیقت و ماهیت انفال و دیگر آنکه می پرسند ترا که انفال بعد از آنکه بکه میرسد و مراد اینجا احتمال
ثانیست چنانچه قرائت اهل بیت علیهم السلام که یسئلونک الانفال است باسقاط کلمه عن و نصب انفال مؤید آنست زیرا
که بنابراین قرائت معنی آنست که سؤال میکنند از تو ای محمد انفال را و طلب مینمایند انفال را از تو و موافق این قرائتست آنچه اکثر
مفسرین گفته اند و علی بن ابراهیم نیز روایت کرده که این آیه در جنگ بدر نازل شده چون کفار شکست خوردند و اصحاب آنحضرت
جمعی بر سر آنحضرت ایستاده بودند از جهت حفظ و حراست آنحضرت از جهت آنکه جای حضرت خالی نباشد که مبادا کفار
میل بآنطرف کنند و جمعی در عقب کفار رفتند و میکشتند و اسیر می آوردند و جمعی اموالی را که کفار گذاشته بودند جمع میکردند
و چون غنایم جمع شد جمعی که با آنحضرت بودند و جنگ نکرده بودند میترسیدند که مبادا از غنیمت چیزی بایشان ندهند
بر سر غنیمت نزاع کردند تا آنکه از حضرت پرسیدند که مر کراست این غنایم این آیه آمد که **قُلِ الْأَنْفَالُ**
لِلَّهِ وَالرَّسُولِ بگو که غنیمت مر مال خدا و رسول خداست و مخصوص است بایشان و اختیار با رسول است
لیکن حضرت آن غنیمت را در میان اصحاب بطریق تفضل قسمت کردند و از اینجا معلوم شد که غنیمت بدر داخل انفال بوده
و حکم سایر غنایم در آیه خمس که بعد از این می آید معلوم میشود بانطریق که خمس را از غنایم بردارند و ما بقی را در میان لشکر حصه کنند

پس بنا برین آیه خمس که واعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمسه آخر است ناسخ این آیه نخواهد بود زیرا که حکم انفال که از جمله آن غنیمت است غیر حکم سایر غنایم است و در احادیث متعدده از اهل بیت علیهم السلام وارد شده که از جمله انفال هر زمینی است که اهل آن ترک آن کرده باشند و هر زمینی است که لشکر اسلام بواسطه گرفتن آن به انجا نرفته باشند و اهل آن بدون جنگ با امام داده باشند مانند بحرین و همچنین سرهای کوهها هر چند که در تصرف دیگران باشد و درون رودخانهها و درهها و نیستانها و هر زمینی که آباد نشده باشد و صاحبی نباشد آنرا و اموال مخصوصه ملوک اهل کفر و مراد از ان هر چیزیست که در تصرف ایشان باشد نه از راه غصب از مسلمانان یا از اهل عهد چه اموال مغصوبه برگشته میشود بسوی اهلش و همچنین از انفال است اموال کسی که وارثی نباشد او را لهذا گفته اند که امام وارث من لا وارث له است پوشیده نماند که انفال جمع نفل بفتحتین است بمعنی زاید یعنی زیاده بر غنایم که پیغمبر و اوصیا او علیه و علیهم السلام ممتاز نند بآن از باقی اهل اسلام و آن اشیا مذکوره است و غنیمت نیز داخل درین اشیا است که زاید بر سایر غنایم است چنانچه سنت را نافله گویند بسبب آنکه زاید است بر فرض و نبیره را نافله خوانند بجهت آنکه زاید است بر فرزند و برین تقدیر آیت مذکوره دالست بر اینکه اشیا مذکوره حق پیغمبر است در حین حیوة آنحضرت و حق ائمه معصومین است بترتیب بعد از وفات آنحضرت بمعونت روایات صحیحه صریحه از اهل بیت علیهم السلام و ذکر مسند الیه در قل الانفال لله والرسول و وضع مظهر در مقام مضمر از جهت اهتمام بشان انفالست **فاتقوا الله** پس بترسید از خدا و به پرهیزید از عذاب او و منازعت منمایید **واصلحوا ذات بينكم** و اصلاح آرید و نیکو گردانید حالی را که میان شماست برفع نزاع و خصومت و تسلیم امر بخدا و برسول او و بنا برین مراد از ذات حالست از قبیل ذکر محل و اراده حال **واطيعوا الله ورسوله** و اطاعت کنید خدا و رسول او را **ان كنتم مؤمنين** اگر باشید شما ایمان آورنده بخدا و برسول او و بعد از ذکر مؤمنین در صفت کاملین اهل ایمان میفرماید که **انما المؤمنون** جز این نیست که ایمان آورنده کامل در ایمان **الذين** آنانند که **اذا ذكر الله** هرگاه یاد کرده شود خدای تعالی نزد ایشان **وجلت قلوبهم** بترسد دلهای ایشان از هیبت جلال و عظمت لایزال او جل جلاله و عظم شانه **واذا تليت** و چون خوانده شود **عليهم** بر ایشان **آياته** آیتهای او که مراد از ان قرآنست **زادتهم ايمانا** زیاده گردانند آن آیات قرآنی ایمان ایشان را یعنی زیاده کرداند اطمینان نفس و رسوخ یقین ایشان را در اصول کافی از حضرت صادق علیه السلام حدیثی روایت کرده که دلالت دارد بر آنکه ایمان زیادتی و نقصان می پذیرد و فرموده اند و لکن بتمام الایمان دخل المؤمنون الجنة و بالزیادة فی الایمان تفاضل المؤمنون بالدرجات عند الله و بالنقصان دخل المفرطون النار و این بنا بر آنست که عمل را داخل ایمان دانند و بعضی بر آنند که اگر داخل ایمان کامل باشد

وعلى ربهم يتوكلون و بر پروردگار خود توکل میکنند و امور خود را با و باز گذارند و اعتماد بمخلوق نمیکنند **الذين** این مؤمنین کامل الایمان **يقيمون الصلوة** بپا میدارند نماز را **ومما رزقناهم ينفقون** و از آنچه روزی داده ایم ایشان را انفاق میکنند و باهل استحقاق میرسانند **اولئك** آن گروه موصوفه **هم المؤمنون حقا** ایشانند گرویدگان گرویدنی محقق و ثابت بنا برین تقدیر حقا صفت مصدر محذوفست یعنی هم المؤمنون ایمانا حقا بسبب آنکه ایشان جمع کرده اند مکارم اخلاق را که آن خوف و توکل و یقین است با اعمال جوارح که نماز و انفاق است در راه خدا **لهم درجات** مر ایشانراست مرتبهای بلند و منزلتهای ارجمند **عند ربهم** نزد پروردگار ایشان **ومغفرة** و آمرزش تقصیرات **ورزق كريم** و روزی بزرگوار غیر منقطع که آماده کرده حق تعالی در بهشت برای ایشان بروایت علی بن ابراهیم آیه کریمه انما المؤمنون تا و رزق کریم در شان حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و ابوذر و سلمان فارسی و مقداد نازل شده و بعد از ین در بیان غزوه بدر میفرماید که **كما اخرجك ربك من بيتك بالحق** مفسرین را در متعلق علیه کما اخرجک اقوال متعدده است و ابو حمزه ثمالی روایت کرده که تقدیر کلام چنین است که فالله ناصرک کما اخرجک ربک من بیتک بالحق ای بالوحی یعنی پس حق تعالی ناصر و معین تست و این نصرت دادن تو ثابتست بوحی چنانچه برآورد ترا پروردگار تو از خانه تو که مدینه است بجهت حرب بدر بوحی و بعضی گفته اند که تقدیر کلام چنین است که حال اصحاب تو در کراهت داشتن حکم انفال همچو کراهت داشتن ایشانست که برآورد ترا پروردگار تو بجهت حرب بدر از مدینه برآوردنی که متلبس است بحکمت و مصلحت و فخر رازی در تفسیر خود بغیر از این توجیه توجیهات دیگر نیز آورده و بعد از ین گفته که و هذا الوجه احسن الوجوه المذکوره و مؤید این توجیه است قول حق تعالی که فرموده **وان فريقا من المؤمنين لكارهون** حالکونی که گروهی که از گرویدگان بخدا و رسول هر آینه کراهت دارند که مانند از رفتن به بدر **يجادلونك في الحق** جدال و مباحثه میکنند با تو در اختیار حق که جهاد با مشرکین است **بعد ما تبين** پس از آنکه ظاهر شده بر ایشان باخبار تو که نصرت و ظفر مر ایشانراست و بجدی رفتن بجنگ لشکر قریش را کراهت دارند و با تو مجادله مینمایند **كانما يساقون الى الموت** گویا که رانده میشوند ایشان بسوی مرگ **وهم ينظرون** و حال آنکه ایشان می بینند اسباب و علامات موت خود را مجمل آنچه در باب غزوه بدر مرویست اینست که کاروان قریش که ابوسفیان و عمرو بن عاص از جمله ایشان بودند با خزاین وافر و امتعه متکاثر از سفر شام مراجعت کردند ایمعنی بوساطت جبرئیل علیه السلام بعرض حضرت رسالت پناه

صلی الله علیه وآله رسید و حضرت با سیصد و سیزده کس از اصحاب متوجه قافله قریش شدند و چون نزدیک بدر رسیدند ابوسفیان از مقدم
مخبر شده کس بطلب قریش بمکه فرستاد که تا ایشان آمده اصحاب حضرت نگذارند که دست درازی در اموال قافله نمایند و درین هنگام
اهل قافله خود را از محل خطر بر کنار کشیده بودند و حضرت با اصحاب فرمود که حق سبحانه و تعالی مرا مخیر کرد میان این دو طایفه کاروان
یا مشرکان بشارت داد و این هنگام که قافله گریخته با کفار قریش جهاد باید کرد که نصرت و ظفر با ماست و اصحاب بجهت آنکه
ساز حرب آماده نکرده بودند خایف و مضطرب شدند پس حضرت در باب رفتن بر سر قافله و یا جنگ با قریش آغاز مشورت نمود
ابوبکر با غلبه خوف و جبن که جبلی اوست برخواسته بعرض حضرت رسانید که این جماعت قریش‌اند و تکبر و تجبر ایشان معلوم همگنانست
و هرگز ایمان نیاورده‌اند و تا عزت یافته‌اند خواری ندیده‌اند حرب با ایشان مصلحت نیست و بعد از او عمر خایف خاسر برخواسته
مانند سخن او گویا شد حضرت از سخن ایشان آزرده خاطر شده حکم بجلوس ایشان کرد پس مقداد بن الاسود الکندی و سعد بن معاذ
الانصاری از جمله مهاجرین و انصار زبان فصاحت بیان گشوده فرمودند که ما میدانیم که آنچه تو آورده حق و صدق است بخدا سوگند
که اگر حکم کنی ما را که باتش رویم یا بدریا افتیم که هر آینه انقیاد امر تو خواهیم کرد و با اعدا تو مقاتله خواهیم نمود و مانند بنی اسرائیل نخواهیم
گفت که اذهب انت و ربک فقاتلا انا ههنا قاعدون بلکه ما میگوییم که اذهب انت و ربک فقاتلا انا معکما مقاتلون حضرت
از سخن ایشان خوشوقت شده فرمود که حق تعالی شما را اجرای خیر دهد و گویا که من می‌بینم جای کشته شدن ابوجهل و عتبه و شیبه
و فلان و فلان را و در اول جنگ عتبه با برادر خود شیبه و با پسر خود ولید بضرب ذو الفقار علی مرتضی صلوات الله علیه بخاک
بوار افتادند و ابوجهل نیز کشته شد **وَإِذْ يَعِدُكُمُ اللَّهُ** و یاد کنید که چون وعده
داد شما را خدای تعالی **إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ** یکی از دو گروه را که رئیسان قریش باشند یا قافله
ایشان را **أَنَّهَا لَكُمْ** بر نوجه که یکی از این دو طایفه مر شما را خواهد بود و مسخر شما خواهند شد
وَتَوَدُّونَ و دوست میداشتید شما **أَنَّ غَيْرَ ذَاتِ الشَّوْكَةِ** آنکه غیر صاحب
تَكُونُ لَكُمْ باشد مر شما را و مسخر شما شوند قتال و حرب که اهل کارزار اند
شوکت بمعنی شدت است و چون در حرب و قتال شدت میباشد لهذا تعبیر آن بشوکت شده چنانچه در تفسیر عیاشی از حضرت صادق
علیه السلام روایت کرده که آنحضرت فرمود الشوکة التی فیها القتال **وَيُرِيدُ اللَّهُ** و میخواهد خدای تعالی **أَنْ**
يُحِقَّ الْحَقَّ آنکه ثابت گرداند دین اسلام را **بِكَلِمَاتِهِ** باولیاء خود چنانچه در تفسیر علی بن
ابراهیم مرویست که مراد از کلمات ائمه علیهم السلام اند یعنی میخواهد خدای تعالی که در زمان حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه و آله احقاق دین حق بوسیله مرتضی علی علیه السلام کند و بعد از او بسبب یازده فرزند او از ائمه کرام علیهم السلام و مرویست
که در جنگ بدر بیست و هفت کس از شجعان قریش بدست صاحب ذو الفقار بخاک مذلت و بوار افتادند و بعضی گفته‌اند
که مراد از کلمات آیاتیست که در آن وعده نصرت است مثل قول خدای تعالی که فرموده و لقد سبقت کلمتنا لعبادنا المرسلین

انهم

انهم لهم المنصورون و ان جندنا لهم الغالبون و بعضی گفته‌اند که مراد از کلمات آثار قدرت الهی است یعنی و میخواهد خدای تعالی آنکه ثابت گرداند
دین خود را باثار قدرت خود **وَيَقْطَعَ دَابِرَ الْكَافِرِينَ** و ببرد دنباله و بیخ برکند
بنیاد کافران را **لِيُحِقَّ الْحَقَّ** تا ظاهر سازد حقیت دین اسلام را و چون مراد از
احقاق حق در سابق بیان مراد الله است و بیان تفاوت میان مراد خدا و مراد اصحاب و در اینجا بیان سبب واداشتن و امر
کردن رسول مختار است صلوات الله علیه بحرب کفار قریش بنابرین تکرار درین آیه نخواهد بود **وَيُبْطِلَ**
الْبَاطِلَ و تا ظاهر سازد بطلان باطل و فاسد را که کفر و شرک است **وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ**
و اگر چه کراهت دارند و نمیخواهند آنرا گناهکاران و محمد بن مسعود عیاشی در تفسیر خود از حضرت ابی جعفر الباقر علیه السلام روایت
نموده که تفسیر باطنی آیه کریمه و یرید الله ان یحق الحق بکلماته تا آخر اینچنین است که یرید الله یعنی اراده کرده خدای تعالی اما هنوز بفعل
نیاورده بلکه در زمان خلافت امیر المؤمنین و ظهور قایم آل محمد بفعل خواهد آورد و اما قوله ان یحق الحق فانه یعنی ان یحق حق آل محمد و اما
قوله بکلماته کلماته فی الباطن علی هو کلمة الله فی الباطن یعنی مراد از بکلماته کلمات باطنی حق تعالی است و علی علیه السلام کلمه خدا
است در باطن و اما قوله و یقطع دابر الکافرین فهو بنو امیه هم الکافرون یقطع الله دابرهم ضمیر فهو ضمیر شانست یعنی پس شان و
قصه اینست که بنوامیه ایشانند کافران بخدا و برسول او و قطع میکند خدای تعالی بنیاد ایشان را و اما قوله لیحق الحق فانه یعنی
لیحق حق آل محمد حین یقوم القائم علیه السلام و چون احقاق حق آل محمد در اول آیه با امیر المؤمنین و بخلافت آنحضرت است و در اینجا بقائم
آل محمد پس تکراری در این آیه نخواهد بود و اما قوله و یبطل الباطل یعنی القائم و اذا قام یبطل باطل بنی امیه بنابر ظاهر کلام فاعل یبطل قائم
آل محمد است و چون فاعل لیحق حق تعالی است بنابراین تفکیک در ضمیر لازم می‌آید ظاهرا مراد از یعنی القائم یعنی بالقائم باشد
و حاصل کلام آنکه در بیان باطن و یبطل الباطل میفرماید که و هرگاه ظاهر شود قایم آل محمد حق تعالی بوسیله او ظاهر میکند بطلان
باطل بنی امیه را بنابرین فاعل یبطل نیز خدای تعالی است الله اعلم بحقایق کلماته و آیاته مرویست که چون اصحاب حضرت
کثرت لشکر قریش را دیدند که قریب بهزار کس‌اند و اصحاب حضرت چنانچه گذشت سیصد و سیزده کس بودند تضرع و استغاثه
کردند نزد خدای تعالی و پیغمبر صلوات الله علیه و آله رو بقبله کرد و گفت بارخدایا ثابت گردان از برای من آنچه وعده کرده بمن بارخدایا
اگر این جماعت مسلمانان هلاک شوند کسی نماند در روی زمین که ترا عبادت کند و دو دست بر داشته دعا میکرد تا آنکه ردای
مبارک از دوش آنحضرت افتاد و لهذا حق تعالی میفرماید که **إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ**
یاد کنید آن روز را که پناه می‌جستید به پروردگار خود و خلاصی از او میخواستید و طلب نصرت میکردید از او
فَاسْتَجَابَ لَكُمْ پس اجابت کرد خدای تعالی مر دعای شما را **أَنِّي مُمِدُّكُمْ**
ای بانی ممدکم که جار محذوف باشد یعنی بآنکه من مدد کننده‌ام شما را **بِأَلْفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ**
بهزار کس از فرشتگان **مُرْدِفِينَ** ای مردفین بعضهم بعضا یعنی [illegible] در آمیده‌اند هزار

هزاری مثل آن و هزاری دیگر مثل آن که مجموع سه هزار باشند و بنابرین نافی میان مضمون این آیه و آیه سوره آل عمران که حق تعالی در آنجا
فرموده الن یکفیکم ان یمدکم ربکم بثلثة الاف من الملائکة نخواهد بود و بعضی از قرّا بآلاف من الملائکة مردفین خوانده اند و بنابرین
نیز عبارت نافی مرتفع است **وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ** و نگردانید خدای تعالی این امداد را **إِلَّا بُشْرَىٰ**
مگر برای بشارت شما بنصرت و ظفر **وَلِتَطْمَئِنَّ بِهِ قُلُوبُكُمْ** و برای آنکه
تا آرام گیرد بآن امداد دلهای شما یعنی با کثرت عدد ملائکه بسبب بشارت و اطمینان شما باشد و خوف قلت شما و کثرت
اعدا را از دلهای شما بیرون کند و اگر نه یک فرشته برای قتل عالمی بس است اختلافست میان مفسرین که ملائکه در جنگ بدر
و غیر آن مقاتله با کفار کردند یا آنکه محض سیاهی لشکر اسلام و اطمینان قلوب ایشان نازل شدند جمعی بقول اول قائلند و اخبار
مؤید آنست و گروهی قول ثانی را اعتقاد کرده اند و دلیل بر صحت اعتقاد خود قول حق تعالی را که فرموده وما جعله الله الا بشری
دانسته اند و پوشیده نماند که چنانچه کثرت عدد موجب بشارت و اطمینان قلوبست همچنین حرب اعدا نیز باعث آن
تواند بود **وَمَا النَّصْرُ** و نیست نصرت و ظفر یافتن **إِلَّا مِنْ عِندِ اللَّهِ** مگر از نزد
خدای تعالی نه از جانب ملائکه و نه از کثرت عدد بلکه آنها وسایط ظفر و نصر شدند **إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ** بدرستیکه
بدرستیکه خدای تعالی غالبست و چیره دستان خود در نصرت و هیچ احدی مانع مراد او نتواند بود **حَكِيمٌ** و
راست گفتار درست کردار است و هرچه کند بر وفق مصلحت و صواب کند **إِذْ يُغَشِّيكُمُ**
النُّعَاسَ یاد کنید وقتی را که فرو پوشانید حق تعالی بر سر شما خواب سبک را مرویست که صحابه را در
که روز جنگ بدر واقع شد دغدغه و خوفی عظیم دست داد از جهت آنکه منزل ایشان در ریگستانی واقع شده بود
که رونده را قدم در آن فرو میرفت و آب نیز نداشتند زیرا که مشرکان قریش بر ایشان سبقت گرفته بر کنار آب فرود
آمده بودند حق تعالی خواب را بر ایشان گماشت **أَمَنَةً مِّنْهُ** برای ایمنی از عدو یا برای ایمنی که حاصل شد
از جانب الله تا از خوف و دغدغه و از تعب سفر استراحت یابند و این گماشتن خواب بر اصحاب در جنگ احد
نیز روی داد و چون اصحاب درین شب خوابیدند اکثر محتلم شدند و علی الصباح شیطان آغاز وسوسه کرد که شما انتظار باید کرد
بعضی حدث اکبر و بعضی حدث اصغر دارید و آب ندارید که نصرت و ظفر با جنابت میسر نیست و دلها یک تا بزانو
فرو میروید و کافران بکنار آب در زمین سخت منزل دارند و شما میگویید که ما دوستان خداییم و پیغمبر او در میان ماست
این امور با هم منافات دارند پس حق تعالی در آن وقت باران فرستاد چنانچه میفرماید که **وَيُنَزِّلُ**
عَلَيْكُم مِّنَ السَّمَاءِ و فرو فرستاد بر شما از طرف آسمان یا از ابر
مَاءً آبی که زمینها از آن سخت شده و حوضها پر آب گشت **لِّيُطَهِّرَكُم**
بِهِ تا پاک گرداند خدای تعالی شما را بآن آب از جنابت و حدث اصغر **وَيُذْهِبَ عَنكُمْ**

و ببرد از شما **رِجْزَ الشَّيْطَانِ** وسوسه شیطان را که از جمله آن جنابت است زیرا که جنابت از تخیلات اوست
وَلِيَرْبِطَ و تا به بندد **عَلَىٰ قُلُوبِكُمْ** بر دلهای شما امیدواری بلطف حضرت باری را
و بعضی گفته اند که مراد از ولیربط علی قلوبکم اینست که تا زیاده گرداند قوت و شجاعت دلهای شما را **وَيُثَبِّتَ**
بِهِ الْأَقْدَامَ و تا ثابت گرداند بآن باران قدمهای شما را زیرا که باران زمین ریگستان را قایم و مستحکم گردانید
مرویست که آن باران برای قریش سیل بود چنانچه رعب و خوف در دل ایشان افتاد و برای اصحاب رحمت بود و باعث ایمنی ایشان
گردید و محمد بن مسعود عیاشی رحمه الله از جابر بن یزید جعفی روایت کرده که او گفت که من از حضرت امام محمد باقر علیه السلام تفسیر باطن
آیه کریمه وینزل علیکم من السماء تا آخر پرسیدم حضرت فرمود که مراد از سماء در باطن آیه حضرت رسالت پناه است و مراد از ماء
علی بن ابی طالبست گردانید خدای تعالی علی را از رسول الله و مراد از لیطهرکم به اینست که پاک میگرداند خدای تعالی بسبب علی بن
ابی طالب دل کسی را که بجان و دل قبول ولایت آنحضرت کرده باشد و معنی تتمه آیه اینست که خدای تعالی وسوسه شیطان را از دوستان
مرتضی علی دور میدارد و دلهای ایشان را با آنحضرت قوی میگرداند و ثابت میدارد اقدام ایشان را در شاه راه ولایت آنحضرت
إِذْ يُوحِي یاد کن وقتی را که وحی کرد یعنی القا معنی کرد بر وجه خفا **رَبُّكَ** پروردگار تو **إِلَى الْمَلَائِكَةِ**
بسوی فرشتگانی که بامداد اصحاب حضرت نازل شده بودند **أَنِّي مَعَكُمْ** اینکه من با شمام ای
فرشتگان در اعانت و نصرت اصحاب پیغمبر یا اینکه من با شمام ای مؤمنین در نصرت دادن شما و حاصل کلام چنین است
که وحی کرد پروردگار تو بسوی ملائکه ای ملائکه مؤمنین را بگویید که حق تعالی میفرماید که من با شمام و بنصرت شما خواهم رسید و بعضی
اینوجه را اولی میدانند و دلیل بر اولویت اینچنین گفته که مراد از این کلام ازاله رعب و خوفست و در کشتن کفار اصلا خوفی و ترسی
نیست بلکه خایف مؤمنین اند پوشیده نماند که اگر چه این کلام بواسطه ازاله خوفست اما ازاله خوف از قلوب مؤمنین وقتی که خطاب
بملائکه باشد باین قسم میشود که حق تعالی بملائکه وحی فرستاد که من در نصرت و اعانت اهل ایمان با شمام پس شما یعنی المؤمنین
اظهار کنید تا غبار خوف از مرآت قلوب ایشان مرتفع گردد چنانچه حق تعالی میفرماید که **فَثَبِّتُوا الَّذِينَ**
آمَنُوا پس استوار سازید ای ملائکه دلهای آنان را که گرویده اند بخدا و رسول **سَأُلْقِي** زود باشد که در افکنم
فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا در دلهای آنانکه نگرویده اند بخدا و رسول او **الرُّعْبَ**
خوف و ترس مؤمنین را **فَاضْرِبُوا** پس بزنید ای فرشتگان **فَوْقَ الْأَعْنَاقِ** بالای گردنهای
کفار را یعنی سرهای ایشان را یا محل ذبح را زیرا که کل واحد از سر و محل ذبح بالای گردنست و در تفسیر وسیط در بیان آیه فان کن نساء
فوق اثنتین گفته که کلمه فوق در اینجا صله است یعنی که قوله تعالی فاضربوا فوق الاعناق یرید فاضربوا الاعناق هر گاه کلمه
فوق را در اینجا توان معنی صحیح گفت پس کسی که از این معنی میداند مستوجب ضرب فوق العنق است اگر کلمات قرآن را
مهمل و بی معنی نداند پوشیده نماند که فاضربوا را امر بملائکه گرفتن چنانچه گذشت موافق قول جمعی است که گفته اند که ملائکه با کفار مقاتله

کرده و بعضی گفته‌اند که امر بمؤمنین است و صاحب مجمع البیان گفته که ظاهر در این مقام اینست که امر بملائکه باشد نه بمؤمنین
و بعد از این نقل کلام ابن الانباری میکند که او گفته که چون ملائکه از جانب الله مامور بقتال شدند ندانستند که در ضرب و قطع
کدام عضو باید کرد حق تعالی در مقام تعلیم ایشان فرمود که فاضربوا فوق الاعناق **واضربوا منهم**
و بزنید از ایشان یعنی قطع کنید **کل بنان** همه اطراف اصابع را یا همه اطراف ایشان را از یدین
و رجلین یعنی قطع کنید دستها و پاهای ایشان را **ذلک** این عذاب از ضرب عنق و قطع اطراف
بانهم بسبب آنست که ایشان **شاقوا الله و رسوله** مخالفت کردند خدا
و فرستاده او را که محمد مصطفی صلی الله علیه و آله است و ابن عباس گوید که شاقوا الله و رسوله یعنی حاربوا الله و حاربوا رسوله
و من یشاقق الله و رسوله و هر که مخالفت کند یا حرب نماید با خدا و رسول او
فان الله شدید العقاب پس بدرستیکه خدای تعالی سخت عقوبت
ذلکم خطاب بکفار است بطریق التفات از غیبت بخطاب و خبر مبتدا محذوفست تقدیر الحکم
ذلکم یعنی حکم الهی برای شما ای کفار قریش اسیری و قتل است عاجلا **فذوقوه** پس بچشید مرارت آنرا در دنیا
و ان للکافرین و حکم خدای تعالی از برای کافران **عذاب النار**
عذاب آتش دوزخ است آجلا پس خواهید یافت آن رسید در آخرت مراد از للکافرین همان مخاطبین بذلکم است بطریق
التفات از خطاب بغیبت تا اشارت باشد برآنکه کفر ایشان باعث بر عذاب ایشانست و بعضی متفق بالتفات نشده
گفته‌اند که کلمه چند در اینجا مقدر است و تقدیر کلام چنین است که ان لکم و لسایر الکافرین فی الآخرة عذاب النار
یا ایها الذین امنوا ای آنانکه ایمان آورده‌اید بعضی از مفسرین را اعتقاد آنست که این
خطاب بمؤمنین اهل بدر است و بنابرین این حکم مختص خواهد بود بایشان و گروهی گفته‌اند که این خطابست بجمیع مؤمنین
تا عام باشد مر جمیع اهل ایمان را اگرچه این آیه در مقدمه حرب بدر نازل شده باشد زیرا که اعتبار عموم لفظ راست نه
خصوص سبب را **اذا لقیتم** هرگاه ملاقات کنید **الذین کفروا** آنانرا
که نگرویده‌اند بخدا و رسول او **زحفا** در حالتی که آن کفار بکثرت تمام و انبوهی مالا کلام مبادرت بجنگ شما
نمایند بحیثیتی که گویا از کثرت و انبوهی آهسته آهسته بحرب شما می‌آیند و زحفا مصدر زحف الصبی اذا حرک
فی مقعده قلیلا قلیلا است یعنی زحف الصبی عربان وقتی میگویند که طفل حرکت کند نشسته بکام خود آهسته آهسته
فلا تولوهم الادبار پس مگردانید بسوی ایشان پشتهای خود را از ملاحظه کثرت ایشان
بجهت گریختن **و من یولهم** و هر کسی که بگرداند بسوی ایشان **یومئذ** در روز جنگ
دبره پشت خود را **الا متحرفا** مگر کسی که میل کننده باشد بطرفی **لقتال** برای مصالح

جنگ که از جمله آن فریب دادن دشمن است نه برای گریختن **او متحیزا** یا مگر کسی که پناه جوینده باشد و توجه کننده باشد
الی فئة بسوی گروهی اگر پیغمبر یا امام حاضر باشند بسوی ایشان و اگر ایشان حاضر نباشند بسوی مسلمانان
بواسطه استمداد نمودن از ایشان **فقد باء** پس بتحقیق باز گردد آنکس که بدون این دو جهت پشت بغنیم داده باشد
بغضب من الله بغضبی عظیم از خدای تعالی **و ماویه جهنم**
و جای آرام او دوزخ باشد بنابراین متحرفا و متحیزا منصوبند بر استثنا و بعضی از مفسرین در نظم این آیه تقدیم
و تاخیری قایل شده نصب متحرفا و متحیزا از الطریق حالیت میدانند و استثنا را استثنا مفرغ میگیرند که کلمه الا لغو باشد
باین تقدیر که و من یولهم یومئذ دبره فقد باء بغضب من الله و ماویه جهنم فی جمیع الاحوال الا متحرفا لقتال او متحیزا الی فئة یعنی
کسی که در حرب بکفار پشت دهد مستحق غضب الهی شود در جمیع احوال مگر در حالت تحرف یا تحیز **و بئس المصیر**
و بد جای بازگشتنست دوزخ فی تفسیر العیاشی عن ابی اسامة زید الشحام عن ابی الحسن علیه السلم فمن انهزم حتی یجوز صف اصحابه
فقد باء بغضب من الله و ماویه جهنم یعنی در حدیث حضرت ابی الحسن علیه السلم وارد شده پس هر که بگریزد از جنگ گاه تا اینکه از صف
اصحاب خود بگذرد پس بتحقیق بازگردد او بغضب خدای تعالی و جای او جهنم است مخفی نماند که آیت مذکوره دلالت میکند بر آنکه گریختن
از کافران در حین حرب حرام و از گناهان کبیره است از جهت وقوع تهدید و وعید بغضب الهی و آتش دوزخ لیکن مطلقا
نه بلکه بشرط آنکه کافران زیاده از دو برابر مسلمانان نباشند چنانچه در آیات بعد از این مستفاد میشود و چون در روز بدر شکست
بر لشکر قریش افتاد هفتاد کس از ایشان کشته شدند و هفتاد کس باسیری افتادند که از آنجمله عباس بود و اهل اسلام بیکدیگر افتخار
میکردند این میگفت چنان کشتم و آن میگفت چنین اسیر کردم آیه آمد **فلم تقتلوهم** کلمه فا
جواب شرط محذوفست باین تقدیر که ان افتخرتم بقتلهم فانتم لم تقتلوهم یعنی شما افتخار کنید در قتل قریش پس نکشتید شما
ایشان را **ولکن الله قتلهم** و لیکن خدای تعالی کشت ایشان را نفی فعل قتل از عباد
که فی الحقیقه از افعال ایشانست و نسبت آن بجناب مقدس خود اشارت بآنست که اقدار و تمکین و تشجیع قلوب مسلمانان
و القاء رعب در دلهای کافران که در واقع سبب هزیمت و قتل ایشانست صادر از حق سبحانه و تعالی است در مجمع البیان از ابن
عباس و از غیر او روایت کرده که در روز بدر جبرئیل امین نزد حضرت سید المرسلین صلوات الله علیه و آله اجمعین آمد گفت یک کف
از خاک بردار و بطرف دشمنان بفکن پس آنحضرت علی علیه السلم را گفت که کفی از سنگ ریزه این وادی بمن ده پس امیر المؤمنین
علیه السلم یک کف سنگ ریزه که بخاک آلوده بود بحضرت داد و حضرت آنرا بروی اعدا افکند و فرمود شاهت الوجوه در آن
هیچکس از اعادی نماند که آن سنگ ریزها بچشم و دهن و سوراخ بینی ایشان نرفته باشد لهذا ایشان مشغول خود شدند و صحابه
در پی قتل ایشان افتادند ایشان بنهایت رعب و خوف رو بگریز گذاشتند لهذا حق تعالی خطاب به پیغمبر خود نموده
فرمود که **و ما رمیت** و نیفکندی تو ای محمد افکندنی که اثر آن رسیدن آن مشت سنگ ریزه را بر روی قریش
اذ رمیت وقتی که افکندی زیرا که افکندن تو مشابه بود که در چشم و دهن و بینی همه کفار رسید

وَلٰكِنَّ اللّٰهَ رَمٰى ولیکن خدا تعالی افکند آن نجومی که بهمه ایشان رسید و فرار قرار
اختیار کردند و چون صورت رمی از پیغمبر و اثر کامل آن از حق سبحانه و تعالی بود از و لهذا بحسب صورت آن رمی را
به پیغمبر نسبت داد و بحسب معنی از و نفی نموده بخود راجع گردانید و در کتاب خصال از رضاق امیر المؤمنین علیه السلام از
آنحضرت روایت کرده که در روز بدر حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرمود که ای علی بمن بده یک کف سنگ
ریزه که جمع شده باشد در مکان واحد پس آن سنگ ریزها را برداشتم و از آن رائحه مشک استشمام نموده بحضرت
دادم و حضرت انها را بر وجوه مشرکین افشاند و آن چهار سنگ ریزه بود که هر کدام را از جائی برداشته در یکجا جمع کرده
بودند سنگ ریزه را از فردوس و سنگ ریزه را از مشرق و سنگ ریزه را از مغرب و سنگ ریزه را از تحت عرش
و با هر کدام از آن سنگ ریزها صد هزار فرشته بودند که تا امداد کنند و این فضیلتی بود که حق سبحانه و تعالی پیش از او و
بعد از او بکسی دیگر اکرام نکرده بود و در مجمع البیان از روات عامه نقل کرده که حضرت سه سنگ ریزه بطرف قریش
افکند یکی در میمنه ایشان و یکی در میسره و دیگری در میان ایشان و در تفسیر عیاشی از حضرت امام زین العابدین علیه السلام
روایت کرده که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مشت خاکی طلبید و آنرا
بر وجوه قریش پاشید حاصل کلام آنکه آن کف که بطرف قریش افکنده شد یا کفی از خاک بوده یا از سنگ ریزه یا
از سنگ ریزه آلوده بخاک احادیث مختلف بنظر آمده و اما مضامین احادیث مرویه از ائمه هدی علیهم السلام دلالت
بر اینکه آیه و ما رمیت اذ رمیت در روز بدر نازل شده و بعضی از مفسرین را اعتقاد آنست که این آیه در جنگ خیبر
نازل شده در وقتی که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله در آن جنگ کمانی بدست مبارک گرفته تیری بطرف حصار
ابن ابی الحقیق انداخت و آن تیر به ابن ابی الحقیق که بر فراش خود نشسته بود رسید و او را کشت پس حق تعالی آیه و ما رمیت
اذ رمیت را نازل گردانید و بعضی دیگر گفته اند که این آیه در جنگ احد نازل شده و چون حضرت نیزه بر ابی بن خلف زد
و بدون اینکه بسیار مجروح شود و خون از او روان گردد مقتول گردید وَلِيُبْلِيَ الْمُؤْمِنِينَ
معطوف بر مقدر است باین تقدیر که حق تعالی ظفر و نصرت داد مؤمنین را تا حق ظاهر شود و تا نعمت دهد گروندگان
بخدا و رسول او مِنْهُ از آن ظفر یا از جانب خود چنانچه صاحب مجمع البیان گفته که ضمیر منه راجع الی النصر
ای من ذلک النصر و یجوز ان یکون راجعا الی الله تعالی بَلَاءً حَسَنًا نعمتی نیکو إِنَّ اللَّهَ
سَمِيعٌ بدرستی که خدا تعالی شنوا است دعای شما را که در طلب فتح و ظفر کردید عَلِيمٌ دانا است بنیات
شما و باحوال شما ذٰلِكُمْ اشارت ببلاء حسن است و تقدیر کلام چنین است که الامر ذلکم او المقصود ذلکم
یعنی امر یا مقصود این نعمتی بود که بشما داد وَأَنَّ اللَّهَ مُوهِنُ كَيْدِ الْكَافِرِينَ
معطوف است بر ذلکم یعنی امر یا مقصود آنست که حق تعالی است سست کننده و باطل سازنده مکر و حیله کافران را تا آنکه

ایشان بعضی کشته شدند و گروهی بذل اسیری گرفتار گشتند و در حدیث ابو حمزه ثمالی مذکور است که در روز بدر ابو جهل
گفت بار خدایا دین ما دین قدیمست و دین محمد دین جدید پس هر دینی که تو آنرا دوست داری و رضای تو تعلق بآن گرفته
اهل آنرا فتح و نصرت کرامت کن پس حق تعالی خطاب بکفار قریش کرده فرمود که إِنْ تَسْتَفْتِحُوا
اگر شما طلب فتح و نصرت کردید فَقَدْ جَاءَكُمُ الْفَتْحُ پس بتحقیق آمد بشما فتح که شما طالب
آن بودید که آن فتح جمعی است که دین ایشان مرضی جناب الهی است وَإِنْ تَنْتَهُوا
و اگر باز ایستید شما ای کافران از کفر و دشمنی با پیغمبر فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ پس آن بهتر است مر
شما را زیرا که آن موجب سلامتی دارین شماست وَإِنْ تَعُودُوا و اگر باز گردید بمحاربه مسلمانان
نَعُدْ باز گردیم بنصرت ایشان وَلَنْ تُغْنِيَ عَنْكُمْ و هرگز
دفع نکند از شما فِئَتُكُمْ گروه شما شَيْئًا چیزی را از بلیات
وَلَوْ كَثُرَتْ و اگر چه بسیار باشند آن فئه وَأَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ
باین تقدیر است که و لان الله مع المؤمنین کان ذلک یعنی بجهت آنکه خدای تبارک و تعالی با مؤمنانست
و نصرت میدهد ایشان را میباشد انچنین یعنی لشکر کافران رفع بلیتی نمیتوانند کرد اگر چه در عدد و عدت بسیار
باشند جمعی از مفسرین را اعتقاد آنست که آیه ان تستفتحوا تا آخر خطاب بمؤمنین است نه بکفار یعنی
که حق سبحانه و تعالی خطاب باهل ایمان میکند که اگر شما از من فتح و نصرت خواستید پس بتحقیق آمد بشما فتح و ظفر و اگر
شما باز ایستید از مخالفت رسول در باب غنایم و اساری چنانچه در بعضی مقدمه نزاع در میان اصحاب واقع شد و آیه
و لولا کتاب من الله سبق اشارتی بآن مینماید پس آن بهتر خواهد بود بحال شما و اگر باز گردید بمخالفت رسول ما نیز
باز میگردیم بر انکار شما و ناصر و معین شما نخواهیم بود و در آن وقت کثرت شما نفعی بشما نمیرساند بجهت آنکه خدا تعالی
با کاملین در ایمانست و نصرت ایشان خواهد کرد و مؤید این است آنچه حق تعالی در تلو این مؤمنین را امر باطاعت
خدا و رسول میکند و میفرماید که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای آنکسانیکه ایمان آورده اید
و گرویده اید بخدا و برسول او أَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ اطاعت کنید خدا را و فرستاده
خدا را چون اعتداد و اعتبار در شان اهل ایمانست لهذا ایشان مخصوص بامر اطاعت خدا و رسول
او شدند و الا ایمان و کافر همه در واقع مامور باطاعتند وَلَا تَوَلَّوْا عَنْهُ
و بر مگردید از رسول خدا وَأَنْتُمْ تَسْمَعُونَ و حال آنکه شما میشنوید طلب کردن
او مر شما را و یا حال آنکه استماع میکنید شما قرآن را اسماع فهم و تصدیق و استماع میکنید مواعظ قرآن را
تعمیم امر اطاعت را بخدا و رسول و تخصیص عدم تولی و اعراض را برسول اشارت بر آنست که مقصود از این آیه

کریمه فرمان برداری رسول خدا و عدم اعراض از وست و اینرا اطاعت خدا بجهت آن شده که تا معلوم شود که اطاعت خدا و اطاعت رسولست و من یطع الرسول فقد اطاع الله و بعضی از مفسرین ضمیر عنه را راجع بجهاد و داشته‌اند و معنی چنین گفته‌اند که فرمان خدا و رسول ببرید و اعراض مکنید از جهاد و حال آنکه میشنوید شما امر بجهاد را **و لا تکونوا** و مباشید شما **کالذین** مانند آنانکه **قالوا سمعنا** گفتند شنیدیم اوامر و نواهی الهی را **و هم لا یسمعون** و حال آنکه ایشان نمی‌شنوند شنیدنی که آثار آن فرا گیرند پس گویا که نمی‌شنوند **ان شر الدواب** بدرستیکه بدترین جنبندگان روی زمین **عند الله** نزدیک خدایتعالی **الصم** کرانند از شنوائی حق **البکم** گنگانند از گفتن حق **الذین لا یعقلون** آن صم و بکمی که در نمی‌یابند حق را پوشیده نماند که درین کلام ربانی دلالت تشبیهی واقع شده اما خلاف درینست که آیا تشبیه در لفظ دواب واقع شده یا در لفظ صم بکم بعضی گفته‌اند که چون لفظ دواب جمع دابه است و دابه در عرف عرب مخصوص بهایم است پس حق تعالی تشبیه کرده مشرکان معاندرا که از شنیدن و گفتن و تعقل نمودن حق بی بهره‌اند و نفعی از آن نمیبرند بحیوانات که نه گوش شنوا دارند و نه زبان گویا و نه عقل مصفا و بعضی دیگر گفته‌اند که مراد از دابه ما یدب فی الارض است یعنی آنچه حرکت میکند در روی زمین و اینمعنی بر مشرکان حقیقة صادق می‌آید لیکن حق سبحانه و تعالی تشبیه کرده این مشرکان صاحب گوش و زبان و عقل را که منکر حقند بکسانیکه فاقد حواس و عقل باشند بواسطه عزل نمودن ایشان حس و عقل را از دریافت حق در مجمع البیان از حضرت امام محمد باقر علیه السلم روایت کرده که این آیه کریمه در شان قبیله بنی عبد الدار که در میان ایشان جز دو کس شرف اسلام در نیافتند نازل شده یکی از آن دو کس مصعب بن عمیر بود و دیگری حلیف او سویبط نام **و لو علم الله فیهم خیرا** و اگر دانستی خدایتعالی در ایشان نیکوئی را که آن استماع بآیات قرانی و قبول کردن هدایتست **لاسمعهم** هر آینه شنوانیدی ایشانرا شنوانیدنی که ایشان بفهمند و در باره ایشان لطف نمودی **و لو اسمعهم** و اگر شنوانیدی ایشانرا با وجود علم الهی بعدم خیریت در ایشان **لتولوا** هر آینه برگشتندی از ان و مرتد میشدند بعد از تصدیق و قبول بواسطه اصراری که در کفر و عناد دارند **و هم معرضون** در حالتیکه ایشان اعراض کنندگانند از قبول حق پس چون لطف الهی نفعی بایشان نمیرساند لهذا تخلیه ایشان کرده ایشانرا بخذلان خودشان واگذاشت و بعضی از مفسرین عامه سبب نزول آیه را چنین گفته‌اند که قریش بخدمت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله آمده اظهار کردند که قصی در میان آبا و اجداد ما شیخی مبارک بود اگر او را زنده کنی تا شهادت به نبوت تو دهد ایمان بتو می‌آریم پس حق تعالی آنرا و لو علم الله فیهم خیرا نازل

کرداند

کرداند باینمعنی که اگر خدایتعالی میدانست که در ایشان خیری و نیکوئی هست هر آینه زنده میکرد قصی را و میشنوانید سخن او را بقریش و اگر بشنوانیدی سخن قصی را بایشان ایشان روگردانیده و قبول سخن حق نمینمودند پس امر کرد عبادرا بفرمان برداری رسول و قبول اوامر و نواهی و اقوال خود که **یا ایها الذین آمنوا** ای کسانی که ایمان آورده‌اید **استجیبوا لله** اجابت و اطاعت کنید مر خدایرا **و للرسول** و مر فرستاده او را **اذا دعاکم** وقتی که بخواند رسول او شما را توحید ضمیر دعاکم که راجع برسولست با آنکه در سابق استجیبوا لله و للرسول فرموده تنبیه برآنست که اطاعت خدایتعالی در اطاعت رسول اوست چنانچه قبل ازین مذکور شد و ایضا میتوان گفت که چون دعوت خدایتعالی از زبان رسول شنیده میشود بنابرین دعاکم فرموده **لما یحییکم** برای چیزیکه زنده گرداند شمارا که آن ولایت باسعادت امیر المومنین علیه السلم است که قبول آن باعث بقاء ابدی و نعیم سرمدیست چنانچه در روضه کافی از ابی الربیع شامی روایت کرده که او گفت که من از حضرت صادق علیه السلم تفسیر این آیه کریمه را پرسیدم حضرت در جواب من فرمود که نزلت فی ولایة علی علیه السلم و بروایت علی بن ابراهیم مراد از لما یحییکم بهشت است و صاحب مجمع البیان موافق این روایت از ابو مسلم نقل کرده که او گفته معناه اذا دعاکم الی الجنة لما فیه من الحیوة الدائمة و نعیم الابد و بعضی از مفسرین گفته‌اند که مراد از آن ایمانست که سبب حیوة قلب است چنانچه کفر علت موت آنست و بعضی تفسیر آن بقرآن و بعلم دین کرده‌اند و بعضی حمل بجهاد نموده‌اند و گروهی را اعتقاد اینست که مراد از آن جنت است اما حق آن تفسیریست که از ائمه دین و دنیا ثبوت پیوسته گفته‌اند که روزی حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله برابی گذشتند در حالتیکه او نماز میکرد پس حضرت او را آواز کردند و او اجابت حضرت نکرد و بعد از آنکه بتعجیل نماز را باتمام رسانید بخدمت حضرت آمد حضرت فرمود چرا اجابت من ننمودی گفت بجهة آنکه بنماز مشغول بودم حضرت فرمود آیا بگوش تو آیه استجیبوا لله و للرسول نرسیده از این حدیث معلوم میشود که چون حضرت کسی را در حین نماز بخواند باید اجابت حضرت نمود زیرا که نماز نیز اجابت قول آنحضرتست و باعث قطع نماز نمیگردد و بعضی گفته‌اند که محتملست که دعوت حضرت ابی را بواسطه امری بوده که تاخیر را در آن گنجایش نبوده و مصلی را در اینچنین امری قطع نماز لازم است و الله اعلم **و اعلموا** و بدانید **ان الله یحول** آنکه خدایتعالی حایل میشود **بین المرء و قلبه** میان مرد و دل او باینمعنی که نمیگذارد که مومن باطل را حق بداند علامه کوری در کتاب توحید از حضرت صادق علیه السلم در تفسیر این آیه روایت کرده که قال یحول بینه و بین ان یعلم ان الباطل حق و محمد بن مسعود عیاشی نیز از آنحضرت بهمین عبارت روایت کرده و بعضی گفته‌اند که این تمثیل تمکن حضرت حق تعالی شانه مر دل بنده را

در فسخ عزایم و نقض مقاصد و مآرب و حدیث حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که فرموده عرفت الله بفسخ العزائم اشارت بهمین معنی است و مؤید این تفسیر است آنچه علی بن ابراهیم رحمه الله تعالی روایت کرده که ای یحول بینه و بین ما یرید و بعضی گفته اند که این تمثیل است مر غایت قرب حق سبحانه و تعالی به بنده خود باینمعنی که حق تعالی نزدیکتر است باو از او چنانچه در جای دیگر تصریح باینمطلب نموده که و نحن اقرب الیه من حبل الورید **وَأَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ** و بدانید ایضا که بسوی حکم و جزای او در روز قیامت برانگیخته خواهید شد و جزای اعمال شما خواهد داد ان خیرا فخیر و ان شرا فشر **وَاتَّقُوا فِتْنَةً** و حذر کنید ای مؤمنان بدعتی یا گناهی که اگر برسد عقوبت آن **لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا** نرسد بکسانیکه ستم کرده **مِنْكُمْ** از شما **خَاصَّةً** در حالتی که اختصاص داشته باشد آن عقوبت بستم کنندگان بلکه شامت آن بهمه برسد از ستم کنندها و غیر ستم کنندها اما بستم کنندها بجهت ستم ایشان و اما بغیر بواسطه امتحان ایشان یا بجهت مصالح دیگر بنابرین تفسیر لا تصیبن جواب شرط محذوفست باین تقدیر که ان اصابتکم لا تصبن الظالمین منکم خاصة و ادخال نون تاکید هر چند در جواب شرط که در مقام تردد است لائق نیست اما هرگاه متضمن نهی باشد جایز داشته اند چنانچه حق تعالی فرموده ادخلوا مساکنکم لا یحطمنکم سلیمان ای ان تدخلوا لا یحطمنکم سلیمان و قرائت اهل بیت عصمت سلام الله علیهم اجمعین لتصیبن بلام مفتوحه است تا جواب قسم محذوف باشد باینمعنی که حذر کنید از فتنه بخدا قسم که هر آینه میرسد عقوبت آن مر جمعی را که ظلم کردند نه غیر ظالمین را پس قرائت اول افاده عموم میکند مر ظالم و غیر ظالم را و ثانی افاده خصوص میکند مر ظالمین را و بعضی در مقام توافق بین القرائتین گفته اند که لا تصیبن همان لتصیبن است که الف کلمه لا از اشباع فتحه لام بهم رسیده بنابراین توجیه و قرائت سابقه که بائمه منسوبست کلمه منکم برای تبیین است علی بن ابراهیم روایت کرده که هذه الآیة نزلت فی الزبیر و طلحة لما حاربوا امیر المؤمنین علیه السلام و در مجمع البیان از حسن بصری نقل کرده که هذه الآیة نزلت فی علی و عمار و طلحة و الزبیر و زبیر گفت که ما مدتها تلاوت این آیه میکردیم و نمیدانستیم که ما اهل این آیه تا این زمان که در مقام محاربه با امیر المؤمنین در آمدیم دانستیم که از این آیه ما را خواسته اند بنابراین این آیه از جمله آیات اوایل آن بعد از تنزیل آنست و همچنین است آنچه صاحب مجمع البیان رحمه الله تعالی باسناد خود از ابن عباس روایت کرده که چون آیه و اتقوا فتنة نازل شد حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرمود که من ظلم علیا مقعدی هذا بعد وفاتی فکانما جحد نبوتی و نبوة الانبیاء قبلی یعنی هر که بر علی ظلم کند در جائی که من نشسته ام و اینمقام را بعد از وفات من بجهاز و مکرو چنان باشد که انکار نبوت من و انکار انبیائی که پیش از من بوده اند کرده محمد بن مسعود عیاشی روایت کرده که حضرت امام محمد باقر علیه السلام در تفسیر این آیه فرمودند که اصابت الناس فتنة بعد ما قبض الله نبیه حتی ترکوا علیا و بایعوا

غیره و هی الفتنة التی فتنوا فیها و قد امرهم رسول الله صلی الله علیه و آله باتباع علی و الاوصیاء من آل محمد علیهم السلام یعنی بمردم فتنه بعد از آنکه خدایتعالی قبض روح مقدس پیغمبر خود کرد تا آنکه ترک کردند مردم مرتضی علی را و بیعت کردند با غیر او و مراد از فتنه درین آیه کریمه همین فتنه است که خلایق بدان مفتون شدند و حال آنکه پیغمبر صلوات الله علیه و آله در زمان حیوة خود امر کرده بود مردم را بر متابعت مرتضی علی علیه السلام و بر متابعت اولاد او و از اوصیاء آل محمد صلوات الله علیه و آله و از حدیثی که در اصول کافی از حضرت امام زین العابدین علیه السلام روایت کرده ظاهر میشود که مراد از فتنه درین آیه کریمه خلاف و بدعتیست که بخصوص اهل اسلام را رو داده و آن انکار لیلة القدر است بعد از پیغمبر صلوات الله علیه و آله و انکار خلافت امیر المؤمنین و ائمه دین علیه و علیهم السلام که داخل در لیلة القدر است زیرا که جمیع آنها که مخالفت امر الهی کردند میگفتند که شب قدر با پیغمبر رفت و سبب مخالفت و اظهار بدعت مرتکب شدند و نمیدانستند اگر گویند که لیلة القدر برقرار مانده لازم آید که اقرار کنند که خدایتعالی را در آن امریست که ولی آن امر ولی مؤید من عند الله است **وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ** و بدانید که خدایتعالی **شَدِيدُ الْعِقَابِ** سخت عقوبتست **وَاذْكُرُوا** و یاد کنید ای مهاجرین **إِذْ أَنْتُمْ قَلِيلٌ** وقتی که بودید شما مردمی اندک **مُسْتَضْعَفُونَ فِي الْأَرْضِ** ضعیف شمرده شدگان در زمین مکه در ابتدای اسلام قبل از هجرت **تَخَافُونَ** میترسیدید **أَنْ يَتَخَطَّفَكُمُ النَّاسُ** از آنکه بربایند شما را مردمانی که عداوت با شما داشتند **فَآوَاكُمْ** پس بعد از هجرت جای داد شما را در مدینه که دار هجرت شماست **وَأَيَّدَكُمْ** و تقویت داد شما را **بِنَصْرِهِ** بیاری دادن خود **وَرَزَقَكُمْ** و روزی داد شما را **مِنَ الطَّيِّبَاتِ** از غنیمتهائی که حلال گردانیده بر شما و بر امتان ما تقدم حلال نبود یا روزی داد شما را از طعامهای لذیذ اعم از آنکه از غنایم باشد یا غیر آن **لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ** تا آنکه شما در مقابل آن شکر الهی بجا آرید **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** ای آنکسانیکه ایمان آورده اید **لَا تَخُونُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ** خیانت مکنید با خدا بترک فرایض او و با رسول بترک سنن او **وَتَخُونُوا** ای و لا تخونوا یعنی و خیانت مکنید **أَمَانَاتِكُمْ** امانتهائی که در میان یکدیگر دارید و بروایت علی بن ابراهیم خیانت با خدا و رسول عصیان و رزیدنست با خدا و رسول و خیانت در امانت خیانتست در آنچه حق تعالی فرض گردانیده **وَأَنْتُمْ**

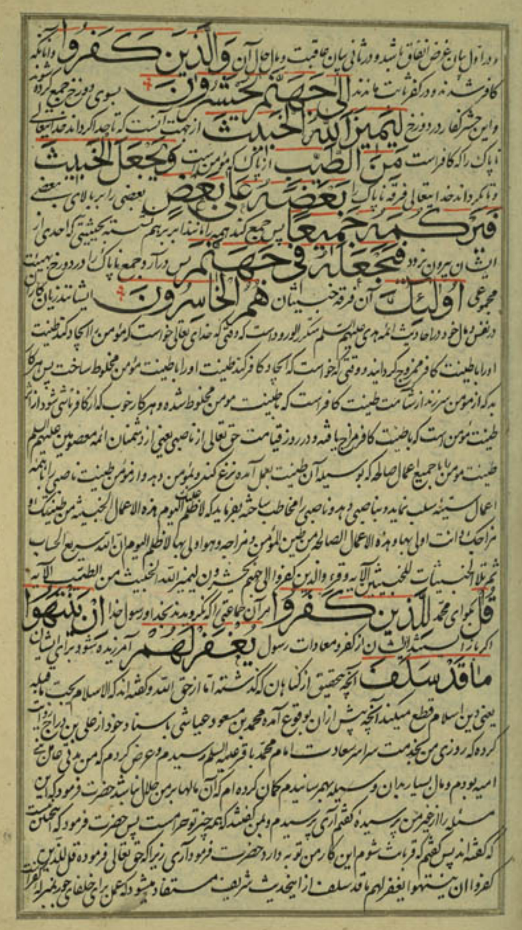
تعلمون ۞ و شما میدانید که وبال خیانت بسیار است واعلموا انما اموالکم
و بدانید ای مومنان که مالهای شما واولادکم و فرزندان شما فتنة یعنی سببیست که دوستی
ایشان شما را بخیانت می اندازد و از حضرت امیرالمومنین علیه السلام مرویست که باید هیچ احدی از شما پناه
از مطلق فتنه نجویند زیرا که بنا بر قول خدای تعالی که فرموده واعلموا انما اموالکم واولادکم فتنة هیچ کس نیست که گرفتار
فتنه و بلیه نباشد بلکه باید که پناه گیرد از فتنه خاص که آن فتنه گمراه کننده است پوشیده نماند که اگرچه لفظ این
آیه عام است اما مورد آن خاص است زیرا که بروایت علی بن ابراهیم این آیه در باره ابولبابة بن عبد المنذر نازل
گردیده و سبب آن بود که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله محاصره بنی قریظه نمود و ایشان ملتجا شده
طلب حلیف خود ابولبابه که اولاد و اموال او نیز در دست آن جماعت بود کردند که تا با او در باب انقیاد حکم حضرت مشورت
نمایند ابولبابه بواسطه محبت اولاد و اموال خود خیانت با خدا و رسول خدا ورزیده با آن جماعت بطریق اشارت فهمانید
که اگر شما از قلعه خود بیرون آیید همه شما را خواهند کشت پس ابولبابه دانست که درین باب خیانت کرده و بجرم
آن خود را در ستونی از ستونهای مسجد که آنرا اسطوانه توبه گویند مستحکم بست و مدتی چنین بود و جز برای قضای حاجت
راضی بآزادی خود نمیشد تا آنکه بسیار ضعیف و ناتوان گردید و روزی که حضرت در خانه ام سلمه بود قبول
توبه او نازل گردید و آنحضرت نزد او آمد بدست مبارک خود بند از و برداشت و او بشکرانه این کرامت گرامی
ثلث مال خود را در راه خدا تصدق نمود پس حق تعالی آیه و آخرون اعترفوا بذنوبهم خلطوا عملا صالحا و آخر سیئا
عسی الله ان یتوب علیهم ان الله غفور رحیم را که در سوره براءة مذکور است نازل گردانید پس ازین کلام معلوم
شد که آیه و آخرون اعترفوا بذنوبهم خلطوا عملا صالحا تتمه این آیه است و مجموع در غزوه بنی قریظه
نازل شده بنابراین جدا کردن این دو آیه از یکدیگر و آوردن آیه غزوه بنی قریظه را که در سال پنجم از هجرت روداده در میان
اخبار غزوه بدر که در اوایل هجرت واقع شده دلالت صریح دارد برینکه تالیف قرآن مخالف ترتیب
نزولیست چنانچه علی بن ابراهیم تصریح باین معنی نموده وان الله ای و اعلموا ان الله یعنی و بدانید
که خدای تعالی عنده اجر عظیم نزد اوست مزدی بسیار بزرگ که آن نعیم
بهشت است زیرا که سعادات باقیه اخروی بزرگتر است از برکات فانیه دنیوی پس در طلب آن سعی کنید
و جمع مال و حب فرزند را بگذارید یا ایها الذین امنوا ای آنکسانیکه ایمان آورده اید
ان تتقوا الله اگر بترسید خدا را و پرهیز کنید از معاصی یجعل لکم
بگرداند برای شما یعنی بهره شما فرقانا هدایتی و نوری در دلهای شما که بآن تمیز کنید میان حق
و باطل و علی بن ابراهیم فرقانا را بالعلم فارق میان حق و باطل تفسیر کرده ویکفر

عنکم سیئاتکم و بپوشاند از شما و ناپدید گرداند گناهان عظیم شما را در نظر خلایق
ویغفر لکم و بیامرزد آن گناهان را در آخرت والله ذو الفضل
العظیم ۞ و خدای تعالی خداوند فضل و نعمت بزرگست مرویست که جمعی از اوس و خزرج بهمونی
رهنمونی قاید توفیق بشرف ایمان بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله آوردند و حضرت در میان ایشان دوازده نقیب
اختیار کردند مانند نقبای بنی اسرائیل نه کس از خزرج که اسامی ایشان اینست اسعد بن زراره و براء بن معرور و عبد الله
بن حرام و عبد الله والد جابر و رافع بن مالک و سعد بن عباده و منذر بن عمرو و عبد الله بن رواحه و سعد بن الربیع
و عبادة بن الصامت و سه کس از اوس که نامهای ایشان اینست ابو الهیثم بن التیهان که از اهل یمن بود و اسید بن
حضیر و سعد بن خیثمه و چون قریش برین معنی اطلاع یافتند از غایت خوف چهل کس از اکابر ایشان در خانه قصی
بن کلاب که آنرا دار الندوه میگفتند جمعیت کردند که در باب دفع حضرت مشورت و مکری بکار برند و این وقتی
واقع شد که اکثر اصحاب اجازت هجرت یافته بودند و علی مرتضی صلوات الله علیه با قلیلی از اصحاب در خدمت
سراسر سعادت آنحضرت مانده بودند و چون اکابر قریش بجهت این مقدمه جمع شدند که در دار الندوه در آیند
ناگاه ابلیس لعین خود را بصورت مرد پیری بایشان نمود و قریش از و پرسیدند که تو کیستی گفت من شیخی از اهل نجدم و
در بعضی روایات آمده که من شیخی ام از نجد و بسیاری از روزگار را دیده ام میخواهم در مشورت شما داخل باشم
پس در مقام مشورت بعضی از قریش گفتند که مصلحت آنست که محمد را در خانه محبوس سازیم و دیگری گفت که
مصلحت کشتن اوست و دیگران صلاح در اخراج او دیدند پس شیخ نجدی بالجد هیچ یک ازین رایها را پسند
نموده گفت که رای صایب آنست که از هر بطنی از بطون قریش شخصی را طلب کنید و یکی از بنی هاشم را نیز با ایشان
متفق سازید که تا باتفاق او را بقتل آرند و درین صورت بنی هاشم طلب خون او نمیتوانند کرد زیرا که خود نیز از جمله قاتلین
خواهند بود پس همه این رای را پسندیده قرار دادند که جمعیت نموده در فلان شب حضرت را بکشند جبرئیل علیه السلام
مکر و حیله قریش را بعرض حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله رسانید و این آیه را نازل گردانید که
واذ یمکر بک یاد کن ای محمد وقتی را که مکر میکردند در باب تو الذین کفروا
آنانکه کافر شدند بتو و قبول قول تو نکردند از قبایل قریش لیثبتوک تا نگاه دارند ترا در قید
یا ترا مجروح سازند بوجهی که حرکت در تو نماند چنانچه از ابان بن تغلب که روی علی بن الحسین و صادقین علیهم السلام
نقل کرده اند او یقتلوک یا بکشند ترا بشمشیرهای مختلف او یخرجوک
یا بیرون کنند ترا از مکه معظمه ویمکرون و مکر میکنند ایشان ویمکر
الله و جزای مکر ایشان میدهد خدای تعالی والله خیر الماکرین

و خدا تعالی بهترین جزا دهنده مکر کنندکانست و بعد از این از فرط عناد ایشان خبر میدهد که **وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ** و چون خوانده شود بر ایشان **آيَاتُنَا** آیتهای کتاب **قَالُوا** کویند از غایت حسد و عناد که **قَدْ سَمِعْنَا** بتحقیق ما شنیدیم این کلام را **لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هَٰذَا** اکر خواهیم ما هر اینه کوییم مانند آن **إِنْ هَٰذَا** نیست این **إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ** مکر آنچه نوشته اند پیشینیان از قصص و حکایات مانند کلیله و دمنه و قصههای رستم و اسفندیار صاحب مجمع البیان در سورهٔ معارج باسناد خود از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده و آنحضرت از آبای کرام خود علیهم السلم روایت کرده که چون حضرت رسالت پناه در غدیر خم بحکم الهی جلت نعمائه علی مرتضی علیه السلم را خلیفه و قائم مقام خود کردانیده فرمود که من کنت مولاه فعلی مولاه این حکایات در اطراف عالم منتشر کردید نعمان بن حارث فهری بر ناقه نشسته متوجه مدینه شد و بمجلس سامی حضرت در وقتی که مملو از مهاجر و انصار بود درآمد و کفت ای محمد تو ما را بکلمه شهادت دعوت کردی از تو قبول کردیم و بقیام صلوة و ادای زکوة و خمس و حج ترغیب فرمودی فرمان تو بردیم و با اینهمه راضی نشدی تا آنکه دست این پسر را کرفتی و کفتی من کنت مولاه فهذا علی مولاه و امر کردی که او بعد از تو خلیفه باشد و ما تابع او باشیم آیا این کار بمجرد رای تو بوقوع پیوسته یا بحکم خدا ناشی شده حضرت فرمود بحق خدایی که جز او خدایی نیست که آنچه من در حق علی بن ابی طالب کفته ام بامر خدا بود نه برای و خواهش خود نعمان بن حارث چون این سخن بشنید رو از حضرت کردانیده برخواست و کفت بار خدایا اکر آنچه محمد در حق علی میکوید راست باشد و بامر تو کفته باشد سنک بر ما ببار و ما را بعذاب دردناک مبتلا کردان پس حق سبحانه و تعالی اشارت باین کلام کرده فرمود که **وَإِذْ قَالُوا** و یاد کن ای محمد چون کفتند یعنی چون کفت نعمان بن حارث اکرچه لفظ آیه عامست اما مراد خاص است **اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ هَٰذَا** بار خدایا اکر باشد آنچه پیغمبر تو در روز غدیر خم کفت که من کنت مولاه فعلی مولاه **هُوَ الْحَقَّ** راست و نازل **مِنْ عِنْدِكَ** از نزد تو الحق منصوبست تا خبر کان باشد و هو ضمیر فصلست و محلی از اعراب ندارد **فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا** پس بباران بر ما **حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ** سنک از آسمان چنانچه بر اصحاب فیل بارانیدی **أَوِ ائْتِنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ** یا بیار برای ما عذابی دردناک که مراد از آن عذاب استیصالست بعد از این کلام خدا تعالی سنکی بر سر او خورده و بجهنم واصل کردید پس آیه سال سائل بعذاب واقع که در سورهٔ مبارکه معارج است نازل کردید علی بن ابراهیم در سبب نزول این آیه کریمه چنین آورده که چون پیغمبر آخر الزمان علیه و علی آله صلوات الله الملک الرحمن مبعوث شد بقریش کفت که حق سبحانه و تعالی بجهت آن مرا مبعوث کردانیده که با جمیع ملوک دنیا را بکشم

و ملک و دولت را بسوی شما کشم پس اکر اطاعت من کنید پیشوای عرب و عجم خواهید بود و مکان شما در آخرت بهشت مقرر خواهم شد ابو جهل چون این کلام سعادت انجام را شنید از غایت حسد کفت اللهم ان کان هذا الذی یقول محمد هو الحق من عندک فامطر علینا الآیه پوشیده نماند که کفار قریش در یکمقام بدو کلام منکر متکلم شدند یکی در باب قرآن که ما مانند آن میتوانیم آورد و دیکری در بارهٔ خلافت مرتضی علی علیه السلم چنانچه صاحب مجمع البیان روایت کرده یا در حق بعثت بهترین انام صلوات الله علیه و آله البررة الکرام چنانچه علی بن ابراهیم آورده و کفتند که اکر آن حق باشد حق تعالی ما را بعجاله بعذاب الیم کرفتار کرداند و چون کلام اول ایشان بمحض عناد ناشی شده ظاهر العناد بود زیرا که اکر ایشان را قدرت بر اتیان مثل قرآن بودی بایستی که در وقت تحدی با قصر سوره مانند آن بیارند و چون نتوانستند و مع هذا متنطق باین کلام شدند حق سبحانه و تعالی متعرض جواب آن نشده در رد ثانی که آن طلب عذابست میفرماید که **وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ** و نبوده و نیست که خدای تعالی عذاب کند ایشان را بعذاب استیصال چنانچه بر امم پیشینه کرده اکرچه ایشان طلب تعجیل آن کنند **وَأَنْتَ فِيهِمْ** و حال آنکه تو که رحمة للعالمین در میان ایشان باشی **وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ** و نیست خدای تعالی عذاب کننده ایشان **وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ** و حال آنکه در میان ایشان جمعی از مؤمنین باشند که استغفار کنند علی بن ابراهیم کوید که چون ابو جهل در مقابل کلام خیر الانام از روی حسد طلب عذاب کرد و بعد از آن کفت غفرانک اللهم لهذا الحق تعالی فرمود که تعجیل در عذاب نمیکند خدا تعالی جمعی را که کلمهٔ استغفار بر زبان ایشان آید از حضرت امیر المؤمنین علیه السلم مرویست که امان در زمین یکی پیغمبر بود که رفت و دیکری استغفار است که باقی است و شبهه نیست که استغفار رافع ذنب است و وسیله غفران الهی و چون قریش قصد قتل پیغمبر صلوات الله علیه و آله کردند و از اینجهت حکم بهجرت آنحضرت صادر شد و بشامت افعال ایشان آنحضرت از میان ایشان بیرون رفت حق تعالی در نهایت فرمود که **وَمَا لَهُمْ** و چه چیز است مر ایشان را و چه چیز منع نماید از ایشان **أَلَّا يُعَذِّبَهُمُ اللَّهُ** اینکه عذاب نکند ایشان را خدا تعالی بعذاب قتل و اسر **وَهُمْ يَصُدُّونَ** و حال آنکه ایشان باز میدارند پیغمبر و اهل ایمان را **عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ** از دخول مسجد الحرام یا بمعنی که مجبور میسازند پیغمبر و اصحاب را که از مکه بیرون روند و در میان ایشان نباشند تا آنکه عذاب بر ایشان نازل کردد و نیز در عام الحدیبیه منع دخول ایشان بمکه معظمه شدند و مستوجب عذاب کردیدند و چون کفار قریش میکفتند که ما صاحب اختیار حرمیم هر کرا خواهیم منع از دخول حرم میکنیم حق تعالی در رد ایشان فرمود که **وَمَا كَانُوا أَوْلِيَاءَهُ** و نبودند این مشرکین اولیاء او متولیان مکه و مسجد الحرام اکرچه سعی در تعمیر آن کنند **إِنْ أَوْلِيَاؤُهُ**

نشستند سزاوار ولایت بیت و مسجد **إِلَّا الْمُتَّقُونَ** مگر پرهیزکاران از شرک در بعضی
احادیث ضمیر اولیاؤه راجع بمسجد الحرام است و در بعضی راجع به بیت که مراد مکه معظمه است فی مجمع البیان و ما کانوا
اولیاءه ای و ما کان المشرکون اولیاء المسجد الحرام وان سعوا فی عمارته ان اولیاؤه الا المتقون معناه و ما اولیاء المسجد الحرام
الا المتقون و هو المروی عن ابی جعفر علیه السلام و فی تفسیر العیاشی عن الصادق علیه السلام و ما کانوا اولیاءه یعنی اولیاء
البیت یعنی المشرکین **وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ**
ولیکن بیشتر ایشان نمیدانند که ولایت حق ایشان نیست و قید اکثر جهت آنست که در میان ایشان
جمعی بودند که میدانستند اما عناد میکردند **وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمْ**
و نبود دعا و عبادت این مشرکان **عِنْدَ الْبَيْتِ** نزد خانه خدا **إِلَّا مُكَاءً**
مگر صفیر زدن **وَتَصْدِيَةً** و دست بر دست کوفتن یعنی عبادتی که مشرکین در مکه بجهت خود
مقرر کرده اند نیست مگر مانند لهو و لعب **فَذُوقُوا الْعَذَابَ** پس بچشید مر آن
عذاب را که آن قتل و اسر است که در بدر بر ایشان واقع شد **بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ**
بسبب آنچه بودید که شما کفر می ورزیدید علی بن ابراهیم گفته که چون قریش بمشورت شیخ نجدی قتل پیغمبر را جزم
قرار دادند پس بمسجد الحرام آمده صفیر میزدند و دست بدست میکوفتند و طوف بیت مینمودند جبرئیل
امین خبر مکر ایشان را بآنحضرت رسانید و آیه و اذ یمکر بک الذین کفروا تا و الله خیر الماکرین نازل گردید و بعد ازین
آیه و ما کان صلوتهم عند البیت الا مکاء و تصدیة نازل شد بنا برین این آیه معطوفست بآیه و اذ یمکر بک الذین
کفروا لیکن مرتبین قرآن تغییر ترتیب نزولی داده این آیه را بعد از آیات کثیره آوردند و معطوف را از معطوف
علیه جدا کردند **إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا** بدرستیکه آنانکه کافر شدند بخدا و رسول او
يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ نفقه میکنند مالهای خود را **لِيَصُدُّوا** تا باز
دارند مردمان را **عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ** از راه خدا چنانچه در جنگ بدر بعضی از کفار قریش
بهمی را متکفل اخراجات شده بلشکر بجهت محاربه حضرت ... مینمودند **فَسَيُنْفِقُونَهَا** پس زود
باشد که انفاق کنند و صرف نمایند تمام مالهای خود را **ثُمَّ تَكُونُ عَلَيْهِمْ**
حَسْرَةً پس باشد آن نفقه و اتلاف مال در آخر کار بر ایشان ندامت و پشیمانی
ثُمَّ يُغْلَبُونَ پس با وجود صرف آن همه مال و جمع نمودن حال مغلوب گردند در
آخر حال مخفی نماند که محتملست که ینفقون اموالهم اخبار باشد از انفاق قریش در واقعه بدر و فسینفقونها اخبار
باشد از آنچه بعد از آن واقع میشود که آن حرب احد است و میتواند که مراد از هر دو انفاق انفاق در یک مقدمه واحده باشد



وَإِنْ يَعُودُوا و اگر باز گردند بکفر و عداوت رسول فَقَدْ مَضَتْ پس بتحقیق گذشته است درباره ایشان سُنَّةُ الْأَوَّلِينَ طریقه که در حق آبا ایشان مقرر شده و آن نصرت مومنین و قتل و اسر آنهاست پس خطاب به پیغمبر و مومنین کرده میفرماید که وَقَاتِلُوهُمْ و بکشید کافران و اهل شرک را حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ تا وقتی که نباشد کفری و شرکی در دنیا و شرکی بهم نرسد وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ و باشد دین همه آن خاص لِلَّهِ مر خدایرا و بس تعالی و تقدس زراره و غیر او از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده اند که این آیه از جمله آن آیاتست که تاویل آن بعد از تنزیل آنست و هنوز تاویل آن بمنصه ظهور نرسیده بلکه چون قایم ما ظهور کند از زمان تاویل آنرا خواهند دانست زیرا که دران زمان دین محمدی مرتبه کمال پیدا کند و آنحضرت صیت و آوازه آنرا بجمیع اقطار عالم رساند و جمال اعتقاد همه بحلیه دین مبین احمدی آرایش یابد تا آنکه هیچ مشرکی بلکه هیچ غیر اثنی عشری در روی زمین نماند امید که اشعه آفتاب ظهور قایم آل محمد برین ذره احقر بتابد و بیمن این عنایت عظمی سعادت دنیا و آخرت یابد فَإِنِ انْتَهَوْا پس اگر باز ایستند ایشان از کفر و از معادات رسول عالمیان فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستیکه خدایتعالی بِمَا يَعْمَلُونَ بَصِيرٌ بآنچه ایشان میکنند بیناست و مطابق آن بایشان جزا خواهد داد وَإِنْ تَوَلَّوْا و اگر اعراض کنند از قبول حق و در مقام عداوت رسول درآیند فَاعْلَمُوا پس واجبست بر شما که بدانید أَنَّ اللَّهَ مَوْلَاكُمْ اینکه خدایتعالی ناصر شماست نِعْمَ الْمَوْلَى نیکو یاریست خدایتعالی برای دوستان خود وَنِعْمَ النَّصِيرُ و نیکو یاری دهنده ایست مر مومنین را و بعد از این در بیان خمس میفرماید که وَاعْلَمُوا و بدانید ای مومنان أَنَّمَا غَنِمْتُمْ آنچه بگیرید از کفار بجنگ مِنْ شَيْءٍ از هر چیزی از غنیمت بدرستیکه آن از جمله انفالست فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ ای فحکمه ان لله خمسه یعنی پس حکم آن اینست که مر خدایراست پنج یک آن وَلِلرَّسُولِ و مر رسول او را وَلِذِي الْقُرْبَى و مر صاحب قرابت رسول او را که مراد از آن امام و قایم مقام اوست به مطلق صاحب قرابت آنحضرت بقرینه افراد ذی القربی و عطف یتامی و مساکین و ابن السبیل از صاحبان قرابت رسول بر ذی القربی و موید اینست روایات صحیحه اهل البیت علیهم السلم وَالْيَتَامَى و مر یتیمان صاحب قرابت رسول را وَالْمَسَاكِينِ و مر درویشان محتاج ایشانرا وَابْنِ السَّبِيلِ و مر مسافران ایشانرا بشرط آنکه این یتامی و مساکین و ابن السبیل منسوب باشند از جانب پدر بعبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف نه از جانب مادر و نه بمطلب برادر

الجزء العاشر

هاشم بنا بر احادیث صحیحه احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی روایت کرده که شخصی از حضرت امام رضا علیه السلم پرسید که آنچه از برای خداست از آن کیست حضرت فرمود از آن رسول خدا صلی الله علیه و آله و آنچه از آن رسول است آن از برای امام است و ایضا آن شخص پرسید که اگر بعضی ازین اصناف بسیار و بعضی کم باشند چه باید کرد حضرت فرمود که اختیار آن با امام است چنانچه در زمان رسول صلی الله علیه و آله اختیار با آنحضرت بود و بعضی گفته اند که ذکر لفظ الله درین مقام برای تعظیمست نه آنکه حق تعالی را در غنایم قسمتی باشد بلکه غنایم بر پنج قسم منقسم میشود که آن و للرسول است آنچه بران معطوفست إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ اگر باشید شما که ایمان آورده باشید بخدایتعالی پس بدانید که حق تعالی خمس را مقرر برای جماعت مذکورین گردانیده بنا بر این جزای شرط محذوفست و تقدیر کلام چنین است که ان کنتم آمنتم بالله فاعلموا انه جعل الخمس لهولاء وَمَا أَنْزَلْنَا و ایمان آورده باشید بآنچه فرود فرستادیم از آیات فتح و نصرت و ملائکه عَلَى عَبْدِنَا بر بنده خود که محمد است يَوْمَ الْفُرْقَانِ در روز فرق میان حق و باطل يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ روزیکه بهم رسیدند دو گروه مسلمانان و گروه کافران و آن روز بدر است وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ و خدایتعالی بر هر چیزی تواناست پس تواناست بر اینکه قلیل را بر کثیر غلبه و ظفر دهد چنانکه مسلمانانرا بر اعدا غالب گردانید بدانکه علی بن ابراهیم روایت کرده که قوله تعالی ولذی القربی و هو الامام و الیتامی و المساکین و ابن السبیل فهم ایتام آل محمد خاصة و مساکینهم و ابناء سبیلهم خاصة فمن الغنیمة یخرج الخمس و یقسم علی ستة اسهم سهم لله و سهم للرسول و سهم للامام فسهم الله و سهم الرسول یرثه الامام فیکون للامام ثلثة اسهم من ستة اسهم و الثلثة الاسهم لایتام آل الرسول و مساکینهم و ابناء سبیلهم و انما صارت للامام وحده من الخمس ثلثة اسهم لان الله قد الزمه بما الزم النبی من تربیة الایتام و مؤنة المسلمین و قضاء دیونهم و حملهم فی الحج و الجهاد یعنی مراد از ذی القربی درین آیه کریمه امامست و بس و مراد از یتامی و مساکین و ابن السبیل یتیمان و مسکینان و مسافران آل محمد است و باید که خمس را از غنیمت بیرون کنند و آنرا شش حصه منقسم سازند حصه برای خدا و حصه برای رسول خدا و حصه برای امام که این حصص در زمان حیوة پیغمبر صلوات الله علیه و آله تعلق بآنحضرت داشت و بعد از وفات آنحضرت حصه خدا و رسول متعلق بامام بود بطریق وراثت و حصه دیگر بالاصاله پس برای امام از آن شش حصه سه حصه خواهد بود و سه حصه دیگر حق ایتام و مساکین و مسافران آل رسولست و چون حق تعالی بر امام لازم کرده آنچه بر نبی لازم بود از تربیت ایتام و مؤنت مسلمانان و ادای دین ایشان و فرستادن ایشان بحج و جهاد لهذا مجموع سه حصه از شش حصه خمس بجهت امام مقرر شده که تا پاره از آنرا درین باب بجا صرف نماید بنا برین خمس غنیمتها از آن خدا و رسول و امام و سادات است و باقی بعد از اخراج مؤنتها از لشکر اسلام و در احادیث اهل بیت علیهم السلم آمده که نحن و الله عنی بذی القربی الذین قرنهم الله برسوله خاصة یعنی بخدا قسم

کرما انخواسته ازذوی القربی که مقارن گردانیده آنها را برسول خدا و ایضا مرویست که خمس الله للامام وخمس الرسول للامام وخمس ذی
القربی لقرابة الرسول الامام والیتامی یتامی الرسول والمساکین منهم وابناء السبیل منهم فلا یخرج الی غیرهم یعنی بعد از وفات
پیغمبر خدا صلوات الله علیه وآله خمس خدا از مال امام است وخمس رسول خدا نیز از مال امام است وخمس ذی القربی برای خویشان
رسول خدا که مراد از آنها نیز امام است ومراد از یتامی یتیمان آل رسولست واز مساکین وابناء السبیل مساکین ایشان وابناء السبیل
ایشان پس بیرون نمیرود از ایشان بسوی غیر ایشان پوشیده نماند که تصدیر آیت بصیغه اعلموا وکلمه ان وتکرار ان الله
بکمال تاکید ومبالغه در قضیه خمس وقول حق تعالی که فرموده ان کنتم آمنتم بالله دالست بر تعلیق معرفت خمس بایمان وآنکه
معرفت خمس از لوازم وتوابع ایمان است اگرچه مخصوص نیست باهل ایمان واین غایت مبالغه ونهایت اهتمامست
درباب خمس وتصریح بامام در سه مصرف اول وترک تصریح آن در بواقی تنبیه است بر علو شان وامتیاز ایشان
از دیگران ومع هذا مخالفان کمال تساهل وتهاون درین امر عظیم الشان ورزیده خمس را براندختند وآل محمد را از آن
محروم گردانیدند اللهم انصر من نصر الدین واخذل من خذل الدین **اذ انتم** ویاد کنید وقتی را که بودید شما
در بدر بنابرین اذ انتم متعلق باذکر محذوف خواهد بود ومیتواند که بدل یوم الفرقان باشد یعنی یوم الفرقان وهی آنست
که بودید شما در بدر **بالعدوة الدنیا** بکناره وادی نزدیکتر بمدینه که آن رستانی بودی آب
وهم بالعدوة القصوی وبودند کافران قریش بکناره وادی دور
تر از مدینه که زمین محکم وبی آب بود **والرکب** وشتر سواران یعنی کاروان قریش
اسفل منکم در مکان پایین تر بودند از شما زیرا که ایشان چون شنیدند که
شما بر سر ایشان می آیید از راه منصرف شده براه ساحل عزیمت مکه نمودند ودر بعضی احادیث تفسیر رکب بابوسفیان
واصحاب او شده ودر بعضی بکاروان وچون ابوسفیان با اصحاب خود از جمله کاروانیان بودند مال هر دو
یکی است **ولو تواعدتم** واگر شما ای مسلمانان وعده اجتماع میکردید برای جنگ با کفار
درین موضع وبعد از آن ملاحظه کثرت اعدا مینمودید **لاختلفتم فی المیعاد**
هر آینه اختلاف میکردید در وعده خود از خوف ایشان **ولکن** ولیکن وعده قتال
بفعل نیامد **لیقضی الله** تا حکم کند خدای تعالی **امرا کان مفعولا**
کاری را که بود گردیده شده یعنی بوقوع آینده موافق علم کامل او که آن جمع کردن میان شما و کفار قریش
بدون وعده و حق تعالی اینچنین کرد **لیهلک** تا هلاک شود **من هلک** هر که هلاک
شده است یعنی مشرف بر هلاک بوده **عن بینة** از دلیلی هویدا یعنی بعد از آن کسی که زنده
مانده این معنی را که حق تعالی ناصر ومعین او بوده پوشیده نماند که لام لیقضی وهمچنین لام لیهلک لام غرض است و...

[illegible]

آیه

آیه دلالت دارد بر آنکه افعال الله معلل بغرض است وایضا لیهلک دلالت دارد بر آنکه حق تعالی اراده کرده از عباد خود علم ومعرفت
وخیر وصلاح را فخر رازی بعد از این قول گفته وذلک یقدح فی قول اصحابنا انه تعالی اراد الکفر من الکافر **وان الله**
وبدرستیکه خدای تعالی **لسمیع** هر آینه شنواست مر اقوال مؤمن وکافر را **علیم** داناست بضمایر واسرار
ایشان **اذ یریکهم الله** یاد کن ای محمد چون نمود خدای تعالی لشکر کفار را بنابرین اذ یریکهم الله
متعلق باذکر مقدر است ومیتواند که مثل اذ انتم بالعدوة الدنیا بدل یوم الفرقان باشد یعنی یوم الفرقان وقتی است که نمود
خدای تعالی لشکر قریش را **فی منامک** در خواب تو **قلیلا** اندکی تا خبر کنی باصحاب خود را وبدین جهت
ایشان در جنگ با کفار دلیر گردند علی بن ابراهیم گوید که این مخاطبه اگرچه بحسب ظاهر با رسول الله است اما بحسب معنی خطاب
با اصحاب آنحضرت است یعنی یاد کنید ای اصحاب رسول که چون نمود خدای تعالی لشکر قریش را در خواب بشما اندکی در همه عام
سؤالی کرده اند بر توجه که نمودن کثیر را بر قلیل از جمله اغلاط است و باید که حق تعالی از این عمل مقدس باشد وجواب گفته اند که گویا
حق تعالی بعضی از لشکر کفار را در خواب بحضرت یا باصحاب حضرت نموده پس ایشان حکم کرده باشند که لشکر کفار
همه همین قدرند تا بشارت باشد مر پیغمبر ومؤمنین را بر تسلط وظفر ایشان بر کفار **ولو اریکهم**
کثیرا واگر مینمود خدای تعالی ایشان را در نظر شما بسیار یعنی اگر همه لشکر قریش را بشما مینمود ل
لفشلتم هر آینه بد دل میشدید **ولتنازعتم** وهر آینه نزاع میکردید **فی الامر**
در کار قتال که آیا حرب کنیم یا گریزیم یعنی اصحاب تو بد دل میشدند واختلاف میکردند در امر جنگ **ولکن**
الله سلم ولیکن خدای تعالی سالم گردانید مؤمنین را از مخالفت وبد دلی بلطف واحسان خود
انه علیم بذات الصدور بدرستیکه خدای تعالی داناست بدانچه در سینهای
مؤمنین است یعنی خدای تعالی میدانست که اگر ایشان کثرت اعدا را می یافتند هر آینه اعراض از قتال میکردند
واذ یریکموهم ویاد کنید ای مؤمنین آن را که مینمود بشما خدای تعالی مشرکین قریش را
بنابرین کاف وتاء ومیم کنایه از مؤمنین است وهاء ومیم اشارت بر مشرکین **اذ التقیتم** وقتیکه
ملاقات کردید با هم **فی اعینکم** در چشمهای شما در بیداری **قلیلا** اندک
حال آنکه مشرکین اندکی نبودند موافق آنچه حق تعالی بپیغمبر خود صلوات الله علیه وآله در خواب نموده بود تا مطابق
آنچه شما را در خواب نموده بود تا شما قوی دل گردید آورده اند که ابن مسعود در حین التقای صفین با کسی که در پهلوی او بود
گفت مشرکان هفتاد تن باشند وی گفت تا صد کس بنظر می آیند **ویقللکم** واندک گردانید
شما را نیز **فی اعینهم** در چشمهای ایشان تا آنکه جنگ با شما را آسان شمارند و بی تکلف نکذارند وبدین جهت
اسباب الحرب را کما ینبغی آماده نکنند ودلیرانه بجنگ شما در آیند ومغلوب گردند چنانچه از ابوجهل منقولست

که چون لشکر اسلام بنظر او درآمد گفت این جمع قلیل را بدست یکی مد احتیاج به بستن سلاح بر خود نیست لیکن وقتیکه
بحرب مشغول شدند مومنان را او چندان در نظر ایشان می‌نمود که بر دو نهم مثلیهم رای العین هر چند چشم گاهی بسیار را اندک
و اندک را بسیار می‌بیند اما نه باین حد و مقدار که قریب بهزار کس هیچ کس بنظر آمد از این از جمله عظایم آیات
الهی و عجایب قدرت ربانیست که در این واقعه بظهور آمده **لیقضی الله امرا** تا حکم کند خدای تعالی
کاری را که **کان مفعولا** بود کرده شده و چون مراد از امر در آیت اولی اجتماع اهل
ایمان و کفر است در یکجا بدون وعده و میعادی چنانچه پیش ازین دانستی و مراد ازان در این آیت اعزاز دین
مبین و تسلط و غلبه مومنین است پس در این مقام تکراری نخواهد بود **والی الله ترجع الامور**
و بسوی خدا است بسوی غیر او باز گردانیده شود کارها و بعد از این حق تعالی امر میکند مومنین را بقتال و ثبات در حرب و میفرماید
یا ایها الذین آمنوا ای آنکسانیکه ایمان آورده اید **اذا لقیتم فئة** هرگاه
ملاقات کنید بگروهی از کافران و باغیان و با ایشان در مقام جنگ و جدال درآیید **فاثبتوا** ایستاده قدم
باشید در جنگ ایشان و عار و هزیمت را بر خود مپسندید **واذکروا الله**
کثیرا و یاد کنید خدا را بسیار و دعا کنید برای غالب شدن شما بر اعدا **لعلکم**
تفلحون تا آنکه شما ظفر و نصرت یابید **واطیعوا الله ورسوله** و اطاعت
کنید خدا و رسول خدا را در امر جهاد و در جمیع آنچه شما را بآن امر کنند **ولا تنازعوا** و نزاع
مکنید در وقت ملاقات با دشمن **فتفشلوا** تا آنکه از نزاع بد دل شوید چه ظاهر است که هرگاه
نزاع میان قومی واقع شود واحد جماد دیگری را یاری نمیکند و آن باعث خوف و هراس میگردد **وتذهب** و برود
ریحکم باد شما یعنی بادی که حق تعالی از مهب فتح فرستد و آنرا ریح النصرت میگویند
و گفته اند که فتح بدون این باد متحقق نمیشود و در حدیث وارد شده که نصرت بالصبا و اهلکت عاد بالدبور
و بعضی ریح را از معنی حقیقی خود بیرون برده بمعنی صولت و قوت گرفته اند **واصبروا** و
شکیبائی ورزید در مقاتله با اعدا **ان الله مع الصابرین** بدرستیکه خدای تعالی
با صابرانست در نصرت دادن ایشان **ولا تکونوا** و مباشید
کالذین خرجوا من دیارهم مانند آنانکه بیرون آمدند
از منزلهای خود **بطرا** ای بطرون یعنی حالکونی که در حین خروج مفاخرت و تکبر میکنند
ورئاء الناس ای مرائون الناس یعنی و حالکونی که خود را بمردم خوب وا مینمایند مراد
قریش اند که بجهت حمایت خود کاروان از مکه بیرون آمدند و در راه رسول ابوسفیان که در کاروان بود

برایشان

برایشان رسید و پیغام رسانید که شما باز گردید که ما کاروان را بسلامت از محل خوف بیرون بردیم ابوجهل قبول نکرد
و گفت البته ببدر میرویم و در آنجا شراب می‌آشامیم و زنان مغنیه را بسرود گفتن وا میداریم و مردمان را طعام میدهیم
تا مرتبه و شجاعت خود را بمردم بنمائیم و صیت شوکت و کرم ما در قبایل عرب منتشر گردد لیکن ابوجهل و اعراب او بدل خمر
کاس مرگ نوشیدند و عوض زنان مغنیه زنان نوحه گر برایشان نوحه کردند لهذا حق تعالی از صفت تکبر و خودنمائی
مومنین را منع کرده فرمود که از منزلهای خود بیرون مروید مانند کفار قریش که بیرون می‌آیند حالکونی که تکبر و خودنمائی
میکنند **ویصدون عن سبیل الله** و حالکونی که باز میدارند مردم را
از راه خدای تعالی که آن دین حق است و چون بطرا و رئاء اسمند و مصدر و یصدون فعل مضارع است و عطف فعل
بر اسم که از یک جنس نباشند جایز نیست لهذا اکثر تفسیر بطرا و رئاء را حال بمعنی فعل مضارع گرفته اند که آن بطرون و یراؤن
باشد تا عطف یصدون بر آنها عطف جنس بر جنس باشد چنانچه در ترجمه تصریح باین معنی شد اما در این مقام بجهت تغییر اسلوب
در کلام نکته در کار است و محتمل است که نکته آن باشد که چون اهل عربیت تصریح کرده اند که اسم دلالت دارد بر ثبات و دوام
و فعل دلالت بر تقضی و تجدد پوشیده نیست که تکبر و تجبر قریش جبلی ایشانست و دایم با ایشان بوده و هست و اما صد
از دین خدا امریست جدید که بعد از ظهور کوکب دین محمدی یعنی از کفار قریش سر زده و بس حق تعالی تعبیر تکبر و تفاخر ایشان
باسم کرده تا اشارت بر ثبات و دوام آن باشد در ایشان و تعبیر منع ایشان مردم را از دین حق بفعل کرده تا دلالت
کند بر اینکه این معنی عارض ایشان شده و متجدد است والله اعلم بحقایق کلامه مخفی نماند که بنا بر این توجیه تاویل در بطرا و رئاء
الناس واقع شده که تا بطرا بمعنی بطرون و رئاء بمعنی یراؤن باشد که تا عطف یصدون بر آنها صحیح شود و بعضی تاویل
در یصدون کرده اند و آنرا بمعنی صدود گرفته اند که آن نیز مانند بطرا و رئاء مصدر باشد تا مصدر بر مصدر معطوف گردد و
در این صورت میتواند که همه این جمل مفعول له خرجوا باشند ای و لا تکونوا کالذین خرجوا من دیارهم للبطر و للرئاء الناس
و للصد و هم عن سبیل الله یعنی و مباشید شما مانند آنانکه بیرون رفتند از دیار خود برای فخر کردن و شادی نمودن
و برای وا نمودن خود بمردم و برای مانع شدن مردم از راه خدای تعالی **والله بما یعملون محیط**
و خدای تعالی بآنچه ایشان میکنند عالمست و جزای ایشان مطابق اعمال ایشان خواهد داد علی بن ابراهیم گوید که ابلیس
در بدر بصورت سراقة بن مالک که از شرفای بنی کنانه بود نزد قریش آمد و گفت من همسایه شمایم علم خود را بمن دهید
تا آنچه حق همسایگی و اعانت است درباره شما بجا بیارم پس ایشان علم خود را باو دادند و او با شیاطین اتباع خود پیش لشکر
قریش میرفت و لشکر اسلام را متحیر ساختند در این وقت رسول خدا صلوات الله علیه و آله آنرا مشاهده نموده باصحاب خود
فرمود که بپوشانید چشمهای خود را و از هم بکشید ایشان را به دندانهای خود و دست بآسمان برداشت و گفت ای پروردگار
من اگر هلاک شوند این جماعت مسلمانان دیگر کسی نیست که ترا بیگانگی پرستش کند بعد از این اثر وحی بر آنحضرت ظاهر گردید



وَإِذْ زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ وَقَالَ لَا غَالِبَ لَكُمُ الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ وَإِنِّي جَارٌ لَكُمْ فَلَمَّا تَرَاءَتِ الْفِئَتَانِ نَكَصَ عَلَىٰ عَقِبَيْهِ وَقَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكُمْ إِنِّي أَرَىٰ مَا لَا تَرَوْنَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ

إِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ غَرَّ هَٰؤُلَاءِ دِينُهُمْ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ

وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَدْبَارَهُمْ وَذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ

ذَٰلِكَ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيكُمْ وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ

كَدَأْبِ آلِ فِرْعَوْنَ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ شَدِيدُ الْعِقَابِ

ذَٰلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَىٰ قَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ



و اسباب جهاد است در راه خدا و چون رباط خیل از اعظم اسباب حربست بنابرین گفته اند که عطف این امر خاص بر قوة
عام مانند عطف جبرئیل و میکائیل است بر ملائکه بجهت عظمت شان جبرئیل و میکائیل مخفی نماند که عطف خاص بر عام بنابر معنی اول
قوتست که در ترجمه گفته شد اما بنابر آنچه در روایات آمده عطف خاص بر عام نیست تُرْهِبُونَ بِهِ
در حالتیکه بترسانید و باشید باین اعداد عَدُوَّ اللّهِ وَعَدُوَّكُمْ دشمن خدا
و دشمن خود را که عبارتست از کفار مکه باشند وَآخَرِينَ و دیگر حالتی که بترسانید و باشید باین اماده
ساختن منافقان و دیگران مِن دُونِهِمْ غیر از آن کفار مکه لاَ تَعْلَمُونَهُمُ
نمیدانید شما ایشانرا و نمی شناسید که ایشان منافقند زیرا که ایشان بحسب ظاهر متکلم بکلمه شهادتین میشوند و نماز و روزه را
بجا می آرند اللّهُ يَعْلَمُهُمْ خدایتعالی میداند و می شناسد ایشانرا بواسطه آنکه مطلع بر اسرار
همگنانست وَمَا تُنفِقُواْ مِن شَيْءٍ و آنچه نفقه دهید از هر چیزی فِي سَبِيلِ
اللّهِ در راه خدا اگر از جمله آن صرف آلتست در جهاد يُوَفَّ إِلَيْكُمْ رسانیده شود
جزا آن بسوی شما وَأَنتُمْ لاَ تُظْلَمُونَ و شما ستم دیده نخواهید شد بنقص ثواب
وَإِن جَنَحُواْ و اگر میل کنند مشرکان لِلسَّلْمِ بر مصالحه با تو ای محمد فَاجْنَحْ لَهَا
پس تو نیز میل کن برای مسالمه پس تانیث ضمیر باعتبار رجوع آنست بر مسالمه که از سلم ماخوذ میشود و سلم بمعنی مصالحه است
و بعضی گفته اند که در اینمقام حمل سلم بر نقیض آن که حربست شده و حرب مونث سماعیست پس سلم را
مونث اخذ کرده ضمیر تانیث برای آن آورده اند و ظاهر آنست که آیات مشتمله بر امر قتال با کافران مطلقا منسوخ
آیه فاقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم و آیه و قاتلوا الذین لا یومنون بالله مخصص باشند باین آیت با تقیم
که هر گاه مصلحت مسلمانان تقاضای صلح کند پس ترک قتال با کفار باید نمود و بحسب رأی امام باید صلح کرد و جمعی
از مفسرین گفته اند که آیات متضمن بامر قتال مطلقا برای مشرکین و کفار نازل شده و این آیت صلح برای اهل کتاب
که انها بنی قریظه و بنی النضیر اند نازل گشته و حکم صلح با اهل کتاب همیشه باقیست و منسوخ نشده و موید این کلام
صلحی است که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله با نصاری نجران کرد با نزول آیه کریمه اقتلوا المشرکین حیث
وجدتموهم بدانکه اگر چه بحسب ظاهر فاجنح لها امر بصلح است اما حقیقة این صلح متعلق بمصلحت پیغمبر یا امام علیهم السلم
چنانکه اگر مصلحت تقاضای صلح نکند جایز است که صلح نکنند و اگر رأی پیغمبر و امام مقتضی صلح باشد تعیین مدت
آن نیز منوط برای ایشانست و بعضی گفته اند آنچه محققان اصحاب اختیار کرده اند آنست که اقل مدت
آن چهار ماه و اکثر آن یکسال است و فخر رازی در تفسیر کبیر تصریح کرده که اگر قوت و شوکت مر کفار را باشد تعیین
مدت آن تا مدت رسول الله تا ده سال میتوان کرد زیرا که آنحضرت با کفار مکه در اینمدت اختیار صلح کرده با ایشان

قبل

قبل از اکمال سنین عهد نقض کردند عن الحلبی عن ابی عبدالله علیه السلم فی قوله عز و جل و ان جنحوا للسلم فاجنح لها قلت ما السلم
قال الدخول فی امرنا یعنی عبیدالله بن علی الحلبی از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده که من از آنحضرت تفسیر سلم که در آیت
وافی هدایت و ان جنحوا للسلم فاجنح لها است پرسیدم حضرت فرمود که مراد از سلم داخل شدن در امر ما ائمه هدی است پس معنی
آیه کریمه آنست که اگر میل کنند امت تو مر دخول در دایره ولایت ائمه دین را و قبول ولایت ایشان کنند پس تو نیز میل
کن مر مسالمه امت خود را یعنی قبول ولایت از آنها بکن وَتَوَكَّلْ عَلَى اللّهِ و توکل کن بر
خدایتعالی و مترس از مکر و خدعه ایشان در مدام مصالحه و مسالمه و اعتماد کن بلطف خدایتعالی که البته او ترا از شر مکر ایشان نگاه
خواهد داشت إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ بدرستی که خدایتعالی شنوا و داناست اقوال و
نیات ایشانرا وَإِن يُرِيدُواْ و اگر اراده داشته باشند ایشان أَن يَخْدَعُوكَ
اینکه بفریبند ترا باظهار این مسالمه فَإِنَّ حَسْبَكَ اللّهُ پس بدرستیکه بس است ترا
خدایتعالی در دفع مکر و خدعه ایشان هُوَ الَّذِيَ اوست آن خدائی که أَيَّدَكَ بِنَصْرِهِ
قوت داد ترا بیاری کردن خود وَبِالْمُؤْمِنِينَ و بمومنین که اوس و خزرج اند از قبایل انصار
چنانچه از حضرت ابی جعفر الباقر علیه السلم مرویست و اگرچه جمیع تاییدها و تقویتها از جانب حق سبحانه و تعالی است
اما چون عادت الهی چنین جاری شده که گاهی تایید اولیا خود بدون واسطه اسباب کند و گاهی بوساطت
و وسایل آن اسباب لهذا از ایدک بنصره اشارت بتایید اولی کرده و از بالمومنین بتایید ثانیه تا بسببی گمان را
نرسد بگوید که هر گاه حق تعالی خود تایید پیغمبر کرده باشد دیگر چه احتیاج بنصرت مومنین دارد وَأَلَّفَ
بَيْنَ قُلُوبِهِمْ و دوستی افکند میان دلهای ایشان بحیثیتی که نزاع بمقصد بیست ساله
ایشان برطرف شد در متعلقات صراح اللغه که بخط مصنف آن نزد کاتب الحروف است دیده که اوس و
خزرج که جمیع انصار از اولاد ایشانند توام متولد شدند و پشت ایشان بر یکدیگر چسبیده بود و بشمشیر ایشانرا
از یکدیگر جدا کردند بنابرین مدتی مدید در میان این دو قبیله نزاع بوده و بشمشیر قطع رشته حیات یکدیگر
میکردند تا آنکه حق تعالی بوسیله پیغمبر آخر الزمان علیه و آله صلوات الله الملک الرحمن نزاع و جنگ ایشانرا
مبدل بالفت و محبت گردانید و باتفاق در مقام نصرت پیغمبر در آمدند لَوْ أَنفَقْتَ اگر انفاق
میکردی بواسطه الفت دادن میان اوس و خزرج مَّا فِي الأَرْضِ جَمِيعاً همه آنچه در
زمین هست از مال و متاع مَّا أَلَّفَتْ قادر نبودی تو بر الفت دادن و محبت انداختن
بَيْنَ قُلُوبِهِمْ میان دلهای ایشان وَلَكِنَّ اللّهَ و لیکن
خدایتعالی بقدرت کامله خود أَلَّفَ بَيْنَهُمْ الفت و محبت افکند میان ایشان

انه عزیز گرامیست که خدای تعالی غالبست و قادر حکیم داناست بمصالح آنچه میکند
یا ایها النبی ای پیغمبر برگزیده رفیع مرتبه حسبک الله بس است
ترا خدای تعالی ومن اتبعک من المؤمنین و بس است ترا آنانکه پیروی
کرده اند ترا از گرویدگان زیرا که گاهی حق سبحانه و تعالی بذات کامل خود تمشیت کارهای جهاد میکند و گاهی
بوسیله دیگران چنانچه قبل ازین سمت گذارش یافت و بنابرین تفسیر ومن اتبعک در محل رفعست تا معطوف باشد
بر الله باین تقدیر که حسبک الله وحسبک من اتبعک مخفی نماند که آیه هو الذی ایدک بنصره وبالمؤمنین در مقامیست
که هرگاه کفار اراده خدعه و مکر کنند حق تعالی رفع آن بنصرت مؤمنین مینماید واین کریمه دالست بر آنکه نصرت خدا
ونصرت مؤمنین کافی است مر پیغمبر را در کل آنچه احتیاج داشته باشد در امر دین و دنیا و مراد ازین تحریص آنحضرت است
بر قتال با کفار بنابرین تکرار درین دو آیه کریمه نخواهد بود و بعضی گفته اند که ومن اتبعک در محل جر است که عطف
بر کاف حسبک باشد باین تقدیر که حسبک الله وحسبک من اتبعک یعنی بس است ترا خدای تعالی و بس است آنانرا
که متابعت تو کرده اند اگرچه بنابرین احتیاج بدفع بحث سابق و لاحق نیست چنانچه وقتی که ومن اتبعک را محلا
منصوب گیرند تا مفعول معه باشد باین تقدیر که حسبک الله مع من اتبعک اما عطف بضمیر مجرور بدون
اعاده جار را باعتقاد غیر کوفیین جایز نیست و درین مقام اعاده جار نشده یا ایها النبی ای
پیغمبر رفیع الشان حرض المؤمنین تحریص و ترغیب کن مؤمنان را
علی القتال بر مقاتله کردن با کفار تحریض بضاد معجمه مانند تحریص بصاد مهمله بمعنی ترغیب کردنست
وبعضی از قراء حرص را بصاد مهمله خوانده اند ان یکن منکم
اگر باشد از شما عشرون صابرون بیست نفر که صبر کننده باشند بر مشقت
مقاتله یغلبوا مائتین غالب شوند بر دویست نفر وان یکن
منکم مائة واگر باشد از شما صد نفر یغلبوا الفا
غالب شوند بر هزار کس من الذین کفروا از آنانکه کافر شده اند
بانهم بسبب آنکه ایشان قوم لا یفقهون جماعتی اند که نمیدانند
سخنهای خود را و اعتقاد بمعاد و ثواب اخروی ندارند و زندگانی را منحصر بزندگانی دنیا میدانند لاجرم در وقت
مقاتله ثبات و شکیبائی نمیورزند بخلاف مؤمنین که چون اعتقاد بنجات ابدی و مثوبات اخروی دارند
لهذا در مقاتله با کافران دلیرند که تا خود را بآن سعادت جاودانی برسانند اگرچه ان یکن منکم بحسب ظاهر
خبر است اما مراد از آن امر است زیرا که حکم در اول زمان نبوت بر اصحاب رسول صلوات الله علیه وآله این بود که

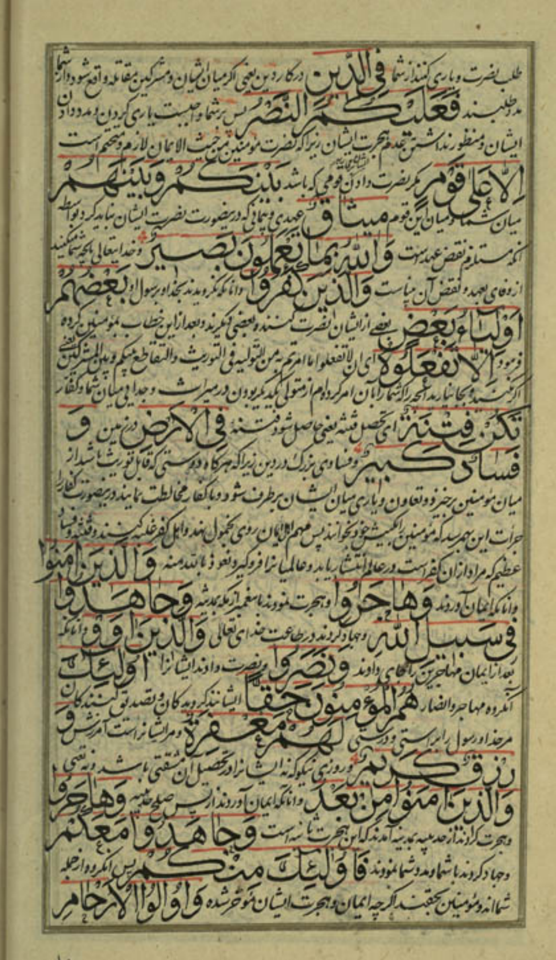
یک کس مقاتله با ده کس کفار کند و از آنها رو گردان نشود و الا مرتکب گناه کبیره که فرار از زحف است شده باشد بنا
براین صد کس از اصحاب را واجب بود که با هزار کس کفار جهاد کنند و بعد از آن حق تعالی نسخ این حکم کرده فرمود
الان خفف الله عنکم این زمان بنابر مصلحتها سبک و آسان
گردانید خدای تعالی بر شما جهاد را هرچند این آیه مقارن آیه اولیست در کتابت و تلاوت لیکن بمعنی مانع در ناسخیت
و منسوخیت نیست زیرا که بینهما در نزول مدتی واسطه شده و مدار ناسخیت و منسوخیت بر ترتیب نزولیست نه بر
ترتیب تالیفی وعلم ان فیکم ضعفا اشارتست بمصلحت تخفیف
یعنی و دانست این معنی را که امروز در میان شما جمعی بهم رسیده اند که بصیرت و یقین ایشان ضعیفست و چنانچه
باید اقدام بر جهاد نمیکنند و چون در میان اصحاب اقویا بسیار بودند لهذا ضعفا بضعف بدنی محمول گردید
واگر ضعفا را باعم از ضعف بدن و یقین حمل کنند گنجایش دارد فان یکن منکم
پس اگر باشد از شما مائة صابرة صد کس صابر و شکیبا بر مشاق جهاد یغلبوا
مائتین غالب گردند بر دویست کس از کفار وان یکن منکم
الف و اگر باشد از شما هزار کس یغلبوا الفین غالب شوند بر دو هزار کس
باذن الله بفرمان خدای تعالی و نصرت او جل شانه والله مع الصابرین
و خدای تعالی با صبر کنندگانست بمددکاری و نصرت پس هر که صبر کند ظفر یابد بنابراین اگر یک کس از اهل ایمان در جهاد او از
دو کس از اهل کفر بگریزد مرتکب گناه کبیره شده باشد و وجه آنکه در هر یک از حکم سابق و لاحق دو مثال ایراد کرد و تنبیه است
بر آنکه حکم مذکور تغییر نیابد خواه قلیل باشند مسلمانان و کافران و خواه کثیر که شرط تفاوت مذکور مخفی نماند که بنا بر آیه کریمه
فاضربوا فوق الاعناق واضربوا منهم کل بنان در اوائل حال حکم واجب بر مسلمانان این بود که در حین حرب با مشرکین و کفار احدی از ایشان را
بقید اسر در نیاورند بلکه تا مقدور باشد ایشان را بکشند و ابقا بر احدی جایز ندارند تا آنکه اسلام قوت گیرد و پیغمبر صلوات الله
علیه وآله تبلیغ این حکم واجب الاطاعه را بر اصحاب نیز کرده بود ولیکن چون در حرب بدر پیغمبر صلی الله علیه وآله در عریش قرار
گرفته بودند و مطلع بر افعال و اعمال اصحاب خود نبودند تا ایشان را از اسیر گرفتن منع و ممنوع گردانند بنابراین ایشان
جمعی از مشرکین قریش را اسیر گرفتند بخلاف امیر المؤمنین علیه السلم که اصلا اسیر نگرفت پس مصلحت الهی تغییر یافته وحی
به پیغمبر آمد که اولی درینوقت استبقاء اسیرانست پس از ایشان موافق خواهش بعضی از اصحاب فدا بگیرید و بگذارید اما
چون اصحاب مخالف حکم اول کرده بودند بدون صلاحی لهذا بطریق عتاب و توبیخ این آیه کریمه نازل گردید که ما
کان لنبی نبود و نسزد هیچ پیغمبری را از جانب الله مر پیغمبر رفیع المنزله را ان یکون له
اسری آنکه باشد مر او را اسیران از مشرکین که منت بر ایشان نهاده ایشان را آزاد کنند یا از ایشان

فدا بگیرند حتی یثخن فی الارض تا آنکه بسیار بکشند از ایشان در زمین و اسلام
قوت گیرد و چون این صورت سبب قلت و ذلت کفار و موجب عزت اسلام و مزید شوکت مومنان است
تریدون عرض الدنیا میخواهید شما ای اصحاب بدر متاع دنیا را که در عرضه زوال
و فنا است زیرا که عرض مشتق از عروض بمعنی حدوث و عدم ثبات است والله یرید
الآخرة و خدای تعالی میخواهد برای شما ثواب آخرت را که از تغیر و زوال معرا و مبرا است
والله عزیز و خدای تعالی غالب است حکیم هرچه کند بر وجه حکمت کند لولا
کتاب من الله اگر نبودی حکم مکتوب در لوح المحفوظ از خدای تعالی که سبق
گذشته است مر آنکه بعد از اسر گرفتن اخذ فدیه از اسیران جایز و مطابق مصلحت است لمسکم هر آینه
میرسید شما را فیما اخذتم در آنچه شما گرفتید از اسیران فدا عذاب عظیم
عذابی بزرگ که آن عذاب آتش دوزخ است فکلوا پس بخورید بعد از آمدن حکم بجواز اخذ آن
فدا از اسیران بدر مما غنمتم از آنچه غنیمت گرفته اید چه فدا نیز از جمله غنائم است
حلالا طیبا حال گونی که آن فدا حلال پاکیست واتقوا الله و بپرهیزید
از معصیت و بترسید از عذاب خدای تعالی ان الله بدرستیکه خدای تعالی غفور
آمرزنده است مر اهل تقوی را رحیم مهربانست بر خلایق مرویست که بعد از تغیر مصلحت و حکم
بجواز اخذ فدیه حضرت حکم بگرفتن فدیه کرد اما با اصحاب شرط نمود که در سال آینده بعدد آنچه ایشان از آنها
فدا گرفته اند کشته شوند از اصحاب حضرت کشته شوند و اصحاب باینمعنی راضی شده لهذا
در جنگ احد بعدد اسیران بدر اصحاب پیغمبر شهید گشتند یا ایها النبی ای پیغمبر
رفیع الشان قل لمن فی ایدیکم بگو مر آنکسانی را که در دست شما گرفتارند
من الاسری از اسیران بدر و از ایشان فدا گرفته اید ان یعلم الله
اگر داند خدای تعالی فی قلوبکم خیرا در دلهای شما خوبی را که آن رغبت
بایمان و صحت نیت است یؤتکم میدهد شما را خیرا مما اخذ
منکم بهتر از آنچه گرفته شده از شما ویغفر لکم و بیامرزد شما را والله
غفور رحیم و خدای تعالی آمرزنده مهربانست در روضه کافی از معویه بن عمار روایت کرده
که او گفت که من از حضرت صادق علیه السلم شنیدم که فرمود آیه یا ایها النبی قل لمن فی ایدیکم من الاسری تا آخر در حق
عباس و عقیل و نوفل نازل شده و از میان مشار کل از اسیران بدر همین ایشان بحلیه اسلام در آمدند پس مراد از آیه اینست

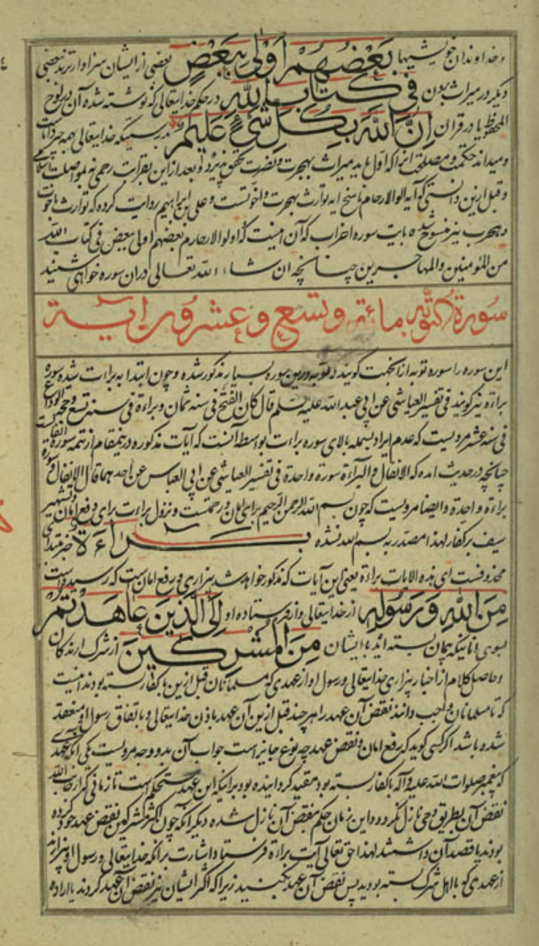
که اگر

که اگرچه شما ای عباس و عقیل و نوفل بفدیه خود متاع دنیا دادید اما ما شما را بمتاع دنیوی توفیق ایمان و ثواب آخرت کرامت خواهیم
و در قرب الاسناد حمیری از حضرت امام زین العابدین علیه الصلوة والسلم مرویست که روزی بخدمت حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله مالی آوردند و در مجمع البیان مستفاد میشود که این مال از بحرین آورده بودند پس حضرت خطاب بعباس کرده فرمود ردا
خود را بگشا و پاره از این مال را بجهت صرف معیشت خود بردار عباس بسط ردا خود نموده مطابق حکم حضرت بعضی از آن مال را برگرفت
خود در آورد بعد از این آنحضرت فرمود که ای عباس این مالی که بتو دادم از جمله خیریست که حق سبحانه و تعالی در این آیه نازل کرده
که یؤتکم خیرا مما اخذ منکم وان یریدوا و اگر خواهند این اسیران که بعد از فدا ایشانرا آزاد کرده اند
خیانتک خیانت و ناراستی با تو بنقض عهد و نصرت دادن اعدا شما فقد خانوا
الله پس بتحقیق خیانت کردند با خدای تعالی من قبل پیش از این فامکن
منهم ای فاملکک منهم یعنی پس متمکن ساخت حق تعالی و قدرت داد ترا بر ایشان یا در روز بدر بدست
تو گرفتار شدند و بعد از خیانت با تو نیز میتواند که ترا مسلط گرداند بر ایشان والله علیم حکیم
و خدای تعالی دانای محکم کار است و بعد از این حکم میکند بموالات با مؤمنان و قطع موالات با کافران و میفرماید
ان الذین امنوا بدرستیکه آنانکه ایمان آوردند وهاجروا و هجرت کردند از مکه بمدینه
وجاهدوا و جهاد کردند با اعداء دین باموالهم بمالهای خود و
انفسهم و بنفسهای خود یعنی بذل مال و جان خود کردند فی سبیل الله در طاعت
خدای تعالی والذین اووا و آنانکه جای دادند بعد از ایمان پیغمبر و اصحاب او را ونصروا
و یاری کردند با ایشان در قتال با اعدای ایشان اولئک آن گروه مهاجر و انصار بعضهم
اولیاء بعض بعضی از ایشان وارث بعضی دیگرند چنانچه از حضرت ابی جعفر الباقر علیه السلم مرویست
که در صدر اسلام چنین بود که مهاجر و انصار بوسیله علاقه مواخاة که پیغمبر صلی الله علیه و آله در اوان هجرت در میان
ایشان بسته بود از یکدیگر میراث میبردند نه از جهت قرابت و خویشی تا آنکه آیه کریمه واولوا الارحام بعضهم اولی ببعض
نسخ این حکم نمود والذین امنوا و آنانکه ایمان آوردند ولم یهاجروا و هجرت نکردند و
علاقه اخوت میان ایشان بسته نشد ما لکم نیست مر شما را من ولایتهم
از توریث ایشان من شیء هیچ چیز حتی یهاجروا تا وقتی که هجرت کنند و علاقه
اخوت میان شما و ایشان مستحکم گردد در تفسیر عیاشی از حضرت صادقین علیهما السلم در معنی این آیت چنین
روایت کرده که ان اهل مکه لا یورثون اهل المدینة یعنی مؤمنین چند که هجرت نکرده در مکه مانده بودند میراث نمیبردند از جماعت
مؤمنین که هجرت کرده بمدینه آمدند وان استنصروکم و اگر مؤمنان غیر مهاجر





فِي الدِّينِ فَعَلَيْكُمُ النَّصْرُ إِلَّا عَلَىٰ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُم مِّيثَاقٌ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ وَالَّذِينَ كَفَرُوا بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ إِلَّا تَفْعَلُوهُ تَكُن فِتْنَةٌ فِي الْأَرْضِ وَفَسَادٌ كَبِيرٌ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ آوَوا وَّنَصَرُوا أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَّهُم مَّغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ وَالَّذِينَ آمَنُوا مِن بَعْدُ وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا مَعَكُمْ فَأُولَٰئِكَ مِنكُمْ وَأُولُو الْأَرْحَامِ



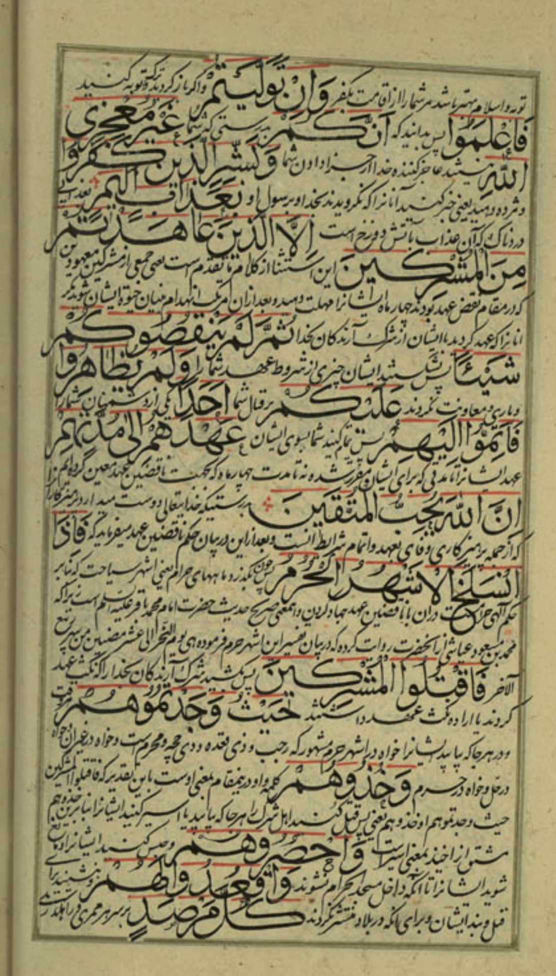
بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ

سورة التوبة مائة وتسع وعشرون آية

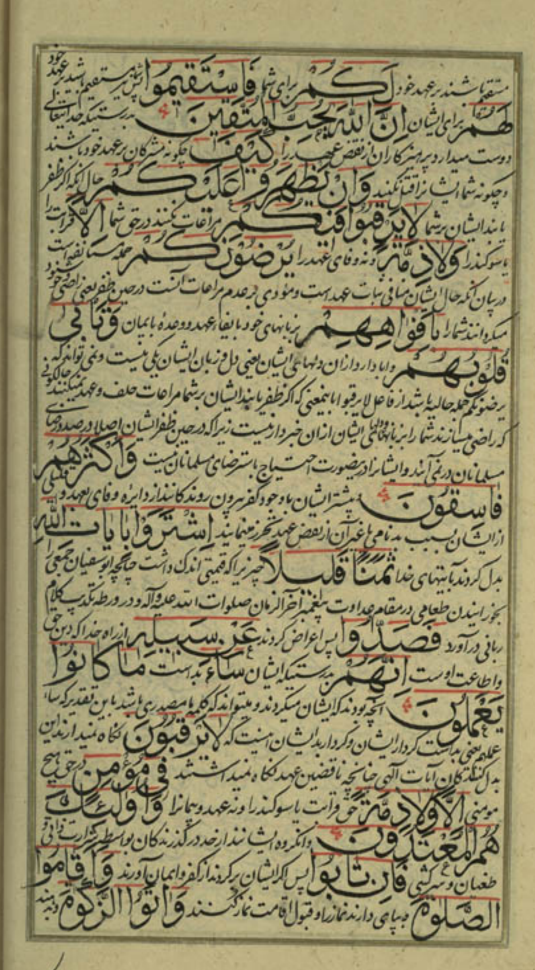
بَرَاءَةٌ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى الَّذِينَ عَاهَدتُّم مِّنَ الْمُشْرِكِينَ

آن را شنیدند و امان میدهد و میگذارند ایشان را تا چهار ماه که هر جا که خواهند بروند بعد از آن بکشید آنها را چنانچه میفرماید که
فَسِيحُوا فِي الْأَرْضِ پس سیر کنید ای مشرکان در زمین یعنی بیایید و بروید ایمن از تعرض مسلمانان
أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ چهار ماه که آن روز عید قربانست تا انقضای ده روز از ربیع الآخر که مجموع
بیست روز از ذی الحجه و تمام محرم و صفر و ربیع الاول و عشر از ربیع الآخر است و در جوامع الجامع گفته که و هو الاصح
زیرا که تبلیغ این آیات در روز نحر واقع شده چنانچه بعد از این از حدیث حضرت صادق علیه السلم معلوم میشود و در
مجمع البیان آورده که این مروی از حضرت صادق علیه السلم است و فی تفسیر العیاشی روی عن الصادق قال علیه السلم
فی تفسیر اشهر السیاحة هذا عشرون من ذی الحجه والمحرم و صفر و شهر ربیع الاول و عشر من شهر ربیع الآخر و در کافی نیز
اینچنین روایت کرده و بعضی گفته اند که چون این آیات در شوال نازل شده مراد شوال و ذی قعده و ذی حجه و
محرم است و این معنی مخالف احادیث اهل بیت علیهم السلم است وَاعْلَمُوا و بدانید ای مشرکان و پیمان شکنان
عهد أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ آنکه شما عاجز کنندگان خدا از عذاب خود نیستید
هرچند که چند روزی مهلت یافته باشید وَأَنَّ اللَّهَ و نیز بدانید که خدای تعالی مُخْزِي الْكَافِرِينَ
رسوا کننده و ذلیل سازنده ناگرویدگان بخدا و رسولست بقتل و اسر ایشان در دنیا و عذاب ایشان در آخرت
از حضرت صادق علیه السلم مرویست که چون اول آیات برائت نازل گشت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
آن آیات را با ابوبکر داد و امر کرد او را که بمکه برود و در منی روز نحر بر مشرکان و جمیع اهل موسم بخواند و چون ابوبکر بجهت
ادای این پیغام از مدینه بیرون رفت جبرئیل بخدمت حضرت آمده گفت ای محمد باید که ادای این پیغام نکند مگر
کسی که از تو باشد و در بعضی روایات آمده که جبرئیل گفت لا یبلغ عنک الا علی پس حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه و آله امیر المؤمنین علیه السلم را طلبید و از عقب ابوبکر فرستاد که آن آیات را از او گرفته بر اهل موسم تبلیغ نماید
و امیر المؤمنین علیه السلم در منزل روحاء بابوبکر رسیده و او را از آن امر معزول گردانید و او برگشته بمدینه بخدمت
حضرت آمد و گفت ای رسول خدا اگر در باره من چیزی نازل شده حضرت فرمود که حق سبحانه و تعالی مرا مامور
گردانید برانکه این آیات برائت را یا من تبلیغ کنم یا شخصی که از من باشد لهذا مرتضی علی را فرستادم کسی که ادنی
بصیرتی باشد میداند که این عزل ابوبکر و نصب مرتضی علی علیه السلم محض بجهت آن بوده که تا خلایق بدانند که هرگاه
ابوبکر را اجازه نباشد که در زمان حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله امر جزئی را از قبل آنحضرت ببعضی مردم رساند
بیقین جایز نخواهد بود که بعد از آنحضرت مرتکب خلافت شود که آن ریاست بر عامه خلایق است بروایت علی بن ابراهیم
وقتی که حضرت فتح مکه نمود و منع مشرکین از حج و دخول مسجد الحرام نکرده بود و عادت عرب نیز چنین بود که لباسی را که با آن
طوف خانه خدا میکردند دیگر نمی پوشیدند بلکه آنرا تصدق میکردند لهذا بعضی در وقت حج لباسی از مردم بطریق عاریه

یا کرایه میگرفتند و بعد از طواف بصاحبان لباس واپس میدادند و در آن زمان زنی از صاحب حسن و جمال عرب بطوف بیت الله
آمد و هیچ وجه لباسی نیافت دستی در پیش و دستی در پس بطوف مشغول شد و عربان صاحب شبق مشتاق بروی و نکاح
او شدند چون آن زن شوهر داشت نکاح او میسر ایشان نشد پس از رسیدن آیه برائه بعد از غزوه تبوک که در سال
نهم از هجرت بوقوع پیوسته بود حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله با امیر المؤمنین علیه السلم فرمود که در موسم
حج بحجاج و سکان مکه بگو که حکم الهی آنست که بعد از این احدی برهنه طوف خانه خدا نکند و مشرکین داخل مسجد الحرام
نشوند و آیه براءة من الله و رسوله الی الذین عاهدتم من المشرکین فسیحوا فی الارض اربعة اشهر را بر ایشان بخوان که تا مشرکان
که بواسطه گذاردن حج بمکه آمده اند معلوم شود که حق تعالی ایشان را تا مدت چهار ماه مهلت داده که خود را در این مدت
بمامنی برسانند و بجاهای خود بازگردند که بعد از این مدت هر جا که باشند حکم جزم بر قتل ایشان بوقوع پیوسته
و بعد از این حق تعالی اعلام مشرکان میکند به برائت و میفرماید که وَأَذَانٌ ای و هذه الآیات
اذان تا آنکه خبر مبتدای محذوف باشد و اذان در این مقام بمعنی ایذان است مثل عطا که بمعنی اعطا آمده یعنی
این آیات اعلام و اخبار است مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ از خدا و رسول او بسوی مردمان یعنی
کفار مکه يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ روز حج بزرگ که آن روز نحر و عید قربانست که تمام حج
و اکثر افعال آن با مناسک (?) طواف و قربان کردن و سر تراشیدن و رمی جمرات در آن روز بوقوع می پیوندد
و از اکثر احادیث اهل بیت علیهم السلم چنین مستفاد میشود که حج اصغر عمره است و حج اکبر روز نحر است
و در کتاب علل الشرایع از حضرت صادق علیه السلم مرویست که این حج را حج اکبر از آن جهت گویند که در این روز
هم مسلمانان و هم کافران حج کردند و بعد از این دیگر کافران حج نکردند و مضمون اعلام و اخبار أَنَّ اللَّهَ
بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اینست که خدای تعالی بیزار است از مشرکان و از عهود
ایشان وَرَسُولُهُ و نیز بیزار است فرستاده او بنابرین و رسوله معطوفست بر ضمیر
مستکن و پوشیده در بریء که راجع بخدای تعالی است و میتوانند که واو و رسوله بمعنی مع باشد ای ان الله بریء من المشرکین
مع رسوله چون مراد از صدر آیه اخبار ثبوت اصل برائتست و در این مقام اخبار بوجوب اعلام و اخبار آن بر خلایق را
پس در این آیه تاسیس است نه تکریر و تاکید علی بن ابراهیم از حضرت امام زین العابدین علیه السلم روایت کرده که
آنحضرت فرمود که الاذان امیر المؤمنین علیه السلم و ایضا علی بن ابراهیم گفته که و فی حدیث آخر قال امیر المؤمنین
علیه السلم کنت الاذان فی الناس بنابرین اذان بمعنی مؤذن خواهد بود یعنی امیر المؤمنین صلوات الله علیه خبر کننده
است و رساننده برائتست از جانب خدا و رسول او بسوی مردمان فَإِنْ تُبْتُمْ پس اگر توبه
کنید ای کافران از کفر در مابین این چهار ماه و مسلمان شوید فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ پس آن



فان تابوا پس اگر باز گردند از شرک واقاموا الصلوة وبپای دارند نماز را و
اتوا الزکوة وبدهند زکوة اموال خود را از این دو عمل کنش ایشان از شرک بر همگنان
ظاهر وهویدا گردد ودر مجمع البیان گفته که مراد از اقامت صلوة وایتاء زکوة قبول این دو عملست زیرا که توبه وعدم قتال ایشان
موقوف بر قبول واعتقاد شرایع واحکامست نه بر بجا آوردن آن فخلوا سبیلهم
پس خالی کنید راه ایشان را و دست از ایشان بدارید که تا هر کجا که خواهند بروند یا آنکه بگذارید داخل خانه خدا شوند
وبا شما حج گذارند وچون قاضی ناصر الدین بیضاوی اقامت صلوة وایتاء زکوة را بمعنی ظاهری حمل کرده وگفته وفیه دلیل
علی ان تارک الصلوة ومانع الزکوة لا تخلی سبیله ان الله غفور رحیم
بدرستیکه خدای تعالی آمرزنده گناهان ومهربان بر خلایقست وان احد من المشرکین
واگر یکی از مشرکان که بعد از انقضای مدت سیاحت متعرض هدم وقتل ایشان باید شد
استجارک پناه جوید وامان خواهد از تو چون کلمه ان از عوامل فعلست وباید که داخل فعل شود پس تقدیر
آیت چنین است که وان استجارک احد من المشرکین ودال بر حذف استجارک مذکور است یعنی اگر امان
خواهد از تو یکی از مشرکین فاجره پس امان ده تو او را وبیان احتجاجات قرآنی وکلمات وحیانی برای
او بکن حتی یسمع کلام الله تا بشنود کلام خدا را ومطلع شود بر حقیقت کار
بروایت علی بن ابراهیم فاجره بمعنی فاقراه علیه است یعنی اگر احدی از مشرکین امان خواهد وطلب آیات الهی از تو
بکند پس تو آن آیات را برا او بخوان تا بشنود کلام خدا را در موقت اگر ایمان آورد بسعادت دنیا وآخرت خواهد رسید
واگر ایمان نیاورد ثم ابلغه مأمنه پس برسان او را بموضع امن او که دیار اوست وبعد از آن
با وی قتال کن تا با وی غدر وخیانت نکرده باشی ذلک این امان دادن ایشان بانهم
قوم لا یعلمون بسبب آنست که ایشان جمعی اند که نمیدانند حقیقت ایمان ومرتبه
بلند ودرجه ارجمند اهل ایمان را پس لازمست امان دادن ایشان وذکر کردن حجج الهی برای ایشان تا تدبر در آن کنند
وحجت بر ایشان تمام شود کیف یکون للمشرکین چگونه تواند بود مر مشرکین را
عهد عند الله عهدی وپیمانی نزدیک خدای تعالی وعند رسوله ونزدیک
رسول او با وجود آنکه ایشان در دل خود غدر ونقض عهد را جا داده باشند بنا بر این عهدی با این نوع مشرکین
نخواهد بود الا الذین عاهدتم مگر جمعی از مشرکین که عهد بسته اید با ایشان عند
المسجد الحرام نزدیک مسجد حرام که آن حدیبیه است که قریب بمکه معظمه واقع شده وایشان
در دل غدری ندارند واظهار نکث عهد نمیکنند فما استقاموا پس مادام که ایشان



مستقیم باشند بر عهد خود لَكُمْ برای شما فَاسْتَقِيمُوا پس مستقیم باشید بر عهد خود
لَهُمْ برای ایشان إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ بدرستیکه خدای تعالی
دوست میدارد پرهیزکاران از نقض عهد را كَيْفَ چگونه مشرکان بر عهد خود باشند
و چگونه شما ایشان را قتل نکنید وَإِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ و حال آنکه اگر ظفر
یابند ایشان بر شما لَا يَرْقُبُوا فِيكُمْ مراعات نکنند در حق شما إِلًّا قرابت را
یا سوگند را وَلَا ذِمَّةً و نه وفای عهد را يُرْضُونَكُمْ جمله مستأنفه است
در بیان آنکه حال ایشان منافی ثبات عهد است و مؤدی بر عدم مراعات آنست در حین ظفر یعنی راضی خود
میگردانند شما را بِأَفْوَاهِهِمْ بزبانهای خود بایفاء عهد و وعده بایمان وَتَأْبَىٰ
قُلُوبُهُمْ و ابا دارد از آن دلهای ایشان یعنی دل و زبان ایشان یکی نیست و نمی تواند که
یرضونکم جمله حالیه باشد از فاعل لا یرقبوا بمعنی که اگر ظفر یابند ایشان بر شما مراعات حلف و عهد نمیکنند حال آنکه
راضی میسازند شما را بزبانها و دلهای ایشان از آن خبردار نیست زیرا که در حین ظفر ایشان اصلا در صدد رضای
مسلمانان در نمی آیند و ایشان را در صورت احتیاج باسترضای مسلمانان نیست وَأَكْثَرُهُمْ
فَاسِقُونَ بیشتر ایشان با وجود کفر بیرون روندگانند از دایره وفای بعهد و
از ایشان بسبب بدنامی غیر آن از نقض عهد تحرز مینمایند اشْتَرَوْا بِآيَاتِ اللَّهِ
بدل کردند بآیتهای خدا ثَمَنًا قَلِيلًا چیزی را که قیمتی اندک داشت چنانچه ابو سفیان جمعی را
بخورانیدن طعامی در مقام عداوت پیغمبر آخر الزمان صلوات الله علیه و آله و در ورطه تکذیب کلام
ربانی در آورد فَصَدُّوا پس اعراض کردند عَنْ سَبِيلِهِ از راه خدا که دین حق
و اطاعت اوست إِنَّهُمْ بدرستیکه ایشان سَاءَ بد است مَا كَانُوا
يَعْمَلُونَ آنچه بودند که ایشان میکردند و میتواند که کلمه ما مصدریه باشد بر این تقدیر که ساء
عملهم یعنی بد است کردار ایشان و کردار بد ایشان اینست که لَا يَرْقُبُونَ نگاه نمیدارند از دین
بدل کنندگان آیات الهی چنانچه ناقضین عهد نگاه نمیداشتند فِي مُؤْمِنٍ در حق هیچ
مؤمنی إِلًّا وَلَا ذِمَّةً حق قرابت یا سوگند را و نه عهد و پیمان را وَأُولَٰئِكَ
هُمُ الْمُعْتَدُونَ و آن گروه ایشانند از حد درگذرندگان بواسطه گذرانیدن از
طغیان و سرکشی فَإِنْ تَابُوا پس اگر ایشان برگردند از کفر و ایمان آورند وَأَقَامُوا
الصَّلَاةَ و بپای دارند نماز را و قبول اقامت نماز کنند وَآتَوُا الزَّكَاةَ و بدهند

زکوة

زکوة مال خود را و قبول ایتاء زکوة نمایند فَإِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ پس ایشان برادران دینی شمااند
و معامله کنید با ایشان آنچنان معامله که با برادران دینی خود میکنید وَنُفَصِّلُ
الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ و بیان میکنیم آیتها را برای جمعی که فهم کنند و تفکر
در آن نمایند اینجمله معترضه است که ایراد یافته برای تحریص و ترغیب بر تأمل در آنچه تفصیل داده از احکام معاهدین
و صفات تائبین وَإِنْ نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ و اگر بشکنند جمیع پیمانها
و عهدهای خود را مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ از پس عهد و پیمان خود وَ
طَعَنُوا فِي دِينِكُمْ و عیب کنند در دین شما فَقَاتِلُوا
أَئِمَّةَ الْكُفْرِ پس بکشید رئیسان و پیشوایان کفر را که باعث نکث
و نقض عهد شدند ظاهر این بود که فقاتلوهم گفته شود تا ضمیر جمع راجع بناکثین شود ولیکن وضع ائمة الکفر موضع ضمیر
اشارت بر اینست که این ناکثین بمحض نکث عهد خود رئیس و بزرگ قوم دانسته شد إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ
لَهُمْ بدرستیکه نیست پیمانی و عهدی مر ایشان را از این آیه استدلال کرده اند که طعن در اسلام
مرد می انگیزد و نقض عهد اوست قرائت حضرت صادق اهل بیت صلوات الله علیهم لا ایمان لهم بکسر همزه است
و فی مجمع البیان قرأ ابن عامر لا ایمان بکسر الهمزة و رواه ابن عقدة باسناده عن عریق بن الوضاح الجعفی عن جعفر بن
محمد علیهما السلم لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ باشد که ایشان منتبه شوند و باز ایستند
از نقض عهد و پیمان و از طعن در دین حق احادیث اهل بیت علیهم السلم بحد تواتر معنوی رسیده که آیه کریمه و ان
نکثوا من بعد عهدهم تا لعلهم ینتهون در شان طلحه و زبیر و اصحاب ایشان که ناکثین عهد ولایت و خلافت با سعادت
امیر المؤمنین علیه السلم اند نازل شده و فی تفسیر علی بن ابراهیم نزلت فی اصحاب الجمل فقال امیر المؤمنین علیه السلم یوم الجمل و الله
ما قاتلت هذه الفئة الناکثة الا بآیة من کتاب الله یقول الله عز و جل و ان نکثوا ایمانهم من بعد عهدهم و طعنوا فی دینکم
الی آخر الآیه یعنی بخدا قسم که من مقاتله نکردم با این گروه عهدشکنان که اصحاب جمل اند مگر بآیه از کتاب الهی
که حق تعالی فرموده و ان نکثوا ایمانهم من بعد عهدهم و طعنوا فی دینکم تا آخر آیه و در امالی شیخ الطایفه مذکور است که یکی از
تابعین گفته که ابو عثمان یحیی مؤذن مسجد اقصی که مدت چهل سال در آن مسجد اذان میگفت روایت کرده که من از حضرت
امیر المؤمنین علیه السلم شنیدم که در حرب جمل این آیه کریمه را میخواندند و در حین قرائت قسم یاد کردند که مقاتله
نشده با اهل این آیه از آن وقتی که نازل شده مگر امروز و یکی گوید که از حقیقت این روایت از حضرت صادق علیه السلم
سؤال کردم حضرت فرمود که این شیخ که ابو عثمان است راست گفته و حضرت امیر المؤمنین علیه السلم همچنین
فرموده و در تفسیر عیاشی از ابی الطفیل روایت کرده که او گفت که در روز حرب جمل که حضرت علی صلوات الله علیه تحریص

اصحاب خود بر قتال اصحاب جمل میکرد و شنیدم که میفرمود بخدا قسم که اهل این آیه کریمه کشته نشده اند تا امروز
راوی گوید که من از ابی الطفیل پرسیدم که کنانه چه چیز است گفت کنانه تیر است که بعوض پیکان آهنین پیکان
استخوانی بران نصب کنند و عرب آنرا کنانه نامند در قرب الاسناد حمیری از حنان بن سدیر روایت
کرده که او گفت که من شنیدم از حضرت صادق علیه السلم که میفرمود آمدند نزد من جمعی از اهل بصره و در حق طلحه
و زبیر از من سوال کردند پس من گفتم که ایشان از ائمه و روسا کفر بودند بدرستی که وقتی که مرتضی علی علیه السلم در جنگ بصره
با طلحه و زبیر صف آرایی میکرد اصحاب خود را فرمود که تعجیل و شتاب در جنگ این قوم مکنید تا آنکه من قطع عذر
از ایشان بکنم پس حضرت بطرف اصحاب جمل رفته فرمود بآواز بلند که ای اهل بصره آیا هرگز دیدید شما که من در حکمی از
احکام الهی ظلم و جور کرده باشم یا آنکه حیف و میلی در قسمت اموال مسلمانان کرده باشم یا آنکه هرگز مال و دنیا را برای خود یا برای
اهل بیت خود خواسته باشم و شما زاده باشم تا شما بجهت نقض عهد خلافت من کرده باشید یا آنکه حدی
از حدود الهی را بر شما اقامت کرده باشم و بدیگران نکرده باشم اهل البصره در جواب گفتند هیچیک از این امور از تو واقع
نشده پس حضرت فرمود که چرا و بچه سبب بیعتی که با من بستید نقض آنرا جایز داشتید و با من در مقام محاربه در آمده اید و
بیعتی که با دیگران بسته بودید نکشت و نقض آن نکردید من بتحقیق کار شما بواقعی رسیده ام باید شما را در کفر و نقض
عهد گذاشت یا آنکه بشمشیر قطع رشته حیات شما کرد و بعد از این رو باصحاب خود کرده فرمود که ان الله تبارک و تعالی
میفرماید و ان نکثوا ایمانهم من بعد عهدهم و طعنوا فی دینکم فقاتلوا ائمة الکفر انهم لا ایمان لهم لعلهم ینتهون بعد ازان حضرت
امیر علیه السلم فرمودند که قسم بآن خدایی که شکافت دانه را و خلق کرد آدم را و برگزید محمد را به نبوت که این جماعت
اصحاب این آیه اند و مقاتله نشده با اصحاب این آیه از آن وقتی که نازل شده مگر امروز و محمد بن مسعود عیاشی از عمار روایت
کرده که حضرت صادق علیه السلم خطاب بشیعیان خود کرده فرمود که کسی که طعن و عیب در دین حق که شما دارید
بکند پس بتحقیق آن طعن کننده کافر است حق تعالی فرموده و طعنوا فی دینکم الی قوله تعالی ینتهون پس آیه مذکوره
چنانچه دانستی در بیان قتل ناکثین عهد خلافت امیر المومنین علیه السلم بود که بعد از زمان پیغمبر صلوات الله علیه و آله
بوقوع پیوست و بعد از این در شان ناکثین عهدی که در زمان پیغمبر صلوات الله علیه و آله واقع شده بود
میفرماید که **الا تقاتلون** چرا جنگ نمیکنید و نمیکشید **قوما نکثوا**
ایمانهم گروهی را که شکستند عهدهای خود را که با پیغمبر خدا بسته بودند که معاونت اعدا
دین نکنند چنانچه بنی بکر بعد از عهد و پیمان معاونت اعدا دین کردند و جمعی از مومنین بنی خزاعه را قتل کردند
وهموا و قصد کردند در دار الندوه **باخراج الرسول** بیرون
فرستادن محمد مصطفی صلی الله علیه و آله از مکه معظمه **وهم بدءوکم**

حال آنکه ایشان ابتدا کردند بمعادات نبی صلی الله علیه و آله و بنقض عهد **اول مرة** در اول بار پس چه چیز مانع
شماست از مقاتله و محاربه با ایشان **اتخشونهم** آیا شما میترسید از ایشان باید که از ایشان
نترسید و اگر بترسید **فالله احق** پس خدای تعالی سزاوارتر است **ان تخشوه** اینکه
بترسید او را و از عذاب و نکال او را **ان کنتم مومنین** اگر باشید شما
ایمان آرندگان و تصدیق کنندگان بخدا و برسول خدا زیرا که ایمان کامل اقتضای خوف بجناب مقدس الهی
میکند و بس تعالی و تقدس **قاتلوهم** مقاتله کنید و حرب نمایید با این ناکثین
یعذبهم الله تا عذاب کند ایشانرا خدای تعالی **بایدیکم**
بدستهای شما یعنی تا آنکه حق تعالی بنصرت دهد شما را و اقتدار و تمکین بخشد برآنکه شما ایشانرا بدست خود بکشید یا اسیر
کنید پوشیده نماند که فخر رازی در تفسیر کبیر خود گفته که مراد از عذاب در این آیت قتل و اسر است بنابرین معنی آیه
اینست که جنگ کنید با ایشان تا آنکه بکشد یا اسیر کند ایشانرا خدای تعالی بدستهای شما پس ظاهر نص دلالت
دارد بر آنکه افعال عباد مخلوق حق تعالی است نه مخلوق عباد و بعد از این نقل نقض جبائی معتزلی برین دلیل کرده
اگر جایز باشد بگوییم که خدای تعالی کفار را میکشد بدستهای مومنان هر آینه جایز خواهد بود که بگوییم حق تعالی مومنین را
نیز میکشد بدستهای کافران و همچنین جایز خواهد بود که بگوییم خدای تعالی تکذیب انبیا و لعن مومنین میکند بزبان کفار
و چون نزد مجبره اطلاق این امور بر خدای تعالی جایز نیست بیقین جایز نخواهد بود که بگوییم که خدای تعالی کفار را میکشد
بدستهای مومنین پس فخر رازی گفته که اصحاب یعنی مجبره در مقام جواب این نقض چنین گفته اند که آنچه شما بر ما
لازم آورده اید حق و صدق است و ما اعتقاد برین داریم الا آنکه بزبان اینها را نمیتوانیم گفت چنانچه با جزم داریم
که خدای تعالی خالق جمیع اجسامست و مع هذا بزبان نمیگوییم یا خالق الابوال و العذرات و یا مکون الخنافس و الدیدان
کاتب الحروف گوید که میسزد که بلعن و ریسمان بر ایشان و بر اقوال ایشان بخندند و با ایشان بگویند که آنچه شما
بآن اعتقاد دارید یا در واقع و نفس الامر خوبست یا بد اگر خوبست چرا نمیتوانید آنرا بدون خوفی و جهتی بزبان
آورید و اگر فی الحقیقه بد است نعوذ بالله چرا امر بد را در حق خدای تعالی اعتقاد کنید معلوم باشد که فخر رازی در
تفسیر کبیر خود در بعضی جا سخنان پهلودار که دلالت بر ترجیح اعتقاد اهل سنت کند آورده یکی آنکه حوا از استخوان پهلوی
چپ آدم مخلوق نشده و مخلوق شدن او از آن چنانچه معتقد اهل سنت است منافات با قدرت کامله الهی دارد
و دیگری آنچه الحال از اصحاب خود نقل کرده بنابرین شیخ الطایفه الناجیه شیخ بهاء الدین محمد عاملی جامعه الله بلطفه
الخفی در رساله توضیح المقاصد آورده که کان فخر الدین الرازی یمیل الی التشیع کما لا یخفی علی من تصفح تفسیره و اگر
در تتبع و تفحص آن تصلب او در تسنن نیز معلوم میشود **ویخزهم** و خوار و رسوا سازد ایشانرا

مغلوب و **وَيَنْصُرْكُمْ عَلَيْهِمْ** و نصرت دهد شمارا بر ایشان **وَ**
يَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ و شفا بخشد سینهای جمعی
از مؤمنین را که ایشان مؤمنین بنی خزاعه اند که در مکه معظمه از دست بنی بکر آزار یافته بودند **وَيُذْهِبْ**
غَيْظَ قُلُوبِهِمْ و تا ببرد اندوه دلهای ایشان را **وَيَتُوبُ اللَّهُ**
و قبول توبه کند خدای تعالی **عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ** بر هر که خواهد **وَاللَّهُ عَلِيمٌ** و الله تعالی
داناست بر جمیع اشیا **حَكِيمٌ** حکم کننده است بر وفق حکمت و مصلحت ابو الاغر تمیمی گوید که در روز جنگ
صفین عباس بن ربیعه بن حارث بن عبد المطلب را دیدم غرق سلاح بود درین وقت شخصی شامی از لشکر معویه
که او را غرار بن ادهم میخوانند بیرون آمد و او نیز مسلح و متکمل بود و عباس بن ربیعه را مبارزت طلبید و عباس بجنگ او شتافته
او را مقتول گردانید ابو الاغر گوید که درین اثنا شنیدم که شخصی این آیه را تلاوت میکرد که قاتلوهم یعذبهم الله بایدیکم و
یخزهم تا آخر پس چون خوب ملتفت شدم که آن شخص را ببینم دیدم که آنحضرت امیر المؤمنین علیه السلام است
أَمْ حَسِبْتُمْ آیا می پندارید شما ای مؤمنین **أَنْ تُتْرَكُوا** اینکه واگذاشته
شوید شما بر نوعی که هستید **وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ** حال آنکه ندانسته خدای تعالی **الَّذِينَ**
جَاهَدُوا مِنْكُمْ آنانی را که جهاد کرده باشند از شما یعنی و حال آنکه ظاهر
نکند خدای تعالی مجاهدین شما را که در علم کامل او درآمده اند **وَلَمْ يَتَّخِذُوا** معطوف است بر جاهدوا
داو داخل در صله الذین است یعنی و حال آنکه ظاهر نکند آنانی را که فرا نگیرند **مِنْ دُونِ**
اللَّهِ بجز از خدای تعالی **وَلَا رَسُولِهِ** و بجز از فرستاده خدا **وَلَا الْمُؤْمِنِينَ**
و بجز مؤمنان که موافق احادیث کثیره ائمه معصومین اند **وَلِيجَةً** دوست نهانی خود تا آنکه افشای
اسرار ایشان کنند خلاصه معنی آنست که دست از شما بر نخواهند داشت ای اهل ایمان تا آنکه حق سبحانه و تعالی
مخلصین شما را از غیر مخلصین ظاهر و هویدا کند و مخلصین شما آنانند که با کفار در راه دین خدا جهاد میکنند و دوستی
با اعدای دین نمیکنند بلکه اخذ نمیکنند بغیر از خدا و رسول و ائمه معصومین دوستی و مهربانی در اصول کافی از حضرت امام
محمد باقر علیه السلام روایت کرده که آنحضرت فرمود که یعنی بالمؤمنین الائمة علیهم السلام و همچنین در تفسیر عیاشی از آنحضرت
روایت کرده که آیاکم و الولایج فان کل ولیجة دوننا فهی طاغوت **وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا**
تَعْمَلُونَ و خدای تعالی داناست بآنچه شما عمل می آرید بطریق عامه و خاصه مرویست که مسلمانان
سرزنش اسیران بدر میکردند و حضرت امیر علیه السلام توبیخ عباس میکرد که چرا قطع صله رحم کردی و با رسول خدا
صلوات الله علیه و آله قتال و جدال جایز داشتی پس عباس گفت که شما بدیهای ما را میگوئید و خوبیهای ما را اظهار نمیکنید

حضرت فرمود آیا شما را خوبی هست گفت آری ما هم که تعمیر مسجد الحرام میکنیم و حاجیان را آب میدهیم و دربانی کعبه میکنیم
پس این آیه نازل شد که **مَا كَانَ لِلْمُشْرِكِينَ** سزاوار نیست مر مشرکین را
أَنْ يَعْمُرُوا مَسَاجِدَ اللَّهِ اینکه تعمیر کنند مسجدهای خدای تعالی را چه جای مسجد الحرام را و
محتملست که مراد از مساجد الله همین مسجد الحرام باشد و اطلاق جمع بر آن از آن جهت باشد که هر موضعی از آن مسجدیست
یا آنکه چون مسجد الحرام قبله مساجد است پس تعمیر او باعث تعمیر جمیع مساجد باشد و بعضی مسجد الله خوانده اند که مراد
از آن مسجد الحرام باشد **شَاهِدِينَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ بِالْكُفْرِ** در حالتی
که گواهان باشند بر نفسهای خود بکفر حاصل کلام اینست که مستقیم نیست جمع میان دو امر متنافی یعنی عمارت
بیت الله و عبادت غیر خدای تعالی **أُولَٰئِكَ** این گروه مشرکان **حَبِطَتْ**
أَعْمَالُهُمْ باطل شد بواسطه کفر و شرک کردارهای خوب ایشان از آنچه افتخار بآن میکنند مثل اکرام والدین
و سازی رباطات و اطعام حاج و اکرام ضیف **وَفِي النَّارِ** و در آتش دوزخ **هُمْ**
خَالِدُونَ ایشانند جاوید مانندگان **إِنَّمَا يَعْمُرُ** جز این نیست که باید
عمارت کند **مَسَاجِدَ اللَّهِ** مسجدهای خدای تعالی را **مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ** کسی که
ایمان آورده باشد بخدای تعالی که آن ملزم دارد ایمان برسول را بنابرین ایمان برسول مذکور نگردید
وَالْيَوْمِ الْآخِرِ و ایمان آورده باشد بروز قیامت **وَأَقَامَ الصَّلَاةَ**
و بپای داشته باشد نماز را **وَآتَى الزَّكَاةَ** و داده باشد زکوة مال خود را **وَ**
لَمْ يَخْشَ و نترسیده باشد **إِلَّا اللَّهَ** مگر خدای تعالی را **فَعَسَىٰ أُولَٰئِكَ**
پس واجبست بحال آن گروه **أَنْ يَكُونُوا مِنَ الْمُهْتَدِينَ**
اینکه باشند از راه یافتگان بطریق نجات ازین ترجمه معلوم شد که لفظ عسی در کلام الهی بمعنی وجوب و لزوم است و بعضی
که آنرا صیغه توقع گرفته اند گفته اند که فایده ذکر آن توبیخ بر کفار است که قطع بر اهتدای خود دارند یا نفی تکم [illegible]
اینجماعت با وجود کمالات نفسانی متوقع الاهتدا باشند و جزم در اهتدای خود نداشته باشند پس معلوم خواهد بود که
جزم شما در چه مرتبه است حاصل معنی آیه اینست که سزاوار عمارت مساجد این قسم جماعت که حامل کمالات علمی و عملی باشند
و عمارت مساجد اعم از آنست که از نو بنا کنند یا مرمت آنها نمایند و همچنین داخل در عمارتست پاک کردن مساجد
و چراغ روشن کردن در آن و عبادت حق تعالی در آن کردن و درس علم گفتن و حرف دنیا در آن نزدن در حدیث
قدسی وارد شده که خانهای من در زمین مساجد است و زیارت و عبادت کنندگان من در مساجد عمارت کنندگان
مساجدند پس خوشحال آن بنده که در خانه خود تطهیر نماید خود را از آلایش بعد زیارت و عبادت بعد از آن زیارت کند مرا

درخانهٔ من وسزاوارست هر کسی را که او را زیارت کنند که اکرام و احسان نماید مر زایر خود را محمد بن مسعود عیاشی رحمه الله تعالی
در تفسیر خود از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده که آنحضرت فرمودند که شخصی بحضرت امیر المومنین علیه السلم گفت
که ای امیر المومنین خبر ده مرا بفاضلترین مناقب خود حضرت امیر علیه السلم گفتند آری من و عباس و عثمان بن ابی شیبه در مسجد الحرام
بودیم که درینوقت عثمان بن ابی شیبه در مقام مفاخرت خود گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله خزانهٔ کعبه یعنی کلید
کعبه را بمن عطا کردند که تا مدار تعمیر خانه و غیر آن با من باشد و عباس گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله سقایه را که زمزم است
بمن بخشیدند که تا مر حاجیان را آب دهم و نه بخشیدند بتو ای علی چیزی درینوقت این آیه نازل شد که اجعلتم
سقایة الحاج آیا میگردانید شما اهل سقایه حاجیان را وعمارة المسجد
الحرام و اهل عمارت مسجد الحرام را بنا برین تقدیر آیه چنین است که اجعلتم اهل سقایة الحاج
و اهل عمارة المسجد الحرام و در قرائت حضرت امام محمد باقر علیه السلم سُقاة الحاج و عَمَرة المسجد الحرام آمده است یعنی ایا میگردانید
شما آب دهندگان حاجیان را و عمارت کنندگان مسجد الحرام را کمن آمن بالله همچو
کسی که ایمان آورده باشد بخدای تعالی والیوم الآخر و بروز قیامت پیش از همه عالمیان
وجاهد فی سبیل الله و جهاد کرده باشد با مشرکان در راه خدا لا یستوون
برابر نیستند این دو فرقه عند الله نزدیک خدای تعالی والله لا یهدی
القوم الظالمین و خدای تعالی راه نمی نماید به بهشت گروه ستمکاران را [illegible]
اعتقاد مساوات میان این دو فرقه و در بعضی روایات وارد شده که این آیه در شان علی و عباس و شیبه
نازل شده و در آنوقت که عباس سقایت حاج را برهان بر افضلیت خود میساخت و شیبه حجابت بیت را و علی
علیه السلم سبقت ایمان و مهاجرت و جهاد را و از حدیث روضهٔ کافی چنین معلوم میشود که عباس و شیبه بسقایت
و حجابت تفاخر و تفاضل بر علی و حمزه و جعفر علیهم السلم میجستند که این کریمه نازل شد چنانچه در تتمهٔ این حدیث است
که و کان علی و حمزه و جعفر علیهم السلم الذین امنوا بالله والیوم الآخر و جاهدوا فی سبیل الله و کثیری از علماء
خذلهم الله مانند ابن کثیر و واحدی و کواشی در مولفات خود آورده اند که این آیه در باب تفاخر طلحة بن شیبه و
عباس و علی در امور مذکوره نازل گردیده و بعد ازین حق تعالی در بیان عدم مساوات میان این دو فرقه میفرماید که
الذین امنوا آنانکه ایمان آورده اند و سبقت جسته اند در ایمان وهاجروا
و هجرت کردند از دیار خود وجاهدوا فی سبیل الله و جهاد کردند با کفار
در راه خدا باموالهم وانفسهم بسبب بذل مالهای خود و نفسهای خود
اعظم درجة عند الله بزرگترند از روی درجه و مرتبه ایشان

بلندتر است نزد خدای تعالی از آنهایی که این امور را بعمل آورده باشند هر چند در اصل ایمان شریک باشند و سقایت
حاج و حجابت و عمارت مسجد الحرام تعلق بایشان گرفته باشد واولئک و آن گروه جامع این کمالات
هم الفائزون ایشانند ظفر یابندگان بمقاصد دنیوی و اخروی و بنا بر حدیثی که مشهور بین الموافق و
المخالف که علی و شیعته هم الفائزون بر همگنان ظاهر است که مراد ازین آیه مرتضی علی علیه السلم است با سایر ان
حاج و عامرین مسجد الحرام یبشرهم ربهم بشارت میدهد ایشان را پروردگار ایشان بزبان پیغمبر خود
برحمة منه برحمتی نازل از جانب خود ورضوان و خشنودی کامل ازو
نسبت بایشان وجنات لهم فیها نعیم مقیم
و به بهشتهایی که مر ایشان راست در آن بهشتها نعمتهای دائمی که هرگز بر طرف نشود
خالدین فیها در حالتی که آن گروه جاوید مانندگان باشند در آن بهشتها ابدا همیشه تاکید خلود بتابید
بجهت آنست که تا کسی حمل خلود بمکث طویل نکند ان الله بدرستی که خدای تعالی عنده
اجر عظیم نزد اوست مزدی بسیار و جزای نیک بیشمار از حضرت صادقین علیهما السلم
مرویست که حاطب بن ابی بلتعه که اقربا و خویشان او در مکه بودند بجهت دوستی و رعایت جانب ایشان بقریش
نوشت که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله ارادهٔ فتح مکه دارد و ایشان را ازین معنی مطلع گردانید پس حق تعالی
منع کرد مومنین را از موالات کفار و فرمود که یا ایها الذین امنوا ای آنکسانیکه ایمان آورده اید
لا تتخذوا فرا مگیرید اباءکم پدران خود را واخوانکم و برادران
خود را اولیاء دوستان در امر دین ان استحبوا الکفر اگر برگزینند
ایشان کفر را علی الایمان بر ایمان ومن یتولهم منکم و هر که ایشان را
دوست دارد از شما ای مومنین فاولئک پس آن گروه هم الظالمون
ایشانند ستمکاران که وضع دوستی در غیر محل آن کرده اند مخفی نماند که سبب نزول این آیه کریمه چنانچه از حدیث
حضرت صادقین علیهما السلم شنیدی بحسب ظاهر قرآنست و اما بحسب باطن این آیه در باب نهی دوستی با جمعی
از اقربا و خویشان نازل شده که ایشان ولایت اول و ثانی را بر ولایت امیر المومنین علیه السلم اختیار کنند چنانچه
محمد بن مسعود عیاشی رحمه الله در تفسیر خود از حضرت ابی جعفر الباقر علیه السلم روایت کرده که کفر بحسب باطن
در این آیه ولایت اول و ثانیست و ایمان ولایت سادات امیر المومنین علیه السلم است قل
بگو ای محمد مر قریش را ان کان اباؤکم اگر باشند پدران شما
وابناؤکم و فرزندان شما واخوانکم و برادران شما و



أَزْوَاجُكُمْ و زنان شما وَعَشِيرَتُكُمْ و اقربا و خویشان شما
وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا و مالهایی که کسب کرده اید و جمع نموده اید آنرا وَتِجَارَةٌ
تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا و تجارتی که میترسید ناروایی آنرا وَمَسَاكِنُ
تَرْضَوْنَهَا و خانهایی که می پسندید آنرا و اختیار کرده اید جهت سکونت خود أَحَبَّ
إِلَيْكُمْ دوست تر بسوی شما مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ از خدا و فرستاده او
وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ و از جهاد کردن در راه او و مراد از حب حب اختیاریست نه حب اضطراری
زیرا که حب اضطراری داخل در تکلیف نیست فَتَرَبَّصُوا پس انتظار برید حَتَّىٰ
يَأْتِيَ اللَّهُ تا بیارد خدای تعالی بِأَمْرِهِ حکم خود را در باره شما که آن عقوبت آجل و عذاب عاجل است
وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ و خدای تعالی راه ننماید
نماید گروه بیرون روندگان از حد فرمان را یعنی نظر لطف و توفیق از ایشان باز گیرد تا در فسق و ضلالت خود باقی
مانند آنچه در اکثر تفاسیر معلوم میشود اینست که آیه کریمه قل ان کان آباؤکم و ابناؤکم تا آخر در باب متخلفین از هجرت نازل
شده زیرا که ایشان بواسطه محبت اقربا و تجارت و مال از هجرت باز ماندند و در مکه معظمه در خانهای خود متوقف شدند و اما بزعم
علی بن ابراهیم سبب نزولش اینست که مشرکین قبل از منع دخول مسجد الحرام از اطراف و جوانب بمکه معظمه داخل میشدند
و بدین جهت قریش و اهل مکه خرید و فروخت بسیار میکردند و خانها بکرایه میدادند و خویشان خود را که از دور
دست بمکه می آمدند ملاقات مینمودند بعد از منع مشرکین از دخول مسجد الحرام قریش بجزع و فزع آمده گفتند اینست
تجارتها و ضیاع عیالها و خرابی دورها بنابرین حق تعالی این آیات را نازل گردانید و به پیغمبر خود فرمود که بگو بقریش
که هر گاه نزد شما اقربا و تجارت و خانها بهتر باشند و آنها را از خدا و رسول و جهاد در راه او دوست تر داشته باشید
پس انتظار عقوبت خدای تعالی بکشید چون قبل ازین حق تعالی مؤمنین را امر بقتال کفار کرد بعد ازین در مقام
ذکر نصرتهای متعدده که مؤمنین را داده میفرماید که لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي
مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ لام لقد نصرکم الله لام قسم است یعنی قسم بذات مقدس الهی که نصرت
داد شما را ای مؤمنین خدای تعالی در مواضع بسیار از مواقع جنگ و مراد از مواطن کثیره هشتاد موطن است زیرا که
در کتاب کافی آورده که بعضی از اصحاب ذکر کرده اند که متوکل عباسی را چون مسموم گردانیدند او نذر کرد که اگر مرا ازین سم
مضرتی نرسد و ازین جهت خلاص شوم در راه خدا مال کثیر تصدق نمایم و بعد از خلاصی از محنت سم فقها را طلب داشت
و از حد مال کثیر استفسار نمود بعضی صد هزار و بعضی ده هزار گفتند و اختلاف در میان فقها پیدا شد درین
اثنا شخصی از ندما متوکل که نام او حسن بود با او گفت که رفع این اشکال را علی الهادی علیه السلام خواهد کرد کسی بخدمت او بفرست

عیاشی آورده که یحیی بن ابی منصور منجم این راه حق را بمتوکل نمود و علی بن ابراهیم آورده که شخصی عباده نام او را باین امر ترغیب کرد
بهر تقدیر پس متوکل جعفر بن محمود را بواسطه تفتیش این مطلب بخدمت آنحضرت فرستاد و او بخدمت حضرت آمده
از حد مال کثیر سوال نمود حضرت فرمود که حد مال کثیر هشتاد است پس جعفر گفت یا سیدی وجهی از برای این معنی التماس دارم
حضرت فرمود که وجه اینست که حق تعالی فرموده لقد نصرکم الله فی مواطن کثیرة و چون ما مواطن نصرت را احصا کردیم هشتاد
موطن بر آمد لهذا میباید که حد مال کثیر هشتاد باشد وَيَوْمَ حُنَيْنٍ معطوفست بر مواطن
کثیره و یوم از جمله زمانست و مواطن مکان و چون عطف زمان بر مکان صحیح نیست پس لفظ موطن در اینجا محذوفست و تقدیر
کلام چنین است که لقد نصرکم الله فی مواطن کثیرة و فی موطن یوم حنین یعنی هر آینه بتحقیق نصرت داد شما را خدای تعالی در مواضع
بسیار که با کفار در آن مواضع جهاد کردید و نصرت داد شما را در موضع جهاد روز حنین و حنین وادیست میان مکه و طائف
که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله بعد از فتح مکه در آن وادی با قبیله هوازن و ثقیف جهاد نمود و عدد لشکر ظفر
اثر آنحضرت در آن روز ده هزار یا دوازده هزار مرد بود و چون ابوبکر ملاحظه کثرت لشکر اسلام نمود نظر بعجب و تکبر گفت
امروز از جهت قلت مغلوب نخواهیم گشت چنانچه حق تعالی میفرماید که نصرت داد شما را خدای تعالی در جنگ حنین
إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ چون بعجب آورد شما را بسیاری شما
در آن جنگ و فی تفسیر العیاشی عن عجلان عن ابی عبد الله علیه السلام فی قول الله و یوم حنین اذ اعجبتکم کثرتکم فقال ابو فلان
یعنی پس حضرت صادق علیه السلام فرمود که تعجب کننده ابوبکر بود و بنابر تکبر و اصابت عین آن لعین اول شکست بر
لشکر اسلام افتاد و خالد بن ولید با قبیله بنی سلیم که مقدمه لشکر اسلام بودند بهزیمت رفتند و از هزیمت ایشان
بقیه لشکر نیز رو بگریز گذاشتند علی بن ابراهیم آورده که در حین گریز لشکر اسلام زنی از قبیله بنی مازن خاک بر روی منهزمین
میپاشید و میگفت کجا میگریزید آیا از خدا و رسول او میگریزید درین اثنا عمر را دید که مانند روباه میگریزد مازنیه باو گفت
وای بر تو ای عمر این چه کار است که میکنی در جواب گفت امر خدا اینچنین است و من بنا بر امر خدا میگریزم و در آن روز
کسی که در جنگگاه باقی مانده بود حضرت امیر البرره و قاتل الکفره علی مرتضی علیه السلام بود که با وجود تحمل لوا اکثر کفار را میکشت
در روضه کافی از عجلان بن ابی صالح روایت کرده که او گفت که من از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که میفرمود که حضرت
امیر المؤمنین در روز حنین بدست مبارک خود چهل مبارز را بخاک هلاک انداخت فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ
پس دفع نکرد از شما آن کثرت شَيْئًا چیزی را از غلبه و صولت دشمن وَضَاقَتْ
عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ تنگ شد بر شما زمین آن وادی بِمَا رَحُبَتْ
با فراخی و توسعتی که داشت بنابرین تفسیر کلمه با در بما رحبت بمعنی مع است و حاصل کلام اینست که شما با وجود فراخی
آن زمین آنچنان در وقت هزیمت سراسیمه شده بودید که گریزگاهی و پناهی نمی یافتید ثُمَّ وَلَّيْتُمْ

مُدْبِرِينَ پس برگشتید شما در حالتی که هزیمت کنندگان بودید و درین وقت حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله شمشیر کشید و استر خود را در میدان جهانید و بعباس که آواز بلند داشت گفت بر آن بلندی
برو و اصحاب مرا بخوان و دست بدعا برداشته گفت اللهم لک الحمد و الیک المشتکی و انت المستعان
پس جبرئیل نازل شده گفت یا رسول الله این دعائیست که چون موسی آنرا خواند از برای نجات او دریا شکافته شد
و از فرعون و فرعونیان امان یافت چون عباس اصحاب را باین عبارت خواند که یا عباد الله یا اصحاب الشجرة یا
اصحاب سورة البقرة و انصار از ندای او برگشتند درینوقت حضرت بعباس فرمود این مردم چه جماعت اند
که برگشته اند ای ابا الفضل گفت ایشان انصارند پس حضرت فرمود الآن حمی الوطیس یعنی این زمان گرم شد
تنور آهنین مراد آنست که این زمان که انصار از فرار برگشته اند آتش حرب مشتعل شد و گویند که حضرت مشتی خاک
بر روی اعدا پاشید و شاهت الوجوه فرمود پس اعلام نصرت و ظفر بحرکت آمد و هوازن تاب مقاومت
نیاوردند چنانچه حق تعالی میفرماید که **ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى**
رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ پس فرو فرستاد خدای تعالی سکینه خود را که باعث
تسکین دلها و زوال خوفهاست بر پیغمبر خود و بر مؤمنین اختلافست در آنکه مراد از مؤمنین منهزمین اند یا ثابتین
با رسول الله و گفته اند که اعاده جار در علی المؤمنین اشارتست بر اختلاف حال رسول الله و مؤمنین است
علی بن اسباط گوید که از حضرت امام رضا علیه السلام پرسیدم که سکینه چه چیز است حضرت فرمود ریح من الجنة
لها وجه کوجه الانسان اطیب رائحة من المسک و هی التی انزلها الله علی رسوله صلی الله علیه و آله بحنین فهزم المشرکون
یعنی سکینه بادیست از بهشت مر آنرا رویست مانند روی آدمی خوشبوتر است از مشک و آن بادیست که حق تعالی
در روز حرب حنین بر رسول صلوات الله علیه و آله نازل کرد و مشرکین بهزیمت رفتند **وَأَنْزَلَ جُنُودًا**
لَمْ تَرَوْهَا و فرو فرستاد لشکرهائی که ندیدید شما ایشان را یعنی فرو فرستاد برای یاری دادن
نصرت دادن شما ملائکه را بعضی پنج هزار و برخی شانزده هزار و جمعی شش هزار گفته اند و اگرچه مؤمنین ملائکه را ندیدند
اما کفار دیدند و قتل خود را از دست ایشان مشاهده کردند چنانچه مردی از قبیله بنی نصر بن معاویه که او را شجره بن ربیعه
میگفتند و در جنگ حنین بدست مؤمنین اسیر شده بود مؤمنان را گفت که کجایند آن اسبهای ابلق و مردم سفیدپوش
که بر آنها سوار بودند و لشکر ما بدست ایشان کشته شده و شما در میان ایشان مانند خالی مینمودید بر روی چهرهٔ ایشان
در جواب او گفتند که آنها ملائکه بودند که حق تعالی آنها را برای اعانت و نصرت ما فرستاده بود **وَعَذَّبَ**
الَّذِينَ كَفَرُوا و عذاب کرد خدای تعالی آنها را که کافر شده بودند بخدا و برسول او بآنکه بسیاری از ایشان
کشته شدند و جمعی اسیر شدند و اموال و چهارپایان ایشان بنهب و غارت رفت **وَذَلِكَ جَزَاءُ**

الْكَافِرِينَ این عذاب دنیوی پاداش عمل کرده کافرانست **ثُمَّ يَتُوبُ اللَّهُ**
پس قبول توبه میکند خدای تعالی و توفیق اسلام میدهد **مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ** از پس این حکم
عَلَى مَنْ يَشَاءُ بر هرکه خواهد از قبیله هوازن و ثقیف پس این آیه در شان منهزمان روز حنین است
که جمعی از ایشان بخدمت حضرت آمده مسلمان شدند و چون قبول توبه تفضلی است از جانب الله و بر هرکه خواهد
این تفضل میکند لهذا التعلیق بمشیت کرد **وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ**
و خدای تعالی آمرزنده مهربانست بتجاوز از سیئات ایشان **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا**
ای آنکسانی که ایمان آورده اید **إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ** کلمه انما را در این مقام
بعضی از قبیل حصر موصوف بر صفت گرفته اند چنانچه صحیح اینست و بعضی از قبیل حصر صفت بر موصوف دانسته اند
عکس اول بنا بر اول معنی آیه چنین است که نیستند مشرکان مگر نجس و این یا بطریق مبالغه است یا بطریق حصر اضافی
یعنی نیست در میان صفت طهارت و نجاست از برای مشرکان مگر نجاست و بنا بر ثانی معنی چنین است که نیست
نجس از افراد انسان مگر مشرکان و بر هر تقدیر بر ابوحنیفه لازم می آید که عکس کلام الهی گفته باشد زیرا که اعتقاد او آنست
که آب منفصل از اعضای مسلمان در حین وضو و غسل نجس است و آب منفصل از اعضای مشرک پاک پس میت مسلمان
نجس و میت نجس از افراد انسان مسلمان و ظاهر متبادر از نجس لغة و عرفا نجاست عینی است مانند نجاست
سگ و خوک و حکم بنجاست عینی مشرکان مذهب امامیه و ابن عباس است زیرا که نقل کرده اند ازو که گفته اعیانهم
نجسة کالکلاب و الخنازیر و مشرک مشتق است از اشراک و تعلیق حکم بر مشتق دالست بر علیت ماخذ اشتقاق پس
معنی چنین است که مشرکان نجس اند از جهت اشراک پس مادام که اشراک باقی باشد نجاست باقی است و الا فلا خلاف
در آنکه معنی شرعی مشرک مطلق کافر است یا کافر غیر کتابی که قایل بتوحید نیست پس اگر معنی مشرک مطلق کافر باشد
ثابت شود بتصریح آیه مذکوره نجاست عینیه جمیع کافران و اگر معنی مشرک کافر غیر کتابی باشد ثابت شود نجاست
عینیه کافر غیر کتابی بتصریح آیت و نجاست عینیه کافر کتابی باجماع و روایات اهل بیت علیهم السلام
فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ پس باید که نزدیک نشوند این مشرکان مسجد الحرام را
و باقی مساجد نیز حکم مسجد الحرام دارد از جهت نصوص ائمه هدی علیهم السلام **بَعْدَ عَامِهِمْ**
هَذَا پس ازین سال که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام سورۀ برائت را بر ایشان خواند و آن سال نهم از هجرت
بود **وَإِنْ خِفْتُمْ عَيْلَةً** و اگر بترسید ای مؤمنان اهل مکه درویشی را از جهت آنکه چون
منع واقع شد مشرکان دیگر در موسم حج بمکه نیایند و غله و طعام نیارند و سودا و معامله بر طرف شود **فَسَوْفَ**
يُغْنِيكُمُ اللَّهُ پس زود باشد که مستغنی سازد شما را خدای تعالی **مِنْ فَضْلِهِ**

از فضل و رحمت خود **إن شاء** اگر خواهد این قید بجهت آنست که تا مردم بالکلیه دست از کسب نکشند و شبهه نکنند که
مزیت در رزق و فراخی آن مر بعضی را دون بعضی از جانب اوست جل جلاله و عظم شأنه و حق تعالی این وعده
وفا فرموده اصناف مردمان را از اطراف و اقطار زمین متوجه حرم ساخت که تا انواع غلات و امتعه بانجا
می آوردند و مع ذلک مؤمنان را فتح بلاد اهل شرک کرامت فرمود تا از جهت غنایم غنی شدند **إن الله**
علیم بدرستی که خدای تعالی داناست بر احوال بندگان **حکیم** حکم کننده است بر وفق مصالح
و بعد از ذکر مقاتلت بت پرستان بمحاربه اهل کتاب امر میکند و میفرماید که **قاتلوا** جنگ
کنید و بکشید **الذین لا یؤمنون بالله** آنان را که ایمان نمی آورند بخدا چنانچه
شرط ایمانست چه جمعی از ایشان گویند که عزیر و عیسی پسران خدا اند **ولا بالیوم الآخر** و نه بروز
قیامت چنانچه باید زیرا که میگویند آتش دوزخ نخواهد سوخت ما را مگر چند روز **ولا یحرمون** و نه
حرام میدانند **ما حرم الله و رسوله** آنچه را که حرام گردانیده است
آن را خدای تعالی و رسول او که موسی و عیسی اند و آنچه حرام کرده اند کتمان نعت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله است و حاصل کلام
اینست که این اهل کتاب عمل باصول دین منسوخ خود میکنند و اعتقاد بآن میدارند و بعضی گفته اند که مراد از رسول پیغمبر
صلوات الله علیه و آله است و از ما حرم الله اموری که بشرع پیغمبر ما صلی الله علیه و آله حرام است و مراد از تحریم رسول
تبلیغ محارم است براءت و الحاق او با خدای تعالی در صفت تحریم جهت تعظیم و تأکید تحریم است
ولا یدینون دین الحق و قبول نمیکنند و عمل نمینمایند بدین و ملت راست و درست
که آن دین اسلام است بنابراین اضافه دین بر حق اضافه موصوفست بر صفت یعنی دینی که این صفت دارد که حق است
و بعضی گفته اند که مراد از حق خدای تعالی است یعنی قبول نمیکنند دینی که مر خدای تعالی است و بنابراین اضافه در این مقام
اضافه لامیست و در واقع هر دو طریق یک معنی بر میگردد زیرا که دین خدای تعالی نیز همان دین اسلامست که موصوف
بصفت حقیت است و ناسخ و مبطل جمیع ادیانست **من الذین اوتوا الکتاب**
بیان الذین لا یؤمنون بالله ولا بالیوم الآخر است تا آخر یعنی مقاتله کنید با گروهی که موصوفند بعدم ایمان و غیر آن
از آن جماعت که داده شده بایشان کتاب بحسب حقیقت و آن یهود و نصاری اند که توریه و انجیل برای ایشان نازل شده و
یا بحسب شبهه و زعم ایشان و آن مجوس است که ایشان را پیغمبری بود که کتابی داشت ایشان پیغمبر خود را کشتند و کتاب او را سوختند
و کتابی دیگر وضع کردند و زعم نمودند که آن کتاب الله است چنانچه در بعضی روایات آمده و از حضرت رسالت پناه مرویست
که فرموده سنوا بهم سنة اهل الکتاب یعنی عمل کنید با مجوس عملی که با اهل کتاب میکنید و از این جهت اهل کتاب در شرع
عبارتست از مجموع فرق ثلاثه و این آیه اشارتست بر آنکه چنانچه با کفار مقاتله باید کرد با اهل کتاب نیز واجبست مقاتله

کردن **حتی یعطوا الجزیة** تا آن زمان که بدهند جزیه را از ایشان **عن ید و هم**
صاغرون از دست خود و ایشان حال کونی که ایشان ذلیل و خوار شدگان باشند چه حکم شرع
آنست که جزیه را بدست خود بدهند و وکیلی در این باب تعیین نکنند و پیاده بیایند و اهل اسلام نشسته و ایشان
ایستاده باشند بلکه در وقت جزیه گرفتن گردنی چند نیز بایشان بزنند تا از این ذلت و خواری به تنگ آمده مسلمان شوند
و قالت الیهود عزیر ابن الله و گفتند یهود از اهل کتاب که عزیر بن شرخیا پسر خدای
تعالی است عزیر با تنوین چنانچه قراءت عاصم است مبتدا است و ابن الله خبر آن **و قالت**
النصاری و گفتند ترسایان از اهل کتاب **المسیح ابن الله** عیسی ملقب بمسیح
پسر خداست و همه یهود و نصاری این سخن را نمیگفتند بلکه بعضی از ایشان این اعتقاد بودند نه همه ایشان چنانچه اهل تفسیر
تصریح باین کرده اند **ذلک قولهم بأفواههم** آنچه مذکور شد سخن یهود و نصاری
است بدهنهای ایشان یعنی بدون حجتی و برهانی این نوع سخنان بیهوده را میگفتند **یضاهئون**
قول الذین کفروا ای یضاهئون قولهم قول الذین کفروا یعنی مشابه میسازند ایشان
سخن خود را سخن آنانکه کافر شدند **من قبل** پیش از ایشان از عبده ملائکه و اصنام در کتاب
احتجاج روایت کرده که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله از عزیریان حجت طلبید ایشان گفتند که بعد از اندراس
توریه عزیر احیاء آن برای ما کرد و این نوع معجزه از غیر پسر خدا ناشی نخواهد شد و همچنین حضرت از عیسویان برهان خواست
ایشان نیز معجزات عیسی را دلیل فرزندی او ساختند پس حضرت در جواب هر دو فرمود که بنابر قول شما موسی که اول [illegible]
توریه را آورد و از معجزات عظیمه و خارق عادات عجیبه سر زد اولی و احق بود بفرزندی خدای تعالی پس شما او را [illegible]
که فرزند خدا او نمیدانید نه عزیر و عیسی را پس ایشان ساکت شده دیگر دلیلی نتوانستند آورد لهذا خدای تعالی فرمود که ذلک
قولهم بأفواههم و فخر رازی در تفسیر خود آورده که اقرب پیش من آنست که چون حق تعالی در کتاب انجیل عیسی را بجهت اظهار
شرافت و عظمت شأن [illegible] و این اطلاق کرده چنانچه ابراهیم را خلیل خوانده بعضی از کوته نظران نصاری این معنی را حمل بحقیقت کرده
گرده بفرزندی عیسی قایل شده باشند **قاتلهم الله** لعنت کناد ایشان را خدای تعالی
أنی یؤفکون چگونه برگردانیده میشوند از راه حق فی کتاب الاحتجاج عن امیر المؤمنین
علیه السلام قال الله تعالی قاتلهم الله أنی یؤفکون ای لعنهم الله فسمی اللعنة قتالا و در تفاسیر عامه قاتل را بمعنی هلاک گرفته اند
یعنی هلاک کناد خدای تعالی ایشان را **اتخذوا** فرا گرفتند یهود و نصاری **أحبارهم**
علما و فقهای خود را **و رهبانهم** و زاهدان و گوشه نشینان خود را
أربابا معبودان **من دون الله** بجز از خدای تعالی احبار برای یهود است و رهبان

برای نصاری مراد آن نیست که یهود و نصاری احبار و رهبان را حقیقةً معبود و رب خود دانسته بودند بلکه چون احبار و رهبان پیش خود تحلیل ما حرّم الله و تحریم ما احلّه الله نمودند و یهود و نصاری تابع ایشان شدند پس گویا که آنها احبار و رهبان را ارباب و معبود خود دانستند نه خدای تعالی را چنانچه محمد بن مسعود عیاشی رحمه الله تعالی در تفسیر این آیه از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده که اما و الله ما صاموا لهم و لا صلّوا و لکنهم احلّوا لهم حراماً و حرّموا علیهم حلالاً فاتّبعوهم فعبدوهم من حیث لا یشعرون یعنی آگاه باشید بخدا قسم که یهود و نصاری نماز و روزه برای احبار و رهبان خود بجا نیاوردند لیکن احبار و رهبان حرام را از برای یهود و نصاری حلال کردند و حلال را حرام و ایشان تابع شدند پس عبادت کردند ایشان احبار و رهبان را بدون آنکه آگاه باین عمل شنیع خود باشند و در روایتی دیگر آمده که و لکنهم اطاعوهم فی المعصیة و در اصول کافی از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده که من اطاع رجلاً فی معصیة الله فقد عبده **وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ** و عیسی پسر مریم را نیز خدا و معبود خود اخذ کردند **وَمَا أُمِرُوا** در حالی که این احبار و مربوبین مأمور نشدند **إِلَّا لِيَعْبُدُوا** مگر آنکه عبادت کنند **إِلَٰهًا وَاحِدًا** خدای یکتا و یگانه را **لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ** نیست هیچ معبودی مگر او **سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ** پاکست آن اله واحد از آنچه ایشان شریک میگیرند برای او **يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا** میخواهند ایشان اینکه فرو نشانند و خاموش نمایند **نُورَ اللَّهِ** نور خدا را که آن دلایل و حجج ظاهره است بر وحدانیت و تقدس او از آلایش امکانیت **بِأَفْوَاهِهِمْ** بدهنهای خود یعنی باظهار شرک **وَيَأْبَى اللَّهُ** ای و یأبی الله کل شیء و اباء دارد خدای تعالی یعنی راضی نیست و نمی پسندد هیچ چیز **إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ** مگر آنکه تمام گرداند آن حجج و دلائل ظاهره خود را باعلای کلمهٔ توحید مخفی نماند که و یابی الله الا ان یتم نوره کلام موجبست با حذف مستثنی منه و در کلام موجب حذف مستثنی منه را جایز نداشته اند مثلاً نمیگویند که جائنی الا زید اما در کلام منفی این حذف مجوّز است و استثنا را استثناء مفرغ مینامند و میگویند ما جاءنی الا زید و در دفع این بحث گفته اند که اگرچه یابی فعل موجبست اما در معنی نفی است و یابی به تقدیر و لا یرضی است چنانچه در ترجمه تصریح باین معنی کرده شد پس استثناء در کلام منفی واقع شده **وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ** و اگرچه مکروه داشته باشند و نخواهند آنرا کافران و منکران پیغمبر آخر الزمان صلوات الله علیه و آله و در احادیث اهل بیت علیهم السلم وارد شده که مراد از نور ولایت امیر المؤمنین علیه السلم است و مراد از اتمام نور انتشار ولایت اوست در قلوب مؤمنین و زیاده کردن کمالات او اگرچه کافران مکروه داشته باشند ولایت او را چنانچه در حدیث محمد بن الفضیل از حضرت امام موسی علیه السلم آمده که این آیه اینچنین نازل شده که و لو کره الکافرون بولایة علی

هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ اوست آن خدائی که فرستاد پیغمبر خود محمد را بمعجزات و حجج **وَدِينِ الْحَقِّ** و بدین صحیح درست **لِيُظْهِرَهُ** تا ظاهر سازد و غالب گرداند این دین حق را **عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ** بر همه دینها **وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ** و اگرچه کراهت دارند آنرا مشرکان در موضع و لو کره الکافرون و لو کره المشرکون فرمود تا دلالت کند بر اینکه این گروه کفر و انکار رسول را با شرک بخدای تعالی ضم کرده اند این توجیه را قاضی ناصر الدین بیضاوی در تفسیر خود آورده و در احادیث خازنان وحی الهی و اندکان اشیا گاهی سلام الله علیهم مصرحست که این آیه کریمه در شان قایم آل محمد صلوات الله علیه نازل شده و تأویل آن بعد از تنزیل آنست زیرا که بعد از خروج قایم آل محمد غالب میگردد دین حق که ولایت او و اوصیا است بحقّی است بر جمیع ادیان و باقی نمیماند هیچ دینی و مذهبی مگر این دین حق حتی آنکه کافر یا مشرکی در آن زمان در میان سنگی جا گیرد آن سنگ بزبان آمده مؤمنین را اعلام کند که در میان من کافر پنهان شده مرا بشکنید و او را بکشید **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** ای آنکسانیکه ایمان آورده اید **إِنَّ كَثِيرًا مِنَ الْأَحْبَارِ وَالرُّهْبَانِ** بدرستی که بسیاری از فقهای یهود و زاهدان نصاری **لَيَأْكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ** هر آینه میخورند مالهای مردم را **بِالْبَاطِلِ** بطریق باطل که آن رشوتست بتغییر احکام الهی کنند **وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ** و باز میدارند مردمان را از راه حق که دین حق تعالی است **وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ** و آنانکه جمع میکنند و در زمین پنهان میسازند طلا و نقره را **وَلَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ** و نفقه نمیکنند آن کنوز را که مستفاد از یکنزون است یا کل واحد از ذهب و فضه را که ذهب مؤنث معنوی و جمع ذهبه است و فضه مؤنث لفظی مخفی نماند که بعضی الذین را باهل کتاب تفسیر کرده اند بنابر اینکه آیت سابقه در بیان احوال ایشانست اما حق آنست که مراد از آن مطلق اهل کتاب و مسلمانان باشد چنانچه زید بن وهب گوید که وقتی مرا اتفاق مرور بربذه که مسکن ابوذر رضی الله عنه بود افتاد و بخدمت او رسیدم و با وی گفتم که چه چیز ترا باین بلاد انداخت ابوذر رضی الله عنه فرمود وقتی که من در شام بودم آیه کریمه و الذین یکنزون الذهب و الفضة را میخواندم معویه که مصداق این آیه بود گفت مراد ازین آیه اهل کتابند نه مسلمانان پس من گفتم که اینچنین نیست که تو گمان کرده بلکه در حکم این آیت هم ما و هم اهل کتاب همه داخلیم و این سخن حق باعث وحشت آن ناحق گردید و بعثمان شکوه من نوشت و عثمان در جواب نوشت که او را نزد من روانه کن و چون من بمدینه آمدم چنان عثمانیان از خود متنفر یافتم که گویا هرگز ایشان مرا ندیده بودند و من این تنفر قوم بعثمان گفتم عثمان گفت از شهر ما دور شو من گفتم کجا روم هر جا که باشم از تکرار این کلام حق خود را معزول نخواهم داشت پس

نصف الجزو

لا علاج رنده آمدم و مراد از انفاق درین آیه زکوتست بدلیل آنکه شیخ در امالی باسناد خود روایت کرده که چون این آیت
نازل شد رسول الله صلی الله علیه وآله فرمود که کل مال تؤدی زکوته فلیس بکنز وان کان تحت سبع ارضین وکل مال لا
تؤدی زکوته فهو کنز وان کان فوق الارض یعنی هر مالی که ادا کرده شده باشد زکوة آن پس نیست آن داخل کنز واگرچه
آن پنهان در زیر هفت زمین باشد و هر مالی که زکوة آن ادا نشده باشد پس آن داخل کنز است واگرچه بر بالای
زمین باشد و هرگاه مراد از انفاق زکوة باشد پس تخصیص ذهب و فضه بواسطه آنست که آنها مناط تمول واصل آنند
فَبَشِّرْهُمْ پس آنانکه انفاق مال در راه خدا نمیکنند مژده ده ایشان را یعنی خبر ده ایشان را
بِعَذَابٍ أَلِيمٍ بعذاب دردناک **يَوْمَ يُحْمَى** در روزیکه افروخته شود آتش
عَلَيْهَا بر آن گنجها یا بر آن فضه و ذهب **فِي نَارِ جَهَنَّمَ** در میان آتش دوزخ
فَتُكْوَى بِهَا پس داغ کرده شود بآنها **جِبَاهُهُمْ**
پیشانیهای ایشان که در وقت دیدن فقرا و مستحقین زکوة گره بر آن میزدند **وَجُنُوبُهُمْ**
و پهلوهای ایشان که از اهل فقر خالی میکردند **وَظُهُورُهُمْ** و پشتهای ایشان که بر فقرا
میگردانیدند و در آن وقت ملائکه عذاب با ایشان گویند که **هَٰذَا** این طلاها و نقرهای گرم کرده شده
مَا كَنَزْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ آن چیزیست که جمع کرده بودید و پنهان ساخته
برای منفعت نفسهای خود و امروز باعث مضرت نفسهای شماست **فَذُوقُوا** پس بچشید و دریابید
مَا كُنْتُمْ تَكْنِزُونَ مرارت و بال آن مالها را که بودید که جمع و پنهان
میکردید آنرا از برای خود بنابرین ترجمه کلمه ما بمعنی الذی است و ضمیر راجع بآن محذوف ای ما کنتم تکنزونه و ممکن است
که کلمه ما مصدریه باشد ای فذوقوا وبال کنزکم و بعد از بیان ظلم جامع مال غیر باذل بیان اشهر حرم میکند و میفرماید که
إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ بدرستی که شمار ماهها نزد و حکم خدایتعالی و تقدیر
او جل شانه **اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا** دوازده ماهست که ثابتست
فِي كِتَابِ اللَّهِ در کتاب خدا که لوح المحفوظ است **يَوْمَ خَلَقَ**
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ متعلق است بقول خدای تعالی که فرموده عند الله باین تقدیر
که ان عدة الشهور عند الله یوم خلق السموات والارض اثنی عشر شهرا فی کتاب الله یعنی بدرستی که
شماره ماهها نزد خدایتعالی روزی که آفرید آسمانها و زمین را دوازده ماه است در لوح المحفوظ است و اولی آنست که یوم متعلق باشد
بلفظ ثابت مقدر که فی کتاب الله نیز متعلق بآنست ای ثابت فی کتاب الله یوم خلق السموات والارض یعنی عده
شهور دوازده ماهست که ثابت است در کتاب خدای تعالی روزیکه ایجاد کرد خدایتعالی سموات و ارض و اجرام و ازمنه را

مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ ازین دوازده ماه چهار ماه حرام است که در آن محاربه با اعدا نمیکنند
مگر آنکه اعدا حرمت این ماهها را منظور ندارند و ابتدا بمحاربه کنند و آن چهار ماه سه ماه پیوسته اند با هم که ذی قعده
و ذی حجه و محرم باشد و یکی منفرد که آن ماه رجب است و چون قبیله مضر این ماه را معظم میداشتند بخلاف غیر ایشان
از قبایل عرب لهذا آنرا بمضر نسبت میدهند که رجب مضر میگفتند چنانچه در مجمع البیان در بیان اشهر حرم از حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه وآله روایت کرده که آنحضرت فرمودند که ثلثه متوالیات ذو القعده و ذو الحجه و المحرم و رجب
مضر بین جمادی و شعبان **ذَٰلِكَ** این تحریم چهار ماه و نگاه داشتن حرمت آنها **الدِّينُ الْقَيِّمُ**
دین درست و راست است که آن دین ابراهیم و اسمعیل است و صاحب مجمع البیان ما اشار الیه ذلک را
عدت شهور گرفته و دین را تفسیر بحساب نموده یعنی شماره ماهها بدوازده حساب است درستست و بودن
دین بمعنی حساب در آیه دیگر نیز مستفاد میگردد زیرا که حق تعالی فرموده یومئذ یوفیهم الله دینهم الحق ای حسابهم
فَلَا تَظْلِمُوا فِيهِنَّ پس ستم مکنید در همه این دوازده ماه یا درین چهار ماه **أَنْفُسَكُمْ**
بر نفسهای خود بنابر اول مراد آنست که در همه عمر ستم بر خود مکنید و بنابر ثانی مراد آنست که در خصوص این چهار ماه بر خود
ظلم روا مدارید یعنی هتک حرمت این چهار ماه مکنید و مقاتله را درین چهار ماه جایز مدانید و بعضی که حرمت مقاتله را
درین ماهها منسوخ میدانند بواسطه جهاد حضرت با هوازن در حنین در شوال و ذی قعده ظلم را بعصیان تفسیر کرده اند
و گفته اند که فایده تخصیص اینست که تا اشارت باشد بر آنکه طاعت درین چهار ماه اعظم ثوابا است و معصیت اکبر عقابا
شیخ الطایفه المحقه در کتاب غیبت باسناد خود از جابر جعفی روایت کرده که او گفته که من از حضرت امام محمد باقر
علیه السلام تاویل آیه کریمه ان عدة الشهور عند الله تا آخر پرسیدم و چون آنحضرت این سوال را از من استماع نمود آهی
سرد کشید آنگاه فرمود ای جابر مراد از سنه جد من رسول الله است صلی الله علیه وآله و شهرهای او دوازده امامند
و تفصیل نامهای مبارک ایشانرا بیان کردند و بعد از آن فرمودند که این دوازده امام حجتهای خدای تعالی اند در خلق او و امنای
وحی و علم اویند و چهار ماه حرام که آنها دین قیم اند چهار امامند از دوازده امام که مستخرج از یک اسمند و ایشانرا نام
اسم میباشد علی امیر المؤمنین و پدر من علی بن الحسین و علی بن موسی الرضا و علی بن محمد و اقرار بایشان دین قیمت و مراد از
فلا تظلموا فیهن انفسکم اینست که باید اقرار بامامت همه کنید و همه را امام مفترض الطاعه دانید تا آنکه بدین وسیله هدایت
یابید و نجات یابید **وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ** و جنگ کنید ای مؤمنان با مشرکان از ندگان آن
كَافَّةً در حالتی که متفق باشید با یکدیگر و مخالفت یکدیگر نکنید **كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ**
چنانچه مشرکان جنگ میکنند با شما **كَافَّةً** در حالتی که متفق اند با یکدیگر و علی بن ابراهیم از
کرده که حضرت ابی جعفر الباقر علیه السلم کافه را الجمیعا تفسیر کرده و مآل آنچه مذکور شد با این یکی است **وَاعْلَمُوا**

دانید ان الله مع المتقین که خدای تعالی با پرهیزکاران است بنصرت و حفظ معلوم
باشد که تحریم قتل درین چهار ماه عادت مستمره بود از عهد ابراهیم علی نبینا و علیه السلم لیکن چون طبیعت اهل جاهلیت بقتال و غارت
عادت کرده بود و تحمل آن نمی‌توانستند که در سه ماه حرام متصل جنگ نکنند و اموال مردم را بتاراج نبرند لهذا شخصی از قبیله
بنی کنانه یعنی جناده بن عوف الکنانی در موسم حج ندا کرد که من حلال کردم و حکم آلهه شما خون قبیله بنی طی و خثعم را در ماه محرم
تاخیر کردم حرمت جنگ را در ماه صفر بدل ماه محرم و در سال دیگر گفت که من جنگ و قتال را در ماه صفر حلال کردم و حرام
ساختم در بدل آن قتال در ماه محرم را و این عمل را نسی میگفتند حق تعالی میفرماید که انما النسی زیادة
فی الکفر نیست نسی یعنی تاخیر حرمت ماهی بماهی دیگر مگر افزونی در کفر زیرا که تحلیل ما حرمه الله و تحریم
ما حلله الله کفری دیگر است منضم بکفر ایشان صاحب مجمع البیان رحمه الله گفته که قرارت ابو جعفر قاری نسی
بتشدید یاست و قرارت حضرت امام جعفر صادق علیه السلم بفتح نون و سکون سین و تخفیف یا مثل رمی و قرارت
باقی قراء بهمزه و مد است یضل به گمراه گردانیده میشوند باین عمل گمراهی زاید بر اصل کفر
الذین کفروا آنانکه کافر شدند یعنی رئیسان کفار این کفار را گمراه میکنند و بعد ازین بیان
اضلال میکنند و میفرماید که یحلونه عاما حلال میکنند شهر حرام را برای مردمان در سالی و یحرمونه
عاما و حرام میگردانند آنرا در سالی دیگر لیواطئوا تا موافق سازند عدة ما
حرم الله شمار آنچه را که خدای تعالی حرام کرده است یعنی آن چهار ماه که خدای تعالی جنگ را در آنها
حرام گردانیده کافران عوض آن چهار ماه دیگر جنگ را حرام میسازند تا آنکه موافق سازند شماره آنچه را که خدای تعالی قتال را
دران حرام گردانیده با شماره آنچه خود حرام گردانیده اند فیحلوا پس حلال میکنند ما
حرم الله آنچه را که حرام گردانیده خدای تعالی زین لهم آراسته گردانیده
شد برای ایشان یعنی شیطان آراسته گردانید برای کافران خواه رسن باشند خواه مروس (?) سوء
اعمالهم بدی کردارهای ایشانرا والله لا یهدی القوم
الکافرین و خدای تعالی راه بهشت نماید گروه کافران را یا منع لطف و توفیق خود
کند و فرو گذارد ایشانرا با اختیار خود بجهت فرط عناد ایشان و چون در وقت حکم بغزوه تبوک بعد از رجوع از
طایف هوا گرم و مسافت بعید و اعدا بسیار و احمال (?) قلیل و اهل مدینه بواسطه خشک سالی پریشان حال بودند
مومنین در رفتن بجانب تبوک کاهلی میکردند آیه آمد که یا ایها الذین امنوا ای آنانکه گرویده اید
بخدا و رسول او ما لکم چیست شما را که اذا قیل لکم
انفروا چون گفته شود مر شما را یعنی پیغمبر شما بگوید که بیرون روید فی سبیل الله در راه خدا

گران

گران مجاهده با مشرکین است اثاقلتم الی الارض اگرچه اثاقلتم متعدی بکلمه الی نمیشود اما چون متضمن معنی
میلست متعدی بکلمه الی شد و تقدیر کلام چنین است که اثاقلتم مایلین الی اقامة الارض یعنی گران می‌شوید حالکونی که
مایل و متوجهید بسوی اقامت در زمینی که سکونت دران دارید ارضیتم آیا راضی شدید شما
بالحیوة الدنیا بزندگانی دنیا من الاخرة بدل از زندگانی عقبی
و نعیم آن فما متاع الحیوة الدنیا پس نیست متاع زندگانی دنیا
فی الاخرة در جنب مثوبات و نعمای اخروی الا قلیل مگر اندکی
الا تنفروا ای اگر نفیر نکنید و امر ترا بیرون نروید بحرب تبوک که شما مامور بآن شده اید
یعذبکم عذاب کند شمارا خدای تعالی عذابا الیما عذابی دردناک در دنیا و در آخرت
و یستبدل و بدل کند شما را قوما غیرکم بقومی غیر شما که آنها فرمان
پذیر باشند و در جهاد با کفار کوتاهی و مداهنه جایز ندارند و لا تضروه شیئا
و ضرر نتوانید رسانید شما مر خدا را یا رسول خدا را بچیزی یعنی بر دین خدا و رسول خدا از تثاقل و کاهلی شما زیانی نمیرسد
و دین حق فایق خواهد آمد بر ادیان باطله مختلفه والله علی کل شیء قدیر
و خدای تعالی برهمه چیز از تغییر و تبدیل و نصرت دادن بدون مدد غیری تواناست در سوره مبارکه انفال گذشت
که قریش کمر بر قتل حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله بسته بودند و جبرئیل حکم الهی را بآنحضرت رسانید که
از مکه هجرت کند و در نیوقت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله بامیر المومنین علیه السلم فرمود که در فراش من بخواب
و نفس خود را فدای من کن امیر مومنان مال و جان قبول این معنی کرده بفراش آنحضرت قرار گرفت و آیه کریمه و من الناس
من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله در آن روز نازل گردید پس جبرئیل دست مبارک خیر الانام را گرفته او را از خانه
برآورد و آیه و جعلنا من بین ایدیهم سدا و من خلفهم سدا فاغشیناهم فهم لا یبصرون میخواند تا آنکه آنحضرت را از میان
جمعی قریش که در خواب غفلت بودند گذرانید و آنحضرت فرمود که از راه جبل ثور بسلامت برو و چون دران جبل برآمدگی
هست مانند کوهان گاو لهذا آنرا جبل ثور گویند پس حضرت دران طرف بحرکت آمده و در راه ابوبکر رفیق او گردید
و هر دو بدان جبل رسیده در غاری که در آنجاست تحصن جستند تا آنکه قریش از تفحص آنحضرت بستوه آیند و
آنحضرت بخاطر جمع بمدینه مکرمه هجرت نمایند و صبح روز دیگر قریش هجوم بخانه حضرت آوردند و در خوابگاه بجز
حضرت امیر المومنین کسی را نیافتند و از آنحضرت خبر حضرت خیر الانام را صلوات الله علیه و آله الکرام طلب (?)
پرسیدند امیر مومنان علیه السلم فرمود که چون شما همیشه در پی اخراج آنحضرت بودید او خود از ملک شما بیرون رفت
پس قریش ناامید از خانه برآمده برفاقت ابوکرز خزاعی که در شناخت نشان قدم ید طولی داشت بتفحص آنحضرت

پس روانه شد و ابوبکر نشان قدم مبارک آنسرور را با نشان قدم شوم رفیق آنحضرت بدر غار جبل ثور رسانید و گفت
از اینجا بیرون نرفته اند یا به آسمان بالا رفته اند یا بزمین فرو رفته و در آن هنگام عنکبوت از جانب الله مامور گردیده
بود که در غار را بتارهای خود تنید و بکبوتری الهام رسیده بود که در در غار آشیان کرده بیضه نهد تا احدی را گمان
نیفتد که حضرت درین غار قرار دارد گویند کبوترانی که الحال حول کعبه معظمه اند از نسل آن کبوترند پس قریش
مایوس بر گشتند و حضرت بعد از جمعیت خاطر از غار بیرون خرامیده بطرف مدینه رفتند و حضرت امیر
چند روزی که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله در غار بودند اخبار قریش و طعام را بآنحضرت میرسانید
چنانچه در احتجاج از حضرت امیر علیه السلم روایت کرده پس حق تعالی از نصرت دادن حضرت رسالت پناه در وقت
هجرت بدون مددکاری سفر یاد کرد که **إِلَّا تَنْصُرُوهُ** اگر نصرت نکنید شما پیغمبر خدا را خدا تعالی ناصر او
خواهد بود و یاری او خواهد کرد چنانچه در زمان گذشته یاری کرد و از آن خبر میدهد که **فَقَدْ نَصَرَهُ**
اللَّهُ پس بتحقیق نصرت کرد او را خدا تعالی **إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا**
وقتی که قصد بیرون کردن او کردند ناگرویدگان **ثَانِيَ اثْنَيْنِ** در حالتی که آنحضرت یکی از جمله
دو کس بود که سیومی همراه ایشان نبود **إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ** وقتی که او و مصاحب او ابوبکر
در غار جبل ثور بودند **إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ** چون گفت پیغمبر صلوات الله علیه و آله
مر همراه خود ابوبکر را که **لَا تَحْزَنْ** خوف مکن و اندوه مخور **إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا**
بدرستی که خدا تعالی با ماست و ما را نصرت بر اعدا دهد و حفظ و اعانت ما نماید در روضه کافی از حضرت
صادق علیه السلم روایت کرده که از خوف و بیدلی ابوبکر در غار اعضای او برعشه در می آمد و حضرت درینحال
تسکین دل او میداد و فایده بر آن مترتب نمیشد پس بجهت اطمینان او فرمود که آیا میخواهی که انصار را با در مجالس
ایشان ببینی که چه گفتگوها میکنند و جعفر و یاران او را ببینی که چه سان بدریا غوص مینمایند ابوبکر گفت
آری یا رسول الله پس حضرت فرمود یا رسول الله [?] دست مبارک خود را بر روی نامبارک او کشید و آنچه را که
خواسته بود دید در نوقت در دل خود گذرانید که این ساحر است و این عمل از سحر اوست **فَأَنْزَلَ اللَّهُ**
سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ پس فرو فرستاد خدا تعالی رحمت خود را بر رسول خود
و بعضی این ضمیر را راجع بصاحب که ابوبکر است داشته اند و این ارجاع مانند صاحب ایشان باطل و عاطل
است زیرا که ضمایر ما قبل و ما بعد همه راجع به پیغمبر است پس ضمیر راجع بغیر پیغمبر را در میان آن ضمایر آوردن از مرتبه
فصاحت بیرون و از درجه عقل ساقط است و مع هذا آنچه پیش ازین درین سوره گذشت که ثم انزل الله
سکینته علی رسوله و علی المؤمنین و در سوره مبارکه فتح خواهد آمد که و انزل الله سکینته علی رسوله و علی المؤمنین جهت

براینکه

براینکه ضمیر علیه راجع به پیغمبر است صلوات الله علیه و آله و مؤید این ارجاع قرائت اهل بیت علیهم است که این آیت را
اینچنین میخوانده اند که فانزل الله سکینته علی رسوله و فرموده اند که در اصل این آیت اینچنین نازل شده چنانچه در روضه کافی
از ابن فضال روایت کرده که حضرت امام رضا علیه التحیة و الثنا بعد از خواندن این آیت چنانچه مذکور شد فرمودند
هکذا نقرؤها و هکذا تنزیلها یعنی این آیت را اینچنین قرائت میکنیم و اینچنین نیز نازل شده محمد بن مسعود عیاشی رضی الله عنه از
عبد الله بن محمد حجال روایت کرده که او گفت روزی من و حسن بن جهم در خدمت ابو الحسن ثانی علیه السلم نشسته بودیم
پس حسن بن جهم گفت که مخالفان این آیت را بر ما حجت میسازند حضرت فرمود این آیت اصلا نفعی بایشان
نمیرساند بخدا قسم که این آیت را خدا تعالی اینچنین گفته که فانزل الله سکینته علی رسوله و درین آیت حق تعالی
ابوبکر را بخوبی یاد نکرده که تا حجت بر شما باشد پس عبد الله بن حجال گوید که درینوقت من گفتم که فدای تو شوم هکذا نقرؤها
حضرت فرمود هکذا قرائتها پوشیده نماند که حق تعالی انزال سکینه را در سوره مبارکه فتح و درین سوره پیش ازین آیات
عام گردانید بر رسول و بر مؤمنین و درینجا مخصوص به پیغمبر گردانید پس معلوم شد که در غار ثور مؤمنی رفیق حضرت نبوده و این
صریحست بر عدم ایمان ابوبکر **وَأَيَّدَهُ** و قوت داد پیغمبر را **بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا**
بلشکرهایی که نمیدیدید شما ایشان را یعنی قوت داد پیغمبر خود را بملائکه که مرئی نمیشدند بعضی گفته اند که محتملست
که مراد تایید حضرت بملائکه در غار ثور باشد تا آن ملائکه حراست آنحضرت نمایند و میتواند که مراد تایید حضرت
باشد در جنگ بدر و احزاب و حنین بملائکه عظام **وَجَعَلَ** و گردانید خدا تعالی
كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا کلمه آنها را که کافر شدند **السُّفْلَى** فروتر و
کلمه ایشان تهدید و وعیدی بود که مر پیغمبر خدا را میکردند این کلمه را خدا تعالی بی مقدار ساخت **وَ**
كَلِمَةُ اللَّهِ و کلمه خدا تعالی که کلمه توحید و دعوت بدین اسلامست **هِيَ الْعُلْيَا**
آنست بلند و رفیع القدر علی بن ابراهیم از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده که حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه و آله در غار با ابوبکر گفت که من می بینم کشتی جعفر و یاران او را که با آن قطع دریا میکنند و همچنین انصار را می بینم
که در در خانههای خود نشسته اند ابوبکر گفت آیا می بینی تو ای رسول خدا آنها را حضرت فرمود آری و اگر تو خواهی تو
نیز ببینی پس حضرت دست مبارک خود را بر چشم او کشید و او نیز آنچه حضرت دیده بود بینا گشت و در دل
خود گفت الان صدقت انک ساحر یعنی این زمان تصدیق کردم تو ساحری پس حضرت با او گفت انت الصدیق
یعنی تو تصدیق کننده سحر منی و کسی که ایمان ندارد هرگز این نوع تصدیق از و سر نزند بعد از این حضرت صادق علیه السلم
فرمود که اینست مراد از قول خدا تعالی که فرموده و جعل کلمة الذین کفروا السفلی و کلمة الله هی العلیا و مراد از کلمة الله قول
رسول است که با ابوبکر گفت و محمد بن مسعود عیاشی از حضرت ابی جعفر الباقر علیه السلم روایت کرده که و جعل کلمة الذین

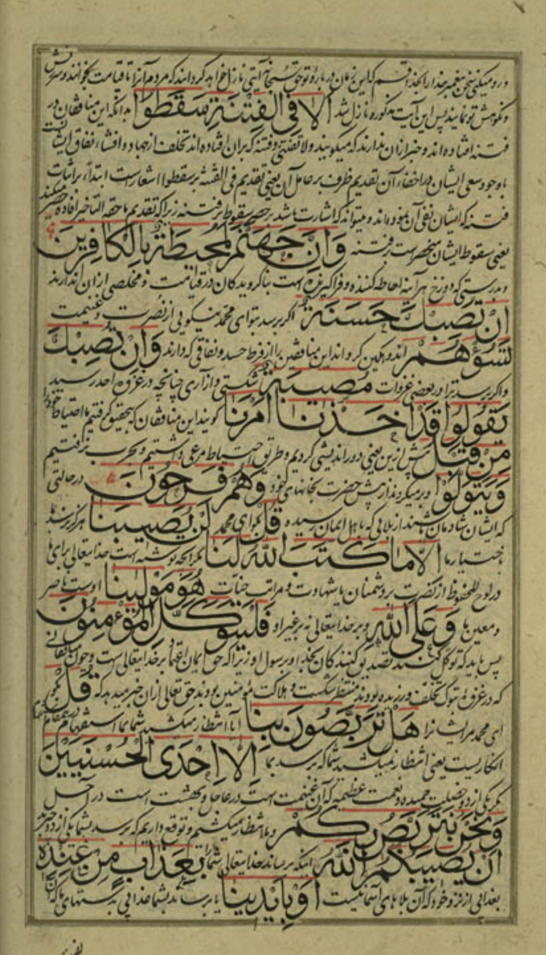
کفروا السفلی هو الکلام الذی تکلم العتیق یعنی مراد از کلمهٔ آنانکه کافر شدند کلامیست که عتیق یعنی ابوبکر در غار بدان تکلم نمود نا این
دو حدیث معنی آیهٔ کریمه اینست که گردانید خدای تعالی قول ابوبکر را که در داخ و گفت که حضرت ساحر است پست‌تر و اخفض
گردانید قول پیغمبر را که با ابوبکر گفت انت الصدیق بلند و آشکارا تا آنکه در میان عامه مشهور بصدیق گردید **وَاللَّهُ
عَزِيزٌ** و خدای تعالی غالبست و اهل توحید را نیز غالب میگرداند **حَكِيمٌ** راست کفتار و در
کردارهاست مقصود ایراد قصهٔ غار در اثنای امر بغزوهٔ تبوک اینست که بیان کند که اگر شما درین کار یاری نکنید پیغمبر مرا من
او را یاری میکنم چنانچه دران محل که او با یک کس بیش نبود و تمام صنادید قریش قصد او بر خواسته بودند من یاری
او کردم و او را از میان این نوع اعدا بیرون آوردم و بمامنی رسانیدم پس کلید نصرت بقبضهٔ اقتدار منست و
ما النصر الا من عند الله بعد از این بابلغ وجهی مومنان را امر بجهاد میفرماید که **انْفِرُوا** بیرون روید
بغزوهٔ تبوک **خِفَافًا وَثِقَالًا** ای شما با او شوید چنانچه علی بن ابراهیم رحمه الله در تفسیر خود آورده یعنی
در حالتی که جوانان و پیران باشید و مفسران در معنی خفاف و ثقال اقوالست بعضی گفته‌اند که مراد آنست که در حالتی
که بدون سلاح و با سلاح باشید یا در حالتی که پیادگان و سواران باشید یا در حالتی که درویشان و توانگران باشید یا در حالتی
که عزبان و کدخدایان باشید الی غیر ذلک **وَجَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ** و جهاد
کنید بذل مالهای خود **وَأَنْفُسِكُمْ** و نفسهای خود **فِي سَبِيلِ اللَّهِ** در راه
دین خدای تعالی **ذَٰلِكُمْ** این بیرون رفتن بواسطهٔ جهاد و جهاد کردن با کافران بذل مال و
نفس **خَيْرٌ لَكُمْ** بهتر است مر شما را از ترک آن **إِنْ كُنْتُمْ
تَعْلَمُونَ** اگر باشید که بدانید ثواب آنرا و در شان منافقان که در غزوهٔ تبوک رخصت
اقامت خواسته و تخلف از جنگ نمودند میفرماید که **لَوْ كَانَ** اگر بودی آنچه تو ایشان را بآن
امر میسازی **عَرَضًا** مال بی ثبات دنیا که مراد از آن غنیمت است **قَرِيبًا** نزدیک بفرا
گرفتن بدون کلفت و مشقت **وَسَفَرًا قَاصِدًا** و بودی سفری میانه و آسان
لَاتَّبَعُوكَ هر آینه پیروی میکردند ترا **وَلَٰكِنْ بَعُدَتْ
عَلَيْهِمُ الشُّقَّةُ** و لیکن دور شد بر ایشان مسافتی که بمشقت قطع آن
کرده‌اند مسافت مابین مدینه و شام که تبوک در آنجاست **وَسَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ**
و زود باشد که قسم خورند ایشان بخدا که **لَوِ اسْتَطَعْنَا** اگر ما استطاعت
میداشتیم **لَخَرَجْنَا** هر آینه بیرون می آمدیم **مَعَكُمْ** با شما درین غزوه
که اشکال آن ظاهر است **يُهْلِكُونَ أَنْفُسَهُمْ** هلاک میکنند

نفسهای

نفسهای خود را بسبب اخبار شرکیه و یمین کاذبه و عذر باطل یعنی خود را بسبب این امور سزاوار عذاب میگردانند و این
اخبار بما مر سیت قبل از وقوع آن **وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ**
و خدای تعالی میداند آنکه ایشان دروغ گویانند و استطاعت بر خروج دارند **عَفَا اللَّهُ
عَنْكَ لِمَ أَذِنْتَ لَهُمْ** عفو کناد حق تعالی از تو ای محمد چرا اذن و دستوری دادی
در تخلف مر ایشان را در عیون اخبار الرضا از علی بن محمد بن جهم روایت کرده که روزی من بمجلس مامون حاضر بودم
و حضرت امام رضا علیه التحیه والثنا نزد او بود مامون گفت یا ابن رسول الله شما انبیا را معصوم میدانید پس چه معنی
دارد قول خدای تعالی که فرموده است عفا الله عنک لم اذنت لهم حضرت در جواب فرمود که این آیت از بابت
ایاک اعنی واسمعی یا جاره است پس اگرچه بحسب ظاهر خطاب به پیغمبر است اما مراد امت آنحضرت اند بنا بر این
معنی آیت چنین است که عفو کناد خدای تعالی ترا چرا اذن خواستند این امت تو از تو و این اذن ایشان و دستوری
خواستن از تو بجهت آنست که **حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَكَ** تا روشن شود مر ترا **الَّذِينَ
صَدَقُوا** آنانکه راست گفتند در عذر ماندن **وَتَعْلَمَ الْكَاذِبِينَ**
و تا بدانی تو دروغگویان را یعنی تا حال منافق و غیر منافق بر تو ظاهر گردد و میتواند که این آیت بظاهر خود محمول باشد
و مراد این باشد که عفو کناد خدای تعالی از تو چرا ارتکاب خلاف اولی که مبادرت باذن ایشان است کردی و متوالی
کسی را که ترک مذهب کند بگویند که خدای تعالی عفو کناد از تو چرا ترک آن کردی چه عفو لازم ندارد صدور گناه را پس اولی
آن بود که باجازت ایشان مبادرت نمینمودی و دران توقف میکردی تا وقتی که ظاهر میشد بر تو آنانکه راست
میگفتند و تا بدانی که دروغگو کیست قاضی ناصر الدین بیضاوی بتبعیت اهل نحله خود زمخشری ناصبی در تفسیر عفا
الله عنک گفته کنایة عن خطائه فی الاذن فان العفو من روادفه یعنی این آیت کنایه است از خطای حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه و آله در اذن دادن بجماعت زیرا که ایراد عفو در مقام خطا میکنند و عفو را ردیف خطا میگردانند
پوشیده نماند که این خطائیست فاحش و کلامیست در غایت بطلان بواسطهٔ آنکه در تقدیم عفو دلالت تامست
بر تعظیم شان آنحضرت چنانچه متعارفست که در مقام توقیر و تعظیم بتقدیم عفو کرده میگویند عفا الله عنک ما
صنعت فی امری و رضی الله عنک ما جوابک عن کلامی با آنکه در ترک خلاف اولی نیز اطلاق عفو توان کرد چنانچه
مذکور گردید پس اطلاق خطا بر نفس صواب خروج از دایرهٔ ایمانست بعد از بیان حال منافقان در صفت مومنین
میفرماید که **لَا يَسْتَأْذِنُكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ** دستوری نمیطلبند
از تو آنانکه بتحقیق ایمان آورده اند **بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ** بخدا و روز
قیامت و چون در لا یستاذنک نفی داخل فعل مضارع شده و افادهٔ استمرار میکند بایمعنی که نیست

عادت مومنین بخدا تعالی و بروز قیامت که اذن طلب کنند از تو **ان یجاهدوا** برای آنکه جهاد
کنند **باموالهم وانفسهم** بمالهای و نفسهای خود بلکه چون بشنوند که
تو در تهیه اسباب جهادی مبادرت بآن مینمایند و آنرا موقوف باذن نمیسازند چه جای آنکه اذن از تخلف طلبند
و بعضی چنین تفسیر کرده اند که دستوری ماندن نمی طلبند از تو آنانکه ایمان آورده اند بخدا و بروز قیامت بجهت کراهت
داشتن آنکه جهاد کنند بمالها و نفسهای خود بلکه ایشان همیشه آماده جهاد اند بنا برین ان یجاهدوا بتقدیر کراهة
ان یجاهدوا است **والله علیم بالمتقین** و خدا تعالی داناست به پرهیزکاران
از تخلف و ایشانرا اجر عظیم میدهد **انما یستاذنک** جز این نیست که اذن ماندن
در خانهای خود میطلبند از تو **الذین لا یؤمنون بالله والیوم**
الاخر آنانکه نگرویده اند بخدا و بروز قیامت **وارتابت قلوبهم**
و در ریب و شک افتاده دلهای ایشان در حقیقت دین پس **فهم فی ریبهم**
یترددون پس ایشان در شک خود سرگردان و متحیر می باشند
ولو ارادوا الخروج و اگر بحقیقت اراده خروج میداشتند **لاعدوا**
له هر آینه آماده میکردند برای خروج **عدة** اسباب حرب و جهاد را محمد بن مسعود عیاشی
در تفسیر خود روایت کرده که مراد از عده نیت است باینمعنی که اگر ایشان اراده خروج میداشتند هر آینه آماده
میکردند برای آن خروج قصد خود را یعنی قصد آن خروج از ایشان ظاهر میشد بتهیه اسباب آن **ولکن**
کره الله انبعاثهم ولیکن کراهت داشت خدا تعالی و نپسندید
خروج ایشانرا مخفی نماند که لکن که موضوع برای استدراک است مدخول آن جمله مثبته است پس باید که آن
استدراک از جمله منفیه باشد زیرا که استدراک منفی مثبت است و بحسب ظاهر در آیه سابقه جمله منفیه نیست
الا آنکه گفته شود که ولو ارادوا الخروج متضمن جمله منفیه است بآن تقدیر که ولو ارادوا الخروج لاعدوا له عدة فما اعدوا
و ما خرجوا ولکن اقاموا لان الله کره انبعاثهم یعنی اگر ایشان اراده خروج میکردند هر آینه مهیا میکردند اسباب آنرا
پس مهیا نکردند و بیرون نیامدند ولیکن اقامت کردند در منازل خود بجهت آنکه کراهت داشت خدا تعالی
برخاستن ایشانرا برای خروج **فثبطهم** پس باز داشت ایشانرا از نهوض و خروج بوسیله
استیلا خوف و هراس در دلهای ایشان **وقیل اقعدوا** و گفته شد مر این مستاذنین را
که بنشینید در خانهای خود **مع القاعدین** با نشستگان یعنی با زنان و کودکان
و معلولان که در خانهای خود نشسته اند بعضی گفته اند که مراد از قیل اقعدوا آنست که خدا تعالی بطریق الهام در دل

ایشان انداخت اسباب خذلان گران مقعود از جهاد است و بعضی گفته اند که بعضی منافقان بعضی دیگر این سخن را میگفته اند و
ایشانرا منع از جهاد میکرده اند بعد از این حق تعالی وجه کراهت انبعاث و تثبیط ایشانرا بیان میفرماید که **لو**
خرجوا فیکم اگر این قوم بیرون آمدندی در میان شما ای مومنین
ما زادوکم نیفزودندی ایشان در شما **الا خبالا** مگر مکر و غدر
و فساد را **ولاوضعوا خلالکم** و هر آینه سرعت مینمودند در داخل
شدن میان شما **یبغونکم الفتنة** در حالتی که میطلبیدند و میجستند برای
شما فتنه و فساد را پس بنا برین منافاتی نیست میان کراهت انبعاث که صریح آیه ولکن کره الله انبعاثهم است
و میان امر بانبعاث که مفاد آیه انفروا خفافا و ثقالا است زیرا که مراد از انبعاث مکروه انبعاث برای ایقاع
فتنه است در لشکر اسلام و مراد از انبعاث مامور انبعاث بجهت جهاد و نصرت جنود اسلام است **و**
فیکم سماعون لهم و در میان شما جاسوسانند مر ایشانرا که تا خبر شما را
بایشان برسانند **والله علیم بالظالمین** و خدا تعالی داناست بضمایر ستمکاران
و مطابق آن جزای ایشان خواهد داد **لقد ابتغوا الفتنة** قسم بخدا که خواستند
این منافقان فتنه و تفرقه اصحاب ترا **من قبل** پیش از غزوه تبوک که آن غزوه احد است
یا آنکه پیش ازین در لیلة العقبه کمین کردند که پیغمبر را هلاک کنند **وقلبوا لک الامور**
و مکر و اندیشه کردند برای تو کارها را یعنی حیلها کردند در سستی کارهای تو و در ابطال نبوت تو **حتی جاء**
الحق تا آنکه آمد نصرت الهی **وظهر امر الله** و غالب شد امر خدا که دین حق است
وهم کارهون حال آنکه کراهت داشتند این منافقان نصرت ترا **و**
منهم و بعضی ازین منافقان **من یقول ائذن لی** کسی هست که
میگوید دستوری ده مرا در تخلف ازین غزا **ولا تفتنی** و مینداز مرا در فتنه بروایت علی
بن ابراهیم این منافق جد بن قیس و در بعضی نسخ حر بن قیس است از بنی الخزرج که حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه و آله باو گفت که ای ابو وهب آیا بیرون نمی آیی با ما درین غزوه روم اگر بیرون آیی شاید که از ایشان کنیزان
خوب صورت بدست آوری پس او گفت که انصار میدانند که در میان ایشان کسی که خواهش بسیار بزنان
داشته باشد نیست مگر من پس من میترسم که دست شوق گریبان صبر و طاقت مرا بدرد و من بفتنه درافتم
بهتر آنست که مرا دستوری دهی که ازین غزوه تخلف نمایم پس رو بقوم خود کرد و آنها را منع از رفتن بغزوه
تبوک نمود و گفت که درین گرما رفتن بغزا موجب تعب است و در توقف فرزند او باو گفت که بجه سخنانست که میگوید



نصرت دادن ماست بر شما تا آنکه شما بدستهای ما مقتول گردید **فتربصوا** پس انتظار برید وقوع آنچه که ما میخواهید اگرچه صورت فتربصوا امر است اما مراد تهدید بر ایشانست **انا معکم متربصون** بدرستی که ما نیز با شما انتظار کشندگانیم وقوع آنچه را که ما بشما میخواهیم و عنقریب ظاهر خواهد شد که خواهش کدام کس بمنصه ظهور خواهد رسید **قل انفقوا** بگو ای محمد مر منافقین را که نفقه کنید **طوعا** از روی رغبت **او کرها** یا از روی کراهت **لن یتقبل منکم** هرگز قبول کرده نخواهد شد از شما و نفعی بشما نخواهد رسانید **انکم کنتم قوما فاسقین** بدرستی که شما هستید گروه بیرون روندگان از دایره اسلام و نفقه کافران و تصدق ایشان بهیچ وجه مقبول نیست گویند که جد بن قیس بعد از ابا و امتناع از خروج بحضرت گفت که اعینک بمالی یعنی اعانت میکنم ترا بمال خود پس این آیه نازل شد که این اعانت و انفاق مقبول نیست و گفته اند که نفی تقبل دو احتمال دارد یکی آنکه اخذ آن مال نباید کرد یا آنکه ثواب اخروی بران مترتب نمیگردد و پس در بیان تقریر آن معنی میفرماید که **وما منعهم** و باز نداشت این منافقان را **ان تقبل منهم** آنکه قبول کرده شود از ایشان **نفقاتهم** نفقهای ایشان و تصدقات ایشان **الا انهم کفروا بالله وبرسوله** مگر آنکه ایشان گرویده اند بخدا و نفرستاده خدا **ولا یاتون الصلوة** و نمی آیند بنماز **الا وهم کسالی** مگر در حالتی که ایشان کاهلانند یعنی نماز را چنانچه باید تمام نمی آرند **ولا ینفقون** و نفقه نمیکنند در راه خدا **الا وهم کارهون** مگر در حالتی که ایشان ناخواهندند و خواهش آن نمی آرند زیرا که ایشان نماز و زکوة را بواسطه ریا و بجهت آنکه خود در اسلمان انمایند بعمل می آرند نه باداء آنها امید ثوابی دارند و نه ترک آن بیم عقابی و درین آیت دلالت صریحست برآنکه کفار مخاطب بشرایعند زیرا که مذمت ایشان درباب نماز و زکوة وقتی معقول است که برآنها واجب باشد **فلا تعجبک** پس باید تعجب نیارد ترا ای سامع و در دل تو خطور نکند **اموالهم** مالهای این منافقان **ولا اولادهم** و نه فرزندان ایشان یعنی کثرت مال و اولاد و مالست برایشان بطریق استدراج با ایشان حاله شده **انما یرید الله لیعذبهم بها** نمیخواهد خدای تعالی مگر آنکه عذاب کند ایشان را بآن اموال و اولاد **فی الحیوة الدنیا** در زندگانی دنیا بواسطه آنکه هرگاه ایشان مکلف باشند که از ان اموال زکوة دهند و اسباب و آلات جهاد آماده کنند و خود با اولاد بجهاد روند و ایشان باید این امور را با عدم خواهش بکار آرند و ثوابی توقع نداشته باشند بعقوبت این معنی عذابی خواهد بود مر ایشان را در دنیا

وصاحب مجمع البیان از ابن عباس نقل کرده که در این آیه تقدیم و تاخیر است بجهت آنکه فی الحیوة الدنیا متعلق باعجبک است
که اموالهم و اولادهم باشد تقدیر کلام چنین است که فلا تعجبک اموالهم و اولادهم فی الحیوة الدنیا انما یرید الله لیعذبهم بها
ای فی الآخرة یعنی پس باید که تعجب نکنی تو ای مومن از کثرت اموال و اولاد کافران که فراهم آورده اند از زندگانی
دنیا بواسطه آنکه نمیخواهد خدای تعالی باین اموال و اولاد مگر آنکه عذاب کند ایشان را در آخرت وتزهق
انفسهم و بیرون رود جانهای ایشان از بدنها بصعوبت تمام وهم کافرون
وحال آنکه ایشان ناگرویدگان باشند بخدا و برسول او و در روضه کافی روایت کرده که حضرت صادق علیه السلم گفت
که قسم بخدا که اگر شخصی در تمام عمر صائم النهار و قائم اللیل باشد پس ملاقات کند با مقربان درگاه الهی در روز قیامت
بدون آنکه ولایت ما اهل بیت در دل او جا گرفته باشد هر آینه خدای تعالی او را لعنت کند و از و راضی نباشد و بسخط و
غضب الهی گرفتار گردد پس فرمودند که اینست معنی قول خدای تعالی که فرموده وما منعهم ان تقبل منهم نفقاتهم الا انهم کافرون
بعد از ین گفتند که اینچنین است ایمان که ضرر نمیرساند با آن عملی بد و همچنین است کفر که نفع ندارد با آن عملی خوب پس
حق تعالی خبر از ما فی الضمیر منافقان میدهد که ویحلفون بالله و سوگند میخورند ایشان بخدا
انهم لمنکم بدرستی که ایشان هر آینه از جمله شما اند و مسلمانند وما هم
منکم وحال آنکه نیستند ایشان از شما و مانند شما متحلی با یمان نیستند و
لکنهم قوم یفرقون ولیکن ایشان گروهی اند که میترسند قتل و اسر را
اگر اظهار ایمان نکنند لو یجدون ملجأ اگر بیابند ایشان پناهی یعنی قلعه
او مغارات یا غارهایی که در کوه میکنند او مدخلا
یا نقبه خانه که در زیر زمین میسازند لولوا الیه هر آینه روی کنند بآنها از ترس شما وهم
یجمحون در حالتی که ایشان می شتابند بطریقی که بمنع کسی باز نگردند تا خود را بآنجا
برسانند و از قتل و اسر نجات یابند لیکن چون پناهی ندارند بالضرورة بحسب ظاهر با شما در ساخته اند و خود را مانند شما
مومن و موحد وا مینمایند مرویست که چون سردار خوارج ابن ذی الخویصره تمیمی که نام او حرقوص بن زهیر بود
روزی در وقت قسمت غنایم بخدمت حضرت رسالت پناه آمد و دید که حضرت بعضی از مسلمانان را بحظی وافر و
نصیبی کامل از غنایم بهره مند میگردانند و نه دانست که آن بواسطه تألیف قلوب جماعتی بود که نو مسلمان شده بودند
گفت ای رسول خدا عدل کن حضرت فرمود وای بر تو هرگاه من عدل نکنم دیگر کدام کس عدل خواهد کرد و فرمود قوم
او را بمارقین ملقب گردانند و امیر المومنین علیه السلم گفت ای علی ترا با ایشان قتال خواهد روداد و در شان او این آیت
نازل گردید که ومنهم من یلمزک و از میان منافقان کسی هست که عیب میکند ترا

فی الصدقات در قسمت صدقات فان اعطوا منها پس اگر داده شوند از صدقات
چنانچه خاطر خواه ایشانست رضوا راضی و خوشنود شوند و اقرار کنند بعدل در قسمت وان لم
یعطوا منها و اگر داده نشوند از ان بموجب دلخواه ایشان اذا هم یسخطون
آنگاه ایشان خشم گیرند و گویند که عدل و مساوات در قسمت منظور نشده پس معلوم گردید که این رضا و سخط ایشان نیست
جز نفع برای خود و شناخت نه بواسطه دین داری علی بن ابراهیم در سبب نزول این آیت گفته که چون صدقات جمع شد اغنیا
با امید اینکه از غنایم حصه بگیرند بخدمت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله آمدند و حضرت قسمت صدقات بفقرا و محتاجین نمود
پس اغنیا در مقام عیب در آمدند که ما بغزا و جهاد میرویم و تقویت او و دین او میکنیم بهره از صدقات نمی یابیم و جمعی که غازی
او نمیکنند می یابند پس این آیه کریمه نازل گردید و از حضرت صادق علیه السلم مرویست که اهل این آیه بیشتر از نصف مردمند
ولو انهم رضوا و اگر این طعن کنندگان راضی باشند و پسند نمایند ما آتیهم
الله ورسوله آنچه را که داده ایشان را خدای تعالی و فرستاده او وقالوا و گویند
حسبنا الله بس است ما را خدای تعالی و فضل و احسان او سیؤتینا الله زود باشد
که بدهد ما را خدای تعالی من فضله از کرم و احسان خود مالی که ما خورسند گردیم با آن ورسوله
و بدهد رسول او مانند آنچه خدای تعالی داده انا الی الله راغبون بدرستی که ما بسوی خدای تعالی
رغبت کنندگانیم و امیدوارندگان از آنکه ما را بکرم و احسان خود خورسند و مستغنی گرداند جزاء ولو انهم رضوا محذوفست
باین تقدیر که ولو انهم رضوا ما آتیهم الله ورسوله وقالوا کذا وکذا لکان خیرا لهم یعنی اگر ایشان چنین کنند و چنان بگویند هر آینه این
بهتر است برای ایشان و حق سبحانه و تعالی بعد از طعن ولمز و عیب قوم بیان مصرف صدقات میکند تا آنکه این عیب
جویان قطع طمع نمایند و میفرماید که انما الصدقات للفقراء جز این نیست صدقها
مگر برای درویشان مراد از صدقات زکوة مفروضه است بقرینه فریضة من الله که بعد از این می آید و
المساکین و مگر برای بیچارگان یعنی جمعی که بواسطه امراض مزمنه زمین گیر شده باشند مانند کوری
و لنگی و جذام و غیر ذلک اعم از آنکه آن مرضی از رجال باشند یا از نسا یا از صبیان در کافی از حضرت صادق علیه السلم روایت
کرده که الفقیر الذی لا یسأل الناس والمسکین اجهد منه یعنی فقیر آن کسی است که سوال از کسی نکند و مسکین کسی است
که مشقت او بیشتر باشد از فقیر و در مجمع البیان از حضرت امام محمد باقر علیه السلم روایت کرده که فقیر آنست که
از روی تعفف و پرهیزکاری از کسی سوال نکند و مسکین آنست که سوال کند والعاملین علیها
و مگر برای عمل کنندگان بر صدقات یعنی برای جمعی که سعی کنند در تحصیل آن از اغنیا و حفظ آن تا بعد
تا آنکه بمستحقین داده شود والمؤلفة قلوبهم و مگر برای جمعی که الفت داده شده است دلهای

ایشان یعنی برای جمعی که اقرار بتوحید خدای تعالی کنند اما تصدیق قلبی بنبوت پیغمبر صلوات الله علیه و آله نداشته باشند پس
پیغمبر بداون حصه از زکوة بتالیف قلوب ایشان کند تا آنکه ایشان رغبت بخدمت آنحضرت نموده معرفت نبوت و رسالت
او حاصل کنند **وَفِي الرِّقَابِ** و دیگر برای گشادن گردنهای مؤمنین یعنی برای جمعی از مؤمنین که گردن
ایشان بکفاره قتل خطا باشد یا کفاره قتل صید در حرم و کفاره ظهار و کفاره قسم دروغ و ایشان چیزی نداشته باشند
که اداء آن کفارات نمایند پس خدای تعالی سهمی از سهام زکوة برای ایشان مقرر کرده تا آنکه رقاب ایشان ازین قیود برآید و ادای
کفارات خود نمایند **وَالْغَارِمِينَ** و دیگر برای قرض داران مفلس که آن قرض را در طاعت خدای تعالی
صرف کرده باشند بدون اسراف **وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ** و دیگر برای صرف کردن آن در راه خدای تعالی
یعنی در جمیع خیرات اعم از جهاد و حج و غیر ذلک و شیخ طوسی رحمه الله تخصیص بجهاد داده و این خلاف ظاهر است
وَابْنِ السَّبِيلِ و دیگر برای جمعی که قطع طریق کنند و سفر نمایند در طاعت خدای تعالی و مال ایشان در آن
راه صرف شده باشد در این صورت بر امام لازم است که از مال زکوة آن مقدار بایشان بدهد که ایشان رجوع باوطان
خود کنند و آنچه در تفسیر مستحقین ثمانیه مذکور شد موافق حدیث حضرت صادق علیه السلم است که علی بن ابرهیم
روایت کرده و بعضی از فقها اشراف مسلمانان را نیز که بدادن زکوة بایشان جمعی از کفار مسلمان شوند داخل مؤلفة
قلوب کرده اند و تفسیر کرده اند فی الرقاب را بجمعی از بندگان مؤمن که در تحت شدت افتاده باشند و همچنین بنده
مکاتبی که از اداء مال کتابت عاجز شده چنانچه همین در بعضی روایات وارد شده بلکه بعضی آزاد کردن بنده را
مطلقا خواه مکاتب و خواه غیر مکاتب و خواه در تحت شدت باشد و خواه نباشد داخل فی الرقاب داشته اند
و در کتاب معانی الاخبار از حسن بن راشد روایت کرده که من از ابو الحسن عسکری علیه السلم سؤال کردم که شخصی در مدینه وصیت
کرده که مال او را در سبیل الله صرف کنند مراد از سبیل الله چه چیز است حضرت فرمود سبیل الله شیعیان اند و ایضا
در معانی الاخبار از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده که مراد از سبیل الله حج است چنانچه مذهب شیخ طوسی
علیه الرحمه است خلافست در اینکه لام للفقرا برای تملیک است یا برای بیان مصرف و فایده خلاف راجع
بر اینست که بنا بر اول واجبست قسمت زکوة بهمه اصناف مذکوره بر نحوی که از هر صنفی لااقل سه کس از آن ملحوظ
کنند و بنا بر ثانی لازم نیست رسانیدن زکوة بهمه اصناف مذکوره بلکه اگر بهر یکی ازین اصناف بدهند جایز است
و قول ثانی مختار اصحاب ماست و قاضی ناصر الدین بیضاوی گفته و به یفتی شیخی و والدی لکن افضل رسانیدن بهمه
اصنافست نکته در آنکه چهار صنف اول بلام ایراد نموده و چهار صنف آخر را بفی میتواند که بجهة اشارت
برین باشد که صرف زکوة بچهار صنف اول جهت آنست که بهر چه خواهند آنرا صرف نمایند بخلاف اصناف
اخیره که صرف زکوة بایشان جهت آنست که در جهات معینه صرف کنند چنانچه کلمه فی دال بر آنست.

فَرِيضَةً مِنَ اللَّهِ حالست از ضمیر مستتر در ظرفهای سابقه یعنی صدقها ثابت مر اصناف اربعه
اول را و در اصناف اربعه باقیه در حالتی که فریضه است یعنی فرض کرده شده است این صدقها از نزد خدای تعالی
و آنکه بعضی مفسران آنرا مفعول مطلق از برای تاکید داشته اند مر فعلی را که کلام دلالت بر آن میکند باین تقدیر که
فرض الله الصدقات فریضه یعنی واجب گردانیده خدای تعالی صدقها را از برای اصناف مذکوره واجب گردانیدنی
ضعیف است زیرا که فریضه فعیله است بمعنی مفعول و حمل آن بر معنی مصدری بعید است **وَاللَّهُ عَلِيمٌ** و خدای تعالی
داناست باستحقاق اهل حاجات **حَكِيمٌ** راست گفتار درست کردار است علی بن ابراهیم روایت
کرده که عبد الله بن نفیل منافق بخدمت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله می آمد و سخن حضرت میشنید و بمنافقان
خبر میداد و جبرئیل حضرت را از آن معنی اطلاع بخشید حضرت آن منافق را طلبید و فرمود که از تو اینچنین عملی بمن رسیده
پس او قسم خورد که این کار من نیست حضرت بحسب ظاهر قبول قول او نمود فرمود بمنزل خود برو و چون او نزد قوم خود
آمد گفت محمد گوش است هر چه بگویی قبول میکند خدای تعالی او را خبر داد که من سخن چینی میکنم این سخن را بسمع قبول تلقی
نمود و چون من انکار آن کردم آنرا نیز قبول نمود بنا بر این حق تعالی این آیت را نازل گردانید **وَمِنْهُمُ**
و از منافقان **الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ** آنانند که می آزارند پیغمبر را **وَيَقُولُونَ**
هُوَ أُذُنٌ و میگویند که او گوش است هر چه باو بگویند باور میکند محتملست که تسمیه حضرت باذن
از روی مبالغه باشد گویا که از فرط استماع آلت سماع شده چنانچه جاسوس را عین میگویند گویا که آلت نظر گشته
قُلْ بگو ای محمد مر این منافقین را که آن نبی **أُذُنُ خَيْرٍ لَكُمْ** گوش است اما گوش نیکیست برای
شما یعنی گوش کننده و قبول نماینده سخنان خوبست و شنونده است آنچه را که بوحی الهی باو میرسد
يُؤْمِنُ بِاللَّهِ تصدیق میکند خدای را **وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ** و تصدیق میکند مر سخن مؤمنین را
نه مزخرفات منافقین را لیکن چون نمیخواهد که پرده حیا از روی اهل نفاق برداشته شود لهذا با ایشان چیزی
نمیگوید **وَرَحْمَةٌ** ای وهو رحمة و او رحمتست **لِلَّذِينَ آمَنُوا** مر آنکسانی را که اظهار ایمان میکنند
مِنْكُمْ از شما و با باطن شما کاری ندارد از روی ارفق و مدارا **وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ**
رَسُولَ اللَّهِ و آنانکه می آزارند بقول و فعل فرستاده خدای تعالی را **لَهُمْ عَذَابٌ**
أَلِيمٌ مر ایشانراست عذابی دردناک در آخرت بواسطه ایذای ایشان آنحضرت را **يَحْلِفُونَ**
بِاللَّهِ قسم میخورند بخدای تعالی جمعی از منافقان در باب صدق معذرتهایی که میگفتند و یا درباره تخلفی که از جنگ
تبوک ورزیده اند **لَكُمْ** برای شما ای اهل ایمان **لِيُرْضُوكُمْ** تا راضی و خشنود
گردانند و ندانند که خشنود ساختن شما نفعی بایشان نمیرساند **وَاللَّهُ وَرَسُولُهُ أَحَقُّ**

أَنْ يُرْضُوهُ و خدا و فرستاده او سزاوارترند بآنکه خشنود سازند منافقان کل واحد از خدا و رسول
او را إِنْ كَانُوا مُؤْمِنِينَ اگر بودندی ایشان تصدیق کننده مر خدا و رسول او را
بروایت علی بن ابراهیم آیه یحلفون بالله تا آخر درباب جمعی از منافقان نازل شده که پیش مؤمنین قسم میخوردند
که ما از شمائیم تا آنکه بدین حلف دروغ مؤمنین را از خود راضی گردانند أَلَمْ يَعْلَمُوا آیا نمیدانند ایشان
أَنَّهُ مَنْ يُحَادِدِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ اینکه شأن اینست که هر کس خلاف کند
با خدای تعالی و با فرستاده او و تجاوز نماید از حدودی که خدای تعالی و فرستاده او بر مکلفین لازم گردانیده اند
فَأَنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ پس هر آینه مر او راست آتش دوزخ خَالِدًا
فِيهَا در حالتی که جاوید باشند در آن ذَٰلِكَ این خلود در آتش دوزخ الْخِزْيُ
الْعَظِيمُ خواری و رسوایی بزرگست علی بن ابراهیم روایت کرده که وقتی که حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه و آله بغزوه تبوک بیرون آمد جمعی از منافقین با یکدیگر میگفتند که آیا محمد جنگ روم را مانند سایر جنگها میداند این
نیست یکی از اصحاب او ازین جنگ برنخواهند گشت و همه طعمه شمشیر رومیان خواهند گردید و جمعی دیگر از ایشان از روی
بطریق سخریت و استهزا گفتند نمیترسید که از سخنان شما خدای تعالی محمد را خبر کند و آیتی از قرآن برای نکوهش شما نازل
کرده حضرت بنور نبوت سخن ایشان را دریافته بعمار بن یاسر فرمودند که این قوم را دریاب که نزدیکست که باتش قهر الهی
سوخته گردند عمار پیش ایشان رفت و گفت که چه سخن بود که میگفتید در جواب گفتند که ما بطریق مزاح و بازی حرفی میگفتیم
چنانچه داب مسافرانست که در راه مطایبه میکنند و حرف ما اصلی ندارد پس حق سبحانه و تعالی این آیت را
فرو فرستاد که يَحْذَرُ الْمُنَافِقُونَ میترسند منافقان از روی سخریه أَنْ
تُنَزَّلَ عَلَيْهِمْ سُورَةٌ از اینکه فرو آورده شود بر رسول و بر مؤمنین سوره از قرآن
تُنَبِّئُهُمْ که آگاه سازد آن سوره مؤمنان را و خبر دهد بِمَا فِي قُلُوبِهِمْ بآنچه در دلهای
منافقانست و پرده ناموس ایشان را بدرد و بعضی را اعتقاد اینست که جایز است ضمیر علیهم در تنزل علیهم راجع
بمنافقین شود و بنابر آنکه علیهم بمعنی فیهم باشد زیرا که سوره بر ایشان نازل نمیشود بلکه در حق ایشان نازل میشود پس
معنی آیه اینست که میترسند منافقین از آنکه نازل شود در حق ایشان سوره که آگاه گرداند ایشان را بآنچه در قلوب ایشانست
چه علم الهی محیط است بر ضمایر خلایق و در این صورت بدیهای ایشان ظاهر و هویدا خواهد گردید قُلْ بگو ای محمد مر منافقان را
اسْتَهْزِئُوا استهزا و سخریه کنید و این امر برای تهدید است یعنی شما در استهزا مشغول باشید
که جزای خود را خواهید یافت إِنَّ اللَّهَ مُخْرِجٌ بدرستی که خدای ظاهر کننده است
مَا تَحْذَرُونَ آنچه را که میترسید شما از نزول سوره و اظهار بدیهای شما

وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ و اگر بپرسی تو این منافقان را که چه میگفتید لَيَقُولُنَّ هر آینه گویند
إِنَّمَا كُنَّا بدرستی که بودیم ما مانند مسافران نَخُوضُ فرو میرفتیم در هر نوع سخنی
وَنَلْعَبُ و مطایبه و بازی میکردیم قُلْ بگو ای محمد ایشان را از روی توبیخ که أَبِاللَّهِ وَآيَاتِهِ
وَرَسُولِهِ آیا بخدای تعالی و بسخنان او و بفرستاده او كُنْتُمْ تَسْتَهْزِئُونَ
بودید شما که استهزا میکردید و در سبب نزول این آیت از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده اند که دوازده کس
از اهل نفاق وقت برگشتن حضرت از جنگ تبوک بر عقبه کمین کردند و قرار دادند که حضرت را هلاک میکنیم و با خود گفتند که اگر محمد
بر سر ما مطلع گردد گوییم انما کنا نخوض و نلعب و اگر مطلع نگردد ما کار خود خواهیم کرد جبرئیل حضرت را ازین معنی آگاه کرد و فرمود
جمعی بر سر ایشان بفرست تا ایشان را از عقبه دور کنند لَا تَعْتَذِرُوا این عذر با مگویید که اعتذار شما
مقرون نگردیدست قَدْ كَفَرْتُمْ بتحقیق اظهار کفر خود کردید برای آنکه در مقام ایذا و طعن رسول آمدید
بَعْدَ إِيمَانِكُمْ پس از اظهار ایمان خود إِنْ نَعْفُ عَنْ طَائِفَةٍ
مِنْكُمْ اگر عفو کنیم از گروهی از شما که باخلاص از نفاق و استهزا توبه کرده باشند یا اجتناب
نموده باشند از ایذا و استهزا رسول و مؤمنین نُعَذِّبْ طَائِفَةً عذاب کنیم طایفه دیگر را
بِأَنَّهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ بسبب آنکه ایشان بودند گناه کننده و اصرار ورزیده
در نفاق و بعد ازین از حال و مآل اهل نفاق خبر میدهد که الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ
مردان منافق و زنان منافقه بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ بعضی از ایشان مشابه و مانند
دیگرند در نفاق و دوری از ایمان يَأْمُرُونَ بِالْمُنْكَرِ امر
میکنند و میفرمایند بکارهای بد چون کفر و معاصی و تکذیب پیغمبر وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمَعْرُوفِ
و باز میدارند از نیکویی مانند ایمان بخدا و برسول او وَيَقْبِضُونَ أَيْدِيَهُمْ و می بندند
دستهای خود را از خیرات و صدقات نَسُوا اللَّهَ فراموش کردند خدا را و ترک اطاعت او
کردند در دنیا و ایمان باو و برسول او نیاوردند فَنَسِيَهُمْ پس فراموش کرد خدای تعالی ایشان را در
آخرت از برای ایشان چیزی از ثواب نصیبی مقرر نکرد و صاحب در تفسیر عیاشی روایت کرده که قال علی علیه السلام
فی قول الله نسوا الله فنسیهم فانما یعنی نسوا الله فی دار الدنیا فلم یعملوا بالطاعة ولم یؤمنوا به و برسوله فنسیهم فی الآخرة
ای لم یجعل لهم فی ثوابه نصیبا فصاروا منسیین من الخیر إِنَّ الْمُنَافِقِينَ بدرستی که
منافقان هُمُ الْفَاسِقُونَ ایشانند بیرون رفتگان از دایره ایمان
وَعَدَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وعده داده است خدای تعالی

مردان منافق و زنان منافقه را **والکفار** و ناگرویدگان را از مرد و زن ایشان **نار**
جهنم آتش دوزخ **خالدین فیها** در حالتی که جاوید باشند در آن **هی حسبهم**
آن آتش دوزخ بس است برای عقوبت ایشان زیرا که فوق عقوبت با آتش جهنم عقوبتی نیست **و**
لعنهم الله و دور کرده است خدای تعالی ایشان را از رحمت خود **ولهم عذاب**
مقیم و مر ایشان راست عذابی پاینده غیر منقطع بنابراین انکار محی الدین عربی ابدیت را که در
قرآن مجید تأبید عذاب کفار وارد نشده و آنچه یافت شده خلود در نار است از جمله غلطهای صریح است
کالذین من قبلکم ای انتم مثل الذین من قبلکم یعنی شما منافقان و کافران مانند آن
جماعتید که بودند پیش از شما بنابرین کالذین من قبلکم خبر مبتدای محذوف است و ممکن است که منصوب بفعل محذوف باشد
باین تقدیر که وعد الله المنافقین والمنافقات کما وعد الذین من قبلکم و در این آیت التفات از غیبت بخطاب است
کانوا اشد منکم قوة بودند آن جماعت سخت‌تر از شما از روی توانایی
واکثر اموالا واولادا و بودند بیشتر از شما از روی مال و اولاد
فاستمتعوا بخلاقهم پس بهره گرفتند آنها بنصیب خود و شان خلاق مشتق از خلق
بمعنی تقدیر است و چون نصیب امری است مقدر برای صاحب آن لهذا تعبیر از نصیب بخلاق شده **فاستمتعتم**
بخلاقکم پس شما نیز تمتع گرفتید و بهره بردید به نصیب خود یعنی چنانچه آن جماعت حصه خود شان را
از دنیا صرف شهوات و منهیات کردند و هلاک ابدی گشتند شما نیز چنین کردید و بخسران ابدی گرفتار خواهید شد
کما استمتع الذین من قبلکم بخلاقهم
چنانچه تمتع گرفتند و بهره‌مند شدند آنچنان جماعتی که بودند پیش از شما به نصیب خود شان
وخضتم و فرو رفتید شما در باطل **کالذی خاضوا** مانند آن
جمعی که پیش از شما در امور باطله فرو رفتند بنابرین کالذی خاضوا بتقدیر کالفوج الذی خاضوا خواهد بود
اولئک حبطت اعمالهم فی الدنیا والآخرة
آن گروه نابود شد کردارهای نیک ایشان در دنیا و آخرت و مستحق ثواب در این آن شدند
واولئک هم الخاسرون و آن جماعت ایشانند زیانکاران در هر دو عالم
الم یأتهم نبأ الذین من قبلهم آیا نیامد بایشان خبر آنانکه
پیش از ایشان بودند **قوم نوح** که آنها قوم نوح بودند که بطوفان غرق شدند **وعاد**
و قبیله عاد که قوم هود بودند که بباد صرصر هلاک گشتند **وثمود** و قبیله ثمود که قوم صالح بودند

که بصیحه مردند **وقوم ابراهیم** و قوم ابراهیم مانند نمرود و یاران که بر هر پشه شربت مرگ چشیدند **واصحاب**
مدین و اهل مدین که قوم شعیب نبی بودند که باتش یوم الظله نابود شدند **والمؤتفکات**
و اهل قریه‌های قوم لوط که آنها موصوفند بمؤتفکات یعنی سرنگون شدها زیرا که بحکم الهی آن قریه‌ها عالیها سافلها گردید و حجاره
از سجیل بر اهل این قریه‌ها بارید حویریة بن مسهر که یکی از خواص حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بود روایت کرده که حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام بعد از فراغ از قتل خوارج نهروان در وقت نماز عصر بارض بابل رسید و فرمود که این زمین ملعونست و معجل بعقوبت گشته
است و این زمین یکی از زمینهائیست که حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید وصف آن بمؤتفکه کرده یعنی سرنگون شده و چون
این زمین معذب گردیده و اول زمینی است که در آنجا عبادت بت کرده‌اند و حلال نیست نبی یا وصی نبی را که در آنجا نماز گذارد و بعضی از
اتقیا عصر طاب ثراه در ترجمه من لا یحضره الفقیه گفته که این بابل در حوالی حله است و حله را از آجرهای خراب شهر بابل ساخته‌اند و بعد از
این گفته که ظاهر آنکه کوفه و مداین نیز از زمین بابل باشد و این سخن خالی از دغدغه نیست و در تفاسیر مذکور است که مؤتفکات در ارض
شام است و چون قوم هود و قوم ثمود ملقب بلقبی معین بودند بخلاف غیر ایشان لهذا حق تعالی بعد از قوم نوح قوم هود
نفرمود بلکه تغییر اسلوب داده آنها را بلقب مشهور ایشان تعبیر نمود **اتتهم رسلهم**
آمد بدیشان پیغمبران ایشان **بالبینات** با حجتهای ظاهره و معجزهای باهره و ایشان تکذیب آن
رسل کردند و هر کدام بسبب عذابی و نزول بلائی مستاصل گشتند **فما کان الله**
لیظلمهم پس نبود اینکه خدای تعالی ستم کند بر ایشان **ولکن کانوا انفسهم**
یظلمون و لیکن بودند ایشان که بر نفسهای خود ستم میکردند و موجب عذاب را که کفر و
تکذیب است برای خود آماده مینمودند و این آیت دالست بر آنکه خالق کفر و ظلم و شر عبید است نه خدای تعالی چنانچه معتقد بعضی
ظلمه اهل اعتقاد است **والمؤمنون والمؤمنات بعضهم**
اولیاء بعض و مردان مؤمن و زنان مؤمنه بعضی از ایشان دوستان بعضی دیگرند و یاری
یکدیگر میکنند بر خویش محمد بن مسعود عیاشی رضی الله عنه از صفوان جمال روایت کرده که من از حضرت صادق علیه السلام
پرسیدم که در باب زنی که عالم باعمال من باشد و من نیز دانم که او اقرار بولایت شما دارد و محرمی بدو داشته باشد
و پیش من بیاید چه میفرمائی که با او چه نوع معاش کنم حضرت فرمود که او را پیش خود نگاهدار که مؤمن محرم مؤمنه است و این
آیت را خواندند که والمؤمنون والمؤمنات بعضهم اولیاء بعض این حدیث شریف دلالت دارد بر آنکه در وقت ضرورت
مؤمن متقی محرم مؤمنه اجنبیه میشود **یأمرون بالمعروف** امر میکنند مردم را بنیکوئی
وینهون عن المنکر و نهی میکنند از بدی **ویقیمون**
الصلوة و برپای میدارند نماز را **ویؤتون الزکوة** و میدهند زکوة را

وَيُطِيعُونَ اللّٰهَ وَرَسُولَهُ و اطاعت کنند و فرمان برند خدای تعالی و فرستاده خدارا
أُولَٰئِكَ آن گروه مؤمنین و مؤمنات سَيَرْحَمُهُمُ اللّٰهُ معنی و لا محاله رحمت کند
خدای تعالی بر ایشان چنانچه قاضی ناصر الدین بیضاوی گفته که سین سیرحمهم الله برای تأکید وقوع است إِنَّ اللّٰهَ
عَزِيزٌ حَكِيمٌ بدرستی که خدای تعالی غالبست و داناست بوضع هر چیزی بموضع آن
وَعَدَ اللّٰهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وعده داده خدای تعالی مردان
مؤمن و زنان مؤمنه را جَنَّاتٍ بوستانهائی که تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا
الْأَنْهَارُ میرود از زیر قصور و اشجار آن جویهای آب خَالِدِينَ فِيهَا در حالتی که جاوید باشند
در ان بوستانها وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً ای و مساکن یطیب فیها العیش یعنی
و دیگر وعده داده ایشان را بمسکنهائی که در انجا بخوبترین وجهی عیش میکنند فِي جَنَّاتِ
عَدْنٍ آن مساکن در بوستانهای دایمی است از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله مرویست که جنات
عدن سرای خداست که هیچ چشمی آنرا ندیده و بر خاطر هیچ کس آن خطور نگذشته و دران ساکن نگردند مگر سه گروه پیغمبران
و صدیقان و شهیدان و فخر رازی در تفسیر کبیر خود از ابن عباس نقل کرده که جنت عدن مدینه ایست که سقف
آن عرش رحمن است و در انجا رسل و انبیا و شهدا و ائمه هدی میباشند و جنتهای دیگر در اطراف این جنت عدن
و درین جنت قصرها ساخته از در و یاقوت و طلا و بادی خوش از زیر عرش بر ان میوزد پس داخل میشود دران
تلهای مشک سفید وَرِضْوَانٌ مِنَ اللّٰهِ أَكْبَرُ و خشنودی از نزد خدای تعالی
مر مؤمنان را بزرگتر و بهتر است از جنات عدن زیرا که منشأ جمیع سعادات همین رضای واهب العطیات
سبحانه و تعالی و تقدس ذَٰلِكَ این رضوان الهی هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ
آنست رستگاری بزرگ که همه لذتها و بهجتها در جنب آن حقیر و نابود است محمد بن مسعود عیاشی
رضی الله عنه از حضرت امام زین العابدین علیه السلام روایت کرده که آنحضرت فرمودند که چون اهل
بهشت داخل بهشت شوند و اولیاء خدای تعالی بمساکن خود قرار گیرند و تکیه بر ارائک خود زنند و میوه های بهشت
تناول کنند و حور العین در خدمت ایشان باشند و خدمتکاران قبل از سؤال هر چه را که خواهند برای ایشان
حاضر گردانند درینوقت حق تعالی مشرف بر ایشان شود پس گوید که اولیائی و اهل طاعتی و سکان
جنتی فی جواری الا هل انبئکم بخیر مما انتم فیه یعنی ای دوستان من و اهل طاعت من و ساکنان بهشت من در همسایگی
و قرب من آیا بیارم برای شما بهتر از ان چیز را که شما دران میباشید ایشان گویند که ای پروردگار ما بهتر ازین
چه باشد آنچه نفسهای ما آنرا خواهد و آنچه چشمهای ما از دیدن آن لذت برد با قرب پروردگار کریم همه آماده و حاصلست

پس حق تعالی همان سخن را باز اعاده کند درینوقت موفق کامل فیض ایشان شده گویند که نعم ربنا رضاک عنا و محبتک لنا خیر لنا و اطیب
لانفسنا یعنی آری ای پروردگار ما بهتر از انچه خواهیم زیرا که رضا و خشنودی تو از ما و محبت تو مارا بهتر و نیکوتر است برای ما و
خوشتر است برای نفسهای ما از ان عطایا و نعمتها که بما احسان کرده راوی گوید که امام علیه السلام بعد از ذکر این حدیث آیه کریمه وعد الله
المؤمنین و المؤمنات را تا آخر خواندند پس از قرآن و حدیث معلوم شد که نعمتی از رضوان الهی عظیمتر نیست و بعد ازین حق تعالی
مؤمنین را امر بجهاد میکند که نتیجه آن نعمتهای مذکوره است و میفرماید که يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ ای پیغمبر بلند
مرتبه جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ جهاد کن با کافران و با منافقان
چون جهاد با منافقین که اظهار کفر نمیکنند محتاج نیست و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله هرگز با اهل نفاق جهاد بشمشیر نکرده
و علم الهی بر کفر ایشان باعث اباحت جهاد با ایشان نمیشود زیرا که ایشان بحسب ظاهر اظهار ایمان میکنند و نحن نحکم بالظاهر
بنا بر این علی بن ابراهیم و غیر او روایت کرده اند که قرائت اهل بیت علیهم السلام یا ایها النبی جاهد الکفار بالمنافقین است
و این آیت اینچنین نازل شده و یعنی ای پیغمبر خدا جهاد کن با کفار بمنافقین یعنی منافقین را بجنگ کفار بفرست ع
تا هر طرف که شود کشته سود اسلامست ؛ و مع هذا علی بن ابراهیم رحمه الله تاویل قرائت مشهور را از حضرت
ابی جعفر الباقر علیه السلام اینچنین روایت کرده که آنحضرت فرمودند که جاهد الکفار و المنافقین بالزام الفرائض یعنی جهاد
بنا برین قرائت بمعنی جنگ و قتل نیست بلکه بمعنی مبالغه و کوشش است چنانچه در لغت باین معنی آمده یعنی ای پیغمبر خدا
مبالغه کن با کفار و منافقین بلازم گردانیدن فرایض و واجبات بر ایشان و در تفاسیر عامه جهاد کفار را مخصوص
بسیف ساخته اند و جهاد منافقین را بالزام حجت و اقامه حدود و از حدیث حضرت ابی جعفر علیه السلام ظاهر میشود
که جهاد در هر دو فرقه درینمقام بمعنی الزام فرایض و اقامت حدود است و توجیه عامه خلاف ظاهر است پوشیده
نماند که آیت جاهد الکفار و المنافقین چنانچه درین سوره نازل شده در سوره مبارکه تحریم نیز نازل گشته و علی بن ابراهیم
در انجا از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که نزول آیه والمنافقین است بواو عطف و بعد ازین حضرت در بیان
معنی آیت چنین فرمودند که جهاد کرد رسول الله صلی الله علیه و آله با کفار و جهاد کرد علی علیه السلام با منافقین و جهاد علی
مثل جهاد رسول الله است صلی الله علیه و آله لهذا حق تعالی بحسب ظاهر پیغمبر خود را مامور ساخت بجهاد کردن با این دو گروه و فی
الحقیقه معنی اینست که ای پیغمبر تو بنفس نفیس خود با کفار جهاد کن و علی را مامور ساز که بعد از تو با منافقین جهاد کند چنانچه در جنگ
جمل و صفین بحیز ظهور آمد و چون علی بن ابراهیم رحمه الله در سوره توبه هم قرائت مشهوره را روایت و هم قرائت غیر مشهوره
که بالمنافقین است و در سوره تحریم همین قرائت مشهوره را فقط روایت کرده با تاویل آن معلوم میشود که در سوره تحریم بالمنافقین
قرائت نشده و بعضی از فضلاء عصر را اعتقاد اینست که دو قرائت در هر دو سوره مرویست چنانچه در تفسیر مجمع البیان
ظاهر میشود و حدیث سوره تحریم در سوره توبه نیز روایت شده الله اعلم بحقایق الامور

واغلظ عليهم و سخت گير بر ايشان و محابا مكن وماويهم جهنم
و بازگشت ايشان بدوزخ است وبئس المصير و بد بازگشتيست دوزخ ايمان
بن تغلب كه او را نزد امام زين العابدين و امام محمد باقر عليهما السلام مرتبه رفيعه بود گفته كه چون حضرت رسالت پناه صلی الله عليه وآله
در روز غدير خم مرتضی علی عليه السلام را بخلافت نصب كرده فرمود من كنت مولاه فعلی مولاه دو كس از دو سافر قريش قسم
ياد كردند كه ما اين سخن را از حضرت رسالت پناه صلی الله عليه وآله قبول نمیكنيم واين خبر بحضرت رسيد و حضرت با ايشان
گفت كه اينچنين قسمی از شما بمن رسيده پس ايشان قسم خوردند كه اين نوع قسم از ما سر نزده در ينوقت جبرئيل اين آيه كريمه را
نازل گردانيده كه يحلفون بالله سوگند ميخورند بخدای تعالی كه ما قالوا نگفته ايم اين
سخن را ولقد قالوا كلمة الكفر و قسم بخدا كه بتحقيق گفته بودند
ايشان كلمه كفر را وكفروا بعد اسلامهم و اظهار كفر كردند پس از اظهار اسلام
وهموا و قصد كردند بما لم ينالوا بچيزی كه نيافتند از علی بن ابراهيم روايت كرده
كه اين آيت در شان جمعی از منافقين نازل شده كه در مكه معظمه هم قسم شدند كه خلافت را به بنی هاشم وا نگذارند و در
ليلة العقبه خواستند كه حضرت رسالت پناه را بكشند پس مراد از كلمة الكفر آن سخنی است كه در باب خلافت گفته
بودند و چون حضرت اظهار اين سخن با ايشان كرد قسم خوردند كه ما نگفته ايم و مراد از وهموا بما لم ينالوا قصد قتل حضرت
بود در ليلة العقبه كه بمراد خود نرسيدند وما نقموا و كينه نداشتند اين منافقان با پيغمبر صلی الله عليه وآله
الا ان اغناهم الله مگر آنكه غنی گردانيد ايشانرا خدای تعالی ورسوله و فرستاده او من
فضله از كرم و احسان خود و من فضله اشارت بر آنكه فضل پيغمبر همان فضل خدای تعالی است
وحاصل معنی آنست كه اين منافقان قريش قبل از اظهار اسلام و منافقان مدينه پيش از آمدن حضرت بمدينه محتاج و تنگ
معيشت بودند و چون اظهار اسلام كردند و قدم مبارك حضرت بمدينه رسيد ببركت آنحضرت غنايم بسيار بدست
ايشان آمد و توانگر شدند پس موجب عداوت نيافتند مگر آنكه مستغنی شدند و سبب اين كينه و دشمنی نيست
مگر آن توانگری مثل است ميان عربان كه ميگويند اتق شر من احسنت اليه يعنی بپرهيز از بدی آنكس كه با او احسان كرده باشی
فان يتوبوا پس اگر توبه كنند ايشان از نفاق پاك باشد اين توبه خيرا لهم
بهتر مر ايشانرا در دنيا و آخرت زيرا كه در دنيا تحصيل رضای خدا مينمايند و در آخرت داخل بهشت ميگردند
وان يتولوا و اگر اعراض كنند از توبه يعذبهم الله عذابا اليما
عذاب كند خدای تعالی ايشانرا عذابی دردناك في الدنيا در دنيا بگماشتن غم و الم بر ايشان
و بحصول بدنامی برای ايشان والآخرة و در آخرت بدخول در آتش جهنم و خلود در آن وما

لهم في

لهم في الارض و نيست ايشانرا در زمين من ولي هيچ دوستی ولا نصير و نه نصرت
دهنده مرويست كه ثعلبة بن حاطب انصاری كه در غايت فقر و فاقه بود از حضرت استدعاء آن نمود كه از حق تعالی
توانگری او را درخواست نمايد و عهد كرد كه اگر توانگر شوم حقوق واجبی را بمستحقين برسانم هر چند حضرت او را بقناعت امر
امر كرد و فرمود كه از اين وادی بگذر كه عاقبت غنا در مظنه خطر است نصيحت حضرت با او اثر نكرده باز همان استدعا
نمود پس حضرت فرمود كه اللهم ارزق ثعلبة مالا و چون بدعای حضرت مال بسيار و اغنام بيشمار بهم رسانيد و كس حضرت
بواسطه اخذ زكوة پيش او رفت بخل گريبان گير او شده گفت زكوة اخت جزيه است و ادای زكوة ننمود و عهد خود را بجا
نياورد و حضرت فرمود وای بر ثعلبه وای بر ثعلبه بنا بر اين حق تعالی اين آيه را نازل گردانيد كه ومنهم من
عاهد الله و بعضی از اهل نفاق و شقاق كسانی هستند كه عهد كردند با خدای تعالی كه لئن آتانا
اگر بدهد ما را مال بسيار من فضله از فضل و كرم خود لنصدقن هر آينه صدقه دهيم
مستحقين را ولنكونن من الصالحين هر آينه باشيم از جمله نيكوكاران
فلما آتاهم من فضله پس چون عطا كرد بايشان مال بسيار را از كرم و احسان خود
بخلوا به بخيلی كردند بآن و حق معهود را نداوند وتولوا و روی بگردانيدند از عهد خود
وهم معرضون در حالتی كه ايشان اعراض كنندگان بودند از دين خدا و عادت
ايشان اعراض بود فاعقبهم پس از پی در آورد بخل يعنی باعث شد بخل و نداون زكوة نفاقا
في قلوبهم نفاقی كه راسخ و متمكن است در دلهای ايشان الی يوم يلقونه
تا روزی كه ببينند آن بخل را يعنی جزای بخل را بنا بر اين تفسير فاعل فاعقبهم بخل است و ضمير يلقونه راجع به بخل بمعنی جزای بخل و اگر
فاعل فاعقبهم خدای تعالی باشد ضمير يلقونه نيز راجع بخدای تعالی است و مراد از لقای خدای تعالی بعث است چنانچه
از حضرت امير المؤمنين عليه السلام مرويست كه اللقاء ههنا ليس بالرؤية واللقاء هو البعث فافهم جميع ما في كتاب الله
من لقائه فانه يعنی بذلك البعث يعنی مراد از لقاء در اينمقام ديدن نيست بلكه مراد از آن روز بعث قيامت
پس از اينجا بفهم جميع لقا را كه در كتاب خدای تعالی مذكور است زيرا كه خواسته شده باين لقا روز بعث را
بما اخلفوا الله بسبب خلاف كردن ايشان با خدای تعالی ما وعدوه آنچه را
كه وعده داده بودند وبما كانوا يكذبون و بسبب بودن ايشان
دروغ گوينده زيرا كه خلف وعده متضمن كذبست بنا بر اين كلمه ما در بما اخلفوا و در بما كانوا يكذبون مصدريست
و مفعول خود در ما مصدريت فرو آورده ای بسبب اخلافهم ما وعدوه و بسبب كونهم كاذبين و از اين آيه
كريمه معلوم شد كه بعضی از معاصی متفرع معاصی ديگر ميگردد چنانچه بعضی از طاعات مستلزم طاعات ديگر است

أَلَمْ يَعْلَمُوا آیا نمیدانند این گروه منافقین أَنَّ اللّٰهَ يَعْلَمُ سِرَّهُمْ اینکه خدایتعالی میداند آنچه را که ایشان مخفی میدارند از نفاق و غیر آن وَنَجْوٰيهُمْ و آنچه را که با یکدیگر راز میگویند وَأَنَّ اللّٰهَ و نمیدانند که خدایتعالی عَلَّامُ الْغُيُوبِ داننده نهانها و پوشیدهاست محمد بن مسعود عیاشی رضی الله عنه از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که حضرت امیر المؤمنین و یعسوب المسلمین صلوات الله علیه خود را باجاره داد که هر دلو آبی که بکشد یکدانه خرما بگیرد پس جمع کرد و خواست که آنرا بخدمت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله ببرد تا آنرا داخل صدقات نمایند عبد الرحمن عوف که در سر در ایستاده بود آغاز لمز و عیب آنحضرت نمود آیت آمد که الَّذِينَ يَلْمِزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ بعضی گفته اند که الذین مبتداست و سخر الله منهم خبر که بعد ازین می آید محتمل است که الذین منصوب بذم باشد بتقدیر اعنی الذین یلمزون المطوعین یعنی مینکوهیم ما از جماعت سابقه آنرا که عیب میکنند تطوع کنندگان و نیکوکارانرا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ از گرویدگان بخدا و رسول فِي الصَّدَقَاتِ در ادای صدقات مندوبه وَالَّذِينَ لَا يَجِدُونَ و نیز عیب میکنند تصدق آنانرا که نمی یابند إِلَّا جُهْدَهُمْ مگر بقدر طاقت و قوت خود فَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ پس سخریه و استهزا میکنند با ایشان سَخِرَ اللّٰهُ مِنْهُمْ جزا دهد خدایتعالی ایشانرا بر سخریت و استهزا وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ و مر ایشانراست عذابی دردناک اسْتَغْفِرْ لَهُمْ خواه آمرزش خواهی ای محمد برای این منافقان مانند عبد الرحمن بن عوف أَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ یا آمرزش نخواهی که وجود و عدم استغفار در حق اهل نفاق مساویست و فایده بران مترتب نمیشود چنانچه تصریح کرده که إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً اگر آمرزش طلبی برای ایشان هفتاد بار فَلَنْ يَغْفِرَ اللّٰهُ لَهُمْ پس نیامرزد خدایتعالی ایشانرا از ابی الحسن الرضا علیه السلام مرویست که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله بعد از نزول این آیت فرمودند که من صد مرتبه طلب آمرزش میکنم مانند ای لعلّ انها را بیامرزد تا آیه آمد که فی سورة المنافقین سواء علیهم استغفرت لهم ام لم تستغفر لهم لن یغفر الله لهم و بعد ازین سخن حضرت فهمید که مراد از سبعین معنی حقیقی و عدد معین نیست بلکه مراد از آن کثرت است خواه هفتاد و خواه بیش از آن باشد لهذا دیگر بیرامون این معنی نگردید پوشیده نماند که این حدیث موافق احادیث عامه است و رد خبر العامه میرود ذٰلِكَ این عدم قبول استغفار نه از جهت بخل و قصور از جانب تست بلکه بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللّٰهِ وَرَسُولِهِ بسبب آنست که ایشان کافر شدند بخدای تعالی و بفرستاده او و لیس این نقص ... مرا از شما و این نقصان از طرف ایشان است نه از جانب ما و شما هرچند سازد علت ما سازی اقدام ماست

بر بالای کسی کرتا و نیست وَاللّٰهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ و خدای تعالی هدایت نمیکند و راه بهشت نمینماید بیرون روندگان از امر الهی را و بعد ازین خبر از شادی جمعی میدهد که از غزوه تبوک تخلف ورزیدند و سفر ندیدند که فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ شاد گشتند تخلف کنندگان از غزوه تبوک بِمَقْعَدِهِمْ بنشستن ایشان از آن غزوه خِلَافَ رَسُولِ اللّٰهِ بعد از رفتن پیغمبر بجهاد چنانچه عرب میگویند اقام خلاف الحی ای اقام بعد ذهاب الحی و مراد از حی قبیله است و میتوانند که مراد از خلاف مخالفت باشد یعنی بجهت مخالفت رسول خدا وَكَرِهُوا و کراهت داشتند أَنْ يُجَاهِدُوا اینکه جهاد کنند بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ بمالها و نفسهای خود فِي سَبِيلِ اللّٰهِ در راه خدا وَقَالُوا و گفتند آن منافقین مر مؤمنین را یا بعضی دیگر از منافقین را لَا تَنْفِرُوا فِي الْحَرِّ بیرون مروید باین غزا در گرما بروایت علی بن ابراهیم چنانچه قبل ازین گذشت این سخن جد بن قیس با جرین بن قیس انصاری گفت و حق سبحانه و تعالی تکرار کلام نمود بجهت تفضیح او قُلْ بگو ای محمد مر ایشانرا که نَارُ جَهَنَّمَ آتش دوزخ که واجب شده بر شما بواسطه نرفتن جنگ و جهاد و منع دیگران أَشَدُّ حَرًّا سخت تر است از روی گرمی ازین گرما لَوْ كَانُوا يَفْقَهُونَ اگر میبودند که میدانستند که مآل ایشان بآن راجع است فَلْيَضْحَكُوا پس باید که بخندند این منافقان در دنیا قَلِيلًا اندکی زیرا که هموم و غموم دنیوی نگذارد که ایشان بسیار بخندند وَلْيَبْكُوا كَثِيرًا و باید که بگریند بسیار در آخرت زیرا که مقدار یک روز آخرت برابر پنجاه هزار سال است و نهایت ندارد بعضی گفته اند که عبارات که مراد از خندیدن و گریستن سرور و غم باشد و مراد از قلت سرور عدم آن جَزَاءً پاداش دهد خدایتعالی ایشانرا پاداش دادنی بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ بآنچه بودند که ایشان کسب میکردند از کفر و نفاق فَإِنْ رَجَعَكَ اللّٰهُ پس اگر بازگرداند ترا ای محمد خدایتعالی بمدینه ازین غزوه تبوک إِلَىٰ طَائِفَةٍ مِنْهُمْ بسوی جمعی از منافقان که تخلف از جهاد کردند فَاسْتَأْذَنُوكَ لِلْخُرُوجِ پس اذن خواهند از تو برای بیرون آمدن بغزوه دیگر بعد از غزوه تبوک فَقُلْ لَنْ تَخْرُجُوا پس بگو که بیرون نمی آیید شما مَعِيَ أَبَدًا با من هرگز و بزبان اذن مطلبید نه بدل وَلَنْ تُقَاتِلُوا مَعِيَ و مقاتله نمیکنید در مرافقت من عَدُوًّا دشمنی را گفته اند که لن تخرجوا تا آخر اخبار در معنی نهی است یعنی چون این منافقین اذن خروج طلبند بگو که بیرون میایید هرگز با من و جنگ مکنید با دشمن ما بعد ازین حق تعالی وجه این مطلب بیان میکند که إِنَّكُمْ رَضِيتُمْ بِالْقُعُودِ بواسطه آنکه شما راضی شدید بنشستن و تخلف نمودن

أَوَّلَ مَرَّةٍ اول بار یعنی در غزوه تبوک فَاقْعُدُوا پس بنشینید و بگیرید باب
مَعَ الْخَالِفِينَ تخلف کنندگان و چون پیغمبر صلوات الله علیه و آله بر موتی منافقان
احکام اسلام جاری میکرد و نماز بر ایشان میگزارد و عادت آنحضرت آن بود که بر سر قبر اموات ساعتی توقف نموده
برای آنها دعا میکرد و حق تعالی بدو از درباب منافقین منع نموده فرمود که وَلَا تُصَلِّ عَلَىٰ
أَحَدٍ مِنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا تقدیر کلام چنین است ولا تصل ابدا علی احد منهم مات
یعنی نماز مگذار ای محمد هرگز بر هیچ یک از مرده منافقین و مراد از این تابید نفی است نه نفی تابید وَلَا تَقُمْ
عَلَىٰ قَبْرِهِ و مایست بر سر گور احدی از اهل نفاق برای دعا و استغفار إِنَّهُمْ كَفَرُوا
بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ بواسطه آنکه منافقان کافر شدند بخدا و رسول او وَمَاتُوا
وَهُمْ فَاسِقُونَ و مردند ایشان حالکونی که بیرون روندگان بودند از حد و اطاعت الهی
و بعد از این منع هرگز پیغمبر خدا صلوات الله علیه و آله بر منافقین نماز نکرد و بر سر قبر ایشان دعا نمود
وَلَا تُعْجِبْكَ و باید ترا یعنی امت ترا در تعجب نیندازد أَمْوَالُهُمْ وَ
أَوْلَادُهُمْ اموال و اولاد منافقین إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ
يُعَذِّبَهُمْ بِهَا اراده نکرده خدای تعالی مگر آنکه عذاب کند ایشان را بدان اموال و اولاد
فِي الدُّنْيَا در دار دنیا وَتَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ و بیرون رود روحهای ایشان
وَهُمْ كَافِرُونَ در حالتی که ایشان مالها و اولاد را گذاشته بحسرت تمام
کافر باشند این آیت با تفسیر آن قبل از این گذشت لیکن این آیت به حسب لفظ با آیت سابقه در چهار موضع تفاوت و
تغایر است یکی آنکه در اول فلا تعجبک بکلمه فاست و در اینجا بکلمه واو دوم آنکه در آنجا و لا اولادهم است با اضافه کلمه لا و در
اینجا بدون آن سوم آنکه در آنجا لیعذبهم است و در اینجا ان یعذبهم چهارم آنکه در آنجا فی الحیوة الدنیا است و در اینجا فی الدنیا
بحذف حیوة اشارت بر آنکه حیوة دنیا در واقع حیوة نیست پس بنابراین تعجب در اموال و اولاد همچنین دنیا با خست
تعجب است بنابراین تکرار آن با واسطه تاکید و تذکیر است مرة بعد اخری و یا آنکه حکم این آیت درباب فرقه
غیر فرقه اولی خاصه میشود که لا تعجبک حال بعضی و لا تعجبک حال بعضی پس حق تعالی در بیان تمام اخبار منافقین
میفرماید که وَإِذَا أُنْزِلَتْ سُورَةٌ و چون فرستاده شود سوره از قرآن برای محمد
أَنْ آمِنُوا بِاللَّهِ بانکه تصدیق کنید بوحدانیت خدای تعالی وَجَاهِدُوا
مَعَ رَسُولِهِ و جنگ کنید با رسول خدای تعالی و باتفاق او بکشید اعداء دین را
اسْتَأْذَنَكَ اذن نشستن بخانههای خود طلبند از تو ای محمد أُولُو الطَّوْلِ

منهم

مِنْهُمْ خداوندان مال و توانایی از منافقین در مقام جهاد در بیایند وَقَالُوا ذَرْنَا
و بگویند بگذار ما را که نَكُنْ مَعَ الْقَاعِدِينَ باشیم با نشستگان در خانهها
رَضُوا راضی شدند ایشان بِأَنْ يَكُونُوا بانکه باشند مَعَ الْخَوَالِفِ
با پس ماندگان مانند زنان و صبیان وَطُبِعَ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ و مهر نهاده
شده بر دلهای ایشان یعنی علامتی بر سینه ایشان نهاده شده تا ملائکه بآن نشان اهل نفاق را بشناسند
و لعنت کنند فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ پس ایشان فهم نمیکنند اوامر الهی را و تدبر و
تامل در آن نمی نمایند که در جهاد با رسول سعادت ابدی مندرج است و در تخلف از جهاد و مخالفت با رسول
شقاوت سرمدی و بعد از این در مدح پیغمبر صلوات الله علیه و آله و اصحاب او میگوید که لَٰكِنِ
الرَّسُولُ لیکن فرستاده خدای تعالی وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ و آنانکه ایمان آوردند با رسول او
جَاهَدُوا جهاد کردند بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ با مالها و نفسهای خود
وَأُولَٰئِكَ لَهُمُ الْخَيْرَاتُ و آن گروه مر ایشان راست نیکوییها که آن
غنیمت در دنیاست و بهشت و نعیم آنست در آخرت وَأُولَٰئِكَ و آن گروه هُمُ
الْمُفْلِحُونَ ایشانند فیروزی یافتگان و بمقصود رسندگان أَعَدَّ اللَّهُ
لَهُمْ آماده کرده خدای تعالی و ایجاد نموده برای ایشان جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ
تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ بوستانهایی که میرود از زیر مساکن و اشجار آن جویها خَالِدِينَ
فِيهَا در حالتی که جاوید باشند در آن ذَٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ
اینست رستگاری بزرگ بعد از آن بیان حال اعراب میکند در اعتذار برای تخلف و قعود ایشان در خانهای
خود میفرماید که وَجَاءَ الْمُعَذِّرُونَ و آمدند تقصیر کنندگان در جهاد و یا آمدند عذر گویندگان
بعذرهای باطل در تخلف از جهاد مِنَ الْأَعْرَابِ از عربان بادیه نشین بنابر اول معذرون مشتق از عذر
الامر اذا اقصر فیه و بنابر ثانی ماخوذ است از اعتذر یا از اعتذر العذر و اصلش معتذرون بوده که نقل حرکت تا
بعین کرده اند و تا را بذال ادغام کرده معذرون شده لِيُؤْذَنَ لَهُمْ تا رخصت داده شود از برای
ایشان وَقَعَدَ الَّذِينَ كَذَبُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ و نشستند
بخانههای خود آنانکه دروغ گفتند در ادعای ایمان بخدا و فرستاده او که مراد همان اعراب باشند و بعضی گفته اند
که اگر مراد از اعتذار در جاء المعذرون اعتذار صحیح باشد چنانچه از ابن عباس درباب اعتذار بنی غفار منقول است بنا
بر این مراد از کذب در و قعد الذین کذبوا الله و رسوله کذب در اعتذار از تخلف جهاد است نه در ادعای ایمان تا عبارت

اولی اشارت بعذر آورندگان صحیح مقبول باشد و عبارت ثانیه بر عذر آورندگان دروغ و باطل
سَیُصِیبُ الَّذِینَ کَفَرُوا زود باشد که برسد آنان را که کافر شدند
و نگرویدند بخدا و رسول وَمِنْهُمْ از عربان بادیه نشین یا از معذرین بکذب عَذَابٌ
أَلِیمٌ عذابی دردناک و بعد از بیان رخصت جمعی بسفر باید که تا تکلیف ما لا یطاق لازم نیاید
لَیْسَ عَلَى الضُّعَفَاءِ نیست بر ناتوانان مانند پیران عاجز وَلَا عَلَى الْمَرْضَى
و نه بر بیماران وَلَا عَلَى الَّذِینَ و نه بر آنانکه لَا یَجِدُونَ نمی یابند مَا
یُنْفِقُونَ آنچه را که با آن نفقه خود کنند و تهیه سفر خود با آن توانند کرد حَرَجٌ گناهی
در ترک جهاد و نشستن بخانهای خود إِذَا نَصَحُوا وقتی که نصیحت کنند مردم را بطاعت و ایمان
در آشکارا و پنهان لِلَّهِ وَرَسُولِهِ برای خدا و برای فرستاده او یعنی وقتی که ایمان خالص
آورده باشند زیرا که نصیحت مردم لله لازم ایمان خالص است مَا عَلَى الْمُحْسِنِینَ
نیست بر نیکوکاران که نفع رسانندگان بغیر مِنْ سَبِیلٍ هیچ راه عتابی و ملامتی مراد از محسنین همان
ضعفا و مرضی و فقرا است و تاکید کلام سابق بنابر ذکر محسنین از قبیل وضع مظهر است در موضع
مضمر اشارت بر آنکه انهای نیکوکار را حرجی و گناهی نیست وَاللَّهُ غَفُورٌ
و خدای تعالی آمرزنده گناهانست رَحِیمٌ مهربانست بر خلایق لهذا رخصت میدهد معذورین بعذر
صحیح را از بیرون نیامدن برای جهاد وَلَا عَلَى الَّذِینَ و نیست گناهی و عتابی بر آنانکه إِذَا مَا
أَتَوْکَ چون آمدند بسوی تو لِتَحْمِلَهُمْ تا تو ایشان را سوار کنی و با خود بجهاد ببری
قُلْتَ حال گوئی که بتحقیق گفتی تو مر ایشان را که لَا أَجِدُ مَا أَحْمِلُکُمْ
عَلَیْهِ نمی یابم چیزی را که شما را سوار کنم بر آن یا آنکه نعلی شما را بپوشانم چنانچه علی بن ابراهیم گفته سائلوا النعال
یعنی ایشان چون پا برهنه بودند از حضرت استدعا نعلی کردند که تا آنرا بپوشند و از جمله رجاله اهل جهاد باشند
تَوَلَّوْا جواب شرط است یعنی چون آمدند ایشان بخدمت تو در حالتی که تو چنین جواب گفتی برگشتند از پیش تو
وَأَعْیُنُهُمْ در حالتی که چشمهای ایشان تَفِیضُ روان میشد مِنَ الدَّمْعِ از
اشک یعنی در حالتی که چشمهای ایشان اشک ندامت میریخت لهذا ایشان ملقب به بکاؤن یعنی گریه کنندگان
شدند حَزَنًا بواسطه اندوهگین شدن ایشان أَلَّا یَجِدُوا باینکه نمی یافتند مَا
یُنْفِقُونَ آنچه را که آن نفقه خود کنند در سفر و در خدمت تو جانفشانی نمایند لهذا ایشان را
گناهی و عتابی نیست إِنَّمَا السَّبِیلُ جز این نیست که راه گناه و عتاب گشاده است

عَلَى الَّذِینَ یَسْتَأْذِنُونَکَ بر آنانکه طلب اذن میکنند از تو وَهُمْ أَغْنِیَاءُ
و حال آنکه ایشان توانگرانند و اسباب سفر برای ایشان آماده است رَضُوا بِأَنْ یَکُونُوا
راضی شدند باینکه باشند مَعَ الْخَوَالِفِ با پس ماندگان مانند زنان علی بن ابراهیم گوید که ایشان هشتاد کس بودند
از قبایل متفرق وَطَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ و مهر خذلان نهاده خدای تعالی بر دلهای ایشان
فَهُمْ لَا یَعْلَمُونَ پس ایشان نمیدانند بدی عاقبت آنرا و چون جمعی بعد از آمدن حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و آله از حرب تبوک بمدینه بدروغ عذر تخلف خود میگفتند چنانچه جمعی قبل از رفتن تبوک عذر
باطل می آوردند حق تعالی میفرماید که یَعْتَذِرُونَ عذر خواهند آورد عذرهای باطل
إِلَیْکُمْ بسوی شما تخلف از جهاد إِذَا رَجَعْتُمْ إِلَیْهِمْ وقتی که برگردید شما
از غزوه تبوک بسوی ایشان بمدینه قُلْ بگو ای محمد لَا تَعْتَذِرُوا عذر مخواهید عذرهای دروغ
زیرا که لَنْ نُؤْمِنَ لَکُمْ هرگز تصدیق نخواهیم کرد مر شما را قَدْ نَبَّأَنَا اللَّهُ بتحقیق
خبر داده است ما را خدای تعالی بوحی مِنْ أَخْبَارِکُمْ از خبرهای شما و دروغهایی که در
عذر میگوئید و شرور و فسادی که در خاطر خود جا داده اید وَسَیَرَى اللَّهُ عَمَلَکُمْ وَ
رَسُولُهُ و زود باشد که ببیند خدای تعالی کار شما را چنانچه پیش از این دیده و رسول او نیز ببیند یعنی علم هر دو
تعلق خواهد گرفت باینکه کدام شما از نفاق و کفر توبه کنید و کدام ثابت قدم خواهید ماند ثُمَّ تُرَدُّونَ
پس بازگردانیده خواهید شد إِلَى عَالِمِ الْغَیْبِ وَالشَّهَادَةِ بسوی خدایی که
داننده پنهان و آشکار است ظاهر این بود که گفته شود ثم تردون الیه ای الی الله پس وضع مظهر بجای مضمر اشارت
بر علت آنچه بعد از این میفرماید که فَیُنَبِّئُکُمْ پس خبر دهد شما را بِمَا کُنْتُمْ
تَعْمَلُونَ بآنچه بودید که میکردید از اعمال نیک و بد و مطابق آن جزا و سزا خواهد داد شما را
سَیَحْلِفُونَ بِاللَّهِ زود باشد که سوگند خورند بخدای تعالی باینکه تخلف ایشان جهت عذری بود
لَکُمْ برای شما یعنی برای خوشنودی شما از ایشان إِذَا انْقَلَبْتُمْ إِلَیْهِمْ
چون بازگردید شما از سفر بسوی ایشان لِتُعْرِضُوا عَنْهُمْ تا درگذرید شما از گناه
ایشان و عتاب و سرزنش با ایشان نکنید فَأَعْرِضُوا عَنْهُمْ پس اعراض کنید
شما و درگذرید از گناه ایشان و معاتب شان مسازید إِنَّهُمْ رِجْسٌ
بدرستیکه ایشان نجس اند و آب توبیخ و عتاب تطهیر نمی یابند پس چنانچه از نجس اعراض و اجتناب لازمست از ایشان
نیز اعراض واجبست وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ و جای ایشان دوزخ است جَزَاءً

بواسطه جزاء و مکافات دادن ایشان بما کانوا یکسبون
بآنچیزی که بودند کسب میکردند از کفر و نفاق یحلفون لکم سوگند میخورند منافقان برای
شما ای اهل ایمان لترضوا عنهم تا راضی شوید شما از ایشان فان ترضوا
عنهم پس اگر راضی شوید شما ای مومنان از منافقان بواسطه جهل شما از حال باطنی ایشان
فان الله لا یرضی عن القوم الفاسقین پس بدرستی که خدای تعالی
راضی نمیشود از گروه بیرون روندگان از دایره اطاعت خدای تعالی بروایت علی بن ابراهیم سبب نزول یحلفون بالله
تا آخر آنست که چون حضرت از سفر تبوک بمدینه تشریف آوردند اصحاب آنحضرت که بحلیه ایمان محلی بودند از منافقین
تخلفین میکردند و ایشان قسم میخوردند که ما بر دین حقیم و منافق نیستیم تا آنکه مومنین متعرض ایشان نشوند و ایشان را
هدف تیر توبیخ و عتاب نگردانند پس حق تعالی این آیت را نازل گردانید تا خبر از امری که هنوز بوقوع نیامده داده باشد
و صدق پیغمبر صلوات الله علیه و آله باین اخبار اعجاز بنیان بر همگنان ظاهر و لایح گردد و بعد از ذکر اعراض از منافقین بیان شدت
کفر و نفاق اعراب میکند و میفرماید که الاعراب عربان بادیه نشین اشد
کفرا و نفاقا سخت ترند نظر بمردم شهر گرده از روی کفر و نفاق زیرا که قساوت قلب
ایشان بیشتر است و از مشاهده علما و استماع تنزیل که باعث صفای قلبست محروم اند از حضرت صادق علیه السلام
مرویست که مانی هاشم و شیعیان ما عربیم و غیر ما اعراب اند واجدر و سزاوارترند الا یعلموا
ای بان لا یعلموا حدود ما انزل الله یعنی بآنکه ندانند فرائض و سنن آنچه را که نازل کرده
خدای تعالی علی رسوله بر فرستاده خود برای هدایت خلایق والله علیم
حکیم و خدای تعالی دانا و محکم کار است و من الاعراب و بعضی از عربان
بادیه نشین قسی القلب من یتخذ کسی است که فرا میگیرد ما ینفق آنچه را که نفقه میکنند و صرف
مینمایند در راه خدا مغرما غرامت و خسران و آنرا عبث و بی فایده میدانند زیرا که ایشان از این
انفاق و تصدیق امید ثوابی ندارند و چشم احسان و مکرمت از جانب الله ندارند بلکه آنرا از خوف شما و از روی تقیه عمل
می آورند و یتربص و انتظار می برند این اعراب بکم الدوائر برای شما
ای مومنین حوادث روزگار را که آن هلاک و مغلوبیت شماست تا از دست شما خلاص شوند و تصدیق و انفاق
تقیه نکنند علیهم دائرة السوء بر ایشان باد حادثه بد چون مراد از دوائر حوادث و نکبات
زمانست بنابرین مساوات که معنی این ماخوذ است پس اضافه دائره بسوء از قبیل [illegible] بجهة مبالغه است و بعضی
از قراء دائرة السوء را درین سوره و در سوره فتح بضم سین خوانده اند والله سمیع علیم

و خدا تعالی

و خدای تعالی شنواست آنچه را که در حین انفاق میگویند و داناست بآنچه در دل نگاه میدارند جمله علیهم دائرة السوء تا آخر
جمله معترضه است و بعد از ذکر منافقین اعراب بیان حال مومنین کامل الایمان ایشان میکند و میفرماید که و
من الاعراب و بعضی از عربان بادیه نشین من یؤمن بالله کسی است که ایمان می
آرند بخدا و تصدیق بوحدانیت او میکنند والیوم الآخر و ایمان بروز قیامت دارند
و یتخذ و اخذ میکنند ما ینفق آنچه را که نفقه و تصدق میکنند قربات عند الله
سبب حصول قربها و نزدیکیها که موصوف باشد باینکه آن از نزد خدای تعالی است بنابراین ترجمه قربات مفعول ثانی
یتخذ است و مفعول اول آن ما ینفق و عند الله صفت قربات و میتواند که ظرف یتخذ باشد ای و یتخذ عند الله ما ینفق
قربات وصلوات الرسول و اخذ میکنند ما ینفق را سبب تحصیل دعاهای فرستاده
خدای تعالی که با ایشان میکند بخیر و برکت لان الرسول صلوات الله علیه و آله کان یدعوا للمتقین بالخیر والبرکة و یستغفر لهم
الا انها بدانید که این نفقات و تصدقات ایشان قربة لهم سبب طاعت و رضای الهی
است مر ایشان را و این شهادتیست از جانب خدای تعالی بر صحت اعتقاد ایشان و بر آنکه تصدقات ایشان محض
برای قرب باقی و ثواب جاودانیست سیدخلهم الله فی رحمته
کلمه سین برای تاکید و تحقیق است یعنی بتحقیق و لا محاله درآرد خدای تعالی ایشان را در بهشت خود که سبب نزول رحمتست
که نیکوکاران را وعده داده ان الله غفور بدرستی که خدای تعالی آمرزنده گناهانست
رحیم مهربانست بر خلایق والسابقون الاولون و آنها که سبقت گرفته اند در
ایمان اول بار من المهاجرین والانصار از هجرت کنندگان با رسول خدا از مکه
بمدینه و نصرت دهندگان او در مدینه بروایت علی بن ابراهیم سابقون نقبا اند و ابوذر و مقداد و سلمان
و عمار و کسانی که ایمان آوردند و تصدیق کردند و ثابت ماندند بر قبول ولایت امیرالمومنین علیه السلام در کتاب نهج البلاغه
مکرم میفرماید که واقع نمیشود اسم هجرت بر احدی مگر آنکه شناخته باشند حجت خدا را در زمین و بدان شناخت عارف
باشند پس هر که این شناخت بهم رسانید و اقرار بولایت ائمه معصومین علیهم السلم کرد او است مهاجر و اطلاق لفظ
مهاجر بر او توان کرد و اگر نه او مهاجر نیست بلکه مهجور است از رحمت الهی و در کتاب کمال الدین و تمام النعمة از سلیم بن
قیس هلالی روایت کرده که حضرت امیرالمومنین علیه السلم در زمان خلافت عثمان قسم بر مهاجر و انصار داد که آیا شما
مطلع نیستید که حضرت پیغمبر صلوات الله علیه و آله فرمود که آیه کریمه والسابقون الاولون را حق تعالی در حق انبیا و
اوصیا انبیا نازل گردانید پس من افضل انبیا و رسل اویم و علی بن ابی طالب افضل اوصیا ایشان گفتند آری ما
اطلاع داریم که پیغمبر صلوات الله علیه و آله این حدیث را فرموده عباد بن عبدالله گوید که من شنیدم که حضرت

امیر المؤمنین علیه السلام میفرموده‌اند منم بنده خدا و منم برادر رسول خدا و منم صدیق اکبر و هر که بعد از من اطلاق این لقب بر خود کند البته دروغگوی مفتری است و من ایمان آوردم و نماز گزاردم قبل از همه مردمان به هفت سال زیرا که در این هفت سال از مردان غیر از پیغمبر خدا و علی مرتضی کسی نماز نمی‌گزارد و حاکم ابو القاسم حسکانی از عبد الرحمن عوف نقل کرده که سابقون و کسی بودند که اول ایشان در اسلام علی بن ابی طالب بود و چون اهل سنت سبقت در خلافت را بکار برده رای جمعی از اجلاف عرب پیش خود قرار داده‌اند خواستند که سبقت در ایمان را نیز بجهت آنها مقرر کنند لهذا شرم از خدا و رسول خدا نکرده گفتند که اول کسی که به پیغمبر ایمان آورد ابوبکر بود و لیس هذا اول قارورة کسرت فی الاسلام **وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ** و آنانکه متابعت نمودند و پیروی کردند آن سابقون را **بِإِحْسَانٍ** بایمان و طاعت تا روز قیامت **رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ** راضی است خدا تعالی از ایشان **وَرَضُوا عَنْهُ** و راضی اند ایشان نیز از خدا تعالی بآنچه داد بایشان از نعمتهای دینی و دنیوی **وَأَعَدَّ لَهُمْ** و آماده کرد خدا تعالی برای ایشان **جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتَهَا الْأَنْهَارُ** بهشتهایی که میرود از زیر قصور و درختان آن جویهای آب **خَالِدِينَ فِيهَا** جاودانی که جاوید باشند در آن **أَبَدًا** همیشه **ذَٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ** اینست رستگاری بزرگ و بعد از ذکر سابقین باز رجوع به ذکر احوال منافقین کرده میفرماید که **وَمِمَّنْ حَوْلَكُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ** و از آنکه در حوالی شما و شهر شما اند از عربان بادیه‌نشین **مُنَافِقُونَ** از اهل نفاق‌اند **وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النِّفَاقِ** و من اهل المدینه خبر مبتدا محذوف است ای و قوم من اهل المدینه مردوا علی النفاق صفت قوم محذوف است که موصوف را حذف کرده‌اند و صفت را بجای آن گذاشته بامعنی که جمعی از اهل مدینه یعنی از مردم شهر شما هستند که موصوف باین صفتند که مایل اند بر نفاق و ماهرند در آن **لَا تَعْلَمُهُمْ** نمیدانی تو ایشان را ای محمد با کمال فطانت و صدق فراست **نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ** ما میدانیم ایشان را که بر بواطن ایشان آگاهیم **سَنُعَذِّبُهُمْ مَرَّتَيْنِ** بتحقیق عذاب کنیم ایشان را دو مرتبه یکی در وقت قبض ارواح خبیثه ایشان و دیگری وقتی که در قبر قرار گیرند یا یکی در دنیا بقتل و سبی ایشان و دیگری در قبر و بغیر این دو وجه نیز گفته اند **ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلَىٰ عَذَابٍ عَظِيمٍ** پس بازگردانیده شوند در قیامت بسوی عذابی بزرگ که آن آتش دوزخ است **وَآخَرُونَ** و قومی دیگر از اهل مدینه یا از اعراب که **اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ** اعتراف کردند بگناهان خود **خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا**

مخلوط ساختند عمل نیک خود را با عمل بد بنابرین واو و آخر بمعنی با است ای خلطوا عملا صالحا بآخر سیئا در مجمع البیان گفته که از حضرت ابی جعفر الباقر علیه السلام مرویست که آیه و آخرون اعترفوا بذنوبهم در شان ابولبابة بن عبد المنذر نازل شده و روایت علی بن ابراهیم نیز موافق این حدیث است و تفصیل آن در سوره انفال در تفسیر آیه کریمه یا ایها الذین آمنوا لا تخونوا الله والرسول گذشت و در اصول کافی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که مراد از الذین خلطوا عملا صالحا و آخر سیئا جمعی از مؤمنین اند که در حین ایمان مرتکب شوند گناهی را که اصلحای مؤمنین ایشان را بارتکاب آن گناه عیب کنند و آنرا از ایشان نپسندند و در روایت دیگر آمده که ایشان جماعتی اند که کسب کردند گناه چند را مثل قتل حمزه و جعفر طیار پس توبه کردند و اسلام آوردند توبه و اسلام ظاهری و بعد ازین فرمودند که کسی که مؤمنی را بکشد مثل حمزه و جعفر را هرگز توبه او و اسلام واقعی نخواهد یافت اما حق تعالی قطع امید عباد در باب توبه نکرده لهذا فرموده که **عَسَى اللَّهُ** امید است خدا را **أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ** اینکه قبول توبه ایشان بکند اگر توبه کنند و توفیق آن بیابند و موافق این حدیث است آنچه در اصول کافی از حمزة بن طیار روایت کرده که من از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم که مراد از الذین خلطوا عملا صالحا کدام جماعت‌اند حضرت فرمود ایشان جمعی اند که وحشی قاتل حمزه از جمله آنهاست **إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ** بدرستی که خدا تعالی آمرزنده گناهانست مهربانست بر عباد و پوشیده نماند که آیه الذین خلطوا عملا صالحا و آخر سیئا دلالت بر بطلان احباط دارد زیرا که اگر احباط حق باشد باید که بعد از طریان عمل نیک بر عمل بد عمل بد خوب گردد و حال آنکه ازین آیت معلوم میشود که خلط و اجتماع این دو عمل باهم جایز است **خُذْ** بگیر ای محمد **مِنْ أَمْوَالِهِمْ** بعضی از اموال ایشان را نه جمیع را **صَدَقَةً** زکوة فریضه چنانچه در کافی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که چون آیه زکوة واجبه که آن خذ من اموالهم صدقة است در ماه مبارک رمضان نازل گردید حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله منادی فرمود که چنانچه حق تعالی بر شما نماز واجب گردانیده همچنین زکوة را نیز بر شما واجب ساخته و مراد فرموده که بگیر از مال ایشان زکوة مفروضه را **تُطَهِّرُهُمْ** تا پاک گردانی ایشان را از گناه و از خبث بخل **وَتُزَكِّيهِمْ** و زیاده گردانی مال ایشان را **بِهَا** بسبب آن زکوة و اخذ آن **وَصَلِّ عَلَيْهِمْ** و رحم کن بر ایشان بدعای خیر **إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ** بدرستی که دعا و ترحم تو سبب آرام دل است مر ایشان را **وَاللَّهُ سَمِيعٌ** و خدا تعالی شنواست دعای ترا **عَلِيمٌ** داناست باستحقاق ایشان بدعا مرویست که چون قومی زکوة مال خود را بخدمت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله می‌آوردند حضرت میفرمود اللهم صل علیهم پس هر گاه حق تعالی پیغمبر خود را امر کرده باشد بفرستادن صلوات بر کسانیکه ادای زکوة کنند پس بطریق وجوب لازم است فرستادن صلوات بر ائمه دین

و دنیا که بسبب عصمت ذاتی و غنای طبیعی پیک حب مال از صفحه خاطر مبارک خود زدوده ادای زکوة کنند که بجهت اتصاف
ایشان بکمالات علمی و عملی و قرابت صوری و معنوی با حضرت رسالت پناهی بر ایشان اخذ آن حرام است پس منع فرستادن
صلوات بر ایشان چنانچه عادت اهل سنه است چون خلاف صریح قران است محض تعصب با ائمه هدی علیهم السلم
خواهد بود الا لعنة الله علی المتعصبین المذکورین و بعد از ین در ترغیب بر توبه میفرماید که **الم یعلموا** آیا نمیدانند
مکلفین **ان الله** اینکه خدایتعالی **هو یقبل التوبة** اوست که قبول میکند توبه
عن عباده از بندگان خود **و یاخذ الصدقات** و اخذ میکند
یعنی قبول میکند صدقات ایشانرا بجهت خلوص نیت ایشان محمد بن مسعود عیاشی از حضرت صادق علیه السلم روایت
کرده که حق تعالی برای هر عملی فرشته مقرر کرده که انرا اخذ کنند و بملا اعلی رسانند مگر صدقه را که اخذ آن خدایتعالی میکند
بقدرت کامله خود و حاصل آنست **و ان الله هو التواب الرحیم** و آیا نمیدانند اینرا
که خدایتعالی اوست قبول کننده توبه و مهربان بر توبه کنندگان **و قل اعملوا**
و بگو ای محمد مر مکلفین را که عمل کنید آنچه را که خدایتعالی شما را بآن امر کرده مانند عمل کسی که اعتقاد بجزا اخروی داشته
باشد **فسیری الله عملکم** پس بتحقیق و یقین به بیند و بداند خدایتعالی عمل شما را
بعد از آنکه موجود شود چنانچه میدید و میدانست قبل از وجود **و رسوله** و به بیند فرستاده او
والمؤمنون و به بینند گروید گان بخدا و رسول صاحب مجمع البیان گوید که نزد اصحاب ما مراد از
مومنین ائمه معصومین اند سلام الله علیهم اجمعین در اصول کافی از یعقوب بن شعیب روایت کرده که او گفت
که من از حضرت صادق علیه السلم تفسیر والمؤمنون که درین آیه است سؤال کردم حضرت فرمود هم الائمة یعنی مراد از مومنون
در این آیه ائمه معصومین اند و در امالی شیخ طوسی رضی الله عنه از حضرت صادق علیه السلم مرویست که آنحضرت فرمود که
حق تعالی از مومنون ما را که ائمه معصومینیم اراده کرده و در اصول کافی از بعضی اصحاب روایت کرده که شخصی نزد حضرت
صادق علیه السلم آیه اعملوا فسیری الله عملکم و رسوله والمؤمنون را خواند حضرت فرمود لیس هکذا هی انما هی والمامونون
و نحن المامونون یعنی نیست آنچنین که تو خواندی این آیه بلکه در این آیه والمامونون بدل والمؤمنون نازل شده و ماییم مامونون
یعنی ماییم امین کرده شده در اصول کافی از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده که اعمال عباد خواه ابرار ایشان
و خواه فجار ایشان هر صباح عرض کرده میشود بر رسول صلی الله علیه و آله پس در حذر باشید از اعمال خود اینکه
اعمال قبیحه شما بر پیغمبر خدا عرض کرده نشود اینست مراد از قول خدایتعالی که فرموده اعملوا فسیری الله عملکم و رسوله
در اصول کافی روایت کرده که عبد الله بن ابان زیات که او را نزد حضرت امام رضا علیه السلم اعتبار تمام بود گفت
که من از آنحضرت التماس دعا برای خود و برای اهل بیت خود کردم حضرت فرمود که بدون التماس تو من ترا دعا

میکنم

میکنم بخدا قسم که اعمال شما در هر شب و روز بر من عرض میشود عبد الله گفت که من این کلام را عظیم دانستم پس حضرت فرمود
که آیا تو کتاب خدایتعالی را نخوانده که فرموده اعملوا فسیری الله عملکم و رسوله والمؤمنون و بعد از این گفت هو و الله علی بن
ابی طالب مراد اینست که اول مومنون حضرت امیر المؤمنین علیه السلم است و دیگر فرزندان او ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین
و ستردون و زود باشد که باز گردانیده شوند بسبب موت **الی عالم الغیب**
والشهادة بسوی خدای که داننده پنهان و آشکارست **فینبئکم** پس
آگاه گرداند شما را **بما کنتم تعملون** بآنچه بودید که عمل میکردید و موافق آن
شما را جزا خواهد داد **و آخرون** و جمعی دیگر از مکلفین **مرجون** تاخیر کرده شدگانند یعنی حکم خود را
موقوف گذاشته اند **لامر الله** برای آنچه نازل شود از جانب خدایتعالی در شان ایشان پس حال خود را در
میان خوف و رجا معلق گذاشته اند **اما یعذبهم** یا عذاب کند خدای ایشانرا اگر اصرار
بر نفاق ورزند **و اما یتوب علیهم** و یا قبول توبه نماید بر ایشان که اگر از نفاق توبه کنند
والله علیم و خدای داناست بر احوال ایشان **حکیم** و هر چه کند موافق حکمت و مصلحت
میکند و بعضی از قراء والله غفور رحیم خوانده اند در اصول کافی از حضرت ابی جعفر الباقر علیه السلم روایت کرده که مراد از
وآخرون مرجون لامر الله قومی اند از مشرکین که جمعی از مومنین مثل حمزه و جعفر طیار را کشته باشند و پس از ین بزبان
بدل در دایره اسلام در آمده باشند لیکن بر حج ام از جمله مومنین واقعی نیستند که تا حکم دخول بهشتی بودن ایشان توان کرد و نه
از جمله مشرکین و منکرین نیستند که بایدجهت حکم کفر ایشان کرده و اهل دوزخیان ایشان توان دانست بنابرین این جماعت امان
اگر در نفاق خود بمانند و اما ان یتوب علیهم اگر از نفاق دست بر دارند و در تفسیر عیاشی از حضرت صادق علیه السلم روایت
کرده که مراد از مرجون لامر الله مستضعفین اند که نه ایشان را از جمله کفار توان دانست و نه از جمله اهل ایمان آورده اند که ابو عامر
یهودی در مقام مخالفت و محاربت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله در آمده و در اکثر غزوات باتفاق اهل کفر و نفاق
با آنحضرت محاربه مینمود و بعد از فتح مکه فرار بر قرار اختیار کرده بشام گریخت و بدین نصرانی در آمد و حضرت او را
فاسق نام کرد یعنی فاسق کفار بمنافقان مدینه نوشت که در حوالی مدینه مسجدی بنا کنند که چون من پیش قیصر روم روم و لشکری
همراه خود بیارم و محمد را از مدینه اخراج نمایم جای برای افاده و نشر علوم من باشد لیکن این قبیل از حصول مطلب در حوالی شام
در جای که از آن قنسرین گویند بجهنم شتافت و یاران او مسجدی در جنب مسجد قبا بتمام رسانیدند و در وقتی که حضرت متوجه
تبوک میشد بخدمت حضرت آمده گفتند که ما مسجدی که اراده کرده ایم از برای مریض و بیمار و شبهای بارانی و ذکر خدا و گذاردن نماز
بنا کرده ایم التماس داریم که بجهت یمن و تبرک آنحضرت در آنجا نماز بجماعت بگذارد حضرت در جواب ایشان
فرمود که چون من بکار خروج مشغولم اگر بر گردم نماز خواهم کرد پس چون حضرت با فتح و نصرت مراجعت کرد و نزدیک

والذین اتخذوا ای ومن اهل المدینة الذین اتخذوا تا معطوف باشد بر مردوا علی النفاق که قبل ازین گذشت
یعنی از اهل مدینه آن منافقانند که فرا گرفتند و بنا کردند مسجدا ضرارا مسجدی را از جهت مضرت رسانیدن
برسول خدا و مؤمنان وکفرا و از جهت تقویت دادن کفری که در باطن ایشان رسوخ و ثبوت داشته
وتفریقا بین المؤمنین و از جهت تفرقه انداختن میان مؤمنان که در مسجد قبا برای
گزاردن نماز جمعیت میکردند وارصادا و از جهت چشم داشتن و انتظار بردن لمن حارب
الله ورسوله مر آمدن کسی را که جنگ کرد با خدا و با فرستاده خدا من قبل پیش از بنای
این مسجد که آن ابوعامر راهب است چنانچه قبل ازین شنیدی ولیحلفن و هر آینه سوگند
خورند آن جماعت ان اردنا ای ما اردنا که کلمه ان بمعنی ما نافیه باشد یعنی اراده نکرده ایم ما در ساختن این
مسجد الا الحسنی مگر اراده نیکوئی و خصلت پسندیده را که آن نماز و ذکر و غیر آنست
والله یشهد انهم لکاذبون و خدای تعالی گواهی
میدهد که ایشان دروغگویانند در سوگند خود لا تقم فیه ابدا ای لا تصل فیه ابدا
یعنی نماز مگذار درین مسجد هرگز چنانچه گویند که فلان یقوم اللیل ای یصلی و میتوان لا تقم را معنی حقیقی خود گرفت بر تقدیر
که لا تقم للصلوة فیه ابدا یعنی قیام مکن برای نماز دران مسجد هرگز لمسجد اسس علی التقوی
بخدا قسم که مسجدی که بنا کرده شده و بر پرهیزکاری و طاعت حضرت باری عز اسمه من اول
یوم از اول روزی که بنای آن مسجد واقع شده احق ان تقوم فیه سزاوارتر است
از اکثر مساجد بلکه نماز گزاری تو دران یا قیام نمائی برای نماز دران نه آنکه سزاوارتر است از مسجد ضرار زیرا که آن را اصلا سزاواری
نیست تا آنکه جای دیگر سزاوارتر از آن باشد و محتملست که احق افعل صفتی باشد مجرد از زیادتی بنا بر آنکه جایز است تجرید
افعل تفضیل از معنی زیادتی و اراده اصل فعل از آن یعنی مسجدی که بنای آن بر تقوی باشد سزاوار است برای آنکه تو دران نماز گزاری
نه در مقابل آن که مسجد ضرار است در حدیث اهل بیت علیهم السلام وارد شده که مراد از مسجدی که اساس آن بر تقوی شده مسجد
قباست و بعضی گفته اند که اساس مسجد قبا را حضرت نهاد وقتی که در قبا اقامت داشتند در کافی بطریق صحیح از عبید الله بن علی حلبی
روایت کرده که من از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم که مراد از لمسجد اسس علی التقوی کدام مسجد است حضرت
فرمود که مراد از آن مسجد قباست فیه رجال درین مسجد قبا مردانی اند که یحبون
ان یتطهروا دوست میدارند اینکه پاک گردانند خود را روایتست از رسول خدا صلی الله علیه و آله که گفت
مر اهل قبا را که شما چه کار میکنید در طهارت خود که خدای تعالی نیکو ثنائی گفته است بر شما ایشان گفتند که ما اثر غایط را
باب میشوئیم پس حضرت فرمود که حق تعالی نازل گردانیده است در حق شما این آیت را و علی بن ابراهیم نیز روایت کرده

که کانوا

مو نع فسم ... ابن تعالی من احف
سبب سادق فیقل که محله الزرق و من
احعف سمی کاذبا فعلیه لعنة الله والملائکة
والناس اجمعین و صبحه ... و ...
کرنالاه قسم خورده اسکیره ... ادم
بیرون رفتم از حول وقوة خدا و در
بحول و قوة شیطان بیزار است سیجو
فی الفور کارسازی او میشود
والله اعلم

که و کانوا یتطهرون بالماء و بعضی گفته اند که مرویست که چون اهل قبا بعد از آنکه موضع غایط را استنجا با حجار میکردند تطهیر آن
به آب مینمودند لهذا این آیه در شان ایشان نازل گردید بنا بر اول این آیت دلالت دارد بر استحباب ازاله اثر غایط به آب و بنا بر
ثانی بر استحباب ازاله آن به آب از عقب استعمال احجار والله یحب المطهرین
و خدای تعالی دوست میدارد طهارت دهندگان را و مراد از محبت خدای تعالی بندگان را اراده ثواب و جزای نیکست
بر ایشان افمن اسس بنیانه آیا هر که اساس افکند بنای کار خود را و امور دین خود را
علی تقوی من الله بر پرهیزکاری و بر خوف از خدای تعالی ورضوان و بر طلب خشنودی
او خیر بهتر است ام من اسس بنیانه یا آنکه اساس نهد بنای کار خود و دین
خود را علی شفا جرف بر کناره رودی هار ریزنده که زیرش را سیل تهی کرده و
ظاهرش بر جای خود باقی مانده باشد و شکسته گشته فانهار به ای فانهار معه یعنی پس آن بنا منهدم
گردد و بیفتد با آن بانی فی نار جهنم در آتش دوزخ از حضرت ابی جعفر الباقر علیه السلام
مرویست که مسجد ضرار آن خانه ایست که بنای او بر کنار وادی است ریزنده واقع شده و مراد ازین آیه کریمه آنست
که عمل متقی و عمل منافق یکسان نیست زیرا که عمل مؤمن متقی مبنی بر اصل ثابت و مستقر است و عمل منافق بر اصل سست غیر
ثابت سریع الزوال والله لا یهدی القوم الظالمین و خدای تعالی راه نمی
نماید گروه ستمکاران را و چون حضرت فرمود که مسجد ضرار را آتش زدند و خراب کردند و اهل مدینه کثافات و جیفه های
مردار در انجا می افکندند همه یعنی سبب زیادتی نفاق منافقین گردید لهذا حق تعالی میفرماید که لا یزال همیشه است
بنیانهم بنا کرده شده ایشان یعنی مسجد ایشان الذی بنوا آن مسجدی که
ایشان بنا آن نهاده بودند ریبة فی قلوبهم سبب شک و ازدیاد نفاق در دل
ایشان بنا بر این بنیان مصدر بمعنی مبنی است یعنی بنا کرده شده که مراد از آن مسجد ضرار است و بنیان جمع بنا
نیست که اگر جمع بودی خبر از آن ریبه مفرد نمیبود الا ان تقطع قلوبهم استثناست
از اعم ازمنه یعنی بنای ایشان باعث شبهه و شک است مگر در زمانی که پاره پاره گردد دلهای ایشان بحیثیتی که باقی نماند در دلهای
ایشان قابلیت دریافتن چیزی که در این زمان سبب شبهه و شک مفقود است صاحب مجمع البیان گفته که
بعضی از قراء الی ان تقطع قلوبهم خوانده اند و بر وفق این قرائت را از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده بنا بر این
قرائت اهل بیت علیهم السلام الی ان تقطع قلوبهم خواهد بود یعنی همیشه این بنا باعث شک و نفاقست در دلهای
ایشان تا آنکه دلهای ایشان پاره پاره شود و بمیرند و بروایت علی بن ابراهیم الا ان تقطع بمعنی حتی ان تقطع است
و حاصلش همان قرائت اهل بیت علیهم السلام بر میگردد والله علیم و خدای تعالی داناست به نیات ایشان

حکیم هرچه کند موافق حکمت و مصلحت کند **إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ** هر آینه که خدای تعالی بخرید
در میثاق چنانچه ابو بصیر از حضرت ابی جعفر الباقر علیه السلم روایت کرده **مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنفُسَهُمْ**
از گروهی گروندگان بخدا و رسول نفسهای ایشان را که مباشر جهاد شوند **وَأَمْوَالَهُمْ** و بخرید مالهای ایشان را
که در راه خدا انفاق کنند **بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ** بانکه مر ایشان را باشد جنت و میتواند که مراد
از اشتری اشترا در لیلة العقبه باشد چنانچه بعض مفسرین گفته اند که در آن شب هفتاد تن از انصار با حضرت بیعت کردند
و قرار دادند که بذل نفس و مال خود در راه دین خدا و رسول خدا بکنند و جزای آن بهشت یابند بنا بر این مراد از اشترا درین
آیه تمثیل جزا دادن مجاهدین و اعطاء نعماء بهشت است بر ایشان ببذل النفس و مال نه حقیقت اشترا زیرا که مشتری
وقتی چیزی را میخرد که مالک آن نباشد و حق تعالی خود مالک جمیع چیزهاست بعضی گفته اند که بیع موقوف بر بایع و
مشتری و دلال و ثمن است مشتری درین بیع خدای تعالی است و دلال محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و بایع بنده مؤمن
و ثمن بهشت جاویدان نعم ما قال * فنعم المشتری الرب الرحیم * و نعم الدلال الرسول الکریم * و نعم الثمن الجنة النعیم *
يُقَاتِلُونَ مقاتله کنند این مؤمنان **فِي سَبِيلِ اللَّهِ** در راه خدای تعالی و از برای قوام
دین مبین او **فَيَقْتُلُونَ** پس بکشند ایشان گاهی اعدا را **وَيُقْتَلُونَ**
و کشته میشوند گاهی بر دست اعدا **وَعْدًا عَلَيْهِ حَقًّا** ای وعدهم
الله الجنة وعدا علیه واجبا و ثابتا یعنی وعده داده خدای تعالی ایشان را بهشت وعده دادنی که واجب و ثابت باشد
بر خدای تعالی ایفاء آن و آن وعده مکتوب و مذکور است **فِي التَّوْرَاةِ وَالْإِنجِيلِ**
وَالْقُرْآنِ درین سه کتاب الهی و وحی ربانی **وَمَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ**
و کیست وفا کننده تر بعهد خود **مِنَ اللَّهِ** از خدای تعالی و هرگاه حق تعالی خلف وعده را
مذموم شمرده باشد پس چون مرتکب آن خواهد شد تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا **فَاسْتَبْشِرُوا**
پس شادمان شوید **بِبَيْعِكُمُ** به بیع خود **الَّذِي** آن چنانکه **بَايَعْتُم بِهِ**
مبایعه کرده اید با آن بیع زیرا که فروختید مال فانی را بنعیمهای باقی و رذایل را بلذات دائمی
وَذَٰلِكَ و آن بیع و شری **هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ** آنست رستگاری
بزرگ **التَّائِبُونَ** خبر مبتدا محذوفست ای هم التائبون یعنی آن مؤمنان که بیع و شری از ایشان
واقع شد رجوع کنندگانند بطاعت خدای تعالی **الْعَابِدُونَ** عبادت کنندگانند خدا را
و بغیر از خدا کسی را عبادت نمیکنند و چیزی را شریک او نمیدانند **الْحَامِدُونَ**
حمد کنندگانند معبود حقیقی را هم در شدت و هم در رخا **السَّائِحُونَ** روزه دارانند اصل معنی

سیاحت

سیاحت مشی در زمین است و چون صائمی که خود را از اکل و شرب و جماع باز داشته سد ابواب شهوات نفسانی
کرده باشد بر او ابواب فتوحات عالم قدس گشاده شود و اشعات انوار جمال ذی الجلال بر وجنات احوال او پرتو اندازد
پس او مانند فرشتگان اولی اجنحه در ساحت روحانیات و مجردات طیران و سیران نماید و صائم سایح گردد و لهذا
حق تعالی تعبیر از صائم بسایح نموده و از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله مرویست که سیاحة امتی الصیام
الرَّاكِعُونَ السَّاجِدُونَ رکوع کنندگان و سجود کنندگان اند یعنی نماز
گزارندگانند و مواظبند بر آن و محافظ ارکان و اوقات آنند چون قیام و قعود از اشکال مصلی موافق عادت واقع شده
چیزیکه موافق عادت نیست همین رکوع و سجود است پس گویا که این دو امر فصل ممیز نمازند بنا بر این تعبیر از نماز برکوع و سجود
شده **الْآمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ** امر کنندگانند به نیکوییها و احکام و شرایع الهی
وَالنَّاهُونَ عَنِ الْمُنكَرِ و نهی کنندگانند از بدیها مانند شرک و معاصی و چون
واو عطف دلالت بر اتصال دارد پس ایراد واو عطف در و الناهون عن المنکر اشعار بر اتحاد و اتصالست میان
معطوف و معطوف علیه که گویا در حکم خصلت واحده اند **وَالْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ**
و نگاهبانانند مر تکالیف خدای تعالی را که در عبادات و در معاملات کرده ایراد واو عطف در و الحافظون اشارت بر
اینست که تعداد اوصاف بسابع تمام شده زیرا که سبعه عدد تامست و ثامن ابتداء العدد از دیگر است که معطوف
بر سابع است و از این جهت این واو را واو ثمانیه گویند و بعضی گفته اند که چون التائبون تا الناهون مذکور شده مفصل فضایل است و الحافظون
لحدود الله مجمل آن پس واو عطف آورد که تا عطف مجمل بر مفصل باشد **وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ**
و بشارت ده مؤمنان موصوف باین صفات حسنه را بشهادت و جنت مرویست که چون آیه ان الله اشتری من
المؤمنین نازل گردید یکی از مجلس حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله برخواسته گفت ای پیغمبر خدا هرگاه شخصی
از محارم پرهیز نماید و مرتکب کبایر شود و مع هذا در راه خدا جهاد نماید و کشته شود آیا او از جمله شهدا و مستحقین جنت
باشد یا نه پس درین وقت آیه التائبون العابدون تا آخر نازل گردید اشارت بر آنکه شهادت و جنت ثابت نیست
مگر از برای مؤمنین موصوف باین صفات حسنه نه از برای مرتکبین محرمات و محظورات مخفی نماند که قراءت اهل
بیت علیهم السلم التائبین العابدین است تا آخر چنانچه در روضه کافی از ابو بصیر روایت کرده که من در حضور حضرت
ابی جعفر الباقر علیه السلم این آیه چنانچه قراءت مشهور است التائبون العابدون تلاوت کردم حضرت فرمودند
که اینچنین مخوان که آیه التائبین العابدین نازل شده چون وجه آن از حضرت پرسیدم فرمودند که این امور صفات
مؤمنین اند در قول خدای تعالی که فرموده ان الله اشتری من المؤمنین ای من المؤمنین التائبین العابدین الحامدین
السائحین الراکعین الساجدین الآمرین بالمعروف والناهین عن المنکر والحافظین لحدود الله چون بنا بر قراءت التائبین

نصب و جر هر دو جایز است صاحب مجمع البیان احتمال جر را چنانچه در حدیث مذکور است بیان کرده و گفته که جایز است نصب
بتقدیر اعنی التائبین او امدح التائبین پس تا منصوب بمدح باشد اما با وجود این حدیث احتمال ثانی مردود و ساقط از درجه
اعتبار است و علی بن ابراهیم روایت کرده که آیه کریمه ان الله اشتری من المؤمنین تا آخر در شان ائمه معصومین
علیهم السلام نازل شده و دلیل بر این آنست که حق سبحانه و تعالی مؤمنین را مدح بصفاتی چند ذکر کرده که بغیر از ائمه
علیهم السلام یافت نمیشود زیرا که امر بمعروف و نهی از منکر وقتی معقول است که عارف باشند بجمیع مامورات و منهیات
شرعیه و همچنین حافظ حدود الله باید که علم آن حدود را از صغیر و کبیر و دقیق و جلیل حاصل کرده باشد و همچنین علم غیر از
ائمه هیچ کسی دیگر را حاصل نیست در اصول کافی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که صاحب مال دزد مال خود را
بعد از رفع آن با امام نمیتواند بخشید و فایده و بخشیدن آن مترتب نمیگردد بلکه امام قطع ید او میکند و قبل از مرافعه
آن با امام بخشیدن جایز است اینست معنی قول خدا تعالی که فرموده و الحافظون لحدود الله در بعضی تفاسیر
مذکور است که بعضی از مسلمین از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله التماس کردند که از برای پدران ایشان که در زمان
جاهلیت فوت شده اند طلب مغفرت نماید این آیت نازل گردید که **ما کان للنبی**
جایز نیست پیغمبر را **والذین امنوا** و آنانرا نیز که گرویده اند بخدا و برسول او **ان یستغفروا**
اینکه طلب آمرزش کنند **للمشرکین** برای شرک آرندگان
ولو کانوا اولی قربی و اگرچه باشند آن مشرکان صاحبان قرابت خویشی
من بعد ما تبین لهم بعد از آنکه ظاهر شود مر پیغمبر و مؤمنین را بامردن این
مشرکین و یا بوحی الهی چنانچه مفسرین تصریح کرده اند **انهم اصحاب الجحیم**
اینکه این خویشان مشرک و اهل دوزخند اگر مراد ظهور در حین موت باشد باید که در هنگام حیوة استغفار برای ایشان
جایز باشد در تفسیر عیاشی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که حضرت امیر المؤمنین علیه الصلوة والسلام فرمودند
که شخصی در پهلوی من نماز میگزارد و برای ابوین خود که در زمان جاهلیت مرده بوده اند آمرزش مطلبید من باو گفتم که آمرزش
مطلبی برای پدر و مادری که در کفر جاهلیت مرده باشند او گفت در جواب من که ابراهیم نیز برای پدر مشرک خود
طلب مغفرت نمود حضرت فرمود که فلم ادر ما ارد علیه یعنی پس من ندانستم که چه نوع رد کلام او نمایم ظاهرا چون آنشخص
استنکاف از قبول حق داشته و لجاجت در کلام مینموده حضرت اینچنین فرموده باشند پس حضرت امیر علیه السلام
فرمودند که اینمقدمه را من بعرض حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله رسانیدم این آیت نازل شد که **وما
کان استغفار ابراهیم لابیه** و نبود طلب آمرزش ابراهیم برای
پدر خود یعنی عم خود **الا عن موعدة** مگر برای وفا کردن وعده که **وعدها**

ایاه وعده کرده بود و قرار داده بود آن وعده را ابراهیم با پدر خود در تفسیر عیاشی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده
که آنحضرت بشخصی از اصحاب خود فرمودند که مردم در تفسیر این آیه وما کان استغفار ابراهیم لابیه چه میگویند آنشخص گفت که میگویند
که ابراهیم وعده استغفار به پدر خود داده بود حضرت فرمودند که چنین نیست که ایشان میگویند ابراهیم وعده مطلق به پدر خود
نداده بود بلکه وعده داده بود که اگر او متحلی بحلیه اسلام گردد از برای او از جناب کبریای الهی طلب مغفرت نماید
فلما تبین له پس چون ظاهر گردید مر ابراهیم را **انه عدو لله** اینکه او دشمن خداست و بکفر
خود باقی مانده و ایمان نیاورده **تبرأ منه** بیزار گردید و بیزار شد از او و برای او طلب آمرزش نکرد بعضی از
مفسرین گفته اند که مراد از الا عن موعدة وعدها ایاه وعده ایست که پدر ابراهیم با ابراهیم داده بود که من مسلمان میشوم و حضرت
ابراهیم بگمان اسلام او طلب مغفرت از برای او کرد اما این تفسیر موافق حدیث عیاشی و موافق قول خدا تعالی که فرموده الا قول
ابراهیم لابیه لاستغفرن لک نیست و مطابق تفسیر اولست قرائت وعدها اباه بباء موحده تحتانیه زیرا که اباه مفعول وعدا
و معنی وعدها اباه اینست که وعده داده بود ابراهیم پدر خود را **ان ابراهیم لاواه** بدرستیکه
ابراهیم هر آینه بسیار دعا کننده بود چنانچه از حضرت صادق علیه السلام مرویست که در تفسیر لاواه فرمودند که ای
دعاء کثیر الدعاء قاضی ناصر الدین بیضاوی گفته لاواه ای کثیر التاوه و هو کنایة عن فرط ترحمه و رقة قلبه علیه السلام
حلیم صبور و بردبار بود چنانچه گویند شخصی او را دشنام داد او گفت هداک الله حاصل کلام آنست که با
وجود رقت قلب و کثرت رحم ابراهیم چون دانست که عمش بکفر خود باقیست تبری از او نموده دعای خیر و
طلب آمرزش برای او نکرد و بعد از این در بیان عذر جمعی که قبل از منع طلب مغفرت برای مشرکین کرده اند میفرماید که
وما کان الله و نبود خدا تعالی و نیست جایز در حکمت او **لیضل قوما**
اینکه حکم بضلالت و گمراهی کند و اسم ضلال بر ایشان نهد **بعد اذ هدیهم** بعد از آنکه راه نموده
باشد ایشانرا و حکم بهدایت ایشان کرده باشد **حتی یبین لهم** تا وقتی که روشن گرداند
برای ایشان **ما یتقون** منع آنچه را که واجبست که از آن پرهیز کنند و ممنوع گردند تا وقتی که شناسا
گرداند مر ایشانرا بآنچه خدا تعالی بآن راضی است و آنچه بدان راضی نیست چنانچه در کتاب توحید از حضرت صادق علیه السلام
روایت کرده گویند که این آیه در باب جمعی از مسلمین نازل شده که قبل از نزول واجبات و فرایض و مناهی و منکرات
مانند تحول قبله و تحریم خمر ساغر اجل نوشیدند بنابر این آیه دلیلست بر اینکه غافل از دایره تکلیف بیرونست
ان الله بکل شیء علیم بدرستیکه خدا تعالی بهمه چیز قبل از وجود و بعد از وجود داناست
ان الله له ملک السموات والارض بدرستیکه خدای تعالی
مر او راست سلطنت آسمانها و زمین **یحیی و یمیت** ایجاد میکند و میمیراند **وما**

لكم ونيست مر شما را اى مومنين **من دون الله** بجز از ذات خدا تعالى
من ولي هيچ كسى كه حافظ شما و متولى امور شما تواند بود **ولا نصير** و نه مددكارى كه يارى
شما تواند كرد و چون حق تعالى منع استغفار از جهت مشركين كرد هر چند ايشان صاحب قرابت باشند بعد از
اين بيان ميكند كه مالك هر موجودى و متولى امر او و ناصر او غير از خدا تعالى كسى نبوده و نيست پس وجهى ندارد متوجه جانب
آن غير شدن و طلب مغفرت از او نمودن **لقد تاب الله** قسم بخدا تعالى كه قبول كرد خداى تعالى
توبه را **على النبي والمهاجرين والانصار**
بر پيغمبر و بر هجرت كنندگان و بر نصرت دهندگان پيغمبر يعنى قبول توبه مهاجرين و انصار كرد نه توبه نبى زيرا چيزى كه موجب
توبه باشد از آنحضرت صادر نشده بجهت عصمت او تا از او توبه بفعل آيد پس مفتاح قبول توبه نبى بواسطه آنست
كه آنحضرت سبب قبول توبه شده و مويد اين توجيه است قرائت اهل بيت عليهم السلم كه ميخوانده اند لقد تاب الله
بالنبي على المهاجرين والانصار يعنى بتحقيق قبول كرد خدا تعالى بواسطت پيغمبر رفيع القدر خود توبه را بر مهاجرين و انصار و فى
مجمع البيان قد روى عن الرضا على بن موسى عليهما السلم انه قرا لقد تاب الله بالنبي على المهاجرين والانصار در كتاب احتجاج از
ابان بن تغلب روايت كرده كه حضرت صادق عليه السلم اين آيت را اينچنين قرائت كردند كه لقد تاب الله بالنبي على
المهاجرين والانصار ابان گويد كه من گفتم اى پسر عم رسول خدا عامه اين آيت را اين نوع تلاوت نميكنند حضرت فرمودند
كه ايشان چه قسم تلاوت مينمايند پس من گفتم كه ايشان ميخوانند كه لقد تاب الله على النبي والمهاجرين والانصار حضرت فرمودند
كه وى بر ايشان باد پيغمبر خدا چه گناه كرده بود كه تا به آن جهت محتاج توبه شود و حق تعالى قبول توبه او كند بلكه حق سبحانه و تعالى
بوسيله پيغمبر رفيع القدر خود توبه امت او توبه مهاجر و انصار او را قبول ميكند **الذين اتبعوه** آنان
مهاجر و انصارى كه پيروى كردند پيغمبر را **في ساعة العسرة** در وقت عسرت و تنگى يعنى
در جنگ تبوك زيرا كه ايشان را در آن وقت سه عسرت رو داده بود يكى عسرت زاد و ديگرى عسرت راحله سيم عسرت آب
و بجهت اين عسرت از جيش العسرة ميگفته اند **من بعد ما كاد** از پس آنكه نزديك
بود كه از غايت عسرت **تزيغ** ميل كند **قلوب فريق منهم** دلهاى گروهى
از ايشان از جهاد و روبگردانند حفص يزيغ را بياى تحتانيه ميخوانند بجهت آنكه تانيث قلوب كه
فاعل يزيغ است حقيقى نيست زيرا كه قلوب جمع است و گفته اند كه جمع باعتبار جماعت مونث است
ثم تاب عليهم پس خدا تعالى قبول توبه كرد بر ايشان و درگذشت از وساوس
شيطانى كه در دلهاى ايشان در آمده بود و اين تكرير بواسطه تاكيد است **انه بهم** بدرستيكه خدا تعالى
با ايشان **رءوف رحيم** بسيار رافت و مهربانست **وعلى**

الثلاثة

الثلاثة الذين خلفوا اى لقد تاب الله على الثلاثة الذين خلفوا يعنى بتحقيق قبول
توبه كرد خدا تعالى بر سه تن از آنها كه باز گردانيده شده بودند از غزا و از بيعت رسول خدا از اين فعل مجهول چنين ظاهر ميشود
كه امرى باعث پس ماندن اين سه تن شده بود و پس بنابراين اشاره از گناهى بوده كه تا از آن توبه كنند لهذا قرائت
اهل بيت عليهم السلم خالفوا است يعنى مخالفت كردند بدون عذرى با غزوه تبوك و فى مجمع البيان قراءة على بن الحسين زين العابدين و ابى
جعفر محمد بن على الباقر و جعفر بن محمد الصادق خالفوا محمد بن مسعود عياشى از فيض بن المختار روايت كرده كه او گفت كه حضرت
صادق عليه السلم بمن فرمود كه اين آيه را چگونه قرائت ميكنى گفتم كه چنانچه مشهور است حضرت فرمود كه لو خلفوا لكانوا فى حال طاعة
يعنى اگر امرى باعث تخلف ايشان شده باشد هر آينه ايشان در حالت طاعت بوده اند نه مخالفت در اين صورت توبه ايشان
و قبول توبه ايشان وجهى ندارد و بعد از ين فرمودند كه آنچه نازل شده خالفوا است و فرمودند كه آن سه كس كه مخالفت كردند از غايت
جبن و بد دلى عثمان بود و دو مصاحب او ابو بكر و عمر بخدا قسم كه نشنيدند ايشان صداى سم اسبى و نه بر هم خوردن سنگى از رفت
و آمد سواران مگر آنكه ميگفتند كه اين زمان داخل شد بر ما بلا و محنت پس خداى تعالى خوف و هراس را بر ايشان مسلط گردانيد تا آنكه
صبح كردند و ملحق به پيغمبر شدند و ثقة الاسلام محمد بن يعقوب كلينى در روضه كافى نيز اين حديث را آورده و از اين حديث معلوم ميشود كه اين
سه يار نابكار ناهنجار در راه تبوك از حضرت رسالت پناه صلى الله عليه و آله مخالفت ورزيدند و بعد از آن ملحق به پيغمبر شده
در مقام عذر در آمدند و بروايت على بن ابراهيم اين سه تن كعب بن مالك شاعر و مرارة بن ربيع و هلال بن اميه بودند چنانچه در تفاسير
عامه نيز مذكور است بنابراين محتمل است كه اين روايت بطريق تقيه باشد و محتمل است كه تخلف از همه واقع شده باشد و ايشان
بدون عذرى با وجود آنكه مستبصر بودند مخالفت از جهاد تبوك كرده بودند و چون ايشان شنيدند كه پيغمبر بفتح و نصرت
رو بمدينه گذاشته بخدمت حضرت آمدند و سلام كردند نه از حضرت جواب سلام شنيدند نه از اصحاب تا آنكه اهل خانه
ايشان نيز از ايشان كناره گرفتند و ايشان لاعلاج سر بكوه گذاشتند و مدتى باتفاق هم بروزه و عبادت مشغول بودند و
طلب آمرزش ميكردند و چون نفعى نديدند از يكديگر نيز جدا شده قرار دادند كه با همين حال ميميريم تا آنكه خدا تعالى قبول
توبه ما ميكند پس اين آيه نازل گرديد كه خدا تعالى قبول كرد توبه اين سه كس را **حتى اذا ضاقت**
عليهم الارض تا آن زمان كه تنگ شد بر ايشان زمين مدينه **بما رحبت**
با وجود وسعت و فراخى آن زمين و از آنجا بيرون رفتند بواسطه عدم تكلم پيغمبر با ايشان و عدم تكلم اخوان و اهالى
وضاقت عليهم و تنگ شد بر ايشان **انفسهم** نفسهاى ايشان از بسيارى
غم كه با هم نيز گفتگو نميكردند **وظنوا** ظن در اين مقام بمعنى يقين است يعنى و يقين دانستند **ان لا**
ملجا آنكه پناهى نيست **من الله الا اليه** از خشم خدا تعالى و سخط او مگر بسوى او
ثم تاب عليهم ليتوبوا پس نازل كرد خدا تعالى قبول توبه را بر ايشان تا آنكه شمرده شوند از ايشان

از مره توبه کننده کان و فی معانی الاخبار عن ابی عبد الله علیه السلم فی قول الله عز وجل ثم تاب علیهم قال هی الاقاله یعنی
حضرت صادق علیه السلم در تفسیر تاب علیهم فرمودند که مراد از توبه اقاله است پس تاب علیهم بمعنی اقال علیهم است
در لغه بمعنی حکم علیهم گرفته اند بنابراین معنی آیه انست که پس حکم کرد خدای تعالی بر ایشان بتوبه تا انکه ایشان توبه کنند
اما ایشان توبه نکردند و عن ابی جعفر علیه السلم فی قوله ثم تاب علیهم لیتوبوا قال اقالهم فوالله ما تابوا یعنی حق تعالی حکم بتوبه
ایشان کرد پس بخدا قسم که توبه نکردند ایشان و مطابق حکم الهی بجا نیاوردند **إِنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ**
بدرستی که خدای بسیار قبول توبه کننده و درگذرنده است از گناهان اگرچه روزی صد بار باز گردند **الرَّحِيمُ**
متفضلست بایصال نعمت و بنابر احادیث مذکوره معنی ان الله هو التواب الرحیم انست که بدرستیکه خدای تعالی
حکم کننده بتوبه مهربان بر خلایق است باحسان کردن و نعمت دادن ایشان بطریق تفضل **يَا أَيُّهَا**
الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ ای کسانیکه گرویده اید بخدا و برسول او پرهیز کنید از معاصی
خدای تعالی **وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ** و باشید با راستگویان
و اقتدا کنید بایشان در قول و فعل در کتاب مناقب از حضرت ابی جعفر الباقر علیه السلم روایت کرده که ای کونوا
مع آل محمد و در اصول کافی از برید بن معویه عجلی روایت کرده که من از حضرت امام محمد باقر علیه السلم تفسیر وکونوا مع
الصادقین پرسیدم حضرت فرمود ایانا عنی یعنی ما را خواسته است ازین صادقین و از حضرت ابی الحسن الرضا
علیه التحیه والثنا مرویست که الصادقون هم الائمه و سلیم بن قیس هلالی از حضرت امیر المومنین علیه السلم روایت
کرده که چون آیه یا ایها الذین امنوا اتقوا الله وکونوا مع الصادقین نازل شد سلمان از حضرت رسالت پناه پرسید
که ای رسول خدا این آیه عامست یا خاص حضرت در جواب فرمود که اما امر بتقوی عامست برای جمیع مومنین و اما
صادقون خاص است و نازل شد برای برادر من علی و اوصیا من بعد از او تا روز قیامت پس حضرت امیر المومنین
در زمان خلافت عثمان با جمعی از مهاجرین و انصار گفت که آیا شما میدانید که این حدیث از حضرت رسالت پناه هست
و شما شنیدید این حدیث را از آنحضرت همه ایشان گفتند اللهم نعم و فی امالی الشیخ قدس الله سره باسناده
الی جابر عن ابی جعفر علیه السلم فی قوله وکونوا مع الصادقین قال وکونوا مع علی بن ابی طالب علیه السلم و مرویست که قرائت
صادقین علیهما السلم وکونوا من الصادقین است **مَا كَانَ لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ**
نبود مر اهل مدینه را یعنی جایز نیست مر اهل مدینه را پس اگرچه ما کان لاهل المدینه بحسب ظاهر نفی است اما مراد نهی است
وَمَنْ حَوْلَهُمْ و جایز نیست ایشان را که در اطراف ایشانند **مِنَ الْأَعْرَابِ**
از عربان بادیه نشین **أَنْ يَتَخَلَّفُوا** اینکه تخلف کنند **عَنْ رَسُولِ اللَّهِ**
از ملازمت سراسر سعادت فرستاده خدا محمد مصطفی صلوات الله علیه و آله صاحب مجمع البیان

گوید که صحیح انست که این نهی مخصوص بعضی دون بعضی نباشد بلکه عام باشد مر جمیع آنکسانیرا که پیغمبر ایشانرا دعوت بجهاد کند
وَلَا يَرْغَبُوا بِأَنْفُسِهِمْ مضبوطست تا معطوف باشد بر یتخلفوا ای ولا ان یرغبوا یعنی جایز
نیست اهل مدینه و اعراب را آنکه رغبت کنند و اعراض نمایند بسبب مراعات نفسهای خود و صیانت و محافظت آن
عَنْ نَفْسِهِ از نفس رسول یعنی جایز نیست که ایشان بواسطه لذات نفس خود و محافظت آن از مرافقت و حکم
رسول خدا تجاوز نمایند **ذَلِكَ** این وجوب متابعت و ترک تخلف و عدم مراعات مشتهیات نفسانی
بِأَنَّهُمْ بسبب آنست که چون ایشان با رسول خدا باشند **لَا يُصِيبُهُمْ** نرسد ایشانرا
ظَمَأٌ تشنگی **وَلَا نَصَبٌ** و نه رنجی **وَلَا مَخْمَصَةٌ** و نه گرسنگی **فِي**
سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدا و در تقویت دین مبین **وَلَا يَطَئُونَ مَوْطِئًا**
و نگذارند قدمهای خود را در جائی که **يَغِيظُ الْكُفَّارَ** بخشم آرد کفار را گرویدگان بخدا و رسول را
وَلَا يَنَالُونَ مِنْ عَدُوٍّ نَيْلًا و نیابند از دشمنان هیچ ایذائی از قتل و غارت که بسبب آن قرین غم و
الم گردند **إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ** مگر آنکه نوشته شود برای ایشان **بِهِ** بسبب کل واحد ازین امور مذکوره
عَمَلٌ صَالِحٌ کرداری شایسته که آن مستلزم ثواب باشد برای ایشان نزد خدای تعالی و این یعنی ثمره متابعت
با حضرت و فایده مترتب بر آنست **إِنَّ اللَّهَ** بدرستیکه خدای تعالی **لَا يُضِيعُ أَجْرَ**
الْمُحْسِنِينَ ضایع و نابود نگرداند مزد نیکوکارانرا که مجاهد اند **وَلَا يُنْفِقُونَ نَفَقَةً**
صَغِيرَةً و نفقه نکنند ایشان نفقه اندک در جهاد و در غیر آن **وَلَا كَبِيرَةً** و نه نفقه
بسیار **وَلَا يَقْطَعُونَ** و قطع ننمایند در حین رفتن بجهاد **وَادِيًا** هیچ زمینی را
إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ مگر آنکه نوشته شود آنها برای ایشان **لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ**
تا مزد دهد ایشانرا خدای تعالی بوسیله آنها **أَحْسَنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ**
بهتر و بیشتر از انچه بودند که بجا می آوردند آنرا **وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ** و جایز نیست مومنانرا
لِيَنْفِرُوا اینکه بیرون روند بغزا **كَافَّةً** همه ایشان از حضرت امام محمد باقر علیه السلم مرویست که این
حکم وقتی نازل شد که تابعین پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله بسیار شدند پس امر کرد ایشانرا که بعضی بجهاد بروند و بعضی
دیگر برای تفقه و تحقیق مسائل در خدمت حضرت بمانند و غزا را بنوبت قرار دهند چنانچه حق تعالی میفرماید
فَلَوْلَا نَفَرَ ای فهلا نفر یعنی چون مسلمانان بسیار شدند چرا بیرون نروند برای جهاد **مِنْ كُلِّ**
فِرْقَةٍ مِنْهُمْ از هر گروهی از جماعت کثیره **طَائِفَةٌ** پاره و پاره چرا نمانند در خدمت
حضرت **لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ** تا طلب دانش کنند در احکام دین **وَلِيُنْذِرُوا**

و تا ترسانند **قومهم** قوم خود را **اذا رجعوا** چون برگردند آنها از آن جا **الیهم**
بسوی این جماعت و دانش **لعلهم یحذرون** تا آنکه آن قوم از چنین
حذر کنند و بترسند از آنچه ترسانیده میشوند صاحب مجمع البیان گوید که ابو علی گفته که این آیت ناسخ باشد
مر آیت نفر را که فرموده و ما کان لاهل المدینة و من حولهم من الاعراب ان یتخلفوا عن رسول الله زیرا که جهاد از جمله واجبات
کفائی است و اگر بر همه واجب شد لازم می‌آمد که واجب عینی باشد و اما آنچه از حدیث حضرت امام محمد باقر علیه السلم فهمیده
ظاهر میشود که ناسخیت و منسوخیت درین آیات تحقق ندارد زیرا که نزول آیه اولی در وقتی بوده و نزول این آیت در وقتی دیگر
نزول آیت اولی در حین قلت مسلمانان بوده و نزول آیت ثانیه در وقت کثرت ایشان و بعضی گفته اند که این آیه در شان جمعی
نازل شده که همه یکبار منازل خود را گذاشته برای دریافت احکام دین خود سفر اختیار میکردند و مطابق این سبب نزول
حدیث علل الشرایع است که در تفسیر این آیت روایت کرده میباید که از هر قومی جمعی بخدمت حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه و آله بیایند و معالم دین خود را از آنحضرت اخذ کنند و جمعی که بخدمت حضرت مشرف نشده اند تعلیم نمایند بنا
برین این آیت مخصوص بکسب علم خواهد بود و مقدمه جهاد را درین مدخلی نیست و اولی آنست که بنا بر این احادیث مذکوره
حکم این آیت عام باشد هم در جهاد و هم در کسب علم و بعد از این حق تعالی در بیان آنچه تقدیم آن واجبست میفرماید که
یا ایها الذین امنوا ای آن کسانیکه ایمان آورده اید **قاتلوا الذین** مقاتله کنید
با آنکه **یلونکم** نزدیک شما میباشند **من الکفار** از کافران
بخدا و رسول یعنی اول جهاد با کافرانی کنید که قرب و نزدیکی داشته باشند خواه در نسب خواه در دار اسلام و لهذا آنحضرت اول
مقاتله کرد با یهود و بنی النظیر و بنی قریظه و خیبر و مانند آن که در حوالی مدینه سکونت داشتند و قبل از فتح هوازن فتح مکه نمود
و فی تفسیر العیاشی عن جعفر بن محمد علیه السلم فی قول الله تبارک و تعالی قاتلوا الذین یلونکم من الکفار قال الدیلم و در مجمع البیان
گفته که و کان الحسن اذا سئل عن قتال الروم و الترک و الدیلم تلا هذه الایه یا ایها الذین امنوا قاتلوا الذین یلونکم من الکفار
و فی الصحاح الدیلم الاعداء و جماعة من الناس **ولیجدوا** و باید که بیابند کفار **فیکم** در شما
غلظة درشتی را در گفتار و در کردار و در صبر نمودن در قتال **واعلموا** و بدانید ای
مومنان **ان الله مع المتقین** اینکه خدای تعالی با پرهیزکاران از کفر و شرکست
و اعانت و نصرت و حفظ و حراست ایشان خواهد کرد و بعد از این حق تعالی عود بکلام بذکر منافقین میکند و میفرماید
که **واذا ما انزلت سورة** و چون فرو فرستاده شود سوره از قرآن **فمنهم** پس از
من یقول منافقین کسی هست که گوید با منافقان دیگر از روی انکار و استهزا **ایکم**
زادته کدام کس است از شما که زیاده کرده او را **هذه** این سوره منزله **ایمانا** یقین و بصیرت را

فاما الذین امنوا پس اما آنکه ایمان آورده باشند و از خباثت نفاق پاک شده باشند **فزادتهم**
ایمانا پس زیاده میگرداند تدبر در آن سوره ایمان ایشان را **وهم یستبشرون**
و ایشان شاد میشوند بنزول آن سوره که باعث ارتفاع درجات و ازدیاد معرفت و کمالات ایشانست علی بن ابرهیم
گفته که این آیه رد جمعی میکند که باعتقاد ایشان ایمان زیادتی و نقصان نمی‌پذیرد و مثل این آیه است آیه کریمه که در اوایل سوره انفال
گذشت **واما الذین فی قلوبهم مرض** و اما آنانکه در دلهای ایشانست
بیماری شک و نفاق **فزادتهم** پس زیاده میکند ایشان را آن سوره **رجسا**
الی رجسهم شکی بر شک سابق ایشان و فی تفسیر العیاشی عن ابی جعفر علیه السلم فزادتهم رجسا الی رجسهم
یقول شکا الی شکهم **وماتوا وهم کافرون** و مردند ایشان
در حالتی که ناگرویدگان بودند بخدا و برسول او **اولا یرون** آیا نمی‌بینند این منافقان **انهم یفتنون**
اینکه ایشان مبتلا میشوند باصناف بلیات از مرض و قحط و مغلوبیت و علی بن ابرهیم گفته که یفتنون ای
یمرضون **فی کل عام** در هر سالی **مرة او مرتین** یکبار یا دو بار
ثم لا یتوبون پس با وجود این بلاها توبه نمیکنند و نادم نمیشوند از کفر و نفاق **ولا هم**
یذکرون و نه پند میگیرند ایشان که چند در شوند و در آیات الهی تفکر نمایند
واذا ما انزلت سورة و چون نازل شود سوره از قرآن که مکروه داشته باشند آنرا
نظر بعضهم الی بعض نظر کنند پاره از ایشان بسوی پاره دیگر یعنی بچشم یکدیگر را
اشارت کنند که ازین مجلس فرار باید کرد که معایب و مثالب ما درین مذکور است و گویا با یکدیگر میگویند که
هل یریکم من احد آیا می بینند شما را یکی از مسلمانان اگر ازین مجلس بیرون روید یعنی اگر
اهل مجلس متوجه شما نیست باید که بیرون روید **ثم انصرفوا** پس بیرون روند از مجلس بجهت تحرز از
رسوائی که آن سوره مشتمل بر آنست **صرف الله قلوبهم** برگردانید خدای تعالی دلهای ایشان را
از قبول ایمان بطریق خذلان و سلب توفیق بجهت فرط عناد و انکار ایشان بنا بر این صرف الله قلوبهم اخبار است از حال
ایشان و ممکن است که این کلام معنی نفرین و دعا بد باشد یعنی حق تعالی دلهای ایشان را از راه حق بگرداناد و بطریق بهشت راه ننماید
و علی بن ابرهیم در تفسیر این آیه گفته که برگردانید خدای تعالی دلهای ایشان را از حق و میل گردانید بسوی باطل بجهت اختیار ایشان باطل را
بر حق **بانهم قوم لا یفقهون** بسبب آنکه ایشان جمعی اند که در نمی یابند
حق را و بعد از مذمت کفر و نفاق بر سبیل عموم خطاب بجمیع مردم میکند که **لقد جاءکم**
بخدا قسم که آمد بشما **رسول من انفسکم** ای شکلکم فی الخلقة یعنی پیغمبری مانند شما

در خلقت و در جوامع الجامع گفته که بعضی گفته اند که قرائت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و فاطمه زهرا علیها السلام
من انفَسکم بفتح فاست نه بضم آن ای من اشرفکم و افضلکم و در مجمع البیان این قرائت را مخصوص بفاطمه زهرا علیها السلام
گردانیده **عزیز علیه** دشوار است بر او **ما عنتم** آنچه لاحق شما میشود از ضرر
حریص علیکم حریص است بر اسلام شما و صلاح حال و مآل شما
بالمؤمنین رءوف رحیم بگرویدگان و تصدیق کنندگان بخدا و رسول
خواه آنکه گرویدگان از قبیله شما باشند یا از غیر شما مهربان بخشاینده است تقدیر کلام بتقدیم و تاخیر است
ای رءوف رحیم بالمؤمنین محمد بن مسعود عیاشی رحمه الله از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که آنحضرت
فرمود که مخاطب بکلمات خطاب درین آیه مائیم ائمه معصومین و شریک ما ساخت مؤمنین و شیعیان ما را در رأفت
و رحمت و آن سه امر سابق مخصوص ماست عبارة الحدیث هکذا اشرکنا المؤمنین فی هذه الرابعة و ثلثة لنا
و فی روایة فلنا ثلثة ارباعها و لشیعتنا ربعها و در روضه کافی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که
این آیه اینچنین نازل شده که لقد جاءنا رسول من انفسنا عزیز علیه ما عنتنا حریص علینا بالمؤمنین رءوف رحیم
یعنی هر آینه بتحقیق آمد رسول از ذات ما دشوار است بر او آن ضرری که لاحق ما شود در غیبت بر خوبی ما و باهل ایمان
و شیعیان ما رءوف رحیم است **فان تولوا** پس اگر بر گردند از اقرار بنبوت تو و اعانت و نصرت
تو **فقل حسبی الله** پس بگو کافی است مرا خدای تعالی **لا اله الا هو** نیست هیچ
معبودی بحق مگر او **علیه توکلت** بر او توکل کردم و کار خود را باو واگذاشتم
و هو رب العرش العظیم و اوست پروردگار عرش بزرگ در کتاب
توحید روایت کرده که مراد از عرش عظیم ملک عظیم است و مفسرین عامه نیز اقتباس این معنی از حضرات ائمه معصومین
علیهم السلام کرده گفته اند که العرش العظیم الملک العظیم چنانچه صریح کلام مضاوی است و در اصول کافی از حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که تلاوت آیه کریمه لقد جاءکم رسول من انفسکم تا و هو رب العرش العظیم دفع
مضرت سباع میکند و در من لا یحضره الفقیه نیز قول او رءوف رحیم روایت کرده

سوره یونس علیه السلام [illegible] مائة و تسع آیات

بسم الله الرحمن الرحیم

الر در کتاب معانی الاخبار از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که الر معناه انا الله الرءوف
یعنی الف اشارت بانا است و لام بالله و را برءوف در تفسیر علی بن ابراهیم مذکور است که الر حرفی
از حروف اسم اعظم است که پیغمبر و ائمه آنرا ترکیب نمایند و بآن دعا کنند بیقین مستجاب میشود و از جمله

کهفی

کهفی چنانچه در سوره مبارکه بقره گذشت مستفاد میشود که الر قسم بذات مقدس حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
است یعنی قسم بآنحضرت که **تلک** این سوره **آیات الکتاب الحکیم**
آیتهای قرآنیست که آن قرآن محکم متقن است و تغییر و تبدیل در آن راه نمییابد منقولست که چون اساس نبوت ارتفاع
پذیرفت قریش از روی تعجب و انکار گفتند که هیچ کس نبود از جنس بشر برای پیغمبری که خدای تعالی یتیم ابوطالب را اختیار کرد و الله
فرمود که **اکان للناس عجبا** آیا بود مر مردمان را تعجبی و شگفتی **ان اوحینا**
اینکه وحی کردیم ما **الی رجل منهم** بسوی شخصی از قبیله ایشان **ان انذر الناس**
ای بان انذر الناس یعنی بآنکه بترسان مردمان را از عذاب الهی **و بشر الذین آمنوا** و بشارت ده آنان را
که گرویدند و تصدیق کردند خدا و رسول خدا را تعمیم انذار بجمیع ناس بجهت آنست که کم کسی یافت میشود که انذار لایق بحال او نباشد
و تخصیص بشارت بمؤمنین بواسطه آنست که ایشان قابل بشارت شدند نه کافران **ان لهم** بآنکه مر ایشان راست
قدم صدق عند ربهم سبقتی و منزلتی متحقق نزد پروردگار ایشان تعبیر از
سبقت و منزلت بقدم بجهت آنست که سبقت از قدم ناشی میشود چنانچه ید را نعمت میگویند بواسطه آنکه نعمت بدست است
و اضافه آن بصدق تنبیه بر تحقق و ثبات آنست و بعضی قدم صدق را به پیشرو صادق تفسیر کرده اند و در اصول کافی از حضرت
صادق آل محمد صلوات الله علیه و آله روایت کرده که مراد از قدم صدق ولایت با سعادت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
و علی بن ابراهیم رحمه الله و ثقة الاسلام در روضه کافی از آنحضرت روایت کرده اند که مراد از آن پیغمبر است صلوات الله علیه و آله
و شیخ امین الدین طبرسی ایضا از آنحضرت روایت کرده که مراد از قدم صدق شفاعت پیغمبر آخر الزمانست صلی الله
علیه و آله و درین احادیث اصلا اختلافی نیست چنانچه در بادی النظر بنظر می آید زیرا که مرجع و حقیقت همه یکیست
قال الکافرون گفتند ناگرویدگان بخدا و برسول بعد از دریافت اعجاز قرآن و عجز ایشان از
اتیان بمثل آن **ان هذا** بدرستیکه این مرد که قرآن آورده **لساحر مبین**
هر آینه جادوگریست آشکارا و بعضی قراء لسحر مبین خوانده اند بنا برین کلمه هذا اشارت بقرآنست و چون حق تعالی فرمود که
اکان للناس عجبا ان اوحینا قریش گفتند که چون تعجب نکنیم که ما نمیدانیم که وحی کننده کیست حق تعالی فرمود که
ان ربکم الله بدرستی که پروردگار شما و وحی کننده به پیغمبر شما خداوندیست
الذی آن خداوندی که بقدرت کامله خود **خلق السموات و الارض**
بیافرید آسمانها و زمین را **فی ستة ایام** در مقدار شش روز محمد بن مسعود عیاشی رحمه الله
از حضرت ابی جعفر الباقر علیه السلام روایت کرده که خدای تعالی آفرید سال را دوازده ماه که سیصد و شصت روز باشد
پس برآورد از میان آن روزها شش روز که در آن ایجاد آسمانها و زمین کرد و بواسطه اینست که ماهها کم میشوند و ان

حضرت صادق علیه السلم روایت کرده که قال ان الله خلق السموات والارض فی ستة ایام فالسنة تنقص ستة ایام
اگرچه در حکمت ایجاد سموات و ارض در مدت شش روز وجوهی چند گفته اند و ما بعضی از آنها را در جاهای دیگر آورده ایم اما حق جهت
که وجه از العلم کامل الهی واگذارند **ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ** پس مستولی شد بر عرش برای تدبیر
نمودن کارها چنانچه پادشاه مستولی میشود بر سریر خود بواسطه تدبیر مملکت خود و همه تدابیر نازلست از عرش که اعظم
مخلوقاتست و لهذا اندکان نزد حاجات دستهای خود را بآن جانب بر میدارند در تفسیر محمد بن مسعود عیاشی از حضرت
ابی جعفر الباقر علیه السلم روایت کرده که قال امیر المومنین صلوات الله علیه و آله جل ذکره و تقدست اسمائه خلق الارض قبل
السماء ثم استوی علی العرش لتدبیر الامور **يُدَبِّرُ الْأَمْرَ** تدبیر میکند امر کاینات را یعنی نظر میکند بر عاقبت کارها
تا آنکه بر مقتضای حکمت بالغه او کارها همه محمود العاقبه برآیند **مَا مِنْ شَفِيعٍ** نیست هیچ شفاعت
کننده در روز قیامت **إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ** مگر بعد از اذن و دستوری خدای تعالی مراورا چون کفار میگفتند
که اصنام ما شفیعان ما اند نزد خدای تعالی لهذا حق تعالی بیان کرد که هیچ شفاعت کننده بدون اذن و خواهش او شفیع کسی
نمیتواند شد و اصنام که بیرون از دایره عقل و هوش اند نه ایشانرا مرتبه شفاعتست و نه اذن بر شفاعت
ذَٰلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ آن خدای موصوف بصفات مذکوره پروردگار شماست نه غیر او
فَاعْبُدُوهُ پس عبادت کنید و پرستش نمایید او را **أَفَلَا تَذَكَّرُونَ**
آیا پس تفکر نمیکنید در آن چیزها یکه خدای تعالی شما را بران شناسا گردانید تا بدانید صحت معبودیت او را
إِلَيْهِ بسوی او و جزای اوست **مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا** بازگشت همه شما
وَعْدَ اللَّهِ حَقًّا مصدر فعل محذوفست باین تقدیر که وعد الله وعدا حقا یعنی وعده داد شما را
خدای تعالی وعده دادنی راست و درست باینکه مرجع شما همه بخدای و جزای خدای تعالی است **إِنَّهُ**
يَبْدَأُ الْخَلْقَ بدرستی که خدای تعالی در اول بیافرید خلق را **ثُمَّ يُعِيدُهُ** پس
بعد از مردن زنده گرداند آن خلق را **لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا** تا آنکه مکافات نیکو دهد آنها را
که گرویدند بخدا و برسول او **وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ** و کردند کارهای پسندیده **بِالْقِسْطِ**
بر وجه عدل و راستی که در آن هیچ نقصی نباشد و بعضی قسط را بایمان تفسیر کرده اند زیرا که ایمان فی الحقیقه قسط قویم
و عدل مستقیم است و معنی آیه اینست که تا جزای نیک دهد آنها را که ایمان آوردند و عمل صالح کردند بسبب ایمان
ایشان و قاضی ناصر الدین بیضاوی گفته که این وجه اوجه است بمقابله آیه بعد از این چه بعد از این حق تعالی میفرماید
که مر کافرانراست عذاب الیم بسبب کفر ایشان پس در اول آیه فرموده مومنین را جزای نیکوست بسبب ایمان
ایشان و در آخر آیه فرموده کافرانرا عذاب الیمست بسبب کفر ایشان **وَالَّذِينَ كَفَرُوا**

وآنانکه

وآنانکه نگرویدند بخدا و برسول او **لَهُمْ شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ** مر ایشانراست آشامیدنی از آب
گرم در دوزخ که چون از آن بخورند احشا و امعای ایشان پاره پاره گردد **وَعَذَابٌ أَلِيمٌ** و دیگر ایشانراست
عذاب دردناک **بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ** بسبب آنکه بودند که کافر میشدند و نگرویدند بخدا
و پیغمبر خدا و کلمه ما میتواند مصدریه باشد و در نسخه ایست و عذاب الیم بما کانوا یکفرون این قدر هست و عذاب الیم
بسبب کفرهم پوشیده نماند که لام تعلیل در لیجزی الذین آمنوا دلالت دارد بر آنکه خلق عباد برای ثواب و رحمت
نه برای عذاب و عقاب و لهذا در عقاب لام تعلیل داخل نکرده و فرموده که والذین کفروا لهم شراب من حمیم پس از اینجا معلوم شد
که خدای تعالی از عباد اراده کفر نکرده و خلق نکرده ایشانرا بواسطه کفر **هُوَ الَّذِي** اوست آن خدایی که بقدرت شامله
کامله **جَعَلَ الشَّمْسَ ضِيَاءً** ای ذات ضیا یعنی گردانید آفتاب را خداوند روشنی تام ذاتی
وَالْقَمَرَ نُورًا ای والقمر ذات نور یعنی و گردانید ماه را خداوند روشنی غیر تام بالعرض که کسب از آفتاب
کند علما گفته اند که روشنی بالذات که از جای دیگر کسب نشود ضیا است و روشنی بالعرض که کسب آن از جای دیگر شود
آن نور است و در روضه کافی از حضرت امام محمد باقر علیه السلم روایت کرده که حق سبحانه و تعالی مثل زده محمد مصطفی صلی الله
علیه و آله را بآفتاب و وصی او علی مرتضی را بماه زیرا که وصی کسب علوم و حقایق از پیغمبر میکند چنانچه قمر کسب نور از شمس میکند
وَقَدَّرَهُ و تقدیر کرد برای سیر هر یک از شمس و قمر **مَنَازِلَ** منزلها بر فلک و اکثر برآنند که ضمیر
راجع بقمر است یعنی تقدیر کرد برای سیر قمر منزلهای بیست و هشت گانه **لِتَعْلَمُوا** تا بدانید شما
عَدَدَ السِّنِينَ عدد سالها را **وَالْحِسَابَ** و تا بدانید حساب اوقات را از ماهها و روزها
در مهمات و معاملات خود **مَا خَلَقَ اللَّهُ ذَٰلِكَ** نیافرید خدای تعالی آنچه مذکور شد
إِلَّا بِالْحَقِّ مگر بر وفق حکمت بالغه نه بعبث و بازی **يُفَصِّلُ الْآيَاتِ** بیان میکند
خدای تعالی دلایل قدرت خود را یا آیات قرآنی را آیتی بعد از آیتی **لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ**
برای قومی که میدانند و تدبر در آن میکنند زیرا که ایشان انتفاع می یابند از تفصیل آیات نه غیر ایشان
إِنَّ فِي اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ بدرستی که در آمد شد شب و روز
وَمَا خَلَقَ اللَّهُ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ و آنچه آفرید خدای تعالی در آسمانها
و زمین **لَآيَاتٍ** هر آینه نشانهاست بر وجود صانع عالم و صفات کامله او **لِقَوْمٍ يَتَّقُونَ**
برای گروهی که پرهیز نمایند از معصیتهای خدای تعالی و بترسند عقاب او را و تخصیص اهل تقوی بذکر با وجود آنکه ما خلق الله
آیاتست برای همه مردمان بواسطه انتفاع ایشانست از آن آیات نه غیر ایشان و بعد از این در تهدید و وعید
منکرین معاد میفرماید که **إِنَّ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا** بدرستی که آنانکه امید ندارند

ثواب و عقاب را و انکار مینمایند روز بعث و آخرت را علی بن ابراهیم لا یرجون لقاءنا را به لا یؤمنون به تفسیر کرده یعنی آنکه
ایمان باخرت نیارند وَرَضُوا بِالْحَیٰوةِ الدُّنْیَا و راضی و خوشنود شدند بزندگانی دنیای فانی
و برگزیدند آنرا بر زندگانی باقی آخرت وَاطْمَأَنُّوا بِهَا و آرام گرفتند بجان و دل بزندگانی دنیا و لذتهای
آن وَالَّذِینَ هُمْ عَنْ آیَاتِنَا غَافِلُونَ و آنانکه ایشان از آیتهای کتاب ما
یا از دلایل وحدت ما بیخبرانند و بروایت علی بن ابراهیم مراد از آیات امیر المؤمنین و ائمه معصومین اند علیه و علیهم السلم
و حضرت امیر المؤمنین علیه السلم میفرموده اند که ما لله آیة اکبر منی یعنی نیست مر خدای تعالی را آیتی بزرگتر از من
أُولَٰئِکَ مَأْوَاهُمُ النَّارُ آن گروه جای ایشان آتش دوزخ است بِمَا
کَانُوا یَکْسِبُونَ بسبب آنچه بودند که کسب میکردند از کفر و معاصی یا بسبب
کفر ایشان اگر کلمه ما مصدری باشد و بعد از وعید مکذبین در وعده مؤمنین میفرماید که إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا
بدرستی آنانکه تصدیق کردند روز بعث را وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند کارهای پسندیده
یَهْدِیهِمْ رَبُّهُمْ راه نماید ایشانرا پروردگار ایشان در آخرت بطریقی که مؤدی به بهشت
شود بِإِیمَانِهِمْ بسبب ایمان ایشان تَجْرِی مِنْ تَحْتِهِمُ جاری میشود از زیر
مساکن ایشان الْأَنْهَارُ جویهای آب فِی جَنَّاتِ النَّعِیمِ در بوستانهای با نعمت
دَعْوَاهُمْ فِیهَا خواندن ایشان مر خدا را در آن جنات بطریق تلذذ نه بطریق عبادت و تکلیف
زیرا که بهشت دار تکلیف نیست باین وجه باشد که سُبْحَانَکَ اللَّهُمَّ پاکی یاد
میکنیم ترا ای معبود بر حق از هرچه لایق بجناب کبریای تو نیست وَتَحِیَّتُهُمْ فِیهَا و درود و ثنای
ایشان بر یکدیگر در جنات یا ثنای فرشتگان بر ایشان سَلَامٌ سلامی بود که مشتمل باشد بر سلامتی از جمیع
آفات و مکاره که نصیب اهل دوزخست وَآخِرُ دَعْوَاهُمْ و آخر دعای ایشان
أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ این خواهد بود که ستایش و ثنایش مر خدایراست که او
پروردگار عالمیانست از حدیث روضه کافی که از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله روایت کرده
مستفاد میشود که دعوی درین آیه کریمه بمعنی دعا و طلب است و مراد از تحیت تحیت خدام بهشت مر اهل بهشت
را و مضمون حدیث اینست که طلب مؤمنین بسبب همه اعمال مستلذات و مشتهیات خود را در جنات کلمه سبحانک
اللهم است و چون مؤمنین متنطق باین کلام شوند خدام جنات بدون آنکه کسی از اهل ایمان از ایشان چیزی خواسته باشند
و مامور ساخته باشند بآوردن چیزی مهیا و آماده میسازند آن مشتهیات را برای ایشان و ثنای خدام بهشت مر
اهل بهشت را در آن جنات سلامتی از آفات و عاهاتست و چون ایشان از مشتهیات خود مانند جماع و طعام

دایم

و شراب لذیذه متمتع گردند بار دیگر آن نعمتهارا در مقام حمد الهی بجهت نعمتهائی که در آمده در آخر گویند که الحمد لله رب العالمین و فی مصباح الشریعة عن امیر المؤمنین
علیه السلم و آخر دعویهم ان الحمد لله رب العالمین و ذلک انهم اذا عاینوا ما فی الجنة من النعیم و اجب المحبة فی قلوبهم فنادوا عند ذلک الحمد لله
رب العالمین وَلَوْ یُعَجِّلُ اللَّهُ و اگر تعجیل کند خدای تعالی لِلنَّاسِ برای مردمان الشَّرَّ
اجابت دعای بدی را که بر خود و بر اهل خود میکنند اسْتِعْجَالَهُمْ بِالْخَیْرِ همچو تعجیل کردن خدای تعالی
از برای ایشان اجابت دعای خوب ایشانرا بنابرین ترجمه استعجالهم بالخیر بمعنی تعجیله لهم بالخیرات است
لَقُضِیَ إِلَیْهِمْ هرآینه رسانیده شود بسوی ایشان أَجَلُهُمْ وقت هلاک ایشان
یعنی اگر باد دعای بد ایشانرا که بر خود و بر غیر خود میکنند زود اجابت کنیم چنانچه دعای خوب ایشانرا اجابت میکنیم زود هلاک
شوند ایشان لیکن ما ایشانرا در دعای بد مهلت میدهیم تا توبه کنند فَنَذَرُ الَّذِینَ پس وا میگذاریم
بطریق استدراج آنانرا که لَا یَرْجُونَ لِقَاءَنَا امید ندارند بدیدن جزا ما را و بحشر و نشر قائل نیستند
فِی طُغْیَانِهِمْ در سرکشی و کفر ایشان یَعْمَهُونَ در حالیکه سرگردان
و متحیر باشند و بعد از این خبر از بی صبری ایشان در شداید میدهد که وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ
الضُّرُّ و چون برسد آدمی را ضرری و رنجی از ضررها و رنجها دَعَانَا بخواند ما را برای خلاصی خود از آن
لِجَنْبِهِ حالکونی که به پهلو خوابیده باشد أَوْ قَاعِدًا یا در حالتی که نشسته باشد أَوْ
قَائِمًا یا در حالتی که ایستاده باشد یعنی در جمیع حالات ما را میخوانند و علی بن ابراهیم رحمه الله گوید که لجنبه
اشارتست بمریضی است که قدرت بر نشستن نداشته باشد و او قاعدا اشارت بر مریضی که قادر بر ایستادن نباشد و او قائما
بر کسانیکه صحیح المزاج باشند و حاصل آنکه هم در حال مرض یا قیام آن و هم در حین صحت مرا میخوانند فَلَمَّا کَشَفْنَا
عَنْهُ ضُرَّهُ پس چون برداریم از و رنج او را مَرَّ برود بر همان طریقه که قبل ازین داشته و بگذارد دعا
کردن را و شکر الهی را بجا نیارد کَأَنْ لَمْ یَدْعُنَا گویا که او هرگز نخوانده ما را إِلَىٰ ضُرٍّ
مَسَّهُ برای کشف رنجی که رسیده بود او را کَذَٰلِکَ چنانچه شیطان زینت داده
در نظر مردم ترک دعا و بجا آوردن شکر را در وقت دعوت و راحت زُیِّنَ لِلْمُسْرِفِینَ زینت
داده شده برای از حد الهی درگذرندگان مَا کَانُوا یَعْمَلُونَ آنچه را که میکنند از اعمال
قبیحه و بعد از این از عقوبات کفار امم سابقه خبر میدهد که تا این امت از مثل اعمال ایشان متحرز و مجتنب باشند و میفرماید
که وَلَقَدْ أَهْلَکْنَا الْقُرُونَ و هرآینه بتحقیق هلاک کردیم ما اهل قرنهارا بانواع عذاب
مِنْ قَبْلِکُمْ پیش از شما لَمَّا ظَلَمُوا چون ستم کردند بر خود بشرک و عصیان
و بتکذیب پیغمبران وَجَاءَتْهُمْ حال آنکه آمده بودند بر ایشان رُسُلُهُمْ پیغمبران ایشان

بالبینات بدلایل و براهین ظاهره داله بر صدق این پیغمبران میتواند که واو وجاءتهم واو حال باشد
بتقدیر قد و میتواند که برای عطف باشد بر ظلموا و بنا برین تقدیر آیه چنین است که ولقد اهلکنا القرون من قبلکم لما ظلموا ولما جاءتهم رسلهم
بالبینات یعنی و هر آینه بتحقیق هلاک کردیم اهل قرون سابقه بر شما را چون ظلم کردند و چون آمدند نزد ایشان پیغمبران
مرسله باایشان بدلایل و براهین داله بر صدق ایشان وما کانوا لیؤمنوا و نبودند
ایشان که ایمان آرند بجهة فرط عناد ایشان و فساد استعداد ایشان و خذلان خدایتعالی ایشان را
کذلک همچنین که ایشان را بجهت تکذیب رسل جزا دادیم و معاقب ساختیم نجزی القوم
المجرمین جزا خواهیم داد گروه گناهکاران و مشرکان این زمان را که دائما یقینا ایمان
نمی آرند ثم جعلناکم پس گردانیدیم شما را ای امت پیغمبر آخر الزمان علیه و علی آله
صلوات الله الملک الرحمن خلائف فی الارض جانشینان در زمین
من بعدهم پس از اهل قرون هالکه لننظر کیف تعملون
تا نظر کنیم و ببینیم که شما چگونه عمل خواهید کرد خوب یا بد لننظر کیف تعملون اشارتست برآنکه معتبر در
جزاها همه کیفیت اعمالست از حسن و قبح آن نه اصل و ذات اعمال واذا تتلی و چون خوانده شود
علیهم بر مشرکان مکه آیاتنا آیتهای قرآن ما بینات در حالتی که
واضح است معانی آنها قال الذین لا یرجون لقاءنا گویند آنانکه امید
ندارند و ایمان نمی آرند برسیدن ثواب و عقاب ما در روز حساب ائت بقرآن
غیر هذا بیار برای ما قرآنی غیر ازین که بر ما میخوانی یعنی قرآنی بیار که در آن ذکر بعث و ذم اصنام
نباشد او بدله یا آنکه تبدیل کن این قرآن را بمعنی که بدل کن بعض آیاتی را که مشتمل بر امور مذکوره است و
عوض آن آیاتی دیگر در قرآن مندرج گردان پس مراد از اتیان بقرآن غیر این تغییر ذات قرآنست و مراد از تبدیل آن تغییر اوضاع آن
محمد بن یعقوب کلینی رضی الله عنه از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که مراد از تبدله بدل الیات بمجلس علی بن ابراهیم از حضرت
روایت کرده که او بدله یعنی امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام بنا برین حدیث مراد از آیات که در صدر آیه فرموده و اذا تتلی
علیهم آیاتنا آن آیات قرآن خواهد بود که مشتمل باشد بر ولایت علی مرتضی و ائمه هدی علیه و علیهم السلام الله الملک العلی یعنی این حین خواهد بود
که چون خوانده شود بر مشرکین و منافقین آیات مشتمله بر ولایت مرتضی علی و ائمه معصومین علیه و علیهم السلام گویند جمعی از مشرکین و منافقین
آرزوی لقای ما یعنی لقاء اولیاء ما و اوصیاء پیغمبر ما ندارند بیار برای ما قرآنی غیر ازین قرآن که در آن وصف علی مرتضی و یازده فرزند
نباشد و یا بدل کن آیاتی را که مشتمل است بر ولایت مرتضی علی آیات دیگر تا قبول نبوت تو کنیم بنا برین تبدیل علی بان تقدیر است
تبدیل ما نزل فی القرآن فی شان علی علیه السلام و میتواند که ضمیر تبدله راجع بقرآن شود و از قرآن قرآن [illegible] خواسته شود که علی ان [illegible]

زیراکه

زیراکه آنحضرت فرموده انا کلام الله الناطق محمد بن مسعود عیاشی از ابوحمزه ثمالی روایت کرده که حضرت امام محمد باقر علیه السلام
در معنی او بدله فرمودند که او بدل مکان علی ابوبکر و عمر اتبعناه یعنی اگر بدل کنید و بیارید بجای علی ابوبکر و عمر را پیروی میکنیم
ما او را والا فلا قل ما یکون لی بگو ای محمد در جواب ایشان که جایز نیست مرا ان
ابدله آنکه بدل کنم او را من تلقاء نفسی از پیش خود ان اتبع متابعت
نمیکنم الا ما یوحی الی مگر آنچیزی را که وحی کرده میشود بمن علی بن ابراهیم از حضرت صادق
روایت کرده که یعنی فی علی بن ابیطالب یعنی آنچه بمن وحی کرده میشود در حق ولایت و خلافت علی علیه السلام انی
اخاف بدرستی که من میترسم ان عصیت ربی اگر عصیان ورزم پروردگار
خود را بانکه تبدیل کلام او کنم عذاب یوم عظیم عذاب روز بزرگ را که آن روز
قیامت است و چون عدم جواز تبدیل بعض آیات قرآنی لازم دارد عدم جواز اتیان بقرآنی دیگر را لهذا در مقام بطلان
شق ثانی اکتفا شد قل بگو ای محمد لو شاء الله اگر خواستی خدایتعالی غیر این قرآن را ما تلوته
علیکم نخواندمی این قرآن را که وحی شده بر شما ولا ادراکم به
و نه دانا گردانیدی بزبان من شما را خدایتعالی باین قرآن مراد آنست که تلاوت آن بمحض اراده و مشیت خدایتعالی است
نه باراده و مشیت من تا آنرا بوجهی گردانم که موافق آرزوی شما باشد فقد لبثت فیکم
عمرا پس بتحقیق اقامت کردم در میان شما عمری دراز که چهل سال باشد من قبله
پیش از نزول قرآن و درین مدت نه من دعوی نبوت کردم و نه قرآن بر شما خواندم تا آنکه حق تعالی مرا بمرتبه نبوت و
انزال قرآن سرافراز گردانید افلا تعقلون آیا پس چرا در نمی یابید که اگر این کلام
اختراع من میبود بایستی که پیش ازین او را [illegible] و بر شما بخوانم فمن اظلم پس کیست ستمکارتر
ممن افتری از کسی که افترا کند علی الله کذبا بر خدایتعالی دروغ را
او کذب بآیاته یا تکذیب کند آیتهای او را و گوید که آن قول خدایتعالی نیست
انه لا یفلح المجرمون بدرستیکه شان اینست که رستگار نشوند گناهکاران
و شرک آرندگان ویعبدون من دون الله و عبادت میکنند
غیر از خدایتعالی ما لا یضرهم چیزی را که ضرر نتوانند بایشان رسانید اگر عبادت ایشان نکنند
ولا ینفعهم و نفع نتوانند رسانید بایشان اگر پیوسته عبادت او کنند ویقولون
و میگویند عبده اصنام هؤلاء شفعاؤنا عند الله این بتان شفیعان
ما اند نزد خدایتعالی و نفع آنها بما میرسد قل بگو ای محمد مر ایشانرا اتنبئون الله

آیا خبر میکنید خدا را **بِمَا لَا یَعْلَمُ** با چیزی که نمیداند خدایتعالی آنرا **فِی السَّمٰوٰتِ**
وَلَا فِی الْأَرْضِ در آسمانها و نه در زمین یعنی شما میگوئید که خدایتعالی را شریک هست و این شرکا شفیعان
ما اند نزد خدا و خدای بحق که عالمست بجمیع معلومات این را نمیداند زیرا که شریک او و شفیع بودن آن وجود ندارد تا
علم او تعلق بآن گیرد پس انتفاء علم الهی بجهت انتفاء معلوم است علی بن ابراهیم گفته که در این آیه بما لا یعلم بجای ما لیس واقع شده
یعنی آیا شما خبر میکنید خدا را بچیزی که نیست و قدم بعرصه وجود ننهاده که آن شریک او ست و شفیع بودن ان
سُبْحَانَهُ منزهست خدای تعالی **وَتَعَالیٰ** و بلند مرتبه است **عَمَّا یُشْرِکُونَ**
از آنچه ایشان شریک خدا میدانند بنابرین کلمه ما در عما یشرکون موصوله است و میتواند که مصدریه باشد و مدخول خود را
بمصدریت فرود آرد و باین تقدیر که سبحانه و تعالی عن اشراکهم **وَمَا کَانَ النَّاسُ** و نبودند
آدمیان **إِلَّا أُمَّةً وَاحِدَةً** مگر امتی یگانه یعنی همه بر فطرت اسلام بودند **فَاخْتَلَفُوا**
پس اختلاف کردند بعضی کافر شدند و برخی بر اسلام فطری خود ماندند **وَلَوْلَا کَلِمَةٌ**
سَبَقَتْ و اگر نبودی حکم ازلی که پیشی گرفته در مهلت دادن مشرکان و عاصیان **مِنْ**
رَبِّکَ از نزد پروردگار تو **لَقُضِیَ بَیْنَهُمْ** هر آینه حکم کرده شدی میان ایشان
فِیمَا فِیهِ یَخْتَلِفُونَ در آنچیزی که ایشان در ان اختلاف میکنند و حکم بهلاکت
عاصیان و نجات مؤمنین نازل گشتی لیکن خدایتعالی بمحض تفضل ایشانرا تا روز قیامت مهلت داد **وَ**
یَقُولُونَ و میگویند مشرکین **لَوْلَا أُنْزِلَ** چرا فرستاده نشد **عَلَیْهِ** بر محمد
آیَةٌ مِنْ رَبِّهِ معجزه از نزد پروردگار او که مردم را مضطر گرداند بر اقرار نمودن به نبوت او و محتاج نشوند
بطلب معجزات و تفکر در ان با آنکه چرا فرستاده نشد بر محمد معجزه که ما مطلبیم از وی نه آنچه خود بما مینماید که مطلوب
ما نیست **فَقُلْ** پس بگو تو ای محمد در جواب ایشان که **إِنَّمَا الْغَیْبُ لِلّٰهِ** جز این نیست
که دانستن امور مخفیه مر خدا راست پس خدایتعالی عالمست بوجه نفرستادن آیات مذکوره
فَانْتَظِرُوا پس شما انتظار برید عقاب الهی را در دنیا و در آخرت **إِنِّی مَعَکُمْ**
مِنَ الْمُنْتَظِرِینَ بدرستیکه من نیز با شما از جمله انتظار برندگانم نصرت الهی را که بمن وعده
داده در کتاب کمال الدین از حضرت ابی الحسن الرضا علیه السلام روایت کرده که انتظار فرج از جمله فرج است
چنانچه حق تعالی میفرماید که فانتظروا انی معکم من المنتظرین **وَإِذَا أَذَقْنَا النَّاسَ رَحْمَةً**
و چون بچشانیم مردمانرا یعنی اهل مکه را صحتی و وسعتی **مِنْ بَعْدِ ضَرَّاءَ** از پس بیماری و
قحطی که **مَسَّتْهُمْ** رسیده باشد بایشان **إِذَا لَهُمْ** در نوقت مر ایشانراست



مَکْرٌ فِی آیَاتِنَا حیله در طعن آیتهای ما **قُلِ اللّٰهُ** بگو ای محمد که خدایتعالی
أَسْرَعُ مَکْرًا سریعتر و قادرتر است از شما در رسانیدن جزای مکر و حیله شما و پیش از ظهور مکر و
کید شما عذاب بر شما نازل میکرداند **إِنَّ رُسُلَنَا** بدرستیکه رسولان ما یعنی ملائکه که حفظه اعمال اند
یَکْتُبُونَ مَا تَمْکُرُونَ می نویسند آنچه را که شما مکر میکنید و چون مکر اخفاء
کید است پس حق تعالی میفرماید که شما اخفاء آن بر حفظه اعمال نمیتوانید کرد و بر ایشان مخفی نیست پس چون میتواند بر خدایتعالی
مخفی باشد و بعد از این در مقام تذکر نعمت خود میفرماید که **هُوَ الَّذِی** اوست آنخدائی که **یُسَیِّرُکُمْ**
میراند شما را یعنی اقدار و تمکین میدهد شما را در قطع مسافت **فِی الْبَرِّ** در خشکی **وَالْبَحْرِ**
و در دریا **حَتّٰی إِذَا کُنْتُمْ فِی الْفُلْکِ** تا چون باشید شما در کشتی **وَجَرَیْنَ**
بِهِمْ و روان شوند کشتیها با ایشان **بِرِیحٍ طَیِّبَةٍ** بادی خوب و نرم
وَفَرِحُوا بِهَا و شادمان شوند ایشان بآن باد و مخفی نماند که عدول از خطاب از کنتم بغیبت و جرین بهم
و فرحوا بها برای مبالغه است گویا ذکر احوال ایشان میکند برای غیر ایشان تا از این احوال تعجب کنند **جَاءَتْهَا**
ناگاه بیاید آن کشتی را در نوقت شادمانی **رِیحٌ عَاصِفٌ** بادی سخت **وَجَاءَهُمُ**
الْمَوْجُ و بیاید بایشان موج دریا **مِنْ کُلِّ مَکَانٍ** از هر جائی پیش و پس و یمین و یسار
وَظَنُّوا و یقین کنند که **أَنَّهُمْ أُحِیطَ بِهِمْ** اینکه فرو گرفته شوند بموج و نزدیک
شوند بهلاکت در جوامع الجامع گفته که لفظ احیط بهم مثل است میان عرب آن برای هلاکت و انعدام **دَعَوُا اللّٰهَ**
بخوانند خدایتعالی را برای دفع آن امواج **مُخْلِصِینَ** در حالتی که پاک کنندگان باشند **لَهُ**
الدِّینَ برای خدایتعالی دین را یعنی از خوف آن بر فطرت اصلی خود رجوع کنند و گویند **لَئِنْ**
أَنْجَیْتَنَا اگر نجات دهی ما را **مِنْ هٰذِهِ** از این بلاها و موجها **لَنَکُونَنَّ**
مِنَ الشَّاکِرِینَ هر آینه باشیم ما از شکر گویندگان مر نعمت ترا بنابرین ترجمه لئن
انجیتنا مقدر بر قالوا الذی انجیتنا است و میتواند که لئن انجیتنا مفعول دعوا الله باشد بامعنی که بخوانند ایشان
خدایتعالی را در حالت اخلاص بامعنی که اگر نجات بخشی ما را از این مهلکه هر آینه ما از زمره شاکرین باشیم
فَلَمَّا أَنْجَاهُمْ پس چون نجات دهد خدایتعالی ایشانرا از این مهلکه بواسطه اجابت دعای ایشان
إِذَا هُمْ در نوقت ایشان **یَبْغُونَ فِی الْأَرْضِ** سرکشی کنند در زمین و ستم کنند بر انبیا
و مسلمانان **بِغَیْرِ الْحَقِّ** بناحق **یَا أَیُّهَا النَّاسُ** ای مردمان **إِنَّمَا بَغْیُکُمْ** جز این
نیست که سرکشی و ستم شما که وبال آن **عَلٰی أَنْفُسِکُمْ** بر نفسهای شماست **مَتَاعَ الْحَیٰوةِ**

الدنیا برای برخورداری زندگانی دنیا فانیه است بنا بر این تفسیر متاع الحیوة الدنیا مفعول له انما بغیکم است و بنا بر
اعتقاد اکثر مفسرین متاع الحیوة الدنیا مصدر فعل محذوفست ای تتمتعون متاع الحیوة الدنیا و حاصل معنی چنین است
که ای مردمان جز این نیست که وبال بغی شما بر نفسهای شماست و برخورداری زندگانی دنیا که اصلا وفا و بقا ندارد
ثم الینا مرجعکم پس بسوی جزای ماست بازگشت شما فننبئکم
پس خبر کنیم شما را در قیامت بما کنتم تعملون بانچه بودید شما که میکردید و موافق
آن جزا دهیم شما را انما مثل الحیوة الدنیا جز این نیست که مثل زندگانی دنیا
در سرعت زوال آن کماء انزلناه مانند آبی است که فرود فرستاده باشیم از من
السماء از طرف آسمان فاختلط به پس آمیخته شده باشد بان آب نبات
الارض گیاه رسته از زمین یعنی آب داخل در خلل و فرج آن گیاه شده باشد و باعث زیادتی نمو آن گردد
یا آنکه مختلط شده باشد بسبب آن گیاه زمین و بیکدیگر آمیخته باشند از کثرت آن گیاه مما یأکل
الناس از آن گیاه که میخورند آنرا آدمیان والانعام و چهارپایان حتی اذا
اخذت الارض تا وقتی که فرا گرفته باشد زمین زخرفها حسن و پیرایه خود را از انواع
نباتات و شگوفهای مختلف وازینت و آراسته شده باشد بمیوهای گوناگون و محصولات
متعدده وظن اهلها و گمان برده باشند مالکان آن زمین که انهم قادرون
علیها اینکه ایشان قادرند بر ارتفاع آن و بر دویدن گیاه و چیدن میوه اتاها امرنا
ناگاه آمده باشد بآن زمین عذاب و حکم ما ی آن در رسیده باشد لیلا او نهارا
در شب یا در روز فجعلناها پس گردانیده باشیم زرع و کشت آن زمین را حصیدا
ای محصودا یعنی از بیخ برکنده شده کان لم تغن ای کان لم تغن زرعها و لم تنبت
یعنی گویا که نروییده کشت و زرع آن بالامس دیروز حق سبحانه و تعالی درین مقام تشبیه کرده حال دنیا را
که اول وهله قرین دولت و مال باشد و در آخر توام نکبت و زوال گردد بگیاه زمین که بسبب آبهای باران ابتدا
از اصفت طراوت و تازگی باشد و در آخر بواسطه علتی و حادثه سمت تیرگی و پژمردگی پذیرفته باشد
اگرچه حرف تشبیه در اینجا بما داخل شده در قول خدای تعالی که فرموده کماء انزلناه اما مراد تشبیه بما
نیست بلکه چنانچه دانستی تشبیه مضمون حکایت مرکبه است بمضمون حکایت مرکبه دیگر کذلک
همچنانچه این مقدمه را تفصیل دادیم نفصل الایات تفصیل میدهیم دلایل قدرت خود را
لقوم یتفکرون برای قومی که تفکر کنند در آیات الهی و چون حق تعالی

پس



بیان زوال دنیا کرد میفرماید که خدای تعالی بندگان خود را میخواند بچنین مکانی فانی زایل والله یدعوا و خدای تعالی
میخواند بندگان خود را الی دار السلام بسوی سرای خود که آن بهشت است در کتاب معانی الاخبار در تفسیر
این آیه از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که ان السلام هو الله عز و جل و داره التی خلقها لعباده و لاولیائه الجنة
یعنی بدرستیکه سلام درین آیه نام خدای تعالی است و مراد از سرائی که برای بندگان خود و دوستان خود ایجاد کرده بهشت است
و از حضرت صادق علیه السلام مرویست که السلام اسم من اسماء الله عز و جل ویهدی
من یشاء الی صراط مستقیم و راه مینماید هر کرا خواهد بسوی راه راست
علی بن ابراهیم گفته که یعنی الجنة للذین احسنوا مر آنکسانی را که نیکویی کردند یعنی متنطق بکلمه
شهادتین شدند و اطاعت احکام الهی کردند الحسنی ای المثوبة الحسنی یعنی ثواب نیکویست که آن
بهشت است وزیادة و زیادتی بر آن که آن نعمتهای دنیویست که حق تعالی در دنیا بآن کسان عطا کرده و در آخرت
حساب آن نخواهد کرد چنانچه بهمین مضمون ابو الجارود از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده و علی بن ابراهیم در تفسیر خود
آورده و ایضا علی بن ابراهیم گفته که هی النظر الی رحمة الله تعالی و در بعضی نسخ الی وجه الله است و موافق این نسخه است
آنچه بعضی از علمای عامه گفته اند که مراد از حسنی نعیم جنت است و مراد از زیاده لقاء الهی و معتزله که قایل بلقاء الهی نیستند
و آنرا محال میدانند گفته اند که چون زیاده واجبست که از جنس مزید علیه باشد و لقاء از جنس نعیم جنت نیست پس نمیتواند
که مراد از زیاده لقاء الهی باشد لیکن حق آنست که زیاده وقتی لازم است که از جنس مزید علیه باشد که آن مزید علیه را بمقدار
معین تقدیر کنند مثل آنکه گویند اعطیتک عشرة امنان من الحنطة و زیادة یعنی عطا کردم ترا ده من گندم و زیاده
پس درین صورت ناچار است که زیاده از جنس مزید علیه که حنطه است باشد اما اگر مزید علیه را بمقدار معین تقدیر نکنند
مثل آنکه بگویند اعطیتک الحنطة و زیادة یعنی بخشیدم ترا گندم و زیاده درین هنگام لازم نیست که زیاده از جنس
حنطه باشد و چون لفظ حسنی در آیه مطلق واقع شده و تقدیر آن بقدری معین نکرده اند پس ممکن که زیاده امری باشد مغایر آن
بنا بر این محتملست که مراد از حسنی نعیم جنت باشد و از زیاده لقاء الهی اما بشرطی که لقاء الهی معلوم و مدلل شده باشد با آنکه عدم امکان
آن بمرتبه ظاهر است که بعلو بداهت میرسد بلکه در واقع از مقدمات بدیهیه است و در مجمع البیان از حضرت امیر المؤمنین علیه
الصلوة و السلام روایت کرده که مراد از زیاده غرفه ایست از لؤلؤ واحد که آنرا چهار در باشد و بعضی گفته اند که مراد از حسنی ثوابیست
که استحقاق آن بهم رسانیده باشد و از زیاده ثوابیست که بطریق تفضل حق تعالی عطا کند چنانچه فرموده که لیوفیهم اجورهم و یزیدهم من
فضله ولا یرهق وجوههم و نپوشیده نگرداند رویهای آنها را قتر گردی و غباری
ولا ذلة و نه مذلتی و نه خواری یعنی وجوه ایشان در کمال طراوت و نضارت باشد و اثر خواری بر بشره ایشان
یافت نشود علی بن ابراهیم گفته که القتر الجوع و الفقر و الذلة الخوف یعنی در رویهای ایشان آثار گرسنگی و درویشی و خوف و ترس ظاهر

نباشد و حاصل این معنی و معنی اول یکیست چنانچه بر زکی پوشیده نیست أُولَئِكَ آن گروه أَصْحَابُ
الْجَنَّةِ اهل بهشت‌اند هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ایشان در آن بهشت جاوید مانندگانند
و بعد از وعد مطیعان در وعید منکران میفرماید که وَالَّذِينَ كَسَبُوا السَّيِّئَاتِ
والذین بتقدیر و جزاء الذین مبتدا است و جزاء سیئة بمثلها خبران یعنی و مکافات آن کسانی که کسب کردند اعمال بد را
و تابع شهوات شدند مانند اهل بدعت و شبهات جَزَاءُ سَيِّئَةٍ بِمِثْلِهَا
مکافات بد است بمانند آن بدی که ایشان کسب کرده‌اند نه زیاده بر آن بخلاف اعمال نیک که حق تعالی بطریق
تفضل مکافات آنرا زیاده بر آن نیز میدهد وَتَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ و پوشیده گرداند
ایشان را خواری و آثار مذلت بر جبهه ایشان ظاهر گردد مَا لَهُمْ نباشد مر ایشان را مِنَ
اللَّهِ از عذاب خدای تعالی مِنْ عَاصِمٍ هیچ مانعی و کسی عذاب الهی را از ایشان باز تواند
داشت كَأَنَّمَا أُغْشِيَتْ وُجُوهُهُمْ گویا که
پوشیده شده است روهای ایشان قِطَعًا مِنَ اللَّيْلِ پاره‌ها از شب
مُظْلِمًا حالکونیکه آن شب تاریک بود یعنی روهای ایشان از غم و اندوه و حرارت آتش دوزخ
چون شب تیره سیاه باشد أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ این گروه کاسبان
سیئات اهل آتش دوزخند هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ایشان در آن آتش
همیشه باشند و عیدیه یعنی جمعی که قایلند بعدم خروج اهل کبایر از نار جهنم باین آیه استدلال نموده‌اند
زیرا که سیئات را مخصوص بکبایر گرفته‌اند و جواب اینست که سیئات عامست و شامل کفر و شرک نیز هست
پس حقیقة این آیه در شان مشرکین و کفار نازل شده و عدم خروج اهل شرک و کفر از نار جهنم متفق علیه فریقین است
وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ و یاد کن روزی را که برانگیزانیم نیکوکاران را و بدکاران را جَمِيعًا همه ایشان را
ثُمَّ نَقُولُ پس گوییم لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا مر آنان را که شرک آوردند مَكَانَكُمْ
بایستید در جایی خود أَنْتُمْ وَشُرَكَاؤُكُمْ شما و شریکان شما یعنی آن بتانی که
شما آنها را شریک ساخته‌اید در عبادت فَزَيَّلْنَا بَيْنَهُمْ پس جدا افکنیم میان
کفار و شرکای ایشان یا میان کفار و مؤمنین علی بن ابراهیم روایت کرده که بعث الله نارا تزیل بین الکفار
والمؤمنین یعنی جدایی افکندن میان کفار و مؤمنین باین نوع میشود که برمی‌انگیزد خدای تعالی آتشی را تا آنکه حایل
باشد میان کافران و مؤمنان و حق تعالی سخن آرد وَقَالَ شُرَكَاؤُهُمْ و گویند
شریکان ایشان یعنی بتان مَا كُنْتُمْ نبودید شما که إِيَّانَا تَعْبُدُونَ

ما را عبادت میکرده باشید یعنی ما دانا باشیم بعبادت شما و شما را امر بعبادت خود کرده باشیم فَكَفَى بِاللَّهِ
شَهِيدًا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ پس کافیست خدای تعالی که گواه باشد میان ما و میان
شما زیرا که او عالمست بحقیقت حال إِنْ كُنَّا ان مخففه از مثقله است بتقدیر انه کنا یعنی بدرستیکه
شان اینست که بودیم ما عَنْ عِبَادَتِكُمْ لَغَافِلِينَ از عبادت شما بی‌آگاه و بی‌خبران
هر جا که بعد از کلمه ان لام داخل شده باشد کلمه ان مخففه از مثقله خواهد بود زیرا که این لام را لام فارقه گویند میان ان مخففه از مثقله و
میان غیر آن هُنَالِكَ در آن مقام یعنی در قیامت تَبْلُو بیازماید كُلُّ نَفْسٍ هر شخصی
مَا أَسْلَفَتْ آنچه از پیش فرستاده و دریابد نفع و ضرر آنرا و بعضی از قرا تتلو خوانده‌اند که مشتق از تلاوت
باشد باین معنی که در قیامت میخواند هر شخصی از صحیفه اعمال خود آنچه را که از پیش فرستاده وَرُدُّوا و باز گردانیده شوند
همه نفسها إِلَى اللَّهِ بسوی جزای خدای تعالی که مَوْلَاهُمُ الْحَقِّ خداوند ایشان و متولی امر ایشانست
علی الحقیقه یا آنکه دائم و ثابت است وَضَلَّ عَنْهُمْ و گم گردد و ناپدید شود از کافران
مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ آنچه بودند که افترا میکردند از اثبات شفاعت برای بتان و دعوی
الوهیت آنها قُلْ بگو ای محمد مر این کافران را مَنْ يَرْزُقُكُمْ کیست که شما را روزی میدهد مِنَ السَّمَاءِ
وَالْأَرْضِ از آسمان بنزول باران و از زمین بانبات نباتات أَمَّنْ يَمْلِكُ یا کیست که قدرت داشته
باشد که خلق کند السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ گوشها و دیده‌ها را وَمَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ و کیست که
بیرون آورد زنده را که انسانست مِنَ الْمَيِّتِ از مرده که نطفه است وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ
الْحَيِّ و بیرون آورد مرده را که نطفه است از زنده که انسانست وَمَنْ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ و کیست که تدبیر کند
امور عالم را و این تعمیم بعد از تخصیص است فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ پس زود باشد که گویند این مشرکان
در جواب این سؤالات که رازق و مخرج و مدبر خدای تعالی است و دیگری نیست بواسطه فرط ظهور این معنی و اصلا عناد و مکابره نتوانند
کرد بنابرین لازم نیست که در این مقام مخاطبین باجمعهم از کفار باشند که خدای تعالی را شناسند و عبادت اصنام را باعث قرب خود بان
درگاه دانند چنانچه بعضی از مفسرین گمان کرده‌اند فَقُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ پس بگو ای محمد پس شما آیا نمی‌ترسید
عقاب اینچنین پروردگاری را در عبادت اصنام فَذَلِكُمُ اللَّهُ پس قادر بر این امور خداوندیست که
رَبُّكُمُ الْحَقُّ پروردگار شماست که ثابت است ربوبیت او فَمَاذَا پس چه چیز است
یعنی پس نیست بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ بعد از تجاوز از حق مگر گمراهی زیرا که لابد است که
احدی النقیضین حق و دیگری باطل باشد و چون ربوبیت و عبادت خدای تعالی بدلایل و حجج ظاهره باعتقاد منکرین نیز حق و صدق
ناچار عبادت اصنام باطل و ضلال خواهد بود فَأَنَّى تُصْرَفُونَ پس چون از عبادت حق تعالی و

از اقرار ربوبیت او جل شانه کرد اینده و میشوید **کذلک** همچنانکه ثابت ربوبیت حق تعالی با حیاکه ثابت
بعد از حق ضلال **حقت کلمت ربک** همچنان ثابت وعید و عذاب پروردگار تو
علی الذین فسقوا بر آنکه بیرون رفته اند از حکم الهی **انهم لا یؤمنون**
ای لانهم لا یؤمنون یعنی برای آنکه علم حق تعالی تعلق گرفته که ایشان باختیار خود ایمان نخواهند آورد و استصلاح حال ایشان
نتوان کرد پس جزای ایشان نیست مگر عذاب ابدی و عقاب سرمدی **قل** بگو ای محمد مر مشرکان را **هل**
من شرکائکم آیا از میان آنهائی که شما آنها را شریک خدای تعالی ساخته اید
من یبدؤا الخلق کسی هست که ایجاد کند خلق را **ثم یعیده** پس اعاده کند ایشان را و زنده
گرداند آنها را بعد از انعدام آنها **قل** بگو تو ای محمد اگر ایشان اعتراف کنند که از شرکاء ما کسی موجد خلق و معید ایشان نیست
و یا آنکه تو بگو اگر ایشان از روی عناد ساکت شوند و اقرار باین معنی نکنند **الله یبدؤا الخلق**
ثم یعیده خدای تعالی ایجاد میکند کاینات را پس زنده میگرداند و دیگر باره این قدرت نیست
فانی تؤفکون پس چگونه بر گردانیده میشوید شما از راه راست و بعد ازین ابتدا بجهت دیگر گرد
فرمود که **قل هل من شرکائکم** بگو ای محمد مر این مشرکان را که آیا از میان شرکای شما
من یهدی الی الحق کسی هست که راه نماید مردم را بسوی حق بانزال رسل و نصب
دلایل **قل** بگو بعد از اعتراف ایشان بعدم اینچنین کسی یا بعد از سکوت ایشان **الله یهدی**
للحق خدای تعالی راه مینماید خلق را الحق بفرستادن پیغمبران و نصب نمودن دلایل و توفیق دادن
در تدبر در آن دلایل **افمن یهدی الی الحق** آیا پس آن کسی که راه نماید خلایق را بسوی حق
احق ان یتبع سزاوار است که متابعت کرده شود امر و نهی او را **امن لا یهدی**
یا آنکس که نجوید حق و نتواند یافت **الا ان یهدی** مگر آنکه او راه نموده شود یهدی در اصل
تهتدی بوده پس قلب تا بدال کرده اند و بعد از اسکان آن دو دال را بیکدیگر ادغام نموده اند و ها را کسره داده تا التقاء
ساکنین که یکی ها و دیگری دال اولی است لازم نیاید یهدی شد **فما لکم** پس چیست شما را که
اینچنین مر اهان و تبعیت ایشان بجا می آرید **کیف تحکمون** چگونه حکم
میکنید بامری که صریح عقل دلالت بر بطلان آن وارد بنا بر این تفسیر فما لکم کلام تام است و مربوط بما بعد خود نیست هر چند این
آیه کریمه در شان صفت الهی و صفت آلهه باطله نازل شده اما دون مصداق آن عام است بر جمیع اهل اهتدا و بر مقابل
ایشان اهتدا در حدیث حضرت امام محمد باقر علیه السلم وارد شده که من یهدی الی الحق محمد است و بعد از او آل او صلوات
الله علیه و آله و من لا یهدی کسانیند از قریش و غیر ایشان که بعد از پیغمبر صلوات الله علیه و آله مخالفت اهل بیت او کردند و کار

از حضرت

از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم روایت کرده که حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه بعد از رسول صلی الله علیه و آله حکمی کرد
که هیچ احدی را یارای آن نیست که اینچنان حکمی تواند کرد و آن اول حکمی بود که بعد از حضرت رسول صلی الله علیه و آله از حضرت امیر المومنین
علیه السلم صادر شد و آن اینچنین بود که چون حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله ازین عالم رحلت کردند و ابوبکر غصب خلافت نمود
خلیفه گردید شخصی پیش او آمد که شراب خورده بود ابوبکر باو گفت که چرا شرابی که حرام است آشامیدی او در جواب گفت که من از آن قوم
که بحلیه اسلام در آمده ام منزل من در میان منازل جمعی واقع شده که آنها همه شارب خمر و مستحل آنند و بگوش من حرمت خمر نرسیده بود و اگر
رسیده بودی هرگز مرتکب آن نشدمی ابوبکر بقرین خود عمر گفت که یا ابا حفص درین مسئله تو چه میگوئی عمر گفت این حکمی مشکل است و
حل آن از ابو الحسن علی بن ابی طالب می آید ابوبکر خواست که کسی بطلب آن مشکل گشا بفرستد عمر گفت که ما خود بخدمت آنحضرت
میرویم و جواب این مسئله را از او استفسار مینمائیم کاتب الحروف گوید که مطلب عمر ازین سخن مراعات جانب حضرت نبود
که اگر مطلبش این معنی میبود بایستی که غصب خلافت او ننماید بلکه چون میدانست که اگر حضرت در میان مهاجر و انصار درین
قضیه حکمی نافذ نماید باعث افشای جهل فراتی ایشان و رغبت مردم بآنحضرت میگردد لهذا ارضا بر قدوم بیت الشرف آن افتاب
برج ولایت و هدایت داد پس ایشان بخدمت حضرت شتافتند و سلمان رضی الله عنه در خدمت آنحضرت بود و حقیقت
قضیه را اعلام نمودند حضرت بابوبکر گفت که شخصی را بفرست که از مهاجر و انصار تحقیق کند که هیچیک از ایشان حرمت
خمر را باین شخص رسانیده بوده و درین معنی شهادت میدهند یا نه پس ابوبکر مطابق فرموده قائل سلونی عما تحت العرش عمل آورد و
احدی شهادت برین معنی نداد و معلوم شد که حرمت خمر باین شخص نرسیده بود پس بحکم حضرت آن شخص را توبه دادند و
اجرای حد برو نکردند و بعد از این سلمان علیه الرحمة و الرضوان بحضرت امیر المومنین علیه السلم گفت درین قضیه عجب که تو
ایشان را راه حق نمودی ایشان قابلیت آن ندارند پس حضرت فرمود که مطلب من ازین ارشاد اگرچه میدانستم که ایشان
ارشاد پذیر نیستند این بود که مجدد آنرا باثبات غلط ایشان نمایم که آیه کریمه افمن یهدی الی الحق احق ان یتبع امن لا یهدی
الا ان یهدی فما لکم کیف تحکمون در حق من و در حق ایشان نازل شده یعنی یکی از مصداقات این آیه کریمه ما و ایشانیم
و ما یتبع و پیروی نمیکنند **اکثرهم الا ظنا** بیشترین کفار در اعتقادات خود مگر گمانی را
که منشا آن تسویلات شیطانی است و مراد از اکثر جمعی از کفارند که در امور اعتقادیه راضی بتقلید صرف نشده بنای آنرا بخیالات
موهومه و قیاسات بی فایده میگذاشته اند **ان الظن لا یغنی من الحق شیئا**
بدرستیکه گمان غنی نمیگرداند کسی را از حق چیزی از غنا بنا برین شیئا مفعول مطلق لا یغنی است باین تقدیر که ان
الظن لا یغنی من الحق غنا یعنی ظن و تخمین بجای علم و یقین که حجت شوانده باشند و این آیه کریمه دالست بر آنکه در امور اعتقادیه
علم و یقین میباید و اکتفا بتقلید و تخمین جایز نیست مگر در جائی که یقین متعذر باشد مثل مسایل اجتهادیه
ان الله علیم بما یفعلون بدرستیکه خدایتعالی داناست بآنچه میکنند

ایشان از عبادت غیر خدا و از متابعت گمان و الواضح از برهان بر جزاء ایشان بر طبق آن خواهد داد و بعد از این در رد
قول کفار میفرماید که وَمَا كَانَ هَذَا الْقُرْآنُ و نشاید و صحیح نیست که این قرآن با وجود اعجاز
أَنْ يُفْتَرَى اینکه افترا کرده شده باشد و کسی تواند گفت مِنْ دُونِ اللَّهِ بغیر از خدا تعالی
وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ و لیکن هست این قرآن تصدیق کننده
آنچه را که بوده پیش از وی از کتب منزله و حیانی چون توریت و انجیل و زبور بنا برین نصب تصدیق بمعنی مصدق بفعل محذوف است
که تقدیر چنین باشد که ولکن کان القرآن تصدیق الذی بین یدیه وَتَفْصِيلَ الْكِتَابِ
و بیان کننده است اوامر و نواهی الهی را بنابرین مراد از کتاب امور شرعیه است چنانچه حق تعالی فرموده کتاب الله علیکم
لَا رَيْبَ فِيهِ هیچ شکی نیست درین قرآن مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ نازل است
از جانب پروردگار عالمیان أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ بلکه میگویند این مشرکان که قرآن را
بربافته است محمد پیش خود و کلام خالق نیست قُلْ بگو ای محمد مر این مشرکان را فَأْتُوا پس بیارید شما
بِسُورَةٍ مِثْلِهِ بسوره مانند آن در بلاغت و فصاحت وَادْعُوا و بخوانید برای معاونت
خود مَنِ اسْتَطَعْتُمْ هر کرا توانید از وی خواهید مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز از خدا تعالی
که آنها مددکاری شما کنند إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر باشید شما راست
گویان در اینکه قرآن بربافته محمد است و کلام خالق عالمیان نیست بَلْ كَذَّبُوا بلکه از فرط
عناد تکذیب کردند بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ با آنچیز که احاطه نکرده اند بدانستن
آنچیز یعنی بدون علم و تدبر در آن در مقام تکذیب آن شدند بعضی گفته اند که ازین کلام الهی مأخوذ است قول حضرت
امیر علیه السلام که فرموده الناس اعداء ما جهلوا وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ و تکذیب کردند
چیزی را که هنوز نیامده و ظاهر نگشته بر ایشان معنی و حقیقت آن و از جمله آنچه بدون علم و دانش حقیقت
آن و تاویل آن هنوز نیامده تکذیب کردند رجعت است چنانچه علی بن ابراهیم علیه الرحمه گفته که نزلت هذه الآية في
الرجعة و از حضرت صادقین علیهما السلام امور عظیمه رجعت را سؤال کردند ایشان فرمودند که آنچه شما حقیقت آنرا از ما
سؤال میکنید وقت آن هنوز نرسیده بتحقیق حق تعالی فرموده که بل کذبوا بما لم یحیطوا بعلمه و لما یأتهم تأویله
كَذَلِكَ و همچنین تکذیبی که کفار زمان تو کردند كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ
قَبْلِهِمْ تکذیب کردند انبیاء خود را آنها که بودند پیش از ایشان فَانْظُرْ
پس نظر کن و ببین که كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ
چگونه بود سرانجام ستمکاران که تکذیب انبیا میکردند وَمِنْهُمْ و بعضی از آنها که تکذیب انبیا میکنند

من یؤمن

مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ کسی هست که میگرود بقرآن و تصدیق مینماید آنرا در دل خود و لیکن از فرط عناد اظهار
آن نمیکنند وَمِنْهُمْ مَنْ لَا يُؤْمِنُ بِهِ و از ایشان کسی هست که ایمان نمی آرد بآن بجهت شکی که
در خاطر او جای گرفته حاصل کلام آنست که بعضی کافران در انکار قرآن معاندند و بعضی شاک و در روایت حضرت امام
محمد باقر علیه السلام هست که مراد از من لا یؤمن به اعداء محمد و آل محمد اند صلوات الله علیه و آله وَرَبُّكَ
أَعْلَمُ بِالْمُفْسِدِينَ و پروردگار تو داناتر است بحال تباه کاران و جزاء ایشان خواهد داد
وَإِنْ كَذَّبُوكَ و اگر تکذیب کنند ترا ای محمد فَقُلْ پس بگو ایشان را که لِي عَمَلِي
مراست جزای عمل من وَلَكُمْ عَمَلُكُمْ و مر شماراست جزای عمل شما
أَنْتُمْ بَرِيئُونَ شما بیزارید مِمَّا أَعْمَلُ از آنچه من میکنم وَأَنَا بَرِيءٌ و من بیزارم مِمَّا تَعْمَلُونَ
از آنچه شما میکنید بعضی بر آن اعتقاد اند که آیه فقل لی عملی تا آخر منسوخ بآیه قتال است مخفی نماند که نسخ رفع حکم است پس باید که
ناسخ رافع حکم منسوخ باشد و مدلول این آیه اختصاص کل واحد است بافعال خود و ثمرات افعال خود و آیه قتال رفع مدلول این نمیکند
تا بسبب این رفع ناسخ این آیه باشد و بعضی گفته اند که این آیه از برای وعید و برائت از اعمال کفار است و منافات میان
این آیه و آیه قتال نیست که تا این آیت منسوخ باشد وَمِنْهُمْ و از اهل شرک مَنْ يَسْتَمِعُونَ
إِلَيْكَ کسانی هستند که گوش فرا میدارند بسوی تو ای محمد وقتی که تلاوت قرآن میکنی و تعلیم شرایع و احکام
مینمائی لیکن اصلا قبول آن نمینمایند و در روان میشنوند أَفَأَنْتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ آیا تو میتوانی که
بشنوانی کران را یعنی کسانی را که در عدم سماع حق بمنزله کرانند وَلَوْ كَانُوا لَا يَعْقِلُونَ
و اگر چه باشند ایشان که با وجود کری در نیابند چیزی را این اشارت بر آنست که اگر با وجود صمم و کری عقل و دریافت باشد
احتمال فهمیدن و فهمانیدن میرود اما در صورت عدم آن احتمال این مفقود است وَمِنْهُمْ مَنْ
يَنْظُرُ إِلَيْكَ و بعضی از ایشان کسی باشد که نظر میکند افعال پسندیده ترا و معاینه می بیند دلالات نبوت را
نظر کردنی بطریق عادت نه بطریق حقیقت و عبرت و لهذا التصدیق آن نمینماید و منتفع بنظر خود نمیشود و مخفی نماند
که ایراد جمع در من یستمعون الیک نظر بحقیقت کلمه من است که افاده جمعیت میکند و ایراد مفرد در من ینظر الیک نظر
بلفظ من است تا مراعات لفظ و معنی درین کلمه واقع شده باشد أَفَأَنْتَ تَهْدِي الْعُمْيَ
آیا پس تو راه مینمائی کوران را یعنی جمعی را که در عدم انتفاع از مشاهده آیات و علامات مانند کورانند وَلَوْ كَانُوا
و اگر چه باشند ایشان که با وجود کوری لَا يُبْصِرُونَ نه بینند بدیده بصیرت که با وجود کوری بصر بی بصیرتی
میدا باشند احتمال اهتدا و معرفت پس گویا که دیده ظاهر و باطن از ایشان مسلوب است و راه رسیدن یافتن ایشان
محال إِنَّ اللَّهَ براستی که خدای تعالی لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا ستم نمیکند بر مردمان هیچ چیز

از افساد حواس و عقول و تعذیب ایشان مر وان استحقاق و نقص ثواب از حسنات ایشان **وَلٰكِنَّ النَّاسَ**
و لیکن مردمان **أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ** بر نفسهای خود ستم میکنند بسبب سیئات و استعمال حس و عقل
در ملاهی و مناهی این آیه دلیلی است ظاهر بر اینکه عباد فاعل افعال خودند نه چنانچه مجبره میگویند و عباد را فاعل منسوب اند
وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ و یاد کن روز را که جمع کند کفار را در صحرای قیامت **كَأَنْ لَمْ يَلْبَثُوا**
ای کانهم لم یلبثوا یعنی در حالتی که گویا ایشان درنگ نکرده اند در دنیا یا در قبر **إِلَّا سَاعَةً مِنَ النَّهَارِ**
مگر اندکی از روز زیرا که از هول و دهشت آن روز مدت مکث در دنیا یا در قبر بر ایشان کوتاه نماید **يَتَعَارَفُونَ**
بَيْنَهُمْ حالکونی که در حشر آشنایی دهند میان یکدیگر و بشناسند یکدیگر را گویا که جدا نشده اند الا همه مگر
در زمان قلیلی بنابرین چنانچه کان لم یلبثوا حال است همچنین یتعارفون بینهم حال خواهد بود **قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ**
بتحقیق زیان کردند در دنیا و در آخرت آنانکه **كَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ** تکذیب کردند رسیدن
جزای خدایتعالی را در روز حساب برای که چون اعتقاد بامور اخروی نداشتند صرف عمر در معاصی نمودند و بدل افعال حسنه
اعمال سیئه بجا آوردند و زیان کردند **وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ** و نبودند ایشان راه
بحق یافتگان **وَإِمَّا نُرِيَنَّكَ** و اگر بنماییم ترا ای محمد در زمان حیوة تو **بَعْضَ الَّذِي**
نَعِدُهُمْ بعضی از آنچه را که وعده داده ایم کفار را از عذاب دنیوی مانند اهلاک ایشان در روز بدر علی بن
ابراهیم در تفسیر این آیه اینچنین گفته است که و اما نرینک بعض الذی نعدهم من الرجعة و قیام القائم علیه السلم
أَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ یا آنکه اگر متوفی سازیم ترا قبل از آنکه در دنیا مشاهده عذاب ایشان کنی **فَإِلَيْنَا**
مَرْجِعُهُمْ پس در هر دو صورت بسوی حکم ماست بازگشت ایشان و در آخرت عقوبت ایشان را
خواهی دید بنابرین فالینا مرجعهم جواب اما نرینک و جواب او نتوفینک است و بعضی فالینا مرجعهم را جواب ثانی گرفته
جواب اول را محذوف داشته اند باین تقدیر که و اما نرینک بعض الذی نعدهم فذاک یعنی پس امنیت آن وعده داده
شده **ثُمَّ اللَّهُ شَهِيدٌ عَلَىٰ مَا يَفْعَلُونَ** پس خدایتعالی دانا است
بر آنچه ایشان میکنند و جزای ایشان فراخور کردار ایشان خواهد داد **وَلِكُلِّ أُمَّةٍ** و مر هر امتی را از امم
ماضیه **رَسُولٌ** فرستاده شده بود که ایشانرا دعوت بحق میکرد **فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ**
پس چون آمد بدیشان رسول ایشان بدلایل واضحه و براهین ساطعه و ایشان تکذیب او کردند **قُضِيَ**
بَيْنَهُمْ حکم کرده شد میان رسول و مکذبان او **بِالْقِسْطِ** براستی و درستی بانوعی که رسول
نجات یافت و اهل کذب هلاک شدند **وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ** و در رسول و مکذبان ستم دیده نشوند
ثواب رسول کم و عذاب مکذبان زیاده بر استحقاق داده نشود جابر بن یزید جعفی گوید که از حضرت امام محمد باقر علیه

سوال از معنی آیه ولکل امة رسول الآخر کردم حضرت فرمود که تفسیر این آیت در باطن اینست که این امت پیغمبر آخر الزمانرا در هر قرنی
رسولی باشد از آل محمد یعنی امامی باشد که حق تعالی او را بر خلق برای هدایت کردن ایشان بعد از پیغمبر خود فرستاده باشد که بیرون آید
در قرنی که رسالت و امامت او مقرر شده و ایشان اند اولیاء خدا و رسولان خدا و تفسیر قضی بینهم بالقسط اینست که رسولان
خدا و ائمه هدی حکم میکنند میان امت بعدل و راستی و ایشان ستم کرده نشوند **وَيَقُولُونَ** و میگویند کافران از روی
استعجال و استهزا **مَتَىٰ هَٰذَا الْوَعْدُ** کی باشد این عذاب موعود و چرا فرود نمی آید **إِنْ**
كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر باشید شما راست گویان درین وعید و این خطاب با پیغمبر و
مومنانست که اهل شرک ایشانرا تخویف بعذاب مینمودند **قُلْ** بگو ای محمد مر این مستعجلین مستهزئین را که **لَا أَمْلِكُ**
نیستم من مالک و قادر **لِنَفْسِي ضَرًّا وَلَا نَفْعًا** برای نفس خود زیانی را و نه سودی را **إِلَّا مَا**
شَاءَ اللَّهُ مگر آنچه را که خواهد خدایتعالی که من مالک آن شوم پس چگونه من قادر باشم بر انزال عذاب بر شما پیش از
وقت نزول آن **لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ** مر هر امتی از گذشتگان پس سال را وقتی است معین برای اهلاک و عذاب
ایشان **إِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ** چون رسید وقت عذاب ایشان **فَلَا يَسْتَأْخِرُونَ**
پس واپس نمانند از اجل خود **سَاعَةً** اندک زمانی **وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ** و پیشی نیز
نتوانند گرفت محمد بن مسعود عیاشی از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده که آن اجلی که تخلف در آن ممکن نیست اجلی
است که نام برده شده برای ملک الموت در شب قدر **قُلْ** بگو ای محمد مر مستعجلین عذاب را **أَرَأَيْتُمْ** ای اخبرونی
یعنی خبر دهید مرا **إِنْ أَتَاكُمْ** اگر بیاید بشما **عَذَابُهُ** عذاب خدایتعالی که شما نزول آن تعجیل
میکنید **بَيَاتًا** وقت بیتوته و اشتغال نوم یعنی در شب **أَوْ نَهَارًا** یا در روز وقتی که مشغول بکسب
معاش خود باشید هر آینه پشیمان شوید از استعجال عذاب بنابراین جواب شرط محذوفست و چون چنین است
مَاذَا يَسْتَعْجِلُ مِنْهُ الْمُجْرِمُونَ از برای چه شتاب میکنند از طلب عذاب
گناهکاران از حضرت امام محمد باقر علیه السلم مرویست که مراد ازین عذاب عذابیست که نازل میشود در آخر الزمان بر فساق
اهل قبله که منکر بودند عذاب را بر خود و شان نزول بنابراین بود که بجای ماذا یستعجل منه المجرمون ماذا یستعجلون منه گفته شود که تا ضمیر جمع راجع
سابقه گردد و وضع ظاهر بجای مضمر اشارتست بر اینست که مجرمین را باید که طلب تعجیل عذاب نکنند بلکه از نزول آن همیشه در فزع و خوف
باشند **أَثُمَّ** آیا بعد از استعجال عذاب **إِذَا مَا وَقَعَ** چون واقع شود آن عذاب مقدر **آمَنْتُمْ**
بِهِ ایمان می آورید بان و تصدیق آن میکنید و چون ایمان یاس است نفع بشما نرساند الله گفته شود ایشانرا که
آلْآنَ آیا اکنون که عذاب نازل شده ایمان می آرید **وَقَدْ كُنْتُمْ** و حال آنکه بودید شما که از روی تکذیب
و استهزا **بِهِ** بعذاب و نزول آن **تَسْتَعْجِلُونَ** شتاب میکردید **ثُمَّ قِيلَ**

معطوفست بر قیل مقدر در عنوان الآن یعنی پس گفته شود **لِلَّذِينَ ظَلَمُوا** مر آنها را که ستم کردند بر خود بشرک و
تکذیب یا آنکه ستم کردند آل محمد را در اداء حق ایشان چنانچه علی بن ابراهیم روایت کرده که ثم قیل للذین ظلموا آل محمد
حقهم **ذُوقُوا عَذَابَ الْخُلْدِ** بچشید مرارت عذاب دایم جاوید را و این منافی کلام شیخ
محی الدین عربیست که گفته هیچ نص بخلود عذاب وارد نیست و بعضی گفته اند که وارد است بخلود در آتش است و میگوید
که لابد لصورة النار بعد انتهاء مدة العقاب ان تکون برداً و سلاماً علی من فیها و هذا نعیمهم نعوذ بالله از اعتقادی
که مخالف صریح قرآنست **هَلْ تُجْزَوْنَ** آیا جزا داده میشوید استفهام انکاریست یعنی جزا داده نشوید
إِلَّا بِمَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ مگر بآنچه بودید شما که کسب میکردید از کفر و معاصی
وَيَسْتَنْبِئُونَكَ و خبر میگیرند مشرکان و منافقان از تو ای محمد **أَحَقٌّ هُوَ**
آیا حق است و راست این وعد و وعیدی که تو میگویی یا این ادعاء نبوتی که تو از برای خود میکنی حق صفه مشبهه
مبتدا واقع شده و ضمیر هو ساد مسد خبر است و میتواند که هو مبتدا باشد و حق خبر مقدم بر آن بنا بر این تقدیر که اهو حق
و این جمله در موضع نصب است تا آنکه مفعول ثانی یستنبئونک باشد و در اصول کافی از حضرت صادق علیه السلم
روایت کرده که در تفسیر این آیه فرمود که خبر میگیرند از تو ای محمد که آیا آنچه تو میگویی در حق امیرالمؤمنین و فی امالی الصدوق
عن ابی عبد الله علیه السلم فی قول الله تبارک و تعالی و یستنبئونک قال یستنبئونک یا محمد اهل مکة عن علی بن ابی
طالب امام هو **قُلْ إِي وَرَبِّي** بگو ای محمد آری بحق پروردگار من **إِنَّهُ لَحَقٌّ** بدرستی که این وعد و
وعید یا نبوت من یا امامت امیرالمؤمنین هر آینه راست و درست است و شکی در آن نیست **وَ**
مَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ و نیستید شما عاجز کننده مر خدا را از عذاب کردن **وَ**
لَوْ أَنَّ و اگر باشد **لِكُلِّ نَفْسٍ ظَلَمَتْ** برای هر نفسی که ستم کرده یعنی
ستم کرده در اداء حق آل محمد که آن خلافت است بعد از او **مَا فِي الْأَرْضِ** آنچه در زمین است از اموال
و خزائن **لَافْتَدَتْ بِهِ** هر آینه فدیه دهد تا خود را از عذاب باز خرد **وَأَسَرُّوا النَّدَامَةَ**
و پوشیده دارند ندامت و پشیمانی خود را در قیامت یا در رجعت تا از شماتت اعدا فارغ باشند **لَمَّا**
رَأَوُا الْعَذَابَ آن هنگام که ببینند عذاب را چنانچه علی بن ابراهیم روایت کرده که شخصی از حضرت
صادق علیه السلم پرسید که پوشیدن ندامت بعد از رؤیت عذاب چه نفع بایشان میرساند حضرت
فرمودند که کرهوا شماتة الاعداء چون اسرار از لغات متضاده است که هم بمعنی آشکارا کردن و هم بمعنی نهان
کردن آمده و بعضی از مفسرین در تفسیر این آیه چنین گفته اند که ظاهر کنند پشیمانی خود را در وقت دیدن عذاب
و رسیدن بآن چنانچه عربان میگویند اسر الشی بسین مهمله و همچنین میگویند اشر الشی بشین معجمه وقتی که اظهار

و افشاء آن کنند اما مضمون حدیث شریف منافی این تفسیر است **وَقُضِيَ بَيْنَهُمْ** و حکم کرده شود میان ظالمین
و مظلومین و یا میان مؤمنان و مشرکان و یا میان رؤسا و اتباع **بِالْقِسْطِ** بعدل و راستی **وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ**
و ایشان ستم دیده نشوند بنقصان ثواب و یا فزونی عذاب چون قضاء و محاکمه در این آیه میان مظلومین و اهل ظلم است و
در آیه سابق میان انبیاء و مکذبین ایشان پس توهم تکرار اینجا نیست و بعد از این حق تعالی برای تبیین قدرت کامله خود بر ثواب و
عقاب میفرماید که **أَلَا إِنَّ لِلَّهِ** بدرستیکه مر خدا راست **مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ**
الْأَرْضِ آنچه در آسمانها و زمین است **أَلَا إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ** بدرستیکه وعده خدای تعالی
راست و درست است و خلفی در آن متصور نیست **وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ** و لیکن بیشتر اهل
کفر و ظلم **لَا يَعْلَمُونَ** نمیدانند از آنکه دانش ایشان تجاوز از ظاهر نمیکند لهذا دست از حیوة دنیا برداشته
بحیوة ابد و عقاب سرمد نمیرسند **هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ** اوست که زنده میگرداند و میمیراند **وَإِلَيْهِ**
تُرْجَعُونَ و بسوی جزای او باز گردانیده خواهید شد **يَا أَيُّهَا النَّاسُ** ای
جمیع مردمان **قَدْ جَاءَتْكُمْ مَوْعِظَةٌ** بتحقیق آمد شما را پندی یعنی قرآن **مِنْ**
رَبِّكُمْ از جانب پروردگار شما **وَشِفَاءٌ** و صحتی و دوائی **لِمَا فِي الصُّدُورِ**
برای آنچیزی که در دلهاست از مرض جهالت و غوایت در کتاب اهلیلج روایت کرده که حضرت صادق علیه السلم فرمود
که و انزل علیکم کتابا فیه شفاء لما فی الصدور من امراض الخواطر و مشتبهات الامور و در حدیث قدسی است که چون
حق تعالی با موسی کلیم الله مکالمه مینمود ذکر محمد صلوات الله علیه و آله در میان آمد حق تعالی فرمود که هر آینه نازل میکنم
بر او قرآنی را که در آن شفاء دلهاست از نفث شیطان یعنی از دمیدن شیطان و وسوسه او **وَهُدًى**
و راه نمونی بسوی حق **وَرَحْمَةٌ** و رحمتی و مهربانی **لِلْمُؤْمِنِينَ** برای مؤمنینی که منتفع
بموعظه و قرآن میشوند در اصول کافی روایت کرده از حضرت صادق که آنحضرت از آبای کرام خود علیهم السلم که شخصی
بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله شکوه درد سینه خود کرد پس حضرت فرمود که طلب کن شفای این مرض را از قرآن
که نازل کرده او را خدای تعالی زیرا که خدای تعالی فرموده و شفاء لما فی الصدور **قُلْ** بگو ای محمد مر عباد را که **بِفَضْلِ**
اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ یعنی بفضل الله و رحمته فلیفرحوا یعنی بفضل خدا که رسول الله است و رحمت او
که علی ابن ابیطالب است علیهما السلم شاد شوند چنانچه در مجمع البیان از حضرت امام محمد باقر علیه السلم و از ابن عباس روایت کرده
و صدوق رضی الله عنه در کتاب امالی از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله روایت کرده که مراد از فضل خدا نبوت
نبی شماست و از رحمت ولایت علی بن ابیطالب **فَبِذَلِكَ** پس باین نبوت و ولایت **فَلْيَفْرَحُوا**
پس باید که شاد شوند شیعیان محمد و اهل بیت محمد صلوات الله علیه و آله و مکرر آمدن بواسطه تأکید و مبالغه است در اختصاص

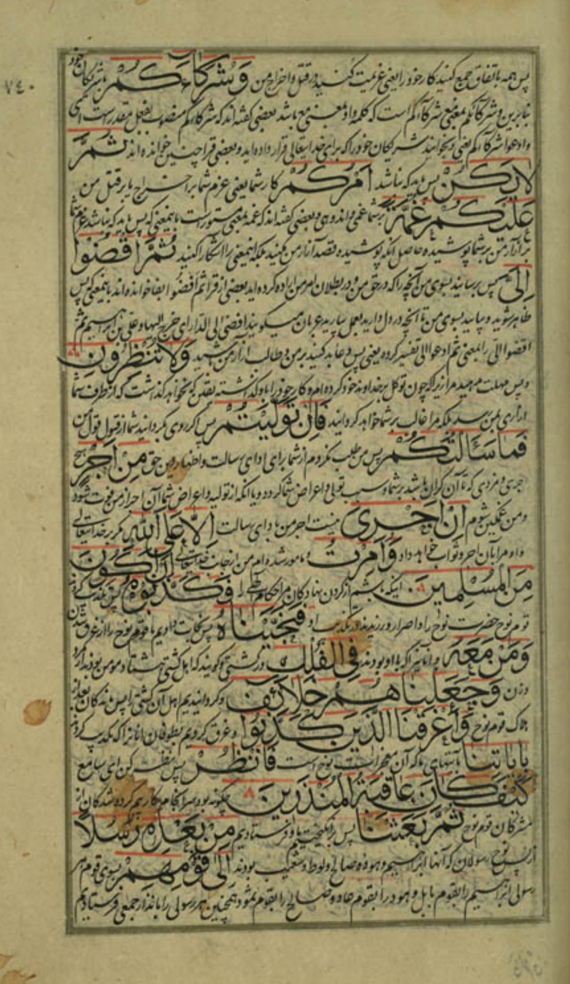
فضل و رحمت بفرح و شادی هُوَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ بهتر است از آنچه جمع میکنند در دنیا اعدا و مخالفین آل محمد و شیعیان ایشان از ذهب و فضه و مال از اهل و مال و ولد قُلْ ای محمد مر کفار را أَرَأَيْتُمْ خبر دهید مرا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ لَكُمْ مِنْ رِزْقٍ آنچه فرو فرستاد و خدای تعالی برای شما از روزی حلال ایراد انزال برای رزق اشارت است بر آنکه رزق مقدر در آسمان است یعنی که اسباب آن از آنجاست پس گویا از آسمان نازل میگردد فَجَعَلْتُمْ مِنْهُ حَرَامًا وَحَلَالًا پس گردانیدید شما بعضی از آن روزی را حلال و بعضی از آن را حرام چنانچه گفتند که ما فی بطون هذه الانعام خالصة لذکورنا و محرم علی ازواجنا قُلْ ای محمد تکرار کلمه قل جهت تأکید است آللَّهُ أَذِنَ لَكُمْ آیا خدای دستوری داد مر شما را درین تحریم و تحلیل أَمْ عَلَى اللَّهِ تَفْتَرُونَ یا آنکه بر خدای تعالی افترا میکنید و دروغ میگویید که والله امرنا بها خوانده اند که استفهام در آلله اذن لکم انکاری باشد و کلمه ام در ام علی الله تفترون منقطعه باشد بمعنی بل باین معنی که بگو ای محمد خدای تعالی اذن نداده شما را در تحریم ما احل الله لکم بلکه شما بر خدای تعالی درین اذن افترا میکنید و میگویید و الله امرنا بها وَمَا ظَنُّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ و چیست گمان آنها که افترا میکنند عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ بر خدای تعالی دروغ را يَوْمَ الْقِيَامَةِ در روز قیامت یعنی گمان میکنند که خدای تعالی ایشان را بواسطه این تحریم و تحلیل در آخرت جزا نخواهد داد این گمان نیست باطل إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای تعالی لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ هر آینه خداوند فضل و انعام است بر مردمان بواسطه آنکه ایشان را انواع و اقسام نعمتها کرامت کرده و آنها را بر ایشان حلال گردانیده وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَشْكُرُونَ و لیکن بیشترین مردمان شکر نمیکنند این نعمت را و بعد از این بیان میکند که مهلت دادن ایشان از عذاب نه بجهت جهلست بحال ایشان بلکه بواسطه مصلحتیست میفرماید که وَمَا تَكُونُ فِي شَأْنٍ و نباشی تو ای محمد در امری از امور دین و در حالی از احوال وَمَا تَتْلُو و نخوانی تو مِنْهُ ای من اجل هذا الشان الامر یعنی بواسطه تحقیق آن امر مِنْ قُرْآنٍ بعضی از آیات قرآنی را که بنابر ضمیر منه راجع بشان بمعنی امر است و محتملست که راجع بخدای تعالی شود یعنی تلاوت نکنی تو از جهة خدای تعالی و بواسطه تحصیل رضای او بعضی از قرآن را وَلَا تَعْمَلُونَ و نکنید شما ای همه امت و سایر مردمان این تعمیم بعد از تخصیص است مِنْ عَمَلٍ هیچ کاری را از جلیل و حقیر و از خیر و شر إِلَّا كُنَّا مگر آنکه بودیم و هستیم عَلَيْكُمْ بر شما و بر اعمال شما شُهُودًا دانا و گواه إِذْ تُفِيضُونَ فِيهِ در آن وقت که در می آیید در آن عمل علی بن ابراهیم رحمه الله گوید که هر گاه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله این آیه را تلاوت میکرد بسیار گریستی و در مجمع البیان این حدیث را از حضرت صادق علیه السلم

روایت کرده وَمَا يَعْزُبُ و پوشیده نمیشود عَنْ رَبِّكَ از پروردگار تو مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ از وزن مورچه کوچکی یا مقدار غباری در هوا فِي الْأَرْضِ در زمین وَلَا فِي السَّمَاءِ و نه در آسمان وَلَا أَصْغَرَ و نیست خوردتر مِنْ ذَٰلِكَ از آن ذره وَلَا أَكْبَرَ و نه بزرگتر از آن إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ مگر آنکه مکتوب و مثبت است در کتاب روشن که آن لوح المحفوظ است بنا بر این ولا اصغر من ذلک آخر کلامیست بر سر خود و تعلق بما قبل خود ندارد بحسب لفظ لیکن بحسب معنی تقریر ما قبل خود میکند و کلمه لا نافیه است و اصغر اسم آنست و الا فی کتاب مبین خبر آن و بعضی ولا اصغر من ذلک را معطوف گرفته اند بر محل من مثقال ذرة و کلمه لا را تاکید نفی ما یعزب است اخذ کرده اند باین تقدیر که ولا یعزب عن ربک اصغر من ذلک پس درین صورت الا فی کتاب مبین استثنا منقطع بمعنی لکن باشد زیرا که درین هنگام استثنا متصل صحیح نیست و حاصل معنی آیه چنین است که و نیست پوشیده از پروردگار تو اصغر از ذره و نه اکبر از آن لیکن میباشد آن اصغر و اکبر مکتوب در کتاب لوح المحفوظ أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ آگاه باشید که دوستان خدا را لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ نیست هیچ ترسی بر ایشان از لاحق شدن مکروهی وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ و نه ایشان اندوهناک شوند از فوات مأمول و مطلوبی محمد بن مسعود عیاشی روایت کرده که از حضرت امیر المؤمنین علیه السلم پرسیدند که مراد از اولیاء الله درین آیه کدام جماعتند فرمود اولیاء الله ما هستیم و شیعیان ما که بعد از ما تبعیت ما میکنند و بعد از این فرمودند که خوشحال ما و خوشحال ایشان و خوشی و خوبی حال ایشان بهترست از خوشی و خوبی جمعی که در زمان ما تبعیت ما میکنند در یوقت جمعی از شیعیان که حاضر بودند گفتند یا امیر المؤمنین چرا حال ایشان بهتر از حال ما باشد آیا نیستیم ما و ایشان متفق در یک امر که قبول ولایت و خلافت شماست حضرت فرمودند که این بجهت آنست که ایشان بعد از ما متحمل مشاقی چند میشوند که شما را طاقت تحمل آن نیست و در کتاب کمال الدین از ابو بصیر روایت کرده که قال الصادق علیه السلم یا ابا بصیر طوبی لشیعة قائمنا المنتظرین لظهوره فی غیبته و المطیعین له فی ظهوره اولئک اولیاء الله الذین لا خوف علیهم و لا هم یحزنون یعنی حضرت فرمودند که خوشحال شیعیان و پیروان قایم ما که انتظار میکشند مر ظهور او را در حین غیبت او و اطاعت میکنند او را در زمان ظهور او و ایشانند مصداق آیه کریمه الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم و لا هم یحزنون محمد بن مسعود عیاشی رضی الله عنه از برید عجلی روایت کرده که حضرت امام محمد باقر علیه السلم فرمودند که من در کتاب پدر بزرگوار خود علی بن الحسین علیهما السلم یافتم که اولیاء خدایی که ایشان را خوف و حزن نیست آنانند که ادای فرایض خدای تعالی کنند و فرا گیرند سنن رسول خدا را و خود را دور دارند از محارم الهی و از حطام و لذات دنیای فانی و رغبت نمایند در آنچه نزد خداست و کسب کنند روزی پاک حلال که خدای تعالی برای عباد آماده ساخته و اراده نکنند بآن مال فخر و سرکشی را پس آن را در حقوق واجبه صرف نمایند و ایشانند آن جماعتی که حق تعالی در دنیا برکت بخشد در آن مالی که کسب کرده اند و ثواب دهد ایشان را برای خیری که پیش از خود برای آخرت خود مهیا و آماده کرده اند الَّذِينَ آمَنُوا آنهایی که ایمان آورده اند وَكَانُوا

یتقون ٥ و بوده اند پرهیزکاری میکردند از معاصی و از متابعت حب دنیا خوف که عبارتست از فلان و فلان
لهم البشری مر ایشان راست بشارت و مژدگانی فی الحیوة الدنیا در زندگانی دنیا که آن
بشارت خواب خوبست که مومن می بیند و آن خواب بشارت میابد که در آخرت بهشت خواهد رفت و فی الآخرة
و مر ایشان راست بشارت در آخرت و آن بشارتیست که بعد از مرگ بمومن میدهند که حق تعالی ترا آمرزید و کسانیرا که ترا بر میداشتند
و بقبر میرسانند بیان بشارت دنیوی و اخروی را چنین در کتاب من لا یحضره الفقیه روایت کرده و در تفاسیر عامه نیز بشارت در حیوة
دنیا را بخواب خوب حمل کرده اند اعم از آنکه مومنی خود آن خواب را ببیند یا دیگری برای او ببیند چنانچه جلال الدین سیوطی گفته که
فی حدیث صحیح الحاکم بالرؤیا الصالحة یراها الرجل او یری له و در اصول کافی از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده که مراد از بشارت
در حیوة دنیا و در آخرت آنست که امام مومنین را مژدگانی میدهد بقیام قائم آل محمد صلوات الله علیه و آله و بظهور او و بقتل اعدای او
و بنجات در آخرت و وارد شدن بر محمد و آل صادقین او بر کنار حوض کوثر و در حدیث عقبة بن خالد که از حضرت صادق علیه السلم
روایت کرده مذکور است که نمیمیرد مومنی مگر آنکه ببیند حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و علی بن ابی طالب علیه السلم او هر دو
داخل شوند بر مومنی که هنوز نمرده باشد اما در شرف موت باشد پس رسول الله صلی الله علیه و آله در بالای سر او نشینند و علی علیه السلم
در پایین پای او و پیغمبر سر خود را نزدیک آن مومن برده بگوید که ای ولی خدا بشارت باد ترا که من رسول خدایم و من بهترم برای تو از آنچه
تو در دنیا تحصیل کردی و واگذاشتی پس حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله برخیزد و علی علیه السلم بپای و سر خود را نزدیک او برده
بگوید ای ولی خدا بشارت باد ترا که من علی بن ابی طالبم که تو مرا دوست میداشتی آگاه باش که هر آینه من نفع میرسانم ترا البته
٥ بدین مژده گر جان فشانم رواست ٥ که این مژده آسایش جان ماست ٥ بعد از این حضرت صادق علیه السلم فرمود
که این معنی در قران مذکور است عقبه گوید که گفتم فدای تو شوم در کجای قران مذکور است حضرت فرمود در سوره یونس در اینجا که
فرموده الذین امنوا و کانوا یتقون لهم البشری فی الحیوة الدنیا و فی الآخرة مخفی نماند که آنچه درین حدیث مذکور شد تفسیر
بشری حیوة دنیاست و بشری در آخرت در حدیث دیگر مذکور است که چون جان مومن از بدن بیرون رفت حضرت
رسالت پناه و حضرت امیر المومنین علیهما السلم را می بیند چنانچه در وقتی که هنوز جان از بدن او مفارقت نکرده بود میدید
و او را بشارت بنعیم آخرت میدهند و احادیث بسیار وارد شده که حضرت رسالت پناه و امیر المومنین علیهما السلم
بر مومن مشرف بر موت وارد میشوند و حدیث حارث همدانی که مؤید است قبل ازین گذشت و محمد بن مسعود عیاشی
از حضرت امام محمد باقر علیه السلم روایت کرده که ملک الموت مومن قریب الموت را گوید که انظر الی مسکنک من الجنة
و انظر هذا رسول الله و علی و الحسن و الحسین رفقائک و هو قول الله الذین امنوا و کانوا یتقون لهم البشری فی الحیوة الدنیا و فی
الآخرة و از این حدیث مستفاد میشود که دیدن مومن مخصوص بحضرت رسالت پناه و امیر المومنین علیهما السلم نیست
لا تبدیل لکلمات الله نیست تبدیل و تغییری مر وعده های خدایرا و اقوال او را و این

جمله معترضه است که در میان آمده و بروایت علی بن ابراهیم مراد از کلمات ائمه معصومین اند یعنی تغیر نیست مر ائمه را
و تا قیام قیامت باقی و ثابت خواهند بود و کل فی وقته ذلک این بشارت ایشان هو الفوز
العظیم آنست رستگاری بزرگ پس بجهت تسلی خاطر مبارک حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم میگوید
و لا یحزنک و باید که اندوهگین نکند ترا ای محمد قولهم گفتار کفار که در تکذیب و اهانت تو و اظهار
امر تو بر زبان می آرند ان العزة لله جمیعا بدرستیکه همه غلبه مر خدایراست و دفع اهانت
اعدا از تو خواهد کرد هو السمیع العلیم ٥ اوست شنوا و دانا بر اقوال و نیات ایشان
و بعد از این در بیان صحت غالبیت و ربوبیت خود میفرماید که الا ان لله بدانید بدرستی که مر خدایراست
من فی السموات هر که در آسمانهاست از ملائکه و من فی الارض و هر که در زمین است
از جن و انس پس هرگاه همه مملوک خدایتعالی باشند بیقین مالک غالب بر مملوک خواهد بود و چون اینها که اشرف ممکنات اند
از آن خدایتعالی باشند و داغ عبودیت بر ناصیه ایشان گذاشته شده باشد پس نرسد هیچ یک از اینها را که دعوی ربوبیت کنند
و هرگاه اینها که خداوندان عقول اند همچنین باشند غیر ذوی العقول را کی صلاحیت این مرتبه خواهد بود و ما یتبع و متابعت
نمیکنند الذین یدعون من دون الله شرکاء آنانکه میخوانند و میپرستند
بجز خدای شریکان حقیقی واقعی را یعنی آنانکه غیر خدا را میخوانند در حوائج خود متابعت نمیکنند شریکان حقیقی خدایتعالی را
ان یتبعون الا الظن متابعت نمیکنند مگر گمان خود را و چیزی چند را که خود آنها را شریک خدایتعالی
نامیده اند بنابراین کلمه ما در ما یتبع نافیه باشد و کلمه ان در ان یتبعون نافیه است و شرکاء مفعول یتبع و میتواند که کلمه ما استفهامیه
باشد و شرکاء مفعول یدعون باین معنی که و چه چیز را متابعت میکنند آنانکه میخوانند بجز از خدای را شریکان خدا متابعت نمیکنند
مگر گمان باطل خود را که آن از تقلید اسلاف ایشان ناشی شده و ان هم الا یخرصون ٥
و نیستند ایشان مگر آنکه تخمین میزنند و دروغ میگویند آنچه بخدایتعالی نسبت میدهند از شرکاء و بعد از نفی شرک
تنبیه بر کمال قدرت خود میکند و میفرماید که هو الذی اوست آن قادری که بقدرت کامله خود
جعل لکم اللیل گردانید برای شما شب را یعنی آفرید برای شما شب را
لتسکنوا فیه تا ساکن شوید و آرام گیرید در آن و النهار مبصرا
و گردانید روز را بیننده اگرچه روز بیننده نیست اما چون سبب دیدنست پس در اینجا اطلاق سبب بر مسبب شده
و حاصل معنی اینست که و گردانید روز را روشن که تا بسبب آن ببینید چیزها را و سرانجام کارهای خود مشغول
شوید مناسب این بود که بقرینه لتسکنوا فیه لتبصروا فیه گفته شود پس ایراد مبصرا اشارت بتفرقه است میان ظرفی که
سبب چیزی باشد مانند روز که سبب ابصار است و میان ظرفی که مجرد باشد از سببیت مثل لیل که در واقع سبب سکون نیست





فجاءوهم بالبينات پس آمدند آن رسولان معجزهای ظاهره که تا شاهد باشند بر صدق نبوت ایشان
فما كانوا ليؤمنوا پس نبودند گروهی که این رسولان که ایمان آرند بدان رسولان بما كذبوا
به بسبب آنچه که تکذیب کرده بودند و کرویده بودند با نچه کردن حقیت من قبل پیش از بعثت این رسولان یعنی
در روز میثاق فی تفسیر العیاشی عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلم فی قوله ثم بعثنا من بعده رسلا الی قومهم الی قوله بما كذبوا
من قبل قال بعث الله الرسل الی الخلق و هم فی اصلاب الرجال و ارحام النساء فمن صدق حینئذ صدق بعد ذلك و من كذب
ح كذب بعد ذلك كذلك مثل آن مهر نهادن که بر دلهای منکران امم ماضیه نهاده بودیم بجهت فرط عناد
ایشان نطبع میگذاریم آن مهر نهادن را على قلوب المعتدين بر دلهای از حد
درگذرندگان در تکذیب یعنی بر دلهای معاندان قریش که تا دلالت کند برآنکه ایشان هرگز ایمان نخواهند آورد و سبب آن فرستادن
ایشان را هر فرستر لعن طعن کنند ثم بعثنا من بعدهم پس برانگیختیم از پس این پیغمبران که از پس
امم ایشان موسى وهرون الى فرعون موسی و برادر او هرون را بسوی فرعون وملائه
و بر قوم او بآياتنا بمعجزهای ظاهره چون عصا و ید بیضا و غیر آن از معجزات نه گانه فاستكبروا
پس تکبر کردند ایشان از اتباع موسی و هرون و قبول قول موسی و هرون ننمودند وكانوا قوما
مجرمين و بودند ایشان گروهی گناهکاران فلما جاءهم الحق پس چون آمد ایشان را سخن
که آمد موسی را حق که معجزات اوست من عندنا از نزد ما قالوا گفتند از فرط عناد و جهالت
ان هذا بدرستی که آنچه تو آورده و معجزه نام کرده لسحر مبين هر آینه سحریست ظاهر و هویدا
قال موسى گفت موسی مر قائلین این قول را اتقولون آیا میگوئید سحر مبین للحق حق
که معجزه است لما جاءكم آنهنگام که آمد شما را آن حق نیز محکی قول ایشان که سحر مبین است کلام
محذوفست ای اتقولون سحر مبین للحق و بعد از این موسی بطریق انکار استفهام اسحر هذا آیا سحر است این
حق و معجزه که من آورده ام حاشا که این سحر باشد بلکه بدیهیست که آن از آیات قاهره الهیست که از دست من
بجهت صدق دعوی من ظاهر ساخته پوشیده و نماند که اسحر هذا کلام مستانفست در انکار آنچه ایشان گفتند و نمیتواند که
محکی قول ایشان باشد زیرا که ایشان بطریق جزم میگفتند که آنچه موسی آورده سحر است نه بطریق استفهام و تردد و حال حق
قبل از این فرموده که قالوا ان هذا لسحر مبین و می تواند که احتیاج بحذف محکی نباشد و اتقولون للحق بمعنی اتعیبون یعنی
عیب میکنید شما مر حق را ولا يفلح الساحرون و رستگاری نیابند سحر کنندگان
این از تتمه کلام موسی است و اشارت بآنست که اگر آنچه من آورده ام سحر بودی بایستی که از سحر شما متمیز نبودی و گردد
و سحر ساحر را باطل نتواند کرد قالوا گفتند فرعونیان موسی را اجئتنا آیا آمده تو بما لتلفتنا

ای لتصرفنا

ای لتصرفنا یعنی تا آنکه برگردانی ما را عما وجدنا از آنچه یافته ایم عليه آباءنا بر آنچه پدران ما
کران پرستش فرعونست یا پرستش اصنام وتكون لكما و تا باشد مر شما را ای موسی
و هرون الكبرياء في الارض بزرگی و سلطنت در زمین مصر یا در مطلق زمین این استفهام
انکاریست یعنی تو نه ما را میتوانی که از کیش پدران ما برگردانی و نه ترا میسر خواهد بود در زمین مصر یا در مطلق زمین کبریا و بزرگی
وما نحن لكما بمؤمنين و نیستیم ما مر هر دو را از جمله ایمان آورندگان و تصدیق
کنندگان وقال فرعون ائتوني و گفت فرعون جمعی از ملازمان خود را که بیارید نزد من
بكل ساحر عليم هر ساحری دانا در فن خود که تا معارضه کنند با سحر موسی
فلما جاء السحرة پس چون هنگام گرد آمدند ساحران با اسباب و آلات سحر خود قال لهم موسى
گفت مر ایشان را موسی بروجه تحدی و الزام القوا بیفکنید در برابر معجزه من ما انتم ملقون
آنچه را که شما میخواهید که بیفکنید از ید فلما القوا پس چون بیفکندند آلات سحر خود را قال موسى ما
جئتم به السحر السحر خبر مبتدا محذوفست و کلمه ما در ما جئتم بمعنی الذی است تقدیر کلام چنین است
که الذی جئتم به هو السحر یعنی گفت موسی مر ایشان را که آنچه آورده اید شما آن سحر است نه آنچه من آورده ام و شما از ا سحر نامیده اید
ان الله سيبطله بدرستی که خدای تعالی زود باشد که باطل کند سحر شما را ان الله لا يصلح
عمل المفسدين بدرستی که خدای تعالی باصلاح نیارد کار جمعی را که فساد کننده اند در زمین ويحق الله
الحق و ثابت گرداند خدای تعالی حق را یعنی معجزاتی را که من آورده ام بكلماته بوعده نصرت که با من کرده یا باوامر
و قضایای خود ولو كره المجرمون و اگرچه کراهت دارند آنرا گناهکاران فما
آمن لموسى پس در اول دعوت موسی ایمان نیاوردند بموسی الا ذرية من قومه مگر طایفه
از قوم فرعون که آنها جماعتی بودند که پدران ایشان از قوم بنی اسرائیل بودند و مادران ایشان از قبیله قبط و یا آنها جمعی بودند از
قبطیان مثل آسیه زن فرعون و خربیل خازن فرعون و زوجه آن و زن مشاطه که فرعون را بجواهر و لآلی زینت میداد و بعضی
ضمیر من قومه را راجع بموسی داشته اند یعنی که ایمان نیاوردند بموسی مگر بعضی از اولاد قوم موسی و گویند که چون موسی از مدین
مصر آمد بنی اسرائیل را بحق دعوت فرمود پیران و بزرگان اجابت نکردند و بعضی از شبان و جوانان ایمان آوردند
على خوف من فرعون ای مع خوف من فرعون یعنی با وجود ترسی که ایشان از فرعون داشتند
وملائهم و از بزرگان و رؤسا قوم فرعون ان يفتنهم از آنکه فرعون ایشان را فتنه و
عذاب اندازد و چون فتنه و عذاب ملأ فرعون بسبب او بود لهذا ان یفتن را مفرد آورده نه تثنیه که تا راجع بفرعون و ملأ
گردد وان فرعون لعال في الارض و بدرستی که فرعون متکبر و بزرگ بود در زمین مصر

وَاِنَّهُ لَمِنَ الْمُسْرِفِينَ ۝ و هر آینه بود فرعون از جمله تجاوز کنندگان از حد حق وَقَالَ
مُوسَىٰ و گفت موسی مر آن مومنان را که از خوف و هراس در جبهه ایشان مشاهده می شد يَا قَوْمِ ای قوم من
اِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللّٰهِ اگر بوده اید و هستید شما که ایمان بخدا آورده باشید چنانچه بزبان ظاهر میکنید
فَعَلَيْهِ تَوَكَّلُوا پس بر شماست که توکل کنید بر خدای تعالی اِنْ كُنْتُمْ
مُسْلِمِينَ ۝ اگر باشید شما اسلام آورنده در واقع و نفس الامر یعنی اگر ایمان شما چنانچه ظاهرست اگر واقعی باشد
باید که شما توکل کنید بخدای تعالی بنابرین اسلام و ایمان یک معنی است یکی ظاهری و دیگری واقعی و بعضی در بیان این آیه چنین گفته اند که وجوب
توکل مشروط باصل ایمان است خواه اگر این توکل بفعل بیاید و اما حصول آن مشروط است باسلام یعنی استسلام و انقیاد یعنی گردن نهادن
قبول نمودن قضا و قدر الهی بنابرین آیه مذکوره باین تقدیر خواهد بود که یا قوم ان کنتم آمنتم بالله فوجب علیکم التوکل و تحصیل فی التوکل ان کنتم
منقادین لقضاء الله تعالی پس مضمون این آیه تعلیق حکم واحد بدو شرط نیست بلکه دو حکم است که مشروط به دو شرط شده فَقَالُوا پس
گفتند آن قوم موسی عَلَى اللّٰهِ تَوَكَّلْنَا بر خدای تعالی نه بر غیر او توکل کردیم و کار خود را بجناب او
گذاشتیم و بزبان عجز دعا میکنیم که رَبَّنَا ای پروردگار ما لَا تَجْعَلْنَا مگردان ما را فِتْنَةً
محل آزمایش لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ۝ برای گروه ستمکاران و کافران یعنی مسلط مگردان فرعونیان را
بر ما و ما را آلت تجربه و آزمایش ایشان مساز که ما گشتن و بستن ما عصیان ایشان بر خلایق ظاهر و باهر گردد
وَنَجِّنَا و نجات بخش ما را بِرَحْمَتِكَ ببخشش خود مِنَ الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ
از گروه ناگرویدگان یعنی از کید و عذاب قوم فرعون پس توکل بر دعا تشبیه براینست که داعی را سزاوار است که اول
قدم در بادیه توکل نهد تا آنکه تیر دعای او بهدف اجابت مقرون گردد مرویست که بنی اسرائیل در اول حال چون خائف بودند
از فرعون و فرعونیان در اقامت نماز و عبادت کریم کارساز حکم شد بر ایشان که در خانهای خود نماز گذارند چنانچه
در اوایل اسلام حال مومنین چنین بود که از خوف اعدا در خانهای خود نماز میگزاردند و اشارت باین معنی کرده میفرماید که
وَاَوْحَيْنَا اِلَىٰ مُوسَىٰ وَاَخِيهِ و وحی فرستادیم ما بسوی موسی مومنان بتوسط
بشری و بسوی برادر پدری و مادری او هرون بوساطت او اَنْ تَبَوَّآ آنکه فرا گیرید جای
لِقَوْمِكُمَا برای قوم خود بِمِصْرَ بُيُوتًا در شهر مصر خانهای که شما را میسر شود مراد از امر
موسی و هرون بمنزل گرفتن جهت قوم خود امر کردن قوم ایشانست باینکه برای خود منزل گیرند یعنی امر کنید قوم
خود را که در شهر مصر خانها گیرند وَاجْعَلُوا بُيُوتَكُمْ قِبْلَةً و بگردانید خانهای
خود را که در شهر مصر گرفته اند محل نماز خود وَاَقِيمُوا الصَّلٰوةَ و بپای دارید نماز را در آن خانها خفیه
تا آنکه قوم فرعون بر حال شما مطلع نگردند و تعرض بشما نرسانند بنابراین ظاهر امر در این آیه کریمه دلالت دارد بر وجوب آنکه

در حین خوف از ظلم ظالم در خانه باید نماز گزارد و بعضی از مفسرین گفته اند که چون حق تعالی فرعون و فرعونیان را هلاک کرد و موسی را مسلط بر مصر
ساخت وحی بسوی موسی و هرون فرستاد که بجهت عبادت ادای نماز در شهر مصر مساجد بنا کنید و بنابرین بیوت را بمعنی مساجد
تفسیر کرده اند و گفته اند که واجعلوا بیوتکم قبلة باین تقدیر است که واجعلوا مساجدکم نحو القبلة یعنی بگردانید محراب مساجد خود را بطرف
قبله لیکن خلافست در اینکه مراد از این قبله کدام است بعضی را اعتقاد اینست که مراد از آن کعبه است زیرا که کعبه قبله بنی اسرائیل بوده
و بعضی دیگر گفته اند که مراد از آن بیت المقدس است چنانچه در السنه خواص مشهورست وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ
و مژده ده ای موسی مومنین را بنصرت در دنیا و بهشت در عقبی و جهت آنکه صیغه خطاب در اول این آیت مثنی واقع شده و در مرتبه دوم
جمع و در مرتبه سوم مفرد آنست که مقصود از خطاب اول ترفیه حال قوم است و این خطاب بمقتدایان و بزرگان قوم مناسبتر است
و بزرگان و پیشوایان قوم مذکور موسی و هرون اند لهذا خطاب بایشان مذکور شد که واوحینا الی موسی و هرون ان تبوا لقومکما
بمصر بیوتا و مقصود از خطاب دوم تکلیف ایشانست بعبادت و این خطاب مشترکست میان همه و خصوصیت ببزرگ
قوم ندارد لهذا فرمود واجعلوا بیوتکم قبلة و مقصود از خطاب سوم اعلام خبر غیب است و این جنس نیست مگر آنکسی که قرب و منزلت
او بنزد علام الغیوب بیشتر باشد و مرتبه او در محرمیت اسرار غیبی بلندتر و آن کلیم الله است لهذا در مرتبه سوم را تخصیص باو فرمود
فرمود و بشر المومنین و نزد بعضی از مفسرین این خطاب بحضرت رسالت پناه محمدی است صلوات الله علیه و آله
مژدگانی ده ای محمد مومنین و مصدقین را بنصرت و بدخول بهشت بنابرین این جمله خواهد بود معترض
وَقَالَ مُوسَىٰ و گفت موسی در دعای خود رَبَّنَا ای پروردگار ما اِنَّكَ آتَيْتَ
فِرْعَوْنَ وَمَلَاَهُ بدرستی که دادی تو فرعون و قوم فرعون را زِينَةً چیزی چند که
بآن زینت و آرایش خود میکنند مانند لباس و فرش و مراکب نیکو وَاَمْوَالًا و انواع مالها که بآن زندگی میکنند چون ضیاع
و عقار و نقود فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در زندگانی دنیا رَبَّنَا ای پروردگار ما ایشان را اکرام آنها کردی
لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِكَ تا عاقبت ایشان منتهی باین شد که گمراه میکردانند بندگان ترا از راه
عبادت تو و سرانجام ایشان باضلال مردمان کشید باین نوع که بآن مالها فریب مردم میدهند که تا عبادت فرعون کنند
نه عبادت تو و میتواند که لام را برای علیت گیرند و سیاق کلام بطریق مجاز باشد بمعنی که چون اعمال سبب ضلال ایشان گردیده شده
پس گویا که ایتان آن مال برای اینست که ایشان گمراه شوند رَبَّنَا اطْمِسْ عَلَىٰ اَمْوَالِهِمْ
ای پروردگار ما مسخ کن و برگردان صورت مالهای ایشان را بهیئتی که از آن انتفاع نتوانند برد چنانچه گویند جمیع مالهای
ایشان حتی نقد و شکر ایشان بصورت سنگ گردید وَاشْدُدْ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ و سخت گردان دلهای
ایشان یعنی بجهت اصرار ایشان در کفر و فرط عناد ایشان مهر خذلان بر دلهای ایشان بگذار
فَلَا يُؤْمِنُوا پس ایشان ایمان نیاورند چون موسی بوحی الهی معلوم کرده بود که این گروه هرگز ایمان نخواهند آورد لاجرم دعا کرد

که دلهای ایشانرا سخت بگردان تا آنکه بایمان منشرح نگردد و ایمان نیاورند حَتَّىٰ يَرَوُا الْعَذَابَ
الْأَلِيمَ قَالَ تا آنکه ببینند عذابی دردناک را که آن غرقست در دریای نیل و بعد از اتمام موسی دعا را خود را حق تعالی فرمود
قَدْ أُجِيبَت دَّعْوَتُكُمَا بتحقیق اجابت کرده شد دعای شما ای موسی و هرون
اگرچه داعی موسی بود اما چون هرون آمین میگفت و آمین گوینده با دعا کننده شریکست از اینجهت دعا را بهر دو نسبت داده
فرمود که دعای هر دو را بمرتبهٔ اجابت رسانیدیم فی اصول الکافی عن ابی عبد الله علیه السلم قال قال النبی صلی الله علیه و آله دعا موسی
علیه السلم و امّن هرون علیه السلم و امّنت الملائکة فقال الله قد اجیبت دعوتکما فَاسْتَقِيمَا
پس ثابت قدم باشید در آنچه بر شما لازم است از دعوت و الزام حجت و تعجیل مکنید که مطلوب شما در وقت خود بظهور خواهد
آمد چنانچه مرویست که بعد از چهل سال اثر دعای موسی ظاهر گردید فی اصول الکافی عن ابی عبد الله علیه السلم قال کان بین قول الله عز و جل
قد اجیبت دعوتکما و بین اخذ فرعون اربعون عاما قاضی ناصر الدین بیضاوی نیز در تفسیر خود گفته روی انه مکث فیهم بعد الدعاء اربعین
سنه وَلَا تَتَّبِعَانِّ و پیروی مکنید در تعجیل سَبِيلَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ
راه آنانرا که نمیدانند که وعده خدای تعالی در وقت خود بوقوع می انجامد بعد ازین حق تعالی احوال فرعون و قوم او را بیان میکند و میفرماید
که وَجَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ و گذرانیدیم بنی اسرائیل را از دریای نیل و بسلامت بساحل
رسیدند فَأَتْبَعَهُمْ پس از پی در آمدند ایشانرا فِرْعَوْنُ وَجُنُودُهُ فرعون و
لشکریان او بَغْيًا وَعَدْوًا ای للبغی و للعدو تا آنکه بغیا و عدوا مفعول له فاتبعهم باشند یعنی برای
ستم کردن و جفا نمودن بر بنی اسرائیل و ممکن است که بغیا و عدوا مصدر بمعنی اسم فاعل باشند ای فاتبعهم فرعون و جنوده
باغین و عادین و در صورت حال خواهند بود باین معنی که پس از پی در آمدند بنی اسرائیل را فرعون و جنود او حالکونی که ستم
کننده و جفا کننده بودند حَتَّىٰ إِذَا أَدْرَكَهُ الْغَرَقُ تا آنکه چون دریافت فرعون را
غرق شدن و دانست که هلاک خواهد شد قَالَ آمَنتُ گفت ایمان آورده ام أَنَّهُ ای بانه
یعنی باینکه لَا إِلَٰهَ نیست هیچ معبودی مستحق معبودیت إِلَّا الَّذِي مگر آن خدایی آمَنَتْ بِهِ
بَنُو إِسْرَائِيلَ ایمان آورده اند باو فرزندان یعقوب وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ
و من از جمله مسلمانان و گردن نهادگان اوامر الهیم و چون این ایمان فرعون ایمان یأس بود پس جبرئیل بر وجه انکار با او
گفت که آلْآنَ آیا اکنون که از حیات خود مأیوس شده ایمان می آری وَقَدْ عَصَيْتَ و حال آنکه
تو عصیان ورزیدی و نافرمانی کردی قَبْلُ پیش ازین در مدت عمر خود وَكُنتَ
مِنَ الْمُفْسِدِينَ و بودی تو از جمله فساد کنندگان علی بن ابراهیم باسناد خود از حضرت
صادق علیه السلم روایت کرده که هرگاه جبرئیل پیش پیغمبر می آمد اندوهگین و غمناک میبود از حین غرق شدن فرعون این

غم واندوه

غم و اندوه با او بود تا وقتی که این آیت را به پیغمبر صلوات الله علیه و آله آورد مسرور و خندان شد حضرت از او پرسید که ای جبرئیل
هرگز ترا من ندیدم که مسرور بوده باشی بلکه دائم اثر غم و حزن بر تو ظاهر بود مگر این نوبت که ترا فرحناک و مسرور می بینم جبرئیل گفت که
یا محمد در حینی که فرعون غرق میشد و گفت آمنت انه لا اله الا الذی آمنت به بنو اسرائیل من پاره گل سیاه در دهن او زدم
و گفتم الآن و قد عصیت قبل و کنت من المفسدین بعد از این خایف شدم که مبادا که این مرضی الهی نبوده باشد و رحمت الهی او را دریابد
پس پیوسته این غم و اندوه داشتم تا که حق تعالی امر کرد مرا که بتو رسانم آنچه من بفرعون گفته بودم از اینجا دانستم که رضای الهی بان تعلق
گرفته بود و بسبب این مسرور گشتم و آثار غم از من منقطع گردید و در کتاب من لا یحضره الفقیه و عیون اخبار الرضا از ابراهیم بن محمد
همدانی روایت کرده که من از آنحضرت سؤال کردم که بچه وجه حق سبحانه و تعالی فرعون را مستغرق بحر فنا گردانید با وجود آنکه او ایمان آورده
بود و اقرار بوحدانیت خدای تعالی کرد حضرت در جواب دو وجه برای غرق کردن او فرمود یکی آنکه مشهورست که ایمان او ایمان
یأس بود و ایمان یأس مقبول درگاه الهی نیست و جاریست این حکم در سلف و خلف و وجه دیگر آنکه فرعون در آنوقت استغاثه
بموسی کرد و اعانت از وجست نه از پروردگار موسی پس حق تعالی در آنحال وحی بموسی فرستاد که چون تو او را خلق نکرده ای اغاثه او
مکن اگر او پناه بما می آورد هر آینه ما او را بساحل نجات میرسانیدیم چون قوم فرعون همه در آب فرو رفتند و از راه ایشان [illegible]
رسید بنجات فرعون که بدن او در آب فرو نرفت لهذا حق تعالی میفرماید که فَالْيَوْمَ پس امروز نُنَجِّيكَ
بِبَدَنِكَ میرهانیم ترا از فرو رفتن در آب حالکونی که بدن تو عاری باشد از روح لِتَكُونَ تا آنکه باشی
لِمَنْ خَلْفَكَ برای کسی که از پس تو باشد آيَةً علامتی و عبرتی زیرا که آنها میدانند که کسی که بدن
جیفه در ساحل بحر افتاده باشد شایستگی ربوبیت نداشته علی بن ابراهیم آورده که بعد از غرق شدن فرعون موسی بنی اسرائیل را
بهمین معنی خبردار گردانید و ایشان بتصدیق قول موسی نکردند بنابراین حق تعالی امر کرد بحر را که بدن فرعون را بکنار انداز تا بنی اسرائیل او را
برای العین ملاحظه کنند و در بعضی احادیث هست که دریا بدن او را در زمین بلندی انداخت وَإِنَّ كَثِيرًا
مِنَ النَّاسِ و بدرستیکه بسیاری از مردمان عَنْ آيَاتِنَا لَغَافِلُونَ از علامات قدرت
ما هر آینه بیخبرانند و بعد از هلاک فرعون و فرعونیان بیان حال بنی اسرائیل و نعمتهایی که بایشان داده میفرماید که وَلَقَدْ
بَوَّأْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ و هر آینه بتحقیق جای دادیم بنی اسرائیل را مُبَوَّأَ صِدْقٍ جایی شایسته
که آن مصر است یا شام وَرَزَقْنَاهُم و روزی دادیم ایشانرا مِّنَ الطَّيِّبَاتِ
از چیزهای پاکیزه لذیذ فَمَا اخْتَلَفُوا پس اختلاف نکردند بنی اسرائیل در تصدیق نبوت پیغمبر آخر الزمان
حَتَّىٰ جَاءَهُمُ الْعِلْمُ تا آنکه آمد بدیشان پیغمبر با قرآن یعنی قبل از نزول قرآن و بعثت پیغمبر
آخر الزمان صلوات الله علیه و آله صفات آنحضرت را از توریه فرا گرفته بودند و اختلافی در آن نداشتند لیکن بعد از بعثت و
نزول قرآن در تصدیق نبوت آنجناب اختلاف کردند با وجود آنکه این زمان وقت تصدیق بود نه وقت اختلاف و بعضی از مفسرین

معنی آیه کریمه را چنین گفته اند که پس اختلاف نکردند یهود در امر دین خود تا وقتی که آمد بدیشان علم توریه یعنی چون پی باحکام
توریه بردند هر کدام عبارت توریه را بنوعی تاویل کرده در احکام دین خود اختلاف کردند إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که
پروردگار تو يَقْضِي بَيْنَهُمْ حکم میکند میان ایشان و تمیز میکند میان محق و مبطل بنجات دادن
و عذاب نمودن يَوْمَ الْقِيَامَةِ در روز قیامت فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ در
در آنچه که بودند در ان که از روی جهل و عناد اختلاف میکردند فَإِنْ كُنْتَ فِي شَكٍّ
پس اگر باشی تو ای محمد در شکی و ریبی مِمَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ از آنچه نازل کرده ایم بسوی تو
فَاسْأَلِ الَّذِينَ پس سؤال کن آنها را که يَقْرَءُونَ الْكِتَابَ میخوانند
کتاب سماوی را مِنْ قَبْلِكَ پیش از تو در کتاب علل الشرایع از موسی برادر امام عالیمقام امام جواد علیه السلم
روایت کرده که یحیی بن اکثم قاضی پیش من سؤال چند نوشت و از جمله سؤالات این بود که آیا خطاب فان کنت فی شک مما انزلنا
الیک راجع به پیغمبر است یا بغیر او اگر راجع به پیغمبر باشد لازم می آید که آنحضرت شاک باشد در آنچه بر او نازل شده و حال آنکه آنحضرت
هرگز شاک نبود و اگر راجع بغیر باشد لازم می آید که برای غیر پیغمبر نیز از جانب الله کتابی نازل شده باشد موسی گفت این سؤال را عرض
برادر بزرگوار خود رسانیدم آنحضرت در جواب آن چنین فرمودند که این خطاب به پیغمبر است و او شاک نبود اما جمعی از جهال
میگفتند که خدایتعالی برای چه فرشته برسالت نفرستاد که تا او را احتیاج بخوردن و آشامیدن و مشی در بازارها نباشد
پس خدایتعالی وحی به پیغمبر خود فرستاد که اگر ترا یعنی جهال قوم ترا شکی و ریبی باشد در آنچه برای تو نازل کرده ام از نبوت و رسالت
پس در حضور آن جاهلان بپرس از اهل کتاب آسمان سؤال کن که آیا حق سبحانه و تعالی پیش از من پیغمبری که طعام خورد و مشی در
اسواق نماید مبعوث کرده یا نه چون همه معترف شوند بوجود پیغمبر آکل و ماشی پس لازمست شما را ای جاهلان که اقتدا باسلاف
خود کنید و شکی در نبوت من نداشته باشید و علی بن ابراهیم از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده که در معراج حق سبحانه
و تعالی مراتب عالیه فضل و بزرگی شان علی مرتضی علیه السلم را که نزد حق تعالی داشت بطریق وحی به پیغمبر رسانید و پیغمبر در حین
مراجعت به بیت المعمور آمد و جمع کرده شدند نزد او جمیع انبیا و اینها همه اقتدا به بهترین خلایق صلوات الله علیه و آله کردند
و ادای نماز کردند در بین اثنا در خاطر مبارک حضرت در باب عظمت و رفعت شان علی خطره رسید پس خدایتعالی این آیه را نازل
گردانید که ای محمد اگر ترا در مرتبه علی و بزرگی او شکی و ریبی باشد سؤال کن از آنها که قرائت کتب سماوی میکنند پیش از تو یعنی بپرس از
انبیا زیرا که ما در کتب ایشان نیز بیان فضیلت و عظمت علی مرتضی کرده ایم بعضی از مفسرین گفته اند که خطاب فان کنت
فی شک به پیغمبر است و مراد از شک شک بطریق فرض و تقدیر است یعنی اگر بالفرض و التقدیر ترا ای محمد شکی در ما انزل الیک حاصل
شده باشد از اهل کتاب استفسار آن کن و جمعی گفته اند که خطاب به پیغمبر نیست بلکه بر سامع است و در این صورت مما انزلنا الیک
باین تقدیر خواهد بود که مما انزلنا الیک بتوسط نبیک پس از این آیه معلوم میشود که در حین عروض شک لازمست که رجوع باهل علم

ایشان

تا ایشان آن شک را بیقین مبدل گردانند و گروهی گفته اند که کلمه ان در فان کنت فی شک بمعنی نفی است یعنی پس نیستی تو ای محمد در شک
اما بواسطه اطمینان قلب و زیادتی یقین از اهل کتاب بپرس لَقَدْ جَاءَكَ الْحَقُّ هر آینه بتحقیق آمد بتو بیان راست و
درست بحیثیتی که در ان شک را راه نیست مِنْ رَبِّكَ از نزد پروردگار تو فَلَا تَكُونَنَّ
مِنَ الْمُمْتَرِينَ پس مباشید شما از شک آورندگان در ان حق وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ
الَّذِينَ و مباشید از آن جماعت که كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ تکذیب کردند بآیتهای خدایتعالی
که قرآنست فَتَكُونَ مِنَ الْخَاسِرِينَ تا آنکه باشید شما از جمله زیانکاران
إِنَّ الَّذِينَ حَقَّتْ عَلَيْهِمْ بدرستیکه آنانکه واجب شده بر ایشان
كَلِمَتُ رَبِّكَ سخن پروردگار تو که آن موت ایشانست با کفر و بعضی گفته اند که مراد از کلمه ربک
خدا است لَا يُؤْمِنُونَ ایمان نیارند هرگز بروایت علی بن ابراهیم مراد از ان الذین آنانند که چون عرض
ولایت امیرالمؤمنین با ایشان کردند انکار آن کرده ایمان بآن نیاوردند وَلَوْ جَاءَتْهُمْ و اگرچه بیاید بایشان
كُلُّ آيَةٍ هر معجزه که ایشان طلب آن نمایند حَتَّى يَرَوُا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ تا وقتی
که ببینند عذاب دردناک را که در ان وقت اظهار ایمان میکنند اما در ان وقت آن ایمان اصلا شفاعتی بایشان نرساند چنانچه
نفعی بفرعون نرسانید فَلَوْلَا كَانَتْ قَرْيَةٌ کلمه لولا بمعنی هلا و فیه است و کان از افعال تامه
که احتیاج بخبر ندارد و ای فما کانت قریة یعنی پس نبودند اهل قریه از قریهای هالک که آمَنَتْ ایمان آورده باشند
بعد از مشاهده علامات عذاب فَنَفَعَهَا پس نفع کرده باشد ایشان را إِيمَانُهَا
ایمان ایشان و تصدیق نمودن بوحدانیت خدایتعالی در آن وقت بآنکه خدای تعالی قبول ایمان ایشان کرده دفع عذاب
از ایشان نموده باشد إِلَّا قَوْمَ يُونُسَ مگر قوم یونس را که لَمَّا آمَنُوا چون ایمان
آوردند بعد از ادراک امارات عذاب كَشَفْنَا عَنْهُمْ برداشتیم ما از ایشان
عَذَابَ الْخِزْيِ عذابی را که باعث رسوائیست فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در زندگانی
دنیا وَمَتَّعْنَاهُمْ و برخوردار گردانیدیم ایشان را إِلَىٰ حِينٍ تا رسیدن اجل
ایشان مجمل آنچه ابو عبیده حذا از حضرت ابی جعفر الباقر علیه السلم در باب قوم یونس روایت کرده اینست که آنحضرت
فرمودند که در کتاب امیرالمؤمنین علیه السلم مثبت است که حدیث کرد مرا حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله که جبرئیل
مرا خبر داد بر اینکه حق سبحانه و تعالی یونس بن متی را که تندی در طبع داشت و در تحمل مشاق تاب صبر و شکیبائی نداشت
در سن سی سالگی بر قوم او مبعوث گردانید و او در مدت سی و سه سال دعوت قوم خود نمود و ایشان را از عذاب الهی تخویف
میکرد در این مدت احدی از قوم او ایمان باو نیاوردند مگر روبیل عالم که از خاندان نبوت بود و [illegible] چند داشت که [illegible]

نمود و آبها سیکند رانید و روز آنها را بیچرانید و تنوخا را که از علم بهره نداشت و حرفه‌اش همه فروشی بود و در روایت علی بن
ابراهیم از حضرت صادق علیه السلام آن تنوخا عابد است و یونس صاحب قلت صبر و تأنی از حق سبحانه و تعالی نزول عذاب را
بر قوم خود مسئلت نمود حق تعالی از غایت رحم بر عباد خود وحی به یونس فرستاد که در میان قوم تو جنین و اطفال و حامله و شیخ کبیر
و زنان ضعیفه بسیار می‌باشند و من حکیم عادلم و رحمت من سبقت بر غضب من گرفته و من صغیر را به واسطه گناه کبار
نخواهم عذاب کرد باید که تو مانند طبیبی باشی که با بیماران مدارا کند و علاج ایشان به تأنی نماید و آن قوم تو از صد هزار کس متجاوزند
که تعمیر بلاد من می‌کنند و از ایشان بندگانی که دوستدار من باشند متولد می‌گردند علم و تدبیر من غیر علم و تدبیر تو است علم من
بر بواطن ایشان محیط است و علم تو بر ظواهر پس حق تعالی یونس را امر به صبر و بردباری نمود و او از قلت صبر قسم به عزت و جلال
حضرت ذوالجلال یاد نمود که من بعد از کفر و تکذیب این قوم رحم بر ایشان نکنم و عابد بدون آنکه داند عاقبت کار باشد
حضرت یونس را تحریص بر عابد می‌کرد و عالم یونس را از آن منع می‌نمود و می‌گفت که اگر به دعای تو عذاب بر این قوم نازل گردد
و همه به عرصه هلاک درآیند دیگر نام تو از دیوان نبوت محو خواهد گردید و در باب تحریص و منع میان عالم و زاهد گفتگو شد و عالم به زاهد
گفت که چون از تو نور علم منتفی است سکوت تو انسب است و بالاخره حق تعالی اجابت دعای یونس کرده فرمود که
در روز چهارشنبه وسط شهر شوال بعد از طلوع آفتاب عذاب بر قوم تو نازل خواهم کرد از این معنی قوم خود را خبردار گردان
و چون یونس خبر نزول عذاب را در وقت معین به قوم رسانید ایشان قبول سخن او نکرده او را از شهر خود اخراج نمودند و یونس با عابد
از شهر بیرون رفته در نزدیک شهر منتظر نزول عذاب بر ایشان بودند و عالم با قوم در شهر ماندند و چون وقت نزول عذاب الهی
قریب شد عالم تخویف قوم از عذاب الهی نمود ایشان گفتند که چون تو همیشه بر ما مهربان و مشفق بودی در این باب هر چه گویی
چنان کنیم روبیل عالم گفت صبح چهارشنبه از شهر بیرون روید و اطفال و حیوانات را از مادران جدا گردانید و ناله و فریاد
و توبه و استغفار از کریم کارساز درخواست رفع عذاب از خود نمایید و سرهای خود را به طرف آسمان که محل اجابت دعوات است
برداشته بگویید که ربنا ظلمنا و کذبنا نبیک و تبنا الیک من ذنوبنا و الا تغفر لنا و ترحمنا لنکونن من الخاسرین المعذبین
فاقبل توبتنا و ارحمنا یا ارحم الراحمین شاید دعای شما به هدف اجابت رسد پس صبح روز مذکور قوم یونس به صحرا
شتافته وقتی که امارات عذاب را دریافتند همه یکبار زبان به توبه و انابت گشودند و زن و مرد و طفل و جوان آواز تبنا الیک را
به گوش معتکفان ملأ اعلی رسانیدند و یونس و تنوخا فریاد و فغان ایشان را شنیدند و از خدای تعالی نزول عذاب را مسئلت نمودند
روبیل استماع ناله و زاری ایشان نموده از کریم کارساز استدعای رفع عذاب نمود پس بعد از زوال آفتاب غضب
الهی نعوذ بالله منه فرونشست و دعای بیچارگان مقبول درگاه احدیت گردید حق تعالی از گناه قوم یونس درگذشت
و وحی به اسرافیل فرستاد که چون قوم یونس به صدق تمام توبه کردند من قبول توبه ایشان نمودم و بنده من یونس
که از من طلب انزال عذاب بر این قوم کرده بود و من نیز با او وعده داده بودم مطابق طلب او وفا به وعده کرده انزال عذاب

برایشان

بر ایشان کردم و یونس طلب نمود هلاک و استیصال ایشان را از من خواسته بود و چون آن قوم بعد از رؤیت عذاب به صدق
و اخلاص به درگاه قاضی الحاجات آمدند پس برو تو نزدیک قوم یونس برو و صرف آن عذاب از ایشان نمای و آن عذاب را
حواله به کوه‌های بلند سرکش نما تا آنکه آن کوه‌ها از شدت آن عذاب نرم شده آهن منجمد گردند حضرت امام ابی جعفر الباقر
علیه السلام فرمودند که آن کوه‌ها در طرف شهر موصل اند و آنها از آن وقت آهن شده‌اند تا روز قیامت به همان آهنی باقی خواهند
بود پس چون اسرافیل صرف عذاب از ایشان نمود حضرت یونس نزدیک شهر آمد تا استیصال قوم خود را برای العین مشاهده
کند و از زارعی پرسید که قوم یونس چگونه هلاک شدند زارع یونس را نشناخته قصه قوم را برای او بیان کرد یونس از استماع
قصه از دست قوم خود خشمناک شده بدون اذن الهی جلت عظمته به طرف ساحل بحر ایله روان شد و در آنجا به کشتی نشست از آنکه
این خلاف اولی به بطن ماهی افتاد و بعد از مدتی از آن زندان خلاصی یافته به حکم ربانی به قوم خود پیوست و همه آن قوم ایمان را از دست مبارک او
تازه کردند ابوعبیده گوید که از حضرت ابوجعفر الباقر علیه السلام پرسیدم که چند گاه یونس از قوم خود دور بود حضرت فرمود که چهار
هفته زیرا که هفته‌ای خود را به ساحل بحر ایله رسانید و هفته‌ای در شکم ماهی ماند و هفته‌ای در زیر درخت یقطین جا گرفت و هفته‌ای به قوم خود رجوع نمود
پس مجموع رفتن و آمدن او بیست و هشت روز گذشته بود اما بر روایت ابوالجارود از آنحضرت یونس سه روز در بطن ماهی مانده بود
و باقی قصه حضرت یونس در سوره مبارکه انبیاء و صافات ان شاء الله تعالی الحکیم خواهد آمد و از این حدیث مستفاد شد که
عذاب قوم یونس روز چهارشنبه وسط شهر شوال بوده و از حدیث ابوحمزه ثمالی رضی الله عنه معلوم می‌شود که در روز دهم شهر محرم
علامات عذاب بر قوم یونس ظاهر گردید و ایشان به توبه و انابت آن عذاب را از خود رفع کردند و در تهذیب الاحکام از حضرت
ابوجعفر الباقر علیه السلام روایت کرده که روزی در خدمت آنحضرت ذکر یوم عاشورا می‌کردند حضرت فرمود که و هذا الیوم الذی
تاب الله فیه علی قوم یونس و در تفاسیر عامه نیز همین معنی مسطور است چنانچه قاضی ناصرالدین بیضاوی در تفسیر خود آورده
و اخلصوا التوبة و اظهروا الایمان و تضرعوا الی الله فرحمهم و کشف عنهم و کان یوم عاشورا یوم الجمعة و در کتاب علل الشرایع از حضرت
صادق علیه السلام روایت کرده که چون حق تعالی می‌خواست که چندی حضرت یونس خاطر از همه پرداخته در بطن ماهی به تسبیح و تهلیل
داننده اشیا کماهی مشغول باشد و به مرتبه عالی برسد لهذا حق سبحانه و تعالی به آنحضرت خبر نکرد که به وسیله توبه و اخلاص قوم تو من
رفع عذاب از ایشان خواهم کرد تا آنکه از خلاف اولی سر زد و مستلزم آنچه مبتلا شد **وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ**
و اگر خواستی پروردگار تو ای محمد که مردمان بالجبر و اکراه به ایمان آورد یعنی اگر اراده کردی خدای تعالی به اراده حتمی ایمان را
لَآمَنَ هر آینه ایمان آوردندی یا بشدندی ایمان **مَنْ فِي الْأَرْضِ كُلُّهُمْ جَمِيعًا**
هر که در زمین است همه ایشان در حالی که مجتمع باشند در ایمان و اختلافی در آن نداشته باشند لیکن اراده پروردگار تو
بدین تعلق گرفته که ایشان به اختیار خود ایمان آورند تا مستحق ثواب عظیم و خلود در جنت نعیم گردند
أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ آیا پس تو اکراه می‌کنی مردمان را **حَتَّى يَكُونُوا**

مؤمنین ۞ تا آنکه باشند ایشان ایمان آورنده یعنی تو قادر بر ایمنی نیستی وما کان لنفس
و نبود و نیست هیچ کس را ان تؤمن که ایمان آرد الا باذن الله مگر بامر خدای تعالی و باقدار و تمکین او
روی فی عیون اخبار الرضا اذنه امره ایاها بالایمان ما کانت مکلفة متعبدة و یجعل الرجس و میگرداند
خدای تعالی عذاب او مسلط میسازد آنرا علی الذین لا یعقلون ۞ بر آنانکه تعقل نمیکنند آیات
و علامات قدرت کامله الهی را تا آنکه بکلمه اسلام در آیند قل انظروا بگوای محمد مر کفار مکه را که بنگرید و تفکر کنید بدیده
سر و سر ماذا فی السموات والارض چه چیز است در آسمانها و زمین از عجایب
و بدایع صنع صانع حقیقی و غرایب تا شما را بوحدانیت او و کمال قدرت او دلالت کند وما تغنی الآیات
و غنی نمیسازد و دفع نمیکنند آیات که ائمه معصومین اند والنذر و بیم کنندها که پیغمبرانند عذاب الهی را
عن قوم لا یؤمنون ۞ از جمعی که بجهت فرط عناد هرگز ایمان نخواهند آورد چنانچه در علم ربانی
مقدر است فی اصول الکافی عن داود الرقی قال سالت ابا عبد الله علیه السلم عن قول الله تبارک و تعالی ما تغنی الآیات
والنذر عن قوم لا یؤمنون قال الآیات هم الائمة والنذر هم الانبیاء علیهم السلم فهل ینتظرون
پس آیا انتظار میکشند این مشرکان استفهام بجهت انکار است یعنی انتظار نمیکشند ایشان
الا مثل ایام الذین خلوا من قبلهم مگر مانند روزهای نزول عذاب آنها که
گذشتند پیش از ایشان قل فانتظروا بگوای محمد مر این منتظرین را انتظار برید عذاب را که بر شما
نازل خواهد شد انی معکم من المنتظرین ۞ بدرستی که من نیز با شما از جمله انتظار
برندگان عذاب شمایم یا آنکه با ایشان بگو که انتظار برید هلاک مرا که من نیز انتظار برندگان هلاک شمایم
ثم ننجی رسلنا معطوف بر محذوف است باین تقدیر که نهلک الامم ثم ننجی رسلنا یعنی هلاک کردیم امم
مکذبه را پس نجات دادیم پیغمبران خود را والذین آمنوا و آنجماعتی را که ایمان آوردند بآن پیغمبران و روز
کذلک حقا علینا ننج المؤمنین ۞ اینچنین نجات دادنی
که رسل و اهل ایمان را تقدم را بعد از هلاک مشرکین دادیم ثابت است بر ما ثابت بودنی که نجات دهیم آنها نیز که ایمان آورند
در این زمان که آنها محمد و تابعان آنحضرت شد کذلک حقا علینا جمله معترضه است منصوب بفعل مقدر باین تقدیر که کذلک حق
علینا حقا محمد بن مسعود عیاشی از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده که آنحضرت در تفسیر این آیه فرمودند که ما یمنعکم
ان تشهدوا علی من مات منکم علی هذا الامر انه من اهل الجنة ان الله یقول کذلک حقا علینا ننج المؤمنین یعنی چه چیز شما را
منع میکند که شهادت دهید بر کسی که مرده باشد از شما بر این امر یعنی بر قبول ولایت و خلافت ائمه معصومین اینکه
از اهل بهشت باشد زیرا که حق تعالی فرموده که کذلک حقا علینا ننج المؤمنین از اینحدیث مستفاد شد که مراد از مؤمنین در این

آیه کریمه آنانند که ایمان بائمه هدی علیهم السلم آورده باشند قل یا ایها الناس بگوای محمد مر مشرکان مکه را
که ای مردمان ان کنتم فی شک من دینی اگر باشید شما در گمان از صحت دین من
پس این شک کردن شما باعث آن نمیشود که من در دین باطل شما درآیم فلا اعبد پس عبادت نمیکنم
الذین تعبدون آنها را که عبادت میکنید شما من دون الله بجز از خدای تعالی
ولکن اعبد الله الذی یتوفیکم ولیکن عبادت میکنم من خدای را
که جان شما را میگیرد یا آنکه میمیراند شما را و تخصیص ذکر توفی از جهت تهدید و وعید است وامرت ان اکون
من المؤمنین ۞ و مامور شده ام باینکه باشم من از جمله ایمان آورندگان بآنچه وحی الهی بآن ناطق است و عقل صریح دال
بر آن وان اقم وجهک للدین حنیفا و مامور شده ام بمضمون این عبارت
که راست گردان روی خود را برای دین حنیفا حالکونی که آن روی میل کننده باشد از ادیان باطله بسوی دین حق مفسرین گفته اند
که وان اقم معطوف است بر ان اکون من المؤمنین و امرت چنانچه بر بالای ان اکون است بر بالای ان اقم نیز در می آید و امرت ان
اقم وجهک للدین اگرچه صله ان در ان اقم صیغه امر است که اقم باشد و بحسب ظاهر صیغه امر احتیاج بتقدیر امرت ندارد زیرا که
از ان اقم امر باستقامت مفهوم میگردد اما مراد از ان اقم همین معنی مصدری است که در ضمن هر فعلی متحقق است و آن استقامت
و مراد از ان اقم امر باستقامت نیست تا احتیاج بلفظ امرت نباشد و حاصل معنی معطوف و معطوف علیه اینست که امرت بکونی
من المؤمنین و امرت بالاستقامة بنا بر این لام للدین بمعنی فی است یعنی مامور شده ام ببودن از جمله مؤمنین و باستقامت
نمودن در دین و تحمل نمودن اثقال نبوت را و متوجه شدن بکعبه در وقت نماز در حالت مایل بودن از ادیان باطله بسوی دین اسلام
ولا تکونن من المشرکین ۞ و مباش تو از جمله شرک آرندگان مر خدای را
در عبادت ولا تدع من دون الله و مخوان یعنی عبادت مکن بجز از خدای تعالی
ما لا ینفعک آنچه را که نفع نرساند ترا اگر عبادت او کنی ولا یضرک و زیان نرساند اگر او را عصیان
ورزی فان فعلت پس اگر بکنی این عمل را فانک اذا من الظالمین ۞
پس بدرستی که باشی تو در آن هنگام از جمله ستمکاران بر نفس خود خطاب از ولا تکونن تا اینجا اگرچه بحسب ظاهر به پیغمبر است اما مراد امت
آنحضرت شد چنانچه علی بن ابراهیم گفته که هذا مخاطبة للنبی والمعنی للناس و بعضی گفته اند که فان فعلت باین تقدیر است که فان فعلت ذلک
فرضا یعنی بالفرض والتقدیر اگر این کار را بکنی پس از ستمکاران خواهی بود و اما در واقع تو مرتکب این کار نخواهی شد
وان یمسسک الله بضر و اگر برساند خدای تعالی بتو ضرری و شدتی فلا کاشف
له پس هیچ بازدارنده نیست مر آنرا الا هو مگر خدای تعالی وان یردک بخیر
و اگر اراده کند بتو صحت و راحت را فلا راد لفضله پس هیچ رد کننده نیست مر فضل او را

که اراده کرده مخفی نماند که تصدیر ضر بمس و خیر باراده اشارت بر آنست که اراده خدا تعالی بالذات در حق عباد بهمه خیرات
نه ضرر و ضرری که عاید ایشان میشود از سوء اعمال ایشانست و از جانب خدا تعالی و اراده او بالذات نیست بلکه بواسطه است
و اما ذکر استثنا که الا هو در مس ضر و عدم ذکر آن در اراده خیر اشارت بر آنست که اراده خدا تعالی بهیچ وجه امکان رد ندارد
و اما ذکر فلا راد لفضله با وجود آنکه مناسب عبارت اولی فلا راد له است اشارت بر آنست که آنچه از جانب الله بعباد میرسد
محض تفضلست نه از جهت استحقاق ایشان **یُصِیبُ بِهِ** میرساند خدا تعالی خیر و فضل خود را
مَنْ یَشَاءُ هر کرا که خواهد **مِنْ عِبَادِهِ** از بندگان خود **وَهُوَ الْغَفُورُ**
الرَّحِیمُ و اوست آمرزنده مهربان **قُلْ یَا أَیُّهَا النَّاسُ** بگو ای مردمان **قَدْ**
جَاءَکُمُ الْحَقُّ بتحقیق که آمد بشما حق که مراد از آن رسولست یا قرآن یا دین اسلام **مِنْ**
رَبِّکُمْ از نزد پروردگار شما بحیثیتی که اصلا در شما عذری باقی نمانده **فَمَنِ اهْتَدَیٰ** پس هر کو
راه یافت و اختیار ایمان کرد **فَإِنَّمَا یَهْتَدِی** پس خبر این نیست که راه یافته **لِنَفْسِهِ** برای منفعت
نفس خود **وَمَنْ ضَلَّ** و هر که بانکار حق گمراه شد **فَإِنَّمَا یَضِلُّ عَلَیْهَا** پس خبر این نیست
که اختیار ضلالت و گمراهی میکند بر نفس خود یعنی خبر این نیست که وبال آن گمراهی عاید میشود و بر میگردد بر نفس او
وَمَا أَنَا عَلَیْکُمْ بِوَکِیلٍ و نیستم من بر شما حافظ و نگهبان بلکه چیزی که از من
متمشی میشود همین بشارت و انذار است **وَاتَّبِعْ مَا یُوحَیٰ إِلَیْکَ** و تابع شو ای محمد آنچه را
که وحی کرده میشود بسوی تو **وَاصْبِرْ** و شکیبائی اختیار کن بر ایذای قوم خود **حَتَّیٰ**
یَحْکُمَ اللَّهُ تا وقتی که حکم کند خدا تعالی بنصرت تو و اعلاء دین حق تو **وَهُوَ خَیْرُ**
الْحَاکِمِینَ و اوست بهترین حکم کنندگان زیرا که حکم او همه موافق عدالت و مطابق مصلحت است

سورة هود علیه السلم مائة و ثلث و عشرون آیه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِیمِ

الر کِتَابٌ خبر محذوف المبتدا است ای القرآن کتاب یعنی قسم به پیغمبر آخر الزمان که
قرآن کتابیست **أُحْکِمَتْ آیَاتُهُ** استوار کرده شده آیات او بحجتهای روشن و یا
منتظم گشته بنظمی محکم که اصلا اختلال عارض او نگردد **ثُمَّ فُصِّلَتْ** پس تفصیل داده شده بثواب و عقاب
و وعد و وعید **مِنْ لَدُنْ حَکِیمٍ خَبِیرٍ** ای من عند حکیم خبیر یعنی از نزد حکم کننده


بغایت و اما کلمه ثم بواسطه تراخی اخبار حال تفصیل آیاتست از اخبار حال احکام آیات و انتظام آن زیرا که اصل احکام و تفصیل در لوح محفوظ متحقق
شده و تراخی در ان نیست **أَلَّا تَعْبُدُوا** ای لأن لا تعبدوا یعنی باحکام و تفصیل داده شده قرآن لنزال ای برای آنکه عبادت
نکنید شما **إِلَّا اللَّهَ** مگر خدای تعالی را **إِنَّنِی لَکُمْ مِنْهُ نَذِیرٌ** بدرستی که من مر شما را از جانب
خدا تعالی بیم کننده ام بعقوبات شرک و عصیان **وَبَشِیرٌ** و مژده دهنده ام بمثوبات توحید و طاعات **وَ**
أَنِ اسْتَغْفِرُوا و برای آنکه شما آمرزش طلب کنید **رَبَّکُمْ** پروردگار خود را **ثُمَّ تُوبُوا**
إِلَیْهِ پس توبه کنید و رجوع نمائید از شرک و معاصی بسوی او و هرگاه چنین کنید **یُمَتِّعْکُمْ مَتَاعًا**
حَسَنًا عیش خواهید کرد عیشی نیکو **إِلَیٰ أَجَلٍ مُسَمًّی** تا وقتی که نام برده شده و تقدیر
کرده شده است یعنی تا رسیدن موت شما **وَیُؤْتِ** و دهد هر خدا تعالی **کُلَّ ذِی فَضْلٍ**
هر خداوند فضل و زیادتی در دین را **فَضْلَهُ** ثواب و جزا او را در دنیا و آخرت علی بن ابراهیم روایت کرده که مراد
از ذی فضل علی بن ابی طالب است علیه السلم **وَإِنْ تَوَلَّوْا** و اگر برگردید شما از آنچه از جانب خدا تعالی مامور شده اید
فَإِنِّی أَخَافُ عَلَیْکُمْ پس بدرستی که من میدانم و یقین دارم که بر شماست **عَذَابَ**
یَوْمٍ کَبِیرٍ عذاب روز بزرگ که آن صیحه و دخانست بنا بر این تفسیر اخاف بمعنی اعلم است چنانچه در مجمع البیان
گفته که هذا الخوف لیس فی معنی الشک بل هو فی معنی الیقین ای قل لهم یا محمد انی اعلم ان لکم عذابا عظیما **إِلَی اللَّهِ**
مَرْجِعُکُمْ بسوی حکم خداست بازگشت شما زیرا که در آن روز غیر خدای تعالی را حکمی نیست
وَهُوَ عَلَیٰ کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ و او جل شانه بر همه چیز تواناست پس قادر خواهد بود بر تعذیب شما باشد عذاب
أَلَا إِنَّهُمْ بدانید بدرستی که کافران **یَثْنُونَ صُدُورَهُمْ** منحرف میسازند
از قبول حق دلهای خود را یا آنکه میل میدهند بسوی کفر و عداوت پیغمبر صلی الله علیه و آله دلهای خود را و از حضرت علی بن
الحسین و امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهم السلم یثنونی بر وزن یفعوعل است مشتق از ثنی بمعنی اعراض و میل از چیزی و باب
یفعوعل بجهت مبالغه است یعنی ایشان بسیار میکنند در انحراف دادن دلهای خود و میل فرمودن دلهای خود بسوی عداوت
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله **لِیَسْتَخْفُوا** تا پنهان دارند عداوت رسول مختار را **مِنْهُ**
از خدای تعالی **أَلَا حِینَ** بدانید وقتی که ایشان **یَسْتَغْشُونَ ثِیَابَهُمْ**
می پوشند بر سرهای خود جامهای خود را تا آنکه پیغمبر ایشان را نه بیند و نشناسد **یَعْلَمُ** میداند خدای تعالی
در ازل الآزال **مَا یُسِرُّونَ** آنچه را که پنهان میکنند در دلهای خود **وَمَا یُعْلِنُونَ**
و آنچه را که آشکارا میسازند بزبانهای خود **إِنَّهُ** بدرستی که خدای تعالی **عَلِیمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ**
داناست باسرار دلها در تفسیر عیاشی و در روضه کافی از حضرت ابو جعفر الباقر علیه السلم روایت کرده اند که آنحضرت فرموده

که جابر بن عبد الله انصاری خبر داده مرا که چون پیغمبر صلوات الله علیه و آله در حول کعبه بر مشرکین می گذشت ایشان بجهت بغض و عداوتی
که با آنحضرت داشتند و نمی خواستند که روبروی آنحضرت شوند پشت خود را دوتا میکردند و سر خود را بزیر می افکندند و باین اکتفا ننموده
سر خود را بجامه می پوشیدند تا آنکه حضرت روی مبارک ایشان را نه بیند بنابرین حق تعالی آیه مبارکه الا انهم یثنون صدورهم را تا آخر
نازل گردانید تا اشارت برین مطلب باشد و علی بن ابراهیم آورده که مراد از یثنون صدورهم تا آخر آنست که ایشان میل میدادند
دلهای خود را ببغض مرتضی علی و بغض و عداوت آنحضرت را در دلهای خود پوشیده میداشتند و حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرموده اند که علامت نفاق بغض مرتضی علیست و در زمان حضرت جمعی بودند که در حضور آنحضرت اظهار مودت علی علیه السلام
مینمودند و در باطن عداوت و بغض او را پنهان میداشتند از اینست که حق تعالی فرموده یعلم ما یسرون و ما یعلنون

وما من دابة فی الارض و نیست هیچ رونده و جنبنده در زمین **الا علی الله**
رزقها مگر که بر خدای تعالی است روزی او و هر کرا موافق حکمت و مصلحت روزی میدهد **ویعلم**
مستقرها و میداند قرارگاه آن دابه را **ومستودعها** و جایی را که بودیعه گذاشته
آن دابه را در آنجا از اصلاب آباء و ارحام امهات **کل فی کتاب مبین**
همه آنچه مذکور شد مسطور است در کتاب روشن که لوح المحفوظ است با وجود احاطه علم الهی برین امور ثبت آنها در کتاب مبین بجهت
لطفی است که خدای تعالی بر ملائکه یا بغیر ایشان از مقربان درگاه خود دارد تا آنها آن امور را درین کتاب مشاهده کنند و علم آنها
بهم رسانند **وهو الذی** و اوست آن پروردگاری که **خلق السموات والارض**
آفرید آسمانها و زمین و آنچه در آنهاست **فی ستة ایام** در مدتی که بقدر شش روز بود جمیع سموات و اراضی
اشارت بر اختلاف ذاتی علویات و اتحاد ذاتی سفلیاتست **وکان عرشه علی الماء**
و حال آنکه بود پیش از خلق آسمان و زمین عرش خدای تعالی بر آب بعضی گفته اند که مراد از وکان عرشه علی الماء آن نیست که عرش موضوع
بر زمین آب بوده بلکه مراد آنست که قبل از ایجاد سموات و ارض عرش و آب موجود بودند بدون آنکه حایلی مانعی در میان آنها باشد
پس ازین آیه استدلال بر امکان خلاء و وقوع آن کرده اند زیرا که هرگاه قبل از خلق آسمانها و زمین عرش که مرتبه آن فوقیت است
و آب که رتبه آن تحتیت است بدون حایلی موجود شده باشند پس باید که ما بین آنها خلا باشد و از آیه این استدلال کرده اند که
آب اول مخلوقاتست بعد از عرش و در کتاب عیون اخبار الرضا روایت کرده که مامون خلیفه عباسی از آنحضرت تفسیر آیه کریمه وهو الذی
خلق السموات والارض فی ستة ایام وکان عرشه علی الماء را سوال نمود حضرت فرمود که حق تعالی خلق کرد عرش و آب و ملائکه را پیش از خلق
آسمانها و زمین و ملائکه استدلال میکردند بوحدانیت خالق خود بذات خود و بعرش و آب و بعد ازین حق تعالی عرش را بالای
آب مستقر گردانید تا آنکه ملائکه بدین وسیله پی بقدرت کامله الهی برند و بدانند که حق تعالی بر همه چیز قادر و تواناست که عرشی باین بزرگی را
بر بالای آبی بدین کیفیت روانی جای داد پس عرش را از فوق آب نقل و تحویل فرموده بر زبر هفت آسمان جای داد و بعد ازین آسمانها و زمین را

عرش بمدت شش روز ایجاد نمود و اگرچه حق تعالی قادر بود که در طرفة العینی ایجاد آنها کند لیکن درین مدت آنها را خلعت وجود بخشید تا آنکه
ملائکه از خلقت امری بعد از امری دیگر استدلال بحدوث مخلوقات الهی کنند و در کتاب احتجاج از حضرت امیر المؤمنین علیه الصلوة
والسلام روایت کرده که حق سبحانه و تعالی انزال عزایم شرایع و آیات فرایض در اوقات مختلفه نمود چنانچه ایجاد سموات و ارض در مدت
شش روز کرد و اگر خواستی که کمتر از لمحه ایجاد کند هر آینه قادر بران بود لیکن تانی و مدارات درین امور را مثالی گردانید از برای امنای دین خود
و حجتی ساخت بر مخلوقات خود تا آنکه ایشان نیز مانند خالق قادر خود در امور صبر و تانی پیشه کنند و بعد ازین از برای ظهور
قبل ازین نمیست که دارش یافت و در کتاب کافی روایت کرده که مراد از آب درین آیه در تو منصاست و در کتاب توحید از حضرت
صادق علیه السلام روایت کرده که مراد از عرش که فوق آبست علم و دین است زیرا که آنحضرت در تفسیر وکان عرشه علی الماء فرموده
که ان الله حمل علمه و دینه الماء قبل ان یکون سماء او ارض او جن او انس او شمس او قمر **لیبلوکم** متعلق است بقول خدای
که فرموده خلق السموات والارض یعنی ایجاد نمود این امور را تا آنکه بشما معامله آزماینده کان کند که **ایکم**
احسن عملا کدام از شما نیکوتر است از روی عمل علی بن ابراهیم گوید که لیبلوکم متعلق است بقول خدای تعالی که
در اول سوره فرموده الر کتاب احکمت آیاته ثم فصلت من لدن حکیم خبیر لیبلوکم ایکم احسن عملا مرویست که مراد از احسن عملا
اکثرکم عملا نیست بلکه مراد از آن اصوبکم عملا است و مراد از اصوب در عمل خوف و خشیه خدای تعالی و نیت صادق در عبادات و ایضا
در تفسیر ایکم احسن عملا از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که ایکم احسن عقلا و اورع عن محارم الله
و اسرع فی طاعة الله پس حاصل معنی آیه آنست که ایکم اکمل علما و عملا زیرا که مراد از عمل اعم است از عمل قلب که آن علم
بحقایق انفسی و آفاقی است و از عمل جوارح و ایراد احسن بصیغه تفضیل با آنکه ابتلا و اختبار بر حسن و قبح هر دو تعلق میگیرد از جهت
تحریص است بر ارتکاب احسن و ترغیب است بر ارتقاء در مراتب عالیه علم و عمل **ولئن قلت**
و اگر بگویی تو ای محمد قوم خود را که **انکم مبعوثون** بدرستیکه شما برانگیخته شوید **من بعد**
الموت از پس مرگ برای حساب **لیقولن الذین کفروا** هر آینه گویند آنانی
که کافر شده اند و انکار خدا و رسول نمودند **ان هذا** نیست این سخن **الا سحر مبین**
مگر سحر ظاهر یعنی هر سخن بی اصل و حقیقت **ولئن اخرنا عنهم العذاب**
و اگر تاخیر کنیم از ایشان عذاب موعود را **الی امة معدودة** تا بعضی از اجزاء وقت شمرده شده
بنابراین امة بمعنی وقتست یا بمعنی جماعه از مردم نیز آمده و چنانچه از حضرت امیر المؤمنین و صادقین علیهم السلام مرویست که مراد از امة
معدوده اصحاب قایم آل محمد است صلوات الله علیه و آله که عدد ایشان سیصد و سیزده است یا عدد ایشان موافق عدد
اهل بدر است بنابر اختلاف احادیث و معنی آیه چنین است که اگر تاخیر کنیم عذاب را از ایشان تا زمان ظهور قایم آل محمد
لیقولن هر آینه گویند از روی استهزا **ما یحبسه** ای ای شیء منعه یعنی چه چیز حبس و منع میکند این عذاب را

ازو واقع شدن و بفعل آمدن الا آگاه باشید که یوم یاتیهم روزی که بیاید عذاب برایشان شامل ازو
لیس مصروفا عنهم نیست آن عذاب برگردانیده شده از ایشان و هیچکس را قدرت بر رد آن
نیست یوم منصوبست بخبر لیس شده و این دلیلست بر جواز تقدیم خبر لیس بر لیس و تقدیر کلام چنینست که الا لیس مصروفا
عنهم یوم یاتیهم یعنی آگاه باشید که نیست آن عذاب مصروف از ایشان روزیکه بیاید آن عذاب ایشانرا
وحاق بهم و احاطه کرده بدیشان ما کانوا آن عذابی که بودند ایشان از روی جهل که
به یستهزءون بآن سخریه و استهزا میکردند و تعجیل در نزول آن مینمودند ذکر حاق ماضی بجای
مضارع که مناسب این مقام است بواسطه تاکید و مبالغه است که گویا بتحقیق عذاب ایشانرا احاطه کرده و
لئن اذقنا الانسان و اگر بچشانیم و بخشانیم آدمی را منا از نزد خود رحمة نعمتی را از نعمت
مال و صحت بدن و اولاد و غیر آن از نعمتهای دنیوی ثم نزعناها منه پس باز ستانیم
آن نعمت را ازو بواسطه مصلحتی انه لیئوس هر آینه او ناامید است از فضل الهی بواسطه
بی صبری و عدم اعتماد بر کرم پروردگار عالمیان کفور بسیار ناسپاس است مر نعمت
گذشته را و لئن اذقناه نعماء و اگر بچشانیم و عطا کنیم آدمی را بوجه مصلحت نعمتی
بعد ضراء مسته بعد از سختی که باو رسیده باشد مانند صحت بعد از سقم و غنی بعد از فقر
چه ایراد مسته قبل ازین ایراد یافت لیقولن هر آینه گوید ذهب السیئات عنی
برفت بدیها و مکاره از من و دیگر هرگز ضرری و المی بمن نخواهد رسید انه لفرح فخور
بدرستی که او هر آینه بسیار شادمان و نازان و فخر کننده است برین نعمت و این فرح و فخر او را غافل از شکر
بار آن نعمت الا الذین صبروا استثناء متصل است از الانسان زیرا که انسان
معرف بلام افاده استغراق میکند و حاصل معنی آنست که اگر عطا کنیم همه افراد انسانرا نعمتی پس ازو سلب کنیم
تحقیق او ناامید از فضل الهی است مگر آن افراد انسان که صبر و شکیبائی نمودند در محنت و عملوا الصالحات
و مواظبت کردند بر عملهای نیکو یعنی شکر کردند بر نعمتهای الهی اولئک آن گروه موصوف بصبر و شکر
لهم مغفرة مر ایشانراست آمرزش گناهان و اجر کبیر و مزدی بزرگ
که اقل آن بهشت و نعمتهای بهشت است آورده اند که کفار عرب از روی تعصب و عناد استهزا و استخفاف
بآیات قرآنی میکردند و بطریق اقتراح و تحکم از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله اموری چند میخواستند که
از جمله آن نزول گنج و مالست برای آنحضرت که تا دفع فاقه خود از آن نماید و یا نزول ملائکه است از آسمان که تا آنها تصدیق
قول او نمایند پس حضرت از این سخنان دلتنگ میشد حق تعالی بواسطه تحریص آنحضرت بر ادای رسالت و عدم مبالات او برد

وانکار کفره و فجره این آیه را نازل گردانید که فلعلک تارک پس گویا که تو ای محمد ترک کننده مراد ازین کلام نهی است
یعنی ترک مکن چنانچه در مجمع البیان گفته که لیس قوله فلعلک علی وجه الشک بل المراد به النهی عن ترک اداء الرسالة
بعض ما یوحی الیک برخی را از آنچه وحی کرده شده است بتو یعنی از آنچه مخالف اعتقاد اهل شرک است
از سب آلهه و عیب اصنام ایشان و بعضی گفته اند که لعل برای توقع امریست و توقع امری لازم ندارد وقوع آنرا چه ممکنست که وقوع آن
ممتنع باشد چنانچه در ما نحن فیه عصمت رسول مانع از وقوع خیانت در وحی است پس فلعلک تارک بعض ما یوحی منافات با عصمت رسول ندارد
وضائق به صدرک و گویا تنگست سینه تو بسبب خواندن آن بعض ما یوحی الیک و اظهار آن بر ایشان
ان یقولوا ای مخافة ان یقولوا یعنی از ترس آنکه بگویند ایشان که لولا انزل علیه کنز
چرا فرو فرستاده نشد برو گنجی و مالی که تا بآن دفع فاقه کند و نفقه نماید بمردمان که بوسیله آن تابع او شوند و بعضی
آنست که ضمیر به مبهم است و ان یقولوا مفسر آنست پس وضائق به صدرک باین تقدیر است که وضائق صدرک ان
یقولوا لولا انزل علیه کنز یعنی و تنگست سینه تو بآن یعنی بآنکه بگویند چرا نازل نشده براو گنجی تا دفع فاقه خود از آن کند
او جاء معه ملک یا چرا نیامد باو فرشته که تا تقویت او کند و تصدیق قول او نماید
انما انت نذیر جز این نیست که تو بیم کننده و بر تو همین انذار است و بس و تو در آن تقصیر نمیکنی
پس چرا دل تنگ میشوی از انکار ایشان والله علی کل شیء وکیل
و خدای تعالی بر همه چیز نگهبانست پس توکل بر همچنین وکیلی کن و از سخنان ایشان باک مدار آنچه از سبب نزول این آیه کریمه
و تفسیر آن شنیدی مطابق قواعد مفسرین است اما سبب نزول این آیه چنانچه علی بن ابراهیم رحمه الله تعالی
از حضرت صادق آل محمد صلوات الله علیه و آله روایت کرده اینست که روزی حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
با میر المؤمنین علیه السلم گفتند که من دیشب از خدای تعالی سوال کردم که ترا وزیر من گرداند حق سبحانه و تعالی چنین کرد
و ایضا سوال کردم که ترا وصی من گرداند این معنی نیز قبول درگاه الهی افتاد و سوال کردم که ترا بعد از من خلیفه و جانشین من گرداند بر
امت من حق تعالی ترا خلیفه من گردانید و چون حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله این کلام را در حضور جمعی امیر المؤمنین
علیه السلم فرمودند شخصی از حضار مجلس از روی حسد و عناد گفت که قسم بخدای تعالی که هر آینه صاعی از خرما که در مشک کهنه باشد نزد
من دوست تر است از آنچه محمد درباره علی از خدا مسئلت نموده چرا از خدای تعالی سوال نزول ملائکه نکرد که تا تقویت او نمایند
یا چرا سوال گنج و مال ننمود که تا بآن دفع احتیاج خود کند پس حق تعالی آیه فلعلک تارک بعض ما یوحی الیک را نازل گردانید بنا برین
مراد از بعض ما یوحی الیک امر وزارت و وصایت و خلافت مرتضی علی است که بطریق وحی بر پیغمبر نازل گردانیده و مراد از
لولا انزل آخر آیه آنست که چرا عوض خلافت مرتضی علی گنج یا ملائکه برو نازل نگشت و محمد بن مسعود عیاشی از زید بن ارقم
نقل کرده که روح الامین بولایت علی مرتضی در عشاء عرفه بر پیغمبر خدا نازل شد پس حضرت از ترس آنکه مبادا اهل نفاق

کذب آنحضرت نمایند دل تنگ گردیده و بواسطه مشورت آنکه در موسم اظهار خلافت علی مرتضی نماید جمعی از اصحاب را
طلبید و از جمله آنها یکی من بودم لیکن من دانستم که بعد از مشورت آنها بحضرت چه گفتند که آنحضرت بگریه افتاد در این وقت جبرئیل
نازل شد و بحضرت گفت که آیا جزع میکنی از رسانیدن آنچه حق تعالی ترا بآن مأمور گردانیده حضرت فرمود که کلا یا جبرئیل
از جزع میکنم لیکن حق تعالی میداند که از قریش بمن چه رسیده و ایشان اقرار برسالت من نکردند تا آنکه حق تعالی مرا حکم بجهاد داد و فرو فرستاد جنود
از ملائکه را بنصرت و امداد من فرستاد پس هرگاه و ایشان اقرار برسالت من نکرده باشند چه سان اقرار بولایت و خلافت
مرتضی علی خواهند کرد و دل تنگی مرا سبب اینست پس جبرئیل از نزد حضرت غایب شدند و آیه فلعلک تارک بعض ما یوحی الیک وضائق
به صدرک را نازل گردانیدند و ایضا عیاشی رضی الله عنه از حضرت امام بحق ناطق جعفر صادق سلام الله علیه روایت کرده
که حضرت رسالت پناه محمدی صلوات الله و سلامه علیه و آله بعد از نماز امیر المؤمنین علیه السلم را طلب کردند و بآواز بلند طوری
که جمیع مردمان می شنیدند گفت اللهم هب لعلی المودة فی صدور المؤمنین و الهیبة و العظمة فی صدور المنافقین پس
نزع که قلب عمر است گفت از روی حسد و عناد که هر آینه صاعی از خرما در مشک کهنه احب است نزد من از آنچه علی که محمد
در باب علی کرد چرا از خدای تعالی درخواست نزول ملائکه نکرد تا انها امداد او کنند یا چرا گنجی نخواست که تا بآن دفع فاقه خود
نماید پس حق تعالی ده آیات از سوره مبارکه هود را نازل گردانید که اول آن فلعلک تارک بعض ما یوحی الیک است
ام یقولون افتریه کلمه ام در اینمقام محتمل است که ام متصله باشد بحذف جمله باین تقدیر که آیا مکذبون
فیما اتیتهم به من القرآن ام یقولون افتریه یعنی آیا کافران تکذیب میکنند در باب آیات قرآنی که برای ایشان آورده یا میگویند
که افترا کرده محمد بعض ما یوحی الیه را که از جمله آن ولایت با سعادت حضرت امیر المؤمنین علیه السلم است یعنی آنچه او میگوید
که این امور بطریق وحی و از جانب خدای تعالی بمن رسیده افترا بر خدای تعالی است و آن ساخته و پرداخته خود است و محتمل است که
کلمه ام بمعنی بل اضرابی باشد باینمعنی که ما اضراب کردیم و قطع نظر نمودیم از قول ایشان که میگویند لولا انزل الیه کنز او جاء معه ملک
بلکه ایشان کلامی ازین عجیب تر میگویند که افترا کرده محمد آنچه میگوید که احکام بطریق وحی بمن میرسد **قل** بگو ای محمد ایشان را که
فأتوا بعشر سور مثله بیارید ده سوره که کل واحد آن مانند قرآن باشد در کمال بلاغت
و حسن نظم از این ترجمه معلوم شد که افراد مثله باعتبار کل واحد از عشر سور خواهد بود و اگر نه این اعتبار میبود بایستی
که بعشر سور امثاله بگوید بطریق جمع زیرا که در عشر سور معنی جمعیت متحقق است **مفتریات** حال گونی که بر بافته شده
باشد از نزد شما زیرا که شما نیز مانند من از جمله فصحای زمان خودید پس باید که شما نیز بر افترا و بر بافتن امثال آن قادر باشید بلکه
قدرت شما باید که زیاده از قدرت من باشد از جهت تعلیم و تعلم شما قصص و اشعار عرب را **وادعوا** و بخوانید از
برای معاونت خود در معارضه با قرآن **من استطعتم** هر که را استطاعت بر خواندن او دارید **من دون**
الله بغیر از خدای تعالی **ان کنتم صادقین** ۞ اگر باشید شما از راست گویان

کالکلام و حیانی

کالکلام و حیانی محض افترا است و مخلوق قدرت بر نظم و تألیف آن دارد و چون ایشان از معارضه بعشر سور عاجز آمدند
آیه دیگر آمد که فاتوا بسورة من مثله بواسطه تسهیل امر بر ایشان **فان لم یستجیبوا لکم**
پس اگر اجابت نکردند شما را ای مومنین در آنچه گفتید مر ایشان را از اتیان مانند سور قرآنی که بعضی از آن متضمن ولایت علی علیه السلم است
یا معنی اینست که پس اگر اجابت نکردند مر شما را ای کافران آن جمعی که شما ایشان را بواسطه اعانت خود در باب معارضه با قرآن طلب
داشته بودید **فاعلموا** پس بدانید شما ای مومنین یا پس بدانید شما ای مشرکین **انما انزل** اینکه آنچه فرو فرستاده
شده **بعلم الله** با علم خدای تعالی است و دیگری قادر بر اتیان مثل آن نیست **و ان لا اله الا هو** و
فاعلموا ان لا اله الا هو یعنی بدانید که نیست معبودی بحق مگر او و باقی همه عاجز و قاصرند و صلاحیت معبودیت ندارند **فهل**
انتم مسلمون ۞ پس آیا هستید شما ای مومنان ثابت بر اسلام و راسخ در آن یا آنکه آیا هستید شما ای کافران
بعد از دریافت عجز خود و آلهه خود تابع و منقاد اوامر الهی و در حدیث حضرت صادق علیه السلم است که پس آیا هستید شما گردن نهاده
مر ولایت مرتضی علی علیه السلم را **من کان یرید الحیوة الدنیا** هر که باشد که خواهد زندگانی
دنیا **و زینتها** و آرایش آنرا در حدیث حضرت صادق علیه السلم آمده که مراد از من کان فلان و فلان است
نوف الیهم تمام رسانیم بسوی ایشان **اعمالهم** جزای کارهای نیکوی ایشان را **فیها**
در دنیا از صحت و وسعت و اموال و ریاست **وهم فیها** و ایشان در دنیا **لا یبخسون** نقصان کرده
نمیشوند یعنی جزای ایشان کم داده نمیشود **اولئک الذین** این گروه آنانند که **لیس لهم** نیست مر ایشان را
فی الاخرة الا النار در آن سرای دیگر یعنی در قیامت مگر آتش دوزخ **وحبط ما**
صنعوا فیها و باطل و تباه گشت آنچه کردند در دنیا و ثواب اخروی بر آن مترتب نگشت بنابرین فیها متعلق است
بصنعوا و ضمیر راجع بدنیاست و گفته اند که فیها متعلق باشد بحبط و ضمیر در این صورت راجع خواهد بود باخرت یعنی باطل شد در
آخرت آنچه ایشان کردند زیرا که آنچه کردند بمحض اغراض دنیوی کردند نه بر وجه اخلاص تا ثواب اخروی بر آن مترتب شود صاحب
مجمع البیان گفته که و هذا الحق ما ذهبنا الیه من ان الاحباط عبارة عن ابطال نفس العمل بان یقع علی غیر الوجه الذی یستحق الثواب
و اما احباط باینمعنی که عملی عمل دیگر را باطل کند بعضی از خصوصیات مطابق مذهب اهل حق نیست **وباطل ما کانوا**
یعملون ۞ و نابود است آنچه بودند که میکردند زیرا که آن عمل را که بمعنی بجا می آوردند علی بن ابراهیم آورده که اگر کسی کاری
بواسطه مزد دنیوی بکند حق تعالی مزد او از دنیا باو عطا خواهد کرد اما آن عمل در آخرت باطل و نابود است بلکه عامل آن در آتش
دوزخ خواهد بود **افمن کان علی بینة من ربه** آیا پس کسی که باشد بر برهان
عقلی و حجتی یقینی ظاهر از جانب پروردگار او که دلالت کند او را بر حق و صواب **و یتلوه** و از پی در آید آن
کس را برهان عقلی او را **شاهد منه** گواهی از طرف پروردگار او که گواهی دهد بر صحت آن انچنین شخصی

که محلی باین صفات باشد مانند و برابر هست با کسی که اینچنین نباشد یعنی نیست که برابر نخواهد بود بنابرین خبر افمن کان محذوفست
و تقدیر کلام چنین است که افمن کان علی بینة من ربه کمن لا بینة له ولا شاهد منه و در اخبار و احادیث عامه و خاصه وارد شده که مراد
از من کان علی بینة محمد مصطفی صلی الله علیه و آله است و مراد از شاهد منه علی بن ابی طالب علیه السلام است با جمیع ائمه هدی علیهم السلام بعد از او
چنانچه در بعضی احادیث آمده در امالی صدوق مرویست که شخصی در حضور امیر المؤمنین علیه السلام برخواست و گفت یا امیر المؤمنین
کدام آیه قرآنست که در شان تو نازل شده حضرت فرمودند که آیا تو آیه افمن کان علی بینة من ربه و یتلوه شاهد منه را در سوره هود استماع ننموده
آنشخص گفت آری یا امیر المؤمنین پس حضرت فرمود که آن کس که بر بینه است از جانب پروردگار او محمد است صلوات الله علیه و آله
و آن کس که شاهد بر اوست منم علی بن ابی طالب و من از ویم و او از من و باین مضمون احادیث بسیار از ائمه اطهار دیده شده و سوق احادیث
دالست بر اینکه ضمیر منه در و یتلوه شاهد منه راجعست بمن کان که مراد از آن پیغمبر است باین معنی که در عقب او در آید شاهدی که از او
باشد و قرابت قریبه با او داشته باشد و مصداق اینچنین شاهدی علی بن ابی طالب علیه السلام است چنانچه در تفسیر کبیر اورده
که و قد یقال المراد بالشاهد هو علی بن ابی طالب و المعنی انه یتلوا تلک البینة و قوله منه ای هذا الشاهد من محمد و بعض منه
والمراد منه تشریف هذا الشاهد بانه بعض من محمد **ومن قبله کتاب موسی** و بود
پیش از پیغمبر و کتاب او کتاب موسی که توریه است و آن مصدق است مر سید پیغمبر را به نبوت و رسالت و مر
اولیا را بوصایت و خلافت **اماما** در حالتی که آن توریه پیشوا بود در امور دینیه مر اهل حق را
ورحمة و نعمتی بود از جانب خدای تعالی بر عباد او علی بن ابراهیم رحمه الله از حضرت ابی جعفر الباقر علیه السلام
روایت کرده که این آیه اینچنین نازل شد که افمن کان علی بینة من ربه یعنی رسول الله صلی الله علیه و آله و یتلوه شاهد منه اماما
و رحمة و من قبله کتاب موسی لیکن در تالیف قرآنی تقدیم و تاخیر کرده اند **اولئک یؤمنون به**
آن گروه که تابع بینه اند ایمان می آورند به پیغمبر و کتاب او **ومن یکفر به** و هر که کافر شود به پیغمبر
من الاحزاب از اهل مکه و گروه گروه شدند بر عداوت پیغمبر صلوات الله علیه و آله **فالنار**
موعده پس آتش دوزخ وعده گاه اوست و لامحاله بانجا برسد **فلا تک** پس مباش تو ای سامع
فی مریة منه در شک ازین موعد یا امر ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام که شاهد عبارت از وست
انه الحق به درستی که این وعده یا ولایت امیر المؤمنین علیه السلام راست و درست است **من ربک**
از جانب پروردگار تو **ولکن اکثر الناس لا یؤمنون** و لیکن بیشتر مردمان
ایمان نمی آرند بواسطه قلت فکر و اختلال در تدبر ایشان **ومن اظلم** و کیست ستمکارتر **ممن**
افتری علی الله کذبا از آن کس که افترا بندد بر خدای تعالی دروغ را یا نفیسم که اسناد
دهد بخدای تعالی چیزی را که از جانب او نازل نشده و نفی کند آنچه را که نازل شده **اولئک** آن گروه مفتریان

یعرضون علی ربهم عرض کرده خواهند شد در موقف حساب بر پروردگار ایشان یعنی ایشان را
در محل حساب بازداشته اند و افعال اعمال ایشان حق تعالی جزا ایشان خواهد داد **ویقول الاشهاد** و میگویند
گواهان یعنی ائمه معصومین علیهم السلام چنانچه صریح حدیث حضرت صادق علیه السلام است و مفسرین عامی گفته اند که مراد از اشهاد
یا ملائکه اند یا انبیا یا جوارح عباد ایشان میگویند **هؤلاء الذین کذبوا علی ربهم**
این گروه آنانند که از فرط عناد دروغ گفتند بر پروردگار خود یعنی بر رسولان پروردگار خود و بعد از این حق تعالی میفرماید که
الا لعنة الله علی الظالمین بدانید و آگاه باشید که لعنت خدای تعالی بر ستمکاران است
یعنی بر ستمکاران آل محمد صلوات الله علیه و آله که غصب حق ایشان کردند **الذین یصدون**
آن ستمکارانی که باز میدارند مردمان را **عن سبیل الله** از راه خدای تعالی که آن امامت ائمه دین است
ویبغونها عوجا و توصیف میکنند راه خدا را بکجی و انحراف از حق یا آنکه طلب میکنند اهل راه خدا را
که از دین حق منحرف شوند بنابرین یبغونها بتقدیر و یبغون اهلها است و در صحاح گفته سبیل را مذکر و مونث آورده چنانچه
حق تعالی فرموده و ان یروا سبیل الرشد لا یتخذوه سبیلا ضمیر لا یتخذوه را که راجع بسبیل است مذکر آورده و اما تانیث چنانچه فرموده
قل هذه سبیلی و چنانچه در اینجا ضمیر راجع بسبیل را مونث آورده و فرموده و یبغونها عوجا **وهم بالاخرة**
و حال آنکه ایشان باحوال آخرت **هم کافرون** ایشان منکرانند لفظ هم تکرار جهة تاکید و اختصاص ایشانست
بکفر محمد بن مسعود عیاشی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که هم اربعة ملوک من قریش یتبع بعضهم بعضا یعنی
حضرت فرمودند که مراد ازین گروه چهار پادشاهند از قریش که متابعت میکنند بعضی از ایشان بعضی دیگر را و در عقب یکدیگر می آیند
بر عقلا پوشیده نیست که مراد ازین ملوک اربعه قریش ابوبکر و عمر و عثمن و معویه است **اولئک** آن گروه کافران
لم یکونوا معجزین نمی باشند عاجز کننده مر خدا را از عقاب خودشان **فی الارض**
در زمین یعنی در دنیا **وما کان لهم** و نبود مر ایشان را **من دون الله** بجز از خدای تعالی
من اولیاء هیچ دوستان که دفع کنند از ایشان عذاب الهی را لیکن تاخیر عذاب ایشان کرد تا روز قیامت
تا عقاب ایشان سخت تر و پاینده تر باشد **یضاعف لهم العذاب**
کلام مستانفست یعنی دو چندان شود مر ایشان را عذاب **ما کانوا** ای بما کانوا یعنی بسبب آنچه
بودند ایشان که در دار دنیا **یستطیعون السمع** استطاعت داشتند شنیدن حق را و نمی
شنیدند **وما کانوا یبصرون** ای بما کانوا یبصرون یعنی و بسبب آنچه بودند
ایشان که استطاعت داشتند که ببینند آیات و علامات حق را و نمی دیدند بنابرین تقدیر کلمه ما در هر دو جا بمعنی موصولست
و محتمل است که کلمه ما مصدریه بمعنی ما دام باشد باین معنی که عذاب بر ایشان مضاعف میشود ما دامی که استطاعت شنیدن

داشته باشند و مادامی که چیزی را توانند دید یعنی مادامی که در قید حیوة باشند و چون در آخرت همیشه حیوة دارند پس همیشه عذاب ایشان
در قیامت مضاعف خواهد بود و در اکثر تفاسیر کلمهٔ ما را نافیه گرفته اند یعنی نبودند ایشان که در دنیا استطاعت شنیدن حق
داشتندی بواسطه اعراضی که از حق داشتند و نبودند که ببینند آیات الهی را زیرا که ایشان خود را از شنیدن و دیدن حق کر و کور
ساخته بودند و آنچه علی بن ابراهیم ایراد کرده مؤید این معنی است زیرا که در تفسیر ما کانوا یستطیعون السمع آورده که ای قدروا ان
یسمعوا اندکه امیر المؤمنین علیه السلام **أُولَٰئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ** آن گروه
جمعی اند که زیان کردند نفسهای خود را و کاری کردند که وبال آن راجع بایشان گردید **وَضَلَّ عَنْهُم**
و گم شد از ایشان **مَّا كَانُوا يَفْتَرُونَ** آنچه بودند که افترا میکردند از شفاعت
بتان و ملائکه **لَا جَرَمَ** بی شک و شبهه **أَنَّهُمْ** بحقیقت که ایشان **فِي الْآخِرَةِ** در آن سرای
هُمُ الْأَخْسَرُونَ ایشانند زیان کارترین زیان کاران **إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا** بدرستی
که آنانکه ایمان آوردند **وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ** و کردند کارهای نیکو **وَأَخْبَتُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ**
و آرام گرفتند بذکر پروردگار خود و خضوع و خشوع نمودند برای خدای تعالی **أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ**
الْجَنَّةِ این گروه ملازمان و یاران بهشتند **هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ** ایشان در آن
جنت جاوید مانندگانند در اصول کافی روایت کرده که زید شحام گفت که من بعرض حضرت امام جعفر صادق علیه السلام رسانیدم
که نزد ما کسی است که او را کلیب میخوانند و هر حکمی که از جانب شما بما میرسد بدون آنکه آنرا تأویلی یا تخصیصی نماید گوید تسلیم کردم
و انقیاد نمودم و بجهت آن او را کلیب تسلیم نام نهاده ایم زید گوید که حضرت رحمت بر کلیب فرستاد و ما را مخاطب ساخته
فرمود که آیا میدانید که تسلیم چه معنی دارد پس ما ساکت شدیم و جوابی نگفتیم بعد از این حضرت فرمود که بخدا قسم که تسلیم
ما اخبات است که حق تعالی فرموده ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات و اخبتوا الی ربهم و مراد آنست که خضوع و فروتنی
با ما و قبول قول ما کردن همان فروتنی با خدای تعالی و تسلیم و قبول قول او جل جلاله نمودنست زیرا که هر کلامی و حکمی که ما میگوئیم
[illegible] جانب الله است آنچه استاد ازل گفت بگو میگویم **مَثَلُ الْفَرِيقَيْنِ** مثل دو فرقه که
کافر و مؤمن باشند **كَالْأَعْمَىٰ وَالْأَصَمِّ** مانند مثل کور و کر است **وَالْبَصِيرِ وَالسَّمِيعِ**
مانند مثل بینا و شنوا اول حال اول و ثانی حال ثانیست **هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا** آیا برابرند
این دو فرقه از روی مثل زدن یعنی برابر نمیشوند **أَفَلَا تَذَكَّرُونَ** آیا فکر نمیکنید و تأمل نمینمائید
در حقیقت این کلام تا معلوم شما شود که اعمی اهل کفر [illegible] و بصیر عمل کننده بحق و چون حق تعالی ذکر وعده و وعید و ترغیب
نمود در عقب آن بیان اخبار انبیا مینماید جهت تأکید آن و میفرماید که **وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا** و هر آینه بحقیق فرستادیم
نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ نوح را بسوی قوم او پس گفت نوح مر ایشان را **إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ**

مُّبِينٌ بدرستی که من شما را بیم کننده ام آشکارا **أَن لَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ**
ای بان لا تعبدوا الا الله یعنی عبادت مکنید مگر خدای تعالی را **إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ** بدرستی که من
میترسم بر شما **عَذَابَ يَوْمٍ أَلِيمٍ** عذاب روزی که آن روز دردناکست و این توصیف بطریق مبالغه
باین معنی که چون درد در آن روز ظاهر میشود گویا که آن روز دردناکست و بعضی گفته اند که عذاب یوم الیم باین تقدیر است که عذاب
یوم الیم عذابه یعنی عذاب روزی که دردناکست عذاب آن روز پس حذف کرده اند عذاب را امید که حق تعالی حذف عذاب آن روز کند
و از جمیع مؤمنین کند و اکتفا نمودند بضمیر آن که در الیم مستکن و پوشیده است و چون عاقبت کار قوم نوح که آن ایمان
نیاوردن [illegible] بکفر است بر حضرت نوح معلوم نبود لهذا انی اخاف علیکم عذاب یوم الیم فرمودند و الا جزم بر عذاب
قوم کفار بود **فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا** پس گفتند بزرگان و رئیسان آنانکه کافر شدند
مِن قَوْمِهِ از قوم نوح **مَا نَرَاكَ** نمی بینیم ترا ای نوح **إِلَّا بَشَرًا مِّثْلَنَا**
مگر آدمی مانند ما پس ترا چه مزیتی و فضلی بر ما باشد که تا بر ما اطاعت تو لازم باشد **وَمَا نَرَاكَ اتَّبَعَكَ**
و نمی بینیم ما که متابعت کرده باشند ترا **إِلَّا الَّذِينَ** مگر آنانکه **هُمْ أَرَاذِلُنَا** ایشان فرومایگان
و خسیسان قوم ما اند **بَادِيَ الرَّأْيِ** محتملست که متعلق باشد بقول خدای تعالی که فرموده اتبعک باین معنی که فقرا
قوم ما در اول امر متابعت تو کردند بدون آنکه فکری یا تأملی در آن نمایند که اگر فکر میکردند راضی بمتابعت تو نمیشدند یا آنکه
این فقرا و اراذل تابع تو شدند بحسب ظاهر نه در باطن و این اشارت باظهار نفاق ایشانست و محتملست که متعلق بهم
اراذلنا باشد یعنی هر که در متابعان تو نگرد و صفت رذالت و خست از ایشان مشاهده کند **وَمَا**
نَرَىٰ لَكُمْ و نمی بینیم مر شما را یعنی مر ترا ای نوح و متابعان ترا **عَلَيْنَا مِن فَضْلٍ**
بر ما از زیادتی و افزونی در کثرت مال و جاه **بَلْ نَظُنُّكُمْ** بلکه گمان میبریم شما را **كَاذِبِينَ**
دروغ گویان در ادعای نبوت **قَالَ** گفت نوح **يَا قَوْمِ** ای قوم من **أَرَأَيْتُمْ** خبر دهید مرا
إِن كُنتُ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ اگر باشم من بر حجتی ظاهر **مِّن رَّبِّي** از نزد پروردگار من
وَآتَانِي و داده باشد مرا خدای تعالی **رَحْمَةً مِّنْ عِندِهِ** نعمتی از جانب خود که آن نبوت است
فَعُمِّيَتْ عَلَيْكُمْ پس پوشیده شده باشد بر شما آن حجت ظاهر بجهت قلت تدبر شما
در آن **أَنُلْزِمُكُمُوهَا** آیا در بیگانم اکراه و اجبار شما میتوانم کرد بر قبول آن بینه یعنی اکراه و اجبار نمیتوانم
کرد **وَأَنتُمْ لَهَا كَارِهُونَ** حال آنکه شما باشید مر آن حجت را و قبول نمودن
آنرا کاره و ناخواهندگان اگرچه قبل از این هم بینه مذکور شد و هم رحمت لیکن در فعمیت ضمیر مفرد آورد که راجع به بینه شود
و ضمیر تثنیه نیاورد که راجع به بینه و رحمت هر دو گردد و اشارت براینکه بینه فی نفسها همان رحمتست و میتواند که ضمیر فعمیت

باج بکل واحد از بینه و رحمت شود **وَيَا قَوْمِ** و ای قوم من **لَا أَسْأَلُكُمْ** سوال نمیکنم از شما **عَلَيْهِ**
بر تبلیغ رسالت **مَالًا** زیرا که آن مال مزد کار من باشد اگرچه تبلیغ که مرجع ضمیر است در سابق صریحا مذکور نشده اما چون رسالت
مذکور شده و لازم رسالت تبلیغ است پس گویا که ضمنا تبلیغ مذکور شده **إِنْ أَجْرِيَ** نیست اجر و مزد کار من که ثواب
اخرویست **إِلَّا عَلَى اللَّهِ** مگر بر خدای تعالی آورده اند که اشراف قوم نوح بحضرت نوح میگفتند که اراذل قوم را که مجالست
با ایشان عیب است از مجلس خود دور کن تا ما پیش تو آمد شد کنیم چنانچه کفار زمان خاتم الانبیا صلوات الله علیه و آله این سخن موجود
را بآنحضرت میگفتند پس نوح در جواب ایشان گفت که **وَمَا أَنَا بِطَارِدِ الَّذِينَ آمَنُوا** و نیستم من
دور کننده آنها که ایمان بخدا و برسول او آورده اند **إِنَّهُمْ** بدرستی که ایشان **مُلَاقُو رَبِّهِمْ**
ملاقات کننده اند پروردگار خود را و دریابنده اند قرب جناب الهی را اگر من ایشان را طرد و منع کنم ایشان نزد خدای تعالی با من
خصومت نمایند یا آنکه چون ایشان فایز بقرب جناب الهی اند چه نوع ایشان را از نزد خود دور کنم **وَلَٰكِنِّي أَرَاكُمْ**
ولیکن من می بینم شما را **قَوْمًا تَجْهَلُونَ** گروهی که نمیدانید حق را و اهل حق را که اینچنین کسان را اراذل
مینامید **وَيَا قَوْمِ** و ای قوم من **مَنْ يَنْصُرُنِي** کیست که یاری کند مرا **مِنَ اللَّهِ** یا از انتقام و عذاب
خدای تعالی **إِنْ طَرَدْتُهُمْ** اگر دور کنم بگفته شما ایشان را **أَفَلَا تَذَكَّرُونَ**
آیا فکر نمیکنید شما که تا بدانید که سوال طرد ایشان عین خطاست چون قوم نوح طعنه بر نوح میزدند که تو با فقیران و اراذل صحبت
میداری حضرت نوح در جواب ایشان فرمود که **وَلَا أَقُولُ لَكُمْ** و نمیگویم من مر شما را که
عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ نزد من خزینه‌های اموال خدای تعالی است تا آنکه ایشان را از دولت
فقر برآورده غنی گردانم اگر خدای تعالی خواهد و مصلحت داند غنی میگرداند ایشان را و همچنین قوم نوح بر او طعنه میزدند که این جماعتی
که ایمان بتو آورده اند از روی نفاق است در بادی الرای حضرت نوح در جواب ایشان فرمود که **وَلَا أَعْلَمُ**
الْغَيْبَ معطوف است بر عندی ای ولا اقول انا اعلم الغیب یعنی و نمیگویم من که میدانم خبرهای پنهان را تا از بواطن
مردمان خبر داشته باشم و حکم کنم بنفاق این قوم بلکه نظر من بر ظاهر است انا نحکم بالظاهر **وَلَا أَقُولُ إِنِّي**
مَلَكٌ و نمیگویم مر شما را که من فرشته ام تا شما تکذیب من نمایید و گویید ما انت الا بشر مثلنا
وَلَا أَقُولُ و نمیگویم **لِلَّذِينَ تَزْدَرِي أَعْيُنُكُمْ** مر آنان را که بذلت و خواری
می بینند ایشان را دیده‌های شما و بدین سبب میگویید که هم اراذلنا **لَنْ يُؤْتِيَهُمُ اللَّهُ خَيْرًا**
هرگز نمیدهد ایشان را خدای تعالی نیکویی زیرا که آنچه خدای تعالی برای ایشان در آخرت مهیا و آماده کرده بهتر است از آنچه شما را
در دنیا داده تزدری از باب افتعالست و مجردش زری است و چون زری را بباب افتعال برند ازتری میشود تا را قلب
بدال میکنند بواسطه مجانست تا و دال در مخرج چه هر دو از حروف مجهوره اند پس ازدری شد و مضارع مونث تزدری است

اللَّهُ أَعْلَمُ خدای تعالی داناتر است **بِمَا فِي أَنْفُسِهِمْ** بآنچه در دلهای ایشانست از اخلاص و ایمان
پس اگر بدعی یکی از این امور مذکور شوم **إِنِّي إِذًا** بدرستی که من در این هنگام **لَمِنَ الظَّالِمِينَ** هر آینه باشم
از جمله ستمکاران **قَالُوا** گفتند قوم نوح **يَا نُوحُ قَدْ جَادَلْتَنَا** ای نوح بتحقیق تو با ما مجادله
و مخاصمه کردی **فَأَكْثَرْتَ جِدَالَنَا** پس بسیار گردانیدی مخاصمه با ما را یعنی با ما انواع
و اقسام جدال بعمل آوردی **فَأْتِنَا** پس بیار برای ما **بِمَا تَعِدُنَا** بآنچه وعده داده ما را بآن از عقاب و
عذاب **إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ** اگر باشی تو از راست گویان در این امر
که خدای تعالی ما را بر کفر عذاب خواهد کرد **قَالَ** گفت حضرت نوح **إِنَّمَا يَأْتِيكُمْ بِهِ اللَّهُ**
جز این نیست که بیارد برای شما خدای تعالی آن عذاب موعود را **إِنْ شَاءَ** اگر خواهد در دنیا یا در آخرت
وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ و نیستید شما عاجز کنندگان مر خدای تعالی را از تعذیب خود و نمی‌توان
وَلَا يَنْفَعُكُمْ نُصْحِي و نفع نمیدهد مر شما را نصیحت من **إِنْ أَرَدْتُ** اگر اراده کنم
أَنْ أَنْصَحَ لَكُمْ اینکه نصیحت کنم شما را **إِنْ كَانَ اللَّهُ يُرِيدُ** اگر باشد که خدای
تعالی اراده کند **أَنْ يُغْوِيَكُمْ** اینکه بواسطه فرط عناد و گمراهی گمراه گرداند شما را یعنی ناامید گرداند شما را از رحمت شامل
خود یا آنکه تخلیه کند و واگذارد شما را بحال خود و توفیق رفیق شما نگرداند و میتواند که اغوا بمعنی اهلاک باشد بنابرین ان کان الله
یرید ان یغویکم بمعنی یهلککم خواهد بود که ان کان الله یرید ان یهلککم مخفی نماند که درین مقام ایراد دو شرط شده با تقدیم جزا آنها
و تقدیر کلام چنین است که ان کان الله یرید ان یغویکم فان اردت ان انصح لکم لا ینفعکم نصحی بنابرین لا ینفعکم نصحی جزا ان اردت ان
انصح لکم است و مجموع این شرط و جزا جزا ان کان الله یرید ان یغویکم و چون جزا هر دو شرط مقدم بر شرط واقع شده و
بامحققان و بعضی تقدیم جزا بر شرط جایز نیست لهذا گفته اند که آنچه مقدم است دال بر جزاست نه جزا و تقدیم دال بر جزا را
بر شرط جایز داشته اند **هُوَ رَبُّكُمْ** اوست پروردگار شما **وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ**
و بسوی جزای او تعالی شانه بازگردانیده خواهید شد **أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ** کلام حق تعالی است و داخل کلام نوح علیه السلم
نیست اگر کلام منقطع است تقدیر کلام چنین میشود که آیا نمی کفار مکه بما اخبرهم به محمد صلی الله علیه و آله من نبا قوم نوح ام یقولون افتراه
محمد من تلقاء نفسه چنانچه صاحب مجمع البیان تصریح کرده یعنی آیا کافران مکه تصدیق میکنند محمد را صلی الله علیه و آله بآنچه بیان کرده
از برای ایشان از اخبار قوم نوح یا آنکه تصدیق نمیکنند و میگویند که این سخنانیست که از پیش خود بربافته و از جانب الله نیست و اگر ام منقطعه
بمعنی بل است معنی چنین است که بلکه همین قوم نوح افترا بپیغمبر خود نسبت دادند بلکه کفار مکه نیز میگویند که محمد دروغ میگوید که قرآن
خدای تعالی است یا آنکه خصوص این اخبار نوح از خدای تعالی است و بطریق وحی باو رسیده **قُلْ** بگو ای محمد **إِنِ افْتَرَيْتُهُ**
اگر افترا کرده باشم آن را **فَعَلَيَّ إِجْرَامِي** ای فعلی عذاب اجرامی یعنی پس بر منست عذاب و نکال گناه کردن

من و اگر افترا کرده باشم و صادق باشم در قول خود پس بر شماست وبال و عقاب تکذیب من اجرامی بکسر همزه مصدر است یعنی گناه
و اجرامی بفتح همزه چنانچه بعضی قرا خوانده اند جمع است و معنی فعلی اجرامی بفتح همزه اینست که پس بر منست عذاب گناهان من و
أنا بريء و من بیزارم و مؤاخذه نمیشوم **مما تجرمون** از آن گناهی که شما میکنید در اسناد افترا او بکذب
بمن پوشیده نماند که ام یقولون افتریه تا اینجا جمله معترضه است که در میان اخبار قوم نوح در آمده چنانچه قبل از ین تصریح بدین کردیم و بعد از ین
باز بر سر اخبار نوح آمده و میفرماید که **وأوحي إلى نوح** و وحی کرده شده بسوی نوح **أنه لن يؤمن**
من قومك آنکه هرگز ایمان نخواهند آورد از میان قوم تو **إلا من قد آمن** مگر آنکس
که ایمان آورده پیش از ین **فلا تبتئس** پس اندوهگین مباش تو **بما كانوا يفعلون**
بآنچه بودند ایشان که میکردند از تکذیب و ایذاء تو **واصنع الفلك** و بساز کشتی را
بأعيننا بپیش چشمهای ما و در حضور ما یعنی در حالتی که متلبس باشد بحفظ ما و حفظ ما از افزون کردن تو باشد
پس تعبیر با عین جمع که دلالت بکثرت آلت حس دارد بجهت مبالغه در حفظ خواهد بود **ووحينا** و بدان
طرزی که ما بتو وحی کرده ایم و از حدیث روضه کافی مستفاد میشود که وحی درین مقام بمعنی سرعتست یعنی که بساز
کشتی را بسرعتی که ما مقرر ساخته ایم زیرا که در روضه مفضل بن عمر روایت کرده که من بحضرت صادق علیه السلم گفتم که قربانت
شوم در چند مدت نوح سفینه خود را باتمام رسانید حضرت فرمود فی دورین گفتم و کم الدورین یعنی چند است دو دور
حضرت فرمود هشتاد سال گفتم عامه میگویند که اتمام کشتی در پانصد سال بوقوع پیوسته حضرت فرمود چنین نیست
و چون چنین باشد که حق تعالی فرموده و وحینا یعنی مراد از وحی درین مقام سرعتست چنانچه جوهری در کتاب صحاح تصریح بآن نموده
و اتمام آن در مدت مدید پانصد سال منافاتست با حکم سرعت دارد و در بعضی روایات آمده که در مدت دویست سال
آن کشتی باتمام رسیده **ولا تخاطبني** و خطاب مکن با من باستدفاع عذاب **في الذين**
ظلموا در حق آنانکه ستم کردند و ایمان نیاوردند **إنهم مغرقون**
بدرستیکه ایشان حکم کرده شده اند بآنکه از جمله غرق شدگان باشند علی بن ابراهیم در حدیث کالصحیح از حضرت
صادق علیه السلم روایت کرده که نوح علیه السلم سیصد سال در میان قوم خود بود و ایشان را بخدا دعوت مینمود و ایشان
اجابت او نکردند تا آنکه حضرت نوح اراده دعای بد ایشان کرد پس آمدند پیش او در وقت طلوع آفتاب دوازده هزار
قبیله از قبایل ملائکه آسمان دنیا که ثخن و غلظت این پانصد ساله راهست و از آسمان دنیا تا دنیا پانصد ساله راه و حق سبحانه
و تعالی ما را با وجود این همه بعد مسافت در وقت طلوع آفتاب پیش تو فرستاده و ما در همان وقت بتو رسیدیم و از تو
استدعای آن داریم که بقوم خود دعای بد نکنی نوح گفت مهلت دادم ایشان را سیصد سال و چون بر ایشان ششصد سال
گذشت و ایمان نیاوردند اراده کرد نوح که بر ایشان دعای بد کند درین اثنا دوازده هزار قبیله از قبایل ملائکه آسمان دوم

نزد حضرت نوح آمدند نوح گفت شما چه جماعتید گفتند ما دوازده هزار قبیله ایم از قبایل ملائکه آسمان دوم و ثخن و غلظت این آسمان دوم
ثخن و غلظت آسمان دنیا پانصد ساله راهست و از آسمان دوم تا آسمان دنیا پانصد ساله راه و دانستی که غلظت آسمان دنیا پانصد ساله
راهست و از آسمان دنیا تا دنیا پانصد ساله راه که مجموع دو هزار سال راه باشد و در وقت طلوع آفتاب از جاهای خود بیرون آمده ایم
و در وقت نیم چاشت که بتو رسیده و سوال میکنیم از تو که از نفرین و دعای بد کردن قوم خود بگذری نوح فرمود که مهلت
دادم ایشان را سیصد سال دیگر و چون بر قوم نهصد سال گذشت و ایمان نیاوردند نوح قصد دعای بد بر ایشان کرد بنا بر این
حق سبحانه و تعالی آیه لن يؤمن من قومك إلا من قد آمن فلا تبتئس بما كانوا يعملون را نازل گردانید پس نوح فرمود که رب لا تذر على الأرض
من الكافرين ديارا و حق تعالی امر کرد نوح را که غرس درخت خرما نماید و او متوجه غرس نخل گردید و قوم او که بر او میگذشتند میدیدند
که او درخت خرما مینشاند استهزا میکردند مر نوح را و سنگ بطرف او می انداختند و میگفتند که شیخ نهصد ساله در بنوبت درخت
خرما می نشاند و چون پانصد سال از غرس درخت خرما گذشت و آن درخت شومند و مستحکم گردید حق تعالی امر کرد نوح را که آن درختان را
قطع نماید و چوبهای آنرا در احتیاج سفینه صرف کند چنانچه حق تعالی میفرماید **ويصنع الفلك** و میساخت
نوح کشتی را و این حکایت از حال ماضی است در روضه کافی از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده که طول سفینه نوح هزار و
دو صد گز بود و عرض آن هشتصد گز و عمق آن هشتاد گز و در عیون اخبار الرضا علیه السلم از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه
روایت کرده که طول کشتی هشتصد ذرع بود و عرض آن پانصد ذرع و عمق آن هشتاد ذرع و در روضه کافی از حضرت امیر المؤمنین
علیه السلم روایت کرده که حضرت نوح سفینه خود را در میان مسجد کوفه ساخت و اگر چه بالفعل این مسجد را وسعتی چندان نیست که
کشتی باین بزرگی در وسط آن مسجد ساخته شود اما در زمان نوح وسعت داشت هشتصد ذرع از آن کم کرده اند علی بن ابراهیم از
حضرت صادق علیه السلم روایت کرده که در وقت ساختن سفینه نوح متوجه درگاه الوهیت شده گفت ای پروردگار
من کیست که در ساختن این سفینه با من یاری کند و همراهی نماید وحی ربانی بر او نازل گردید که قوم خود را بخوان با ایشان بگو که هر کدام
از شما که در ساختن این سفینه همراهی من کند برابر آنچه او بتراشد از من طلا و نقره بگیرد پس این قوم معاونت حضرت نوح در آمدند
و مع هذا با آنحضرت سخریه و استهزا مینمودند چنانچه حق تعالی فرموده **وكلما مر عليه**
و هر گاه که بگذشتندی بر او **ملأ من قومه** گروهی از رؤسای قوم او **سخروا منه**
استهزا میکردند با او از ساختن کشتی بعضی میگفتند که نوح بعد از نبوت اختیار صنعت نجاری کرده و بعضی دیگر میگفتند
که در جایی که اصلا آب یافت نمیشود سفینه میسازد **قال** گفت نوح مر این قوم را **إن تسخروا منا**
اگر سخریه و استهزا میکنید از فعل **فإنا نسخر منكم** پس ما نیز سخریه و استهزا خواهیم
کرد از عمل شما در آنوقت که بمکافات آن خواهید رسید که آن عبارتست از غرق در دنیا و حرق در آخرت **كما تسخرون**
چنانچه شما امروز استهزا میکنید هر چند سخریه از قبیل معاصی است و انبیا مبرا از معاصی اند اما اطلاق سخریه بر مقابل آن

از روی صنعت مشاکلت است مثل قول خدای تعالی که فرموده وجزاء سیئة سیئة مثلها **فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ**
پس زود باشد که بدانید **مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ** آن کس را که بیاید بدو عذابی که رسوا گرداند او را
در دنیا و آن اهلاک اوست بطوفان **وَيَحِلُّ عَلَيْهِ** و فرود آید بر او و واجب شود او را در آخرت
عَذَابٌ مُقِيمٌ عذابی دایم که آن احراق اوست بآتش دوزخ **حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَمْرُنَا**
کلمه حتی با عتقاد صاحب مجمع البیان متعلق است بقول خدای تعالی که فرموده و یصنع الفلک یعنی امر کردیم نوح را که ساختن
سفینه پردازد تا وقتی که آمد عذاب ما یا آمد امر ما بعذاب و با عتقاد صاحب کشاف متعلق است بقول خدای تعالی که گفته و یصنع
الفلک با این معنی که حضرت نوح میساخت سفینه را تا آن وقتی که آمد زمان عده ما **وَفَارَ التَّنُّورُ** و بجوشید و مرتفع
گردید آب در تنور چنانچه آب در دیگ می جوشد و به بالا می آید در معنی تنور مفسرین را اختلافست بعضی گفته اند که مراد از
تنور تنور نان پزیست و گویند که این تنوری بود از سنگ که حوا از آن نان می پخت و بمیراث بنوح رسید و بعضی گفته اند که تنور
در فار التنور ماخوذ از نور الصبح تنویرا است و مراد از آن طلوع آفتاب و ظهور نور اوست و تقدیر کلام چنین است که و یصنع الفلک
حتی جاء امرنا بالعذاب و طلع الفجر و ظهر امارات دخول النهار و جمعی گفته اند که مراد از تنور روی زمین است باین معنی که آب از
روی زمین شروع بجوشیدن کرد و وجوه دیگر نیز گفته اند لیکن بر احادیث اهل بیت طیبین و طاهرین سلام الله
علیهم اجمعین همین معنی اول و ثانی بتصریح ائمه چنانچه در باب معنی اول مفضل بن عمر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده
که آن تنور در خانه عجوزه مؤمنه بود در عقب قبله جانب راست مسجد کوفه و علی بن ابراهیم آورده که آن تنور در میان مسجد
کوفه بود در وقتی که آب از آنجا شروع بجوشیدن کرد و زن نوح در آن نان می پخت چنانچه مستفاد میشود که فلما کان فی الیوم
الذی اراد الله هلاکهم کانت امرأة نوح تخبز فی الموضع الذی یعرف بفار التنور فی مسجد الکوفة مفضل گوید که من بحضرت
صادق علیه السلام گفتم که بنابر آنچه شما فرمودید باید که مسجد کوفه قدیم باشد حضرت فرمودند آری این مسجد مصلای جمیع انبیا علیهم السلام
بود و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله نیز در شب معراج در آن مسجد نماز کردند زیرا که آنحضرت چون بمحاذی آن مسجد رسیدند
جبرئیل گفت یا محمد این مسجد آدم پدر تو است و نیز مصلای سایر انبیاست در همگان فرود آی و نماز کن پس حضرت فرود آمده نماز
کردند مفضل گوید که از حضرت پرسیدم که ابتدای خروج آب ازین تنور بود حضرت فرمودند آری چون حق سبحانه و تعالی
دوست داشت که بقوم نوح آیتی از آیات قدرت خود بنماید در جای غیر معهود ابر الفوران درآورد و از آسمان نیز بر ایشان
باران فرستاد و آب فرات و سایر چشمها نیز شروع بزیادتی کرد تا آنکه نوح را با جمعی که در سفینه بودند نجات داد و باقی را
هلاک گردانید و بعد ازین مفضل گفته که از حضرت سؤال کردم که آبهای روی زمین در چند مدت خشک شد و نوح با اهل در سفینه
بود حضرت فرمودند هفت شبانه روز و در روایت دیگر آمده که مدت مکث نوح در کشتی و جریان کشتی در روی آب یکصد و پنجاه
شبانه روز بود و در باب معنی ثانی محمد بن مسعود عیاشی روایت کرده که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند که اما والله ما هو

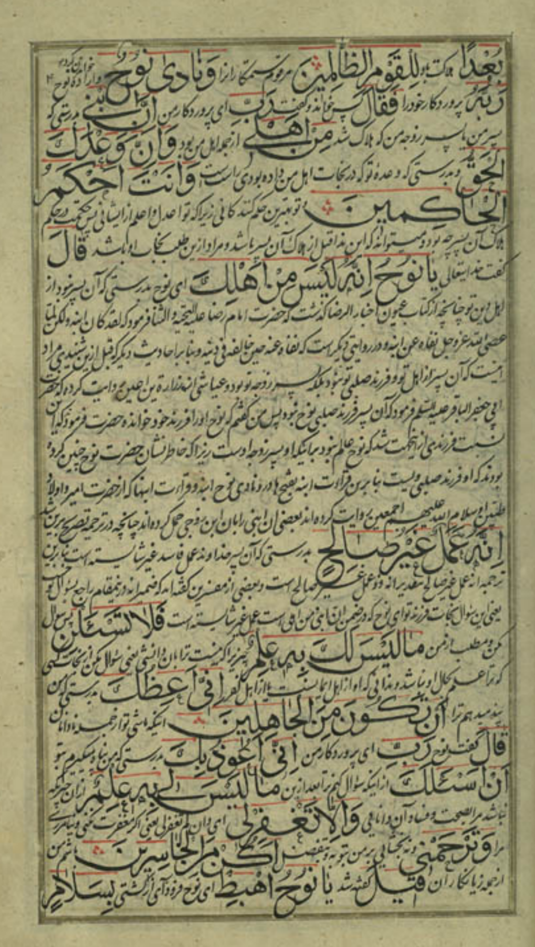
تنور الخبز ثم اومی بیده الی الشمس فقال طلوعها یعنی بخدا قسم که مراد از تنور در فار التنور تنور نان پزی نیست پس حضرت بدست مبارک خود اشارت
بسوی آفتاب کردند و فرمودند که مراد از وفار التنور طلوع آفتابست و در موضع و مکان تنور بنابر معنی اول نیز اختلاف واقع شده در حدیث
مفضل و علی بن ابراهیم شنیدی که موضع این تنور در حوالی مسجد کوفه یا در وسط مسجد کوفه بوده و فخر الدین رازی گفته که واختلفوا فی موضع
التنور فقال مجاهد و الشعبی انه بناحیة الکوفة و عن علی علیه السلام انه فی مسجد الکوفة و قال قد صلی فیه سبعون نبیا و شیخ امین الدین طبرسی
قدس الله سره القدسی فرموده قال قوم التنور کان فی دار نوح علیه السلام بعین وردة من ارض الشام و قال قوم کان فی ناحیة الکوفة
و هو المروی عن ائمتنا علیهم السلام و بعد از این نقل حدیث مفضل بن عمر کرده و قاضی ناصر الدین بیضاوی گفته و کان التنور فی الکوفة
فی موضع مسجدها او فی الهند او بعین وردة من ارض الجزیرة و مرویست که در میان نوح و میان پروردگار او جل شانه معهود بود که
میعاد اهلاک قوم او وقتی است که آب از تنور بفوران آید پس چون آب از تنور بجوش آمد زن نوح فریاد کرد که ان التنور قد فار و
بنابر آنکه حضرت نوح هنوز داخل کشتی نشده بود پاره گلی برداشت و راه آن را مسدود ساخت تا آنکه جمیع آنچه بایست داخل کشتی
شود پس سر تنور آمده راه آب را گشود و در آنوقت حق سبحانه و تعالی فرمود که ففتحنا ابواب السماء بماء منهمر **قُلْنَا**
احْمِلْ گفتیم نوح را که بردار **فِيهَا** در آن سفینه **مِنْ كُلٍّ** از هر جنس حیوانات که منتفع از آن توان شد
زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ نر و ماده دو تا بنابر این قرارت که بتنوین کلست مفعول احمل زوجین است و اثنین
تاکید آن و بنابر قرارت اضافه کل بزوجین مفعول احمل اثنین است و تقدیر کلام چنین است که قلنا احمل اثنین من کل زوجین و بر هر تقدیر
مراد از زوجین نر و ماده است و از حدیث روضه کافی که مروی از حضرت صادق علیه السلام است مستفاد میشود که معنی آیه بنابر تنوین
کل چنین میشود که گفتیم که بردار از هر جنس حیوانات طیور دو زوج یک زوج خانگی و یک زوج وحشی و بنابر اضافه چنین میشود که گفتیم که بردار دو تا
از هر دو زوج خانگی و وحشی محمد بن مسعود عیاشی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که حضرت نوح ولد الزنا را داخل کشتی نگردانید
با آنکه سگ و خوک را در کشتی درآورده بود و در کتاب علل الشرایع روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند که حمار حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و آله که مسمی به یعفور بود با آنحضرت بسخن درآمده گفت پدر و مادرم فدای تو باد حدیث کرد پدرم از پدر
خود و او از جد خود که من با نوح در کشتی بودیم روزی نگاه حضرت نوح بر من افتاد دست مبارک خود را بر روی من کشید و در اصول
کافی روایت کرده که حضرت نوح دست بر کفل او کشید پس فرمود که بیرون خواهد آمد حماری از صلب این حمار که آن مرکوب سید و خاتم
پیغمبران باشد پس حمار یعفور گفت شکر مر خدا را که مرا آن حمار گردانید **وَأَهْلَكَ** و نیز درآور در آن سفینه کسان خود را یعنی
زن خود را و پسران خود را و زنان پسران خود را **إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ** مگر آنکس را که سبقت گرفته بر او
الْقَوْلُ گفتار ما بر وعده اهلاک او و در مجمع البیان تخصیص من سبق علیه القول بامرأة خائنه نوح داده که نام او واعله بنت کنعان است
و قاضی ناصر الدین بیضاوی گفته یرید ابنه کنعان و امه واعلة فانهما کانا کافرین **وَمَنْ آمَنَ** و نیز بردار در کشتی کسی را
که ایمان آورده باشد از غیر اهل تو **وَمَا آمَنَ مَعَهُ** و ایمان نیاورده بود با نوح **إِلَّا قَلِيلٌ**

حزب

کرانگی از مردمان و فی مجمع البیان روی الشیخ ابو جعفر فی کتاب النبوة باسناده الی حنان بن سدیر عن ابی عبد الله علیه السلم قال آمن مع
نوح علیه السلم من قومه ثمانیة نفر و در روایت دیگر آمده و کان الذین آمنوا به من جمیع الدنیا ثمانین رجلا یعنی و بودند آنانی که ایمان آورده بودند
بنوح از جمیع دنیا هشتاد مرد **وَقَالَ** و گفت نوح مر آن جماعتی را که ایمان باو آورده بودند **ارْكَبُوا فِيهَا**
سوار شوید در کشتی و بروید در آنجا **بِسْمِ اللَّهِ** در حالتی که گوینده بسم الله باشید یا در حالتی که نام خدا
بر مراعم از آنکه بسم الله باشد یا غیر آن **مَجْرَاهَا** در وقت راندن سفینه **وَمُرْسَاهَا**
و در هنگام نگاه داشتن آن از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله مرویست که هر گاه نوح اراده رفتن میکرد میگفت بسم الله پس
کشتی شروع برفتن میکرد و چون خواهش توقف مینمود باز میگفت همان کلام میشنید پس کشتی توقف مینمود و چون نوح ذکر نجات سبب
رکوب در سفینه کرد پس اراده نمود که نعمت مغفرت و رحمت را با طاعت جلب آن نمایند چنانچه برکوب سفینه اکتساب نجات از غرق
کردند و میفرماید که **إِنَّ رَبِّي** بدرستی که پروردگار من **لَغَفُورٌ رَحِيمٌ** هر آینه آمرزنده مهربانست
وَهِيَ تَجْرِي بِهِمْ فِي مَوْجٍ كَالْجِبَالِ متعلق بامر محذوفست که ارکبوا
دلالت بران محذوف دارد باین تقدیر که فرکبوا و هی تجری بهم فی موج کالجبال یعنی بعد از امر برکوب پس سوار شدند در حالتی که
آن سفینه میرفت با نوح و با جمعی که در آنجا می بودند در میان موجها که هر موجه از غایت عظمت و رفعت و بلندی مانند کوهها
بودند مخفی نماند که در بعضی احادیث وارد شده که طوفان آب بمرتبه بود که ما بین آسمان و زمین مملو از آب گردید تا آنکه کشتی بسطح مقعر
فلک قمر میسایید چنانچه علی بن ابراهیم از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده که در وقت طوفان از آسمان چهل شبانه روز
باران بارید و از زمین چشمها بهم رسید تا آنکه کشتی مرتفع شد و ارتفاع آن بسر حدی رسید که با آسمان منطبق و مالیده میشد
پس بنا برین باید که با وجود ارتفاع آب فرجه در میان آسمان و زمین قریب بفلک قمر یافت شود که در آنجا آب در نیاید تا آنکه کشتی
در آنجا حرکت کند و بمقعر فلک قمر مالیده شود و اگر آب منطبق باشد ما بین آسمان و زمین را بدون تحقق فرجه لازم می آید که کشتی
در میان آب حرکت میکرده باشد و آب داخل در کشتی نگردد و این معنی از عقل دور است و اما بنا بر حدیث روضه کافی که از حضرت صادق
علیه السلم روایت کرده که ارتفاع آب از کوهها بقدر پانزده ذرع بود خدشه درین کلام نیست و موجب انطباق کره نار نیست
وَنَادَى نُوحٌ ابْنَهُ و آواز داد نوح مر پسر خود را که بعضی گفته اند که نام او یام بود و از احادیث اهل بیت
علیهم السلم ظاهر میشود که او پسر نوح نبوده بلکه پسر زنش بوده و در مجمع البیان از بعضی ائمه هدی علیهم السلم و در جوامع الجامع از حضرت
امیر المؤمنین علیه السلم روایت کرده که ایشان ابنه بفتح ها قرائت میکرده اند که اصل آن ابنها باشد و الف را بجهت اکتفا بفتحه حذف
کرده باشند و قاضی بیضاوی گفته که حضرت امیر المؤمنین علیه السلم ابنها میخوانده اند و بنا برین ضمیر راجع بزوجه نوح است و محمد بن
مسعود عیاشی از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده که آنحضرت فرمودند که لیس بابنه انما هو ابن امرأته و هو لغة طی
یقولون لابن امرأته ابنه یعنی در لغت طی پسر زن را ابنه بفتح ها میخوانند بنا برین حدیث احتیاج بتجشم حذف الف نیست و در عیون

اخبار الرضا از حسن وشا نقل کرده که او گفت که من در خدمت حضرت امام رضا علیه التحیة و الثنا گفتم که بعضی نفی پسری نوح از او کرده اند
حضرت فرمود کلا لقد کان ابنه یعنی اینچنین نیست هر آینه بتحقیق او پسر نوح بود ولیکن چون عصیان ورزید بر خدا تعالی لهذا حق تعالی
او را از پسری نوح اخراج نمود بنا برین شافی بین الاحادیث ظاهر و هویداست **وَكَانَ فِي مَعْزِلٍ**
و بود پسر نوح در قطعه زمینی که عزلت کرده بود و بنفس خود در آنجا از پدر خود یا آنکه بود پسر نوح در آنکه اعتزال ورزیده بود از دین پدر خود یا اعتزال
ورزیده بود از مرکب یعنی از کشتی دور ایستاده بود و حاصل کلام آنکه پسر نوح اعتزال کرده بود یا از قطعه زمینی که نوح در آنجا میبود و یا اعتزال از کشتی کرده بود
و یا از دین پدر و نوح علیه السلم او را مسلمان خیال کرده بود و گفت **يَا بُنَيَّ ارْكَبْ مَعَنَا** ای پسرک من سوار شو
در کشتی با ما بقرائت حفص باء در میم مدغم است **وَلَا تَكُنْ مَعَ الْكَافِرِينَ** و مباش با کافران
در دین یا در اعتزال از من یا آنکه مانند ایشان غرقه بحر فنا مشوی **قَالَ** گفت پسر نوح در جواب پدر **سَآوِي إِلَى**
جَبَلٍ زود باشد که پناه برم بسوی کوهی که **يَعْصِمُنِي مِنَ الْمَاءِ** نگهدارد مرا از آفات آب و غرق شدن
و از آن در کتاب علل الشرایع از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده که نجف کوهی بود که در روی زمین بزرگتر از آن کوهی نبود پس
آن کوه است که پسر نوح گفت ساوی الی جبل یعصمنی من الماء و چون پسر نوح این سخن را گفت حق تعالی وحی بسوی آن کوه فرستاد که آیا
بتو پناه میجوید گناه کاری از گناه کاران من پس از هیبت این خطاب کوه نجف چند پاره شد و پاره از آن بارض شام افتاد و در رمل فرو
گردید و باقی مانده گداخته دریای عظیم شد و این دریا را بحر نی بفتح نون و تشدید یا میخوانند پس آن دریا خشک شد لهذا
میگفتند که نی جف و بکثرت استعمال بجهت تخفیف نجف گفتند **قَالَ** گفت نوح **لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ** نیست
نگاه دارنده امروز که منع کند **مِنْ أَمْرِ اللَّهِ** از امر خدا تعالی یعنی از عذاب خدا تعالی **إِلَّا مَنْ رَحِمَ**
ای الا الراحم یعنی مگر رحم کننده که خدا تعالی است حاصل کلام آنکه هیچ عاصمی نیست امروز از عذاب خدا تعالی مگر رحم کننده
که آن خدا تعالی است و در این صورت الا من رحم استثنا متصل خواهد بود و همچنین استثنا متصل است در صورتی که الا من رحم با
تقدیر باشد که الا مکان من رحمهم الله یعنی عاصمی نیست امروز از عذاب خدا تعالی مگر مکان کسانیکه رحم کرده است ایشان را خدا تعالی و مراد
از مکان کشتی است و محصل کلام آنکه عاصم از عذاب غرق امروز همین کشتی است که آن مکان مرحومین یعنی مؤمنین است و بعضی
استثنا را منفصل و معنی لکن گرفته اند باین تقدیر که الا من رحمه الله یعصمه بمکانه یعنی عاصمی نیست امروز از عذاب خدا تعالی
لیکن کسی را که رحم کرده او را خدا تعالی عاصم او خواهد بود از عذاب بسبب ایمان او و در اثنای این گفتگوی طوفان اشتداد یافت
وَحَالَ بَيْنَهُمَا الْمَوْجُ و حایل شد میان هر دو پسر یا میان پسر و جبل موجهای عظیم
فَكَانَ پس گردید ای فصار زیرا که افعال ناقصه هر کدام بمعنی دیگری می آیند یعنی گشت پسر نوح **مِنَ**
الْمُغْرَقِينَ از جمله غرق شدگان علی بن ابراهیم از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده که در طوفان
نوح جمیع دنیا غرق شد مگر موضع کعبه معظمه و از آنجاست عتیق از اینجهت گویند که عتیق بمعنی آزاد است آن از غرق شدن آزاد

یافت و چون جای طوفان بنهایت انجامید و کفار همه غرق شدند امر الهی در رسید **وَقِيلَ** و گفته شد یعنی حق تعالی
گفت **يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءَكِ** ای زمین بلع کن و فرو بر آب خود را پس زمین بحکم الهی آبهای
خود را فرو برد **وَيَا سَمَاءُ أَقْلِعِي** و ای آسمان خود را باز دار از نازل گردانیدن باران پس ابر خود را باز
داشت محمد بن مسعود عیاشی از حضرت امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلم روایت کرده که چون خدا تعالی فرمود که یا ارض
ابلعی ماءک و یا سماء اقلعی زمین بحرف درآمده و گفت که من مامورم که آب خود را بلع کنم نه آب آسمان را پس زمین آب خود را فرو برد
و باقی ماند آب آسمان پس گردیدند آب دریا و عالم را فرو گرفت و ایضا در حدیث آمده که فبعث الله جبرئیل فساق الماء الی البحار حول الدنیا
در تهذیب الاحکام از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده که وقتی که نوح بکشتی نشست وحی بر او نازل شد که چون کشتی بمحاذی
کعبه معظمه رسد در حول آن هفت مرتبه طواف کن پس نوح بفرموده عمل نمود در این اثنا حضرت نوح از کشتی فرود آمده و تا زانو در
میان آب رفت و تابوتی که استخوان آدم علیه السلم دران بود بیرون آورد و در میان کشتی گذاشت بالفعل قبر نوح و آدم و علی
علیهم السلم در نجف میباشند چنانچه احادیث اهل بیت علیهم السلم در این معنی متکرر الورود است و چون کشتی برابر وسط مسجد کوفه
رسید و حق تعالی میخواست که از جایی که اول بار آب از آنجا بیرون آمده از همانجا فرو رود خطاب بزمین کرده فرمود یا ارض ابلعی ماءک
پس زمین ابتدا بلع آب از مسجد کوفه کرد چنانچه ابتدا فوران آب از آنجا بود و پوشیده نماند که ندا با اجرام عظیمه ارض و سما از
برای آنست که این اجرام علوی و سفلی بلسان عقلا و مانند ایشان منقاد اوامر الهی اند **وَغِيضَ الْمَاءُ** و کم گردید
آب بر روی زمین **وَقُضِيَ الْأَمْرُ** و گزارده شد کاری که حکم خدا تعالی بدان متعلق بود از هلاک کفار و نجات
ابرار **وَاسْتَوَتْ عَلَى الْجُودِيِّ** و قرار گرفت سفینه نوح بر کوه جودی بعضی گفته اند که جودی
در ارض شام است و بعضی در ارض آمل گفته اند و در بعضی احادیث آمده که کوه جودی در موصل است و در بعضی وارد شده که کوه
جودی نجف کوفه است محمد بن مسعود عیاشی از حضرت امام رضا علیه السلم و شیخ طبرسی از کتاب نبوة از حضرت امام موسی
علیه السلم بهمین مضمون روایت کرده اند که حق تعالی وحی بجبال فرستاد که من سفینه نوح را بر بالای یکی از شما فرود خواهم آورد پس همه
جبال در مقام تکبر و ترفع درآمدند بخلاف جبل جودی که آن کوهیست در موصل تواضع و فروتنی نمود پس سفینه نوح بامر الهی
بطرف کوه جودی میل کرده سینه خود را بر آن کوه زد و حضرت نوح در آن وقت گفت یا ماری اتقن و در کافی یا ماریا اتقن
روایت کرده و معنی هر دو بلسان عربی یا رب اصلح است و در روایت دیگر که یا رب همان اتقن بمعنی یا رب احسن است و در دیگر
عیاشی حضرت نوح گفت یارات قنی یارات قنی یعنی اللهم اصلح اللهم اصلح و در روضه کافی روایت کرده که
الجودی هو فرات الکوفه و ظاهر امراد هو قرب من فرات الکوفه باشد زیرا که اخبار وارد شده که جودی نجف کوفه است و نجف قریب
بفرات است نه فرات و بعضی گفته اند که محتمل است که فرات الکوفه در اصل قرب الکوفه بوده کاتبان مصحف قرب الکوفه را
فرات الکوفه خوانده باشند **وَقِيلَ** و گفته شد یعنی حق تعالی گفت یا یکی از ملائکه یا نوح یا مومنین گفتند در هلاک نفرین





منا ... وبركات عليك ... وعلى امم ممن معك وامم سنمتعهم ثم يمسهم منا عذاب اليم تلك من انباء الغيب نوحيها اليك ما كنت تعلمها انت ولا قومك من قبل هذا فاصبر ان العاقبة للمتقين ... والى عاد اخاهم هودا قال يا قوم اعبدوا الله

لكم من اله غيره ان انتم الا مفترون ... يا قوم لا اسئلكم عليه اجرا ان اجري الا على الذي فطرني افلا تعقلون ويا قوم استغفروا ربكم ثم توبوا اليه يرسل السماء عليكم مدرارا ويزدكم قوة الى قوتكم ولا تتولوا مجرمين قالوا يا هود ما جئتنا ببينة وما نحن بتاركي آلهتنا عن قولك وما نحن لك بمؤمنين ان نقول الا اعتراك بعض آلهتنا بسوء قال اني اشهد الله واشهدوا اني بريء مما تشركون من دونه فكيدوني جميعا

همه شما ثُمَّ لَا تُنْظِرُونِ پس مرا مهلت مدهید و هرچه توانید بکنید إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ
بدرستی که من توکل کردم و کار خود را بازگذاشتم بر خدایی که رَبِّي وَرَبِّكُمْ پروردگار من و پروردگار شماست
و دفع ضرر و اذیت شما از من خواهد کرد مَا مِنْ دَابَّةٍ نیست هیچ جنبنده‌ای إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا
مگر که خدای تعالی فرا گیرنده است موی پیشانی آنرا یعنی کنایه است و تمثیل از مالکیت و قادریت خدای تعالی بر همه عالمیان
إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ بدرستی که پروردگار من با غالبیت و قاهریت بر طریق حق
و عدالت و اصلاح از ظلمی و جوری بر عباد و صاد در نمیشود و محمد بن مسعود عیاشی از حضرت امیر المؤمنین علیه السلم روایت کرده که مراد از قول
خدای تعالی که فرموده إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ آنست که خدای تعالی بر حقست و جز امید هر خوبی را خوبی و بدی را بدی می‌آمرزد هر که خواهد
فَإِنْ تَوَلَّوْا پس اگر برگردید شما با اختیار خود از راه حق فَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ پس بتحقیق رسانیدم بشما
مَا أُرْسِلْتُ بِهِ جمیع آنچیزی را که فرو فرستاده شده بودم بدان إِلَيْكُمْ بسوی شما یعنی
وحی الهی را بشما رسانیدم و بر من همین رسانیدن وحی است و بس بنابرین تفسیر فان تولوا کلام هود علیه السلم است و تولوا فعل
مضارع مخاطبست بتقدیر تتولوا و میتواند که این کلام حق تعالی باشد و درین صورت تولوا فعل ماضی غایبست بنابرین تقدیر که فان
تولوا فقل لهم فقد ابلغتکم یعنی پس اگر برگشتند قوم تو از راه حق پس بگو تو مر ایشان را که بتحقیق رسانیدم بشما احکام الهی را وَ
يَسْتَخْلِفُ رَبِّي و جانشین شما گرداند بعد از هلاک شما پروردگار من قَوْمًا غَيْرَكُمْ
گروهی را غیر از شما بنابرین و یستخلف کلام مستانفست که برای وعید کفار نازل شده و ممکن است که معطوف باشد بقول
خدای تعالی که فرموده فقد ابلغتکم یعنی که اگر شما برگردید پس تبلیغ کردم بسوی شما آنچه را که فرو فرستاده شده بودم و در آن صورت شما
معذور نبوده اید و حق تعالی شما را هلاک خواهد کرد و از عقب شما جمعی دیگر را خواهد آورد وَلَا تَضُرُّونَهُ و ضرر نتوانید رسانید
بتولی و برگشتن خود حق سبحانه و تعالی را شَيْئًا بچیزی از ضرر إِنَّ رَبِّي بدرستی که پروردگار من
عَلَى كُلِّ شَيْءٍ حَفِيظٌ بر همه چیز نگهبانست پس او غافل از مجازات شما نیست و اعمال شما بر او
مخفی نیست پس ممکن نیست چیزی را او را ضرر رسانند و چون قوم هود سخنان دلپذیر هود و پند پذیر نشدند حکم ربانی بعذاب ایشان
نافذ گشت چنانچه حق تعالی میفرماید که وَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا و چون آمد فرمان ما بهلاک و عذاب قوم هود
و میتواند که مراد از امر عذاب باشد یعنی که و چون آمد عذاب ما نَجَّيْنَا هُودًا نجات دادیم هود را
وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ و آن کسانی را که ایمان آورده بودند با او و گویند که آنها چهار هزار کس بودند بِرَحْمَةٍ
مِنَّا به بخشایشی از ما وَنَجَّيْنَاهُمْ و نجات دادیم ایشان را مِنْ عَذَابٍ
غَلِيظٍ از عذابی درشت بعضی گفته اند که این نجات دیگر و بیان نجات سابق بر نیست و مراد از عذاب غلیظ
باد سموم است که آن داخل منافذ ایشان میشده و از دبر ایشان بیرون می‌آمد و اعضا و احشای ایشان را پاره پاره میکرد و بعضی گفته اند که

مراد از عذاب غلیظ عذاب اخرویست زیرا که اغلظ از عذاب اخروی عذابی نیست تا آنکه مراد از نجات اول نجات
عذاب دنیوی باشد و مراد از این نجات نجات از عذاب اخروی اللهم نجنا من العذابین وَتِلْكَ
عَادٌ و این قبیله عاد است پس تانیث تلک باعتبار قبیله است و میتواند که تلک اشاره باشد بقبور
ایشان یعنی و این قبور عاد است که جَحَدُوا انکار کردند بِآيَاتِ رَبِّهِمْ
معجزات پروردگار خود وَعَصَوْا رُسُلَهُ و عصیان ورزیدند بر فرستادگان او و ایراد
رسل بصیغه جمع با وجود آنکه رسول ایشان یکی بود که آن هود است برای آنست که تا اشارت باشد بر آنکه عصیان
یک پیغمبر عصیان جمیع پیغمبرانست وَاتَّبَعُوا و تابع شدند أَمْرَ كُلِّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ
فرمان هر جبر کننده و طاغی را عنید مشتق از عند است و عرب میگویند عند فلان عنودا یعنی که طغیان ورزید
فلان کس طغیان ورزیدنی و حاصل معنی آنست که اینقوم عاصی شدند کسی را که ایشان را بحق دعوت میکرد و مطیع و تابع شدند
کسی را که ایشان را بکفر و ضلالت دعوت مینمودند وَأُتْبِعُوا و از پی در آمده شدند
فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً درین دنیا دوری از خیر و رحمت را وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ
و همچنین در پی در آمده شدند لعنت و دوری از رحمت را در روز قیامت یعنی گردانیده شد لعنت تابع ایشان
در دو سرا أَلَا آگاه باشید إِنَّ عَادًا بدرستی که قوم عاد كَفَرُوا رَبَّهُمْ ای کفروا بربهم
یعنی بگرویدند به پروردگار خود أَلَا بُعْدًا لِعَادٍ قَوْمِ هُودٍ آگاه باشید که دوری است از رحمت خدای
مر عاد را از آنکه آنها قوم هود بودند فایده ایراد قوم هود که عطف بیان لعاد باشد آنست که تمیز بیابد این عاد از عاد دیگر
که آن عاد ارم است صاحب مجمع البیان الا بعدا را اینچنین تفسیر کرده که ای ابعدهم الله من رحمته فبعدوا بعدا یعنی دور کند
که حق تعالی دور کرد اینقوم را از رحمت خود پس ایشان دور شدند دور شدنی بنابرین بعدا مفعول مطلق فعل محذوفست
مخفی نماند که تکرار لفظ الا و اعاده ذکر عاد بیان تنبیه است بر فضیحت امر ایشان و تحریص است بر عبرت گرفتن از حال ایشان
علی بن ابراهیم روایت کرده که بلاد قوم هود در بادیه بود و ایشان صاحب زراعت و نخل بسیار بودند و عمر طویل
و قامت دراز داشتند و عبادت اصنام میکردند حق تعالی هود را بر ایشان مبعوث گردانید تا ایشان را بدین اسلام
و خلع انداد دعوت کند و ایشان از قول هود سر باز زدند و ایمان نیاوردند و آزار بهود رسانیدند پس حق تعالی سه سال
متوالی باران را از ایشان منع نمود تا آنکه گرفتار قحط و خشکی شدند و ناچار بخدمت هود آمده و گفتند یا نبی الله قد اجدبت
بلادنا و لم نمطر یعنی ای پیغمبر خدا قحط و خشکی شهرهای ما را فرو گرفته و باران نباریده از تو التماس دعا داریم بالتماس ایشان هود مهیای
نماز شد و نماز گزارد و برای ایشان دعا کرد و با ایشان گفت بروید و توبه و استغفار کنید که حق تعالی بشما باران خواهد داد پس
حق تعالی بدعای هود باران بر اراضی ایشان نازل گردانید از اینست که حق تعالی فرموده یا قوم استغفروا ربکم ثم توبوا الیه یرسل السماء

حکیم مدرا را تا آخر حیس ایشان با وجود دیدن انچنین معجزه ایمان نیاوردند و گفتند یا هود ما جئتنا ببینة حق تعالی ایشان را بریح صرصر
یعنی بباد سرد معذب ساخت چنانچه در سوره قمر فرموده انا ارسلنا علیهم ریحا صرصرا فی یوم نحس مستمر و در سوره
حاقه فرموده و اما عاد فاهلکوا بریح صرصر عاتیة و بعد از ذکر قوم هود ذکر قوم صالح میکند و میفرماید وَإِلَىٰ ثَمُودَ
و فرستادیم بسوی قبیله ثمود أَخَاهُمْ صَالِحًا برادر نسبی ایشان را که صالح پیغمبر است
قَالَ گفت صالح يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ ای قوم من عبادت کنید خدا را مَا
لَكُم مِّنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ نیست مر شما را هیچ معبودی غیر از و هُوَ أَنشَأَكُم او آفرید شما را ابتداء
مِّنَ الْأَرْضِ از زمین زیرا که آدم که اصل شماست حق سبحانه و تعالی طینت او را
از خاک آفرید و ایضا چون ماده نطفه بنی آدم که متفرع بر غذاست منبت از ارض است پس توان گفت هو انشأکم
من الارض وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا و زندگانی و عمر بخشید شما را در زمین یا آنکه امر کرد شما را
بعمارت ساختن در زمین فَاسْتَغْفِرُوهُ پس طلب غفران و آمرزش کنید از خدای تعالی
ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ پس ثابت باشید بر انابت خود إِنَّ رَبِّي قَرِيبٌ بدرستی که پروردگار
من نزدیکست بامیدواران برحمت شامله خود مُّجِيبٌ اجابت کننده است دعای داعیان را
قَالُوا گفتند قوم صالح مر صالح را يَا صَالِحُ قَدْ كُنتَ فِينَا ای صالح بتحقیق
بودی تو در میان ما مَرْجُوًّا امید داشته شده یعنی ما بتو امید خیرات و منافع داشتیم بواسطه ظهور مخایل
رشد و سداد از تو یا آنکه ما امید داشتیم که تو معین ما باشی بر رواج کیش و مذهب ما قَبْلَ هَٰذَا
پیش از آنکه دعوی پیغمبری کنی این زمان که این چنین دعوی از تو شنیدیم امید ما از تو منقطع گردید أَتَنْهَانَا
آیا نهی میکنی و باز میداری ما را أَن نَّعْبُدَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا از آنکه عبادت کنیم آنچه را
که عبادت میکردند پدران ما وَإِنَّنَا لَفِي شَكٍّ مِّمَّا تَدْعُونَا و بدرستی که ما در شکیم
از آنچه میخوانی تو ما را إِلَيْهِ بسوی آن یعنی در شکیم از دین تو مُرِيبٍ آنچنان شکی که مضطرب سازنده و
پریشان کننده عقل قَالَ گفت صالح يَا قَوْمِ ای قوم من أَرَأَيْتُمْ خبر دهید مرا إِن
كُنتُ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّي اگر باشم من بر حجتی و معجزه ظاهره از پروردگار خود
ایراد حرف شرط که مفید شک و تردد است باعتبار حال مخاطبین است والا شکی در بودن او بر بینه و معجزه نیست
وَآتَانِي مِنْهُ و داده باشد مرا از نزد خود رَحْمَةً نبوت و رسالت فَمَن يَنصُرُنِي
پس کیست که یاری دهد و برهاند مرا مِنَ اللَّهِ از عذاب خدای تعالی إِنْ عَصَيْتُهُ اگر عصیان
ورزم و نافرمانی کنم او را در تبلیغ رسالت و منع نمودن شما از عبادت اصنام فَمَا تَزِيدُونَنِي پس نمی‌افزایید شما

در من بطلب تابعیت من شما را غَيْرَ تَخْسِيرٍ غیر از زیانکاری زیرا که آن ابطال نعمتهای الهی است که نصیب من شده و اگر نمی‌افزایید
شما در من غیر از این که من نسبت خسران و زیانکاری بهم شما را وَيَا قَوْمِ و گفت صالح ای قوم من هَٰذِهِ نَاقَةُ
اللَّهِ این ناقه ایست که حق تعالی بمحض قدرت کامله خود از سنگ بیرون آورده لَكُمْ برای شما و باقتراح شما
آيَةً عبرت کبری در حالتی که این ناقه آیتی و علامتی است از برای صدق نبوت من فَذَرُوهَا پس بگذارید او را
تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ تا بخورد و بچرد در زمین خدای تعالی وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ و مرسانید
ویرا بدی که آن جراحت و قتل است که اگر چنین کنید فَيَأْخُذَكُمْ پس بگیرد شما را عَذَابٌ
قَرِيبٌ عذابی نزدیک فَعَقَرُوهَا پس ایشان سخن پیغمبر خود را نشنیده پی کردند آن ناقه را
فَقَالَ پس گفت صالح تَمَتَّعُوا فِي دَارِكُمْ برخوردار شوید از زندگی خود در منازل خود یا در دار دنیا
ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ سه روز و بعد از سه روز منتظر نزول عذاب باشید از اینجا معلوم شد که مراد از عذاب قریب نزول عذاب
بعد از سه روز است ذَٰلِكَ این نزول عذاب بعد از ثلاثه ایام وَعْدٌ غَيْرُ مَكْذُوبٍ
وعده ایست که کذب و دروغی در آن نیست بنابر این غیر مکذوب بتقدیر غیر مکذوب فیه است فَلَمَّا
جَاءَ أَمْرُنَا پس آنهنگام که آمد فرمان ما بعذاب ایشان که آن هلاک ایشان بود بصیحه نَجَّيْنَا صَالِحًا
نجات دادیم پیغمبر ایشان صالح را از عذاب وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ و آن کسانی را که ایمان آورده بودند با او
بِرَحْمَةٍ مِّنَّا برحمتی و عطائی از ما وَمِنْ خِزْيِ يَوْمِئِذٍ و نجات دادیم ایشان را از خواری
آن روز عذاب یا از رسوائی روز قیامت إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که پروردگار تو هُوَ الْقَوِيُّ اوست
توانا بر نجات مؤمنان الْعَزِيزُ غالب بر دشمنان بهلاک ایشان وَأَخَذَ الَّذِينَ ظَلَمُوا
و فرا گرفت آنانرا که ستم کردند بر خود باختیار کفر الصَّيْحَةُ فریاد عظیم فَأَصْبَحُوا
پس صبح کردند یا گشتند فِي دِيَارِهِمْ در منازل خود جَاثِمِينَ بر روی در افتاده
و مرده بعضی گفته‌اند که این صیحه از جبرئیل ناشی شد و محتمل است که بدون توسط جبرئیل حق سبحانه و تعالی خلق این صیحه کرده باشد
و ایشان از آن صیحه چنان معدوم شدند که كَأَن لَّمْ يَغْنَوْا فِيهَا گویا که هرگز نبوده‌اند در آن منازل
أَلَا آگاه باشید إِنَّ ثَمُودَ بدرستی که قوم ثمود كَفَرُوا رَبَّهُمْ انکار کردند پروردگار
خود را أَلَا بُعْدًا لِّثَمُودَ بدانید که دوری باد از رحمت حق تعالی مر قوم ثمود را و بعد از این حکایت ذکر قصه
ابراهیم و لوط میکند و میفرماید وَلَقَدْ جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ
و هر آینه بتحقیق آمدند فرستادگان ما یعنی آمدند ملائکه بسوی ابراهیم و از حضرت صادق علیه السلم مرویست که چهار ملک
پیش ابراهیم آمدند جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و کروبیل چنانچه در روضه کافی روایت کرده و نیز در کافی از حضرت امام محمد باقر علیه السلم

روایت کرده که بعث الله جبرئیل و میکائیل و اسرافیل فی زی غلمان علیهم اقبیة و درین روایت کروبیل مذکور نیست الله اعلم
بالبشری مژدگانی دادن تولد اسمعیل از هاجر چنانچه در مجمع البیان گفته که روی عن ابی جعفر علیه السلم ان هذه البشارة کانت
باسمعیل من هاجر قالوا گفتند آن ملائکه سلاما ای سلمنا علیک سلاما یعنی سلام میکنیم سلام کردنی پس ترا سلام فرستادی
قال گفت ابراهیم در جواب سلام ایشان سلام ای علیکم سلام یعنی بر شما باد و جهت عدول از نصب به رفع در جواب
سلام بواسطه قصد ثبات و دوام است زیرا که علیکم سلام جمله اسمیه مرکب از مبتدا و خبر است و جمله اسمیه دلالت بر ثبات
و دوام دارد تا آنکه جواب تحیه احسن باشد از اصل تحیه چنانچه حق تعالی فرموده و اذا حییتم بتحیة فحیوا باحسن منها و چون حضرت
ابراهیم ندانست که ایشان ملائکه اند بطریق مهمانداری پیش آمده فما لبث پس درنگ نکرد ابراهیم ان
جاء بعجل حنیذ از آوردن گوساله بریان کرده شده و بنابرین کلمه عن دران جا مقدر است و ان بعید است
که مدخول خود را بمصدریت فرو گرداند و تقدیر کلام چنین است که فما لبث عن المجیء بعجل حنیذ فلما
رای پس آن هنگام که دید ابراهیم ایدیهم دستهای ایشان را لا تصل الیه نمی رسید
بان گوساله بریان کرده شده و باو نمی برند نکرهم انکار کرد نخوردن آن طعام را از ایشان
و اوجس منهم پس در آورد ابراهیم در دل خود از ایشان خیفة ترسی زیرا که در آن زمان هر که
قصد آزار کسی داشتی از طعام او تناول کردی و فرشتگان خوف ابراهیم را دریافته قالوا گفتند ای ابراهیم
لا تخف مترس انا ارسلنا بدرستی که فرستاده شده ایم ما الی قوم لوط بسوی قوم لوط
که تا ایشان را هلاک کنیم و ما از تناول طعام مستغنی ایم و امرأته قائمة و زن ابراهیم ساره بنت
هاران در آن وقت در پس پرده بر بالای سر ایشان بواسطه خدمت مرجوعه ایستاده بود و سخنان ایشان را می شنید
قال فی مجمع البیان و فی قراءة ابن مسعود و امرأته قائمة و هو جالس و در کشاف آورده که قرا عبد الله بن مسعود و امرأته قائمة
و هو قاعد پس در کشاف بجای و هو جالس و هو قاعد است فضحکت پس تعجب کرد از گفتگوی
ایشان چنانچه در کتاب علل الشرایع از حضرت امام محمد باقر علیه السلم روایت کرده و در تفسیر علی بن ابراهیم مذکور است
که فضحکت ای حاضت و قد کان ارتفع حیضها منذ دهر طویل یعنی ساره را از قول ملائکه اضطرابی بهم رسید و حایض
شد و حال آنکه حیض او مدتی مدید بود که برطرف شده بود و همچنین در کتاب معانی الاخبار از حضرت صادق علیه السلم روایت
کرده که ضحکت بمعنی حاضت است و در مجمع البیان گفته که قیل ان ضحکت بمعنی حاضت عن مجاهد و روی عن الصادق علیه السلم و
بعد از این گفته که قال الفراء و لم اسمعه من ثقة و الوجه فیه ان یکون علی طریق الکنایة یعنی فرا که یکی از علمای ادبیه است گفته که من
از معتمدی نشنیده ام که ضحک بمعنی حیض آمده باشد و وجه تفسیر ضحک بحیض این خواهد بود که چون حیض مستلزم فرح ساره بود
بر امید ولد لهذا بطریق کنایه از ضحک حیض خواسته شده نه آنکه معنی حقیقی آن حیض باشد فبشرناها

پس بشارت دادیم ما بزبان ملائکه ساره را باسحق به پیدا شدن فرزندی برای او اسحق نام و من وراء
اسحق یعقوب ای و وهبنا لها من بعد اسحق یعقوب یعنی بخشیدیم ساره را از پس اسحق یعقوب را
و چون قبل ازین بوجود اسمعیل از هاجر جناب ابراهیم را بشارت داده بودند این زمان به پیدا شدن اسحق ساره را مژدگانی
بخشیدند قالت گفت ساره یا ویلتی ای یا عجبا ءالد آیا من بزایم و انا عجوز
و حال آنکه من پیر زنم و هذا بعلی و این شخص که شما او را می بینید و می شناسید شوهر منست
شیخا در حالتی که پیر است در کتاب علل الشرایع از حضرت باقر یا صادق علیهما السلم روایت کرده که سن ساره در آن وقت
نود سال بود و سن حضرت ابراهیم یکصد و بیست سال ان هذا بدرستی که تولد ولد از دو پیر لشیء
عجیب هر آینه چیزی عجیب و غریب است و این غرابت از روی عرف و عادت است که عادت جاری نشده که از
پیر فرزند متولد شود نه از قدرت کامله الهی قالوا گفتند ملائکه اتعجبین آیا تعجب میکنی تو
من امر الله از کار خدای تعالی یعنی از قدرت کامله او که بخلاف عادت کاری کند و چون تو از خانواده
نبوتی و مستقر تو مهبط آیات الهی و معجزات است لایق نیست که از مثل تو این تعجب سر زند بر خدا از امر او
لایق باشد چنانچه اشارت را بمعنی کرده میفرماید که رحمت الله بخشایش خدای تعالی و برکاته
و زیادتی خیرات او علیکم بر شماست اهل البیت ای اهل بیت نبوت
پس تعجب در خوارق عادات در حق شما وجهی ندارد و در مجمع البیان گفته که از اینکه ساره را از اهل بیت ابراهیم دانسته اند
دلالت میکند که زوجه مرد از اهل بیت او باشد زیرا که چون ساره دختر عم ابراهیم یا دختر خاله او بود لهذا او را از اهل بیت
ابراهیم شمرده و در کتاب علل الشرایع از حضرت امام محمد باقر علیه السلم روایت کرده که و کان لوط ابن خالة ابراهیم
و کانت امرأة ابراهیم سارة اخت لوط بنابرین ساره دختر خاله ابراهیم بوده نه دختر عم انه بدرستی که خدای تعالی
حمید ستوده است که مستلزم حمد و ستایش باشد مجید کثیر الاحسان است فلما
ذهب پس در آن وقت که برفت عن ابراهیم الروع از ابراهیم خوف و ترس
و جاءته البشری و آمد بوی بشارت فرزند یجادلنا ای یجادل رسلنا
یعنی مجادله میکرد با فرستادهای ما فی قوم لوط درباره قوم لوط و بیان مجادله او در کتاب کافی از حضرت
ابی جعفر الباقر علیه السلم اینچنین روایت کرده که ابراهیم بفرشتگان گفت که شما بچه کار آمده اید گفتند بواسطه افنا
و اهلاک قوم لوط پس ابراهیم گفت که اگر در میان قوم لوط صد مؤمن باشند شما ایشان را هلاک میکنید جبرئیل گفت نی
پس گفت اگر در میان ایشان پنجاه مؤمن باشد هلاک میکنید جبرئیل گفت نی پس گفت اگر سی مؤمن باشد جبرئیل گفت نی
پس ده عدد و کم کرده گفت اگر بیست مؤمن باشد هلاک میکنید جبرئیل گفت نی پس گفت اگر ده مؤمن باشد جبرئیل گفت نی

پس گفت اگر یکی باشد جبرئیل گفت نی ابرهیم گفت نه لوط در میان آن قوم است فرشتگان گفتند که ما داناتریم بکسانیکه در میان
آن قوم میباشند لوط و اهل او را نجات میدهیم مگر زن او را قال فی مجمع البیان و لما سأله سوال مستقص سمی ذلک السؤال
جدالا و این مجادله ابراهیم بجهت آن بود که **ان ابرهیم لحلیم** بدرستی که ابرهیم بسیار بردبار بود
و تعجیل در انتقام بدکاران نمی نمود **اواه** بسیار دعا کننده بود فی اصول الکافی عن ابی جعفر علیه السلم ان
الاواه هو الدعاء ای کثیر الدعاء و محمد بن مسعود عیاشی نیز از حضرت صادق علیه الصلوة و السلم روایت کرده که اواه بمعنی
دعا است و در کتاب معانی الاخبار باسناد خود از ابی اسحق خزاعی و او از پدر خود روایت کرده که من در پی با حضرت
صادق علیه السلم بعیادت یکی از موالی و دوستان آنحضرت رفتیم شخصی دیدیم که اکثار میکرد در گفتن آه گفتم ای برادر
ذکر پروردگار خود بکن و پناه باو بیر از گفتن آه فایده حاصل نمیکنی پس حضرت صادق علیه السلم فرمود که بدرستی که کلمه آه
اسمیست از اسماء الهی جلت اسماؤه کسی که آه بگوید نام خدا تعالی را برده استغاثه باو نموده باشد بنابرین حدیث
شریف محتملست که مراد از اواه درین آیه کریمه بسیار ذکر کننده باشد مر خدا تعالی را باسم سامی آه لیکن در جایی دیده
نشده که اواه را باین معنی تفسیر کرده باشند الله تعالی اعلم بحقایق اسمائه و کلماته **منیب** رجوع
کننده بود بسوی خدا تعالی در جمیع مهمات پس فرشتگان چون ابراهیم را در مقام جدال دیدند گفتند
یا ابرهیم اعرض عن هذا ای ابرهیم در گذر ازین جدال که نفعی در آن نیست **انه**
قد جاء امر ربک بتحقیق آمد حکم پروردگار تو بعذاب ایشان **و انهم**
آتیهم و بدرستی که آینده است بدیشان **عذاب غیر مردود** عذابی که بر گردانیده
نشود بجدال و غیر آن پس چون ابراهیم را وداع کرده قصد آمدن پیش لوط نمودند **و لما جاءت**
رسلنا لوطا و چون آمدند رسولان ما یعنی فرشتگان پیش لوط بصورت پسران صاحب جمال
سیئ بهم اندوهگین شد بسبب آمدن ایشان **و ضاق بهم ذرعا**
و تنگ شد بآمدن ایشان از روی دل یعنی بسبب آمدن ایشان دلتنگ گردید زیرا که اعمال خبیثه قوم خود را
میدانست **و قال** و گفت لوط **هذا یوم عصیب** این روز روزی سخت است
بر من **و جاءه قومه** و آمدند بخانه لوط قوم او **یهرعون الیه** حالکونی که
شتاب دوانیده میشدند بسوی او یعنی شهوات نفسانی ایشان را بدیدن مهمانان لوط میدوانید و در کتاب
علل الشرایع روایت کرده که شخصی از حضرت صادق علیه السلم سوال کرد که قوم لوط از آمدن مهمانان لوط چه
نوع مطلع شدند حضرت فرمود که زن لوط در وقت از خانه بیرون می آمد و صفیر میزد از صفیر او قوم لوط
واقف میشدند و بخانه لوط می آمدند لهذا زدن صفیر مکروه است و علی بن ابراهیم آورده که علامت آمدن

مهمانان

مهمانان در خانه لوط این بود که اگر در شب می آمدند زن او در پشت بام آتش روشن میکرد و اگر در روز می آمدند در پشت بام دود میکرد
و چون جبرئیل با ملائکه در شب بخانه لوط آمدند زن او در پشت بام آتش افروخت و قوم او واقف شده و از هر ناحیه جمع شده بخانه
لوط کردند **و من قبل** و پیش ازین وقت **کانوا** بودند قوم لوط **یعملون السیئات**
میکردند کارهای بد از لواطه و غیر آن و چون ایشان بدر خانه لوط آمده طلب مهمانان او کردند **قال** گفت لوط **یا**
قوم ای قوم من **هؤلاء بناتی** اینها دختران منند اینها را تزویج و نکاح خود در آرید و کاری بمهمانان من ندارید
چنانچه در کافی از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده که آنحضرت فرمود که عرض علیهم التزویج یعنی عرض کرد لوط بر قوم خود تزویج دختران
خود را و در کتاب علل الشرایع از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلم روایت است که یکی ازین دو امام علیهما السلم گفته اند که لوط
عرض علیهم بناته نکاحا و در مجمع البیان و همچنین در جوامع الجامع گفته تزویج مسلمات برای کفار پیش از نزول وحی بر منع آن جایز بود چنانچه
رسول الله صلی الله علیه و آله دختر خود را بابی العاص بن الربیع تزویج نموده بود و او کافر بود و گفته اند که در شریعت لوط این تزویج جایز
بوده و علی بن ابرهیم در تفسیر خود آورده که مراد از بنات زنان قوم لوطند نه دختران لوط و نسبت دادن لوط آن زنان را بخود بواسطه آنست
که انبیا بمنزله آبا امت خود اند **هن اطهر لکم** این بنات پاکیزه و خوبند برای شما و عاقل حرام را با وجود
حلال اختیار نمیکند و در کتاب تهذیب الاحکام روایت کرده که شخصی از حضرت امام رضا علیه التحیة و الثناء از حلیت وطی در دبر زن سوال
کرد حضرت فرمود که حلال کرده این وطی را آیتی از کتاب خدا که آن قول لوط است که هؤلاء بناتی هن اطهر لکم زیرا که لوط میدانست که
قوم او اراده فرج زن ندارند پس با وجود این معنی ترغیب قوم خود بنکاح بنات دال بر آنست که وطی در دبر زن حلال است
فاتقوا الله پس بترسید خدای تعالی را و پرهیز کنید از فحش **و لا تخزون** و رسوا مکنید مرا
فی ضیفی در شأن مهمانان من **الیس منکم** آیا نیست از شما **رجل رشید**
مردی که بحق راه یافته باشد تا شما را از عملهای بد باز دارد **قالوا** گفتند قوم لوط در جواب او **لقد علمت** هر آینه
بتحقیق میدانی تو که **ما لنا فی بناتک من حق** نیست ما را در دختران تو هیچ حاجتی
و انک و بدرستی که تو **لتعلم ما نرید** هر آینه میدانی آنچه را که ما میخواهیم از لواطت
قال گفت **لو ان لی بکم قوة** کاش می بود مرا در دفع شما قوتی و توانایی **او اوی**
یا پناه میگرفتم و باز میگردیدم **الی رکن شدید** بسوی صاحب قوتی که دفع اذیت شما از اضیاف
من میکرد و در کتاب کمال الدین و تمام النعمة از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده که آنحضرت گفته که غرض از قول لوط لو ان لی بکم
قوة نیست مگر تمنی و آرزوی قوت و قدرت قایم آل محمد علیه السلم و اراده کرده از رکن شدید اصحاب آنحضرت را زیرا که قوت یکی از ایشان
برابر قوت چهل کس است و دل یکی سخت تر است از آهن پاره و اگر بکوههای آهن بگذرند هر آینه آنها را پاره پاره کنند و
باز نمیدارند شمشیرهای خود را تا آنکه تحصیل رضای الهی نمایند و ایشان سیصد و سیزده کس اند چنانچه علی بن ابراهیم از حضرت

صادق علیه السلم روایت کرده که القوة القایم علیه السلم والرکن الشدید ثلثمائة وثلاثة عشر رجلا بنابر این معنی آیه کریمه آنست
که کاشکی مرا قوت قایم آل محمد میبود یا آنکه پناه میبردم باصحاب صاحب قوت وقدرت آنحضرت که تا دفع شما میکردم و در
کتاب کافی از حضرت ابی جعفر الباقر علیه السلم روایت کرده که آنحضرت فرمودند که رحمت کناد خدایتعالی لوط را اگر میدانست
که در خانه او کیست هر آینه میدانست که نصرت مر او راست و قوم او را یارائی در آمدن در خانه او نیست زیرا که کدام کسی
سخت تر از جبرئیل تواند بود و چون آنکه عظم لوط را بدان اضطراب دیدند **قالوا** گفتند **یا لوط انا**
رسل ربک ای لوط بدرستی که ما فرستادگانیم که فرستاده ما را پروردگار تو بواسطه اهلاک و استیصال
قوم تو پس دل قوی دار و غمگین مباش **لن یصلوا الیک** هرگز نرسند بسوی اضرار تو بجهت اضرار ما پس بگذار
ما را با ایشان **فاسر باهلک** پس ببر کسان خود را **بقطع من اللیل** بپاره
از شب یعنی بعد از گذشتن بعضی از شب اهل و عیال خود را از میان قوم خود بیرون ببر در تفسیر عیاشی از حضرت
صادق علیه السلم روایت کرده که قرائت حضرت امیر المومنین بقطع من اللیل مظلما است **ولا**
یلتفت باید که واپس ننگرد **منکم احد** از شما یکی **الا امراتک**
مگر زن تو که او درین نهی داخل نیست گویند که او بعقب نگریست و چون شدت عذاب قوم را مشاهده کرد گفت واقوماه
و تاسف خورد بر ایشان و فی الحال سنگی بر سر او فرود آمد و مغز سر او را پریشان ساخت بنابرین تفسیر لازم می آید که لوط زن خود را
همراه خود از شهر بیرون برده باشد چنانچه از احادیث ظاهر میشود و بعضی گفته اند که لوط زن خود را همراه نبرد و بنابرین لا یلتفت
بمعنی لا یتخلف خواهد بود یعنی باید که تخلف نکند از شما یکی مگر زن تو که او تخلف خواهد کرد و در شهر خواهد ماند لهذا بعضی الا امراتک
استثنا از فاسر باهلک گرفته اند یعنی که ببر کسان خود را مگر زن خود را که او را در شهر بگذار و مؤید این توجیه قرائت عبد الله
بن مسعود با قرائت ابی است که آیه را اینچنین قرائت کرده اند که فاسر باهلک بقطع من اللیل الا امراتک و صاحب مجمع البیان
بعد از نقل این قرائت گفته که درین قرائت ولا یلتفت منکم احد داخل قرآن نیست **انه مصیبها**
بدرستی که میرسد او را **ما اصابهم** آنچه رسد بقوم تو و چون لوط از جبرئیل طلب تعجیل عذاب نمود
جبرئیل در جواب او گفت **ان موعدهم الصبح** بدرستی که وعده عذاب ایشان
صبح است و ما را تخلف از آن ممکن نیست **الیس الصبح بقریب** آیا نیست صبح
نزدیک یعنی نزدیک است بنابراین ان موعدهم الصبح تا آخر جواب استعجال لوط است چنانچه در کتاب کلینی از حضرت امام محمد باقر
علیه السلم روایت کرده که لوط بفرشتگان گفت مرا از نزد شما حاجتی است گفتند آن حاجت چه چیز است گفت حاجت
من آنست که درین ساعت قوم مرا عذاب کنید زیرا که من میترسم در باب ایشان بدائی از جانب الله واقع شود
پس فرشتگان گفتند که موعد عذاب ایشان طلوع صبح است و طلوع آن نزدیک است و قاضی ناصر الدین بیضاوی ان موعدهم

الصبح

الصبح را علت امر باسری گرفته و الیس الصبح بقریب را جواب استعجال لوط داشته **فلما جاء امرنا** پس چون آمد امر
بعذاب ایشان **جعلنا عالیها سافلها** گردانیدیم بالای شهرهای ایشان را پایین آن یعنی
شهرهای ایشان را سرنگون ساختیم باین قسم که جبرئیل را امر فرمودیم تا پر خود را در زیر شهرهای ایشان در آورد و برداشت تا جائی که
اهل آسمان بانگ خروس و آواز سگ ایشان را می شنودند پس حکم کردیم که آن شهرها را سرنگون بکنند و در بعضی اخبار آمده که آن
چهار جا بود که سابق مذکور شده مورد این امر گردیدند **وامطرنا** و در وقتی که جبرئیل بالا گاه ارتفاع آن شهرها را بر زمین
باریدیم بواسطه شدت عذاب ایشان **علیها** بر آن شهرها **حجارة** سنگی **من سجیل** از گلی که
متحجر شده بود چنانچه در جائی دیگر یعنی در سوره ذاریات میفرماید که حجارة من طین و درین لفظ معانی دیگر نیز گفته اند
منضود بر هم نهاده و مهیا شده برای عذاب ایشان **مسومة** داغ کرده آن حجاره و این صفت داشت
که نشان کرده شده بود بعلامت عذاب و علی بن ابرهیم آورده که مسومة بمعنی است که در آن حجاره نقطها بود
عند ربک ظرف متعلق بمسومة است ای الحجارة فی خزاین ربک یعنی حجاره در خزاین پروردگار تست
که بغیر از و احدی را مجال تصرف در آن نیست **وما هی** و نیست این حجاره **من الظالمین** از ستمکاران
امت تو ای محمد **ببعید** دور چنانچه در حدیث آمده که ای ظالمی امتک ان عملوا عمل قوم لوط و از حضرت
صادق علیه السلم مرویست که نیست هیچ بنده که از دنیا بیرون رود و حلال داند عمل قوم لوط را مگر آنکه رمی کند خدایتعالی او را بحجر از آن
حجاره و مرگ او از این حجاره باشد لیکن خلایق آنرا نبینند و از نظر ایشان پوشیده باشد بعضی از قصه قوم لوط در سوره مبارکه
اعراف گذشت و بعضی دیگر انشاء الله تعالی در سوره حجر و ذاریات خواهد آمد و بعد ازین قصه شعیب علیه السلم را بیان میکند
و میفرماید که **والی مدین** و فرستادیم بسوی اولاد مدین بن ابرهیم یا بسوی ساکنان بلد مدین که بنا کرده
مدین بن ابرهیم است و علی بن ابرهیم گفته که وی قریه علی طریق الشام **اخاهم شعیبا**
برادر نسبی ایشان شعیب را **قال یا قوم اعبدوا الله** گفت شعیب ای قوم من بپرستید خدایتعالی را
ما لکم من اله غیره نیست شما را هیچ معبودی غیر او جل جلاله **ولا تنقصوا**
المکیال و کم نکنید در پیمودن مکیلات مکیال را یعنی کم مکنید حقوق مردم را در وقت کیل کردن
والمیزان و نه ترازو را در وقت سنجیدن موزونات **انی اریکم بخیر** بدرستی که من
می بینم شما را بوسعت حال و توانگری که آن شما را مستغنی ساخته از کم نمودن **وانی اخاف علیکم**
و بدرستی که من میترسم بر شما بعدم ایمان و خیانت **عذاب یوم محیط** عذاب روزی را که احاطه
کننده است مر شما را بحیثیتی که احدی از شما از آن نتواند رهید و مراد ازین عذاب روز قیامت و چون آن روز
مشتمل بر آن عذابست لهذا توصیف کرده روز را باحاطه با وجود آنکه احاطه صفت عذابست **ویا قوم**

وای قوم من أَوْفُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ تمام بپایید پیمانه و ترازو را بِالْقِسْطِ
بعدل و راستی این آیه کریمه تنبیه کرده بر اینکه کف از نقص کیال و میزان کافی نیست بلکه لازم است سعی در ایفاء حق
مردم اگرچه زیادتی در آن باشد وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ و کم مکنید مردمان را أَشْيَاءَهُمْ
چیزهای ایشان را یعنی حقوق مردم را در مطلق معاملات کم مکنید وَلَا تَعْثَوْا فِي الْأَرْضِ و سعی مکنید
در زمین مُفْسِدِينَ حالکونی که فساد کنندگان باشید آیه و لا تبخسوا الناس و همچنین آیه و لا تعثوا
فی الارض تعمیم بعد از تخصیص است بَقِيَّتُ اللَّهِ آنچه باقی گذاشته خدای تعالی برای شما از حرام
حلال بعد از تجنب از حرام خَيْرٌ لَكُمْ بهتر است مر شما را إِنْ كُنْتُمْ
مُؤْمِنِينَ بشرطی که باشید شما ایمان آورنده بخدا و برسول او و این بشرطی که تصدیق کننده ما
نصایح مرا زیرا که در صورت فایده بیان مترتب میشود و الا فلا در حدیث وارد شده که بقیة الله حضرت صاحب الزمان
یعنی یکی از مصداقات بقیة الله حضرت صاحبست در کتاب کمال الدین از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده
که چون قائم آل محمد صلوات الله علیه و آله خروج کند و پشت مبارک خود را بدیوار کعبه معظمه گذارد و سیصد و سیزده کس از
از موالیان او نزد او حاضر شوند اول کسی که منطق شود بآیه بقیة الله خیر لکم ان کنتم مؤمنین آنحضرت خواهد بود پس آنحضرت
گوید انا بقیة الله و حجته و خلیفته علیکم و بعد از آن هیچ احدی بر آنحضرت سلام نکند مگر آنکه گوید السلام علیک یا بقیة الله
فی ارضه وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ و نیستم من بر شما نگاهبان یعنی من نگاهبان شما از قبایح
نیستم یا آنکه من حافظ اعمال شما نیستم تا آنکه من شما را بواسطه آن جزا دهم بلکه من ناصح شما و رساننده احکام الهی ام بر شما
قَالُوا يَا شُعَيْبُ گفتند قوم شعیب ای شعیب أَصَلَاتُكَ آیا نماز تو تأمرک
امر میکند ترا که تکلیف کنی ما را أَنْ نَتْرُكَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا اینکه ترک کنیم
و واگذاریم آنچه را که میپرستیدند پدران ما چون حضرت شعیب کثیر الصلوة بود بنابرین صلوة را در میان اعمال
او مخصوص بذکر گردانیدند و بجهت کثرت صلوات شعیب بعضی قراء اصلوتک را بلفظ جمع خوانده اند أَوْ أَنْ
نَفْعَلَ یا آنکه ترک کنیم فعل را فِي أَمْوَالِنَا در مالهای خود مَا نَشَاءُ آنچه خواهیم بنابر
تفسیر او ان نفعل معطوفست بر ما یعبد آباؤنا و کلمه ان مصدریست و نفعل را که مدخول انست مصدر فرو آرد و تقدیر
کلام چنین است که او ان ترک فعلنا فی اموالنا ما نشاء و بطریق سخریه و استهزاء بشعیب میگفتند که إِنَّكَ
لَأَنْتَ الْحَلِيمُ بدرستیکه تو هر آینه بردباری الرَّشِيدُ راه یافته و کنایه از این عبارت
این معنی را میخواستند آنک لانت السفیه الجاهل یا آنکه ایشان بطریق تحقیق این عبارت را در حق شعیب میگفتند زیرا
که ایشان را معلوم بود که آنحضرت محلی باین دو صفت است و مطلب ایشان این بود که هر گاه تو اینچنین باشی پس سزاوار نیست

که تو این نوع سخنها را بزبان بیاوری قَالَ يَا قَوْمِ گفت شعیب ای قوم من أَرَأَيْتُمْ خبر دهید مرا إِنْ
كُنْتُ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ اگر باشم من بر حجتی ظاهر و هویدا که آن علم و نبوتست مِنْ رَبِّي از پروردگار خود
وَرَزَقَنِي و روزی داده باشد مرا مِنْهُ از نزد خود رِزْقًا حَسَنًا روزی نیکو که آن
مال حلالست یعنی اگر مرا جامع سعادات روحانیه و جسمانیه گردانیده باشد پس آیا مرا سزد مرا که با وجود این انعام خیانت در وحی او کنم
و خلاف فرموده او بجا بیارم این جواب است محذوف مر شرط مذکور را وَمَا أُرِيدُ أَنْ أُخَالِفَكُمْ
اینکه مخالفت کنم شما را یعنی قصد نمایم إِلَىٰ مَا أَنْهَاكُمْ عَنْهُ بسوی آنچیزی که شما را از آن باز میدارم
بلکه از هرچه شما را باز میدارم خود نیز از آن باز می ایستم عربان میگویند خالفت زیدا الی کذا یعنی مخالفت کردم زید را بسوی آنچیز
یعنی قصد آنچیز کردم إِنْ أُرِيدُ ای ما ارید که کلمه ان بمعنی ما نافیه شد یعنی نمیخواهم من از این نهی و نصیحت إِلَّا
الْإِصْلَاحَ مگر اصلاح آوردن کار شما را مَا اسْتَطَعْتُ مادامیکه توانم اصلاح کار شما
کنم حضرت شعیب از قول خود که گفته ارایتم ان کنت علی بینة من ربی اشارت نموده بمراعات حق الله و از وما ارید ان اخالفکم
الی ما انهیکم عنه اشارت بمراعات حق نفس کرده باینمعنی که آنچه بر نفس دیگران نپسندم بر نفس خود نیز همان می پسندم و از ان ارید
الا الاصلاح اشارت بمراعات حق الناس کرده پس کلام آنحضرت شامل حق الله و حق نفس و حق ناس همه است وَمَا
تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ و نیست موفق بودن من در اصابت حق و صواب مگر بهدایت و اعانت خدای تعالی
عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ در امور مسدار بر او توکل میکنم و کار خود را باو وامیگذارم نه بدیگران که عاجزند در حد
ذات خود و از درجه اعتبار ساقطاند وَإِلَيْهِ أُنِيبُ و در معاد بسوی خدای او بر میگردم نه بسوی جز
غیری وَيَا قَوْمِ و ای قوم من لَا يَجْرِمَنَّكُمْ باید که کسب نفرماید شما را شِقَاقِي عداوت و مخالفت
من أَنْ يُصِيبَكُمْ اینکه برسد شما را مِثْلُ مَا أَصَابَ مانند آنچه رسید
قَوْمَ نُوحٍ قوم نوح را از طوفان و غرق أَوْ قَوْمَ هُودٍ یا قوم هود را از باد صرصر أَوْ قَوْمَ
صَالِحٍ یا قوم صالح را از رجفه وَمَا قَوْمُ لُوطٍ و نیست قوم لوط باعتبار مکان و زمان یعنی و نیست
مکان ایشان یا زمان اهلاک و استیصال ایشان مِنْكُمْ بِبَعِيدٍ از شما دور پس اگر شما از ام
گذشته بعیده عبرت نگیرید از قوم لوط خود عبرت بگیرید و چون قوم جمعیت و جمع باعتبار جماعت مؤنث باید
چنین گفته شود که و ما قوم لوط منکم بعیدا لکن چون مراد عدم بعد مکانی یا زمانیست پس حقیقه بعید صفت مکانست یا زمان
چنانچه در ترجمه تصریح شد بنابرین بعید را مفرد و مذکر آورد وَاسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ و طلب
مغفرت کنید از پروردگار خود ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ پس رجوع کنید بسوی او یعنی این توبه و رجوع را وسیله غفران
الهی جلت نعماؤه سازید إِنَّ رَبِّي بدرستی که پروردگار من رَحِيمٌ بسیار مهربانست بر مستغفران

نصف الجزء

وَدُودٌ دوستدار است تایبان را وچون قوم شعیب این وعظ وتخویف را از شعیب استماع نمودند از غایت جهل وعناد

قَالُوا یَا شُعَیْبُ گفتند ای شعیب مَا نَفْقَهُ نمی فهمیم كَثِیرًا مِمَّا تَقُولُ بسیاری را از آنچه تو میگویی مثل وجوب توحید وحرمت نقص کیل ومیزان وبعضی گفته اند که چون زبان شعیب میگرفته قوم او میگفتند که ما سخن ترا فهم نمیکنیم واین منافات دارد با اینکه شعیب را خطیب انبیا میگفته اند زیرا که خطابت بدون طلاقت لسان صورت

معقول ندارد وَإِنَّا لَنَرَاكَ وبدرستی که ما می بینیم ترا فِینَا ضَعِیفًا در میان ما بی قوت وتوان

پس نتوانی تو که مکروهی بما رسانی واگر ما خواهیم که بتو مکروهی برسانیم تو دفع آن نتوانی کرد یا آنکه می بینیم ترا در میان خود ذلیل وخوار

وبعضی گفته اند که ضعیف بلغت اهل حمیر بمعنی اعمی است ومراد اینست که چون تو باین عیب مبتلائی لهذا حضرت باتو نمیرسد زیرا

که بالاتر از عمی وکوری چه ضرر تواند بود ولیکن بنا برین تقیید بظرف که فینا ست وجهی ندارد زیرا که اگر او اعمی میبود هم اعمی در میان

میبود وهم در میان غیر ایشان ونیز گفته اند که اعمی صلاحیت مرتبه نبوت ندارد وعلی بن ابرهیم گفته که وقد کان ضعیف البصر

یعنی چون بینائی او ضعف وسستی بود لهذا در حق او ضعیفا گفته اند پوشیده نماند که درین صورت نیز تقیید بظرف وجهی ندارد

فاعتبروا یا اولی الابصار وَلَوْلَا رَهْطُكَ واگر نبودندی قوم وعشرت تو که بجهت موافقت با در دین عزیز

پیش ما لَرَجَمْنَاكَ هر آینه سنگسار میکردیم ترا وبا قبح وجهی ترا میکشتیم وَمَا أَنْتَ عَلَیْنَا

بِعَزِیزٍ ونیستی تو نزد ما عزیز که تا آن منع کند از رجم تو بلکه مانع از آن بسبب قوم تست قَالَ گفت شعیب در جواب

ایشان یَا قَوْمِ ای قوم من أَرَهْطِي آیا قوم وقبیله من أَعَزُّ عَلَیْكُمْ عزیزتر

نزد شما مِنَ اللَّهِ از خدای تعالی وَاتَّخَذْتُمُوهُ وفرا گرفته اید یعنی گردانیده اید شما خدای تعالی را

وَرَاءَكُمْ ظِهْرِیًّا ای از اظهرکم یعنی پس پشت خود ونشر کرده آورده شما با او وبا وبانت نمودن

مر رسول او را ظهری منسوب بظهر است وکسر ظا از لوازم تغییر آنست که در نسبت بعمل می آرند إِنَّ رَبِّي

بدرستی که پروردگار من بِمَا تَعْمَلُونَ بانچه میکنید شما مُحِیطٌ احاطه کننده است بعلم کار شما ما خود

ومطابق آن جزا خواهد داد وَیَا قَوْمِ اعْمَلُوا وای قوم من عمل کنید عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ

حالکونی که ثابت باشید بران جهتی که دارید از شرک وعدوان إِنِّي عَامِلٌ بدرستی که من نیز عمل کننده ام

بران جهتی که ثابتم در آن جهت سَوْفَ تَعْلَمُونَ زود باشد که بدانید که

مَنْ یَأْتِیهِ کدامین کس از ما وشما را بیاید عَذَابٌ یُخْزِیهِ عذابی که رسوا وشرمنده کند او را

ووجه ترک فا در کلام که آن از عادت بلغا عربست درین آیه سوف تعلمون واقع شده ودر سوره انعام فسوف تعلمون

ودرین آیه سوف تعلمون کلام مستانفست وَمَنْ هُوَ كَاذِبٌ معطوفست بر من

یاتیه باین تقدیر که سوف تعلمون من هو کاذب یعنی زود باشد که بدانید که کدامین کس دروغ گوینده است من حالکم

ومن باطل شماست با شما بنا برین ترجمه کلمه من در من یاتیه ومن هو کاذب استفهامی خواهد بود بمعنی کدامین یاتیه عذاب یخزیه ومن هو کاذب ومن موصوله باشد بمعنی الذی یعنی زود باشد که بدانید آن کس را که بیاید او را عذابی که رسوا کند او را وزود باشد که بدانید آن کس را که دروغ گوینده است

که هر چند مقارنت حقیقی میان عذاب وکذب نیست چه میان صدق وکذب نسبت لیکن چون قوم شعیب آنحضرت را بعذاب تخویف میکردند

ونیز تکذیب او مینمودند لهذا حق تعالی این کریمه را موافق گفتگوی ایشان مرتب گردانید وَارْتَقِبُوا وانتظار برید آنچه را که من وعده

شما میکنم إِنِّي مَعَكُمْ رَقِیبٌ بدرستی که من نیز با شما انتظار برنده ام بنا برین رقیب بمعنی راقب است

وَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا وچون آمد فرمان ما بعذاب قوم شعیب نَجَّیْنَا شُعَیْبًا

نجات دادیم از عذاب شعیب را وَالَّذِینَ آمَنُوا مَعَهُ وآنانی را که ایمان آورده بودند با او

بِرَحْمَةٍ مِنَّا ببخشایشی از ما در اینجا ودر قصه عاد ولما جاء را مصدر بکلمه واو آورده ودر قصه صالح وهود بکلمه فا زیرا

که در ان دو قصه وعید سابقا مذکور شده بود پس کلمه فا اشارت بر سببیت سابق است مر ما بعد خود را بخلاف این دو قصه که

وعید قبل از ولما جاء امرنا مذکور نشده تا لازم باشد بقصد بر ابقا در ولما جاء امرنا که افاده سببیت کند وَأَخَذَتِ

الَّذِینَ ظَلَمُوا وفرو گرفت آنهایی را که ستم کردند الصَّیْحَةُ آواز هایلی که از جبرئیل سر زد

فَأَصْبَحُوا فِي دِیَارِهِمْ پس گشتند در جاهای خود جَاثِمِینَ

جاثمی بروی در افتادگان ومردگان واصل جثوم بمعنی لزوم در مکانست وچون مرده لازم وثابت در مکان خود است لهذا جاثمین گفته

واز آن مردگان خواسته كَأَنْ لَمْ یَغْنَوْا فِیهَا گویا که هرگز اقامت نکرده اند در ان دیار

أَلَا بُعْدًا لِمَدْیَنَ بدانید که دوری باد از رحمت خدای تعالی ثابتست مر اهل مدین یا که قوم شعیب اند

كَمَا بَعِدَتْ ثَمُودُ چنانچه دور شدند قوم ثمود چون عذاب قوم شعیب مانند عذاب قوم ثمود بصیحه

بود تشبیه عذاب القوم بین قوم ثمود از ابن عباس منقولست که هیچ دو امت بیک عذاب هلاک نشدند مگر قوم شعیب وقوم

صالح هر چند صیحه قوم ثمود از تحت ایشان بود وصیحه قوم مدین از فوق ایشان وبعد ازین در بیان قصه حضرت موسی

کلیم الله علی نبینا وعلیه السلام میفرماید که وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ وهر آینه بتحقیق فرستادیم ما موسی را

بِآیَاتِنَا بمعجزات ظاهره وَسُلْطَانٍ مُبِینٍ وبحجتی ظاهر

إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ بسوی فرعون وگروه او فَاتَّبَعُوا پس تابع شدند آن قوم

أَمْرَ فِرْعَوْنَ فرمان فرعون را وپیروی نمودند فرمان موسی را که بوحی الهی ایشان رسانیده بود

وَمَا أَمْرُ فِرْعَوْنَ بِرَشِیدٍ ونیست فرمان فرعون هدایت کننده براه راست

یعنی مرشد یَقْدُمُ قَوْمَهُ پیش روی کند فرعون قوم خود را واو ایشان تابع او باشند یَوْمَ الْقِیَامَةِ

در روز قیامت فَأَوْرَدَهُمُ النَّارَ پس در آرد ایشان را باتش دوزخ چنانچه در دنیا

ایشان و پیش رو ایشان بود و می افکند ایشانرا در چاه ضلالت ایراد لفظ ماضی در فاوردهم النار مبالغه در تحقیق است
مخفی نماند که اگرچه اصل ایراد آوردن بسوی آب است اما درینمقام نار را نازل منزلهٔ آب گرفته ایراد او ورد در نار نموده فرموده فاوردهم النار
و صاحب تاج المصادر گفته الایراد حاضر کردن و بآب آوردن و شتافتن ازین کلام معلوم میشود که ایراد بمعنی مطلق آوردن نیز آمده
بنابرین احتیاج بتوجیه بیضاوی نخواهد بود **وَبِئْسَ الْوِرْدُ الْمَوْرُودُ** و بد مکانیست آتش دوزخ
که وارد میشوند بآن **وَأُتْبِعُوا** و از پی درآمده شدند فرعون و قوم او **فِي هَٰذِهِ لَعْنَةً**
درین دنیا لعنت و دوری از رحمت **وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ** و در روز قیامت دوری از رحمت را که لعنت است
بِئْسَ الرِّفْدُ الْمَرْفُودُ بد عطائیست که عطا کرده شده عطای ایشان و آن لعنت در دو دنیاست
ترجمه مخصوص بذم محذوفست ای بئس الرفد المرفود رفدهم **ذَٰلِكَ** این خبر **مِنْ أَنْبَاءِ الْقُرَىٰ** از اخبار
شهرهای خراب شده است **نَقُصُّهُ عَلَيْكَ** میخوانیم قصه آنرا بر تو **مِنْهَا قَائِمٌ** و بعضی از آن
شهرها قایمست و آثار آن بنظر می آید **وَحَصِيدٌ** و بعضی از آن خراب و منقطع الاثر است و در تفسیر عیاشی
از ابو بصیر روایت کرده که حضرت صادق علیه السلم منها قائما و حصیدا بنصب قرائت میکردند **وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ**
و ستم نکردیم با اهل آن شهرها باهلاک ایشان **وَلَٰكِنْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ** ولکن ایشان
ستم کردند بر نفسهای خود بارتکاب موجب اهلاک و عذاب **فَمَا أَغْنَتْ عَنْهُمْ آلِهَتُهُمُ**
پس نفع نرسانید و قدرت دفع نداشت از ایشان معبودان ایشان **الَّتِي** آن معبودانی که از فرط جهالت
يَدْعُونَ میخواندند و میپرستیدند **مِنْ دُونِ اللَّهِ** بجز خدای **مِنْ شَيْءٍ** هیچ چیز از
عذاب را **لَمَّا جَاءَ أَمْرُ رَبِّكَ** چون آمد فرمان پروردگار تو بعذاب و استیصال ایشان
وَمَا زَادُوهُمْ و زیاد نکردند ایشانرا معبودان ایشان **غَيْرَ تَتْبِيبٍ** غیر از
هلاک کردن و زیان رسانیدن را **وَكَذَٰلِكَ أَخْذُ رَبِّكَ** و این چنین است گرفتن پروردگار تو
إِذَا أَخَذَ الْقُرَىٰ هرگاه که بگیرد اهل شهرها را **وَهِيَ ظَالِمَةٌ** حالکونی که اهل آن شهرها ستمکار باشند
بر خود بارتکاب شرک **إِنَّ أَخْذَهُ أَلِيمٌ شَدِيدٌ** بدرستی که گرفتن پروردگار تو دردناک
و سخت است خلاصی از آن ممکن نیست **إِنَّ فِي ذَٰلِكَ** بدرستی که درین خبرها که یاد کردیم از اهلاک امم ماضیه
لَآيَةً هر آینه عبرتیست **لِمَنْ خَافَ عَذَابَ الْآخِرَةِ** برای کسی
که بترسد عذاب آخرت را **ذَٰلِكَ** این روز قیامت هرچند یوم القیمه سابق گذشته تا اشاره الیه ذلک
لکن عذاب الآخره دلالت بران دارد پس گویا که گذشته **يَوْمٌ مَجْمُوعٌ لَهُ النَّاسُ** روزیست
که جمع کرده شده برای آن جمیع مردمان یعنی مردمان اولین و آخرین چنانچه در روضه کافی از حضرت امام زین العابدین علیه السلم

روایت

روایت کرده **وَذَٰلِكَ يَوْمٌ مَشْهُودٌ** و آن روز روزیست که حاضر گردانیده شده در وی اهل آسمانها و زمینها
علی بن ابراهیم گفته یشهد علیه الانبیاء والرسل **وَمَا نُؤَخِّرُهُ** و باز پس نمیداریم آنروز را **إِلَّا لِأَجَلٍ**
مَعْدُودٍ ای الا لانتهاء اجل معدود بنابرین انتها که مضاف است محذوف شده یعنی مگر برای منتهی
شدن وقت معین پوشیده نماند که عدول از کلمه الی بکلمه لام دال بر آنست که افعال الهی معلل باغراض و حکمت است
يَوْمَ يَأْتِ یاد کن مانند که بیاید آنروز مشهود یا بیاید جزائی که در آنروز داده میشود **لَا تَكَلَّمُ**
نَفْسٌ ای لا تتکلم نفس یعنی سخن نگوید هیچ نفسی سخن نیکو از باب شفاعت مثلا **إِلَّا بِإِذْنِهِ** مگر باذن و فرمان حق تعالی
چنانچه در آیه دیگر فرموده لا یتکلمون الا من اذن له الرحمن و این در موطنی خواهد بود از مواطن آنروز و در بعضی مواطن مأذون نباشد که در موطنی دیگر
اصلا سخن نتوانند گفت چنانچه حق سبحانه و تعالی در جای دیگر فرموده که هذا یوم لا ینطقون ولا یؤذن لهم فیعتذرون و میتواند که ماذون
جوابات حقه باشند و ممنوع اعذار باطله والله تعالی اعلم بحقایق کلماته **فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ** پس بعضی از اهل موقف بدبخت
باشند که واجب مرایشانرا ادخال در دوزخ بنابر مواعید الهی **وَسَعِيدٌ** و بعضی نیکبخت باشند که
لازم باشد ادخال ایشان در بهشت بموجب وعدهای ربانی **فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا فَفِي النَّارِ**
پس اما آنکه بدبخت شدند پس در آتش خواهند بود **لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ** مر ایشانراست در آن آتش اخراج
نفس از حلق **وَشَهِيقٌ** و رد آن نفس بنابر شدت الم و غم **خَالِدِينَ فِيهَا** حالکونی که جاوید
باشند در آن **مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ** مادامی که آسمانها و زمین موجود باشند
إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ مگر آنچه خواهد پروردگار تو که ایشانرا از آن آتش بیرون آرد و تحقیق آنست که مراد از نار
درین آیه نار برزخست که در قبر قبل از قیام قیامت کبری اهل شرک و نفاق آن میسوزند و معنی آیه اینست که ایشان مادامی که
آسمانها و زمین در دنیا باقی باشند در آن آتش خواهند بود مگر آنکه حق تعالی خواهد که ایشانرا بآتش قیامت معذب گرداند
که در آن وقت ایشانرا از آنجا بیرون آورد **إِنَّ رَبَّكَ** بدرستی که پروردگار تو **فَعَّالٌ لِمَا يُرِيدُ**
کننده است هرچه را که خواهد **وَأَمَّا الَّذِينَ سُعِدُوا** و اما آنکه نیکبخت شدند **فَفِي**
الْجَنَّةِ پس ایشان در بهشت اند بنابر آنچه در نار که مقابل بهشت است مذکور شد باید که مراد از بهشت
بهشت برزخ باشد **خَالِدِينَ فِيهَا** حالکونی که جاوید باشند در آن **مَا دَامَتِ**
السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ مادامی که آسمانها و زمین دنیا باقی باشند **إِلَّا مَا**
شَاءَ رَبُّكَ مگر آنچه خواهد پروردگار تو که ایشانرا از بهشت برزخ برآرد و بهشت قیامت درآرد
عَطَاءً ای اعطاهم الله عطاء یعنی می بخشد ایشانرا خدای تعالی بعد از ادخال در جنت قیامت بخششی
غَيْرَ مَجْذُوذٍ غیر منقطع علی بن ابراهیم این آیه را بخمس تفسیر کرده و بعد ازین گفته که و هو رد علی

من انکر عذاب القبر والثواب والعقاب فی الدنیا والبرزخ قبل یوم القیمة واگر حمل نار وجنت بر نار وجنت قیامت کنند چون
اخراج از نار و جنت قیامت که مفاد استثناست غیر مقصود است لهذا علما را در توجیه آن سخنانیست که هیچکدام خالی
از تکلف نخواهد بود و ما یک توجیه را بعد ازین ذکر میکنیم تا این ترجمه خالی از آن توجیهات نباشد و بعضی از معاصرین اهل حدیث
رحمهم الله موافق روایت علی بن ابراهیم گفته اند که ما دامت السموات والارض دال برانست که مراد ازین نار و جنت دنیا باشد
که در برزخ قبر پیش از قیام قیامت کافران بدان معذب و مومنان ازین متنعم میگردند زیرا که در قیامت آسمان و زمین
نمی باشد و همچنین خدای تعالی فرموده که النار یعرضون علیها غدوا وعشیا و در حدیث وارد شده که مراد ازین نار برزخ
بجهت آنکه در قیامت غدو و عشی مفقود است مخفی نماند که جمعی که جنت و نار را درین آیه بجنت و نار قیامت حمل کرده اند نه
بجنت و نار برزخ گفته اند که نصوص دالست بر دوام جنت و نار قیامت و بر انقطاع سموات و ارض پس تقیید خلود جنت و نار
قیامت بدوام سموات و ارض معقول نیست مگر بطریق تمثیل چنانچه فصحای عرب هر گاه خواهند که تعبیر از دوام چیزی کنند
کنند مثل میزنند آنرا بدوام دنیا و میگویند آن چیز باقی است تا بقاء دنیا هر چند بقاء آن چیز پیش از بقاء دنیا و ما فیها باشد و در باب
استثناء اشقیا گفته اند که مراد اینست که اگر خواهد خدای تعالی اشقیا را از عذاب آتش دوزخ بر آرد و بعذاب زمهریر معذب
گرداند و در باب استثناء سعدا گفته اند که اگر خواهد خدای تعالی سعدا را بمرتبه بلندتر از جنت رساند که آن اتصال انجناب قدس
و فوز برضوان الهی است و در تفسیر عیاشی از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده که مراد از نار درین آیه ولایت شیاطین
الانس است از اعدا آل محمد و مراد از جنت اتصاف بولایت آل محمد است و بنابرین معنی آیه اینست که اهل شقاوت در
ولایت اعدا آل محمد اند و اهل سعادت در ولایت آل محمد و این دو فرقه جاوید درین دو حال باشند مگر آنکه حق تعالی از فرقه
اولی خواهد که بسعادت ولایت اهل بیت اتصاف یابند و از فرقه ثانیه آنکه بحیطه شقاوت ولایت اعدا آل محمد در آیند نعوذ
بالله من هذا **فَلَا تَكُ فِي مِرْيَةٍ** پس مباش تو بعد از علم باحوال امم ماضیه سابقه در شک و ریب
مِمَّا يَعْبُدُ هَٰؤُلَاءِ از حال عبادت قوم مشرکین تو که آن گمراهی است و آخر ایشان را بهلاکت
کشد چنانچه کفر امم ماضیه باعث استیصال ایشان گردیده و یا آنکه مباش تو در شک از حال آنچه مشرکین قریش عبادت
آن میکنند در اینکه آن ضرر رساننده است بایشان و نفعی اصلا متصور نیست بنابر توجیه اول کلمه ما در مما یعبد مصدریست که
مدخول خود را بالمصدر فرو آورده یعنی که فلا تک فی شک من عبادة هؤلاء المشرکین فی انها ضلال و بنابر ثانی بمعنی
الذی موصولست باین تقدیر که فلا تک فی مریة من حال الذی یعبدونه فی انه یضر ولا ینفع بعضی گفته اند که خطاب فلا تک
اگرچه بحسب ظاهر بر پیغمبر است اما مراد امت آنحضرت است **مَا يَعْبُدُونَ** عبادت نمیکنند این
مشرکان قریش **إِلَّا كَمَا يَعْبُدُ** مگر چنانچه بود که عبادت میکردند **آبَاؤُهُمْ**
پدران ایشان **مِنْ قَبْلُ** پیش ازین یعنی چنانچه پدران ایشان بمحض تقلید بدون حجتی و

دلیلی عبادت اصنام میکردند همچنین ایشان بر محض تقلید اختیار کفر و عبادت اصنام کردند **وَإِنَّا لَمُوَفُّوهُمْ** و بدرستی که ما
رساننده ایم بایشان **نَصِيبَهُمْ** بهره ایشان را از عذاب چنانچه بآبا ایشان رسانیدیم **غَيْرَ
مَنْقُوصٍ** در حالتی که در آن نصیب نقصانی بوقوع نیاید **وَلَقَدْ آتَيْنَا** و هر آینه بتحقیق دادیم
مُوسَى الْكِتَابَ کتاب توریة **فَاخْتُلِفَ فِيهِ** پس اختلاف کرده شد
در صحت آن کتاب چنانچه قوم تو در قرآن اختلاف کردند و در روضه کافی از حضرت ابی جعفر الباقر علیه السلم روایت کرده که چنانچه
این اختلاف واقع شد و اختلاف خواهند کرد در کتاب قائم آل محمد بعد از ظهور او تا آنکه جمعی کثیر زبان بانکار آن گشایند و بشمشیر آنحضرت
همه مقتول خواهند گردید **وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ** و اگر نه سخنی است پیشی گرفته که آن سخن مهلت
دادن ایشانست از عذاب تا روز قیامت **مِنْ رَبِّكَ** از جانب پروردگار تو بمقتضای حکمت و مصلحت
لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ هر آینه حکم کرده شدی در دنیا میان قوم تو بانزال عذاب **وَإِنَّهُمْ** و بدرستی که
یهودان زمان تو و قریش **لَفِي شَكٍّ** هر آینه در کاننده **مِنْهُ** از قرآن **مُرِيبٍ** شکی که مضطرب
سازنده عقلست و زایل کرداننده یقین **وَإِنَّ كُلًّا** تنوین کلا عوض از مضاف الیه است ای
ان کلهم یعنی و بدرستی که همه مختلفین از فرق مومنین و کافرین **لَمَّا لَيُوَفِّيَنَّهُمْ رَبُّكَ أَعْمَالَهُمْ**
هر آینه از آن جماعتی اند که تمام خواهد داد پروردگار تو جزای اعمال ایشان را بنابراین تفسیر کلمه لما اصلش لمن ما بوده که کلمه ما موصول
الذی باشد ای لمن الذین یوفینهم ربک جزاء اعمالهم پس قلب نون بمیم کردند و سه میم در یک کلمه جمع شد یک میم را حذف کردند و دو
میم را بر یکدیگر ادغام نمودند لما شد **إِنَّهُ** بدرستی که پروردگار تو **بِمَا يَعْمَلُونَ خَبِيرٌ** بآنچه ایشان
بعمل می آرند داناست **فَاسْتَقِمْ** پس مستقیم باش در تبلیغ مامور به و منهی عنه **كَمَا أُمِرْتَ**
چنانچه مامور شده تو **وَمَنْ تَابَ مَعَكَ** معطوفست بر ضمیر مستکن در فاستقم که راجع به پیغمبر
و عطف بر ضمیر مستکن بدون تاکید بضمیر منفصل وقتی که فاصله باشد جایز است و در اینجا چون کما امرت فاصله
واقع شده این عطف مستحسن است و اگر فاصله نمیبود بایست چنین شود که فاستقم انت و من تاب معک و
معنی اینست که و باید مستقیم باشد کسی که توبه از کفر کرده و ایمان بتو آورده **وَلَا تَطْغَوْا** و بیرون مروید ای
آنانکه ایمان به پیغمبر آخر الزمان آورده اید از حد و حدود خدای تعالی **إِنَّهُ** بدرستی که خدای تعالی **بِمَا تَعْمَلُونَ
بَصِيرٌ** بآنچه شما بعمل می آرید بیناست و بمقتضای آن جزا خواهد داد **وَلَا تَرْكَنُوا** و
میل اندک مکنید چه جای بسیار **إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا** بسوی آن جماعتی که ستم کردند از ائمه جور
علیهم السلم مرویست که مراد از رکون منهی عنه مودت و نصیحت و اطاعتست و در کافی از حضرت صادق علیه السلم
روایت کرده که مراد از ظلم درین آیه شخصی است که پیش پادشاه جابر بیاید و دوست داشته باشد بقاء او را تا

اگر او دوست یکی را بخود کند و چیزی با شخص عطا نماید و در وصایای پیغمبر صلوات الله علیه و آله که امیرالمؤمنین علیه السلام را
می‌فرمودند از آنجمله اینست که لا ترکن الی ظالم و ان کان حمیما قریبا یعنی میل مکنید بسوی ظالم و اگر چه باشد الظالم خویش نزدیک شما
فتمسکم النار پس اگر شما میل بظالم کنید برسد بشما آتش دوزخ **وما لکم** و نیست مر شما را
من دون الله بجز از خدای تعالی **من اولیاء** از دوستان که منع عذاب از شما تواند کرد
ثم لا تنصرون پس شما یاری داده نشوید یعنی خدای تعالی شما را یاری نکند
چه در علم الهی حکم بعذاب شما سبقت یافته و چون توجه بصلوة موجب قوت و زیادتی خوفست که مستلزم عدم
ظلم و عدم میل بظالم است لهذا حق تعالی در تلو نهی از رکون بسوی ظالم می‌فرماید که **واقم الصلوة**
و بپای دار ای محمد نماز را **طرفی النهار** در دو جانب روز جانب اعلی که مراد نماز صبح است و جانب
اسفل که مراد نماز ظهر و عصر است **وزلفا من اللیل** زلفا جمع زلفه است یعنی ساعات
قریبه باخر روز و معنی آیه اینست که بپای دار نماز را در ساعات نزدیک بروز از شب که مراد نماز مغرب و عشا است
بعضی این آیه را اینچنین تفسیر کرده‌اند تا اگر شامل صلوات خمس باشد و بهتر آنست که نهار محمول شود بر نهار شرعی که آن از صبح
صادق است تا غروب آفتاب و مراد از طرفین آن نصف اول و نصف آخر آن باشد پس شامل شود سه نماز را که نماز صبح و ظهر و عصر
و مراد از زلفا من اللیل نصف اول شب و نصف آخر شب باشد زیرا که نصف اول شب نزدیکست بروز گذشته و
نصف آخر آن بروز آینده و برین تقدیر سه نماز دیگر در زلفا من اللیل داخل گردد که آن نماز مغرب و عشا و نماز شب است
که بر پیغمبر صلوات الله علیه و آله واجب بوده پس آیه مذکوره دلالت بر وجوب شش نماز بر پیغمبر صلوات الله علیه و آله دارد
و مؤید اینست لفظ اقم که بحسب ظاهر امر است باقامت نماز مخصوص پیغمبر و بر آنحضرت نماز شب مانند نماز پنجگانه
واجب بود و پس تفسیر آیت بنوعی که نماز شب نیز داخل باشد بهتر خواهد بود و اختیار زلفا من اللیل از طرفا من اللیل مؤید است
که شبیه باشد بر اینکه افضل در نمازهای نصف اول شب مثل نماز مغرب و عشا آنست که اقرب باشد بنهار گذشته
تا وقت فضیلت آن دریافته شود و افضل در نمازهای نصف آخر شب مثل نماز شب آنست که اقرب باشد بنهار آینده
چنانچه در وقت فضیلت نماز شب مقرر شده که فضیلت نماز شب در آنست که نزدیک بنماز صبح کرده شود والله اعلم
بحقایق کلماته اما آنچه در تهذیب الاحکام در تفسیر این آیه از حضرت ابی جعفر الباقر علیه السلام روایت کرده اینست
که مراد از طرفی النهار صبح و مغربست و مراد از زلفا من اللیل عشاء آخره است بنابرین این آیه کریمه مشتمل بر سه نماز است
و نماز ظهر و عصر مذکور نیست و توجیهات دیگر در این آیه کرده‌اند در کتب تفاسیر مذکور است **ان
الحسنات یذهبن السیئات** بدرستی که این خوبیها یعنی طاعتها
که نماز است می‌برد بدیها را یعنی گناهان را چنانچه در حدیث آمده که ان الصلوة الی الصلوة کفارة لما بینهما ما اجتنبت الکبائر

یعنی بدرستی که نمازی تا نماز دیگر کفاره گناهان صغیره است که در ما بین آن دو نماز کرده شود مادامی که اجتناب کرده شود از کبائر
پس ازین حدیث معلوم میشود که نماز تکفیر صغایر میکند نه کبایر اما صریح بعضی احادیث تکفیر جمیع گناهانست چنانچه از امیرالمؤمنین
علیه السلام مرویست که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرمودند که امیدوارترین آیتی در قرآن آیت
اقم الصلوة است و بعد از این آیت را بالتمام قرائت کردند و گفتند ای علی قسم بآن خدایی که مرا فرستاده براستی
مژده دهنده و بیم کننده بدرستی که یکی از شما چون برخیزد برای وضو ساختن پس فرو میریزد از اعضای او گناهان او پس چون
که روی خود و دل خود را بسوی خدای تعالی کند در نماز نماند بر او از گناهان او چیزی مگر همه بخشیده میشود و میگردد چنانچه از مادر
شده بود پس اگر در میان دو نماز بار گناهی کند بخشیده میشود آن گناه در نماز دویم تا آنکه نماز پنجگانه را شمردند و بعد از آن
فرمودند که ای علی جز این نیست که منزلت نماز پنجگانه برای امت من مثل جوی آب روانیست که بر در خانه یکی از ایشان
بگذرد پس چه گمان میبرد آنکس که اگر باشد در بدن او چرکی پس غسل کند در آن جوی آب پنج نوبت آیا میماند در بدن او
چرکی ظاهر است که نمیماند سوگند بخدا که مثل این پنج غسلست نمازهای پنجگانه مر امت مرا در محو کردن گناهان
و در کافی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که آنحضرت فرمودند که نمازهای شب مؤمن میبرد گناهانی را که در روز
کرده و بعد ازین آیت ان الحسنات یذهبن السیئات را تلاوت فرمودند **ذلک** آنچه مذکور شد در آیات
فاستقم تا آخر **ذکری للذاکرین** وعظی است مر آنجماعتی را که وعظ
پذیر میشوند و بعضی گفته‌اند که میتواند که ذلک اشارت بجمیع قران باشد **واصبر** و صبر کن بر امتثال اوامر و اجتناب
از نواهی **فان الله** پس بدرستی که خدای تعالی **لا یضیع اجر المحسنین**
ضایع نمیگرداند مزد نیکوکاران را **فلولا کان** ای فما کان یعنی پس نبودند **من القرون**
از اهل قرنها که بودند **من قبلکم** پیش از شما **اولوا بقیة** صاحبان عقل و رایی که
ینهون نهی میکردند و باز میداشتند مفسدان را **عن الفساد فی الارض** از فساد
کردن در زمین **الا قلیلا** مگر اندکی **ممن انجینا** از آنها که نجات دادیم ایشان را از عقوبات
منهم از اهل قرون ماضیه که صاحبان عقل و فضل بودند بنابرین که فلولا کان بمعنی فما کان نفی باشد کلمه
الا در الا قلیلا استثنا متصل خواهد بود چنانچه شنیدی و دانستی و اگر بمعنی هلا کان باشد کلمه الا استثنا منقطع خواهد بود
بایمعنی که پس چرا نبودند از اهل قرنها که بودند پیش از شما صاحبان عقل که نهی کنند و باز دارند مفسدان را از فساد کردن در زمین
لیکن اندکی از آنها که ما ایشان را نجات دادیم از جمله ایشان نهی کردند مفسدان را از فساد کردن در زمین و چون مقررست که آنچه نفیس بود
باشد آنرا باقی گذارند بنابرین تعبیر از صاحبان عقل و فضل باولوا بقیه نمود **واتبع الذین ظلموا** معطوف
بر مقدر است باین تقدیر که فلم ینهوا عن الفساد واتبع الذین ظلموا یعنی پس ایشان نهی نکردند مردم را از فساد و تابع شدند

غلو کردند و از منکرات کسی ایشان را نهی نفرمودند **ما اترفوا فیه** یا آنچه را که متنعم بودند در ان یعنی تابع لذات و شهوات شدند و اوقات را بالتمام صرف تحصیل اسباب لذات دنیوی و شهوات نفسانی کردند **وکانوا مجرمین** و بودند ایشان کافران و گناهکنندگان پس ایشان بواسطه این امور مذکوره مستاصل شدند **وما کان ربک** و نبود پروردگار تو یعنی صحیح نیست پروردگار تو را و مناسب حکمت و مصلحت او نیست **لیهلک القری** اینکه هلاک کند اهل قریها را **بظلم** بسبب کفر و شرک ایشان **واهلها مصلحون** حال آنکه اهل آن قریها اصلاح آرندگان باشند که در میان یکدیگر معامله کنندگان باشند بطریق عدالت و انصاف یعنی حق سبحانه و تعالی بواسطه فرط رحمت و کمال مسامحه که در حقوق خود دارد هلاک نمیکند احدی را بمجرد شرک او بلکه وقتی هلاک میکند که با وجود شرک فساد ازو سرزند که بسبب آن باعث آزار خلایق گردد از اینجاست که حق الله بتوبه رفع میشود و حق الناس بتوبه رفع نمیشود تا احقاق حق ایشان نکنند و قیل الملک یبقی مع الکفر ولا یبقی مع الظلم و بعضی ظلم را بخدای تعالی نسبت داده و بظلم را حال گرفته اند باین تقدیر که وما کان ربک لیهلک القری ظالما واهلها مصلحون یعنی صحیح نیست که پروردگار تو هلاک کند اهل قریها را حال گونی که ظلم کننده باشند و حال گونی که اهل آن قریه در میان یکدیگر بطریق حق معامله کنندگان باشند و حاصل کلام اینست که حق تعالی اهل قریها را بظلم و ستمی که از جناب او ناشی شود هلاک نمیکند در حالتی که اهل آن قریها با یکدیگر بطریق حق و راستی عمل میکرده باشند **ولو شاء ربک** و اگر خواستی پروردگار تو **لجعل الناس** هر آینه گردانیدی مردمان را **امة واحدة** گروه واحد یعنی اگر اراده میکرد پروردگار تو بطریق اراده حتمی وجوبی هر آینه مضطر و مجبور میساخت مردمان را بر اینکه اتفاق نمایند بر ملت واحده که آن ملت اسلامست لیکن چون این معنی مخالف تکلیف است ایشان را مختار گردانید بعضی اختیار حق نمودند و بعضی بباطل گرویدند چنانچه حق تعالی میفرماید که **ولا یزالون مختلفین** و همیشه ایشان اختلاف کنندگانند در دین **الا من رحم ربک** مگر آن کسانی که هدایت کرده باشد ایشان را بمحض توفیق پروردگار تو حضرت امام محمد باقر علیه السلم فرموده که یعنی آل محمد و اتباعهم **ولذلک خلقهم** حضرت صادق علیه السلم در تفسیر این آیه فرموده که خلقهم لیفعلوا ما یستوجبون به رحمة فیرحمهم و در کتاب کافی آورده که ابو عبیده حذا گفت که از حضرت صادق علیه السلم تفسیر آیه ولا یزالون مختلفین الا من رحم ربک ولذلک خلقهم را سؤال کردم حضرت فرمود یا ابا عبیدة الناس مختلفون فی اصابة القول و کلهم هالک الا من رحم ربک ولذلک خلقهم و سؤال کردم ... لطاعة الامام یعنی حضرت فرمودند که ولذلک اشارت برحمت است و مراد از رحمت طاعت امام است یعنی که برای طاعت امام ایشان را آفریدیم و بنابرین باید که ضمیر خلقهم راجع شود بمن در الا من رحم ربک و اگرچه لفظ من مفرد است

اما بحسب معنی افاده جمعیت میکند پس ضمیر جمع راجع بآن تواند شد **وتمت کلمة ربک** و تمام شد سخن پروردگار تو که بملائکه میگفت و آن سخن اینست که **لاملان جهنم** هر آینه پر سازم دوزخ را **من الجنة والناس** از عاصیان جنیان و آدمیان **اجمعین** همه ایشان **وکلا** و هر کدام تنوین در کلا عوض مضاف الیه است باین تقدیر که و کل نبا یعنی و هر خبری که **نقص علیک** بیان میکنیم آنرا برای تو **من انباء الرسل** از خبرهای پیغمبران سابق **ما نثبت به** آنچه محکم سازیم بآن **فؤادک** دل ترا که قوی میگردانیم بآن **وجاءک فی هذه** و آمده است ترا درین سوره **الحق** آنچه درست و راست است **وموعظة** و آمده است پندی **وذکری** و یاد بودی **للمؤمنین** برای ایمان آورندگان **وقل** و بگو ای محمد بر وجه تهدید **للذین لا یؤمنون** مر آنها را که ایمان نمی آرند **اعملوا علی مکانتکم** عمل کنید بر حالی که بر آن متمکنید و قدرت دارید **انا عاملون** بدرستی که ما نیز عمل کنیم که ما را بر آن حالی که داریم **وانتظروا** و انتظار برید برای انقلابات زمان و حوادث دوران **انا منتظرون** بدرستی که ما نیز منتظریم که نازل شود بر شما آنچه بر امثال شما از امم سابقه نازل شده بود **ولله** و مر خدای راست و بس تعالی و تقدس **غیب السموات والارض** علم آنچه غایبست در آسمانها و زمین یعنی علم بامور خافیه مخفیه که مستفاد از غیری نشود مخصوص جناب الهی است و اما اخبار ائمه هدی علیهم السلم اصحاب خود را بامور مخفیه آن علمی مستفاد که استفاده آن از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله که منبع وحی است کرده اند بنابرین تشنیعی که بعضی جاهلان بر عالمان فرقه ناجیه امامیه رحمهم الله تعالی خلافاً لهم کرده اند که ایشان مخالفت قول خدای تعالی نموده اثبات علم غیب برای امامان خود کرده اند تشنیعی است بیهوده و بیجا که از عدم فهم و ذکا ناشی شده **والیه یرجع الامر کله** و بسوی خدای تعالی بازگردانیده شود همه کارها نه بسوی غیر او **فاعبده** پس چون جناب او مرجع همه عالمیانست عبادت کن او را **وتوکل علیه** و کارهای خود را باو واگذار که او بموافق حکمت و مصلحت آنرا بانجام میرساند تقدیم عبادت بر توکل تنبیه است که توکل عابد را نفع میرساند نه غیر او را **وما ربک** و نیست پروردگار تو **بغافل عما تعملون** بیخبر از آنچه شما میکنید

سورة یوسف علیه السلم وهی مائة واحدی عشرة آیة مکیة

بسم الله الرحمن الرحيم

الر بیان این حروف در مقدمات کلمات سابقه مشروح میگردد و حاصل کلام اینست که قسم به پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله تلک آیات الکتاب المبین ای تلک الآیات آیات السورة الواضحة معانیها یعنی این آیاتی که بعد ازین می آید آیات سوره ایست که واضحست معانی مقصوده از آن بنابرین مراد از کتاب سوره خواهد بود انا انزلناه بدرستی که فرو فرستادیم این کتاب را قرآنا عربیا حالکونی که آن قرآن بلغت عرب است لعلکم تعقلون تا آنکه شما که عرب اید فهم آن کنید و بدانید که آن معجزه است که بدون وحی انزال آن متصور نیست در کتاب خصال از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده که تعلموا العربیة فانها کلام الله الذی تکلم به خلقه نحن نقص علیک میخوانیم بر تو احسن القصص بهترین قصه ها را باعتبار اشتمال آن بر عجایب سخنان عبرت افزا و بر غرایب نکات و حکم لایعد و لایحصی هر چند حق تعالی درین سوره و در ما قبل این سوره نقص فرموده اما اطلاق قاص بر خدای تعالی نمی توان کرد چنانچه حق تعالی توصیف خود بعلم القرآن کرده اند اما معلمش نمیتوان گفت و همچنین مغنی نمیتوان گفت بواسطه آنکه یغنیکم فی الفناء فرموده اند لهذا گفته اند که اسماء الله توقیفی است که موقوف باذن شارع است بما اوحینا الیک کلمه ما مصدریست ای بایحائنا الیک یعنی ما بیان احسن القصص برای تو میکنیم بوحی کردن ما بسوی تو هذا القرآن این سوره را وان کنت کلمه ان مخففه از مثقله است ای وانه کنت یعنی و بدرستی که شان اینست که بودی تو من قبله پیش از وحی کردن من لمن الغافلین هر آینه از جمله بیخبران از حقیقت این قصه بنابرین ضمیر من قبله راجع بما اوحینا است که بمعنی مصدری باشد بعضی کلمه ان در وان کنت بمعنی ما نافیه گرفته اند و کلمه الا استثنائی بر بالای لمن الغافلین تقدیر کرده و حاصل کلام را چنین بیان کرده اند که وما کنت من قبل ان اوحینا الیک هذه السورة الا لمن الغافلین یعنی نبودی تو پیش از آنکه این سوره را بتو وحی کنیم مگر از بیخبران از قصه یوسف لیکن از کلام صاحب کشاف و غیر او مستفاد میشود که لام لمن الغافلین دلیل است بر آنکه آن بمعنی ما نافیه باشد زیرا که در هر کلامی که بعد از کلمه ان لام باشد ان البته مخففه از مثقله خواهد بود لهذا آن لام را لام فارقه میگویند که فرق میکند میان ان مخففه از مثقله و میان ان نافیه اذ قال یوسف یاد کن ای محمد وقتی را که گفت یوسف لابیه مر پدر خود یعقوب بن اسحق بن ابرهیم را منقولست که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرموده اند که الکریم بن الکریم بن الکریم بن الکریم یوسف بن یعقوب بن اسحق بن ابرهیم یا ابت ای پدر من اصل یا ابت یا ابی بود که عوض یا تا آورده اند که هر دو مشابه یکدیگرند در زیاده بودن انی رایت بدرستی که دیدم من در خواب زیرا که رایت از رؤیاست نه از رؤیت بواسطه قول خدای تعالی که بعد ازین میفرماید که لا تقصص رؤیاک و ایضا میفرماید که هذا

تأویل

تاویل رؤیای احد عشر کوکبا یازده ستاره را والشمس والقمر و آفتاب و ماه را رایتهم لی ساجدین کلام مستانفست که گویا یعقوب سؤال کرده مر یوسف را که چه نوع در خواب دیدی اینها را یوسف در جواب گفته که دیدم ایشان را مرا سجده کنندگان بنابرین تکرار در کلام نخواهد بود چون سجده را که از اوصاف عقلاست برای کواکب ثابت کرد لهذا ضمیر هم که ضمیر ذوی العقولست برای ایشان آورده و پوشیده نماند که فی الجمله اختلافی در اسامی یازده کوکب که در احادیث مذکور است یافت میشود و ظاهر احادیث یا حدیثی که عامه درین باب نقل کرده اند نیز تفاوتی دارد اما اغلب آنست که این اختلاف از غلط ناسخین و تصحیف ایشان ناشی شده باشد و علی ای حال در کتاب خصال آورده که عن جابر بن عبد الله الانصاری قال فی تسمیة النجوم هو الطارق وخوبان والذیال وذو الکنفان وقابس ووثاب وعمودان وفلیق ومصبح والصدوع وذو الفروع وایضا در ان کتاب از جابر بن عبد الله نقل کرده که روزی یکی از یهودان که او را بستان یهودی میگفتند بخدمت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله آمده گفت ای محمد خبر ده مرا از اسماء کواکبی که یوسف آنها را سجده کنان در خواب دید حضرت در ان روز هیچ جواب نفرمود و بعد از نزول جبرئیل حضرت استفسار آن اسما از و نمود و جبرئیل بیان آن اسما کرد پس حضرت صلوات الله علیه و آله بستان یهودی را طلب کرده فرمود که اگر بیان آن اسما برای تو کنم مسلمان خواهی شد یهودی گفت آری حضرت فرمود اسمای آن کواکب اینست خوبان والطارق والذیال وذو الکنفان وقابس ووثاب وعمودان والفلیق والمصبح والصدوح وذو الفروع و قاضی ناصر الدین بیضاوی گفته که قال النبی صلی الله علیه و آله جربان والطارق والذیال وقابس وعمودان والفلیق والمصبح والضروح والفرغ ووثاب وذو الکتفین پس یهودی گفت ای والله انها لاسماؤها و فی تفسیر علی بن ابرهیم عن ابی جعفر الباقر علیه السلم قال تاویل هذه الرؤیا انه سیملک مصر و یدخل علیه ابواه و اخوته اما الشمس فام یوسف راحیل والقمر یعقوب و اما احد عشر کوکبا فاخوته فلما دخلوا علیه سجدوا شکرا لله وحده حین نظروا الیه و کان ذلک السجود لله تعالی یعنی حضرت امام محمد باقر علیه السلم فرموده اند که تاویل خواب یوسف اینست که زود باشد که یوسف پادشاه مصر شود و داخل شوند بر و پدر و مادر او و برادران او و اما شمس مراد از ان درین آیه کریمه مادر یوسف است و اما قمر مراد از ان یعقوب پدر یوسف است و اما یازده ستاره برادران یوسف اند پس چون آنها داخل شوند بر یوسف و چشم ایشان بدیدار یوسف روشنی پذیرد سجده شکر کنند مر خدای را و این سجود مر خدای تعالی راست نه یوسف را و در بعضی روایات آمده که مراد از شمس خاله یوسف است و از آنحضرت مرویست که یوسف وقتی که این خواب را دید سن او نه ساله بود پس آن قصه خواب را به پدر خود گفت قال گفت پدر او یا بنی ای پسرک من تصغیر یا از جهت اظهار شفقت است یا آنکه چون یوسف در این وقت صغیر السن بود چنانچه از حدیث سابق معلوم شد لهذا بنی بطریق تصغیر گفت لا تقصص رؤیاک بیان مکن و ظاهر مساز این خواب خود را علی اخوتک بر برادران خود فیکیدوا لک پس اگر ظاهر سازی آنرا بنا بر حسد و وسوسه شیطان

حیله انگیزند برای اهلاک تو کَیْدًا حیله انگیختنی و چون کاد متعدی بنفس است نه بلام اهتد فیکیدوا لک بالمعنی تحیلوا
لک گرفته اند چنانچه در ترجمه دانستی إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنسَانِ عَدُوٌّ مُّبِينٌ
بدرستی که شیطان مر آدمی را دشمنی است آشکار چنانچه از احوال آدم و حوا بر همگنان ظاهر و هویداست در کتاب علل الشرایع
روایت از حضرت امام زین العابدین علیه السلم کرده که یوسف با وجود این نصیحت کتمان این حکایت نکرد و برای برادران گفت
وَكَذَٰلِكَ و همچنانچه ترا باین رؤیا که دلالت بر کمال نفس دارد برگزید يَجْتَبِيكَ برخواهد گزید
ترا رَبُّكَ پروردگار تو از برای نبوت و سلطنت وَيُعَلِّمُكَ و خواهد آموزانید ترا
مِن تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ از تعبیر خوابها تعبیر خواب با حادیث بجهت آنست که الخواب احادیث
ملکست وقتی که آن خواب راست باشد و یا حدیث نفس و شیطانست اگر دروغ باشد وَيُتِمُّ نِعْمَتَهُ
عَلَيْكَ و تمام کند نعمت خود را که نبوتست بر تو وَعَلَىٰ آلِ يَعْقُوبَ و بر سایر فرزندان یعقوب
و اگر چه سایر فرزندان یعقوب بمرتبه بلند نبوت رسیده نباشند و الا مراد از اتمام نعمت اتصال حسنات دنیوی خواهد بود بر نعیم اخروی
میتواند که مراد از آل یعقوب جمعی باشند از فرزندان و فرزندزادهای یعقوب غیر آنکه مرتکب فعل قبیح شدند در مجمع البیان گفته که اکثر
مفسرین را اعتقاد اینست که برادران یوسف انبیا بوده اند و جمعی که ارتکاب قبایح را بر انبیا جایز نمیدارند گفته اند که ایشان انبیا نبوده اند
و سید مرتضی رضی الله عنه فرموده که هیچ دلیلی قایم براین نیست که برادران یوسف باید که انبیا باشند با وجود ارتکاب این
فعل قبیح شنیع و ابن بابویه رضی الله عنه در کتاب النبوة از حنان بن سدیر روایت کرده که او گفت که من از حضرت ابی جعفر الباقر
علیه السلم پرسیدم که اولاد یعقوب انبیا بودند حضرت فرمودند که ایشان انبیا نبودند بلکه اولاد انبیا بودند و از جمله سعدا بودند و از اهل
قبیح خود توبه کردند و فی مجمع البیان قد روی العیاشی فی تفسیره عن حنان بن سدیر عن ابیه عن ابی جعفر علیه السلم قال قلت له اکان
ولد یعقوب انبیاء قال لا و لکنهم کانوا اسباطا اولاد الانبیاء و لم یکونوا فارقوا الدنیا الا سعداء تابوا و تذکروا ما صنعوا و فی تفسیر العیاشی
عن شیط بن صالح العجلی قال قلت لابی عبد الله علیه السلم کان اخوة یوسف انبیاء قال لا و لا بررة اتقیاء کیف و هم یقولون
لابیهم یعقوب تالله انک لفی ضلالک القدیم و عن سلیمان بن عبد الله الطلحی قال قلت لابی عبد الله علیه السلم ما حال بنی یعقوب
هل خرجوا من الایمان فقال نعم قلت فما تقول فی آدم قال دع آدم كَمَا أَتَمَّهَا عَلَىٰ أَبَوَيْكَ
چنانچه تمام کرد نعمت خود را بر دو پدر تو مِن قَبْلُ پیش از تو یا پیش از این وقت إِبْرَاهِيمَ
وَإِسْحَاقَ و آن دو پدر تو یکی ابراهیم است و دیگری اسحق بنابر این ابراهیم و اسحق عطف بیان ابویک اند
إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که پروردگار تو عَلِيمٌ داناست بر کسی که استحقاق اجتبا دارد حَكِيمٌ
درست کردارست و میکند چیزها را چنانچه سزاوار است لَّقَدْ كَانَ فِي يُوسُفَ
وَإِخْوَتِهِ هر آینه بتحقیق که هست در قصه یوسف و برادران او آيَاتٌ لِّلسَّائِلِينَ

الا الله

از این قدرت و حکمت خدا تعالی و علامات نبوت تو برای سؤال کنندگان از این قصه در کتب عامه روایت کرده اند که بزرگان مشرکین جمعی را بجهت
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرستادند که از آنحضرت سؤال کنند که بچه سبب انتقال آل یعقوب از ارض شام بارض مصر واقع
شده و قصه یوسف بچه نوع بوده حضرت بدون آنکه از کسی استماع نماید یا بکتابی رجوع کند ایشان را جوابی شافی فرمودند
إِذْ قَالُوا یاد کن ای محمد آنرا که گفتند برادران یوسف با یکدیگر لَيُوسُفُ وَأَخُوهُ هر آینه یوسف و برادر
او یا قسم بخدا که یوسف و برادر او و در بعضی احادیث نام آن برادر بنیامین مذکور است و در بعضی دیگر چنانچه محمد بن مسعود عیاشی
رحمه الله از حضرت ابی جعفر الباقر علیه السلم روایت کرده ابن یامین است و چون او برادر مادری و پدری یوسف بود لهذا او را مخصوص
به برادری یوسف ساختند با آنکه حضرت یوسف را برادران دیگر نیز بوده و در تفسیر بعضی از فضلا معاصرین مذکور است که و فی روایة کان ابن خالته
یعنی در بعضی روایات اهل بیت علیهم السلم است که بنیامین پسر خاله یوسف بوده بهر تقدیر برادران یوسف گفتند که یوسف و برادر او
أَحَبُّ إِلَىٰ أَبِينَا مِنَّا دوست ترند بسوی پدر ما از ما و چون افعل تفضیل که بمن تمام شود تثنیه و جمع و مذکر و مؤنث
در آن مساویست لهذا بجای احبان تثنیه احب مفرد واقع شد وَنَحْنُ عُصْبَةٌ و حال آنکه ما جماعتی توانائیم و نفع
به پدر میرسد پس ما احق بمحبتیم نه دو فرزند صغیر ناتوان إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ
بدرستی که پدر ما هر آینه در خطائی ظاهر است و از طریق صواب دور افتاده زیرا که جایز داشته تفضیل مفضول را و ترک نموده
تعدیل را در محبت پس بعضی از برادران مر بعضی دیگر را گفتند اقْتُلُوا يُوسُفَ بکشید یوسف را
أَوِ اطْرَحُوهُ أَرْضًا یا بیفکنید او را در زمینی که دور از آبادانی باشد يَخْلُ لَكُمْ تا خالی و
صاف شود برای شما وَجْهُ أَبِيكُمْ روی پدر شما یعنی پدر شما چون او را نیابد بهمگی روی توجه بشما آرد و ملتفت
دیگری نشود وَتَكُونُوا و تا باشید شما خرم تکونوا بواسطه عطف آنست بر جواب امر که آن یخل لکم است
مِن بَعْدِهِ بعد از یوسف و فراغ از کار او قَوْمًا صَالِحِينَ گروهی توبه کنندگان
از معصیتی که درباره یوسف از شما سر میزند قَالَ قَائِلٌ مِّنْهُمْ گفت گوینده از ایشان که آن لاوی بن یعقوبست
چنانچه علی بن ابراهیم تصریح کرده و آنچه در بعضی احادیث مذکور است که قال قائل منهم ای قال کبیرهم منافات با روایت علی بن ابراهیم ندارد
چه میتواند که لاوی کبیر ایشان باشد و بعضی گفته اند که مراد از قائل یهوداست که بزرگتر ایشان بوده در عقل و دانش لَا تَقْتُلُوا
يُوسُفَ مکشید یوسف را وَأَلْقُوهُ و بیفکنید او را فِي غَيَابَتِ الْجُبِّ
در قعر چاه چون هر که در قعر چاهست غایب از نظرهاست بنابرین نام کرده شد قعر چاه بغیابت الجب و جب بتشدید
با نام چاهست يَلْتَقِطْهُ تا فرا گیرد او را بَعْضُ السَّيَّارَةِ بعضی از آنها که سیر میکنند در زمین و ببرند او را
دیگری برند تا آنکه غرض شما که نبودن اوست در پیش پدر بفعل آید و قتل ناحق نیز کرده باشید إِن كُنتُمْ
فَاعِلِينَ اگر باشید شما عمل کننده بمشورت و مصلحت من یا آنکه اگر باشید شما کننده کاری که بوسیله آن جدائی

اوشد میان یوسف و پدر او پس برادران یوسف بعد از مشاورت بحضرت پدر بزرگوار آمدند و رخصت رفاقت یوسف خواستند که او را
بصحرا برند و عذری که در باره او بخاطر آورده بودند بعرض رسانیدند قالوا یا ابانا گفتند ای پدر ما ما لک چیست ترا که
لا تأمنا علی یوسف ایمن نمیداری ما را بر یوسف و از ما میترسی وانا له لناصحون
و حال آنکه ما مر او را هر آینه نیکو خواهانیم و از جمله مشفقان اوییم ارسله معنا بفرست او را با ما غدا فردا بجانب
صحرا یرتع تا وسعتی بهم رسد او را در اکل میوه های صحرایی و در غیر آن و بروایت علی بن ابراهیم یرتع بمعنی یرعی الغنم است یعنی
تا بچراند گوسفند را و یلعب و بازی کند به تیر انداختن و پیشی گرفتن در دویدن وانا له لحافظون
و بدرستی که ما هر آینه او را حافظ و نگهبانیم از رسیدن مکروه قال گفت یعقوب در جواب برادران عذار انی
لیحزننی بدرستیکه مرا اندوهگین دارد ان تذهبوا به اینکه ببرید شما او را از نزد من زیرا که مفارقت او بر من
در غایت دشوار است و صبر من در این کار در نهایت کمی واخاف ان یاکله الذئب
و دیگر میترسم از اینکه بخورد او را گرگ زیرا که صحرای حوالی شهر مکان گرگ است مبادا که گرگی قصد او کند وانتم عنه
غافلون و حال آنکه شما باشید از او غافل و بیخبر بجهت اشتغال شما به رتع و لعب و بالجمله قلت اهتمام شما بحفظ
او در کتاب علل الشرایع از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که یعقوب از گفتن واخاف ان یاکله الذئب (الذی ...)
در باب قتل یوسف بفرزندان خود آموخت لهذا ایشان همان سخن را در حق یوسف دلیل خود ساختند قالوا گفتند
برادران یوسف لئن اکله الذئب بخدا قسم که اگر بخورد او را گرگ و
نحن عصبة و حال آنکه ما جمعی با قوت و قدرتیم انا اذا لخاسرون بدرستی
که ما در آن وقت هر آینه باشیم از زیانکاران یا از عاجزان پس حضرت یعقوب یوسف را همراه برادران او کرد فلما
ذهبوا به پس آنگاه که بردند برادران یوسف یوسف را واجمعوا و جمعیت کردند و عزم نمودند همه
ان یجعلوه اینکه بگردانند او را یعنی بیفکنند او را فی غیابت الجب در قعر چاه
پس افکندند او را و این جواب لما است که در کلام مقدر است علی بن ابراهیم روایت کرده که چون یوسف را بر سر چاه آوردند
پیراهنی را که پوشیده بود از بدن او بیرون کردند و در قعر چاهش انداختند پس چون یوسف بقعر چاه رسید گفت یا اله
ابراهیم و اسحق و یعقوب ارحم ضعفی و قلة حیلتی و صغری و در اصول کافی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که چون برادران
یوسف او را در قعر چاه انداختند جبرئیل نزد او آمده گفت ای پسر در اینجا چه میکنی یوسف گفت برادران من مرا در اینجا افکندند
جبرئیل گفت میخواهی که از اینجا بیرون آیی یوسف گفت اینمعنی وابسته باراده خدای تعالی است اگر خواهد مرا از اینجا بیرون
می آورد پس جبرئیل گفت که خدای تعالی فرموده که این دعا را بخوان تا ترا از محنت این چاه خلاصی بخشیم یوسف گفت آن
دعا کدام است جبرئیل گفت بگو اللهم انی اسئلک بان لک الحمد لا اله الا انت المنان بدیع السموات و الارض

حزب

ذو الجلال و الاکرام ان تصلی علی محمد و آل محمد و ان تجعل لی مما انا فیه فرجا و مخرجا و در روایت علی بن ابراهیم فی الجمله تفاوتی با زیادتی
واقع است و آن چنین است که اللهم انی اسئلک فان لک الحمد کله لا اله الا انت الحنان المنان بدیع السموات و الارض ذو الجلال و الاکرام
صل علی محمد و آل محمد و اجعل لی من امری فرجا و مخرجا و ارزقنی من حیث احتسب و من حیث لا احتسب و چون یوسف این دعا کرد حق سبحانه
و تعالی او را از آن چاه فرج و مخرج ارزانی داشت واوحینا الیه و وحی کردیم ما بتوسط جبرئیل بسوی یوسف بطریق
ارهاص و ارهاص آنست که قبل از بعثت نبی امری خارق عادت از او سر زند که آن دلالت کند بر بعثت او لتنبئنهم
هر آینه تو خبر دهی برادران خود را بامرهم هذا باین کاری که بر سر تو در آورده اند وهم لا یشعرون
و حال آنکه ایشان ندانند که تو یوسفی محمد بن مسعود عیاشی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که در سن هفت سالگی این وحی باو
آمد و این منافی با حدیثی است که پیش از این گذشت که دیدن خواب یوسف در سن نه سالگی بوده و در تفسیر عامه مذکور است که یوسف
در آن وقت در سن هفده سالگی بوده وجاءوا اباهم و آمدند برادران یوسف نزد پدر بزرگوار خود
عشاء آخر روز یبکون ای متباکین یعنی در حالتی که خود را بگریه وا داشته بودند قالوا یا ابانا
گفتند ای پدر ما انا ذهبنا بدرستی که ما رفتیم بصحرا نستبق پیشی میگرفتیم بر یکدیگر در دویدن و
در تیر انداختن و ترکنا یوسف و بگذاشتیم یوسف را تنها عند متاعنا
نزدیک رختها و بار خود فاکله الذئب پس بخورد او را گرگ وما انت بمؤمن لنا
و نیستی تو باور دارنده سخن ما را ولو کنا صادقین و اگر چه باشیم ما راست گوینده
بجهت سوء ظنی که بما و فرط محبتی که بیوسف داری وجاءوا علی قمیصه و آوردند بر بالای
پیراهن یوسف بدم کذب بخونی دروغ گفته شده در آن بنابرین کذب بتقدیر ذی کذب است
که بمعنی مکذوب فیه باشد و میتواند که وصف بکذب مصدر بجهت مبالغه باشد بمعنی که از غایت کذب گویا که نفس کذب باشد
و کذب بجهة آن بود که ایشان گوسفندی را کشته پیراهن یوسف را که در وقت بچاه افکندن وی او را از بدن او بیرون آورده
بودند بخون آن گوسفند آلوده ساخته آن خون گوسفند را خون یوسف وا نمودند در تفاسیر عامه مرویست که چون حضرت یعقوب
علیه السلام خبر یوسف را استماع نمود فریادی کرد و پیراهن او را طلبید و بر روی مبارک خود مالید و گریه و زاری و نوحه و سوگواری میکرد
تا آنکه روی مبارک او بخون پیراهن یوسف رنگین گردید قال گفت یعقوب نه چنین است که شما میگویید بل
سولت لکم انفسکم بلکه آسان کرده برای شما نفسهای شما امرا کاری بزرگ را
مرویست که چون برادران یوسف پیراهن او را نزد پدر آوردند و او هیچ جای پیراهن را دریده نیافت گفت بار خدایا این
گرگ عجب گرگ با رفق و مدارا بوده که یوسف را پاره پاره کرده و خورده و پیراهنش را پاره نکرده فصبر جمیل
ای فامری صبر جمیل یعنی پس کار من صبر نیکوست یا تقدیر چنین است فصبر جمیل اجمل یعنی پس صبر نیکو نیکوتر است و در روایت آمده است

علیهم السلام آمده که صبر جمیل آنست که در حین نزول بلیت بخلق شکوه نکنند **والله المستعان** و خدای یاری
خواسته شده است **علی ما تصفون** بر احتمال آنچه شما صفت آن میکنید که آن هلاک یوسف است
و دانسته باش که آنچه در کتاب علل الشرایع درباره نزول بلا بر یعقوب و یوسف از ابوحمزه ثمالی و او از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام
روایت کرده اینست که قاعده یعقوب این بود که او هر روز بزی را ذبح میفرمود و حصه از آن را بمستحقین تصدق میکرد و باقی را
صرف خود و اهل و عیال خود مینمود و از قضا در آخر روز جمعه وقت افطار دمیال نام مؤمنی که از جمله عباد و صوام بود و در جناب الهی قدر و
کامل و منزلتی تمام داشت بدر خانه یعقوب آمده و چند نوبت فریاد برآورد که آنچه از فضل طعام خود سایل غریب گرسنه را باید داد و او خود
استماع فریاد او نکرد و کسی متوجه احوال او نشد پس دمیال گریه کنان برگشت و از گرسنگی خود شکوه پیش رزاق حقیقی جلت عظمته برد و گرسنه
خوابید بخلاف یعقوب و آل او که همه در غایت سیری خوابیدند و پاره از زیادتی طعام ایشان نیز مانده بود پس حق تعالی در صبح روز دیگر وحی به
یعقوب فرستاد که ذلیل و خوار کردی بنده مرا و بدین جهت مستحق غضب من و مستوجب نزول عقوبت من هم تو شدی و هم ولد تو
و بدان ای یعقوب که دوست ترین انبیا بسوی من و گرامی ترین ایشان نزد من آن کسی است که رحم بر مسکینان عباد من کند و ایشان را
بخود نزدیک گرداند و اطعام نماید پس چرا ای یعقوب رحم بر بنده‌ام دمیال نکردی و او در عبادت و بندگی من غایت اجتهاد بکار میبرد
و باندک چیزی راضی است آیا تو ندانسته که عقوبت و بلای من زودتر با اولیای من میرسد و با اعدای من دیرتر آگاه باش قسم بعزت
و جلال من که ترا و فرزند ترا نشانه تیر مصیبت و بلیت خواهم کرد پس مستعد باشید آن مصیبت را و رضا دهید بقضای من ابوحمزه ثمالی
گوید که از آنحضرت پرسیدم که در چه وقت یوسف آن خواب را دید فرمودند در آن شبی که یعقوب و آل یعقوب سیر خوابیدند و دمیال
گرسنه و چون یوسف مضمون خواب را بعرض پدر رسانید پدر او غمگین گشت بواسطه وحی که خدای تعالی باو کرده بود که باید که مستعد نزول
بلا و مصیبت باشی و از امام رضا علیه السلام فرمود که چون برادران یوسف او را بقعر چاه انداختند صبح روز دیگر بیکدیگر گفتند که ما را
رفتن بسر چاه ضرور است که تا حال یوسف را معلوم کنیم که او مرده یا زنده است پس متوجه بطرف چاه شدند و دیدند که در اطراف
آن چاه جمعی فرود آمده اند چنانچه حق تعالی میفرماید که **وجاءت سیارة** و آمدند بر سر آن چاه جمعی از کاروان
که سیر ایشان از مدین بسوی مصر بود و گفته اند که بعد از سه روز که یوسف را بچاه انداخته بودند سیاره آمدند **فارسلوا**
پس فرستادند ایشان بسوی آن چاه **واردهم** کسی که آب برای ایشان می آورد **فادلی دلوه** پس
فرستاد او در چاه دلو خود را تا آب برکشد یوسف بریسمان آن دلو چسپید و بالا آمد و چون آب کش جمال و کمال یوسف را دید
قال یا بشری گفت باصحاب خود که ای مژده و شادمانی **هذا غلام** اینست پسری که از چاه برآمده است
واسروه و پنهان داشتند یوسف را وارد و اصحاب او از رفقای دیگر که از اهل کاروان بودند **بضاعة**
در حالتی که او را متاع تجارت خود دانستند **والله علیم بما یعملون** و خدای تعالی بآنچه ایشان [illegible] دانا است
میکردند از پنهان داشتن یوسف و چون وارد و اصحاب او یوسف را از چاه برآوردند برادران یوسف نزد ایشان آمده

گفتند

گفتند که این غلام غلام ما بود که دیروز گریخته در این چاه افتاد و ما الحال آمده بودیم که او را از چاه بیرون آوریم پس چون خواهی
یوسف را از دست ایشان انتزاع کردند و او را بخلوتی برده گفتند که باید تو اقرار کنی بغلامی ما تا ترا بیکی از این سیاره بفروشیم اگر
اقرار نکنی ایشان ترا خواهیم کشت یوسف فرمود مرا بکشید دیگر هرچه خواهید بفعل بیارید **وشروه** و بفروختند او را
بثمن بخس بهای اندک که آن **دراهم معدودة** درهمی چند بود یعنی به بیست درهم
فروختند چنانچه صریح حدیث علی بن الحسین علیهما السلام است و علی بن ابراهیم در تفسیر خود هجده درهم ذکر آورده و موافق ابن عباس از
حضرت ابوجعفر الباقر علیه السلام روایت کرده که قال کانت دراهم ثمانیة عشر درهما در کتاب علل الشرایع روایت کرده که حضرت
امیرالمؤمنین علیه صلوات الله الملک المبین در جواب یهودی فرمود که انما سمی الدرهم درهما لانه دار هم لمن جمعه ولم ینفقه فی طاعة [illegible]
وکانوا و بودند برادران یوسف **فیه** در حق یوسف **من الزاهدین**
از بی رغبتان لهذا او را باندک چیزی فروختند تا از او خلاص شوند یا آنکه بودند سیاره درباره یوسف از بی رغبتان
زیرا که چنین گمان کرده بودند که او غلامیست گریخته و خود را در قعر چاه پنهان ساخته است تا مالک او مطلع بحال او نگردد و ندانستند
که مالک او مالک الملکی است که مطلع است بحال همه کس در همه جا در همه کار و چون یکی از سیاره یوسف را خرید و او را بمصر برد
و بملک مصر فروخت **وقال الذی اشتریه من مصر** و گفت آنکس که خرید یوسف را از
اهل مصر از احادیث اهل بیت علیهم السلام مستفاد میشود که پادشاه مصر حضرت یوسف را خرید زیرا که در آن احادیث تعبیر از عزیز
که یوسف را خریده بود بملک شده و قاضی ناصرالدین بیضاوی گفته العزیز بلسان العرب الملک و آنچه مشهور است اینست که
عزیز وزیر پادشاه بوده بهر حال آنکس که یوسف را خرید گفت **لامرأته** مر زن خود را که زلیخا نام داشت و بعضی نام
آن زن را راعیل گفته اند والله اعلم **اکرمی مثویه** گرامی دار مقام این غلام را و جای نیکو برای
او تعیین کن و او چون بهتر از دل خود جایی برای او نیافت لهذا در خانه دل خود او را جای داد **عسی ان ینفعنا**
شاید که او نفع رساند ما را در سرانجام نمودن کارهای ما زیرا که علامات رشد و صلاح از جبین او مبین است **او نتخذه**
ولدا یا آنکه فرا گیریم او را برای خود فرزندی گویند ملک مصر عقیم بوده چنانچه علی بن ابراهیم گفته ولم یکن له ولد و
کذلک و همچنانچه ملک مصر را بر یوسف مهربان گردانیدیم یا همچنانکه او را از قعر چاه نجات دادیم
مکنا لیوسف فی الارض تمکین دادیم مر یوسف را در زمین مصر و او را پادشاه مصر
گردانیدیم تا تصرف کند در آن ولایت بعدل و راستی **ولنعلمه** و تا آنکه بیاموزیم او را **من تاویل**
الاحادیث از تعبیر خوابها و معانی کتب الهی بنابرین تعبیر ولنعلمه معطوف بر مقدر است و تقدیر کلام
چنین است که وکذلک مکنا لیوسف فی الارض لیتصرف فیها بالعدل ولنعلمه تعبیر المنامات و معانی کتب الله تعالی
والله غالب علی امره و خدای تعالی غالب است بر کار خود و احدی منازع او نمیتواند شد و در این خبر [illegible]

و میتواند که ضمیر امره راجع بیوسف باشد یعنی که خدایتعالی غالبست بر امر یوسف و برادران او اگر در باره او مطلبی داشتن خواهد و خود اگر کرده باشند که مخالف مشیت الهی باشد هرگز آن مطلب بوقوع نخواهد آمد **وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ**
لَا يَعْلَمُونَ ولیکن بیشتر مردمان نمیدانند لطایف صنع او را و نمیفهمند که زمام اقتدار عالمیان بید قدرت
اوست **وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ** و چون رسید یوسف بمنتهای اشتداد جسم و قوت خود **آتَيْنَاهُ**
حُكْمًا وَعِلْمًا دادیم او را حکمت و دانش بعضی گفته اند که مراد از حکم حکمت عملیه است و از علم حکمت
نظریه و وجه تقدیم حکمت عملی بر نظری بجهت آنست که اصحاب ریاضات از عمل بعلم میرسند چنانچه طریقه حضرت یوسف
علیه السلم است که اول صبر بر بلایا و محن کرد پس خدایتعالی ابواب مکاشفات را بر او گشود **وَكَذَٰلِكَ**
نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ و مانند این جزا میدهیم نیکوکاران را و چون بعد از اشتداد جسم و قوت یوسف
هر زنی که جمال او را میدید عاشق او میشد لهذا زن عزیز شیفته حسن او گردید چنانچه حق تعالی میفرماید **وَرَاوَدَتْهُ**
الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا آن زنی که یوسف در خانه او بود یعنی زن عزیز
و طلب کرد مواقعه یوسف را **عَن نَّفْسِهِ** از نفس یوسف حاصل کلام آنکه زلیخا طلب مواقعه یوسف از یوسف کرد و خانه بجهت مطلب آراسته
نموده یوسف را بتماشای آن خانه برد **وَغَلَّقَتِ الْأَبْوَابَ** و بربست درهای خانه را
وَقَالَتْ هَيْتَ لَكَ و گفت که رو بمن کن که من برای تو و از آن توام در مجمع البیان گفته که حضرت امیر المؤمنین
علیه السلم هئت بهمزه و ضم تاء فوقانی قرائت میکرده اند یعنی که و گفت زلیخا که مهیا و آماده کرده ام این خانه را برای تو
کرم نما و فرود آ که خانه خانه تست **قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ** گفت یوسف از این خواهش تو پناه میگیرم پناه گرفتنی بخدا تعالی
إِنَّهُ رَبِّي بدرستی که او پروردگار منست **أَحْسَنَ مَثْوَايَ** نیکو کرده منزلت مرا پس صاحب من
و او را بر من رحیم گردانیده پس خوب نیست که من عصیان ورزم همچنین پروردگاری را و بعضی گفته اند که ضمیر انه ضمیر شان است
و مرجع ندارد و مراد از رب عزیز مصر است که یوسف را خرید و تربیت او بوجه احسن نمود و حاصل معنی اینست که شان اینست
که مربی من عزیز مصر نیکو تعهد من کرده پس جزای او این نیست که من با عیال او خیانت ورزم **إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ**
الظَّالِمُونَ بدرستی که شان اینست که رستگار نمیشوند ستم کنندگان و جزادهندگان خوبی
به بدی **وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ** و هر آینه بتحقیق قصد کرد زن عزیز مصر مخالطت و مواقعه یوسف را **وَهَمَّ**
بِهَا و قصد میکرد یوسف نیز مواقعه او را **لَوْلَا أَن رَّأَىٰ بُرْهَانَ رَبِّهِ** اگر ندیدی یوسف حجت
پروردگار خود را که آن نور عصمت و لمعه نبوتست لیکن چون برهان رب منظور او بود قصد نکرد و بنا برین تقدیر لولا
که جزای آن و هم بهاست بران مقدم شده و تقدیم جزا بر شرط جایز است چنانچه حضرت امام ثامن ضامن علیه السلم در جواب
مامون خلیفه فرموده اند و همچنین از آن امام واجب الاحترام علیه الصلوة و السلم مرویست که در تفسیر این آیه فرمودند که فانها همت بالمعصیة

و هم یوسف بقتلها ان اجبرته لعظم ما تداخله فصرف الله عنه قتلها و الفاحشة یعنی مراد از این آیه کریمه اینست که بتحقیق قصد کرد زن عزیز مصر معصیت
و قصد کرد یوسف قتل او را اگر جبر کند او یوسف را بر زنا و معصیت و این قصد قتل بجهت آن بود که میخواست که او یوسف را در کار
بزرگی در آرد که آن زنا است پس صرف کرد خدایتعالی از یوسف هم قتل زن عزیز را و هم ارتکاب زنا را با او پس مراد از سوء در آیه که
بعد ازین می آید قتل خواهد بود و از فحشا زنا و ایضا در تفسیر این آیه از آن امام عالیمقام علیه سلام الله الملک العلام مرویست که فرموده
ای عن الصادق علیه السلم انه قال همت بان تفعل و هم بان لا یفعل یعنی معنی آیه اینست که زن عزیز قصد کرد که بفعل آرد معصیت را و یوسف
قصد کرد که بفعل نیارد و بنا برین در تفسیر لولا ان رای برهان ربه کلامیست براسه که تعلق بماقبل ندارد باین تقدیر که لولا ان رای برهان ربه لهم یوسف ایضا
بالمخالطة و المعصیة او لهم بان یفعل و در تفسیر عیاشی از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده که چون زن عزیز قصد مخالطه با یوسف کرد یوسف نیز
قصد مجامعت با او کرد پس زن عزیز یوسف را گفت همین حال که هستی باش و ساعتی صبر کن یوسف گفت چرا او گفت بسبب صنمی که در
خانه ما صنمی است اینقدر صبر کن که من بر روی او را بپوشانم تا بر قبیح اعمال ما مطلع نگردد پس یوسف در بنوقت خدا را یاد کرد و دانست
که او آنچه خواهند کرد میداند پس از آن زن فرار نمود از محمد بن قیس مرویست که گفت من شنیدم از حضرت صادق علیه السلم که چون یوسف
بند زیر جامه خود را واگرد شبه و مثال پدر بزرگوار خود حضرت یعقوب را دید که انگشت خود را میگزد و میگوید که ای یوسف این کار
ناشایست اعراض نما پس یوسف از جای خود جست و آب منی از ابهام پای او بیرون آمد و از آن خانه فرار نمود پوشیده نیست که
این نوع احادیث را یا طرح باید کرد و آسوده شد یا حمل بتقیه نمود الله اعلم بحقایق کلماته و کلمات اولیائه **كَذَٰلِكَ**
همچنان کردیم با یوسف و برهان رب او را با او نمودیم **لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ** تا بگردانیم از او بدی را که خیانت
در خانه مالک خود است که آن قصد قتل زوجه مالک خود است **وَالْفَحْشَاءَ** و عمل زشت را که زنا است چنانچه
مفاد حدیث سابق است و در کتاب معانی الاخبار از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده که آنحضرت فرمودند که قال الله عز
و جل کذلک لنصرف عنه السوء و الفحشاء یعنی ان یدخل فی الزنا از این حدیث معلوم میشود که مراد از سوء و فحشاء هر دو زنا است **إِنَّهُ**
بدرستی که یوسف **مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ** از جمله بندگان ماست که خالص گردانیده شده برای
طاعت ما و چون یوسف از زن عزیز فرار نمود او از عقب یوسف دوید **وَاسْتَبَقَا الْبَابَ** و پیشی گرفتند
یوسف و زن عزیز بسوی در یوسف بجهت فرار از زن و زن بواسطه آنکه او را از بیرون رفتن و خلاص شدن از چنگ او مانع آید در
آنوقت زن عزیز بیوسف رسید **وَقَدَّتْ قَمِيصَهُ مِن دُبُرٍ** و درید پیراهن یوسف را از پس
وَأَلْفَيَا سَيِّدَهَا و بر خوردند هر دو بشوهر آن زن که ملک مصر باشد **لَدَى الْبَابِ** نزدیک در
خانه و زن ملک مصر مبادرت نموده **قَالَتْ** گفت بملک مصر که **مَا جَزَاءُ مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ**
سُوءًا نیست جزای کسی که خواهد بزن تو بدی را **إِلَّا أَن يُسْجَنَ** مگر زندان کردن مر او را بنا بر کلمه ان در اینجا مصدریست
و مدخول خود را بمصدریت فرود آرد **أَوْ عَذَابٌ أَلِيمٌ** یا زدن شدید دردناک **قَالَ** گفت یوسف بملک مصر

بواسطهٔ رفع عقوبت و برائت نفس خود هی راودتنی این زن طلب کرد مرا عن نفسی از نفس من و من
از مطالبهٔ او موافقه او امتناع نموده گریختم وشهد شاهد من اهلها و شهادت داد
شاهدی از کسان آن زن گویند که آن شاهد کودکی چهار ماهه بود پسر خاله زن عزیز از حضرت صادق علیه السلم مرویست که دران وقت
که یوسف پیش ملک مصر اظهار طهارت خود از لوث خیانت مینمود از جانب الله الهامی باو رسید که گوید مر آن ملک را
که حقیقت سخن مرا ازین کودکی که در گهواره است بپرس زیرا که او شهادت خواهد داد که زلیخا تو مرا بخود خوانده نه من او را پس عزیز
متوجه آن کودک شد حق تعالی در گهواره او را بسخن در آورد تا آنکه شهادت داد و برائت دامن یوسف و گفت ان کان
قمیصه چون کلمه ان برای استقبالست و کان برای ماضی و جمع میان این دو امر منافی بدون تاویل صحیح نیست
گفته اند که ان کان قمیصه این تقدیر است که ان یعلم انه کان قمیصه یعنی اگر دانسته شود اینکه بود گریبان پیراهن یوسف
قد من قبل دریده شده از پیش روی فصدقت پس راست گفته زوجهٔ تو وهو
من الکاذبین و یوسف از جمله دروغ گویانست وان کان قمیصه
قد من دبر و اگر دانسته شود که بود پیراهن یوسف دریده شده از پس روی فکذبت
پس دروغ میگوید این زن وهو من الصادقین و یوسف از راست گویانست
فلما رای پس آنهنگام که دید ملک مصر قمیصه قد من دبر پیراهن یوسف را که دریده
شده بود از پس روی قال گفت ملک مصر بزن خود انه بدرستیکه این کار من کیدکن
از مکر و حیله شما زنانست ان کیدکن عظیم بدرستی که مکر و حیله شما بزرگست و چون مردان از
زنان خواهش قلبی است مع هذا خوشترین و بهترین زنانی مواجهه آنچه خواهند بردن مردان میکنند بخلاف
شیطان که نه خواهش قلبی باو هست و نه مواجهه گفتگو میکند بلکه گفتگوی او مخفی است لهذا کید زنان اعظم شمرده بعضی
گفته اند که خوف ما از زنان بیش از خوف ما از شیطانست زیرا که خدا تعالی در حق شیطان فرموده ان کید الشیطان کان
ضعیفا و درباره نسا فرموده ان کیدکن عظیم پس عزیز مصر متوجه بیوسف شده گفت یوسف ای یوسف
اعرض عن هذا اعراض کن ازین سخن یعنی پنهان دار این راز او در جائی ذکر آن مکن و متوجه زوجه خود شده
گفت واستغفری لذنبک و طلب مغفرت و آمرزش کن ای زلیخا یا ای راعیل برای
گناه خود انک کنت بدرستی که تو بودی من الخاطئین از جمله
مذنبان و گناهکاران و خاطئین مشتق از خطی است و هر گاه شخصی دانسته گناهی کند عربان میگویند خطی فلان و تذکیر
خاطئین باعتبار تغلیب مردانست بر زنان وقال نسوة و چون مقدمه زلیخا در السنه و افواه افشا گشت
جمعی از زنان و چون نسوه اسم جمع است نه جمع و تانیث او غیر حقیقی است لهذا در فعل او تاء تانیث لاحق نشده و واحدی

کو

گفته که تقدیم فعل باعث اسقاط علامت تانیث شده مانند اسقاط علامت تثنیه و جمع فی المدینة
محلیست که متعلق بمعطوف قال باشد بدین معنی که گفتند در شهر مصر زنان و میتواند متعلق به نسوه باشد یعنی گفتند زنانی که در شهر مصر بودند
امرأة العزیز زن ملک مصر تراود طلب میکند فتیها غلام خود را عن نفسه
از نفس او یعنی از غلام خود طلب مواقعه و مجامعت میکند اصل فتی فتی بایست نه فتو و اوی بقرینه فتیان و امال استعمال لفظ فتوة
والست برآنکه فتی واوی است شاذ و نادر است و اعلال فتی چنین است که چون ضمه بر یا ثقیل بود ضمه را انداختند پس التقاء ساکنین شد
میان یا و تنوین یا را حذف کردند و تنوین آن را ما قبل دادند فتی شد قد شغفها بتحقیق شکافته است یوسف
پرده دل او را حبا از روی دوستی بدین معنی که عاشق زار او گردیده و در مجمع البیان گفته که قرائت امیر المومنین و امام
زین العابدین و امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهم الصلوة و السلم شغفها بعین مهمله است یعنی بوجهی است یوسف زلیخا را از روی دوستی
انا لنریها بدرستی که ما می بینیم زوجه ملک مصر را فی ضلال مبین در گمراهی ظاهر و دور
از حق و صواب فلما سمعت پس چون بشنید زوجه ملک مصر و عالم شد بمکرهن
بغیبت و سرزنش زنان مصر و چون مطلب ایشان ازین غیبت و سرزنش برانگیختن مکر و حیله بود بواسطه دیدن یوسف لهذا این
از غیبت بمکر شده یا آنکه چون این سخن را از زلیخا پنهان میداشتند چنانچه ماکر مکر خود را پنهان میدارد بنابرین ازین سخن تعبیر بمکر نموده
ارسلت فرستاد زوجه ملک مصر الیهن بسوی این زنان و اعتدت لهن
و آماده کرد برای ایشان متکاء طعامی و مجلسی و بعد ازین مرتب هر کدام از ایشان ترنجی داد این تفسیر مروی از
علی بن الحسین علیهما السلم است و چون متنعمین در وقت طعام تکیه میکنند لهذا متکا گفته و اراده طعام خواسته و علی بن ابراهیم
متکا بسکون تا و حذف همزه روایت کرده و تفسیر آن بترنج نموده چنانچه قاضی ناصر الدین بیضاوی گفته و متکا هو الاترج یعنی
آماده کرد و حاضر ساخت از برای ایشان ترنجی واتت کل واحدة منهن
و داد هر یکی از زنان را سکینا کاردی تا آن ترنج را با آن کارد پاره پاره کنند وقالت
و گفت زوجه ملک مصر یوسف که در اندرون خانه نشانیده بود اخرج علیهن بیرون بیا برای دیدن زنان
تا ایشان نیز بروز من نشینند فلما راینه پس چون این زنان دیدند او را اکبرنه
بزرگ شمردند او را در حسن و جمال و بعضی گفته اند اکبرن بمعنی حضن است و ضمیر اکبرنه راجع بیوسف است بحذف لام ای حضن له
یعنی حایض شدند برای دیدن یوسف از جهت شدت شوق و آرزومندی بجماع وقطعن ایدیهن
و ببریدند دستهای خود را عوض بریدن ترنجها از جهت دهشتی که ایشان را از دیدن یوسف دست داده بود
گرش همی دوست از ترنج بشناسی والبود که ملامت کنی زلیخا را وقلن و گفتند از غایت تعجب
حاش لله منزهست خدا تعالی از صفت عجز در آفریدن اینچنین مخلوقی ما هذا بشرا ای بشر لیس



ونشاید ما را که معشر انبیاییم أَنْ نُشْرِكَ اینکه شریک گردانیم بِاللَّهِ بخدای تعالی مِنْ شَيْءٍ هیچ چیز را
ذَٰلِكَ این مسلک جزین توحید آبا و توحید پروردگار توانا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَيْنَا از جمله فضل
واحسان خدای تعالی است بر ما بطریق وحی و الهام وَعَلَى النَّاسِ و فضل خدای تعالی است بر سایر مردم بعثت
انبیا برای ایشان تا تبلیغ نمایند توحید را بایشان و ایشان همگی شکر این احسان الهی را بجا آرند وَلَٰكِنَّ
أَكْثَرَ النَّاسِ ولیکن بیشتر مردمان لَا يَشْكُرُونَ شکر احسان الهی را که بعثت
انبیاست بجا نمی آرند مطلب حضرت یوسف ازین سخنان قبل از آنکه تعبیر خواب آن دو جوان بگوید این بود که تا ایشان را معلوم گردد که
او از خانواده نبوت و رسالتست و خارق عادت از و ناشی میشود تا آنکه این تمهیدی باشد برای دعوت ایشان بتوحید و قبول
نمودن ایشان آن دعوت را چنانچه میفرماید که يَا صَاحِبَيِ السِّجْنِ ای دو یار من در زندان بنا بر آنکه یا متکلم محذوف شده
و یا ای دو ساکن در زندان که صاحب بمعنی ساکن باشد أَأَرْبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ آیا اربابان متفرق و خدایان
متعدد خَيْرٌ بهتر است أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ یا خدای یگانه غالب بر همه ممکنات
علوی و سفلی مَا تَعْبُدُونَ نمی پرستید شما این خطاب بآن دو جوان و جمعی است از اهل مصر که هم دین ایشان
بودند مِنْ دُونِهِ بغیر از خدای تعالی إِلَّا أَسْمَاءً سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ مگر نامهائی که نام نهاده اید
شما آنها را الهه وَآبَاؤُكُمْ و پدران شما بدون حجتی و برهانی که دلالت کند بر استحقاق آنها الوهیت را چنانچه
میفرماید که مَا أَنْزَلَ اللَّهُ فرو نفرستاده خدای تعالی بِهَا بعبادت و الوهیت آنها مِنْ سُلْطَانٍ إِنِ
هیچ دلیلی الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ نیست حکم در امر عبادت مگر خدای تعالی را أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا
إِلَّا إِيَّاهُ امر کرده است که عبادت نکنید شما مگر او را زیرا که دلایل ظاهره و حجج باهره دلالت میکند بر وحدانیت او و استحقاق
او مر عبادت را ذَٰلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ اینست دین حق و درست وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ
النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ولیکن بیشتر مردمان نمیدانند که توحید دین حق است و حضرت یوسف بعد از تمهید
بطلان دین آن دو جوان و دین اهل مصر شروع در تعبیر خواب آن دو جوان کرده فرمود که يَا صَاحِبَيِ السِّجْنِ ای دو یار
زندانی من أَمَّا أَحَدُكُمَا اما یکی از شما که سه خوشه انگور را می افشرد سه روز دیگر از اینجا بیرون میرود
فَيَسْقِي رَبَّهُ خَمْرًا پس می آشامد مربی خود را که ملک مصر است شراب چنانچه پیش از این می آشامانید
و منزلت او پیش پادشاه زیاده گردد وَأَمَّا الْآخَرُ و اما آن دیگر که بر سر میداشت بر بالای سر خود
حصه ها را و مرغان از آنجا میخوردند فَيُصْلَبُ پس بدار کشیده شود فَتَأْكُلُ الطَّيْرُ
مِنْ رَأْسِهِ بعد از ین بخورند مرغان از کله سر او و علی بن ابراهیم رحمه الله تعالی در تفسیر خود روایت کرده که جوان
اول در واقع خواب دیده بود و از حضرت یوسف طلب تعبیر آن کرد و اما جوان ثانی خواب ندیده بود و بطریق کذب

امتحان اظهار خواب نادیده خود کرد پس چون یوسف تعبیر خواب او را بر وجه مذکور نمود انکار خواب خود کرد و گفت من دروغ گفتم
بیضاوی را معتقد اینست که هر دو گفتند که ما دروغ میگوییم و ما اصلا خوابی ندیده ایم حضرت یوسف در جواب گفت قُضِيَ الْأَمْرُ
حکم کرده شد کار الَّذِي فِيهِ تَسْتَفْتِيَانِ آنچنان کاری که شما در آن کار طلب تعبیر کردید و فتوی
آن همین است که من تعبیر کردم خواه خواب دروغ باشد یا راست وَقَالَ و گفت یوسف لِلَّذِي آنکسی
را که ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ یقین داشت یوسف بر آنکه او رستگار است مِنْهُمَا از آن دو جوان
اذْكُرْنِي یاد کن حال مرا و بیگناهی مرا و طول حبس مرا عِنْدَ رَبِّكَ نزد تربیت کننده و صاحب خود
فَأَنْسَاهُ الشَّيْطَانُ پس فراموش گردانید او را شیطان ذِكْرَ رَبِّهِ یاد کردن او یوسف را
نزد مالک او بجهت آنکه یوسف استغاثه بغیری جسته بود بعضی گفته اند که ضمیر انساه راجع بیوسف علیه السلام است یعنی که
پس بواسطه استغاثه بغیر خدای تعالی فراموش گردانید یوسف را شیطان از یاد کردن پروردگار او فَلَبِثَ فِي
السِّجْنِ پس درنگ کرد یوسف در مضیق زندان بِضْعَ سِنِينَ چند سال و گفته اند که بضع
مابین سه عدد است تا نه عدد ولیکن این منافی حدیث صاحب مجمع البیان است که بعد ازین مذکور میشود در تفسیر
از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که مراد از بضع سنین هفت سالست و صاحب مجمع البیان از کتاب
النبوة روایتی از آنحضرت آورده که صریحست بر آنکه توقف یوسف در زندان هجده سال بوده است زیرا که روایت کرده
که آنحضرت فرمودند که دخل یوسف السجن و هو ابن اثنی عشر سنة و مکث فیه ثمانی عشرة سنة و بقی بعد خروجه ثمانین سنة
فذلک مائة سنة و عشر سنین محمد بن مسعود عیاشی رضی الله عنه در تفسیر خود از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده
که در آن وقت که یوسف اذکرنی عند ربک را بزبان آورد و پناه بمخلوقی برد حق سبحانه و تعالی بطریق وحی بیوسف گفت
که آیا نیستم من آن قادری که پدر ترا بتو دوست گردانیدم و زیادتی بخشیدم ترا بر سایر مردمان بحسن و جمال و آیا من نیستم آنکسی
که فرستادم کاروان را بر سر چاه تو تا ترا از مضیق چاه بیرون آوردند و آیا نیستم من آنکسی که برگردانیدم از تو کید و مکر زن ملک مصر و کید
سایر زنان مصر را پس چه چیز ترا بر آن داشت که مرا گذاشته بمخلوقی متوجه شدی پس بجزای این کار باقی بمان در محبس بضع سنین
و همچنان از آنحضرت روایت کرده که وقتی که یوسف مر آن جوان را گفت اذکرنی عند ربک جبرئیل نزد او آمد و پای بر زمین زد
تا آنکه منکشف شد برای او آنچه در زمین هفتم مخفی بود بعد از ین بیوسف گفت در این وقت چه چیز مشاهده تو میشود گفت سنگی کوچک
پس جبرئیل آن سنگ را بشکافت و یوسف گفت ای یوسف چه می بینی گفت کرم کوچکی را می بینم که در میان آن سنگ
ظاهر شد پس او گفت که روزی دهنده این کیست یوسف گفت خدای تعالی بعد از ین جبرئیل گفت که پروردگار تو میفرماید که
من فراموش نکنم این کرم را در میان این سنگ در قعر زمین هفتم پس گمان میکنی که من ترا فراموش خواهم کرد که بمخلوقی پناه
بردی پس چندی از اوقات بگذار در این خلاف اولی در محبس توقف کن یوسف از این خطاب الحنان بگریه افتاد که دیوار

سجن از گریه او بگریه افتادند و اهل سجن از گریه و سوگواری او بتنگ آمده با او چنین مصالحه کردند که یکروز گریه کند و یکروز فارغ باشد و آنروزی که فارغ بود و گریه نمیکرد آنچنان مغموم و مهموم میشد که در نوقت حال او زبون تر از روز گریه بود و در مجمع البیان از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله روایت کرده که آنحضرت فرموده اند که عجبت من اخی یوسف کیف استغاث بالمخلوق دون الخالق و ایضا از آنحضرت روایت کرده که اگر یوسف این سخن را نگفتی در سجن این مقدار نمی ماند بلکه زودتر از تنگنای آن خلاص میشد و هر چند استعانت بعباد در کشف محن و شداید محمود است اما لایق بحال انبیا نیست که گفته اند حسنات الابرار سیئات المقربین و علی بن ابرهیم از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که چون وقت زندان بودن یوسف بنهایت رسید و فرج خدا نزدیک شد اذن خواندن دعای فرج یافت روی خود را بر خاک گذاشته گفت اللهم ان کانت ذنوبی قد اخلقت وجهی عندک فانی اتوجه الیک بوجوه آبائی الصالحین ابرهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب و بعد از خواندن این دعا حق تعالی او را از زندان بیرون آورد راوی گوید که من از آنحضرت پرسیدم که آیا ما نیز میتوانیم این دعای فرج را بخوانیم حضرت فرمود مانند این دعا بخوانید باین وجه که اللهم ان کانت ذنوبی قد اخلقت وجهی عندک فانی اتوجه الیک بنبیک نبی الرحمة محمد صلی الله علیه و آله و علی و فاطمة و الحسن و الحسین و الائمة علیهم السلم و چون فرج یوسف نزدیک شد ملک مصر خوابی عجیب دید و مصاحبان و معبران را طلب داشت **وَقَالَ الْمَلِكُ** و گفت ملک مصر **إِنِّي أَرَىٰ** بدرستی که من دیدم بخواب **سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ** هفت گاو سمین فربه را که **يَأْكُلُهُنَّ** میخوردند آنها را **سَبْعٌ عِجَافٌ** هفت گاو لاغر **وَسَبْعَ سُنْبُلَاتٍ خُضْرٍ** و دیدم هفت خوشه سبز را و در مجمع البیان از حضرت امام محمد باقر علیه السلم روایت کرده که آنحضرت سبع سنابل خضر قرائت میکرده اند و علی بن ابرهیم از حضرت صادق علیه السلم نیز اینچنین روایت کرده و عیاشی از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده **وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ** و هفت خوشه دیگر خشک شده را که این خوشهای خشک بر آن خوشهای سبز تازه پیچیدند چنانچه بر آنها غالب آمدند و زیر کردند و پوشیدند آنها را و چون این معنی از حال ایشان معلوم بود لهذا بهمان اکتفا نمودند و ملک مصر بعد از ادای خواب بحاضران مجلس رو کرده گفت **يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ** ای گروه معبران و کاهنان **أَفْتُونِي فِي رُؤْيَايَ** تعبیر کنید آنچه را که دیدم در خواب **إِنْ كُنْتُمْ لِلرُّؤْيَا تَعْبُرُونَ** اگر باشید شما که از روی علم و دانش خواب را تعبیر کنید **قَالُوا** گفتند آن جماعت در خواب ملک مصر که **أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ** این خواب اضغاث احلام است اضغاث احلام خبر محذوف المبتدا باشد یعنی این خواب شما از جمله خوابهای پریشان دروغ است و در مجمع البیان روایت کرده از حضرت صادق علیه السلم فرموده که الرؤیا علی ثلثة وجوه بشارة من الله للمؤمنین و تحذیر من الشیطان و اضغاث احلام و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلم روایت کرده که من از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله سؤال کردم که چرا بعضی خوابها

حق و بعضی باطلند حضرت فرمودند که ای علی نیست هیچ بنده که خواب کند مگر آنکه عروج کند بروح خود بسوی پروردگار عالمیان و آنچه نزد پروردگار عالمیان در خواب میبیند آن حق است و مقرون بصدق چون حکم کند خدای تعالی بر رد روح او بسوی او و آنچه در بازگشت میبیند نزول در سمت خواهد داد و در حین نزول میان آسمان و زمین خواهد بود پس هر چه او در آنجا مشاهده کند آن اضغاث احلام است **وَمَا نَحْنُ بِتَأْوِيلِ الْأَحْلَامِ بِعَالِمِينَ** و نیستیم ما بتعبیر این نوع منامات باطله و دانایان یعنی این نوع خوابها تعبیر نمیباشد بلکه تعبیر منامات صادقه راست **وَقَالَ الَّذِي** و گفت آنکس که **نَجَا مِنْهُمَا** نجات یافته بود از آن دو جوان یعنی رجل شرابی **وَادَّكَرَ بَعْدَ أُمَّةٍ** و بیاد آورده بود حال یوسف را بعد از زمانی دور و دراز **أَنَا أُنَبِّئُكُمْ بِتَأْوِيلِهِ** من خبر دار گردانم شما را بتعبیر این خواب جمله وادکر بعد امة جمله معترضه است و تتمه قول خدای تعالی است که فرموده انا انبئکم **فَأَرْسِلُونِ** پس بفرستید مرا بسوی کسی که نزد اوست علم تعبیر رؤیا یا بفرستید مرا در زندان که در آنجا شخصی هست که عالمست بتاویل و تعبیر رؤیا اگرچه این دو توجیه در تعبیر مختلفند اما مناط هر دو یک چیز است پس ملک مصر او را بنزد یوسف فرستاد و چون بخدمت یوسف آمد گفت **يُوسُفُ** ای یوسف **أَيُّهَا الصِّدِّيقُ** ای راست گوینده توصیف او بصدیق که برای مبالغه در صدق است از جهت آنست که آن جوان تجربه صدق یوسف کرده بود در تعبیر رؤیا هم درباره خود و هم درباره مصاحب خود که آن جوان خباز بود **أَفْتِنَا** خبر ده ما را **فِي سَبْعِ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ** در هفت گاو فربه که **يَأْكُلُهُنَّ** میخورند آنها را **سَبْعٌ عِجَافٌ** هفت گاو لاغر یعنی خبر ده ما را بتاویل و تعبیر اینچنین خوابی **وَسَبْعِ سُنْبُلَاتٍ خُضْرٍ** و خبر ده ما را در هفت خوشهای سبز **وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ** و هفت خوشهای خشک شده که خود را بر آن خوشهای سبز پیچیده باشند و آنها را خشک کرده باشند یعنی از تعبیر اینچنین خوابی مرا خبر دار گردان **لَعَلِّي أَرْجِعُ** تا باشد که من برگردم با تعبیر خواب **إِلَى النَّاسِ** بسوی مردمان یعنی بسوی ملک مصر و یاران او **لَعَلَّهُمْ يَعْلَمُونَ** شاید که بدانند تعبیر خواب ملک و فضل و حال ترا نیز بدانند **قَالَ** گفت یوسف **تَزْرَعُونَ** زراعت کنید شما یا بر این تزرعون خبر است در معنی امر **سَبْعَ سِنِينَ** هفت سال متوالی که سبع بقرات سمان عبارت از آنست **دَأَبًا** ای دائما یعنی حال کونی که بر عادت مستمره خود باشید **فَمَا حَصَدْتُمْ** پس آنچه درو کنید از غلات **فَذَرُوهُ** پس بگذارید آنها را **فِي سُنْبُلِهِ** در خوشه آنها یعنی غلاتی را که میدرویید با خوشهای آنها ذخیره کنید که از اکل سوس و سایر آفات محفوظ بماند **إِلَّا قَلِيلًا** مگر اندکی را بقدر حاجت **مِمَّا تَأْكُلُونَ** از آنچه میخورید در این سالها که آنرا پاک کنید و از خوشه بیرون آرید **ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ** پس بیاید از پس این سالها **سَبْعٌ شِدَادٌ** هفت سال سخت که خشکی بر اعتبار او فرو گیرد و حاصلها نابود گردد و سبع عجاف عبارت از آنهاست **يَأْكُلْنَ** بخورند این سالها یعنی کسانیکه در این سالها موجود باشند **مَا قَدَّمْتُمْ** آنچه را که پیش ذخیره نهاده باشید **لَهُنَّ** برای آن سالها که قحطی

نموده کرسنبلهای سبع و بطریق مجاز است تا تطبیق باشد میان معبر و سبع بقرات و میان معبره که سبع شداد است و در مجمع البیان
گفته که قرأ جعفر بن محمد علیهما السلام یأکلن ما قربتم لهن و همچنین علی بن ابراهیم در تفسیر خود آورده که قال الصادق علیه السلام انما نزل ما قربتم لهن الا
قلیلا مما تحصنون از آنچه نگاه میدارید برای تخم ثم یأتی من بعد
ذلک پس بیاید از پس این سالهای قحط عام فیه سالی که در آن یغاث الناس باران بر
مردم و فیه و در این سال یعصرون بیفشرند آنچه را که افشردنی باشد از انگور و غیر آن و این کنایه از
کثرت ثمار است و در قرائت ائمه هدی علیهم السلام یعصرون بضم یای تحتانی و فتح صاد بصیغه مجهول است بمعنی یمطرون و بنابرین معنی آیه
چنین است که پس بیاید بعد از سال قحط سالی که در و فریادرسیده شوند مردمان و در این سال بهره شوند از باران پس کلمه یغاث بنابر معنی اول
از غیث بمعنی باران است و بنابر قرائت ثانیه از غوث بمعنی فریادرسیدن و چون آن ساقی ناجی سخنان را که از یوسف شنیده بود در پیش ملک
تقریر نمود ملک خواست که آن سخنان را بگوش خود از زبان یوسف بشنود و کسی بطلب او فرستاد وقال الملک ائتونی
به و گفت ملک بیاورید نزد من یوسف را فلما جاءه الرسول پس چون آمد نزد یوسف رسول ملک تا او را
از زندان خلاصی داده بخدمت ملک رساند قال گفت یوسف با آن رسول که ارجع الی ربک باز گرد
بسوی مربی و صاحب خود فسئله پس سؤال کن او را ما بال النسوة اللاتی چه بود حال زنانی که در
مجلس زلیخا قطعن ایدیهن بریدند دستهای خود را در اینجا یوسف متعرض حال زلیخا زوجه ملک نشد
از روی کرم و احسان و از روی مراعات ادب ان ربی بدرستی که پروردگار من بکیدهن
علیم بمکر و فریب این زنان داناست میداند که هر کدام از این زنان پنهان میل مواصلت من کردند و مرا نزد خود طلب
داشتند ملک جهت تحقیق مقدمه مسؤله بفرمود تا آن زنان را جمع کردند قال گفت ملک با این زنان ما
خطبکن چه بود حال شما اذ راودتن یوسف وقتی که طلب کردید یوسف را
عن نفسه از نفس وی و خواهش مخالطت او کردید آیا او نیز خواهش مخالطه و موافقه شما کرد قلن گفتند آن زنان
در جواب ملک که حاش لله پاکست و منزه است خدای تعالی ما علمنا علیه ندانستیم بر یوسف
من سوء هیچ گناهی و چون عشق زلیخا در مرتبه اولی بنهایت نرسیده بود از رسوائی ترسیده گناه را بگردن
معشوق نهاده بود و در اواخر چون بنهایت رسید و پروای از ننگ ستر و رسوائی نداشت لهذا گناه را در این وقت بگردن خود نسبت
داد چنانچه حق تعالی میفرماید که قالت امرأة العزیز گفت زن پادشاه مصر الآن این زمان
حصحص الحق ثابت و مستقر شد حق یا ظاهر شد حق و جدا گردید حق از باطل انا
راودته من طلب کردم یوسف را عن نفسه از نفس او و خواهش وصال او نمودم
وانه لمن الصادقین و بدرستی که او هر آینه از جمله راستگویانست و این حرفی که بملک گفته بود که

راودتنی عن نفسی بعد از برگشتن رسول ملک نزد یوسف و خبر دادن او را از ماجرای زنان گفت یوسف ذلک این بودن من
در زندان و بیرون نیامدن من و تقدیم سؤال نسوه و تفحص احوال نسوه من ایشان بجهت آن بود که لیعلم تا بداند ملک مصر انی
لم اخنه بدرستی که من خیانت در حق ملک نکردم و حفظ سیرت او نمودم بالغیب در حالتی که من پنهان بودم
از ملک یا ملک پنهان بود از من در معنی اول حال بیان فاعل کرده و در ثانی بیان مفعول وان الله و دیگر تا معلوم
شود که خدای تعالی لا یهدی کید الخائنین ای لا یهدی الخائنین بکیدهم یعنی راه
نمی نماید بحق خیانت کنندگان را بسبب کید و مکر ایشان پس یوسف بطریق تواضع و فروتنی و اظهار نعمتهای الهی گفت
وما ابرئ نفسی و منزه نمیسازم من نفس خود را از میل بدیها ان النفس لامارة
بالسوء بدرستی که نفس آدمی هر آینه امر کننده است مردم را ببدی زیرا که نفس بالطبع مایل بشهوات و لذات و دنیویست
الا ما رحم ربی مگر آن کسی را که رحم کرده او را پروردگار من و حفظ کرده از ارتکاب قبایح بنابرین کلمه ما
بمعنی الذی است و الا ما رحم ربی استثنا متصل و بعضی گفته اند که ذلک لیعلم تا آخر تتمه کلام زن عزیز است و معنی چنین است که این
کلامی که از من صادر شد بجهت آن گفتم که تا یوسف بداند که من در غیبت او تکذیب او نکرده ام و من نفس خود را مبرا نمی سازم از خیانت
بجهت آنکه از من خیانت سرزده در آن وقتی که یوسف را بموافقه خود خواندم و او را بحبس در زندان انداختم بدرستی که نفس امر کننده است ببدی
و بالطبع مایل شهوات و قبایح است مگر نفس یوسف و مانند او که بتوفیق الهی و رحمت ربانی از میل بلذات و شهوات نفسانی مبرا
و منزه اند و این تفسیر مستفاد از کلام علی بن ابراهیم است زیرا که در بیان لم اخنه بالغیب گفته که ای لا اکذب علیه الآن کما کذبت علیه من
قبل ثم قالت و ما ابرئ نفسی ان النفس لامارة بالسوء ان ربی غفور رحیم بدرستی که پروردگار
من می آمرزد میل نفس و قصد او را بشهوات بدون آنکه آن را بفعل بیارند و مهربانست با کسی که خواهد او را متصف بصفت طهارت
و عصمت میگرداند وقال الملک ائتونی به و چون طهارت ذیل و امانت یوسف بر پادشاه مصر
ظاهر شد گفت بیارید نزد من یوسف را استخلصه لنفسی تا گردانم او را خالص برای نفس خود
و کارهای خود را برای رزین او مرجوع گردانم فلما کلمه پس چون یوسف نزد ملک آمد و ملک با او
مکالمه نمود و از کلام او استدلال بعقل و رشد و امانت و عفت او کرد قال گفت مر یوسف را انک
الیوم لدینا مکین امین بدرستی که تو امروز نزد ما صاحب قدر و منزلتی
و صاحب امانتی پس گفت میخواهم از زبان تو تعبیر رؤیای خود را استماع نمایم حضرت یوسف چنانچه باید بیان رؤیای او و تعبیر آن نمود بعد از آن
ملک گفت هرچه میخواهی دولت از من بخواه قال گفت یوسف اجعلنی گردان مرا حکم کننده علی خزائن الارض
بر خزینهای زمین مصر یعنی بر انبارهای آن تا غلات و محصولات ایام رخص و فراخی را جمع کنم و در زمان غلا و قحط بر مستحقین صرف
نمایم انی حفیظ بدرستی که من نیکو حفظ کننده ام انبارها را از غیر مستحق علیم دانا ام بوجوه تصرف و مصالح ملک در عیون

ابتدای جزو ثالث عشر

اخبار الرضا از آنحضرت روایت است که در معنی حفیظ علیم فرمودند که حافظ لما فی یدی عالم بکل لسان و در کتاب علل الشرایع از حضرت
صادق علیه السلم روایت کرده که آنحضرت در تفسیر انی حفیظ علیم فرمود انی حفیظ بما تحت یدی علیم بکل لسان از وهب منقولست که او گفت
ملک مصر مشاور ... امید است و بهر زبان که با یوسف سخن میگفت بهمان لغت او را جواب میداد و فی تفسیر العیاشی قال سفیان قلت
لابی عبد الله علیه السلم ما یجوز ان یزکی الرجل نفسه قال نعم اذا اضطر الیه اما سمعت قول یوسف اجعلنی علی خزائن الارض انی حفیظ علیم
یعنی سفیان گفت که از حضرت صادق علیه السلم پرسیدم که آیا جایز است که شخص تزکیه نفس خود کند و خود را بصفات نیکو ستایش نماید
حضرت فرمودند که جایز است وقتی که بسبب اضطرار رسیده باشد چنانچه حضرت یوسف نزد ملک مصر ستایش خود کرد که انی
حفیظ علیم **وَكَذَٰلِكَ** و همچنانچه یوسف را از مضیق حبس نجات دادیم و او را مقرب ملک مصر گردانیدیم
مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ جای دادیم مر یوسف را در زمین مصر **يَتَبَوَّأُ مِنْهَا**
نزول کند از بلاد آن زمین مصر **حَيْثُ يَشَاءُ** هر جا که خواهد و تصرف کند در آن بروجهی که خواهش او باشد
بروجه عدل و راستی است **نُصِيبُ بِرَحْمَتِنَا مَنْ نَشَاءُ** میرسانیم رحمت خود هر کرا که
خواهیم و عطایای خود را باو دریغ نداریم چه در دنیا و چه در آخرت **وَلَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ**
و ضایع و باطل نگردانیم مزد نیکوکاران را **وَلَأَجْرُ الْآخِرَةِ** و هر آینه مزد اخروی **خَيْرٌ لِلَّذِينَ**
آمَنُوا بهتر است مر آنانرا که ایمان آوردند **وَكَانُوا يَتَّقُونَ** و بودند ایشان
که پرهیز میکردند از فواحش و قبایح در مجمع البیان از ابن عباس نقل کرده که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرمودند که رحم الله
اخی یوسف لو لم یقل اجعلنی علی خزائن الارض لولاه من ساعته ولکنه اخر ذلک سنة یعنی اگر یوسف ولایت عهد خود را مقید نمیکرد
بخزائن ارض که مراد از آن انبارهای غلاتست در همان زمان ملک مصر او را ولی عهد خود میساخت و چون مقید بآن گردانید در
غلات در سال تمام بست لهذا ولایت عهد او تا یکسال موقوف ماند و ایضا در مجمع البیان در کتاب النبوة نقل میکند
که حسن بن علی بن بنت الیاس از حضرت امام رضا علیه التحیة و الثنا روایت کرده که من شنیدم که آنحضرت میفرمودند که چون
یوسف مستولی بر خزاین ارض گردید بر جمیع غلات و محصولات پرداخت و در هفت سال که غلات در غایت ارزانی بود
بود آنرا در خزاین ضبط فرمود علی بن ابرهیم روایت کرده که حضرت یوسف گفت که حجها از سنگ فرمود بنا کردند و انبارها
اندودند محصولاترا با خوشه در آن کنادیج ذخیره فرمودند و چون آن سالهای فراخی منقضی شد و سالهای قحطی در رسید در زمین
مصر و شام را قحط و غلا فرو گرفت اهالی آن بلاد رو بسوی یوسف آوردند حضرت یوسف در سال اول بنقود یکه داشتند از
از دینار و درهم غله بدیشان فروخت و در سال دویم بحلی و زراین و طلا آلات و نقره آلات و در سال سوم بدواب و مواشی
و در سال چهارم بعبید و اما و در سال پنجم بدور و عقار و در سال ششم بمزارع و انهار و در سال هفتم همه مردمان مصر و حوالی را
بغلات خرید حاصل کلام آنکه همگی و جملگی املاک از احرار و عبید و اموال و نقود بملکیت یوسف در آمد و مردم میگفتند که

پادشاهی ندیده ایم که حق تعالی اینچنین ملکی نصیب او کرده باشد بعد از این یوسف بملک مصر گفت ایها الملک این زمان حکم تست
هر چه بفرمائی چنان کنم ملک گفت حکم رانی او راضی شد پس یوسف فرمود انی اشهد الله و اشهدک بدرستی که من شاهد میگیرم خدای تعالی را و شاهد
میگیرم ترا ای ملک مصر که من آزاد کردم جمیع اهل مصر را و رد کردم بر ایشان مالهای ایشانرا از ناطق و صامت پس بملک مصر گفت
اینست خاتم تو و سریر و تاجی که در زمان ولایت عهد بمن داده بودی باید که این زمان حکم ترا باشد اما بشرطی که بسیرت من و بقاعده و داب
من با خلق عمل نمائی ملک مصر گفت این جمع و شرف و فخر من باشد که بسیرت تو حکمرانی کنم و انا اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له
و انک رسوله و بعد از آن ملک ایمان آورد و بحلیه اسلام در آمد یوسف گفت چون تو نزد من صاحب رتبه و منزلتی و صفت امانت نزد تو کما ینبغی
موجود است باید که بقرار سابق ولی عهد من تو باشی و میتوان گفت که حکمت در تمکین یوسف در ارض مصر و بندگی مصریان آن بوده باشد که چون مصریان
یوسف را بوقت خرید و فروخت بصورت بندگی دیده بودند غیرت الهی و قدرت ازلی تقاضای آن کرد که همه را طوق بندگی او در
گردن نهند تا کسی را در باره او سخنی بی ادبانه نرسد و چون اثر قحط و غلا بزمین کنعان نیز رسید و در آنوقت حضرت یعقوب با اولاد
خود در بادیه بودند و بعد مسافت میانه ایشان و یوسف هجده روزه راه بود و در آن بادیه مقل بسیار بود پس اولاد یعقوب غیر
بنیامین شتران از مقل بار کرده رو براه آوردند **وَجَاءَ** و آمدند **إِخْوَةُ يُوسُفَ** برادران یوسف بمصر
فَدَخَلُوا عَلَيْهِ پس در آمدند بر یوسف **فَعَرَفَهُمْ** پس بشناخت یوسف ایشانرا
وَهُمْ لَهُ مُنْكِرُونَ و بودند ایشان مر یوسف را ناشناسنده کان بسبب طول عهد و مفارقت
از یوسف از سن خرد سالی و بجهت هیبت و جلالت یوسف در آنوقت یوسف با ایشان گفت که بمن چنین رسیده که شما
جاسوسید ایشان گفتند معاذ الله ما فرزندان پیغمبر خدائیم و اسم پدر ما یعقوبست و اولاد پیغمبر جاسوس نمیباشند یوسف گفت
شما چند برادرید گفتند ما دوازده برادر بودیم ده نفر بجهت خرید غله آمده ایم گفت آن دو برادر دیگر شما چه شدند ایشان گفتند که برادر
بزرگترین را گرگ خورده و برادر کوچکترین که پدر ما با او محبتی زیاده از حد است پیش او گذاشته ایم پس یوسف با ایشان گفت که
بضاعت خود را پیش از رفیقان خود بیارید تا بفرمایم که عوض آن شما طعام دهند و بمحافظان غلات حکم کرد که بزودی کار سازی
ایشان کنند **وَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَازِهِمْ** و چون یوسف تجهیز جهاز ایشان کرد یعنی بار فرمود بجهت هر یکی
یک شتر غله و اصل جهاز آن متاعیست که آماده میسازند برای نقل از شهری بشهری دیگر و بعضی قرا بجهازهم را بکسر جیم خوانده اند
قَالَ ائْتُونِي گفت بیاورید نزد من و بیارید **بِأَخٍ لَكُمْ مِنْ أَبِيكُمْ** برادری
که شما راست از پدر تا بدانم که شما راست میگوئید هر چند طلب برادر باعث زیادتی حزن و اندوه یعقوب میشد اما یوسف امتثال
بالهام بجا آورد تا این نیز امتحانی دیگر باشد مر یعقوب را و همچنین عدم اخبار یوسف پدر بزرگوار خود را از وقوف نیز بواسطه
تشدید محنت او بود **أَلَا تَرَوْنَ** آیا نمی بینید شما **أَنِّي أُوفِي الْكَيْلَ** اینکه من تمام میدهم
پیمانه را و حق کسی را نمیبرم **وَأَنَا خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ** و من بهترین فرود آرندگانم مردمانرا بواسطه

معانی یعنی من بهترین ضیافت کنندگانم فان لم تأتونی به پس اگر نیارید نزد من برادر خود را فلا
کیل لکم عندی پس شما را نوبت دیگر نزد من طعام نخواهد بود ولا تقربون
ای ولا تقربونی یعنی و نزدیک من مشوید و در ولایت من داخل مگردید کلمه ولا تقربون نهی است و معطوفست بر محل جزا که فلا کیل
لکم است قالوا گفتند برادران یوسف سنراود عنه اباه زود باشد که طلب کنیم برادر را
که تو میخواهی از پدر او وانا لفاعلون و بدرستی که ما عمل آورنده کاریم آنچه را الکام کرده وقال
و گفت یوسف لفتیانه مر غلامان خود را که کیل غلات تعلق بایشان داشت اجعلوا بضا
عتهم بگردانید آنچه را که ایشان آورده اند در بهای گندم فی رحالهم در میان بارهای ایشان
لعلهم یعرفونها تا آنکه بشناسند ایشان حق این احسان را اذا انقلبوا الی
اهلهم وقتی که برگردند بسوی یاران خود و بگشایند بارهای خود را لعلهم یرجعون
تا آنکه ایشان برگردند فلما رجعوا پس هنگامی که بازگشتند فرزندان یعقوب الی ابیهم بسوی پدر خود
قالوا یا ابانا گفتند ای پدر ما منع منا الکیل منع کرده شد از ما پیمودن طعام نوبت دیگر
بنیامین را همراه خود نزد ملک مصر نبریم این اشارتست بقول یوسف که فرموده فان لم تاتونی به فلا کیل لکم عندی فارسل
معنا اخانا پس بفرست با ما برادر ما را نکتل تا رفع منع از کیل کنیم و نوبت دیگر از و طعام بگیریم
وانا له لحافظون و بدرستی که ما مر او را نگاه دارنده ایم از آفات گروه قال گفت یعقوب
هل آمنکم علیه آیا امین دارم شما را استفهام انکاریست یعنی امین نمیدارم شما را
الا کما امنتکم مگر همچنانچه امین گردانیدم شما را علی اخیه بر برادر او یوسف من قبل
پیش ازین و شما گفتید انا له لحافظون و آخر گفتید که او را گرگ هلاک کرد فالله خیر حافظا پس حق سبحانه و تعالی بهتر است
در حالتی که نگاه دارنده است و میتواند که حافظا تمیز باشد یعنی پس خدای تعالی بهتر است از روی حفظ و حراست خلایق پس همه
جهت توکل بر او میکنم و کار خود را باو وا میگذارم وهو ارحم الراحمین و او بخشاینده ترین بخشایندگانست
پس امید دارم که مرا منت نهد بحفظ برادر شما و مرا بدو مصیبت مبتلا نگرداند ولما فتحوا متاعهم و چون
بگشادند بارهای خود را وجدوا بضاعتهم یافتند بهای غله خود را که تسلیم کارداران ملک مصر کرده
بودند ردت الیهم بازگردانیده شده بایشان قالوا یا ابانا گفتند ای پدر ما ما
نبغی چه میطلبیم از تو بضاعتی و بهای غله یا طلب میکنیم از ملک مصر زیاده ازین احسانی هذه بضاعتنا
ردت الینا اینست بهای غله ما که رد کرده شده بر ما و ما همین بضاعت را بار دیگر پیش ملک مصر بریم
ونمیر اهلنا و طعام می آریم جهت عیال خود و بنا برین کلمه ما در ما نبغی نافیه است و بعضی آنرا استفهامیه گرفته اند

یعنی ای شیء نبغی یعنی که چه چیز طلب نمائیم زیاده ازین از ملک مصر آیا زیاده ازین احسانی میباشد که در وقت غلا و قحط امینت بضاعت ما که رد کرده شده
بر ما بنا برین و نمیر اهلنا معطوف بر محذوفست تقدیر کلام چنین خواهد بود که نستظهر بها و نمیر اهلنا یعنی پس با همین و نمودن بضاعت
مستظهر و قوی دل میشویم و طعام می آریم بواسطه اهل و عیال خود ونحفظ اخانا و نگهبانی میکنیم برادر خود را در رفتن
و آمدن ونزداد و زیاده می ستانیم بمصاحبت برادر ما کیل بعیر یک شتر بار ذلک
آنچه ما آورده ایم کیل یسیر طعام اندکی است و ما را کافی نیست باید که نوبت دیگر رجوع کنیم بملک مصر و طعام
خود را مضاعف بستانیم یا مراد آنست که این یک شتر بار که برای بنیامین خواهیم گرفت طعامی سهل است و ملک مصر این مقدار
با ما مضایقه نخواهد کرد قال گفت یعقوب لن ارسله معکم نمیفرستم برادر شما بنیامین را با شما
حتی تؤتون تا آنکه بدهید مرا موثقا من الله عهدی و پیمانی مؤکد بذکر خدای تعالی و عن ابن عباس حتی تحلفوا
لی بحق محمد خاتم النبیین و سید المرسلین ان لا تغدروا بأخیکم لتأتننی به جواب قسم است زیرا که حاصل معنی
اینست که بنیامین را همراه شما میسازم تا آنکه شما قسم بخدای تعالی بخورید بر اینکه هر آینه بیارید او را نزد من در جمیع احوال الا
ان یحاط بکم مگر در حالتی که احاطه کرده شود بشما امری که ممکن نباشد که شما او را نزد من بیارید
مثل آنکه قضا بشما در رسد و همه بمیرید یا آنکه شخصی شما را جبر کند و مغلوب او شوید بحیثیتی که نتوانید او را بمن بیارید و این
الا ان یحاط استثنا مفرغ است و مستثنی منه آن محذوفست و تقدیر کلام چنین است که لتأتننی به علی کل حال الا حال الاحاطة
بکم فلما آتوه پس چون دادند ایشان به پدر خود موثقهم پیمان و عهد خود را در محافظت
بنیامین قال گفت یعقوب الله علی ما نقول وکیل خدای تعالی بر آنچه ما میگوئیم
مطلع و آگاه است پس بنیامین را با برادران نزد ملک مصر فرستاد و زبان بنصیحت ایشان گشود وقال
و گفت از روی شفقت پدری یا بنی ای فرزندان من لا تدخلوا من باب واحد در میایید
از یک در تا چشم زخمی بشما نرسد وادخلوا و در آیید من ابواب متفرقة
از درهای مختلف چون در مرتبه اول کسی ایشان را نمی شناخت و مجهول الحال بودند و در دویم مرتبه قرب و منزلت ایشان نزد ملک مصر پیش
حکمان ظاهر بود و حسن و جمال نیز داشتند که مجال اصابت عین داشت لهذا در دویم مرتبه ایشان را این نصیحت کرد و در مرتبه اول
از این مقوله چیزی نگفت و در این کلام اظهار شفقت و مهر پدری نمود و در آخر عجز و بندگی خود را اظهار کرده گفت وما
اغنی عنکم و من دفع نتوانم کرد بدین نصیحت از شما من الله از حکم خدای تعالی من شیء
هیچ چیز را از حوادث که لحوق آن بر شما مقدر الهی شده باشد فان الحذر لا یمنع القدر ان الحکم الا
لله نیست حکم و فرمان مگر خدای تعالی را علیه توکلت بر او توکل کردم نه بر غیر او وعلیه
فلیتوکل المتوکلون و بر او پس باید که توکل کنند توکل کنندگان بحقیقت

آنکه هر کاه من که پیغمبر خدایم توکل بر خدا کنم پس باید که سایر متوکلین هم توکل بر او کنند چه فعل انبیاء سبب وعلت اقتدا امت ایشانست
بنابراین واو و علیه برای عطف جمله بجمله است و فاء فلیتوکل برای علیت و سببیت **وَلَمَّا دَخَلُوا** و چون
آمدند اولاد یعقوب **مِنْ حَيْثُ أَمَرَهُمْ** از آن مکانی که فرموده بود ایشان را **أَبُوهُمْ** پدر ایشان یعنی چون
در آمدند از ابواب متفرقه **مَا كَانَ يُغْنِي عَنْهُمْ** نبود آنکه دفع کند از ایشان آن تفرق
مِنَ اللَّهِ از حکم خدای تعالی **مِنْ شَيْءٍ** چیزی را چنانچه حضرت یعقوب فرموده بود زیرا که ایشان را نسبت سرقت
دادند و بنیامین را گرفتند و از این جهت مصیبت یعقوب مضاعف شد **إِلَّا حَاجَةً** استثنا منقطع است
یعنی لیکن حاجتی که بود **فِي نَفْسِ يَعْقُوبَ** در دل یعقوب که آن شفقت بود **قَضَاهَا**
ظاهر کرد آن را و وصیت نمود فرزندان را بآن **وَإِنَّهُ** و بدرستی که یعقوب **لَذُو عِلْمٍ** صاحب دانش بود
لِمَا عَلَّمْنَاهُ مر آنچه را که ما او را آموخته بودیم بطریق وحی و لهذا گفت که و ما اغنی عنکم من الله من شیء
وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ و لیکن بیشتر مردمان **لَا يَعْلَمُونَ** نمیدانند سر قدر را
و نمیدانند که لا یغنی الحذر عن القدر یعنی دفع نمیکند دوری جستن و محافظت خود نمودن آنچه را که مقدر شده **وَلَمَّا**
دَخَلُوا و چون در آمدند اولاد یعقوب **عَلَى يُوسُفَ** بر یوسف حکم کرد یوسف که برای ایشان
طعام حاضر کنند و چون خوانهای طعام حاضر شد گفت که هر دو برادر که از یک مادرند بنشینند بر یک خوان طعام تناول نمایند بنابراین
بنیامین در جای خود بایستاد و بر سر طعام نیامد یوسف گفت چرا ایستاده و بکنار خوان طعام نمی‌نشینی بنیامین گفت
از جهت آنکه تو فرمودی که هر دو برادر مادری بیک طعام خورند و در این جا مرا برادر مادری نیست پس یوسف گفت آیا ترا برادر مادری نبود بنیامین
گفت من برادر مادری داشتم یوسف گفت حال او چه شد بنیامین گفت که گمان این برادران من که پیش تو حاضرند اینست که او را
گرگ خورده یوسف گفت از این خبر وحشت اثر چه مقدار حزن و اندوه قرین حال تو گردید بنیامین گفت حزن من بآن مرتبه رسید که مرا
یازده فرزند بود برای هر کدام از آنها از اسم آن برادر نامی اشتقاق کردم که شاید بدین وسیله آرامشی برای من هم رسد پس یوسف
گفت حزن و اندوه برادر گذاشت ترا که با زنان معانقه نمائی و متوجه فرزندان شوی بنیامین گفت مرا پدری صالح نیکوکار است
و او مرا امر کرد که تزوج کن لعل الله ان یخرج منک ذریة تثقل الارض بالتسبیح پس یوسف این عذر را از و پسندیده **آوَى**
إِلَيْهِ جای داد بسوی خود **أَخَاهُ** برادر خود بنیامین را و او را با خود در طعام خوردن شریک کردانید
در این وقت برادران گفتند که لقد فضل الله یوسف و اخاه حتی ان الملک قد اجلسه معه علی مائدته محمد بن مسعود عیاشی از حضرت
صادق علیه السلام اینچنین روایت کرده و علی بن ابراهیم آورده که چون برادران یوسف بخدمت او آمدند برادر پدر و مادری
خود بنیامین را بشناخت و دید که او از برادران دوری میکند و با ایشان مکالمه و مجالست نمی‌نماید حضرت یوسف وجه آن معنی
را از او استفسار کرد او در جواب گفت که ایشان برادر پدری اند و مادری مرا ایشان برادری بود چون برگشتند گفتند که او را گرگ خورده

پس و همان وقت من قسم خوردم که با ایشان نزدیکی نکنم پس یوسف از و پرسید که ترا زن و فرزندی هست گفت آری
سه پسر دارم یوسف پرسید که آنها را چه نام گذاشته بنیامین گفت یکی را ذئب و یکی را قمیص و دیگری را دم یوسف فرمود انتخاب
این نامها را سبب چیست بنیامین گفت سبب آنست که هر گاه یکی از ایشان را بان نام آواز کنم برادرم بیاد من بیاید
پس یوسف برادران را حکم به بیرون رفتن کرد و بنیامین را نزد خود نگاه داشت و چون برادران بیرون رفتند
قَالَ گفت یوسف **إِنِّي أَنَا أَخُوكَ** بدرستی که منم برادر تو یوسف **فَلَا تَبْتَئِسْ** پس اندوهگین
مباش **بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ** بآنچه کردند برادران در حق من پس یوسف به بنیامین گفت
که خواهش من اینست که تو با من باشی بنیامین گفت که پدر بزرگوار من از برادران عهد و میثاق گرفته که مرا نزد پدر باز گردانند یعنی آنها
بی من بخواهند شد یوسف فرمود که من درین باب حیله برمی انگیزم باید که بخاطر تو چیزی نرسد و برادران را ازان خبردار
نمائی بنیامین قبول این معنی نمود و حضرت یوسف خازنان را فرمود که کار سازی ایشان کنند **فَلَمَّا جَهَّزَهُمْ**
بِجَهَازِهِمْ پس آن هنگام که ساز راه ایشان را سرانجام فرمود و متاع ایشان را بشترها بار کرد
جَعَلَ السِّقَايَةَ بنهاد یوسف یعنی امر کرد خازنان خود را که بنهند سقایه یعنی مشربه را که در آخر
آن کیل غلات میکردند علی بن ابراهیم گوید که آن سقایه صاعی از طلا بود که بآن محصولات وزن مینمودند و عیاشی از حضرت ابی
جعفر الباقر علیه السلام روایت کرده که آن قدحی بود از طلا که بآن کیل مینمودند **فِي رَحْلِ أَخِيهِ**
در بار برادر خود بطرزی که برادران او اصلا اطلاعی بآن بهم نرسانیدند و بعضی از قراء و جعل السقایه خوانده‌اند که جعل مصدر
بواو عطف باشد و بنابرین جواب شرط محذوف است باین تقدیر که فلما جهزهم بجهازهم امهلهم حتی انطلقوا و جعل السقایه فی
رحل اخیه یعنی پس چون متاع ایشان را بشترها بار کردند مهلت داد ایشان را تا آنکه روبراه آوردند و گذاردند سقایه را در میان بار
برادر خود و چون ایشان روبراه نهادند **ثُمَّ أَذَّنَ مُؤَذِّنٌ** پس ندا کرد ندا کننده **أَيَّتُهَا**
الْعِيرُ ای کاروانیان عیر در اصل اسم شتریست که حمل اثقال بران میکنند و بعد ازین اطلاق آن بر صاحب شتر کرده‌اند
علی بن ابراهیم گفته که ایتها العیر یعنی یا اهل العیر است چنانچه و اسئل القریه مقدر و اسئل اهل القریه است **إِنَّكُمْ**
لَسَارِقُونَ بدرستی که شما دزدانید و چون درین مقام دزدی واقع نشده پس لازم است توجیه این کلام
تا آنکه کذب حضرت یوسف لازم نیاید زیرا که این کلام یا از یوسف صادر شده یا یکی از خازنان او بحکم او و لهذا علی بن ابراهیم
در تفسیر خود گفته که سئل الصادق علیه السلام فی قوله عز و جل ایتها العیر انکم لسارقون قال ما سرقوا و ما کذب یوسف فانما
عنی سرقتم یوسف من ابیه و در کتاب علل الشرایع از حضرت صادق علیه السلام نیز روایت کرده که آنحضرت در معنی
انکم لسارقون فرمودند که انهم سرقوا یوسف من ابیه و بعد ازین فرمودند که الا تری انه قال لهم حین قالوا ماذا تفقدون
قالوا نفقد صواع الملک و لم یقولوا سرقتم صواع الملک انما عنی سرقتم یوسف من ابیه و در اصول کافی از حضرت صادق

علیه السلم روایت کرده که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله فرموده‌اند که لا کذب علی مصلح ثم تلا ایتها العیر انکم لسارقون
یعنی دروغی نیست بر صلاح آرنده کارها پس بجهت تایید این آیه را تلاوت کردند که ایتها العیر انکم لسارقون و ایضا از
آنحضرت روایت کرده که الکلام ثلثة صدق وکذب واصلاح بین الناس چون این خطاب شنیدند اولاد یعقوب
قالوا گفتند واقبلوا علیهم درحالیکه رو آوردند بملازمان یوسف ماذا
تفقدون چه چیز گم کرده‌اید قالوا گفتند آن ملازمان نفقد
صواع الملک گم کرده‌ایم پیمانهٔ غلهٔ پادشاه را ولمن جاء به و برای کسی
که بیارد آن پیمانه را حمل بعیر یک شتر بار از طعام است وانا به زعیم و من
بدادن آن یک شتر بار ضامنم قالوا گفتند اولاد یعقوب تالله قسم بخدای تعالی که لقد
علمتم هرآینه بتحقیق میدانید شما که ما جئنا نیامده‌ایم لنفسد فی الارض
تا فساد کنیم در زمین مصر و مال مردم را بناحق بگیریم وما کنا سارقین و نیستیم
دزدی کننده کان و هر گاه بر شما معلوم شده باشد که ما دهان شتران خود را بسته‌ایم تا زراعت مردم را
نخورند پس چه سان راضی میشویم که مال مردم را بدزدی مالک شویم قالوا گفتند ملازمان یوسف بحکم او
فما جزاؤه پس چیست جزای دزدی ان کنتم کاذبین
اگر باشید شما دروغ گویان در ادعای برائت از دزدی قالوا گفتند اولاد یعقوب جزاؤه جزای
آن دزدی من وجد فی رحله ای اخذ من وجد فی رحله واسترقاقه یعنی گرفتن و بنده
کردن آن کس است که یافت شود مال دزدیده شده در بار او فهو جزاؤه پس اینست جزای
او نه امری دیگر تکرار این کلام بجهت تاکید و تقریر حکم است کذلک نجزی الظالمین
همچنین جزا میدهیم ما ستمکاران و دزدان را و در دین پدر ما حکم جزای دزد اینچنین است فبدأ پس ابتدا
کرد مودن یا یوسف باوعیتهم بتجسس و تفحص بارهای ایشان قبل وعاء اخیه
پیش از تجسس و تفحص بار برادر خود بنیامین و چیزی در میان بارهای ایشان یافت نشد ثم استخرجها
پس بیرون آورد آن سقایه را یا صواع را و چون در لفظ صاع هم تذکیر و هم تانیث هر دو جایز است لهذا در استخراج ضمیر مونث آورد
و در سابق ضمیر مذکر فرموده و لمن جاء به ضمیر مذکر من وعاء اخیه از میان بار برادر خود بنیامین کذلک
کدنا لیوسف مانند این کید و تدبیر کید کردیم برای یوسف یعنی تعلیم دادیم این تدبیر را به یوسف
بطریق وحی یا الهام تا او بدین وسیله برادر خود را پیش خود نگاه داشت و این اخذ و استرقاق سارق مطابق مذهب
ملک مصر نبود بلکه مذهب او بضرب بود و تاوان بضعف گرفتن لهذا حق تعالی میفرماید که ما کان

سزاوار

سزاوار نبود یوسف را لیأخذ که بگیرد و حبس کند اخاه برادر خود را فی دین الملک در مذهب پادشاه
مصر در هیچ حال الا ان یشاء الله مگر در حالی که بخواهد خدای تعالی که بگرداند این حکم را نیز حکم ملک مصر که در مشورت
شرع ملک مصر نیز همین شرع یعقوب خواهد بود بنا علی هذا الا ان یشاء الله استثناء متصل مفرغ است و بعضی کلمه الا را بمعنی
لکن و استثناء منقطع گرفته‌اند با معنی که سزاوار نبود یوسف را که برادر خود را پیش خود حبس کند در دین ملک مصر لیکن خواست خدای تعالی
حبس او را چنانچه بزبان برادران یوسف جاری شد که دین پدر ما حبس سارق است نرفع درجات من نشاء
بلند میکنیم مراتب هر کرا که بخواهیم بحسب علم مصداق این مرتبه یوسف و سایر برادران اوست که او را در میان ایشان علم و مراتب
عالیه بخشید وفوق کل ذی علم علیم و بالای هر خداوند دانشی داناییست
که درجه این بالاتر از درجه اوست بعضی گفته‌اند که این آیه دالست بر عینیت علم واجب زیرا که فوق علم زاید که مفاد ذی علم است
علم علیمی است که آن علم عین ذات او باشد و اگر خدای تعالی ذی علم باشد لازم می آید که فوق او اعلم از و یافت شود و در این دلالت
خدشه هست بواسطه آنکه کلام در باب علم خلق است پس مراد ازین آیه فوق کل ذی علم من الخلق خواهد بود و از اینجا عینیت علم واجب
نمیرسد در حدیث ائمه دین و دنیا علیهم التحیة والثنا وارد شده که یوسف در حین کوچکی پیش عمه خود میبود و عمه او را بسیار
دوست میداشت و روزی حضرت یعقوب یوسف را از خواهر خود طلب نمود خواهر یعقوب چون میخواست که یوسف از و دور
نشود کمربندی از اسحق که بطریق وراثت با نبیا میرسید و بالفعل نزد خواهر یعقوب بود در زیر جامه یوسف بست
و بخدمت یعقوب فرستاد بعد از ساعتی دیگر خود پیش یعقوب آمده گفت که کمربند اسحق بدزدی رفته و بعد از تفحص از کمر یوسف بر آمد و در آن
زمان مقرر بود که دزد را صاحب مال می‌برد پس بنا بر این خواهر یعقوب یوسف را گرفته پیش خود برد علی بن ابراهیم از حضرت ابوالحسن
علیه السلم روایت کرده که چون یوسف مدتی در زندان ماند شخصی که حافظ زندان بود بحضرت یوسف گفت من ترا دوست میدارم
یوسف فرمود آنچه در مدت بر سر من آمده از اثر اظهار محبت است چون خاله من و در تفسیر عیاشی عمه من مرا دوست داشت
از جهت ما بدزدی منسوب گردانید و پدر بزرگوار من که مرا دوست داشت بحسد برادران گرفتار شدم و آوردند بر سر من آنچه آوردند
و زن عزیز مصر که اظهار دوستی من کرد بزندانم فرستاد و ازین دوستیهاست که باین روز نشسته‌ام و از مقدمه خاله یا عمه
یوسف که مذکور شد حق تعالی خبر میدهد و میفرماید که قالوا گفتند اولاد یعقوب ان یسرق اگر دزدی کند بنیامین
بعدی ندارد فقد سرق پس بتحقیق که دزدی کرده بود اخ له برادر پدری و مادری او یعنی یوسف
من قبل پیش ازین مراد ازین سرقه همان تدبیر خاله یا عمه یوسف است که بواسطه نگاه داشتن یوسف
پیش خود بعمل آورده بود فاسرها یوسف پس پنهان داشت یوسف حقیقت این مقاله را
فی نفسه در دل خود ولم یبدها لهم و ظاهر نکرد سرقه و حقیقت آنرا برای برادران
قال گفت یوسف در دل خود انتم شر مکانا شما بدترید از روی منزلت زیرا که برادر خود را

دزدیده وآزار ها باو رسانیده‌اید ومع هذا او را بدزدی نسبت میکنید وخود را بری الذمه میدانید **وَاللهُ أَعْلَمُ**
بِمَا تَصِفُونَ وخدایتعالی داناتر است بآنچه شما وصف میکنید ومیدانید که امر چنین نیست که شما توصیف
میکنید وچون حضرت یوسف بنیامین را بجرم آنچه باو نسبت داده بودند پیش خود نگاه داشت برادران در مقام گفتگو
درآمده و **قَالُوا** گفتند **يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ** ای عزیز مصر **إِنَّ لَهُ** بدرستی که مر این بنیامین را که پیش خود
حبس کرده **أَبًا شَيْخًا كَبِيرًا** پدریست پیر ودر پیری بحد کمال رسیده و بعد از خود دران کار به او
او یوسف را بپدر ما وانسی گرفته والفت دارد **فَخُذْ أَحَدَنَا مَكَانَهُ** پس حبس کن
یکی از ما را بجای او **إِنَّا نَرَاكَ** بدرستی که ما می بینیم ترا **مِنَ الْمُحْسِنِينَ** از نیکوکاران
اگر این کار با ما بکنی علی بن ابراهیم آورده که چون برادران یوسف بواسطه استخلاص بنیامین با یوسف در مقام جدال و گفتگو
درآمدند وغضبناک گردیدند چون از روا کجلد بدن ایشان متقاطر گردیده وقاعده اولاد یعقوب این بود که در حین غضب موی
بدن ایشان سر از جامه ایشان بدر می آورد واز سر ایشان خون زرد متقاطر میگردید ودر تفسیر عیاشی از حضرت صادق علیه السلام
روایت کرده که یهودا چون با یوسف در استخلاص بنیامین در گفتگو وجدال درآمد ویوسف قبول سخن او نمی نمود عرق حمیت وغضب او
بحرکت آمد وقاعده یهودا این بود که هنگام غضب موهای کتف او راست می ایستاد واز آنجا خون روان میگردید تا آنکه پدر
او بدن یکی از اولاد یعقوب برسد که در آنوقت سورت غضب او برطرف میشد ویوسف چون حال را بدان منوال دید دو در پیش
او پسر کوچک او بگوی از طلا بازی میکرد ویوسف آن گوی طلا را گرفته بطرف یهودا انداخت وچون آن طفل بجهت گرفتن گو
پیش یهودا آمد دست او ببدن یهودا رسید التهاب غضب یهودا فرو نشست وباز با یوسف در مقام گفت
گو درآمد تا سه مرتبه وهر مرتبه یوسف آتش غضب او را بآب مساس فرزند خود فرو می نشانید پس یهودا گفت که یقین دارم درین خانه
شخصی از اولاد یعقوب هست **قَالَ** گفت یوسف در جواب برادران **مَعَاذَ اللهِ** پناه میگیرم بخدا پناه گرفتنی
أَنْ نَأْخُذَ از آنکه اخذ کنیم وبگیریم **إِلَّا مَنْ وَجَدْنَا** مگر کسی را که یافته ایم
مَتَاعَنَا عِنْدَهُ متاع خود را نزد او واگر دیگری را بجای او بگیریم **إِنَّا إِذًا لَظَالِمُونَ**
بدرستی که ما باشیم درین هنگام از ستمکاران بنا بر مذهب پدر شما در مقام الامن سرق متاعنا که مناسب بود بجهت
تا اشعار باشد براینکه مراد از انکم لسارقون که قبل ازین گذشت سرقه صاع نیست بلکه مراد سرقه یوسف است که از
برادران او سرزد چنانچه پیش ازین دانستی **فَلَمَّا اسْتَيْأَسُوا** پس در آنوقت که نومید شدند
مِنْهُ از ملک مصر واز آنکه بنیامین را همراه ایشان میکنند **خَلَصُوا** کناره رفتند
نَجِيًّا در حالتیکه راز گویان بودند چون نجیا مصدر یا وزن مصدر است ودر مصدر جمع وافراد مساویست بنا بر این
در اینجا بعوض جمع نجیا مفرد آورد **قَالَ كَبِيرُهُمْ** گفت بزرگ ایشان باعتقاد علی بن ابراهیم مراد از کبیرهم

لاوی بن یعقوب است وبعضی گفته‌اند که مراد از آن یهوداست که او در عقل ودانش بزرگتر اولاد یعقوب بود ومحمد بن مسعود عیاشی از حضرت صادق
علیه السلام روایت کرده که آنحضرت فرمود لما استیاس اخوة یوسف من اخیهم قال لهم یهودا وکان اکبرهم لن ابرح الارض الایة وبعضی
گفته‌اند که مراد از او روبیل است که در سن بزرگتر بود واین روبیل پسر خاله یوسف است وبعضی دیگر شمعون را میدانند که رئیس اولاد
یعقوب بود **أَلَمْ تَعْلَمُوا** آیا نمیدانید شما **أَنَّ أَبَاكُمْ** اینکه پدر شما **قَدْ أَخَذَ عَلَيْكُمْ**
بتحقیق اخذ کرده بر شما **مَوْثِقًا مِنَ اللهِ** عهدی محکم از خدای تعالی که آن حلف بخدایتعالی بود که بنیامین را
محافظت نموده به پدر برسانید **وَمِنْ قَبْلُ** وآیا نمیدانید که پیش ازین **مَا فَرَّطْتُمْ فِي يُوسُفَ**
تقصیر کردید در حق یوسف بنابرین کلمه ما در ما فرطتم زایده خواهد بود وبجهت تحسین کلام آورده شده و محتمل است که ما مصدری باشد ای الم
تعلموا من قبل تقصیرکم فی شان یوسف و میتواند که بمعنی الذی وموصول باشد باین تقدیر که الم تعلموا الذی قدمتم فی حق یوسف **فَلَنْ**
أَبْرَحَ الْأَرْضَ پس من جدا نمیشوم از زمین مصر **حَتَّى يَأْذَنَ لِي أَبِي** تا وقتی که رخصت دهد مرا پدر من
که او را دیدم آمدن پیش خود پدر من **أَوْ يَحْكُمَ اللهُ لِي** یا حکم کند خدایتعالی برای من بخروج از ارض مصر یا حکم کند بخلاص
برادر من از میان این جماعت **وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ** واو بهترین حکم کنندگان است زیرا
که حکم او نیست مگر براستی **ارْجِعُوا إِلَى أَبِيكُمْ** بازگردید بسوی پدر خود **فَقُولُوا** پس بگویید
باو که **يَا أَبَانَا** ای پدر ما **إِنَّ ابْنَكَ سَرَقَ** بدرستی که پسر تو بنیامین دزدی کرد وبعضی قرائت سرق
خوانده‌اند ای نسب الی السرقه یعنی بدرستی که پسر تو نسبت داده شده بدزدی **وَمَا شَهِدْنَا إِلَّا بِمَا**
عَلِمْنَا وگواهی نمیدهیم مگر بآنچه دانسته‌ایم وآن اینست که ما دیدیم که صواع ملک از میان بار او بیرون آمد
وَمَا كُنَّا ونبودیم **لِلْغَيْبِ حَافِظِينَ** مر باطن حال را دانایان که ندانیم
که او در واقع دزدی کرده یا آنکه صاع را دیگری در میان بار او انداخته واو را نسبت سرقه داده‌اند **وَاسْأَلِ**
الْقَرْيَةَ وبپرس از اهل قریه **الَّتِي** آنچنان شهری **كُنَّا فِيهَا** بودیم ما در آن وآن شهر مصر است
یعنی کسی را بفرست پیش اهل مصر وازایشان تحقیق صدق وکذب ما کن **وَالْعِيرَ** وبپرس از اهل کاروان **الَّتِي** آنچنان کاروانی که
أَقْبَلْنَا فِيهَا روی آوردیم بکنعان در میان ایشان **وَإِنَّا لَصَادِقُونَ**
ودر بدرستیکه ما هر آینه راستگویانیم که ما پس فرزندان یعقوب بحکم یهودا بغیر او روی بکنعان نهادند وموافق گفته
او بعرض پدر بزرگوار رسانیدند واو این ماجرا از ایشان قبول ننموده گفت **قَالَ** گفت یعقوب نه آنچنین است
که شما میگویید **بَلْ سَوَّلَتْ** بلکه بیاراسته وآسان کرده **لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ**
برای شما نفسهای شما **أَمْرًا** کاری را که خواسته اید واگر نه ملک مصر چه میدانست که جزای سرقه حبس واسترقاق
سارق است **فَصَبْرٌ جَمِيلٌ** پس کار من صبر نیکوست ودر تفسیر عیاشی از جابر روایت کرده که او گفته از آن

از حضرت ابی جعفر علیه السلم پرسیدم که صبر جمیل کدامست حضرت فرمودند فذلک صبر لیس فیه شکوی الی الناس چنانچه رحمه
این حدیث قبل ازین گذشت عَسَی اللّٰهُ أَنْ یَأْتِیَنِی بِهِمْ جَمِیعًا شاید ایشان را
نزد من ایشان را که یوسف و بنیامین و برادر دیگر ایشانست که در مصر مانده إِنَّهُ هُوَ الْعَلِیمُ بدرستی
که اوست دانا بحال من و بحال فرزندان من الْحَکِیمُ درست کردار راست گفتار است
وَتَوَلَّی عَنْهُمْ و روی برگردانید یعقوب از فرزندان خود وَقَالَ یَا أَسَفَا و گفت
ای شدت حزن و اندوه من بیا که وقت تست عَلَی یُوسُفَ بر فراق یوسف یا اسفا در اصل یا اسفی
بیاء متکلم بوده و آن یاء را بدل بالف کردند چنانچه این قاعده در منادی جاریست و اظهار شدت حزن در باره یوسف
دون برادران دیگر دال برآنست که مصیبت مفارقت یوسف پیش یعقوب همیشه تازه است و چنان اندوه
فراق یوسف اطراف دل او را فرو گرفته که جای اندوه دیگری در آن نمانده و چون در غیر شریعت پیغمبر ما صلوات الله علیه و آله
در حین نزول مصیبت کلمه استرجاع نبوده لهذا حضرت یعقوب متنطق بیا اسفا شده و انا لله و انا الیه راجعون نگفت
و در تفاسیر عامه مذکور است که و فی الحدیث لم تعط احد من الامم انا لله و انا الیه راجعون عند المصیبة الا امة محمد
صلی الله علیه و آله و سلم الا تری الی یعقوب حین اصابه ما اصاب لم یسترجع و قال یا اسفا علی بن ابراهیم از حضرت صادق
علیه السلم روایت کرده که آنحضرت فرمودند که ان یعقوب لم یعرف الاسترجاع فمنها قال و اسفا علی
یوسف و ایضا روایت میکنند که از آنحضرت پرسیدند که اندوه یعقوب بچه مرتبه رسیده بود فرمودند که بمرتبه اندوه
هفتاد زن گریه کننده در فوت اولاد ایشان و در تفسیر عیاشی روایت کرده که قیل للصادق علیه السلم کیف حزن
یعقوب علی یوسف و قد اخبره جبرئیل انه لم یمت و انه سیرجع الیه فقال انه نسی ذلک پوشیده نماند که این حدیث موافق
مذهب صدوق رضی الله عنه است که نسیان را بر انبیا در غیر امور تبلیغی جایز است و اما بر مذهب حق اکثر
اصحاب نسیان را بر انبیا جایز نمیدارند این حدیث و امثال آنرا اگر صحیح دانند حمل بر تقیه میکنند وَابْیَضَّتْ
عَیْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ و سفید شده بود هر دو چشم او بواسطه گریه بسیار از اندوه و مفارقت
یوسف علی بن ابراهیم گفته که وابیضت عیناه ای عمیت من البکا یعنی دو چشم یعقوب کور شده بود از گریه
بسیار فَهُوَ کَظِیمٌ پس او پر شده بود از خشم فرزندان و اظهار آن نمیکرد یا آنکه او فرو خورنده
خشم فرزندان خود بود و بنا بر اول کظیم فعیل بمعنی مفعول است و بنا بر ثانی فعیل بمعنی فاعل است و چون فرزندان یعقوب از او
فریاد یا اسفا شنیدند و اضطراب او را مشاهده کردند قَالُوا گفتند تَاللّٰهِ بخدا قسم که تَفْتَأُ ای لا
تفتؤ پس لا را حذف کردند و لا تفتؤ بمعنی لا تزال است یعنی همیشه تَذْکُرُ یُوسُفَ
یاد میکنی تو یوسف را حَتَّی تَکُونَ حَرَضًا تا وقتی که بگردی تو بیمار مشرف بموت

اوتکون

أَوْ تَکُونَ مِنَ الْهَالِکِینَ یا بگردی از جمله هلاک شدگان قَالَ گفت یعقوب
إِنَّمَا أَشْکُو جز این نیست که شکایت میکنم بَثِّی وَحُزْنِی هم و غم خود را
إِلَی اللّٰهِ بسوی خدای تعالی که رافع غایله هموم و دافع بلیه غموم است و اظهار شکوه نزد شما میکنم و از غیر شما پیش کسی ندارید مرا با
شکایت من و در کتاب معانی الاخبار از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده که آنحضرت فرمود که من شکی الی مؤمن فقد شکی الی الله
عز و جل وَأَعْلَمُ مِنَ اللّٰهِ و میدانم من از قدرت و رحمت خدای تعالی مَا لَا تَعْلَمُونَ
آنچه را که شما نمیدانید یَا بَنِیَّ اذْهَبُوا ای پسران من بروید فَتَحَسَّسُوا مِنْ یُوسُفَ
وَأَخِیهِ و تفحص و تجسس کنید از حال یوسف و از حال برادر او و تحسس بحای مهمله بمعنی طلب احساس است
وَلَا تَیْأَسُوا مِنْ رَوْحِ اللّٰهِ و نومید مشوید از فضل و رحمت خدای تعالی إِنَّهُ لَا
یَیْأَسُ مِنْ رَوْحِ اللّٰهِ بدرستی که مأیوس نشود از رحمت خدا إِلَّا الْقَوْمُ الْکَافِرُونَ
مگر جمعی که انکار کننده وجود خدای تعالی و صفات کمال او را و در کتاب علل الشرایع از سدیر و الدحنان روایت کرده که من از حضرت
امام محمد باقر علیه السلم پرسیدم که وقتیکه یعقوب فرزندان خود را گفت که فتحسسوا من یوسف و اخیه آیا میدانست که یوسف در قید
حیوة است با وجود آنکه مدت مفارقت ایشان بیست سال کشیده بود و چشمان یعقوب از نور عاری شده بود یا نمیدانست حضرت فرمودند
که یعقوب حیوة فرزند خود را میدانست پس من گفتم که این دانش را یعقوب از کجا بهم رسانیده بود حضرت فرمود که یعقوب در وقت سحر که
مظان [illegible] اجابت دعاست از حق تعالی خواست که ملک الموت بر او نازل گردد پس بحکم الهی تریال ام ملک الموت نزد یعقوب حاضر
شد و خطاب بیعقوب کرده گفت حاجت تو چیست یعقوب گفت خبر ده مرا تا بدانم که ارواح خلایق را مجتمعه قبض میکنی یا متفرقه تریال
گفت ارواح را جدا جدا قبض مینمایم پس یعقوب گفت که آیا روح یوسف بر تو گذشت و قبض روح او نمودۀ تریال گفت نه پس از آن کلام
یعقوب دانست که یوسف هنوز در قید حیوة است بنا برین بفرزندان خود فرمود که فتحسسوا من یوسف و اخیه بعضی گفته اند که حدیث سدیر
بهمین منوال در روضه کافی نیز مذکور است لیکن بدل تریال بتا دو نقطه فوقانیه بریال بیا یک نقطه تحتانیست کاتب الحروف نیز حدیث
روضه را موافق گفته بعض یافت و در تفسیر عیاشی در همین حدیث تویال آمده و در حدیث دیگر تریال الیه السلم و در کتاب خرایج و جرایح از
حضرت صادق علیه السلم روایت کرده که در حین قحط و غلا اعرابی بخدمت یوسف آمده ازو طعامی ابتیاع کرد یوسف آن اعرابی را
گفت که چون بفلان وادی برسی باواز بلند بگو ای یعقوب پس شخصی خوش شرو نزد تو حاضر خواهد شد [illegible] سلام
بر تو میرساند و میگوید که ودیعه تو نزد خدای تعالی محفوظست و ضایع نشده و چون اعرابی این خبر را بیعقوب رسانید مدهوش
شد و بعد از افاقه بآن اعرابی گفت که آیا ترا حاجتی هست تا از حق تعالی انجاح آنرا طلب کنم اعرابی گفت دختر عم من زوجه منست فرزندی
برای او نمیشود و فرزندی ازو میخواهم پس حضرت یعقوب برای او دعا کرد و زوجه آن اعرابی بدعای حضرت یعقوب چهار مرتبه حامله شد
و هر مرتبه دو فرزند آورده و فی کتاب کمال الدین و تمام النعمة باسناده الی هشام بن سالم عن ابی عبد الله علیه السلم قال قدم اعرابی علی یوسف

البشری منه طعاما فباعه فلما فرغ قال له یوسف این منزلک قال له موضع کذا و کذا فقال له فاذا مررت بوادی کذا و کذا فقف فناد یا یعقوب یا یعقوب
فانه سیخرج الیک رجل عظیم جمیل وسیم فقل لقیت رجلا بمصر و هو یقرئک السلام و یقول لک ان ودیعتک عند الله عز و جل لن تضیع
قال فمضی الاعرابی حتی انتهی الی الموضع فقال لغلمانه احفظوا علی الابل ثم نادی یا یعقوب یا یعقوب فخرج الیه رجل اعمی طویل جسیم جمیل یتقی الحائط
بیده حتی اقبل فقال له الرجل انت یعقوب قال نعم فابلغه ما قال له یوسف قال فسقط مغشیا علیه ثم افاق فقال له یا اعرابی الک حاجة الی
الله عز و جل فقال له نعم انی رجل کثیر المال ولی ابنة عم لیس یولد لی منها فاحب ان تدعو الله ان یرزقنی ولدا قال فتوضأ یعقوب و صلی رکعتین
ثم دعا الله عز و جل فرزق اربعة ابطن او ستة ابطن فی کل بطن اثنین فکان یعقوب علیه السلم یعلم ان یوسف حی لم یمت و ان الله تعالی
ذکره سیظهره له بعد غیبته و کان یقول لبنیه انی اعلم من الله ما لا تعلمون و بعد ازین گفتگوها ای یعقوب با اولاد خود و اولاد او
بضاعتی از مقل برداشته روی بشهر مصر آوردند **فلما دخلوا علیه** پس چون در آمدند برادران یوسف بر یوسف
قالوا گفتند **یا ایها العزیز** ای ملک مصر رسیده است ما را **مسنا و اهلنا**
الضر سختی و شدت گرسنگی **و جئنا** و آمدیم **ببضاعة مزجاة** با متاعی اندک
با متاعی اندک که عبارت از مقل است چنانچه گذشت و از حضرت امام رضا علیه السلم مرویست که مراد از بضاعة مزجاة مقل است
و در بلاد ایشان مقل بسیار میشده و تو نظر کرم و احسان خود کن با این متاع قلیل **فاوف لنا الکیل**
پس تمام بده ما را پیمانه طعام را **و تصدق علینا** و تصدق کن بر ما یعنی تفضل کن برد کردن برادر ما
بنیامین **ان الله یجزی المتصدقین** بدرستی که خدای تعالی جزا میدهد تفضل
کنندگان را از ائمه دین و دنیا علیهم السلم مرویست که در این مرتبه که اولاد یعقوب بمصر می آمدند حضرت یعقوب نامه بعزیز مصر
یوسف بود نوشت مضمون آن بعد از تسمیه آنکه این نامه ایست از یعقوب اسرائیل الله بن اسحق ذبیح الله بن ابرهیم
خلیل الله بسوی عزیز مصر و مظهر عدل و تمام دهنده کیل میان ای پادشاه مصر که ما اهل بیت نبوت و رسالتیم که همیشه بلا موکل بر ما بوده
چنانچه جد من ابرهیم را نمرود در آتش انداخت و حکم بجد من آمد که پدر من اسحق را ذبح کند پس حق تعالی آتش را برای ابرهیم بردا و سلاما
گردانید و کبشی عظیم را فدای اسحق ساخت و مرا فرزندی بود یوسف نام که همیشه مونس من و نور چشم من بود و احدی را در دنیا دوستر از او
نمیداشتم برادران او که از مادر جدا بودند بغیر حسد او از من گرفته بصحرا بردند و گفتند که او را گرگ خورده و من از غم و فراق او
آنقدر گریه کردم که چشمان من از نور بینائی عاری گردید و از بار الم مهاجرت او پشت من خم شده و او را برادری بود از یک مادر و در بعضی
روایات هست که او را برادری بود از خاله او پس بعد از وی دل خود را بآن برادر شاد میداشتم بالفعل میگویند تو او را بواسطه دزدی
حبس کرده و ما اهل بیتیم که هرگز از ما دزدی سر نزده و اصلا فاسقی از ما بوقوع نیامده باید که او را بحق معبود ابرهیم و اسحق و یعقوب
بمن بفرستی و بر اطلاق او مرا منت نهی و چون این نامه نامی بنظر یوسف در آمد آنرا بوسیده و بر چشمان خود گذاشت و آغاز گریه کرد
و دیگر نتوانست که ضبط خود نماید **قال** گفت مر برادران خود را از روی شفقت نه از روی عتاب **هل علمتم**

ما فعلتم بیوسف و اخیه آیا این زمان دانستید قبح آنچه کردید با یوسف و با برادر او
برادر را جدا ساختید از یوسف و او را همیشه ذلیل و خوار نگاه میداشتید **اذ انتم جاهلون** در آن وقت
که نادان بودید از فضیحت و قباحت آن پس لازمست بر شما که ازین افعال قبیحه شنیعه توبه کنید و استغفار نمائید از حضرت صادق
علیه السلم مرویست که هر گناهی که بنده مرتکب آن شود هر چند عالم بر آن باشد که حکم جاهل دارد زیرا که او نفس خود را در ارتکاب گناه در خطر
انداخته و دانا هرگز خود را در خطر نمی اندازد چنانچه حق تعالی حکایت کرده قول یوسف را و فرموده هل علمتم ما فعلتم بیوسف و اخیه اذ انتم
جاهلون **قالوا** گفتند برادران یوسف **ائنک لانت یوسف** آیا تو هر آینه یوسفی این استفهام
برای تقریر و تثبیت حکم است لهذا این کلام مؤکد بان و لام شده یا بمعنی که تو یقین یوسفی **قال انا یوسف**
و هذا اخی گفت منم یوسف و این برادر منست از جانب پدر و مادر **قد من الله علینا**
بتحقیق منت نهاده خدای تعالی بر ما بسلامت و کرامت **انه من یتق** ای انه من یتق الله یعنی بدرستیکه هر که بترسد
خدای تعالی را **و یصبر** و صبر کند بر بلایا و از معاصی **فان الله لا یضیع اجر**
المحسنین پس بدرستی که خدای تعالی ضایع نمیکند مزد نیکوکاران را که کار ایشان تقوی و صبر است ظاهر
این بود که در این مقام گفته شود فان الله لا یضیع اجرهم پس وضع ظاهر موضع ضمیر اشارت بر آنست که محسن کسیست که تقوی و صبر
باهم جمع کند **قالوا تالله لقد آثرک الله علینا** گفتند برادران یوسف بخدا قسم که هر آینه بتحقیق
برگزید خدای تعالی ترا بر ما باعطای مراتب نبوت و سلطنت و بحسن صورت و سیرت **و ان کنا**
لخاطئین و حال آنکه بدرستیکه شان اینست که بودیم ما هر آینه خطا کنندگان و گناهکاران بسبب آنچه کردیم
با تو بنا برین و ان کنا لخاطئین حالست و کلمه ان مخففه از مثقله است بتقدیر و انه که ضمیر انه ضمیر شان باشد محمد بن مسعود عیاشی رحمه الله تعالی
از حضرت ابی جعفر الباقر علیه السلم روایت کرده که برادران یوسف گفتند فلا تفضحنا و لا تعاقبنا الیوم و اغفر لنا **قال** گفت
یوسف در جواب برادران **لا تثریب علیکم الیوم** هیچ سرزنشی نیست بر شما امروز
اگر الیوم متعلق بعلیکم باشد یا متعلق باشد بتثریب و هرگاه امروز که مظنه تثریب است بر شما تثریبی و سرزنشی نباشد در سایر
ایام مظنه آن نخواهد بود **یغفر الله لکم** بیامرزد خدای تعالی مر شما را که معترف بخطای خود شدید
و هو ارحم الراحمین و او بخشاینده ترین بخشایندگانست و چون یوسف از نوازش فارغ شد متوجه حال
پدر بزرگوار خود شده برادران را گفت **اذهبوا بقمیصی هذا** ببرید این پیراهن مرا
فالقوه علی وجه ابی پس بیفکنید آنرا بر روی پدر من **یات بصیرا** تا باز گردد بینا در کتاب
کمال الدین و تمام النعمة از مفضل بن عمر حدیثی روایت کرده که حضرت صادق علیه السلم فرمودند چون نمرودیان بجهت سوزانیدن
ابرهیم آتش افروختند جبرئیل جامه از جامههای بهشت آورد و بابرهیم پوشانیدند تا آنکه از ضرر حرارت و برودت سالم باشد چون

فوت ابرهیم نزدیک شد آن پیراهن را بواسطه تعویذ در بازوی اسحق بست و اسحق در بازوی فرزند خود یعقوب و وقتی که یوسف متولد شد
یعقوب آنرا در بازوی یوسف بست و یوسف همان پیراهن را که در بازوی او بود برای پدر فرستاد و مفضل گوید که بعد از این حدیث
حضرت صادق علیه السلم را گفتم قربانت شوم آن پیراهن بکدام کس رسید حضرت فرمود با اهل آن و بعد از خروج قائم ما
با قائم ما خواهد بود پس فرمود که هر پیغمبری که علم یا غیر علم را بطریق توارث بگذارد در آن منتهی بمحمد و آل او خواهد شد و در احادیث ائمه
علیهم السلم بسیار واقع شده که عصای موسی و خاتم سلیمان و قمیص یوسف با حضرت صاحب الامر علیه السلم است و من کلام بعض اصحاب القلوب
انما بعث یوسف علیه السلم قمیصه من مصر الی ابیه لانه کان سبب ابتداء حزنه لما جاءوا به ملطخا بالدم فاحب یوسف ان یکون
فرحه من حیث کان حزنه **وَأْتُونِي** و بیاید شما با پدر نزد من **بِأَهْلِكُمْ أَجْمَعِينَ**
با همه متعلقان خود از زنان و فرزندان و عبید و اما **وَلَمَّا فَصَلَتِ الْعِيرُ** و چون جدا شد
کاروان از مصر و از عمارات مصر بیرون آمدند **قَالَ أَبُوهُمْ** گفت پدر ایشان با جمعی که حاضر بودند
إِنِّي لَأَجِدُ بدرستیکه من می یابم **رِيحَ يُوسُفَ** بوی یوسف را یعنی بوی یوسف را که در قمیص
او پیچیده بود **لَوْلَا أَنْ تُفَنِّدُونِ** اگر شما مرا بنقصان عقل و خرافت منسوب نسازید هر آینه
شما مرا درین سخن بتصدیق خواهید کرد بنابرین جواب لولا محذوف است و در تفسیر عیاشی از حضرت ابی جعفر الباقر علیه السلم روایت
کرده که درین وقت یعقوب بفلسطین بوده و علی بن ابرهیم نیز روایت کرده که و کان یعقوب بفلسطین و فصلت العیر من مصر
و حدیث محمد بن اسمعیل بن بزیع انه استان یعقوب وجد ریح قمیص یوسف من مسیرة عشرة امیال و کان یعقوب
ببیت المقدس و یوسف بمصر و در کتاب علل الشرایع از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده که یعقوب در آنوقت
ساکن رمله بود **قَالُوا** گفتند جماعت حاضرین **تَاللَّهِ إِنَّكَ لَفِي ضَلَالِكَ الْقَدِيمِ**
بخدا قسم که هنوز تو در همان دوری از راه راست در فرط محبت یوسف و در توقع لقاء او **فَلَمَّا**
أَنْ جَاءَ الْبَشِيرُ پس آن هنگام که آمد مژده دهنده یعنی یهودا چنانچه در کتاب کمال الدین از حضرت صادق
علیه السلم روایت کرده و در تفسیر عیاشی از حضرت ابی جعفر الباقر علیه السلم روایت کرده که پیراهن یوسف را از غایت
فرح و سرور در نه روز از مصر بادیه که یعقوب در آنجا بود آوردند و در کتاب کمال الدین از حضرت صادق علیه السلم
روایت کرده که حضرت یعقوب نیز با اهل و عیال در نه روز بمصر پیش یوسف آمدند با وجود آنکه بعد مسافت میان
ایشان نوزده روز بود **أَلْقَاهُ** افکند پیراهن یوسف را **عَلَىٰ وَجْهِهِ** بر روی یعقوب
فَارْتَدَّ بَصِيرًا پس برگردید یعقوب بینا **قَالَ** گفت یعقوب با جماعت **أَلَمْ أَقُلْ**
لَكُمْ آیا نگفتم من مر شما را که **إِنِّي أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ** بدرستی که من میدانم از خدای تعالی بوحی و الهام
کاه او **مَا لَا تَعْلَمُونَ** آنچه را که نمیدانید شما که آن حیوة یوسف و انزال فرج و سرور است از جانب الله

قالوا

بسوی من بنابرین تفسیر انی اعلم مقول قول است و تتمه کلام سابق است و بعضی گفته اند که انی اعلم کلام مستانفست و مقول قول محذوف است یعنی الم اقل لکم
انی لاجد ریح یوسف و حذف این کلام بجهت دلالت کلام سابق است برین **قَالُوا** گفتند برادران یوسف **يَا أَبَانَا**
اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا ای پدر ما آمرزش طلب برای ما از حق تعالی گناهان ما را **إِنَّا**
كُنَّا خَاطِئِينَ بدرستی که بودیم خطا کنندگان و گناهکاران **قَالَ** گفت یعقوب
سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي زود باشد که آمرزش طلب کنم برای شما از پروردگار خود
إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ بدرستی که او آمرزنده گناهکاران و مهربان بر بندگانست از احادیث
اهل بیت علیهم السلم چنین مستفاد میشود که سبب تاخیر طلب مغفرت آن بود که تا وقت اجابت دعا و مظنه طلب بفعل آورد و لیکن در کتاب
من لا یحضره الفقیه از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده که آن تاخیر تا سحر شب جمعه بوده و در اصول کافی تا مطلع سحر است حیث روی
فیه عن الصادق علیه السلم قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله خیر وقت دعوتم الله فیه الاسحار و تلا هذه الآیة فی قول یعقوب علیه السلم
سوف استغفر لکم ربی و قال اخرهم الی السحر و همچنین در تفسیر عیاشی از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده که اخرهم الی السحر قال یا رب
انما ذنبهم فیما بینی و بینهم فاوحی الله انی قد غفرت لهم و در کتاب علل الشرایع از اسمعیل بن فضل هاشمی روایت کرده که من از حضرت
صادق علیه السلم پرسیدم که چرا یعقوب استغفار را تاخیر انداخت و یوسف گفت لا تثریب علیکم الیوم یغفر الله لکم حضرت
فرمود قلب الشاب ارق من قلب الشیخ و کانت جنایة ولد یعقوب علی یوسف و جنایتهم علی یعقوب انما کانت بجنایتهم
علی یوسف فبادر یوسف الی العفو عن حقه و اخر یعقوب العفو لان عفوه انما کان عن حق غیره فاخرهم الی السحر لیلة الجمعة یعنی
تاخیر یعقوب علیه السلم عفو را ازین جهت واقع شد که این عفو در حق غیر بود که یوسف علیه السلم است و طلب مغفرت از حق بدون
اشاره او صحیح نیست پس عفو را تاخیر انداخت تا آنکه هم از یوسف اذن حاصل کند و هم در مظان اجابت دعا طلب عفو
نماید و حضرت یوسف بجهت استقبال یاران به بیرون مصر برآمده و در خانه که در آنجا بود فرود آمد یا در میان خیمه که در آنجا
برای یوسف زده بودند **فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَىٰ يُوسُفَ** پس چون درآمدند یاران و متعلقان بر
یوسف در موضع استقبال **آوَىٰ إِلَيْهِ** جای داد بسوی خود **أَبَوَيْهِ** پدر و مادر خود را و فی روایة التی
سارت معهم الی مصر کانت خالته و لیست بامه و لعلها نزلت منزلة الام کما نزل العم منزلة الاب **وَقَالَ**
ادْخُلُوا مِصْرَ و گفت درآئید بشهر مصر **إِنْ شَاءَ اللَّهُ** اگر خواهد خدای تعالی
آمِنِينَ در حالتی که ایمن باشید از قحط و از سایر مکاره و در کتاب علل الشرایع و تفسیر علی بن ابرهیم از حضرت
صادق و کاظم علیهما الصلوة و السلم روایت کرده اند که چون یعقوب نزدیک یوسف رسید کوکبه و تجمل سلطنت مانع یوسف
شد که بواسطه پدر بزرگوار خود پیاده شود و در بعضی احادیث وارد شده که یعقوب پیاده شد و مع هذا یوسف پیاده نشد
درینوقت جبرئیل برو نازل گردید و گفت حق سبحانه و تعالی میفرماید که چه چیز ترا منع کرد که پیاده شوی از برای بنده نیکوکار من پس جبرئیل

یوسف گفت واکن دست خود را و چون او دست خود را واکرد نوری از کف دست او یا از میان انگشتان او برآمد و یوسف
ازین متعجب شد و بجبرئیل گفت که این چه بود که از من بیرون رفت جبرئیل گفت این نور نبوت بود که بجهت آن کاری که کردی از صلب تو بیرون
آمد و چون لاوی برادر تو سایر برادران را از قتل تو منع کرد و در وقتی که تو ایشان را حبس کردی او گفت که لن ابرح الارض حتی یاذن لی ابی
فعال الحق تعالی از و پسندیده آن نور نبوت را که از صلب تو برآید بصلب او بودیعه گذاشت چنانچه موسی کلیم الله از جمله فرزندان لاوی
و نسل او بلاوی میرسد باین ترتیب موسی بن عمران بن یصهر بن واهث بن لاوی بن یعقوب بن اسحق بن ابرهیم
وَرَفَعَ أَبَوَيْهِ و برداشت یوسف ابوین خود را یعنی پدر و خاله خود را **عَلَى الْعَرْشِ** بر تخت خود
و فی تفسیر العیاشی قال الصادق علیه السلم العرش السریر **وَخَرُّوا لَهُ** و بر روی در افتادند ابوین یوسف
و برادران او برای تعظیم و تکریم یوسف **سُجَّدًا** در حالتی که سجده کنندگان بودند مر خدایتعالی را عن ابی جعفر علیه السلم
قال لما دخلوا علیه سجدوا شکرا لله وحده حین نظروا الیه و کان ذلک السجود لله مطابق اینست آنچه بعضی از مفسرین گفته اند
که معنی خروا له سجدا اینست که خروا لاجله سجدا لله شکرا و عیاشی از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده که آنحضرت فرموده
کان سجودهم ذلک عبادة لله و در کتاب جوامع الجامع گفته که قرات حضرت صادق علیه السلم و خروا لله ساجدین است
و علی بن ابرهیم از حضرت ابو الحسن علیه السلم روایت کرده که اما سجود یعقوب و ولده فانه لم یکن لیوسف و انما کان من یعقوب و ولده
طاعة لله و تحیة لیوسف کما کان السجود من الملائکة لآدم و لم یکن لآدم و انما کان منهم ذلک طاعة لله و تحیة لآدم فسجد یعقوب
و ولده و یوسف معهم شکرا لله لاجتماع شملهم ای لاجتماع تفرقهم **وَقَالَ** و گفت یوسف **يَا أَبَتِ** ای پدر من
هَذَا این بر رو در افتادن شما در مقام تحیه و تعظیم من و شکر خدایتعالی **تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ** تعبیر خواب
منست که دیده بودم **مِنْ قَبْلُ** پیش ازین در ایام صبی و کودکی **قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا** به
تحقیق گردانید آن رؤیا را پروردگار من راست و درست و فی تفسیر العیاشی عن ابی بصیر عن ابی جعفر علیه السلم قال لما دخلوا علی یوسف فی
دار الملک اعتنق اباه و بکی و رفعه و رفع خالته علی سریر الملک ثم دخل منزله فادهن و اکتحل و لبس ثیاب العز و الملک ثم خرج الیهم فلما راوه
سجدوا جمیعا له اعظاما له و شکرا لله فعند ذلک قال یا ابت هذا تاویل رؤیای من قبل قال و لم یکن یوسف فی تلک العشرین سنة
یدهن و لا یکتحل و لا یتطیب و لا یضحک و لا یمس النساء حتی جمع الله بیعقوب شمله و جمع بینه و بین یعقوب و اخوته یعنی ابو بصیر از حضرت
امام محمد باقر علیه السلم روایت کرده که آنحضرت گفت که چون یاران یوسف داخل شدند بر و در دار الملک او که مصر است در بر گرفت
یوسف پدر خود را و بگریست و برداشت پدر و خاله خود را بر تخت پادشاهی و پس ازین تواضع یوسف بخانه رفت و بدن خود را روغن مالید
و سرمه کشید و بپوشید جامهای عزت و سلطنت خود را و برآمد بسوی یاران خود پس چون ایشان یوسف را بدان لباس فاخر و شوکت دیدند
همگی بسجده افتادند بجهت تعظیم او و شکر خدایتعالی و درینوقت یوسف گفت یا ابت هذا تاویل رؤیای من قبل و بعد ازین حضرت امام علیه السلم
فرمودند که درینمدت بیست سالی که یوسف با مفارقت پدر و سایر دوستان روداده بود هرگز روغن بر خود نمالیده بود و سرمه نکشیده و

بود و بوی خوش بکار نبرده بود و خنده نکرده و با زنان مصاحبت ننموده بود تا آنکه جمع کرد حق تعالی تفرقه او را بانکه جمع نمودن میانه او و میانه یعقوب و برادران
پوشیده نماند که عدم مصاحبت یوسف با زنان در زمان مفارقت منافی است با حدیثی که قبل ازین گذشت که یوسف التهاب غضب [illegible]
بوسیله مساس من ابن پسر خود مرمن او را فرو نشانید **وَقَدْ أَحْسَنَ بِي** و بتحقیق نیکوئی کرد بمن پروردگار من
إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ وقتی که بیرون آورد مرا از زندان و ذکر بیرون آوردن از چاه را نکرد تا باعث انفعال
اخوان نگردد مرویست که چون یعقوب بیوسف بهم رسید [illegible] از آنچه برادران بیوسف داده بودند یعقوب پرسید
منو یوسف گفت یا ابه لا تسالنی عن صنیع اخوتی و اسئل عن صنیع الله بی یعنی ای پدر من سوال مکن از من کارهای برادران مرا و سوال
کن از من کارهائی که حق تعالی با من کرده و مرحمتها که با من بجا آورده **وَجَاءَ بِكُمْ مِنَ الْبَدْوِ** و آورد شما را
نزد من از بادیه که بجهت چرانیدن اغنام و مواشی در آنجا رفته بودید **مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَغَ الشَّيْطَانُ** از پس آنکه
افساد کرد شیطان و مخالفت افکند **بَيْنِي وَبَيْنَ إِخْوَتِي** میانه من و میانه برادران من **إِنَّ رَبِّي**
لَطِيفٌ لِمَا يَشَاءُ بدرستیکه پروردگار من نیکو تدبیر است مر آنچه را که خواهد **إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ**
بدرستیکه او دانا است بوجوه مصالح **الْحَكِيمُ** هرچه کند بر وجه صواب و بمقتضای حکمت کند و چون نعم
دنیوی بر یوسف تمام شد از حق سبحانه و تعالی نعیم مستدام آخرت را طلبیده و بصحرا رفت و چند رکعت نماز گزارد و بعد از فراغ دست
بسوی آسمان برداشت و بنطق مناجات گفت **رَبِّ** ای پروردگار من **قَدْ آتَيْتَنِي** بتحقیق دادی بمن
مِنَ الْمُلْكِ سلطنت بعض ملک که آن ملک مصر است **وَعَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ**
الْأَحَادِيثِ و تعلیم دادی و آموختی مرا بعضی از تاویل احادیث را و مراد از احادیث یا کتب منزله است یا خوابها
و چون حق تعالی علم جمیع تاویل احادیث را باو نداده بود چنانچه پادشاهی همه مملکت را باو عطا نکرده بود لهذا هم در سلطنت تبعیض
و هم در رتبه معنوی من تبعیضی آورد **فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ** ای یا فاطر السموات و الارض
یعنی ای ایجاد کننده آسمانها و زمین بنا برین فاطر منصوب است تا منادی مضاف باشد و محتمل است که نصب او بر صفتیت
منادی که رب است باشد یا بمعنی که پروردگار من این صفت دارد که خالق آسمانها و زمین است **أَنْتَ وَلِيِّي**
تو متولی کار منی **فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ** در دنیا و در آخرت **تَوَفَّنِي مُسْلِمًا** بمیران مرا
در حالتیکه منقاد و امر تو باشم **وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ** و ملحق ساز مرا به نیکوکاران علی
بن ابرهیم رحمه الله تعالی روایت کرده که عزیز مصر در سنین قحط و غلا فوت شد و زوجه او زلیخا را فقر و احتیاج روداد [illegible]
که سایل کف گردید یاران او با او گفتند که چرا احوال خود را بحضرت یوسف که بالفعل عزیزی مصر باو تعلق گرفته عرضه نمیداری زلیخا
گفت حیا مانع منست و بدین منوال چندی گذرانید و بالآخره بسر راه یوسف نشست یوسف با کوکبه سلطنت چون خواست
برو بگذرد زلیخا برخواست گفت سبحان من جعل الملوک بالمعصیة عبیدا و جعل العبید بالطاعة ملوکا یوسف متوجه او شد گفت تو زلیخا

زوجه عزیز مصری گفت آری همان شیفته عشق توام که باین روز افتاده ام پس یوسف حکم کرد که او را بمنزل من برید و زلیخا در خوف بیرون
شده بود و یوسف در خلوت خاص بود گفت که کردی با من آنچه خاطر خودت میخواست زلیخا گفت یا نبی الله پیش از این بر من
گردان زیرا که من بلائی گرفتار شده بودم که احدی در عالم بآن بلا مبتلا نشده بود یکی آنکه عاشق هیچ توئی شده بودم که حق تعالی مانند تو
در عالم خلقت نکرده بود دیگر آنکه در مصر از همه زنان بحسن و کمال و مال وافر فایق بودم و شوهر من عنین بود و این زمان همه آنها را
از من مسلوب مشرع گردید یوسف گفت الحال مطلب تو چیست گفت میخواهم که از حق تعالی بخواهی که من بجوانی و حسن اصلی اول برگردم
یوسف دعا کرد و تیر دعای او بهدف اجابت رسید و زلیخا بحسن و جوانی خود باز گشت پس یوسف او را بحباله زوجیت خود
در آورد و او را همان بکارت اصلی یافت زمخشری در کشاف آورده که از راعیل یعنی از زلیخا برای حضرت یوسف دو پسر متولد
شد یکی میشا و دیگری افرائیم که او جد یوشع بن نون و جد رحمه است که او زوجه حضرت ایوب بود و سوق عبارت قاضی
دلالت دارد بر اینکه میشا جد یوشع و رحمه بوده و الله اعلم در کتاب علل الشرایع از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده
که چون عزیز مصر فوت شد و یوسف بسریر مملکت آرائی متمکن گردید زلیخا روزی در خانه یوسف آمد و اذن دخول طلبید
که آن کارها که تو با یوسف بعمل آوردی من مرده دارم و میترسم که نام ترا پیش یوسف مذکور سازم زلیخا گفت یوسف
نترسد و کسی که خدا را ترسد او را من نمیترسم پس چون زلیخا نزد یوسف آمد یوسف گفت ترا چه محنت رسید که رنگ و روی تو چنین
متغیر و بی طراوت می بینم زلیخا گفت الحمد لله الذی جعل الملوک بمعصیتهم عبیدا و جعل العبید بطاعتهم ملوکا یوسف گفت ترا کدام امر بر آن
داشت که بر سر من آن کارها آوردی زلیخا گفت حسن روی تو ای یوسف پس یوسف گفت اگر تو نور جمال و کمال پیغمبر آخر الزمان محمد
که مراتب از من در حسن و وجاهت و کرم و سماحت افزونست ببینی چه خواهی کرد زلیخا گفت راست فرمودی که پیغمبر آخر الزمان در حسن و صفات
از تو افزون و فایقست یوسف پرسید که تو از کجا این معنی را دانستی زلیخا در جواب گفت که چون تو نام نامی آنحضرت را بر زبان
آوردی محبتی از او در دل من جا کرد و از اینجا دانستم که آنحضرت از تو افزونست در این وقت از جانب الله وحی بیوسف آمد که زلیخا در این
حرف صادق است من او را دوست دارم بجهت دوستی او محمد را پس حق تعالی امر کرد یوسف را که زلیخا را بحباله زوجیت خود در
آورد و در کتاب کمال الدین و تمام النعمه از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله روایت کرده که یعقوب بن اسحق یکصد و چهل سال عمر
یافت و یوسف بن یعقوب یکصد و بیست سال و در مجمع البیان از کتاب النبوة از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده که چون
یوسف را بزندان آوردند دوازده ساله بود و هیجده سال در زندان ماند و بعد از خروج از زندان هشتاد سال عمر یافت که مجموع یکصد
ده سال باشد و یوسف با یعقوب در مصر ده سال گذرانید و چون یعقوب فوت شد یوسف جسد مبارک او را بشام فرستاد
تا در بیت المقدس مدفون ساختند در کتاب من لا یحضره و روضه کافی از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده اند که حق تعالی
بموسی فرستاد که استخوان یوسف را از زمین مصر بیرون آر و بنا بر این قبر یوسف را تفحص بسیار کردند کسی نشان نداد آخر الامر
پیر زنی از زنان بنی اسرائیل قبر یوسف را در کنار رود نیل نشان داد پس موسی عظام یوسف را در کنار رود نیل در صندوقی از سنگ مرمر

گذاشته بود

گذاشته بودند بیرون آورد و او را بشام برد بنا بر این است که اهل کتاب موتای خود را بارض شام نقل میکنند و در کتاب کمال الدین و تمام النعمه
از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله روایت کرده و از آنجا معلوم میشود که حضرت یوسف علیه السلم چهارصد سال پیش از حضرت موسی
بوده و بعد از آنکه حق تعالی پیغمبر خود را از احوال یوسف مخبر گردانید فرمود **ذلک** آنچه مذکور شد از قصه یوسف **من انباء
الغیب** از خبرهای پوشیده است **نوحیه الیک** وحی میکنیم بسوی تو ای محمد تا دلایل اعجاز تو بر همه ظاهر
گردد و بعد از این اجرای دلیل میکند بر آنکه این از اخبار غیب است که بدون وحی از امثال تو ان دانست بقول خود **وما
کنت لدیهم** و نبودی تو نزدیک برادران یوسف **اذ اجمعوا امرهم**
وقتی که جمع کردند و فراهم آوردند رایهای خود را بر افکندن یوسف بقعر چاه **وهم یمکرون**
حال آنکه ایشان مکر و حیله میکردند با یوسف و با پدر او تا او را از پدر جدا کردند **وما اکثر الناس** و نیستند
اکثر مردمان **ولو حرصت** و اگر چه حرص ورزی تو بر ایمان ایشان و مبالغه نمایی در اظهار دلایل و معجزات
بر ایشان **بمؤمنین** ایمان آورندگان بجهت فرط عناد و رسوخ ایشان در کفر **وما
تسألهم** و سؤال نمیکنی تو ایشان را و نمیخواهی تو از ایشان **علیه** بر این انبا و اخبار غیب یا بر قرآن
من اجر هیچ مزدی چنانچه حمله اخبار و قصه خوانان مزد میخواهند **ان هو الا ذکر
للعالمین** نیست این مگر موعظه از جانب الله برای عالمیان که تا بآن متعظ گردند **وکاین
من آیة** و بسیار عدد که خواهی از دلایل داله بر وجود صانع و حکمت او و سایر صفات کامله او ثابتست
فی السموات والارض در آسمانها و زمین مانند کسوف و خسوف و زلزله و صواعق و غیر ذلک
یمرون علیها میگذرند بر آن آیات و مشاهده آن میکنند **وهم عنها معرضون**
حال آنکه ایشان از آن آیات اعراض کنندگانند نه تفکر کنندگان و نه عبرت گیرندگان **وما یؤمن
اکثرهم بالله** و ایمان نمی آورند بیشتر مردمان بخدای تعالی **الا وهم مشرکون**
مگر آنکه ایشان شرک آرندگان باشند بسبب عبادت غیر خدای تعالی یا بسبب اتخاذ احبار ارباب خود در مجمع البیان گفته که خلافست در
آنکه مراد از مشرکین در این آیه کدام جماعت اند بعضی گفته اند که مراد مشرکین قریش اند و بعضی گفته اند که مراد مشرکین عرب اند و بعضی گفته اند که
مراد اهل کتاب اند که انکار پیغمبر و قرآن مینمودند و بعد از این گفته که و هذا القول جامع لقصة رواه دارم بن قبیصه عن علی بن موسی الرضا عن ابیه
عن جده ابی عبد الله علیه السلم و اما آنچه از کتب احادیث اهل بیت طیبین و طاهرین سلام الله علیهم اجمعین مستفاد میشود آنست
که مراد از مشرکین در این آیه اهل عصیان اند که اطاعت شیطان میکنند و شیطان را در اطاعت شریک خدای تعالی میسازند نه شرکین
در عبادت که غیر خدا را عبادت کنند تا آنکه منجر بکفر گردد زیرا که ایمان با کفر موجه نیست چنانچه در اصول کافی روایت کرده عن ابی عبد الله
علیه السلم فی قول الله عز و جل وما یؤمن اکثرهم بالله الا وهم مشرکون قال شرک طاعة و لیس شرک عبادة و همچنین علی بن ابراهیم در تفسیر خود از حضرت

ابی جعفر الباقر علیه السلم روایت کنند که آنحضرت فرمودند که شرک طاعة ولیس شرک عبادة والمعاصی التی یرتکبون فهی شرک طاعة اطاعوا فیها
الشیطان فاشرکوا بالله فی الطاعة لغیره ولیس باشراک عبادة ان یعبدوا غیر الله و در تفسیر عیاشی از محمد بن فضیل روایت کرده که حضرت
امام رضا علیه التحیة والثنا در تفسیر شرک مذکور درین آیه فرمودند که شرک لا یبلغ بالکفر یعنی این شرکیست که رسیده نمیشود بسبب آن بکفر اصل
کلام اما این شرکیست که بحد کفر نمیرسد و از مالک بن عطیه در تفسیر این آیه کریمه از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده که مراد از مشرکین
جمعیند که میگویند اگر فلان کس نمیبود هر آینه ما هلاک میشدیم و اگر فلان کس نمیبود هر آینه ما هلاک میشدیم و اگر فلان کس نمیبود هر آینه میرسید بما ایمان
بلای و آنچه محبتی و اگر فلان نمیبود هر اینه اهل و عیال ما ضایع و نابود میگشتند آیا نمی بینی که این گاه جهت شریک بهم رسانیده اند در ملک خدا
غیر را که او نیز مانند خدا میتعالی روزی میدهد و دفع بلا و محنتها مینماید و مالک بن عطیه بعد ازین گفته که از حضرت پرسیدم که اگر کسی گوید که لولا
ان من الله علی بفلان لهلکت آیا درین کلام دغدغه هست حضرت فرمود لا باس بهذا و ایضا فی تفسیر العیاشی عن زرارة قال سألت
ابا جعفر علیه السلم عن قول الله وما یؤمن اکثرهم بالله الا وهم مشرکون قال علیه السلم من ذلک قول الرجل لا وحیاتک یعنی و اگر کسی قسم
بحیات و زندگی کسی بخورد آن نیز از جمله شرک بخداست **أَفَأَمِنُوا** آیا ایمن شدند این شرکان **أَن تَأْتِيَهُمْ**
آنکه بیاید بدیشان **غَاشِيَةٌ** فرو گیرنده **مِّنْ عَذَابِ اللَّهِ** از عذاب و عقوبت خدای تعالی
أَوْ تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ یا بیاید بدیشان قیامت **بَغْتَةً** ناگاه بدون سابقه علامتی
وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ و ایشان ندانند آمدن آنرا و مستعد و آماده آن نباشند **قُلْ** بگو
ای محمد **هَٰذِهِ سَبِيلِي** اینست راه من و تفسیر کرده آن راه را بقول خود که **أَدْعُو إِلَى اللَّهِ**
میخوانم عباد را بسوی خدای تعالی و توحید او **عَلَىٰ بَصِيرَةٍ** بر دلیلی واضح و برهانی روشن **أَنَا** تاکید ضمیریست که
در ادعوا مستتر است یعنی میخوانم من **وَمَنِ اتَّبَعَنِي** عطفست بر انا یعنی و همچنین میخوانند جماعتی که اسانی که پیروی
کرده اند مرا در اصول کافی از حضرت امام محمد باقر علیه السلم روایت کرده که مراد از انا رسول الله است و از و من اتبعنی امیر المؤمنین
و اوصیا طیبین و ایضا در اصول کافی روایت کرده که علی بن حسان گفت که من بحضرت امام محمد باقر علیه السلم گفتم که مردمان بواسطه
حداثت سن تو انکار امامت تو میکنند حضرت فرمود آنچه ایشان انکار میکنند از جمله آن این قول خدای تعالی است که پیغمبر خود را
فرموده که قل هذه سبیلی ادعوا الی الله علی بصیرة انا و من اتبعنی بخدا قسم که تبعیت کرد پیغمبر خدا را در آن وقت مگر علی بن ابیطالب
علیه السلم و سن ایشان نه سال بود و من بهر حال نه ساله ام **وَسُبْحَانَ اللَّهِ** و تنزیه میسازم من خدای تعالی
را از شریک **وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ** و نیستم من از شرک آرندگان بخدا **وَمَا
أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ** و نفرستادیم ما پیش از تو ای محمد برسالت نبوت **إِلَّا رِجَالًا** مگر مردانرا
که **نُّوحِي إِلَيْهِم** وحی میفرستادیم بسوی ایشان چنانچه الحال بتو وحی میفرستیم **مِّنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ**
از اهل شهرها زیراکه اهل شهرها اعلم و احلمند از اهل بدو و صحرا این آیه رد قول جمعی از کفار است که میگفتند که خدای تعالی ملائکه را بحجت

چرا آدمی را که محمد است برسالت فرستاد و بعضی گفته اند که این آیه برای نفی نبوت زنانست **أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ**
آیا پس سیر نمیکنند منکران پیغمبر آخر الزمان در زمین عاد و ثمود **فَيَنظُرُوا** تا نظر کنند بدیده عبرت که **كَيْفَ
كَانَ** چگونه بود **عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ** آخر کار آن کسانی که بودند پیش از ایشان تا حذر
کنند از تکذیب خود **وَلَدَارُ الْآخِرَةِ** و هر آینه سرای حیات آخرت **خَيْرٌ لِّلَّذِينَ اتَّقَوْا**
بهتر است مر کسانی را که ترسیدند خدای تعالی را و پرهیز کردند از شرک و معاصی پس گوای محمد مر ایشان را که **أَفَلَا تَعْقِلُونَ**
آیا پس چرا تعقل نمیکنید تا بدانید خیریت آن سرا را و بعد ازین حق سبحانه و تعالی میفرماید که تاخیر کردم از نزال عذاب برامت تو ای محمد و مهلت دادم
ایشان را چنانچه تاخیر عذاب برامم سالفه کردم و ایشان را مهلت دادم **حَتَّىٰ إِذَا اسْتَيْأَسَ الرُّسُلُ** تا آنگاه
که مایوس و نومید گشتند رسولان آنزمان بنابرین تفسیر کلمه حتی غایت کلام محذوفست که سیاق آیت دلالت بران دارد چنانچه
قاضی ناصر الدین بیضاوی تصریح کرده و گفته قوله تعالی حتی اذا استیاس الرسل غایة محذوف دل علیه الکلام و این کلام منافات دارد
با آنچه شیخ الطائفه شیخ رضی رضی الله عنه تصریح بآن کرده زیراکه او گفته که کلمه حتی که داخل شده باشد بر کلمه اذا برای استینافست و تعلق
بکلام سابق ندارد خواه آنکه الکلام سابق مذکور شده باشد یا محذوف **وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِبُوا**
قرارت عاصم بتخفیف و کسر ذال کذبوا و بصیغه مجهولست و مفاد آیه اینست که مهلت دادم امم ماضیه را تا آنگاه که مایوس شدند رسولان
از نصرت و گمان کردند که بتحقیق دروغ گفته شدند یعنی ملائکه با ایشان دروغ گفتند که نصرت قرین حال شما خواهد شد و عذاب بر مکذبین
نازل خواهد گردید پوشیده نیست که این ظن لایق بحال ادنی مؤمنی نیست بلکه او باین ظن از درجه ارجمند ایمان ساقط خواهد شد پس چه سان
این ظن لایق باشد بحال انبیا و رسل که ایشان مهاجان نفوس مقدسه اند و بحلیه عصمت آراسته اند علی بن ابرهیم از حضرت صادق علیه السلم
روایت کرده که آنحضرت فرمودند که وکلهم الی انفسهم فظنوا ان الشیاطین قد تمثلت لهم فی صورة الملائکة یعنی واگذاشت خدای تعالی
این رسل را با نفسهای ایشان پس ایشان بمقتضای بشریت گمان کردند که شیاطین متمثل بصورت ملائکه شدند و ایشان را وعده نصرت
داده و محمد بن مسعود عیاشی نیز از آنحضرت روایت کرده که آنحضرت گفتند وکلهم الی انفسهم اقل من طرفة عین یعنی واگذاشت خدای تعالی
رسولانرا بسوی نفسهای ایشان کمتر از چشم بهم زدنی پس این رسولان بطریق وسوسه قلبی گمان کردند که دروغ گفته شدند در اخبار نصرت و این
احادیث بر تقدیر صحت محمول بر تقیه است چنانچه مامون تفسیر این آیه را بحیثیتی که با رتبه نبوت و عصمت منافات نداشته باشد از حضرت
امام ثامن ضامن صلوات الله علیه و آله استفسار کرد حضرت فرمودند در جواب که ضمیر جمع در وظنوا راجع بمرسل الیهم است یعنی امتی
که رسولی برای ایشان مبعوث شده بود و اگرچه مرسل الیهم سابقا مذکور نشده اما از لفظ رسل انتزاع آن میتوان کرد و ضمیر
انهم راجع برسل است بنابر آنچه امین الاسلام در کتاب جوامع الجامع گفته معلوم میشود که قرارت ائمه هدی علیهم السلم بتخفیف ذال
و بصیغه معلوم است زیراکه او درین کتاب گفته که بالتخفیف قراءة ائمة الهدی علیهم السلم و معناه و ظن المرسل الیهم ان الرسل کذبوهم فیما
اخبروهم به من نصر الله ایاهم یعنی و گمان کردند مرسل الیهم بواسطه تمادی ایام نصرت اینکه بتحقیق دروغ گفتند رسولان با ایشان در آنچه

ایشان را خبر داده بودند از نصرت دادن خدای تعالی ایشان را زیرا که نصرتی قرین حال ایشان نگردید و اگر کذبوا بتخفیف و بصیغه مجهول موافق قرائت عاصم خوانده شود میتوان تفسیر آیه را بنحوی کرد که منافات با عصمت انبیا نداشته باشد چنانچه ظن بمعنی یقین باشد و ضمایر راجع بر رسل کرده و حاصل آنکه و یقین کردند رسولان آنکه ایشان تکذیب شدند یعنی قوم ایشان بوعده ایمان با ایشان دروغ گفتند و ایمان نیاوردند زیرا که بر قوم ایشان بواسطه کفر عذابی نازل شد و انبیا را نصرتی لاحق نگردید **جَاءَهُمْ نَصْرُنَا** آمد پیغمبران را نصرت ما که آن نزول عذاب بر دشمنان ایشان است **فَنُجِّيَ** پس نجات یافته شد **مَنْ نَشَاءُ** هر کس که خواستیم از پیغمبران و متابعان ایشان و چون اهل نجات معلوم است که انبیا و مؤمنین باشند و بغیر ایشان صلاحیت نجات ندارند لهذا تعیین ناجین نکرد **وَلَا يُرَدُّ بَأْسُنَا** و باز گردانیده نمیشود عذاب ما **عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ** از گروه کافران گناهکار **لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ** هر آینه بتحقیق هست در قصه‌های انبیا و امتهای ایشان یا در قصه یوسف و برادران او **عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبَابِ** اعتباری و پندی مر خداوندان عقلها **مَا كَانَ** نیست قرآن **حَدِيثًا يُفْتَرَى** سخنی که افترا کرده شده باشد **وَلَٰكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ** و لیکن هست مصدق آنچه بوده پیش از آن از کتب منزله **وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ** و بیان کننده همه چیزها که بندگان بآن محتاج باشند **وَهُدًى** و راه نماینده و است مر سالکان طریق حق را **وَرَحْمَةً** و نعمت است **لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ** برای انتفاع جمعی که تصدیق آن مینمایند

سورة الرعد مكية وهي ثلث واربعون آية

بسم الله الرحمن الرحيم

الٓمٓرٰ فی کتاب معانی الاخبار عن الصادق علیه السلم الٓمٓرٰ معناه انا الله المحیی الممیت الرزاق که الف لام اشارت بالله و میم اشارت بمحیی و ممیت و را اشارت برزاق یعنی منم خدای زنده کننده و میراننده و روزی دهنده و یا آنکه باین کلمه حق سبحانه بپیغمبر آخر الزمان صلوات الله علیه و آله **تِلْكَ** این آیات **آيَاتُ الْكِتَابِ** آیتهای سوره کتاب یا آیتهای قرآنست **وَالَّذِي أُنْزِلَ إِلَيْكَ** و آنچه فرو فرستاده شده بسوی تو **مِنْ رَبِّكَ** از پروردگار تو یعنی قرآن **الْحَقُّ** راستست و درستی و شکی در آن نیست بنابرین والذی انزل الیک مبتدا است والحق خبر آن **وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ** و لیکن بیشتر مردمان تصدیق بحقیت آن نمیکنند **اللَّهُ** خدای مستجمع جمیع صفات کامله **الَّذِي رَفَعَ السَّمَاوَاتِ** آن کسیست که برداشت آسمانها **بِغَيْرِ عَمَدٍ** بی ستونها عمد جمع عماد است بمعنی ستون **تَرَوْنَهَا** ای انتم ترونها نفی ستامی بینید آن آسمانها چون ستونها بنابرین ترونها کلامیست مستأنف که تعلق تمام بجملهٔ قبل ندارد و ضمیر راجع بسموات و میتواند که ترونها صفت عمد باشد

و ضمیر راجع بعمد باشد و حاصل معنی آنکه خدای تعالی برداشت آسمانها را بدون ستونهایی که به بینید شما آن ستونها را بلکه حق تعالی آسمانها را بستونی چند برداشته که شما آن ستونها را نمی بینید و این تفسیر مروی از حضرت امام رضا علیه السلم است چنانچه مفصلا در سوره مبارکه ذاریات در تفسیر والسماء ذات الحبک خواهی شنید و امین الاسلام در مجمع البیان تفسیر اول را اصح میداند ظاهرا این حدیث باو نرسیده باشد یا آنکه از اضعف دانسته در جوامع الجامع هر دو تفسیر را نقل کرده و احدهما را بر دیگری ترجیح نداده **ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ** پس مستولی شد بر عرش بحفظ و تدبیر **وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ** و منقاد و فرمان خود گردانید آفتاب و ماه را در حرکات مستمره که از آنها اراده کرده و آن حرکات نفع در حدوث کاینات و بقاء آنها دارند **كُلٌّ يَجْرِي** هر یک از خورشید و ماه حرکت میکنند **لِأَجَلٍ مُسَمًّى** تا وقتی معین نام برده شده **يُدَبِّرُ الْأَمْرَ** تدبیر میکند حق تعالی کار ملکی خود را و اتحاد و اعدام و اعزاز و اذلال و امثال آنها **يُفَصِّلُ الْآيَاتِ** و زود منفرد ستد و بیان میکند آیتهای قرآن را و حجه امساز و با مر و نهی با احداث و دلایل قدرت میکند یکی بعد از دیگری **لَعَلَّكُمْ** تا اینکه شما **بِلِقَاءِ رَبِّكُمْ** بجزای پروردگار خود در قیامت **تُوقِنُونَ** یقین کنید و بدانید که هر که قادر است بر آفریدن این اشیا قادر بر اعاده و احیا نیز خواهد بود **وَهُوَ الَّذِي مَدَّ الْأَرْضَ** و اوست آنکه بسط زمین کرده در طول و عرض تا حیوانات در آن جای گیرند **وَجَعَلَ فِيهَا** و گردانید در آن یعنی آفرید در زمین **رَوَاسِيَ** کوههای محکم استوار **وَأَنْهَارًا** و جویهای آب روان و چون جبال اسباب تولد انهار است لهذا التعلیق جبال و انهار بفعل واحد کرده است گویا اشارت باین معنی باشد **وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ** و از همه میوه‌ها **جَعَلَ فِيهَا** گردانید در آن یعنی آفرید **زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ** دو صنف مختلف چون سیاه و سفید و ترش و شیرین کوچک و بزرگ بری و بوستانی و من کل الثمرات متعلق بجعل فیها ست و تقدیر کلام چنین است که جعل فیها من کل الثمرات زوجین اثنین و ایراد اثنین بجهت تاکید زوجین است **يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ** میپوشاند خدای تعالی شب را بروز تا هوا بعد از آنکه روشن بوده تاریک شود و این اکتفا باحد الضدین است زیرا که از اینجا معلوم میشود که میپوشاند روز را بشب تا هوا بعد از تیرگی روشن گردد **إِنَّ فِي ذَٰلِكَ** هر آینه در این آثار قدرت که مذکور شد **لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ** هر آینه نشانهای روشن است برای گروهی که تفکر کنند و بدانند که تکوین این اشیا و تخصیص آنها بوجهی دون وجهی دلیل ظاهر است بر وجود صانع حکیم جلت عظمته **وَفِي الْأَرْضِ قِطَعٌ مُتَجَاوِرَاتٌ** و در زمین پارها میست پیوسته بیکدیگر

که با وجود اشتراک در طبیعت ارضی و لوازم آن بعضی صلاحیت زراعت دارند و بعضی صلاحیت دارند که در آن غرس اشجار و نهال
کنند و بعضی رخوند و بعضی صلب **وَجَنَّاتٌ مِنْ أَعْنَابٍ** و دیگر در زمین بوستانهاست
از انواع انگور **وَزَرْعٌ** و دیگر در زمین کشتهاست اگرچه لفظ زرع مفرد است اما چون مصدر است و اطلاق مصدر
بر مفرد و جمع میکنند احتمال اراده از زرع بقرینه کلام معنی جمع است چنانچه در ترجمه دانستی **وَنَخِيلٌ**
و درختان خرماست **صِنْوَانٌ** که چندی از آن نخیل از یک اصل رسته **وَغَيْرُ صِنْوَانٍ**
و چندی از یک اصل نرسته بلکه از اصول مختلفه متفرقه نشو و نما یافته اند و در تفاسیر مشهور مذکور است که قرائت حفص بضم صاد است
با آنکه در جمیع قرآن که بقرائت حفص نوشته شده بکسر صاد نوشته اند و حلوائی از قواس نیز بضم صاد نقل نموده
يُسْقَىٰ بِمَاءٍ وَاحِدٍ آب داده میشوند آنچه ذکر شد به یک آب که آب باران و آب جویهاست
وَنُفَضِّلُ بَعْضَهَا عَلَىٰ بَعْضٍ و تفضیل میدهیم بعضی از آن جات را بر بعضی
دیگر **فِي الْأُكُلِ** در میوه باعتبار شیرینی و ترشی و شکل و رنگ و بو **إِنَّ فِي ذَٰلِكَ** بدرستی
که در آنچه مذکور شد **لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ** هر آینه دلالتهای واضح است
مر گروهی را که تعقل کنند و عقل را در این صنایع بکار برند زیرا که آنها میدانند که اختلاف میوه ها و شکوفه ها و اشجار با وجود اتحاد
زمین و آب دالست بر وجود صانع حکیم و قادر علیم در کتب عامه و خاصه از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله روایت
کرده اند که آنحضرت بعلی فرمودند که الناس من شجر شتی و انا و انت من شجرة واحدة **وَإِنْ تَعْجَبْ** و اگر
عجب کنی تو ای محمد از انکار کفار مر بعث را با وجود اقرار ایشان بآنکه عالم نبود که پیدا شد **فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ** از روی
پس سزاوار است که تعجب کنند جمیع مردم از قول ایشان بجهت آنکه هر گاه خدای تعالی قادر بر ایجاد ابتدائی باشد چرا قادر بر
اعاده که ایجاد ثانویست نباشد با وجود آنکه این اسهل از اول است و قول ایشان اینست **أَإِذَا كُنَّا**
تُرَابًا آیا ما مبعوث و محشور میشویم در وقتی که بوده باشیم خاک بعد از موت پس اذا در اءذا کنا منصوب خواهد
بود بفعل مضمر که آن نبعث و نحشر است و بدل خواهد بود از قولهم **أَإِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ**
آیا ما هر آینه باشیم در خلقت تازه و نوبت دیگر بار آرنده گردانند **أُولَٰئِكَ** این گروه منکرین
الَّذِينَ آنانند که **كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ** انکار کردند پروردگار خود را یعنی انکار کردند قدرت
خاص او را که قدرت بر بعث است **وَأُولَٰئِكَ** و این گروه **الْأَغْلَالُ** غلهای آتشین **فِي**
أَعْنَاقِهِمْ در گردنهای ایشانست در روز قیامت و میتواند که مراد در این روز باشد یا بمعنی که
آنجماعت در دنیا مقیدند بغلهای ضلال و گمراهی که امید خلاصی ایشانرا از آن قید نیست **وَأُولَٰئِكَ**
أَصْحَابُ النَّارِ و این گروه در آخرت اصحاب آتش دوزخند **هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ**

در حالتیکه

در حالتیکه ایشان نه غیر ایشان در آن آتش جاوید مانندگانند و ایراد ضمیر فصل اشارت باینست که خلود مخصوص کفار است
وَيَسْتَعْجِلُونَكَ و طلب تعجیل میکنند این منکرین از تو بطریق استهزا **بِالسَّيِّئَةِ** بعقوبت و عذاب
که بسبب انکار بعث مستحق آن شده اند **قَبْلَ الْحَسَنَةِ** پیش از ثوابی که وعده شده ایشان را
بایمان یا مراد آنست که ایشان طلب تعجیل میکنند بعقوبتی که برای ایشان مقرر شده قبل از حسنه که آن تاخیر و امهال است
زیرا که حق تعالی عذاب استیصال را از این امت صرف کرده و تاخیر فرموده تا روز قیامت و ایشان بطریق سخریه میخواهند که عذاب
استیصال بر ایشان تاخیر نشود **وَقَدْ خَلَتْ** و حال آنکه گذشته است **مِنْ قَبْلِهِمُ**
پیش از ایشان **الْمَثُلَاتُ** عقوبتهای امثال ایشان از مکذبین مانند خسف و مسخ و غرق و رجفه
و غیر ذلک پس چیست ایشانرا که پند نمیگیرند از آن عقوبتها و تجویز نمیکنند حلول مانند آنرا برای خودشان مثله
بفتح ثا مثلثه و ضم آن مثل صدقه بفتح دال و صدقه بضم دال بمعنی عقوبتست **وَإِنَّ رَبَّكَ** و بدرستی که پروردگار
تو **لَذُو مَغْفِرَةٍ لِلنَّاسِ** هر آینه خداوند آمرزش است مردمانرا که از اهل قبله و ایمان باشند
عَلَىٰ ظُلْمِهِمْ ای مع ظلمهم یعنی با وجود ظلم و ستمکاری ایشان بر نفسهای خود بارتکاب ذنوب
قید علی ظلمهم دلیلست بر جواز عفو و مغفرت بر مذنبین قبل از توبه زیرا که تائب بعد از توبه باقی بر ظلم خود نیست که مقید
مرتضی رضی الله عنه فرموده فی هذا دلالة علی جواز المغفرة للمذنبین من اهل القبلة بانه سبحانه دلنا علی انه یغفر لهم مع کونهم
ظالمین فی کتاب التوحید عن ابی کوان قال سمعت ابراهیم العباسی یقول کنا فی مجلس الرضا علیه السلم فتذاکروا الکبایر و قول
المعتزلة فیها انها لا تغفر فقال الرضا علیه السلم قال ابو عبد الله علیه السلم قد نزل القرآن بخلاف قول المعتزلة قال الله جل جلاله
وان ربک لذو مغفرة للناس علی ظلمهم **وَإِنَّ رَبَّكَ** و بدرستی که پروردگار تو **لَشَدِيدُ**
الْعِقَابِ هر آینه سخت عقوبتست مر هر کرا که خواهد **وَيَقُولُ الَّذِينَ**
كَفَرُوا و میگویند آنانکه کافر شدند با وجود رویت معجزاتی که برای حضرت نازل گردید **لَوْلَا**
أُنْزِلَ چرا فرو فرستاده نشد **عَلَيْهِ** بر محمد صلوات الله علیه و آله **آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ** معجزه از پروردگار او
مانند معجزات انبیا سابق مثل عصای موسی و ناقه صالح **إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ**
جز این نیست که تو بیم کننده از عذاب اخروی و مراد در اظهار آیات مقترحه ایشان اختیاری نیست و ایشان
جماعتی هستند که اگر تو آن آیات مطلوبه ایشانرا بیاری ایمان نمی آرند بلکه از روی عناد طلب معجزه دیگر خواهند کرد
وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ و مر هر گروهی را راه نماینده هست که معجزات هر یک موافق آنچه است
که غالب در زمان اوست احادیث بسیار در طرق اهل بیت علیهم السلم وارد شده که مراد از منذر پیغمبر صلوات الله
علیه و آله است و از هادی امیر المؤمنین و یازده فرزند او علیه و علیهم السلم چنانچه در کتاب کافی بابی علیحده که متضمن چهار حدیث است

آورده که مراد از لکل قوم هاد امامان اهل بیت علیهم السلم است و علی بن ابراهیم از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده که فی
رسول الله صلی الله علیه و آله و الهادی امیر المؤمنین و بعده الائمه صلوات الله علیهم اجمعین و هو قوله و لکل قوم هاد ای فی
کل زمان امام هاد مبین مخفی نماند که از این حدیث معلوم شد که جمله لکل قوم هاد معطوفست بر جمله انما انت منذر یعنی هر امامی را
مر اهل قرنی را و معطوف نیست بر منذر باین تقدیر که انما انت منذر و انما انت لکل قوم هاد یعنی جز این نیست که تو
ترساننده مردمانی و جز این نیست که تو مر هر قومی را هدایت کننده و بعد ازین علی بن ابراهیم گفته که این آیه کریمه رد قول آنکسانی
که میگویند در هر عصری حجت و امام مفترض الطاعه لازم نیست و دلالت دارد بر اینکه زمین خدا در هیچ وقت از حجت خدا خالی
نیست چنانچه حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرموده که زمین خالی از حجت الله نیست یا ظاهر و مشهور و یا مخفی و مستور
و ایضا علی بن ابراهیم گفته که لفظ هدی در کتاب خدا چند معنی آمده و از جمله معانی آن ائمه علیهم السلم اند چنانچه حق تعالی فرموده و لکل قوم
هاد یعنی مر هر قومی را در هر عصری امامی هست که ظاهر کننده ایشانست و در تفسیر عیاشی از حضرت امام محمد باقر علیه السلم در تفسیر این
آیه روایت کرده که آنحضرت فرمودند که رسول الله المنذر و علی الهادی و کل امام هاد للقرن الذی هو فیه جابر عن ابی جعفر علیه السلم
قال قال النبی صلی الله علیه و آله انا المنذر و علی الهادی الی امری و در کتب عامه نیز درین باب احادیث بسیار مرویست چنانچه
صاحب کتاب فردوس از ابن عباس نقل کرده که چون آیه کریمه انما انت منذر و لکل قوم هاد نازل گردید حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه و آله فرمود انا المنذر و علی الهادی و علی بک یهتدی المهتدون و فخر رازی و اعرج نیشابوری نیز این حدیث را در تفسیر
خود آورده اند و حافظ بارع ابونعیم اصفهانی باسناد خود روایت کرده که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله در تفسیر آیه
و لکل قوم هاد فرمود هادی هذه الامة علی بن ابی طالب و ثعلبی نیز در تفسیر خود روایت کرده و پس این مجمع علیه خاصه و عامه است
بعد از ایراد آیه مقترحه کفار که گفتند لولا انزل علیه آیة من ربه آیاتی چند می آورد که دلالت بر علم کامل و قدرت شامل الهی دارند تا تنبیه باشد بر آنکه
خدای تعالی قادر است بر انزال آنچه کفار اقتراح آن میکنند اما چون میداند که این اقتراح محض عناد است نه از جهت استرشاد بنابرین انزال
نمود و میفرماید که **اللّٰه یعلم ما تحمل کل انثی** میتواند که کلمه ما در ما تحمل مصدری باشد
و محمول خود را بمصدریت فرو آرد ای یعلم الله حمل کل انثی یعنی خدای تعالی میداند حمل هر زنی را و میتواند که بمعنی الذی باشد
باینمعنی که خدای تعالی میداند آنچه را که بر میدارد آنرا هر زنی و آبستن میشود از ذکور و اناث **و ما تغیض**
الارحام و ما تزداد کلمه ما درینجا نیز مصدری میتواند که باشد باین تقدیر که الله یعلم غیض الارحام
و ازدیادها یعنی خدای تعالی میداند کم شدن ارحام و زیاد شدن ارحام را یعنی کم شدن ما فی الارحام را بنابر مصدریت کلمه
در ما تغیض و ما تزداد بمعنی لازمی خواهند بود چنانچه از ترجمه معلوم شد و میتواند که هر دو متعدی باشند لیکن درینصورت کلمه ما
بمعنی الذی است باینمعنی که خدای تعالی میداند آنچه که کم کنند رحمها از مدت حمل که نه ماهست و کمتر از نه ماه بزایند و خدای تعالی میداند
آنچه را که افزون کنند رحمها از مدت حمل و بیشتر از نه ماه بزایند و اسناد افزونی و کمی بارحام بطریق مجاز است زیرا که

حاصل آن خدای تعالی است و این تفسیر مروی از امام صادقین علیهما السلم است و بعد ازین فرمودند که فکلما رات المرأة الدم فی
حملها من الحیض فانها تزداد بعدد الایام التی رات فی حملها من الدم یعنی پس هر گاه به بیند زنی خون حیض را در ایام حمل پس زیاده میشود ایام
حمل بعدد ایامی که در آن ایام خون حیض دیده و ازین حدیث معلوم شد که حامله ممکن است که در وقت حمل خون حیض به بیند و عن محمد بن مسلم
قال سالت ابا جعفر علیه السلم عن قول الله و ما تغیض الارحام قال ما لم یکن حملا و ما تزداد قال الذکر و الانثی جمیعا یعنی حضرت فرمودند که
مراد از تغیض الارحام اینست که خدای تعالی میداند آن چیزی را که حمل ندارد و مراد از و ما تزداد اینست که میداند آن چیزی را که زیاده و از یک
بار دهم پسر و هم دختر **و کل شیء عنده بمقدار** و همه چیز از ارزاق و آجال و غیر آن
نزدیک خدای تعالی باندازه ایست معین که تجاوز از آن ممکن نیست **عالم الغیب و الشهادة**
اوست داننده پوشیده و آشکار یعنی عالم بر جمیع اشیاست **الکبیر** پادشاهی است قادر بر هر چیزی
و بزرگوار است بذات و صفات **المتعال** برتر از همه است بقدرت کامله سابقه خود **سواء**
منکم مساویست نزد علم خدای تعالی از جمله شما **من اسر القول** کسی که پوشیده سخن را در نفس خود
و من جهر به و کسی که آشکارا کند آنرا با دیگری **و من هو مستخف باللیل**
و کسی که او طلب کننده خفاست بتاریکی شب یعنی کسی که خود را پنهان کند در تاریکی شب **و سارب**
بالنهار و کسی که او ظاهر شونده است بروشنی روز بحیثیتی که همه کس او را به بینند بنابرین سارب مشتق از سرب بمعنی
اذا برز و ظهر و سارب معطوفست بر مستخف باللیل که و من هو بر سر او نیز در آید و محتملست که عطف بر من هو باشد که سواء منکم بر سر این
آید ای سواء منکم سارب بالنهار یعنی مساویست از میان شما پیش علم خدای تعالی ظاهر شونده بروز و علی بن ابراهیم گفته که مراد از مستخف
باللیل کسی است که پوشیده باشد در میان خانه خود و سارب بالنهار کسی که در زمین مختفی باشد بنابرین سارب مشتق از سرب بمعنی
زیر زمین است چنانچه در دستور اللغة تصریح باینمعنی برای سرب کرده **له** مر کل واحد از آنها که مذکور شدند
معقبات فرشتگانی اند که از پی یکدیگر در آینده اند فرشته روز بعد از فرشته شب و فرشته شب
بعد از فرشته روز **من بین یدیه** از پیش روی او **و من خلفه** و از
پس سر او **یحفظونه** حفظ میکنند او را **من امر الله** از بلای خدای تعالی هر گاه که آن
حفظ اذن یابند و بعضی گفته اند که من امر الله بمعنی من اجل امر الله است یعنی آن حفظ نگاهبانان آن جماعتند بواسطه امر کردن
خدای تعالی ایشانرا بنگاهبانی آن جماعت و بعضی گفته اند که من امر الله بمعنی مع امر الله است که من بمعنی با باشد و چون ظاهر از
معقبات از پی در آینده گان شخص است نه از پی یکدیگر در آیندگان و اینمعنی منافی است با لفظ من بین یدیه و همچنین حفظ ارشد باید از له
از جانب الله هیچ احدی را ممکن نیست مگر بتاویلات مذکوره لهذا در احادیث اهل بیت علیهم السلم وارد شده که این آیه چنانچه
مشهورست نازل نشده زیرا که روایت کرده اند که شخصی این آیه را بنابر مشهور نزد حضرت صادق علیه السلم قرات کرد حضرت

کیف یحفظ الشیء من امر الله وکیف یکون المعقب من بین یدیه فقیل له وکیف ذلک یا بن رسول الله فقال انما نزلت له معقبات
من خلفه ورقیب من بین یدیه یحفظونه بامر الله یعنی چون میشود که کسی حفظ کند شخصی را از شاید و آلام نازله نزد خدایتعالی و چون
میباشد معقب بمعنی از پس کسی درآینده و بمعنی درآینده و پیش روی کسی زیرا که میان این دو معنی منافات ظاهر است پس آن
قاری گفت ای پسر رسول خدا در نصورت آیه چه طور خواهد بود حضرت فرمودند که آیه اینچنین نازل گردانیده شده و که له معقبات
من خلفه ورقیب من بین یدیه یحفظونه بامر الله یعنی مر آنکس راست درآینده از پس سر او و موکلی از پیش روی او که حفظ
میکند او را از حوادث و شداید بفرمان خدایتعالی و موافق این حدیث سهلی وارد شده که انها قرئت عند ابی عبدالله
علیه السلم فقال لقاریها الستم عربا فکیف یکون المعقبات من بین یدیه وانما المعقب من خلفه فقال الرجل جعلت فداک کیف
هذا فقال انما نزلت له معقبات من خلفه ورقیب من بین یدیه یحفظونه بامر الله ومن ذا الذی یقدر ان یحفظ الشیء من امر الله وهم
الملائکة الموکلون بالناس و در تفسیر عیاشی از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده که آنحضرت شریک عجلی را منع کردند که این
آیه را موافق مشهور تلاوت نماید و فرمودند وکیف یکون المعقبات من بین یدیه انما یکون المعقبات من خلفه انما انزلها الله له
رقیب من بین یدیه ومعقبات من خلفه یحفظونه بامر الله و این عکس حدیث سابق است و فی تفسیر علی بن ابرهیم فی روایة
ابی الجارود عن ابی جعفر علیه السلم فی قوله تعالی له معقبات من بین یدیه ومن خلفه یحفظونه من امر الله یقول بامر الله من ان
یقع فی رکی او یقع علیه حائط او یصیبه شیء حتی اذا جاء القدر خلوا بینه وبینه یدفعونه الی المقادیر وهما ملکان یحفظانه باللیل و
ملکان بالنهار یتعاقبانه یعنی حضرت امام بعد از خواندن آیه موافق مشهور میگفتند که کلمه من در من امر الله بمعنی باء است یعنی یحفظونه
بامر الله باینمعنی که حفظ میکنند بفرمان خدایتعالی آنکس را از آنکه در چاهی افتد یا دیواری بر سر او فرود آید یا آنکه برسد او را بلایی
از بلاها تا وقتی که رسیدن شداید و بلا بآن شخص بقضا و قدر الهی مقدر شده باشد که در آنوقت او را با آن بلا وامیگذارند و
دفع میکنند او را بسوی مقدرات الهی و آن حفظ چهار فرشته اند دو فرشته حفظ او میکنند در شب و دو فرشته در روز
و تعاقب میکنند آن ملکان لیل و نهار هر شخصی را یعنی مراقب احوال و نگاهبان او میباشند اعم از آنکه در پیش روی او باشند یا در خلف او
والله اعلم بحقایق الکلام **ان الله** بدرستی که خدایتعالی **لا یغیر ما بقوم** تغییر نمیدهد
آنچه با قومی است از نعمت و عافیت **حتی یغیروا** تا وقتی که تغییر دهند آن قوم **ما**
بانفسهم آنچه در نفسهای ایشانست از احوال جمیله که آنرا مبدل سازند باحوال قبیحه و اخلاق رذیله
در تفسیر عیاشی از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده که آنحضرت فرمود که پدر بزرگوار من میگفتند که بدرستیکه حق سبحانه
وتعالی حکم کرده حکم حتمی بر اینکه چون نعمتی به بنده دهد آن نعمت را از او سلب نکند و بر طرف نماید پیش از آنکه آن بنده گناهی
کند که بوسیله آن گناه مستوجب سلب آن نعمت گردد و بعد از این گفتند که اینست معنی قول خدایتعالی که فرموده ان الله
لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم و ایضا در حدیث وارد شده که الذنوب التی تغیر النعم البغی علی الناس والزوال عن العادة

فی الخیر واصطناع المعروف وکفران النعم وترک الشکر یعنی گناهانی که تغییر نعمت الهی میدهد زیادتی بر مردم و آزار دادن ایشانست و برگشتن
گردیدن از عادت نیک در خیرات و در نیکویی کردن بمردم و کفران نعمت نزد ایشان و ترک شکر نعمت کردنست و بعد از این حدیث آیه ان الله لا یغیر
ما بقوم را تلاوت کردند و در قرب الاسناد از حضرت امام رضا علیه الصلوة والسلم روایت کرده که قدریه باین آیه استدلال کرده اند
که بنده در افعال خود مستقل است و چنین نیست که ایشان میگویند زیرا که حق تعالی بعد از این آیه میفرماید **واذا اراد الله**
بقوم سوءا و هرگاه بخواهد خدایتعالی بجمعی عذابی و بلایی را **فلا مرد له** پس بازگردانیدنی نیست مر آن عذاب را
وما لهم و نیست مر آن قوم را **من دونه** بجز از خدایتعالی **من وال** هیچ کسی که متولی کار ایشان تواند شد
و رفع عذاب از ایشان تواند کرد **وهو الذی یریکم البرق** اوست آنکسی که مینماید
بشما برق را **خوفا وطمعا** ای للاخافة والاطماع یعنی برای ترسانیدن جمعی از نزول صاعقه که با برق میباشد
و برای طمع انداختن گروهی از نزول باران که لازم برق است تا بسبب آن خلاصی از قحط و غلا یابند بنابرین خوفا و طمعا
مفعول له یریکم است و فاعل مفعول له و فاعل فعل مفعول له یکیست که آن حق سبحانه وتعالی است و اگر خوف و طمع بمعنای خ
و اگر اراده بحذف مضاف قایل میشد باین تقدیر که یریکم البرق اراده خوف و طمع یعنی مینماید خدایتعالی بشما برق را از جهت
اراده کردن خدایتعالی ترسیدن جمعی را و طمع واداشتن جمعی دیگر را و میتواند که خوفا و طمعا حال از ضمیر کم در یریکم باشد
ای هو الذی یریکم البرق خائفین وطامعین یعنی اوست آن قادری که مینماید بشما برق را حالتی که خایف باشید شما از
اذیت آن و طامع باشید از بارانی که لازم آنست در عیون اخبار الرضا از آنحضرت روایت کرده که مراد از خوف
خوف مسافر است از باران و از طمع طمع مقیم است از نزول باران بجهت نمو زرع و اشجار **وینشیء**
السحاب الثقال و اوست که پدید آورد یا مرتفع سازد ابرهای گران بار از باران را چنانچه علی بن
ابرهیم تصریح کرده و گفته وینشیء السحاب الثقال ای یرفعها من الارض ثقال جمع ثقیل است و وصف سحاب مفرد بثقال جمع بواسطه
آنست که سحاب اسم جنس است و از اسم جنس جمع اراده و میتوان کرد و در اینجا مراد جمع است از ترجمه شنیدی **ویسبح**
الرعد و تسبیح میکند رعد **بحمده** در حالتیکه مشغولست بستایش و ثنای او یعنی میگوید
سبحان الله والحمد لله علی بن ابرهیم آورده که رعد فرشته ایست که ابر را میراند بنابرین ویسبح الرعد بمعنی ویسبح
صاحب الرعد خواهد بود و بعضی گفته اند که ویسبح الرعد باینمعنی است که تسبیح میکنند شنوندگان رعد و فی من لا یحضره
الفقیه سال ابو بصیر ابا عبدالله علیه السلم عن الرعد ای شیء یقول قال انه بمنزلة الرجل یکون فی الابل فیزجرها هاء هاء
کهیئة ذلک **والملائکة من خیفته** و تسبیح میکنند فرشتگان
از ترس خدایتعالی و از جلالت و بزرگی او یا از ترس رعد **ویرسل الصواعق** و فرو
میفرستد صاعقها را **فیصیب بها** پس میرساند آن صاعقه را **من یشاء** هرکه

بر کسی که خواهد او را هلاک گرداند و وصف میکنند از کسی که لقاء او را خواهد در احادیث اهل البیت علیهم السلام مذکور الورود است که کسی ذکر
باشد و ذکر خدای تعالی کند صاعقه باو نمیرسد برید عجلی گوید که بعد ازین حدیث از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم که ذاکر
کیست فرمود آنکس که صد آیه قرائت کند و در حدیث دیگر از حضرت صادق علیه السلام مرویست که هر که در نوافل سوره
اذا زلزلت الارض تلاوت نماید نرسد باو زلزله و صاعقه و غیر و هیچ آفتی از آفات دنیوی **وهم**
یجادلون فی الله و حال آنکه ایشان با وجود این آیات بینات جدال میکنند با رسول خدا و تکذیب او میکنند
در حق خدای تعالی و صفات کامله او **وهو شدید المحال** و خدای تعالی شدید الاخذ است
و سخت گیر مر مجادلان را و در دستور اللغة گفته المحال العقوبة و النکال بنا برین معنی آیه اینست که خدای تعالی شدید العقوبة است
شیخ الطائفه قدس سره در امالی باسناد خود از انس بن مالک نقل کرده که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله نزد فرعونی از فراعنه
عرب فرستاد تا او را بخدای تعالی دعوت کند و چون رسول سوار عربی نزد او رفته او را بخدا دعوت کرد آن فرعون گفت
کر تو مرا باو دعوت میکنی از زر است یا از نقره است یا از حدید آن رسول برگشته بخدمت حضرت آمد حضرت نوبت دیگر او را
بدعوت آن فرعون نامزد کرد و چون آن رسول در مرتبه دویم باو در مقام تکلم در آمد ناگاه رعدی ظاهر شد و از ان صاعقه
بر سر آن فرعون فرو آمد و کله سر او را برد پس حق تعالی آیه ویرسل الصواعق فیصیب بها من یشاء و هم یجادلون فی الله و هو
شدید المحال را نازل گردانید **له دعوة الحق** مر خدای تعالی راست دعوة مجابه یعنی که چون او را دعا
کنند اجابت میکند اگر مصلحت داند و مؤید این معنی است قول حق تعالی که میفرماید **والذین یدعون**
و آن مشرکانی که میخوانند اصنام را **من دونه** بجز از خدای تعالی و میتواند که مراد از الذین اصنام باشد
بتقدیر که والاصنام الذین یدعونهم المشرکون من دونه یعنی بتانی که میخوانند آن بتان را مشرکان بغیر از خدای تعالی بنا بر اول
مفعول یدعون که اصنام است محذوف خواهد بود و بنا بر ثانی ضمیری که راجع بموصولست مقدر خواهد بود
لا یستجیبون لهم بشیء اجابت نمیکنند هیچگونه اجابتی آن بتان مر ایشان را بچیزی از
مقاصد و مطالب **الا کباسط کفیه** ای الا استجابة کاستجابة
من بسط کفیه یعنی مگر استجابتی مانند استجابت کسی که گشاید هر دو کف خود را **الی الماء** بسوی آبی که دور از و باشد
و طلب کند از ان آب **لیبلغ فاه** تا برسد آن آب بدهن او **وما هو ببالغه** و نیست
آن آب رسنده بدهن او زیرا که آب ادراکی نیست که طلب کسی بدهن او برسد همچنین حال اصنام است
وما دعاء الکافرین و نیست خواندن آن کافران مر اصنام را **الا فی**
ضلال مگر در خسران و بطلان **ولله یسجد** مر خدای تعالی را سجده میکنند **من فی**
السموات والارض هر که در آسمانها و زمین است **طوعا** از روی رغبت و خواهش

یا حالکونی

یا حالکونی که مطیع اند **وکرها** و از روی کراهت یعنی بی رغبتی یا حالکونی که کراهت دارنده اند **و**
ظلالهم بالغدو والاصال و سجده میکنند سایهای ایشان بتبعیت ایشان
در اوایل روز و در اواخر روز اصال جمع اصیل است بمعنی آخرهای روز و تخصیص باین دو وقت بواسطه آنست که ظلال درین دو
وقت بزرگ میشود علی بن ابراهیم از حضرت امام محمد باقر علیه السلام در تفسیر این آیه روایت کرده که اهل سموات آنانکه بطوع سجده میکنند
ملائکه اند و آنانکه در زمین بطوع و رغبت سجده میکنند کسانی اند که در اسلام زائیده شده باشند و آنانکه سجده بکراهت میکنند
آن جماعتی اند که بجبر ایشان را بحیطه اسلام در آورده باشند و آنانکه سجده نمیکنند مانند کفار و مشرکین سایهای ایشان خدای تعالی را سجده
میکنند در بامداد و عشا محتملست که مراد ازین عبارت این معنی باشد که آن کافرانی که بدل سجده خدای تعالی نمیکنند ظلال ایشان یعنی
ابدان ایشان در حین نزول مصائب و حوادث سجده خدای تعالی میکنند و چون ابدان تابع ارواحند چنانچه ظل تابع ذی
ظلست میتوان ظل گفت و ابدا جمع است و ابن بابویه گفته که دور نیست که خدای تعالی ظلال را آنقدر عقل و ادراک بخشد که مر ان
سجده رب خود کنند و محتملست که مراد از سجود انقیاد باشد نه معنی حقیقی آن باین معنی که اگرچه کفار منقاد اوامر الهی نیستند اما ظلال
ایشان منقادند مر فرمان الهی را در بامداد و عشا از جهت میلان بجانبی دون جانبی و در طول بسبب انحطاط شمس و در قصر بسبب
ارتفاع آن پس ظلال در میلان خود در طول و قصر منقاد و فرمان بردارند مر خالق خود را و فی اصول الکافی فی باب الدعاء عن ابی عبدالله
علیه السلام فی قول الله تبارک و تعالی و ظلالهم بالغدو والاصال قال هو الدعاء قبل طلوع الشمس و قبل غروبها و هی ساعة اجابة مراد
از ظلال در حدیث مؤمنانند زیرا که ظل بمعنی پناه آمده و مؤمنان پناه اهل سموات و ارضند که اگر ایشان نباشند هیچ
یک از اهل سموات و ارض باقی نخواهند ماند و ضمیر هو راجع بسجود است و ضمیر هی راجع بهریک از قبل طلوع الشمس و قبل
غروبهاست و تانیث باعتبار خبر است که آن ساعة اجابة باشد حاصل معنی آنکه امام علیه السلام در تفسیر سجود ظلال فرموده
که آن دعای مؤمنانست که پیش از طلوع آفتاب و پیش از غروب آفتاب میکنند و هر یک ازین دو ساعت ساعت اجابت دعاست
قل بگو ای محمد و بپرس از کفار **من رب السموات والارض** کیست مدبر و متصرف در
آسمانها و زمین **قل** بگو تو در جواب از جانب این کفار که مدبر و خالق عالم علوی و سفلی **الله** خداست که جامع
جمیع صفات کمال و منزه از همه سمات نقص است جل جلاله و عم نواله زیرا که این کفار را بغیر ازین جواب معقول جوابی
نخواهد بود و نمیتوانند که گویند اصنام مدبر و خالق سموات و ارضند **قل** بگو با ایشان بر وجه تبکیت و الزام
افاتخذتم من دونه اولیاء آیا اخذ میکنید بجز از خدای تعالی دوستانی
که عبادت آنها کنید یعنی چون میدانید که خالق و موجد سموات و ارض خدای تعالیست نه غیر او پس چرا دیگری و جز او را
عبادت میکنید و فرا میگیرید آنها را دوستان که این صفت دارند که **لا یملکون** مالک نیستند
لانفسهم برای نفسهای خود **نفعا** سودی را **ولا ضرا** و نه زیانی را پس چگونه توانند

کە هیچ کاری سود رسانیدن و رفع ضرر کنند بنابرین آنها استحقاق عبادت نخواهند داشت **قل** بگو ای محمد **هل**
یستوی الاعمی والبصیر آیا مساوی و برابرند نابینا و بینا یعنی آیا برابرند باهم مشرک جاهل
و موحد دانا بمعبود و خالق و معبود مطلع بر احوال کلمتان **ام هل تستوی الظلمات**
والنور یا برابرند آیا مساوی‌اند تاریکیها و روشنی یعنی تاریکیهای شرک و انکار و روشنی توحید و اقرار **ام جعلوا**
لله شرکاء کلمهٔ ام منقطعه است بمعنی بل اجعلوا و همزه برای انکار یعنی چنین نیست که آن شرکا یکه اهل شرک
برای خدای تعالی قرار داده‌اند مساوی با خدای تعالی در قدرت و ایجاد بلکه بگردانیده‌اند این مشرکان برای خدای تعالی
شرکائی که این صفت داشته باشند **خلقوا کخلقه** آفریده باشند مانند آفریدن خدای تعالی **فتشابه**
الخلق تا اکنون مشابه شود خلق خدا و خلق شرکا **علیهم** بر ایشان و ندانند که خلق خدا کدام است
و خلق شرکا کدام و گویند که چون خدای تعالی خالق اشیا و مستحق عبادت است خدایان ما نیز خالق و مستحق عبادت‌اند پس ایشان فرا گرفته‌اند
شرکاء عاجزی که قادر نیستند بر آنچه خلق خدا بران قادرند چه جای آنکه قادر باشند بر آنچه خالق این خلق قادر بر آنست بنابرین این شرکا
اصلا مستحق عبادت نخواهند بود **قل الله خالق کل شیء** بگو ای محمد که خدای تعالی آفرینندهٔ همه چیز است
نه غیر او پس او مستحق عبادت است نه غیر او پوشیده نماند که مجبره خذلهم الله بعموم این آیت استدلال کرده‌اند که افعال عباد مخلوق
خدای تعالی است نه مخلوق عباد و جواب این است که هرگاه این آیت بعموم خود باقی باشد باید که عبادتی که مشرکین اصنام را کنند
آن نیز مخلوق خدای تعالی باشد پس این آیه حجت مشرکین خواهد بود بر خدای تعالی چه در این صورت ایشان را میرسد که بگویند بار خدایا تو
در ما ایجاد عبادت اصنام کرده پس بکدام وجه توبیخ و سرزنش ما میکنی بنابرین فایدهٔ این آیت که توبیخ مشرکین است باطل و خالی
پس مراد از کل شیء مخصوص خواهد بود بآسمان و زمین و حیوانات و نباتات و جمادات و اصناف خلق او از جواهر و اعراض غیر از
حرکات عباد و افعال ایشان و معتزله باین آیهٔ کریمه استدلال بر عینیت صفات الهی کرده‌اند برین وجه که اگر صفات خدای تعالی
زاید بر ذات خدای تعالی باشد آن صفات احتیاج بخالقی و موجدی خواهند داشت خالق آنها غیر خدای تعالی نمیتواند که باشد بعموم
آیه زیرا که صفات خدای تعالی نیز داخل در شیء است و اگر خدای تعالی خالق آنها باشد تسلسل لازم می‌آید چه بدون وجود و حیات
و علم و قدرت و اراده ایجاد چیزی از حیطهٔ امکان بیرون نیست **وهو الواحد** و اوست یگانه در الوهیت
القهار غالب بر همه چیز و بعد ازین حق تعالی مثلی میزند برای حق و باطل و میفرماید که **انزل من السماء**
ماء و فرو فرستاد خدای تعالی از جانب آسمان بارانرا **فسالت اودیة** اودیه جمع
وادی است و وادی در اصل لغت بمعنی مکان پستی است که آبها از جویهای بلند بانجا فرو ریزد بنابرین در کلام مضاف
محذوفست ای فسالت میاه الاودیة یعنی پس روان شد آبهای وادیها **بقدرها** بمقدار حوصلهٔ آن وادیها
در صغر و کبر و گاهی بطریق مجاز وادی میگویند و آب جاری میخواهند بنابرین تقدیر مضاف در کار نیست یعنی پس روان شد آبهای

جاری

جاری بمقداری که خدای تعالی مقرر کرده که آن با منفعت و ضرر نرساند **فاحتمل السیل** پس برداشت آن آبهای
جاری **زبدا رابیا** کف بلند را یعنی آن آبها از غایت تموج و جوشش کف بر زبر خود آوردند و چون حق تعالی
بیان کرد کفی را که حاصل میشود از آب پس ذکر میکند کفی را که بهم میرسد از آتش و میفرماید که **ومما یوقدون**
علیه فی النار و ناشی میشود از آنچه در کوره بر می‌افروزند مردمان بران آتش را گداختن که ثابت
در آتش است **ابتغاء حلیة** بجهت طلب پیرایه از زر و نقره **او متاع** یا بجهت طلب اوانی و آلات
حرث و حرب **زبد مثله** کفی مانند کف آب یعنی از طلا و نقره و مس و آهن و فولاد که آتش بران می‌افروزند بواسطهٔ
ساختن زیور و آلات ناشی میشود کفی و خبثی مانند کف آب بنابرین کلمهٔ من در و مما یوقدون برای ابتدای غایت است زیرا که چون برای ابتدای
غایت باشد بمعنی ینشاء میشود چنانچه در جوامع الجامع تصریح کرده و ضمیر یوقدون راجع بناس معلومست هر چند بحسب لفظ مذکور نباشد و میتواند
که من برای تبعیض باشد یعنی پاره‌ای از آنچه آتش بران می‌افروزند بواسطهٔ طلب زیور یا بواسطهٔ طلب اوانی و آلات از اسلحه و جنگ
کفی است مانند کف آب و پاره‌ای از آن خالص و بیغش است مانند آب صافی چون بعضی چیزها که خارج از آتش‌اند آتش بر آنها افروخته میشود
و بعضی چیزها که در میان آتش‌اند مع هذا آتش را بران می‌افروزند چنانچه گوگرد خواه طلا و نقره و سایر فلزات را که در آتش را در میان آتش
می‌اندازند و بواسطهٔ آنکه آنها خوب گداخته شوند آتش برانها می‌افروزند لهذا حق سبحانه و تعالی اشارت برین قسم کرده فرموده که و مما
یوقدون علیه فی النار **کذلک یضرب الله الحق والباطل** ای و کذلک
یضرب الله الامثال للحق والباطل یعنی اینچنین میزند خدای تعالی مثلها را برای حق و باطل زیرا که مثل زده حق را در نفع رسانیدن مردم
و ثابت بودن آن باب صافی و طلا و نقرهٔ خالص که مردمان از آن منتفع میشوند و آنها مدت مدید باقی میمانند و مثل زده سبحانه
باطل و شبهات باطل را بکف آب و خبث فلزات که نه مردم از آنها منتفع میشوند و نه ثباتی و دوامی دارند چنانچه حق سبحانه
و تعالی میفرماید که **فاما الزبد** پس اما کف اعم از آنکه کف آب باشد یا کف فلزات **فیذهب**
جفاء پس برود در حالتی که مطروح و ساقط باشد یعنی در حالتی که سیل و فلزات آنها را از خود دور انداخته
باشند **واما ما ینفع الناس** و اما آنچه نفع رساند مردمان را چون آب صافی و فلزات خالص
فیمکث فی الارض پس بماند در زمین و اهل زمین از آن منتفع گردند علی بن ابراهیم رحمه الله
در بیان امثالی که خدای تعالی درین آیهٔ کریمه زده میگوید که انزل الحق من السماء فاحتملته القلوب باهوائها ذو الیقین علی قدر
یقینه و ذو الشک علی قدر شکه فاحتمل الهوی باطلا کثیرا و جفاء فالماء هو الحق والاودیة هی القلوب والسیل هو الهوی
والزبد و خبث الحلیة هو الباطل والحلیة والمتاع هو الحق من اصاب الزبد و خبث الحلیة فی الدنیا لم ینتفع به و کذلک
صاحب الباطل یوم القیمة لا ینتفع به و من اصاب الحلیة والمتاع فی الدنیا انتفع به و کذلک صاحب الحق یوم القیمة
ینفعه یعنی فرو فرستاد خدای تعالی حق را بوسیلهٔ جبرئیل از آسمان پس متحمل شدند و برداشتند آن حق را قلوب

مردم را بهوا و خواهشهای خود خدا و بدان یقین بقدر یقین خود محل آن شدند و صاحبان شک بمقدار شک خود و برداشت
رای و خواهش مردم باطل بسیار رو مطروح و ساقط را که آن زبد است پس مراد از آب صافی حقیقت و مراد از او دیه قلوب
مردم که محل رای و اعتقاد است و سیل که مراد از آن هوی و خواهش است که مردم را بجوش و خروش می آورد و مراد از زبد
و خبث فلزات که در حین بیاختن حلیه و زیور بهم میرسد باطلست و مراد از زیور و متاع حقیقت پس کسی که برداشت در
دار دنیا زبد و خبث را نفعی از آن نخواهد برد و همچنین صاحب باطل در روز قیامت از باطل نفعی نمیبرد و کسی که زیور و متاع را
در دار دنیا برداشت از آن نفع میبرد و همچنین صاحب حق در روز قیامت نفع میرساند او را حق **كَذَلِكَ**
اینچنین که ذکر کرده شد **يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ** میزند خدای تعالی مثلها را از جهة ایضاح
مشتبهات **لِلَّذِينَ اسْتَجَابُوا** برای آن مومنانی که اجابت کردند و قبول نمودند **لِرَبِّهِمُ**
مر فرمان پروردگار خود را **الْحُسْنَى** اجابت نکو در این صورت الحسنی صفت مفعول مطلق محذوفست ای
استجابوا الاستجابة الحسنی **وَالَّذِينَ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُ** ای وللذین لم یستجیبوا له یعنی و مثل زد
برای آن کافران که اجابت نکردند و قبول ننمودند مر فرمان پروردگار خود را بنابرین تقدیر للذین استجابوا متعلق بما قبل
خود است که آن یضرب الله الامثال است **لَوْ أَنَّ لَهُمْ** ابتدای کلامست و ربط با قبل خود ندارد و از برای بیان
حال غیر مستجیب آورده یعنی اگر باشد مر آن غیر مستجیبین را **مَا فِي الْأَرْضِ** آنچه در زمین است از نقود و اجناس
و امتعه و عقار و ضیاع **جَمِيعًا** همه آنها **وَمِثْلَهُ مَعَهُ** و باشد ایشانرا مانند آنها با آنها
لَافْتَدَوْا بِهِ هر آینه فدا کنند آنرا بواسطه خلاصی خود از عذاب اخروی و معهذا خلاصی نیابند
و محتملست که کلام در یضرب الله الامثال تمام شده باشد و للذین استجابوا کلام مستانفی باشد بنابرین میتواند که
للذین استجابوا مبتدا باشد و الحسنی که بمعنی مثوبت حسنی است خبر آن یا بعکس یعنی ثابت است مر آن جماعتی را که اجابت
قول پروردگار خود کردند مثوبت نیکو یا مثوبت نیکو مر این جماعت است در این صورت والذین لم یستجیبوا مبتدا دیگر است
و جمله شرطیه لو ان لهم خبر آن و کلام مستانف نیست چنانچه در صورت اول کلام مستانف بود یا بمعنی که آنانکه قبول
نکردند فرمان پروردگار خود را اگر باشد ایشانرا آنچه در زمین هست و مانند آنچه در زمین است هر آینه فدای خود کنند تا از عذاب
و نکال خلاص شوند و خلاص نشوند **أُولَئِكَ** آن گروه غیر مستجیبین **لَهُمْ** مر ایشانراست **سُوءُ الْحِسَابِ**
بدی حساب در مجمع البیان گفته که از حضرت صادق علیه السلم مرویست که سوء حساب آنست که قبول کرده نشود حسنه ایشان و امرزیده
نشود سیئه ایشان **وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ** و بازگشت ایشان دوزخ باشد **وَبِئْسَ**
الْمِهَادُ و بد جاییست دوزخ **أَفَمَنْ يَعْلَمُ** آیا پس کسی که میداند **أَنَّمَا أُنْزِلَ**
إِلَيْكَ اینکه آنچه فرو فرستاده شده نزد تو ای محمد **مِنْ رَبِّكَ** از جانب پروردگار تو **الْحَقُّ** راستست

نصف الجزو

و قبول آن کرده و ثمینی قرآن نازل ترا می داند **كَمَنْ هُوَ أَعْمَى** مانند کسی است که نابینا باشد بدل و انکار قرآن
کند همزه از فمن یعلم همزه انکار است یعنی کسی که حقیت قرآن را میداند مانند کسی است که کور دل باشد و انکار حقیت آن کند
إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ تفکر نمیکنند در حقیت قرآن و اقرار بان نمی آرند مگر صاحبان
عقلها خالی از معارضه وهم **الَّذِينَ** آن صاحبان عقلهای صافی این صفت دارند که **يُوفُونَ بِعَهْدِ**
اللَّهِ وفا میکنند به پیمان خدای تعالی که در روز الست بر کم از ولایت امیر المومنین و ائمه معصومین علیه و علیهم السلم گرفته
وَلَا يَنْقُضُونَ الْمِيثَاقَ و نمی شکنند آن پیمانرا فی تفسیر علی بن ابراهیم عن ابی الحسن علیه السلم نزلت
هذه الآیة فی آل محمد و ما عاهدهم علیه و ما اخذ علیهم من المیثاق فی الذر من الولایة لامیر المومنین و الائمة علیهم السلم بعده **وَالَّذِينَ**
و آن صاحبان عقلهای صافی این صفت دارند که **يَصِلُونَ** می پیوندند **مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ** آنچه امر کرده
خدای تعالی بان **أَنْ يُوصَلَ** اینکه پیوند کرده شوند از مطلق رحم خصوصا رحم آل محمد و مندرج در این مرات
جمیع حقوق ناس و در اصول کافی از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده که این آیه در شان رحم آل محمد صلی الله علیه و آله و ..
کل مومن نازل شده و فی تفسیر العیاشی عن محمد بن الفضیل قال سمعت العبد الصالح یقول الذین یصلون ما امر الله به ان یوصل قال
رحم آل محمد معلقة بالعرش تقول اللهم صل من وصلنی و اقطع من قطعنی و هی تجری فی کل رحم و این جمله رحم غیر کوست
چنانچه در مجمع البیان گوید که روی الولید بن ابان عن ابی الحسن الرضا علیه السلم قال قلت له هل علی الرجل فی ماله سوی الزکوة قال
نعم این ما قال الله والذین یصلون الآیه **وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ** و میترسند از وعید پروردگار
خود همواره **وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ** و خوف دارند از بدی حساب و سختی آن خصوصا
هشام بن سالم از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده که مراد از سوء حساب در آیه و یخافون سوء الحساب مبالغه در حساب و دقت
در آنست و در کتاب کافی و کتاب معانی الاخبار از حماد بن عثمن روایت کرده اند که شخصی در حضور حضرت صادق علیه السلم شکوه ..
از اصحاب آنحضرت کرد حضرت باو گفت که چرا آزار برادر مومن خود میکنی که با شکوه تو کنند او در جواب گفت بجا که مرا بر او حقی
بود و من در باب ادای آن حق استقصا و مبالغه کردم دیگر امری از من صادر نشده حضرت غضبناک شده فرمود ..
خدای تعالی فرموده و یخافون سوء الحساب آیا شما چنین می پندارید که اینها از ظلم خدای تعالی و از جور او میترسند بخدا قسم که
اینچنین نیست لیکن ایشان از استقصا و مبالغه در حساب و دقت در آن میترسند عیاشی از حضرت صادق علیه السلم
روایت کرده که در تفسیر یخافون سوء الحساب فرمودند که یخافون ان یحسب علیهم السیئات و لا یحسب لهم الحسنات
وَالَّذِينَ صَبَرُوا و آن صاحبان عقل صبر کردند بر مکاره تقوی و مخالفت هوا **ابْتِغَاءَ**
وَجْهِ رَبِّهِمْ برای طلب رضای پروردگار خود نه بریا و سمعه **وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ**
و بجای آوردند نماز مفروضه را **وَأَنْفَقُوا** و نفقه دادند **مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ** از آنچه روزی دادیم ایشانرا

بدیشان داده بودیم **سِرًّا وَعَلَانِيَةً** پنهان و آشکارا **وَيَدْرَءُونَ** ای یدفعون
چنانچه علی بن ابراهیم تصریح کرده یعنی دفع میکنند **بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ**
به نیکویی بدی را علی بن ابراهیم از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله
مرتضی علی علیه السلام فرمودند که ای علی هر گاه تو کار بدی بکنی در عقب آن کار نیکی بکن تا آن کار نیک محو کند این کار بد را
بر تو است ای علی کارهای خوب زیرا که کار نیک دفع میکند اقسام بدیها را و این قول حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه وآله مر مرتضی علی علیه السلام را نه بجهت آن بود که از او کار بدی ناشی میشد بلکه این قول بواسطه تادیب دیگران بود
مؤید این حدیثی است که علی بن ابراهیم رحمه الله از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که روزی امیر المؤمنین علیه السلام
روبروی حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله آمد در وقتی که آنحضرت دست مبارک خود را بر دوش عباس گذاشته بود
امیر المؤمنین علیه السلام چون نزدیک رسید حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله او را در بغل گرفت و میان دو چشم
او را بوسید پس عباس بر امیر المؤمنین علیه السلام سلام کرد و حضرت جواب سلام خفیفی داد که مشعر بتعظیم و تکریم
عباس نبود عباس غضبناک شده گفت ای رسول خدا علی [illegible] میکند حضرت فرمود ای عباس در حق علی این
نوع گفتگو مکن زیرا که من قبل ازین باندک زمانی از جبرئیل پرسیدم جبرئیل گفت ملاقات کردند با من دو فرشته که
موکل بر مرتضی علی اند و ایشان گفتند که از آن روزی که علی متولد شده تا این زمان ما ننوشته ایم در صحیفه اعمال او عمل بدی را
أُولَئِكَ آن گروه موصوف بصفات مذکوره **لَهُمْ عُقْبَى الدَّارِ** مر ایشان راست
سرانجام نیکو در آن سرای که مراد از آن جنت است یا مر ایشان راست سرانجام نیک در دار دنیا که مراد از آن
بنابرین تفسیر که موصولات صفت اولو الالباب واقع شده اند اولئک لهم عقبی الدار کلام مستانف است در بیان
موصوفین این صفات مستوجب آنند و محتمل است که موصولات صفت نباشند بلکه مبتدا باشند و اولئک لهم عقبی
الدار خبر آنها باشد و صاحب جوامع الجامع این وجه را اوجه میداند و بنابرین معنی آیه چنین است که آنانکه وفا بعهد و میثاق
کردند و نقض عهد آن ننمودند و آنانکه صله رحم بجا آوردند و ترسیدند از خدا تعالی و از بدی روز حساب و آنانکه صبر
کردند بمحض طلب رضای الهی و اقامت نماز نمودند و انفاق کردند بر مستحقین پنهان و آشکارا و باعمال حسنه دفع سیئات نمودند
این گروه موصوف مر ایشان راست عاقبت نیک این سرای دنیا یا عاقبت نیک آن سرا **جَنَّاتُ**
عَدْنٍ بدل عقبی الدار است و عدن بمعنی اقامت یعنی عقبی الدار بهشتهای اقامت که واردین بآن همیشه
در آن مقیم باشند **يَدْخُلُونَهَا** داخل میشوند آن جماعت موصوفین در آن بهشتها در من لا یحضره
الفقیه در حدیث بلال در توصیف جنت از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله روایت کرده که جنت عدن
در میان جنتهاست و حصار آن یاقوت سرخ و سنگ ریزه آن مروارید است و در کتاب خصال از حضرت

رسالت پناه صلی الله علیه وآله روایت کرده که قال عدن غرسه الله بیده یعنی جنات عدن درختی است که غرس کرده از خدا تعالی بید قدرت خود
و در اصول کافی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که قال رسول الله صلی الله علیه وآله من اراد ان یحیی حیوتی و یموت میتتی و یدخل جنة عدن
التی غرسها الله بیده فلیتول علی بن ابی طالب یعنی کسی که خواهد زندگانی کند مانند زندگانی من و بمیرد مثل مردن من و داخل شود جنت
عدنی را که غرس کرده خدا تعالی آنرا بدست قدرت خود یعنی غرس کرده درختان آنرا پس تولا و قبول ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام
کند و از حدیث کتاب خصال مستفاد میگردد که جنت عدن درختی است در بهشت میتواند که این تسمیه بطریق مجاز باشد باین اعتبار
که چون محل آن درخت جنت عدن است بطریق تسمیه حال باسم محل آن درخت را جنت عدن نامیده باشند و در کتاب ثواب الاعمال
از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که طوبی و هی شجرة من جنة عدن غرسها ربی بیده بنابرین نام حقیقی آن درخت طوبی
خواهد بود **وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ** معطوفست بر ضمیر مرفوع یدخلونها و چون در اینجا میان آن ضمیر
و من صلح است و میان معطوف علیه که واو ضمیر مرفوعست فصل بضمیر نباشد و این عطف مستحسن است و اگر نه بدون فصل عطف اسم ظاهر
را بر ضمیر مرفوع جایز نداشته اند ای یدخلها من صلح من آبائهم یعنی و نیز داخل میشوند در آن جنات عدن کسانی که شایسته باشند بایمان و
طاعت از پدران گروه مذکور **وَأَزْوَاجِهِمْ** و از زنان ایشان **وَذُرِّيَّاتِهِمْ**
و از فرزندان ایشان و محتمل است که واو و من صلح بمعنی مع باشد یعنی که داخل میشوند در جنات عدن ایشان با آنکه شایسته اند
از پدران ایشان و زنان ایشان و فرزندان ایشان اگر چه این پدران و زنان و ذریات مرتبه دخول در جنات عدن نداشته باشند بجهت
تبعیت و تعظیم ایشان ملحق بایشان میشوند و تقیید بصلاح دلالت دارد بر آنکه مجرد نسبت بدون ایمان و اعمال صالحه نفعی ندارد
وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ و فرشتگان در آیند بر ایشان
مِنْ كُلِّ بَابٍ از هر دری از درهای منازل ایشان حالکونی که میگویند بایشان **سَلَامٌ**
عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ سلامتی از آفات ثابت است بر شما بسبب آنچه صبر کردید از مشاق دنیوی و در طاعت
و عبادت خدا تعالی بنابرین سلام علیکم بتقدیر قائلین سلام علیکم است **فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ**
پس نیکوست برای ایشان سرانجام نیک آن سرای یا سرای دنیا علی بن ابراهیم آورده که قوله تعالی جنات عدن یدخلونها الی
قوله تعالی فنعم عقبی الدار نزلت فی الائمة علیهم السلام و شیعتهم الذین صبروا و از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که نحن صبر
و شیعتنا اصبر منا لانا صبرنا بعلم و صبروا علی ما لا یعلمون یعنی ما صبر کننده گانیم و شیعیان ما صبر کننده ترند از ما زیرا که ما صبر میکنیم
بدانش بر حقیقت اشیا و شیعیان ما صبر میکنند بدون دانش و بعد ازین حق تعالی در مقابل الذین یوفون بعهد الله و در مقابل الذین
یصلون ما امر الله به ان یوصل تا آخر میفرماید که **وَالَّذِينَ يَنْقُضُونَ** و آنانکه می شکنند **عَهْدَ اللَّهِ**
پیمان خدا تعالی را **مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ** از پس محکم کردن آن فی تفسیر علی بن ابراهیم ثم ذکر اعداء آل
محمد بقوله والذین ینقضون عهد الله من بعد میثاقه یعنی فی امیر المؤمنین و هو الذی اخذ الله علیهم فی الذر واخذ علیهم رسول الله

صلی الله علیه وآله بعد برحم وَيَقْطَعُونَ و میبرند مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ آنچه را امر
کرده خدایتعالی که با آن پیوند کرده شود وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ و فساد میکنند در زمین بظلم و فتنه
انگیزی أُولَٰئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ آن گروه مر ایشانراست دوری از رحمت الهی وَ
لَهُمْ سُوءُ الدَّارِ و مر ایشانراست بدی دار آخرت یا بدی عاقبت دنیا که آن جهنم است و چون
حق سبحانه وتعالی حکم کرد که ناقضین عهد در توحید و نبوت و امامت ملعون در دنیا و معذب در آخر شد گویا کسی میگوید که
هرگاه ایشان دشمن خدایتعالی باشند پس چرا خدایتعالی ابواب نعمتها را بر ایشان گشوده حق تعالی در جواب میفرماید
اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ خدایتعالی گشاده میکرداند روزی را بر هر که خواهد
وَيَقْدِرُ و تنگ میسازد بر هر که خواهد بنا بر مصلحت اعم از آنکه کافر معاند باشند یا مومن مجاهد و وسعت رزق و ضیق آن
و حال کفر و ایمان ندارد کار منوط بمصلحت و رعایت نظام حمل کرده میشود وَفَرِحُوا و شاد شدند اهل مکه با آنکه مبسوط
الرزق بودند بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا بزندگانی دنیا و وسعت روزی خود وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا
و نیست زندگانی و راحت و وسعت دنیا فِي الْآخِرَةِ در جنب زندگانی و راحت آخرت إِلَّا مَتَاعٌ مگر خوار و اندک
اندکی که آزاد و فانیست و نه بقائی حلاوتش را مرارتی در پی و راحتش را محنتی در عقب است وَيَقُولُ
الَّذِينَ كَفَرُوا و میگویند آنانکه کافر شدند بعد از نزول معجزات برای سرور کاینات علیه و آله
افضل الصلوات لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ چرا فرو فرستاده نمیشود بر محمد آيَةٌ معجزه که ما میخواهیم
مِنْ رَبِّهِ از جانب پروردگار او قُلْ بگو ای محمد در جواب ایشان إِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ
يَشَاءُ بدرستیکه خدایتعالی اضلال میکند یعنی وا میگذارد و توفیق نمیدهد یا آنکه راه بهشت نمی نماید هر را
که خواهد بسبب اقتراح آیات بعد از ظهور معجزات پس اقتراح آیات باعث خذلان و سوء عاقبت ایشانست
وَيَهْدِي إِلَيْهِ و راه مینماید بسبب لطف و توفیق بسوی خود مَنْ أَنَابَ کسانیرا که
رجوع باو کنند و آن راجعین الَّذِينَ آمَنُوا بدل من اناب است یعنی راجعین بخدایتعالی آنانند که ایمان
آوردند و میتواند که الذین امنوا خبر مبتدا محذوف باشد ای هم الذین امنوا یعنی من اناب آنانند که ایمان آوردند
وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ و آرام میگیرد دلهای ایشان بیاد کردن خدایتعالی
بنابرین ترجمه الذین امنوا بدل است از من اناب أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ
الْقُلُوبُ بدانید و آگاه باشید که بذکر خدایتعالی آرام میابد دلهای مومنان فی تفسیر علی بن ابراهیم
رحمه الله تعالی الذین امنوا الشیعه و ذکر الله امیر المومنین والائمه علیهم السلم بنابرین معنی آیه چنین میشود که من اناب
شیعیان امیر المومنین اند که ایمان آورده اند بولایت با سعادت آنحضرت و آرام میابد دلهای ایشان بذکر خدایتعالی

یعنی بولایت امیر المومنین علی مرتضی و ائمه هدی علیهم السلم بدانید که بقبول ولایت ائمه دین مطمئن میشود دلهای شیعیان ایشان و میتواند
که چون قبول ولایت ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین موجب قرب الهی و باعث تذکر آلاء ربانیست بنابرین
تعبیر از آن بذکر الله شده باشد الَّذِينَ آمَنُوا آنانکه ایمان آوردند و قبول ولایت ائمه هدی علیهم السلم کردند
وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و بجا آوردند کارهای شایسته را طُوبَىٰ لَهُمْ
زندگانی خوش مر ایشانراست وَحُسْنُ مَآبٍ و نیکوئی بازگشت از حضرات ائمه معصومین
علیهم السلم مرویست که شخصی از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله از حقیقت طوبی پرسید آنحضرت فرمود
که طوبی درختی است در بهشت که اصل آن در خانه من و فرع آن در خانهای اهل جنت است و نوبتی دیگر از حقیقت طوبی
از آنحضرت استفسار کردند حضرت فرمود اصل آن در خانه علی بن ابیطالبست پس پرسیدند که این دو قول را چگونه جمع نمود
فرمود دار من و دار علی بن ابیطالب در بهشت یکی است بنابرین حدیث معنی طوبی لهم اینست که سایه درخت طوبی و میوه
آن در بهشت مر ایشانراست كَذَٰلِكَ چنانچه پیش از تو بجهت هدایت خلق رسولان فرستادیم
أَرْسَلْنَاكَ فرستادیم ترا فِي أُمَّةٍ در میان جماعتی که قَدْ خَلَتْ بتحقیق گذشته است
مِنْ قَبْلِهَا أُمَمٌ پیش از ایشان جماعتهای دیگر پس فرستادن تو در میان آنجماعت بدیع نیست
لِتَتْلُوَ عَلَيْهِمُ تا بخوانی بر ایشان الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ آنچه را
که وحی کردیم بسوی تو وَهُمْ يَكْفُرُونَ حال آنکه ایشان کافر میشوند بِالرَّحْمَٰنِ بخدای
که رحمن نام اوست و چون مشرکان مکه میگفتند که سجده کنید رحمن را گفتند ما نمی شناسیم مگر رحمن یمامه را که آن
مسیلمه کذابست و بغیر آن رحمن کیست و چیست حق تعالی به پیغمبر خود فرمود که قُلْ هُوَ رَبِّي بگو که رحمن پروردگار
من است لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ نیست هیچ معبودی سزای عبودیت مگر او عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ
بر او نه بر غیر او توکل کردم در نصرت دادن من بر شما وَإِلَيْهِ مَتَابِ و بسوی جزای اوست
بازگشت من و بازگشت شما و چون حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله کفار مکه را دعوت اسلام میکرد ایشان
میگفتند که ما وقتی مسلمان میشویم که ببرکت این قرآن که میگوئی از جانب الله نازل شده کوههای مکه را از حوالی مکه دور سازی
تا ما از تنگی ارض مکه خلاص شویم و زراعت کنیم و بعض اموات ما را نیز ببرکت این قرآن زنده گردان تا حقیقت آن
از او استفسار کنیم در جواب ایشان این آیت آمد وَلَوْ أَنَّ قُرْآنًا و اگر بودی در عالم قرآنی که ببرکت
آن و تلاوت آن سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ را نده شدی کوهها و از موضع خود حرکت
کردندی أَوْ قُطِّعَتْ بِهِ الْأَرْضُ یا شکافته شدی آن زمین أَوْ كُلِّمَ
بِهِ الْمَوْتَىٰ و سخن در آورده شدی آن مردگان هر آینه آن قرآن این قرآن خواستی بود زیرا که این قرآن

در غایت اعجاز و نهایت تذکیر و انذار است بنابرین جواب لو محذوفست باین تقدیر که لو کان شیء من القرآن کذلک
لکان هذا القرآن و میتواند که جواب لو این باشد که لما امنوا به یعنی هر آینه آن کفار ایمان بآن نیاوردندی و فی اصول الکافی
عن ابی الحسن الاول علیه السلم قد ورثنا نحن هذا القرآن الذی فیه ما یسیر به الجبال و یقطع به البلدان و یحیی به الموتی و نحن نعرف
که حق تعالی ببرکت این قرآن اشوانند که کوهها را از جای آنها حرکت دهد و شکافد زمین را و احیای موتی کنند
بل لله الامر جمیعا بلکه خدایتعالی راست جمیع کارها و قدرت شاملهٔ کاملهٔ او بهمه چیز رسید
اما چون حق تعالی میداند که مشرکین بعد از اظهار این آیت نیز بکفر اصرار مینمایند از آنجهت اظهار آن معجزات
نمیکند افلم ییأس الذین امنوا قرائت اهل بیت علیهم السلم افلم یتبین الذین امنوا است
و از ابن عباس مرویست که افلم ییأس افلم یتبین بوده که کاتب یتبین را ییأس نوشته بجهت قرب صورت و بعضی
گفته اند که افلم ییأس یعنی افلم یعلم است بلغت قومی از قبیلهٔ نخع و گویند که اطلاق یاس بر علم میتوان کرد بجهت آنکه یاس
علم لازم دارد زیرا که مایوس از شیء عالم خواهد بود بر فقدان آن شیء و علی ای تقدیر معنی چنین است که آیا پس ظاهر نگردید
و بیان ننمودند و ندانستند آنانکه ایمان آوردند ان لو یشاء الله آنرا که اگر خواستی خدایتعالی
لهدی الناس جمیعا هر آینه راه نمودی همه مردمان را ببهشت لیکن ایشان را مکلف ساخته تا
بقدر عمل و استحقاق خود ثواب و عقاب یابند و اگر یاس بمعنی خود باشد ان لو یشاء الله متعلق بمحذوف خواهد بود
تقدیر که افلم ییأس الذین امنوا من ایمانهم علما منهم ان لو یشاء الله لهدی الناس جمیعا یعنی آیا پس نا امید نشدند مومنان
از ایمان معاندین کفره یعنی باید که نا امید شوند بجهت علم ایشان بآنکه اگر خواهد خدایتعالی بجبر و اکراه همه را هدایت کند
دهد لیکن چون جبر منافی تکلیف است خدایتعالی جبر نکند و آن معاندان بهمان حالت کفر خود باقی خواهند بود و بنابر آنکه یاس بمعنی
ظاهر باشد محتملست که ان لو یشاء الله متعلق بامنوا باشد نه بامر محذوف باینمعنی که آیا پس نا امید نشدند از
معاندین آنانکه ایمان آوردند بآنکه اگر خواهد خدایتعالی هر آینه هدایت کند مردمان را همه ایشان را ولا یزال
الذین کفروا و همیشه آنانکه کافر شدند از اهل مکه و غیر آن تصیبهم میرسد ایشان را
بما صنعوا بسبب آنچه کردند از شرک و اعمال قبیحه قارعة بلیتی مصیبتی شدید
از بیخ برکننده او تحل یا فرود آید آن بلیت قریبا من دارهم موضعی
نزدیک از سرای ایشان تا ایشان از آن خایف باشند و همیشه ایشان اینچنین باشند حتی یاتی
تا آنکه بیاید بر ایشان وعد الله وعدهٔ خدایتعالی که آن موتست یا قیامت یا فتح مکه ان
الله لا یخلف المیعاد بدرستی که خدایتعالی خلاف نکند وعده را این آیت
تسلیهٔ خاطر مبارک حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله میفرماید که ولقد استهزئ

بجهة تحقیر و استهزا کردند مشرکین برسل من قبلک بپیغمبران پیش از تو چنانچه قوم تو میکنند
فاملیت پس مهلت دادیم و بگذاشتیم مدتی در امنیت و راحت للذین کفروا مر آنانرا
که کافر شدند تا شاید که بدین مهلت متنبه شوند و متنبه نشدند ثم اخذتهم پس بگرفتیم ایشانرا بعقوبت
فکیف کان عقاب ای فکیف کان عقابی ایاهم یعنی پس چگونه خواهد بود عقاب من ایشانرا
اضافهٔ عقاب بجناب اقدس الهی اشارت بتفخیم و بزرگی و بسیاری عقابست افمن هو قائم
علی کل نفس آیا پس کسی که او نگهبان و عالم و مدبر باشد بر هر نفسی بما کسبت بآنچه کسب
کرده آن نفس از نیکی و بدی برابر باشد با کسی که چنین نباشد یعنی خدایی که نگاه دارنده و تدبیر کننده کار عالمیانست و عالمست
بآنها برابر نیست با آنکه عاجز و ناتوان و جامدند مثل اصنام که مشرکین آنها را شریک خدایتعالی میگیرند بنابرین خبر افمن هو کمن لیس کذلک
محذوفست و محتملست که خبر محذوف لم یوحدوه باشد و در صورت اول وجعلوا لله شرکاء
کلام مستانفست و ربطی بما قبل ندارد یعنی و گردانیدند آن کافران برای خدایتعالی شریکان در عبادت و در صورت ثانی عطف
بر لم یوحدوه محذوفست و تقدیر کلام چنین میشود که افمن هو قائم علی کل نفس بما کسبت لم یوحدوه وجعلوا لله شرکاء یعنی آیا
کسی که عالم و حافظ باشد بر احوال هر نفسی بر آنچه کسب کرده اند توحید او نگفتند و اقرار بوحدانیت او نکردند و گردانیدند برای او
شریکان بنابرین بجای اسم ظاهر که لله است له بایستی گفتن لیکن وضع ظاهر بجای مضمر بواسطهٔ تصریح بر آنست که مستحق وحدانیت و عبادت
نیست مگر خدایتعالی قل بگو ای محمد سموهم نام نهید و وصف کنید این شرکا را باسما و اوصافی که لایق ایشان و بنگرید که
ایشان استحقاق شرکت و اهلیت عبادت دارند یا نی ام تنبئونه بلکه آیا شما خبر میدهید خدا را
بما لا یعلم فی الارض بچیزی که نمیداند که آن چیز در زمین است زیرا که شما خبر از شریک خدایتعالی میدهید
و شریک خدایتعالی موجود نیست و وجود او از جملهٔ محالاتست و علم خدایتعالی تعلق بمحال نمیگیرد ام بظاهر
من القول بلکه آیا نام میکنید ایشان را شریکان خدای بحق و آلهه بظاهری از سخن بغیر حقیقتی مثل نام کردن زنگی بکافور
بل زین بلکه آراسته شده است یعنی آراسته است شیطان یا رؤسای کفار للذین کفروا
برای آنانکه کافر شدند مکرهم مکر ایشان را و آن انظار ایشان از خوف و انمودند و
صدوا عن السبیل و باز داشته شدند از راه راست ومن یضلل الله
و هر کرا که توفیق ندهد و مخذول نماید خدایتعالی تا آنکه راه بهشت ننماید فما له من هاد پس نیست مر او را
راه نماینده و توفیق دهنده لهم عذاب فی الحیوة الدنیا مر این کافرانراست عذابی
در زندگانی دنیا بقتل و اسر و سایر مصایب ولعذاب الاخرة اشق و هر آینه
عذاب قیامت که برای این کافران آماده شده سخت تر است وما لهم من الله نیست مر

اشاره از عذاب خدای تعالی من واق هیچ نگه دارنده و دفع کننده که دفع کند آن عذاب را از ایشان
وبعد از ذکر وعید بیان وعده میکند مثل الجنة التی وعد المتقون مبتداست و خبر
من تحتها الانهار خبر آن یعنی صفت آن بهشتی که وعده داده شده پرهیزکاران آنست که تجری من
تحتها الانهار جاریست از زیر قصور و اشجار آن جویهای آب یعنی بنابر آنست که مثل بمعنی
صفت باشد و اگر بمعنی شبه باشد و مانند موصوف تجری من تحتها الانهار محذوفست باین تقدیر که مثل الجنة التی وعد
المتقون جنة تجری من تحتها الانهار یعنی مشابه و مانند بهشتی که وعده شده برای پرهیزکاران بهشتی است که این صفت
دارد که جاریست در زیر خانها و درختان آن جویهای آب اکلها دائم ماکولات آن جنت از میوه و غیر آن
همیشه است نه مقطوع است و نه ممنوع وظلها ای وظلها کذلک دائم یعنی سایه آن جنت نیز دائمست و مانند
سایه این دنیا نیست که بسبب آفتاب برطرف شود لایرون فیها شمسا ولا زمهریرا تلک عقبی الذین
اتقوا این جنت موصوفه مال حال و منتهای آمال آنانست که پرهیزکاری کردند وعقبی
الکافرین النار و عاقبت کافران آتش دوزخ است والذین آتیناهم
الکتاب محمست که مراد از کتاب قرآن باشد و از الذین آتیناهم الکتاب مومنین امت پیغمبر
آخر الزمان علیه و آله صلوات الله الملک المنان باشند یعنی آن مومنانی که داده ایم ما بایشان قرآن را
یفرحون بما انزل الیک شاد میشوند بآنچه فرو فرستاده شده بسوی تو از قرآن و محتمست
که مراد از کتاب توریه و انجیل باشد و از الذین آتیناهم الکتاب جمعی باشند از اهل کتاب که ایمان به پیغمبر صلوات الله علیه و آله
آورده باشند و بهر تقدیر مراد از ومن الاحزاب گروهی خواهند بود از اهل کتاب که ایمان به پیغمبر
صلی الله علیه و آله نیاورده باشند یعنی و از گروه اهل کتاب که ایمان به پیغمبر صلوات الله علیه و آله نیاورده اند و گروه‌ها
بعداوت پیغمبر مجتمع شدند من ینکر بعضه کسی هست که انکار میکند بعضی از قرآن را
که مخالف شریعت ایشان باشد یا موافق مطلب ایشان که در توریه تحریف آن کرده اند نباشد و محتملست که مراد از ومن الاحزاب
مطلق کفار باشد زیرا که کافران غیر کتابی انکار همه قران میکنند نه بعض آنرا و از حدیث حضرت ابی جعفر الباقر علیه السلام مستفاد
میشود که مراد از ومن الاحزاب من ینکر بعضه اینست که بعضی از امت پیغمبر صلوات الله علیه و آله هستند که انکار میکنند بعضی
از قرآن را که تاویل آن در شان مرتضی علی علیه السلام و آل محمد صلوات الله علیه و آله نازل شده باشد عبارت الحدیث هکذا ومن الاحزاب
من ینکر بعضه ای انکروا من تاویله ما انزل فی علی و آل محمد و امنوا ببعضها فاما المشرکون فانکروه کله اوله و آخره وانکروا ان
محمدا رسول الله صلی الله علیه و آله قل بگو ای محمد در جواب منکرین انما امرت ان اعبد الله
خبر این نیست که مامور شده ام من بآنکه عبادت کنم و پرستش نمایم خدای تعالی را ولا اشرک به و شریک نگردانم

بوی پس خبر ده من آن مامور شده ام اینست که خدای تعالی را عبادت کنم و او را یگانه و متفرد دانم و این امریست که در اسلام عمده آن
و رکن رکین ملتست و انکار آن شما را ممکن نیست الیه ادعوا بسوی خدای تعالی و بسوی توحید او میخوانم خلق را نه بسوی
غیر او والیه ماب ای والیه مآبی یعنی و بسوی جزای اوست بازگشت من وکذلک
و همچنانچه کتاب انبیای سابق بزبان ایشان نازل ساخته ایم همچنین انزلناه حکما فرو فرستادیم قرآنرا
حکم کننده در قضایا موافق مصلحت زیرا که ضمیر انزلناه راجعست بکلمه ما در یفرحون بما انزل الیک که مراد از آن قرآنست عربیا
در حالتی که آن قرآن مترجم بزبان عربست تا فهم و حفظ آن بر اعراب آسان باشد ولئن اتبعت و اگر متابعت کنی
تو اهواءهم آرزوهای اهل کفر و انکار را بعد ما جاءک من العلم پس از آنکه آمد تو را
از دانش بوسیله معجزات و دلایل ظاهره که دلالت بر بطلان مذهب این منکرین مالک من الله من
ولی نیست ترا از جانب خدای تعالی هیچ یاری و ناصری ولا واق و نه نگهدارنده از عقاب الهی در مجمع البیان گفته
که خطاب در این آیه اگرچه بحسب ظاهر به پیغمبر است اما مراد امت آنحضرت شده و مطلب تحذیر ایشانست بر پیروی خواهشهای اهل
کفر بعد از نزول قرآن و بیان حلال و حرام و در تفسیر کبیر گفته که قال ابن عباس الخطاب مع النبی صلی الله علیه و آله والمراد امته و ایضا از ابن عباس
منقولست که مشرکین تعییر و سرزنش میکردند پیغمبر را بکثرت تزویج زنان و میگفتند که اگر او پیغمبر می بودی بایستی که شغل امور نبوت
او را از امر نکاح و ازدواج و امتزاج با زنان مصروف دارد پس این آیه آمد ولقد ارسلنا رسلا و هر آینه بحقیقت فرستادیم ما پیغمبران از جنس بشر را من قبلک پیش از تو وجعلنا لهم
ازواجا و گردانیدیم برای ایشان زنان و زنان ایشان زیاده از زنان آنحضرت بودند چنانچه گویند که سلیمان سیصد زن
نکاحی داشت و هفتصد کنیز و داود و یکصد زن داشت وذریة و گردانیدیم از برای ایشان فرزندان از حضرت صادق
علیه السلام مرویست که بعد از خواندن این آیه فرمود فنحن ذریة رسول الله صلی الله علیه و آله و ایضا مرویست که فما کان رسول الله
صلی الله علیه و آله الا کاحد اولئک جعل الله له ازواجا و جعل له ذریة ثم لم یسلم مع احد من الانبیاء مثل من اسلم مع رسول الله
صلی الله علیه و آله من اهل بیته اکرم الله بذلک رسوله صلی الله علیه و آله یعنی نبود رسول الله مگر مانند یکی از انبیاء سابق حق سبحانه
و تعالی گردانید برای رسول الله چنانچه برای انبیاء سابق گردانید زنان و گردانید برای او مثل انبیاء گذشته فرزندان پس منقاد
نشدند با احدی از پیغمبران گذشته مانند آنانکه مسلمان شدند و انقیاد ورزیدند با و فرستاده خدای تعالی محمد مصطفی صلی الله
علیه و آله از اهل بیت او و اکرام کرده خدای تعالی باین امر رسول خود را و در محاسن برقی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده
که حق سبحانه و تعالی چنانچه انبیاء سابق را ازواج و ذریت بخشید همچنین حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله را ازواج
و ذریت بخشید پس ما ذریت آنحضرتیم اجری الله لآخرنا مثل ما اجری الله لاولنا و در تفسیر عیاشی از آنحضرت مرویست
که ما ذریه رسول خداییم صلی الله علیه و آله و مردم عداوت نمیکنند با ما مگر بواسطه قرابتی که ما را با پیغمبر است عبارة الحدیث هکذا

فی روایت شعیب عنه علیه السلام انه قال نحن ذریة رسول الله صلی الله علیه و آله ما ادری ما یعاد و ما الا القرابة من رسول الله صلی الله علیه و آله
وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ و نشاید مر هیچ فرستاده شده را **أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ** اینکه بیارد معجزه
که از و اقتراح کنند و التماس نمایند **إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ** مگر باذن خدا تعالی و خواست او و این آیه جواب آن کفاریست که
تحکم و اقتراح از جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله طلب معجزه میکردند **لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ**
مر هر وقتی را حکمی است که نوشته شده و است بر وفق مصلحت **يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ** محو میکند خدا تعالی آنچه
که خواهد **وَيُثْبِتُ** و اثبات میکند آنچه را که خواهد **وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ**
و نزد اوست اصل کتاب که آن لوح المحفوظست که از محو و اثبات مبراست در تفسیر علی بن ابراهیم از حضرت صادق علیه السلام
مرویست که هر گاه شب قدر شود ملائکه و جبرئیل و کاتبان اعمال از منازل رفیعه خود باسمان دنیا نزول میکنند پس مینویسند آنچه
درین سال بقضا و حکم الهی صورت می بندد و هر گاه خدا تعالی خواهد چیزی از آن امور را که نوشته شده مقدم گردانند بر آنچه سابق
حکم کرده بود یا موخر گردانند و یا ناقص کنند حکم میکند فرشته را که محو کند آنچه را که خواهد و مثبت سازد آنچه را که خواسته راوی گوید که
بعد ازین حدیث از حضرت پرسیدم که آیا همه چیز در علم کامل خدا تعالی ثابت نیست حضرت فرمود آری پس گفتم چه چیز خدا تعالی
بعد ازین ثابت میکند حضرت فرمود سبحان الله ثم یحدث الله ایضا ما یشاء تبارک و تعالی و این آیه مربوط با حدیث مذکور و احادیث
بسیار مثبت بداست و مجمل تحقیق بدا در آیه بل بداه مبسوطتان ینفق کیف یشاء گذشت در تفسیر عیاشی ابی جمرا از امام محمد باقر
علیه السلام روایت کرده که حق سبحانه و تعالی یوم الذر اسما انبیا و عمرهای ایشان را بر آدم عرض کرد و چون اسم داود و عمر او که چهل
سال بود بر آدم ظاهر شد گفت بار خدایا عمر من بدان درازی و عمر او بدین کمی ایا اگر من چیزی از عمر خود را بدو دهم مقبول خواهد شد و
انفاذ خواهی کرد این بخشش را وحی آمد که آری پس آدم سی سال عمر خود را به او بخشید پس حق تعالی ثابت کرد برای داود سی سال عمر را که آن
نزد خدا تعالی ثابت نبود و محو کرد از عمر آدم سی سال را که آن نزد خدا تعالی ثابت بود اینست معنی قول خدا تعالی که فرموده یمحو الله ما
یشاء و یثبت و عنده ام الکتاب امام فرمود که بعد از انقضاء اجل آدم ملک الموت خواست که قبض روح آدم کند آدم گفت هنوز سی سال
از عمر من باقی مانده ملک الموت گفت آن را بفرزند خود بخشیدی و این بخشش را حق تعالی در دیوان نوشته و از این روز حق تعالی امر کرده که
خود را که معاملات را در کاغذ بنویسند که تا عند الحاجت سند ایشان باشد و انکار آن نتوانند کرد و عبارت الحدیث هکذا
قال ابو جعفر علیه السلام فمن ذلک الیوم امر الله العباد ان یکتبوا بینهم اذا تداینوا و تعاملوا الی اجل مسمی لنسیان آدم و جحوده ما جعل علی نفسه
و ایضا مرویست که کتاب محو و اثبات و کتابیست سوای ام الکتاب که در آن دو کتاب محو و اثبات میشود و اما آنچه در ام الکتاب است
تغییر پذیر نیست در کتاب قرب الاسناد از حضرت ابو الحسن الرضا علیه السلام روایت کرده که حضرت صادق و امام محمد باقر
و امام زین العابدین و حسنین علیهم الصلوة و السلام میفرمودند که اگر آیه یمحو الله ما یشاء و یثبت و عنده ام الکتاب نبودی هر آینه
خبر میدادیم شما را از آنچه واقع میشود تا روز قیامت **وَإِمَّا نُرِيَنَّكَ** و اگر نمائیم ترا **بَعْضَ الَّذِي**

نَعِدُهُمْ بعض آنچه را که وعده داده ایم یعنی مومنان را بنصرت و کافران را بعذاب **أَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ** یا بمیرانیم
ترا پیش از رویت آنها **فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ** پس نیست بر تو مگر رسانیدن احکام بلاغ و این آیت معنی
تبلیغ است قال الرازی البلاغ اسم اقیم مقام التبلیغ **وَعَلَيْنَا الْحِسَابُ** و بر ماست حساب اعمال
ابرار و فجار و جزای ایشان مطابق آن اعمال حاصل کلام آنست که خواه بنمائیم ترا ای محمد آنچه را که وعده کرده ایم از تفوق مومنان بر کافران
و قتل و اسر ایشان و یا نمائیم که آنچه بر تو واجبست همین تبلیغ احکام است و بس و بر ماست حساب اعمال عباد و جزای ایشان نه بر تو پس تو تعجیل در
عذاب ایشان مکن که ما آن را بعمل خواهیم آورد و در مجمع البیان گفته که و فی هذا دلالة علی ان الاسلام یظهر علی الادیان و یبطل الشرک فی ایامه و بعد
وفاته و قد وقع المخبر علی وفق الخبر **أَوَلَمْ يَرَوْا** آیا نمی بینند کافران **أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ** اینکه ما می آئیم زمین
یعنی حکم ما می آید در زمین ایشان **نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا** حالکونی که کم میکنیم ما آن زمین را از اطراف و نواحی
آن بآنکه آن نواحی را از کفار میگیریم و بمسلمانان میدهیم مانند ارض مکه و غیر آن پس شهرهای کافران کم میشود و ملک مسلمانان و سلطنت
ایشان زیاده میگردد و الحسن زد ولا ننقص و بعضی گفته اند که ننقصها بتقدیر ننقص اهلها است مثل و اسئل القریه که بتقدیر و اسئل اهل القریه
است و در مجمع البیان گفته که بعضی گفته اند که مراد از نقص اطراف زمین فوت علما و فقها و خیار اهل آنست و بعد ازین گفته که یروی
ذلک عن ابی عبد الله علیه السلام و در اصول کافی از حضرت امام زین العابدین علیه السلام روایت کرده که قوله تعالی اولم یروا انا نأتی الارض
ننقصها من اطرافها هو ذهاب العلماء و در بعضی روایات فقد العلما و در بعضی دیگر موت العلما واقع شده و بنا برین مراد از او لم یروا
عدم رویت کافران و از ارض کافران نخواهد بود **وَاللَّهُ يَحْكُمُ** و خدا تعالی حکم میکند **لَا مُعَقِّبَ**
لِحُكْمِهِ در حالتی که هیچ رد کننده نیست مر حکم او را و حکم او انفاذ است **وَهُوَ سَرِيعُ الْحِسَابِ**
و اوست زود حساب یعنی حساب جمیع خلایق را در اندک وقتی میکند و گفته اند که مقدار آن مثل مقدار دوشیدن گوسفند است
و بعد ازین بواسطه تسلیه خاطر مبارک حضرت رسالت مآب صلی الله علیه و آله میفرماید **وَقَدْ مَكَرَ الَّذِينَ**
مِنْ قَبْلِهِمْ و بتحقیق مکر کردند کفاریکه پیش از این کفار زمان تو بودند در تکذیب پیغمبران **فَلِلَّهِ الْمَكْرُ**
جَمِيعًا پس مر خدا تعالی راست جزای مکر همه ایشان در تفسیر علی بن ابراهیم گفته که المکر من الله العذاب یعنی مر خدا تعالی
راست عذاب همه آن مکاران **يَعْلَمُ** میداند خدا تعالی **مَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ** آنچه کسب میکند
بجا می آرد از خیر و شر هر شخصی و جزای آن بر وفق آن میدهد **وَسَيَعْلَمُ الْكُفَّارُ** و زود باشد که بدانند
کافران و منکران حق **لِمَنْ عُقْبَى الدَّارِ** برای کیست از اهل ایمان یا از اهل کفر عاقبت محمود سرای انجام
نیکوی آن سرا که آن بهشت جاوید انست **وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا** و میگویند آنانکه کافر شدند
لَسْتَ مُرْسَلًا نیستی تو فرستاده شده از جانب خدا تعالی **قُلْ** بگو ای محمد
كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ کافیست خدا تعالی گواه میانه من و میانه شما در آنکه

من سولم از جانب او بشما **وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ** و کافی است گواه کسی که نزد اوست علم کتاب که آن قرآنست و آن کس بنا بر احادیث کثیره امیر المؤمنین و ائمه هدی اند علیهم السلام چنانچه در مجمع البیان از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که آنحضرت دست مبارک بر سینه سنیه خود نهاد و فرمود که عندنا والله علم الکتاب کله و در کتاب احتجاج از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که ایای عنی من عنده علم الکتاب یعنی مرا خواسته است خدا تعالی از قول خود که فرموده و من عنده علم الکتاب و در مجمع البیان آورده که قرارت شاذه قرارت پیغمبر صلوات الله علیه و آله و قرارت علی علیه السلام است که من عنده را بکسر میم و کسر دال میخوانده اند و علی علیه السلام علم الکتاب را بطریق مجهول میخوانده اند یعنی که کافیست خدا تعالی گواه میانه من و میانه شما و از نزد خدا تعالی دانسته شد حقایق قرآن و بیا از نزد اوست دانستن کتاب الی علم الکتاب موافق مشهور خوانده شود

سُورَةُ اِبْرٰهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَكِّيَّةٌ وَهِيَ اثْنَانِ وَخَمْسُونَ آيَةً

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

الٓرٰ كِتَابٌ اَنْزَلْنَاهُ ای هو کتاب انزلناه یعنی قسم به پیغمبر آخر الزمان که قرآن کتابیست که فرو فرستاده ایم ما آنرا **اِلَيْكَ** بسوی تو ای محمد **لِتُخْرِجَ النَّاسَ** تا بیرون آری تو بدعوت کردن بمضمون آن مردمانرا **مِنَ الظُّلُمَاتِ اِلَى النُّورِ** از تاریکیهای کفر و ضلالت بسوی نور ایمان **بِاِذْنِ رَبِّهِمْ** بلطف و توفیق پروردگار ایشان و چون لام لتخرج لام غرضست نه لام عاقبت و الا لازم می آید که همه مردم مؤمن باشند از اینجا معلوم میشود که افعال الله معلل باغراض است **اِلٰى صِرَاطِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ** بدل الی النور است بتکریر عامل که کلمه الی است یعنی تا بیرون آری مردمانرا از ظلمات کفر بسوی نور که آن نور راه خدای غالب ستوده در ذات و افعالست و میتواند که الی صراط العزیز الحمید کلام مستانف باشد گویا سائلی میگوید اخراج بسوی کدام نور است حق تعالی در جواب میفرماید که بسوی راه خداوند عزیز حمید علی بن ابراهیم گفته که آن صراط امامت ائمه هدی است **اللّٰهِ الَّذِي** مجرور است بعطف بیان العزیز الحمید باشد یعنی آن عزیز حمید ذات مستجمع صفات کمالست آنچنان ذاتی که **لَهُ مَا فِي السَّمٰوَاتِ وَمَا فِي الْاَرْضِ** مر او راست آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است و بنا بر قرارت نافع و ابن عامر که الله را برفع خوانده اند الله مبتدا است و الذی خبر آن یا الله خبر مبتدای محذوفست و الذی صفت آن ای هو الله الذی له ما فی السموات و ما فی الارض **وَوَيْلٌ لِلْكَافِرِينَ مِنْ عَذَابٍ شَدِيدٍ** و همیشه فریاد و واویلاست مر کافرانرا از جهت عذاب سخت **الَّذِينَ يَسْتَحِبُّونَ** آن کافرانی را که دوست میدارند و اختیار میکنند **الْحَيٰوةَ**

الدُّنْيَا زندگانی فانی دنیا را **عَلَى الْاٰخِرَةِ** بر حیوة ابدی آن و الذین یستحبون تا آخر مجرور است بصفت للکافرین باشد **وَيَصُدُّونَ** و باز میدارند مردمانرا **عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ** از راه خدا تعالی که آن ایمان بخدا و برسول و بائمه هدی است صلوات الله علیه و علیهم **وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا** ای یبغون لها عوجا یعنی و میطلبند برای راه خدا کجی را **اُولٰئِكَ** آن گروه موصوف بصفات مذموم مذکوره **فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ** در گمراهی دورند اگرچه حقیقة آن گمراهان اند و راه حق دور از اهل باطل بسیار لیکن درینمقام بعید صفت ضلال شده نه ضال بجهت مبالغه گویا ضلال بعید است **وَمَا اَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ** و نفرستادیم ما هیچ پیغمبر را **اِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ** مگر بلغت قوم او **لِيُبَيِّنَ لَهُمْ** تا بیان کند آن رسول اوامر و نواهی الهی را برای آن قوم بدون ترجمان و آن قوم فهم آن کنند بآسانی و سهولت در کتاب علل الشرایع از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که نفرستاده خدا تعالی کتابی و نه وحی کرده مگر بلغت عربی اما در مسامع هر پیغمبری بلغت قوم او در می آمده و آن کتب نزول وحی بسمع پیغمبر ما صلوات الله علیه و آله بلغت عرب که لغت قوم اوست در می آمده و اگر آنحضرت با قوم انبیا سابق مانند یهود و نصاری متکلم میشد حضرت عربی میگفت و گوش ایشان بلغت خود ایشان در می آمد و ایشان چون بلغت خود با حضرت مکالمه مینمودند بسمع حضرت بلغت عربی میرسید و الیفهمی ترجمانی جبرئیل تیسیر می پذیرفت بواسطه اظهار تعظیم و جلالت آنحضرت در نزد خدا تعالی بنابرین حدیث ظاهر است که ضمیر قومه راجع بمحمد صلوات الله علیه و آله باشد و قاضی ناصر الدین بیضاوی گفته که قیل الضمیر فی قومه لمحمد صلی الله علیه و آله و انه تعالی انزل الکتب کلها بالعربیة ثم ترجمها جبرئیل **فَيُضِلُّ اللّٰهُ مَنْ يَشَاءُ** پس بعد از بیان اوامر و نواهی راه رشد نمایان خذلان کند و نظر لطف و توفیق باز گیرد خدا تعالی کسی را که خواهد از آنجماعتی که بعد از بیان انکار و ان نکنند و بواسطه فرط عناد بانکار خود باقی مانند **وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ** و راه راست نماید بلطف و توفیق خود کسی را که خواهد از آن گروه اینکه تدبر کنند و بجاده ایمان در آیند **وَهُوَ الْعَزِيزُ** و اوست غالب در حکم خود **الْحَكِيمُ** و دانا بحقایق امور که اضلال و هدایت را بر وفق مصلحت و حکمت کند **وَلَقَدْ اَرْسَلْنَا مُوسٰى** و بتحقیق فرستادیم ما موسی را **بِاٰيَاتِنَا** بمعجزات و دلایل ظاهره **اَنْ اَخْرِجْ قَوْمَكَ** بتقدیر قلنا ان اخرج قومک است زیرا که ارسال لازم دارد قول را یعنی ارسال کردیم موسی را حال گوئی که گفتیم مر او را که بیرون آر قوم خود را که بنی اسرائیلند **مِنَ الظُّلُمَاتِ اِلَى النُّورِ** از تاریکیهای کفر و ضلالت بسوی ایمان و هدایت **وَذَكِّرْهُمْ بِاَيَّامِ اللّٰهِ** و بخاطر قوم خود پند ده و ایشانرا بروزهای خدا تعالی یعنی بوقایع و حوادث که خدا تعالی بر امم سابقه نازل گردانیده تا از آن پند گیرند و از معاصی اجتناب نمایند و در حدیث حضرت صادق علیه السلام است که مراد از ایام الله نعمتهای خدا تعالی است و بلاهای خدا تعالی مثلات اوست یعنی عقوبتیست که او نازل میکند و در کتاب خصال از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که مراد از ایام الله یوم یقوم القائم و یوم الکرة و یوم القیمة است

و در تفسیر علی بن ابراهیم بدل یوم الکرة یوم الموت است إِنَّ فِي ذَٰلِكَ هر آینه در این تذکیر لَآيَاتٍ هر آینه دلالتهاست بقدرت کامله الهی لِكُلِّ صَبَّارٍ مر هر صبر کننده در بلاها شَكُورٍ شکر کننده نعماء الهی یعنی درین تذکیر تنبیهاتست مر اهل ایمان را در جمیع اوقات زیرا که مومنین یا در حال محنت و بلیت اند یا در حال منحت و عطیت در حال اول صبور کنند و در حال ثانی شکور و تخصیص صابر و شاکر بجهت آنست که تا اشارت باشد بآنکه انتفاع باین تذکیر مر این جماعت راست نه غیر ایشان را وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ و یاد کن ای محمد آنرا که گفت موسی قوم خود بنی اسرائیل را اذْكُرُوا یاد کنید نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ نعمت خدا تعالی را که انعام کرده بر شما إِذْ أَنجَاكُم مِّنْ آلِ فِرْعَوْنَ وقتی که نجات داد شما را از قوم فرعون يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ حالکونی که این آل فرعون میچشانیدند شما را مرارت عذاب بد را بنابر بن سوء العذاب بتقدیر عذاب السوء است وَيُذَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ و ذبح میکردند پسران شما را وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ و زنده میگذاشتند دختران شما را بجهت خدمت زنان خود و شان در سوره بقره چنین فرموده که یسومونکم سوء العذاب یذبحون ابناءکم و یستحیون نساءکم و در سوره اعراف فرموده یقتلون ابناءکم و چون یقتلون و یذبحون مصدر بحرف عطف نشده اند پس آن بیان سوء العذاب خواهد بود بخلاف آنکه درین سوره و یذبحون را مصدر بحرف عطف آورده بنابر بن ذبح ابناء و استحیاء نساء بیان سوء العذاب نخواهد بود بلکه سوء العذاب درینجا غیر ذبح ابناء و استحیاء نساء است و میتواند که مراد از سوء العذاب جنس عذاب باشد یا بند و کردن ایشان و فرمودن اعمال شاقه مشکله مر ایشان را الله اعلم وَفِي ذَٰلِكُم و درین افعال شما که سوم و ذبح و استحیاء است بَلَاءٌ مِّن رَّبِّكُمْ ای ابتلاء و اختبار من ربکم یعنی آزمایشی بود شما را از نزد پروردگار شما عَظِيمٌ آزمایشی بزرگ و چون خدا تعالی فراعنه را اقتدار و تمکین براین افعال بخشیده بنابرین فرموده و فی ذلکم بلاء من ربکم عظیم وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ و یاد کنید ای بنی اسرائیل آنرا که آگاه گردانید شما را پروردگار شما آگاه گردانیدنی بلیغ که شکی باو در آن راه نبود و این معنی مستفاد از لفظ تاذن باب تفعل است زیرا که در باب تفعل تاکید و مبالغه ماخوذ است لَئِن شَكَرْتُمْ بتقدیر قولست یعنی آگاه گردانید شما را و گفت هر آینه اگر شکر کنید شما نعمتهای من لَأَزِيدَنَّكُمْ هر آینه زیاد کنم بر شما نعمت خود را وَلَئِن كَفَرْتُمْ و اگر کفران ورزید و ناشکری کنید بر آن نعمتها إِنَّ عَذَابِي هر آینه عذاب من لَشَدِيدٌ هر آینه سخت است بر کافرین نعمت امید گناه کار و عدم قنوط او از رحمت کردگار از نفر مودن لاعذبنکم مطابق لازیدنکم مستنبط و ماخوذ است وَقَالَ مُوسَىٰ و گفت موسی مر قوم خود را که إِن تَكْفُرُوا أَنتُمْ اگر انکار کنید شما نعمت خدا تعالی را و کفران ورزید وَمَن فِي

الْأَرْضِ جَمِيعًا و همچنین کفران ورزند و انکار کنند همه آنجماعتی که در زمین اند از جن و انس فَإِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ پس مر استی که خدا تعالی هر آینه مستغنی و بی نیاز است از شکر گذاری شما حَمِيدٌ ستوده و مستحق ستایش است فی ذاته ملائکه و ذرات مخلوقات بزبان مقال و حال حمد و ستایش او میکنند هر چند که شما ستایش او نکنید و او را نشناسید پس حکم خدا تعالی بر اداء شکر بواسطه انتفاع ایشانست نه انتفاع خدا تعالی أَلَمْ يَأْتِكُمْ بعضی گفته اند که این مخاطبه ایست که موسی بقوم خود میکند و یا آنکه حق تعالی از قبل موسی بقوم او میگوید و بعضی گفته اند که این خطاب بامت پیغمبر ما صلوات الله علیه و آله میکند و در تفسیر کبیر گفته الا ان الاکثر ذهبوا الی انه ابتداء مخاطبة لقوم الرسول صلی الله علیه و آله لیکن سیاق آیه موید احتمال اولست هر حال موسی قوم خود میگوید یا حق تعالی از قبل موسی با ایشان میگوید یا حق تعالی با امت پیغمبر ما صلی الله علیه و آله میگوید که آیا نیامد شما را نَبَأُ الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ خبر آنانکه پیش از شما بودند که آنها قوم نوح و عاد و ثمود بودند وَالَّذِينَ مِن بَعْدِهِمْ ای و نبأ الذین من بعدهم یعنی آیا نیامد بشما خبر آنانکه بعد از ایشان بودند لَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا اللَّهُ نمیداند تفاصیل احوال آنها را و عدد آنها را و آنچه آنها کردند و عقوباتی که از جانب الله بایشان نازل شد مگر خدا تعالی و در مجمع البیان گفته که و کان ابن مسعود اذا قرأ هذه الآیة قال کذب النسابون و این جمله لا یعلمهم الا الله جمله معترضه است و بعضی گفته اند والذین من بعدهم مبتدا است و لا یعلمهم الا الله خبر و این مجموع مبتدا و خبر جمله معترضه است جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ بیان نبأ است یعنی خبر سابقین و لاحقین اینست که آوردند برای ایشان پیغمبران ایشان حجتها و معجزات ظاهره را فَرَدُّوا أَيْدِيَهُمْ فِي أَفْوَاهِهِمْ پس گردانیدند آن قوم دستهای خود را در دهنهای خود از روی تعجب و استهزاء چنانچه متعارفست که در حین ضحک که بجهت تعجب و استهزاء عارض کسی شود دست خود را بر دهن خود میگذارد و یا بمعنی که از شدت غضب و خشم رسولان گزیدند دستهای خود را یعنی انگشتان خود را بدندانهای خود چنانچه حق تعالی در آیه دیگر فرموده که عضوا علیکم الانامل من الغیظ بنابرین کلمه فی در فی افواههم بمعنی باء است ای عضوا ایدیهم بافواههم و ضمیر ایدیهم و افواههم هر دو راجعند بآن قوم و بعضی گفته اند که مراد اینست که گذاشتند این قوم دستهای خود را در دهنهای پیغمبران خود تا منع کنند ایشان را از تکلم بدعوت چنانچه علی بن ابراهیم رحمه الله در تفسیر خود گفته فی افواههم ای فی افواه الانبیاء بنابرین ضمیر ایدیهم راجع بقوم و ضمیر افواههم راجع برسل است و درین آیه توجیهات دیگر نیز کرده اند وَقَالُوا إِنَّا كَفَرْنَا بِمَا أُرْسِلْتُم بِهِ و گفتند آن قوم مر استی که ما کافر شدیم بآن چیزی که فرستاده شده اید شما بآن بزعم و گمان خود وَإِنَّا لَفِي شَكٍّ مِّمَّا تَدْعُونَنَا إِلَيْهِ و مر استی که ما در شکیم از آنچه میخوانید ما را بسوی آن چیز از توحید و ایمان مُرِيبٍ شکی در تزلزل و اضطراب اندازنده قَالَتْ رُسُلُهُمْ گفتند رسولان ایشان و مرسوق



أفي الله شك آیا در وجود خدایی که ما شما را بتوحید او دعوت میکنیم شکی هست و همزه افی الله برای انکار است یعنی
کثرت ادله دالّه بر وجود خدا تعالی شک و ریب را در آن راه نیست و براین اشارت کرده بقول خود فاطر
السموات والأرض آن خدایی که خالق آسمانها و زمین است یدعوکم میخواند خدا تعالی
شما را بایمان لیغفر لکم من ذنوبکم تا بیامرزد برای شما بعض گناهان شما را
که آن غیر حقوق الناس است یعنی دعوت بایمان بواسطه ایمان شماست نه اضرار شما ویؤخرکم و باز پس اندازد
شما را الی أجل مسمی تا وقت نام برده شده یعنی اگر شما ایمان بیارید تأخیر میکند خدا تعالی موت شما را
تا آن وقتی که آن را آخر عمر شما قرار داده و الا قبل از آن شما را بعذاب استیصال نابود میگرداند و این معنی بنا بر تعدد آجال است چنانچه
در سوره مبارکه انعام در آیه کریمه ثم قضی اجلا و اجل مسمی مذکور شد قالوا گفتند ایشان مر پیغمبر خود را إن أنتم
إلا بشر مثلنا نیستید شما مگر آدمی مانند ما و نیست شما را بر ما هیچ گونه مزیتی و فضیلتی پس مر خصیصه
شما به نبوت کدام است تریدون میخواهید شما باین دعوت أن تصدونا آنکه باز دارید ما را
عما کان یعبد آباؤنا [illegible] فأتونا
بسلطان مبین [illegible]
[illegible] قالت لهم رسلهم إن نحن إلا
بشر مثلکم [illegible] ولكن الله یمن
علی من یشاء من عباده [illegible]
[illegible] وما کان لنا
أن نأتیکم بسلطان [illegible] إلا بإذن الله
[illegible] وعلی الله فلیتوکل المؤمنون [illegible] وما لنا
ألا نتوکل علی الله [illegible] وقد هدانا سبلنا
[illegible] ولنصبرن علی ما
آذیتمونا [illegible]
[illegible] وعلی الله [illegible]

فلیتوکل المتوکلون [illegible] وقال
الذین کفروا لرسلهم [illegible]
لنخرجنکم من أرضنا [illegible] أو لتعودن
في ملتنا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] فأوحی إلیهم ربهم [illegible]
لنهلکن الظالمین [illegible]
ولنسکننکم الأرض [illegible] من
بعدهم [illegible] ذلك لمن
خاف مقامي [illegible]
[illegible] وخاف وعید [illegible]
واستفتحوا [illegible]
[illegible]
[illegible] وخاب کل جبار
عنید [illegible]
[illegible] ومن ورائه جهنم
[illegible]
[illegible]
[illegible] ویسقی من ماء صدید [illegible]
[illegible]
[illegible] یتجرعه [illegible]
[illegible] ولا یکاد

تسبغه تسبغه مشتق از سوغ است و سوغ در لغت رفتن آبست بگلو بآسانی یعنی فرو نرود و نزدیک نیست که بسهولت آن آب از
اثر الحلق فرو برد از غایت کرهی که آن و یاتیه الموت و بیاید بدو اسباب مرگ من کل مکان
از هر جانب و احاطه او کند و ما هو بمیت و نیست او مرده که باسباب آن بمیرد و فارغ شود از
شدایه جان کندن و من ورائه و از پیش روی آن کافر است و جود چنین محنتی عذاب غلیظ
عذابی سخت که آن خلود در جهنم است و همیشه گرفتار محنت و بلاها است مثل الذین کفروا بربهم سوره
گوید که این کلام مبتدا محذوف الخبر است که آن خبر فیما نقص علیکم باشد یا فیما نتلو علیکم باین تقدیر که مثل الذین کفروا بربهم
فیما نقص علیکم او فیما نتلو علیکم یعنی مثل آنانکه کافر شدند در آنچیزیست که بیان میکنیم آنرا برای شما یا میخوانیم آنرا بر شما بنا بر این
اعمالهم کرماد اشتدت به الریح کلام مستانفست جواب
سؤال مقدر باشد گویا سائلی میگوید که چگونه است آن مثل کافران در جواب گفته میشود که مثل آنست که عملهای این کافران مانند
خاکستریست که سخت بوزد و ببرد باد فی یوم عاصف در روز باد تند و پراکنده سازد آنرا در اطراف عالم
که جمع آن ممکن نباشد و بعضی گفته اند که اعمالهم بدل اشتمال است و قائم مقام آن بنا برین مثل الذین کفروا بربهم اعمالهم کرماد اشتدت
به الریح باین تقدیر است که اعمال الذین کفروا بربهم کرماد اشتدت به الریح پس اعمال الذین کفروا بربهم مبتدا است او کرماد
اشتدت به الریح فی یوم عاصف خبر آن و بعد ازین نتیجه و ما حصل تمثیل را بیان میکند لا یقدرون قادر نباشد
این کفار مما کسبوا از آنچه کسب کرده اند از اعمال نیک مثل مراعات صله رحم و بر والدین و تصدق
و اطعام گرسنه و غیر ذلک علی شیء بر هیچ چیز یعنی از آن اعمال منتفع نشوند و ثوابی و اجری مترتب
بر آنها نگردد چنانچه جمع کردن خاکستر در باد سخت و انتفاع از آن متصور نیست و عدم ترتب ثواب از این اعمال بجهت
آنست که آن اعمال را بدون معرفت خدا تعالی و رسول و وصی او بجا آورده اند و فی تفسیر علی بن ابراهیم من لم یقر بولایة
امیر المؤمنین علی بن ابی طالب صلوات الله علیه بطل عمله مثل الرماد الذی تجی الریح فتمحاه یعنی کسی که اقرار بولایت امیر المؤمنین
علیه السلام نکند عمل او باطل و هباء منثور است مثل عمل او مثل خاکستر است که بیاید باد و پس بردارد آن خاکستر را و در هوا
پراکنده کند حاصل کلام آنکه مثل اعمال منکرین ولایت امیر المؤمنین علیه السلام از صدقات مثل کافر است که حق تعالی
درین آیه بیان کرده ذلک این گمان خوبی که کفار در اعمال خود دارند و آنرا باعث اجر میدانند هو الضلال
البعید آنست گمراهی دور از حق و خطا دور از صواب و بعد ازین حق تعالی بیان میکند که غرض از خلق
ایمان بخدا و عبادت اوست نه کفر و معصیت و میفرماید که الم تر آیا ندیدی تو ای محمد اگرچه خطاب
بحسب ظاهر به پیغمبر است اما مراد امت آنحضرت است چنانچه در مجمع البیان تصریح کرده ان الله خلق
السموات و الارض اینکه خدا تعالی بیافرید آسمانها و زمین را بالحق بحکمت و غرض

صحیح و غرض نه از روی عبث و باطل و چون خدا تعالی قادر بر خلق امور عظیمه است بنا بر این ان یشأ اگر خواهد حق تعالی
یذهبکم ببرد شما را و هلاک کند و یأت بخلق جدید و بیارد قومی
نوی بجای شما و ما ذلک و نیست اهلاک شما و آوردن خلق جدید علی الله بعزیز
بر خدا تعالی متعسر و متعذر و برزوا و بیرون آیند از قبر لله برای مجازات و محاسبه خدا تعالی
جمیعا همه مردمان بنا برین برزوا بمعنی یبرزون است و چون بروز ایشان محقق الوقوع است لهذا تعبیر از مضارع بماضی
شده فقال الضعفاء پس گویند ضعیف عقلان اهل کفر که مراد از آنها عوام اند للذین
استکبروا مر آنانرا که تکبر کردند از اشراف و رؤسای ایشان انا کنا لکم
تبعا بدرستیکه ما بودیم در دنیا مر شما را تابع و پیرو فهل انتم مغنون عنا پس آیا هستید
شما دفع کننده کان از ما من عذاب الله من شیء ای بعض شیء هو بعض عذاب الله یعنی بعض
چیزی را که آنچیز بعض عذاب خدا تعالی است بنا برین من اول و ثانی هر دو برای تبعیض است و میتوان که من اول بیانی و من ثانی
تبعیضی باشد باین تقدیر که بعض الشیء هو عذاب الله یعنی آیا هستید شما دفع کننده از ما بعض چیزی که آن عذاب خدا تعالی است
قالوا گویند آن متکبران لو هدینا الله اگر از عذاب خلاص نمود ما را خدا تعالی
لهدیناکم هر آینه ما نیز خلاص میکردیم شما را از عذاب لیکن از هیچ جهت راه خلاصی از ما و شما مسدود
سواء علینا یکسان است بر ما اجزعنا ام صبرنا اینکه جزع کنیم یا صبر نمائیم
ما لنا من محیص نیست ما را هیچ گریزگاهی از عذاب دوزخ و قال
الشیطان لما قضی الامر و گفت شیطان آن هنگام که گذارده شود کار و فراغت
از آن حاصل شود بدخول اهل جنت بجنت و اهل نار بنار و علی بن ابراهیم گفته لما قضی الامر ای لما فرغ من الدنیا یعنی گفت شیطان آن
آنهنگام که فراغت یافته شد از امر دنیا و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که کلما کان فی القرآن قال الشیطان یرید به الثانی
ان الله وعدکم وعد الحق بدرستیکه خدا تعالی وعده داد شما را وعده
راست درست که آن وعده بحشر و خراست آورده اند که ابلیس بحکم خدا تعالی بر منبری از آتش بر آید و گوید که ای جماعت شدگان
از اهل دوزخ بدرستیکه خدا تعالی وعده منجز به شما داده و وفا بوعده خود کرد و وعدتکم
فاخلفتکم و وعده دادم من شما را وعده باطل که آن عدم حشر و خراست و گفتم اگر حشر باشد
اصنام شفیع شما خواهند بود پس خلف وعده کردم و وفا ننمودم بوعده که بشما کرده بودم و ما کان لی
علیکم و نبود مرا بر شما من سلطان هیچ گونه سلطنتی و تسلطی که جبر شما توانستم کرد بر کفر
و عصیان الا ان دعوتکم مگر آنکه من شما را بخواندم و وسوسه کردم بنا بر این کلمه الا

در مقام استثنا متصل خواهد بود و چون لازم است که مستثنی در استثنا متصل از جنس مستثنی منه باشد باید که دعوت و وسوسه
از جنس سلطان باشد و حال آنکه بحسب ظاهر چنین نیست زیرا که در ضمن دعوت سلطنتی و تسلطی ملحوظ نیست مگر آنکه گفته شود که مراد از سلطان
برانگیختن شخصی را بکاری بخواند و او را بکاری وا دارد و بر دو قسم متصور است قسمی بجبر و قهر و قسمی دیگر بالقاء وسواس پس در این شخص
پس وسواس نیز نوعی از سلطان خواهد بود و بعضی گفته اند که کلمه الا بمعنی لکن است و استثنا منقطع است یعنی نبود مرا بر شما سلطنتی لکن چون
کردم نیست که خواندم شما را بوسوسه و فریب **فاستجبتم لی** پس شما اجابت کردید مرا بسوء اختیار خود
فلا تلوموني پس ملامت مکنید مرا بوسوسه من و با رسیدن آن عذاب بشما **ولوموا انفسکم**
و ملامت کنید نفسهای خود را که بوسوسه من از راه رفتید و قول خدای تعالی را که فرموده شیطان عدوی شماست از وی حذر
باشید نشنیدید پوشیده نماند که این آیات دلالت ظاهره دارند بر اینکه عباد فاعل افعال خودند نه چنان که مجبره میگویند که
فاعل افعال عباد خدای تعالی است **ما انا بمصرخکم** نیستم من امروز فریاد رس شما از عذاب
وما انتم بمصرخی و نیستید شما نیز فریاد رس من **انی کفرت** بدرستی که من
بیزار شدم و در احادیث کثیره وارد شده که کفر در اینجا بمعنی برائت و بیزاریست **بما اشرکتمون**
من قبل کلمه ما مصدریست و مدخول خود را بمصدریت فرو می آرد ای باشراککم ایای من قبل هذا الیوم ای
فی الدنیا یعنی تبری کردم و بیزار شدم از شریک کردن شما مرا با خدای تعالی پیش ازین یعنی در دنیا **ان الظالمین**
لهم عذاب الیم بدرستی که مشرکان و ستمکاران مر ایشانراست عذابی دردناک در مجمع البیان
و در تفسیر کبیر مذکور است که اظهر آنست که ان الظالمین لهم عذاب الیم کلام حق تعالی باشد و بعضی گفته اند که همه کلام
ابلیس است و اشارتست بقطع طمع کفار از فریاد رسیدن او مر ایشانرا زیرا که هرگاه شیطان بگوید که ستمکاران که از جمله
آنها اوست گرفتار عذاب دردناک باشند پس چه نوع او بفریاد ایشان تواند رسید و رفع عذاب از آنها تواند کرد
و بعد از وعید کفار در مقام وعد اهل ایمان میفرماید **وادخل الذین امنوا** و داخل گردانیده شوند آنها که
ایمان آوردند **وعملوا الصالحات** و کردند کارهای شایسته یعنی ملائکه داخل گردانند ایشانرا
جنات تجری من تحتها الانهار در بهشتهایی که میرود از زیر قصور و اشجار
آن جویهای آب **خالدین فیها** حال کونی که همیشه باشند در آن جنات **باذن ربهم**
بامر و فرمان پروردگار ایشان **تحیتهم فیها سلام** تحیت ملائکه ایشانرا در آن سلام
باشد که دالست بر سلامتی از مکاره و آفات **الم تر** آیا ندانسته تو ای محمد **کیف ضرب**
الله مثلا چگونه زد خدای تعالی مثل را و آن مثل اینست که گردانید خدای تعالی **کلمة طیبة**
کلمه پاکیزه را که آن قول حق و صدق است **کشجرة طیبة** مانند درخت پاکیزه نیکو منظر بنا برین کلمة طیبة

منصوب

منصوبست بجعل مقدر و مجموع جعل کلمه طیبه تفسیر ضرب الله مثلا است چنانچه در تفسیر کبیر از صاحب کشاف نقل کرده **اصلها**
ثابت بیخ آن شجره استوار و محکم باشد در زمین **وفرعها فی السماء** و طرف بالای آن شجره در
جانب آسمان کشیده شده باشد و این اشارت بارتفاع آن درخت است که دالست بر ثبات اصل و رسوخ
عروق و بعد آن از عفونات و قاذورات زمین که در خصوصیت میوه آن طیب الرائحه و پاکست **تؤتی**
اکلها میدهد میوه خود را **کل حین** در هر وقتی که خدای تعالی مقرر کرده که میوه بدهد
باذن ربها بفرمان پرورنده و خالق آن در معانی الاخبار از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که مراد از
شجره حضرت رسالت پناه است صلی الله علیه و آله و فرع آن یعنی اجلا آن علی بن ابی طالب علیه السلام و غصن و شاخ آن حضرت
فاطمه زهرا علیها السلم و میوه آن اولاد آنحضرت و اوراق شیعیان ایشان و بعد ازین فرمودند که مردی از شیعه چون میمیرد برگی
از آن درخت زایل میشود و چون یکی از ایشان متولد شود برگی از آن درخت بروید و در کمال الدین و تمام النعمه از حضرت صادق
علیه السلم روایت کرده که اصل شجر رسول الله است و فرع آن امیر المؤمنین و میوه آن حسنین و باقی ائمه از ولد امام حسین
و علیهم السلم شاخهای آن و شیعه ما برگ آن بخدا قسم که چون شخصی از شیعیان ما میمیرد هر آینه ساقط میگردد برگی از آن درخت
و اگر بپرسی که بعد ازین از تفسیر تؤتی اکلها کل حین از آنحضرت سوال کردم حضرت فرمود مراد از آن علم ائمه است که بیرون می آید بسوی
شما در هر سالی در هر راهی و در علی بن ابراهیم رحمه الله از حضرت ابی جعفر الباقر علیه السلم روایت کرده و معنی بذلک ما یفتون
الائمه شیعتهم فی کل حج و عمرة من الحلال و الحرام و در بصائر الدرجات از آنحضرت روایت کرده که هو ما یخرج من الامام من
الحلال و الحرام فی کل سنة الی شیعته و مفاد همه یکیست **ویضرب الله الامثال**
للناس و میزند خدای تعالی مثلها را برای مردمان **لعلهم یتذکرون**
تا آنکه دریابند حقیقت مثل را زیرا که در زدن مثل زیادتی پند و افهامست مثلها را برای مردمان **ومثل**
کلمة خبیثة و مثل سخن ناپاک که آن سخن باطل غیر حق است **کشجرة خبیثة**
مانند درخت ناپاکست چون درخت حنظل **اجتثت من فوق الارض**
برکنده شده باشد جثه آن از روی زمین بواسطه آنکه ریشه آن نزدیک بروی زمین است و بیخ آن در اعماق زمین
ندویده **ما لها من قرار** نیست مر آنرا ثباتی و استحکامی مرویست که مراد از شجره خبیثه مانند
شجره ملعونه بنی امیه اند و فی مجمع البیان عن ابی جعفر علیه السلم ان هذا مثل بنی امیه و در تفسیر عیاشی از حضرت صادق
علیه السلم روایت کرده که حق سبحانه و تعالی از آیه ضرب الله مثلا کلمة طیبة کشجرة طیبة تا آخر مثل زده اهل بیت پیغمبر خود را
و مثل زده برای اعدای اهل بیت پیغمبر خود باین آیه که مثل کلمة خبیثة کشجرة خبیثة تا آخر **یثبت الله** ثابت میگرداند
خدای تعالی **الذین امنوا** آنها را که ایمان آورده اند **بالقول الثابت** بسخنی که ثابت است

حجت و دلیل و قرار گیرنده است در دلها **فِی الْحَیٰوةِ الدُّنْیَا** در زندگانی دنیا **وَفِی الْآخِرَةِ**
و در ان سرای یعنی در قبر که منزل اول آخرتست چنانچه از ائمه هدی مرویست در کافی از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در ضمن حدیث
طولانی روایت کرده که چون مؤمن میرد او را در قبر گذارند قبر او را وسیع گردانند تا مد بصر او و دو فرشته قبر که نکیر و منکر ند
بقبر او در آیند و روح او را تا حقو او یعنی تهی گاه او در آرند یعنی روح مؤمن ببدن او تعلق فی الجمله غیر تام بخشند چنانچه کاتب الحروف
تحقیق این عقیده را در رساله مثالیه براو کرده و بعد ازین از او سؤال کنند که من ربک و ما دینک و من نبیک و من امامک مؤمن
در جواب گوید الله ربی و الاسلام دینی و محمد نبیی و علی امامی و مراد از قول ثابت که حق تعالی فرموده یثبت الله الذین آمنوا
بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا و فی الآخرة یعنی فی القبر این کلماتست که مذکور شد پس چون مؤمن در قبر جواب منکر و نکیر را
بطریق صواب باز دهد دریچه از بهشت در قبر او بگشایند تا نسیم بهشت بر او بوزد و تحفهای بهشت نزد او آورند و با او گویند
که خواب کن مانند خوابی که عروس در خوابگاه خود کند **وَیُضِلُّ اللّٰهُ الظّٰلِمِینَ** و فرو گذارد خدای تعالی
ستمکاران و کافران را و نظر لطف و توفیق از انها باز گیرد یا آنکه ظالمین را در آخرت از دار کرامت و بهشت دور
گرداند **وَیَفْعَلُ اللّٰهُ مَا یَشَاءُ** و میکند خدای تعالی آنچه میخواهد **أَلَمْ تَرَ** آیا نظر نکردی
ای محمد **إِلَی الَّذِینَ** بسوی آنانکه **بَدَّلُوا نِعْمَةَ اللّٰهِ کُفْرًا** تبدیل کردند شکر نعمت
خدای تعالی را بکفران نعمت در اصول کافی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که یعنی بها قریش قاطبة الذین
عادوا رسول الله و نصبوا له الحرب و جحدوا وصیه خواه ایشان بنو امیه و خواه بنو تیم و بنو عدی باشند لیکن قاضی بیضاوی
از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و از عمر خلیفه ثانی خود نقل کرده که این متبدلین دو قبیله اند از قریش فاجرترند از همه یکی
بنو المغیره و دیگری بنو امیه اما بنو المغیره شر ایشان در روز بدر کفایت شد و اما بنو امیه تا حال از عمر و مال متمتع اند سبحان الله
با وجود این نوع نقلها بنو امیه را خلیفه رسول خدا میدانند و کشته و کرده ایشان را مستحسن میشمارند هر چند قتل حضرت سید الشهدا
باشد و در اصول کافی از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که ما بال اقوام غیروا سنة رسول الله صلی الله
علیه و آله و عدلوا عن وصیه لا یتخوفون ان ینزل بهم العذاب ثم تلا هذه الآیة الم تر الی الذین بدلوا نعمة الله کفرا و احلوا قومهم
دار البوار ثم قال نحن النعمة التی انعم الله بها علی عباده و بنا یفوز من فاز یوم القیمة یعنی حضرت فرمود که چه بخاطر میرسد
اقوام را که تغییر دادند سنت پیغمبر خدا را و عدول کردند از وصی او نمیترسند ایشان که نازل کرده شود بر ایشان عذاب
پس این آیه را تلاوت کردند و بعد ازین گفتند که ما ییم آن نعمت خدا که عباد را بآن انعام کرده و رستگاری یابند بسبب ما
آنانیکه رستگاری یافتند در روز قیامت **وَأَحَلُّوا قَوْمَهُمْ** و فرود آوردند آن متبدلین اتباع
خود را **دَارَ الْبَوَارِ** بسرای هلاک **جَهَنَّمَ** عطف بیان دار البوار است یعنی آن دار البوار دوزخ است
یَصْلَوْنَهَا حال که چنین است ایشان داخل شوند کاسند دران **وَبِئْسَ الْقَرَارُ** و بد قرار گاهیست یعنی مقرّ است

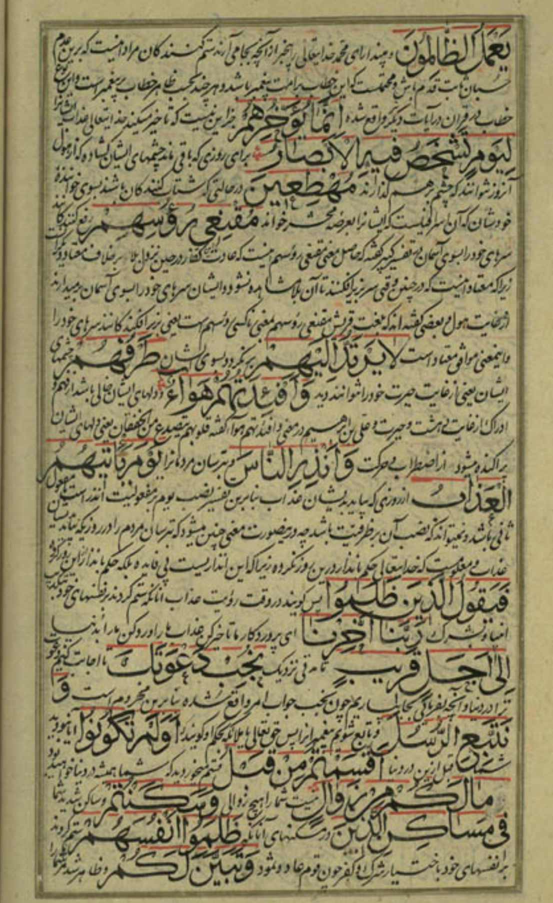
یعنی بد قرار گاهی است دوزخ **وَجَعَلُوا لِلّٰهِ أَنْدَادًا** و گردانیدند برای خدای تعالی شریکان در عبادت
لِیُضِلُّوا تا گمراه گردانند مردم را **عَنْ سَبِیلِهِ** از راه خدای تعالی که آن طریق توحید است **قُلْ**
تَمَتَّعُوا بگو ای محمد با ایشان که برخورید به مشتهیات خود و بعبادت اصنام **فَإِنَّ مَصِیرَکُمْ إِلَی**
النَّارِ پس بدرستی که بازگشت شما بآتش دوزخ است **قُلْ لِعِبَادِیَ الَّذِینَ آمَنُوا** بگو ای محمد
مر بندگان مرا که ایمان آورده اند **یُقِیمُوا الصَّلٰوةَ وَیُنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنٰاهُمْ**
امر در مقام محذوف است ای لیقیموا الصلوة و ینفقوا مما رزقناهم یعنی بگو ایشان را باید که اقامت کنند نماز را و باید که
نفقه دهند از آنچه روزی داده ایم ایشان را و این آیه مانند [illegible] است **سِرًّا وَعَلَانِیَةً**
نفقه دادن پنهان و نفقه کردن آشکارا بنا برین سرا و علانیة مفعول مطلق ینفقوا است ای و ینفقوا مما رزقناهم انفاق سر او
انفاق علانیة صاحب مجمع البیان انفاق را درین آیه حمل بر فرایض و نوافل کرده و گفته که سر او در نوافل است تا از تهمت ریا بری
باشند و علانیه در فرایض است تا از تهمت منع زکوة عاری گردند لیکن از حدیث اهل بیت علیهم السلام مستفاد میشود که مراد
ازین انفاق غیر زکوة مفروضه است چنانچه در حدیث سماعة بن مهران است که ان الله فرض فی الاموال حقوقا غیر الزکوة
وقد قال الله تبارک و تعالی و ینفقوا مما رزقناهم سرا و علانیة یعنی بدرستی که خدای تعالی مقرر کرده در اموال حقوقی غیر از زکوة
و تحقیق که خدای تعالی فرموده باید که نفقه دهند از آنچه عطا کرده ایم با ایشان **مِنْ قَبْلِ أَنْ یَأْتِیَ** پیش از آنکه بیاید
یَوْمٌ لَا بَیْعٌ فِیهِ روزی که در و خرید و فروخت نشود تا آنکه مقصر تدارک تقصیر خود به بیع و شرا تواند
کرد **وَلَا خِلَالٌ** و نیست دوستی گرفتن با هم تا آنکه دوست شفیع او شود پس در آنجا نفع میرساند انفاق
لوجه الله که در دنیا بعمل آورده باشند و بعد از بیان احوال سعدا و اشقیا چون سعادت بمعرفت خدای تعالی و شقاوت
بعدم معرفت حاصل است لهذا ختم وصف احوال سعدا و اشقیا بمعرفت الله کرده و دو نوع دلیل بر مطلب عظمی اقامت
نمود دلیل اول و ثانی فرمود **اللّٰهُ** ذات مستجمع جمیع صفات کمال **الَّذِی خَلَقَ السَّمٰوَاتِ**
وَالْأَرْضَ آنکسیست که بیافرید آسمانها و زمین را و چون سموات و ارض اصل و ملاک سایر دلایل است بنا برین این دو دلیل را
مقدم آورده و دلیل ثالث فرمود **وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً** و فرو فرستاد از جانب آسمان باران را **فَأَخْرَجَ**
بِهِ پس بیرون آورد بآن آب **مِنَ الثَّمَرَاتِ** از انواع میوه مراد از ثمرات اعم از میوه اشجار و حاصل زراعت است
رِزْقًا لَکُمْ حال که روزی شما باشد و بعضی گفته اند که من الثمرات مفعول اخرج است رزقا حال از آن
که رزقا مفعول مطلق اخرج باشد زیرا که اخرج بمعنی رزقت است ای فرزق به من الثمرات رزقا لکم و بعضی گفته اند که رزقا مفعول اخرج است
و من الثمرات بیان رزقست بنابر تقدیر که فاخرج به رزقا هو الثمرات و محتملست که رزقا منصوب بنزع خافض باشد ای للرزق لکم
یعنی بیرون آورد خدای تعالی بآن آب از انواع ثمرات بواسطه روزی دادن شما را دلیل رابع فرمود **وَسَخَّرَ لَکُمُ**

الفلک تا و مسخر گردانید برای انتفاع شما کشتیها را **لتجری فی البحر** تا بروند در دریا **بامره** بفرمان خدا تعالی زیرا که جریان کشتی بباد است و ایجاد کننده و محرک و جهنده باد خدا تعالی است دلیل خامس فرمود **وسخر لکم الانهار** و مسخر گردانید برای شما جویهای آب را که تا هر جا که خواهید آنها را جاری سازید دلیل سادس و سابع فرمود **وسخر لکم الشمس والقمر** و مسخر گردانید برای شما آفتاب و ماه را **دائبین** در حالتی که مستمرند در حرکت و سیر بر عادت خود بدون فتوری تا آنکه در روز بضوء آفتاب و در شب بنور ماه انتفاع برید دلیل ثامن و تاسع فرمود **وسخر لکم اللیل والنهار** و مسخر گردانید برای شما شب و روز را تا یکی خواب راحت کنید و در دیگری کسب معیشت نمائید دلیل عاشر فرمود **وآتیکم من کل ما سألتموه** و بداد شما را موافق مصلحت شما بعضی از هر چه سؤال کردید خدا تعالی قراءت مشهور باضافه لفظ کل است بما سألتموه و در مجمع البیان و در جوامع الجامع گفته که قراءت سیدین جعفر و قیس علیهما السلم بتنوین کل است و بنابرین کلمه ما در ما سألتموه محتملست که نافیه باشد و محل ما سألتموه نصب باشد بر حالیة یا بمعنی که و داد شما را از هر چیز حالکونی که شما سؤال کننده آنها نبودید و محتملست که ما موصوله باشد یعنی بخشید خدا تعالی بشما از هر چیزی آن چیز را که محتاج الیه شما بود و شما سؤال او بلسان حال کرده بودید اگر چه بلسان مقال از آن غافل و جاهل بودید **وان تعدوا نعمت الله** و اگر خواهید شما که تعداد کنید نعمت خدا تعالی را که بفضل خود بشما داده **لا تحصوها** نتوانید احصا انواع آن نمود تا بافراد آن چه رسد **ان الانسان لظلوم** بدرستیکه آدمی هر آینه کثیر الظلم است یا بمعنی که ظلم میکند در حق نعمت خدا تعالی که بازار آن شکر نمیکند **کفار** شدید الکفر است مر نعمت خدا تعالی را و بعضی گفته اند که مراد ازین آیه اینست که آدمی ظلوم است در حین شدت که جزع و فزع مینماید و شکوه میکند و کفار در نعمت است که آنرا جمع میکند و در راه خدا صرف نمیکند و بعد از ذکر دلایل وجود واجب الوجود حکایت میکند مبالغه ابراهیم علیه السلم را در انکار عبده اصنام و میفرماید **واذ قال ابرهیم** و یاد کن ای محمد چون گفت ابراهیم بعد از فراغ از اتمام بنا کعبه **رب اجعل هذا البلد امنا** ای پروردگار من بگردان این شهر مکه را امین از خرابی و قحط و غلا و اگر مراد اهل هذا البلد باشد معنی اینست که بگردان اهل مکه را امین از خوف و این دعا مستجاب شد چنانچه اگر کسی قاتل پدر خود را در آن مکان شریف ببیند متعرض او نشود و همچنین طیور در آنجا با مردم نزدیکی کنند و چون از آنجا بیرون روند دوری اختیار نمایند صاحب مجمع البیان در سوره البقره از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده که کسی که داخل حرم شود و پناه بران برد او امین خواهد بود از غضب و سخط خدا تعالی و طیور امین خواهند بود از اذیت مردم پوشیده نماند که در سوره البقره هذا بلدا امنا بطریق تنکیر واقع شده و درین سوره هذا البلد امنا بطریق تعریف و وجه این تغییر

نظر را جنس گفته اند که مراد از سؤال اول گردانیدن آن جا است از جمله بلادی که امون باشند از مکاره و مراد از ثانی ازاله خوف ازان گویا که هذا البلد اشارتست باینکه این جا می که دران خوفست ازاله آن خوف کن و امین گردان آنرا از مخاوف الخ و صاحب مجمع البیان گفته که نکره را چون مکرر گردانند و اعاده نمایند آن نکره معرفه میشود مانند قول خدا تعالی در آیه نور که فرموده مصباح المصباح فی زجاجة الزجاجة لهذا در سوره ابراهیم هذا البلد معرفه واقع شده پوشیده نماند که این توجیه وقتی صحیحست که نزول سوره بقره مقدم باشد بر نزول سوره ابراهیم و آنکه سوره ابراهیم مکیست غیر آیه الم تر الی الذین بدلوا نعمت الله کفرا تا قول او فبئس القرار که در باب مشرکین که در بدر کشته شدند نازل گردیده و سوره بقره مدنیست مگر آیه واتقوا یوما ترجعون فیه الی الله الآیه که در حجة الوداع بموضع منی نازل شد الله اعلم بحقایق کلامه **واجنبنی** و دور گردان مرا **وبنی** و اولاد صلبی مرا **ان نعبد الاصنام** از آنکه عبادت کنیم بتان را یعنی لطف و توفیق رفیق ما گردان تا از آن سبب اجتناب ما کرده و دعا و اجتناب از عبادت اصنام در بارهٔ خود و در بارهٔ اولاد صلبی خود که اسحق و اسمعیل اند با وجود آنکه انبیا عبادت اصنام نکرده اند از روی هضم نفس و اظهار حاجت بفضل و لطف خدا تعالی در همه حال و بعضی مفسرین که حمل ذریت مطلق ذریت کرده اند خواه صلبی و خواه غیر صلبی بر ایشان بحث کرده اند که ازینجا لازم می آید که حق سبحانه و تعالی که مجیب الدعوات است اجابت دعای پیغمبر خود ابراهیم نکرده باشد زیرا که کفار قریش همه از اولاد اسمعیل پسر ابراهیم اند و جواب این بحث از حدیث حضرت صادق علیه السلم که در تفسیر محمد بن مسعود عیاشی مذکور است مستفاد میگردد چه آنحضرت فرموده اند که حق تعالی حکم کرد ابراهیم که ولد خود اسمعیل را در مکه بگذارد و او امر نموده عمل نمود و دعا کرد که واجنبنی وبنی ان نعبد الاصنام پس عبادت نکرد احدی از اولاد اسمعیل بت را لیکن عرب عبادت اصنام کردند و جمعی از فرزندان اسمعیل گفتند که آن اصنام شفیعان ما خواهند بود و از آن کافر شدند اما عبادت اصنام نکردند و سفیان بن عیینه چون بنی را مطلق اولاد حمل کرده باین آیه استدلال نموده که اولاد اسمعیل هیچکدام صنم پرست نبوده اند بلکه ایشانرا سنگی بود که در دوران میگشتند و طواف آن مینمودند و آنرا دوار نام نهاده بودند و میگفتند که کعبه سنگی است و هر سنگی که ما نصب کنیم آن بمنزله سنگ کعبه است **رب** ای پروردگار من **انهن** بدرستیکه این اصنام **اضللن کثیرا** گمراه کردند بسیاری را یعنی سبب گمراهی جمع کثیری شدند **من الناس** از مردمان **فمن تبعنی** پس هر که تابع دین من شد پس بچسبد او را از امت خود **فانه منی** **ومن عصانی** و هر که عصیان ورزید او نافرمانی من کرد در اختیار شرک **فانک غفور رحیم** پس بدرستیکه تو آمرزنده مهربانی بنابرین مراد از عصیان غیر شرک خواهد بود و قاضی ناصر الدین بیضاوی عصیان را حمل باعم از شرک کرده گفته است و فیه دلیل علی ان کل ذنب فللّه ان یغفره حتی الشرک **ربنا** ای پروردگار ما **انی اسکنت من ذریتی** بدرستیکه من ساکن گردانیدم بعضی از فرزندان خود را بعضی گفته اند که مراد ازین بعض اسمعیل است یا اولادی که از وی بهم خواهند رسید

وصاحب مجمع البیان گفته لاخلاف ان ذریه اسمعیل علیه السلم مع ام او هاجر وعلی بن ابراهیم از حضرت امام محمد باقر علیه السلم روایت کرده که آنحضرت فرمود که نحن والله بقیة تلک العترة **بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ** بمکانی که زراعتی دران نیست که مراد ازان که معظمه است **عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ** نزدیک خانه تو که با عزت وحرمت است و بهتک حرمت آن جرأت ومهابت آن مرتبه است که جبابره را ازان خوف در دلهاست اگرچه دران حین که ابرهیم این دعا میکرد خانه در آنجا نبود اما چون یقین میدانست که در آنجا خانه بنا خواهد شد باعتبار ما یؤول الیه تعبیر ازان بیت نمود یا باعتبار ما کان که در اول خانه بوده وجبابره آنرا خراب کرده بودند یا آنکه حق تعالی آنرا در وقت طوفان باسمان برد **رَبَّنَا** ای پروردگار ما ذریت مرا درین مسکن ساکن گردانیدم **لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ** تا بپای دارند نماز را وعبادت کنند نماز بر این لیقیموا الصلوة متعلق باسکنت است **فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِنَ النَّاسِ** پس بگردان دلهای بعضی از مردمانرا یعنی دلهای مسلمانانرا **تَهْوِي إِلَيْهِمْ** میل کننده بسوی ایشان و در حدیث حضرت امام محمد باقر علیه السلم وارد شده که آنحضرت جمعی از اصحاب خود را مخاطب ساخته فرمودند که مراد ازین ناس همه مردم نیستند بلکه مراد از ین شما خواهید بود و مانند شما بدرستی که مثل شما در میان مردمان مثل موی سفید است که در گاو سیاه باشد یا مثل موی سیاه است که در گاو سفید باشد و در بصایر الدرجات از معویة بن وهب روایت کرده که من شنیدم که حضرت صادق علیه السلم میفرمودند که یا من خصّنا بالوصیّة واعطانا علم ما مضی وما بقی وجعل افئدة من الناس تهوی الینا وجعلنا ورثة الانبیاء یعنی ای کسی که مخصص گردانیده ما را بوصیت پیغمبر آخر الزمان صلوات الله علیه واله واعطا کرده ما را علم آنچه گذشته وآنچه می آید وگردانیده دلهای بعضی از مردمانرا که شیعیان ما باشند مایل بسوی ما وگردانیده ما را وارثان انبیا مرویست که قرائت امیر المومنین علیه السلم واهل بیت علیهم السلم تهوی الیهم بفتح واو است و بعضی بفتح واو بمعنی محبت است چنانچه میگوید بمعنی میل است و متعدیست تهوی بفتح واو بکلمه الی با آنکه آن متعدی بنفس است نه بحرف جر چنانچه گویند هویت فلانا ای احببته بجهت آنست که چون محبت لازم دارد شوق ومیل را پس بطریق تضمین معنی شوق ومیل متعدی بالی شده یا بمعنی که فاجعل افئدة من الناس تهوی شائقین او مائلین الیهم یعنی بگردان دلهای بعضی از مردمانرا دوست ایشان حالکونی که شایق ومایل باشند بسوی ایشان **وَارْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَرَاتِ** وروزی ده ایشانرا از انواع میوه ها در عوالی اللئالی از حضرت امام محمد باقر علیه السلم روایت کرده که حق تعالی دعای ابراهیم را اجابت نمود از آفاق انواع میوه ها بمکه میبرند و هرچه در بلاد شرق وغرب بهم رسد در مکه نیز بهم میرسد تا آنکه حکایت کرده اند که در یکروز در آنجا هم میوه بهاری و تابستانی وهم میوه پاییزی وزمستانی یافت میشود واز حضرت صادق علیه السلم روایت کرده که مراد از ثمرات ثمرات قلوبست که آن محبت است یعنی که دوستی ایشانرا در دلهای مردم مستقر گردانیم و در تفسیر علی بن ابرهیم نیز این حدیث مذکور است لیکن این معنی بنابر قرائت اهل بیت علیهم السلم که تهوی الیهم بفتح واو خوانده اند مکرر واقع میشود مگر

از ثمرات القلوب معنی دیگر غیر محبت خواسته شود **لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ** شاید که ایشان شکر نعمتهای الهی را بجا بیارند **رَبَّنَا إِنَّكَ تَعْلَمُ** ای پروردگار ما بدرستیکه تو میدانی **مَا نُخْفِي** آنچه را که پنهان میکنیم **وَمَا نُعْلِنُ** وآنچه را که آشکارا میسازیم **وَمَا يَخْفَى عَلَى اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ** وپوشیده نیست بر خدای تعالی هیچ چیزی **فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ** در زمین ونه در آسمان **الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَهَبَ لِي عَلَى الْكِبَرِ إِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ** کلمه علی در علی الکبر میتواند که بمعنی مع باشد یا بمعنی فی تا آنکه علی الکبر حال باشد یعنی شکر وسپاس خدای تعالی را که چنان خدایی را که بخشید مرا با وجود پیری و سن یأس یا در حال پیری ونومیدی از فرزند دو پسر یکی اسمعیل که در سن نود و نه سالگی حق تعالی بابرهیم داد ودیگری اسحق که در سن یکصد ودوازده سالگی با او عطا کرد **إِنَّ رَبِّي لَسَمِيعُ الدُّعَاءِ** بدرستیکه پروردگار من هرآینه شنونده واجابت کننده دعاست ودرین آیه اشعار است باینکه بخشیدن ولد مرا ابراهیم علیه السلم را بعد از دعا وسؤال آنحضرت بوده **رَبِّ اجْعَلْنِي مُقِيمَ الصَّلَاةِ** ای پروردگار من بگردان مرا بپای دارنده نماز یعنی ثابت قدم دار مرا در فعل نماز **وَمِنْ ذُرِّيَّتِي** وبگردان بعضی از فرزندان مرا نیز بپای دارنده نماز وثابت قدم در آن وچون حضرت ابرهیم بوحی الهی میدانست که بعضی از فرزندان او بحلیه ایمان آراسته خواهند بود بنابرین ومن ذریتی گفت یعنی بعضی **رَبَّنَا** ای پروردگار ما **وَتَقَبَّلْ دُعَاءِ** وقبول کن دعا مرا ومیتواند که مراد از دعا عبادت باشد یعنی قبول کن عبادت مرا **رَبَّنَا اغْفِرْ لِي** ای پروردگار ما بیامرز مرا از ارتکاب خلاف اولی **وَلِوَالِدَيَّ** وهم پدر ومادر مرا وبعضی ولابویّ قرائت کرده اند وچون طلب مغفرت از برای کفار وجهی ندارد از اینجا معلوم میشود که پدر ومادر ابرهیم مومن بوده اند چنانچه اجماع فرقه ناجیه است وآزر بت تراش یا عم آنحضرت بوده یا جد مادری او وتعبیر عم وجد باب در کلام فصحای عرب کثیر الورود است وآنچه در روضه کافی از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده که وقع آزر بامه فعلقت بابراهیم علیه السلم بطریق تقیه خواهد بود چنانچه مولانا محمد امین استرابادی رحمه الله تعالی تصریح برین کرده وحدیث روضه کافی با توجیه ملا محمد امین در سوره انعام در تفسیر آیه واذ قال ابرهیم لابیه آزر مذکور شد ودر تفسیر عیاشی از احدهما علیهما السلم روایت کرده که مراد از والدین ابرهیم آدم وحواست ومرویست که قرائت اهل بیت علیهم السلم ولولدیّ است یعنی اسمعیل واسحق عن جابر قال سالت ابا جعفر علیه السلم عن قول الله ربنا اغفر لی ولوالدیّ قال هذه کلمة صحّفها الکتّاب وانما کان ربنا اغفر لی ولولدیّ وعلی بن ابرهیم روایت کرده که انما نزلت لولدیه اسمعیل واسحق ووجه طلب مغفرت برای این دو پیغمبر همان وجه طلب غفرانست برای خود **وَلِلْمُؤْمِنِينَ** وبیامرز مر مومنینرا **يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ** روزی که ثابت گردد حساب یا در روزیکه قائم شوند اهل حساب که آن روز قیامتست وبجهت تسلیه خاطر مظلومین میفرماید که **وَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غَافِلًا عَمَّا**



يعمل الظالمون و مپندار اى محمد خدا تعالى را بيخبر از آنچه بجا مى آرند ستم كنندگان مراد اينست كه برين علم
ثبات قدم باش و محتملست كه اين خطاب به امّت پيغمبر باشد و هر چند بحسب ظاهر خطاب به پيغمبر است و اين نوع
خطاب در قرآن در آيات ديگر واقع شده **انّما يؤخّرهم** جز اين نيست كه تاخير ميكند خدا تعالى عذاب ايشان را
ليوم تشخص فيه الابصار براى روزى كه باقى ماند چشمهاى ايشان گشاده كه از هول
آن روز نتوانند كه چشم بر هم گذارند **مهطعين** در حالتى كه شتابان كنندگان باشند بسوى خواننده
خود و آن اسرافيلست كه ايشان را بعرصه محشر خواند **مقنعى رؤسهم** رفع كنندگان
سرهاى خود را بسوى آسمان و در تفسير كبير گفته كه حاصل معنى مقنعى رؤسهم اينست كه عادت كفار در حين نزول بلا بر خلاف معتاد و ...
زيرا كه معتاد اينست كه در چنين وقتى سر بزير افكنند تا آن بلا را مشاهده نشود و ايشان سرهاى خود را بسوى آسمان برميدارند
از غايت هول و بعضى گفته اند كه بلغت قريش مقنعى رؤسهم معنى ناكسى رؤسهم است يعنى بزير افكنندگان سرهاى خود را
و اين معنى موافق معتاد است **لا يرتدّ اليهم** برنگردد بسوى ايشان **طرفهم** چشمهاى
ايشان يعنى از غايت حيرت خود را نتوانند ديد **و افئدتهم هواء** و دلهاى ايشان خالى باشند از فهم و
ادراك از غايت دهشت و حيرت و على بن ابرهيم در معنى و افئدتهم هواء گفته قلوبهم يتصدع من الخفقان يعنى دلهاى ايشان
پراكنده ميشود از اضطراب و حركت **و انذر الناس** و بترسان مردمان را **يوم يأتيهم**
العذاب از روزى كه بيايد بديشان عذاب بنابرين تفسير نصب يوم بر مفعوليت انذر است مفعول
ثانى باشد و بعضى گفته اند كه نصب آن بر ظرفيت باشد چه در اينصورت معنى چنين ميشود كه بترسان مردم را در روزى كه بيايد بديشان
عذاب و معلومست كه خدا تعالى حكم بانذار در آن روز نكرده زيرا كه اين انذاريست بى فايده بلكه حكم بانذار از آن روز كرده
فيقول الذين ظلموا پس گويند در وقت رؤيت عذاب آنانكه ستم كردند بر نفسهاى خود بتكذيب
انبيا و شرك **ربّنا اخّرنا** اى پروردگار ما تاخير كن عذاب ما را و در گذار ما را ابد
الى اجل قريب تا مدتى نزديك **نجب دعوتك** تا اجابت كنيم دعوت
ترا در دنيا و آنچه بفرمائى بجا آريم چون نجب جواب امر واقع شده بنابرين مجزوم است **و**
نتّبع الرسل و تابع شويم پيغمبران را پس حق تعالى يا ملائكه بحكم او گويند **اولم تكونوا** آيا نبوديد
شما **اقسمتم من قبل** قسم ميخورديد كه شما هميشه در دنيا خواهيد بود پيش از اين در دنيا
ما لكم من زوال نيست شما را هيچ زوالى **و سكنتم** و ساكن شديد شما
فى مساكن الذين در مسكنهاى آنانكه **ظلموا انفسهم** ستم كردند
بر نفسهاى خود باختيار شرك و كفر چون قوم عاد و ثمود **و تبيّن لكم** و ظاهر شد مر شما را

بمشاهده

بمشاهده و خرابى منازل ايشان بنزول عذاب **كيف فعلنا بهم** چه كرديم ما با ايشان و چه نوع
ايشان را مستاصل و مساكن ايشان را خراب و ابتر گردانيديم **و ضربنا لكم الامثال**
و زديم براى شما مثلها در بيان احوال ايشان و بيان كرديم كه آن گروه معذبه مستاصله مانند شما بودند در اختيار كفر و در
استحقاق عذاب تا شما از آن متعظ شويد و پند گيريد و مع هذا متعظ نشديد و پند نگرفتيد و بعد از اين بواسطه تسليه خاطر
مبارك حضرت رسالت پناه صلى الله عليه و آله بيان مكر كفار سابق و دفع آن از انبيا ما تقدم ميكند و ميفرمايد كه
و قد مكروا مكرهم و بتحقيق پيش از اين كافران حيله كردند نهايت حيله در ابطال حق و استقرار
باطل چنانچه مشركين زمان تو در باره تو مكر كردند و ترا از مكر ايشان مصون و محفوظ داشتيم **و عند الله**
مكرهم اى عند الله جزاء مكرهم يعنى نزد خدا تعالى است جزاء مكر و حيله ايشان بنابرين مضاف
محذوفست **و ان كان مكرهم لتزول منه الجبال** كلمه ان بمعنى ما
نافيه است اى و ما كان مكرهم لتزول منه الجبال يعنى و نبود مكر ايشان با وجود عظمت و شدت تا بحدى كه زايل گردد از آن
مكر كوهها پس چگونه توانند كه باين مكر دلايل و حجج انبيا را كه اقوى و احكم از جبالست بر هم زنند و محتملست كه كلمه ان وصلى باشد
باين تقدير كه و ان كان مكرهم معدّا لتزول منه الجبال يعنى مكر كردند ايشان و نفعى بران مترتب نشد اگرچه بود مكر ايشان آماده شده
تا آنكه زايل شود از آن كوهها و بعضى كلمه ان را مخففه از مثقله گرفته اند و تقدير كلام را چنين گفته اند كه انّهم مكروا الزلزلة
ما هو كالجبال و كسائى بفتح لام اول و ضم لام ثانى خوانده تا آنكه ان مخففه از مثقله باشد و لام مفتوحه فارقه باشد ميان ان مخففه
از مثقله و غير آن على بن ابرهيم روايت كرده كه و ان كان مكرهم اى و ان كان مكر بنى فلان عياشى از جميل بن دراج روايت
كرده كه من از حضرت صادق عليه السلم شنيدم كه در تفسير و ان كان مكرهم لتزول منه الجبال فرمودند و ان كان مكر بنى العباس بالقائم
لتزول منه قلوب الرجال و محمد بن عياشى از حضرت امير المؤمنين عليه السلم روايت كرده كه چون نمرود خواست كه خدا را
در آسمان ببيند فرمود چهار بچه نسر آوردند و آنرا تربيت كردند تا آنكه بزرگ شدند پس تابوتى فرمود ساختند و شخصى را در آن
تابوت جا دادند و در وسط تابوت چوبى نصب كردند و در بالاى آن چوب پارچه گوشتى تعبيه نمودند پس آن نسور
از اشتياق گوشت به پرواز آمدند تا آنكه كوه بلند از نظر آن شخص غايب گرديد و از آن جهت خوف عظيم در دل آن شخص
جاگير شد و از اينست كه حق تعالى ميفرمايد و ان كان مكرهم لتزول منه الجبال و در مجمع البيان آورده كه در قرائت شاذه
از حضرت امير المؤمنين عليه السلم روايت كرده اند و ان كان مكرهم را و ان كاد مكرهم قرائت ميكرد و الله اعلم
فلا تحسبنّ الله مخلف وعده رسله اى فلا تظن ان الله عزّ اسمه
مخلف رسله ما وعدهم به من النصر و الظفر بالكفار يعنى گمان مكن كه خدا تعالى خلاف كننده است رسل خود را در آنچه وعده
داده ايشان را از آن كه آن ظفر و نصرتست بر كفار بنابرين وعده كه مفعول ثانيست مقدم شده اشعار بر آنكه خدا تعالى خلف

وعده را صلا میکنند و هرگاه خلاف وعده در حق احدی نکند یقین که در حق رسولان نیز نخواهد کرد إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ
بدرستی که خدای تعالی غالبست ذُو انْتِقَامٍ خداوند انتقامست که کینه اولیا را از اعدا میکشد
يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ در روزیکه تبدیل
کرده شود زمین بغیر زمین و آسمانها بغیر آسمانها بنابرین تقدیر یوم تبدل الارض ظرف انتقام خواهد بود و محتملست که بدل یوم
یاتیهم العذاب باشد و ایضا محتمل است که اذکر در اینجا مقدر باشد ای اذکر یوم تبدل الارض یعنی یاد کن ای محمد چنین روز را و بعضی
گفته اند که لا یخلف وعده که از فلا تحسبن الله مخلف وعده اخذ میتوان کرد مقدر است و یوم متعلق باشد ای لا یخلف
وعده یوم تبدل الارض و نمیتواند که متعلق باشد بقول خدای تعالی که فرموده مخلف وعده زیرا که در نحو مقرر شده که ما قبل ان عمل در ما بعد
آن نمیتواند کرد پوشیده نماند که ظاهر ازین آیه اینست که مراد از تبدیل تغیر ذات ارض باشد یا امری دیگر چنانچه در تفسیر این آیه
در احادیث اهل بیت علیهم السلم متکثر الورود است که زمین در روز قیامت متبدل میشود بنان نقی یا کرده که خلایق از آن میخورند
تا فارغ از حساب حق تعالی فرموده و ما جعلناهم جسدا لا یاکلون الطعام و این معنی عامست چه در دنیا و چه در آخرت در تفسیر عیاشی
از ابرش کلبی روایت کرده که او گفت که من بحضرت امام محمد باقر علیه السلم گفتم که چنین بمن رسیده که تو در تفسیر این آیه یوم تبدل
الارض غیر الارض گفته که در آن روز زمین متبدل میشود بنان حضرت فرمود صدق و تبدل الارض خبزة نقیة فی الموقف
یاکلون منها پس ابرش خنده کرده گفت در روز موقف خلایق بچنان بحال خود مشغولند که فرصت خوردن نان داشته باشند
حضرت فرمود خلایق در کدام ازین دو منزل مشغولتر و حالشان بدتر است آیا در جهنم وقتی که معذب باشند یا در موقف
ابرش گفت در جهنم پس حضرت فرمود وای بر تو حق تعالی در بیان حال اهل جهنم چنین فرموده که لآكلون من شجر من زقوم فمالئون
منها البطون ثم انهم لشاربون علیه من الحمیم فشاربون شرب الهیم و همچنین آنحضرت فرمودند که ان الله عز و جل خلق ابن
آدم اجوف لا بد له من الطعام والشراب اهم اشد شغلا یومئذ ام فی النار فقد استغاثوا والله عز و جل یقول و ان
یستغیثوا یغاثوا بماء کالمهل و در روضه کافی روایت کرده که نافع غلام عمر بن الخطاب که مانند صاحبش دشمن علی و
و اهل بیت نبوت بود وقتی با هشام بن عبد الملک حج میگزارد در بین اثنا حضرت امام محمد باقر علیه السلم را در رکنی از ارکان
مکه دید با ازدحام عظیم که بر سر آنحضرت شده بود از هشام پرسید که یا امیر المؤمنین این شخص که خلایق بر او جمع شده اند
کیست هشام گفت این پیغمبر اهل کوفه محمد بن علیست نافع گفت مرا سؤال چند است که جواب آنرا بجز نبی یا وصی نبی
یا فرزند نبی کسی دیگر نداند شاهد باش که من آن سؤالات را از او خواهم پرسید هشام گفت بپرس شاید تو او را بآن
سؤالات خجل سازی پس نافع صبار بخدمت آنحضرت شتافت و گفت ای محمد بن علی بدانکه من عالمم بآیات کتب سماوی
و دانسته ام حلال آن کتب و حرام آنرا مرا سؤالی چند است که جواب آنرا یا پیغمبر باید بگوید یا وصی او یا فرزند او حضرت سر
مبارک خود را برداشت و فرمود هر چه خواهی سؤال کن پس سؤالی چند کرد و جواب آنرا شنید و خائب و خاسر گردید

از جمله آن سؤالات و اجوبه آن یکی جواب سؤالی بود که ابرش کلبی از حضرت پرسیده بود و کیفیت وقتی که نافع مانند ابرش گفت که خلایق
در جهنم مشغول ترند حضرت فرمود قال الله و نادی اصحاب النار اصحاب الجنة ان افیضوا علینا من الماء او مما رزقکم الله پس معلوم شد که
در جهنم با وجود شغل عذاب سؤال از طعام و شراب کنند در موقف حساب بطریق اولی طالب آن خواهند بود و نافع نزد هشام آمد و
گفت او دانا ترین خلایقست بی شبهه و پسر رسول خدا است و سزاوار است اصحاب آنحضرت که او را پیغمبر بگویند و در تهذیب الاحکام
از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده که مراد از تبدیل ارض و سموات اینست که مبدل میشود زمین و آسمان بزمین و آسمان نقره و
در اخبار عامه از حضرت امیر المؤمنین علیه السلم روایت کرده اند که تبدیل زمین بزمین نقره خواهد شد و سماء آسمان از طلا و در صحیحین است
که یحشر الناس علی ارض بیضاء نقیة و ثویر بن ابی فاخته از حضرت امام زین العابدین علیه السلم روایت کرده که تبدیل ارض بزمینی
خواهد شد که کسب کرده نشده باشد در آن گناهی و در آن زمین نه کوه باشد نه گیاه مانند آن زمین که بار اول بسط آن کرده بود و
و بعضی از متاخرین معاصرین حفظهم الله تعالی در مقام تطبیق احادیث مذکوره چنین گفته که محتملست که حدیث نقره
اشارت بجماعتی از معذبین باشد و حدیث ابن ابی فاخته در بیان حال مؤمنین باشد غیر زمین محشر و محتملست که حمل آن بر تقیه کنند
زیرا که در کتب عامه از ابن مسعود و انس روایت کرده اند که یحشر الناس علی ارض بیضاء لم یخطئ علیها احد خطیئة و در کتاب خصال از
حضرت ابو جعفر الباقر علیه السلم روایت کرده که آنحضرت فرمودند که بخدا قسم که بعد از دخول اهل بهشت به بهشت و اهل
دوزخ بدوزخ هر آینه ایجاد کند خدای تعالی خلقی را که نه مذکر باشند و نه مؤنث عبادت خدای تعالی کنند و او را یگانه و بی همتا دانند
و تعظیم نمایند او را و بیافریند خدای تعالی زمینی که ایشان را بردارد و آسمانی که ایشان را سایه کند زیرا که حق تعالی فرموده یوم تبدل الارض
غیر الارض و السموات و این حدیث نیز بیان حال زمینی است غیر زمین محشر و آنچه حضرت فرموده تبدل الارض خبزة نقیة
آن بیان حال زمین محشر است پس منافی میان این دو حدیث نخواهد بود والله اعلم بحقائق کلماته و کلمات اولیائه
وَبَرَزُوا و ظاهر شوند خلایق از قبرهای خود لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ برای مجازات و
مجازات خدای یگانه و قهر کننده و این کلام باعتبار توصیف خدای تعالی بقهار دالست بر صعوبت آن روز
وَتَرَى الْمُجْرِمِينَ و می بینی تو گناهکاران را که مشرکانند يَوْمَئِذٍ در آن روز مُقَرَّنِينَ
در حالتی که بسته شده باشند باهم باعتبار مشارکت در اعتقادات باطله و مذاهب کاسده فِي الْأَصْفَادِ
در غلها و بندها سَرَابِيلُهُم مِّن قَطِرَانٍ حالکونکه پیراهنهای ایشان از قطرانست و قطران
روغنی است سیاه بدبو که آتش بسرعت تمام در آن شعله ور گردد و این قطران را بر بدن اهل جهنم مالند و در بدن ایشان مانند
پیراهن گردد و تفاوت میان قطران دنیا و قطران آخرت همان تفاوت میان آتش دنیا و آتش آخرتست نعوذ بالله
منه و جمعی از قراء قطران خوانده اند بتنوین قطر و آن که قطر بمعنی نحاس یا صفر گداخته باشد و آن بمعنی منتهی در حرارت و علی
بن ابرهیم از حضرت امام محمد باقر علیه السلم روایت کرده که قطران هو الصفر الحار المذاب بقول الله انتهی حره و بعضی از عرفا

معاصرین گفته اند که بنا بر حدیث بر قرات جمعی است که قطران مثنون هر دو خوانده اند که قطر بمعنی صفر حار داب باشد
وان بمعنی منتهی در حرارت و معنی آیه چنین است که پیراهن ایشان از صفر گرم گداخته است که در نهایت گرمی و حرارت باشد
وَتَغْشَىٰ وُجُوهَهُمُ النَّارُ و بپوشد روهای ایشان را آتش دوزخ بجهت آنکه بان وجوه متوجه
حق نشده اند لِيَجْزِيَ اللَّهُ متعلق است بامر مقدر ای یفعل بهم ذلک لیجزی الله یعنی میکند خدای تعالی با مجرمین
آنچه مذکور شد تا آنکه جزا دهد خدای تعالی كُلَّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ هر شخصی را جزای آنچه
کسب کرده و بعمل آورده إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ بدرستیکه خدای تعالی زود حساب کننده است
مشغول نسازد او را حساب شخصی از حساب دیگری هَٰذَا این قرآن یا این سوره بَلَاغٌ لِلنَّاسِ
کافیست مر مردمان را در موعظه وَلِيُنْذَرُوا بِهِ عطف است بر محذوف باین تقدیر که هذا بلاغ للناس
لینصحوا ولینذروا به یعنی این قرآن بس است مر مردمان را در موعظه تا نصیحت کرده شوند و تا بیم داده شوند بان وَ
لِيَعْلَمُوا و تا بدانند بعد از تأمل در آیات آن أَنَّمَا هُوَ إِلَٰهٌ وَاحِدٌ اینکه او معبود یکتا و یگانه بی همتاست
وَلِيَذَّكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ و تا پند پذیر شوند صاحبان عقل صافی از شائبه وهم و با
ایستند از آنچه باعث عذاب و هلاک ایشانست

سورة الحجر مكية وهي تسع وتسعون آية

الجزء الرابع عشر

بسم الله الرحمن الرحیم

الٓرٰ ای پیغمبر آخر الزمان قسم که تِلْكَ این آیات که می آید آيَاتُ الْكِتَابِ
آیتهای این سوره است وَقُرْآنٍ مُبِينٍ و آیتهای قرآنیست که بیان کننده و تمیز دهنده راه حق است
از راه باطل رُبَمَا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ كَانُوا مُسْلِمِينَ
بعضی گفته اند که چون کلمه لو بعد از فعلی واقع شود که مفاد آن تمنی باشد آن حرف مصدریست و مدخول خود را بمصدریت فرو
می آرد چنانچه درین آیه کلمه لو بعد از یود واقع شده که آن افاده تمنی میکند بنابرین تقدیر آیه چنین است که ربما یود الذین
کفروا کونهم مسلمین درین صورت لو کانوا مسلمین بتقدیر مصدریت مفعول یود است یا بمعنی که بسا که آرزو کنند در قیامت
آنانکه کافر شدند بودن خود را از اهل اسلام و بعضی کلمه لو را از برای تمنی اخذ کرده اند و حرف مصدری نمیدانند گفته اند
که مفعول یود محذوف است باین تقدیر که ربما یود الذین کفروا الاسلام و بنابرین لو کانوا مسلمین حکایت ارزوداد ایشان میکند

و دال بر مفعول محذوفست قرات عاصم ربما بتخفیف باست و اگرچه حق رب مقترن بما کافه آنست که داخل بر ماضی شود و در آنجا
داخل بر مضارع شده زیرا که مضارع و مترقب در اخبار الهی حکم ماضی متحقق الوقوع دارد پس گویا که داخل ماضی شده و فی الحدیث
اذا کان یوم القیمة نادی مناد من عند الله لا یدخل الجنة الا مسلم فیومئذ یود الذین کفروا لو کانوا مسلمین یعنی چون
ظاهر شود روز قیامت ندا کننده از جانب الله ندا کند که داخل بهشت نمیشود مگر کسی که مسلمان باشد پس در آنروز آرزو کنند
کافران که کاشکی ما مسلمان میبودیم و داخل بهشت میشدیم و محتملست که این تمنی در حین رجعت باشد چنانچه بعضی علما در کتاب
رجعت از حضرت امیر المؤمنین علیه السلم روایت کرده اند که اذا خرجت انا و شیعتی و خرج عثمان بن عفان و شیعته و نقتل بنی امیه فعند ذلک
یود الذین کفروا لو کانوا مسلمین حکایت نعثل یهودی نعثل شخصی بود در مدینه لحیانی و عثمان را بجهت آنکه او نیز لحیانی بود و ریش دراز داشت
نعثل میگفتند چنانچه از عایشه منقولست که در حق عثمان میگفت اقتلوا نعثلا قتل الله نعثلا بنابرین و نقتل بنی امیه عطف بیان عثمان خواهد
بود یعنی و قتی که بیرون آئیم من و پیروان من یا بمعنی که رجعت کنیم در دار دنیا و بیرون آید و رجعت کند عثمان بن عفان و پیروان او
که آن نعثل بنی امیه است پس در نزد رجعت آرزو کنند کافران و پیروان نعثل که کاشکی ما مسلمان و از پیروان امیر المؤمنین علیه السلم
میبودیم ذَرْهُمْ بگذار ای محمد این کافران را در دار دنیا که يَأْكُلُوا بخورند آنچه خواهند وَيَتَمَتَّعُوا
و برخوردار باشند بدنیای خود وَيُلْهِهِمُ الْأَمَلُ و مشغول گرداند ایشان را آرزوی بیهوده ایشان از مستعد
شدن راه آخرت و از آماده ساختن زاد آن راه فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ پس زود باشد که دانند
بدی اعمال خود را و وقتی که جزای اعمال را ببینند مشاهده کنند وَمَا أَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا وَ
لَهَا كِتَابٌ مَعْلُومٌ و جمله مستثنی که و لها کتاب معلوم است صفت قریه واقع شده یعنی هلاک
نکردیم ما هیچ یک از اهل قریه را مگر آنکه ایشان موصوف بودند باینکه مر ایشان را است اجلی مقدر مکتوب در لوح المحفوظ اگرچه اصل در مقام
عدم ادخال واو است چنانچه حق تعالی در آیه دیگر فرموده و ما اهلکنا من قریة الا لها منذرون لیکن صاحب کشاف تصریح کرده که ادخال
واو تاکید لصوق او و تبیان میان صفت و موصوف در آورد و قاضی ناصر الدین بیضاوی گفته که چون صورت جمله و لها کتاب معلوم
مشابه بصورت جمله حالیه است و توهم حالیت در جمله مسطور میرود و در جمله حالیه واو می آرند پس بواسطه تاکید لصوق جمله صفتی بموصوف واو
درین جمله داخل کرده مَا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجَلَهَا پیشی نمیگیرد هیچ امتی هلاک خود را
وَمَا يَسْتَأْخِرُونَ ای و ما یستاخرون عنه یعنی و باز پس نمیمانند از آن اجل و چون مراد
از امت قوم است لهذا ضمیر راجع بامت را واو جمع یستاخرون مذکر آورده و حاصل کلام آنست که نباید کفار از مهلت یافتن
در عذاب استیصال مغرور شوند که آن عذاب بوقت خود بر ایشان نازل خواهد شد نه از آن وقت پیشتر ماند و نه از آن پس ماند
وَقَالُوا و گفتند کافران از طریق سخریه و استهزا و ندا کردند پیغمبر صلوات الله علیه و آله يَا أَيُّهَا
الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ ای آنکسی که نازل گردانیده شده بر او قرآن

إنك لمجنون ❁ بدرستی که تو هر آینه دیوانه‌ و در دعوی رسالت و نزول قران باشند دیوانگان حرف بی
لو ما تأتينا ای هلا تاتینا یعنی چرا نمی آری بما بالملائكة یا فرشتگان را تا تصدیق تو کنند
و گواهی دهند بر حقیت نبوت و رسالت تو یا تا عذاب کنند ما را بواسطه تکذیبی که ترا میکنیم إن كنت
من الصادقين ❁ اگر باشی تو از راست گویان در دعوی رسالت و در نزول عذاب بر مکذبین
پس حق تعالی در رد ایشان گوید ما ننزل الملائكة فرو نفرستیم ما فرشتگان را
إلا بالحق مگر فرستادنی که متلبس باشد بحق یعنی بر وجهی که مقدر است و حکمت و مصلحت مقتضی آنست و بعضی گفته‌اند
که مراد از حق موتست یعنی نفرستیم ما فرشتگان را مگر برای حق که آن موتست و میفرستیم ایشان را تا قبض ارواح
خلایق کنند و بعضی گفته‌اند که مراد از حق وحی باشد وما كانوا إذاً منظرين ❁ جواب
شرط محذوفست باین تقدیر که ولو نزلنا الملائکة ما کانوا اذاً منظرین یعنی و اگر بفرستیم ما فرشتگان را نباشند این کفار در آن
هنگام مهلت داده شدگان بلکه همان ساعت قبض ارواح ایشان کنند و این تعجیل اهلاک مقتضی مصلحت الهی نیست
چه در صلب ایشان اهل ایمان بودیعه گذاشته شده فان منکم و من ورائکم من سبقت کلمته الله بایمان و یا معذب
میسازند ایشان را بانواع عذاب إنا نحن نزلنا الذكر بدرستی که ما نازل کردیم ذکر را
که قرانست وإنا له لحافظون ❁ و بدرستی که ما مر آن ذکر را نگهبانیم از تغییر و تبدیل و از زیادتی
و نقصان بعضی که قایل بعدم تغییر در قران شده‌اند باین آیه استدلال کرده‌اند پوشیده نماند که این آیه وقتی
دلیل انجا حجت میشود که مراد از حفظ حفظ از تغییر و تبدیل باشد چنانچه در ترجمه آن دانستی و بعضی از مفسرین معنی این آیه را
چنین گفته‌اند ای صانه و حفظه من ان یقدر احد من الخلق علی معارضته یعنی محفوظ داشته خدایتعالی قرانرا از این که احدی
از خلایق قادر باشند بر معارضه آن و ایضا تمامیت استدلال بنابر آنست که ضمیر له در وانا له لحافظون راجع
بذکر باشد و محتملست که راجع شود بمنزل الیه یعنی بپیغمبر که از نزلنا مستنبط میگردد چنانچه فرا که یکی از رؤسای اهل عربیت
است گفته که ضمیر له راجع به پیغمبر است و معنی چنین میشود که نازل کردیم ما قرانرا برای پیغمبر آخر الزمان علیه و آله صلوات الله
الملک المنان و بدرستی که ما مر آن پیغمبر را هر آینه نگهبانیم و نمیگذاریم که ضرر احدی باو رسد و مع هذا فاضل جلیل نبیل
ملا خلیل مد الله ظلال افاداته در کتاب مستطاب کافی گفته که استدلال بر عدم تغییر قران باین آیه نیکست چه این
آیت بلفظ ماضی است و در سوره مکیه است و بعد ازین سوره سوره بسیار نازل شده در مکه چه جای مدینه پس دلالت
نمیکند بر محفوظ بودن جمیع قران و ایضا حفظ قران دلالت برین نمیکند که نزد همه کس محفوظ باشد چه میتواند که نزد امام
زمان و جمعی که صاحب سر او اند محفوظ باشد پوشیده نماند که وجه اول باینکه اصل استدلال نیکست چنانچه بر
اذکیا ظاهر است و صاحب مجمع البیان در فواتح آن کتاب گفته که جمعی از اصحاب ما و قومی از حشویه عامه روایت کرده‌اند

که در قران

که در قران تغییر و نقصان واقع شده و اما صحیح از مذهب اصحاب ما خلاف اینست که اصلا در قران تغییر و نقصان بوقوع نیامده و سید مرتضی
رضی الله عنه نیز نصرت این مذهب کرده زیرا که قومی از اصحاب حدیث درین باب نقل اخبار ضعیفه کرده‌اند و گمان کرده‌اند که
آن اخبار بمرتبه صحت رسیده لهذا قایل بتغییر و تبدیل قران شده‌اند و باین اخبار ضعیفه نمیتوان ترک امری کرد که صحت آن قطعی
و جزمی باشد و آن عدم تغییر و نقصان در قرانست و فاضل جلیل فرموده که احادیث صحاح از طرق خاصه و از طرق عامه که دلالت بر
اسقاط بسیاری از قران دارد بکثرت بحدی رسیده که تکذیب جمیع آنها جرأتست و حکایت احراق عثمان مصحف ابی بن کعب و مصحف
عبد الله بن مسعود را مشهورست و با وجود اینها دعوی اینکه قران همین است که در مصاحف مشهوره است خالی از اشکالی نیست
و بعضی از عزه معاصرین حفظهم الله تعالی در کتاب وافی گفته که میتواند بود که اصل قران همین باشد که مقرر و محفوظ است و آنچه ساقط شده
معانی و تفسیر آیات قرآنی باشد که آن نیز بطریق وحی بر پیغمبر صلوات الله علیه و آله نازل گردیده و لهذا در بعضی احادیث مجموع قران بتفسیر
شده و صدوق رضی الله عنه در اعتقادات خود فرموده که آن زواید ساقطه از جمله احادیث قدسیه است و فخر رازی در تفسیر
کبیر گفته که قاضی یعنی قاضی ابو بکر باقلانی باین آیه نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون احتجاج کرده بر فساد قول گروهی از امامیه که قایلند بحصول
زیادتی و نقصان در کلام الهی زیرا که در این صورت قران محفوظ نخواهد بود و حال آنکه این آیه مصرحست بر محفوظ بودن قران و بعد
ذکر این احتجاج گفته که این استدلال ضعیف است چه آن گروه امامیه را میرسد که بگویند هرگاه ما قایل باشیم بحصول زیادتی و
نقصان در قران ممکنست که این آیه و انا له لحافظون نیز از زیادتیها باشد که داخل قران گردیده و ثبوت آن اثبات هذا المطلوب بهذه
یجری مجری اثبات الشیء بنفسه و انه باطل کاتب الحروف گوید که این جواب اضعف از استدلال است بلکه باطلست زیرا که جمعی از امامیه
رضوان الله علیهم که بحصول زیادتی و نقصان در آیات قرانی قایل شده‌اند ماخذ و ملاک قول ایشان احادیث اهل بیت
نبوتست و هر جا که نصی و تصریحی از حدیث وارد شده باشد حکم بزیادتی و نقصان آن میکنند نه آنکه بطریق احتمال و تخمین مطلق
اوهام را و جواب استدلال قاضی را بفضل الله تعالی بوجه اتم بیان کردیم و الله ولی التوفیق ولقد أرسلنا
و هر آینه بتحقیق فرستادیم ما رسولان خود را بنا برین مفعول ارسلنا رسلا است که محذوف شده من
قبلك پیش از تو ای محمد في شيع الأولين ❁ در گروه پیشینیان شیع جمع شیعه است
و شیعه فرقه را گویند که متفق باشند در مذهبی و مشتق است از شاعه او اتبعه و گفته‌اند که اصل شیعه از شیاعست و شیاع هیزم
خرد را گویند که بسبب آن آتش بر هیزمهای کلان افتد و بر عاقل لبیب وجه مناسبت اطلاق شیعه بر پیروان اهل بیت علیهم السلم
بنا برین اصل ظاهر است زیرا که اهل خلاف بسبب آزاریکه بر شیعیان اهل بیت میرسانند مستوجب آتش دوزخ شده‌اند
پس شیعه اهل بیت که جمعی قلیلند سبب آتش سوختن جمع کثیری شده‌اند چنانچه هیزم خرد باعث سوختن هیزم کلان میگردد
وما يأتيهم اگرچه کلمه ما درینجا داخل فعل مضارع شده اما مراد حکایت حال ماضیست یعنی و نیامده بود بدیشان
من رسول هیچ پیغمبری إلا كانوا به يستهزئون مگر آنکه بودند از روی جهل و

لیکن که با آن پیغمبر استهزا میکردند واین آیه بجهت تسلی خاطر مبارک حضرت است که از ایذای قوم غمگین نگردد زیرا که انبیاء سابق نیز باین مصیبت مبتلا بودند **كَذَٰلِكَ** همچنانکه درآوردیم دعوت رسل را در دلهای کافران گذشته بتوسط آن رسل باینمعنی که القاء آن دعوت در دل ایشان کردیم و فهمانیدیم حقیقت آنرا بایشان وآن کافران قبول نکردند وایمان نیاوردند همچنین **نَسْلُكُهُ** درمی آریم ذکر را که قرآنست **فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ** در دلهای گناهکاران کافران زمان تو **لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ** حالکونی که ایشان باوجود این القاء وافهام ایمان نمی آورند بآن قرآن بنابرین تفسیر ضمیر نسلکه راجع بذکرست که مراد از آن قرآن مجید است و مؤید این ارجاع ضمیر است در لایؤمنون به که مرجع آن نیز ذکر است و بعضی گفته اند که ضمیر نسلکه راجع باستهزاست باینمعنی که چنانچه خطور دادیم استهزا انبیاء را در دل کافران سابق همچنین درمی آریم او را در دل کافران و بعضی گفته اند که این دلیلست برآنکه باطل را خداتعالی در دل مبطلین درمی آورد و چون فساد این کلام لفظا و معنی ظاهر است لهذا در مجمع البیان فرموده که والاول هو الصحیح **وَقَدْ خَلَتْ سُنَّةُ الْأَوَّلِينَ** ای وقد مضت سنة الله تعالی فی الاولین یعنی بتحقیق گذشت سنت خدایتعالی در پیشینیان و آن سنت سنت اهلاک حق تعالی است مرکذبین رسل را یا خذلان حق تعالی ایشان را و در مجمع البیان آیه وقد خلت سنة الاولین را بدون حذف و اتصال الیخین بیان کرده که بتحقیق گذشت طریقه امم متقدمه که آن دعوت رسالت مر ایشانرا بکتاب الهی وقبول نمودن ایشان وتکذیب نمودن مر آن رسل را **وَلَوْ فَتَحْنَا عَلَيْهِم بَابًا مِّنَ السَّمَاءِ** واگر بگشاییم بر این کفار دری از ابواب آسمان **فَظَلُّوا فِيهِ** پس باشند ایشان که همه روز در آن باب **يَعْرُجُونَ** بالا روند بسوی آسمان و مشاهده کنند ملکوت سموات را و بعضی ضمیر فظلوا را راجع بملائکه داشته اند باینمعنی که اگر فتح کنیم ما بر کفار دری از آسمان و بنمائیم بایشان بوسیله آن در راه آسمان را پس ملائکه صعود کنند همیشه بر آسمان و آن کفار این آیت ظاهره را مشاهده کنند **لَقَالُوا** هر آینه از غایت عناد گویند که **إِنَّمَا سُكِّرَتْ أَبْصَارُنَا** جز این نیست که بربسته شده است دیده های ما یعنی چشم بندی کرده اند **بَلْ نَحْنُ قَوْمٌ مَّسْحُورُونَ** بلکه ما گروهی جادو کرده شده گانیم و بتحقیق محمد ما را جادو کرده و چیزی که در خارج وجود ندارد و محض خیالست در نظر ما موجود مینماید **وَلَقَدْ جَعَلْنَا فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا** و هر آینه بتحقیق گردانیدیم در آسمان بجهت دوازده کانه را و بعضی گفته اند که مراد از بروج کواکبست و در اخبار اخیار علیهم السلام آمده که آفتاب سیصد و شصت برج است که هر روز بر یک برجی از آن برجها برمی آید و وسعت هر برجی مانند وسعت جزیره از جزایر عربست پوشیده نماند که شمس در هر برجی از بروج دوازده گانه سی روز است تقریبا پس هر روز در حصه از برج حرکت میکند و آن حصه را نیز برج اطلاق میتوان کرد و بنابرین هر برجی منقسم بسی برج میشود و دوازده سی سیصد و شصت است پس باین اعتبار

برج است که شمس را سیصد و شصت برج است **وَزَيَّنَّاهَا** و زینت دادیم آسمانها را بکواکب نیره و یا زینت دادیم آن بروج را باشکال و هیئات خوش آینده **لِلنَّاظِرِينَ** برای نظر کنندگان تا آنکه بسبب آن راه برند بوحدت و قدرت صانع آنها **وَحَفِظْنَاهَا** و حفظ کردیم ما آسمانها را **مِن كُلِّ شَيْطَانٍ رَّجِيمٍ** از هر شیطان رانده شده از صعود بآسمان تا نتوانند که تصرف در آن نمایند و از احوال آن مطلع گردند **إِلَّا مَنِ اسْتَرَقَ السَّمْعَ** استراق سمع گوش فرا داشتن است برای شنیدن چیزی و کلمه الا استثنا منقطع است یعنی لیکن شیطانی که خواست خود را نزدیک آسمان برساند و گوش فرا دارد تا کلام ملائکه را بشنود و از حوادث آینده مطلع گردد **فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ مُّبِينٌ** پس از پی درآمد آن شیطان مسترق را بعد از ظهور کوکب محمدی صلوات الله علیه و آله شعله آتش ظاهر و ممنوع گشت از رسیدن بقرب آسمان و شنیدن زمزمه ملائکه و مطلع شدن بر احوال و حقایق عالم کونی شهب اطلاق بر شعله آتش کنند و بر کواکب نیز اطلاق کنند بواسطه لمعانی که در کواکبست و در امالی صدوق از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که ابلیس لعین همیشه آسمانها را میشکافت و خود را بدرجات آسمان میرسانید و بعد از ظهور حضرت عیسی علیه السلام از عروج سموات ثلث ممنوع گردید و بعد از تولد حضرت ختمی پناه صلی الله علیه و آله از عروج جمیع سموات محجوب گردید و شیاطین را بانزال شهب از نزدیک شدن بآسمان دور کردند و چون قریش هرگز انزال شهاب را ندیده بودند باینمعنی را حمل نمودند بظهور قیامتی که از اهل کتب سماوی شنیده بودند و عمرو بن امیه با ولید بن مغیره چنانچه در تفسیر علی بن ابراهیم است بروسای قریش گفت که آنچه ساقط میشود نجومی باشد که در لیالی ساقی دشت بان راه می برید یقین وقت انهدام بنیان عالم و قیام قیامت است و اگر غیر آن نجوم ساقط گردد این دلیل بر حدوث حادثه ایست که در عالم بظهور آمده و آن ظهور وجود باجود حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله بود **وَالْأَرْضَ مَدَدْنَاهَا** و زمین را پهن گردانیدیم والارض منصوبست بفعل مقدر که مددناها مفسر آن و دال بر آنست ای مددنا الارض مددناها **وَأَلْقَيْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ** و انداختیم ما در زمین کوههای بلند استوار **وَأَنبَتْنَا فِيهَا** و رویانیدیم یعنی آفریدیم در زمین یا در کل واحد از زمین و رواسی **مِن كُلِّ شَيْءٍ مَّوْزُونٍ** از هر چیزی مستحسن خوب چنانچه میگویند که این کلام موزونست یعنی کلامیست مستحسن بطباع عست یا مراد اینست که آفریدیم از هر چیزی سنجیده شده مانند طلا و نقره عن ابی جعفر علیه السلام فی قوله وانبتنا فیها من کل شیء موزون فان الله تبارک و تعالی انبت فی الجبال الذهب والفضة والجوهر والصفر والنحاس والحدید والرصاص والکحل والزرنیخ واشباه ذلک ولا تباع الا وزنا ظاهر این حدیث دلالت دارد بر آنکه ضمیر فیها در وانبتنا فیها راجع برواسی است چنانچه در تفسیر گفته که ان الضمیر فی قوله وانبتنا فیها یحتمل ان یکون راجعا الی الارض وان یکون راجعا الی الجبال الرواسی **وَجَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ** و گردانیدیم برای انتفاع شما در زمین یا در جبال یا کل واحد هر دو اسباب

معیشت و زندگانی را وَمَن لَّسْتُمْ لَهُ بِرَازِقِینَ معطوف بر معایش است یعنی قرار دادیم
برای شما از آنکه نیستید شما آنرا روزی دهندگان بلکه ما روزی دهنده اویم مانند عبید و اماء و عیال و خدمتکاران یا اکثر حیوانات
داخل کنند باید که تعبیر از آن بکلمه من که موضوع برای ذوی العقولست بطریق تغلیب باشد وَإِن مِّن شَیْءٍ کلمه ان
نافیه است یعنی و نیست هیچ چیزی إِلَّا عِندَنَا خَزَائِنُهُ مگر آنکه هست نزد ما خزینهای او از
آن چنانچه علی بن ابراهیم آورده که الخزائن الماء الذی ینزل من السماء فینبت لکل ضرب من الحیوان ما قدر الله لها من الغذاء
و در روضة الواعظین گفته که روی جعفر بن محمد عن ابیه عن جده علیهم السلام انه قال فی العرش تمثال جمیع خلق الله من البر و البحر و هذا
تاویل قوله و ان من شیء الا عندنا خزائنه بنابر حدیث محتملست که مراد از خزائن عالم مثال باشد که در آن عالم صور جمیع آنچه
خدای تعالی خلق کرده موجود است و تفصیل این کلام در رساله مثالیه این بی بضاعت مثبت است و ممکنست که خزائن عبارت
باشد از آنچه مکنونست بطریق اجمال و کلیت در لوح قضا که محفوظ از تبدیلست و بر وجه تفصیل و جزئیت در لوح قدر که محل
محو و اثباتست وَمَا نُنَزِّلُهُ و نازل نگردانیم یعنی ایجاد نکنیم آن چیز را إِلَّا بِقَدَرٍ مَّعْلُومٍ
مگر باندازه که معلومست نزد ما وَأَرْسَلْنَا الرِّيَاحَ و فرستادیم بادها را لَوَاقِحَ آبستن کنندگان
مر درختان را بمیوه‌های رنگارنگ بنابرین لواقح بمعنی ملقح است و اگر لواقح را باصل خود واگذارند که معنی حوامل است که لاقح
القحت الناقة او الحملت معنی چنین باشد که فرستادیم بادها را آبستن بسحاب قطره فَأَنزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ
مَاءً پس فرو فرستادیم ما از آسمان باران را فَأَسْقَيْنَاكُمُوهُ پس خورانیدیم شما را از آن آب
وَمَا أَنتُمْ لَهُ بِخَازِنِينَ و نیستید شما مر آن آب را نگاه دارنده و بیرون آورنده از آنها
بنگاه دارنده و ذخیره کننده در چاهها و غدران بلکه موجد و حافظ آن قدرت کامله ماست وَإِنَّا لَنَحْنُ نُحْيِي
وَنُمِيتُ و بدرستی که ما هر آینه زنده میکنیم و میمیرانیم خلایق را نه غیر ما و تکریر ضمیر برابطه افاده حصر است وَنَحْنُ
الْوَارِثُونَ و ماییم وارثان یعنی باقی ماندگان بعد از فنا و هلاک همه خلایق وَلَقَدْ عَلِمْنَا
و هر آینه بتحقیق دانسته ایم ما الْمُسْتَقْدِمِينَ مِنكُمْ پیشی گیرندگان از شما را در ولادت و وفات
یا در اسلام و جهاد و سایر عبادات وَلَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَأْخِرِينَ و هر آینه دانسته ایم
واپس ماندگان از شما را در ولادت و وفات یا در اسلام و جهاد و سایر عبادات و در سبب نزول این آیه چند وجه گفته اند از جمله
آن وجوه یکی اینست که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله ترغیب مینمود مردم را که در صف اول نماز کنند و میفرمود که خیر صفوف
الرجال اولها و شرها آخرها و خیر صفوف النساء آخرها و شرها اولها و ایضا میفرمودند که ان الله و ملائکته یصلون علی
الصف المقدم بنابرین مردم مبادرت میکردند و ازدحام در الصف اول میرسانیدند و چون منازل بنو عذره از مسجد دور افتاده
بود متصور نمیشد که خود را در الصف اول برسانند بخدمت حضرت آمده گفتند یا رسول الله اگر اجازت فرمایی سراهای خود را

و در جوار مسجد سراها بخریم تا آنکه فضیلت نماز صف اول همیشه دریابیم پس حق سبحانه و تعالی این آیه را نازل گردانید بنابرین حاصل معنی آنست
که ما نیات مردم را میدانیم جزای مردم بر حسب نیات ایشان میدهیم خواه پیشی گرفته باشند در صف اول و خواه
واپس مانده باشند احتیاج بفروختن منازل نیست وَإِنَّ رَبَّكَ و بدرستی که پروردگار تو ای محمد
هُوَ يَحْشُرُهُمْ او جمع میکند نه غیر او خلایق را و زنده میسازد بعد از اماته ایشان بجهت مجازات و مکافات
إِنَّهُ حَكِيمٌ بدرستی که اوست راست گفتار و درست کردار عَلِيمٌ دانای پنهان و آشکار
وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ و هر آینه بتحقیق آفریدیم ما آدم را مِن صَلْصَالٍ از گل آب
چنانچه علی بن ابراهیم گفته من صلصال الماء المتصلصل بالطین و اکثر مفسرین گفته اند که صلصال طین یابس است که از غایت
یبوست چون چیزی بر آن زنند آواز دهد مِّنْ حَمَإٍ مَّسْنُونٍ از جنس گل سیاه رنگ منتن
متغیر شده از طول مجاورت با آب وَالْجَانَّ خَلَقْنَاهُ و پدر جن را که نام او جان است بیافریدیم آنرا
مِن قَبْلُ پیش از آفریدن آدم مِن نَّارِ السَّمُومِ از آتش سوزنده یعنی که عنصر نار در پیکر او غالب بود
از عناصر دیگر چنانچه در پیکر عجیب آدم عنصر خاک غالبست علی بن ابراهیم در تفسیر خود آورده که جان پدر ابلیس است و بعد از این گفته که جن از فرزندان
جانند و بعضی از ایشان مؤمن شده و بعضی کافر و در میان ایشان ادیان مختلفه یافت میشود از یهودیت و نصرانیت و شیاطین
از فرزندان ابلیس اند و در میان ایشان مؤمن بهم نمیرسد مگر یک شخص که نام او هام بن هیم بن لاقیس بن ابلیس است که او بمجلس
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله آمد و چون حضرت شکلی عجیب و صورتی مهیب دید فرمود تو کیستی که باین ترکیب ظاهر شده گفت
من هام بن هیم بن لاقیس بن ابلیسم من با قابیل بودم وقتی که هابیل را کشت و توبه و اسلام من در دست نوح بود و با او در کشتی
بودم و در خدمت ابراهیم بودم هنگامی که او را بآتش انداختند و او را عتاب کردم بجهت دعای بدی که بقوم خود کرده بود
و با موسی بودم وقتی که حق تعالی فرعون را غرق کرد و بنی اسرائیل را نجات داد و همچنین با هود بودم در آنوقت که بقوم خود دعای
بد کرد و با صالح بودم و ایشان را از دعای بد کردن بر قوم خود عتاب و سرزنش مینمودم و کتب سماوی را خواندم و همه مرا بشارت
بوجود با جود تو میدادند و انبیا سلام میرسانیدند بتو و جمیع میگفتند که تو افضل و اکمل پیغمبرانی پس التماس دارم که آنچه نازل شده بر تو
از جانب الله بر من تعلیم کنی حضرت متوجه امیر المؤمنین علیه السلام شده فرمود که معلم این حبیب ما باش و تعلیم کن او را
گفت من هرگز اطاعت نکرده ام و نمیکنم مگر نبی یا وصی نبی را این شخص کیست حضرت فرمود برادر و وصی و وزیر
و وارث علی بن ابی طالب ام گفت اینچنین است و من نام نامی او را در کتب سماوی یافته ام پس حضرت امیر معالم دین را
باو تعلیم کرد و او در لیلة الهریر در جنگ صفین بملازمت حضرت رسید و در کتاب حیوة الحیوان از حدیث بروایتی
معلوم میشود که مراد از قول خدای تعالی که فرموده و الجان خلقناه ابلیس است و متواند که لفظ جان مشترک باشد
بر ابلیس اطلاق کنند و بر پدر جن نیز اطلاق کنند والله اعلم بحقایق الامور وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ

یاد کن ای محمد آنرا که گفت پروردگار تو مر فرشتگان را إِنِّي خَالِقٌ بدرستیکه من آفریننده ام بَشَرًا آدمی را یعنی
آدم صفی الله را مِنْ صَلْصَالٍ از گل و آب آمیخته مِنْ حَمَإٍ از گل سیاه مَسْنُونٍ
متغیر شده و بدبو فَإِذَا سَوَّيْتُهُ پس چون راست کنم صورت او را وَنَفَخْتُ فِيهِ
مِنْ رُوحِي و بدمم در او یعنی و در آورم در وی از روحی که من او را برگزیدم و اینجا در کردم و تفضیل دادم بر جمیع ارواح
مقدسه و همچنین از اضافه روح بنفس او تعالی شأنه ظاهر میگردد فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ
امر است از وقع یقع یعنی پس بیفتید ای ملائکه برای او سجده کنندگان سجده تعظیم فَسَجَدَ
الْمَلَائِكَةُ پس سجده کردند فرشتگان كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ
تاکید بر تاکید است یعنی همه ایشان بالتمام سجده کردند و میتواند که کلهم تاکید باشد و اجمعون حال باشد نه تاکید بر تاکید یعنی
که پس سجده کردند ملائکه همه ایشان حالکونی که مجتمع بودند دفعة واحدة إِلَّا إِبْلِيسَ مگر شیطان که متمنی بکارش شد
أَبَىٰ ابا کرد و قبول ننمود از روی کبر أَنْ يَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ اینکه باشد با سجده
کنندگان و از جمله ایشان و وجه استثناء ابلیس از ملائکه با وجود آنکه از جمله ملائکه نیست در سوره بقره مذکور شده و محتملست که الا
ابلیس استثناء منقطع باشد یعنی پس سجده کردند ملائکه همه ایشان یکبار لیکن ابلیس لعین سرباز زد از اینکه باشد با سجده کنندگان
قَالَ يَا إِبْلِيسُ گفت خدای تعالی ای ابلیس مَا لَكَ أَلَّا تَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ
کلمه ما مبتداست و لک خبر آن ای ای غرض لک فی ان لا تکون مع الساجدین یعنی چه غرض است ترا در اینکه نمی باشی
تو با سجده کنندگان قَالَ گفت ابلیس لَمْ أَكُنْ نیستم من و صحیح نیست مرا لِأَسْجُدَ اینکه
سجده کنم لام لاسجد برای تاکید نفی است لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مِنْ صَلْصَالٍ مر آدمی را که آفریده تو
او را از گل و آب آمیخته یا از گل خشک آواز دهنده که آن مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ از گل سیاه
بدبوی متغیر شده است یعنی او را از عنصر خاک ظلمانی کثیف و مرا از عنصر آتش نورانی لطیف خلقت کرده پس چگونه لطیف نورانی
سجده کند کثیف ظلمانی را و ندانست ابلیس که تفاضل در دین و کمال ملکوتست نه در اصل و نسب قَالَ گفت خدای تعالی مر ابلیس را که
فَاخْرُجْ مِنْهَا پس بیرون رو از بهشت یا از آسمان یا از زمره ملائکه فَإِنَّكَ رَجِيمٌ
پس بدرستیکه تو دور کرده شده از خیر و کرامت و رانده شده از استراق سمع در معانی الاخبار از عبد العظیم بن
عبد الله الحسنی روایت کرده که او گفت من شنیدم از ابو الحسن علی بن محمد العسکری علیهما السلم که میفرمود معنی الرجیم
انه مرجوم باللعن مطرود من الخیر لا یذکره مؤمن الا لعنه و ان فی علم الله السابق اذا خرج القائم علیه السلم لا یبقی مؤمن فی زمانه الا
رجمه بالحجارة کما کان قبل ذلک مرجوما باللعن وَإِنَّ عَلَيْكَ اللَّعْنَةَ إِلَىٰ يَوْمِ الدِّينِ
و بدرستیکه بر تو است دوری از رحمت تا روز جزا یعنی تا روز قیامت لعنت معنوی و در قیامت بعذاب قَالَ گفت ابلیس

رَبِّ ای پروردگار من چون مرا بیرون کردی فَأَنْظِرْنِي إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ
پس مهلت ده مرا تا روزی که مردم برانگیخته شوند غرض ابلیس آن بود که هرگز نمیرد چه میدانست که بعد از بعث موت نیست
و حق تعالی اجابت او بهمین معنی نکرده و قَالَ گفت در جواب او که فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ پس بدرستیکه تو
از مهلت دادگانی إِلَىٰ يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ تا روز وقت دانسته شده و آن آخر ایام تکلیف
و انقراض خلایق است در نفخه اولی و در حدیث حضرت صادق علیه السلم وارد شده که مراد از یوم وقت معلوم قیام قائم
و قائم آل محمد صلوات الله علیهم در ارض کوفه آن لعین را گردن خواهد زد قَالَ رَبِّ گفت ابلیس ای پروردگار من بِمَا
أَغْوَيْتَنِي کلمه با میتواند که با قسمی باشد و میتواند که با سببی باشد و کلمه ما مصدریست که مدخول خود را بمصدر
فرو آورد ای باغوائك ایای یعنی قسم باغوای تو مرا یا بسبب اغوای تو مرا یعنی بسبب نومید ساختن تو مرا از رحمت خود یا بسبب
دور کردن تو مرا از جنت پس معلوم شد که مراد از اغوا اضلال بمعنی گمراه کردن نیست زیرا که ساحت الهی از آن مبراست بنابر
آنکه با بما اغویتنی با قسمی باشد استدلال کرده اند باین آیه که قسم بافعال الله منعقد میشود لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ
فِي الْأَرْضِ هر آینه زینت دهم بطلان و عصیان را برای آدمیان در زمین وَلَأُغْوِيَنَّهُمْ
أَجْمَعِينَ و هر آینه گمراه گردانم همه ایشان را بسوی باطل إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ
الْمُخْلَصِينَ مگر بندگان ترا از جمله ایشان که خالص گردانیده شده اند یعنی خدای تعالی خالص گردانیده
ایشان را برای عبادت خود و طاهر گردانیده ایشان را از شوائب نقصان و کید من بر ایشان اثر نمیکند قَالَ گفت خدای تعالی که
هَٰذَا این اخلاص یا طریق مخلصین صِرَاطٌ عَلَيَّ ای صراط حق علی ان اراعیه یعنی راهیست که سزاوارست بر من
که رعایت آن کنم و بعضی از قراء صراط علیٌّ برفع علی که مشتق از علوست خوانده اند باینمعنی که این اخلاص راهیست موصوف
بر بلندی مرتبه مُسْتَقِيمٌ راست و اصلا انحرافی در آن نیست و سالک خود را بمنزل یقین میرساند و در
المحدثین در باب فیه نکت و نتف من التنزیل کافی در مقام ذکر احادیثی که دال اند بر تغیر و تبدیل کلمات قرآنی و آیات وحیانی که در شان
ائمه معصومین علیهم السلم نازل شده آورده که عن احمد بن مهران عن عبد العظیم عن هشام بن الحکم عن ابی عبد الله علیه السلم قال هذا
صراط علی مستقیم پس ظاهر از سوق این باب اینست که حضرت در این حدیث اشارت بقرائت اهل بیت علیهم السلم
و تصحیف دیگران کرده فرموده باشد که صراط در این آیه مضاف است بنام نامی و اسم گرامی امیر المؤمنین علیه الصلوة
و السلم باینمعنی که این اخلاص یا طریق مخلصین راه علی است که مستقیم است و اعوجاجی ندارد و نیز در کافی از [illegible]
و مفاخر امام محمد باقر علیه السلم روایت کرده که علی هو الصراط المستقیم و مطابق این قرائت از علمای عامه نیز منقولست
چنانچه در کتاب طرائف آورده که حافظ محمد بن مؤمن شیرازی باسناد خود نقل از قتاده کرده که حسن بصری این آیه را صراط
علی مستقیم باضافه صراط بعلی علیه السلم قرائت میکرد پس من پرسیدم از حسن بصری که در این صورت معنی آیه چیست

حق گفت معنی اینست که هذا طریق علی بن ابی طالب علیه السلم و دینه مستقیم فاتبعوه و تمسکوا به فانه واضح لا عوج فیه و صاحب
مجمع البیان گفته که قرائت صراط علیٌ برفع که با خود از علو و شرف باشد مروی از حضرت صادق علیه السلم است و بعضی اجله
معاصرین در ترجمه کتاب کافی گفته که میتواند که حدیث حضرت صادق علیه السلم بیان قرائت مشهوره باشد زیرا که مراد
از صراط راه اعتراف بربوبیت رب العالمین است که مقتضی پیروی امام عالم بجمیع احکام است بعد این احتمال عدم بطلان سوق
باب مذکور ظاهر و باهر است و حمل حدیث کافی بقرائت رفع علی نیز بعید است چنانچه این حمل از کلام بعضی دیگر از
اهل عصر استفاده میگردد **ان عبادی** و بدرستی که بندگان من **لیس لک علیهم**
سلطان نیست مر ترا بر ایشان تسلطی در روضه کافی روایت کرده که حضرت صادق علیه السلم
ابو بصیر را مخاطب ساخته فرمودند که ای با محمد حق سبحانه و تعالی شما را در کتاب خود در آیه ان عبادی لیس لک علیهم سلطان
ذکر کرده بعد از ین فرمودند که والله ما اراد بهذا الا الائمة علیهم السلم و شیعتهم بنا برین مراد از عباد مخلصین خواهد بود
پس این آیه مقید بقول شیطان است که در ضمن استثنا گفته بود که الا عبادک منهم المخلصین **الا من اتبعک**
من الغاوین مگر آن کسی را که متابعت تو کند از گمراهان که دست تسلط تو بر ایشان دراز است
پوشیده نماند که نظم این آیه مغایر نظم آیه سابقه است که حق تعالی بزبان ابلیس فرموده لاغوینهم اجمعین الا عبادک
منهم المخلصین زیرا که آنچه در آیه سابقه مستثنی منه واقع شده درین مستثنی واقع شده و بالعکس عباد مخلصین درین آیه
مستثنی منه و مقدم واقع شده بخلاف در آیه سابقه که مستثنی و موخر واقع شده تا آنکه اشارت بتعظیم مخلصین باشد
زیرا که تصریح بتقدیم مفید تعظیم است بعضی از نحاة شرط کرده اند که باید مستثنی اقل باشد از مستثنی منه چنانچه
گویند جائنی القوم الا زیدا که زید مستثنی فردیست از افراد قوم مستثنی منه و اقل از انست و این آیه دلالت بر
بطلان شرط مذکور میکند زیرا که اگر این شرط صحیح باشد لازم می آید تناقض در دو استثنا که درین دو آیه واقع شده
یکی در آیه و لاغوینهم اجمعین الا عبادک منهم المخلصین و دیگر در آیه ما نحن فیه که تصدیق قول ابلیس است چه بنا برین شرط لازم
که عباد غاوین که در آیه سابقه مستثنی منه واقع شده اکثر باشد و درین آیه که مستثنی واقع شده اقل باشد پس معلوم
شد که اقل بودن مستثنی بنظر بمستثنی منه لازم نیست و آنچه لازم است در استثنا شمول مستثنی منه است مر مستثنی
و غیر آنرا هر چند اکثر افراد مستثنی منه را استثنا نموده داخل مستثنی کرده باشند **و ان جهنم**
لموعدهم و بدرستیکه دوزخ هر آینه وعده گاه ایشانست **اجمعین** همه ایشان
لها سبعة ابواب مر دوزخ را هفت در است بنا بر آنکه اهل جهنم هفت فرقه اند از بعضی
احادیث مستفاد میشود که مراد از باب معنی حقیقی باب است و از بعضی دیگر معلوم میشود که مراد از باب طبقه و درجات است
محمد بن مسعود عیاشی از ابو بصیر در حدیث مضمر روایت کرده که باب اول جهنم برای دخول زریق است که مراد از ان ...

و باب ثانی برای حبتر که ثانیست و ثالث برای ثالث و رابع برای معویه و خامس برای عبد الملک و سادس برای عسکر بن هوسر
و سابع برای ابو سلامه و در کتاب خصال آورده که حضرت صادق از پدر بزرگوار خود امام محمد باقر و آنحضرت از جد خود امام زین العابدین
علیهم الصلوة و السلم روایت کرده که مر آتش دوزخ را هفت باب است یک باب برای دخول فرعون و هامان و قارون است و باب
برای دخول مشرکین و کفار که بقدر چشم بر هم زدنی ایمان بخدا تعالی نیاورده باشند و باب ششم برای دخول بنی امیه خاصه و باب
هفتم برای دخول جمعی که با ما دشمنی کرده باشند و با ما محاربه نموده باشند محمد بن فضیل زرقی گوید که بعد از این حدیث از حضرت
صادق پرسیدم که آنچه از جد خود روایت کردید که باب ششم برای دخول بنی امیه است آیا درین باب مشرکین امیه گروه
داخل میشوند یا مسلمین ایشان حضرت فرمودند لا ام لک آیا نشنیدی تو که برای مطلق مشرکین و کفار خواه بنی امیه باشند
و خواه غیر ایشان بابی علیحده است پس این باب برای دخول جمعی از ایشانست که ادراک اسلام کرده باشند مانند ابو سفیان
و معویه و آل مروان و در مجمع البیان از حضرت امیر المومنین علیه السلم روایت کرده که مراد از ابواب جهنم طبقات است
چنانچه آنحضرت دست مبارک خود را بر بالای دستی دیگر گذاشتند و فرمودند که طبقات جهنم هر کدام بالای طبقه
دیگر است مشابه آنکه دستی بالای دستی دیگر باشد اسفل آن طبقات جهنم است و بالای آن لظی و بالای آن حطمه و بالای
آن سقر و بالای آن جحیم و بالای آن سعیر و بالای آن هاویه و فی حدیث آخر ان الابواب اطباق بعضها فوق بعض و ان الله وضع
الجنان علی العرض و وضع النیران بعضها فوق بعض فاسفلها جهنم و فوقها لظی و بیان طبقات کرده چنانچه در حدیث
سابق مذکور شد و از روایت کلینی معلوم میشود که اسفل طبقات هاویه و اعلا آن جهنم است و از این حدیث ظاهر شد
که چنانچه جهنم را بر کل طبقات اطلاق میکنند بر طبقه واحده نیز اطلاق مینمایند و در تفسیر علی بن ابراهیم از حضرت ابو جعفر
الباقر علیه السلم روایت کرده که آنحضرت در تفسیر لها سبعة ابواب فرمود که آنچه بما رسیده اینست که جهنم را هفت
درجه باشد اعلا آن جحیم است و ثانی لظی و ثالث سقر و رابع حطمه و خامس هاویه و سادس سعیر و سابع جهنم و از این حدیث
نیز اطلاق جهنم بر هر دو معنی ظاهر میشود **لکل باب** مر هر دری را **منهم** از برای تعین
شیطان و گمراهان **جزء مقسوم** جزویست قسمت کرده شده که صاحب هر طبقی از ان جز
مدخل دوزخ در آیند چنانچه از احادیث سابقه معلوم شد و بعد از ذکر وعید در مقام وعده میفرماید که **ان المتقین**
بدرستیکه پرهیزگاران از متابعت شیطان در کفر و فواحش **فی جنات و عیون**
در بوستانها اند و در چشمها از آب و خمر و عسل و فرشتگان بایشان میگویند **ادخلوها** در آئید درین جنات
بسلام ای سالمین عن الافات یعنی حالکونی که سالم باشید از جمیع آفات **امنین**
در حالتی که ایمن باشید از اخراج از ان جنات **و نزعنا** و بر کشیم بیرون کشیم **ما فی صدورهم**
آنچه در سینهای ایشان باشد **من غل** از عداوت و کینه که در دار دنیا با هم داشتند و قاضی ناصر الدین بعد از

مل غل بجشد و بینوی گفته و روی عن علی رضی الله عنه ارجوا ان اکون انا و عثمن و طلحة و الزبیر منهم و این روایت را در سوره اعراف
نیز آورده و انا اقول اذا کان علی علیه السلم عدو العثمان و احزابه فان جهنم لموعدهم اجمعین **اخوانا** حال از ضمیر فاعل
ادخلوها است یعنی داخل شوید در جنات حالکونیکه برادران یکدیگر باشید آنچنان برادرانی که این باشید
علی سرر بر مجالس رفیعه که آماده شده باشد از برای سرور و خوشحالی آنچنان برادرانیکه **متقابلین**
رو بروی یکدیگر نشسته باشند بنابرین تفسیر علی سرر متقابلین هر دو صفت اخوانا واقع شده اند و میتواند که هر دو حال آمده
باشند بسلام امنین یعنی داخل شوید در جنات حالکونی که ثابت باشید بر مواضع سرور و حالکونی که مواجه یکدیگر باشند
لا یمسهم فیها مس نکند و نرسد ایشانرا در آن جنات **نصب** رنجی و مشقتی
وما هم منها بمخرجین و نیستند ایشان از آن جنات بیرون کرده شدگان
نبئ عبادی خبر ده بندگان مرا ای محمد **انی انا الغفور** بایشان که منم ساتر
عیوب اهل ایمان و آمرزنده ایشانم **الرحیم** بسیار بخشاینده ام مر ایشانرا و از غیر من این کار نیاید و
ان عذابی و باینکه عذاب من **هو العذاب الالیم** اوست عذاب دردناک پس نباید
اعتماد بغفران و رحمت من کرد بلکه عقاب مرا نیز باید ترسید توصیف ذات مقدس خود بمغفرت و رحمت و تعقیب
اشارت بترجیح وعد است بر وعید و بعد از ذکر وعد و وعید تعقیب آن بذکر قصه ابرهیم و لوط میکند که مشتمل بر هر دو است
و میفرماید که **و نبئهم** و خبر ده عباد مرا **عن ضیف ابرهیم** از مهمانان حضرت
ابرهیم علیه السلم و آن فرشتگان چند بودند که بنظر مهمانان پیش ابرهیم آمدند **اذ دخلوا علیه** چون
در آمدند بر ابرهیم **فقالوا سلاما** ای فقالوا نسلم علیک سلاما یعنی پس گفتند سلام میکنیم بر تو
سلام کردنی **قال** گفت ابرهیم بعد از جواب سلام **انا منکم وجلون** بدرستیکه
که ما از شما ترسانیم بسبب در آمدن ایشان در شب بیوقت چنانچه محمد بن مسعود عیاشی رحمه الله از حضرت امام محمد باقر
علیه السلم روایت کرده در حدیثی که بعضی از آن اینست که فبعث الله رسلا الی ابرهیم یبشرونه باسمعیل فدخلوا علیه
لیلا ففزع منهم و خاف ان یکونوا سراقا **قالوا** گفتند فرشتگان **لا توجل** مترس از ما **انا نبشرک**
بغلام علیم بدرستیکه ما مژده میدهیم ترا به پسری دانا یعنی به پسری که بعد از بلوغ دانا باشد باحکام
الهی و بحقایق انفسی و آفاقی و مراد از آن پسر یا اسمعیل است یا اسحق چنانچه از حدیث سابق معلوم شد و ایضا عیاشی از حضرت
ابو جعفر الباقر علیه السلم روایت کرده که الغلام العلیم هو اسمعیل لکن قاضی ناصر الدین بیضاوی گفته بغلام علیم هو اسحق علیه السلم لقوله
فبشرناها باسحق مخفی نماند که در آیه ما نحن فیه بشارت مر ابرهیم علیه السلم راست و در آیه فبشرناها باسحق بشارت مر زوجه ابرهیم است
پس بشارت ابرهیم برای اسمعیل خواهد بود و بشارت زوجه او برای اسحق و منافاتی نیست که این بشارت دلیل آن بشارت باشد

قال

قال گفت ابرهیم **ابشرتمونی** آیا بشارت میدهید مرا به رسیدن فرزندی **علی ان مسنی**
الکبر در حالتی که رسیده است بمن پیری که موجب یأس از فرزند است و میتواند که کلمه علی بمعنی مع و کلمه ان
مصدری باشد یعنی آیا شما مرا مژده میدهید بوجود فرزندی با وجود رسیدن پیری بمن **فبم تبشرون**
پس بچه وجه مژده میدهید مرا آیا از پیش خود یا بامر پروردگار عالمیان **قالوا بشرناک بالحق** گفتند فرشتگان
مژده داده ایم ترا براستی بفرموده خدای تعالی **فلا تکن من القانطین** پس مباش از
از ناامیدان زیرا که خدای تعالی بر همه چیز قادر است **قال** گفت ابرهیم که من ناامید از درگاه الهی نیستم **و من یقنط**
و کیست که ناامید شود یعنی ناامید نمیشوند **من رحمة ربه** از رحمت پروردگار خود **الا الضالون**
مگر گمراهان بنابرین سبب استفهام و تعجب ابرهیم بجهت آن بود که عادت جاری شده که فرزند در حال شیخوخت و پیری حاصل شود
پس تعجب ابرهیم علیه السلم باعتبار عرف و عادت بوده نه باعتبار قدرت و چون درین بشارت یک فرشته کافی بود چنانچه
در بشارت زکریا و مریم یک فرشته آمده بود ابرهیم در مقام تعجب آمد که آیا آمدن این همه ملائک را چه سبب باشد **قال فما**
خطبکم ایها المرسلون گفت پس چیست کار بزرگ شما ای فرستاده
شدگان که با این جمعیت آمده اید **قالوا** گفتند فرشتگان **انا ارسلنا الی قوم مجرمین**
بدرستیکه ما فرستاده شده ایم بسوی گروه گناهکاران کافران قوم لوط تا ایشانرا هلاک کنیم **الا آل لوط**
اگر الا آل لوط را استثنا متصل گیرند از قوم مجرمین چون لازم می آید که آل لوط نیز داخل مجرمین باشند و حال آنکه چنین
نیست لهذا جمعی از مفسرین این استثنا را استثنا منفصل بمعنی لکن گرفته اند بنابرین حاصل معنی چنین است که ما فرستاده
شدگانیم برای استیصال گروه کافران قوم لوط لیکن اهل بیت لوط را **انا لمنجوهم اجمعین**
بدرستیکه ما هر آینه نجات دهندگانیم همه ایشانرا بنابرین انا لمنجوهم متعلق بکلام سابق است و محتملست که الا آل لوط
استثنا متصل باشد اما نه از قوم متصف بجرم تا جرم ایشان لازم آید بلکه از ضمیر که در مجرمین مستتر است و راجع بقوم
مطلق است و معنی کلام چنین میشود که ما فرستاده شده ایم برای اهلاک قوم لوط که گناهکاران اند همه آن قوم مگر آل لوط که ایشان
گناهکار نشده و ما برای اهلاک ایشان نیامده ایم و درین صورت انا لمنجوهم استینافست و تعلق بکلام سابق ندارد گویا
کسی از ملائکه گوید که هرگاه شما برای اهلاک و استیصال آل لوط نازل نشده باشید پس با ایشان چه خواهید کرد ملائکه
در جواب گفتند که ما ایشانرا نجات میدهیم و در هر دو صورت **الا امرأته** استثنا متصلست از ضمیر
لمنجوهم یعنی که آل لوط را ما نجات میدهیم ایشانرا مگر زن لوط را که او را نجات نمیدهیم **قدرنا** تقدیر کردیم بمعنی
گفتیم **انها** بدرستیکه آن زن لوط **لمن الغابرین** هر آینه از باقی ماندگان است با کفار قوم
لوط است تا آنکه او نیز مانند کافران قوم لوط مرارت عذاب را بچشد **فلما جاء آل لوط المرسلون**

المرسلون فما حالكم، وآل لوط مفعول آنست واگرچه فاعل بمو خر از مفعول واقع شده، اما بسبب معنی مقدمست و حاصل معنی آنکه پس
چون آمدند فرستاده شدگان یعنی ملائکه نزد اهل بیت لوط و بخانه لوط **قال** گفت لوط **إِنَّكُمْ قَوْمٌ**
مُنكَرُونَ بدرستیکه شما گروهید انکار کرده شدگان یعنی شما جماعتید که من شما را نمی‌شناسم و
خوف دارم از ضرر شما پس شما خود را بمن بشناسانید **قَالُوا** گفتند مرسلون که ما بیگانه نه‌ایم و از ما بتو ضرری نمیرسد
بَلْ جِئْنَاكَ بلکه آمده‌ایم ما بتو **بِمَا كَانُوا** بسبب آنچیزی که بودند قوم تو که از روی عناد **فِيهِ**
يَمْتَرُونَ در آنچه شک میکردند یعنی آمده‌ایم بعذابی که تو ایشان را بان وعده میدادی و ایشان شک در آن
میکردند و قبول نمی‌نمودند **وَأَتَيْنَاكَ بِالْحَقِّ** و آورده‌ایم بتو راستی را یعنی عذاب ایشان را که آن متحقق الوقوعست
وَإِنَّا لَصَادِقُونَ و بدرستیکه ما راست گویانیم درین قول **فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ**
پس بیرون بر از این شهر اهل خود را بعد از انقضاء هفت شبانه روز چنانچه عیاشی از ابی جعفر الباقر علیه السلام روایت کرده
بِقِطْعٍ مِّنَ اللَّيْلِ بپاره که از شب بگذرد **وَاتَّبِعْ أَدْبَارَهُمْ** و تابع شو عقب اهل خود را
یعنی اهل خود را پیش انداز و تو از عقب ایشان برو تا کسی از ایشان در شهر نماند و در رفتن اهمال نورزند **وَ**
لَا يَلْتَفِتْ و باید که باز پس ننگرد **مِنكُمْ أَحَدٌ** از شما یکی تا مشاهده هول عذاب کنند
وَامْضُوا حَيْثُ تُؤْمَرُونَ و بروید آنجا که مامور شده‌اید یعنی بشام یا مصر
وَقَضَيْنَا إِلَيْهِ و وحی کردیم ما بسوی لوط در روز هشتم وقت طلوع فجر **ذَٰلِكَ الْأَمْرَ** این امر را
و بعد از آن تفسیر میکند این امر مبهم را بقول خود که **أَنَّ دَابِرَ هَٰؤُلَاءِ** بتحقیق بنیاد این گروه **مَقْطُوعٌ**
بریده و برکنده شده است **مُّصْبِحِينَ** در حالتیکه بصبح در آیند که آن بامداد شنبه
وَجَاءَ و آمدند **أَهْلُ الْمَدِينَةِ** اهل شهر سدوم بدر خانه لوط چون زن لوط ایشانرا از آمدن مهمانان
خوش صورت پیش لوط مخبر ساخت **يَسْتَبْشِرُونَ** در حالتیکه مژده میدادند یکدیگر را
بمهمانان لوط بواسطه طمع فجوری که بایشان در دل داشتند **قَالَ** گفت لوط **إِنَّ هَٰؤُلَاءِ**
ضَيْفِي بدرستیکه این جوانان مهمانان منند **فَلَا تَفْضَحُونِ** پس فضیحت مکنید و
رسوا مسازید مرا برسوا کردن مهمانان من زیرا که فضیحت مهمان باعث فضیحت میزبانست **وَاتَّقُوا**
اللَّهَ و بترسید از خدای تعالی در ارتکاب فاحشه **وَلَا تُخْزُونِ** و خوار مکنید مرا بخجل ساختن
بسبب ایذای مهمانان من اگر تخزون مشتق از خزیست بمعنی اول مناسبت و اگر ماخوذ از خزایه بمعنی حیاست بمعنی ثانی
مناسبت **قَالُوا** گفتند قوم لوط مر لوط را **أَوَلَمْ نَنْهَكَ عَنِ الْعَالَمِينَ** آیا نهی
نکرده‌ایم ما ترا از فرود آوردن مردمان بخانه خود و ضیافت کردن ایشان چنانچه در حدیث آمده کانوا ینهونه عن ضیافة الناس از ابراهیم

و عیاشی نیز از حضرت امام محمد باقر علیه السلام در تفسیر این آیه روایت کرده که لا تقربی ضیفا تنزل بک **قَالَ** گفت لوط مر قوم خود را
هَٰؤُلَاءِ بَنَاتِي اینها دختران منند یا این زنان شما دختران منند چنانچه تفصیل آن در سوره هود دانستی
إِن كُنتُمْ فَاعِلِينَ اگر باشید شما کنندگان آنچه من بشما میگویم **لَعَمْرُكَ** میتواند که مراد ازین
مخاطب پیغمبر آخر الزمان باشد که حق تعالی آنحضرت را مخاطب ساخته فرموده باشد که هر آینه بزندگانی و بقای تو ای محمد قسمست که
إِنَّهُمْ بدرستیکه قوم لوط **لَفِي سَكْرَتِهِمْ** هر آینه بودند در غفلت گمراهی خود **يَعْمَهُونَ**
سرگردان و متحیر و میتواند که ملائکه لوط را مخاطب ساخته گفته باشند که هر آینه قسم بعمر تو ای لوط که بتحقیق قوم تو در وادی گمراهی سرگردان میگردند
فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ پس فرا گرفت ایشان را صوت هایله جهنده **مُشْرِقِينَ**
در حالتیکه داخل میشدند در وقت بر آمدن آفتاب **فَجَعَلْنَا** پس گردانیدیم ما **عَالِيَهَا سَافِلَهَا**
بالای شهر ایشان را پائین یعنی آن شهر را نگونسار کردیم **وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ** و بارانیدیم بر ایشان **حِجَارَةً**
مِّن سِجِّيلٍ سنگی از طین متحجر **إِنَّ فِي ذَٰلِكَ** بدرستیکه درین که ذکر کردیم **لَآيَاتٍ**
لِّلْمُتَوَسِّمِينَ هر آینه نشانهاست مر خداوندان فراست را که بفطانت ذاتی در نگرند و حقیقت هر چیز را
بسمات و علامات آن دریابند در بصائر الدرجات از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که نیست مخلوقی مگر آنکه در میان
دو چشم او نوشته شده که او یا مومنست یا کافر و این معنی پوشیده است بر همگنان ولیکن بر ائمه از آل محمد صلوات الله علیهم پوشیده نیست پس هر که
بر ایشان وارد میشود نظر است بیابند که او چه حالت دارد آیا مومنست یا کافر و بعد از این این آیت را تلاوت کردند که ان فی ذلک
لآیات للمتوسمین و بصحت رسیده که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرموده که اتقوا فراسة المومن فانه ینظر بنور الله
یعنی بحذر باشید از استنباط مومن احوال بد شما را بواسطه آنکه مومن نظر میکند بنور خدای تعالی یعنی بقوت استنباطی که حق تعالی در او
بودیعت گذاشته **وَإِنَّهَا لَبِسَبِيلٍ مُّقِيمٍ** در مجمع البیان گفته که ضمیر انها راجع بمدینه لوط است
یعنی بدرستیکه مدینه لوط هر آینه بر سر راهیست ثابت که مردم همیشه در آن راه تردد می‌نمایند و نظر میکنند آثار بعذر و بیند آنرا
و از آن عبرت میگیرند و در اصول کافی روایت کرده که شخصی از اهل بیت که کبیر از بلاد و فراست از حضرت امام جعفر صادق
علیه السلام ایان فی ذلک لآیات للمتوسمین و انها لبسبیل مقیم را پرسید حضرت در جواب فرمودند که نحن المتوسمون والسبیل فینا
مقیم بعضی از علما عصر در حل حدیث چنین گفته‌اند که مراد از سبیل قوت استنباط و دقایقست از قرآن و حاصل معنی آنکه ما اهل بیت
رسول آن متوسمانیم درین امت و قوت استنباط حقایق و دقایق اشیاء در ما مستمر و ثابتست نه در غیر ما و در حل آیه کریمه
انچنان گفته که ضمیر انها راجع بآیاتست که از آن تفرس و استنباط امور میکنند و کلمه با در لبسبیل مقیم برای سببیت و محصل تفسیر آنکه
بتحقیق آن آیات یعنی تفرس بآن آیات هر آینه بسبب راهیست یعنی بسبب قوت استنباطی دائمی و ثابت که هرگز بر طرف نمیشود تا انقراض دنیا خواهد
بود و آن قوت استنباط در امام یافته میشود و بس و بعضی دیگر گفته‌اند که مراد از سبیل در حدیث امامتست بایمعنی که ما متوسمانیم و امامت در ما

ثابتست و تا انهدام بنیان عالم باقیست و در تفسیر آیه چنین گفته که یا در لبسبیل مقیم بمعنی مع است مراد از سبیل امام یعنی در رستگاه قصه
قوم لوط و کیفیت آن هر آینه با امامیست که ثابت و دایم است بمعنی که حقیقت دریافت آن قصه با امام زمانست و از امام
و تحقیق آن میکرد نه از غیر او و در مجمع البیان گفته که روی عن ابی عبد الله علیه السلم انه قال نحن المتوسمون و السبیل فینا مقیم
الحجه و بعد از ذکر اینحدیث گفته که ذکره علی بن ابرهیم فی تفسیره و پوشیده نماند که در تفسیر علی بن ابرهیم اینحدیث مصدر بلفظ قال
نمود و که اینحدیث مروی از حضرت صادق علیه السلم است چنانچه عادت مستمره اوست که در اکثر مواضع تفسیر آیات را مصدر بلفظ قال
میسازد پس از کلام صاحب مجمع البیان رحمه الله تعالی چنین مستفاد میشود که تفسیر آیاتی که علی بن ابرهیم عطر الله مرقده
معنون بلفظ قال کرده اند مروی از حضرت صادق علیه السلم است **إِنَّ فِي ذَٰلِكَ** بدرستیکه در این امور که ذکر کردیم
لَآيَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ هر آینه نشانه و عبرتیست مر ان کسانیرا که ایمان آورده اند و تخصیص اهل ایمان با آنکه
مومن و کافر باید که عبرت از ان گیرند بجهت انتفاع مومنینست **وَإِن كَانَ** کلمه ان مخففه از مثقله است ای و انه کان
یعنی و بدرستیکه شان اینست که بودند **أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ لَظَالِمِينَ** اهل ایکه
قوم شعیب پیغمبر سلام الله علیه هر آینه از جمله ستمکاران و ایکه در لغت بمعنی جنگل و بیشه است و چون اکثر قوم شعیب در میان
بیشها منزل میگرفتند لهذا اینقوم مسمی باصحاب الایکه شدند **فَانتَقَمْنَا مِنْهُمْ** پس انتقام کشیدیم
از ایشان بعذاب یوم الظله که آن عذاب باد سمومست چنانچه در سوره مبارکه شعرا انشاء الله تعالی خواهی شنید
وَإِنَّهُمَا و بدرستیکه مدینین قوم لوط و قوم شعیب **لَبِإِمَامٍ مُّبِينٍ** هر آینه بر
سر راه هویدا و ظاهر است و مردم از آنجا میگذرند و مشاهده میکنند که چه سان خراب شده و تسمیه طریق بامام بجهت
ایتمام مردمست بان و تابع شدن مر آنرا تا بمقصد خود فایز گردند و یا مراد اینست که قصه قوم لوط و قوم شعیب مثبت
است در امام مبین که آن لوح المحفوظست **وَلَقَدْ كَذَّبَ** و هر آینه بتحقیق تکذیب کردند
أَصْحَابُ الْحِجْرِ اهل دیار حجر که قوم ثمودند و حجر وادیست میان مدینه و شام که قوم ثمود در آنجا مسکن داشتند
الْمُرْسَلِينَ پیغمبرانرا که بر ایشان مبعوث شده بودند که از جمله ایشان صالح پیغمبر است علیه السلم و مراد از تکذیب
صالحست و بس و چون تکذیب یک رسول مستلزم تکذیب جمیع رسلست لهذا المرسلین بصیغه جمع آورده **وَآتَيْنَاهُمْ**
و دادیم قوم ثمود را و نازل گردانیدیم برای ایشان **آيَاتِنَا** معجزات را مانند اخراج ناقه عظیم الجثه از سنگ خاره
فَكَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ پس بودند این قوم از ان معجزات بر و اعراض
کنندگان **وَكَانُوا** و بودند ایشان که **يَنْحِتُونَ** می تراشیدند **مِنَ الْجِبَالِ** از کوهها
بُيُوتًا خانها **آمِنِينَ** در حالتیکه ایمن بودند از افتادن آن خانها و نقب زدن دزدان و غیر ذلک
فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ پس فرا گرفت ایشانرا آواز اهل **مُصْبِحِينَ** در حالتیکه در آینده گان بودند

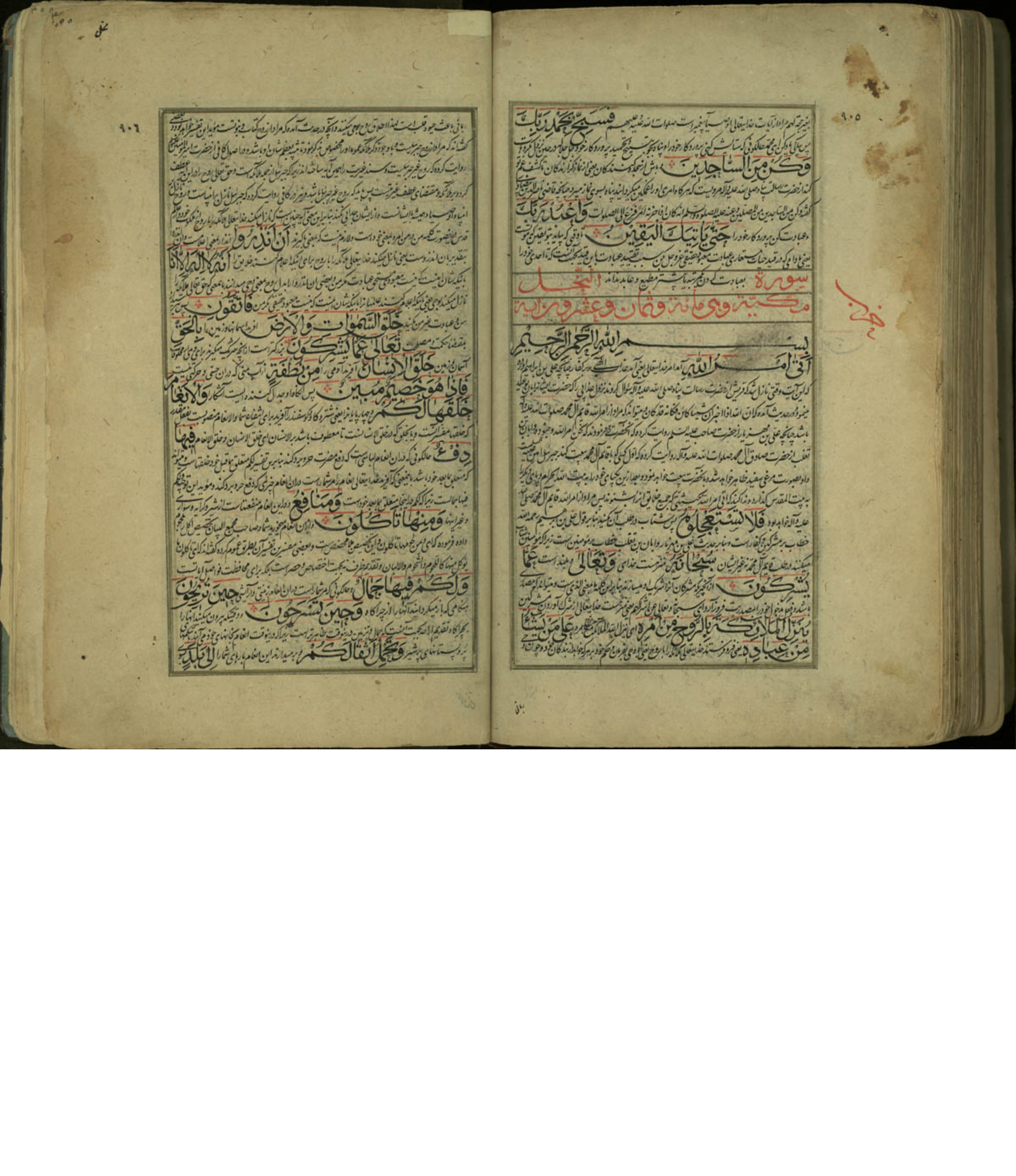
بصبح

بصبح **فَمَا أَغْنَىٰ عَنْهُم** پس دفع نکرد از ایشان آن عذاب را **مَّا كَانُوا يَكْسِبُونَ**
آنچه بودند که کسب میکردند از خانهای مستحکم پایدار و از امتعه و اموال و امتعه ناپایدار **وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ**
وَالْأَرْضَ و نیافریدیم آسمانها و زمین را **وَمَا بَيْنَهُمَا** و آنچه را که میان آسمانها و زمین است **إِلَّا بِالْحَقِّ**
مگر آفریدنی که متلبس باشد بحق و مشتمل باشد بحکمت و مصلحت و برفع مفاسد و لهذا حکمت مقتضی اهلاک این مفسدان گردید **وَإِنَّ**
السَّاعَةَ لَآتِيَةٌ و بدرستیکه قیامت هر آینه آینده است و حکمت انتقام و مکافات خلایق پس خدای تعالی
انتقام تو ای محمد از مکذبین تو در آن روز خواهد کشید **فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ** پس درگذر
از عقوبت مشرکین در دنیا درگذشتی نیکو زیرا که ایشان در آخرت جزای خود خواهند یافت بعضی گفته اند که این آیه بآیه سیف
منسوخست و بعضی گفته اند که مراد از صفح اعراض از ایشانست در جائیکه اعراض ضرورست و این منافات با جهاد و اعلان
ندارد تا آنکه منسوخ باشد و میتواند که مراد از صفح جمیل حلم و تواضع و عدم تعجیل در انتقام باشد که در همه حالات ممدوح است و از حضرت
امیر المومنین علیه السلم مرویست که مراد از صفح جمیل عفو بدون عتابست **إِنَّ رَبَّكَ** بدرستیکه پروردگار تو
هُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ اوست آفریننده دانا پس میداند که حال خیر در اینست و الکفار بجای او جزای مکذبین
ترا کما ینبغی میدهد **وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ** و هر آینه بتحقیق دادیم ما ترا و نازل کردیم برای تو ای محمد **سَبْعًا**
مِّنَ الْمَثَانِي هفت آیه که از مثانیست و بنابرین کلمه من بیانیست **وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ**
و دادیم بتو قران عظیم را و عطف قران بر سبع المثانی یا عطف کل بر جزء است یا عطف عام بر خاص پوشیده نماند که احادیث بسیار
از ائمه اطهار علیهم السلم وارد شده که مراد از سبع المثانی سوره مبارکه فاتحة الکتابست با بسم الله الرحمن الرحیم چنانچه در تفسیر عیاشی
از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده که سبع المثانی هی سورة فاتحة الکتاب هی سبع آیات منها بسم الله الرحمن الرحیم و در تهذیب
الاحکام از محمد بن مسلم روایت کرده که من از حضرت صادق علیه السلم پرسیدم که سبع المثانی سوره مبارکه فاتحه است حضرت فرمود آری
بعد ازین پرسیدم که بسم الله الرحمن الرحیم از سبع المثانی است حضرت فرمود نعم هی افضلهن و در عیون اخبار الرضا از حضرت امام علی
رضا علیه السلم که او از آبا کرام خود و ایشان از حضرت امیر المومنین علیه السلم که بسم الله الرحمن الرحیم آیه از فاتحة الکتابست
و این فاتحة الکتاب هفت آیتست که تمام آن بسم الله الرحمن الرحیم است شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که میگفت
که خدای تعالی مرا مخاطب ساخته فرمود یا محمد و لقد آتیناک سبعا من المثانی و القرآن العظیم پس منفرد ساخت مرا بامتنان نزول فاتحة
الکتاب گردانید این سوره را برابر قران عظیم و مثانی صیغه جمع است و واحد آن مثناة است و مثناة یا مشتق از تثنیه و تکرار است
و یا از ثنا و ستایش و هر دو معنی درینمقام متصورست اما معنی اول بواسطه آنکه سوره فاتحة الکتاب مکرر در نماز خوانده میشود چنانچه
در تفسیر عیاشی از حضرت صادق علیه الصلوة و السلام روایت کرده که انما سمیت المثانی لانها تثنی فی الرکعتین و میتواند که تثنیه و تکرار از جهت
نزول باشد زیرا که بواسطه اظهار شرافت و تعظیم آن نوبتی در مکه و نوبتی در مدینه نازل کرده و یا آنکه اکثر الفاظ آن مکرر واقع شده مثل رحمن و رحیم

و ایاک و صراط و علیهم چنانچه از احدهما علیهما السلام مرویست که فاتحة الکتاب تثنی فیها القول و اما معنی ثانی از آنکه این سوره مشتمل است بر ثنا و
ستایش حق سبحانه و تعالی و یا آنکه ثنا گفته میشود آن سبع آیات را ببلاغت و اعجاز و در احادیث بسیار آمده که اگرچه ظاهر سبع المثانی
فاتحة الکتاب است اما باطنا مراد از آن اهل بیت نبوت است چنانچه در کتاب توحید از حضرت ابی جعفر الباقر علیه السلام مرویست که نحن المثانی
التی اعطاها الله نبینا صلی الله علیه و آله یعنی مائیم که بحسب باطن سبع المثانی که عطا کرده خدای تعالی آنرا به پیغمبر ما صلوات الله علیه و آله و مؤید
که اطلاق سبع بر اهل بیت باین اعتبار باشد که اسماء حضرات ائمه هدی از اخوال حضرت فاطمه زهرا علیها السلام هفت است فاطمه و علی
و حسن و حسین و محمد و جعفر و موسی و اطلاق مثانی باعتبار آنست که اهل بیت نبوت مستحق ثنا و ستایش اند و یا باعتبار آنکه
دوم قرآن و مقرون با قرآنند چنانچه در حدیث متفق علیه بین العامه و الخاصه است که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرموده که انی
تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی و مؤید این توجیه آنکه قرآن عظیم است و در این آیه سبع المثانی که مراد از آن عترة رسول است
لیکن در حدیث کتاب الله در ذکر مقدم بر عترة واقع شده و در این آیه عترت مقدم بر قرآن و در بعضی مقامات احادیث مکثره از ائمه هدی علیهم السلام
مرویست که حل این تخالف از اشکال نیست بجهت خوف اطناب مذکور نشد **لا تمدن عینیک**
باز مکشا چشمهای خود را یعنی رغبت مکن و میل منما **الی ما متعنا به** بسوی آنچه که برخوردار و بهره‌مند
کردیم بآن در دنیا **ازواجا منهم** اصناف از مشرکین را زیرا که اموال دنیوی را اعتباری نیست و غنیمت است
در آن مجالی نیست لذات و مشتهیات آنرا و در جنب سعادتی که بتو انعام کرده‌ایم قدری و مقداری نیست **و لا تحزن**
علیهم و اندوه مخور بر کفار قریش از آنکه ایشان ایمان بتو نیاوردند و بسبب آن اهل ایمان قوی دل نگشتند و یا آنکه ایشان
متمتع گشتند بامتعه دنیوی و یاران تو از آن برخورداری نیافتند و در حدیث وارد شده که من اوتی القرآن فظن ان احدا من الناس
اوتی افضل مما اوتی فقد عظم ما حقر الله و حقر ما عظم الله **واخفض جناحک للمؤمنین**
و فرود آر بال خود را یعنی تواضع کن مر اهل ایمان را و عرب میگویند که فلان خافض الجناح اذا کان فی تواضع و حلم **وقل انی**
انا النذیر المبین و بگو بدرستی که من بیم کننده‌ام آشکار **کما انزلنا**
علی المقتسمین چون لفظ کما انزلنا مقتضی تشبیه است و تشبیه هم مشبه میخواهد و هم مشبه به و در
اینجا مشبه مذکور است و مشبه به نه [illegible] قل انی انا النذیر المبین شده زیرا که معنی قل انی انا النذیر المبین انذر قریشا است ای انذر
قریشا بالعذاب الذی نزل علیهم مثل ما انزلنا من العذاب علی المقتسمین یعنی بترسان ای محمد قریش را بعذابی که نازل میکردیم بر
ایشان مثل عذابی که نازل کرده‌ایم بر مقتسمین یعنی بر قسمت کنندگان **الذین** آن قسمت کنندگان که گردانیدند **جعلوا**
القرآن عضین گردانیدند قرآن را عضو عضو و پاره پاره باین نوع که گفتند بعضی از آن سحر است و بعضی
شعر و بعضی سمر و بعضی کهانت و افتراء و اساطیر الاولین است محمد بن مسعود عیاشی از محمد بن مسلم و او از احدهما علیهما السلام روایت کرده
که مراد از الذین جعلوا القرآن عضین قریش‌اند و بعضی گفته‌اند که مشبه و لقد آتیناک سبعا من المثانی و القرآن العظیم است چه و لقد

ابتاز

آتیناک بمعنی انزلنا الیک است و تقدیر کلام چنین است که و لقد انزلنا الیک سبعا من المثانی و القرآن العظیم کما انزلنا الکتاب مثل التوریة و الانجیل
علی المقتسمین یعنی هر آینه بتحقیق نازل کردیم بر تو سبع المثانی و قرآن عظیم را مثل آنچه نازل کردیم بر قسمت کنندگان از یهود و نصاری و این قسمت
کنندگان آن جماعت‌اند که پاره پاره کردند قرآن را بحق و باطل و گفتند که آنچه موافق توریة و انجیل باشد حق است و الا باطل
فوربک پس بحق پروردگار تو **لنسئلنهم اجمعین** هر آینه سؤال خواهیم کرد همه ایشان را
عما کانوا یعملون از آنچه بودند که میکردند از تقسیم قرآن یا از جمیع معاصی **فاصدع**
پس ظاهر و آشکارا کن **بما تؤمر** ای بما تؤمر به من الشرایع یعنی بآنچه امر کرده شده بآن از تبلیغ شرایع و احکام بنا
برین تفسیر کلمه ما موصوله بمعنی الذی است و در این صورت حذف ضمیر با جارش ضرور است تا راجع بموصول شود و محتمل است که کلمه ما مصدری
باشد تا احتیاج بحذف نشود ای فاصدع بامرک و چون مصدر مذکور اینجا مصدر مبنی مفعول است معنی چنین میشود که پس آشکار کن
مأمور بودن خود را **واعرض عن المشرکین** و روی بگردان از شرک آرندگان یعنی ملتفت
بقول ایشان مشو در وقت اظهار احکام الهی بنا بر این معنی این آیه منسوخ نیست آری اگر اعراض را اعراض از حرب و جهاد گیرند این آیه
منسوخست بآیه قتال و جهاد و پوشیده نیست که عدم نسخ اولی از نسخ است **انا کفیناک المستهزئین**
بدرستی که ما کفایت کردیم از تو ای محمد شر استهزا کنندگان را آن استهزا کنندگان که **الذین یجعلون**
میگردانند و شریک میسازند **مع الله** با خدای تعالی **الها آخر** خدای دیگر را باطل و از روی عناد
فسوف یعلمون پس زود باشد که بدانند بدی این عمل را و این مستهزئین بنا بر روایت اهل
بیت علیهم السلام پنج کس بودند ولید بن مغیره و عاص بن وائل و اسود بن مطلب و اسود بن عبد یغوث و حارث بن طلاطله خزاعی
و حق سبحانه و تعالی در یک روز هر کدام از ایشان را بطرزی مقتول گردانید که دیگری را بآن مقتول نگردانیده بود و تفصیل آن از کتاب
احتجاج شیخ طبرسی بطلب و در کتاب خصال بجای حارث بن طلاطله حارث بن عطیه ثقفی است و صاحب کشاف از
عروة بن زبیر حارث بن طلاطله نقل کرده و کلام قاضی ناصر الدین بیضاوی درین مقام از حلیه صحت عاریست زیرا که
مقام تعداد این پنج کس عدی بن قیس یکی از آنها شمرده و بعد از آن در بیان آنکه هر کدام از ایشان بعذاب گونا گون معذب گردیدند
بجای عدی حارث آورده چنانچه صاحب کشاف نیز از ابن عباس حارث بن قیس نقل کرده نه عدی بن قیس و صواب حارث بن قیس
است نه عدی بن قیس **ولقد نعلم** و هر آینه بتحقیق میدانیم **انک یضیق صدرک**
یعنی آنکه تنگ میشود دل تو **بما یقولون** بسبب آنچه میگویند این مشرکان از تکذیب تو و طعن و قدح در تو و در قرآن
نازل بر تو و یا بسبب آنچه میگویند منافقان در طعن فضل وصی تو و فی اصول الکافی عن ابی عبد الله علیه السلام فی حدیث طویل
فیه حاکیا عن رسول الله صلی الله علیه و آله و ذکرا ای الرسل من فضل وصیه ذکرا فوقع النفاق فی قلوبهم فعلم رسول الله صلی الله علیه و آله ذلک
و ما یقولون فقال الله جل ذکره یا محمد ولقد نعلم انک یضیق صدرک بما یقولون فانهم لا یکذبونک ولکن الظالمین بآیات الله یجحدون



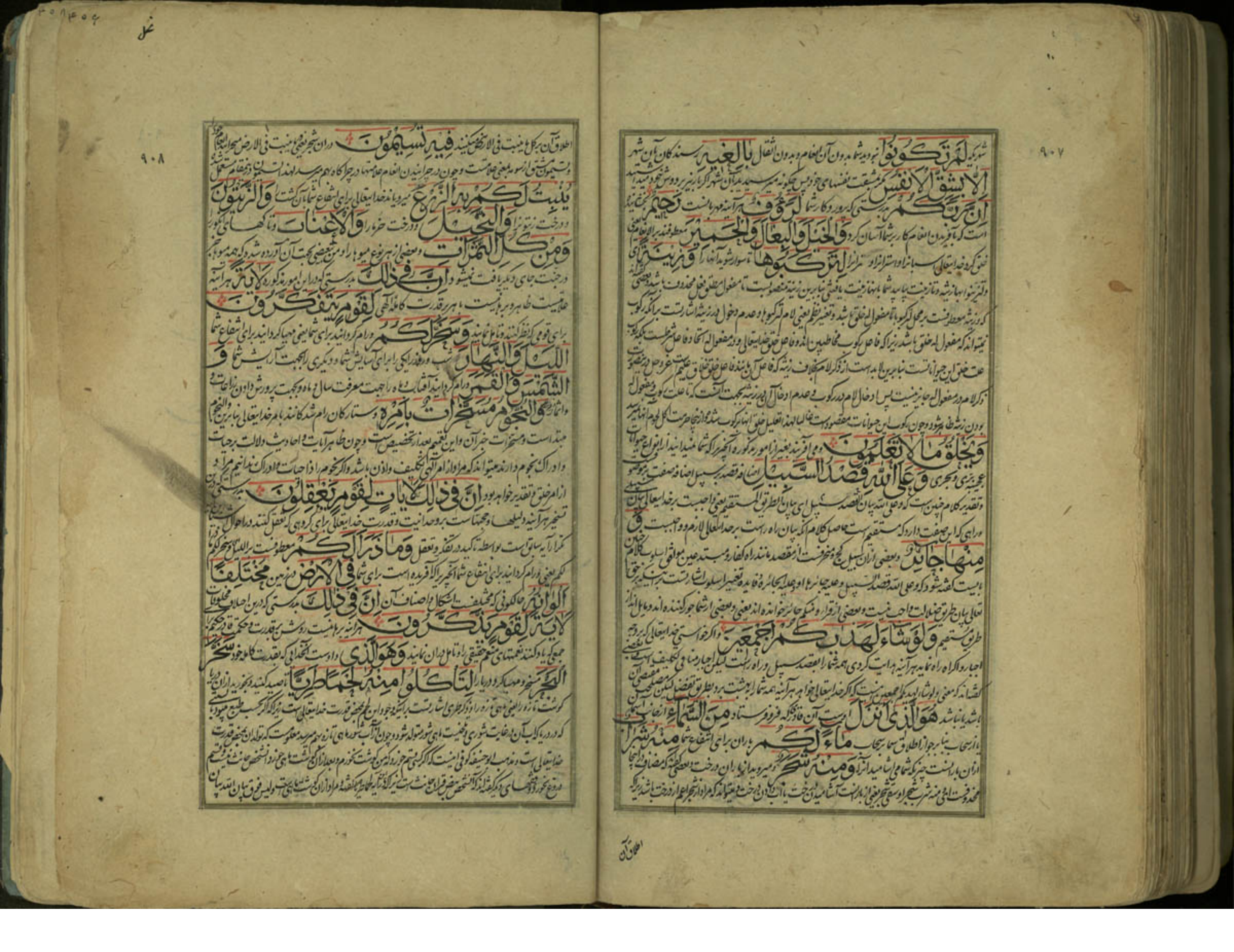
فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ ۞ وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ ۞

سورة النحل
مكية وهي مائة وثمان وعشرون آية

بسم الله الرحمن الرحيم

أَتَى أَمْرُ اللَّهِ ...

أَنْ أَنْذِرُوا أَنَّهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا أَنَا فَاتَّقُونِ ۞ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ تَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ ۞ خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ ۞ وَالْأَنْعَامَ خَلَقَهَا لَكُمْ فِيهَا دِفْءٌ وَمَنَافِعُ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ ۞ وَلَكُمْ فِيهَا جَمَالٌ حِينَ تُرِيحُونَ وَحِينَ تَسْرَحُونَ ۞ وَتَحْمِلُ أَثْقَالَكُمْ إِلَىٰ بَلَدٍ ...



لم تكونوا بالغيه الا بشق الانفس ان ربكم لرؤف رحيم والخيل والبغال والحمير لتركبوها وزينة ويخلق ما لا تعلمون وعلى الله قصد السبيل ومنها جائر ولو شاء لهداكم اجمعين هو الذي انزل لكم من السماء ماء لكم منه شراب ومنه شجر

فيه تسيمون ينبت لكم به الزرع والزيتون والنخيل والاعناب ومن كل الثمرات ان في ذلك لاية لقوم يتفكرون وسخر لكم الليل والنهار والشمس والقمر والنجوم مسخرات بامره ان في ذلك لايات لقوم يعقلون وما ذرا لكم في الارض مختلفا الوانه ان في ذلك لاية لقوم يذكرون وهو الذي سخر البحر لتاكلوا منه لحما طريا

و ابو حنیفه گوید که بنا ایمان بر عرف عامست و در عرف اطلاق لحم بر ماهی نکنند زیرا که اگر کسی غلام خود را گوید که اشتر بهند و الدرهم لحما او را گوشت ماهی بخرد و بسیار و اهل عرف انکار او کنند و در دفع این مسئلت چنین گفته اند که اگر کسی غلام خود را گوید که اشتر بهند و الدرهم لحما او هم اعضو بخرد و بسیار و در عرف انکار او نیز کنند پس معلوم شد که عرف در چنین مقام مضطربست و رجوع بلفظ قران متعین

وَتَسْتَخْرِجُوا مِنْهُ حِلْيَةً ای و تستخرجوا منه زینة یعنی مسخر و مهیا کرد دریا را تا آنکه بیرون آید بوسیله غوص دران زیورها را که **تَلْبَسُونَهَا** می پوشید آنرا مانند لؤلؤ و مرجان و گفته اند که مراد از لبس مردان لؤلؤ و مرجان البس زنان ایشانست و چون زنان این جواهر را بواسطه مردان و در عقب ایشان می پوشند گویا که مردان آنرا پوشند لهذا البس از امردان نسبت داد **وَتَرَى الْفُلْكَ** و می بینی تو ای بیننده کشتیها را **مَوَاخِرَ** شکافنده و رونده **فِيهِ** در دریا و مواخر مشتق از مخر بمعنی شق است **وَلِتَبْتَغُوا** او رام کرد و مهیا نمود دریا را تا بجوید بر کوبه کشتی و بجارت **مِنْ فَضْلِهِ** از وسعت روزی خدا تعالی **وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ** و تا اینکه شما شکر کنید خدا تعالی را بر این نعمتها **وَأَلْقَى فِي الْأَرْضِ** و افکند در زمین **رَوَاسِيَ** کوههای بلند **أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ** ای کراهة ان تمید بکم یعنی بجهت نگاه داشتن اینکه میل کند بشما زمین و بعضی گفته اند که ان تمید بکم بتقدیر لئلا تمید بکم است یعنی تا آنکه زمین متحرک و مضطرب نگردد و چون زمین در اصل کروی بسیط است اگر القا اجبال نمیکرد زمین نیز مانند افلاک حرکت استداره مینمود یا بوزیدن بادها متحرک و مضطرب میشد و در احادیث اهل بیت علیهم السلام متکرر الورود است که خدا تعالی ائمه هدی علیهم السلام را ارکان ارض گردانیده تا آنکه ارض بجای خود باشد و حرکت نکند بنا برین مراد از رواسی ائمه معصومین علیهم السلام خواهند بود **وَأَنْهَارًا** ای والقی فی الارض انهارا و چون القی متضمن معنی جعل است مراد اینست و گردانید و خلق کرد در زمین جویهای آب را تا بسا تین شما سیراب کردد **وَسُبُلًا** و راهها را **لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ** تا آنکه شما راه یابید بمنازل مقاصد خود **وَعَلَامَاتٍ** و دیگر گردانید نشانها را برای روندگان در راهها تا گم نشوند و بسبب آن نشانها بمنزل مراد برسند و بعد ازین بطریق غیبت خبر از قریش میدهد و چون ایشان بواسطه طلب مال اکثر اسفر بودند میفرماید که **وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ** و بستارگان ایشان راه می یابند شب در بر و بحر و حکی فی الحدیث هو الجدی لانه نجم لا یزول و علیه بنا القبلة و به یهتدی اهل البر و البحر و فی اصول الکافی عن ابی عبد الله علیه السلام النجم رسول الله صلی الله علیه و آله و العلامات الائمة علیهم السلام و بمضمون این احادیث بسیار وارد شده **أَفَمَنْ يَخْلُقُ كَمَنْ لَا يَخْلُقُ** آیا پس کسی که می آفریند این همه مخلوقات را که مذکور شد مانند کسی باشد که نمی آفریند چیزی از اجسام علوی و سفلی و مراد از کمن لا یخلق بعضی گفته اند که خصوص اصنامست و بعضی گفته اند که اعم از اصنام و غیر اصنامست و اطلاق من موضوع برای ذوی العقول بر اصنام جماد باعتبار تغلیب ذوی العقول بر غیر ذوی العقول زیرا که مشرکین چنانچه اصنام را آلهه خود میدانستند عیسی و عزیر و ملائکه را نیز معبود خود میدانستند **أَفَلَا تَذَكَّرُونَ**

آیا پس یاد نمیکنید شما ای مشرکین این آیت را تا فساد رای شما معلوم شود و فساد اعتقاد شما بر وجهی ظاهر است که احتیاج بذکری آن ندارد و بعد از ذکر نعمتها و عجایب مخلوقات خود میفرماید که **وَإِنْ تَعُدُّوا** و اگر خواهید که بشمارید شما بتفصیل **نِعْمَةَ اللَّهِ** نعمتهای خدا را که بشما داده **لَا تُحْصُوهَا** نتوانید که آنرا بشمارید و بحیطه ضبط در آرید پس چه سان توانید قیام باداء شکر آن نمود **إِنَّ اللَّهَ لَغَفُورٌ** بدرستی که خدا تعالی هر آینه آمرزنده است مر مقصرین شکر نعمتهای او را **رَحِيمٌ** مهربانست بر مقصرین شکر و استمرار آن نعمتها نمی گرداند پس در مقام وعید میفرماید که **وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُسِرُّونَ** و خدا تعالی میداند آنچه را که پنهان میکنید شما از عقاید و **مَا تُعْلِنُونَ** و آنچه آشکارا مینمایید از اعمال **وَالَّذِينَ يَدْعُونَ** و آن آلهه باطله که میخوانند آنها را مشرکین یعنی عبادت آنها میکنند **مِنْ دُونِ اللَّهِ** بجز از خدا تعالی **لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا** نمی آفرینند و نمی توانند آفرید چیزی را پس چگونه توانند که آنها شریک خدا تعالی که آفریننده اشیاست باشند و بجهت تاکید نفی الوهیت آنها میفرماید که **وَهُمْ يُخْلَقُونَ** و حال آنکه آن آلهه باطله مخلوق و آفریده شده اند و معبود حقیقی باید که واجب الوجود باشد و چون درین آیه زیادتی هست که در آیه افمن یخلق کمن لا یخلق نیست پس درین مقام تکراری نخواهد بود **أَمْوَاتٌ غَيْرُ أَحْيَاءٍ** این آلهه باطله مرده اند نه زنده مشتمل بر الفعل اصنام و یا بالمآل چون عیسی و عزیر و ملائکه و غیر احیاء تاکید اموات است **وَمَا يَشْعُرُونَ** و نمیدانند این آلهه که **أَيَّانَ يُبْعَثُونَ** کی بر انگیخته میشوند بنا بر آنکه اصنام را نیز بعث خواهد بود چنانچه از ابن عباس منقولست که ان الله یبعث الاصنام لها ارواح و معها شیاطینها فیؤمر بالکل الی النار و بعضی گفته اند که مراد از و ما یشعرون ایان یبعثون اینست که نمیدانند اصنام که عابدین این اصنام کی مبعوث خواهند شد و هر گاه آنها اینمعنی ندانند پس صلاحیت معبودیت ندارند **إِلَٰهُكُمْ إِلَٰهٌ وَاحِدٌ** معبود شما معبود یگانه و یکتاست و شریک بر نمی تابد و این تکریر بر رعایت معاد از اقامت حجج و بینات **فَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ** پس آنانکه ایمان نمی آرند بروز و تصدیق بعث نمیکنند **قُلُوبُهُمْ مُنْكِرَةٌ** دلهای ایشان انکار کننده اند مر حق را از حضرت ابی جعفر الباقر علیه السلام مرویست که مراد از عدم ایمان بآخرت عدم ایمان برجعت و مراد از انکار کفر است یعنی پس آنانکه ایمان برجعت نمی آورند و تصدیق بحقیقت آن نمیکنند دلهای ایشان کافرند **وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ** و ایشان تکبر کنندگان و گردن کشانند از قبول ولایت امیر المؤمنین علیه السلام و رجعت آنحضرت پس حق تعالی بطریق توعید میفرماید که **لَا جَرَمَ** هر آینه حق و صدق و ثابتست **أَنَّ اللَّهَ** اینکه خدا تعالی **يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ** میداند آنچه را که پنهان میکنند ایشان **وَمَا يُعْلِنُونَ** و آنچه را که اعلان و آشکار میسازند و مطابق آن جزاء ایشان خواهد داد **إِنَّهُ** بدرستی که خدا تعالی **لَا يُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِينَ** دوست نمیدارد تکبر کنندگان از قبول ولایت امیر المؤمنین علیه السلام را **وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ** و چون گفته شود مر کافران را یعنی چون بگویند کسی که تابع روسا خود بودند مر روسا خود را **مَاذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ** ای ای شیء انزله ربکم یعنی چه چیز فرستاده آنرا پروردگار شما و اینکلام بطریق استهزا و سخریت است چه ایشان نه اعتقاد برب العالمین دارند و نه بانزال او اقرار **قَالُوا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ** ای قالوا المنزل اساطیر الاولین یعنی گویند آن روسا که فرود فرستاده [illegible]

قرآن سرگذشت پیشینیان است و اباطیل ... و محمد بن مسعود عیاشی رحمه الله از حضرت ابی جعفر الباقر علیه السلام روایت کرده که نزل جبرئیل

علیه السلم بهذه الآیة هکذا و اذا قیل لهم ماذا انزل ربکم فی علی قالوا اساطیر الاولین **لِيَحْمِلُوا أَوْزَارَهُمْ**

لام لیحملوا لام عاقبت است نه لام علت ... رؤسای کفار این حرف را بواسطه حمل اوزار نگفته بودند لکن مراد اینست که چون

این حرف را گفتند عاقبت این حرف اینست که بردارند ایشان بار گناهان خود را **كَامِلَةً** بتمام و کمال **يَوْمَ**

الْقِيَامَةِ روز رستخیز **وَمِنْ أَوْزَارِ الَّذِينَ يُضِلُّونَهُمْ** و برمیدارند بعضی گناهان ...

... **بِغَيْرِ عِلْمٍ** ...

[illegible]

أَلَا سَاءَ مَا يَزِرُونَ

قَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ ... **فَأَتَى اللَّهُ بُنْيَانَهُمْ** ... **مِنَ الْقَوَاعِدِ** ...

فَخَرَّ عَلَيْهِمُ السَّقْفُ ... **مِنْ** **فَوْقِهِمْ** ... **وَأَتَاهُمُ**

الْعَذَابُ ... **مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ** ...

[illegible]

... **ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُخْزِيهِمْ** ...

... **وَيَقُولُ** ... **أَيْنَ شُرَكَائِيَ**

... **الَّذِينَ كُنْتُمْ تُشَاقُّونَ** ...

... **فِيهِمْ** ... **قَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ** ...

... **إِنَّ الْخِزْيَ الْيَوْمَ** ...

... **وَالسُّوءَ** ... **عَلَى الْكَافِرِينَ** ... **الَّذِينَ**

تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ... **ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ**

... **فَأَلْقَوُا السَّلَمَ** ... **مَا كُنَّا نَعْمَلُ مِنْ سُوءٍ**

... **بَلَى** ...

[illegible]

إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ...

... **فَادْخُلُوا أَبْوَابَ**

جَهَنَّمَ ...

... **خَالِدِينَ فِيهَا** ... **فَلَبِئْسَ مَثْوَى**

الْمُتَكَبِّرِينَ ...

... **وَقِيلَ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا** ...

... **مَاذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ** ... **قَالُوا** ... **خَيْرًا** ...

... **لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا** ...

... **فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ** ...

... **وَلَدَارُ الْآخِرَةِ** ...

... **خَيْرٌ** ...

... **وَلَنِعْمَ دَارُ**

الْمُتَّقِينَ ... **جَنَّاتُ عَدْنٍ** ...

... **يَدْخُلُونَهَا** ... **تَجْرِي** ... **مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ** ...

آن جویهای آب لهم فیها ما یشاؤن مر این متقیان راست در آن جنات هر چه خواهند از انواع لذات
و در تقدیم ظرف شبهه حصر است مر ایشان را یعنی … آنچه اگر خواهند کذلک یجزی الله المتقین
مانند این جزا میدهد خدای تعالی متقیان را الذین تتوفیهم الملائکة آن متقیان را که میمیرانند و قبض ارواح میکنند
ایشان را ملائکه رحمت طیبین در حالتی که پاکیزه باشند از دنس کفر و معصیت و از روی تعظیم فرشتگان یقولون
گویند با اهل تقوی سلام علیکم سلامتی باد شما را از همه آفات و بلیات ادخلوا الجنة درآئید در بهشت
وقتی که مبعوث شوید بما کنتم تعملون بسبب آنچه بودید که بعمل می آوردید از خیرات و مبرات هل ینظرون
آیا انتظار میکشند آنانکه ایمان بآخرت نیاوردند استفهام انکاری است یعنی ایشان انتظار نمیکشند الا ان تأتیهم
الملائکة مگر آنکه بیایند فرشتگان غلاظ و شداد و بقبض ارواح ایشان او یأتی امر ربک
یا آنکه بیاید بر ایشان امر پروردگار تو که آن عذاب موت و خروج قائم علیه السلم است کما قال علی بن ابراهیم او یأتی امر ربک من العذاب والموت
و خروج القائم علیه السلم کذلک مانند این فعل از شرک و تکذیب فعل الذین من قبلهم کردند آنانکه بودند
پیش از ایشان و یافتند آنچه یافتند وما ظلمهم الله و ستم نکرد بر ایشان خدای تعالی به نزول عذاب ولکن
کانوا انفسهم یظلمون ولیکن بودند ایشان که بکفر و معصیت بر نفسهای خود ستم میکردند
فاصابهم پس رسید ایشان را سیئات ما عملوا ای فاصابهم جزاء سیئات اعمالهم که ما مضاف …
که خبر است محذوف باشد و کلمه ما مصدری یعنی پس رسید با ایشان جزای بدیهای کردارهای ایشان و محتملست که مراد از سیئات
جزا باشد تا حذف مضاف لازم نیاید یعنی پس رسید ایشان را جزای اعمال ایشان و بر تقدیر کلمه ما میتواند که بمعنی الذی باشد
وحاق بهم و احاطه کرد و فرو گرفت ایشان را ما کانوا به یستهزؤن
جزای آنچه بودند که بآن استهزاء میکردند وقال الذین اشرکوا و گفتند آنانکه شرک آوردند از روی سخریه و استهزاء
لو شاء الله اگر خواستی خدای تعالی ما عبدنا من دونه من شیء عبادت نمیکردیم
بجز او هیچ چیز را نحن ولا آباؤنا نه ما و نه پدران ما و کلمه نحن افاده تاکید میکند و ایضا ایراد آن باعث آن شد که
عطف اسم ظاهر بر ضمیر کرده نشود ولا حرمنا من دونه من شیء و حرام نمیکردیم بدون حکم خدای تعالی
هیچ چیز را کذلک مانند افعال کفار این زمان که آن شرک بخدای تعالی و تحریم ما احل الله و انکار پیغمبران است فعل
الذین من قبلهم کردند آنانکه پیش از ایشان بودند فهل علی الرسل پس آیا هست استفهام
انکاری است یعنی پس نیست بر رسولان الا البلاغ المبین مگر رسانیدن آشکار اوامر و نواهی را
که از جمله آن اینست که پرستید خدای تعالی را و ترک شرک مشرکین و معاصی نمایند ولقد بعثنا و هر آینه بحقیقت فرستادیم
فی کل امة در هر گروهی رسولا پیغمبری را بایشان تا امر کند ایشان را ان اعبدوا الله

اینکه عبادت کنید خدای تعالی را واجتنبوا الطاغوت و اجتناب کنید از عبادت طاغوت که آن شیطان است
و کسی است که مردم را بکفر و ضلالت گمراه گرداند فمنهم من هدی الله پس بعضی از این امم کسی است که بوسیله
لطف و توفیق راه راست نمود او را خدای تعالی و ایشان باختیار خود متمسک بدین حق شدند ومنهم من
حقت علیه الضلالة و بعضی از ایشان کسی هست که ثابت شد بر او گمراهی یعنی بعضی هستند که باختیار
خود اعراض از قبول قول رسول کردند پس حق تعالی ایشان را تخلیه کرده بوجود ایشان واگذاشت و سلب لطف و توفیق از ایشان نمود تا
بر گمراهی خود باقی ماندند و محتملست که مراد از ضلالت عذاب اخروی و نکال دائمی باشد چنانچه حق تعالی در آیه دیگر میفرماید که ان المجرمین فی
ضلال و سعر ای فی عذاب و فی نیران جهنم و فی تفسیر العیاشی قال ابو جعفر علیه السلم ما بعث الله نبیا الا بولایتنا والبراءة من عدونا
و ذلک قول الله فی کتابه ولقد بعثنا فی کل امة رسولا منهم ان اعبدوا الله واجتنبوا الطاغوت فمنهم من هدی الله ومنهم من حقت علیه
الضلالة بتکذیبهم آل محمد پوشیده نماند که رسولا منهم چنانچه در حدیث واقع شده در آیه نیست مگر آنکه حضرت تفسیر آیه کرده باشند یا
قراءت حضرت اینچنین باشد والله اعلم فسیروا فی الارض پس سیر کنید ای مشرکان قریش در زمین که منکرین که بعذاب
استیصال گرفتار شدند فانظروا پس بنگرید کیف کان عاقبة المکذبین
چگونه بود منتهای حال تکذیب کنندگان انبیا از قوم عاد و ثمود و غیر ایشان تا از آن عبرت گیرید ان تحرص علی
هدیهم اگر حریص باشی و سعی کنی تو ای محمد بر هدایت و ایمان این مشرکین فان الله پس بدرستیکه خدای تعالی
لا یهدی من یضل راه نمی نماید بر وجه اجبار آن کس را که تخلیه کرده و نظر لطف و توفیق از آن برداشته و
ما لهم من ناصرین و نیست ایشان را هیچ یاری کننده که تا دفع عذاب الهی از ایشان تواند کرد و
اقسموا بالله و قسم خوردند بعضی از مسلمانان منکر رجعت بخدای تعالی جهد ایمانهم
نهایت مرتبه قسمهای خود که لا یبعث الله من یموت بر نمی انگیزاند خدای تعالی در رجعت بر نمی گرداند کس را
که بمیرد و مفسرین عامه واقسموا بالله را معطوف گرفته اند بر وقال الذین اشرکوا و گفته اند که این آیه اشعار است بر آنکه چنانچه مشرکین
انکار توحید کرده اند همچنین انکار حشر و نشر نیز کرده اند و معنی آیه اینست که قسم خوردند بخدای تعالی مشرکین قسم مغلظه که عباد مبعوث
نخواهند شد و تفسیر این آیه برجعت موافق حدیث صادق علیه السلم است و بعد از این تفسیر حضرت فرمودند که مراد از آن نیست که
مشرکین قسم بخدای تعالی بعدم بعث در روز قیامت خوردند چه ایشان اگر قسم میخوردند بلات و عزی قسم میخوردند چنانچه در تفسیر عیاشی
روایت کرده که حضرت صادق علیه السلم با اصحاب خود گفت که مردم در تفسیر آیه واقسموا بالله جهد ایمانهم چه میگویند گفتند که گمان میکنند
قسم خوردند بخدای تعالی که بعثی و نشوری نیست حضرت فرمود کذبوا والله انما ذلک اذا قام القائم وکر معه المکرون فقال اهل خلافکم
قد ظهرت دولتکم یا معشر الشیعة و هذا من کذبکم تقولون رجع فلان وفلان لا والله لا یبعث الله من یموت الا تری
انه قال واقسموا بالله جهد ایمانهم کانت المشرکون اشد تعظیما للات والعزی من ان یقسموا بغیرهما و باین مضمون در روضه کافی

نیز علی بن ابراهیم از آنحضرت روایت کرده که ما یقول الناس فیها ای فی هذه الآیة قال یقولون نزلت فی الکفار فقال ان الکفار
لا یحلفون بالله وانما نزلت فی قوم من امة محمد قیل لهم ترجعون بعد الموت فیحلفون انهم لا یرجعون بَلىٰ آری بر انگیخته میشوند در دنیا
وَعْدًا عَلَيْهِ وعده کرده است خدای تعالی وعده کردنی در رجوع اموات که ایجاز کردن آن وعده و راست کردن آن
بر وست وقتی که دولت بقائم آل محمد صلی الله علیه وآله رسد حَقًّا وعده راست و درست وَلَٰكِنَّ
أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ولیکن بیشتر مردمان نمیدانند که رجعت حق است و حق تعالی
وعده میکند و این بعث و رجعت بجهت آنست که لِيُبَيِّنَ لَهُمُ تا بیان کند خدای تعالی برای ایشان الَّذِي
يَخْتَلِفُونَ فِيهِ آنچیز را که اختلاف میکردند در آن چیز که آن رجعت است بنا بر این ترجمه لیبین متعلقست ببعث
مقدر و همچنین است قول خدای تعالی که مفسره وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا و تا بدانند ائمه انکار کردند
و منکر بودند برجعت أَنَّهُمْ كَانُوا كَاذِبِينَ اینکه بودند ایشان دروغ گویان
در انکار رجعت و بعد از بیان امکان رجعت میکند و میفرماید که إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَيْءٍ جز این نیست که گفتار ما مر چیزی را
إِذَا أَرَدْنَاهُ وقتیکه اراده ایجاد او کنیم أَنْ نَقُولَ لَهُ كُنْ اینکه گوییم مر آن چیز را موجود شو
فَيَكُونُ پس موجود شود مراد در این مقام خطاب حقیقی نیست که تا گفته شود خطاب بر معدوم صحیح
نیست و بر موجود تحصیل حاصل است بلکه تمثیل است باینکه چون اراده الهی بوجود چیزی تعلق گیرد فی الحال موجود شود و موقوف
بسبق ماده و مدة نیست و الا لازم آید تسلسل زیرا که آن ماده و مده نیز موقوف بماده و مده دیگر خواهد بود و بلکه او خلق کند
ایجاد اشیا بدون ماده و مده مقدور الهی باشد همچنین ایجاد آنها بعد از عدم نیز مقدور الهی خواهد بود وَالَّذِينَ
هَاجَرُوا و آن ائمه هجرت کردند از اوطان خود که مکه معظمه است فِي اللَّهِ در راه خدای تعالی مِنْ بَعْدِ
مَا ظُلِمُوا بعد از آنکه ستم کشیده بودند از دست مشرکان لَنُبَوِّئَنَّهُمْ فِي الدُّنْيَا
حَسَنَةً ای لنبوئنهم فی الدنیا مباءة حسنة یعنی هر آینه جای دهیم ایشان را در دنیا جا دادنی نیکو که آن جا
دادن ایشانست بمدینه مکرمه در مجمع البیان و جوامع الجامع آورده که مروی از حضرت امیر المؤمنین علیه السلم لنثوینهم
مثلثه است ای لنثوینهم فی الدنیا اثواءة حسنة یعنی هر آینه فرود می آریم ایشان را در دنیا فرود آوردنی خوب
وَلَأَجْرُ الْآخِرَةِ و هر آینه مزد آخرت ایشان را أَكْبَرُ بزرگتر است از آنچه در دنیا بایشان داده ایم
لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ اگر باشند کافران که بدانند آنچه را که خدای تعالی برای مهاجرین
آماده کرده از خیر دارین هر آینه موافقت میکردند با مهاجرین و رغبت مینمودند بدین ایشان و میتواند که ضمیر راجع بمهاجرین شود
باینمعنی که اگر باشند مهاجران که بدانند خیر دارین را که حق تعالی برای ایشان مقرر کرده هر آینه زیاده میکردند جهاد و صبر خود در اینا
توجیه لو کانوا یعلمون که جزا آن مقدر است و تقدیر چنین است که لو علم الکفار ان الله یجمع لهؤلاء المهاجرین خیر الدارین لوافقوهم

الذین

الذین او لو علم المهاجرون ذلک لزادوا فی اجتهادهم و صبرهم و اگر تقدیم جزا بر شرط جایز باشد لاجر الآخرة اکبر جزا خواهد بود و
ولو کانوا یعلمون لاجر الآخرة اکبر الَّذِينَ صَبَرُوا آنها که بدل الذین هاجروا باشد باینمعنی که مراد از مهاجرین
آنجا جمعی اند که صبر کردند بر آزار کافران و بر مفارقت احباب و اوطان و میتواند که مرفوع بمدح یا منصوب بمدح باشد که هم الذین
صبروا یا اعنی الذین صبروا یعنی مهاجران آنانند که صبر کردند یا میخواهیم از مهاجران صابرین را وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ
يَتَوَكَّلُونَ و بر پروردگار خود توکل کنند و کار خود را باو واگذارند وَمَا أَرْسَلْنَا و نفرستادیم
بواسطه رسالت و پیغمبری مِنْ قَبْلِكَ پیش از فرستادن تو ای محمد إِلَّا رِجَالًا مگر مردانی را که نُوحِي إِلَيْهِمْ
وحی میفرستادیم بوسیله ملائکه عظام بسوی ایشان مراد آنست که سنت الهی بارسال بشر جاری شده نه ملائکه چنانچه بعضی کفار قریش در مقام
تکذیب پیغمبر صلوات الله علیه وآله میگفتند که اگر خدای تعالی پیغمبری میفرستاد بایستی که ملائکه را بفرستد گفته اند که این آیت
وزن برای دعوت عامه مبعوث نشده اند زیرا که حق تعالی ارسال رسل را مقید برجال ساخته فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ
پس بپرسید اهل علم و دانش را إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ اگر باشید شما که ندانید که انبیا سابق
در اصول کافی از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده که مراد از ذکر درین آیه قرآنست و اهل آن آل محمد علیهم السلم و بعد از این فرمودند که امر
کرده خدای تعالی که سؤال از ایشان کنند نه از جاهلان و اطلاق ذکر بر قرآن در آیه دیگر نیز وارد شده چنانچه حق تعالی بعد از این آیه فرموده و انزلنا الیک
الذکر لتبین للناس ما نزل الیهم و در احادیث بسیار آمده که مراد از ذکر محمد است صلوات الله علیه وآله و اهل او ائمه معصومین علیهم السلم اند چنانکه امام
محمد باقر علیه السلم در تفسیر این آیه فرموده که رسول الله الذکر و الائمة علیهم السلم اهل الذکر و در کتاب عیون اخبار الرضا در حدیثی طولانی از
آنحضرت روایت کرده که الذکر رسول الله صلی الله علیه وآله و نحن اهله و بعد از این فرمودند که حق تعالی اطلاق ذکر بر پیغمبر در سوره طلاق کرده
و فرموده قد انزل الله الیکم ذکرا رسولا یتلوا علیکم آیات الله مبینات فالذکر رسول الله و نحن اهله و در اصول کافی از حضرت ابی جعفر
الباقر علیه السلم و در کتاب عیون اخبار الرضا از حضرت ابو الحسن الرضا علیه السلم روایت کرده اند که جمعی گمان میکنند که مراد از اهل
ذکر درین آیه یهود و نصاری اند و بعد از این فرمودند که اگر جایز باشد از ایشان سؤال کردن و قبول قول ایشان نمودن پس ایشان میخواهند
شما را بدین خود و میگویند که دین ما افضل از دین اسلامست باید که شما قبول قول ایشان کنید و در مجمع البیان گفته که ابن عباس و مجاهد گفته اند که مراد
از ذکر اهل کتابند که نصاری و یهودند و خطاب درین آیه بمشرکین مکه است زیرا که این مشرکین بتصدیق یهود و نصاری میکردند در آنچه ایشان
از کتاب خود خبر مشرکین میدادند و بمحض عناد تصدیق پیغمبر صلوات الله علیه وآله نمی نمودند اگرچه بنا بر این توجیه لازم نمی آید که ایشان
قبول قول اهل کتاب کنند اما این توجیه مخالف حدیث سابق است عجب از صاحب مجمع البیان است که با وجود علم او باحادیث ائمه
علیهم السلم قول ابن عباس و مجاهد را ایراد نموده و ذکر توجیهی برای آیه کند که مخالف حدیث ائمه معصومین علیهم السلم باشد و الحال متوجه ذکر
احادیث مخالف آن نگردد و هذا من اعجب العجائب بِالْبَيِّنَاتِ منقول است بقول خدای تعالی که فرموده و ما ارسلنا و داخل در
تحت استثنا است ای و ما ارسلنا الا رجالا بالبینات یعنی نفرستادیم ما قبل از تو مگر رجال را به بینات و معجزات ظاهره وَالزُّبُرِ



وعذابی که بشما خواهد رسید **ويجعلون** و میگردانند این کافران **لما لا يعلمون** برای چیزهایی
که نمیدانند آنها چیزی را بجهت جمادیت آنها **نصيبا مما رزقناهم** بهره از آنچه روزی
دادیم ایشانرا مانند سائبه و بحیره و حامی چنانچه در سوره مبارکه انعام گذشت بنابراین ترجمه کلمه ما در لما لا یعلمون موصوله یعنی
است که اشارت باصنام باشد و ضمیر جمع راجع باصنام است و میتواند که کلمه ما مصدری باشد و ضمیر راجع شود بکفار و
مجهول محذوف باشد باین تقدیر که و یجعلون لعدم علمهم و جهلهم للاصنام نصیبا مما رزقناهم یعنی و میگردانند این کافران بسبب
جهل ایشان برای اصنام نصیبی از آنچه بایشان روزی داده ایم **تالله** بخدا سوگند که **لتسئلن** هر آینه پرسیده
خواهید شد در روز قیامت **عما كنتم تفترون** از آنچه بوده اید که بر خدا افترا میکردید
یعنی بتانرا خدایان خود میدانستید و تقرب میجستید بآنها با فراز نصیبی از انعام **ويجعلون لله**
البنات و میگردانند برای خدای تعالی دختران چنانچه بنی خزاعه و بنی کنانه میگفتند که ملائکه دختران خدای تعالی اند
سبحانه پاکست خدای تعالی از آنچه ایشان میگویند **ولهم ما يشتهون**
و مر ایشانراست آنچه آرزو میکنند از پسران محتملست که واو لهم ما یشتهون را جمله مستانفه گیرند تا آنکه مبتدا و خبر باشد
و محتملست که کلمه ما در موضع نصب باشد باین تقدیر که و یجعلون لله البنات لهم ما یشتهون و جعل در جمله ثانیه بمعنی
اختیار است یعنی و میگردانند برای خدای تعالی اناث را و اختیار میکنند برای خود چیزی را که خواهند یعنی پسران را اختیار میکنند
و مذکور را و از تفسیر علی بن ابراهیم اینمعنی مستفاد میشود **واذا بشر احدهم بالانثى** و چون
خبر داده شود یکی از ایشانرا بولادت دختر **ظل وجهه مسودا** ظل در اینجا بمعنی صار است
زیرا که افعال ناقصه بمعنی یکدیگر می آیند یعنی گردد رنگ روی او سیاه و از بسیاری غم و اندوه که بواسطه حیا عارض او شود
وهو كظيم و او پر باشد از خشم بر زوجه که چرا دختر زایید **يتوارى** پنهان شود **من**
القوم از یاران خود **من سوء ما بشر به** از بدی آنچه خبر داده شده باشد بان بحسب عرف و عادت
از ولادت دختر و در اندیشه این باشد که **ايمسكه** آیا نگاه دارد او را بشارت داده شده را که دختر است
على هون بر ذلت و خواری **ام يدسه** یا پوشد او را **في التراب** در خاک یعنی زنده او را
در گور کند و تذکیر ضمایر باعتبار لفظ ماست و بعضی قراء ایمسکها ام یدسها بتانیث ضمیر خوانده اند **الا ساء**
بدانید که بدست **ما يحكمون** آنچه حکم میکنند ایشان برای خدای تعالی زیرا که اثبات میکنند از برای
جناب اقدس الهی دختر را که قدر آن نزد کفار مرتبه ایست که مذکور گردید و الضابطه حکمیت آنچه ایشان درباره دختران حکم میکنند
للذين لا يؤمنون بالآخرة مر آنانرا که ایمان نمی آرند برای آخرت و بعث
مثل السوء صفت بد است که آن کراهت داشتن دختر و سیاهی رو و غم و اندوه است **ولله المثل**

الاعلى و مر خدای تعالی راست صفت بلند که آن غنای مطلق و تقدس از آلایش نقص است پس مراد از مثل صفت است و آنچه
میفرماید که تعالی الله عن الانداد والامثال مراد از امثال اشباه است و حق سبحانه و تعالی را شبیهی نیست لیس کمثله شیء **وهو العزيز**
و اوست غالب و قادر بر جمیع اشیا **الحكيم** راست گفتار درست کردار **ولو يؤاخذ الله الناس** و اگر
بگیرد خدای تعالی مردمانرا **بظلمهم** بستم ایشان یعنی بکفر و عصیان ایشان **ما ترك عليها**
نگذارد بر روی زمین **من دابة** هیچ جنبنده از شامت ظلم ایشان و بعضی دابه را اعم از انسان و حیوان گرفته اند
و در توجیه عدم ترک حیواناتی که اصلا از ایشان ظلمی و گناهی صادر نمیشود چنین گفته اند که چون وجود حیوانات بطفیل وجود انسان است بجهت منافع
ایشانست پس هرگاه خدای تعالی احدی را از انسان بواسطه کفر و عصیان بر روی زمین نگذارد فایده مترتب بر ابقاء حیوانات نخواهد بود
لهذا خدای که افعال او معلل باغراض و فواید است انها را نیز بر روی زمین نخواهد گذاشت و در تفسیر کبیر گفته که از وجه لطیف حسن بعضی
گفته اند که مراد از آیت اینست که ما ترک علیها من دابه ظالمه یعنی ترک نکند بر روی زمین هیچ جنبنده را که ظلم کند و اضافه ظلم بعباد
دلیل روشنست بر آنکه ظلم و معاصی از افعال حق تعالی نیست و هر چند ارض بحسب ظاهر پیش از این مذکور نگشته که تا مرجع ضمیر علیها شود
اما ذکر دابه دلالت بر آن دارد زیرا که مراد از دابه ما یدب و یتحرک فی الارض است و بعضی گفته اند که ذکر ناس نیز دلالت بر آن دارد بواسطه آنکه
ناس بر روی ارض خواهند بود و صاحب مجمع البیان گفته و مثله کثیر فی محاورات العرب **ولكن يؤخرهم**
الى اجل مسمى و لیکن مهلت میدهد خدای تعالی موافق مصلحت و حکمت خود ایشانرا تا وقت نام برده شده
در لوح قضا و قدر **فاذا جاء اجلهم** پس چون بیاید وقت مقرر ایشان **لا يستأخرون**
ساعة باز پس نروند از آن وقت باندک زمانی **ولا يستقدمون** و پیشی نگیرند ساعتی
از آن یعنی تخلف از آن وقت از دایره امکان بیرونست **ويجعلون لله ما يكرهون** و میگردانند
برای خدای تعالی دختران را که ایشان از آن کراهت دارند و نمیخواهند **وتصف السنتهم الكذب**
و با وجود این عمل قبیح وصف میکند زبانهای ایشان دروغ را و آن دروغ **ان لهم الحسنى** است
که مر ایشانراست نزد خدای تعالی نیکویی یعنی بهشت زیرا که مشرکین میگفتند که اگر امر بعث چنانچه محمد میگوید راست باشد پس ما اهل
بهشتیم بنابراین تفسیر ان لهم الحسنی بدل الکذب است و بعضی از قراء الکذب بضم کاف و ذال خوانده اند تا جمع کذوب بمعنی دروغگو بوده
باشد چنانچه در کتاب صحاح گفته که کذب بضمتین جمع کذوب مثل صبور و صبر و بنابراین بنا بر منصوبیت تا صفت السنة باشد و در
مجمع البیان گفته و روی عن معاذ انه قرا و تصف السنتهم الکذب بضم الذال و الباء فعلی هذا یکون الکذب صفة للالسنة و جمع
تعریض ضم کاف بواسطه ظهور آنست و در صورت ان لهم الحسنی مفعول تصف است باین معنی که صفت میکنند زبانهای دروغ
گوینده ایشان اینکه مر ایشانراست مثوبت نیکو و موید این معنی است آنچه علی بن ابراهیم در تفسیر تصف السنتهم الکذب گفته ای تقول
السنتهم الکاذبة ان لهم الحسنی و حق سبحانه و تعالی در رد ایشان گوید **لا جرم ان لهم النار** حقا که

مرا بسیار است آتش دوزخ نه نعمتهای بهشت **وَأَنَّهُمْ مُفْرَطُونَ** ای لا جرم انهم مفرطون یعنی حق
اینست که ایشان پیش فرستاده شده مانند بدوزخ و پیش از همه داخل دوزخ میشوند **تَاللَّهِ** قسم بخدای تعالی **لَقَدْ
أَرْسَلْنَا إِلَىٰ أُمَمٍ** هر آینه بتحقیق فرستادیم پیغمبران را بسوی جمعی که بودند **مِنْ قَبْلِكَ** پیش از تو
فَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ پس بیاراست برای ایشان شیطان **أَعْمَالَهُمْ** عملهای ایشان را تا آنکه
ایشان اصرار کردند بر قبایح و بر انکار مرسلین **فَهُوَ وَلِيُّهُمُ الْيَوْمَ** پس آن شیطان مصاحب و دوست
آن امم سابقه است در روز تزیین یا در دنیا **وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ** و مر ایشان و متابعان او راست در قیامت
عذابی دردناک **وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ** و نفرستادیم بر تو ای محمد قرآن را الا
لِتُبَيِّنَ لَهُمُ مگر آنکه بیان کنی تو برای مردمان **الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ** آن چیزی را که اختلاف
کردند در آن چیز یعنی در امر بعث مثلا چون بعضی از ایشان قایل به بعث بودند لهذا لفظ اختلفوا ایراد یافت و لام لتبین
برای تعلیل و غرض است و دلالت دارد بر آنکه افعال الله معلل باغراض است **وَهُدًى وَرَحْمَةً** عطف است
بر محل لتبین و تقدیر کلام چنین است که و ما انزلنا علیک الکتاب الا هدی و رحمة یعنی نفرستادیم ما قرآن را مگر بجهت راه نمودن بحق و مر
بواسطه رحمت **لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ** برای جمعی که ایمان آورنده و در منصوبست هدی و رحمة مفعول له انزلنا است
و لام بواسطه آن داخل هدی و رحمة نشده که فاعل فعل و فاعل مفعول له خدای تعالی است زیرا که فاعل هدایت و رحمت خدای تعالی است
لیکن درینجا بتوسط قران مجید و چون فاعل لتبین حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله با فاعل انزال اتحاد ندارد لهذا لام داخل
شده تا علت و سبب انزال شد قاعده نحویان است که اگر فاعل فعل و فاعل مفعول له متحد باشند لام علیت داخل مفعول له
نمیکنند و اگر متحد نباشند لام داخل مفعول له میکنند و این قاعده مستمره است **وَاللَّهُ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً**
و خدای تعالی فرو فرستاد از جانب آسمان یا از ابر آب باران را **فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ** پس زنده گردانید یعنی سبز
و تازه کرد بآن باران زمین را **بَعْدَ مَوْتِهَا** پس از خشکی آن **إِنَّ فِي ذَٰلِكَ** بدرستی که در این امر مذکور
لَآيَةً لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ هر آینه نشانه ایست ظاهر بر قدرت کامله الهی برای جمعی که بشنوند
شنیدنی را از روی انصاف و تدبر و اگر کسی این چنین نشنود در حکم کر است **وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ**
و بدرستی که مر شما راست در چهار پایان از شتر و گاو و گوسفند **لَعِبْرَةً** هر آینه عبرتی **نُسْقِيكُمْ** کلام مستانفست
گویا کسی میگوید که عبرت از انعام چگونه حاصل میشود جواب اینست که می آشامانیم شما را **مِمَّا فِي بُطُونِهِ** بعضی از آنچه در شکمها
این انعامست چون انعام اسم مفرد است بمعنی جمع لهذا ضمیر راجع باو مذکر و مفرد آورده باعتبار لفظ و مونث میتوان آورد
باعتبار معنی جمعیت بنابراین درین آیه فی بطونه واقع شده و در آیه سوره مؤمنین فی بطونها **مِنْ بَيْنِ فَرْثٍ وَدَمٍ**
میان اجزائیکه در شکنبه است و خون **لَبَنًا خَالِصًا** شیریکه این صفت دارد که خالصست یعنی آلوده بفرث و دم

بمنه

نیست **سَائِغًا لِلشَّارِبِينَ** گوارا است مر آشامندگان آنرا مراد از فرث مجموع اجزاء ماکول در شکنبه است
که هنوز هضم یافته باشند و چون از اجزاء لطیفه که در میان مجموع آن اجزاست خون تولد می یابد و از بعضی ازین اجزاء لطیفه که خون تولد می یابد شیر
حاصل میشود بنابراین چه وقت که شیر میان فرث و دم است و در مقام حکم عجیبه و اسرار بدیعه مندرج و مندمج است که صاحبان نظر و تدبر
از آن عبرت گیرند و یقین کنند که فاعل این صنعت کردگار دانا و حکیم توانا تعالی شانه و عظم برهانه **وَمِنْ ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ**
متعلق بمحذوفست ای و نسقیکم من ثمرات النخیل **وَالْأَعْنَابِ** معطوفست بر ثمرات ای و نسقیکم من الاعناب و در تقدیر
جا عصیر مضاف محذوفست ای و نسقیکم من عصیر ثمرات النخیل و نسقیکم من عصیر الاعناب یعنی و می آشامانیم شما را از شیره میوه های درخت خرما
و می آشامانیم از شیره انگورها و میتواند که الاعناب معطوف بر النخیل باشد زیرا که اعناب جمع ثمره است و اگر معطوف بر نخیل شد
ثمرات بر بالای آن در می آید و تقدیر کلام چنین میشود که و من ثمرات الاعناب و درین صورت لازم می آید که ثمره را ثمره باشد پوشیده نماند
که اکثر مفسرین و من ثمرات النخیل را متعلق بنسقیکم محذوف گرفته اند نه بر مما فی بطونه که نسقیکم مذکور بر سر آن در آید ظاهر اوجه این باشد
اگر چنین بگیرند لازم بود که و ثمرات النخیل تا آخر مانند سابق خود بیان حصول عبرت از انعام باشد با آنکه ثمرات نخیل را دخل در عبرت انعام
نیست **تَتَّخِذُونَ مِنْهُ** کلام استینافست در بیان اسقا یعنی فرا میگیرید شما از عصیر میوه ها بنابراین ضمیر منه راجع بعصیر محذوف
و محتمل که راجع بثمر باشد که از ثمرات منتزع است باین معنی که اخذ میکنید شما از میوه ها **سَكَرًا** ای خمرا یعنی خمر را که مست کننده است
وَرِزْقًا حَسَنًا و روزی نیکو را از دوشاب و مویز و خرما و غیر ذلک و بعضی گفته اند که من ثمرات النخیل و الاعناب
متعلق بتتخذون است بحذف موصوف ای و من ثمرات النخیل و الاعناب شیء تتخذون منه سکرا و از ذکر خمر در اینجا لازم نمی آید که
خمر حلال باشد زیرا که جایز است که خدای تعالی درین آیه پیش از بیان تحریم خمر هم عتاب کرده هم منت نهاده باشد باین روش که من شما را
میوه ها عطا کردم و شما از آن اخذ میکنید امر حرام و امر حلال او از تقابل سکر برزق حسن شبیه برقبح آن است و در تفسیر عیاشی از حضرت صادق علیه السلام
بهمضمون روایت کرده که نزلت الآیة قبل آیة التحریم فنسخت بها و این حدیث دلالت دارد بر آنکه مراد از سکر خمر است و مخفی نماند که مراد از
نسخ سکوت بحرمت نه نسخ حلیت چه خمر در هیچ ملتی و مذهبی حلال نبوده و علی بن ابراهیم سکرا را تفسیر بخل کرده و در لغت نیز سکر بمعنی خل آمده
إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً بدرستی که درین میوه ها هر آینه دلیلی روشن است بر قدرت کامله الهی **لِقَوْمٍ
يَعْقِلُونَ** برای گروهی که تعقل کنند و تامل نمایند **وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ** وحی در این آیه بمعنی الهام و انداختن
در دل است چنانچه در حدیث آمده که و اوحی وحی الهام پس اوحی ربک بمعنی و الهم ربک است یعنی و الهام کرد پروردگار تو
إِلَى النَّحْلِ بسوی زنبور عسل **أَنِ اتَّخِذِي** باینکه فرا گیر **مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا** از بعضی کوهها
شکاف کوهها خانها بجهت تعیش خود و چون نحل مونث معنویست لهذا ان اتخذی را مونث آورد **وَمِنَ الشَّجَرِ**
بعضی درختان نیز خانه گیر یعنی در میان کوه و درخت جای کنید اگر شما را مالکی و صاحبی نباشد **وَمِمَّا يَعْرِشُونَ**
و خانه گیر از بعض آنچه مردمان بنا میکنند برای شما وقتی که شما را مالکی و صاحبی باشد بنابراین کلمه من در هر سه جا برای تبعیض است

زیرا که نحل در شکاف همه کوهها و در میان همه درختان و در هر بنائی که مردمان اساس نهند خانه میگیرند ثُمَّ کُلِی
مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ از هر میوه که خواهید و از هر شکوفه که اراده کنید فَاسْلُكِي
سُبُلَ رَبِّكِ براهی که پروردگار شما شما را تعلیم نموده در عمل آوردن عسل ذُلُلًا میتواند که حال از ضمیر ... باشد
باشد یعنی پروردگار شما حالکه بنده شما منقاد و فرمان بردار امر الهی باشید و محتمل است که حال از سبل باشد یعنی پس بروید براههای پروردگار خود در
حالتی که آن راهها را خدا تعالی منقاد و شما کرده با معنی آنکه سبل گردانیده برای شما و چون خلق نحل و الهام آن بواسطه انتفاع
مردم است پس حق تعالی عدول از خطاب نحل کرده خطاب بمردم میکند و میفرماید که يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا
بیرون آید از شکم ایشان لیکن از راه دهن چون آن شکوفها را بخورند و در شکم انها مستحیل بشیره شود شَرَابٌ
مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ شربتی که مخالف یکدیگر باشد رنگهای آن سفید و زرد و سبز و سرخ بسبب اختلاف
سن نحل و فصل و خصوصیات گلها و میوهها و بعضی گفته اند که شکوفه و گل در دهن نحل مستحیل بشیره میشود و اطبا تصریح کرده اند
که دهن نیز موضع هضم است پس بنابراین مراد از بطن دهن خواهد بود و مناسبت میان ظاهر است و مسطون نیست
فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ و در آن شربت شفا امراض است مر مردمان را زیرا که کم معجونیست که از آن
استشفا نمایند و عسل در آن نباشد و فی الحدیث لعق العسل شفاء من کل داء ثم تلا هذه الآیه و تنوین شفاء محتمل است که برای
تعظیم و توقیر آن باشد و محتمل است برای نوعیت باشد یعنی در آن بعضی و نوعی از شفاست إِنَّ فِي ذَٰلِكَ
بدرستی که در امر نحل لَآيَةً لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ هر آینه دلیلیست ظاهر و حجتیست باهر
بر قدرت کامله و علم تام موجد عالم تعالی شأنه برای گروهی که تفکر کنند و بینند که ظرفیت شکل مثمن که نحل بالهام ربانی برای حفظ عسل
بنا میکند اوسع از جمیع ظروفهاست که باشکال مثلث و مربع و مخمس و مسدس و غیر ذلک باشد و این معنی براهین هندسیه معلوم شده
پس امری که حذاق مهندسین بدلایل و براهین پی آن برده باشند و حق تعالی نحل را بآن الهام کرده باشد دلالت تام دارد بر علم کامل
و قدرت شامل آلهی جل شانه و عظم برهانه و در تفسیر عیاشی و تفسیر علی بن ابراهیم علیهما الرحمة والرضوان از حضرت صادق علیه السلام
مرویست که مراد از نحل در این آیه ائمه علیهم السلام اند بلکه روایت علی بن ابراهیم چنین است که نحن والله النحل الذی اوحی الله
الیه ان اتخذی من الجبال بیوتا و مراد از امر اخذ بیوت از جبال امر است ما را که از عرب شیعیان بجهت خود فرا گیریم و مراد از اخذ
بیوت از شجر اخذ شیعه از عجم است و از ما یعرشون فرا گرفتن شیعه از موالی و عبید است و مراد از شراب مختلف الوانه انواع
علوم ماست که بشیعیان ما میرسد و باعث شفاء قلوب ایشان میگردد و مراد از ناس همین شیعیان ما اند و غیر شیعیان ما را
خدا تعالی میداند که انها چه چیزند و اگر مراد از آیه شفا از عسل باشد لازم بود که هر صاحب دردی و المی که از آن چاشنی بچشد و از آن درد
و الم شفا یابد و تخلف نشود و حال آنکه اینچنین نیست عبارت حدیث اینچنین است که لو کان کما تزعم انه العسل الذی یاکله
الناس اذا ما اکل منه و لا شرب ذو عاهة الا شفی اذ لا خلف لقول الله بنابراین مراد از لعق عسل که در حدیث وارد شده

علم ائمه هدی علیهم السلام است انتهی وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ و خدا تعالی آفرید شما را ثُمَّ يَتَوَفَّاكُمْ پس میمیراند
شما را وَمِنْكُمْ و از شما مَنْ يُرَدُّ کسی هست که رد کرده میشود إِلَىٰ أَرْذَلِ الْعُمُرِ بسوی خوارترین
زندگانی که آن سن پیریست لِكَيْ لَا يَعْلَمَ تا آنکه نداند آن مرد پیر بَعْدَ عِلْمٍ شَيْئًا بعد از
دانستن چیزها را یعنی بعد از آنکه در سن جوانی چیزها را فرا گرفته بود و دانسته در این سن آنها را فراموش کرده و اصلا بخاطرش نیاید و نداند که آنرا
علم داشتم علی بن ابراهیم گفته که اذا کبر لا یعلم ما علمه قبل ذلک و فی کتاب الخصال و روضة ان ارذل العمر ان یکون عقله عقل ابن سبع سنین و فی
حدیث آخر فاذا بلغ الی المائة فذلک ارذل العمر و در مجمع البیان گفته که روی عن علی علیه السلام ان ارذل العمر خمس و سبعون سنة
إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بدرستی که خدا تعالی داناست بآنچه سزاوار و لایق بندگان اوست از اعمار قَدِيرٌ توانا است که
جوانان را میمیراند و پیران را باقی میگذارد وَاللَّهُ فَضَّلَ بَعْضَكُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ و خدا تعالی
افزونی داد بعضی از شما را بر بعضی دیگر فِي الرِّزْقِ در روزی فَمَا الَّذِينَ فُضِّلُوا پس نیستند
آنکه افزونی یافته شده اند در روزی بِرَادِّي رِزْقِهِمْ باز گرداننده روزی خود و بخشنده آن
عَلَىٰ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ بر آنها که مالک شده اند آنها را دستهای ایشان
یعنی مالکان عبید و اما روزی دهنده عبید و اما خود نیستند بلکه روزی دهنده بی منت همه را روزی میدهد فَهُمْ
فِيهِ سَوَاءٌ پس مالکان و مملوکان در امر روزی یکسان اند و همگی از خوان نعمت منان نان میخورند و از سرچشمه رحمت
مرجع و مآب همه آب مینوشند عظم شانه و جل نعمائه و بعضی کلمه فا را در فهم فیه سواء بمعنی حتی گرفته اند و معنی آیه را چنین گفته
که خواجگان فضل مال خود را بمملوکان خود نمیدهند تا آنکه مملوکان مساوی ایشان شوند و این باعث نقص ایشان گردد پس چگونه
اهل شرک روا میدارند که بتان و بندگان من شریک من باشند در الوهیت و در مرتبه معبودیت مساوی من باشند و علی بن
ابراهیم آورده که لا یجوز للرجل ان یخص نفسه بشیء من الماکول دون عیاله أَفَبِنِعْمَةِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ
باین تقدیر است که ایجحدون نعمة الله و چون صله جحود با نمی آید پس ادخال با بواسطه تضمین جحود است معنی کفر را ای یجحدون کافرین
بنعمة الله یعنی آیا پس انکار میکنند حالکه بنگه کفران میورزند نعمت خدا تعالی از این حیثیت که اخذ شریک میکنند برای خدا تعالی و اخذ
شریک مقتضی آنست که نسبت دهند بعضی از ارزاق آلهی را بآن شریک و انکار کنند که آن از جانب الله است و در
تعداد نعم خود میفرماید که وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ و خدا تعالی گردانید و آفرید برای شما مِنْ
أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا از جنس شما زنان را که تا با ایشان موانست گیرید و تا آنکه فرزندان شما
مانند شما تولد یابند وَجَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ و آفرید برای شما
از زنان شما بَنِينَ پسران وَحَفَدَةً و دختران زیرا که حافد بمعنی سرعت کننده در خدمت است
و دختران در خدمت خانه سرعت مینمایند و از حضرت صادق علیه السلام مرویست که مراد از حفده دختر زادها اند

او پسر باشند زیرا که آنحضرت فرموده الحفده بنوا البنت و نحن حفدة رسول الله و در مجمع البیان گفته که از آنحضرت مرویست که حفده
داماد تخصیص و بعضی مطلق فرزند زاده را حفده گفته اند خواه از دختر باشد و خواه از پسر اگرچه بنابر تقابل بنین حفده میتوان گفت که مراد از
حفده بنات باشد اما چون در این دو روایت ذکر بنات با زیادتی شده پس در مقام تعداد نعمت ایمنی نسب باشد
وَرَزَقَكُم مِّنَ الطَّيِّبَاتِ و روزی داد شما را از پاکیزه ها مانند اطعمه لذیذه و ملابس نفیسه
أَفَبِالْبَاطِلِ يُؤْمِنُونَ آیا پس این کافران بباطل ایمان می آرند که آن باطل بالنفس بتان است
به منفعت رسانیدن و شفاعت کردن آنها وَبِنِعْمَتِ اللَّهِ هُمْ يَكْفُرُونَ
و بنعمتهای خدایتعالی ایشان کفران می ورزند زیرا که نعمتهای الهی را نسبت بغیر که اصنام اند میدهند و یا مراد از کفران نعمت
و انکار آن تحریم ما احل الله و تحلیل ما حرمه و بنعمت الله هم یکفرون باین تقدیر است که و هم یکفرون بنعمت الله و تقدیم بنعمت الله
یا بجهت اهتمام است بشان آن و یا بجهت رعایت فواصل کلام وَيَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ و عبادت
میکنند غیر از خدایتعالی مَا لَا يَمْلِكُ لَهُمْ آنچه را که مالک نیست برای ایشان و نمیتوانند که با ایشان
رِزْقًا روزی را که حاصل شود مِّنَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ از آسمانها و زمین شَيْئًا
چیزی از آن روزی را که نه قلیل آن و نه کثیر آنرا حاصل کلام آنکه کافران بتانی را می پرستند که آنها نمیتوانند روزی را که بوسیله باران
آسمان و روییدن از زمین حاصل میشود چیزی از آن به پرستندگان خود دهند وَلَا يَسْتَطِيعُونَ
اصلا قدرت و توانایی بر مالکیت آن رزق نیز ندارند و بسا باشد که شخصی مالک چیزی نباشد اما استطاعت بر مالکیت داشته
باشد حق تعالی میفرماید که این اصنام نه مالکند و نه استطاعت بر مالکیت دارند مخفی نماند که از تعبیر اصنام بلفظ ما لازم می آید که آنها از
صاحبان علم و عقل نباشند و از تعبیر آنها بصیغه جمع بواو و نون در و لا یستطیعون لازم می آید که آنها از صاحبان علم و عقل باشند
التوفیق بتوفیق خدایتعالی جواب میگوییم که تعبیر آنها بلفظ ما بحسب حقیقت و نفس الامر است که اصنام جماد و عاری از علم و فواید و تعبیر
آنها بواو و نون بحسب اعتقاد مشرکین است که آنها را آلهه و معبود خود میدانند و معبود باید که علم او فوق علم عابدین باشد و ایراد فعل مفرد
در ما لا یملک لهم باعتبار لفظ ما ست و چون بحسب معنی مراد از آن آلهه است و لا یستطیعون جمع آورده شد و بعضی ضمیر
لا یستطیعون را راجع بکفار گرفته اند یعنی که عابدین اصنام با وجود حیات و قابلیت تصرف استطاعت بر مالکیت چیزی
ندارند پس چون میتوانند که معبودین ایشان که جمادند توانایی بر مالکیت داشته باشند فَلَا تَضْرِبُوا لِلَّهِ
الْأَمْثَالَ پس مزنید برای خدایتعالی مثلها یعنی مگردانید برای خدای بی شریک و همال شریکی و شبیهی إِنَّ
اللَّهَ يَعْلَمُ بدرستی که خدایتعالی میداند فساد قول شما و عظم جرم کفار و کردار شما را وَأَنتُمْ
لَا تَعْلَمُونَ و شما نمیدانید بطلان قول خود را ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا بیان کرد خدایتعالی
مثلی را و آن مثل اینست عَبْدًا مَّمْلُوكًا بنده غیر آزادی که لَّا يَقْدِرُ عَلَىٰ شَيْءٍ

قدرت نداشته باشد بر تصرف و انفاق چیزی تقیید بلا یقدر علی شیء بواسطه اخراج مکاتب و ماذونست و این اولی است
دارد برآنکه مملوک مالک چیزی نمیشود وَمَن رَّزَقْنَاهُ و آزادی که روزی دادیم او را مِنَّا از جانب خود
رِزْقًا حَسَنًا روزی نیکو فَهُوَ يُنفِقُ مِنْهُ که پس آن مرد آزاد مرزوق نفقه کند از آن روزی و
اختیار تصرف در آن و انفاق از آن داشته باشد سِرًّا وَجَهْرًا پنهان و آشکارا و بهر نوعی که خواهد خرج
کند هَلْ يَسْتَوُونَ آیا برابرند آن عبد غیر قادر و آزاد قادر یقینی مساوی نیستند پس چگونه اصنام جماد عاجز
غیر قادر مساوی باشند با قوی مطلق و قادر بر حق ضمیر جمع در هل یستوون اشارتست برآنکه مراد از مملوک و حر جنس مملوک و
حر است یعنی ممالیک و احرار و الا ظاهر این بود که ضمیر تثنیه بیارد تا راجع شود بعبد و حر جمع الْحَمْدُ
لِلَّهِ جمیع ستایشها و ثناها مر خدایراست که قادر و منعم است بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ
بلکه اکثر مردمان که مراد از آن جمیع مشرکانند نمیدانند که جمیع نعمتها از منعم حقیقی جلت نعمائه راجعست و لهذا اضافه نعمت بغیر
خدایتعالی میکنند و شریک از برای او جل شانه بهم میرسانند وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا و بیان کرد خدایتعالی مثلی
دیگر را که آن مثل اینست که رَّجُلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَبْكَمُ دو مرد که یکی از آنها گنگ و در زاد باشد
لَا يَقْدِرُ عَلَىٰ شَيْءٍ که قدرت نداشته باشد بر اداء چیزی از صنایع بجهت نقصان عقل و تدبیر او
وَهُوَ كَلٌّ عَلَىٰ مَوْلَاهُ و حال آنکه این ابکم گران باشد بر کسی که متولی امر او است أَيْنَمَا يُوَجِّههُ
هر جا که بفرستد او را مولای او لَا يَأْتِ بِخَيْرٍ باز نیاید با کارسازی و با کفایت هم او هَلْ يَسْتَوِي
هُوَ آیا برابر است شخص اینچنین وَمَن يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ و کسی که امر کند براستی یعنی کسی که صاحب
رشد کافی و زبان فصیح و با دیانت باشد وَهُوَ عَلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ و حال آنکه این امر کننده
بعدل فی نفسه بر دین قویم و طریقه پسندیده باشد و بهر مطلب که توجه نماید آنرا باتم وجهی بنجاح رساند پس چنانچه آن ابکم با این مساوی
این کامل فهم و همت نیست همچنین بتان بیکار و عبث [illegible] کار عالم و متکفل مهمات بنی آدم نیست و بعضی مثل اول
و مثل ثانی را تمثیل حال مومن و کافر گرفته اند و اشارتست بر تفاوت حال مومن و کافر چنانچه علی بن ابراهیم در تفسیر آیه آورده که کیف یستوی
هو و هذا الذی یامر بالعدل امیر المومنین و الائمه صلوات الله علیهم و حاصل معنی آنکه چه نوع جمعی که اصلا علم و چیزی ندارند و در معارف
جاهل و خائب و خاسر گردند مساوی باشند با امیر المومنین و ائمه معصومین علیهم الصلوة و السلم که دانای اسرار و کرار غیر فرارند
وَلِلَّهِ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ و مر خدایراست دانستن پوشیده های
آسمان و زمین وَمَا أَمْرُ السَّاعَةِ و نیست آمدن قیامت یا احیاء موتی در قیامت در سرعت و سهولت
إِلَّا كَلَمْحِ الْبَصَرِ مگر مانند چشم بر هم زدن أَوْ هُوَ أَقْرَبُ یا آنکه امر ساعت نزدیکتر است
از لمح البصر میتواند که کلمه او بمعنی بل باشد یعنی بلکه امر ساعت نزدیکتر است از لمح البصر چه لمح بصر و مهلت و وضع حرکت

ورفع آن وایقاع قیامت بفعل است و چون احوال قیامت از مغیبات است از در عقب و لله غیب السموات والارض آورد

ان الله بدرستی که خدای تعالی علی کل شیء قدیر بر همه چیز از اقامت ساعت و احیاء موتی

یکبار قادر و توانا است واللّٰه اخرجکم من بطون امهاتکم و خدای تعالی

بیرون آورد شما را از شکمهای مادران شما لا تعلمون شیئا حالی که نمیدانستید و دانا نبودید شما چیزی از منافع و مضار

وجعل لکم السمع والابصار و گردانید یعنی آفرید برای شما گوشها و چشمها

والافئدة و دلها حاصل کلام آنکه آدمی در اول مرتبه خالی از نقوش علوم و حقایق بود پس حق تعالی مشاعر ظاهری

باشان داد تا جزئیات را با آن دریابند و بسبب تکرار احساس مناسبات و مشارکات آن جزئیات دلها تعقل کنند تا علوم

بدیهی ایشان را حاصل آید و نظر در آن اکتساب علوم نظری و معارف استدلالی نمایند مخفی نماند که افئده جمع فؤاد از صیغ جمع قلت است

و ایراد جمع قلت برای فؤاد تنبیه بر آنست که فؤاد کمیاب و سمع و بصر بسیارند و در واقع چنین است زیرا که فؤاد در اصل

برای ادراک معارف حقیقیه و علوم یقینیه مخلوق شده و بیشتر مردمان فؤاد خود را در غیر آنچه برای آن مخلوق شده اند و امید ایشان

از تحصیل صفات بهیمیه و سمات سبعیه بنا بر این فؤاد ایشان حقیقة فؤاد نیست لعلکم تشکرون

تا اینکه شما شکر گوئید نعمت الهی را الم یروا آیا نظر نمیکنند آدمیان برای استدلال بر قدرت شامله ربانی

الی الطیر بسوی مرغان مسخرات در حالتی که رام شده کانند برای طیران فی جو السماء

در هوای میان آسمان و زمین ما یمسکهن الا الله نگاه نمیدارد ایشان را اگر چنانچه

و اگر نه امساک الهی میبود چون مقتضی جسمیت و ثقل سقوط ست بایستی که آن مرغان از جو ساقط گردند پس حق سبحانه و تعالی مرغان را

بطرزی آفریده که میتوانند پرید و هوا را بر وجهی مخلوق گردانیده که طیور را ممکنست که در آن پرواز کنند تعالی الله احسن الخالقین

ان فی ذلک بدرستی که درین تسخیر طیر لایات هر آینه دلایل ظاهره است بر قدرت قادر بیهمال

لقوم یؤمنون برای جمعی که ایمان می آورند تخصیص باهل ایمان جهت انتفاع ایشانست باین آیات

بخلاف کفار که اصلا بآن منتفع نمیشوند والله جعل لکم و خدای تعالی گردانید برای انتفاع شما

من بیوتکم سکنا از خانهای شما جائی که در آن ساکن گردید و آرام یابید وجعل لکم من

جلود الانعام بیوتا و گردانید برای شما از پوست چهارپایان خانها مانند خیمه تستخفونها

سبک می یابید برداشتن و با خود همراه بردن آن را یوم ظعنکم وقت سفر و رحلت شما

ویوم اقامتکم و وقت اقامت شما یعنی وقت نزول شما در منازل سفر و چون مدار بنای خانها بر

دو چیز است یکی از چوب و گل و خشت و گچ که نقل این چنین خانها ممکن نیست و دیگری از ریسمان و پشم که نقل آن ممکن و متعذر

نیست چون خیمها پس حق سبحانه و تعالی اشارت باول کرده فرمود که جعل لکم من بیوتکم سکنا و ثانیه بثانی نمود که و جعل لکم من جلود الانعام بیوتا

ومن اصوافها و پیدا کرد از پشمهای انعام یعنی از پشمی که ما خود از میش است واوبارها و از پشمهای شتر

بود واشعارها و از مویهائی که از بز باشد اثاثا رختها از پوشیدنی و گستردنی مانند قالی ومتاعا و چیز

نفع از آن برید بجهت تجارت و بیع و شرا الی حین تا وقت ممات شما یا تا هنگام کهنه شدن آنها والله جعل

لکم مما خلق ظلالا و خدای تعالی گردانید برای شما از آنچه آفرید مانند درختان و کوهها و خانها و سایهای یعنی

سایهای این مخلوقات را برای استراحت شما مجعول گردانید تا آنکه از شدت حرارت در زیر آن سایها آسوده گردید وجعل

لکم من الجبال اکنانا و گردانید برای شما از کوهها غارها و خانهای تراشیده که با آن جا گرفته

راحت شنید وجعل لکم سرابیل و پیدا کرد برای شما جامها که تقیکم الحر نگاه

دارد شما را از ضرر گرما و ذکر سرما نکرد بجهت اکتفا باحد الضدین یا بجهت آنکه محافظت از گرما اهم است نزد عربان وسرابیل

تقیکم باسکم و دیگر پیدا کرد برای شما جامها از آهن مانند زره و جوشن که نگاه دارد از شما طعن و ضرب

را که از دشمنان بشما میرسد کذلک چنانچه این نعمتها را برای شما تمام رسانید یتم نعمته

علیکم همچنین تمام میکند سایر نعمتهای خود را بر شما لعلکم تسلمون تا آنکه شما

اسلام آرید و منقاد حکم الهی گردید فان تولوا پس اگر برگردند و اعراض نمایند از اسلام ضرری از این تولی و اعراض عاید بر تو ای

محمد نمیشود فانما علیک البلاغ المبین پس جز این نیست که آنچه بر تو لازمست

همین رسانیدن پیغام آشکار است و تو ابلاغ کرده یعرفون نعمت الله می شناسند این

مشرکان نعمت خدای تعالی را و اعتراف بآن میکنند ثم ینکرونها پس انکار میکنند آن را زیرا که عبادت غیر منعم حقیقی میکنند

در اصول کافی از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده و او از پدر بزرگوار خود و او از جد آنحضرت که چون آیه انما ولیکم الله و رسوله

والذین آمنوا نازل گردید گروهی از اصحاب پیغمبر صلوات الله علیه و آله در مسجد مدینه جمعیت کردند و بعضی بعضی گفتند که چه میگوئید

درباره این آیه بعضی در مقام جواب آمده گفتند که اگر ما انکار این آیه بکنیم باید که همه آیات قرآنی را انکار نمائیم و اگر ایمان بیاریم پس

باعث ذلت و خواری ما میشود که پسر ابو طالب تسلط بر ما بهم رساند بعد از این اتفاق کردند که ما بتحقیق میدانیم که محمد صلوات الله علیه و

آله در آنچه میگوید صادقست و این آیه از کلام حق سبحانه و تعالی است اما ما اطاعت علی نمیکنیم در آنچه ما را امر کند و قبول ولایت او

نمی نمائیم پس آیه یعرفون نعمت الله ثم ینکرونها نازل گردید پس مراد از یعرفون نعمة الله ولایت علی علیه السلم است واکثرهم

الکافرون و بیشتر ایشان بطریق عناد و انکار کنند کافرانند یعنی ولایت با سعادت امیر المؤمنین علیه السلم را تقیید

باکثر بجهت آنست که بعضی بجهت نقصان عقل با حق تمیز نمیدهند و نمی شناسند حق را و علی بن ابرهیم از حضرت صادق علیه السلم روایت

کرده که نحن والله نعمة الله التی انعم بها علی عباده و بنا فاز من فاز ویوم نبعث و یاد کن روزی را که برانگیزانیم

در آن روز من کل امة از میان هر گروهی شهیدا گواهی بر ایمان و کفر ایشان در کتاب مناقب ابن

شهر آشوب روایت از حضرت ابی جعفر الباقر علیه السلم شده که آنحضرت فرمود که نحن الشهود علی هذه الامة و در مجمع البیان گفته که قال الصادق
علیه السلم لکل زمان و امة امام تبعث کل امة مع امامها اگرچه این حدیث در تفسیر علی بن ابرهیم علیه الرحمة نیز منقولست اما چون مصدر بلفظ
قال بود و تصریح نبود برانکه این مروی از حضرتست لهذا از کتاب مجمع البیان نقل کردیم و از اینجا مستفاد میگردد که احادیث
که در تفسیر علی بن ابرهیم مصدر بلفظ قال است قائل آن حضرت صادق علیه السلم است **ثم لا یؤذن** پس بعد از اقامت
شهدا شهادت را اذن و دستوری نمیدهند **للذین کفروا** مر انجماعتی را که کافر شده اند در اعتذار یا در مقام
آیند بنابر آنکه ایشان را عذری نیست و یا آنکه اذن نمیدهند ایشان را که بعد از بعث و تکلیف رجوع بدنیا نمایند **ولا هم یستعتبون** و نه
خواسته شد ایشان که طلب رضای خدا تعالی از ایشان کرده شود یعنی گفته نمیشود ایشان را که شما باعمال حسنه خدا تعالی را راضی و
خوشنود سازید زیرا که روز بعث روز عمل و تکلیف نیست **واذا رای الذین ظلموا العذاب**
و چون ببینند در روز قیامت آنانکه ظلم بر نفس خود کردند و شرک و عصیان ورزیدند عذاب دوزخ را **فلا یخفف**
عنهم پس تخفیف داده نشود از ایشان آن عذاب مرئی **ولا هم ینظرون** و نه ایشان
که مهلت داده شوند **واذا رای الذین اشرکوا** و چون ببینند در روز قیامت آنانکه شرک
آوردند **شرکاءهم** انبازان خود را یعنی بتان را که ایشان را شریک خدا تعالی ساخته اند یا شیاطین را که باعث شرک
و کفر ایشان شده بودند **قالوا** گویند این مشرکان **ربنا** ای پروردگار ما **هؤلاء شرکاؤنا** اینگروه
شریکان ما **الذین** آن شریکانند که **کنا ندعوا** بودیم ما که میخواندیم ایشان را بالهیت و عبادت و یا
اطاعت **من دونک** بدون تو و ایشان ما را اضلال میکردند و امر بعبادت خود میفرمودند **فالقوا**
الیهم القول پس میافکنند آن بتان بسوی این مشرکان سخن را باینمعنی که خدا تعالی آن بتان را قدرت بر سخن گفتن
دهد و سخن ایشان اینست که **انکم لکاذبون** بدرستیکه شما ای مشرکان دروغ گویانید که ما
اضلال شما میکردیم و شما را امر بعبادت خود مینمودیم **والقوا الی الله** و افکنند مشرکین بسوی خدا تعالی **یومئذ**
در روز قیامت **السلم** انقیاد را یعنی در آن روز مطیع و فرمانبردار حکم ربانی شوند لیکن اطاعت و انقیاد در آن روز
اصلا نفعی ندارد **وضل عنهم** و باطل و زایل گردد از ایشان **ما کانوا یفترون**
آنچه بودند که افترا میکردند و میگفتند که آلهه ما نزد حضرت شفاعت ما خواهند کرد **الذین کفروا** آنانکه کافر شدند
وصدوا عن سبیل الله و باز داشتند مردم را از راه خدا تعالی که آن دین حقست و علی بن ابرهیم
در تفسیر آیه گفته ای الذین کفروا بعد النبی صلی الله علیه و آله و صدوا عن امیر المؤمنین علیه السلم **زدناهم**
بیفزاییم برای ایشان **عذابا فوق العذاب** عذابی بالای عذابی که مستحق آن شده بودند
بما کانوا یفسدون کلمه ما مصدریست و مدخول او را بمصدر بیت فزنی از

و تقدیر کلام چنین است که بکوبیم عذاب عقد بن یعنی بسبب بودن ایشان فساد کننده و منع کننده مردم از راه حق پس ایشان را دو عذاب
یکی عذاب ضلال و دویم عذاب اضلال **ویوم نبعث** و یاد کن ای محمد روز زیرا که بر انگیزیم در آن روز **فی**
کل امة در میان هر گروهی **شهیدا علیهم** گواهی بر اقوال و اعمال ایشان **من**
انفسهم از جنس ایشان که مراد از آن ائمه معصومین اند علیهم السلم **وجئنا بک** و بیاریم ترا ای محمد
شهیدا علی هؤلاء گواه برین گواهان یعنی بر ائمه معصومین فرسول الله صلی الله علیه و آله شهید علی الائمة
و هم شهداء علی الناس کما فی تفسیر علی بن ابرهیم **ونزلنا** و فرو فرستادیم **علیک الکتاب**
بر تو قرآن را **تبیانا لکل شیء** حالکونی که بیان کننده است بیان کردنی بلیغ مر همه چیز را فی تفسیر العیاشی قال
ابو عبد الله علیه السلم انی لاعلم خبر السماء و خبر الارض و خبر ما کان و خبر ما هو کائن کانه فی کفی قال من کتاب الله اعلم ان الله یقول
فیه تبیان کل شیء و در اصول کافی از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده که نیست هیچ امری که مردم در آن اختلاف کنند مگر که
آنرا اصلی باشد مقرر در کتاب خدا تعالی لیکن اینقدر هست که عقلهای مردم بآن اصل نمیتوانند رسید و درین باب چند حدیث دیگر
دیگر مذکور شد **وهدی ورحمة** و حالکونیکه راه نماینده و رحمتست آن کتاب مر جمیع مردم را و علت حرمان محروم
تفریط و تقصیر خود است و عدم تدبر در آن **وبشری للمسلمین** و مژده دهنده است بنعیم
دایم و ثواب لازم مر جمیع منقادین احکام الهی را و بعد ازین در بیان طریقی که موجب وصول بروضه رضوانست میفرماید که
ان الله بدرستی که خدا تعالی **یامر بالعدل** امر میکند مردم را بانصاف ورزیدن در میان خلق و بحد
نداد وسط در جمیع کارها **والاحسان** و امر میکند به نیکویی کردن در طاعات بحسب کمیت و کیفیت اما اول با زیادتی
نوافل بر فرایض و اما ثانی برعایت اخلاص بدون ملاحظه امری دیگر و گویند که مراد از امر بعدل امر بتوحید و عقاید قلبی است و از احسان
اداء فرایض و عمل بارکانست و فی کتاب معانی الاخبار قال امیر المؤمنین علیه السلم العدل الانصاف والاحسان التفضل
وایتاء ذی القربی و دیگر امر میکند بعطا دادن مر خویشاوندان نزدیکتر و رسانیدن بایشان آنچه بآن محتاج شده
وینهی عن الفحشاء و نهی میکند از اعمال بد **والمنکر** و از آنچه انکار کنند مر آنرا شرع
والبغی و از ظلم و ستمکاری بر بنی نوع خود و از ائمه دین و دنیا سلام الله علیهم مرویست که مراد از عدل که مامور به درین آیه شهادت
بتوحید و نبوتست و مراد از احسان قبول ولایت امیر البرره است و مراد از ذوی القربی ائمه معصومین اند که حق تعالی مردم را امر بمودت
ایشان کرده و مراد از فحشا و منکر و بغی غاصبین حق ائمه اند که اول اول و ثانی ثانی و ثالث ثالث و فی تفسیر العیاشی عن ابی جعفر علیه السلم
فی قول الله ان الله یامر بالعدل والاحسان وایتاء ذی القربی قال العدل شهادة ان لا اله الا الله والاحسان ولایة امیر المؤمنین والفحشاء الاول
والمنکر الثانی والبغی الثالث و فی تفسیر علی بن ابرهیم العدل شهادة ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله صلی الله علیه و آله والاحسان امیر المؤمنین
صلوات الله علیه والفحشاء والمنکر والبغی فلان و فلان و فلان و عن اسمعیل الحریری قال قلت لابی عبد الله علیه السلم قول الله ان الله یامر بالعدل

الاحسان وایتاء ذی القربی وینهی عن الفحشاء والمنکر والبغی قال اقرا کما اقول لک یا اسمعیل ان الله یامر بالعدل والاحسان وایتاء ذی
القربی حقه قال آوا امام الی امام بعد امام وینهی عن الفحشاء والمنکر قال ولایة فلان و فلان **یعظکم** پند میدهد خدای تعالی
شما را باوامر و نواهی **لعلکم تذکرون** تا آنکه شما پند پذیر شوید و قیام نمایید بمامورات و اجتناب ورزید
از منهیات و گفته اند که این آیه کریمه جامع جمیع صفات حسنه و نعوت ذمیمه است کاتب الحروف گوید که فی الحقیقه جامع ذکر بهترین خلایق
و بدترین ایشانست **واوفوا** و وفا کنید **بعهد الله اذا عاهدتم** بعهد خدای تعالی چون عهد بستید
مراد عهد ولایت امیر المؤمنین علیه السلام است که در غدیر خم بسته شد و همه قبول کردند **ولا تنقضوا الایمان**
و مشکنید سوگندها و پیمانها را **بعد توکیدها** پس از محکم ساختن آن سوگندها و پیمانها بعزم گردان آن
کارها چنانچه ثانی بعد از عهد و قبول ولایت با سعادت امیر متقیان گفت بخ بخ لک یا ابن ابی طالب اصبحت مولای و مولا کل مومن
و مومنه پس نقض آن کرد **وقد جعلتم الله** و حال آنکه بتحقیق گردانیده باشید شما خدای تعالی را
علیکم کفیلا بر خود و بر عهد و یمین خود گواه **ان الله یعلم ما تفعلون**
بدرستی که خدای تعالی میداند آنچه را که بفعل می آرید شما از شکستن ایمان و عهود و فی اصول الکافی عن زید بن الجهم الهلالی قال سمعت
ابا عبد الله علیه السلم یقول لما انزلت ولایة علی بن ابی طالب و کان من قول رسول الله صلی الله علیه وآله سلموا علی علی بامرة المؤمنین فکان
مما اکد الله علیهما فی ذلک الیوم یا زید قول رسول الله صلی الله علیه وآله لهما قوما فسلما علیه بامرة المؤمنین فقالا امن الله او من رسوله یا رسول الله
فقال لهما رسول الله صلی الله علیه وآله من الله ومن رسوله فانزل الله عز وجل ولا تنقضوا الایمان بعد توکیدها الی قوله ان الله یعلم ما تفعلون
یعنی بقول رسول الله صلی الله علیه وآله لهما و قولهما امن الله او من رسوله محصل معنی آنست که زید بن الجهم گفت من شنیدم که حضرت صادق
علیه السلم فرمود که چون ولایت علی بن ابی طالب از جانب الله نازل گردید حضرت رسالت پناه محمدی صلی الله علیه وآله خطاب عام بکافه من
کرده فرمود سلام کنید بر علی بانیکه او امیر مومنانست و در این خطاب عام اول و ثانی نیز داخل بودند پس امام فرمود ای زید از جمله چیزها که
تاکید کرد بر ایشان در آن روز که حضرت خصوص آن هر دو را مخاطب ساخته فرمود برخیزید و سلام کنید بر مرتضی علی بامرة المؤمنین پس
هر دو در اول بر در مقام انکار آمده گفتند که آنچه تو ما را بان مامور میسازی از جانب خدای تعالی است یا از جانب رسول خدای تعالی حضرت فرمود
این امر از جانب هر دو است بعد از این حق تعالی آیه ولا تنقضوا الایمان بعد توکیدها را تا آخر نازل گردانید و در تفسیر عیاشی از زید بن الجهم روایت
کرده که حضرت صادق علیه السلم فرمود که بعد از امر اول و ثانی حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله مقداد و ابا ذر و سلمان را نیز باین
کار مامور گردانید و این سعادتمندان بی تامل و اخرت بدون آنکه سوالی از حضرت رسالت پناه کنند بر حضرت امیر المؤمنین علیه السلم سلام بامرة
المؤمنین کردند و اول و ثانی چون از خدمت حضرت بیرون رفتند قسم بخدای تعالی خوردند که هرگز قبول ولایت علی نخواهیم کرد بعد از این حق
سبحانه و تعالی نازل گردانید بر پیغمبر خود آیه ولا تنقضوا الایمان بعد توکیدها را تا آخر و مراد از جعلتم الله علیکم کفیلا آنست که وقد جعلتم الله
علیکم کفیلا بقولکم امن الله او من رسوله **ولا تکونوا** و مباشید شما مانند زنی **کالتی نقضت**

که برهم زد

که برهم زد و تاب باز داد **غزلها** ریسمان رسیده خود را **من بعد قوة** پس از تابیدن و مستحکم ساختن آن
انکاثا انواع برهم زدنها و تاب باز دادنها بنابرین انکاثا جمع نکث بمعنی مصدر و مفعول مطلق نوعی نقضت است و تواند
که مفعول نقضت بمعنی صیرت باشد ای لا تکونوا کالتی صیرت غزلها من بعد قوة انکاثا و بعضی حال از غزلها گرفته اند و مراد حق سبحانه و تعالی ازین
آیه شکستن عهد است بواکردن ریسمان تاب داده آن زن یعنی که عاقل نباید سر رشته عهد خود را که بنوعی از انواع استحکام داده ابرام
نقض پاره کند و مانند آن زن باشد که ریسمان تاب داده و مستحکم کرده خود را ضایع نماید و تاب او باز کند علی بن ابراهیم از حضرت ابی جعفر الباقر علیه السلم
روایت کرده که مراد از زنی که درین آیه مذکور است رابطه بنت کعب بن سعد بن تیم بن لوی بن غالب است که صفت حماقت بر شان ظاهری
و باطنی او غالب شده هر زمان ریسمانی را میرسید و باز وا میکرد و قاضی ناصر الدین بیضاوی از بعضی نقل کرده که نام آن زن ربطه بنت سعد
بن تیم القرشیه است کاتب الحروف گوید که چه مناسبت تامست این قرشیه را بعایشه که او نقض حبل المتین ولایت امیر المؤمنین علیه السلم
کرد و بعد از قبول آن بمقام حرب آنحضرت آمد و رسید بر او و بر اتباعش آنچه رسید و آنچه میرسد در قیامت بلکه عیاشی در تفسیر خود روایت
کرده که مراد از التی نقضت غزلها من بعد قوة انکاثا عایشه است **تتخذون ایمانکم** حالست از ضمیر ولا تکونوا
یعنی مباشید شما مانند آن زن حالکونی که فرا میگیرید عهد و سوگندهای خود را **دخلا بینکم** ای دغلا منکم
یعنی دغلی و خیانت در میان خود **ان تکون امة هی اربی من امة** ای بان تکون جماعة ازید
عددا و اوفر مالا من جماعة اخری یعنی غدر مکنید بسبب اینکه میباشند جماعتی زیاده تر در عدد و وافرتر در مال از جماعتی دیگر یعنی بسبب
آنکه کفار قریش از مسلمانان بیشتر و مال وافرتر بند غدر مکنید و حیله و مکر آغاز منهید که تا بار دیگر خود رجوع کنید و طریق جاهلیت پیش گیرید و در تتمه
حدیث زید بن الجهم است که حضرت صادق علیه السلم فرمودند که ایان تکون ائمة هی ازکی من ائمتکم نازل شده که ان تکون امة هی اربی
و ازکی من ائمتکم یعنی این نقض عهد و اخذ ایمان و عهود از روی مکر و حیله بسبب آن میکنید که تا باشد ائمه ضلال و بطلان در نظر قاصران مانند
شما بهتر و پاکیزه تر از ائمه واقعی نفس الامری که آنها ائمه حقند بنابران مراد از ائمتکم ائمه حق خواهد بود و میتواند که مراد از ائمتکم ائمه ضلال
باشند لیکن درین صورت ان تکون ائمة بتقدیر کراهة ان تکون ائمه است بامعنی که این نقض عهد بجهت آن میکنید که کراهت دارید که باشند
ائمه حق پاکیزه تر از ائمه باطل شما و بنابرین لازمست که ازکی افعل تفضیل نخواهند بمعنی تفضیلی زیرا که ائمه باطل را اصلا پاکیزگی نیست که تا ائمه
حق پاکیزه تر از ایشان باشند **انما یبلوکم الله** جز این نیست که خدای تعالی می آزماید شما را یعنی با شما
عمل میکند عمل آزمایندگان **به** بکثرت و بسیاری کفار قریش از روی عدد و عده تا معلوم گردد که کدام کس از شما مغرور
کثرت شده نقض عهد خود میکنند بنابراین ضمیر به راجعست بربو که بمعنی زیاده و بسیار است ماخوذ است از اربی و حدیث زید
بن الجهم صریحست بر آنکه ضمیر به راجع بحضرت امیر المؤمنین علیه السلم است بنابر آنکه حضرت امیر یکی از ائمه حق است که مذکور در این آیت
بقرائت حضرت صادق علیه السلم یعنی حق سبحانه و تعالی می آزماید شما را بعلی بن ابی طالب در امر کردن پیغمبر خود که ولایت امیر المؤمنین را
بشما برساند که تا ظاهر شود که کدامین از شما بقبول آن سعادت دنیا و آخرت خواهند یافت **ولیبینن لکم**

وهر آینه بیان خواهد کرد خدای تعالی برای شما **يَوْمَ الْقِيَامَةِ** در روز قیامت **مَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ**
آن مسائلی را که بودید شما که در آن اختلاف میکردید از جهت بعث و جزا و وصایت و ولایت وصی رسول خدا و در این آیه تهدید
وتحذیر است کسی را که مخالفت قول حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله کرد **وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ**
أُمَّةً وَاحِدَةً واگر خواستی خدای تعالی هرآینه قادر بود بر آنکه بگرداند همه شما را یک گروه یعنی همه را مومن باتفاق
گرداند **وَلَكِنْ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ** ولیکن گمراه میگرداند بطریق تخلیه وخذلان وسلب توفیق هر کرا
که خواهد یا آنکه راه بهشت بدو ننماید بواسطه عناد او و مصر بودن او در کفر **وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ** و هدایت کند
و توفیق رفیق سازد هر کرا خواهد **وَلَتُسْأَلُنَّ** و هرآینه سؤال کرده شوید در روز جزا و مکافات
عَمَّا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ از آنچه بودید که میکردید و بجهت مبالغه در قبح نقض عهد تکرار نهی از آن میکند
و میفرماید که **وَلَا تَتَّخِذُوا** و فرا مگیرید **أَيْمَانَكُمْ** قسمها و عهدهای خود را که از جمله آن عهد ولایت
و خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام است **دَخَلًا بَيْنَكُمْ** غدر و مکر و حیلت در میان یکدیگر **فَتَزِلَّ**
قَدَمٌ تا بلغزد پای شما از شاهراه اسلام و توحید قدم با وجود آنکه مراد از آن اقدام است تنبیه بر آنست که لغزیدن یک قدم
امری عظیم است تا باقدام چه رسد **بَعْدَ ثُبُوتِهَا** بعد از ثبات و استحکام آن قدم در آن راه در حدیث زید بن
الجهم است که مراد از ثبوتها آنست که بعد از گفتگوی حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله با مردمان در خلافت علی علیه السلام و جواب
دادن حضرت مر آن دو سائل را که آنچه من امر میکنم شما را در حق ولایت علی مطابق حکم خدای تعالی و حکم رسول خدای تعالی است
وَتَذُوقُوا السُّوءَ و بچشید عذاب دنیا را **بِمَا صَدَدْتُمْ** بسبب بازایستادن شما
عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ از راه خدای تعالی بنابراین ترجمه کلمه ما مصدریست و مدخول او در این مصدریت فرو می آرد
ای بصدودکم واعراضکم عن سبیل الله در حدیث زید بن الجهم است که مراد از سبیل الله علی علیه السلام است و همچنین در تفسیر علی
بن ابراهیم مذکور است که عن سبیل الله یعنی عن علی علیه السلام **وَلَكُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ** و مر شما راست
در آخرت عذابی بزرگ **وَلَا تَشْتَرُوا** و بدل مکنید **بِعَهْدِ اللَّهِ** بعهد خدای تعالی و بیعت رسول خدا
ثَمَنًا قَلِيلًا بهای اندک را **إِنَّمَا عِنْدَ اللَّهِ** مگر نیستی که آنچه نزد خدای تعالی است از نصرت و غنیمت
دنیوی و مثوبات اخروی برای وفا کنندگان بعهد **هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ** آن بهتر است مر شما را از ثمن
قلیل دنیوی **إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ** اگر باشید شما از اهل علم و تمیز و بدانید و تمیز کنید میان خیر و شر
مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ آنچه نزدیک شماست از اموال فانیه دنیویه فانی و تمام میشود **وَمَا**
عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ و آنچه نزد خدای تعالی است از خزاین رحمت غیر متناهی همیشه است و تمام نمی پذیرد و از آن
وفا کنندگان بعهد میرسد **وَلَنَجْزِيَنَّ الَّذِينَ صَبَرُوا** و هرآینه جزا دهیم آنانکه صبر کردند بر طاعات

و بوفا بعهد **أَجْرَهُمْ** جزائی را که برای ایشان مقرر شده **بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ** بنیکوترین
آنچه بودند که میکردند باین معنی که جزای صبر و شکیبائی ایشان همان جزای احسن اعمال ایشانست که آن طاعات واجبه است از افعال مکلف که
موصوف بوجوب و ندب و اباحت است منقسم میشود باحسن که طاعات واجبه است و بحسن که مندوبه است و غیر حسن که مباحست و اجر
بر آن مترتب نمیگردد **مَنْ عَمِلَ صَالِحًا** هر که بکند اعمال نیکو **مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى** از مرد یا زن اگر
چه از لفظ من عمل عموم و استغراق معلوم بود اما بجهت دفع توهم تخصیص تصریح بذکر ذکر و انثی نمود **وَهُوَ مُؤْمِنٌ** در حالی که او مومن
باشد **فَلَنُحْيِيَنَّهُ** پس هرآینه زندگانی دهیم او را در دنیا **حَيَاةً طَيِّبَةً** زندگانی خوش که آن قناعت است
چنانچه در نهج البلاغه الکرام مذکور است که سئل علیه السلام عن قول الله تعالی فلنحیینه حیوة طیبة فقال هی القناعة و فی تفسیر علی بن ابراهیم هی القنوع
بما رزقه الله و در مجمع البیان اقوال بسیار در آنکه مراد از حیوة طیبه چه چیز است نقل کرده و از جمله آنها قناعت و رضا بما قسم الله تعالی له را
گفته و روی ذلک عن النبی صلی الله علیه وآله **وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ** و هرآینه جزا دهیم این نیکوکاران را جزای ایشان
بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ به نیکوتر آنچه بودند که بعمل می آوردند باین معنی که الفا فهمید
بعد از ذکر اعمال نیک اگر خیر دیگر میکنند که آن اعمال نیک را از وساوس شیطانی نگاه دارد و میفرماید که **فَإِذَا قَرَأْتَ**
الْقُرْآنَ پس چون اراده کنی ای سامع که بخوانی قرآن را **فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ** پس طلب پناه کن بخدای تعالی و امان
مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ از شیطان رانده شده از رحمت خدای تعالی و استعاذه که صریح
روایاتست اینست که گفته شود اعوذ بالله من الشیطان الرجیم عن ابن مسعود قرأت علی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فقلت
اعوذ بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم فقال قل اعوذ بالله من الشیطان الرجیم هکذا اقرأنیه جبرائیل عن القلم عن اللوح المحفوظ مخفی نماند که
ظاهر آیه مذکوره دالست بر آنکه استعاذه در قرائت قرآن خواه در نماز و خواه در غیر نماز واجبست و اکثر اصحاب بر آنند
که مستحب است بنابر اصالت برائت ذمه و حدیث کافی که از حضرت ابی جعفر الباقر علیه السلام روایت کرده مؤید این مذهب است زیرا
که از آنحضرت روایت کرده که اول کل کتاب نزل من السماء بسم الله الرحمن الرحیم فاذا قرأت بسم الله الرحمن الرحیم فلا تبال الا
تستعیذ یعنی چون بسم الله الرحمن الرحیم خواندی باک مدار از اینکه اعوذ بالله من الشیطان الرجیم نگفتی و باید دانست که استحباب
استعاذه نزد اصحاب در رکعت اولست از نماز نه در باقی رکعات و از سنن قرائت است نه از سنن نماز و آهسته خواندن استعاذه
مستحب است در همه نمازها باجماع علما لیکن در تهذیب الاحکام از حنان بن سدیر روایت کرده که صلیت خلف ابی عبدالله علیه السلام
فتعوذ باجهار ثم جهر ببسم الله الرحمن الرحیم و در قرب الاسناد از حنان چنین روایت کرده که صلیت خلف ابی عبدالله علیه السلام
المغرب فتعوذ باجهار اعوذ بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم واعوذ بالله ان یحضرون ثم جهر ببسم الله الرحمن الرحیم و از این حدیث
کیفیت استعاذه نیز معلوم میشود و اعرج نیشابوری آورده که روی الضحاک عن ابن عباس ان اول ما نزل جبرئیل علی محمد صلی الله علیه
وآله قال قل یا محمد استعیذ بالله من الشیطان الرجیم ثم قال قل بسم الله الرحمن الرحیم اقرأ باسم ربک الذی خلق خلق الانسان من علق

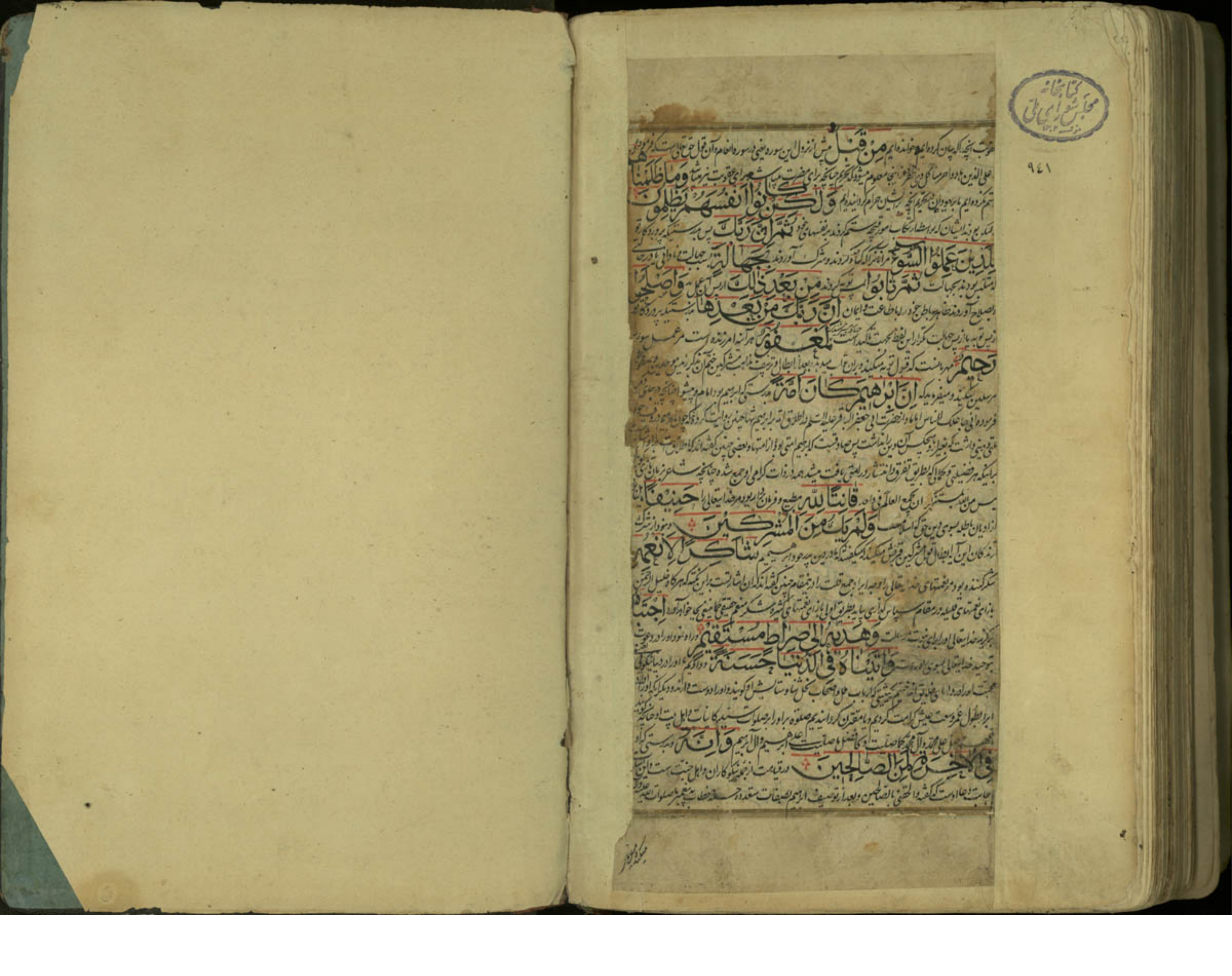
ازاینحدیث مستفاد میگردد که احسن وجوه استعاذه استعیذ بالله من الشیطان الرجیم است و در کتاب معانی الاخبار از حضرت امام علی نقی علیه السلام روایتست که معنی الرجیم انه مرجوم باللعن مطرود من الخیر لا یذکره مؤمن الا لعنه وان فی العلم السابق اذا خرج القائم علیه السلام لا یبقی مؤمن فی زمانه الا رجمه بالحجارة کما کان فی ذلک مرجوما باللعن و از روایت محمد بن مسعود عیاشی رضوان الله علیه معلوم میشود که رجیم نام نوعی از شیاطین است زیرا که او روایت کرده که سماعة بن مهران از حضرت صادق علیه السلام از کیفیت استعاذه سؤال کرد حضرت فرمود که استعیذ بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم و بعد از این حضرت فرمود ان الرجیم اخبث الشیاطین سماعه گوید که گفتم لم سمی الرجیم فرمود لانه یرجم فی العلم یرجم یعنی در علم سابق الهی مثبت است که در زمان حضرت صاحب علیه السلام آن لعین را مؤمنین می‌بینند و سنگ میزنند و از پیش خود ایشان میرانند چنانچه از رحمت خدایتعالی رانده شده **انه لیس له سلطان علی الذین آمنوا** بدرستی که شان اینست که نیست مر شیطانرا تسلط و غلبه بر آنانکه ایمان آورده اند چه ایشان همیشه لسانا و قلبا استعاذه میجویند **وعلی ربهم** و به پروردگار خود در رفع وساوس شیطانی **یتوکلون** توکل میکنند پوشیده نماند که مراد از عدم تسلط شیطان بر مؤمنین عدم تسلط او بر دین مؤمنین است زیرا که در روضه کافی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که لیسلط والله من المؤمن علی بدنه ولا یسلط علی دینه قد سلط علی ایوب علیه السلام فشوه خلقه ولم یسلط علی دینه و محمد بن مسعود عیاشی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که لیس له ان یزیلهم عن الولایة فاما الذنوب واشباه ذلک فانه ینال منهم کما ینال من غیرهم یعنی تسلط نیست مر شیطانرا با آنکه زایل کند ایشانرا و بر طرف نماید از دلهای شیعیان و مؤمنان ولایت و محبت ائمه معصومین علیهم السلام را اما ذنوب و امثال آن پس شیطان مییابد از مؤمنین ذنوب را و تسلط و وسوسه ذنوب ایشان دارد چنانچه تسلط دارد و مییابد آنرا از غیر مؤمنین **انما سلطانه علی الذین یتولونه** جز این نیست که تسلط او بر آن جماعتی است که دوست میدارند او را و اطاعت او میکنند **والذین هم به مشرکون** و بر آن جماعتی که ایشان به شیطان مشرکون آن جماعت بسبب شیطان و اطاعت او شرک آرند که بخدای تعالی بنا بر این تفسیر ضمیر به راجع بشیطان است و با برای سببیت است و میتوانند که ضمیر به راجع بحق سبحانه و تعالی شود یعنی که شیطان مسلط است بر آن جماعتی که ایشان بخدایتعالی شرک آرند کافر باشند و مراد از این تسلط در ادیان و ابدان است چنانچه در روضه کافی از ابو بصیر که ابو محمد کنیت اوست روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمود که الذین هم بالله مشرکون یسلط علی ابدانهم و ادیانهم علی ابن ابراهیم آورده که چون آیه منسوخ میشد مشرکین میگفتند که افتراییست که محمد میکند پس حق تعالی اشارت بر این میکند و میفرماید که **واذا بدلنا آیة مکان آیة** و چون بدل کنیم آیتی از آیات قرآنی را بجای آیتی دیگر یعنی چون این آیه ناسخ را بجای آیه منسوخ بگذاریم **والله اعلم بما ینزل** و خدایتعالی داناتر است بحکم و مصالح آنچه فرو میفرستد از آنجا و میداند این معنی را که جایز است که چیزی در وقتی موافق مصلحت باشد و نفع و به همان چیز در وقتی دیگر مفسده باشد پس حق تعالی مطابق حکمت و مصلحت کار میکند و جمله والله اعلم بما ینزل جمله معترضه است که بواسطه توبیخ کفار در میان شرط که اذا

آیه مکان آیة است و میان جزا که قالوا انما انت مفتر است در آمده و میتوانند که جمله حالیه باشد باین معنی که چون بدل کنیم آیتی را مکان دیگر حال آنکه خدایتعالی داناتر است بمصالح آنچه فرو میفرستد **قالوا** میگفتند **انما انت مفتر** جز این نیست که تو محمد افترا کننده بر خدایتعالی و از پیش خود حرفی میگوئی که این آیه ناسخ است و آن منسوخ نه چنین است که کفار میگویند **بل اکثرهم لا یعلمون** بلکه بیشتر ایشان نمیدانند حکمت احکام الهی را و تمیز نمیتوانند کرد میان خطا و صواب **قل نزله روح القدس** بگو ای محمد مر این کافرانرا که فرود آورده است آیه ناسخ را جبرئیل و پاکیزه **من ربک** از جانب پروردگار تو **بالحق** حال آنکه ملتبس است بمصلحت و عن ابی جعفر علیه السلام قال الروح هو جبرئیل والقدس الطاهر **لیثبت الذین آمنوا** تا ثابت دارد آنرا که ایمان آورده اند باعتقاد اینکه ناسخ نازل از جانب خدایتعالی است و عن ابی جعفر علیه السلام الذین آمنوا هم آل محمد **وهدی وبشری للمسلمین** هر دو معطوفند بر محل لیثبت که مفعول له نزل باشد ای نزله تثبیتا و هدایة و بشارة یعنی فرود آورد جبرئیل ناسخ را برای ثابت داشتن و هدایت کردن و بشارت دادن مر اهل ایمان را و برای ضد هدایت و بشارت مر اهل شرک و کفر **ولقد نعلم** و به تحقیق میدانیم **انهم یقولون** آنرا که کفار میگویند **انما یعلمه بشر** جز این نیست که تعلیم میکند قرآن را محمد آدمی علی بن ابراهیم آورده که شخصی بود از اهل کتاب عجمی زبان غلام ابن الحضرمی میگفتند و او ایمان به پیغمبر صلوات الله علیه و آله آورده بود و کفار قریش میگفتند که بخدا قسم که این ابو فکیهه تعلیم میکند محمد را زبان عجم و در تفاسیر عامه بشر را بسلمان فارسی نیز حمل کرده اند پس حق سبحانه و تعالی در رد ایشان میفرماید که **لسان الذی یلحدون الیه** لغت کسی که تعلیم قرآن و قرآن را اضافه میکنند و نسبت میدهند بسوی او یعنی مولی ابن الحضرمی ابو فکیهه یا سلمان فارسی **اعجمی** غیر عربیست و یا غیر فصیح است **وهذا** و این قرآن که محمد متبع است **لسان عربی** لغت عربیست **مبین** بیان کننده حلال و حرام و در غایت فصاحت که شما با وجود کمال فصاحت و نهایت بلاغت از آوردن مثل اقصر سوره آن بعجز اعتراف مینمائید پس چگونه اعجمی شکسته زبانی اینچنین کلامی به پیغمبر تعلیم کند کلمات علمای ادبیه در اینکه مراد از اعجمی غیر عربیست یا غیر فصیح اعم از عربی و غیر عربی مختلف بنظر آمده ابو الفتح موصلی گفته که ترکیب ع ج م در کلام عرب موضوعست برای ابهام و اخفا ضد بیان و ایضاح چنانچه میگویند رجل اعجم در وقتی که آن رجل فصیح نباشد و عجم الزبیب یعنی تخم مویز را عجم میگویند بجهت پوشیدگی که آن تخم راست و همچنین بهیمه و حیوانات را عجما گویند بواسطه آنکه زبان بیان مطالب خود ندارد و نماز ظهر و عصر را عجما گویند بجهت اخفات قرائت در هر دو نماز پس اصل ترکیب در این کلمه اینست اما عرب آن هر کرا که زبان ایشانرا نفهمند و متکلم بکلام ایشان نشوند از اعجم و اعجمی گویند و از ابو علی فارسی منقولست که اعجم کسی را گویند که فصیح نباشد اعم از آنکه عرب باشد یا عجم بنا بر این اختلاف تغییر اعجمی را بهر دو قول کردیم **ان الذین لا یؤمنون بآیات الله** بدرستی که آنانکه ایمان نمی آرند بآیتهای کتاب خدایتعالی

و تصدیق میکنند که آن آیات از جانب حق نازل شده و اند لا یهدیهم الله تمام راه نجات
ولهم عذاب الیم و مر ایشانراست عذاب دردناک انما یفتری الکذب
جز این نیست که افترا میکنند پیش خود دروغ را الذین لا یؤمنون بآیات الله آنانکه ایمان نمی آرند و
تصدیق میکنند بواسطه فرط عناد و تعصب آیتهای خدایتعالی واولئک هم الکاذبون
و این گروه که میگویند انما یعلمه بشر در حقیقت ایشان مفتری و دروغ گوینده تواند محمد و آن کاذبون من
کفر بالله کسانیکه انکار کردند توحید خدایتعالی و نبوت رسالت پناه را من بعد ایمانه
بعد از ایمان و تصدیق آنها ایراد ضمیر مفرد برای جمع باعتبار لفظ من است الا من اکره مگر کسی که اکراه کرده
شده باشد بکفر و انکار و از روی تقیه زبانی منکر حق شده باشد وقلبه مطمئن بالایمان
و حال آنکه دل او آرمیده باشد بایمان که اینچنین کسی از جمله کاذبون و در عداد آنها نیست و این آیه دلیلست بر اینکه ایمان تصدیق
قلبیست بنا بر این تفسیر من کفر بالله بدل هم الکاذبون است و جمله و اولئک هم الکاذبون باین تقدیر است و اولئک هم من
کفر بالله و الا من اکره استثنا متصل است از من کفر یعنی آن گروه کاذبین باشند جماعتی که کافر شدند بخدایتعالی مگر کسی که اکراه
و جبر زبان را بکلمه کذب کفر آلوده کرده باشد که او در واقع اختیار کفر نکرده و در مجمع البیان گفته که من کفر بالله من بعد ایمانه مبتدا است محذوف
الخبر است باین تقدیر که من کفر بالله من بعد ایمانه فعلیهم غضب من الله یعنی جماعتی که انکار توحید خدایتعالی کردند بعد از تصدیق پس
بر ایشانست غضب از جانب خدایتعالی مگر کسی که از خوف هلاک نفس بزبان انکار کرده باشد و دل او مملو باشد از توحید که چنین
بغضب الهی گرفتار نخواهد شد چنانچه قوم کفار عمار یاسر رضی الله عنهما را گرفته و آزار بسیار باو رسانیدند و او را لا علاج
شده کلمه که خواهش قوم کفار بران بود بگفت و چون این خبر بخیر البشر صلوات الله علیه و آله رسید و بحضرت گفتند که عمار از دین حق
برگشته حضرت فرمود ایمان بجان و باطن عمار متمکن شده که باین قسم گفتگوهای بی اختیار زوال نپذیرد و بعمار گفت یا عمار
ان عادوا فعد فقد انزل الله عذرک و امرک ان تعود ان عادوا اینچه در کافی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده
و این دلیلست بر اینکه در وقت اکراه مرخصند مردم بر تکلم بکلمه کفر و حرجی برین نیست ولکن من شرح
بالکفر صدرا و لیکن هر کس که بگشاید بکفر سینه خود را بنا بر این تفسیر صدرا بتقدیر صدره است و مفعول
شرح است ای من فتح صدره بقبول الکفر یعنی کسیکه بگشاید دل خود را بکفر و باختیار خود کفر را در دل جا دهد و اعتقاد کند
فعلیهم غضب من الله پس بر ایشانست غضب و خشمی از خدایتعالی ولهم
عذاب عظیم و مر ایشانراست عذابی بزرگ بازای گناه بزرگ که آن اختیار کفر و شرک است
ذلک این اختیار کفر بعد از ایمان یا این عذاب عظیم و خسران جسیم بانهم استحبوا
الحیوة الدنیا بسبب آنست که ایشان دوست داشتند و اختیار کردند زندگانی فانی دنیا را

علی الآخرة بر زندگانی و نعیم باقی آخرت وان الله لا یهدی القوم الکافرین و دیگر سبب
آنست که خدایتعالی راه نمینماید بطریق جنت گروه کافران و مرتدان را اولئک الذین آن گروه آنانند که طبع الله
مهر نهاده خدایتعالی و نشانه کرده علی قلوبهم بر دلهای ایشان وسمعهم و بر گوشهای ایشان وابصارهم
و بر دیده های ایشان تا بدان مهر و نشان ملائکه این گروه مرتدین را بشناسند و اظهار لعن و طعن کنند واولئک و آن گروه
هم الغافلون ایشانند بیخبران لاجرم انهم حقست اینکه ایشان فی الآخرة در روز قیامت
هم الخاسرون ایشانند زیانکاران و بس علی بن ابراهیم گوید که آیه الا من شرح صدره تا آخر درباره عبدالله بن سعد بن
ابی سرح که از عمال عثمان بود در مصر نازل شده و قرائت ابن مسعود چنین است که ذلک بان الله ختم علی سمعهم و ابصارهم و قلوبهم و اولئک هم الغافلون
لا جرم انهم فی الآخرة هم الخاسرون و بعد از ذکر کفار و بیان حال ایشان بیان حال مؤمنین مهاجرین میکند و چون بیان حال کفار و مؤمنین بنا بر
تمامست القصد بر احوال مؤمنین بکلمه ثم که موضوع برای تباعد است میکند و میفرماید که ثم ان ربک پس بدرستی
که پروردگار تو للذین هاجروا مر آنانرا که هجرت کردند و از اوطان خود بمدینه طیبه آمدند من بعد
ما فتنوا ای من بعد ما عذبوا یعنی از پس آنکه عذاب شمرده شده بودند و ایذا و آزار یافته شده بودند از کافران معاندان
دین ثم جاهدوا وصبروا پس جهاد کردند با کافران ببذل نفس و مال و شکیبائی ورزیدند بر
مشاق جهاد ان ربک من بعدها بدرستی که پروردگار تو از پس مجموع آنها یعنی فتنه و هجرت و جهاد و صبر
لغفور هر آینه آمرزنده است مر آنها را که قبل از این کردند رحیم مهربانست الغفور رحیم خبران است در ثم ان
ربک و آنچه بعد از ان فرموده ان ربک من بعدها لغفور رحیم بحذف خبر بجهت تأکید و شبیه بیرا ینست ای پروردگار تو ان مهاجرین را
موصوفین را می آمرزد نه غیر او و ممکنست که لغفور رحیم خبر هر دوان باشد و تکریر بجهت تأکید شده علی بن ابراهیم گوید که چنانچه آیه الا من اکره
بواسطه برائت ذمه عمار بن یاسر نازل شده آیه ثم ان ربک نیز در شان او نازل گردیده بنا بر این مراد از فتنه ارتداد ظاهری است که بجهت
حفظ نفس از و ناشی شده بود یوم تأتی میتواند که منصوب بلفظ رحیم و مفعول فیه آن باشد یا بمعنی که پروردگار تو رحیم است
با مهاجرین در روزی که بیاید و میشاید که منصوب بلفظ اذکر مقدر باشد یعنی یاد کن روزی را که بیاید کل نفس هر شخصی
تجادل عن نفسها جدال کند برای خلاصی نفس خود و همه گویند یارب نفسی نفسی و بعضی گفته اند که مراد از نفس اول
بانفس ذاتست که هر نفسی ملامت کند خود را مثلا عاصی گوید چرا معصیت کردم و مطیع گوید چرا بیشتر طاعت نکردم وتوفی
و تمام داده شود کل نفس هر نفسی و شخصی ما عملت ای جزاء ما عملت یعنی مکافات آنچه را کرده
وهم لا یظلمون در حالتی که ایشان ستم دیده نشوند در مکافات یعنی اجرت هیچ شخصی را بتمام باو میرسانند و از آن
کم نکنند و چون حق تعالی کفار را وعید بعذاب آخرت نمود این زمان کافران را وعید بعذاب دنیا که نوعی از خسف است میکند و میفرماید
که وضرب الله مثلا و بیان کرد خدایتعالی مثلی برای قومی که مشمول نعمتهای الهی گردیده بودند پس بران نعمتها کفران





من قبل ... وما ظلمناهم ولكن كانوا انفسهم يظلمون ... ثم ان ربك للذين عملوا السوء بجهالة ثم تابوا من بعد ذلك واصلحوا ان ربك من بعدها لغفور رحيم ... ان ابراهيم كان امة قانتا لله حنيفا ولم يك من المشركين ... شاكرا لانعمه اجتباه وهداه الى صراط مستقيم ... وآتيناه في الدنيا حسنة وانه في الآخرة لمن الصالحين

